تیر - شهریور ۲۵۳۵ (۱۳۵۵ شمسی)

مجلهٔ ماهانهٔ زبان و ادبیات و تحقیقات ایران شناسی و انتقاد کتاب

سال نوزدهم
شماره‌های ۴-۶

در این شماره

ابعاد فرهنگی در تحقیقات علمی و اجتماعی . . . . انجمن آسیائی بنگال . . . مولوی و سعدی . . . آرنولد توین بی . . . تاریخ اعثم کوفی . . . تعزیه و تعزیه خوانی . . . مفسران شیعه . . . دستور الافاضل . . . آثار معاصران . . . نسخه‌های خطی . . . اسناد و مدارک قدیم . . . حاشیه . . . یادبود . . . نامه‌ها . . .
اخبار و کتابهای تازه به انضمام سرگذشت امیل بنونیست

همکاران این شماره :

احسان نراقی - ایرج افشار - سید محمد محیط طباطبائی - رودلف زلهایم - خسرو خسروی - عبدالهادی حائری - فرهنگ جهانپور - مهدی غروی - احمد اقتداری - رضا داوری - منوچهر امیرپور - علینقی منزوی - غلامرضا طاهر - سیدمحمدعلی جمالزاده - حسین محبوبی اردکانی - محمدتقی دانش‌پژوه - رضاشعبانی - محمدحسین روحانی - علی حصوری - عبدالعلی کارنگ - محمدجعفر معین‌فر

۲۵۰ ریال

فهرست مندرجات

۲۶۷- ابعاد فرهنگی در تحقیقات علمی و اجتماعی . . . . احسان نراقی

دیدارها و ره‌آوردها

۲۷۵- دربارهٔ دانش‌پژوه . . . . ایرج افشار

تحقیقات

۲۸۳- مولوی وسعدی . . . . سید محمد محیط طباطبائی

۲۹۴- دانش ودانشمندان در قلمرو خلفای عباسی (۲) . . . . رودلف زلهایم

(متأسفانه عنوان بالای صفحات به اشتباه مطبوعات واقبال‌آشتیانی چاپ شده است)

۳۱۷- بازارهای روستائی در ایران (۲) . . . . خسرو خسروی

۳۲۵- سهم علما درمشروطیت(۲) . . . . عبدالهادی حائری

مورخان بزرگ

۳۳۲- آرنولدتوین بی . . . . فرهنگ جهانپور

مراکز علمی و فرهنگی

۳۴۴- انجمن آسیائی‌بنگال . . . . مهدی غروی

انتقادکتاب

۳۶۱- اسناد فارسی، عربی وترکی در آرشیو ملی پرتغال دربارهٔ
هرموز وخلیج فارس . . . . . احمد اقتداری

۳۷۲- ابن‌خلدون وفلسفهٔ تاریخ او- جهان بینی ابن‌خلدون . . . . رضا داوری

۳۸۰- تاریخ ادبیات ایران از دوران باستان تا قاجاریه . . . . . . منوچهر امیرپور

۳۸۵- مفسران شیعه . . . . علینقی‌منزوی

۴۰۰- دستورالافاضل . . . . غلامرضا طاهر

۴۰۶- تعزیه و تعزیه خوانی . . . . سید محمدعلی‌جمالزاده

۴۱۲- اردیبهشت واشعارچاپ نشدهٔ یحیی‌دولت‌آبادی . . . . . حسین‌محبوبی اردکانی

۴۱۵- تاریخ سیاسی واجتماعی ایران . . . . حسین محبوبی اردکانی

نسخه‌های خطی

۴۲۷- مؤلف آداب‌المتعلمین . . . . محمدتقی دانش‌پژوه

کتابهای خارجی

۴۳۰- بیان واقع یا سرگذشت احوال نادرشاه . . . . رضا شعبانی

کتابشناسی

۴۴۶- تاریخ اعثم کوفی و ترجمهٔ آن . . . . محمدحسین روحانی

آثار معاصران ـ اسناد و مدارك قدیم ـ حاشیه ـ پاسخنامه ـ نامه‌ها
یادبود ـ عکسها و تصاویر قدیم ـ اخبار و معرفی کتابهای تازه
ضمیمه : سرگذشت‌امیل‌بنونیست بقلم محمدجعفرمعین‌فر

راهنمای کتاب

شمارهٔ ۴ـ۶ سال نوزدهم

تیر ـ شهریور ۲۵۳۵

احسان نراقی

ابعاد فرهنگی در تحقیقات علمی و اجتماعی*

در این گفتار، می‌خواهم از واقعیاتی سخن بگویم که در زمینهٔ بسط و گسترش دانش و تکنولوژی جدید غرب در ایران باید مورد نظر قرار بگیرد.

از آنجا که دامنهٔ این مطلب بسیار وسیع است، اشاره به دو نکته را در آغاز بحث ضروری میدانم.

نخست این که آنچه خواهم گفت، بیشتر مبتنی بر تجارب شخصی من است وصرفاً جنبه «نظری» ندارد.

دوم اینکه بمنظور اجتناب از طولانی شدن این گفتار، کوشش خواهم کرد تا بسیاری حقایق را تنها به اجمال و در سطحی کلی یادآوری کنم.

با نظر داشتن به این دو نکته طبیعی است که برخی مسائل محمل باقی ماند. قصد اصلی من جلب توجه به چند واقعیت اساسی و اشاره به لزوم تفکر و تجسس بیشتر در مورد هریك از آنهاست.

اهمیت دادن به علوم تحصلی، یعنی علوم مبتنی بر «تجربه» و متوجه به «عمل»، از خصوصیات فرهنگ مغرب زمین است که به ویژه قرن نوزدهم را سرآغاز شکوفائی چشمگیر آن باید شمرد.

در این قرن، پیشرفت‌های سریع و بی‌سابقه و کشفیات گوناگون در زمینهٔ علومی مانند مکانیك، فیزیك، شیمی، زیست‌شناسی وجز آنها باعث شد که «طرز تفکر استدلالی» استحکام بیشتری بیابد و نه تنها علوم طبیعی، بلکه علوم انسانی را نیز زیر سلطهٔ همه‌جانبهٔ خود بگیرد

دانشمندان ومتفکرانی چون اگوست کت، سن‌سیمون، کندرسه و دیگران

---

* محتوای این نوشته، به صورت یك سخنرانی، در شهریور ماه امسال درکنگرهٔ تحقیقات ایرانی ایراد شده است.

شیوه تفکری را پی‌ریزی کردند که « علم‌گرائی » [1] نامیده شده است .کاربرد روشهای‌علوم‌طبیعی به‌اکتشافات اعجاب‌آورانجامیده بود. ازاین‌رو، علم‌گرایان توصیه کردند که در « علوم انسانی » نیز از همین روشها استفاده شود . و بدین ترتیب بود که « علم‌گرائی » برهمه حوزه‌های نظری وعقلی درغرب مسلط شد.

البته عربی‌ها به جبه‌های عملی علوم وکاربرد «سود»ی که هرعلم میتواند برای جوامع انسانی داشته باشد نیز سخت توجه داشتند . با اینهمه ، فراموش نباید کرد که علوم ازجوامع عربی نشاءت‌گرفته بودند ودرتمدن وفرهنگ‌غرب ریشه داشتند ، بدین معنی که در تمدن وفرهنگ عرب جنبه‌های فکری ، معنوی ، فلسفی وفرهنگی دیگری‌وجود داشت که فایده‌طلبی وسودجوئی (پراگماتیسم»را تا اندازه زیادی تعدیل‌می کرد .

حتی وقتی این‌علم‌گرائی به امریکا رفت، بازهم، جریانات فکری‌وفلسفی دیگری وجود داشت که مانع از آن میشد که سودجوئی وپراگماتیسم تنها مدار و ملاك تفکر اهل علم قرارنگیرد .

مقصودم این است که سودجوئی از علم تنها مدار تفکر در مغرب زمین نبود . درهمین مغرب زمین ، از اواخر قرن نوزدهم بعد ، متفکرانی‌چون دیلتی پیدا شدند که می‌گفتند : «روبر»های علوم به اصطلاح فیزیکی را نمی‌توان در « علوم انسانی » به‌کاربست، زیرا « موضوعات » این‌علوم با یکدیگرتفاوتهای اساسی‌دارند .

برای‌نمونه،ارنست‌رونان، که مناظرات او باسیدجمال‌الدین‌اسدآبادی* مشهوراست، کتابی به عنوان « آینده علم » نوشته بود که درآن علوم تجربی‌را درردیف علوم انسانی‌گذاشته بود، اما، چنان‌که‌گفتم ، بعدها متفکرانی همچون دیلتی وماکس‌شه‌لر پدیدآمدند ونشان دادندکه الگوهای علوم اثباتی وتجربی همچون فیزیك و مکانیك و شیمی . در همه مباحث و معارف بشری قابل تعمیم نیست .

1_ Scientisme

* ارنست رونان در سخنرانی معروفی‌که در ۲۹ مارس ۱۸۸۳ در سوربن ایرادکرد ، گفت ، مذهب اسلام ذاتاً مغایر رشد علم است و مسلمانـان هیچگونه آمادگی برای فهم فلسفه و متافیزیـك ندارند . سید جمال‌الدین اسدآبادی ، در همان سال ، در یکی از روزنامه‌هـای پاریس گفته‌هـای رونان را با دلیل و سند رد کرد .

اما نکته این‌است که وقتی کشورهای بیرون ازغرب ، یعنی قاره‌های اروپا و امریکا ، علوم و تکنولوژی غرب را کلید یا یکی از افرارهای اساسی پیشرفت خود تشحیص دادند، تنها به مفید بودن علوم یعنی به « پراگماتیسم علمی» توجه کردند ، وجنبه‌های معنوی وفلسفی وفرهنگی علوم را نادیده گرفتند. چنانکه گفتم، علم غرب ریشه‌های معنوی، فلسفی وفرهنگی دربطن حوامع آن دیارداشت، ولی حامعه‌های دیگری که پدیده‌های علمی را پدیرفتند تنها به آنچه درعلوم محسوس و ملموس بود توجه کردند وازریشه‌های معنوی وفلسفی و فرهنگی این پدیده‌ها غافل ماندند .

در نظرجوامـــع غیر عربی ، « مهمترین » جنبه هرعلم همان سودمندی و « بازده » آن بود ، و از همین‌جاست که ما بخصوص ــ درسی چهل‌سال اخیرــ جامعه‌های غیر غربی را می‌بینیم که بـــا نوعی اقتباس مصنوعی وظاهری علوم و فنون غربی، آنهم تنها بخاطر « عقب نماندن از قافله تمدن » وبرخوردار شدن از « فواید » علوم وفنون، خودرا در تنگناهای عجیب وغریب اسیر کرده‌اند . و عربی‌ها نیز خود بـــه خاطر تفوق‌طلبی فرهنگی ، و این کـــه در دیگر تمدن‌ها و فرهنگ‌ها « اصالتی » نظیر تمدن و فرهنگ خودشان نمی‌دیدند ، به این‌جریان دانسته یا ندانسته ، دامن زدند .

برای‌نمونه ، غربی‌ها دردیگرجوامع، به خصوص درجوامع‌روبه‌توسعه، شایع کردند که تنها کشورهائی‌می‌توانند از «مزایا»ی علوم وفنون‌جدیدبهره‌مند شوند ، وبه اصطلاح در راه « مدرنیره » شدن‌گام بردارند، که همه سازمانها و نهادهای اجتماعی خود وکلیهٔ روابط و شئون زندگی فرهنگی واقتصادی‌خویش را براساس «روبر»های عربی « بازسازی » کنند . بسیاری ازجامعه‌شناسان ادعا کردند که معنای «پیشرفت » درزندگی سیاسی هریك‌از کشورهای درحال‌توسعه این‌است که‌آن کشورمؤسسات وسازمانهای‌سیاسی‌خودرا هرچه بیشتربه الگوهای غربی‌نزدیك کند. سخن اینان این‌بود که درمیان کشورهای رو به توسعه، کشوری را میتوان « نوجوتر » نامید که‌آمادگی بیشتری برای پذیرش علوم وفنون‌غربی داشته باشد .

دراین زمینه ، برخی از جامعه شناسان حتی ملاکهـــای « آمادگی برای پیشرفت » را نیزتعیین کردند. اینان دربرخی ازجامعه‌های افریقائی‌کاوش کردند و به این نتیجه رسیدندکه « قابلیت » هرکشور را برای « پیشرفت » ، می‌توان براساس « ملاك »هائی خاص بازشناخت . مهمترین « ملاك های آمادگی برای

پیشرفت »، به نظر این جامعه شناسان عبارتند از :

۱ــ مفهومی که مردم هر کشور از «زمان» دارند ، بدین معنی که هرچه مردم یك کشور به « آینده » بیشتر از «گذشته » توجه داشته باشد، قابلیت آنان برای پیشرفت و نوسازی بیشتر است .

۲ــ اعتقاد به تشکیلات متمرکز دولتی و « بورکراسی »، بدین‌معنی که هرچه وابستگی وسرسپردگی مردم یك جامعه به سازمانها و تأسیسات تمرکزیافته دولتی بیشتر باشد ، پیشرفت اجتماعی برای آنان آسانتر خواهد بود

۳ــ بی‌اعتنائی به ارزشهای سنتی، بدین‌معنی که هرچه دلبستگی مردم یك کشور به سنت‌های فرهنگی گذشته خود کمتر باشد، آمادگی آنان برای پیشرفت و نوسازی بیشتر خواهد بود

پی بردن به مقصود نهائی جامعه شناسانی که چنین « ملاكهائی »را شاخص آمادگی جامعه‌هـای غیر غربی برای « پیشرفت » می‌دانند به هیچ وجه دشوار نیست .

اینان می‌خواهند مردم همه جوامع دیگر از سنت‌ها و سوابق فرهنگی و تاریخی خویش دست بشویند وهمهٔ جنبه‌های زندگی اجتماعی واقتصادی‌خودرا براساس «نورم»ها و نمونه‌های غربی بازسازی کنند .

علت این تمایل را ، گذشته از مقاصد استثماری، باید در نخوت و غروری جست‌وجو کرد که غرب‌وجامعه شناسان آن دیار را ازدیرباز اسیر خود کرده‌است. هنوز نیز بسیاری ازسررشته‌داران وجامعه شناسان غربی برآنندکه تمدن‌وفرهنگ غرب « جهـان شمول » است و در برابر این یگانه یا بزرگترین نوع تمدن و فرهنگ جهانی ، دیگر تمدنها و فرهنگ‌های اساسی حالتی « فرعی » و « غیر اصیل » و«گذرا » دارند و دیریا زود ، ناگزیر خواهند بودکه خودرا براساس ملاكهای‌غربی، « نوسازی»کنند . بسیاری ازجامعه شناسان غربی، بدین‌ترتیب، « پیشرفت وتکامل » را چیزی جز «غربی‌شدن» نمی‌دانند .

اما دربیست سال گذشته آشکار شده است که حقیقت درست برخلاف‌نظر اینگونه جامعه‌شناسان است .

همان‌سه « ملاکی » راکه دربالا ازآنها یادکردیم دوباره درنظرآوریم.

۱ــ اکنون دیگر برهمگان روشن شده است که توجه داشتن به «آینده» به‌هیچ‌وجه مستلزم قطع‌رابطه فرهنگی‌با «گذشته » نیست؛ وجامعه‌ای که«گذشته» خود را فـراموش‌کند به ناچار « هویت فرهنگی » خود را از دست می‌دهد و

به سوی نـوعی « از خود بیگانگی » حرکت می کند . بـه‌کار بستن الگوها و نمونه‌های غربی نتیجه‌ای جز «همسان‌شدن» جوامع بشری با یکدیگر نمی‌تواند داشته باشد .

اما ، امروزه حتی برخی از متفکران غربی نیز، خود، به این حقیقت پی برده‌اند که ، باگوناگون‌بودن‌شرایط اقلیمی وجغرافیائی درمناطق متفاوت‌جهان تنوع‌تمدن‌ها وفرهنگ‌ها امری‌ضروری‌بوده‌است، ودرحقیقت، همین‌تنوع‌فرهنگی است که بقاء ودوام وجود اقوام وملل متفاوت را در نقاط مختلف جهان‌ضمانت می کند .

۲ــ بورکراسی غربی، با تشکیلات دولتی و سازمـانهای متمرکز خود ظاهراً بسیار عقلانی، منطقی واساسی به نظر می‌رسد، زیرا بسیاری از نیازهای زندگی‌اجتماعی‌مردم را برآورده میسازد با اینهمه ، بخصوص در ده ساله اخیر مردم بسیاری ازکشورهای غربی دریافته‌اندکه بورکراسی تمرکز یافته دولتی نمی‌تواند تمام مسائل ومشکلات آنان را حل و فصل‌کند ، وبهتر آن است که متمرکز بودن همه‌کارها دردست سازمانهای دولتی هرچه بیشتر تقلیل یابد وحتی درمحله‌ها وروستاها باید «واحدها »ی‌کوچك وتاحدی‌خود مختار تشکیل‌شوند تا هریك بتوانند ، مستقیماً ، مسائل ومشکلات مردم «محل»را بشناسند و به‌حل کردن‌آنها همت‌گمارند .

خلاصه این‌که تشکیلات متمرکزدولتی‌را ، باهمهٔ کارشناسان ومتخصصان وکامپیوترها و دیگر ابزارهای « پیشرفته » آنها ، به هیچ‌وجه نمی‌توان « نشانه پیشرفت وترقی» شمرد .

۳ــ بی‌اعتنائی به ارزشهای سنتی نیز بـه هیچ وجه نشانه‌ای از آمادگی یك جامعه برای «پیشرفت» نیست.

درحقیقت ، امروزه، درکشورهـای غربی ، علت بسیاری ازگرفتاریها و بیماریهای روانی نسل جوان از قبیل اسارت آنـان درچنگ انواع اعتیادها و گرایش ایشان به فرار ازخانواده وحتی‌مملکت خود، چیزی جزنتیجه بی‌ایمان شدن آنان به ارزشها ، سنتها ومعتقدات «گذشته» جامعه خویش نیست.

بازگردیم به تصور «جهانشمولی» تمدن وفرهنگ غرب .

یکی ازحقایقی که ازچشم جامعه شناسان غربی نهفته مانده بود،چنان‌که پیش ازاین‌هم گفتم ، این بودکه وجود تمدنها و فرهنگ‌های‌گوناگون‌درجهان امری طبیعی ولازم است ، بدین‌معنی که به اقتضای شرایط تاریخی وطبیعی‌خود

بوده است که هرجامعه، برای‌خود ، فرهنگی خاص پدید آورده است،واصالت هر تمدن و فرهنگ بی‌شك ، درهمان محلی بودن ، منطقه‌ای بودن و بومی بودن آن‌است. تمدن‌وفرهنگ خاص‌هرجامعه با تمام خصوصیات‌قومی، بومی، تاریخی وروانی آن جامعه بستگی مستقیم دارد .

البته ، در بیست ــ سی سال اخیر ، مخصوصاً در میان مردم شناسان (آنتروپولوژیستها) کسانی را داشته‌ایم که ظاهراً اندیشهٔ «جهانشمولی» تمدن وفرهنگ غرب را به دیده شك‌نگریسته‌اند ، ودربررسی‌های به اصطلاح«علمی» خود چنین وانمودکرده‌اندکه‌گوئی برای تمدنها و فرهنگهای غیرغربی نیزمقام و منزلتی قائل‌اند.

برخی ازایشان حتی « امتیازات » این تمدنها وفرهنگهای «دیگر»را نیز برشمرده‌اند ، و به نظرخود ، دریچه‌ای به سوی تمدنها و فرهنگ‌های «دیگر» بازکرده‌اند .

اما مطالعهٔ دقیق‌کارایشان ، یك بار دیگر، مرا آشکار می‌کندکه دانشمند غربی، خواه جامعه شناس باشد، خواه مردم شناس وخواه اقتصاددان، به‌هرحال نمی‌تواند رابطه‌ای « بی‌طرفانه » و « علمی » با تمدنها و فرهنگ‌های بزرگ غیرغربی، به خصوص شرقی، برقرارکند .

برای نمونه ، مردم شناسان امریکائی زندگانی اجتماعی سرخپوستان، یا زندگی « فرهنگی » بومیان افریقا ، را مطالعه می‌کردند.

البته، مردم امریکای جنوبی نیز، دراین‌مطالعات، جای‌خاص‌خودراداشتند اما حقیقت این است که در هیچ یك از این بررسی‌ها ، مردم شناسان امریکائی چنان رفتار نمی‌کردندکه‌گوئی با تمدن یا فرهنگی « بزرگ» سروکار دارند. مگر تمدن و فرهنگ « بزرگ » می‌تواند چیزی جز تمدن و فرهنگ « غربی» باشد ؟

این بودکه این‌بخش ازعلوم انسانی، یعنی «مردم شناسی»، نیزنتوانست، درآن معنا که من‌می‌گویم، راه بجائی‌برد : ولزوم تنوع وتکثرتمدنها وفرهنگها و به خصوص مقام و منزلت تمدنها و فرهنگ‌های غیرغربی‌را ، در برابر تمدن وفرهنگ غرب، نشان دهد.

این نمونه‌ها مرا به مفهومی می‌رسانند که ، در حقیقت ، موضوع اصلی گفتارکنونی است :

یکی از جنبه‌های « علم‌گرائی » بی‌تردید ، تأکیدی است که برمفهوم « ابژکتیویته » یا « عینیت » درعلوم انسانی می‌شود . مقصود از « ابژکتیویته » یا « عینیت ، » در حقیقت ، «بی‌طرفی» و« بی‌نظری علمی » و توجه به واقعیت محض دربررسی هرپدیده اجتماعی است

این روزها ، کمتر کتابی است که در زمینهٔ مردم شناسی، یا اقتصاد ، یا جامعه شناسی‌یا رشتهٔ دیگری ازعلوم انسانی‌نوشته شده باشد ودرآن نتوان‌بخش مفصلی دربارهٔ اهمیت ولزوم بی‌نظری وبی‌طرفی علمی وبه اصطلاح «دید عینی داشتن» درمواجه با جبه‌های‌متفاوت‌زندگی‌اجتماعی‌انسان پیدا کرد: دانشمندان علوم انسانی نباید بگذارند افکار، عواطف، احساسات، وبطور کلی، «ذهنیات» ایشان درکارشان به هیچ وجه تأثیر کند .

یکی از پایه‌گذاران جامعه شناسی‌معاصر، دراواخر قرن نوزدهم‌می‌گفت « ما باید هرپدیدهٔ اجتماعی را مانند یك شیئی، و بدور از هرگونه نظرشخصی بررسی کنیم »

ولی تجربهٔ چندین دهه‌گذشته نشان می‌دهد که دانشمندان علوم انسانی دراین راه ، توفیق چندانی به دست نیاورده‌اند . واصولاً چگونه می‌توانددراین زمینه امید توفیقی‌داشت ؟

زیرا ، به‌گفته یك لطیفه‌گوی نکته سنج ، آیا بهترنیست علمای اجتماعی پیش ازتحقیق در ذهنیات و روحیات مردم جامعه‌ای خاص ، به تحقیق درذهنیات و روحیات خود بپردازند؟ کسی که می‌خواهد ببیند دردل وفکر و روح دیگری چه میگذرد بی‌شك ، بهتراست اول ببیند دردل وفکروروح‌خوداوچه می‌گذ د.

در بیشتر زمینه‌های علوم انسانی ، این حقیقت فراموش شده است‌که هر « محقق » ، به هرحال، شخص خاصی است ، یعنی فردی است‌که در شرایط اجتماعی ، اقتصادی ، فرهنگی و اقلیمی خاصی به دنیا آمده و رشدکرده است ودرنتیجه ، دارای روحیات خاص، عواطف خاص ، معتقدات خاص ، انگیزه‌ها وتمایلات خاص‌وبالاخره ذهنیات خاص‌خوداست؛ واین ذهنیات،خواه ناخواه، درنحوهٔ تحقیق‌کردن او، در تجزیه وتحلیل او و در نتیجه‌گیری‌های او ، بی‌شك تأثیر می‌گذارد .

برای نمونه ، یك انسان‌شناس یا جامعه شناس ، یا اقتصاددان مسیحی هنگامی‌که مثلا در یك جامعهٔ مسلمان به تحقیق مشغول است ، به هرحال،درهمهٔ مراحل‌کار معتقدات دینی‌خود را « به همراه » دارد . به همین‌ترتیب ، اعتقادات

ملی، افکار فلسفی، اصول اخلاقی، ارزشهای فرهنگی وحتی انگیزه‌های مادی هرمحقق یا متفکر اجتماعی، تا اندازهٔ زیادی درنحوه ونتایج تحقیقات او مؤثر است .

هرگز نمی‌توان دومحقق یا متفکر را در زمینهٔ علوم انسانی پیدا کرد که روحیات و ذهنیات آنان از هرنظر و صد درصد شبیه یکدیگر باشد . به همین دلیل است که می‌بینیم ، ازمیان محققان یا متفکرانی که مشکل یا پدیده اجتماعی یگانه‌ای را بررسی می کند ، درپایان‌کار، هریك به نتایج خاص‌خود می‌رسد. در توضیح این نکات ، لازم می‌بینم برخی ازتجربه‌های شخصی‌خودرا دراینجا بازگو کنم .

به یاد دارم در نخستین سال بنیادگذاری « مؤسسه تحقیقات و مطالعات اجتماعی»، یعنی شانزده سال‌پیش، قرارشد که ، به منظور سازمان دادن‌به‌کارهای « مؤسسه » ، از دانش و تجربیات محققان و دانشمندان غربی نیز استفاده کنیم. چند نفری آمدند، هریك دو سه سالی ماندند ورفتند اما ، یك سالی پس از بنیادگذاری مؤسسه ، درسفری که به پاریس کردم ، پس‌ازمشورت با چند استاد فرانسوی که مورد اعتماد من بودند ، ومی‌دانستم که ــ به اصطلاح ــ مقاصد و نظریات استعماری ندارند و به پیشرفت علوم اجتماعی درجهان علاقه‌منداند،با یك محقق جوان فرانسوی به نام « پل ویه‌ی » قرارگذاشتم کــه به ایران بیاید و با ما همکاری کند .

جوانی بود درست‌کردار، بی غل وغش و پــاك . از هرگونه انگیزهٔ به اصطلاح « استعماری »هم ،که در برخی از این محققان می‌توان یافت ، در او اثری نبود . تنها عیب‌کارش در این بود که ، با غرور و نخوتی‌خاص ، ضوابط وروشهائی‌را که درحوزه‌های‌علمی‌فرانسه آموخته بود از همه نظرکافی‌می‌دانست و اعتقاد داشت‌که همان ضوابط وروشها ، با اطلاعاتی « عینی » و«تجربی»که در محیط ایران به دست خواهد آورد ، اورا به درون این جامعهٔ‌کهنسال‌هدایت خواهد کرد .

او، درمغرب زمین، آموخته بود که پدیده‌هائی همچون دین وملیت‌وزبان در بررسی فرهنگ و تمدن یك جامعه ، پدیده‌هائی چندان اساسی نیستند . او دیدی « فورمالیستی » داشت وهمه چیزرا درقالب‌های کلی همین‌فلسفه‌می‌دید. این جوان محقق هشت ــ نه سال درایران ماند وبا همکاری و راهنمائی

بقیه درصفحهٔ ۵۷۹

ایرج افشار

دربارهٔ دانش‌پژوه*

دوستان گرامی

هرچه دربارهٔ دانش پژوه بگویم حمل بر آن می‌شود که بیش‌از بیست و پنج‌سال است از سرچشمهٔ محبت و دوستی او متمتع بوده‌ام و سعادت آن داشته‌ام که در مکتب فضل ودانش او تلمذ و کسب فیض کنم،گذشته ازاینکه سالیانی دراز درکنار هم و دریك راه خدمتگزار بوده‌ایم. همین مراتب‌است که به من اجازه شرف حضور درین محلس داده است تا شمه‌ای از اطلاعات خودرا دربارهٔ او بی‌تعارف و مجامله وبطور خودمانی بیان کنم.

اما، بهیچ‌وجه قصد آن‌ندارم که فهرست تألیفات‌وکارهای متنوع‌دانش‌پژوه را بخوانم. فهرست سیصد عنوانی آثارماندگارش ضمن سرگذشتی که درمجلهٔ راهنمای‌کتاب چندی پیش درج شد به چاپ رسیده است ** و علاقه‌مندان می‌توانند خود به‌دقت درآن بنگرند وبرژرفا وپهنای فضل وکمال‌اومطلع‌شوند. سعی من درینجا بر آن منحصر می‌شود که گوشه‌هائی از روحیات علمی او را بنمایانم.

تحقیقات ایرانی و اسلامی به روش علمی و مفهوم جدیدآن در میان ما ایرانیان سابقه‌ای نزدیك به شصت سال دارد. درین مدت عده‌ای که به دویست نفر می‌رسد به مباحث مختلف مربوط به تحقیقات ایرانی‌واسلامی پرداخته‌اند. اما متأسفانه فقط چند نفر معدود توانسته‌اند که نتایج وثمرات مطالعات خودرا در زمینه‌هایی که مورد تخصص آنان بوده است به مرتبه‌ای ومیزانی برسانند که مورداستفادهٔ دانشمندان آن‌رشته‌ها درجهان‌قرار بگیرد، یعنی بدان‌حد که‌دانشمندان

---

* شرحی است که در مجلس تجلیل از خدمات علمی و دانشگاهی محمدتقی دانش‌پژوه استاد دانشگاه تهران درتیرماه ۲۵۳۵ (۱۳۵۵) خوانده شده است.

** راهنمای‌کتاب ، سال ۱۸ (۱۳۵۴) شمارهٔ ۷ـ۹

معرب به نوشته‌ها و آثار آنان استناد کنند. درین‌میان دانش‌پژوه یکی از افرادی است که به سبب خدمات بسیار و با ارزش و متنوعش مخصوصاً از لحاظ کارهائی که درزمینهٔ نسخه شناسی و کتابشناسی انجام داده است بدین‌مقام و منزلت جهانی رسیده است و محققان عربی به تألیفات و فهارس او توجه کرده‌اند و آثار اورا از مصادر کارخویش قرار داده‌اند . جهانی بودن خدمات دانش‌پژوه یکی ازممیزات برجستهٔ زندگی علمی اوست. لذا تفصیل بیشتری را درخورست و احتیاج به ارائهٔ شواهدی چند دارد

برهمه روشن است که یك دسته از منابع اصلی تحقیقات اسلامی و ایرانی فهارس و کتابشناسیهایی است کــه راهنمای دست یافتن محققان بر نسخ و اسناد خطی است .

این نوع ازمدارك «تازه یافته» است که معمولا محقق را به عرصه کردن مطالب جدیــد و کشف دقائق « مجهول مانده » موفق می‌سازد. دانش‌پژوه در میان مشرقیان همان یکه تازی‌است که درین زمینهٔ خاص و تازه ، مجموعه‌ای از فهارس مربوط به بیست‌وپنج کتابخانهٔ ایران و چهل‌وچند کتابخانهٔ ممالك دیگر (امریکا ، اتحاد جماهیرشوروی، هندوستان، پاکستان، افغانستان، ترکیه، فرانسه، انگلیس، هلند، عربستان سعودی) و ده مجموعهٔ خصوصی مهم را تألیف و نشر کرده است ، بنحوی که این فهارس معرف حدود پنجاه هزار نسخه خطی‌است. تردید نیست که معرفی‌هریك ازین‌نسخ محتاج دیدن عین نسخه ودقت درمطالب آن نسخه‌ها براساس اطلاع وسیع در معارف اسلامی بوده است و چنین سترگ کاری کارهر کس نیست . *

گفتنی است که دانش‌پژوه درتمام سفرهای داخلی وخارجی خود یگانه همش برآن بوده است که به مجموعه‌های نسخ خطی دست یابد و به فهرست برداری آنها بپردازد . بی‌دلیل نیست که مستشرقان شوروی گفته‌اند که دانش‌پژوه درقبال سؤال تنظیم کنندگان برنامهٔ سفر خود درشوروی ،گفته بوده است که من فقط سه چیز می‌خواهم :کتابخانه ، مسجد و گورستان (البته روشن است که ارباب ثبت وضبط کتابه‌های قبورقدیم) .

نتیجهٔ کار بزرگ ونادرالمثال دانش‌پژوه آن است که مؤاد سزگین در تألیف معتبر و مهم خود به نام Geschichte der Arabischen Schrifttums و نیز بریگل در تحریر روسی کتابشناسی مشهور Persian Literature. A Bio -

* به فهرست کارهای مربوط به فهرست نویسی او مندرج درمجلهٔ راهنمای کتاب سال هجدهم مراجعه شود .

Bibliographical Survey تألیف استوری، عالم فقید انگلیسی ، از فهارس دانش‌پژوه استفادهٔ شایان کرده‌اند .

آنچنانکه بی‌تردید می‌توان گفت که اگر بیست وچند جلد فهرست‌دانش‌ـ پژوه نبود، آن دوتألیف به‌کمال وضع موجود نرسیده بود.

مجموعهٔ فهرستهای دانش‌پژوه منبع بزرگ و از مراجع اساسی اخذ اطلاعات‌کتابشناسی اسلامی برای تمام‌کسانی‌بوده است‌که درطول بیست سال اخیر درایران وخارج از ایران به تحقیق در مباحث مختلف مربوط به فرهنگ ایران واسلام پرداخته‌اند .

ارجاعاتی که‌درمقدمه‌ها ومراجع‌ومصادر کتب‌منتشرشده درین‌مدت‌به‌آثار دانش‌پژوه وحتی‌راهنمائیهای‌شفاهی اوشده‌است‌گواهی‌است روشن‌ترین‌نکته.

دانش‌پژوه درتهیهٔ فهارس خود، برخلاف اکثر فهرست نویسان شرقی و علی‌الخصوص ایرانی‌سعی کرده‌است‌که فهارس ومراجع مغربی‌یعنی‌آثارشرق‌ـ شناسان وآن‌هم دراکثر زبانهارا ببیند و به دیدهٔ نقد بدانها بنگرد . بدان مقدار که با آوردن اختصارات مربوط بدان مراجع و ارجاع دادن به منابع متعدد گاه‌هم موجبات ملال‌مراجعه کنندهٔ کم‌حوصله وشرقی‌مآب را فراهم‌ساخته است.

خصوصیت دیگر فهرستهای دانش‌پژوه آن است‌که او درمعرفی نسخه‌ها از معرفی متن و تحقیق دراحوال مؤلف وسنجش وبیان احتمالات غافل نمانده است،ولوآنکه‌مجبورشده باشد که‌چندین‌صفحه مطالب‌دربارهٔ نسخه‌ای‌اختصاص دهد که از حد یك فهرست معمولی خارج باشد. بعضی‌ازآگاهان‌این‌کار او را بسیار می‌پسندند وبعضی‌ازخرده‌گیرانهم نمی‌پسندند .

اگرتاکنون درتاریخ کتابشناسی اسلامی تألیفات ابن‌الندیم وحاجی‌خلیفه وشیخ‌آقا بزرگ طهرانی‌ازمآخذ اصلی واولی‌بود اینك فهرستهائی که دانش‌ـ پژوه از نسخه‌های خطی و میکروفیلمها منتشر کرده است درکنار آن آثار برای همیشه وبطور زوال‌ناپذیر مرجع مسلم درتحقیقات اسلامی وایرانی‌خواهد بود.

جزین باید دانست کـه هیچ‌یك ازفهرست‌نویسان مرز واستاد غربی‌هم، چون دخویه وفلوگل وبرچ واته ورزن وبلوشه ودرن ودسلان ودیگران نتوانسته است‌که به‌اندازهٔ دانش‌پژوه نسخه‌دیده وفهرست‌نشرکرده باشد. پس‌فهرستهای دانش‌پژوه ازحیث احتواء برمعرفی‌عده‌ای زیاد از نسخ خطی ومخصوصاً نسخ ناشناخته مکمل فهارسی است‌که آن دانشمندان نشرکرده‌اند وبسیاری ناگفته‌ها وناديده‌هارا که از چشم واطلاع‌آن دانشمندان به دور مانده است اوگفته است.

نادره‌ها ونادره‌هائی در سراسر فهارس دانش پژوه آمده است که از حد وروش معمولی فهرست نویسی خطی اسلامی درگذشته است.

ناگفته پیداست که کار فهرست نویس در معرفی مجموعه‌ای از نسخ خطی مانند موجی است که از دل دریا برمی‌خیزد و جواهر آبدار وخزف بی‌بها را هماغوش یکدیگر به کنار می‌آورد. درین میان دانش‌پژوه‌هم ناگزیر از معرفی آثار سعدی و ابن‌سینا و ملاقطب وخواجه نصیرهمراه با آثارمعمولی اشخاصی بوده‌است که مقامی‌والا درعلم نیافته‌اند. اما اینکه گاه‌به‌گاه (وبیشترازسرشوخی) ازربان دوستان می‌شنویم که دانش‌پژوه بامعرفی آثارافرادناشناخته اتلاف وقت کرده‌است سخنی جزشوخی وطنزدوستانه نیست. وظیفهٔ علمی اوهمان بوده‌است که کرده‌است، یعنی کلیهٔ نسخ‌موجود در یک‌مجموعه یا یک کتابخانه را بشناساند. ضمناً اگردرچنین‌کاری که متضمن صرف وقت وتحمل وحوصلهٔ بیش‌ازاندازه‌است برسلیقهٔ خویش رفته است ونحوهٔ بیان وشیوهٔ زبان خودرا به‌کارگرفته حق مسلم اوست. جزین بایدگفت که دانش‌پژوه اصولاً به‌استعمال لغاتی اعتقاد داردکه درمتون قدیم به‌کاررفته است، اگرچه به‌کاربردن‌آن لغات دربیان وزبان امروزی مهجور نماید. می‌گوید با استعمال مجدد آنها، زبان ملی غنی می‌شود ولغات کهنه وفراموش شده، زندگی ازسرمی‌گیرند.

خصوصیت‌عالی‌دیگری که دردانش‌پژوه یافته‌ام شوق‌وولع‌علمی‌اوست که گاه به‌حد هیجان وبرآشفتگی‌می‌رسدوچنان‌حالی براستی‌توصیف ناشدنی‌است. شوق‌بیش‌ازاندازهٔ اوبه‌کشف‌تازه‌ها وحقائق علمی موجب آن‌شده‌است که حتی به‌سنتهای خانوادگی وتربیت طلبگی‌پای‌بند نماند، تا به حدی‌که قسمتی زیاداز تحقیقات خود را به تألیف فهرست‌کتب موسیقی معطوف‌کرده وکتابی پرداخته است‌که ازامهات‌کارهای او وازمراجع جهانی درزمینهٔ موسیقی اسلامی است. کاری‌کرده است که بی‌تردید برترست از آنچه فارمر علامهٔ موسیقی شناسی اسلامی‌انجام داده است. بی‌دلیل‌نیست که نوباتر آلمانی درمقالهٔ مفصل وعالمانهٔ خود دربارهٔ موسیقی بومی وسنتی ایران که چند سال‌پیش‌درمجلهٔ بسیار مشهور ومعتبر Der Islam نشرکردنوشت‌که قسمتی‌از پیشرفت خودرا درتهیهٔ‌مقاله‌اش مرهون اطلاعات دانش‌پژوه بوده است.

شوق‌دانش‌پژوه به یافتن ودیدن نسخه‌های نادیده وحالتی‌که‌درین‌مواقع بدو دست می‌دهد وصف ناشدنی است، مگرآنکه درموقعی‌که او به نسخه‌ای جدید می‌رسد به چهره‌اش وطرز نگاهش خیره شویم. عباس زریاب خوئی که اقوالش ثقه است‌گفت درسفری‌که با حسین محبوبی اردکانی وحسین خدیوجم

ودانش پژوه به منظور شرکت درمجمع بررسی مربوط به نسخ خطی به کابل رفته بودیم ، چون برای رفتن از فرودگاه به‌شهر درتاکسی نشستیم وسرصحبت با رانندهٔ همزبان باز شد دانش پژوه وسط صحبت پرید و از راننده پرسید که درکابل کجا کتاب خطی می‌فروشند ؟ دانش پژوه که اول بار بود به‌گوشه‌ای از سرزمین غزنویان سفر می‌کرد به یاد ایامی که در هریك از بلاد خراسان علما و دانشمندان به وفور بودند و کتبخانه‌های مدارس دایر بود ودر بازار وراقان خرید وفروخت کتب خطی رواج داشت، تصور می‌کرد که هنوزهم نسخهٔ خطی درشهری چون کابل متاعی‌است باراری وبه‌آسانی در دسترس‌است، تابدان حد که رانندهٔ تاکسی‌هم می‌داند که کتاب خطی درکدام محله فروخته می‌شود !

مورد دیگر که جرشوخی صرف نیست ولی‌حکایت تام و روشنی است از شوق وآتش‌درونی دانش پژوه وخلوص باطنی او در راه‌کار بسیار با ارجی‌که نقد عمررابدان باخته‌است‌قصهٔ یافتن چند ورق ازقرآن‌مجید به‌خطابی‌البرکات عبدالرحمن‌بن عثمان بن عوف بیسیونی‌است وآن حکایت ازین قرار است که به هنگام کنگرهٔ تحقیقات ایرانی که در اصفهان تشکیل شده بود ترتیب سفری به پیربکران و مسجد بیسیون که دور ازشهر اصفهان است داده شده بود . پس از بازدید پیربکران ، دانش پژوه به اتفاق محیط طباطبائی به منزل یکی از فضلا روت تا ظاهراً کتب خطی ببید . لذا از قافله جدا شد و از دیدن مسجدبیسیون محروم ماند .

جمعی که به سوی مسجد جامع بیسیون می‌رفتیم و ار نبودن دانش پژوه دلتنگ‌بودیم گفتیم حالا که او مارا رها کرده وبه‌دیدن نسخ خطی‌وادامهٔمفاوضات علمی رفته است ماهم نسخه‌ای قدیمی می‌سازیم وخبرش را برای او می‌بریم و دلش را می‌سوزانیم ! پس به‌کمك عبدالامیر سلیم و احمد تفضلی برای آیاتی ازقرآن‌کریم ترجمه‌ای به شیوه‌واسلوب تفسیرطبری ، یعنی با به‌کارگرفتن‌لغات کهن که دانش پژوه آنهارا می‌پسندید وهرگاه که یکی ازآنهارا درکهنه‌کتابی می‌یابد به لهجهٔ قدیم و بلند عنوان می‌کند پرداخته شـد . وصف اوراق نسخهٔ خیالی‌را چنین نوشتیم که سی‌وپنج ورق ازقرآن مترجم کهن به خط کوفی‌درشت خوش برروی کاغذ سمرقندی کلفت و موریانه خورده که علائم جزء وحزب و سجاوندیهای آن تذهیب شده و ترجمهٔ فارسی قدیم به خط نسخ ابتدائی در بین‌السطور دارد در انبار مسجد بیسیون دیده شد . نسخه به خط ابی‌البرکات عبدالرحمن بن عثمان‌بن عوف بیسیونی و مورخ شهرشعبان عشرین و اربعمائة

است. شب هنگام که منزل آقای سید محمدعلی روضاتی مهمان بودیم و محیط طباطبائی، حبیب یغمائی وتنی چند اردوستان حضور داشتند من یادداشت مجعول را خواندم . دانش پژوه آرام آرام خودرا ازروی مبلی که بر آن لمیده بود بر لبهٔ آن کشانید وهمچون کسی که شیء بسیارگرانبهائی را فراموش کرده و درمحلی به جای گذارده باشد گفت حالا که من باشما بودم ، فردا صبح هم در جلسات شرکت نمی کنم واتوموبیل میگیرم وبه بیبیون می‌روم تا نسخه را ببینم. تاعصر هم می‌مانم وترجمه‌های فارسی را می‌نویسم . البته یغمائی هم آن یادداشت را گرفت که چاپ کند ! نقل این قصه که سراپا شوخی است و نظائرش میان دوستان یکدل می‌گذرد ازین باب بود که فریفتگی دانش پژوه را به کاری که در پیش گرفته بنمایانم وبگویم که این عشق وشور لایزال چندان است که اورا از تمام عوالم دنیائی به دور داشته است وهمچون عاشق صادق فقط محبوب یکتای خود را می‌بیند ومی‌جوید .

بد نیست قصیه‌ای را که بازشوخی است وهمین یك ماه قبل درلندن اتفاق افتاد عرض کنم. دانش پژوه کتابی خرید که بهای آن هشت پوندبود. پس در بهای آن یك بیست پوندی به فروشنده داد ومی‌بایست دوازده پوند بگیرد . فروشنده بدون توجه هشت پوند به دانش پژوه داد دانش پژوه درشوق وصول کتاب متوجه کم بودن پول نشد. مینوی که روبروی دانش پژوه نشسته بود ناراحت شد وگفت دانش چرا اشتباه می کنی تو باید دوازده پوند بگیری! درین گیرودار احمداقتداری که پهلوی دانش پژوه بود گفت آقای مینوی چرا برآشفته می‌شوید . می‌دانید علت این اشتباه ازکجاست؟ ازین باب است که اسکناسها چاپی است نه خطی!

اما مثالی دارم که باگوشه‌ای ازتاریخ دانشگاه ما مرتبط است وآن قصیه مربوط به درهم ریختن کتابخانه دانشکده حقوق است وگواهی است روشن تر از آنچه عرض شد ازعشق وعلاقهٔ دانش پژوه به کتابخانه‌ای که در تشکیل وترتیب آن مدت بیست وچند سال ازعمرخودرا درآنجا صرف کرد واز همان ذخیره بود که اندوخته‌هایی ازفرهنگ غربی فراگرفت .

قصیه ازین قراربود که درسال ۱۳۴۹ مسؤول وقت دانشکدهٔ حقوق‌دستوری به تعویض روش کتابخانه داد ولی عجولانه ترتیب کتابخانه‌ای راکه به‌تدریج باخون‌دل‌واعتبارات اندك وبادشواریهای‌روزگاران‌ازسال ۱۳۲۳ ببعدتهیه شده بود (وتعداد کتبش بامرارتها نزدیك به‌نود هزارجلد رسانیده شده بود وکتابخانه‌ای بود که مجموعهٔ کتب مربوط به‌ایرانش کم‌نظیر بود وکتابخانه‌هائی نظیر کتابخانهٔ محمدعلی‌فروغی‌وعلی‌اکبرداورودیگران درآن نگاهداری می‌شد) درهم ریختند،

چنانکه‌درظرف چندروز «توگوئی فرامرز هرگزنبود»!

دانش‌پژوه وقتی خبرشد که چنین شده است مانند آن کسی که شنیده باشد سفینهٔ بیش بهای‌متاعش دردریاغرق شده‌است آشفته وهراسان پیش من‌آمد وگفت فلانی‌چه نشسته‌ای که کتابخانهٔ حقوق‌را ویران کردندوآنچه‌رشته بودیم پنبه شد! چندان عصبانی بود و جوش می‌زد که براستی برحال مزاجی او نگران بودم. «من خود به چشم خویشتن‌دیدم که جانش می‌رود !» چون کمی آرام‌گرفت‌گفتم پس خبر نداری که شنیده‌ام گفته‌اند کتب خطی به درد دانشکدهٔ حقوق‌نمی‌خورد واز اموالی است که زائدست ومی‌توان فروخت! دانش‌پژوه برافروخته‌ترشد و گفت اگر قصورکنی توهم گناهکاری ! درآن ایام جاروجنجال دانش‌پژوه میان اغلب دانشگاهیان شهرت گرفت و روزی نبود کـه جوش نخورد و همکاران را برنینگیزد. البته بیدار دلی دکترعالیخانی ودکتراحمدضیائی‌موحب‌شد که پس‌از اطلاع یافتن ازآن‌کار ناصواب موجبات توقف آن هجوم فراهم آمد وکتابها به همان حال آشفته درانبار ماند تا عاقبت کتابهای غیرمرتبط با دانشکدهٔ‌حقوق به اهتمام مدبرانهٔ دکترنهاوندی ولطف اولیای بعدی دانشکدهٔ حقوق وهمکاری کتابخانهٔ آنجا نجات یافت. مقصود آنکه دانش‌پژوه در هرامری کـه مربوط به‌کتاب وکتابخانه بوده خودرا به‌آب وآتش‌زده است.

نکتهٔ مهم دیگر تنوع اطلاعات وجامعیت اوست که در میان معاصران کمتر نظیر دارد. مخصوصاً تبحر وتسلط او در زمینهٔ علوم ومعارف اسلامی (فلسفه، کلام وعقاید، فقه وعلوم) که متکی‌است به تحصیلات محکم قدیم ونیزاستمرار مطالعه درکتب‌آن علوم موجب شده است‌که بتواند کتب ومتون متعدد دراغلب مواضیع ومعارف‌اسلامی به‌چاپ برساند. فهرست آثارش که همراه‌سرگذشتش به طبع رسیده است دلیل قدربلند وپایگاه عالی مراتب علمی‌وتحقیقاتی‌اوست که به عرض رسید.

خصوصیت‌دیگردانش‌پژوه قدرت‌وبردباری‌عجیب اوست‌درکارومداومت درآن. چندانکه باوجود سختیها وگرفتاریهائی که درزندگی داشت وضمن آنکه توانست چهارفرزند برومندخودرا چنان بیالدکه هرچهار به مراحل عالی‌علمی برسند تاکنون بیش ازده هزارصفحه متن قدیم وبیست هزارصفحه فهرست وپنج هزارصفحه مقاله به‌چاپ رسانیده است یعنی رقمی نزدیك به چهل‌هزارصفحه، وبه حساب دیگر صد جلدکتاب چهارصد صفحه‌ای.

یکی‌ازخدمت‌های بزرگ دانش‌پژوه که نباید فراموش‌شود اهتمامی‌است که درتشکیل‌مجموعهٔ میکروفیلمهای کتابخانهٔ مرکزی کرده‌است، اعم ازانتخاب

نسخی که اصل آنها درخارج ایران است وعکس بسیاری ازآنها به سفارش و سلیقهٔ او تهیه شده است یا نسخی که از مجموعه‌های خصوصی و کتابخانه‌های شهرستانها عکس‌برداری گردیده . حزین برای این میکروفیلمها که تعداد آنها نزدیك به پنج هزارست تاکنون دوجلدفهرست منتشر کرده است

باید پذیرفت که سرانجام دادن این همه کار منحصراً مربوط به ادای وظیفهٔ اداری وتعهد نسبت‌به‌قرار داد وکسب‌وسایل معیشت نبوده‌است. فقط عشق وشوق باطنی است که چنین توفیقی را عاید دانش پژوه کرده است .

دانش‌پژوه برخلاف اغلب بزرگان‌فضل‌وادب که حال‌وحوصلهٔ کارمشترك ندارند دارای روح همکاری علمی است و از وقتی‌که با همدوره‌های معقول و منقول خود به نگارش ونشر مجلهٔ «جلوه» آغاز کرد (سال ۱۳۲۳) وبعداً آن رویه را در انتشار نشریهٔ « دانشنامه » ادامه داد همیشه درانتشارمجلات تحقیقی دلبستگی نشان داده‌است. اویکی ازپنج نفری‌است که مجلهٔ «فرهنگ ایران‌زمین» را به مدت بیست ویك سال بی‌توقف انتشار داده‌اند وهمکاری دانش‌پژوه‌درآن میان بسیارارزنده بوده است. همچنین‌ازهمکاران‌پایمرد واستوار درادامهٔ انتشار راهنمای‌کتاب بوده است.

یکی از نمونه‌های عالی همکاری دانش‌پژوه که ضمناً از فعالیتهای مهم و سودمند او باید شمرده شود تأسیس واهتمام در انتشار نشریه‌ای است‌که هر دو سه سال یکبار به نام «نسخه‌های خطی » توسط کتابخانهٔ مرکزی ومرکز اسناد دانشگاه تهران به‌چاپ می‌رسدوحاوی‌فهرست نسخ‌خطی مربوط به‌کتابخانه‌های شهرستانهاومجموعه‌های‌خصوصی است.

همچنین سزاوارست‌که از اقدام و اهتمام دیگرش یاد کرد و آن نشر سه مجلدفهرستی است‌که برای‌چند کتابخانهٔ شهرهای مشهدوهمدان ورشت‌واصفهان زیرنظر او وبه‌کمك مالی انجمن آثار ملی به چاپ رسیده است.

***

بیش ازین‌مصدع‌نمی‌شوم. شرمنده‌ام ازدانش‌پژوه که مطالبی‌خودمانی از زمرهٔ آنچه غالباً درمجالس دوستانه میان ما می‌گذرد درحق اوگفتم، نه‌آنچه مرسوم مجالس تجلیل دانشگاهی است و شاید حضار محترم این‌مجلس‌هم‌چنان می‌پسندند! خودم خوب می‌دانم که حق‌مطلب دربارهٔ فضائل اوادا نشده‌است .

سید محمد محیط طباطبائی

مولوی وسعدی

صدهٔ هفتم هجری با ایلغار مغول شوربختیها و سختیهای بیمانندی را برای کشورهای عربی و مرکزی آسیا بخصوص ایران ارمغان آورد. کشتارهاو یا کارزارهای وحشتناک که جوانان را چون پیران سالخورده سفید موی و خمیده قامت به‌گوشه‌گیری وکناره جوئی حومیداد، جان و اندیشه همگان را در دریائی از نومیدی و بی‌اعتمادی فرو برده بود.

اما دست نیرومند روزگار گوئی پیش از آنکه چنین بلیهٔ عظمائی رودهد وسراسرایران را فراگیرد، در بلخ بامی وشیراز جنت طراز دوگوهر بیهمتا و یا دو وجود بی‌نظیر را برای مقابله باآثار جانگداز و سنتی برانداز این حادثه به وجود آورده بود تا به برکت اندیشهٔ دوریاب و بیان سحرآسای خود بتوانند براین ریشهای درونی مسلمانان مرهمی از صبر و تحمل و رضا و تسلیم بنهند و به تقویت روحیهٔ شکستگان وگریختگان و ستمدیدگان و آوارگان بپردازند.

چنانکه میدانیم دورهٔ تکامل سیرادبیات زبان فارسی ازصدهٔ چهارم‌هجری آغاز میگردد و به صدهٔ هشتم در اوج کمال خود متوقف میگردد.

در هر صده‌ای ازاین پنج صده یکی از ارکان اصلی و استوار شعر ونثر فارسی فرد شاخص عصر خود محسوب میشده است. فردوسی در صدهٔ چهارم، خواجه عبدالله انصاری در صدهٔ پنجم، نظامی در صدهٔ ششم ولی صدهٔ هفتم به جای یك تن، دوتن قهرمان سخن و اندیشه به تاریخ فرهنگ ایران و جهان بخشیده است: سعدی و مولوی.

سعدی پیش از آنکه صدهٔ هفتم آغاز گردد و سالها پیش ازتولد مولوی در شیراز بدنیا آمده بود و بیست سال پس از مرگ مولانا هم در قید حیات بود تاآنکه در اوایل دههٔ دهم ازصدهٔ هفتم چشم ازجهان بربست. دوران‌ظهور و شکفتگی ادبی سعدی در همان فاصلهٔ زمانی صورت گرفته بود که دوران عرض وجود عرفانی مولوی درتاریخ ادبیات ایران محسوب میشود.

مولوی پیش از سعدی راه دیار غربت در پیش‌گرفت ودرخدمت پدرش که دل آزرده از اوضاع حراسان و ماوراءالنهر به‌بهانهٔ حج، عزیمت عراق و حجاز کرده بود تا در روم رحل اقامت بیفکند در آغاز عمر خویش ناگزیر از ترك وطن‌گردید .

سعدی که به روزگار طفولیت مولوی جوانی نوسفر بود درخلاف جهت سیر مولوی که از ملخ به ری بود از ری رهسپار بلخ‌گردید وازآنجا به‌کاشغر رفت و در جامع شهرمقارن ایام‌غلبه خوارزمشاه بر ترکان قراختا با دانشجوئی به مباحثه پرداخت که حاطرهٔ‌آن گفتگو را در گلستان یاد کرده است. درهمان اوان بهاءالدین ولد پدر مولانا که بعد از سفر حجاز و شام وعراق دیگر امید بازگشت به بلخ نداشت، دعوت علاءالدین کیقباد سلجوقی را پذیرفت و بـه قونیه رفت ودرآنجا رخت اقامت افکند و مولوی خردسال هم در قونیه بکسب علم و ادب پرداخت.

درآن زمان که مولوی برای تکمیل مراتب درس و بحث و مزید دانش و بینش به سوریه درآمده بود وگاهی درحلب و زمانی در دمشق به سر میبرد، سعدی هم به شام آمده و در میان قدس و دمشق و بعلبك و صحـرای قدس و حلب تا دامنه کوههای لبنان به سیر و سلوك میگذرانید.

بعید نیست که دراین فاصله اززمان هردودرشهر دمشق روزی یاروزهایی از فیض ملاقات محیی‌الدین ابن عربی عارف معروف عرب که در دمشق رحل اقامت افکنده وآخرین روزهای ارشاد و تربیت مریدان را درآنجا میگذراند، برخوردار شده باشند با این تفاوت که مولانا جلال‌الدین محمد بلخی در آن زمان طالب‌علم متبحری بودکه میکوشید تا ازراه علم وشریعت به‌حقیقت برسد در صورتیکه سعدی سالکی جهان دیده بودکه چشم از ادرار نظامیه وسکونت مستنصریه بغداد برگرفته از راه سیر و سلوك قصد وصول به سرچشمهٔ معرفت و درك حقیقت را داشت.

چه بسا که کوی و برزن دمشق و مسجد اموی و مدارس صالحیه درآن واحد شاهد عبور ومرور وحضور سعدی ومولوی ازکنار خود بودند بی‌آنکه آن دو تن از حال‌یکدیگر خبری داشته باشند.

پس همان طور که صدهٔ هفتم و سکونت بلاد شام و طی مراحل سیر و سلوك توانسته بود در دههٔ چهارم از قرن هفتم جمع میان سعدی ومولوی بکند،

سخن امروز ما هم در این محضر عالی میتواند درطی چند دقیقه میان شخصیت آنها حلقه ارتباطی به وجودآورد وزیر عنوان «سعدی و مـولوی» به جنبه‌های مشترك انسانی و عرفانی و ادبی ایشان اشاره‌ای کوتاه کند.

سعدی چنانکه در غزلیات خود اشاره میکند از خاندان سعدی انصاری بوده‌که همهٔ قبیلهٔ او از عالمان دین بودند و او هم شاید به پایمردی ودلالـت عالمی ابوالفرج نام از علمای خاندان سعدی شیرازی مهاجر به شام از بغداد رهسپار دمشق شده و درآنجا به‌کسب فضیلت پرداخته باشد.

مولوی هم از خاندان بکری بلخ و خراسان بود که نیاکانش غالباً از علمای دین بودند و پدرش که به حکم ارتباط دیرینهٔ نسبی وقرابت حسی با امام فخر رازی نتوانست تاب تحمل تقرب وارتباط نزدیك اورا به‌خوارزمشاه بیاورد و ناگزیر ازبلخ برآمد و پس ازسیر عراق وحجاز و شام به‌آسیای صغیر رفت و در قونیه رحل اقامت افکند پسرش جلال الدین درآنجا از مرحلهٔ تعلیم و تربیت به مدارج عالی حکمت و عرفان قدم نهاد.

سعدی و مولوی هر دو عالمزاده‌ای بودندکه در آغاز عمر از تربیت و تعلیم دینی برخوردار شده و از کودکی به زهد و تهجد موصوف بودند.

برنامهٔ تحصیلی ایشان مشابه بوده وآنچه راکه سعدی در شیراز و بغداد و دمشق می‌آموخت همانند مواد آموختنی مولانا جلال الدین در بلخ و بغداد و شام و قونیه بود.

اصول زبان عربی را هر دو در کودکی از راه تحصیل و تعلم فراگرفته بودند و پس ازآن در نتیجه مسافرت به سرزمین عرب و اقامت در شهر دمشق وحلب و معاشرت با سکنهٔ‌آنجا تمرین زبان‌کرده ونیکوآموخته بودند، چنانکه در مجموعهٔ غزلهای مولوی و سعدی اشعاری‌که میزان تسلط هرکدام را براین زبان نشان میدهد میتوان دید و سنجید.

با وجود سکونت درسرزمین دوروآمیزش باعرب وترك ورومی یایونانی مکالمهٔ زبان‌مادری وفارسی دری درمولوی‌وسعدی‌گوئی از منبع غیبی‌سرشاری مایه میگرفت که میتوانست سخن منظوم و منثور هردو را دراعلی‌مرتبهٔ فصاحت و بلاغت قرار دهد.

قراینی در دست است‌که سعدی در دمشق و حلب و طرابلس از استعمال فارسی در سخن منظوم دریغ نمیورزیده وشاید مواد گلستان و بوستان خویش

را در ضمن اقامت خارج از فارس فراهم کرده باشد، درصورتیکه مولوی همین زبان فارسی را دور از بوم و براصلی آن تنها وسیله تبلیغ عقاید و اظهار مافی الضمیر خود قرار داد و بزرگترین مجموعهٔ نثر و نظم فارسی را میراث مکتب مولوی قونیه قرارداد.

مثنویهای شگرف وژرف ایشان با وجود اختلاف وزن واسلوب درردیف مثنویهای فردوسی و نظامی و از طراز اول سخن فارسی براین سبك وسیاق محسوب شده‌اند و آثار خاقانی و سنائی و عطار بلا فاصله در پی آنها فرا میرسند.

در غزل که شور و دل انگیزی گفتار هر دو نیازی به توصیف و تعریف ندارد و اگرغزلهای عارفانهٔ عراقی همدانی بتواند با غزل مولوی لاف برابری برند غزل سعدی زمینهٔ انحصاری خود را همواره حفظ کرده است.

در نثر فارسی نوشته‌های مولوی از حیث سادگی و روانی و شیرینی به پایهٔ گلستان شیخ شاید نرسد و اختلاف موضوع و محیط ایجاد سخن، در این تفاوت، دخالت کامل داشته است ولی برای فیه مافیه مولوی در نثرعرفانی باید مقام ممتازی قایل شد وآن را حتی از مقامات پدر و مرشدش بالاتر دانست.

در اینجاست که در نثر ممتاز فنی فارسی بعد ازسعدی ذهن جویا متوجه به دو قرن جلوتر می‌شود و همتای سعدی را در اینگونه نثرسهل و ممتنع ضمن آثارخواجه عبدالله انصاری مینگرد که درحقیقت این انصاری هروی پیش آهنگ سعدی شیرازی بوده است.

چنانکه از روی اقتضای زمان و مکان چنین دریافتیم که در ایام اقامت دمشق احتمال برخورد ودیدار ناشناخته میان سعدی ومولوی میرفته واین مطلب از قبول عقل و منطق هم دور نیست ولی تعجب ما در این است که با وجود همعصری و همفکری وهمکاری، درآثار بازمانده ازمولوی وسعدی کوچکترین اشارهٔ آشکاری به دیدار یا مکاتبه میان ایشان دیده نمیشود در صورتیکه دمشق جمع میان ایشان کرده بود و سعدی هم سفری از شام به روم رفته و باز گشته است.

برخی از معاصران خواسته‌اند این داستان از بوستان شیخ را گوشه و گریزی به دیدار سعدی و مولوی به شمار آورند که میگوید:

شنیدم که مردی است پاکیزه بوم
شناسا ور هرو در اقصای روم
من و چند سیاح صحرا نورد
برفتیم قاصد به دیدار مرد
سرو چشم هر یک ببوسید و دست
به تمکین و عزت نشاند و نشست
زرش دیدم و زرع و شاگرد ورخت
ولی بی‌مروت چه بی بر درخت
به لطف سخن گر مرو مرد بود
ولی دیکدانش عجب سرد بود
همه شب نبودش قرار و هجوع
ز تسبیح و تهلیل و ما راز جوع
سحرگه میان بست و در باز کرد
همان لطف و پرسیدن آغاز کرد
یکی بد که شیرین‌وخوش طبع بود
که با ما مسافر در آن ربع بود
مرا بوسه گفتا به تصحیف ده
که درویش را توشه از بوسه به
کرامت جوانمردی و نان دهی‌است
مقالات بیهوده طبل تهی است
به معنی توان کرد دعوی درست
دم بی قدم تکیه گاهی است سست

در صورتیکه این قضیه که در بوستان نقل‌شده به واقعهٔ دیگری‌بستگی پیدا میکند که به اواخر دوران سیر و سلوك مولانا مربوط می‌شود ودرآن موقع که چنین حادثه‌ای در بلاد روم یاآسیای صغیر رومیداد هنوز مولوی به فیض‌دیدار شمس نرسیده و از جذبهٔ وجود او دستخوش چنان تحول احوالی نشده بود که در مقام دعوت وارشاد بنشیند وازاکناف جهان مردم به دیدار اوبشتابند.

در غالب تواریخ عربی که حوادث مربوط به صدهٔ هفتم را نقل کرده‌اند

واقعهٔ ظهورصاحبدعوتی و مردی مرد مفریب وکشته شدن او به دست سپاهیان سلطان سلجوقی بطور مختصر ذکر شده است.

خوشبختانه این‌حادثه درکتاب تاریخ اوامرالعلائیه فارس بطور مبسوط ذکر شده که نقل صورت مجملی ازآن در اینجا بی‌مورد نیست:

«از ثقات استماع افتادکه **بابا اسحق** خارجـی از خطه **کفرسود** از مضافات قلعهٔ سمیساط از مبادی جوانی سودای مرید شـکاری درسرداشت. در شعبده ونیرنجات، چشمبندی چابك بود. همواره بدعوت خلق، خاصه اتراك که ایشان را با طوایف مدد مخالطت‌کمترباشد و به اندك تمویهی که ازفقیهی سفیه و مفتی مفتن استماع کند از سر اعتقاد بی‌شائبه اعتراض مسلم دارند و برآن گفتار اصلا انکار ننمایند، مشغول بودی وپیوسته دیده‌ای اشکبار و دلی‌زار و تنی نزار داشتی چون مدتی براین بگذشت و بساط دعـوت او شامـل شد، وضیع و شریف قبایل ترکان وکردان از سر اعتقاد وارادت روی بدو نهادنـد. هنوز هنگامهٔ مراد او گرم نشده در خفا ازکفرسود رحلت‌کرد و ناپدید شد. بعد مدتی از دیهی از اعمال آماسیه برآمد.

مدتی شبانی‌گوسفندان آن دیه میکرد و امانت و ورع میورزید و به اندك و بسیار از هیچ آفریده‌ای چیزی درمحل قبول‌نمیآورد وبه قوت هرروز اقتصاد مینمود و بر حواشی و اعام آن قوم شفقت و رأفت اظهار میکرد.

در آن تورع و تزهد به جائی رسید که اهل دیه بستهٔ بند اعتقاد و بندهٔ مراد او شدند چون دید که‌کار او در احتیال به درجهٔ‌کمال رسید از دیه بیرون آمد و برپشته‌ای نزدیکی دیه، صومعه‌ای ساخت وآنجا به عبادت مشغول شد و جزمریدی چند را که با اوهم نشست وخاست و هم شام وچاشت بودند به‌خود راه نمیداد و چنان اظهار میکرد که از طعام وشراب به‌کلی مهاجرت‌کرده است و برجوع و عطش مصابرت گزیده. مریدان او به هر طرف‌که از جمعیت**ترکان** نشان یافتندی شتافتندی و به شعبده مشغول شدندی و به صفیر دعوت، خلق را به حلقهٔ عزیمت خواندندی. تا حدی‌که دعات نزد **خوارزمیان** که در آن زمان به طرف **حران و رها** استیلا یافته بودند فرستاده و تقبیح زندگانـی و انهماك در میرستی سلطان **غیاث‌الدین** و انحراف او از اقتدا به خـلفای راشدین میکردند.»

گویا در این موقع بوده که آوازهٔ ظهور و دعوت **بابا اسحق** معروف به **بابا رسول** در **دمشق** به‌گوش **سعدی** رسیده و به اتفاق سیاحی چند به

سوی **آماسیه** در **اقصای** بلاد شمالی روم شده بودند . وضعی که سعدی از توغل او در اظهار زهد و ورع و بی‌اعتنائی به لوازم زندگی از خوردن و آشامیدن‌میکرده، درست بر وصفی که **ابن بیبی** دراوامر العلائیه از **بابا اسحق** میکند تطبیق مینماید.

بدیهی است مردی که خود ازشام و چاشت چشم پوشیده برای پذیرائی دیگران هم خوانی نمیگسترده و سیاح شوخ طبع را که شاید خود شاعر باشد و ادار میکرده بگوید:

مرا بوسه ـ گفتا ـ به تصحیف ده !

که درویش را توشه ازبوسه به .

چه تصحیف کلمهٔ بوسه همان توشه‌ای میباشدکه مورد درخواست درویشان‌بوده است.

اشارهٔ سعدی به دعوی و **مقالات** مدعی حکایت از وضع فوق‌العاده‌ای میکندکه **بابا اسحق** برای پیشرفت دعوت خود اختیار کرده بود.

این‌واقعه درناحیه اماسیه که نسبت به قونیه دراقصی بلاد شمالی‌اناطولی و نزدیك به طرابوزان قرار داشت در روزگاری صورت‌گرفت که شهرت‌مولانا هنوز در مرحلهٔ تکوین و تحقیق بوده و قونیه تختگاه طریقه مولویه نشده بود. با این تفاوت که قونیه از نزدیکترین نقاط کشور اناطولی یا روم به شام است و نمیتواند مشمول صفت **اقصی** گردد که در شعرسعدی وارد شده است.

بقیهٔ حوادث مربوط به ظهور وقیام مسلح اتباع باباسحق ودرهم‌شکستن لشکریان اعزامی از طرف سلطان سلجوقی‌برای سرکوبی اوسرانجام دستگیری و به دارآویخته شدنش؛ در تاریخ ابن بیبی وارد است . فداکاریهای پیروانش که او را **بابارسول‌الله** میخواندند پس ازکشته شدن او از عجایب اتفاقات روزگارست. این ارادتمندانی که پروانه وار خود را به‌آتش‌کارزار می‌افکندند و تا حد مرگ از پای نمی‌نشستند خاطرهٔ دردناك و وحشت آوری را در تاریخ آسیای صغیر ثبت‌کرده‌اند. هزارها مرد وزن و پیروجوان دراین راه‌کشته‌شدند و از آن گروه انبوه تنها جمعی از کودکان دوساله و سه‌ساله به اسارت در آمدند.

این حادثه نشان میدهد که ثبات و پافشاری وجان نثاری تنها نمیتواند

حقی را بر کرسی بنشاند و گواه حقانیت دعوائی‌محسوب گردد، زیرا همهٔ مردان و زنانی که از بابا اسحق پیروی میکردند در راه دفاع از عقیده و خونخواهی پیشوای خود کشته شدند، ولی کسی این فداکاریها را حتی در دوران ظهور حروفیه و بکتاشیه و صفویه و قزلباشیه درهمان سرزمین به حساب حقانیت ادعای بابا اسحق نگذارد و نام او هنوز به صورت سلطان **ساهاك یا صاحاك** در میان کردان اهل حق عراق و ترکیه و ایران باقی است ولی ماهیت دعوای او از میان رفته است.

حاجی بکتاش خراسانی که درآغاز امر جانشین بابااسحق شمرده میشد بعدها که خواست وسیله‌ای برای ابقای هواخواهان طریقت خود فراهم آورد و با دیگران راه سازش در پیش گیرد در کیفیت ادعای مرشد خویش تجدید نظر کرد. چنانکه افلاکی در مناقب العارفین مینویسد:

«حاجی بکتاش خراسانی خلیفهٔ خاص بابارسول بود که در ملك روم ظهور کرده بود و جماعتی او را بابارسول الله میگفتند. حاجی بکتاش مردی بود عارف و روشندل، اما در متابعت (مولانا) نبود. همانا که نقیب خود شیخ اسحق را با مرید چند نزد مولانا فرستاد که درچه‌کاری وچه مبطلی واین چه غوغاست‌که افکنده‌ای؟...

چون مرید مذکور، شیخ اسحق سر در مدرسه رسید، مگر حضرت خداوندگار در آن حالت در سماع بود آستانهٔ مدرسه را بوسیده به ادب تمام و حضور درویشان درآمد. همانقدم حضرت مولانا این غزل را آغاز فرمود

اگر تو یار نداری چرا طلب نکنی

وگر به یار رسیدی چرا طرب نکنی؟ (الخ)

آن درویش بیخودگشته، همان غزل رانوشته روان شد چون به خدمت حاجی‌بکتاش رسید قضیه را چنانکه دیده بود و شنیده کماکان شرح داد.

حاجی بکتاش گفت همان روز بود که دیدم که حضرت مولانا چون شیرغران اندردرآمد (و با خطابی تلخ مرا مورد خطاب وعتاب قرار داد وگلوی مراگرفت وفشرد چنانکه بیم‌آن بود هلاك شوم. اکنون به غیر از امتثال امر صورت نمیبندد وهمگی سر نهادند و محب مخلص شدند).» یعنی در طریقه خود قبول اصلاح و تعدیلی کردند.

برگردیم به‌اصل موضوع. آن کسی که سعدی در اقصای روم طلب کرده و دعوت کرده اورا قابل قبول نیافته همان بابااسحق مراد حاجی بکتاش پیشوای بکتاشیه روم بوده که‌آتش‌دعوت او به‌آب شمشیر مشترك مسلمان و ترساخاموش

گردید. در ضمن اسامی سردارانی که برای قلع و قمع پیروان باباسحق یاد کرده‌اند نام **ظهیرالدین** سردارگــرجی و **فردخلا** زعیم یا مهتر فرنــگان وارداست.

سعدی درآغاز شهرت مولوی از خارج فارس به وطن بازگشت وتـا موقع وفات مولانا در شیراز به عذاب صحبت ترك و تاتارگرفتار بود و مجال سیر و سیاحتی تازه نیافت. سفر جدید حج او شاید در موقعی صورت گــرفته باشد که مدتی از مرگ‌مولانا میگذشت. مسلم است‌که در چنین سفری به‌فرض اینکه مولوی هنوز درقید حیات بوده، سعدی احتیاجی به عبور از قونیه داشت زیرا خط سیر شمالی در راه حج از تبریز ودیار بکر وحلب میگذشت وآنگاه به سوی جنوب می‌رفت.

بدین طریق معلوم شد که میان این دو بزرگوار ملاقاتی دردوران شهرت و سرشناسی ایشان رخ نداده و اگر روزی هم در دمشق میان ۶۳۰ و ۶۴۰ بر سر مقبرهٔ صلاح‌الدین ایوبی یا صحن جامع امــوی و یا در دامنه قاسیون و خانقاه محیی‌الدین در جوانی یکدیگر را دیده باشند علاوه بر عدم معارفه و آشنائی به خاطرهیچکدام خطورنمیکرده که روزی درعالم شعر پارسی وتصوف اسلامی دوستارهٔ تابان‌آسمان ادب ایران وجهان خواهند بود.

این عدم ملاقات و فقدان رابطه میان دو قهرمان عرصهٔ اندیشه و سخــن فارسی برشمس‌الدین‌افلاکی چندان هموار نیامده ودرضمن بیان مناقب مولانا به هر نوعی بوده رشتهٔ ارتباطی در میانه میبندد و چنین می‌آورد:

«همچنان کرام اصحاب عظام روایت‌کرده‌اندکه ملك شمس‌الدین هندی که ملك ملك شیراز بود رقعه‌ای به خدمت افصح الکلام والــطف‌الانام شیخ سعدی اصدار کــرده استدعا نمود که غزلی غریب که محتوی برمعانی عجیب باشد از آن هرکــه باشد بفرستی تا غذای جان خود سازم.

شیخ سعدی‌غزلی نو از آن حضرت مولانا که در آن ایام به شیراز برده بودند و خلق به‌کلی ربوده آن شده ، بنوشت و ارسال‌کرد وآن غزل این است:

هر نفس آواز عشق میرسد از چپ و راست
ما به فلك میرویم عزم تماشا کراست؛ (الخ)

و درآخر رقعه اعلام‌کردکه «در اقلیم روم پادشاهی،مبارك قدوم ظهور کرده است. و این از نفحات سر اوست از این بهتر سخنی نگفته‌اند و نخواهند گفت.

مرا هوس‌آن است‌که به زیارت‌آن سلطان روم روم و روی را بر خاك پای مبارك او بمالم تا معلوم ملك باشد.»

همانا که ملك شمس‌الدین آن غزل را مطالعه کــرد از حد بیرون گریه‌ها کــرد و تحسینها داده مجمع عظیم ساخته بدان غزل سماعها کردند و تحف بسیار به خدمت

شیخ سعدی شکرانه فرستاد و آن بود که عاقبةالامر سعدی به قونیه رسیده به دستبوس آن حضرت مشرف گشته ملحوظ نظر عنایت مردان شد. و گویند که ملک شمس‌الدین از جملهٔ معتقدان شیخ سیف‌الدین باخزری بود آن غزل را در کاغذی نبشته بسا ارمغانیهای غریب به خدمت شیخ فرستاد تا شیخ در سر آن چه گوید. جمیع اکابر شهر بخارا در بندگی شیخ حاضر بودند. چون شیخ آن غزل را مطالعه نمود نعره‌ای برد و بیخود شده چندان شورها کرده جامه‌ها دریده و فریادها کرد که در حساب آید. بعد از آن فرمود زهی مرد نازنین؛ زهی شهسوار دین؛ زهی قطب آسمان و زمین؛ الحق که کافهٔ مشایخ ماضی در حسرت چنین مردی بودند».

آقای تحسین یازجی ناشر مناقب العارفین چاپ ترکیه درحاشیهٔ این داستان از کتاب مینویسد: «مؤلف در این روایت اشتباه کرده است زیرا که در میان ملوك شیراز شمس‌الدین هندی نام، کسی نیست وشیخ سیف‌الدین باخزری در ۶۵۷ فوت شده است، سعدی نیز به قونیه نیامده است.»

تصور می‌کنم بی توجهی به تفاوت میان کلمهٔ ملك و سلطان یازجی را که درمتمم مطلب برراه راست رفته درجزء اول دچارتردیدکرده است.

اصطلاح ملك در تعبیرات فارسی با سلطان تفاوتی داشته چنانکه سعدی درگلستان خود زوزنی وزیر خوارزمشاه را ملك زوزن خوانده وخواجهٔ کریم‌النفس نوشته است. شمس‌الدین ملك اسلام متعهد امر خراج فارس در دورهٔ تصرف مغول که در رساله‌های سعدی از اوبه شمس‌الدین تازیکوتوصیف‌شده و پیش از تعهد این‌کار در تجارت دریای هند صاحب اسم ورسم شده بود می‌تواند مشمول این ملك شمس‌الدین هندی قرار گیرد. ولی روزگار تعهد خراج او بعد از سال وفات مولوی و مرگ باخزری بوده و نمیتوانسته است رابطهٔ میان سعدی ومولوی و باخزری باشد واین دیدار جز درمخیلهٔ افلاکی یادیگری از ارادتمندان مولوی در قونیه‌که این روایت ازقول اونقل شده وجودخارجی نداشته است.

گرچه نظیر این داستان درشرایط معهود نمیتواند تحقق پذیرد ولی بـه فرض اینکه شمس‌الدین هندی یاشمس الدین تازیکویاشمس‌الدین‌دیگری‌مانند محمد صاحبدیوان یا حسین علکانی درشیراز از سعدی که قدوهٔ اصحاب حال‌و طوطی شکر مقال‌زبان فارسی دری درفارس بود غزلی پرشور وحال میخواست تا برآهنگ آن طربی یاوجد وسماعی برپا کند. سعدی باآن‌حسن‌ذوق‌ولطف‌طبعی

که‌داشت‌ممکن‌نبود غزلی که شدت تلفظ «چپ» آن بایستی سخن‌را دروزن خود راست کند، ازمیان‌غزلهای‌شورانگیزمولوی برگزینندو بفرستندودرصورتیکه‌دسترسی به شعری ازمولوی یاعراقی که بتوان برآن حالی و سماعی کرد نمیافت قطعاً از طیبات و بدایع گفته‌های قدیم‌وجدید خودش این غزل را انتخاب‌میکرد وبرای ملك هندی میفرستادکه علاوه برشیوائی ودلارائی مناسب مقام وموقع هم‌باشد:

آب حیات من‌است‌خاك سر کوی دوست

گردوجهان خرمی‌است ماوغم‌روی‌دوست

ولوله درشهر نیست جز شکن زلف یار

فتنه درآفاق نیست جزخم ابروی دوست

دوست به هندوی خود گو بپذیرد مرا

گوش من وتا به حشر حلقهٔ هندوی‌دوست

هر غزلم نامه‌ای است‌صورت حالی‌دراو

نامه‌نوشتن‌چه‌سود چون‌نرسدسوی‌دوست

رودلف زلهایم

دانش و دانشمندان در قلمرو خلفای عباسی

ترجمهٔ احمد شفیعیها (فرانکفورت)

بقیه ازشمارهٔ قبل

۶ ـ روش تدریس ، آثار و مناظرات آنها

قبلا با طرز کار زبان شناسان عربی آشنا شدیم حالا بعضی شواهد و دلایلی برای تأیید مطالب گذشته میآوریم:

دانشمندان وادبای قدیمی کتاب نمینوشتند بلکه از روی قرآن رونویس می کردند، البته درراه رضای خدا. دروس‌خودرا به شاگردان دیکته می کردند، البته براساس یادداشتهائی که بصورت دفترچه یادداشت با ورقه‌های کوچك‌و اغلب هم بقلم شاگردان خود و این یادداشتها فاقد روش صحیح و مرتبی بود و منظور این بودکه شاگردان آنها را از حفظ کنند نه اینکه مرتب وجمع آوری نمایند وکنار بگذارند. مرزبانی این مطلب را از قول شاعری بخوبی بیان می کند .

استودع العلم قرطاسا فضیعه و بئس مستودع العلم القراطیس

همه دانش خود را دردفتری انبار و آنرا گم کرد

چه‌زشت است دفتری که بعنوان انبارگزیده شود

اگرگاهی درس تکرار میشد املا و انشای آن با دفعهٔ اول فرق می کرد وگاهی موجب جدال وحتی رد وخورد شاگردان می‌گشت (ابن ندیم۷۱و۷۲). جای شگفتی نیست که ما هم مانند اعراب اغلب به سختی ازآثارآنها دسترسی می‌یابیم که باهم‌فرق‌دارند (مقایسه کنید بانوشتهٔ مؤلف بنام‌الامثال‌العربیةالقدیمة ص۷۹ و ۱۸۸ وقفطی ۲ر۲۸۵). حتی درنسلهای بعدی هم‌بعضی ازدانشمندان و ادبا علاقه داشتند آثار خود را از حافظه دیکته کنند .

یاقوت در کتاب «ارشاد الاریب» خود ص ۶ر۴۸۶ مینویسدکه متنهای مختلفی ازکتاب لغت‌نامه ابن‌درید «الجمهرة » موجود است. زیرا نویسنده در فارس مطالب خود را طوری دیگر دیکته کرده و در بصره و بغداد املای آنها باهم فرق دارد (مقایسه کنید قفطی ۳ر۹۷).

روایت شده‌است که ابن اعرابی هیچگاه در مجالس درس خود با کتاب دیده نشده است (ابن ندیم ۶۹ و ابن انباری ۲۱۱).

همینطور ابن انباری که در میان ادبای عربی وسیع‌ترین حافظه را داشته وکلیهٔ آثار خود را از حفظ دیکته میکرده است (ابن ندیم ۷۵ و یاقوت ۷۴٫۷).

میگویند ابن انباری ۳۰۰۰۰۰ شعر از حفظ داشته که در دروس خود از آنها بعنوان شاهد شعری استفاده میکرده است (زبیدی ۱۷۱ و مرزبانی ۱۷۷ آ). بهر حال شاید هم این ارقام و اعداد مبالغه وتصور آن دشوار باشد ولی با توجه بروایات دیگرمیتوان اطمینان کرد که واقعاً ادبای عربی حافظه‌ای بسیار وسیع داشته‌اند.

بنا بروایت یاقوت (۱٫۱۷۳)، تبریزی که قبلا ذکرش رفت ودرسال ۵۰۲ه ۱۱۰۹م وفات یافته واستاد نظامیه بغداد بوده ازدوران تحصیلی خودش داستانی نقل می کند دربارهٔ معلم نابینایش ابوالعلای معری معروف :

سالها بود موطن خود تبریز را ترك کرده بودم که روزی در مسجدی در معرهٔ نعمان نزد استاد خود ابوالعلای معری نشسته وکتابی را برایش میخواندم که ناگهان مردی وارد شد که من او را در تبریز دیده و میشناختم. از شدت خوشحالی طوری بهیجان آمدم که ابوالعلاء ازمن پرسید چه شده است؟ گفتم بعد از دو سال بایك همشهری برخورد کرده‌ام واو همین حالا برای ادای نماز به مسجد وارد شد.

ابوالعلا گفت برخیز و با او صحبت کن. گفتم بعد از اتمام درس با او صحبت میکنم. ولی وی اصرار کرد که برخیز وبا اوصحبت کن من منتظر میشوم. برخاستم و بسوی همشهری خود رفته مدتی با او به زبان آذری صحبت کردم. هنگامیکه صحبت‌هایم پایان یافت پیش ابوالعلا برگشتم. وقتی در برابرش نشستم پرسید این چه زبانی بود که باهم صحبت کردید ؟ گفتم زبان آذری‌ست. گفت من این زبان را نمیشناسم و نمی فهمم. ولی آنچه را که صحبت کردید در حافظه‌ام ضبط کرده‌ام. سپس شروع کرد مکالمات ما را لفظ به لفظ وبدون کم و زیاد اعم از پرسشهای من و پاسخ‌های همشهریم تکرار کرد ومن ازاین موضوع بکلی مبهوت شده بودم که چگونه ممکن است اینهمه مطالب را کسی از حفظ کند بدون آنکه کلمه‌ای از آنرا بفهمد؟

(رجوع کنید به Fueck درکتاب Arabiya ص ۱۱۶).

بدیهی است اینگونه استعدادها هرروزبروز نمیکرد. ولی مادلیلی نداریم که در مطالب تبریزی تردید و دو دلی بحود راه دهیم . زیرا نه تنها ادبا و دانشمندان عرب میتوانستند مطلبی را با یکبار شنیدن از حفظ کنند (مقایسه کنید مرزبانی ۱۸۶ آ)، بلکه در زمان ماهم دانشمندانی پیدا میشوند که دارای چنین استعداد خارق العاده ای هستند .

استاد بزرگ وگرامی من مرحوم کارل بروکلمن دانشمند معروف آلمانی (۱۸۶۸ - ۱۹۵۶) در برابر این پرسش من که چگونه وی اینهمه زبانها و اینهمه علامات خطمیخی اکدی را میداند گفت برای اوکافی است یکبار کلمه ای را بشنود یا بخواند فوراً درحافظه اش ضبط میشود. خیلی بندرت اتفاق می‌افتد که من برای یادگرفتن کلمه ای مجبورشوم دویا سه مرتبه آنرا بخوانم و یا بشنوم. بدون داشتن چنین حافظهٔ وسیع و عجیبی چگونه میتوانست بروکلمن آنهمه کتب وآثار علمی و ادبی عدیده را تدوین نماید؟

بموازات این روش یعنی دیکته کردن کتاب وآثار ادبی بعضی از ادبا خیلی زود در سنین جوانی بنوشتن آثارخود شروع میکردند. بیشتر آنها استادان و مدرسین عمومی نبودند بلکه قضات یا معلمین سرخانه و خصوصی و مربیان و غیره بودند که علاوه بر مشاغل خود بدینکار نیز میپرداختند. آنها سالیان دراز روی آثار خودکار میکردند.

ابوعبید چنانکه درکتاب « غریب الحدیث» خود مینویسد بیش از چهل سال روی این کتاب کار کرده است (خطیب ۱۲ر۴۰۷ و مراجعه کنید به کتاب امثال العربیة القدیمة نویسنده ص۹۰) .

این آثار که در دوران آرامش و سکوت تدوین گردیده اند ازیك نظام هم‌آهنگ و زیبائی بهره‌مند هستند (خطیب ۱۲ر۴۰۴ - ۴۰۵) .

ابو عمروشیبانی بیش از ۸۰ دیوان اشعار قبایل را جمع‌آوری و بخط خود نوشت و نسخه ای از هریك ازآنها را در مسجد جامع کوفه گذاشت (ابن انباری ۱۲۱، قفطی ۱ر۲۲۱ و یاقوت ۲ر۲۳۲).

چنانکه هنوز هم مرسوم است بعضی از دوستداران کتاب به قیمت های گزافی آثارخطی را بدست میآوردند وجمع‌آوری میکردند. ابن ندیم درکتاب فهرست خود ص ۴۲ اشاره میکند که برای بدست آوردن ۴۸ جزو از کتاب «العین» تألیف خلیل ابن احمد درسال ۲۴۸ه ۸۶۲م برای هر جزو ۵۰ دینار درشهر بصره پرداخته است. ثعالبی درکتاب یتیمة الدهر خود تعریف میکند که

چگونه نسخه کتاب «صحاح‌الجوهری» را که بخط مؤلف بوده در جرجان به ۱۰۰ دینار خریداری کرده است (یاقوت۲ر۲۷۱).

یکی از دوستداران وخریداران عمدهٔ کتابهای خطی علامه قفطی نویسنده کتاب «انباه الرواة» که مامرتباً بدان استناد کرده‌ایم و وزیر دولت درحلب بوده میباشد (مراجعه کنید به قفطی ۳ر۶۷) . وی کتابی بنام نهزةالخاطر و نزهة ـ الناظرفی‌احاسن مانقل من ظهـور الکتب» نگاشته است (مقایسه کنید اورینس ۸ر۱۹۵۵ر۳۴۹ و مقالهٔ هلموت ریتر دراورینس ۶ر۱۹۵۳ر۶۳ تحت عنوان کتابهائی که بخط خود مؤلفین نوشته شده و سرنوشت آنها).

دانشمندان اسلامی گاهی هم مورد اتهام سرقت کتابهای ادبـی قـرار گرفته‌اند ، واقعیتی که برای یکنفر شرقـ پیچیده‌تر از یکنفر غربی جلوه میکند.

این‌موضوع که یکنفر روحانی کی و چه وقت بسرقت ادبی متهم می‌شود همانطورکه‌آقای گرون باوم Von Grunebaum درکتاب خودبنام Kritikص ۱۰۱ـ۱۲۹ بیان میکند در مشرق زمین بطرق مختلفی تعبیر میگردد . مثلا اگر کسی در مشرق زمین‌بتواند اثبات نماید که مطالب مسروقه ازیك‌کتاب مطالبی عام ومشاع است و مطلب هم‌عام یعنی مطلبی است که‌هرکس میتواند نسبت‌بدان ادعاداشته باشد، دراینصورت نسبت‌سرقت دربارهٔ او نمیتواند مصداق پیدا کند. ایراد و سرزنش مرزبانی به ابن حبیب که درکتب خودمطالب دیگران رابدون ذکر مأخذ و منبع نقل کرده است (یاقوت ۶ر۴۷۴ وبغیه ۳۰) واقعاً سرزنشی سنگین بنظر میرسد. این‌اتهام که‌گفته میشودکتاب الجمهرة ابن درید چیزی جز کتاب‌العین بصورت مبدل نیست، همانطوریکه این چند بیت که در هجای ابن درید نقل شده (یاقوت ۶ر۴۹۰):

ابن دریـد بقره و فیه عی و شره
و یدعی من حمقه وضع کتاب‌الجمهره
وهو کتاف‌العین‌الا انـه قـد غیره

حاکـی است ، واقعاً موضوع مشکلی است و نمیتوان بسادگـی آنرا باور کرد و باید کاملا مورد بررسی قرار داد (مقایسه‌کنید قفطی ۳ر۹۷ و مقالـه ـ Lexikographie آقای کرمر Kraemer ص۲۱۰). چه‌آدمی‌چون ابوبکرصولی در انتقادات خود در باره آثار ادبی دیگران خیلی بیش از حد و انـدازه تند رفته‌است. اواظهار عقیده میکندکه ابن‌انباری کتاب «الزاهر» خود را ازکتاب «الفاخر» مفضل‌ابن سلمه وابن قتیبه‌کتاب «المعارف» خودرا ازکتاب «المحبر»

ابن حبیب (فاخر ص ۱) اقتباس کرده‌است، درحالی که اگر ما از نزدیك آنها را مطالعه کنیم به واهی بودن این ادعا پی‌میبریم.

بعکس ، اثبات ویا نفی انتقاد ازهری برکتاب الجمهرة ابن درید واقعاً کار مشکلی است (ازهری ۳۰ ویاقوت ۶ر۴۸۶) بنابه نقل ازهری اوکلمات‌را ازخودش درآورده ودرکتابش بکاربرده‌است (نویسندگان‌دستورزبان‌یونانی‌هم ازخودشان کلمه‌ها را درآورده و ساخته‌اند، رجوع کنید به مجله . Indogerm Forschungen ۶۵ر۱۹۶۰ر۹۰).

برای‌ما این‌مطلب تاکنون ثابت شده‌است که گاهگاهی دانشمندان مشهور بطور عمد گفته های نادرست را هم نقل میکرده‌اند تا به بی‌اطلاعی مشهور نشوند ، چنانکه دربارهٔ مبرد گفته میشود (قفطی (۱ر۲۴۳ و یاقوت ۱ر۱۲۶) .

از همه بدتر این بودکه گاهی لغویون مانند مطرز وامثال او خطاها و تحریفات را تکرار میکردند (یاقوت ۷ر۲۶، رجوع کنید به ابن انباری ۳۴۶ و قفطی ۲ر۳۷).

درآن دوران آدمهای بدعنق وکسانی‌که درنقد ادبی اغراق میکردندنیز وجود داشته‌است. مثلا علی ابن‌حمزه عادت داشته است درمورد تألیفات‌همکاران خوداعم‌ازمردگان ویامعاصرین‌شدیداً انتقادکند، آنهم‌بصورت‌ردیه واعتراضات. فهرست‌آثار او ازحدود اینگونه ردیات تجاوز نمیکند (یاقوت ۵ر۲۰۳). ابو طیب لغوی درکتاب‌خود موسوم به «المراتب» ص ۹۷ به مفضل نویسنده کتاب «الفاخر» ایراد میگیردکه او بدون علت موارد زیادی ازکتاب «العین» رامورد بحث قرار داده است . این مطلب‌را هم فراموش نکنیم‌که بسیاری ازدانشمندان بکار شاعری نیز میپرداخته‌اند.

ابن دریدرا ادیب ترین شعرا وشاعرترین‌ادبا خوانده‌اند (قفطی ۳ر۹۴ یاقوت ۶ر۴۸۵). درمورد این‌پرسش‌که تا چه اندازه زبان شناسان شاعر‌ابیات و اشعار را درجهت منافع وحفظ دستور زبان تغییر یامغلوط نموده‌اند زندگی‌نامه‌ها اطلاع درستی در دسترس ما قرار نمیدهند.

بعضی ازآنها درشرایطی بودند که میتوانستند از روش و سبك شعرای قدیمی کاملا تقلید کنند، بطوریکه حتی منقدین ادبی در ۱۲۰۰ سال پیش قادر

بودند دربارهٔ اصالت و درستی و نادرستی آنها پاسخ روشنی در اختیار ما بگذارند.

این مطلب در برابر ما اشکالاتی بوجود میآورد که ما حتی قادر نیستیم با وجود در دست داشتن امکانات زیاد زبان شناسی آنها را حل کنیم.

در اینجا کافی است به مردی چون‌خلف احمدیا بدیشیم (مراتب ۷۲ و مرزبانی ۳۹ آ و ب و مراجعه کنید به Rescher ۱ر۱۸ و ۲۷۸) . گویند او سرایندهٔ حقیقی مرثیه منسوب به‌شاعر دوره جاهلیت«تابط شرا» میباشد(مرزبانی ۳۹آ وشرح حماسه ۲ر۳۱۴ و معجم‌البلدان ۱ر۵)، همان کسی که گوته شاعر معروف‌آلمان در یادداشتها وتعلیقات‌کتاب دیوان شرقی و غربی خود به نقل از یك ترجمه لاتینی بدان اشاره کرده و مطلع قصیده چنین است:

ان بالشعب الـذی دون سلـع

لقتیلا دمـه مـایطـل

این قصیده حاوی ۲۷ بیت است . حتی ابوعمرو ابن العلاء ، این مـرد زاهد را میبینیم که اعتراف میکند یك بیت به سبك شعر اعشی (مرزبانی ۱۸ب ومزهر۲ر۴۱۵)سروده است که چنین است:

واستنکرتنی و ماکان الذی نکرت

من الحوادث الاالشیب والصلعا

حالا باید دید امروزه چه‌کسی میتواند مانند بشاراین برد بخود جرأت داده و این بیت غیر اصیل را از میان آنهمه روایات جدا کرده و باقاطـعیت ساختگی‌آنرا اعلام دارد؟

یا کیست که مانند ابو عبیده ادعا کند که دو بیتی معین فقط میتواند ازآن فرزدق شاعر باشد؟ (مرزبانی ۶۲آ) دراینجا فرصتی نیست که ما دربارهٔمذهب بصریون قیاسی و یا مذهب کوفی‌ها کـه مخالف آنند سخن‌گوئیم . خـواننده گرامی را سزا است که در اینمورد به‌کتاب «الانصاف» ابن انباری ومقدمه‌ای که Weill برآن نوشته مراجعه کند.

در اینجالازم است بدین مطلب اشاره کنیم که کتاب نحو معروف سیبویه را که گفته‌اند درزمان حیات‌مؤلف کسی پیش وی‌آنرا نمیخوانده (مرزبانی۵۱ آ) پس از مرگش بموجب زندگی نامه‌ها کلیه دانشمندان آنرا بعنوان کتاب

درسی میخوانده و تدریس میکرده‌اند (مقایسه کنید کتاب Reuschel بنام خلیل ابن احمد معلم سیبویه).

دانشمندان زیادی با مشرب‌های مختلفه براین کتاب شرح و تعلیق نوشته و در بیشتر موارد نیز زندگی‌نامه نویسان لازم دانسته‌اند تذکردهند فلان‌دانشمند نزد چه کسی این کتاب را خوانده و چگونه بدین کتاب دسترسی یافته است. مازنی ۱۷ نسخه از کتاب سیبویه را بر اثر کثرت استعمال و تدریس از بین برده است (مرزبانی ۱۱۵ آ).

بنظرمیرسد دانشمندان کتاب‌سیبویه را «قرآن‌نحو» نامیده باشند (مرزبانی ۳۱ ب و مراتب ۶۵) و اهتمام داشتند کـه سلسلهٔ اسناد آنرا نیز روایت کنند و بدین وسیله ارتباط نسلی دانشمندان را یادآور گردند.

این کتاب نخست در آغاز قرن هفتم هجری / ۱۳ میلادی، هنگامی کـه دستور های کوچك و تازه و آسان تر زبان عربی برای خود جا باز میکردند اهمیت خودرا ازدست داد ولی برای دانشمندان هنوز هم‌این کتاب مقام خودرا حفظ کرده است.

ما قبلا در مورد مناظراتی که بین دانشمندان در دربار خلـفا روی میداد صحبت کردیم. این‌مناظرات نه‌تنهادردربار بلکه درووهلهٔ‌اول‌درمجالس خصوصی دانشمندان روی میداد و بموجب روایات زندگی‌نامه‌ها تعداد این مناظـرات زیاد بوده است.

برجسته‌ترین آنهامناظراتی است که بین مبرد و ثعلب سالها روی میداده است (مراجعه کنید به کتاب مجالس‌العلماء) همین‌مناظرات ومباحثات شخصی بودکه بعدها باعث پیدایش دونوع مکتب و یا مدرسه مباحثه‌ای «بـصری» و «کوفی» گردیدکه حتی به قرون دوم و سوم هجری برابر هشتم و نهم میلادی برمیگشت.

بعید نیست بعضی از مناظراتی که قبلا درباره‌آنها بحث شده بـراساس مناظرات مبرد و ثعلب قیاس شده باشد تاحدود بین‌آراء مدرسه کوفه ومدرسه بصره روشن و واضح گردد.

مباحثات دانشمندان درمجالس خصوصی‌ادبی روی میداده و در اینمورد من‌مفصلاً درمجله ZDMG ۱۱۰ ر۱۹۶۰ر۱۵۷) اشاره کرده‌ام. نمونه‌ای‌ازآنرا

مرزبانی برای ما روایت‌میکند (مرزبانی۵۲ ب ونگاه کنید به مجالس‌العلماء ۲۱ و قفطی ۲ر۳۲).

ابوحاتم سجستانی حکایت میکندکه من بهمراه «التوزی» نزد ابوالحسن اخفش بودم ابوالحسن از من پرسید:

ابوحاتم بگو ببینم تو کتابی دربارهٔ مذکر و مونث نوشته‌ای ؟ جواب دادم بلی. اخفش پرسید خوب تو دراین‌کتاب کلمهٔ «فردوس» را چگونه بیان کرده‌ای؟ جواب دادم بعنوان‌کلمه مذکر. اخفش‌گفت هان، ولی در قرآن‌کریم «فردوس» بعنوان‌کلمه خنثی بکاربرده شده «الفردوس هم فیها خالدون» (سورهٔ مؤمنون ۲۳ر۱۱)گفتم به «جنت» رفت ومؤنث شد. گفت ای‌غافل نشنیده‌ای‌که مردم میگویند : خدایا فردوس اعلی را نصیب ما فرما؟ گفتم ای خواب‌آلـود. اعلی در اینجا افعل و بمعنی بالاترین است نه فعل مؤنث (مؤنث اعلی بایـد علیا باشد). . .

بنظر میرسدکه دانشمندان‌عربی از این بیت‌که منسوب به خلیل بن‌احمد است استقبال نکرده‌اند:

و ما بقیت من اللذات الا　　　محاورة الرجال ذوی العقول

فقد کانـوا اذا عدواً قلیلا　　　فقد صاروا اقلّ مـن القلیل

از لذت‌ها چیزی جز محاوره با مردان خردمند باقی نمیماند، اگرکسی دشمنانش‌کم باشند بتحقیق خود کمتر از کم است (مرزبانی۳۴آ).

میخوانیم‌که بین‌دانشمندان‌کمتردوستی اتفاق میافتاده‌است (یاقوت۷ر۵۳ ورجوع‌کنید به کتاب «الامثال العربیة القدیمة» ص ۱۳۹ ومقالهٔ یاقوت‌ص۵۷ از نویسنده)

ولی قدرمسلم این‌است‌که بین‌آنان‌مکاتبه موجود بوده است چنانکه‌گویند مکاتبات سیرافی کافی و جامع بوده است درحالیکه ادبا ودانشمندان قدیم‌کم و بیش در زمینه‌های مختلف چون فرهنگ‌نویسی، جمع‌آوری شعر، دستورزبان، صرف و نحو وعروض مهارت پیدا می‌کردند، ادبا و دانشمندان بعدی کوشش داشتند در جمیع علوم صاحب نظرگردند. ابوعبید با نوشتن کتابهای بزرگ‌و حجیم بدینکار آغاز‌کرد. نتیجه این تمایل‌یعنی اینکه هریك ازرشته‌های‌تخصصی را به دانش عمومی بدل‌کنند این بودکه مطالب و مفاهیم ادبی وعلمی موجود بین‌آنها کمتر توسعه یابد زیرا اینگونه مطالب علمی و ادبی ازجهـات مختلفه

نسل به نسل بوسیلهٔ دانشمندان وادبا پراکنده گردیدآنهم در بعضی از فروع علم، لذا موجب شد ادبیات کم نظیر وبیکران عربی پدیدآید.

انسان وقتی بعمق مطالب توجه میکند باز بهمان منابع قدیمی برمیخورد بهمین دلیل است که ادبیات عربی از یکطرف با نوشتن اینگونه حواشی و شروح یك اثر بزرگ و پرحجمی تبدیل یافته و از طرف دیگر در اقتباسات ناقص خود بعلت اینگونه اختصارات دائمی جامد و از رشد بازمانده است چنانکه بعنوان زبان حال این دانشمندان اخیر گفته میشود: «ما ترك الاول للآخرشیئا».

۷ـ عقاید دینی ومذهبی آنها

اگر ما اخباری دربارهٔ مذاهب دینی ادبا و دانشمندان در دست نداشته باشیم اغلب در درك آرای متباینه وجدالهای بزرگ و پراکنده آنها در میمانیم (رجوع کنید به عبدالقاهر ص۳۱۶ – ۳۱۸)

شاید هم ادبیات عربی صرفنظر ازنفوذ خارجی در آن اگر اینهمه در معرض جریانات داخلی اسلامی قرار نمیگرفت چنین پیشرفتی بزرگ نصیبش نمیشد

اثبات این مطلب که گفته میشود بصریون درنظر اهل سنت غالباً بهفرقههای مذهبی وابسته بودهاند (ابن انباری ۱۷۱)قدری مشکل است.مثلا دربارهٔابوزید و اخفش میانی روایت شدهاست (زبیدی ۱۸۲، مرزبانی ۵۲آ، قفطی ۲ر۳۸، بغیه۲۵۸) که مذهب آنان قضاوقدری بوده وقطرب ویزیدی ومازنی وفارسی و رمانی وغیره معتزلی یا مایل به معتزلیون بودهاند (ابنانباری ۱۱۹ و ۱۱۰ و ۳۹۰، مرزبانی ۹۲آو ۹۴آ، یاقوت ۲ر۳۸۹، قفطی۱ر۲۷۴).

برعکس فقط درباره دونفر ازعلمای کوفی این نظر ابراز شده است آنهم درباره فراء (مرزبانی ۱۵۷ب، یاقوت ۷ر۲۷۶) و ابوعمرو شیبانی (یاقوت ۲ر۲۳۶).

ابوعبیده به فرقه خوارج صفریه (زبیدی ۱۹۲)پیوسته ولی اینمطالب راکتمان مینموده است (مرزبانی ۵۸ ب).

همینطور خلیل ابن احمد، این مرد پرهیزگار وصالح ازکودکی در زادگاه خود عمان پیرو این فرقه افراطی بوده ولی بعدها بهنگام شاگردی نزد

ایوب ابن ابی تمیمه سختیانی در بصره چشمانش باز و از مذهب قدیم خود منصرف میگردد و این هنگامی صورت میگیرد که سختیانی بدو میگوید : وقتی حواستی دانش استادت را فراگیری دیگرانرا ترك گو (مرزبانی ۳۰ب). بعدها خلیل یکی از قدریون را دیده واو را ازگمراهی رهانیده وبراه راست هدایت میکند (تفصیل آنرا در مرزبانی ۳۵آ بخوانید).

در صفحات گذشته راجع به شیعه بودن ابن سکیت سخن گفتیم دراینجا به شیعه بودن معاذ استادکسائی اشاره میکنیم (مرزبانی ۱۲۴ ب، بغیه۳۹۳) و همچنین ابوعثمان مازنی (مرزبانی۱۱۵ آ)

فراموش نکنیم که بعضی از این دانشمندان اهل سنت بوده‌اند. در رأس آنان ابوعمروابن علاء قرار دارد بعد خلیل‌ابن‌احمد (ابن انباری۵۷ومرزبانی ۳۰آ و ۳۹آ) و نضر بن شمیل(مرزبانی۵۳آ) واصمعی (سیرافی۶۰ و مزهر ۴۰۴/۲) و ریاشی (بغیه ۲۷۵) وابن‌اعرابی (یاقوت ۷ر۸) وسیرافی(یاقوت ۳ر۸۵ و ۸۷و۹۷) و سجستانی (ابن حلکان ۱ر۶۰۴) و ابن انباری (یاقوت ۷ر۷۳) وابواسحق که‌درمذهب حود غلو میکرد و بهنگام خواندن اشعار دورهٔ جاهلیت آیهٔ اولی‌ازسورهٔاخلاص (۱۱۲ر۱) را سه‌بار تکرار میکرد«قل هو الله احد» (بغیه ۱۷۸) .

و اما در مورد ثعلب چنین بنظرمیرسد که او دراواخرعمر نسبت بکارهای نحوی و لغوی خود مشکوك شده است و به اقتضای درد درون این کلمات را بیان میکند.

«اشتغل اصحاب‌القرآن بالقرآن ففازو، واشتغل اهل الفقه ففازو، واشتغل اصحاب‌الحدیث بالحدیث ففازو ، واشتغلت انا بـه زید و عمرو ، فلیت شعری ماذاتکون حالی فی‌الاخرة . » ، یعنی

«اصحاب قرآن بقرآن پرداختند ورستگار شدند، اصـحاب فقه بـه فقه پرداختند و رستگار شدند، اصحاب حدیث به حدیث پرداختند ورستگارشدند ولی من بزید و عمرو پرداختم و خدا میداند که چه‌بر سرم خواهد آمد ؟ » .

(قفطی ۱ر۱۴۳، یاقوت ۲ر۱۵۰، مراجعه کنید به مقاله ارتـدو کسی هلموت ریتر ص ۱۲۰).

با تمام این احوال نباید دربارهٔ ادبا و دانشمندان حکم عام و شاملی صادر کرد وآنها را به تشیع و یا سنت و معتزلی و یا خوارج و غیره منتسب سازیم. درزندگی‌نامه‌های قدیمی نص صریحی دایر بمذهب دانشمندی ازمیان

ادبا و یا عقیده‌آنها به دینی و مذهبی در دست نداریم ولی در زندگی نامه‌های اخیر نخست در کتاب تاریخ بغدادخطیب بغدادی (متوفای‌سال۴۶۳ه/ ۱۰۷۱م) در اینمورد تصریح میشود یعنی مذهب هر یك از ادبا در هریك از مـوارد و عقیده‌آنها درهرچیز بیان وگاهی هم اتفاق میافتد که یکی یا دیگری به دوفرقه مختلف ودومذهب منسوب میگردد.

پیدا کردن راه حل مناسبی برای این‌میدان مذاهب دینی درهم وبرهم که بی‌شباهت به میدان سیاسی نیست کاری بس مشکل است. اغلب برحسب‌حالت و وضعی که بدان برخورد میکنیم میتوان راه حلی جست چه این موضوع خود قابل تردید است که‌آیا عالم و یا زبان شناسی که بیك مذهب منسوب گردیده مثلا به معتزلیون، واقعاً بهمهٔعقاید این فرقه معتقداست یااینکه فقط بدین‌جهت که‌مثلا قرآن کریم را موضوع تحقیقات زبان شناسی قرارداده متهم بدین‌عقیده گردیده است که وی قرآن را مخلوق میداند(آراء معتزله).

اغلب هم‌شرایط کنونی‌رادرمحیط‌گذشته‌تصویرمیکنند همانطوریکه‌امروزه معمول است وقتی در محافل سیاسی مخصوصی دربارهٔ استادان قرون گذشته صحبت میشود برحسب شرایط ، ارتجاعی یا روشنفکر خوانده میشوند.

برای این‌موضوع مثلی میزنیم. همانطور که بعضی ازنویسندگان روایت کرده‌اند یونس ابن حبیب از همکارش خلیل ابـن احمد که مانند او به سنت معروف بود پرسید «ابن انباری ۱۷۱» که در باره علی ابن ابیطالب ع چـه میاندیشد؟ خلیل در جواب شمه‌ای از مناقب علی علیه السلام صحبت کرد ولی از یونس خواهش کرد که تا زمانی که خلیل زنده است زبانش را در اینمورد نگهدارد (مرزبانی ۳۰ ب). بعلاوه یوسف تمام اشعار منسوب به علی ع را بجز دو بیت نادرست دانست (مرزبانی ۲۹ب).

این داستان نشان میدهد که‌آدم تا چه اندازه باید محتاط باشد تا با بیان یك جملهٔ غیرمحتاطانه به مخالفت سیاسی متهم نگردد؛ همچون خلیل که دراین داستان تنها بعلت علاقه به علی علیه‌السلام به تشیع متهم‌گردید. فرض کنیم که این‌روایت درست نباشد بازهم بوضوح‌مشاهده میکنیم چگونه بعضی‌محافل‌مثلا باروایت ویا گاهی احتمالا جعل‌اینگونه داستانها بعض‌ازعلمای‌مشهور را حتی باطناً به مذهب خود منسوب‌میسازند (رجوع کنید به ابن‌مرتضی ۹۶ و ۱۳۱).

همینطور روایت دارند که سیرافی مشهور، این زاهد پاك نهاد باطناً به

معتزله گروش داشته است (ابن انباری ۲۸۱ وابن مرتضی ۱۳۱). ما به ذکر همین چند نمونه اکتفا میکنیم وآنها را هم بدین علت ذکر کردیم که تا بدانیم با چه احتیاطی و دوراندیشی باید بامطالب زندگی‌نامه نویسان دربارهٔ انتساب دانشمندان به عقاید دینی ومذهبی‌روبروشویم. این‌زندگی نامه‌ها یا منابع‌اصلی آنها ممکن‌است‌آرای سیاسی ومذهبی نسل‌های‌گذشته را براساس فردی وشاید هم براساس اقوال غیرمرتبط شرایط موجود مورد توجه قرارداده باشند. امادر هرحال یك چنین راهی خیلی بسادگی وسهولت باعث دوری مطلب از واقعیت و یا حتی نتیجه‌گیری غلط میشود.

بایدتوجه کردباهمه احترامی که مابرای دانشمندان قائلیم(ادبای‌اسلامی) ولی‌آنها با روش علمی که ما اکنون درغرب میشناسیم‌آشنائی نداشته‌اند.

شخصیت‌های برجستهٔ گذشته را از نظرمذهبی وسیاسی طبقه بندی‌کردن و مشخص نمودن خود یکی از فصول سخت ومشکل تاریخ فـرهنگـ بشمار می‌رود.

۸ـ چهره و عادات دانشمندان

زندگی‌نامهٔ نویسان دربارهٔ چهره و سیمای ادبا ودانشمندان کمتر اشاره کرده اند ولی درعوض راجع بعادات واخلاق و نقاط ضعف آنان باندازهٔکافی منابع در اختیار ما گذارده‌اند. مثلا راجع به ابو عمرونوشته‌اند (مرزبانی۱۴ ب) که دندانهای پیشینش مطلا بوده و هیکلی باریك و قامتی میانه داشته است. سیبویه وقتی به عراق آمد جوانی زیباروی و پاکیزه بـود (ابن انباری ۷۶). معاذ ابن مسلم دندانهای نیش مطلا داشته است (مـرزبانی ۱۴۲ب). نفطویـه زشت روی بوده (قفطی ۱ر۱۷۸ و بغیه ۱۸۷)

در این زندگی نامه‌ها چه بسا از دانشمندان نابینا صحبت میشودکه‌براثر زیادی‌کار علمی ونوشتن نابینا شده‌اند. کافی است در اینجا به ابن سیده لغوی شهیر و نونسندهٔ دائرةالمعارف، به ابوالعلاء معری دانشمند و شاعر و فیلسوف و لغوی مشهور و استاد تبریزی، به درود نحوی از اهالی قرطبه (زبیدی۳۲۳) اشاره‌کنیم. ثعلب در اواخرعمرگوشش کرشد وبه همین علت قضا وقدری‌گردید

(یاقوت ۷ر۲۹۳). خلیل ابن احمد (ابن‌انباری۵۹) وابواسحق حربی (قفطی ۱ر۱۵۵) زندگی بسیار ساده و محقری داشته‌اند ، درصورتی که ابن درید میل داشت خود را بهمه بنمایاند (ابن خلکان ۳ر۳۹).

درمورد ابو عمروگویند هرروز کوره‌ای به یك فلس خریداری و بعد از استفادهٔ روزانه‌آنرا به مستمدان میداد. همیطور روزی یك‌فلس ریحان میخرید و می‌بوئید وسپس آنرا خشك کرده بااشنان مخلوط و باآن استحمام مینمود تا بدنش‌معطرگردد (مرزبانی ۱۴ب) یوسف ابن‌حبیب شربت عود زیاد مینوشید و اگر از وی میپرسیدند برای چه اینهمه شربت صبر زرد مینوشد جواب میداد که شربت صبر زرد پوست صورت را صاف، جوشهای بدن را از بین‌می‌برد و اعصاب را تسکین می‌دهد وتقویت میکند (مرزبانی۲۶ب) .

نفطویه تاهنگام مرگ موی سر وریشش‌را حنامی‌بسته (زبیدی۱۷۲).ابو جعفر نحاس بسیارخسیس‌بوده وخوب میدانسته چگونه نیازهای زندگی‌اش‌را از آشنایان ودوستان به بهای ارزانی خریداری‌کند (یاقوت ۲ر۷۳ ، بغیه ۱۵۷، Rescher ۲ر۲۳۸، مرزبانی ۱۲۵ آ) .

مرمان حیله گرو دارای مزاجی خاص بوده است. ازآزار دیگران لذت میبرده ، مثلا روایت میکنند که وی دوست داشته هسته میوه را روی دیگران تف کند و یا هنگامی که باربران در برابر خانه‌اش توقف کرده و بلند بلند صحبت و مزاحم او میشده اند لگن مستراح را روی سرشان خالی می‌کرده (بغیة ۷۵).

اخفش کوچك با وضعی فلاکت‌بار ازاین دنیا رفت. گویند دراواخرعمر بعلت بی‌پولی وتنها با هویج تغذیه وزندگی می‌کرده است (قفطی ۲ر۲۷۸؛ یاقوت ۵ر۲۲۵).

نصرابن شمیل با وجودی‌که مورد احترام مردم بودمجبور شد بعلت فقر و تنگدستی بصره را ترك‌گوید ولی‌بعدها در زادگاه خود مرو توانست سروسامانی بگیرد (زبیری۵۱).

ثعلب بهنگام مرگ دخترش را وارث خود کرد . بسیاری از دانشمندان فقط دختر داشتند. ارثی که ثعلب برجای نهاد ۲۱۰۰۰ درهم و ۲۰۰۰ دینار و زمین ودکان در دروازه شام به ارزش ۳۰۰۰ دینار بود (زبیدی ۵۱ ، ۱۶۷؛ یاقوت ۲ر۱۳۳، قفطی ۱ر۱۴۸). باین ثروت یك کتابخانهٔ پرارزش نیز اضافه

کنیدکه فقط به ۳۰۰ دینار فروش رفته است. (زبیدی ۱۶۶ یاقوت۲ر۱۴۴)
حامض‌وصیت کرد کتابخانه‌اش‌را به مردی بنام ابوفاتك مقتدری بفروشند تاکتابهایش بدست دیگران‌نیفتد(بغیه ۲۶۳)، ابواسحق حربی زندگی‌زاهدانه داشت وخودش حکایت میکند (خطیب ۶ر۳۰ و ۳۱ ، یاقوت ۱ر۳۸) که برای او اشکالی نداشت با نعلین سائیده وکهنه درکوچه و بازار بغداد راه برود، او تنك داشت درباره کسالت ومریضی ویا ضعف خودبا خانواده‌اش صحبت کند، تنها نانی را میخورد که زن ودخترش می‌پختند واگرگاهی آنان پختن نان را فراموش میکردند ترجیح می‌دادگرسنگی کشیده درخواست نان نکند و غیره و غیره .... او همچنین از دریافت پول در برابر تدریس دانش حـود امتناع می‌ورزید (قفطی ۱/۱۵۶) .
از ابو عبید روایت می کنند (ابن‌انباری ۱۹۲، ابن‌خلکان ۲ر۴۸۸) که یك سوم شب را به نوشتن کتاب ویك سوم را بعبادت ویك سوم را برای‌خواب اختصاص داده بود.
یونس راگویندکه درتمام مدت عمر خود زن نگرفت (ابن ندیم۴۲) و قفطی هم عرب بود (کتبی ۲ر۱۹۲) وکتابهای خود را بعد از مـرك به امیر حلب بنام ناصرهدیه کرد.
ابن انباری کنیزی راکه راضی خلیفه عباسی برایش خریداری کرده بود قبول نکرد وپس فرستاد و پیغام دادکه این کنیزك توجه مرا ازکارهای علمی‌باز میدارد (ابن انباری ۳۳۵، یاقوت ۷ر۷۵).
بعضی از دانشمندان بعلت شرب خمر مورد بعض مردم قرار می‌گرفتند . کسائی بعلت علاقه‌اش به شراب خرما مورد حمله قرارگرفت (یاقوت ۵ر۱۸۵ بغیه ۳۳۶). ابو عمروشیبانی نیز بهمین علت شهرت نیك خود را از دست داد (خطیب ۶ر۳۳۱، قفطی۱ر۲۲۴) . هنگامی که ازهری برای دیدار ابن دریـد بمنزلش رفت اوراکاملا مست یافت و بهمین‌علت ترجیح داد رابطه‌اش را باوی بکلی قطع کند (ازهری۳۰، یاقوت ۶ر۲۹۸ و۴۸۶، قفطی ۲ر۹۵ و ۳ر۹۹). یاقوت از قول مرزبانی داستان جالبی دارد درباره ازهری (یاقوت ۷ر۵۰) که وی همیشه دو شیشه نزد خود داشته که بنوبت ازآنها استفاده می کـرده است یکی پر از شراب خرما و دیگری پر از مرکب. (مقایسه کنید قفطی ۳ر۱۸۱). روزی عربی بدوی بمنزل‌ابوعبیده رفت، پیش‌اوشراب سیب‌یافت خواست‌ازآن

بنوشد که ابوعبیده گفت این شراب عقل آدم را می برد اعرابی گفت : امروز می‌برد وفردا باز می‌گرداند (مرزبانی نسخه خطی شهید علی پاشا ۶۲ب).

دانشمندان گاهی گرفتار زن بدجنس وعشوه‌گر میشدند که کارهای آنانرا مسخره و شوخی دانسته شوقی به اعمال آنها نشان نمیدادند . گویا خلیل بن احمدگرفتار یك چنین زن سلیطه‌ای شده است بهرصورت روزی زبان به‌شکوه باز میکندکه کمتر بدیدارش نائل می‌گردد. خلیل درجواب با تمسخرمی‌گوید پیش تو چکار دارم؟ این‌کارهای کوچك من پیش‌تو تجلی ندارد وچیزهای بزرگ تو هم پیش من کوچك‌است! (مرزبانی۳۸ب).

۹ـ سالهای زندگی و تاریخ مرك وآخرین کلمات آنها

بیشتر دانشمندان عمری طولانی داشتند. ابوعمرو ۹۰ ساله شد (مرزبانی ۲۰آ) و یونس ۹۲ساله (مرزبانی ۲۶آ) وابوعبیده ۹۳ یا ۹۴ ساله (مرزبانی ۵۸آ و۶۶ب)، ابو عمروشیبانی حتی ۱۱۸ سال عمر کرد (مرزبانی ۱۴۵ ب، قفطی ۱ر۲۲۹) . تنها سیبویه بود که درمیان لغویون و نحویون مرگی زودرس داشت و درسن ۳۳ یا ۳۸ سالگی براثربیماری سختی (زبیدی ۷۴ ، مرزبانی ۱۰۵ب) و یا از غصهٔ شکستی که درجدال با کسائی بطور نامردانه براو وارد شد دق کرد (یاقوت ۵ر۱۹۳).

علت اینکه تاریخ تولد یا وفات دانشمندان به تفاوت نقل شده این است که اولا اسلام به تولد و وفات اشخاص کاری ندارد و ثانیاً در نوشتن اعداد و ارقام قدیمی اغلب بین ۷۰ و۹۰ مثلا اشتباه می‌شود (مرزبانی ۴۳آ)[۱] زیرا برای یك مسلمان تولد و وفات امری است فراموش شده بعلاوه در بعضی از موارد سال تولد را ازروی‌سال وفات وسنین عمر حدس میزنند (یاقوت۴ر۱۵۰ و ۱۵۲،مرزبانی ۱۴۰آ). البته این‌نوع محاسبه به‌اشتباهات زیادی برمی‌خورد زیرا اغلب سال شمسی برای سنین عمر محاسبه میشود درحالی که سال رسمی مسلمین‌سال‌قمری‌است(به مقاله مؤلف‌درمجله‌اورینس۱۱ر۱۹۵۸ر۲۳۱-۲۳۲-۲۳۹ مراجعه کنید). گاهی دانشمندان دربارهٔ کودکی خودکه مقارن یك حادثه مهم تاریخی بوده صحبت میکنندکه کاملا بیاد آنها مانده است. آنوقت است که

۱- رجوع کنید به مقالهٔ مؤلف درباره تاریخ فوت ابن‌ندیم درکتابی‌که بمناسبت فوت س.م. اشترن در ۱۹۷۲ چاپ شده.

تحقیق و بررسی ما ساده‌تر می‌شود . مثلا ثعلب حکایت میکند (ابن ندیــم ص ۷۴) هنگامی‌که مأمون خلیفه عباسی از خراسان وارد بغداد میشد پدرم مرا در بغل داشت و روی دست بلندکرد وگفت ببین این مأمون است و این سال‌چهارم زندگی یعنی سال ۲۰۴) منظورش این است که من درآن‌موقع ۴ ساله بودم (قفطی ۱ر۱۳۹ و ۱۵۰، یاقوت ۲ر۱۳۴، مرزبانی ۱۷۲آ).

ثعلب باید درسال ۲۰۰هـ/۸۱۵م بدنیا آمده باشد وهردوی این اشارات باهم تطبیق میکند. مبرد روایت میکندکه احفش بعد ازفراء فوت کرد وفراء در سال ۲۰۷هـ/۸۲۲م بعد ازآمدن مأمون بعراق (مرزبانی ۵۲ب) فوت کــرد. یا ابوالاسود دولی میگوید که وی درسال فتح مکه یعنی ۳۰ر بدنیا آمــده است (مرزبانی ۴آو۱۲آ) وقس‌علیهذا .

موصوع حالب دیگرهم زمان‌بودن‌است یعنی‌سال وفات وتولد دانشمندی با سال وفات و تولد دانشمند دیگری مقارن میشود.گویا کسائی وشیبانی (فقیه حنفی‌مذهب) دریك زامن فوت شدند (زبیدی ۱۴۲آ)، ابوعمرو شیبانی‌نحوی ولغوی و ابوالعتاهیه و ابراهیم موصلی موسیقی‌دان پدر اسحــق دریك روز در بغداد فوت‌کردند (مرزبانی ۱۴۵ب، قفطی ۱ر۲۲۸ و ۲۲۹). همچنین ابــن درید وابوهاشم جبائی ازکلامیون معروف دریك روز فوت‌کردند لذاگفته‌شد: علم لغت وکلام فوت شدند (یاقوت ۶ر۴۸۳). ابن اعرابی بگفتهٔ خودش در همان روزی‌که ابوحنیفه فوت‌کرد بدنیا آمد (مرزبانی ۱۵۷ب و یاقوت ۷ر۹ و مرزبانی ۱۷۲آ).

اینگونه تاریخهای هم زمانی خیلی بندرت با واقعیت درست در می‌آید، بنظرمیرسدکه اینگونه همزمانی را روی نیاز درست‌کرده باشند چه همانطوری که قبلا اشاره شد اسلام برعکس مسیحیت جشن سال تولد ویاسوکواری وسال مرك نمیشناسد بنابراین میتوان فهمید کــه چرا تاریخها را رویهم میگذارند تابتوانند باتکای تاریخ حوادث مشهورتاریخ‌هائی‌که شهرت‌کمتری دارند ذکر نمایند. شاید هم اینگونه همزمان ساختن را بدین علت بکار برده‌اندکه پایان و یا تغییر یك نسل را نشان دهند (یعنی یك زمان و عصرمعین) چه مــردم عادت میکردندکه برحسب نسل‌ها حساب‌کرده وفکرکنند ، همانگونه‌که زندگی نامه نویسان پیشین درآثار خود تأیید میکردند .

(رجوع کنید به اشاره‌ای‌که نویسنده درمجلهٔ اورینس ۳۴۷/۱۹۵۵/۸ دراینمورد ذکرکرده است) .

در این زندگی‌نامه‌ها کمتر اتفاق میافتد که علت مرك را بیان نکنند. قفطی در کتاب «انباه» خود (۱ر۱۵۰) مینویسد که ثعلب در اواخر عمر کور شد . در یك روز جمعه هنگامی که بعد از ادای نمازعصر ازمسجد بمنزل میرفت ودفتری در دستش بود و بدان نگاه میکرد و عده‌ای ازشاگردان همراهش بودند بعلت کر بودن عبور دو سوار را نشنید لذا یکی از سواران با او بـرخورد کرده و ویرا با سر درچاله انداخت.

پیرمرد که بیش از ۹۰ سال‌داشت‌نتوانست ازجابرخیزد، او را بخانه‌اش بردند وکمی بعد از این پیش‌آمد فوت کرد (مقایسه کنید مـرزبانی ۱۷۳ب، یاقوت ۲ر۱۳۳). جوهری دریك پروازآزمایشی فوت کرد. داستان از این‌قرار بود که زیر بارواش دولنگه درگذاشت واز بالای مسجد جامع نیشابور به‌پائین جست (یاقوت ۲ر۲۶۹). بنابروایت (قفطی ۱ر۱۹۶) که داستان پرواز او را نمیداند وی در اواخر عمر اختلال حواس یافته از بالای بام منزلش سقـوط می کند .

ریاشی این مرد پرهیزگار هنگامی که در مسجد بصره مشغول عبادت بود بوسیله راهزنان «زبج» مقتول‌گردید. بعد ازخروج راهزنان از مسجد شاهدی او را می‌بیند که روی زمین افتاده و در وپنجره مسجد را شکسته بودند وعبای مقتول باد میخورد (سمعانی ۲۶۴ب، مرزبانی ۱۲۰آ).

به جنازهٔ ابوعبیده کسی نماز نگذاردچه اودرزمان حیات خود هیچ‌دوستی نداشت و شریف وعام از زخم زبانش دراماں نبودند (یاقوت ۷ر۱۶۸). شاید هم این هجویه راکه روایت میکنند ابوقلا به جرمی درسوگ اصمعی ساخته در واقع برای همین ابوعبیده ساخته باشد (مرزبانی ۶۷آ):

لعن الله اعظما حملوها	نحو دار البلی علی خشبات
اعظما تبغض النبی‌واهل	البیت و الطیبین و الطیبات

چه در سوگ اصمعی مرثیه‌ای است منسوب به ابوعالیة که از او بعنوان دانشمندی بزرگ تجلیل مینماید (مرزبانی ۱۹۰آ) وآن مرثیه این است:

لله در بنات الـدهـر اذفجعت
بالا صمعی لقـد أبقت لنا أسفا
عش ما بدالك فی‌الدنیا فلست تری
فی‌الناس منه ولامـن علمه خلـفا

در تشییع جنازه «دانی»گویند سلطان درجلو وجمع کثیری بدنبال جنازه

بودند (قفطی۲ر۳۴۲) وبرجنازهٔ ابن‌اعرابی قاضی‌القضات‌ابن ابودواد وایادی نماز گذارد . (ابن‌خلکان۳ر۲۵)

آخرین کلمات ادا شده از طرف بعضی اردانشمندان بهنگام فوت برای ما روایت شده است. مثلا دربارهٔ سیبویه گویند وقتی مرك را نزدیك دید سر بر دامان برادرش نهاد وبیهوش‌شد. برادربه‌گریستن‌آغاز کرد، هنگامی که قطره‌های اشك وی برگونه‌های سیبویه افتاد بهوش‌آمدوگفت:

أخيين كنا فرق الدهر بيننا
الى الامد الاقصى فمن يأمن الدهرا

ما دو برادر بودیم با وفا اینك سرنوشت ما را تا روز قیامت از هم جدا میسارد، بلی چه‌کسی ازسرنوشت‌گریختن تواند؟ (مرزبانی ۵۲آو۱۴۸آ).

همینطور از ابو عمرو دو بیت زیررا نقل میکنند که در بستر مـرك وقتی دوستان ماتم زده‌اش‌را دیدبرایش‌گریه میکندگفت: برمن‌گریه نکنید من نمیمیرم بلکه فقط فنا میشوم (مرزبانی ۲۰ب و ۵۸آ). بموازات این آخرین کلمات که درباره بعضی از دانشمندان ذکر میکنند (مقایسه کنید یاقـوت ۱ر۴۷) مقادیر زیادی نیر امثله وحکم روایت کرده‌اند ازحمله از اصمعی نقل کنند که دربارهٔ شاگرد و معلم گوید:

اگرمعلم را چهار خصلت وشاگرد را نیز چهار خصلت باشدکارآنها بدون نقص باشد وصورت‌کمال یابد.

معلم باید عاقـل ، صبور ، مدارا و بخشنده باشد و شاگـرد را چیزی بیاموزد .

شاگرد نیز باید عاقل ، حریص بعلم ، و وقت کافی و حافظه خوب داشته باشد .

معلمی که عاقل نباشد شاگرد را بکوره راه برد، اگر صبور نباشد علاقه و اشتیاق به تحصیل علم را ازشاگرد سلب‌کند، اگرخشن و اهل مـدارا نباشد شاگرد را نسبت بعلم بدبین ساخته واگر درعلم خودخست نماید نفعی بشاگرد نرسد و اما شاگرد باید عاقل باشد وگرنه از درك علم عاجز ماند، حریص بعلم باشد وگرنه درفراگرفتن‌دانش‌پیشرفت‌ننماید، فرصت‌کافی داشته باشد تا ازمعلم بقدرکافی بهره برد، حافظه خوب داشته باشد وگرنه کوشش هردوبی‌نتیجه‌ماند. همچنین اصمعی‌گوید: اگر بخواهم درمجلسی بیازمایم‌که مردی عاقل است یانه

به بیان روایاتی آغاز میکنم که واقع نشده است اگر شاگرد بدان گوش داد و توجه کرد معلوم میشود که نادان است ولی اگر بدان اعتراض و آنرا انکار کرد معلوم میشود عاقل است (مرزبانی ۶۸ب و ۲۶ب و ۳۰ب).

مسلم است که این پندواندرز از سوی دانشمندان جمع آوری و تدوین یافته است. کافی است برای روشن شدن ذهن خواننده به آنچه که زمخشری و آبی در اینمورد نوشته‌اند اشاره کنیم.

این نکته را فراموش نکنیم که اصولا زندگی نامه‌نویسان اسلامی ابا داشتند اخبار رسیده درباره زندگی دانشمندان را بصورت شرح‌حال منظم آن شخص درآورند واغلب اخبار را بدلخواه کوتاه وبلند کرده دنبال‌هم میآوردند. زندگی‌نامه نویس کوشش نمینمود راه زندگی و جریان‌حیات دانشمند را بر اساس داستانها و روایات نشان دهد وخصائل و شخصیت و وضعیت روحی او را چنانکه در غرب معمول بوده وهست بیان کند. روایات بوسیله نویسنده تعمیم نمییافت و اخبار رسیده را بدون واسطه نقل میکردند.

این روش زندگی‌نامه‌نویسان که اخبار وروایات را بدون دخل وتصرف آنطوریکه رسیده و اتفاق افتاده نقل کنند، برای ما دنیای وسیعی از فرهنگ گذشته را مجسم میکند که امکان میدهد با فرهنگ درخشان آن زمان و حوادث وروحیات و خلقیات چنانکه بوده واتفاق افتاده آشنا شده وآنها را در مغز خود تصویر وتجسم کنیم. برخلاف عربیها که درنوشتن زندگی نامه‌ها دخل وتصرف کرده واحیاناً عقاید خود را درآن حوادث تأثیر داده و قضاوتهایی تحت تأثیر همین عقاید کرده‌اند که جنبه عمومیت و واقعیت ندارد.

این است جنبهٔ برتری و اصالت علوم عقلی و نقلی در دنیای اسلام بر آنچه دنیای غرب تحت عنوان علوم غیر عقلی وعلوم غیر طبیعی درك مینماید.

درخاتمه بار دیگر یادآوری مینمایم که تقریباً بیشتر زندگی‌نامه‌نویسان و دانشمندان دوران خلفا ایرانی‌نژاد بوده وهمهٔ آنانکه درقلمرو خلفا فرهنگ بزرك اسلامی‌را بوجودآوردند ایرانی وایرانی‌نام داشتند وما باید مدیون کوششهائی باشیم که این مردمان اصیل برای‌فرهنگ بشری انجام داده‌اند وآنرا بنیان‌نهادند و به ما غربیها راه ورسم نمودند.

مراجع و مآخذ

۱- ازهری (متوفای ۳۷۰ه/۹۸۰م)؛ مقدمهٔ تهذیب اللغة، تحقیق K. V. Zettersténn درمجله Le Monde Oriental ۱۴ر۱۱۹۲۰/-۱۰۶.

۲- ابن‌انباری(متوفای ۵۷۷ ه/۱۱۸۱م)؛ نزهةالالباء فی‌طبقات الادباء چاپ سنگی، قاهره ۱۲۹۴ه/ ۱۸۷۷م.

۳- ابن خلکان (متوفای۶۸۱ ه/۱۲۸۲م) ؛ وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان جلد ۱ - ۴ ، ترجمهٔ Mac Guckin de Slane ۱۸۴۲ ، ۱۸۷۱.

۴- ابن‌خیراشبیلی (متوفای ۵۷۵ه/۱۱۷۹م) ؛ فهرست مارواه‌عن‌شیوخه من‌الدواوین‌المصنفة فی‌ضروب‌العلم‌وانواع‌المعارف جلد۱،۲ تحقیقF. Codera و J. Ribera مادرید ۱۸۹۴، ۱۸۹۵.

۵- ابن‌طیفور(متوفای ۲۸۰ه/۸۹۳م)؛کتاب بغداد تحقیق محمدزاهدابن الحسن الکوثری، قاهره ۱۳۶۸ه/ ۱۹۴۹.

۶- ابن‌قتیبه (متوفای۲۷۶ه ۸۸۹م)؛ المعارف، تحقیق F Wüstenfeld گوتینگن ۱۸۵۰ م .

۷- ابن مرتضی (متوفای ۸۴۰ه/۱۴۳۷م)، طبقات‌المعتزلة، تحقیق- S. Diwald - Wilzer بیروت - ویسبادن ۱۹۶۱ .

۸- ابن‌ندیم (متوفای ۳۸۰ ه/۹۹۰م): فهرست ، جلد ۱،۲. تحقیق G. Flügel لایپزیك ۱۸۷۱ ، ۱۸۷۲.

۹- ابوطیب لغوی (متوفای ۳۵۱ ه/۹۶۲ م): مراتب‌النحویین ، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره ۱۳۷۵ه/۱۹۵۵م.

۱۰- اخبار بحتری: نگاه کنید به‌صولی.

۱۱- بغیة: نگاه کنید به سیوطی.

۱۲- تبریزی(متوفای ۵۰۲ه/۱۱۰۹م): شرح‌دیوان‌الحماسه، جلد-۱،۲ تحقیق‌محمدمحی‌الدین‌عبدالحمید، قاهره۱۳۵۷ه/۱۹۳۸م-۱۳۵۸ه/۱۹۳۹م.

۱۳- خطیب (متوفای ۴۶۳ه/۱۰۷۱م) . تاریخ بغداد او مدینةالسلام، جلد ۱- ۱۴، قاهره ۱۳۴۹ه/۱۹۳۱م.

۱۴-زبیدی (متوفای۳۷۹ه/۹۸۹م): طبقات النحویین واللغویین، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره ۱۳۷۳ ه/۱۹۵۴م.

۱۵ـ زجاجی (متوفای ۳۴۰ھ/۹۵۱م) : مجالس العلماء تحقیق عبدالسلام محمد هارون، کویت ۱۹۶۲.

۱۶ـ رودلف زلهایم : الامثال العربیة القدیمة مع اعتناء خاص بکتاب الامثال لابی عبید، ترجمه رمضان عبدالتواب ؛ بیروت ۱۳۹۰ ھ/۱۹۷۱م .

۱۷- سمعانی (متوفای ۵۶۲ھ/۱۱۶۷م): الانساب، لندن ـ لیدن ۱۹۱۲:

۱۸- سیوطی (متوفای ۹۱۱ھ/۱۵۰۵م): بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین والنحاة، قاهره ۱۳۲۶ھ/۱۹۰۸م.

۱۹- سیوطی : المزهر فی علوم اللغة وانواعها، جلد ۱ـ۲، تحقیق محمد احمد جاد و محمد ابوالفضل ابراهیم و علی محمد بجاوی ، قاهره ۱۳۷۸ ھ ۱۹۵۸ م.

۲۰- صولی (متوفای ۳۳۶ھ/۹۴۷م): اخبار البحتری؛ تحقیق صالح الاشتر دمشق ۱۳۷۸ھ/۱۹۵۸م.

۲۱- عبدالقاهر بغدادی (متوفای ۴۲۹ھ/۱۰۳۷) : اصول الدین، استانبول ۱۳۴۶ھ/۱۹۲۸م.

۲۲- فاخر: نگاه کنید به مفضل ابن سلمه.

۲۳- قفطی (متوفای ۶۴۶ ھ/۱۲۴۸م) : انباه الرواة علی انباه النحاة ، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم جلد ۱-۳، قاهره ۱۳۶۹ھ/۱۹۵۰م - ۱۳۷۴ھ/ ۱۹۵۵م.

۲۴- کتبی (متوفای ۷۶۴ھ/۱۳۶۳م): فوات الوفیات، تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید ؛ جلد ۱ـ۲، قاهره ۱۹۵۱ .

۲۵ـ مجالس العلماء . نگاه کنید به زجاجی.

۲۶- مراتب : نگاه کنید به ابوطیب لغوی

۲۷- مرزبانی (متوفای ۳۸۴ ھ/۹۹۴م): نور القبس المختصر من المقتبس، اختصار حافظ یغموری ، تحقیق R. Sellheim بیروت ـ ویسبادن ۱۳۸۴ ھ ۱۹۶۴ م.

۲۸ـ مرزبانی : مختار من کتاب المقتبس فی اخبار النحویین. نسخه خطی شهید علی پاشا شماره ۲۵۱۵ استانبول.

۲۹- مزهر : نگاه کنید به سیوطی .

۳۰ ـ معجم البلدان: نگاه کنید به یاقوت .

۳۱- مفضل ابن سلمه (متوفای بعد از ۲۹۰ هـ/۹۱۳م). الفاخر، تحقیق C. A Storey لیدن ۱۹۱۵.

۳۲- یاقوت (متوفای ۶۲۶هـ/ ۱۲۲۹م): ارشاد الاریب الی معرفة الادیب تحقیق D.S. Margoliouth جلد ۱-۷، مصر، لندن «چاپ دوم» ۱۹۲۳ - ۱۹۳۱م.

۳۳- یاقوت: معجم البلدان، تحقیق F Wüstenfeld، جلد ۱ - ۶، گوتینگن ۱۸۶۶ - ۱۸۷۳م.

34- Blachère; R. Les savants ıraqıens et leur ınformateurs bédouıns aux IIe_IVe siècles de l' Hégire, ın · Mélanges offerts à W Marçaıs, Parıs 1950 p. 37 _ 48.

35_ Blau, J. The Role of the Bedouins as Arbıters ın Ling_uıstic Questions and the Mas' ala az zunburiyya, ın , Journal of Semitic Studıes 8/1963/42_51

36_ Fıscher, A Dıe Mas' ala zunhurija, in . A Volume of Oriental Studies presented to E. G. Browne, Cambridge 1922, p. 150 - 156.

37_ Fück. J. W. Arabiya, Untersuchungen zur arabischen Sprach und Stilgeschıchte, Berlin 1950

38 - Fulton, A S Introduction, ın , A Facsimilıe of the Manuscript of al - Kitab al Bari' fı' l_Lugha by Isma' ıl ibn al-Kasim al _ Kali London 1933

39_ Grundbaum, G. E. Von : Kritık und Dichtkunst,Studıen zur arabischen Lıteraturgeschichte, Wiesbaden 1955.

40_ Kraemer, J. Studıen zur arabischen Lexikographie, nach Istanbuler und Berliner Handschriften, in : Oriens 6/1953/201_238

41_ Oriens; Zeitschrift der Internationalen Gesellschaft für Orientforchung, Leiden Frankfurt a . M. 1/1948 ff.

42_ Rescher, O. Abriss der arabischen Litteraturgeschichte 1_2, Sturtgart 1925-1933

43_ Reuschel, W -: al _ Halil ibn Ahmad, der Lehrer Sıbawaihs, als Gramatiker, Berlin 1959.

44– Ritter, H., Autographs in Turkish Libraries, in; Oriens 6 . 1953 , 63-90.

45- . ..: Hat die religioese Orthodoxie einen Einfluss auf die Dekadenz des Islams ausgeübtin Klassizismus und Kulturzerfall, Vortraege, herausgegeben von G. E Von Grunebaum und W. Hartner, Frankfurt a. M 1960,p. 120-143.

46- Sellheim R. Prophet, Chalif und Geschichte, die Muhammad – Biographie des Ibn Ishaq, in :Oriens 18-19, 1965 , 66 1967/33 - 91

47- ...., Neue Materialien zur Biographie des Yaqut, in , Schriften und Bilder, drei Orientalische Untersuchungen von K L Janert R. Sellheim, H. Striedl Wiesbaden 1967,41-42.

48- Thilo, U. , Die Ortsnamen in der altarabischen Poesie, Wiesbaden 1958.

49- Weil,G. Die grammatischen Schulen von Kufa und Basra zugleich Einleitung zu der Ausgabe des Kitab a-lInsal von Ibnal Anbari, Leiden 1913.

50- ZDMG, Zeitschrift der Deutschen Morgenlaendischen Gesellschaft , Leipzig-Wiesbaden, 11846 ff.

خسرو خسروی

بازارهای روستائی در ایران

– ۲ –

بازار و برقراری روابط چهره به چهره

روستائیان از بازار نیز مانند مهمانیها و مراسم مذهبی و مسافرتهای دسته‌جمعی برای زیارت وغیره، برای برقراری روابط رویاروی استفاده میکنند. و چون برای روستائیان به لحاظ کار کشاورزی، امکان دید و بازدید بیش ازیك روز در هفته میسر نیست. بهتر آن میبینند که این یك روز، درهمان بازار هفتگی ایشان باشد.

روستائیان وقتی دربازار به‌آشنایان خود میرسند، روبوسی میکنند واغلب ناهار و حداقل چای را دستجمعی می‌خورند وباهم به‌گفتگوهای طولانی مینشینند. قهوه‌خانه‌ها دربازار دربرقراری روابط چهره بچهره سهم مهمی به عهده‌دارند بیشتر مطالب مورد صحبت مردان که‌گاهی ازساعت ده صبح تا پنج بعدازظهر ادامه میابد دربارهٔ محصول و وضع آب و امور خانوادگی وخبرگیری ازوضع دیگران میباشد.

تقریباً توجهی اساسی به‌خرید ندارندزیرا دادوستدکنندگان‌گروه‌دیگری هستند و بیشتر مردان و زنان روستائی پس ازیك روز پرسه زدن دربازار بدون خرید و فروش به روستای خود باز میگردند.

تصادفی نیست که میگویند: «بازار محل دید وبازدید است.» بازارهائی درکنار شهرك قرار دارند که اغلب اداریان ودانش‌آموزان از اداره ودبیرستان گریخته به‌آنجا می‌روند، وبنابر یك مطالعه، درروزهای بازار در مدارسی که نزدیك بازار قرار دارند، حدود ۵۰درصد ازدانش‌آموزان پسرودختر درکلاسها شرکت نمیکنند.[۱]

---

۱ - بهزادنیا، عزیزالله. مطالعه بازارروستائی‌ده‌کپورچال، پایان‌نامه،دانشکده علوم اجتماعی و تعاون،دانشگاه تهران، سالهای ۵۳ - ۱۳۵۲، ص۳۹.

بازار و همسر گزینی

همسرگرینی از ویژگیهای بازارهای روستائی درشمال ایران است. این امر از دیرباز دراین بازارها رایج بوده وتا امروز نیز بـه نیرومندی مشاهـده میشود. مقدسی درحدود ۱۰۰۰ سال پیش این وضع را در بازارهای دیلمـان مشاهده کرده مینویسد:

«بازارهائی در روزهای حمعه دارند . دراین رور پس از فراغت از بازار مردان ورنان بهمکانی میروند که درآن کشتی میگیرند ومردی با ریسمانی نشسته است و هرکسی که پیروز شود گرهی بـرای او «بنام‌او»، میزند. هرگاه مردی زنی را دوست بدارد با او وخویشان او ملاقات می‌کند ...»[۱]

امروز نیر بازارمانند مساحد، محالس‌روضه خوانی، عزاداری وعروسی، حمام وکشتزارها و یا محل شستشوی لباس و ظروف در کنار رودخانه ها ویـا چشمه‌ها، محلهائی است که مادرها عروس خود، وپسرها همسر آیندهٔ خـود را انتخاب میکنند. درروزهای بازار، دختران لباس محلی تازهٔ خود را پوشیده به بازار میآیند و پسران نیر برای انتحاب همسر راهـی بازار میشوند. در آنجا برخوردهائی‌انجام‌میگیردونگاههای‌پرهیجان‌بین پسران ودختران رد وبدل‌میشود. پسران سعی میکنند درمحل تماشای کشتی یا معرکه‌گیری در مقابل دخترانقرار گیرند و درهمین جاست که تمایلات یکدیگر را احساس میکنند و همدیگر را بهتر میبینند، و اگر فرصتی دست دهد، خلوت کرده، باهم به‌گفتگو پرداخته و قرار و مدار میگدارند وگاهی پسر ودختر با یکدیگر از بازارفرار میکنند ودر محضر (محل عقد) بست مینشینند، تا پدران و مادران به عقد و ازدواج آنـان رضا دهند.

در مرحلهٔ دیگر بازار به صورت محل ملاقات نامزدها وآشنائـی بیشتر آنان باهم در میآید و اغلب پسربا دوستان خود بدیدن نامزد خودکه بادوستان

۱- مقدسی، احسن‌التقاسیم فی معرفة الاقالیم، چاپ بریل، لیدن،۱۹۰۶ ص ۳۷۲ ـ ۳۷۰.

دخترش به بازار آمده است میشناید. در این دیدار پسر موظف به پرداخت مخارج نامرد و دوستان میباشد. نخستین دیدار پسر با دختر، پس از نامزدی، در بازار صورت میگیرد وبه‌آن «نامزد بازار» میگویند.

برای بازار مکاره که سالی یکبار در مازندران، درحومهٔ شاهی به نام حسن‌رضا تشکیل میشود این ضرب‌المثل پدیدآمده است. «دوشنبهٔ دیگرحسن‌رضا بازار است، نامزد چشم‌انتظار است.» و مرادآن‌اینست که باید به بازار رفت و نامرد را دید و احیاناً خریدی وخرجی برای او انجام داد[1]. در پنجشنبه بازار طاهر گوراب‌گیلان دو بیتی زیر رواج‌دارد:

دختری در پنجشنبه بازار دیدم
بختم از دیدار او بیدار شد
چارقد از سر انداخت ورخ بنمود
(گفت)زیبائی خدا داد را به‌بین وفرصت‌راغنیمت‌شمار[2]

بازار و مذهب

ازدیر باز بازارها بامذاهب مختلف ارتباط نزدیکی داشته‌اند. بازار به این لحاظ که محل روابط اجتماعی است، درهرزمان تحت تأثیر مذهب حاکم در میآید. ظاهراً این امرتنها مربوط به ایران نبوده ودرسایر ممالك نیز رواج داشته‌است. درایران کهن، دربخارا، هنگامی که کیش بت پرستی‌رواج داشت؛ بازارمحل‌دادوستد بت‌های‌ساخته شده[3] بود، که‌آثارآن دردورهٔ اسلامی‌هم دیده میشد . پس‌ازاینکه مذهب زردشتی درآنجارواج یافت؛ بازار بخدمت‌آتشکده درآمد و در زمان اسلام نیز رابطه‌ای با مسجد پیدا کردکه‌هنوز هم آثار آن

۱ــ پایدار، فریدون. جمعه بازار درجویبارشاهی، پایان‌نامه، دانشکده علوم اجتماعی وتعاون، دانشگاه تهران: سال ۵۳ ـ ۱۳۵۲ ص۵۹

۲ــ قربانی، سیروس. نقش اقتصادی واجتماعی بازارهفتگی طاهرگوراب پایان‌نامه دانشکده علوم اجتماعی وتعاون دانشگاه تهران ، سال ۵۳ ــ ۱۳۵۲ ص۹۵ .

۳ــ عروسك‌های گلی‌را می‌توان بازمانده‌ای ازبت‌فروشی‌های‌قدیم دانست که اکنون جای آنرا عروسك‌های پلاستیکی گرفته است.

باقی است. بنابر مطالب تاریخ بخارا که حدود ۱۰۰۰سال پیش نوشته شده است :

«اهل بخارا در قدیم بت‌پرست بوده‌اند. این بازار یعنی بازار ماخ که سالی دوبار هربار یك روز بازار کردندی مرسوم شده بود. از آن تاریخ باز دروی بت فروختندی حالا [دورهٔ اسلامی] نیزهمچنان مانده است. ابوالحسن نیشابوری درکتاب خزاین‌العلوم آورده‌است که درقدیم پادشاهی بوده به بخارا نام او ماخ. این بازار را وی فرمود ساختن ودرودگران و نقاشان را فرمود که سال تا سال بتان تراشیدند بدین بازار . ..»

«باز این موضع آتشخانه شد و در روز بازار چون مردم خبر شدند همه به آتشخانه آمدندی وآتش پرستیدندی وآن‌آتشخانه تا بوقت اسلام بجای بودی » چون مسلمانان قوت‌گرفتند وآن مسجد رابرآن موضع بنا کردند وامروز ازمسجدهای معتبر بخاراست....»[1]

بدنبال رابطهٔ مذهب با بازار ، حقوق وقوانین بازار نیزبیشتر در شهرها پیدا میشده است . مانند « درحسبت برکارهای ناشایسته بازاریان[2] » وغیره . و محتسب مجری قوانین دربازار میشد.

منکرات بازار :

در فقه اسلامی دربارهٔ بازارمباحث فراوانی دیده میشود. اما غزالی از فقهای سدهٔ پنجم هجری دربارهٔ بازار چنین‌اظهارنظر کرده است، بنظر وی:

«آنکه بخرنده دروغ‌گویند، و عیب کالا پنهان دارند وترازو وسنگ و چوب گز راست ندارند و درکالا غش درکنند و چنگ و چغانه فروشند وصورت حیوانات فروشند برای کودکان درعید وسپر چوبین

۱ــ تاریخ بخارا. ص ۲۶ ـ ۲۵

۲ــ رجوع کنید به : آئین شهرداری، از محمد بن محمد بن احمد قرشی (ابن‌اخوه) ترجمهٔ جعفرشعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۷، تهران ۲۳۶ ص

فروشند برای نوروز وبوق سفالین برای سده وکلاه وقبای ابریشمین
فروشند برای جامهٔ مردان و جامهٔ رفو کرده و گاذر شسته فروشند و
ورا نمایند که نو است، وهمچنین هرچه درآن تلبیس باشد ومجمره
وکوزه ودوات سیم وزر فروشند وامثال‌این ...»
از این چیزها بعضی حرام و بعضی مکروه ، اما صورت حیوانـات
حرامست وآنچه برای سده ونوروزفروشندچون سپر وشمشیر چوبین
وبوق سفالین، این‌درنفس‌خودحرام‌نیست، ولیکن‌اظهارشعارگبرانست
که مخالف شرعست و از این جهت نشاید بلکه افراط کردن در
آراستن بازار به سبب نوروز و قطایف بسیار کردن و تکلفهای نو
ساختن برای نوروز نشاید، بلکه نوروز وسده باید که مندرس شود
وکسی نام‌آن نبرد...»[1]

امام محمد غزالی با تعصب با ویژگیهای بـازاری‌کـه ازدورهٔ پیش از پیدایش‌آئین زردشت‌درایران وجود داشته مخالفت میکند. وی‌نهادهای‌اجتماعی مانند عید نوروز و تشریفات آنرا قبول ندارد وداد وستد کالاهائی راکه به این نهاد اجتماعی و مذاهب قدیم تعلق دارد حرام میداند، جالب است که پاره‌ای از این‌آداب ورسوم مـانند فروختن صورت حیوانات و مجسمه هـای سفالین و اجرای تشریفات نوروز هنوز هم در ایران باقی است . ظاهراً پـاره‌ای از کالاهائی که دربازار ماخ بخارا و دردورهٔ اسلامی زمان امام غزالی میفروختند مانند مجسمه‌های سفالین اکنون نیز در جشنها در بازار های شهرکـها فروخته میشود .

بازار عکاظ

مشهورترین بازارهای اعراب در زمان جاهلیت بازار عکاظ واقـع بین طایف و نخله بود. موقعی که اعراب قصد حج داشتند از اول ذی‌القعده تـا بیستم، در بازار عکاظ اقامت میکردند وسپس ازآن‌جا به مکه میرفتند تا مراسم

۱ - غزالی ، محمد، - کیمیای سعادت ، تصحیح احمدآرام ، تهران ۱۳۴۵ چاپ سوم ص ۴۰۷ .

حج‌را بجا آورند. گرچه هرقبیله‌ای به بازارقبیلهٔ خودمیرفت ولی بزرگان عرب همگی به بازار عکاظ میآمدند.

عربها از تأسیس بازار مکاره واجتماع قبایل درآن استفاده کرده، محلس مناظره و مباحثه و مشاعره وسخنوری تشکیل میدادند. وهرشعری که از همه بهتر بود آنرا باآب طلا مینوشتند ودرکعبه میآویختند که معلقات سبع (آویخته‌های هفتگانه) نیز ازآن اشعار بوده است.

علاوه براین هرکس اسیری داشت برای‌آزاد کردن او به بازار عکاظ میآمد. ونیزاعراب برای دادرسی‌وخونخواهی به بازار عکاظ میآمدند. بهرحال بازار عکاظ محل شهرت طلبی وفخرفروشی نیز بوده است آنچنانکه عربها مصیبت‌های خود را در این بازار به رخ هم میکشیدند. این‌کار عربها به‌کار یونانیان، در گیمناریوم، شباهت دارد. آنان نیز هنگامی که در محل موسوم به «گیمناریوم» برای ورزش وامور پهلوانی‌حاضر میشدند. دانشمندان و فیلسوفان یونانی درآنجا به مباحثه و مناظره مشغول میشدند.[1]

بازار وامور قضائی

گاهی بازارهای هفتگی محل طرح دعاوی روستائیان میباشد. درموارد بروز اختلاف، دادگاهی از طرف ریش سفیدان و معتمدان بازار تشکیل میشود تا به اختلافات طرفین دعوا رسیدگی کند. طرح دعوا در بازار تنها مربوط به اختلافاتی که دربازارپدیدآمده است نمیشود بلکه شامل اختلافات موجود بین روستائیان دردهکده‌های‌مختلف نیزمیباشد. نقش قضاوت در‌دادگاهی که دربازار تشکیل میشود بیشتر برطرف کردن اختلافات موجود وآشتی دادن طرفین میباشد تا مجازات سخت. شاید دادگاه بازار درگذشته حق مجازات هم دارا بوده‌اند ولی امروز اثری‌ازآن دیده نمیشود.

مثلادر بخش‌ضیابردرگیلان، روستائیان حل‌اختلافات موجودرا به بازاری

---

۱ ـ جرجی زیدان ، تاریخ تمدن اسلام ، ترجمهٔ جواهر کلام ، انتشارات امیرکبیر ، تهران ۱۳۳۳ ، جلسه سوم ، ص ۶۴-۶۵

که روزهای دوشنبه تشکیل میشود موکول میکند . نوع اختلافات ممکن است مربوط به داخل ویا خارج بازارباشد.

انواع اختلافات خارج از بازار احتمالا ازاین قبیل است که دختری از اهالی یك روستا مورد تعقیب یك پسری ازده دیگرقرارگرفته وبه‌دنبال آن نزاعی دسته‌جمعی بین مردم دو دهکده درگرفته باشد.

دادگاه دوشنبه‌بازار به اختلافاتی نیز که درحود بازاربوقوع پیوسته‌است رسیدگی میکند مانندغصب محل فروش یکـی توسط دیگری، و هـمچنین بـه اختلافات مربوط به‌امور کم‌فروشی‌ویاگرانفروشی واختلافاتی که بین‌طلبکاران و بدهکاران پدیدآمده است . وهم چنین چون دربازار غالباً گروهی به امور غیر داد وستد و بخصوص به‌تفریحات ناسالم؛ مانند مشروبخواری وقمار میپردازند درصورت بروزاختلاف دراین موارد نیرهیأت داوران به مشکلات آنان‌رسیدگی میکند.

ظاهراً اجرای قانون کدخدائی مصوب ۲۵ آذرمـاه ۱۳۱۴ شمسی ، بخصوص مادهٔ ۷ آن به مقدار قابل ملاحظه‌ای به اعتبار دادگاههای بازارلطـمه واردآورد. بنابر مادهٔ ۷ این‌قانون کدخدا باید «...دعاوی جزئی بین اهالی ده راکه قیمت‌آن از ۵۰ریال تجاوز نمیکرد به‌کدخدا منشی حل وفصل کند.»

تصویب واجرای قانون تشکیل خانه‌های انـصاف درسال ۱۳۴۴هـ. ش. پایه‌های دادگاههای بازار را کـه بصورت یك نهاد اجتماعی قرنها وظیفه‌ای بعهده‌داشت؛ دربازارهائی که هنوزمقاومت میکرد سست‌ترکرد، آنچنانکه امروز دادگاهها؛ دربازارهای روستائی، واپسین لحظات عمر خود را میگذرانند.

نتیجه گیری

بازارهای هفتگی درروستاهای شمال ایران در روزهای جمعه یا پیش و یا پس ازآن؛ پنجشنبه‌ها و شنبه‌ها تشکیل میشود وکم وبیش درروزهای دیگـر هفته بخصوص دوشنبه‌ها نیز درروستاها بازار تشکیل میشود.

۱ــ حق تعالی‌میگوید : پس چون نماز تمام شد ، درزمین پراکنده شوید وبجوئید فضل خدا . گرچه بنابر معنی ازتفسیرها معنی آن خرید فروخت‌وکسب دنیا نیست .

غیراز بازارهای هفتگی بازارهای روستائی نیز وجود دارد که یکسال در میان تشکیل میشود . دراین بازارها زارعان یکبار دیگر بهم می‌رسند ، دورهم جمع میشوند وبداد وستد میپردازند جمعه‌روزتعطیل مسلمانان‌است وپنجشنبه و شنبه، پیش وپس‌ازروز تعطیل، تابع روزداد وستد می‌شود.

گرچه جمعه روز داد وستد[1]است ولی جمعه بازارهامانند سایربازارهای هفتگی سخت متأثر از فصول زراعی است. یعنی رونق‌آن ارتباطی به فصلهای غیرزراعی دارد بعبارت دیگر درماههائی که زارعان بکار زراعی اشتغال دارند در جمعه بازارها داد وستد چندانی انجام نمیگیرد.

سه‌شنبه‌ها روززراعت میباشد. درتقویم‌های قدیمی ایران دربعضی‌ازماهها درسالهای معینی‌نوشته شده «سه‌شنبه نیك‌است زراعت وتخم‌افکندن وخریداملاك واحداث باغ ، دوشنبه و چهارشنبه فراغت اولی است » . شایدکم بودن بازار درروزهای سه‌شنبه در مناطق روستائی مربوط به همین امرباشد.گرچه کلیمی‌ها وعیسویان نیز شنبه ویکشنبه را تعطیل میکنند وعیسویان یکشنبه‌ها بازاردارند، و دوشنبه برای مانویان مقدس بود وتعطیل میشد. ولی احتمال زیاد میرود رابطهٔ بازارهای روستائی با ایام هفته ارتباطی بانوع «تقسیم‌کار» داشته باشد .

دربازارهای‌هفتگی، بخصوص‌بازارهای سالانه دراعیاد غیرمذهبی انسان زارع به سنن اخلاقی ومذهبی، تا حدودی، پشت‌پا میزند وبقمارومشروبخواری ولهو و لعب میپردازد . گویی نیروی باطنی وی را بدین لجام‌گسیختگی سوق می‌دهد بنابراین بازارتنها میدانی‌برای دادوستد اقتصادی‌نیست بلکه محلی‌برای دید وبازدید ودایرهٔ همسرگزینی میباشد. حتی‌محلی است برای برقراری‌روابط چهره بچهره وگاهی محل رفع دشواریها، وتفریحگاهی برای روستائیان است. سرانجام باید گفت بازار رمز جامعهٔ روستائی ما محسوب میشود وبنیانی است اجتماعی.

عبدالهادی حائری (کانادا)

سهم علما در مشروطیت

بقیه از شماره قبل

چنین بنظر میرسد که علماء باین بیانیه توجهی نشان ندادند و همچنان بمبارزهٔ خویش برضد حکومت محمدعلی‌شاه وتوقف سربازان روسی درایران ادامه دادند.

درهمان ایام بطورخیلی وسیعی شایع گردید که علماء قصد حرکت بایران جهت جهاد باکفار روسی دارند.[۲۸] روس وانگلیس کوشش کردند که «علماء را معتقدکنند کـه سربازان روسی بایران فرستاده نشده اند که در امور ایران دخالت کنند».[۲۹] بلکه تنها میخواهند «مطمئن گردند که جان ومال خارجی‌ها حفظ میگردد وارتباطات میان تهران وخارج همچنان برقرار نگاه داشته میشوند.»[۳۰] روسها بطور ویژه‌ای دربارهٔ مبارزات سرسختانهٔ علمای عراق نگرانی داشتند. نمایندهٔ انگلیس دربغداد دراین زمینه مینویسد:

«موسیوماسچکوف(M Maschkow)[کارمندی‌ازحکومت‌روس]... بمن اطلاع میدهد که ملا محمدکاظم خراسانی نفوذ عظیمی در باکو دارد بطوریکه او برایم توصیف میکرد باکو یکی ازگردنکش‌ترین شهرهااست که درآن‌تبلیغات انقلابی صورت میگیرد. اواضافه کرد که متنفذترین شخصیت [روحانی] درخارج باکو درمیان مسلمانان قفقاز سیدکاظم یزدی است. بنابراین من فکرمیکنم که توجه باین نکته مهم است که تاکنون سیدکاظم خودرا ازسیاست‌کنار نگاه‌داشته بود. ولی اکنون اومیخواهد نفوذ خود را بکاربرد تا روسهارا از ایران براند. سیدکاظم یزدی خیلی‌مورد احترام است واوبایستی مردی‌باشد دارای شخصیت روحی نیرومند که بتواند دربرابر آنهمه فشارهائی که براو وارد آوردند تا او را به جنبش ملی [مشروطه خواهی] ملحق کنند مقاومت‌کند. بنابراین اگر او فکر کندکه شرکت درامور سیاسی‌لازم است ممکن است بتواند بـا دامن زدن بـانقلابهای موجود در قفقاز گرفتاری قابل ملاحظه‌ای برای دولت روس فراهم‌سازد.»[۳۱]

خراسانی‌ودیگرعلما درضمن‌مبارزات‌خود برضد روسها نیز کوشش کردند که انگلیس را وادار کند تا نفوذ خود را بنفع ایران بکاربرد وبروسها توصیه کنند که نیروهای خودرا ازخاك ایران بیرون رانند. ۳۲ یکبار خراسانی ودیگر مجتهدین نجف نزد مقامات انگلیسی بغداد پیامهائی دراین زمینه فرستادند.

آنها چهار نفر تعیین کردند تا ژنرال کنسول انگلیس‌را دربغداد ملاقات کنند ودربارهٔ تجاوزات‌روسیه مذاکره بعمل آورند ودرخواست راهنمائی‌های دوستانه کند.

این چهار نفر عبارت بودند از:

۱ـ میرزا مهدی‌آقا، فرزند آخوند خراسانی

۲ـ میرزا محسن، داماد سید عبدالله بهبهانی

۳ـ میرزا ابراهیم، مترجم کنسولگری ایران

۴ـ میرزا محمد، محرر آخوند خراسانی. ۳۳

نمایندگان علما از بودن نیروهای نظامی روس در ایران شکایت کردند. بنا بگفته رامسی (Ramsy) آنها اعتراف کردند که انگلیس درآغاز بجنبش مشروطه کمك کرد ولی متحیر هستند که چرا رفتار انگلیس اکنون منفی گردیده است.

رامسی اضافه میکند که نمایندگان علما تأکید کردند که تا هنگامیکه سربازان روسی‌در شهرهای ایران هستند امید هیچگونه‌آرامشی نخواهد رفت. مردم ازعلما درخواست راهنمائی و کمك کرده‌اند. علما هم جواب داده‌اند که کوشش دربیرون راندن روسها خواهند کرد. وگرنه علماء حاضر خواهند بود جان خودرا قربانی مذهب وملت خود کنند. ۳۴

این مبارزهٔ نیرومند وپی‌گیری که ازطرف علما نسبت بدخالت بیگانگان وحکومت استبدادی محمدعلی شاه نشانداده شد وضع روس و انگلیس‌را مورد تهدید قرارداد واحتمال نتایج ناگواری‌ازقیام علماء میرفت. شاید ناراحتی آن دو دولت هنگامی زیادتر شد که در ژوئیه ۱۹۰۹ اطلاع یافتند که خراسانی پیشاپیش تقریباً همهٔ علمای نجف از حمله علمای عرب بسوی کربلا بعنوان اعتراض حرکت کرده است. ۳۵

قصد علما این بود که به کاظمین و سپس بسوی ایران حرکت کنند. ولی اخبار پیروزی مشروطه‌خواهان و ورود نیروهای اصفهان و گیلان بتهران و فرار محمدعلی‌شاه وپناهندگی اوبسفارت روس(۱۵ ژوئیه ۱۹۰۹) علماء را ازادامه مسافرت بازداشت.

دربارهٔ حرکت علماء بسوی ایران یکی‌ازشاگردان آخوند که خود ناظر حوادث بوده چنین‌مینویسد :

«و چون روس عساکر خود را بایران سوق داده و تعدیات جابرانه مینمود آقای‌آخوند بعزم جهاد ودفاع و بیرون نمودن روس وسرکوبی محمدعلی‌میرزا حرکت‌نمودومن‌هم باآخوند وتمام طلاب ومجتهدین دیگرحتی‌آقای‌آقا سیدکاظم حرکت‌نمودیم ... ویکروز قبل‌ازحرکت آخوند رفتیم‌بکاظمین. دیدیم اهالی‌بغداد ازهمهٔ مذاهب‌جهت‌استقبال و اظهار همدردی تا یك فرسخی بیرون شده بودند یعنی تا یکفرسخ طناب خیمه بهم‌دیگر وصل بود ... آنوقت من‌فهمیدم ... [که] سفیر روس ترسان ولرزان بود ...؛ ازعشائر اطراف‌کاظمین نیز ده هزار با اسلحه باستقبال تا محمودیه رفتند.»

کوشش دوجانبهٔ انگلیس و روس در سرکوبی انقلاب وسیلهٔ تأسیس یك رژیم مشروطه محدود وتحت‌کنترل وپادشاهی محمدعلی‌شاه بجائی نرسید و با عدم موفقیت روبروشد . ملیون تبریز، اصفهان وگیلان‌ازیکطرف و علمای نجف از طرف دیگر سرسختی دامنه‌داری نشان دادند . علمای مبارز حاضر نبودند که در درخواستهای خود در امر رفتن محمدعلی‌شاه و روسها تعدیلی قائل شوند . ازطرف دیگر، ملیون و انجمن‌های سری بهیچ‌وجه آماده برای سازش‌ومصالحه نبودند وسخت بفعالیت‌های انقلابی‌خود درشهرهای بزرگ ایران‌ادامه میدادند. علاوه براین،محمدعلی‌شاه حتی مایل‌نبود که اجازهٔ تأسیس‌پارلمان بدهد،گرچه سرانجام زیر فشارهای همه‌جانبه موافقت‌کرد. بنظر میرسد که درچنین شرائطی خلع‌محمدعلی‌شاه وفتح‌تهران وسیلهٔ ملیون وبرهبری سرداراسعد وسپهدارتنکابنی بهترین راه حل ممکن برای مشکلات موجود شناخته شد ومنافع روس‌وانگلیس هردورا همراه داشت. باآنکه نمایندگان روس وانگلیس کوشش‌کردند که مانع از ورود قوای ملیون بتهران‌گردند[۳۷]، این‌فتح ملیون بهیچ‌وجه نمیتوانست‌زیان فراوانی را برای روس وانگلیس بیارآورد.

تا آنجائی که امور بستگی بمنافع انگلیس‌داردکسی نباید این نکته را فراموش‌کند که یکی‌ازقوی‌ترین اردوهای‌مشروطه‌خواهان زیررهبری‌بختیاری‌ها هدایت میشد ــ بختیاریهائی که روابط دیرینهٔ دوستانه‌شان با انگلیس‌قابل‌بحث نیست. درست یکسال پیش ازفتح تهران رئیس بختیاریها، سردار اسعد ، همراه

برادر کوچکش وعمویش با هاردینگ (Hardinge) در ادارهٔ امورخارجی انگلیس در لندن ملاقات کرد تا دربارهٔ سندیکای امتیاز نفت گفتگو کند. درخلال گفتگوی طرفین هاردینگ صریحاً اظهار میداردکه اوهمواره رؤسای بختیاری را « بعنوان بهترین و وفادارترین دوستان انگلیس در ایران » [۳۸] بشمار آورده است . در اواخر بهار سال ۱۹۰۹ یك قرارداد بین انگلیس وبختیاری‌ها بسته شد. زیرا پیش‌بینی میشدکه بختیاریها درانقلاب مشروطه پیروز خواهند شد.[۳۹] بنابراین پیروزی مشروطه خواهان یکنوع پیروزی نسبی برای سیاست انگلیسها بود .

ازطرف دیگرروس‌ها هنگام‌حرکت قوای ملیون به پایتخت تهدید کردند که‌تهران را اشغال خواهدکرد. [۴۰] « در فاصلهٔ چند روز سربازان روسی‌بسوی قزوین حرکت کردند . »[۴۱] ولی علی‌رغم این عملیات ، روسها گذاشتند که مشروطه خواهـــان پیروز گردند و علل آنهم بنظر نویسندهٔ حـــاضر از اینقرار بود :

۱ــ رهبر ملیون گیلان یعنی محمد ولی‌خان سپهدار تنکابنی هرگزمشروطه خواه نبود. حتی «تا بهار۱۹۰۹ اویك‌نوکر باایمان محمدعلی‌شاه‌بشمارمیرفت .... ولی با تهدید ملیون باردوی آنان پیوسته بود . » [۴۲] او حتی طبق یك سند انگلیسی « همکار سری روسها» بود . [۴۳]

۲ــ پیروزی‌مشروطه خواهان درچنین شرائطی نمیتوانست به نفوذروسها در ایران پایان بخشد . درهمانوقت نیروهای مسلح روسی درچندین شهرتوقف داشتند وعلاوه براین طبق قرارداد ۱۹۰۷ روس وانگلیس ، قسمت بزرگی از ایران جزء منطقهٔ نفوذروسها بشمار میآمد. روسهامیتوانستند رسماً اشغال‌سراسر منطقهٔ نفوذ تعیین شده را هرگاه بخواهند اعلام دارنـــد . حتی پس از پیروزی ملیون ، تیپ قزاق زیر فرماندهی سرهنگ لیاخف روسی که مجلس ایران را بمباران‌کرده بود همچنان باقی‌ماند. ماندن لیاخف دراین شغل با اصرارمترجم سفارت روس بارانوسکی (Baranovskii) ، نزد سپهدار صورت‌گرفت. [۴۴]

۳ــ آخرین وشاید مهمترین علت تحمل روسها دربرابر پیروزی ملیون این بودکه روسها میخواستند از مشکلات فراوانی‌که ممکن بود وسیلهٔ علمای عراق بویژه‌آخوند خراسانی وسیدکاظم یزدی درایـــران و در میان تبعهٔ مسلمان

روسیه برایشان فراهم‌آید درامان بمانند (به بخش‌های پیشین این مقاله نگـاه کنید).

نتیجه‌گیری ما از بحث بالا این است که اگر علمای ایرانی مقیم خارج برصد حکومت محمدعلی‌شاه ودوستان روسی اوقیام نکرده بودند ، شاید محمد علیشاه حکومت خودرا همچنان ادامه میداد. همان رژیم‌پارلمان را که تحت‌فشار مجدداً امضاء کرداعلام نمیکرد، نیروهای‌ملیون شاید نمیتوانستند آنطور پیروز- مندانه وارد تهران شوند وسرانجام مشروطه ایران در ژوئیه ۱۹۰۹ مجدداً به ایران باز نمیگشت ولی‌این‌بازگشت مشروطه اثری چندان مهم و فوری‌نداشت زیرا استقلال‌وتمامیت‌ایران قراربود وسیلهٔ اشغال روس وانگلیس درسال۱۹۱۱ رسماً ازبین برود

سیرحوادث نشان میدهد که مهمترین هدف حملات علماء مذهبی، محمد علیشاه بوده است. چون محمدعلی‌شاه‌با کفارروس متحد شد ومسلمانان راهدف تیر قرار داد وکشتار فراوانی کرد، علما ازمردم خواستند که از حکومت او سر پیچند و مالیات باو نپردازند. علما نیز استبداد را مورد حملات سخت حـود قرار دادند ولی نـه برای اینکه استبداد ضد رژیم دمکراسی است ، بلکه بدلیل اینکه استبدادی که در حکومت محمدعلی‌شاه وجود داشت‌برضداسلام تشخیص داده شده بود . روش ناسیونالیستی در جنبش علما ومقاومت آنهـا برضد دول بیگانه تقریباً دیده نمیشود . بهمین جهت دیدیم که آنها ازیك دولت بیگانه که نام اسلامی داشت (عثمانیها) دعوت کردند که درامور ایران میانجی‌گری کند: باوجود این نقش ضدامپریالیستی ومبارزات ضداستبدادی علمادرانقلاب‌مشروطه کاملا آشکار است و فعالیتها ومقاومت های سرسختانهٔ آنهاقدم مؤثری در راه پیروزی‌های سیاسی وملی مردم ایران درمشروطیت بوده‌است.

پاورقی‌ها :

۲۸ ــ F.O.416ر41 ، ۱۰ ژوئیه ۱۹۰۹ ، شماره ۱۲۰ (۵۵۷)

۲۹ ــ F.O 416ر41 ، ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۹ ، شمارهٔ ۱۹۵ (۵۸۹).

۳۰ ــ F.O.416ر41 ، ۲۱ ژوئیه ۱۹۰۹ ، شمارهٔ ۳۰۳ (۵۷۹).

۳۱ ـ F.O 416ر41 ، ۴ اوت ۱۹۰۹ ، شماره ۳۸۷ (۶۲۶).

در همین رابطه خبرنگار مجلهٔ **العرفان** چاپ لبنان چنین مینویسد :

«کلیه علمای کربلا، کاظمین وسامرا، وهمه مردم با حجةالاسلام خراسانی همکلام شده و ازاوتبعیت میکنند، حتی‌سیدکاظم یزدی اکنون ظاهراً اظهارموافقت با جنبش آخوند کرده و بزودی این موافقت ظاهری تبدیل بـواقعیت میشود تلگرفهای زیادی برای خراسانی ومازندرانی رسیده‌که گزارش‌گر از آن‌است‌که مردم آماده اجرای اوامر آنها هستند.» نگاه کنید به **العرفان** ، جلد اول ، (۱۹۰۹) ، صفحه ۲۰۰ .

۳۲ ـ F.O.416ر41 ، ۸ اوت ۱۹۰۹، شمارهٔ ۴۳۱ (۶۳۳) .

۳۳ـ این «میرزامحمد» باحتمال قوی میرزا محمدحسین نائینی‌است‌که درآن‌زمان از نزدیکان آخوند بود وهمکاری همه جانبه‌ای در مبارزات مشروطه خواهی با آخوند خراسانی داشت حتی بنا بشهادت آنهائیکه با نائینی سروکار داشته‌اند (از جمله فرزندایشان‌آقای‌آقا مهدی آیةالله‌زاده نائینی ، شاگردنائینی آیةاله آقای‌آقای شیخ هاشم آملی مقیم قم ، وبرادر نائینی آقای حاجی میرزا عبدالرحیم نائینی) اظهار میدارند که تلگرافها و اعلامیه‌های رهبران روحانی مشروطه‌خواه نجف را ایشان انشاء میکرده‌اند نظام‌الدین زاده نیز نائینی‌رایکی از اعضاء آن هیأتی از علما بشمار میآورد که مأمور تنظیم و ارسال تلگرافهای علمای عراق بودند ودرسال ۱۹۱۲ در کاظمین‌گرد آمده بودند تا بقصد اعتراض باشغال ایران وسیلهٔ روسها وانگلیسها عازم ایران شوند . نگاه‌کنید به ، نظام‌ـ الدین‌زاده ، **هجوم روس** ، صفحات ۱۱۶ـ ۱۲۱ . نائینی مؤلف **تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله** (تهران ، فردوس ، ۱۳۳۴ شمسی) است . این کتاب بهترین کتابی شناخته شده است‌که علما تاکنون دربارهٔ مشروطیت نوشته‌اند .

۳۴ـ F O.416ر41 ، ۱۷ اوت ۱۹۰۹ ، شماره ۴۶۴(۶۷۰).

۳۵ـ **العرفان** ، جلد ۱ (۱۹۰۹) ، صفحهٔ ۲۰۰ .

۳۶ـ سید محمدحسین نجفی قوچانی (آقا نجفی) ، **سیاحت شرق یا زندگانی آقانجفی‌قوچانی** تصحیح ر . ع . شاکری (مشهد ، چاپ طوس ، ۱۳۵۱ شمسی) ، صفحات ۴۶۷ - ۴۶۹ نکتهٔ جالب در نوشتهٔ قوچانی شرکت‌آقا سید کاظم یزدی در جنبش آخوند خراسانی برضد روسها ومحمدعلی‌شاه است و نشان میدهد که ترس مأمور روسی که در بالا بدان اشاره‌کردیم چندان بی‌پایه‌نبوده است .

۳۷ - Lambton, «Political Societies», PP. 82-83 .

۳۸ ـ F.O.416ر36 ، ۱۰ ژوئن ۱۹۰۸ ، شماره ۲۶۹ (۹۸).

۳۹ـ Gene R. Garthwaite, « The Bakhtiyari Khans, The Government of Iran, and the British, 1846-1915 », International Journal of Middle East Studies , III (1972), 24-44

۴۰ ـ ملک‌زاده ، انقلاب، جلد ۵ ، صفحه ۱۰۸ .

۴۱ـ Kazemzadeh, Russia and Britain, P.543.

۴۲ـ همانجا ، صفحهٔ ۵۴۱

۴۳ـ همانجا ، صفحهٔ ۵۷۶

۴۴ـ همانجا ، صفحهٔ ۵۴۵

فرهنگ جهانپور

آرنولد توین بی

پروفسور آرنولد جوزف توینبی که روز چهارشنبه ۲۲ اکتبر ۱۹۷۵ در سن هشتاد و شش سالگی چشم از جهان بست یکی از بزرگترین و مشهورترین مورخین و متفکرین عصر حاضر محسوب میشد که تأثیر سزائی در طرز تفکر مورخین معاصر بجا گذاشته و علاوه بر آن بیش از هر مورخ دیگری مورد توجه عامه مردم در ممالك انگلیسی زبان قرار گرفته است و سایر ملل جهان نیز از طریق ترجمه‌های فراوانی که از آثار او به زبانهای مختلف جهان بعمل آمده با افکار او آشنائی حاصل کرده‌اند.

توینبی اولین اثر خود را درسال ۱۹۱۳ بچاپ رسانید و در سال ۱۹۷۴ سر کتاب حدیدی بقلم او انتشار یافت.[1] در این مدت بیش از شصت سال توینبی در حدود پنجاه کتاب وصدها مقاله ارزنده درباره مسائل تاریخی، اقتصادی، سیاسی، فلسفی، اجتماعی ودینی برشته تحریر درآورده است و آثار او به بسیاری از زبانهای عمده جهان ترجمه شده است.[2]

علاوه بر آن توینبی برای سالهای متمادی سرپرستی «مؤسسه سلطنتی تحقیقات بین المللی»[3] انگلستان را بعهده داشته و چند جلد اول از انتشارات این مؤسسه را که سالی یکبار تحت عنوان «بررسی مسائل بین المللی»[4] منتشر میشود شخصاً نگاشت وسایر مجلدات این نشریه نیز زیر نظر و بهمکاری او انتشار یافت.[5]

مهمترین اثر توینبی کتاب مشهور **مطالعه تاریخ**[6] میباشد که بیش از سی سال از حیات خود را به آن اختصاص داد. رئوس مطالب این کتاب را او در سال ۱۹۲۱ طرح نمود و سه جلد اول آنرا درسال ۱۹۳۴، سه جلد دیگر را چهل و یکروز قبل از آغاز جنگ جهانی دوم درسال ۱۹۳۹ وبقیه مجلدات آنرا درسال ۱۹۵۴ منتشر ساخت. علاوه براین ده جلد یك مجلد دیگر حاوی نقشه‌ها وضمائم و جلد دوازدهم نیز تحت عنوان **تجدید نظر**[7] درباره نظرات جدید توینبی و پاسخ به برخی از انتقاداتی که نسبت به مطالب ده جلد اول بعمل آمده بود درسال

۱۹۶۱ اززیر چاپ درآمد .

تاسال ۱۹۵۵ یعنی فقط یکسال پس ازانتشار ده جلداصلی کتاب **مطالعه تاریخ** بیش ار هفتهزار نسخه از مجلدات کامل این کتاب قطور که به استثنای ضمائم و فهرست‌ها شامل ۶۲۹۰ صفحه وبالغ بر ۳۱۵۰۰۰۰ کلمه میشود فروش رسید ونویسندگان ومنتقدین بیشماری درمحلات تاریخی‌وادبی به‌بحث و اظهارنظر درباره‌کتاب مربور پرداختند . درسال ۱۹۴۶ سامرول [۸] شش جلد اول این کتاب را دریك محلد خلاصه کرد و درسال ۱۹۵۷ تلخیص چهار جلد دیگررا انتشار داد . درهمان سال «کلوپ‌کتاب» امریکاملخص کتاب توینبی‌را بعنوان کتاب سال معرفی‌نمود ودرمدت کوتاهی بیش‌ازصدهزار نسخه درآمریکا وبیش ازدویست هزار نسخه ازآن درانگلستان بفروش رسید وتازمان حال نیز محبوبیت‌آن ادامه یافته است .[۹]

سخنرانیهای توینبی ازرادیو انگلستان در سال ۱۹۵۲ با استقبال فراوان روبروگردید . [۱۰] و مسافرتهای مکرر او بـه آمریکا جهت ایراد سخنرانی در دانشگاهها وسایر مجامع علمی برشهرت واعتبار اوافزود.

نظرات توینبی واکنشهای متفاوتی را بین مورخین و منتقدین برانگیخته وباعث بروز مناقشات وجروبحث‌های ممتد ومتناقض وگهگاه‌افراطی گشته است درحالیکه بعضی از منتقدین اورا بزرگترین مورخ قرن بیستم ویکی‌ازاصیلترین متفکرین تاریخ دانسته‌اندبرخی‌دیگر بشدت براوحمله‌ور شده واورا حتی‌شایسته عنوان مورخ نمیدانند . فردریك شومن [۱۱] در نقدی که برکتاب **مطالعه تاریخ** توینبی نگاشت آنرا بعنوان «یکی ازارزنده‌ترین کتابهای قرن‌حاضر ویاهرقرن دیگر» ستود ومجله تایم[۱۲] ازآن بصورت «اصیلترین وعمیقترین تعبیری که تـا بحال درباره زندگی بشردرروی کره زمین نگاشته شده‌است»نام برد . ولی برخی از مورخین انگلیسی ازجمله پروفسور تیلور[۱۳]وپرفسور تروررروپر[۱۴] که هردو از استادان دانشگاه اکسفورد هستند کتاب توینبی را مورد استهزاء قرار داده و استنتاجات‌اورا باطل شمرده‌اند: پروفسور روپرباشاره به‌روش توینبی‌مینویسد:

« اوفرضیه‌هائی‌را که‌گهگاه جالب‌وبدیع‌هستند بماعرضه‌میکند وبعدوقایعی را ازتاریخ‌گذشته‌گلچین کرده وبکمك آنها به اثبات فرضیه‌های خود میپردازد. (وهیچ فرضیه‌ای وجود ندارد که‌نشود دلائل مخصوصی‌را برای‌اثبات آن‌عرضه نمود) . سپس این‌جادوگرماهر وردی میخواند وبا انبوهی از اطلاعات وسیع

تاریخی ما را مسحور میکند وبما میگوید که فرضیه او با دلائل علمی به اثبات رسیده است و باکمک این فرضیه ثابت شده میتوان به اثبات فرضیه های دیگر پرداخت . ولی درحقیقت روش‌او نه‌علمی است ونه‌براساس دلیل وبرهان‌قرار گرفته است . کار او شعبده بازی است که منطق وخیال را بهم میبافدوتصورات را بصورت واقعیات حلوه‌گر میسازد.»[۱۵]

علاوه برفرضیه‌های کلی‌توینبی که موردانتقادگروهی‌ازمورخین قرارگرفته نظرات او در باره تاریخ ممالك وملل مختلف نیز مورد بررسی دقیق‌واقع شده و متخصصین هررشته با آگاهی بیشتری که درباره موضوع مربوط به خود دارند براوخرده گرفته‌اند . ازطرفی کازمینسکی مورخ وآکادمیسین روسی‌بدون اینکه به بحث درباره جزئیات تاریخ توینبی بپردازد نظرات او را تبلیغات کپیتالیستی دانسته وعقاید اورا بشدت مورد حمله قرارمیدهد.[۱۶] و ازطرف‌دیگر تعدادی ازمبرزترین مورخین اروپائی وامریکائی آثار توینبی را ضدغربی وبه نفع جهان‌کمونیسم بحساب آورده وبه دفاع ازغرب برخاسته‌اند[۱۷] رابینسون و بوئر دونفر از متخصصین تاریخ کلاسیك نظرات‌توینبی درباره یونان‌وروم‌قدیم را موردانتقاد قرارمیدهند.[۱۸] وین‌التری که درباره‌تاریخ شرق دور تحقیق میکند اشتباهات توینبی درباره چین را برمیشمارد .[۱۹] کامرون نظرات‌توینبی در باره ژاپن را باد انتقاد میدهد.[۲۰]

رنو عقاید توینبی درباره هندوستان را بی‌اساس میداند . [۲۱] میلتون گلد اشارت توینبی به تاریخ ملل ترك را خلاف واقعیت توصیف میکند.[۲۲] گاتولد ویل وفان گروبنام دوتن از استادان تاریخ اسلام به سطحی بودن اطلاعات او درباره اسلام اشاره میکنند .[۲۳] معتقدین به دیانت مسیحی از اعتقادات خود دفاع نموده ونظرات توینبی رابدعت‌میدانند[۲۴]. نویسندگان یهودی نظیرساموئل ورابین واباابان وزیراسبق‌کابینه اسرائیل‌باشدت وعصبانیت هرچه تمامترازاینکه توینبی یهودیان رانظیر زردشتیان وارامنه‌ونسطوریها «تمدن مسیل‌شده» میخواند براو میتازند. [۲۵] وجامعه شناسان وجغرافی‌دانان وفلاسفه نیز ازدخالتهای‌توینبی در قلمرو آنان شکوه نموده واظهارات اورا باطل شمرده‌اند.

ولی باوجود انتقادات فراوانی که ازآثار توینبی بعمل‌آمده نمیتوان‌منکر شدکه او یکی از دانشمندترین مورخین معاصر میباشد که اطلاعات اودربعضی موارد حتی از معلومات متخصصینی که بر او تاخته‌اند عمیقتر و وسیعتراست.

درحقیقت شدت عکس‌العملی که نسبت به‌آثار توینبی ابراز گشته‌است خودبهترین دلیل اصالت و خلاقیت او میباشد و نشان میدهد که حتی مخالفین او نمیتوانند نظرات اورا بکلی نادیده بگیرند. ریچاردچیس منتقد ومورخ شهیرآمریکائی اگرچه به‌بعضی ازنکات ضعف فرضیه‌های‌توینبی اشاره مینماید ولی درعین حال اورا تالی‌مهمترین نوابغ جهان معاصر دانسته ومینویسد :

« تأثیر عقاید وآراء تئوریست‌های بزرگ نظیر مارکس وفرویدوتوینبی در اجتماع بدان علت نیست که نظرات وفرضیه‌های آنان ازهرجهت‌کامل‌وجامع ومنطقی میباشد بلکه نفوذ عمیق آنها بسبب آنست که بکمك نیروی عظیم فکری و اخلاقی و احساسات شدید و داغ خود میتوانند خلائی راکه درذهن ناخودآگاه افراد جامعه وجود دارد پـر کرده و خواسته های درونی آنها را ارضاء نمایند ».[۲۶]

آثار توینبی اگرهیچ ارزش‌دیگری نداشته باشد لااقل از نظربرانگیختن سؤالات وافکار جدید درمغز خواننده وارائه یك‌تعبیرفلسفی خاص درباره‌تاریخ که براساس معتقدات عمیق مذهبی نگارنده میباشد و در عین حال عقایـد دینی سایر ملل واقوام را نیزنادیده نگرفته است درخورمطالعه و امعان نظرمیباشد .

خلاصه‌ای از شرح حال توینبی

آرنولد جوزف توینبی در روز چهاردهم آوریل ۱۸۸۹ میلادی در یك خانواده متوسط انگلیسی در شهر لندن پا به‌جهان‌گذاشت. اگرچه وضع مالـی خانواده او چندان رضایتبخش نبود ولی میراث علمی وفرهنگی فامیل اوهم از طرف‌پدری وهم‌از طرف مادری‌کاملاً غنی‌بوده وعلاقه نیاکان‌او به‌علم‌ودانش اثر عمیقی در روحیات توینبی بجاگذاشت .

پدربزرگ او جوزف توینبی ازجراحان مشهورزمان خودبودکـه علاوه برابداع چند روش جدید درجراحی درامورعام‌المنفعه خصوصاً دفاع از حقوق کارگران‌انگلیسی که درفقروفاقه سر میبردندخدمات شایسته‌ای انجام‌داد.اوتعداد زیادی فرزند بجاگذاشت‌که بیشترآنان درمسائل‌علمی تبحر یافته وازدانشمندان سرشناس زمان خود بشمار میرفتند. اگرچه پدرآرنولد توینبی کارمند جزءدولت

بود واز نظر علمی مقام والائی نداشت ولی یکی ازبرادران او ازشیمی‌دانهای بنام انگلستان بود. برادردیگر او زبانشناس بود ودرباره اشعار دانته مطالعات فراوانی انجام داده بود ویکی دیگر ازبرادرانش که درسال۱۸۸۳ درسن‌سی‌و یك سالگی وفات نمود کتاب مهمی درباره انقلاب صنعتی نگاشت که هنوز نیز مورد استفاده علاقمندان میباشد [۲۷]

مادر توینبی ، همانطورکه توینبی مکرر درآثارش بدان اشاره میکند ، جزءاولین‌دسته زنان‌انگلیسی بودکه بدانشگاه راه‌یافت وبه‌تحصیل‌تاریخ‌پرداخت وکتابی درباره داستانهای تاریخی‌اسکاتلند نگاشت [۲۸] علاقه مادرش به‌تاریخ باعث ازدیاد علاقه او به مسائل تاریخی گشت و مسیر زندگی او را بایں سو سوق داد

با اینترتیب سالهای طفولیت توینبی در خانواده سنت مرفهی که سابقه ممتدی درمسائل علمی‌وفرهنگی‌داشت ودرامور عام‌المنفعه نیز پیشقدم بودگذشت. پدر ومادر هردو بمسائل دینی وفلسفی وتاریخی علاقمند بودند و دلبستگی آنها به‌کلیسا در فرزندانشان نیز مؤثر بود و آنها را متدین و پایبند به تعالیم مذهبی بارآورد .

توینبی تحصیلات ابتدائی خودرادریکی ازدبستانهای لندن‌بنام‌واریك‌هاس[۲۹] آغاز نمود و درسن دهسالگی برخلاف تمایل‌خویش‌به‌مدرسه شبانه روزی‌وتن‌کرت [۳۰] اعزام‌گشت . پس ازسه‌سال تحصیل در این مدرسه با بدست آوردن بورس‌تحصیلی‌به مدرسه‌مشهورونیچستر[۳۱] راه‌یافت وبرای‌مدت پنجسال(۱۹۰۲ تا ۱۹۰۷) در آن مدرسه به تحصیل پرداخت

درآن‌ایام مواد درسی مدارس‌انگلیسی‌خصوصاً مدارس شبانه‌روزی‌قدیمی نظیر وینچستر بیشتر درباره زبان و ادبیات یونانی ولاتین بود وتوینبی درمدت هشت سال تحصیل در مدارس خصوصی این دوزبان را بخوبی‌آموخت‌وباآثار مهم تاریخی و ادبی یونان باستان آشنا گشت . تسلط او در زبانهای یونانی و لاتین بحدی بودکه چندین‌قطعه شعر بدین دو زبان سرود و خود ادعامی‌کندکه اشعار یونانی ولاتینی اوزیباتر وروانتراز اشعاری است‌که بزبان‌انگلیسی‌سروده است [۳۲]. درسالهای بعد زبانهای فرانسوی ، آلمانی وایتالیائی را نیزآموخت ودرباره زبانهای عربی وترکی نیزاطلاعاتی کسب‌کرد .

پس‌ازاتمام تحصیلات دبیرستانی مازبابدست آوردن بورس تحصیلی به

کالج بلیول[۳۳] دردانشگاه اکسفورد رفت ردرآنجا نیز بمطالعه تاریخ یونان‌وروم باستان پرداخت . پس‌ازاخذگواهینامهٔ لیسانس ، کالج بلیول بورس یکساله‌ای را دراختیار اوگذاشت تابکمك آن برای مدت یکسال بخارج ازانگلستان سفر کند . توینبی با استفاده ازاین موقعیت درسال تحصیلی ۱۲-۱۹۱۱ با اشتیاق فراوان راهی ایتالیاگشت وبه‌مؤسسهٔ انگلیسی باستانشناسی دررم پیوست ، وپس ازقریب‌سه‌ماه مسافرت وکاوش دراطراف ایتالیا راه یونان درپیش‌گرفت وقریب به‌ماه نیز درآن‌کشور پیاده به سیروسیاحت پرداخت واز خرابه‌ها ومناظرمشهور ومهمی که ازنظرمطالعات تاریخی اوبرایش‌بسیارجالب بودوازطفولیت‌بااسامی آنها خوگرفته بود دیدن‌کرد.

درمراجعت ازیونان درکالج‌بلیول دانشگاه اکسفورد بعنوان مدرس‌تاریخ یونان‌استخدام‌گشت ودوسال‌دراین مقام باقی ماند. درضمن تدریس دراکسفورد با دوشیزه‌ای بنام رزالیندماری[۳۴] دخترگیلبرت ماری‌که استاد مطالعات یونانی بود آشناگشت ودرسال ۱۹۱۳ با اوازدواج نمود . یکسال بعد جنگ جهانی اول‌آغازگردید وبیشتر همسالان ودوستان‌توینبی بمیدان جنگ گسیل‌شدند وبیش از نیمی ازآنان هرگز بکشور و خانه خود بازنگشتند . توینبی بسبب بیماری و ضعف مزاج‌ازخدمت درجبهه معاف‌گردید ودروزارت امورخارجه انگلستان‌بکار جمع‌آوری اطلاعات سیاسی ونظامی‌گماشته شد .

بروز این‌جنگ خانمانسوز وکشته شدن بسیاری ازیاران وآشنایان اواثر عمیقی در فکر جوان توینبی بجاگذاشت و احساسات او را بر علیه مناقشات و نبردهای ملی برانگیخت . دراولین کتاب خودکه درسال ۱۹۱۵ تحت عنوان ملیت و جنگ منتشر ساخت به عبث بودن جنگهای ملی اشاره نمود و با مقایسه کشورهای‌اروپائی با حکومتهای شهری‌یونان قدیم‌نوشت :

« اگر دراین لحظه خطیر یك‌الهام درونی رهبران اروپا را هشدار ندهد ما بلایا و مرارتهای فراوانی را در پیش‌خواهیم داشت و حکومتهای ملی اروپائی همان راه زوال و نابودی حکومتهای شهری یونان قدیم را خواهند پیمود.»[۳۵]

دراثنای جنگ به اقتضای وظیفه‌ای‌که برعهده داشت چندین کتاب‌ومقاله نیز برعلیه اقدامات دولت‌آلمان دربلژیك وفرانسه ولهستان ورفتار وحشیانه‌آنها

در قبال ملل مغلوب نوشت. درسالهای بعد اگرچه باز آلمان را مقصر اصلـی میدانست معذلك از اینکه در زمان جنگ ناچار به شرکت در تبلیغات سیاسی و ملی‌شده‌بود اظهارخجلت وندامت کرد، وازروزنامه‌ها وسایر وسائل ارتباطات جمعی که‌بر آتش‌نفاق وکینه دامن‌میزنند وافراد یك ملت را برعلیه همموعان خود درکشورهای دیگر میشورانند شدت انتقاد نمود، و ازسالهای خدمت خود در وزارت امور خارجه بعنوان «آن دوران نفرت‌انگیز» یادکرد.[۳۶]

درکتاب مهم دیگری که باز درسال ۱۹۱۵ تحت عنوان **اروپای جدید** منتشر ساخت به‌بحث درباره علل جنگ پرداخت وبه‌این نتیجه رسید که دوعامل اصلی ونزاع درگیری‌دراروپا یکی غرور ملی ودیگری مشکلات اقتصادی‌است. توینبی متذکر شدکه انقلاب صنعتی اروپا اقتصاد جدیدی راکه از قلمرو یـك کشور تجاوزمینماید بوجودآورده است، ولی‌چون‌احساسات غرور ملی‌همچنان بقوت خود باقی است این دو پدیده ضد ونقیض باعث ایجاد رقابت ودرگیری می‌شود.[۳۷]

ازهمان‌موقع توینبی پیشنهاد نمودکه راه‌حل مشکل اینست‌که تمام‌ممالك اروپائی نظیر ایالات متحده‌امریکابصورت‌یك‌فدراسیون واحد درآیندواختلافات ملی‌را کنار بگذارند. بهمان‌گونه که قرنها قبل افراد بشر دریافتند‌که استقلال وآزادی‌کامل فردی سبب نزاع ونابودی می‌شود و در نتیجه از آن چشم پـوشی نموده وبه مشارکت یکدیگر پرداخته اند بهمانترتیب حکومتها نیز باید خودرا با واقعیات جدید تطبیق داده واستقلال‌کامل خودرا فدای‌ایجاد یك اتحادبزرگتر نمایند. درپایان‌کتاب توینبی به تشکیل مؤسسه‌ای جهانی (نظیر جامعه ملل که پس‌ازجنگ بوجودآمد) اشاره نموده ونوشت:

«چرا دولتها از تاریخ تجارب افراد جامعه پیروی نمی‌نمایند؟ دولتهـ نیز مانند افراد باید دریابند که جنگ ودرگیری بیهوده ومضراست وتوسل بهـ جنگ سبب دفاع ازآزادی نمی‌شود بلکه برعکس مخالف مفهوم واقعی آزادی است».[۳۸]

با این‌ترتیب در سن۲۶ سالگی‌توینبی دوکتاب نسبتاً مهم درباره داغتریـ مسائل روز انتشارداد وحتی دراثنای جنگ که احساسات ملـی در اوج شور غلیان بود وابراز عقاید مخالف خیانت محسوب میشد او به نارسابودن تعصبا میهنی ونیاز به ایجاد یك نظم وترتیب جهانی اشاره نمود. در این آثار دورا

جوانی توینبی استقلال فکری وتیزبینی تاریخی وقدرت خود را برای تجزیه و تحلیل مسائل پیچیده و مشکل اجتماعی که در تمام نوشته‌های بعدی او مشاهده می‌شود ظاهر ساخت .

پس از پایان جنگ توینبی جزء هیئت نمایندگی انگلیس برای شرکت در مذاکرات صلح بپاریس اعزام گشت واگرچه دراین موقع نقش مهمی دراتخاذ تصمیمات اصلی مربوط به معاهده صلح نداشت معدلك از نزدیك شاهد وناظر رقابتها و درگیریهای ملل فاتح برای تقسیم کشور های مغلوب در بین خودشان بود .

او باتأسف وتأثر فراوان به عهدشکنی‌های انگلستان وفرانسه ووعده‌های دروغ آنان به‌اعراب اشاره‌نموده وازحرص وولعی که‌هریك از آنها برای‌دستیابی به سرزمینهای دیگران ازخود نشان دادند ابرازانزجار کرد .

پس ازجنگ جهانی دوم نیز مجدداً او درمذاکرات صلح‌پاریس‌شرکت نمود وباردیگر ازرفتار ملل غالب نسبت به ممالك‌کوچکتر انتقادکرد.[۳۹] ولی در ضمن این مذاکرات توینبی بیش ازپیش با واقعیات سیاسی ودرگیری‌قدرتها آشنا گشت وعلاقه اوبه‌مسائل بین‌المللی فزونی‌گرفت .

در سال ۱۹۱۹ با وجود اینکه هنوز بیش‌ازسی‌سال ازعمرش نمی‌گذشت به‌استادی‌کرسی‌تاریخ‌یونان وامپراطوری بیزانس دردانشگاه لندن‌منصوب‌گشت ومدت پنجسال دراین مقام باقی ماند .

در سال ۱۹۲۱ که جنگ بین ترکیه ویونان آغازگشت توینبی تقاضای یکسال مرخصی نمود وبعنوان خبرنگار روزنامه منچسترگاردین[۴۰] به‌جبهه‌جنگ رفت وبیشتر اوقات را در معیت قشون یونان گذراند و ازنزدیك شاهد کشت و کشتار دهقانان ورعایای ترك توسط‌نیروهای یونانی بود . وقتیکه‌کمیته‌بین‌المللی خاصی‌برای رسیدگی‌به ادعاهاواتهامات دوطرف متخاصم تشکیل‌گردیدشواهدی راکه توینبی درباره قتل عام رعایای ترك عرضه نمود پرده از روی قساوتها و جنایات سربازان یونانی برداشت . کمی بعداوکتابی نیزبراساس تجارب‌خود در میدان جنگ نگاشت[۴۱] وبسبب جانبداری از ترکها و حمله به سیاست ملل غربی درقبال جنگ یونان وترکیه مجبور به استعفا ازمقام استادی تاریخ یونان در دانشگاه لندن‌گشت .

ولی در همان سال «مؤسسهٔ سلطنتی تحقیقات بین‌المللی » در لندن تشکیل

گردید وتوینبی بعنوان مدیر وسرپرست آن مؤسسه منصوب شد وبرای مدت سی و سه سال (۱۹۵۶-۱۹۲۴) یعنی تازمان بازنشستگی به نظارت وچاپ نشریه آن مؤسسه تحت عنوان « بررسی مسائل بین‌المللی » که سالی یکبار منتشر میشد پرداخت .

او سالهای خدمت در این مؤسسه را بهترین اوقات زندگی خود میدانست واز اینکه به‌علت فشارهای خارجی مجبور به‌ترك کار تدریس گشت اظهار خرسندی کرد . در کتاب شرح حال خود توینبی مینویسد که به دودلیل او به‌استقبال شغل جدید شتافت . یکی اینکه بنظر او کار یك استاد که باید برای سالیان متمادی یك مقدار معلومات تکراری را بدانشجویان جوانی که هرسال بکلاسهای درس اومیشتابند تعلیم دهد خسته‌کننده وبی‌ارج میباشد ثانیاً اینکه با« بررسی مسائل بین‌المللی » میتوانست افراد را بسوی آگاهی بیشتر درباره مسائل جهانی و ایجاد تفاهم بین‌المللی وترك تعصبات ملی سوق دهد

در سال ۱۹۴۶ او با یکی ازپژوهشگران « مؤسسهٔ سلطنتی تحقیقات بین‌المللی» بنام ورونیکا بولتر[۴۲] که اورا درکار تألیف «بررسی مسائل بین‌المللی» یاری‌می‌کرد ازدواج نمود وازآن تاریخ تازمان مرگش همسردوم اودرتحقیقات تاریخی بااوهمکاری نموده وبیشتر مجلدات «بررسی مسائل بین‌المللی» مشترکاً بنام هردوی آنها انتشار یافت ۴۲

برای آشنائی بیشتر با ممالك خارجی درسال ۱۹۲۹ توینبی مسافرت دوروددرازی را آغاز نمود وازراه زمینی خود را تاخلیج فارس رسانید وازآنجا باکشتی به چین وژاپن رفت وسپس با راه‌آهن ازسیبریه عبور نمود و ازطریق روسیه به اروپا بازگشت اوچندین بار به‌امریکا و کشورهای اروپائی مسافرت نمود و کنفرانسهائی در دانشگاهها ومجامع علمی‌متعدد ایراد کرد ومتن اکثر آن سخنرانیها به چاپ رسیده است .

همزمان با سرپرستی وتدوین « بررسی مسائل بین‌المللی» توینبی تألیف کتاب **مطالعه تاریخ** را نیز آغاز نمود واوقات فراغت خویش را بجمع آوری مطالب برای این اثر مهم مصروف ساخت . همانطور که قبلا اشاره شد اولین مجلدات این کتاب قطور در سال ۱۹۳۴ وجلد دوازدهم آن در سال ۱۹۶۱ منتشرگشت . دراوقات بازنشستگی نیز توینبی دست ازکار نکشید و کتب فراوان

دیگری برشته تحریر درآورد، ولی شهرت اصلی اومدیون کتاب مطالعهٔ تاریخ میباشد که درآن به بررسی تاریخ تمام ملل جهان پرداخته و باذکر شواهدومثالهای فراوانی ازوقایع گذشته شرح وبسط فلسفه تاریخی پرداخته است .

پاورقی‌ها ·

۱ـ توینبی در سال ۱۹۱۱ مقاله‌ای درباره « وسعه اسپارت» نگاشت که در سال ۱۹۱۳ در مجله «مطالعات یونانی» بچاپ رسید

« The growth of Sparta »

Journal of Hellenic Studies, vol xxxiii, part II, 1913, p 246-75

آخرین کتابی که ازاو بچاپ رسیده است کتاب **Toynbee on Toynbee** میباشد که در سال ۱۹۷۴ توسط چاپخانه دانشگاه اکسفورد انتشار یافت

۲ـ برای فهرست اهم آثار توینبی وکتابهاومقالاتی که درباره او نوشته شده است به جلددوازدهم کتاب مطالعه تاریخ تحت عنوان (Reconsiderations) مراجعه فرمائید

۳ـ The Royal Institute of International Affairs

۴ـ **The survey of International Affairs**·

۵ـ مجلدات «بررسی مسائل بین‌المللی» سالهای ۱۹۲۳ تا ۱۹۳۷ را توینبی شخصاً نگاشت و بقیه شماره‌های این نشریه زیرنظر او انتشار یافت

۶ـ **A Study of History** (Oxford University Press, 1934-54)

۷ـ **Reconsiderations** (Oxford University Press 1961)

۸ـ D C Somervell

۹ـ در سال ۱۹۷۳ یک خلاصه یک جلدی در ۵۷۶ صفحه با بیش از ۵۰۰ تصویر بچاپ رسید و هزاران نسخه ازآن بفروش رفت

۱۰ـ سخنرانیهای رادیوئی او تحت عنوان **The World and The West 1953** بچاپ رسیده است

۱۱ـ Frederick L Schumman in **The Nation**

۱۲ـ Time Magazine

۱۳ـ A J P. Taylor

۱۴ـ Hugh Trevor-Roger

۱۵- Hugh Trevor-Roper, «Testing the Toynbee system», **The Sunday Times** (London), 17 October, 1954

۱۶- Y. Kosminsky, **Professor. Toynbee's philosophy of History** (Moscow, 1965)

۱۷- Douglas Jerrold, **The Life about the west** (1955) Edward Gargan, **The Intent of Toynbee's History** (1961) pp. 118-121 and 199-215

۱۸- David M Robinson, « The Historical validity of Toynbee's Approach to the Greco-Roman, » World. in « **The Intent of Toynbee's History**, pp 73-96

W.den Boers, Toynbee and Claasical History: Historiography and Mythe» in Toynbee and History pp. 221-242.

۱۹ - Wayne Altree, « Toynbee's Treatment of Chinese History» in **Toynbee and History** pp 243-272

۲۰-Meribeth Cameron, «A Rehandling of Japanese History» in **Far Eastern Quarterly**, I (February 1942), pp. 150-160.

۲۱- L Renov, « The Civilization of India according to Arnold Toynbee,» Diogenes (Spring 1956), pp 69-80

۲۲- Milton Gold, «Toynbee and the Turks in th Near Middle East, » **Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland**, 1961, pp. 77-99

۲۳- Gothold Weil, « Arnold Toynbee's Conception of the Future of Islam,» **Middle Fastern Affairs**, vol 2, no. 1, January 1951 , pp. 3-17

G. E. von Grunebaum, « Toynbee's Concept of Islamic Civilization» in **The Intent of Toynbee's History**'pp.97 110

۲۴-Linus Walker, «Toynbee and Religion: A Catholic View» in **Toynbee and History** pp 339-346

۲۵- Maurice Samuel, **The Professor and the Fossil** (1956) Frederick E. Robin, « The Professor and the Fossil » in **Toynbee and History**, pp 316-319

Abba Eban, The **Toynbee Heresy**(1955)

۲۶- Richard Chase, « The Historian as Artist, » in **American Scholar** (Summer, 1947), p. 281.

۲۷- **Lectures on Industrial Revolution**

۲۸- **Tales from Scottish History** (1894)

۲۹- Warrwick House

۳۰- Wooton Court

۳۱- Winchester

۳۲- توینبی تعدادی ازاشعار یونانی ولاتینی خود را درپایان کتاب تجارب (Experience) صفحات ۴۰۴-۳۸۱ بچاپ رسانیده است

۳۳- Balliol *College*

۳۴- Rosalind Murray

۳۵- **Natinality and War**, (1915) p. 500

۳۶- **Experiences**, pp . 304-305

۳۷- **The New Europe** (London, 1915), p. 210

۳۸- **Nationality and War** (London, 1915), p. 499

۳۹- **Experiences**. pp. 49-60 .

۴۰- Manchester Guardian

۴۱- **The Western Question in Greece and Turkey** (London, 1922)

۴۲- Veronica Boulter

۴۳- ازدواج اول او درسال ۱۹۴۶ به طلاق انجامید.

مهدی غروی

انجمن آسیائی بنگال

«خوشبختی بدون تقوی میسر نمیشود، تقوای واقعی نیز بدون حصول آزادی پدید نمی‌آید و آزادی هم بدون گسترش دانش و تعمیم آن حاصل نمی‌گردد.»

سر ویلیام جونز موسس انجمن آسیائی بنگال

از سال ۱۷۸۴ که انجمن آسیائی بنگال تأسیس شد تا کنون قریب دوقرن می‌گذرد و بدون شك همانگونه که در سال ۱۹۴۶ شرق و غرب دویستمین سال تولد پایه‌گذار این انجمن سرویلیام جونز را برپاداشت دوازده سال دیگر نیز جهان دویستمین سال تولد این نخستین و مهمترین انجمن علمی شرقشناسی را که عمرش ازهر انجمن علمی دیگردرجهان بیشتراست برپای خواهد داشت و بیادخواهد آورد، درطی این صدوبود سالی که ازتأسیس انجمن آسیائی بنگال می‌گذرد گذشته از نشریه‌های گوناگونی که بشکلهای مختلف انتشار یافته این انجمن درحدود ۲۰۰۰ اثر دیگر از شاهکارهای ادبیات علوم تاریخ و فلسفه شرق را نیز بچاپ رسانده است واگر با موشکافی بیشتر این تأسیس پر برکت را بررسی کنیم خواهیم دید که همهٔ انجمنهای نظیر آن، مانند انجمن آسیائی بریتانیای کبیر، فرانسه، آلمان وروسیه و درحکم فرزندان این پایگاه علمی نامدار بوده‌اند که به تبع و تقلید از آن تأسیس وتکمیل شده‌اند

شایدگروهی تصور کنندکه انجمن آسیائی بنگال برای خدمت مستقیم به استعمار بیشتر وعمیق‌تر هند تأسیس شد و آلتی بود در دست کمپانی هندشرقی. ما درپاسخ این گروه می‌گوئیم که گرچه عمال کمپانی هند شرقی کمك های ناچیزی به انجمن کرده‌اند اما نه نیت پایه‌گذاران انجمن خدمت به استعمار بود نه موجودیت و خدمات وی چنین نتیجه‌ای بارآورد شاهد ما در این مورد سخنان دکتر شاترجی دانشمند بزرگ هند است که درسال ۱۹۴۶ هنگام برگزاری جشن دویستمین سال تولد جونز درکلکته چنین گفت :

«سرویلیام جونز با آمدن به‌هند وتأسیس انجمن‌آسیائی هند را ازخواب
گران بیدار کرد و نخستین کسی بودکه با احاطه کامل بدانش غرب به خاور
زمین‌آمد و بمردمان تن‌پرور وافسرده‌آن اعلام خطر کرد وگفت مشرق زمین برای
حصول سعادت باید خود را بشناسد و این آشنائی باید عمیق و اساسی باشد
نهضتی که بیسر وصد و با دست این نجیب زاده انگلیسی درهند ریشه دواند و
در نسل بعد موجودیت یافت ویک قرن بعد به ثمر رسید»

بنابرین برای مردم مشرق زمین و به ویژه مردم ایران که انجمن آسیائی

را فقط به نام می‌شناسند شناسائی بیشتر انجمن ومؤسس آن کوچکترین حقشناسی است نسبت به مؤسسه‌ای که با دست چند انگلیسی بوجودآمد و بعدها بادست گروهی ازهندوان ومسلمانان و پارسیان هند که با دانشمندان انگلیسی همکاری داشتند توسعه یافت و بفعالیت خود ادامه داد و بطـوری که تاریـخ آن نشان می‌دهد شرکت هند شرقی وسپس دولت هند انگلیس به‌این انجمن فقط کمك ناچیزی می کرد وآنچه موجودیت انجمن را نگهداری کرد و ترقی داد صفاو صمیمیت بی‌شائبه مؤسسان واعضای آن بود چه درخود هند و چه در خارج.

پیش‌ازین که مختصری ازتاریخچه انجمن گفته‌آید و به خدمات فرهنگی آن درجهان ایرانشناسی اشاره شود بهتراست که سرویلیام جونز مردی کـه در مدتی کوتاه کاری بس بزرگ را بانجام رساند و سراسر وجودش از عشق به معرفت و دانش سرشار بود بشناسیم :

سرویلیام جونز در دوم سپتامبر ۱۷۴۶ درلندن بدنیا آمد و در آوریـل ۱۷۹۴ درکلکته ازجهان رفت یعنی‌فقط ۴۷ سال وهفت‌ماه زندگی کرد. پدرش از مردم ولز بودکه درلندن اقامت کرده بود وی یك ریاضی دان عالیقدر بود و باهالی ونیوتن دانشمندان بزرگ انگلستان درقرن‌هجدهم‌دوستی‌داشت. مادرش زنی لایق ودانا بود ودرنتیجه رهبری چنین پدر ومادری بودکه جونز ازبهترین نوع‌آموزش و پرورش بهره برد ودرسال ۱۷۶۸ ازاکسفورد فارغ‌التحصیل‌شد ودرسال ۱۷۷۳ ازهمان مدرسه عالی فوق لیسانس گرفت.

نخستین شغل‌وی معلمی سردخانه‌لردآلتروپ بود. وی‌دراکسفوردزبانهای عربی و فارسی یاد گرفت وبازبان‌ترکی‌آشنائی یافت.

جونز ۲۴ ساله بودکه بنابردرخواست کریستیان هفتم پادشاه دانـمارك شرح حال نادرشاه را ازیك نسخه فارسی دستنویس متعلق به پادشاه به زبان فرانسه ترجمه کرد.

دوسال پیش ازاین‌کار علمی شرقی، کتابی دربارهٔشعر درزبانهای عربی‌و فارسی وترکی نوشته بود، این‌کتاب را در ۱۷۷۴ منتشر کـرد. وی در سال ۱۷۷۱ توانسته بودکه یك‌گرامرفارسی‌تدوین‌کند. بااین کارهای درخشان بود که درسال ۱۷۷۲ دولت انگلستان وی را بعضویت انجمن سلطنتی رساند . از همین سال ودرهمین انجمن ، جونز به محفلی از دانشمندان انگلیسی راه یافت

که رهبری آن با دکتر ساموئل جانسون بود و بزرگانی چون گیبون وبرك بدان آمد ورفت داشتند.

جونز جوان فرصتی یافت که همراه شاگرد محترمش لرد آلتروپ بکشورهای اروپائی سفر کند. وی درکالج زبانهای یونانی ولاتین را فراگرفته بود. درین سفرها نیز فرانسوی وآلمانی وایتالیائی وپرتقالی رایادگرفت بطوری که پس از بازگشت به انگلستان مانند دانشمندان دیگر اروپا درقرن ۱۷ بهزبان لاتین شعر می گفت وبا برخی از دانشمندان اروپا بدینزبان مکاتبه داشت.

جونز آرزومند بود که بتواند دررشته مورد علاقهاش تاریخ و فرهنگ مشرق زمین مطالعه وبررسی کند اماخیلی زود دانست که برای ادامه حیات باید شغلی هم داشته باشد و ازین رو بخواندن حقوق پرداخت و در سال ۱۷۷۴ توانست پروانه قضاوت و وکالت بگیرد. رسالهای که وی درین سال درباره ضمانت تدوین کرد هنوز هم درانگلستان وامریکا حجت است و مورد استفاده دانشمندان قرار می گیرد.

برای جونزدرسال ۱۷۸۲ فرصتی پیش آمد که برای انجام کاری بآمریکا عزیمت کند. موکلش با او همراه بود وهمه مخارج وی را میپرداخت، اما در فرانسه جونز دررفتن بامریکا مردد شد وبا توقف چند ماههای که درفرانسه کرد ترجمه انگلیسی معلقات سبعه را که درنوع خود یك شاهکارادبی بود منتشرساخت سپس به انگلستان بازگشت و در صدد تهیه شغلی درهند برآمد.

در اواخر سال ۱۷۸۳ مأمورشد که در دادگاه عالی انگلستان در کلکته مشغول کار شود واین آرزوی بزرگ دانشمند جوان بود که برآورده میشد. وی در همین ماهها عروسی کرد واز طرف دولت لقب «سر» یافت زنش دختر یك روحانی بزرگ انگلیسی بود زنی پارسا وکدبانو وپرهیزکار که برای دانشمند جوان دوستی باوفا شد و همین زن بود که پس از مرگ وی مجموعه کارهای او را درشش مجله بزرگ بچاپ رساند.

جونز همراه زنش در سپتامبر ۱۷۸۳ وارد هند شد ودردسامبر همانسال در دادگاه عالی انگلیسی هند سرگرم کارگردید. وی از همان ابتدای ورود در فکر تأسیس انجمن بود و اینکار را چنان با سرعت انجام داد که انجمن در ژانویه ۱۷۸۴ درحضور سی نفراز مأموران عالیرتبه انگلستان در هند افتتاح شد.

کاری که حوبر آغاز کرد کاری بزرگ واساسی بود. اساسی ازاین لحاظ که گزارش‌ها وسخنرانیها و اسامی شرکت کنندگان همه در نشریه‌های انجمن گردآوری شد و به چاپ رسید گذشته ازاین مدیران انجمن در بایگانی بزرگ خود اصل همه نشریه‌های مدارك علمی وتاریخی را نگهداری کرده ومی کنند در نخستین نشریه انجمن نام تحقیقات آسیائی تاریخچه تشکیل انجمن ذکر شده‌است. قدم نخست نامه‌ای است که‌حوبر همراه با دوازده نفر دیگر به‌وارن هاستینگس حکمران وسه نفر دیگرازمأموران عالی‌رتبه دولت انگلیس‌می‌نویسد وایشان را دعوت می کند که بعنوان هیئت‌امناسرپرستی‌عالی‌انجمن را بپذیرند شگفتی دراین‌است که این سیاستمدار عالیرتبه انگلیس و نماینده پادشاه در پاسخی که به سرهارفورد حوبر و دیگر دانشمندان می‌دهد همان عبارتی را که ایشان بعنوان تواضع بکار برده‌اند بکار می‌برد وخود را خادم فرو دست ایشان می‌نامد : (Your most humble servant)

نام انجمن درابتدا انجمن‌آسیائی بود و درسال ۱۸۳۹ انجمن‌آسیائی بنگال شد، درجلسه افتاحیه حوبر به ریاست رسید وخطابه‌ای‌خواند. وی‌دراین خطابه دربارهٔ انگیزه تأسیس انجمن‌چنین‌گفت:

«هنگامی که در ماه اوت سال‌گذشته همراه‌همسرم بهندمی‌آمدیم وکشتی ما در دریای عربستان پیش می‌رفت من‌آرزوی وصول بهند را تحقق یافته می‌دیدم وارشادی بخود می بالیدم ومی‌گفتم اکنون هند درجلو رویم‌گسترده است. ایران درطرف چپم قرار دارد ونسیم ملایم عربستان مرا بمقصد مطلوبم نزدیك می کند وهیچ عاملی نخواهد توانست مرا ازوصول‌بهدف که بررسی تاریخ و فرهنگ ملل‌مشرق‌است بازدارد، خودرا درطالاری بزرگ‌ایستاده می‌دیدم‌که در گوشه‌وکنار آن مشرق زمین‌باهمه ابهت و شکوه خودنمائی می کرد ، داستانهای دل‌انگیز ، تاریخ پرافتخار، ادبیات پردامنه، هنرهای زیبا وعلوم مختلف همه و همه را می‌دیدم که درآسمان شرق می‌درخشند ومن‌خود نیروئی‌شگرف می‌یافتم که دراین‌باره ودرباره همه مظاهر تمدن‌شرق‌با آنهمه عجایب‌وشگفتی‌ها، مذاهب گوناگون، حکومتها ، قوانین، آداب ورسوم ، زبانها، نژادها، اقلیتهای مختلف تحقیق کنیم واکنون باشادمانی بی‌حد وحصر خود را دراین محفل ودرمیان شما دوستان یکرنگ می‌بینم ، آرزوی من برآورده می‌شود و من با کمك شما همشهریان ساکن بنگال موفق خواهم بود.»

نخستین مقاله‌ای که درنشریه انجمن بچاپ رسید دربارهٔ درست نویسی کلمات شرقی درزبانهای اروپائی است که عنوان آن چنین بود:

On the Orthography of Asiatic words in Roman Letters

همراه با جدول و نمونه‌هائی از متون فارسی وعربی وسانسکریت و بنگالی‌از

[illegible] whatever good you do on earth, for [illegible] in heaven.

It will, perhaps, be [illegible] that this doctrine has been taken from a religion [illegible] in age and authority, from that of [illegible]

The following story in modern Persian was given to me by [illegible] one of the [illegible] poems on the loves of Majnún and Laili, the Romeo and Juliet [illegible] the East. Each verse consists of a [illegible] followed by two [illegible]

مله در فارسی مثنوی دلنشینی است از مجنون ولیلی با این مطلع:

شیرمست سرپستان الم　　　پرورش یافتهٔ دامن غم

این متن ازلحاظ تاریخ چاپ فارسی بسیار پراهمیت است زیرا اگرچه پیش‌از آن در کلکته یك کتاب کوچك فارسی (در ۱۷۸۱) ویك جزوه حاوی بعضی قوانین در ۱۷۸۲ چاپ شده بود اما این نخستین مطلب فارسی بود که درنشریه بزرگ آسیائی چاپ می‌شد تا حدودی که بنده توانستم تحقیق و بررسی کنم نخستین مطلبی که درسراسرجهان بفارسی چاپ شد بعضی متون پراکنده کوتاهی
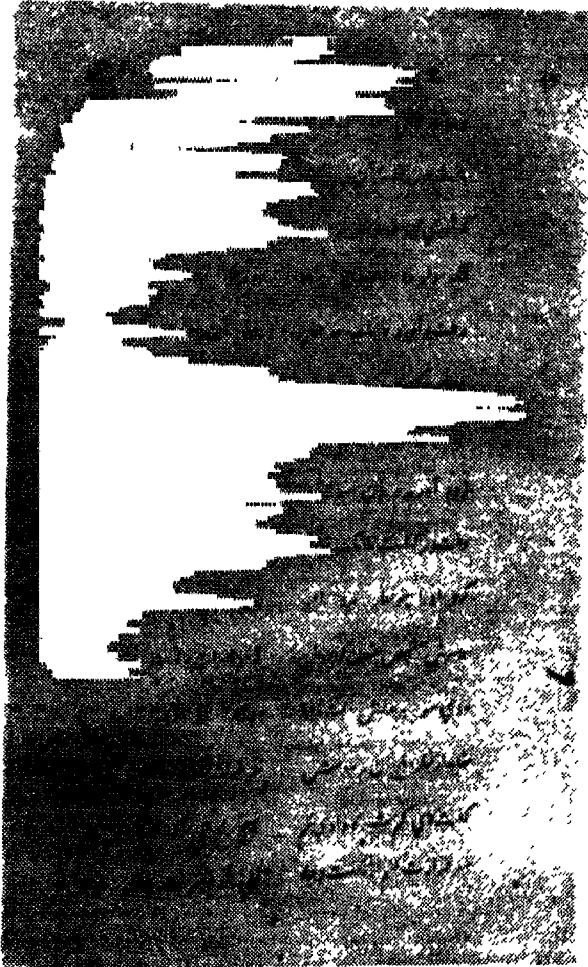
است که سرتوماس هاید درسال ۱۷۰۰ درکتاب خودبچاپ رسانید. بهرصورت این بخش کوچك فارسی ازنخستین متن‌های چاپ شده فارسی است درسراسر

جهان .

عنوان نخستین نشریه انجمن که درکلکته بجاپ رسید و تا بحال چند بار تجدید چاپ شده است بدین شرح بود:

ASIATIC RESEARCHES or Transactions of the Society instituted in Bengal for inquiring of the history and Anthropology, The Arts Sciences and Literature of ASIA, Volume the first . Calcutta Printed and sold by Manual Contopher at the honourable The Company's Printing Office, and sold at London by P. Elmsy, M DCC. LXXXVIII.

در شماره دوم سلسله مقالات مفصل جونز دربارهٔ تاریخ و فرهنگ ملل آسیا آغاز می‌شود. از جمله کارهای مهم وی که همه بایستی از زبانهای آسیائی ترجمه شود مقایسه خدایان روم و یونان باخدایان هندوان، تاریخ و کرنولوژی هند، موسیقی‌شرقی، تقویم و نجوم. ادبیات هند در فرم سانسکریت، هنر،شطرنج و بسی مطالب دیگر که از زبانهای سانسکریت بنگالـی وفارسی به انگلیسی ترجمه شد .

در بخش علوم نیزخود جونز مطالعات دامنه‌داری کرد ودرباره حیوان‌شناسی وگیاه‌شناسی و پزشکی مقالاتی تهیه شد وبچاپ رسید شایدمهمترین اثر جونز درانجمن آسیائی معرفی ملل آسیا بود که ضمن سخنرانیهای سالانـه وی صورت می‌گرفت ودرطی دهسال از ۱۷۸۵ تا ۱۷۹۴ درباره کلیات ملل آسیا، هندوان، اعراب، تاتارها، ایرانیان، مردم‌چین، سرحدنشینان‌وکوه‌نشینان‌وساکنان جزایر آسیا سخنرانی کرد، آخرین سخنرانی وی درباره فلسفه‌آسیائی بود همه این سخنرانیها درنشریه انجمن بچاپ رسید، وی هنگامی که انگلستان را ترك کرد خود یك ایرانشناس و متخصص در شرقشناسی مخصوص عربی بود امـا سانسکریت نمی‌دانست.

پیش از جونز درباره زبان سانسکریت توسط‌اروپائیان مطالعه‌ای‌صورت نگرفته بود وفقط افراد یك میسیون مذهبی ژزویت که ازبوهم آمده بودند دراین باره تحقیقات سطحی‌صورت دادند، وارن هاستینگس حکمران کل که خـود از علاقمندان به تاریخ وادبیات مشرق بود، هنگام کار متوجه شد که باید ازقوانین هندوان اطلاعات کلی داشته باشد . بفرمان وی منشیان فارسی‌دان بنگال نخست این مجموعه قوانین هندو Vivadarnava-Setu را به فارسی ترجمه کردند و یك نفرانگلیسی‌فارسی‌دان بنام Nathaniel Prassey آن را به‌انگلیسی برگرداند، این مجموعه در سال ۱۷۷۶ بنام Code of gentoo منتشر شد.

می‌دانیم که نخستین اروپائی که بشرق آمد و با زبانهای باستانی شرق آشنائی‌کامل یافت انکتیل دوپرون بود که ترجمه اوستا را در۱۷۷۳ منتشر کرد. در قسمت سانسکریت نخستین کس چارلز ویلکینس (Charles Wilkins) بود (۱۷۴۹ - ۱۸۳۹) که درسال۱۷۷۰وارد خدمت کمپانی شد ونخستین‌چاپخانه را درسال ۱۷۷۸ دربنگال‌تأسیس کرد وی‌باکمك‌یك‌آهنگرهندی بنام پانچانان کارما کار، حروف بنگالی تهیه کرد و در سال ۱۷۷۸ یك گرامر بزبان بنگالی

به‌چاپ رساند. این نخستین کتاب چاپ هند بزبانهای آسیائی بود، سه سال بعد نخستین کتاب فارسی نیزدر کلکته بچاپ رسید.

ویلکینس در همین سال ۱۷۷۸ بفرمان هاستینگ بـه بنارس رفت کـه سانسکریت بیاموزد. جونز نیز همیشه درپـی آرزو بودکه برای تکمیل زبـان سانسکریت به بنارس برود اما هیچگاه نتوانست این‌آرزورا عملی سازد زیرا تصور می کرد که معلومات وی درزبان سانسکریت بحدی نیست که بتواند با دانشمندان مقیم‌آن سرزمین بحث ومکالمه‌کند.

اما ویلکینس بحدی درزبان سانسکریت پیشرفت کردکه درسال ۱۷۸۵ بهاگاوادگیتا را به انگلیسی ترجمه کرد و این نخستین اثر بودکـه مستقیماً از سانسکریت به انگلیسی برگردانده شد و در نوع خود پس از اوستای انکتیل دوپرون دوم بود. ناگفته نگذاریم که انکتیل دوپرون پس ازکار بزرگ نخستین در سال ۱۸۰۱ در پاریس کاربزرگ دیگری نیز کرد وآن چاپ ترجمه کامل اوپانیشاد (سراکبر) دارا شکوه بود.

در سومین افتتاح سالانهٔ انجمن بود کـه ویلکینس نیز بعنوان یکـی از اعضای مؤسس به انجمن پیوست و مأمورشد که تاریخ و فرهنگ مردم هند (هندوان) را مدون سازد وجونز در سخنرانی سالانه رسما اعـلام داشت کـه میان زبان سانسکریت و زبانهای اروپائی ارتباط هست جونز نخستین کسی بود که خویشاوندی میان زبانهای اروپائی وهندی را اعلام داشت پیش از وی درقرن‌شانزدهم مردی‌بنام فیلیپوساستی (Filippo Sassetti) ازمردم‌فلورانس که درگوا بسر می‌برد (۱۵۸۸ – ۱۵۸۳) به این خویشاوندی پی‌برده بـود اما از میان دانشمندان اروپائی جونز نخستین‌کسی بودکه این همستگی را با اهمیت تلقی کرد وچنین‌گفت:

«زبان سانسکریت باقدمت خاص‌خود دارای ساختمان شگفت‌آور وقابل تحسینی‌است، سانسکریت از یونانی کاملتر است وازلاتین دامنه‌دارتر، ازلحاظ خلوص ازهردوزبان برتر است و درعین حال بهردوزبان یك بستگی و پیونـد شدید دارد هم ازلحاظ ریشه‌کلمات و هم ازلحاظ دستور زبان. ممکن است‌این مشابهت تصادفی باشد اما این پیوستگی‌آنچنان شدید وچشم‌گیر است که هـر زبانشناس پس از بررسی و مطالعه هر سه زبان بی‌اختیار معترف خواهد شدکه منشاء وسرچشمه هرسه زبان یکی‌است منشائی که مفقود شده وامروز دیگروجود ندارد ، همانگونه که زبانهای گتیك و سلت را با آنهمه اختلاف از یك ریشه

می‌دانیم اکنون باید باین خانواده زبانهای سانسکریت وفارسی باستان را نیز بیفزائیم.»

بدین ترتیب جونـز دوسال بعد از تأسیس نخستین پایـگاه شرقشناسی پی بوحود ارتباط میان زبانها برد و ایـن درحقیقت تأسیس علـم زبانشناسی تطبیقی بود.

از وقتی که جونز چنین گفت تـا وقتی کـه گفته‌هایش بثبوت رسید و زبانشناسی رسماً زاده شد پنج نسل‌طول‌کشید. صد سال بعددانشمندان اعتراف کردند که منشاء اصلی زبانهای اروپائی و سانسکریت و ایرانی خود از میان رفته است.

انجمن‌آسیائی بدانگونه‌که جونز تأسیس کرد درنوع خود نخستین بود و همه انجمن‌های‌آسیائی که دراوایل‌قرن نوزدهم تشکیل‌شدند تقلید این‌انجمن بود. درسال ۱۸۱۰ هنگام افتتاح آکادمی آسیائی روسیه درنطق افتتاحی چنین گفته شد:

«آخرین سالهای قرن هیجدهم از لحاظ توجه به فرهنگ و تمدن بشری سالهای پرارزشی بود و پایه این تحول و نهضت راکه بر مردم‌شناسی استوار شده بود دانشمندان انگلیسی درهند استوار کردند ودرپیشرد قطعی آن آلمانها باآموختن زبانهای باستانی ایران وهند نقش اساسی داشتند اما مهمترین عامل درین مورد تأسیس انجمن‌آسیائی بنگال بود.»

شش سال پیش از تأسیس انجمن‌کلکته گروهی ازجوانان دانش‌پـژوه هلندی در باتاویاگرد هم آمدند ومؤسسه‌ای بنام جامعه علم وهنرتأسیس‌کردند، اما این‌انجمن هرگز دوام‌نیافت وخدمت برجسته‌ای انجام نداد چون نه‌رهبری مانند جونز داشت و نه تمدن جزایر هند هلند با تمدن آریاهـای آسیا قابـل قیاس بود.

سرویلیام جونز در ۱۷۸۷ متن Hitopadesa و در ۱۷۸۹ شاکونتلا شاهکارمعروف‌کالیداس ودرآخرین‌سال حیات‌در۱۷۹۴ Manu Samhita را به انگلیسی برگرداند و بدین ترتیب کارهایش از مرز ادبیات انگلیسی و حدود شرقشناسی تجاوز کرد وجنبه بین‌المللی بخود گرفت، با انتشار شاکـونتلا در اروپا همین اثر در ۱۷۹۱ به‌آلمانی برگردانده شد وگوته شاعر بزرگ آلمان با خواندن آن تحت تأثیر قرارگرفت و بخلق اثری چون فاوست مبادرت‌کرد.

وی با ترجمه قوانین مانو از سانسکریت و بعضی قوانین اسلامی ازجمله‌قانون ارث و تملك راه را برای تطبیق قوانین بین‌المللی هموار ساخت و علم حقوق تطبیقی نیز باین ترتیب راده شد. اشعاری کــه جونز به انگلیسی سرود خــود درحور یك‌کتاب بزرگ است. وی‌درفکر داشت‌که اثری بزرگ تحت عنوان Britain Discovered در دوازده محلدتدوین کند، اثری‌همچون بهشت‌گمشده میلتون .

در میان‌نامه‌ها وکاغذهای خصوصی وی طرح ۲۳ کاربررگ علمی وادبی یافته شد که‌آنچه درباره ایران بودعبارت بود از:

۱۹ـ تاریخ ایران ازمنابع سانسکریت ، عربی، یونانی، ترکی وفارسی ار قدیم ترین اعصار تاکنون.

۲۰ـ چاپ متن وترجمه خمسه نظامی به نثر انگلیسی.

تصحیح و چاپ یك فرهنگ فارسی مانند فرهنگ جهانگیری.

جونز دهسال پس از تأسیس انجمن آسیائی ازجهان رفت و حتی زنده نبود که تأسیس انجمن‌های‌آسیائی دیگر را که همه بتقلید این انجمن بوجود می‌آمدند به بیند . ازجمله شعبه انجمن دربمبئی به‌سال ۱۸۰۵، انجمن‌آسیائی فرانسه در ۱۸۲۲ تأسیس شد، انجمن‌آسیائی بریتانیا که بعدها انجمن‌سلطنتی آسیائی بریتانیای‌کبیروایرلند نامیده شد در۱۸۲۹ بوجودآمد وانجمن‌آسیائی آلمان Deutsche Morgenlandische Gegesellschaft در دهه چهارم قــرن نوزدهم پایه گزاری شد . پس‌ازمرگش ویرا درکلکته بخاك سپردند و برسنگ قبرش جملاتی راکه خود نوشته بود نویساندند. در دانشگاه‌اکسفوردانگلستان نیز نقش برجسته‌ای بیادگار وی ساختندکه جونز را درحال تعلیم‌هندوان نشان می‌دهد، محسمه‌های بسیار از وی درهند ساخته شد و نیمرخ وی بعنوان علامت برروی جلد همه نشریات انجمن نقش بست .

اکنون انتشارات مهم انجمن را بررسی می کنیم.

در نخستین جلسه‌های هیئت‌مدیره تصمیم‌گرفته شد که مقالات ورونوشت سخنرانیها در دفتر انجمن گرد آوری و در پایان سال در کتابی تحت عنوان: جنگ آسیائی(Asiatic Miscellany)چاپ شود اما انجمن‌قدرت‌مالی‌نداشت و نمی‌توانست این مجموعه را چاپ و منتشر سازد ، تا اینکه سرانجام درسال ۱۷۸۸ یکی ازکارشناسان چاپ درکمپانی هند شرقی حاضر شدکه بخرج‌خود

این مجموعه‌ها را چاپ کند وپولش‌را ازفروش‌آنها تأمین کند. مانوئل‌کانتوور نخستین دفتر را تحت عنوان Asiatic Research بچاپ رساند وتا سال۱۷۹۷ عده این مجموعه‌ها به پنج رسید . این کتابها که قطع بزرگ داشت و تعداد صفحاتش ازچهارصد تاششصد بودمورد استقبال دانش‌پژوهان درهندوانگلستان قرارگرفت .

درسال ۱۸۲۹ مصمم شدند که دومجله علمی وادبی جداگانه منتشر کنند جلد ۱۷ تا جلد ۲۰ چنین بود که تا سال ۱۸۴۲ ادامه یافت.

مجلهٔ دیگری بنام The Quarterly Oriental Journal بمدیریت Dr. H H Wilson و نشریه‌ای نیز بنام The Transactions of the Medical and Physical Society در کلکته منتشر می‌شد که هردو در ۱۸۲۷ تعطیل‌شد

ازسال ۱۸۲۹ نشریه جدیدی تحت عنوان Gleaning in Science به مدیریت هربرت انتشار یافت که در ۱۸۳۰ پس ازعزیمت هربرت بانگلستان جمز پرنسپ بمدیری‌آن رسید و مجله را بنام جدیدی موسوم ساخت که در حقیقت نشریه رسمی انجمن بود :

The Journal of Asiatic Society of Bengal

نخستین شماره مجله بنام جدیدش در مارچ ۱۸۳۲ منتشر شد.

این مجله در کلکته وبمبئی وسیلان‌فروش داشت. با بازنشسته شدن‌پرنسپ وضع این نشریه‌ها مغشوش شد. نشریه تحقیقی Asiatic Reseach بکلی‌تعطیل و Journal را نیز خود انجمن تحت اختیارگرفت، ازسال ۱۸۹۳ مجله بدو بخش علمی وادبی‌تقسیم‌شد، تاسال ۱۹۰۵ که دوباره بهم ملحق‌گردید وازسال ۱۹۳۵ بازمجله بدو مجله علمی وادبی بخش‌گردید که هنوزهم ادامه دارد. از سال ۱۹۰۴ بخش‌سومی نیز بدان‌اضافه شده‌است تحت عنوان مطالعات نژادی وفلکلور. دراوایل قرن بیستم‌گذشته ازمجله Proceeding Journal مجله‌ای بزرگتر تحت عنوان Memoir برای چاپ مقالات و مطالب ادبی مفصل انتشار یافت وازسال۱۹۳۸پیوست مربوط به‌سکه‌شناسی Numismatic Supplment و ازسال ۱۹۵۰ بعد پیوست کتابشناسی Suppliment Bibliographical آن انتشار یافت که هنوز هم ادامه دارد .

از سال تأسیس انجمن تاکنون‌رونوشت‌کلیه صورت جلسه‌ها وفعالیتهای مختلف انجمن‌نگهداری شده است وگاهی نیز نشریاتی خاص برای انتشارآن

براه می‌افتاده‌است مانند Proceedings(در ۱۸۶۵)وAdvance Proceedings and Notice (در ۱۹۳۴) و Monthly News Bulletin (در ۱۹۴۶)

بطورکلی مراحل مختلف انتشار مجلات انجمن بقرار زیراست:

۱- Journal مجلدات ۱ تا ۷۴ ازسال ۱۸۳۲ تا ۱۹۰۴ و Proccedings ارسال ۱۸۶۵ تا ۱۹۰۴

۲- Journal and Proceedings مجلدات ۱ تا ۳۰ از سال ۱۹۰۵ تا ۱۹۳۴.

۳- Journal در دوبحش ادبیات وعلوم ازسال ۱۹۳۵ و ازهمین سال بعد هرساله یك سالنامه Year Boor نیزانتشار یافته است.

درقسمت چاپ کتابها مشکلات بیشتری وجود داشت و نقشه جونز که می‌خواست متون کلاسیك همراه با ترحمه آنها به انگلیسی چاپ و منتشر شود، عملی نشد وتا وی زنده بود حتی یك کتاب نیز توسط انجمن بچاپ نرسید، نحستین کتاب ترحمه انگلیسی حماسه معروف هند رامایان بود که در سراسر مپورتوسط چاپخانه میسیون باتیست چاپ وانتشار یافت (۱۸۰۵) سال بعدسر حمز مکین تاش حکمران بمبئی ورئیس انجمن‌ادبی(که در حقیقت نقش شعبهٔ انحمن‌آسیائی‌را در بمبئی داشت وچند سال‌بعد نیزشعبهٔ انحمن‌آسیائی در بمئی شد) که خود ازعلاقمندان ادبیات خاورزمین بودمصمم شدکه‌بودجه برای‌چاپ کارهای کوچك و یا حلاصه‌کارهای بزرگ بربانهای اصلی (از جمله فارسی و سانسکریت) اختصاص‌دهدکه باترجمه‌خلاصه مانندزبان‌انگلیسی همراه باشد، عنوان آن چنین بود :

Bibliotheca Asiatic Publication or A Descriptive Catalogue of Asiatic Books with extract and Translation

متأسفانه ایـن برنامه نیز بسبب نبودن اعتبار عملی نشد، ازسال ۱۸۳۵ مأمورانانگلیسی مقیم هندبحنگ زبان‌های غیرانگلیسی درهندبرخاستند وبدیهی است هدف اصلی‌ایشان مبارزه بازبان‌فارسی‌ونفوذ روزافزون‌آن‌بود. کارگزاران استعمار می‌خواستند زبان انگلیسی را بهر نحوی است جانشین فارسی سازند، ازینرو دستورالعملی مبنی برمنع چـاپ و انتشار کتابهای غیر انگلیسی به تمام عمال خود درسراسرهندداداند. ازین‌بعد تاسال ۱۸۴۷دانشمندان انگلیسی‌مقیم هند همگام بادانشمندان هندو ومسلمان برضد این‌تصمیم خودخواهانه‌استعماری جنگیدند وسرانحام درین‌سال توانستندکه این دستورالعمل را لغو کنند وعلاوه

براین انجمن آسیائی یك بودجه ماهانه بمبلغ ۵۰۰ روپیه نیزگرفت . پس ازین موفقیت نخستین کار بزرگ انجمن چاپ متن وترجمه ریگ‌ودا بود که ابتدا تحت نظردکتر روئر (E M Roer) آغاز شد وسپس دونفرازدانشمندان بزرگ اروپا که دررأس همهٔ شرقشناسان نامشان جاویداست دکترماکس مولر Max Muller ودکتر H. H. Wilson مسئولیت انتشار وترجمه کتابهای دینی مشرق را برعهده گرفتند و بطوری که می‌دانیم به پایمردی ماکس مولر سرانجام کلیه کتابهای مقدس شرق ترجمه ودریك دوره پنجاه جلدی بچاپ رسید. این بزرگترین قدم در شرقشناسی آسیا بودکه در هند برداشته می‌شد. ازسوی دیگر انجمن دست بکار ترجمه وچاپ متن‌های مهم شرقی غیر سانسکریت عربی‌وفارسی شد. انگیزهٔ این کار علاقمندی دانشمندان مسلمان و دانشمندان اروپائی مقیم هند بود نه نیاز دانشجویان هندشناسی، اما مسئولان انگلیسی مقیم هند ایشان را ازاین کار منع کردند واعلام داشتند که گذشته از سانسکریت فقط آن کتابهای عربی وفارسی که محصول خود هنداست بایدبچاپ برسد وبودجه‌ای که برای این اقدام درنظر گرفته شده نباید صرف چاپ کتابهائی که درعربستان تدوین شده گردد وباین ترتیب Bibliotecha Indica که B.Arabica شده بود دوباره هندی شده

Index to tha Publications of the Asiatic Society (1788-1953) By Sibadas Chaudhuri

و درسال ۱۸۵۵ تصمیم گرفته شد که ازبودجه موجود نصفش (۲۵۰ روپیه) صرف چاپ کتابهای سانسکریت گردد و بقیه (۲۵۰ روپیه) صرف چاپ متون دیگر ازجمله فارسی شود وچون درکارچاپ متون سانسکریت پیشرفتی حاصل نشده بود اعتبارش را دوبرابر کردند. درسال ۱۹۵۳ فهرست انتشارات انجمن آسیائی توسط سیباداس چودری دردو جلد منتشرشد.

پیش‌ازین، درسال ۱۸۸۵ بمناسبت صدمین سال تأسیس ، فهرستی از مجله تا سال ۱۸۸۳ منتشر شده بود اما نخستین فهرست درسال ۱۸۲۷ توسط جمز پرنسب تدوین شد که شامل کلیه مطالب ۱۸ جلد نخست تحقیقات آسیائی است .

قسمت اول ازجلداول شامل مهرست مقالات بود ودرقسمت دوم فهرست، چودری اسامی کتابهای چاپ شده راآورده است و جمعاً دربن دو فهرست

۷۱۵۸ اثر گردآوری شده است که درآن درحدود ۳۶۰ اثر مربوط به ایران و زبان و ادبیات فارسی است والبته ازسال۱۹۵۳ تاکنون نیزمطالب مهم‌دیگر درباره ایران در نشریه‌های انجمن چاپ وانتشار یافته است.

گذشته از ماهنامه‌ها ونشریه‌های مداوم، چاپ وانتشار مجموعه‌کتابخانه هندمهمترین‌قدم فرهنگی‌وادبی‌انجمن‌است. کتابخانه هند(Bibliotecha Indica) مجموعه‌ای‌است ازکارهای ادبی شرقی حاوی‌متون وترجمه انگلیسی‌آن، دستور زبان، فرهنگنامه‌ها، فهرست‌ها وبررسیهای جامع وبزرگ. این مجموعه از سال ۱۸۴۹ انتشار خود راآغاز کرد وازسال ۱۸۶۰ تحولی درآن رخ داد ونامش بجای آن دوره نخست که پس از چندی Old Series نامیده شد New Series گردید، درابتدا کتابخانه هند (بیلیوتکاایندیکا) عبارت بود ازجزوه‌های ۹۶ یا صد صفحه‌ای که بعدها به متون بزرگ ومعروف مبدل شد . دوره نخست شامل ۲۷۷ شماره ودوره جدید تاسال ۱۹۵۲ به ۱۵۶۷ رسید و این ۱۸۳۲ شماره حاوی ۲۷۷ کارگوناگون است درزبانهای سانسکریت ، پاراکـرت، پالـی، راجستانی، کشمیری، بنگالی. ناگفته نباید گذاشت که شعبه بزرگ‌انجمن‌آسیائی در بمبئی نیز خود شعبه‌ای مهم وفعال بوده وهست این‌شعبه درسال ۱۸۰۴ تحت عنوان انجمن ادبی بمبئی (The Literary Society) شروع بکارکرد وپس از مدتی کوتاه شعبه انجمن‌آسیائی در بمبئی نام‌گرفت. در سال ۱۹۰۵ مراسمی بمناسبت صدمین‌سال تأسیس این‌شعبه دربمبئی برپاشدوقرارشدکه یادنامه‌ای‌نیز دربن‌باره‌بچاپ برسد ودربن‌یادنامه دانشمند معروف‌پارسی‌سردکترمدی‌مقاله‌ای درباره فعالیتهای انجمن ازنقطه نظـر پارسیان مرقوم دارد. وی همه نشریـات انجمن‌را مرورکرد وعلاوه برتهیه فهرست مقالات مربوط بایران و پارسیان‌هند خلاصه‌ای نیز از کلیه این مقالات نوشت کـه خود کتاب گرانقدری شد در ۱۳-۱۹۷ صفحه که درسال ۱۹۰۵ بچاپ رسید عنوان‌کتاب چنین است:

A gimpse into the work of the B B. R. A. Society (The Bombay Branch of the Asiatic Society) during the last 100 years, from a Parsee Point of View .

خود دکتر مدی که از اعضای فعال انجمن بود وسالها دبیری انجمن را برعهده داشت مقالات متعدد در نشریات انجمن نوشت و مجموعهٔ این مقالات

را تحت عنوان مقالات آسیائی منتشر ساخت. نخستین جلد از چهار مجلد مجموعه مقالات آسیائی مدی ، در سال ۱۹۰۵ یعنی مقارن با جشن صدمین سال تأسیس انجمن آسیائی شعبه بمبئی انتشار یافت.

معرفی انجمن آسیائی بنگال شعبه بمبئی و ارائه فهرست کارهای مربوط به ایرانشناسی انجمن‌های آسیائی کلکته و بمبئی نیاز بـه فرصت بیشتر دارد و نگارنده امیدوار است که بتواند روزی اینکار را تکمیل کند و به علاقه‌مندان مطالعات ایرانشناسی درهند تقدیم دارد.

احمد اقتداری

اسناد فارسی ، عربی و ترکی در آرشیو ملی پرتغال درباره هرموز و خلیج فارس .

جلد یکم — مدخل — مسأله هرموز درروابط ایران وپرتغال.
دکتر جهانگیر قائم‌مقامی. نشریه شماره ۱۴ ستاد بزرگ‌ارتشتاران،
روابط عمومی— تاریخ وآرشیو نظامی، چاپخانه ارتش شاهنشاهی، تهران ، مرداد ماه ۱۳۵۴ خورشیدی، ۲۹۰ صفحه .

«تصرف هرمور بوسیله پرتغالی‌ها در۹۱۳هجری (۱۵۰۷ میلادی)، که بر اثرآن، مدت دویست وچند سال (تا ۱۱۴۳ هـ. برابر با ۱۷۲۰م) این مردم دریا نورد برآبهای خلیج فارس وکرانه‌های‌آن استیلا داشتند، سبب شد انبوه عظیمی از اسناد اداری ومکاتبات وگزارشهای دولتی وهمچنین بسیاری کتابها ، تاریخها، نقشه‌های جغرافیائی‌وسفرنامه‌ها بوسیله مأموران وجهانگردان‌آن‌کشور دربارهٔ مسائل گوناگون خلیج فارس، هرموز و ایران فراهم شود وجمع‌آنها ، امروز منبع سرشاروگرانبهائی برای تحقیق در جنبه‌های مختلف تاریخ ایــران دوره صفوی میباشد .

دراین انبوه مدارك که به زبان پرتغالی‌است، یکصدوپنجاه سند هم بــه زبانهای فارسی، عربی وترکی اسلامولی وعبری هست که ۴۲ سند فارسی،۲۴ سند عربی و سه سند ترکی (جمعاً ۶۹ سند)ازآن مربوط به هرموز وخلیج‌فارس است و تدوین‌کتاب حاضر به منظور انتشار همین اسناد میباشد.»

با خواندن این چند سطر از یادداشت مؤلف دانشمندکتاب، موضوع کتاب راکه انتشار ۶۹ سند بزبانهای‌فارسی وکرانه‌های‌آن است درمیابیم (با این توضیح که پرتغالیان در اواخر جمادی‌الاول سال ۹۱۳ هجری برابردهه اول اکتبر سال ۱۵۰۷ میلادی هرموز را متصرف شدند ودر هشتم ربیع الثانی ۱۰۳۲ هجری برابر بیستم فوریه ۱۶۲۲ میلادی از سپاه‌ایران شکست‌خوردند و از هرموز اخراج شدند و هرموز به‌ایران بازگشت یعنی مــدت ۱۱۹ سال

برحسب سنوات هجری قمری و۱۱۵سال برحسب سنوات میلادی و بطور متوسط ۱۱۷ سال پرتغالیان برجزیره هرموز وآبهای آن استیلا داشتند.

اما ارتباط پرتغالیان با سواحل خلیج فارس ودریای عمان‌که بیشتر هم با سواحل جنوبی کمابیش برقرار بوده است والبته درحال‌بی‌ثباتی وتزلزل‌که بالاخره منتهی بزوال‌آن ارتباط تجاری و نیمه‌سیاسی هم شده است ، تا سال ۱۱۴۸ هجری یعنی زمان‌پادشاهی نادرشاه افشار ادامه یافته است‌که بامحاسبه سنوات هجری قمری ۲۳۵ سال مجموع سالهای تصرف هرموز و ادامه‌ارتباط تجاری وسیاسی پرتغال در بعضی سواحل خلیج فارس ودریای عمان محاسبه میشود ومؤلف دانشمند کتاب هم رقم ۲۳۵ را در صفحه ۲۳۰ کتاب بدست داده‌اند.

کتاب دارای یك مقدمه تحت عنوان : «مسأله هرموز در روابط ایران و پرتغال» است‌که در واقع نگاهی مختصر به منابع‌کتابشناسی کلی دراین باب است ومرکب ازچهارقسمت است‌که سه قسمت دیگرآن: «مسأله هرموزچگونه پدیدآمد؟» و «هرمور وقلمروآن» و«پرتغالیها درخلیج فارس» عناوین آنها است. پس ازاین چهار قسمت تحلیل وقایع تاریخی هرموز درروابط با پرتغال به دو «مرحله» تقسیم شده و «مرحله یکم» با عناوین:

«ازحمله پرتغالیها تا سلطت سلطان محمدشاه‌اول ـ سلطان محمدشاه‌اول ـ مظفرالدین سلغرشاه دوم ـ فخرالدین تورانشاه پنجم ـ سلطان محمد شاه دوم ـ فرخشاه اول ـ تورانشاه ششم ـ فرخشاه دوم ـ محمودشاه» و«مرحله دوم» باعناوین (تکمله ـ کرونولوژی) نامگزاری شده‌اند وکتاب دارای فهرست منابع‌ومآخذ فهرست عمومی‌اعلام، فهرست اصطلاحات اداری و اجتماعی وفهرست تصاویر واسناد است .

دراهمیت‌کتاب و پرارجی‌آن برای محققان و پژوهندگان مسائل خلیج فارس، جغرافیای تاریخی‌ایران، محققان تاریخ صفویه، مدرسان ومعلمان تاریخ و تاریخ اجتماعی‌وسیاسی ایرانوبخصوص متخصصان وکتابشناسان حوزهٔ‌خلیج فارس ودریای احمر واقیانوس هندجای تردیدنیست وبخصوص برای‌دانشمندان پرحوصله‌ای که درعلل وجهات ویرانی جزایروسواحل خلیج فارس از اواسط عهد صفوی تا سالهای اخیرمطالعه میکنند وبدنبال ریشه شناسی وردیابی استعمار

طالمانهٔ اروپائیان درخلیج فارس و دریای احمر هندوستان هستند، ومبارزات و قیامهای ساحل نشینهای این دریاها را دراین دوره سیصد چهار صدساله مطالعه میکنند ، این کتاب راهنما وراه گشای بسیار ارزنده و مفیدی خواهد بود و با تحسین بسیار این کتاب مستطاب را ورق میزنیم ونقد کوتاهی برآن مینویسیم ومزید توفیق دکتر جهانگیر قائم مقامی مؤلف دانشمند وپرکاراین کتاب راکه امروزیکی ازچند متخصص معدود تاریخ دوره قاجاریه ایران هستند ازخداوند خالق لوح وقلم مسئلت داریم:

درصفحه ۱۲ کتاب درشمارهٔ ۱۲ پاورقی وتوصیحات بانقل نامه‌ای‌ازدن امانوئل پادشاه پرتغال ازجزیره‌ای بنام «جولفار»که پراز مروارید است واز جزیره دیگری‌بنام «آگراموز» که درآنحا مروارید به مقدار تمام نشدنی یافت مشود نام رفته‌است. «جولفار» همان «جلفار» است‌که ابن‌ماجد جلفاری‌دریا‌ـ نورد معروف‌که واسگوداگامای پرتغالی را بدریای احمر راهنمائی کرد ازآن سامان است و این جلفار جزیره بیست ونام قدیمتر همین قطعه خاکی است‌که امروز «رأس‌الخیمه» نامیده میشود ویکی‌ازامارات هفتگانه ساحل جنوبی خلیج فارس میباشد و ضبط کلمه «جلفار» و «جلفاری»درکتابهای متعدد دریانـوردی ابن‌ماجد وشاگردانش مکررآمده است وگابریل فراند فرانسوی مجموعه آنها را تقریباً جمع‌آوری واحصاء کرده است وگمان میکنم یك‌دوره‌کامل‌آنها بزبان فرانسوی وعربی‌درکتابخانه مجلس سنای ایران‌موجود باشد، بهرحال‌همانگونه که مؤلف دقیق‌کتاب در خصوص «آگراموز» در پـرانتز توضیح داده است (منظور هرموزاست) خوب بودکلمه جولفار راهم توضیح میداد تا باستناد این سند محققی‌گمراه نشود.

و ابن ماجد هم اصلا از خانواده‌ای شیعه مذهب ازساحل شمالی خلیج فارس وازمردم منطقه بندرلنگه بوده است.

درصفحه ۱۴ کتاب با شماره۱۵پاورقی مؤلف‌گرامی کتاب‌کلمه‌هرموز را از دو جزو (هور)یابصورت صحیح قرآن (خورد عربی) و «موز» دانسته و درمورد جزء دوم این ترکیب قول شادروان عباس اقبال دانشمند فقید راآورده است که :

«هرموز مانحن فیه به احتمال قوی خورموز یا خورموغ بوده است، به معنی لنگرگاه ولایت موغستان(میناب وغیره» .

دراین باره باید گفت احتمال مرحوم اقبال رحمت‌الله علیه نزدیك به یقین است زیرا خور میناب وجود دارد و کلمه مغستان بنابرآنچه درنوشته‌های کتب آمده و «محستو» بنابرآنچه درزبان‌مردم‌ناحیه‌ازدیرباز باقی مانده برنخلستانهای این قطعه ازساحل خلیج فارس یعنی «میناب» اطلاق می‌شود و «موغ» و «مخ» بمعنی درخت نحل است.

با توجه باین‌نکته که درغرب‌بندرلنگه نیزقطعه‌ای ازساحل نام«موغستان» داشته که امروز بندر«مغو»بازماندهٔ آن‌است. اماهور بمعنی خوریاخلیج‌ولنگرگاه نیست ودرربا بهای جنوب ایران و سواحل خلیج فارس برآبادیهای باقیمانده بطور مثال هورمود (آبادی بین بندرعباس ولار) وهرم (آبادی در بلوك هرم و کاریان‌لارستان) وهرموبو (نام چندآبادی درکنارچشمه‌آب‌گرم درجنوب‌ایران) و امثال‌آن و هرم وهرمو ،هرمود، هورمودر، هرموذر، و هورموز بمعنی‌جای‌گرم باآب‌گرم وآفتاب درخشان واینگونه‌ریشه‌ها است‌که‌درتمام نواحی وآبادیهای جنوب‌مصداق دارد وبرمیناب‌وسواحل‌آن‌نیردرکلمه مسندام درنام «راس‌مسندام» که درساحل جنوبی خلیج‌فارس واقع‌است نیزبا دقتی‌درموس اندام= «موزان دم» میتوان کلمه «موز» را دریافت.

در وصف «هرموز وقلمروآن» درصفحه ۱۵ کتاب در ذکر ملوك هرموز آمده: «بموجب تواریخ مقاطعه بروبحر ممالك فارس» در سال ۶۹۲ یعنی از زمان کیخاتو (۶۹۰ - ۶۹۴ه) به ملك اسلام جمال الدین طیبی سپرده بود (یعنی بندر هرموز) و مأخذ این قول هم درتوضیح پاورقی «وصاف الحضره» آمده است.

جمال‌الدین طیبتی درست است نه‌طیبی، چون‌به غلطنامه کتاب نگاه کردم در غلطهای چاپی هم ذکرشده بود اما ملوك‌آل‌طیبتی، شاهزادگان محلی بودند که در اواخر دوران ملوك بوقیصر کیش براین نواحی استیلا یافتند ومدتی در جزیره قشم فرمانروای سواحل وجزائر خلیج فارس ودریای‌عمان بودند ویکی از نوادگان‌آنها آمر تعمیر مسجد و مقبرهٔ شیخ برخ در جزیرهٔ قشم بنام عبدالله علی شاه بوده که تا روزگار محمدعلی سدیدالسلطنهٔ بندرعباسی مؤلف کتاب «بندرعباس وخلیج فارس یااعلام الناس فی‌احوال بندرعباس» نام اوبرکتیبه‌ای با عنوان «بن‌الملك الاسعد» برسردر مسجد برخ قشم باقی مانده بوده است و

مؤلف مربور آنرا درکتاب خود نقل کرده است.

درکتب دوره اتابکان فارس وملوك شبانکاره و امثال‌آن نیز ازملوك بنوـ قیصروآل طیبتی به تفصیل نام رفته است وامروز هم درسواحل خلیج نابندوبین بندرطاهری و بندر عسلووآن نواحی بازماندگان آنان با نام آل طیبتی وآل طیبت قبائل وخانواده‌های کوچکی هستند وباقی مانده‌اند.

درهمین‌صفحه(ص۱۵)ازسیف‌الدین‌نصرت‌پسررکن‌الدین‌محمودقلاتی‌نام رفته است که در هرموزحکومت میکرد و بدست برادرش رکن الدین مسعود یا تاج‌الدین کشته شد، توجه به نام «قلاتی» برای این شاهزادهٔ هرموزی و نسبت او به «قلات» ازدو جهت برای هرمحقق مورخی بخصوص مؤلف دانشمند این کتاب که تاریخ کهنه و ناشناخته «هرموز» را از روی اسناد تازه شناخته شده میشناساند ضروری بوده است زیرا اولا با نسبت قلاتی که به‌نام امیرسیف‌الدین نصرت هرموزی آورده شده است او را ازآبادی «قلات» می‌شناساند وقلات بمعنی کلات ، قله، قلعه، کله‌آبادی وجای وده و سامان است و بسیار نامهای آبادیهای جنوب ایران وحتی شرق وشمال شرق ایران یادآوراین کلمه است مانندکلات نادری درخراسان وکلات نام چند آبادی در بلوك اشکنان درشمال بنادر شیکوه برساحل خلیج‌فارس وامثال‌آن و «قلات» امروزهم‌نام‌آبادی است در بلوك «بید شهر» لارستان که در تواریخ محلی جنوب ایران بلحاظ حوادث تاریخی و سیاسی شهرتی دارد. با وجود توجه مکرر مؤلف دانشمندکتاب به ارتباط مردم لارستان و امراء آن با جزیره هرموز و بندر هرموز و آمد ورفت آنها ونقشه‌های سیاسی وجنگ وستیزهای آنان با بعضی ملوك هرموزومأموران محلی پرتغالی آن حکومت که‌گاه با اشاره‌و تشویق وترغیب وتحریك حکومت مرکزی و دربار صفوی وگاه باتصمیم محلی صورت میگرفته و این موضوع مورد توجه مؤلف در چند جای‌کتاب از روی اسناد مورد مطالعه واقع شده است ، حق بود درخصوص این نسبت ونام تحقیق دقیق میشد تا دانسته شودکه رابطه سیاسی وتاریخی سرزمینهای شمالی خلیج فارس با بندر هرموز وجزیره هرمز وحکام وامراء نیمه مستقل‌آن چگونه بوده است بخصوص که تمامی‌زحمت وسعی مشکورمؤلف ارجمند درجهت شناساندن اصل ایرانی وسیاست ایرانی‌و تفکر سیاسی ایرانی و وطن پرستی امراء ایرانی بندر هرموز و جزیره هرموز

مصروف افتاده است

ثانیاً اهمیت این مطلب وتحقیق بیشتر ازآن جهت ملحوظ میبود که قسمتی و شاید قسمت بزرگی ازحوادث تاریخی هرموز وبخش مهمی ازروابط تاریخی هرموز و پرتغال براثر مجاهدتها ومبارزات مردم «قلهات» در ساحل جنوبی خلیج‌فارس وجنگ وستیز وقیامهای عمومی مردم علیه پرتغالیان ومقاومت آنان در برابر توپ وتوپخانه وکشتی‌جنگی پرتغالیان بوده است ومنشاء مکاتبات ووجود اسناد متعددی شده‌است که این مبارزان و جنگندگان که‌بکرات مکرر موردآزار و قهر وغصب پرتغالیان واقع شده‌اند وخانه ومسجد آنها سوزانده شده وتارو مارگردیده اند وبازقیام‌کرده‌اند باز درهم شکسته شده‌اند وباز در دریاوخشکی مقاومت کرده‌اند واین تاریخ پرماجرای ۱۱۷ ساله را ادامه داده‌اند ازمـردم «قلهات» که چندآبادی بوده ذکر شده‌اند و برخی آنها را عرب و بیشتر آنها را ایرانی شمرده‌اند.

اگر مؤلف دانشمندکتاب نشان‌می‌دادکه «قلهات» یعنی قله‌ها یعنی کله‌ها یعنی قلات‌ها ونام این امیر بندر هرموز نسبت قلاتی دارد جای پای قلاتیان در آنهمه جنبشهای وطنی ودینی وقومی خوب نشان داده میشد وراه تحقیق بر علت شناسی اصلی این قیامها گشوده میگشت.

درصفحات ۲۰ و۲۱ کتاب درخصوص‌خواجه عطاکه از زمان تورانشاه دوم تا زمان سلغرشاه و پسرش مدت درازی دربازیهای سیاسی هماورد سیاسی آلبوکرك فاتح پرتغالی هرموز بوده است و با خدعه‌های سیاسی واقـدامـات شجاعانه با اودرنبردبوده است درنام‌اوکه اروپائیان اورا Cojeatar وایرانیان غالباً اورا خواجه عطار ذکرکرده‌اند، درپاورقی توضیح داده وبرای صحت‌نام او به‌کتاب «خواجه عطاروآلبوکرك» نوشته ژان. اوبن محقق فرانسوی استناد کرده است، اگر مؤلف ارجمندگشتی درشهر بندرعباس زده‌بودند، امروزهم‌در شهر بندر عباس محله بزرگی را با نام قدیمی«خواجه‌تا» مییافت که نام‌این‌محله شاید بازمانده دوران صفوی ویادگار روزگار شهرت «گمبرون» باشد .

در صفحه ۲۲ کتاب لقب‌های‌سیف‌الدین‌ابوالمظفر هرموزی پسرشاه‌اویس یا شاه ویس ملك هرموز راکه مقارن با روی‌کارآمدن‌شاه اسماعیل صفوی بوده است بنابر منابع خارجی ذکر کرده است وازمیان‌آنها ابانصررا انتخاب کرده است ومعلوم است که تحقیقات استاد محمد محیط طباطبائی وتاریخ ملوك بنو -

قیصر و تواریخ اتابکان فارس و کتب متعددی که شرح وقایع اختلافات ملـوك هرموز و بحرین است ازجمله تاریخ مستنصری‌را ندیده‌است اگرآنها را اضافه برتحقیقات اوبن‌میدید درمییافت که لقب شاهزاده هرموزی‌درغالب مراجع‌قدیم ابوالنصر هم ذکرشده است.

در صفحه ۲۴ درنتیجه‌گیری ازتحلیل تاریخی مستند به‌نقل از اوبن‌آمده است :

«...آلمیدا، هفت کشتی‌هرموزی‌را که اسب برای‌فروش به شااول‌میبردند، پس ازغارت هرچه درآنها بود،آتش زد ودوسفینه بزرگ دیگر را هم که‌متعلق به هرموز بود دررودخانه سنگسر دستگیر کرد.»

راستی را که برای‌درك‌روابط‌اقتصادی وتجاری وشناختن اعلام‌جغرافیائی اقیانوس هند وشبه قاره هند درروابط داد وستد هند وهرموز یا اقیانوس هند و هرموز توضیح درباره دونام جغرافیائی شااول ورودخانه سنگسر بسیارضروری مینماید که متأسفانه مؤلف ارجمند کتاب توجه نکرده اند.

از طرفی این‌گفتهٔ اوبن چندان منطقی بنظر نمیرسد زیرا هنوز آلبوکرك هرموز را تصرف نکرده بوده است و بنابراین موجبی برای بروز چنین‌اختلاف عمیقی بین ملوك هرموزونائب‌السلطنه پرتغالی هند (دم فرانسیسکودوآلمیدا) که بچنین راهزنی دریائی منجر شود وجود نداشته است وبنابراین واقعه بایدریشهٔ رقابت های تجاری محلی ورقابت‌های بازرگانی در شبه قاره هند داشته باشد نه چنانکه اوبن ومؤلف کتاب نتیجه‌گیری کرده‌اند دلیل بروز جلوه تضادسیاسی واختلاف نظامی آلمیدا وامیر هرموز بحساب‌آید.

اصولا اگر از ذکر جزئیات‌کتاب بگذریم و ماجرای روابط ایـران و پرتغال وهرموز و پرتغال را بنابر اسناد مـورد مطالعه مؤلف ارجـمند کتاب بخوانیم چنانکه ذکر جزئیاتی که تاکنون معروض افتاد فقط‌تا صفحه ۲۵ کتاب است نه بیش ازآن، کتاب ارجمند (اسناد فارسی، عربی وترکی درآرشیوملی پرتغال درباره هرموز وخلیج فارس) باهمهٔ محاسن وارزشمندی وجائی که در بین کتب جدید تحقیقی تاریخ ایران وبخصوص تاریخ خلیج فارس خـواهد داشت بنظر بنده دارای دو نقص کوچك یا بهتر بگویم دوغفلت غیرعمداست،

نخست آنکه کتاب که بنابه مستفاد ازنام کتاب باید حاوی تمام اسناد شناخته‌شده و تمامی متن ۶۹ سند بازمان اصلی (فارسی، عربی وترکی) باشد بصـورت کتابی که درباره روابط هرموز و پرتغال نوشته شده است درآمده است واگر این خروج از موضوع راحقاً لازم وضروری بدانیم ومیدانیم، زیرا تحلیل این سند خود غایت غرض و اساس کار نویسنده دانشمند بوده است ، ملاحظه و مطالعه تمامی متن اسناد هم برای مشتاقان مطالعه خلیج فارس‌ازجهات مختلف تاریخی ، جامعه شناسی ، اقتصاد دریائی ، کشتیرانی ، لهجه شناسی ، اعلام جغرافیائی و رشته‌های دیگرعلوم بسیار مهم وشوق انگیز است که متأسفانه تمام نامه‌ها و اسناد و یا ذکرعین وتمام وکمال آنها بدون کم وکاست نیامده است ، بهتر بنویسیم که بازهم با وجود طبع و نشر این کتاب، محقق محتاج دیدن عین اسناد یا عین بازنویسی شده متن‌های بی کم‌وکاست یا ترجمه تمامی ودقیق آنها خواهد بود وامیدآن هست که در جلد دوم همه را بخوانیم و دیگر آنکه چرا اسناد و نامه‌های بزبان‌عبری محفوظ درآرشیو پرتغال که تعدادآنها هم کم نیست (شاید۸۱سند) اگرمربوط به‌هرموز وخلیج‌فارس‌باشد مطالعه نشده،ترجمه نشده واستنتاج علمی‌وتحقیقی‌ازآنها بعمل‌نیامده‌است چه فرق میکندکه سندی بزبان فرانسوی باشد یا عبری یا فارسی .

ممکن است دربارهٔ اسناد بزبان پرتغالی این عذررا قبول کرد که چون تعداد آنها بسیار زیاد است ومطالعه وتحقیق و تلفیق وتطبیق‌آنها سالهای‌زیادی طول می‌کشد بعلاوه کسانی چون لوئیس دوماتوش درکتاب نفیس : «روابط بین پرتغال و ایران» آنها را مطالعه‌کرده و بزبان پرتغالی طبع کرده‌اند امادر خصوص اسناد عبری اگراین‌اسناد راجع به خلیج فارس وهرموز است این‌عذر مقبول نیست

امید که مؤلف پرکار وکوشای‌کتاب این اسناد را هم مطالعه‌کند واگر مختصر ارتباطی با خلیج فارس و هرموز دارند متن عبری وترجمه‌کامل فارسی آنها را بدست دهند ازآن پس شاید در بعضی یا بسیاری از تحلیل های خود تجدید نظر نمایند

نقص یا علت غیر عمد دوم آنست که مآخذ مؤلف ارجمند در تجزیه و تحلیل اسناد تاریخی بدین مهمی گذشته از متن اسناد فارسی وعربی و ترکـی موضوع نقل کتاب و «مجموعه مدارك شرقی» و مجموعه مکاتبات نائب‌السلطنه

هند، که اولی با علامت اختصاری O ـ D ودومی باعلامت اختصاری C.V R.
درآرشیو ملی پرتغال محفوظ است و مجموعه اسناد صومعه گراسا ـ ومجموع
گاوتا ـ وکتاب «مدارك عربی برای تاریخ پرتغال»ـ ومجموعه «مدارکی ک
از هند رسیده» که همه‌آنها در پرتغال و بزبان پرتغالی بوده و مـورد استفاد
مؤلف دانشمند واقع شده والبته مهم وقابل اعتنا بوده‌اند، از منابع فارسی با
تحقیقات دانشمندانی چون محمد محیططباطبائی‌وچند محقق دیگرمعاصر ایرانی
وکتب تواریخ‌دوره اتابکان‌فارس، ملوك شبانکاره، کتبی که درباب روابط‌ملوك
هرموز وامراء بحرین‌وعهدنامه‌های‌آنان وکشمکش‌امراء بنوقیصر وامراءهرموز
وامراء عیونی‌بحرین‌وامراء سلغرشاهی‌وتورانشاهی هرموزوکتبی در این‌زمینه‌ها
کـه قدیمترین سند دیپلماسی درباره خلیج فارس استوکتبی که در باره ملوك
شبانکاره یا شبانکارگان است وحتی ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی وتواریخ
روضة الصفا وزینت المحالس وسفرنامه ابن‌بطوطه و کتب متأخر ماسدجام جم
وامثال آن وتواریخ تیموری و سفرنامه های مکران و کرمان سیاحـان اوائل
عهد تیموری و سلاجقه را ندیده‌اند بهمین جهت (شجره نامه والیان هرموز
ازآغاز تا سال ۹۱۳ هجری قمری) مذکور دربین صفحـات ۲۱ – ۲۰ کتاب
و«کرونولوژی تطبیقی سلطنت پادشاهان ایران وپرتغال وملوك هرموز» ازجهت
زمان حکومت وسلسله نسب ملوك هرموز باآنچه دراین‌کتب عمده است فـرق
دارد مثلا بنابر زینت المحالس ملك شمس‌الدین درسال ۷۱۵ هجری پایتخت
خود را بجزیره جرون انتقال داده است و مؤلف روضةالصفا گوید کـه بسال
۷۹۸ سلطان محمد نواده امیر تیمور به هرموزآمده وازمحمد شاه فرمان‌روای
هرموز باج چهارساله را مطالبه نموده که‌آن عبارت‌ازیکهزار بار هزارودویست
دینار بود درحالیکه ظاهراً این‌محمدشاه درجدول شجره‌نامه والیان هرموزپسر
بهمن‌شاه و بسال ۷۷۹ مبداء یا منتهای حکـومت اونمایـده شده است ودر
تواریخ ومتون قدیم از نظام الدین برادر قطب‌الدین تهمتن تورانشاه که بسال
۶۳۴ فرمانروا بوده و ابن بطوطه اورا دیده است نام میرود که در سلسله نسب
شجره والیان هرموز وکرونولوژی تطبیقی مذکور دراین‌کتاب ازنام این‌حاکم
هرموز خبری نیست و بطور مثال همچنین مرحوم محمد علی سدیدالسلطنه بندر
عباسی درکتاب بندرعباس وخلیج‌فارس درصفحه ۷۳۰ زیر عنوان‌راپرت دوم‌از
مسکوکات ضروب‌جرون باتاریخ۹۲۳ بانام نظام‌الدین و۹۲۸ با نام سیف‌الدین

نام میرد که اولی مطابق با ۱۵۱۷ میلادی یعنی نه سال بعد از تصرف هرموز بوسیله پرتغالی ها ودومی چهارده سال پس از فتح جزیره هرموز و مطابق ۱۵۲۱ میلادی است وظاهراً این تواریخ مستند به سکه‌های مکشوفه با تواریخ کرونو- لوژی تطبیقی کتاب معایرت دارد معلوم است که مؤلف به کتاب بندر عباس و خلیج فارس و این «تحقیق مسکوکات» توجه نکرده‌اند همچنانکه کتاب «معجم- الانساب والاسرات الحاکمه فی التاریخ الاسلامی المستشرق زمور» راهم برای تطبیق سنوات باسنوات حکومت امراء محلی لارمورد استفاده قرار نداده‌اند و این نقص کتاب برای «شناسائی هرمور وقلمرو آن» است

در منابع خارجی کتاب یعنی منابع بزبان فرانسوی بیشتر استناد مؤلف دانشمند به نوشته‌ها وکتابهای آقای ژان. اوبن دانشمند فرانسوی است، من خود به تحقیقات اوبن درباره خلیج فارس وجنوب ایران اعتقاد صمیمانه دارم وهمواره او را در نوشته‌ها وکتابهایم ستوده‌ام و بدانها ارج میگزارم ولی برای تدوین کتابی که برای مطالعه اسناد تاریخی راجع به سرزمین کهنه‌ای مانند هرموزو ماهیت آنست بیشترین استناد به تحقیقات یك دانشمند نمودن و از تحقیقات دیگران چشم پوشیدن تا آنجا که در پاورقی صفحه ۱۵ آمده است «.. ...درجلد دوم کتاب خود ازجغرافیای تاریخی هرمور بیرگفتگو خواهد کرد» و این جمله را منبع مطالعه خود درباره جغرافیای تاریخی هرمور قرار دادن یعنی برای شناختن جغرافیای تاریخی هرمور استناد به نوشته‌ای یا کتابی ازآقای ژان. این که هنوزچاپ نشده ومؤلف هم متن آنرا ندیده است به روش عالمی دقیق چون دکتر جهانگیر قائم مقامی میتواند باشد! درآخر این مقال باید اضافه کنم که بیشتر استناد مؤلف ارجمند کتاب به تحقیقات اوبن ومرحوم اقبال وکتاب خلیج فارس آرنولدویلسون است وبهمین مناسبت با امیدواری فراوان پیشنهاد میکنم آقای دکترقائم مقامی حالا که مانند خود بنده بتحقیقات اوبن علاقمندشده است همت فرمایندو کتاب خلیج فارس، خواجه عطاروآلبوکرك:

Golf Persique, Cojeatar et Albeuquerque parıs Genève 1971

را ترجمه فرموده و انتشار دهند ومشتاقان را از این سعی عالی ممنون فرمایند.

بعلاوه حالاکه دراین مهم صرف همت کرده‌اند و به مداقه در تاریخ هرموز پرداخته‌اند کتاب بسیار مهم سفرنامه لاسردا :

Gulbenkian «Roberto»: L' ambassade en Perse de Luıs Pereıra de Lacerda . Lisbonne , 1972.

را برای فارسی زبانان منتشر سازند که هردو کتاب بسیار مهم ، غنی ومعتبرندو هم ازمراجع مهم خودشان درکتاب حاضر است.

همچنانکه امیدواریم ترجمهٔ فارسی سفرنامه دن‌گارسیاوسیلوافیگوارا، که کتابی بسیار عریز و مغتنم درباره هرموزاست واز مستندات ومنابع کتاب‌حاضر است وآقای دکتر شعاع‌الدین شفا (نه‌آقای شجاع‌الدین شفامترجم سفرنامه پیترودولاواله) د .ست ترجمه وانتشار دارند برودی منتشر گردد.

باز گردیم برسر کتاب که سحن بدرازا کشید وخواننده‌را خستگی‌رسید. کتاب دارای یك جدول زمانشناسی تطبیقی سلطنت پادشاهان ایران و پرتغال و ملوك هرموز است‌که با نام «کرونولوژی تطبیقی» درصفحه ۲۵۰ کتاب آمده است واز مباحث بسیار سودمند کتاب است. بعلاوه کتاب دارای نقشه زیبائی‌از قلعهٔ هرموزبروزگارآبادانی است‌که دقیق‌وقشنگ وخوب چاپ شده است‌بهمان گونه‌که نقشهٔ خرابه‌های قلعه پرتغالی درجزیره هرموزکه ازکتاب‌آثارشهرهای باستانی سواحل وجزایرخلیج فارس ودریای عمان‌گرفته شده است بسیارتاریك و بدرنگ چاپ شده است. نقشه‌ای نیز از بندر مسقط و نقشه‌ای ازجزیره‌قشم ازروی نقشه‌های قدیمی درکتاب چاپ شده‌اند که زیبا وارزنده ومغتنم است.

پس ازتحسین وستایش‌کارپرارج‌آقای دکترجهانگیر قائم مقامی‌امیدوارم وآرزو میکنم‌که مجلدات بعدی کتاب را بخوانیم ودراولین مجلدات‌آتیه، یعنی نه‌آنقدر دورکه به عمر چون منی نرسد، اصل‌نامه‌های فارسی، عربی ترکی و عبری و ترجمه های آنها بی‌کم وکاست بصورت چاپ عکسی ساده درشت و بازنویسی بی‌کم‌وکاست متن بصورت جزوه‌ای یا ضمیمه‌ئی بریکی ازمجلدات بدست محققان برسد وکار پرارج مؤلف دانشمندکامل شود ودرمجلدات بعدی تجزیه وتحلیل اسناد طوری‌باشدکه مثلا با دیدن سجع مهرنورالدین شرف‌که این چنین است: «الله، محمد، علی، کسی‌که پیرودین نبی وشاه نجف شدشرف زمهرعلی یافت نورالدین شرف‌شد» وپیدااست‌که مهر مردی شیعی مذهب‌است وفارسی زبان‌است وایرانی مرام.درچگونگی پیوند بنیان عقیدتی‌وفکری‌مذهب شاه ومردم هرموز با مذهب دولت مرکزی ایران بروزگارصفویه واینکه حادث است یا ازقدیم و پیش از صفویه یا در اوائل ظهورصفوی بدان مؤمن بوده‌اند تحلیلی علمی ومستند بخوانیم. چه ملوك هرموز پیش ازصفویه بوده‌اند ومذهبی داشته‌اندآیا پیش‌ازصفویه شیعه بوده‌اند واگربزمان صفویه‌شیعه شده‌اند باوجود عدم تسلط‌دولت صفوی‌برهرموز،شیعه چگونه بهرموزراه یافته‌است؟.همچنانکه

امیدواریم درخصوص کسانی مانند نورالدین ایرانشاه وزیر فرخشاه بن محمد شاه فیروزشاه وامثال‌اوواشخاص‌مذکور درفرمانها ونامه ازجهت ملیت، مذهب، کارها، ارتباطات سیاسی و بازرگانی آنان و عاقبت کارومالشان ودرجهٔ نفوذ و سعی‌وکوششی که‌درپیوستگی‌هرموزبا دولت مرکزی ایران یا جدائی وگسستگی آن بکار برده‌اند ودرجه اعتقادی که دربارصفوی یا حکام فارس و کرمان یا نمایندگان پرتغال ونائب‌السلطنه پرتغالی هند وبالاخره پادشاهان صفوی پرتغال نسبت بآنها واعمال آنها داشته‌اند ازروی اسناد و مکاتبات چنانکه روش مؤلف دانشمند بصیر است بطور علمی و مستند، مورد بحث و نتیجه گیری واقع شود که واقعاً جای این بحث ونتیجه‌گیری درکتب فارسی خالی مانده است.

رضا داوری

ابن خلدون و فلسفهٔ تاریخ او

ازمحسن مهدی ترجمهٔ‌مجید‌مسعودی. تهران بنگاه ترجمه‌ونشرکتاب۱۳۵۲.

جهان بینی ابن‌خلدون

تألیف‌ایولاکوست . ترجمهٔ مهدی‌مظفری. تهران. ۱۳۵۳

اخیراً چندین کتاب درباب تفکرو فلسفه تاریخ ابن‌خلدون منتشر شده که متأسفانه فقط توفیق مطالعهٔ دوکتاب‌را داشته‌ام. یکی‌فلسفهٔ تاریخ ابن خلدون‌اثر آقای محسن مهدی استاد فلسفه دردانشگاه هاروارد ودیگر کتاب جهان بینی‌ابن خلدون تألیف ایولاکوست‌استاد دانشگاه پاریس (ونسن) . اولی راآقای مجید مسعودی ترجمه کردند ومترجم‌کتاب دوم آقای مهدی مظفری است. کتاب لاکوست ازحیث زمان‌تألیف وانتشار مؤخرازکتاب محسن مهدی است‌ومؤلف فرانسوی در چندین موضع به‌کتاب مهدی استناد کرده وقول او را قابل بحث و چون وچرا دانسته یا آن را بعنوان مؤید نظر خود آورده‌است. اگر بخواهیم این دوکتاب را باهم‌مقایسه‌کنیم می‌بینیم که دومؤلف با پایه ومایهٔ علمی‌مختلف وتعلقات ومقاصد متفاوت به تحقیق وپژوهش درزندگی وآراء وآثار ابن‌خلدون پرداخته‌اند و اگر خواننده این دو کتاب را بقصد مقایسه بخواند بندرت

مطلبی دریک کتاب می‌یابد که در کتاب دیگر بهمان صورت مکرر شده باشد.

شاید خوانندهٔ علاقه مند به فلسفه کتاب مهدی را عمیق تر بیابد و اهل تاریخ وعلوم اجتماعی کتاب لاکوست را بیشتر بپسندند. اما این بدان معنی نیست که این‌یکی فلسفهٔ ابن خلدون را بکلی مهمل‌گذاشته باشد ومهدی‌بتحقیق دراصول ومبانی اختصارکرده باشد. مهدی بیشترباصول نظرداشته ولاکوست نتایج را بیشتر مورد عنایت قرارداده است.

یکی‌ازقسمت‌های بسیارمهم کتاب‌لاکوست فصلی‌ست که درآن باصمیمیت بسیارروشن‌می‌سازد که چگونه بعضی ازمورخان عربی ومستشرقان، آراء ابن‌خلدون را قلب کردند تا قدرت های استعماری بتوانند درطریق تحقق مقاصد خود آن را دستاویز سازند و مورد استفاده قرار دهند. در این قسمت لاکوست نمی‌تواند بدون مراجعه باصول تفکر ابن‌خلدون نادرستی استنتاجات مغرضانهٔ امثال لوئی برتران وگوتیه و بوتول را روشن سازد. مع‌ذلك توجه او به‌اصول احمالی است. البته نحوهٔ این توجه با تلقی محسن مهدی متفاوت است.

مهدی متذکر است که نبایددرمورد قرابت فکری ابن خلدون بامتجددان غلو کرد و لاکوست مانند بسیاری از شارحان غربی ابن خلدون اورا مؤسس علم تاریخ وهمطراز بزرگترین مورخان وعلمای تاریخ قرن نوزدهم می‌شناسد. او نمی‌توانسته‌است به‌نکات باریکی که مهدی متذکر به‌آنست توجه کند. زیرا اولا ابن خلدون کتاب خود را بزبانی نوشته است که مهدی بدقایق و ظرائف آن آشناست‌وگمان می کنم در تفسیر معنای عمران وعبرت و... لاکوست نظر بکتاب مهدی داشته است.

ثانیاً مهدی سوابق فلسفهٔ ابن خلدون را می شناسد و با مورخان دورهٔ اسلامی آشنائی دارد و میداند که ابن خلدون خلف مسعودی و بیرونی و قاضی صاعد وابن حزم و ابوحیان است.

مناسبات او را با ابن رشد هم بهترمی‌تواند دریابد. مع‌هذا دربادی‌نظر تصدیق می‌شود که ایولاکوست در اعتراض خود بمهدی محق است که چرا ابن خلدون مخالف فلسفه را «فیلسوف» «دوآتشه» معرفی کرده است. منشاء این اعتراض چیست؟

آیا لاکوست می‌داند که ابن خلدون چرا واز چه جهت وبرچه مبنائی

بافلاسفه مخالف است ؟ گمان می کنم او در «مقدمه» دیده است که ابن خلدون نظرمساعدی به فلسفه وفلاسفه ندارد وبهمین جهت قول مهدی را بی‌وجه دانسته است .

اما مگر مهدی مقدمه را نخوانده و نمی‌دانسته است که ابن خلدون‌فلسفهٔ فارابی و ابن سینا را نمی‌پسندد؟

تأکید مهدی برایست که ابن خلدون مطلق فلسفه را رد نمی کند، بلکه مدعی‌است که فارابی وابن سینا فلسفه را ازطریقی که داشته است دور کرده‌اند. بنظر مهدی ابن خلدون با متقدمان (افلاطون وارسطو) مخالف نیست. بلکه‌ازاین شکایت دارد که چرا متأخران دین و فلسفه را بهم‌آمیخته وهردورا قلب کرده‌اند. وانگهی مهدی می‌بیند که ابن‌خلدون علمی‌تأسیس کرده است که صرفاً عقلی‌است و می‌تواند درعداد علوم فلسفی‌باشد. ایولاکوست که ابن خلدون‌را عالم تاریخ می‌داند و فلسفهٔ تاریخ اورا چندان جدی نمی‌گیرد به علم عمران و ماهیت‌آنهم اعتنای کافی نمی کند مع‌هذا هردو مؤلف در تفسیر خود محققند .

محسن مهدی درست می‌گوید که علم عمران عـلم عقلی است وشایدایو لاکوست احساس کرده است که عقل درتفکر ابن‌خلدون معنای دیگر یافته‌است و این علم عمران را نمی‌توان با علوم فلسفی قیاس کرد.

تصور می کنم که فهم تفکر ابن خلدون موقوف به دقت و تعمق درهمین نکته است . آیا ابن خلدون بتبع ارسطو عقل عملی را دارای دو قوهٔ ابداع و عمل یاتشخیص مفید ومضر وحسن وقبح دانسته و به‌ملاحظاتی از بحث در عقل نظری اعراض کرده است؟

محسن مهدی مانعی نمی‌بیند که باین پرسش پاسخ مثبت داده شود. اما خود او دربحث ممتع ومستوفائی که درماهیت‌علم عمران کرده و وجه امتیازآن را درعلم سیاست و خطابه و... بیان کرده است بما مدد می کند که در جواب قدری تأمل کنیم .

اگر علم عمران باعلوم عملی وعلوم شعری وابداعی که ارسطو در تقسیم بندی خـود آورده متفاوت‌است واین تفاوت ذاتی است نمی‌توان این علوم را با علم عمران دارای یك منشأ دانست وگفت که منشاء تمام این علوم و منجمله علم عمران همان‌قوه ابداع وعقل عملی‌است. اصلاً ابن خلدون باین دوقوه دو

نام تازه می‌دهد و نمی‌توان گفت که قصدش این بوده است که بآنچه در بین فلاسفهٔ اسلامی نام و معنائی داشته است نام تازه بدهد. او از دو عقل سخن می‌گوید و از عقل نظری باشاره‌ای اکتفا می‌کند و درواقع هم در تمام مباحثی که آورده حاجتی بطرح وبحث عقل نظری نداشته است.

این دو عقل یکی عقل تمییزی و دیگری عقل تجربی است. عقل تجربی تصدیقاتی را در می‌یابد که قواعد رفتار و راهنمای عمل است. اما عقل تمییزی فهم ودرك امور واشیاء خارجی اعم ازامور طبیعی ووصفی بقصد تحقق آنهاست.[۱] خوب توجه کنید سر مطلب در همینجاست.

تصور نمی‌کنم دراثر ارسطو یا درتفاسیر مفسران او ودرهیچ اثردیگری از آثار متقدمان این معنی از عقل مراد شده باشد. این‌عقل معنائی‌قریب به‌معنی عقل مؤثر و معتبر درعلم جدید وفلسفه‌های تحصلی دارد ابن خلدون مورخ، با کشف این عقل توانسته است چهارصد سال قبل ازپیدایش علوم‌اجتماعی در وقایع تاریخی بعنوان شئی نظر کند و به روابط طبیعی میان این وقایع قائل شود. باین‌اعتبار بود که‌گفتم‌ایولاکوست حق دارد که ابن‌خلدون را عالم‌بزرگ تاریخ و مؤسس علم تاریخ بداند.

اما اوهم صرفاً توجهٔ‌اجمالی باین معنی داشته است واصلا درباب معنی عقل درنظرابن‌خلدون بحث‌نمی‌کند. غرض ازاین بحث حکمیت میان دومؤلف نیست. زیرا آنها باهم نزاعی ندارند. مقصود اینست‌که مطلبی‌را روشن‌کنیم که درهیچیك ازدوکتاب صراحت ندارد یابآن توجه نشده است.

اگرمقصود محسن مهدی‌اینست‌که علم جدید وتفکری‌که اززمان‌رنسانس پیش‌آمد و مبنای علوم طبیعت بود بسط تفکر فلسفی قدیم است بی‌هیچ تردیدی اثر ابن خلدون را می‌توان یکی ازمراحل این بسط دانست. ولی در مخالفت ابن خلدون با فلسفه هم نباید بنظربی‌اعتنائی نگاه‌کرد. ابن خلدون بنام شریعت و بطریق متکلمان با فلسفه مخالفت نکرده است.

۱- نخست تعقل اموری‌که درخارج مرتب‌اند خواه دارای ترتیب طبیعی یا وضعی باشند تا بقدرت آن تعقل آهنگ ایجاد آنهاکند و این نوع اندیشه بیشتر تصورات‌است وآنرا عقل تمییزی (حسی یــا بازشناختی) می‌نامندکه بدان آدمی سودها ومعاش‌خویش را بدست می‌آورد و زیانهارا ازخود می‌راند ــ مقدمه ترجمهٔ آقای پروین‌گنابادی ص ۸۶۰

او باوجود تعلق خاطر سست و اندکی که بتصوف دارد مانند اهل تصوف هم فلسفه را انکار نکرده است (اینکه لاکوست ابن‌خلدون را صوفی می‌داند چندان وجهی ندارد او هیچ تماسی با تفکر عربی نداشته واگر هم درظاهر کسوت تصوف داشته تصوف زاهدانه بوده است) با اینکه محسن مهدی با دقت وعمق بسیار بیان کرده است که ابن خلدون را باید با فلاسفهٔ تحصلی مذهب وفیلسوفان مصلحت عملی وتاریخ انگاران جدید قیاس کرد واین قول او جای انکار ندارد، مع‌هذا می‌گویم که مخالفت او با فلسفه ناشی از اهمیت دادن به‌عقل تمییزی است. درست است که گوتیه مغرض بوده واستعداد وقوه درك این معانی هم نداشته و برمبنای خودپسندی نژادی ابن‌خلدون رامنتسب به‌عرب دانسته است. به‌مبانی نظرومقاصد او اصلاکاری نداریم اماقرابتی که ابن‌خلدون بامتفکران دورهٔ رنسانس‌دارد قابل انکار نیست .

نمی‌گوئیم که آشنائی او بااسپانیای قرن چهاردهم درروح وفکر او تأثیر داشته است. زیرا نه تنها این سخن بیهوده است که بگوئیم یك سفیر دریك سفر تفکریك قوم را اخذ می‌کند. اصلا تفکرآموختنی وفراگرفتنی نیست واسپانیا و مخصوصاً قرطبه مرکز پیدایش رنسانس نبوده است.

من فقط تصدیق قرابت درتفکر می‌کنم. اما اگرقرار بود ابن خلدون و متفکران رنسانس‌چیزی‌ازهم بیاموزند می‌بایست معلم ابن خلدون باشد ونه اروپائیان. اما اینهم محقق نشد زیرا اروپائیان‌هم تاقرن نوزدهم ابن خلدون را نشناختند و وقتی شناختند در اووجود آشنائی دیدند که‌گوئی آزاداندیشان قرن هیجدهم رادرك کرده‌است. دراین مورد میتوان پرسش‌دیگری را مطرح کرد وآن اینکه چه‌ارتباطی میان ابن‌خلدون وابن رشدهست . ابن خلدون آثار ابن رشد رامی‌شناخته ولااقل یکی ازآن‌آثار را شرح کرده‌است. ایولاکوست او راابن رشدی نمی‌داند. ولی مهدی بوجهی تفکراین دورا بهم مربوط می‌کند. دراین وجه باید دقت کرد.گمان نمی‌کنم که ابن خلدون باآثاری مثل تهافة‌التهافة ابن رشد موافق بوده است.

شاید اگرقرار بود که میان تهافة‌الفلاسفهٔ غزالی‌وتهافة التهافهٔ ابن رشد حکومت کند جانب غزالی‌را می‌گرفت. یا لااقل کتاب غزالی را برکتاب ابن رشد ترجیح می‌داد. تردیدی که دربیان این مطلب می‌بینید ازجهت‌آنست که‌ابن خلدون با تعریضاتی که ابن رشد درکتاب خود بفارابی وابن سینا دارد نمی‌توانست مخالف باشدوشاید درمورد غزالی‌هم فکرمیکرد که‌مخالفت اونمیبایست صرفاً بنام دیانت‌صورت گرفته باشد.

پس چرا محسن مهدی دراین باب تفصیل داده است؟ محسن مهدی نگفته است که ابن خلدون درفلسفه از ابن رشد تبعیت کرده بلکه بنظر اوتوجه مصنف «مقدمه» ودکتاب العبر ودیوان المبتدء والخبرفی ایام العرب والعجم والبربر ومن عاصر هم من ذوی السلطان الاکبر» بیشتر معطوف باین نظرابن رشد بوده است که برطبق آن نباید میان دیانت و فلسفه خلط شود.

این نکته درظاهر چندان اهمیت ندارد. اما نتایج بسیارمهم برآن مترتب شده است. شاید قاضی قرطبه می‌خواسته است دین وفلسفه هردو را نگاه دارد و نمی‌توانسته است پیش بینی کند که این جدائی سود دیانت تمام نمی‌شود وفلسفه هم ازاین بابت طرفی نمی‌بندد. اما بهرحال قاضی غرناطه ومصر این روش ابن رشد را پسندیده است. حتی میتوان گفت که تصور دوری بودن تاریخ درآثارابن رشد موجب شده است که ابن خلدون جداً دراین باب تفکر کند. اما بهمان اندازه که میان تصور ابن رشد وابن خلدون درمورد تاریخ اختلاف هست وضع این دو قاضی باهم تفاوت دارد. یکی می‌خواهد ارسطوی حقیقی را بشناسد وفلسفه را چنانکه بوده است محافظت کند و درعین حال به‌حقایق وحی هم ملتزم ومعتقد بماند. این غرض عمل ابن رشد دراشتغال به فلسفه وحکمت است .

اما بفرض اینکه بگوئیم ابن خلدون بفلسفهٔ متقدمان اعتبار میداد و در اعتقاد او بدیانت و شریعت و وحی بهیچوجه تردید روا نداریم مقصود ابن خلدون ازنوشتن مقدمه نه حفظ دیانت و پاك نگاه داشتن آن ازفلسفه است و نه میخواهد فلسفهٔ ارسطو را ازشوب تأویلات وتفسیرهای نو افلاطونی مبری سازد و از خلطی که بگمان او و ابن رشد در فلسفهٔ فارابی وابن سینا پیش آمده بود بپیراید. اومؤسس علم عمران است وبمدد این علم می‌خواهد بتاریخ صورتی نو بدهد و قواعد واصولی را بیان کند که با تمسك بآن بتوان اخبار درست را از روایات نادرست تمیزداد . اما ابن رشد مؤسس هیچ چیز نیست واینهم ازجمله غلط های فاحش مستشرقان است که اورا آخرین فیلسوف بزرگ عالم اسلام دانسته‌اند (هرچند که امکان دارد دراظهار این قول غرض ورزی هم دخیل بوده باشد .) ابن رشد محقق در فلسفه بود و اگر متابعان او در غرب یك حوزهٔ فلسفی بنام او تأسیس کردند واز طریق آثار ایشان ارسطو بهتر شناخته شد ، این حوزه هرگزاهمیتی که تفکر و فلسفه توماس آکوئینی داشت پیدا نکرد . ما حق نداریم در مقایسه ابن خلدون و ابن رشد اطلاعات فلسفی ایندو را

در نظر بگیریم . اصلا از این حیث قابل قیاس نیستند. ابن رشد در شناساندن ارسطو باروپائیان سهمی داشته است . اما ابن خلدون فارغ از التزام دینی یا فلسفی، بشرعاقل دیگری غیر ازحیوان ناطق ارسطو کشف کرده که بشر تاریخی است. اما گمان نشود که اوقائل به ترقی تاریخی بوده است. مورخی که سیر تاریخ را ادواری می‌داند نمی تواند این تصور ترقی را که از قرن هیجدهم بوجود آمده وشایع است بپذیرد .

نکته‌ای‌هم درباب سیرادواری تاریخ درنظر ابن خلدون بگوئیم این‌قول نه باآنچه متقدمان دراین باب می‌گفتند شباهت دارد ونه با قول فیلسوف‌تاریخ معاصر اشپنگلر قابل‌قیاس‌است. زیرا ابن‌خلدون‌ازپیدایش وقدرت وزوال دولت‌ها بحث‌می‌کندوبتمدن بمعنائی که مورد نظر متجددان‌است‌کاری ندارد. بلکه‌نظراو به سلسله‌های‌عرب و ایرانی و بربر است‌که باجنگ وغلبه‌روی کار می‌آمدند و قدرت‌خودرا تحکیم می‌کردند وسط‌می‌دادند وبالاخره براثرتن‌آسانی وضعف وفتور درمقابل قدرتهای دیگر متفرق می‌شدند واین مطلب که از مشاهده وضع حکومتهاودولت‌ها بر ابن خلدون معلوم شده‌است، با نظراو درباب علل‌حوادث تاریخی‌منافات ندارد. عصبیت‌که علت فاعلی عمران‌است بسته به‌حوائج‌قوم‌که علت‌مادی‌است‌صورتهای مختلف پیدامی‌کند واین‌صورت یاعلت صوری،دولت است. پس‌درواقع ابن خلدون به سیر یکنواخت وتکرار ادوار تاریخی معتقد نیست و ایولاکوست کــه چندان اهمیتی به این رأی ابن خلدون نمی‌دهد شاید آن را درست درمقابل تصورترقی‌که مورد اعتقاد خــود اوست می‌بیند.

گفته‌ام‌که ابن‌خلدون‌باتصور ترقی تاریخی‌آشنائی نداشته‌است اما آراء اومنافات با این تصورهم ندارد حتی می‌توان‌گفت نحوهٔ تلقی اونسبت به‌وقوع حوادث تاریخی و عقل (که عقل تمییزی است وسود وزیان را تمیزمی‌دهد وبه بشر امکان می‌دهد که آنچه را مفید می‌داند بسازد) منطقاً مانعی نداشت که به تصور ترقی هم برسد. ولی اوکه درپایان تاریخ قرون وسطای مسیحی درتمدن مغرب عربی آن زمان زندگی می‌کرد نمی‌توانست بکلی از تاریخی‌کــه به‌آن تعلق داشت بگذرد.

این ملاحظات چندان ربطی به معرفی کتاب محسن مهدی یا نوشته ایو لاکوست‌ندارد. خوانندهٔ علاقه‌مند به‌این مسائل‌می‌تواند هردوکتاب را بخواند والبته که با مطالعهٔ یکی از این دوکتاب از خواندن دیگری بی‌نیاز نمــی‌شود.

اطلاعات تاریخی وجغرافیائی مفیدی در کتاب لاکوست هست که محسن مهدی متعرض آن نشده و با توجه به مقصودی که داشته لزومی هم نداشته است که متعرض شود. در کتاب محسن مهدی هم مباحثی آمده که مورد توجه ایولاکوست قرار نگرفته است. اما این عیب کتاب لاکوست نیست. اگر این کتاب با وجود محاسن بسیار عیبی داشته باشد اینست که مؤلف بیش ازحد اصرار در امروزی کردن ابن خلدون دارد.

کتاب مهدی محققانه‌تر است. (در مقابل کتاب لاکوست که پژوهش در آن غلبه دارد). اما اگر دوست دانشمند عزیز ما باستنتاج آراء نگفتهٔ ابن خلدون پرداخته بود اصلا جای چون و چرا در کتاب او وجود نداشت. اما میدانیم که برای محسن مهدی این تکلیف شاق و دشوار است. اگر این تکلیف را قبول می کرد شاید هرگز کتاب او نوشته نمی‌شد واگر نوشته می‌شد یك کتاب معمولی بود. یکبار دیگر می‌گویم که ترجمه هردو کتاب برای ما مغتنم است. لاکوست بیشتر به ابن خلدون مورخ وفیلسوف تاریخ نظر دارد ومهدی به ابن خلدون فیلسوف؛ به این جهت کتاب لاکوست صورت فاضلانه دارد ومهدی عالمانه نوشته است. اما چنان نیست که کتاب مهدی از تتبع خالی باشد ولاکوست بصرف پژوهش اکتفا کرده باشد. درمورد ترجمه بذکر کلیاتی اکتفا می کنم. رویهمرفته هردو ترجمه روان وخوب است ومترجمان ترجمه را سرسری نگرفته‌اند. هردو مترجم هرجا مطلبی از مقدمه نقل شده است به مقدمه مراجعه کرده‌اند.

معذلك نقائصی در این هردو ترجمه هست که مربوط به وضع آشفتهٔ زبان و سرسری گرفتن کلمات وبی‌دقتی در بیان معانی است. پیداست که مترجم کتاب فلسفهٔ تاریخ ابن خلدون سعی کرده است زبان و الفاظی مناسب با اصل کتاب داشته باشد و سعی او بی‌حاصل نبوده‌است. معذلك سهوها وبی‌دقتی هائی دارد که زیبندهٔ مترجم یك کتاب فلسفه نیست. فی‌المثل جزء وجزئی و کل وکلی را اشتباه کرده و بجای قیاس جدلی و قیاس خطابی برهان جدلی وبرهان خطابی آورده است نظیر این اشتباهات را درچند مورد دیگر هم می‌بینیم.

چون رفع این نقائص بسیار آسان است ازارزش ترجمه چندان نمی‌کاهد. تأسف آور اینست که خواننده ممکن است این سهوها را هیچ بنگارد و این هیچ انگاشتن در واقع بی‌اعتنائی به معانی است. وگرنه چگونه می‌توان بجای قیاس جدلی، برهان جدلی گفت. حال اینکه جدل با برهان، بالذات متفاوت است و ایندو باهم جمع نمی‌شود.

ترجمهٔ کتاب لاکوست هم روان است با اینکه عنوان اصل فرانسه کتاب درجائی نیامده است. تصور می کنم ترجمه دقیق عنوان، « تفکر ابن خلدون » باشد. درزبان فرانسه اصلا لفظی که جهان بینی‌را برساند وجودندارد وتاآنجا که من می‌دانم کسانیکه این لغت را از آلمانی ترجمه کرده‌اند بجای آن Conception du monde گفته‌اند و این معنی اختصاص بدوره جدید دارد. شاید ابن خلدون می‌توانست از راهگشایان عصر جهان بینی‌ها باشد، اما علم عمران وعلم تاریخ او جهان‌بینی نیست. بعدازاین ملاحظات اجمالی می‌گویم که دکترمظفری ومسعودی حقیقةً حسن‌انتخاب داشته‌اند وترجمه‌را هم سرسری نگرفته‌اند. نقائص جزئی درهرکاری هست وآنچه گفته شد چیزی ازقدرمؤلفان ومترجمان نمی کاهد. بهرحال بنده باعلاقه وتحسین نست به مؤلفان ومترجمان هر دوکتاب راخوانده‌ام و فایده سیار برده‌ام.

منوچهر امیرپور

تاریخ ادبیات ایران ازدوران باستان تاقاجاریه

تألیف یان ریپکا باهمکاری چند نفردیگر ترجمه دکترعیسی شهابی بنگاه ترجمه و نشرکتاب، ۱۳۵۴، ۷۸+۵۶۶ صفحه

بنگاه ترجمه و نشرکتاب باردیگر موفق شده یکی ازآثارمعتبر غربی را دربارهٔ ایران در دسترس فارس زبانان قرار دهد.

پس از انتشار کتاب نامی «تاریخ ایران» تألیف برتولد اشپولر اظهار امیدواری شد که بنگاه ترجمه ونشرکتاب بتواند در ادامهٔ این اقدام مترجمین زبردستی برای زبان‌آلمانی یافته‌گنجینهٔ عظیم تحقیقات علمی راکه ایرانشناسان آلمانی وآلمانی نویس ازقرن نوزده تاکنون درباره ایران بجای گذاشته‌اند، بزبان فارسی برگرداند.

دامنهٔ این تحقیقات بقدری وسیع‌است که‌کمتر موضوع ایرانی قبل یابعد

ار اسلام ازآن بی‌بهره مانده است. دارمستترخاورشناس نامی قرن نوزده‌فرانسه می‌گوید: «...اگرهمه خاورشناسان آلمانی کنونی (قرن نوزده) را دریك کفه بگذارند وخاورشناسان بقیه اروپا باضافه انگلستان وامریکا و هند را درکفه دیگر، بازهم کفهٔ آلمان خواهید چربید، زیراآلمان لابراتوربزرگ‌خاورشناسی است»[1]

صرفنظرازاینکه هنوز درترجمهٔ‌آثارایرانشناسی انگلیسی، فرانسه وروسی نیز پیشرفت بزرگی حاصل نشده است، وضع درمورد تحقیقات آلمانی زبان نامساعدتر است. زبان‌آلمانی درکشور ما هنوز در سطح گسترده‌ای آموخته نمیشود وتعدادکسانی که بتوانند ازعهدهٔ ترجمه‌آثار تحقیقی بر آیند انگشت شمارند.

مترجمی که بنگاه ترجمه ونشرکتاب برای ترجمهٔ یکی از ارزنده‌ترین آثار مغرب زمین در زمینهٔ تاریخ ادبیات ایران متعهد کرده است ازجمله این افراد انگشت‌شمار میباشد که بزبان‌آلمانی واقعاً تسلط یافته است.

تاریخ ادبیات یان ریپکا در تحقیقات خاورشناسی مقام ارجمندی دارد ومورد مراجعه محققین غربی است. متن اصلی کتاب مشتمل برپنج قسمت‌است:

۱ـ اوستا ـ سنگ نبشته‌های ایران باستان ـ ادبیات میانه، تألیف اوتا کارکلیما، که درآن موضوعات راجع به مراحل‌اولیه فرهنگ‌باستان خاوری، فرهنگ مادها و پارس‌ها، دوره فارسی میانه، ادبیات دوره ساسانی و اکتشافات‌آسیای‌مرکزی مورد بحث قرارگرفته است. این فصل بحث مختصری درباره آثار ادبی پیش ازاسلام و غیر مسلمان است. مؤلف‌آن متذکر شده که این بخش کتاب بمنزله مقدمه‌ای برای بخش‌های بعدی نوشته شده است.

۲ـ هسته اصلی‌کتاب را بخش دوم آن تشکیل میدهد که تحت عنوان **تاریخ ادبیات دری تا آغاز سده بیستم** از طرف یان ریپکا تألیف یافته ومشتمل برمباحث راجع به زبان فارسی نو (دری)، خصیصه‌های ملی، محافظه کاری وسنت در ادبیات فارسی، شعر وصورتهای‌آن (صورت خارجی و صورت ذهنی شعر)، نثر، مراحل‌آغازی ادبیات دری، اوضاع‌اجتماعی وآثار ادبی‌دری از دوره سامانیان تاآخر دوره قاجاریه میباشد.

۱ـ شجاع‌الدین شفا، جهان ایرانشناسی، جلد اول ص۹۲

مترجم (شهابی) مؤلف (ریپکا)

این قسمت ازکتاب است که در جهان خاورشناسی مورد توجه خاص واقع شده و در منابع تحقیقی ایرانشناسی ازآن یاد میشود. شهرتی که این اثر در مغرب زمین یافته مبتنی بر چند علت است: ریپکا که اهل چکسلواکی است در دانشگاه آلمانی زبان کارل پراگ تعلیم یافته و سنن علمی اروپای شرقی و غربی را درك کرده است. او نه تنها از تحقیقات عظیم خاورشناسی قرن نوزده اروپای غربی ومنابع ادبی باختری بهره برده بلکه بینش اجتماعی خاص قرن بیستم اروپای شرقی را نیز دریافته است. ازاینرو موفق شده چکیده‌ای ازعقاید و نظریات خاور شناسان نامی شرق وغرب را ارائه دهد. وی برای اولین بار کوشیده‌است ابژکتیویزم افراطی خاورشناسان غرب‌وسوبژکتیویزم‌ایرانشناسان ایرانی وشرقی وجهان بینی خاص محققین اسلاوی را تلفیق کند. در اثر وی خاورشناسان نامی اروپای عربی وامریکا مانند آربری، ریتر، نولدکه، اشپولر، گرونه‌باوم ، براون، نیکلسون، نیبرگ درکنارایرانشناسان شوروی نظیربارتولد، چایکین، برتلس، یاکوبوسکی، مار، کریمسکی، آندرس، ایوانف‌وایرانشناسان اسلامی مانندآتش، کوپرولو، شبلی نفیسی، بهار، اقبال، معین، فروزانفر، صفاو غیره بسخن میآیند. ریپکا هرجا توانسته این عقاید را برای اثبات نظرات خود

بکارگرفته وسعی کرده‌است علل وموجبات حوادث وعواملی‌راکه منجر به‌وقوع آنهاشده‌براساس‌شیوه عقلانی تاریخ‌نویسی بیان نموده منشاءاجتماعی‌واقتصادی وسیاسی رویدادها را بشیوه دید علمی محققین اروپای شرقی بیابد. این وسعت دید موجب شده که نظریات وی (برغم برخی ازایرانشناسان بناحق) درعقاید خاورشناسی اروپا نفوذ زیادی پیدا کند.گاهی صرفاً برای آگاهی ازریشه این افکار خواندن تاریخ ادبیات ریپکا به دانش‌پژوهان ایرانشناسی توصیه میشود.

نظریاتی که‌ریپکا دربارهٔ اعتقادات دینی‌شعرای‌فارسی‌زبان‌وعوامل‌اجتماعی رویدادهای ادبی ابراز داشته با مخالفت محققین سنتی مواجه شده‌است . بدون اینکه بخواهیم درماهیت این برخوردها وارد شویم متذکر میگردیم که عقاید وی بازتاب روش علمی کشورهای اسلاوی است وبا توجه به تحقیقات عظیمی که دانشمندان خاورشناسی شوروی درباره مسائل ایرانی‌بعمل‌آورده‌اندآشنائی مااین روش‌برای‌استفاده از منابع سرشار شوروی حائز اهمیت فوق‌العاده‌است.

۳ــ سه بخش دیگرکتاب مشتمل برادبیات‌فارسی‌نوین‌درقرن بیستم، نظر احمالی به‌ادبیات‌تاجیکی‌وادبیات عامه‌است که‌ازطرف‌مترجم ترجمه نشده‌است.

مترجم ایرانی بنوبه خود دست به کار خطیری زده است : نوع این اثر تحقیقی چنان است‌که قاعدةً هرمترجمی را ازگرایش به‌ترجمه‌آن باز میدارد. تاریخ ادبیات بمقتضای موضوعاتی‌که درآن مـورد بحث است متن متجانسی نیست‌که باتخصص‌دراصطلاحات‌چندرشته بتوان‌بآسانی‌ازعهدهٔ‌ترجمه‌آن‌برآمد. دراین اثر علاوه برادبیات محض و صنایع لفظی و اصطلاحات تحقیقی مربوط به‌آن، مباحث راجع به زبانشناسی، فلسفه وعرفان، تاریخ و فـرهنگ، عـلوم احتماعی‌وکتابشناسی مطرح‌شده است. مترجم با مهارت وامانت حیرت‌انگیزی به ترجمهٔ دقیق اصطلاحات موفق شده و در مواردی که لازم دانسته آنها را درحواشی شرح داده‌است. استعانت وی ازاساتید فن برای ترجمه اصطلاحات خاص هررشته (همانطورکه مترجم با سپاسگزاری وتواضع ازآن یادمیکند) بر ارج کار او می‌افزاید. زیرا در شرایط فعلی گسترش تخصص‌ها احادی احاطهٔ فردی براصطلاحات علوم متعدد جدی تلقی نمیشود.

مترجم موفق شده بین متن اصلی وترجمه ازلحاظ محتوی وقصد و اثـر سخن هم‌آهنگی ایجادنماید. باوجود امانتی‌که درترجمهٔ مطالب‌کتاب وددرحفظ

سبك علمی متن اصلی بکار بـرده ساختمان دستوری ، شیوهٔ بیان و خصوصیات زبان فارسی را ازنظر دورنداشته است. وی حتی فراتر رفته درمواردی که سخن مؤلف را برای خواننده ایرانی وافی بمقصود ندانسته درحاشیه توضیح داده و اثر فشرده ریپکا را برای متدیان رشته ادبیات نیز قابل درك ساخته است.

یکی دیگر ازامتیازات بزرگ این اثرکه مترجم آنرا حفظ کرده کتابنامهٔ مفصل آنست. مؤلفان طی یك کتابنامه ۷۸ صفحه‌ای کلیه آثاری را که برای تألیف این اثرمورد مطالعه قرارداده یا آنها را برای مطالعه بعدی لازم تشخیص داده‌اند ذکرکرده‌اند. این آثارمشتمل برنوشته‌هائی است که بزبانهای روسی، انگلیسی، فرانسه، آلمانی، فارسی، ترکی، عربی وچکی درباره زبانهای باستانی ایران ، کتابشناسی ایران، تاریخ وفرهنگ واقتصاد ایران، دین ومذهب وتصوف،شعرو ادب وزبان فارسی، تاریخ ادبیات، تحقیقات ادبی، متون ادبی ومطبوعات ایران، ادبیات نوین ایران، ادبیات تاجیکی، ادبیات عامه انتشار یافته است. خوانندهٔ ایرانی برای اولین بار درپایان یك اثرفارسی با چنین فهرست مفصلی ازمراجع تحقیقی وادبی مواجه میشودکه میتواند راهنمون وی برای مطالعات وتحقیقات بعدی درایرانشناسی باشد. امیدواریم این شیوه پسندیده علمی مقبولیت عام پیدا کند ومحققین ما نیز منابع مورد استفاده خود را باز نمایند.[1] صرفنظر از اینکه بدین ترتیب بررسی ادعاها ونظریات مؤلف مقدورخواهد بود، مبتدیان بیر ما منابع تحقیقی برای مطالعات بعدی آشنا خواهند شد.

توفیق بنگاه ترجمه ونشر کتاب را درترجمه ونشر سایرآثار ایرانشناسی آلمان صمیمانه آرزومندیم .

۱- ذکرمنابع تحقیقی بتدریج درکشورما رایج میشود ولی دراکثرمواردبین متن ومنبع مورد استفاده ارتباط مستقیم برقرار نمیشود. آثارعلمی فهرست‌وار در خاتمه مقالات وکتابها ذکرمیگردد بدون اینکه به مندرجات آنها درمتن اشاره‌ای رفته باشد .

علینقی منزوی

مفسران شیعه

از دکتر محمد شعیبی . انتشارات دانشگاه پهلوی . چاپخانه
۲۵ شهریور . ۱۳۴۹ - ۲۶۱ ص

چند روز پیش، اتفاقاً این کتاب را بازکرده به‌عنوان کتابهای تفسیری که درآن معرفی شده نظرمی‌کردم، دیدم به دنبال برخی‌ازآنها کلمهٔ«عربی»، «فارسی» ، « متقدم » ، «متأخر» «صغیر » ، «کبیر» نهاده شده ، و چون این کلمات نمی‌توانست جزو نام کتاب باشد حدس‌زدم شاید این‌عنوانها ازفهرستهائی گرفته شده که مؤلفانش برای‌آسانی‌کار مراجعه کننده به‌گذاردن این‌علامت‌ها اقدام می‌کنند .

پس‌برای‌آزمایش، به«ذریعه» مراجعه‌کردم، ناگاه متوجه شدم‌که مؤلف محترم بخش تفسیرهای ذریعه (جلد چهارم) راباز‌کرده وبا عجلهٔ هرچه‌تمام‌تر آن را به فارسی ترجمه‌کرده وبا افزودن فیشهائی‌ازفهرستهای رضوی‌وسپهسالار بخشهای‌کتاب خود را بدانها انباشته وبا مقدمه‌ای مغرورانه آن را در معرض دید فارسی زبانان‌گذارده است .

من مؤلف را هنوز نمی‌شناسم . ولی چون نمی‌توانم حدس بزنم کسی که عربی نمی دانسته دست به تألیف « تاریخ مفسران» بزند ناچار می‌گویم : شاید ازشدت دستپاچگی بیشتر عناوین جلدچهارم ذریعه را به‌غلط ومغشوش‌ومثله شده ترجمه‌نموده، که حتی‌درترجمهٔ اصطلاحات پیش پاافتاده ومعروف نیزدچار اشتباه‌گردیده است .

مثلا اصطلاح [بعض الاصحاب] را هردانشجوئی که یك سال با تاریخ شیعه‌کارکرده باشد می‌فهمد که به معنی [برخی از شیعیان] است . این مؤلف به معنی[اصحاب پیغمبر] ترجمه‌کرده ، ودراثرهمین اشتباه‌کوچك مفسرانی‌از قرنهای۱ و۲ هجری راجزو صحابهٔ پیغمبر شمرده‌است!(بند۵و۶این‌مقاله).

ایشان سهل‌انگاری را بدانجا رسانیده که برخی‌ازکتابها را فقط به عنوان آنکه دربارهٔ قرآن‌است، هرچند درتجربه وترکیب نحووصرف قرآن‌باشد، باافزودن کلمهٔ «تفسیر» براسم‌کتاب ، آن را درشمار تفسیرها آورده است . (بندهای۴۳ و۷۱) بلکه هرکتاب که نامش درمقدمه باکلمهٔ «تفسیر» آغاز شده ، هـر چند موضوع آن طب بوده وهیچ ربطی‌هم با تفسیرقرآن نداشته در شمار تفسیرهای قرآن نهاده است (بند ۸۸). ودرمقابل بسیاری ار کتابهای تفسیری را که نام ویژه داشته ودرغیر حرف تاء ذریعه معرفی شده ارقلم انداخته است ، درصورتی که آقای دیباجی‌در کتاب«تبویب‌الذریعه»،۲۳۹ تاتفسیررا فقطارمجلدات۱ـ۳ ذریعه بیرون آورده است.

فهرست نگاران کتابخانه‌های رضویه وسپهسالار ومجلس ، نسخه‌های‌خطی را یك‌بیك دیده وبررسی کرده‌اند . صاحب ذریعه نسخه‌های‌گوناگون وبی‌اول‌و آخریك‌تفسیررا درچند کتابخانه مقایسه کرده وگاهی‌برای این‌کارچند شبانه‌روز دریك‌کتابخانه (مانند کتابخانهٔ تقوی) به صورت زندانی مانده وفیش برداری کرده‌است(مقدمهٔ نوابغ‌الرواة . چاپ بیروت.ص:کا). سپس‌در کتابخانهٔ شخصی خودش‌درنجف که فقط فهرستهایش درحدود۰ ۵۰ مجلد بود، درآن فیشهاتجدید نظرکرده گاهی‌دریك فیش‌چند مرجع رایادکرجلدوصفحه نشان داده ، وگاهی مسائلی را حل‌کرده که جزبا سوابق ذهنی۹۶سال عمراو قابل‌حل نبوده‌است .

اینك آیا اخلاق علمی‌عصر ما یا اخلاق مذهبی اجازه می‌دهدکسی کـه «کامل مبرد»را نشناسد (بند۴۳) وخبراز چاپ «تبیان طوسی» ندارد(بند۸۳) وازعربی یافارسی بودن تفسیر نظام ناآگاه است ، ادعای ضمنی‌کندکه تمام‌آن مراجع را دیده ، آن کهن نسخه‌های خطی بی‌سروته را ازنظرگذرانیده وباز شناخته است !

من به علت‌کم حوصلگی فقط از (۵۶) صفحه این کتاب ۲۶۰ صفحه‌ای ۱۰۶ یادداشت برداشتم واین مؤلف محترم در برابر آنها فقط ۱۹جا نام‌ذریعه راآورده، آنهم به‌صورت مدرك ، برای جزئی کوچك ازمطالب فیش، درصورتی که تمام آن فیش را ازذریعه گرفته است. وازفهرستهای دیگر مورد استفاده‌اش اصولا نام نبرده است .

گوئی ایشان با خود عهد بسته که دراین‌کتاب فقط ازمصادری نام برد

که آنها را ندیده بوده است .

ما دیده بودیم کسانی از فهرستهای کتابخانههابدون ذکرمأخذنقل کنند و وانمودنمایندکه خود بدان کتابخانه مراجعه کرده نسخهرا دیدهاند، اماتاکنون کسی با جرأت این مؤلف ندیده بودم . چون مدتی ازانتشارکتاب گذشته فقط برای ثبت درتاریخ و عبرت آیندگان ومنع دانشجویان از خصلت تنبلی واتکاء برغیر که مانند تقلب درامتحان زشت ونکوهیدهاست این یادداشتهارا ازصفحات ۶۱تا ۱۱۶ این کتاب برداشته برای مجلهٔ محترم‌راهنمای‌کتاب ارسال میدارم که اگرصلاح دانستند منتشر سازند . خوانندهٔ محترم در این۱۰۶ یادداشت ، نخست نامیراکه مؤلف بدان کتاب داده وپس‌ازآن شماره جلد وصفحهذریعه که بدون ذکر مأخذ ازآن ترجمه شده خواهد دید. سپس‌اگراعتراضی‌بهچگونگی نقل وترجمه باشد درسطور بعد آن خواهم نگاشت

اینك یادداشتها در ۱۰۶ بند :

ص۶۱ :

۱ـ مؤلف ، زیر عنوان«امام‌المفسرین» میگوید: من محض‌تیمن‌وتبرك این«کنیه!!» را به امیرالمؤمنین دادم واورا دررأس مفسران نهادم.

۲ـ تفسیرابن عباس: ← ذ۴ . ۲۴۳ـ۲۴۴ .

ص۶۲ :

۳ـ تفسیر ابن جبیر : ← ذ ۴ : ۲۴۱و۲۷۶.

درسطر ۱۱ این فیش جملهٔ [مطهر درخلا] را باید [ابن مطهر درخلاصة الاقوال] خواند وجزو غلطهای چاپی به شمار آورد کـه در غلطنامهٔ کتاب هم نیامدهاند .

۴ـ تفسیراعراب القرآن رواسی . ← ذ ۲ : ۲۳۵ـ۲۳۶ .

اگرایشان بهعنوان «معانی‌القرآن» هم در ذ ۲۱ :۲۰۵ مراجعه میکرد میفهمیدکهممکن‌است این‌دو یکی باشند ومؤلف ازقرن‌دوم هجری‌است نه اول.

۵ـ تفسیر سورهٔ حجرات : ← ذ ۴ : ۳۲۳

مؤلف در این فیش این عبارت ذریعه [لبعض‌الاصحاب فی‌القرن الحادی عشر] را به [متعلق به یکی ازصحابه است] ترجمه کرده ، وچون‌آن‌را درقرن اول هجری آورده ، طبعا مقصودش صحابهٔ پیغمبر است ، در صورتی که صاحب ذریعه او را صریحا یکی از علمای شیعه در قـرن ۱۱ هجـری دانسته است .

ص۶۳ :

۶ـ تفسیر اصحاب !! ← د۴ ۰ ۲۶۵شمارهٔ ۱۲۳۴

مؤلف دراین فیش نیز همان اشتباه بند ۵را مرتکب شده عبارت[بعض الاصحاب] راکه در ذریعه به معنی شیعیان است [برخی از صحابهٔ پیغمبر] ترجمه کرده وعبارت [تألیفه قبل ۱۲۰۰] را به[قبل از ۱۲۰۰ نوشته‌شده] ترجمه کرده، این تفسیر قرن دوازهم را جزوتفسیرهای قرن اول وتألیف صحابهٔ پیغمبر آورده است.

۷ـ تفسیرمیثم تمار:← د۴:۳۱۷.

ص ۶۵ :

۸ـ آیات‌الاحکام : ← د ۱ : ۴۰ و۴: ۳۱۱.

شاید دراثردستپاچگی مرجع ضمیررا نشناخته ونظرصاحب ذریعه را که گوید: [این کتاب قدیم‌تر از کتاب شافعی‌است] به‌ابن‌عباس نسبت داده، وتوجه نکرده‌که چگونه ابن عباس می‌تواند راجع به صد وپنجاه سال بعد از خودش قضاوت کند. ونیز مؤلف تاریخ ۲۴۰ راکه درذریعه برای مرگ قرطبی آمده تاریخ تولد اوشمرده است .

۹ـ تفسیرابان بن‌تغلب ← د ۴:۲۳۹

مترجم دراثر نفهمیدن عربی‌سادهٔ ذریعه سخنی را به‌فهرست طوسی نسبت داده‌که نه مقصود صاحب ذریعه است ونه درفهرست طوسی یافت می‌شود.

ص ۶۶ :

۱۰ـ تفسیرابن‌ابی‌شعبه ← د ۴: ۲۴۰

۱۱ـ تفسیر ابن أسباط : ← ذ ۴ : ۲۴۰

۱۲ـ تفسیر مقاتل· ← د۴ : ۳۱۵.

مؤلف دراین فیش تاریخ وفات را که ذریعه ازشافعی نقل‌کرده ، به‌سبب آمدن نام‌کشی درآن سطر وعدم دقت، به‌کشی نسبت داده درصورتی‌که‌درکشی چنین چیزی نیست . ونیز شمارهٔ صفحهٔ ابن ندیم راکه در ذریعه ۲۵۳آمده به غلط به ۲۵۴ تبدیل کرده‌است .

۱۳ـ تفسیرابن‌النجار (متقدم) : ← د۴ : ۲۴۹

۱۴ـ تفسیرابن اورقه : د ۴ : ۲۴۱و۳۱۳

مؤلف حتی غلط چاپی ذریعه راکه درآنجا کلمهٔ ← «أورمه = اورامان»

کردی را «اورقه» چاپ شده است ، همان‌گونه غلط منعکس کرده است.

ص ۶۷ :

۱۵ـ تفسیر ابو بصیر: ← د ۴ : ۲۵۱.

صاحب ذریعه دربارهٔ او گفته است [از اصحاب اجماع شماراست] یعنی جزو ۲۲ تن است که صحت روایات ایشان نزد شیعه اجماعی است . وچون مؤلف از معنی این اصطلاح آگاه نیست عبارت ذریعه را چنین ترجمه کرده [مورد وثوق معدودی از اصحاب اجماع است]. و نیز اودراین فیش عبارتی راکه صاحب ذریعه از «الشیعه و فنون الاسلام» نقل کرده ، به غلط و نادرست ترجمه کرده است

۱۵- تفسیر ابن ابی‌الهند : ← د ۴ : ۲۴۰

۱۷ـ تفسیر ابوالجارود ۰ ← ذ ۴ : ۲۵۱ .

۱۸ـ تفسیر ابوحمزهٔ ثمالی : ← د۴ : ۲۵۲.

۱۹ـ تفسیرسدی : ← د: ۲۷۶

مؤلف در این فیش یکی از چند مرجع ذریعه راهم حذف کرده، و نیز مقایسه‌ای را که صاحب ذریعه برای رفع اشتباه میان دونفر بنام سدی انجام داده، مؤلف‌هم انجام داده می‌گوید: من! برای رفع اشتباه این کار راکردم !

ص ۶۸ :

۲۰ـ تفسیر بطاینی : ← د ۴ ۰ ۲۶۴.

مؤلف دراین فیش کلمهٔ «قائد» راکه در ذریعه به‌معنی عصاکش کور بکار رفته است ، به«پیشوا» ترجمه نموده است.

۲۱- تفسیر ابوجنادهٔ سلولی : ← ذ۴ : ۲۵۲.

۲۲ـ تفسیر جابربن زید جعفی تابعی : ← د۴ : ۲۶۸.

۲۳ـ تفسیر جابربن حیان : ← د۴ : ۲۶۸.

۲۴ـ تفسیر ابن‌ابی‌زیاد سکونی ← د ۴ : ۲۶۰.

ص ۶۹ :

۳۵ ـ تفسیر ابوالصلت : د۴ : ۲۴۳.

اینجا از موارد استثنائی‌است که مؤلف نام ذریعه را « هم ! » درمدارک کار خود آورده . ولی « ابن‌الصلت» را «ابوالصلت» کرده و باید این را نیز ازغلطهای چاپی فرض کنیم که درغلطنامه هم نیامده است.

۲۶ ـ تفسیر سورهٔ یاسین : ← د ۴ : ۳۴۴.

۲۷ـ تفسیر هاشم‌بن حوالیقی :← د ۴ : ۲۷۰.

مؤلف در این فیش نام مفسر، هشام بن سالم را بدین صورت در آورده است .

۲۸ـ تفسیر ابوعلی وهیب بن حفص : د ۴ : ۳۲۰

مؤلف دراین فیش دراثر نا آگاهی از مصطلحات ذریعه ، « الفهرست » را « فهرست ابن‌ندیم» ترجمه کرده است ، در حالی که هرجا در ذریعه کلمهٔ «فهرست» یا «نجاشی» جمع شود مقصود «فهرست‌طوسی» است‌نه ابن ندیم

۲۹ـ تفسیر منحل : ← ذ ۴ : ۳۱۶ .

مؤلف فقط صفت «کنیز فروش» را ازنام مؤلف‌کتاب حذف کرده‌است

ص ۷۰ :

۳۰ـ تفسیر منسوب به حضرت صادق : ← ذ۴ : ۲۶۹

مؤلف دراثر نادرست ترجمه‌کردن‌عربی سادهٔ ذریعه این‌کتاب‌رامطبوع فرض‌کرده است در صورتی‌که کلمهٔ مطبوع دراین فیش ذریعه صفت‌فهرست‌است نه صفت این تفسیر . ایشان دراینجانیز غلط بند ۶۹۵ راتکرارکرده‌واصحاب را اصحاب امام فرض‌کرده است .

۳۱ـ تفسیر طاوس یمانی :←ذ۴: ۲۷۹ـ۲۸۰

۳۲ـ تفسیر زیات :←ذ۴: ۲۷۳

مؤلف این موضوع مهم راکه : اونخستین‌کس‌است‌که در متشابه القرآن بحثی نگاشته است نادیده گرفته وحذف‌کرده است.

۳۳ ـ تفسیر عطیهٔ‌کوفی :←ذ۴ : ۲۸۲ـ۲۸۳.

ص ۷۱ :

۳۴ـ تفسیر ابن ابی‌نعیم: ←ذ۴ : ۲۴۰.

مؤلف عبارت سادهٔ ذریعه را بغلط ترجمه‌کرده‌گوید: [زرکلی ومامقانی ابونعیم را ازعامه شمرده‌اند]درصورتی‌که همگی‌اوراشیعی شمرده‌اند،واستثنای زرکلی ومامقانی درذریعه مربوط به‌نام ابونعیم است نه مذهبش.

۳۵ـ تفسیر ابن فضال (صغیر) :←ذ۴:۲۴۵.

۳۶ـ تفسیر ابن محبوب :←ذ۴ : ۲۴۸
دراین فیش صاحب ذریعه تأسف خورده‌که نجاشی‌دررجال‌خود ۲۰جا از این مفسر بزرگ نام برده اما ترجمه‌ای مستقل برایش در آن کتاب «رجال» نساخته‌است، مؤلف مااین مسألهٔ ساده رانفهمیده وعبارتهابهم بافته‌است.

ص ۷۲ :

۳۷ـ تفسیر ابن مهریار :←د۴ : ۲۴۸-۲۴۹
۳۸ـ تفسیرابن‌وصاح :←د۴ : ۲۴۹
در این جا مؤلف مطالب ذریعه را مسخ کرده : یك کلمهٔ « ابن » میان «ابومحمد» و«عبدالله» افزوده ورقم۱۵۰راکه تاریخ مرگ ابوبصیراست‌تاریخ مرگ وصاح پنداشته و «کتاب‌الصلاة» را که تألیف وصاح است مجهول‌قلمداد کرده است .
۳۹ـ تفسیر ابن عقده :← د ۴ : ۲۴۵.
مؤلف در اینجا یك اظهار نظر واستنتاج صاحب ذریعه را بنام خود بیان‌کرده است .

ص ۷۳ :

۴۰ ـ تفسیر ابوحنیفهٔ دینوری: ←د۴: ۲۵۲.
صاحب ذریعه‌دراین فیش‌کلام‌ابوحیان را در «تقریظ‌الجاحظ» نقل‌کرده، ومؤلف محترم ماکه مرجع ضمیرها را تشخیص نداده‌می‌گوید· [مؤلف تقریظ الجاحظ ازابوحیان ... نقل می‌کند] .
۴۱ـ تفسیرعسکری :←ذ۴ · ۲۸۳-۲۹۳.

ص ۷۶ :

۴۲ـ تفسیر خالد برقی (صغیر) ← د ۴:۲۶۳
مؤلف کلمهٔ خالد راکه نام جد مؤلف است براسم کتاب افزوده
۴۳ـ تفسیر اعراب القرآن :←ذ ۲ : ۲۳۶
مؤلف عبارت صاحب ذریعه [وکتابه‌الکامل فـی‌اللغة مطبوع] رانفهمیده می‌گوید : [کتابی‌هم درلغت دارد] سپس ازآقای سلطان القرائی‌روایت می‌کند که مبردکتابی بنام «الکامل» دارد.
۴۴ـ تفسیر یونس بن عبدالرحمان :←ذ۴ : ۳۲۲
۴۵ـ تفسیر مازنی : ذ۴: ۳۱۲
مؤلف با افزودن الف ولام بی‌جا برسرکلمهٔ «کبیر » معنی جمله ذریعه

را برهم زده است معلوم نیست به چه مناسبت درمیان آن همه مؤلفان‌تفسیر ، یك باره در مورد مازنی به فکر افتاده که تاریخ مرگ او را به‌تقلید از «ریحانة الادب» مدرس ، با حروف ابجد بنویسد .

ص ۷۷ .

۴۶- تفسیرفراء ←د۴:۲۹۸.
۴۷- تفسیر صابونی ←د۴ : ۲۷۸
۴۸- تفسیر ثقفی : ← ذ ۴ : ۲۶۸و۲۸:۱۹.
غلط چاپی این پیش‌آوردن « ابوالحق» بجای «ابواسحاق» است که مهم نیست .

۴۹- تفسیر خالد برقی (کبیر) : د ۴ ۲۶۳
کلمهٔ «خالد» درنام کتاب مانند بند ۴۲ افزودهٔ مؤلف ماست ونام این مفسرمحمدبن خالد برقی‌است اصولا معلوم نیست بچه‌سبب‌این‌مفسر را ازپسرش احمدبن‌محمدبن خالد برقی (بند ۴۲) جدا کرده است .

۵۰- تفسیر معلی ←د۴ ، ۳۱۴-۳۱۵.
نجاشی برای این تفسیر فقط یك راوی بنام حسین اشعری قمی یادکرده است ، صاحب ذریعه در معرفی این راوی می‌گوید : اوکسی است‌که کلینی و قولویه وصدوق‌ازوی روایت‌دارند مؤلف‌ماکه فرق‌میان‌حرف«عطف»و«موصول» ننهاده همهٔ ایشان را به غلط راویان این تفسیر قلمداد کرده است .

۵۱ - تفسیر فضل‌بن‌شاذان ←د۴ : ۳۰۰.

ص ۷۸:

۵۲- تفسیر خطیب ابوالحسن :←ذ۴ : ۲۷۰و۲۷۳.

۵۳- تفسیر شیخ احمد قمی :←د۴ : ۲۶۰
در اینجا مؤلف ذریعه را بعنوان مدرك یادکرده است، زیراکه درآنجا جز ارجاع به حرف نون ذریعه چیزی نیست ، و حرف نون هم هنوز چاپ نشده ودراختیار ایشان نبوده‌است.

۵۴- تفسیر ابوروق :←ذ۴ : ۲۵۳.

۵۵- تفسیر غاضری : ← ذ۴ : ۲۹۵
مؤلف بجای «روایت‌کرده» جملهٔ«یادکرده» آورده وتاریخ ۲۹۹را نیز به‌غلط ۲۲۹ آورده است.

۵۶- تفسیر یقطینی :←ذ۴ : ۳۲۱

مؤلف در ترجمهٔ عحولانهٔ این فیش ، سطر طوسی را بــه بحاشی سبت داده است

۵۷ - تفسیر مطفرهمدانی :←د۴ :۳۱۴

صاحب ذریعه می‌گوید: نام این تفسیر درنسخهٔ مطبوع ازفهرست منتحب الدین بیامده است

مؤلف آنرا چنین ترحمه کرده‌اند . [تفسیر مطبوعی از او دیده شده است !!].

ص ۷۹ :

۵۸- تفسیر حسین بن سعید :←ذ۴: ۲۷۲.

عبارت ذریعه دراین فیش چنین‌است [شارك اخاه‌الحسن فی‌تألیف‌الکتب الثلاثین = درتألیف سی‌کتاب بابرادرش حسن شرکت‌کرد] ومؤلف ما آنرا چنین‌ترحمه نموده است : [درتـألیف کتاب ثلاثین ا . . مشارکت داشته].

ص ۸۰ :

۵۹ - تفسیرابن همام صنعانی :←د۴ . ۲۵۰-۲۵۱.

مؤلف یك صفحه راازترحمهٔ نادرست پر کرده است . برای‌نمونه،عبارت [مارحل‌الناس الی‌احد بعدرسول‌الله مثل مارحلوا الیه] را چنین ترحمه نموده است [هیچ‌کس ازمردم بعدازرسول خدا مانند ابن همام رحلت نکرد!].

ص ۸۱ :

۶۰ - تفسیرابن‌ابی‌الثلج : ذ۴← . ۲۴۰.

۶۱- تفسیرابن بابویه: ←ذ۴: ۲۴۱.

۶۲- تفسیر صدوق :←ذ۴ :۲۴۱.

ص ۸۲ :

۶۳- تفسیر جلودی :←ذ۴ : ۲۷۰.

۶۴- تفسیر ابن عبدك :←ذ۴ : ۲۴۴.

۶۵- تفسیر ابوزید بلخی :←ذ۴:۲۵۳ .

۶۶- تفسیر ابن الولید :←ذ۴ : ۲۴۹ - ۲۵۰ .

تنها چیزی که مؤلف در اینجا بر ذریعه افزوده است ، عبارت « بدین

مناسبت» می‌باشد ، که‌داشتن‌این مفسر لقب «شیخ‌القمینی» را ، معلول آن شمرده که استاد صدوق بوده است !

ص ۸۳ :

۶۷ـ تفسیر ابوعلی فارسی : ــ←د ۱ . ۸۰ و ۲ : ۲۳۵ و۲ ۴۹۲ و ۴
۲۵۵

ص ۸۴ :

۶۸ـ تفسیر ابوالفرح نهروانی ــ←د۴ · ۲۵۶

۶۹ـ تفسیر فرات ــ←د۴ ۲۹۸ـ۳۰۰

۷۰ـ تفسیر شریف ابوالقاسم :ــ←ذ۴ : ۲۵۸.

۷۱ـ (تفسیر) اعراب ثلاثین سوره :ــ←د۲ : ۲۳۵

این کتاب نیز مانند اعراب القرآن (بند ۴۳) تفسیر نیست . مؤلف با افزودن کلمهٔ تفسیر برفیش ذریعه خواسته است کتاب خود را قطورتر سازد این اثر ابن خالویه نحوی، در تجزیه و ترکیب قرآن است نه تفسیر قرآن .

ص ۸۵ :

۷۲ـ تفسیر اطروش .ــ د ۱ : ۵۶ و ۲ : ۳۰۸ و ۴: ۲۶۱

۷۳ـ تأویل‌الایات استرآبادی ــ←ذ۳ : ۳۰۳

صاحب ذریعه دراینجا گفته‌است که [ابن طاووس درسعدالسعود تفسیر لفظ «یاسین» را ازاین کتاب نقل کرده است] . مؤلف با پس و پیش کردن جمله مکلی معنی را از میان برده است . نیز ایشان «عصر المؤلف» را به «سال تولد او» ترجمه کرده‌اند

ص ۸۷ :

۷۴ـ تفسیر قتیبه :ــ←د۴: ۳۰۱

۷۵ـ تفسیر رمانی:ــ←ذ۴: ۲۷۵.

مؤلف دراینجانیزمانند همیشه مصادری‌راکه صاحب ذریعه‌برای‌راهنمائی مراجعه‌کننده نام برده حذف نموده است .

ص ۸۸ :

تفسیر دیلمی :ــ←ذ۴ : ۲۷۱.

مؤلف دراین فیش شکی را که صاحب ذریعه خودش درتعیین اسم کتاب دارد ، در اثر دستپاچگی به صورت شك ، کراجکی و ابن شهر آشوب در وجود این کتاب بیان‌کرده ، درصورتی‌که بنا بر نقل ذریعه ایشان شکی در آن تفسیر نداشته‌اند وازآن نقل‌کرده‌اند.

۷۷ـ تفسیرابومنصورصرام : ← د ۴ : ۲۵۸.

صاحب ذریعه گفته است [طوسی در باب الکنی ازفهرست اورایادکرده است] گوئی مؤلف نمی‌داندکه قدما در پایان‌کتاب خود بابی مخصوص کنیه‌ها می‌نهاده‌اند. لذا پنداشته‌که طوسی کتابی‌دیگر بدین نام دارد، پس می‌گوید : در«کنی والقاب » شیخ ازاو یاد شده است !

۷۸ـ تفسیر نعمانی :← ذ۴ : ۳۱۸ .

مؤلف ازدستپاچگی درسطردوم این‌فیش فاعل«گوید» راکه شیخ‌حر است فراموش‌کرده ومطلب ذریعه را بکلی بی‌معنی ساخته . درسطوربعد نیزمطالب ذریعه مسخ شده است .

درذریعه گوید : [یك حطبه براین تفسیرافزوده‌اند وآنرا بنام‌محکم و متشابه به سیدمرتضی نسبت داده‌اند وچاپ هم شده است] ایشان می‌گوید:[این تألیف به‌ضمیمهٔ محکم ومتشابه سید مرتضی هم اخیراً چاپ‌شده].

۷۹ـ تفسیر محمد بن بحراصفهانی :←د۴ : ۳۱۳ و ۵ : ۴۴-۴۵.

چون مؤلف معنی‌کلمهٔ «بدل‌کبیر = بزرگ ابدال» رانفهمیده به«کبیر» تنها اکتفا کرده وگرنه‌کسی این مفسر را بلقب کبیر نخوانده است .

۸۰ـ تفسیرکعبی :←ذ۴ : ۲۴۳ سطر

چون مؤلف‌کلمهٔ «کعبی» را ازجیب مبارك ، برآن افزوده‌اندنیم‌ساعت وقت مرا تلف‌کردند تامدرکش را بیابم . وپیش‌ازایشان هیچ کس‌این‌دوئل‌مفسر قرن‌چهارم را به‌لقب «کعبی» نخوانده‌است . وچون مؤلف ،کعبی‌بلخی، مفسر قرن چهارم (ذریعه ۵ : ۳۱۰-۳۱۱) را از قلم انداخته است دورنیست‌که در چاپخانه عنوان فیش اورا برسر مطالب فیش بعدازآن نهاده باشند .

ص ۸۹ :

۸۱ـ تفسیر ابن‌الجحام :←ذ۴ : ۲۴۱-۲۴۲.

دستپاچگی مؤلف سبب شده است که درسطر ۲۱ این فیش‌محقق‌کرکی را بجای شاگردش شرف‌الدین علی استرآبادی بنشاند وکتاب استرآبادی‌را

به کرکی نسبت دهد. وگرنه گفتهٔ ذریعه صریح وآشکاراست .

ص ۹۰ :

۸۲ـ تفسیر ابن‌أبی صبیح : ← د ۴ : ۲۴۳

مؤلف کلمهٔ «أبی» را میان «ابن» و «صبیح» به غلط افروده و درذریعه نیست .

۸۳ـ التبیان شیخ‌طوسی: ← د ۳: ۳۲۸ - ۳۳۱ و۴ :۲۶۶-۲۶۷.

چون حلد چهارم ذریعه سه سال پیش ار «تبیان» چاپ شده مؤلفش تنها به معرفی سخ حطی‌آن اکتفاءکرده‌است ، متأسفانه مؤلف ماکه‌کتابش را ۲۵ سال بعد ارچاپ «تبیان» منتشرکرده، هنور ارچاپ این کتاب مهم‌که مکررهم چاپ شده است خبر ندارد .

ای‌کاش ایشان مطالب ذریعه را درست نقل‌کرده ومسخ ومثله نکرده بودا ایشان مدعی شنیدن سحمی شده است‌که شیخ‌الاسلام رنجانی سالها قبل به‌صاحب ذریعه‌گفته بوده است حوشمره اینکه مؤلف در اثر دستپاچگی فعل مجهول «یحکی» را که در (د۳ : ۲۹ : ۲۲) آمده بصورت فعل معلوم حوانده‌وناچار شده قسمتی ازنظریات‌صاحب‌ذریعه رانیرداحل‌مسموعات حودارمرحوم‌زنجانی! حا برند ! .

ص ۹۱ :

۸۴ـ تفسیر ابوالفتح دیلمی : ←د۴ : ۲۵۵ .

مؤلف ما فقط درسطر۴ فیش، حملهٔ [بسال ۴۳۰ ﻫ ازیمن‌آمده]را پیش ارکلمهٔ [دریمن] ار عبارت ذریعه حذف کرده است.

ص ۹۲ :

۸۵ـ تفسیر نحاشی :←ذ۴ . ۳۱۷.

مؤلف کلمهٔ [من‌ولد] راکه درذریعه به معنی ار نوادگان به‌کاررفته در سطر ۲ فیش به [ازپسران] ترحمه کرده وسیصد سال فاصله میان این مفسر وحدش را نادیده انگاشته، ونیر باید درسطر۶ فیش،کلمهٔ «استناد» راغلط‌چاپی «اسناد» فرض نمائیم.

۸۶. التفصیل الجامع لعلوم التنزیل :←ذ ۴ : ۳۱۶ .

ص ۹۴ :

۸۷ـ تفسیر مفید :←ذ ۴ : ۳۱۵.

مؤلف در سطر ۴ فیش « ردبرحبائی» را صفت « دلائل القرآن» آورده درصورتی که درذریعه آنها دوکتاب جدایند .

ص ۹۷ :

۸۸ـ تفاسیرالعقاقیر :←ذ۴ : ۲۲۹.

هرکم سوادی هم از نام این کتاب می‌تواندبفهمدکه تفسیر قرآن نیست ، با این همه مؤلف فقط به دلیل اینکه درجلد چهارم ذریعه درحرف «ت» آمده واول نامش «تفاسیر» است، آنرا داخل کتب تفسیرقرآن کرده است.

۸۹ـ آیات‌الاحکام. ارقطب راوندی مـ ۵۷۳ : ذ ۱ . ۴۲ و۱۳۹: ۵۵ـ ۵۶ و۱۶: ۲۹۵

مؤلف درسطور ۵ تا ۷ این فیش گفتاری از ابن‌ابی‌الحدیدبرصدراوندی درشرح خطبه‌های علی آورده که به هیچ وجه مربوط به‌تفسیر راوندی نیست . اصولا معلوم نیست مقصود ابن‌ابی‌الحدید دشمنی باراوندی مـ ۵۷۳ یا راوندی مـ ۵۴۸ یا راوندی مـ ۲۴۵ است ، چون به هرسه راوندی شرح خطبه‌ها نسبت داده شده است . (ن . ك : د ۱۴ : ۱۲۶ و۱۴۳ و ۱۵۶) . احتمال می‌رود که مقصود ابن ابی الحدید، احمد راوندی مـ ۲۴۵ باشد که فیلسوفی شیعی ومتهم به‌زندقت ومانوی‌گری بوده است.

ص ۹۸ :

۹۰ـ تفسیرابن‌کیال (کال) :← ذ ۴ : ۲۴۵.

مؤلف دراینجا نیزمانند چندین جای دیگر به سبب عدم تشخیص مرجع ضمیر، لقب «مکثر = نویسندهٔ چندتفسیر» راازقول صاحب «امل‌الامل»به‌کیال داده است ، درصورتی که «مکثر» از مصطلحات صاحب ذریعه است.

۹۱ـ تأویل‌متشابهات القرآن .←ذ۴ : ۲۰۷.

تنها فرق این فیش باذریعه دراین است که مؤلف نام کتابخانه‌ای راکه صاحب ذریعه کتاب را درآن دیده به غلط نقل‌کرده است ، و شهرستانی را ، آشتیانی کرده است .

ص ۹۹ :

۹۲ـ روض‌الجنان :←ذ ۱۱ : ۲۷۴ـ۲۷۵.

مؤلف دو صفحه راجع به آن سخن گفته است . ولی اگر اول و آخر

چاپ ۵ جلدی و چاپ ۱۰ جلدی را باهم مقایسه کرده بود آن همه آشفته نمی گفت و آن پنج سطر زیادی آخر فیش را هم نمی نوشت .

ص ۱۰۲ :

۹۳ـ تفسیر جامع العلوم باقولی :←ذ۴ : ۲۶۸ـ۲۶۹ .

مؤلف این عبارت سادهٔ ذریعه [وقدسأل من فضلاء خراسان معنی بیت للفرزدق فکتب کل منهم رسالة فی جوابه] را چنین ترجمه کرده است: [مؤلف ازفضلای خراسان معانی ! ابیات! فرزدق را پرسیده و برای هر کدام رساله‌ای درجواب! نوشته است] .

۹۴ـ تفسیر عن الصادقین :←ذ۴:۲۷۸.

ص ۱۰۳ .

۹۵ ـ تفسیر راوندی : ← ذ ۴ : ۲۸۲ .

صاحب ذریعه از « الدرجات الرفیعة » نقل کرده که این تفسیر ناتمام مانده است . اما مؤلف محترم ما گفتهٔ «درجات رفیعه» را از منتجب الدین م ـ ۵۸۵ نقل کرده‌است وهیچ متوجه نیست که چگونه اهل قرن ۶ ازاهل ۱۲ نقل می کنند. باری ایشان فضل‌الله را نیز دراینجا فضل‌الدین کرده‌اند.

ص ۱۰۷:

۹۶- تفسیر مرقانی : ← ذ ۴ : ۳۱۴.

۹۷ ـ الانوار الباهرة سید رضی :← ذ ۲ : ۴۱۸ـ۴۱۹ .

این کتاب به‌هیچ وجه تفسیر نیست. بلکه دربارهٔ لقب«امیرالمؤمنین» برای علی است ، معلوم نیست چرا مؤلف آنرا تفسیر قرآن خوانده است. باری مقصود ایشان ازسید رضی هم، رضی‌الدین علی بن طاووس است ، سبب انتخاب این لقب نامعروف برای اونیز خود جای پرسش است .

۹۸ـ تفسیر سورهٔ فاتحه :←ذ۴: ۷۸.

هیچ معلوم نیست چرا مؤلف نام این کتاب را که « ترجمة الاسرار» است نپسندیده و کنار نهاده وعنوان موضوع آن را بجای نام بکار برده‌است .

۹۹ـ شواهد القرآن←ذ۱۴ : ۲۴۴.

ص۱۰۹:

۱۰۰ـ تفسیر ابن متوج بحرینی :←ذ۴: ۲۴۶ـ۲۴۸.

مؤلف در اینجا مانند بند ۹۰ دادن لقب « مکثر» را که از اصطلاحات

خاص ذریعه است به صاحب روضات نسبت داده است . نیز ایشان رنجی را که صاحب ذریعه دربارهٔ تفکیك دوتن بحرینی بنام « ابن متوج » کشیده بدرستی نتوانسته منعکس سازد .

ص۱۱۰:

۱۰۱- تفسیر سمرقندی : ← ذ ۳ : ۳۰۷ و۴ : ۲۷۳ و۱۵ : ۳۲۶ .

مؤلف این کتاب را ناشناخته باردیگر در صفحهٔ بعد (ص۱۱۱) تکرار کرده است .

ص ۱۱۱:

۱۰۲ - التاویلات :←ذ۳ : ۳۰۷ و۴ : ۲۷۳ و۱۵: ۳۲۶.

مؤلف دراین‌جا به تقلید از ذریعه (نه بنقل از آن) چندتن بنام حیدر آملی‌فرض کرده‌است وازاینکه صاحب ذریعه بعداً تغییر رأی داده ودر«الحقائق الراهنه‌ص۶۸» این‌سخنان خود را تصحیح‌کرده ، آگاهی ندارد . البته ازاین لحاظ اعتراضی هم برایشان وارد نیست .

۱۰۳- بحرالاصداف قطب رازی :←ذ۳: ۳۰.

مؤلف آغاز این‌کتاب راهم نوشته اما معلوم‌نیست چرا ازذکرخصوصیات تفسیر دیگراین مؤلف «تحفة الاشراف» که در ذ۳ : ۴۲۰ معرفی‌شده‌خودداری کرده است.

ص ۱۱۲:

۱۰۴- ایضاح المخالفة : ←ذ۲ : ۴۹۰ و ۴۹۸.

دستپاچگی مؤلف در ترجمه سبب شده است کـه تاریخ ۱۳۱۱ را کـه صاحب ذریعه برای مرگ آقا میرزای اصفهانی (صاحب نسخه) آورده ، ایشان تاریخ رؤیت نسخه پندارد، ونیز گفتهٔ صاحب ذریعه را به شیخ حرعاملی نسبت دهد .

۱۰۵- تفسیرالقرآن :←ذ۴ : ۲۵۶-۲۵۸.

دستپاچگی مؤلف را واداشته‌که عبارت سادهٔ ذریعه : [فی‌حرف الفاء من مطلع البدور] را به [درکتابخانهٔ مطلع‌البدوردرحروف فاء !!] ترجمه‌نماید.

ص ۱۱۶

۱۰۶- تفسیر طیفور :←ذ۴ : ۲۸۰

مؤلف دراین فیش فقط یك کلمهٔ « دیگر » را برذریعه افزوده و عبارت خود را فاسدکرده است.

غلامرضا طاهر

دستور الافاضل

تألیف حیرات دهلوی ، به‌اهتمام نذیر احمد
چاپ بنیاد فرهنگ ایران. تهران - ۱۳۵۲

«دستورالافاضل فی لغات الفضائل» که به نام دستورالافاضل شهرت دارد یکی از قدیم‌ترین فرهنگهای فارسی است که در هندوستان در دورهٔ محمد بن تغلقشاه (۷۲۵-۷۵۲) درسال ۷۴۳هجری به اتمام رسیده، چنانکه از قطعه‌ای که درخاتمه‌کتاب درج است به وضوح می‌پیوندد ..

نویسندهٔ دستور الافاضل به نام حاجب خیرات و رفیع معروف‌است . به ظاهر دو فقرهٔ حاجب خیرات اضافت ابن است و ازاین میتوان حدس زدکه‌نام پدرش خیرات بود.

چنانکه معلوم است دربارهٔ زندگانی رفیع اطلاعی مفصل به هم نرسیده‌و تنها مأخذی‌که راجع به‌حیاتش یك‌کمی‌اطلاعی‌داده همین‌کتاب دستورالافاضل است‌که در مقدمه‌اش بعضی‌مندرجات سودمند دربارهٔ خودآورده است. ازآنجا بدست‌میآید‌که رفیع‌ازدهلی برآمده درتلاش ممدوح ووسیلهٔ زندگانی ازجایی بجایی‌می‌رفت. آخرالامر به قصبهٔ «سپر» رسید ودرآن جا چندی ساکن ماند . دراین موقع یکی از صدور بنام شمس‌الدین محمد ازآن قصبه دیدن نمود و حاجب خیرات بوسیله‌ای دردربار صدر مذکورکه مرد فاضل وعلم دوست بود راه یافت و از دست او نوازش‌ها دید. وبه پیشنهاد ممدوح خود رفیع همراه‌او به مستقرش‌که استادآباد نام داشت رفت ودرآنجا تدریجاًدرسلك‌مقربان درگاه منتظم شد.

روزی درمجلس‌آن صدر دربارهٔ انحطاط علم لغت صحبت بود. حاجب خیرات ذکر فخرالدین قواس نمود و فرهنگنامهٔ او را بسیار موردستایش قرار داد. صدرمزبورقبول نمود، اما«فرهنگنامهٔ قواس» را بسیار مختصردانست. چون حاجب خیرات در علم لغت بهره‌ای داشت بنابر خواهش ممدوح خود دستور الافاضل را اتمام نمود .

حاجب خیرات بهره‌ای ازشاعری نیزداشته چنانکه درمقدمهٔ کتاب دستور الافاضل به علاوه قطعه‌ای که درخاتمهٔ کتاب یافته میشود قطعهٔ دیگری به مدح رشیدالدین وطواط آورده است.» (نقل از مقدمهٔ مصحح)

«دستورالافاضل ترتیب الفبائی دارد. هرحرف باب قرار داده شده وذیل هرحرف واژه‌هایی که حرف اول آنها برطبق باب باشد به‌ترتیب تهجی آمده. اما این ترتیب چنانکه باید درست ومحکم نیست. چون این فرهنگ شامل واژه‌های عربی است بنابراین ابواب ث، ح، ص، ض، ط، ظ، ع ، ق وجود دارد.

اما این‌ابواب خیلی مختصراست. اگرچه بعضی جایهااعراب را رعایت نموده است اما نسخهٔ حاضر ازاین حیث نقصی زیاد دارد . در این فرهنگ تلفظ کلمه وشواهد شعری هیچ نیامده و بنابراین دعوی مؤلف که او فرهنگی صحیح‌تر وبهتر از فرهنگ نامهٔ قواس نوشته باطل است». (ایضا ازمقدمهٔ مصحح) .

«دستورالافاضل از حیث قدمت چهارمین وقدیم‌ترین لغت‌های مکشوف می‌باشد و سه لغت قدیمتر از این عبارت‌اند از لغت فرس اسدی (تألیف قبل ۴۷۵)، فرهنگنامهٔ قواس(تألیف بعد ۶۹۰) وصحاح الفرس (تألیف ۷۲۷).» (ایضاً از مقدمهٔ مصحح).

کتاب‌را مصحح گرامی‌ازروی‌نسخهٔ منحصر به‌فرد کتابخانه انجمن‌آسیائی بنگال در کلکتهٔ هندوستان تصحیح کرده‌اند که چنانکه متذکر شده‌اند نسخهٔ مضبوط و بی‌غلطی نیست.

بنابر شمارش این جانب فرهنگ قواس ۱۳۶۲ لغت و دستور الافاضل ۲۰۷۱ لغت دارد. یعنی مؤلف دستورالافاضل ۷۰۹ لغت زیادگردآورده‌استو این لغات اضافی اغلب عربی است.

این فرهنگ پر بوده است از تصحیف و تحریف واغلاط که بسیاری از آنها را مصحح تصحیح کرده‌اند و صورت درست بعض دیگر از آن اغلاط را اینجانب ذیلا به عرض خواهم رسانید و بعض دیگر همچنان باقی مانده است که اهل اطلاع ولغویون آنها را تصحیح خواهند کرد.

۱ـ آن : نمك وهنگام . «آن» به معنی هنگام عربی‌است . اما به معنی «نمك» نه در فرهنگهای فارسی آمده نه در قوامیس‌عربی. گمان‌کنم این‌معنی‌را مؤلف ازبیت مشهور حافظ استنباط کرده است .

شاهدآن نیست که مویی ومیانی دارد

بندهٔ طلعت آن باش که‌آنی دارد

۲ـ اخبیه : سیاره . «اخبیه» جمع خباء است وخباء به معنی خیمه و خرگاه است. گمان‌کنم مؤلف اخبیه را ستاره معنی کرده است و نساخ «سیاره» نوشته‌اند. ظاهراً این اشتباه از اینجا ناشی شده است‌که «سعدالاخبیه» را که یکی از منازل قمر است «اخبیه» بدون «سعد» خوانده وچنین معنی کرده است.

درلغت‌نامه‌آمده: سعدالاخبیه : منزل بیست وپنجم از منازل قمر وازجملهٔ رباطات دوم است

۳ـ امار : حساب. آمار را به تصحیف «امان» خوانده است.

۴ـ املاق : درویشی و نام ولایت ترکان. نام ولایت ترکان «ایلاق»است با یا .

۵ـ اسره : شکنج پیشانی. مؤلف ومصحح‌هیچ یك حرکات این‌کلمه را نگذاشته و به عربی بودن‌آن توجه نداده‌اند .

این‌کلمه جمع«سرار» وعربی‌است. درالمنجدآمده: السرار ج۱ سرة: الخطوط فی‌الجبهة اوالکف. پس اسره با تشدید راء بمعنی خطها وشکنجهای پیشانی وکف دست است. نه شکنج پیشانی‌که مفرداست.

۶ـ انحناء : گوژپشت. واضح است‌که گوژپشتی درست است.

۷ـ اابل : اقطاع یافتن. مصحح درحاشیه‌آورده است:

مؤید: اابل بالفتح اقطاع یافتن‌کذافی‌القنیسه والقبیه لااعلم‌اهذاعربی ام فارسی ام ترکی. اما واضح است‌که این کلمه فارسی نیست. بگفته مدار ۲۴:۱ ابراهیمی این را ترکی قرارداده . گمان‌کنم درست این‌کلمه «ایالة»یا «ولایة» باشد. درالمنجد آمده: آل‌علی القوم : ولی یعنی والی شد و مصدراین فعل «ایألة» است. و نیز درالمنجد آمده :

ولی‌البلد : تسلط علیه ومصدراین فعل‌ولایة است.

۸ـ اسپرسف : میدان. درست اسپریس‌است. مرکب از اسپ به معنی

ورس وریس = راس = راه .

۹ــ بابیران : میانجی . درست پایندان است.

۱۰ــ بشعره : ساخته شده . درست « بسنده » است یعنی‌ساخته وآماده

۱۱ــ بیر: تعلیم استاد وچاه . ظاهراً « پیرتعلیم» راکه به معنی‌معلم علوم دینی است ودرشعرمعروف خاقانی آمده مؤلف « استاد » معنی کرده بوده است ویکی از نساخ « پیر» را متن لغت و «تعلیم استاد » را معنی‌آن تصور کرده وبه این‌صورت نوشته است .

اشتباه دیگر این‌است که « بئر » عربی‌راکه مرکب از باء وهمزه و راء است « بیر » خوانده است .

۱۲ــ براعت ، پرهیزکاری . واضح است که « براءت » با همزه درست است .

۱۳ــ بدیه : بروور کردن . آشکار است که « بدیهه » درست است.

۱۴ــ تشمیر: برچیدن. این کلمه به معنی‌مطلق برچیدن نیست بلکه به‌معنی برچیدن وبالاگرفتن دامن است

۱۵ــ تنویه : بزرگی. درست متن‌لغت « تنویه » است باهاء هوز درآخر ودرمعنی‌هم بزرگ کردن نام کسی درست است .

۱۶ــ ثمن : ده هزار سوار طاهراً « ثومان » درست است .

۱۷ــ حباب : مار. حباب با دوباء غلط وباهای حطی وتاء قرشت‌درست است که جمع حبه باشد.

۱۸ــ حنجر: نایره حلق . درست نایژهٔ حلق است.

۱۹ــ حف‌وحفاوت : درگرفتن. درست دربرگرفتن یادرمیان‌گرفتن‌است.

۲۰ــ خذف :گوش ماهی . درست « صدف » است با صاد و دال نه با خاء و ذال نقطه‌دار.

۲۱ــ داعی: دعاگو وپسرخوانده . به معنی پسرخوانده « دعی » درست با یاء مشدد .

۲۲ــ دوشیزه دختر بکر و زمین چرب و چفسان . به معنی زمین چرب و چسنده « دوسنده » درست است ازمصدر دوسیدن یعنی چسبیدن .

۲۳ــ دریوزه : خواست‌کردن . درست « درخواست» کردن است یعنی گدایی کردن.

۲۴ــ ذفرا : بناگوش . درست «ذفری» است با الف مقصوره‌نه با الف

و کلمه عربی است درالمنجد آمده :

الذوری : العظم الذی خلف الاذن و هو اول مایعرق من البعیر.

۲۵ـ رافة : مهربانی . واضح است که رأفة با همزه درست است

۲۶ـ رباب : ابر. درست « ذباب » است و عربی است با ذال نقطه‌دار

به با راء بی‌نقطه

۲۷ـ روع : ترس . درست « روع » با عین بی‌نقطه .

۲۸ـ رنك : پیچال چشم بود . درست « ژفك » است .

۲۹ـ ساك: گذارنده ودرست گدازنده است ازمصدر گداختن و این ظاهراً

غلط چاپی است

۳۰ـ شیه : آوار است . وشیهه با دو هاء درست است .

۳۱ـ شاهر: برآرندهٔ چوب ـ شهر یعنی بیرون آوردن شمشیر از علاف

و بالابردن آن شاهر اسم فاعل ازشهر است. بنابراین برآرنده شمشیر درست

است .

۳۲ـ شبح : تاریکی سر. ظاهراً «تاریکی‌شب» درست است.

۳۳ـ شمر : دهنده و حوض آب . شمر به کسر اول و سکون دوم عربی

است و به معنی مرد بخشنده وسخی است وشمر به فتح اول ودوم به معنی حوض

آب فارسی است .

۳۴ـ صدعه :گوش . درست بیخ گوش است .

۳۵ـ ضعطه : افسردن گور وتندر. درست «افشردن» است با شین نقطه‌دار.

۳۶ـ ضیاع : وروره کردن هرچیز وباغ . ضیاع به فتح اول یعنی ضایع

وتباه شدن . « وروزه » ظاهراً دراصل « بادروزه » بوده است که تصحیف شده

نیز ضیاع جمع ضیعه است که باغ معنی توان کرد وآن البته به کسر اول است.

۳۷ـ طلل : بلندی و فرود آمدن مسافـران . محل فرود آمـدن مسافران

درست است

۳۸ـ قارع :گویندهٔ در . درست کوبندهٔ در است از مصدر کوبیدن.

۳۹ـ کویان: خیمهٔ کرد . درست«کیان» است با ضم کاف .کاتبی ضمهٔ کاف

را واو خوانده است .

۴۰ـ گوشخنه :گوش خزك . درست گوش خبه است.

۴۱ـ کرخ : زحل . درست گرخ است که شاید بتوان گفت لهجه‌ای است

ارگیره از مصدرگرفتن . ومعنی آنهم زحل نیست بلکه رحل است که کتاب را درآن جای می‌دهند .

۴۲ــ لزیر : زیرك وهوشیار . ظاهراً درست گربراست .

۴۳ــ مسجن : فربه کرده . درست مسمن است با میم نه جیم.

۴۴ــ ناهره : عورت پستان افتاده . درست ناهزه است با زاء نقطه‌دارو عربی است.

۴۵ــ وتب : جستن. درست « وثب » است با ثاء سه نقطه .

۴۶ــ ورقان : شفیع . درست « ورفشان » است .

۴۷ــ هیجان : برگشتگی . درست ظاهراً سرگشتگی باید باشد.

۴۸ــ هیفاد : عورتی باریك میان . صحیح « هیفاء » است بروزن فعلاء.

۴۹ــ هوسارده : به غایت تشنه درست «هوشارده» است با شین‌سه‌نقطه.

۵۰ــ هویه : کتف . درست «هوبه» است با باء ابحد

۵۱ــ یثرب : زمین مکه . زمین مدینه درست است .

۵۲ــ یفی : بازگردد . درست « یفئی » است با همزه درآخر و این فعل مضارع عربی است . درقرآن آمده :

حتی یفئی الی امرالله .

۵۳ــ یمح . ناچیزکردن . این کلمه فعل مضارع اعلال شده است و در اصل یمحوبوده است یعنی ناچیز وباطل می‌کند.

۵۴ــ یلواج: پیغمبرعلیه‌السلام . یلواج ترکی‌است و به معنی‌مطلق‌پیغمبر وفرستاده است نه پیغمبر اسلام .

۵۵ــ اندفسواره : پشتیوان . درست « اندخسواره » است با خاء

۵۶ــ مصاهره :کارخیر. مصحح‌گرامی‌درحاشیه نوشته‌اند کذاست دراصل کارخیر درست است یعنی دامادی یا عروسی. و این‌معنی درغیاث‌اللغات مذکور است ومیان مردم شهرضا (قمشه)هم متداول است .

۵۷ــ نکال : انگشت . درست «رکال» است.

۵۸ــ خطی : جنس‌جامه وتره . به معنی تره «خطمی» درست است.

۵۹ــ خفجا :گرانی باشد. این‌معنی‌ابهام دارد وچیزی ازآن افتاده‌است. خفجا یعنی سنگینی وگرانی که درخواب عارض‌شخص‌شود.

۶۰ــ طباکی . پاسبان . گمان‌کنم « طبال » راکه به معنی طبل‌زن است مجازاً پاسبان معنی‌کرده باشد ونساخ به غلط طباکی باکاف نوشته باشند.

سید محمدعلی جمالزاده

تعزیه و تعزیه خوانی

از صادق همایونی شیراز ــ اسفند ۱۳۵۳

تعزیه درسراسرمملکت، سالیان بسیار وشایدبتوان گفت چند قرن، مرسوم بوده و عموم هموطنان ما از مرد و زن و بچه و وضیع و شریف وشهرنشین و روستائی وایلیاتی بدان علاقه بسیار داشته ومن که جمال‌زاده هستم خوب بخاطر دارم که هفتاد هشتاد سالی پیش ازاین حتی ازطرف مظفرالدین‌شاه قاجار در تهران درتکیه دولت که درقسمت جنوبی «شمس‌العماره» با آهن ساخته شده بود تعزیه برپا شد وهجوم مردم خاصه جماعت زنان باندازه‌ای بود که گاهی دوسه نفر حفه میشدند.

دور تا دور تکیه نامبرده گذشته از خود شاه هریك از اعیان واشراف و اشخاص نامدار وصاحب اعتباردارالخلافه چه برای مردها وچه برای خانمهای حرمسرا ایوانها (لژ) مخصوص مانند خانه زنبوران ساخته شده بود که با چراغ و زینت‌ها وگلدانهای رنگارنگ می‌آراستند. خانمها در پشت پرده‌های زنبوری می‌نشستند و مقصود ازپرده زنبوری پرده‌هائی بودکه خانمها ازپشت آن مجلس تعزیه و جمعیت را می‌توانستند تماشا کنند در صورتیکه کسی ازبیرون نمی‌توانست آنها را ببیند

مؤلف کتاب «تعزیه وتعزیه‌خوانی» سعی می‌داشته‌است که حتی‌المقدور آنچه را با تعزیه ارتباط وسروکاری دارد جمع‌آوری نماید و الحق بطرز شایسته‌ای ازعهده این مشکل برآمده‌است ومطلب ناگفته‌ای باقی نمانده که محتاج مطالعات دیگری باشد. تنها مطلبی که شاید بگفتن بیرزد توجه بیشتری بمندرجات کتاب بسیار گرانقدر «دین‌ها و فلسفه‌ها درآسیای مرکزی» است

بقلم کنت‌دوگوبینو که‌آقای همایونی درصفحه ۳۰ کتاب خوداز آن نام‌برده‌اند. این‌کتاب مهم تاکنون بالتمام بزبان‌فارسی به‌ترجمه نرسیده است وتنها قسمتی ازآن (بقدرنیمی) درتحت عنوان « مذاهب و فلسفه درآسیای وسطی » بوسیله شخص فاضلی ازهموطنان که بذکرحروف اول نام خود (م. ف) قناعت نموده است در ده سالی پیش ازاین بترجمه رسیده وانتشار یافته (بدون قید تاریخ) در ۳۰۴ صفحه. افسوس که دراین ترجمه هم مطالبی راکه‌گوبینو دربارهٔ تعزیه درکتاب نامبرده خود آورده و برغم ما در نهایت اهمیت است حذف کرده‌اند وازآن پس نیز بدبختانه کسی دیگر بصرافت نیفتاده است کـه آن مطالب را (وبار مطالب‌جالب توجه دیگری را) بفارسی ترجمه‌نماید وبچاپ برساند.

گوبینوهم‌مانند فرنگیهای بسیار دیگری‌با دیده تحسین‌به تأتر(وبخصوص به‌تراژدی‌ـمصیبت‌نامه. وکمدی‌خنده‌دار) دریونان‌قدیم می‌نگردوشکی هم نیست که تأتر یونانی اگرریشهٔ اصلی تأتر در فرنگستان هم نباشد یکی ازریشه های بسیار مهم‌آن بشمار می‌آید. فصول ۱۳ و۱۴ و ۱۵ و۱۶ کتاب گوبینو (روی هم رفته ۹۳ صفحه) با عناوین ذیل

تأتر درایران

تکیه یا تأتر

عروسی قاسم

نمایشنامه‌های دیگر

همه درباره‌تعزیه است‌ودراینجا بطورتلخیص به ترجمه بعضی ازتستهای این مندرجات بمنظور مزید فایدت‌کتاب سودمندآقـای همایونـی خــواهیم پرداخت.

گوبینو پس ازآنکه ازاهمیت تأتر درجامعه یونانی قدیم صحبت میدارد می‌نویسد:

«تأتر ایرانی هم از همین نوع تأتر است»

وی دربارهٔ تعزیه‌نوشته است‌که بیش‌ازشصت سالی ازعمر آن نمیگذرد و نه تنها دردورهٔ صفویه بکلی ازآن بیخبر بودند بلکه در اوائل قرن حاضر هم هنوز حائز اهمیتی نگردیده بود.

تعزیه درواقع دنباله وشاخه‌های‌برومند نوحه‌هائی‌است‌که ایرانیاندرایام

عزاداری وسوگواری مذهبی می‌سرودند ولی بمرور ایام کم کم از نوحه‌سرائی جدائی گرفت و وارد مراحل استقلال گردید وشکی نیست که طولی نخواهد کشید که کاملا استقلال کامل خواهد یافت

کسانی که من در ایران شناخته‌ام. وهنور زیاد پیروسالخورده نیستند بخوبی بخاطر دارند که تعزیه در ابتدای کارعبارت بود ازاینکه یك تن ازشهدای قدسی مرتبت ظاهر می‌گردید وبربان مرثیه‌خوانی مصائبی راکه براو وارد آمده بود برای شیعیان علی حکایت میکرد

کم کم عدهٔ این مرثیه‌خوانان افزونی گرفت که باهم بمصیبت خوانی میپرداختند ولی هنوز بجائی نرسیده بود که بصورت یك مجلس وپردهٔ تام وتمام درآمد .)[۲]

گوبینو وقتی که بدینجا میرسد میگوید کسانی که طالب اطلاعات کاملتری دربارهٔ تعزیه در ایران باشند باید به تفاصیلی که گی بون مورخ معروف انگلیسی (۱۷۳۷ ـ ۱۷۹۶م) دراین‌خصوص داده است‌مراجعه نمایند.

پروفسور براون هم در تاریخ ادبیات خود درموقع صحبت از تعزیه‌نام گی‌بون راآورده است وآقای همایونی هم درکتاب خود (صفحه ۳۱) پس از نقل اقوالی از براون دربارهٔ تعزیه کلام براون را با این جمله پایان داده‌اند «گی‌بون که شخص خرده‌گیروبی‌اعتمادیست‌گوید «بعضی از نمایشها (تعزیه‌ها) در دل سخت‌ترین مردم تأثیر دارد» وجای افسوس است که درصدد برنیامده‌اند که‌آنچه را که این مورخ انگلیسی درباره تعزیه گفته است درکتاب خودنقل فرمایند.

من یقین دارم که کتاب گی‌بون درایران بآسانی بدست‌می‌آید وجاداشت که‌آقای همایونی آنچه راکه این مورخ دربارهٔ تعزیه‌گفته است درکتاب خود می‌آوردند تا برفایدت مندرجات آن بیفزاید.

گوبینو پس ازآنکه مطالبی دربارهٔ تأتر یونانـی واهمیت ونقش آن در زندگانی یونانیان قدیم ذکر می‌نماید سخن خـود را با ایـن جمله به پایان می‌رساند «تأتر ایران هم از نوع همین تأتر پرقدرت است».

سپس‌گوبینو به تفصیل به وقایع وحوادثی که تاروپود مجالس تعزیه را تشکیل می‌دهد میپردازد که چون بر ما ایرانیان مجهول نیست تکرارش دراینجا

لزومی ندارد همینقدر است که وی‌معتقد است که «وطن‌پرستی ایرانیان بصورت درام وتعزیه درآمده است و بربان تأترسخن می‌رانند و رویهمرفته حکایت از ایمان و ایقان مذهبی وعشق میهن و تنفرار ظلم و بیداد و بیزاری ازستمگری بیگانگان میکند وآمیختن تمام این احساسات گوناگون در ضمیر ایرانیان ایجاد تأثراتی می کند که واقعاً اعجازآمیزاست».

گوبینو می‌گوید با این مقدمات آشکاراست که تعزیه بـرای ایرانیان در حکم یك تأتر و تماشای معمولی نیست بلکه در نظرآنها ازهر تظاهر دیگـری مقدستر و با فخامت‌تر و مهم‌تر است و با اجر جمیل و ثـواب و پاداش بسیار توأم است.

ایرانیان در مقابل تعزیه نمی‌توانند سرد و بی‌اعتنا بمانند وکسی راکـه اشك نریزد نشاید که نامش‌نهدآدمی و می‌دانند و معتقدند که هر کسی درمقابل ستمگری و قساوت دستخوش تأثر عمیق نگردد، سرتا پای وجودش جولانگـاه تنفر و انزجار وشعلهٔ انتقام نگردد مسلمان واقعی نیست وار وطنخواهی بی‌خبر است

گوبینو نوشته است که چون علمای روحانی و مجتهدین ایران معتقدند که مجالس و نمایشنامه‌های تعریه ازحقیقت تاریخی گاهـی سخت دورافتاده است با دیدهٔ کاملا قبول به تعریه نمینگرند

باید دانست که تعزیه‌رفته رفته درماههای‌دیگرسال که اختصاص به‌عزا و سوکواری ندارد متداول‌گردید وحتی ایرانیان درموارد مخصوص نذر میکنند که مثلا اگر مریضی دارند شفا یافت چندروز تعزیه‌خوانی راه بیندازند.

اگر درصدد برآئیم که تمام‌آنچه راکه‌گوبینو درباره تعزیه‌درکتاب‌خود آورده است دراینجا نقل نمائیم‌گفتار ما ازحدودی که برای مقاله مقـرر است تجاوز خواهدکرد وما امیدواریم که درچاپ‌آینده کتاب «تعزیه وتعزیه‌خوانی» ترجمه تام وتمام‌آنچه این مرد نکته سنج وبانظر فرانسوی درکتاب خودآورده است نقل‌گردد.

گوبینو در تعریف وتمجید از تعزیه قدم را بالاتر نهاده وآنـراحتی از تراژدی یونانی هم عالی‌تر معرفی نموده است.

هر کس تأترهای فرنگی واپراهای مغـرب زمین را دیده است خـوب

می‌داند که گاهی بازیگرها و هنرپیشگان کارهائی در صحنه تأترمیکنند که ممکن است خنده‌آور باشد و مثلا اگر بناشود که باده‌گساری نمایند کلیهٔ تماشاچیان برأی‌العین می بینند که بطری مشروب خالی است و از آن بطری با حرکات ساختگی شرابی را که وجود خارجی ندارد در جامهای خالی که هرگز پر نمیشود می‌ریزند و چنان وانمود می کنند که دارند باده‌گساری میکنند و هکذا درموقع صرف شام و ناهار که لقمه‌هائی را که هیچ وجود ندارند با کارد و چنگال در دهان میگذارند و بجویدن مصنوعی مشغول می‌شوند درصورتی که در تعزیه وقتی بنای صرف غذا را می‌گذارند خدام با طبق‌هائی وارد میشوند که روی آن قابهای پلو وچلو و ظروف خورش‌ها و شربتهای گوناگون چیده شده است و عطر زعفران وروغن بدماغها می‌رسد و تعزیه‌خوانها دور تا دور سفره یا طبق و یاخوان می‌نشینند و درست و حسابی دل از عزا درمی‌آورند وهکذا در موارد بسیاری دیگر که کاملا رنگ و صبغهٔ حقیقت را دارد و ازهرآنچه ساختگی و مصنوعی است بدور است

گوبینو در فصل یازدهم کتاب خود ترجمه فرانسوی « عروسی قاسم» را هم برسم نمونه‌آورده است که آنهم خود یکی از مزیات کتاب او بقلم میآید (۳) و باید دیدآیا با متون دیگری که امروز ازاین تعزیه در دست است مطابقت دارد یا متن مستقلی است.

اینها همه بجای‌خود ولی باید دید که آیا تعزیه بصورتی که تاکنون داشته باز هم درآینده مطلوب خاطر هموطنان ما خواهد بود یا نه .

شکی نیست که بارمدتها مردم ساده لوح که بنام «عوام»خوانده می‌شوند و خدا را شکر تعدادشان هر روز می‌کاهد همیشه از تماشای تعزیه خوششان خواهدآمد.

بخصوص که تماشا مجانی است وتماشاچیان می‌توانند دورادور سکوی تعزیه روی زمین وعلف بنشینند و تا دلشان می‌خواهد بنالند و اشك بریزندولی از طرف دیگر هم تردیدی نیست که رونق ورواج تعزیه روزبروز در سرتاسر ایران کمتر خواهدشد.

پس باید دید که آیا ممکن است که بهمین صورت تعزیه و کیفیات نمایش دادن آن برای مردم در تکایا و میدانگاههای شهرها وقصبات و دهات

نمایشنامه های تازه‌ای ترتیب داد که ازلحاظ روانی وسادگی ودلچسبی‌وآواز وبازی و موضوع مـردم را جذب نماید و خاطر آنها را مشغول دارد.

ما تأتر «روحوضی» داشتیم و شاید هم هنوز در بعضی از نقاط ایـران داشته باشیم که درحقیقت نوعی از تعزیه بود با این تفاوت که بجای‌آنکه‌مردم را بگریاند میخنداند و رویهمرفته می‌توان ادعا نمود که هموطنان ما خـوش داشتند که یا بگریند یا بخندند.

اما در میان گریه و خنده فاصله‌ای هم هست که هرچند ممکن است از بعضی‌گوشه‌های خنده‌دار یاگریه آور خالی و عاری نباشد ولی مقصود نهائی ازآن‌که بنام درام خوانده میشود وقسمت عمدهٔ تأتر فرنگی‌ها را تشکیل‌می‌دهد در عین حال که متوجهٔ مشغول ساختن مردم است مطالبی را هم میخواهد بـا آنها درمیان بگذارد و به نتیجه برسد ومسائلی را بمردم بیاموزد.

اگر ما ایرانیان بتوانیم باکمك علم و ذوق و اطلاع از سوابق تعزیه و تماشاهای روحوضی استفاده نموده تأتری سازیم‌که دارای محسنات تعزیـه و روحوضی باشد ولی نواقص و معایب آنرا نداشته باشد البته بسیار سودمند و بجا و مناسب خواهد بود مخصوص که اکنون مدتی است فرنگی‌ها هم درپی یك نوع تأتری درجستجو هستند که بی شباهت به تعزیه وروحوضی ما نیست. این بسته به‌قریحهٔ هموطنان ما میباشد وباید منتظر بود تا ببینیم‌آیا باز دستخوش سیل تقلید محض خواهیم‌گردید ویاآنکه همچنانکه تعزیه و روحوضی بوجـود آمد، دست زمان کار خودرا خواهدکرد ودارای تأتری خواهیم‌گردید که جنبهٔ ایرانی محسوسی‌هم خواهد داشت.

۱ـ چاپ پاریس‌انتشارات G. Cre's, Co ۱۸۹۹ میلادی ۲ـ من‌که جمال‌زاده هستم درباره تکذیب یا تصدیق این‌مطالب حق‌اظهار نظر ندارم و نمیدانم تا چه اندازه مقرون به صحت است وهمانا بهتر که به‌کتاب‌آقای صادق همایونی مراجعه شود ۳ـ تعزیه عروسی قاسم در۳۹ صفحه‌ازکتاب‌آمده است.

حسین محبوبی اردکانی

اردیبهشت
واشعار چاپ نشده
از : یحیی دولت آبادی - با مقدمهٔ سید محمدعلی جمالزاده
تهران - ۱۳۵۳

حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی را یکی دو نسل پیش باید خوب بشناسند اوکسی بودکه بعد از تأسیس دارالفنون و دوسه مدرسهٔ دیگر که به تقلید آن تأسیس‌شد وهیچکدام هم دوامی‌نیافت، اقدام به تأسیس مدرسه‌ای‌کرد که‌هنوزهم پس ازهفتاد سال باقی است یعنی مدرسهٔ سادات

علاوه بر آن درکار ترویج معارف جدید با دیگر سران قوم هم فکری و همراهی‌داشت.

درسیاست وارد بود و بعلت دشمنی ظل‌السلطان و برخی از روحانیون اصفهان با خانواده‌اش درپیچ وخم سیاست راه یافته ودرآن کار آزموده شده بود ودرحقیقت عمر او درسیاست و فرهنگ گذشته است و درهردوکارهم میتوان گفت که موفق بوده است .

خودش شرح احوال خویش‌را درچهارجلد نوشته است (حیات یحیی) و خواندنی است.

نسب‌نامهٔ منظوم اوهم‌درهمین کتاب هست(۲۶۹). جنبه‌ای که ازاو بالنسبه مجهول بود قریحهٔ شعری او بود بفارسی و عربی هرچندکه درکتب ابتدائی پنجاه شصت سال پیش‌قطعاتی ازاوچاپ شده است، لکن آن روز برای‌شاگردان مدارس ابتدائی شناسایی اوچندان نمیتوانست موردنظر باشد.

امروزکه دیوان اشعارش انتشاریافته است میتوان اورا دراین‌ناحیه نیز شناخت.

با همهٔ اینها دولت آبادی خود را شاعر وشعررا فن خود نمی‌دانست و اگر شعری می‌سرود برمبنای تفنن بود و ازاینرو ازجهت شعروشاعری‌بابرخی از معاصرین خود مثل بهار وایرج وامثال اینها قابل‌مقایسه نیست.

دیوان شاعر عبارتست از : قطعات منثور و منظوم بنام « اردی‌بهشت » و

اشعاردیگر که تاکنون چاپ نشده بوده است و یك سال پیش بوسیلهٔ دختر آن مرحوم وبا مقدمهٔ آقایان دکترصدیق وحمال‌زاده وبا همکاری آقای محمدروشن انتشاریافته است وبا وصف این دومقدمه وشرح حال شاعر بقلم خودش بیش‌ازاین دربارهٔ معرفی وی صحبت کردن لزومی ندارد.

کتاب روشن وزیبا وباکاغذ وحروف خوب چاپ شده و از نظرهنر کتاب سازی خوب است

نثرمقدمهٔ کتاب خوب ومطلوب است اما برای کسانی که درادبیات قوه‌ای داشته باشند واین قسمت کتاب چه آنچه بقلم آقای دکترصدیق است وچه آنچه بقلم آقای حمال‌زاده وچه آن قسمتی که مرحوم دولت‌آبادی به تقلید گلستان در ۴۱ صفحه نوشته است برای خوانندگان و بخصوص دانشجویان و دانش آموزان سودمنداست.

شاعر درعین اینکه شاعری‌راکارخود نمی‌داند و خودرا شاعر نمی‌خواند ازلحاظ رعایت قوانین‌وقواعد نظم وبخصوص قافیه دقیق ومحتاط است فی‌المثل از تکرارقافیه پرهیز دارد هرچند با استعمال کلمه مترادف نسبة نازیبائی باشد (ص۷).

غالب قطعات درموضوعاتی‌است که در ادب فارسی تازگی‌داردکه‌یاترجمه ازقطعات‌فرانسه‌است‌یا ماده تاریخی‌مربوط به مشاهیرزمان‌وامثال‌اینها. مواردی دیده می‌شود که شاعر در انتخاب کلمات موزون درمانده است و ناچار کلمه یا تعبیری‌راکه باید حتما بطورکامل ذکرشود ناتمام می‌آورد (فی‌المثل ص ۱۵۰ مصرع دهم،)وکلمات پرشانی بجای‌پریشانی(۱۶۱) وبودرمهر بجای بوذرجمهر (۱۷۲) وناگرانی‌بجای نگرانی(۲۲۷)که ظاهراً کلمه اخیرمقصود بوده است وگلبار بجای گلباران(۲۳۴) وصداپا بجای صدای پا (۲۳۹) وبند وبس‌بجای بند و بست (۲۹۸) و پیرنیا (بکسر راء) بجای پیرنیا (به سکون راء) و امثال اینها .

تفننی که شاعردرشعرخودکرده است وبقول‌خودش به تقاضای‌ادواردبرون بوده است سرودن دوقطعه شعرسیلابی‌است(۱۵۷و۱۶۰) ولی‌این‌را نباید باشعر نو برابرکرد چنانکه از مقدمهٔ هردوقطعه‌هم برمی‌آید واینکه آقای حمال‌زاده بواسطهٔ سرودن این‌دوقطعه اورا پیشرو شعرنوونوپردازی خوانده‌اند با مقایسهٔ با آنچه امروز شعرنو خوانده می‌شود وآبروی ادبیات فارسی‌را با آن میبرند نظری است قابل تأمل بیشتر وحتی تجدیدنظر.

دولت‌آبادی که مدتی‌هم درعراق به‌تحصیلات قدیمه اشتغال داشته استدر شعرعربی‌هم چنانکه گفته شد طبع‌آزمائی کرده است (۱۶۴و۱۶۵).

کار مشکل او ترجمهٔ قطعات خارجی است به شعر فارسی علی‌الخصوص وقتی که قیدحفظ تعبیرات‌هم درمیان باشد وازاینجهت گاهی‌شعر بصورت مضحکی درمی‌آید (۱۹۳ مصراع ۱۳و۱۴) که مرحوم مستوفی‌هم با آن قدرت قلمش اشاره‌ای به آن دارد (شرح زندگانی من ج۲ چ۱ ص۳۲)

ماده تاریخ‌هم که اصولا سرودنش مشکل است راه ناهمواری برای این شاعر است چنانکه برخی از ماده تاریخهایش خالی از تعقید نیست (۱۶۹) و حتی دراین‌مورد اگر توضیح داده نشده بود مقصود گوینده بههیچ صورتی‌معلوم نبود.

با اینکه در نفاست کتاب کوشش بسیارشده است غلطهائی درآن‌دیده میشود وچون نسخهٔ بنده غلط‌نامه ندارد معلوم نیست که این اغلاط از اصل بوده است یا درحروف‌چینی روی داده است فی‌المثل در شعر عربی صفحه ۲۵ دوغلط راه یافته است یکی صحح که باید صحیح باشد دیگر الصغر که باید الصقر باشد بمعنی شاهین. کلمه غارص (۱۵۱) هم باید قارص باشد که مراد شهر معروفی است درشمال‌شرقی آسیای صغیر.

درصفحهٔ ۳۴ درعبارت عربی من‌طلب ... واو اول زیادی است همنائی در ص۴۳ احتمالا باید همتائی باشد و نیز «با هحمیت» ص ۵۰ گویا با همت باید صحیح باشد.

پیش ازسطر اول‌صفحهٔ ۵۶هم‌گویا یك مصراع افتاده باشد. عدد ۱۳۳۲ ص۱۷۳هم باید۱۳۲۲ باشد.

کلمهٔ «دنی» ص۱۷هم باید دینی باشد.

اما برخی ازکلمات و تعبیرات هست‌که‌گویا انتسابش به شاعر مسلم‌تر نباید مانند نقط (۲۷) که جمع نقطه باشد وبا عدد یك آورده شده است و این خلاف فصاحت است درحالی‌که ممکن‌بود بگوید نقطه‌ای. یا شعرآخرص۵۲ که خیلی از فصاحت عادی هم دورافتاده است چه‌آنکه باید گفت «پی نامزدی» و «حلقه درانگشت‌کردن» وزمانه باکسی ساز داشتن (۶۹) که شاید سازگاری داشتن مراد بوده است ونیز غزل بستن وامثال اینها.

علاوه براینها لغات وتعبیرات بیگانهٔ فرنگی‌هم دراشعار شاعرهست‌مانند

مل یعنی زیبا یا جنبهٔ تأنیث(۷۳) وقافیهٔ آن دو کل واور ووآر یعنی خدا حافظ
به زبان فرانسه (۳۱۲) ونظایر اینها از نوع « شاخهٔ شرفدار » (۲۰۸) که در
فارسی معنی نـدارد مگر آنکه برور تعبیر معنی‌ای برای آن بسازیم. همچنین
کلمهٔ « ناحاری » (۲۵۴).

ولی درقبال همهٔ اینها قطعهٔ جواناں او بسیار ارزنده است وعذرخواه همه
(۲۷۴) وازاین نوع قطعات بزرگ و کوچك هم متعدد دراین کتاب هست.

درآخر کتاب فهرست کتب وآثار شاعر چاپ شده است که اطلاع برآن از
نظر کتاب‌شناسی مفید است واین آرزو را دردل کتاب خوانان بوجود می‌آورد
که ای کاش بازماندگان آن مرحوم بچاپ همهٔ اینها درآتیه‌ای نه چندان طولانی
اقدام می‌نمودند تا خدمتی به بقاء نام آن مرحوم بشود چه با حسن سلیقه‌ای که
این کتاب چاپ شده است حیف است که دیگر کتابهای مرحوم دولت‌آبادی در
کنج فراموشی بماند.

حسین محبوبی اردکانی

تاریخ سیاسی واجتماعی ایران
از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس

تألیف ابوالقاسم طاهری

تهران ۱۳۵۴

کتاب خوبی است که در ظرف پنجسال دوبار چاپ شده است واین خود
دلیل ارزش آن است. مؤلف دانشمند آن باترجمه‌ها وتألیفات خود (که خوشبختانه
درفهرست کتاب‌شناسی این کتاب وسایر آثار ایشان ذکر شده است) مشهورتر از
آنند که این بندهٔ گمنام بمعرفی ایشان بپردازم و اگرهم چند کلمه‌ای در
بارهٔ کتاب ایشان نوشته میشود برسبیل اداء شکر نعمت است از ناحیهٔ کسی کـه
ازاین کتاب استفاده نموده است.

بنده این کتاب را در عرض دوماه دوبار خوانده‌ام و بدقت و اهمیت کار

مؤلف محترم بالنسبه پی برده‌ام.

یادم می‌آید که کسی از مرحوم اقبال سؤال کرده بود که چرا شما تاریخ صفویه را با این‌همه مدارکی که دردست هست نمی‌نویسید مرحوم اقبال جواب داده بودند که اشکال بر سر همین زیادی مدارك است یعنی تا همهٔ مدارك بدقت خوانده وتجربه‌وتحلیل نشود نمیتوان از آنها برای تألیف تازه استفاده وبه آنها استناد کرد و فاضل محترم دراین تألیف به این نظر مرحوم اقبال خیلی نزدیك شده‌اند.

نوشته‌های سفرا وسیاحان ومحققین اروپائی وتواریخ فارسی‌وعربی‌وآثار مورخین معاصر ایران همه یا اغلب آنهارا دیده ومورد استفاده قرارداده‌اند گذشته ازاینها قریحهٔ تاریخ‌نگاری واستعداد قوی تجربه وتحلیل وقایع و اقوال از وسایل بزرگ توفیق ایشان دراین امر بوده است چنانکه درسایر تألیفاتشان‌هم.

باهمهٔ اینها، در نوشتن کتاب‌مرسوم‌ویا مدجدید کتاب‌نویسی‌راهم‌فراموش نکرده وتوضیحات هرفصل را درآخرآن فصل آورده‌اند والبته این درحد خود قابل‌ستایش‌است منتهی گاهی باعث تفرق‌حواس‌خواننده می‌شود که درحین‌مطالعه باید زمینه فکری خود را رها کند و به چند ورق آنطرف‌تر بپردازد، که ببیند توضیح عدد ۴ مثلا چیست وآخرهم فی‌المثل «همان‌کتاب ص‌فلان‌باشد»اما اگر این‌اشکال برای‌مطالعه‌کننده هست درعوض کارحروفچین وصفحه‌بندراحت‌است.

مسئلهٔ مهم دراین کتاب تشکیل دولت صفویه ورسمی ساختن مذهب شیعه است که البته در وضع اجتماعی ایران اثر بسیار داشته است و تا امروزهم اثر خودرا حفظ کرده است و در مقابل مسلماً مخالفان بسیارهم داشته است. برخی ازاین‌مخالفان‌هم اهل‌قلم ونویسندگی بوده‌اند وآثاری ازخود بجای‌گذارده‌اند که طبیعتاً جزومدارك‌تاریخ محسوب میشود درصورتیکه ما نمی‌توانیم به‌آسانی بی‌غرضی آنهارا اثبات کنیم وتا این امرثابت نشود تکیهٔ‌کلام واستنباط‌را براین قبیل مدارك نمیتوان‌داد چنانکه مؤلف محترم صاحب عالم‌آرای امینی‌را معرفی کرده‌اند(ص۱۳۸) وخوشبختانه گفتهٔ اورا با قید «اگر بپذیریم» نقل کرده‌اند. مشکل دیگر اظهار نظر سفراء وسیاحان خارجی است درمسائلی که حتی‌درجامعهٔ امروزهم‌کسی چندان نمیتواند از آن اطلاع داشته باشد تا چه رسد به سیصد چهارصد سال پیش مثلا وضع حرم واندرون‌خانهٔ اشخاص.

البته یك سلسله اطلاعات متفرقهٔ کلی‌ممکن اسف بحدس یا به‌واقع باز گو شود ولی مبنای تحقیق نمیتواند قرار گیرد.

اتفاقاً دورهٔ شاه طهماسب که ازدوره‌های‌طولانی تاریخ ایران‌است‌دوره‌ای است که از این نوع اظهارنظرهای مبنی برغرض یا عرض هنر و نمایش حسن خدمت زیـاد شده است زیرا احتراز او ازجنگ با عثمانی‌ها مخالف نقشه‌های اروپائیان بود چه‌آنها میخواستند ایران‌وعثمانی‌را همواره درجنگ نگهدارند تا خود سالم بمانند .

بالنتیجه نمایندگان‌سیاسی کشورهای اروپائی یا بازرگانان وسیاحان‌آن قطعه‌که به ایران‌می‌آمدند بنابروظیفهٔ سیاسی وبا استنباط شخصی درباب معایب ومثالب این پادشاه تاآنجاکه خواسته وتوانسته‌اند دادسخن داده‌اند هرچندکه سخنانشان متناقض‌هم بـاشد . منجمله دربارهٔ تعدیاتی‌که ازطرف مأمورین شاه طهماسب‌بمردم ایران‌میشده است‌واینکه درصورت‌شکایت‌شاه‌هم رسیدگی‌نمی‌کرده است وعلاوه برآن خودش‌هم به آزار شکایت‌کنندگان فرمان می‌داده است (ص ۲۱۰) ودرعین‌حال بازهم مردم ایران اورا ازصمیم‌قلب دوست می‌داشته‌اند (ص ۲۱۲) چه این را احترام به خاندان علی(ع) می‌دانسته‌اند درحالی‌کـه محال است کسی بمردم ظلم بکند یـا باعث ظلم بمردم شود و مردم اورا دوست داشته باشند هرچند از اولاد علی‌هم باشد.

البته دراینجا مرادم این نیست‌که از طرف حکومت بمردم ظلم نمیشده است . بحیرطبق‌مدارك‌درایران رسم ظلم‌از ناحیهٔ هیئت‌حاکمه برعیت‌بوده‌است و ازاینجهت‌هم مأمورین دولت را «ظلمه» می‌دانسته‌اند وحتی‌ابواسحق شیرازی عالم بزرگ دورهٔ سلجوقی‌هم‌دربارهٔ خواجه‌نظام‌الملك بطوررسمی‌همین‌اصطلاح را بکاربرده است واوهم تصدیق کرده وحتی‌ممنون شده است، بلکه مقصودم این است‌که دراین مطلب خیلی‌مبالغه یااینکه اصلا مطلب تحریف شده‌است.

ویا اینکه شاه بنا بعادت خود روزی ۵۰ دفعه لباس‌هـای خود را عوض میکرد (ص ۲۲۱) چـه اگر طولانی‌ترین روز سال را هم ۱۶ ساعت بگیریم تقریباً هر ۲۰ دقیقه یکبار شاه می‌بایسته است لباس‌خودرا عوض‌کند واین‌بنظر معقول نمی‌آید هرچند کـه او وسواس پاکی ونجسی داشته است با وجود این میتوان‌گفت‌که ایشان زحمت لباس‌کندن ولباس پوشیدن‌را بخود می‌داده است مگرآنکه بگوئیم رقم پنجاه اساسا برای مبالغه بکاررفته است .

نکته‌ای که در کتاب چند بارتکرار وتأکید شده است خست شاه طهماسب است(گویا ده بار به تعبیرات مختلف ازآن یاد شده است) وهرچندکه تصریح به مذمت از شاه نشده است لکن از عنوان پیداست که قصد مذمت و شماتت است وحتی یکی دوبارهم به « فرومایگی » تعبیر شده است درصورتیکه این صفت برای شاه مذموم نبوده است زیرا دارائی‌شاه دارائی مملکت بوده است نه خود اوکه ببخشد وبدهد وانگهی باآن وضع دشوار حکومت صفوی در بدو امر،شاه اگر با بذل وبخشش خودرا بی‌پول‌هم میکردکه فنای اوقطعی بود چه لشکررا جز بمال نتوان نگاه داشت واینکه درسالهای‌آخرسلطنت‌شاه طهماسب‌هم پرداخت حقوق سپاهیان به تعویق افتاده بوده است معلوم نیست که از روی خست بوده باشد زیرا دراینصورت نه تنها سپاهیان شاه را دوست نمی‌داشتند بلکه ترك خدمت‌هم میکردندولااقل‌درست‌جنگ‌نمی‌کردنددرصورتیکه مؤلف‌محترم تصریح فرموده‌اندکه‌شاه طهماسب‌مورد علاقه سپاهیانش‌بوده وبی‌جیره ومواجب چهارده ساله هنوز فرمان وی را برغبت گردن می‌نهادند (ص۲۲۱) و بنابراین خود این مطلب یك زمینهٔ تحقیق است که علت این عقب افتادگی پرداخت حقوق سپاهیان واقعاً چه بوده‌است.

درهمین زمینهٔ خست شاه مطلب جالب توجه این است که خود مؤلف محترم هم به مضار گشاده دستی‌پادشاهان اشاره فرموده‌اند (ص۲۶۱) وبنده‌نیز فصل مخصوص به این مسئله را درکتاب «شهریار» ماکیاولی‌یادآوری مینمایم.

یك موردهم در شرح احوال شاه عباس « خست » را با « طمع » عوضی گرفته‌اند وآن از قول « هربرت » است درباره آن پادشاه (ص۲۹۸) که‌آنچه ذکرشده طمع شاه را میرساند نه‌خست اورا چه خست درمورد دادن‌است وطمع درموردگرفتن و دراینجا شاه عباس همه را می‌خواسته است . نگیرد مگرآنکه بگوئیم شاه با این عمل قدر خودرا پائین می‌آورده است برخی ازمطالب‌را هم اروپائیان به نفع خود تعبیر و تفسیر کرده‌اند و رسم و آداب ایران را درنظر نگرفته‌اند.

مسئله فروختن‌لباس‌های شاه (طهماسب) به آن صورتی که درکتاب ذکر شده است (ص ۲۲۱) از مقولهٔ خست نیست چه آنکه مردم بهرنیت بوده است خود مایل بداشتن قطعه‌ای از لباس شاه بوده‌اند و آن‌را به میل می‌خریده‌اند چنانکه خود مؤلف محترم‌هم تصریح فرموده‌اند.

در موردسیادت شیخ صفی‌الدین که بنا به نوشته‌های کسروی مؤلف‌محترم

را تردید حاصل است (ص ۱۳۳) ودلایلی برعلیه سیادت شیخ اقامه فرموده‌اند، دلیلی بر له آن‌هم هست که مسلماً بنظر ایشان رسید ه است ودربحث واردنشده‌است و آن قرآنی‌است به خط خوش به‌امضای صفی‌الدین اسحق بن‌سیدجبرئیل و مورخ به ۶۹۷ هجری که در قریهٔ کلحوران از توابع اردبیل کتابت شده است . . وابن‌قرآن درکتابخانهٔ پادشاهان صفویه بوده‌است وشاه سلطان‌حسین دستورداده است که آن را ازکتابخانه خارج کرده داخل خزانه کنند . (راهنمای کتاب فروردین ـ خرداد ۱۳۵۰ ص۱۱۴) واین قرآن الآن درپاکستان است وهمهٔ قراین دلالت دارد براینکه نویسندهٔ آن باید شیخ‌صفی‌الدین جد خاندان‌صفوی باشد وشیخ صریحاً پدرخودرا «سید جبرئیل» نوشته‌است واگرهم بااین‌یك‌دلیل موضوع ثابت نشود لااقل دلایل مخالف را سست میسازد . مگرآنکه دراصالت وصحت نوشتهٔ آخرقرآن مربور تردیدبشود.

واما عنوان شیخ آن‌هم مغایرتی باسید بودن‌ندارد چه شیخ درلغت عرب به معنای‌کثیرالمال، کثیرالعلم، کثیرالاولاد، کثیرالسن وکثیرالقبیله است وشیخ هم دوسه وصف از این اوصاف را داشته است . وانگهی سیدهائی‌هم بوده‌اند که بنام شیخ‌نامیده شده‌اند (مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه تهران ش۸۸ زمستان۱۳۵۳ ص ۱۵۳ـ ۱۶۲) واز جمله سیدجمال‌الدین افغان راکه امین‌الدوله درخاطرات‌خود اورا شیخ جمال نوشته (۱۲۸) بنا براین نمیتوان بی‌گفتگو بصحت‌استدلال کسروی تسلیم شد وهنورجای تردید درآن باقی‌است.

در مورد‌انتخاب مذهب‌شیعه بعنوان مذهب مطاع درایران‌هم اگرآنطور که مؤلف محترم عقیده دارند فکرترویج وتعمیم آن صرفا پروردهٔ ذهـن ایـن پادشاه‌جوان (یعنی‌شاه‌اسمعیل) بوده‌است(ص۱۵) خوددلیل است‌براینکه‌خانوادهٔ اوشیعی بوده‌اند وگرنه خیلی‌بعید بنظر میرسدکه جوان دوازده سیرده ساله‌ای مستقلا این مذهب‌را انتخاب واینطورقاطع‌فکروعمل‌کرده باشد.

مسئله‌ای که در اینجا سیار قابل مطالعه وبحث است این‌است‌که آیااین سیاست چقدر برای‌ایران آن‌زمان سودوزیان داشته است . می‌دانیم‌که بر اثر این سیاست‌جدائی ماوراءالنهر وخوارزم‌ازایران‌شدت یافت زیرا درمقابل غلبهٔ عنصرترك وترکمان‌درآن صفحات اختلاف مذهب‌نیزعامل دشمنی‌قوی‌آن‌جماعت نسبت به‌ایران‌وایرانی گردید واگر تاآنروزامکان داشت‌که ترکمانان هم مثل سایراقوام مهاجم برایران درجامعهٔ ایرانی تحلیل روند وتمدن وآداب ورسوم ایرانی‌را بپذیرند بااختلاف مذهبی‌شدید دیگراین‌امکان درمیان‌نبودعلی‌الخصوص

که شاه‌اسمعیل‌هم‌نتوانست کار ازبکان را یکسره کند و دردوره‌های بعدهم سیاست استعماری باز مزید برعلت شد وچه خونها که برسراین کار نریخت .

بلی اینقدر بود که رسمی ساختن مذهب تشیع با خونریزیهائی که درپی داشت ضامن وحدت ایران جدا شده از خوارزم و ماوراءالنهر شد و درضمن وطن پرستی ایرانیان آن دوره را هم تا حد زیادی نشان داد زیراکه در داخلهٔ مرزهای ایران سنی‌مذهبان‌هم بودند ودردفاع ازایران شرکت داشتند.

نکتهٔ‌دیگر آنکه سیاست مذهبی وقدرت روحانیت وقتی درایران وعثمانی ورقابت‌یکدیگر رواج گرفت که اروپاآن را بکنار نهاده ودرراه ترقی علمی‌افتاده بودبالنتیجه بدون‌اینکه اروپا لامذهب‌شود درعلم وصنعت‌چنانکه‌می‌دانیم پیشرفت بسیار کرد وما وعثمانیها ودیگر ملك مشرق بدون اینکه از نظرایمان امتیازی نظیر امتیازمسلمانان‌صدراسلام بدست آوریم(بقول‌مرحوم‌میلانی‌که مردم شناسنامهٔ اسلامی دارند) درراه دانش‌عقب افتادیم ومحتاج به اروپائیان شدیم وتحت‌سلطهٔ آنهاقرارگرفتیم .

مسئلهٔ مهم دیگر اینکه درنتیجهٔ طرفداری حکومت ازیك مذهب خاص‌چه فشارهاکه برمردم واردآمدکه البته در تکوین روحیات بسیار مؤثر واقع‌شد این دوره در این قسمت شبیه‌است بدوره ساسانی پس از آن تساهل‌مذهبی عجیب دورهٔ اشکانی وازاینجهت قابل مطالعه ودقت‌است وشاید خیلی‌ازکسانی که معتقد به اصول آزادی باشند این دو دوره را بپسندند چنانکه مرحوم تقی‌زاده همین عقیده را داشت ونسبت به ساسانیان علناً هم اظهار کرده بود. ۱

ازاینها گذشته مسئلهٔ جوانی شاه‌اسمعیل واستبداد او یکی دوموردبضرر قطعی ومسلم ایران تمام شد. یکی درمورد قیام شاه‌قلی درآسیای صغیر که‌شاه نخواست یانتوانست به او کمك کند درصورتیکه اگر بکمك او شتافته بودشاید قسمت عمدهٔ آسیای صغیر دردست شیعه باقی مانده بود وچهل‌هزار شیعهٔ‌عثمانی کشته نمیشدند. اما دراینجا این‌نکته را بایدگفت‌که شاه‌اسمعیل درمشرق ایران گرفتار ازبکان‌بود وشاید موقع ناشناسی‌شاه‌قلی هم بعدم موفقیت اوکمك کرده باشد .

بهرحال تقارن واقعی وقایع این داستان با داستان جنگ‌شاه اسمعیل با ازبکان خود نکتهٔ قابل تحقیقی است .

برون هم‌عقیده دارد که اگرشاه ایـران کاملا از موقع استفاده میکـرد

۱ــ به نقل از آقای مرتضی محسنی تبریزی دبیر فاضل سابق وزارت آموزش وپرورش

سهولت قسمت‌اعظم ولایت‌آسیائی عثمانی را متصرف‌می‌شد (تاریخ‌ادبیات‌ایران ج۴ج۲ ص۷۴ ترجمهٔ رشید یاسمی) .

دیگر در موردجنگ چالدران‌که خبط بزرگ شاه‌اسماعیل این بودکـه بی‌سبب ازمواضع شمال شهرخوی بدشت چالدران رفت (چند مقالهٔ آقای‌فلسفی ص۵۳) زیرا درمواضع کوهستانی... میتوانست خود را ازخطر توپخانه‌دشمن محفوظ دارد .

نظیر این امرآنکه باراجازه نداد که شب هنگام پیش‌از آنکه عثمانی‌ها دردشت چالدران مستقرشوند به‌آنهاحمله برند و نگذارندکه اسلحهٔ آتشین‌بکار برند واین دوکار که دردومی دورمیش‌خان شاملو هم مشوق شاه بوده است ازعلل شکست قوای‌ایران درجنگ‌چالدران محسوب میشود واگر نوشتهٔ شاه طهماسب (ص۵۵) را هم بیاد آوریم که پدرش ولشکریان وسرداران اورا در روز جنگ مست معرفی کرده است آنگاه می‌فهمیم که مسئولیت خود شاه اسمعیل در جنگ چالدران ازهمه بیشتر بوده است ودرقضاوت در بارهٔ او دقت بیشتری‌لازم‌است.

بهرحال دولت صفوی تأسیس ومذهب شیعه درایران رسمی‌شد و بـالنسبه طبقهٔ ممتازه‌ای درایران بوجودآمد که کم‌کم درفزونی‌طلبی بجائی رسیدکه‌خود را ازهمه بالاتر دانست وزمام‌فکر جامعهٔ ایرانی را دردست‌گرفت ودرآیندهٔ او اثربسیارگذاشت‌که شرح تمام اینها خود محتاج‌بکتاب‌جداگانه‌است وازاینرو مؤلف محترم دربارهٔآن چندان بسط‌کلام نداده‌اند (ص۱۷۱ و۳۳۵) وفقط‌اثر آن رادرسیرتصوف‌ایران ذکرکرده‌اند.

در این مبحث درصفحهٔ ۱۷۲ چند مطلب‌آمده‌است‌که قابل بحث است . نخست‌کتابی‌که دستور کارشیعه قرار گرفت مؤلف و همچنین براون به نقل ازتاریخ شاه اسمعیل « قواعدالاسلام » نوشته‌اند تالیف جمال‌الدین مطهرحلی (آقای طاهری) و شیخ جمال‌الدین ... بن علی بن‌المطهرالحلی (براون) در صورتیکه هیچیك ازاین دونام درست نیست وگویا درذهن نویسندهٔ کتاب شاه اسمعیل خلطی شده‌است ازنام‌دوکتاب محقق حلی وخواهر زاده‌اش علامهٔ حلی (حسن بن یوسف‌بن علی‌بن‌مطهر) یکی«شرایع‌الاسلام»ودیگری«قواعدالاحکام» (فوایدالرضویه ج۱ ص۶۳ و ۱۲۶) واین اشتباه همچنان باقی‌مانده‌است.

اشاره به دو طلبهٔ عربی که فارسی نمیدانسته‌اند وبه ایران آمده بودند (بنقل از قصص‌العلماء) چنانکه در حـواشی فصل هفتم کتاب‌آمـده مربوط

به سید نعمت‌الله جزایری است که در ۱۰۵۰ (دوازده سال بعد از فوت شاه عباس کبیر) متولد ودرشب جمعهٔ ۲۳ شوال ۱۱۱۲ فوت‌شده‌است(فوایدالرضویه ج ۲ ص۶۹۶) ویقیناً دورهٔ تحصیل اومربوط به اواخرصفوی می‌شود نه اوایل آن ودراین مدت کتابهای متعدد در اصول مسائل مربوط به مذهب شیعه نوشته شده بود .

واما درمورد تصوف نمیتوان گفت که ریشهٔ تصوف بکلی خشك شد.سلاطین آخری صفویه چون ضعیف بودند وخاندانشان هم‌ازراه تصوف به سلطنت رسیده بودند برای اینکه خاندان دیگری ازاین راه جای‌آنان را نگیرد با صوفیه مخالفت میکردند .

علمای منتسب به‌آنهاهم کارگردان‌این‌فکر بودندبعداً هم این‌مسئله‌وسیله‌ای شد برای پیش‌بردن‌اغراض دنیوی. مع‌هذا تصوف‌باقی‌ماند چنانکه هنوزهم هست منتها ازآن خلوص دورانهای اولیه دورشد وبرخی ازپیشوایان تصوف هم مانند برخی ازعلمای دین بدنیا گرائیدند

بحث مهم کتاب دربارهٔ شاه طهماسب‌است. زیرا هم مدت سلطنتش طولانی بوده است وهم از جهت ارتباط باسه قدرت عثمانی وازبکان و هندوستان دورهٔ او اهمیت خاصی دارد .

در مسئلهٔ پناهندگی بایزید به ایران مسلماً مؤلف محترم توجه‌داشته‌اند که اوتقریباً با یك‌لشکر به‌ایران آمده بود وهرآن‌ممکن بودکه خطری برای دولت ایران بوجود آورد همچنانکه ممکن بود از وجود بایزید و همراهانش استفاده های سیاسی بسیار بخصوص درمورد دخالت درامور عثمانی بشودومعلوم نیست که آیا شاه طهماسب و درباریانش این مطلب را در نظر نداشته‌اند یا اینکه از تجدید جنگ باعثمانی بیش ازحد می‌ترسیده‌اند و غالب آنست که گردانندگان دولت صفوی هنوز درست به استفاده ازناراحتی‌ها درخاك دشمن پی‌نبرده وازاقدام به این‌قبیل امور خودداری میورزیده‌اند وانگهی اگر واقعاً حرف شاه طهماسب درمورد خیانت بایزید راست باشد دراین صورت‌حق باشاه ایران بوده است واز اینجهت اورا ازنظرسیاسی نمیتوان ملامت‌کرد واگر چه ازنظراخلاقی کاراوپسندیده نیست‌اماهمه میدانیم که‌سیاست‌را با اخلاق وهیچ‌چیز دیگر کار نیست

در مورد پناهندگی همایون‌بدربار ایران هم ازتحقیقات فاضل معظم همه

بی‌اعتنائی وبدرفتار شاه طهماسب استنباط میشود وگواه ایشان هم نوشته‌های «جوهر آفتابه‌چی» است که اورا درست وراست پنداشته‌اند.

بندهٔ هیچ بدان نمیدانم که آیا نامهٔ رسمی‌شاه‌به والی هرات در مورد جزئیات پذیرائی ازهمایون که ازمنابع هندی انتشاریافته است‌وگویا ناقل آن پسرهمایون باشد بقدر نوشتهٔ جوهر آفتابه چی‌ارزش ندارد یاآنکه اساساً این سندبنظرآن فاضل گرامی نرسیده است (واین دومی خیلی بعید است) (مجلهٔ یادگار س۲ش۱ ص۹-۲۸)

بعضی توقعات در مورد اجرای‌مراسم‌مربوط به‌مذهب تشیع چیزی نبوده است‌که مایهٔ رنجش خاطر باشدعلی‌الخصوص که مؤلف محترم خود فرموده‌اند که بابر پدرهمایون اصرار درپذیرفتن تشیع‌داشته(ص۱۶۰ کتاب) وهمایون‌هم به همراهی ووساطت بیرامخان سردار شیعی خود نزد پادشاه آمده بود است .
یقیناً مؤلف محترم می‌دانند که دراین موارد دولت یا پادشاه نمی‌تواند فوراً جواب مساعد باحسن استقبال وروی باز بدهد زیرا آینده روشن نیست ومحتاج به‌ملاحظات و مطالعات خیلی دقیق است و همینقدر که بدرخواست عمل می‌شود حق مقام ادا شده است.

حال آیا جوهرآفتابه‌چی چه مسلك ومذهب داشته و چقدر تحت تأثیر معتقدات خود بوده‌خدامی‌داند ولی‌بهرحال این‌احتمالات راهم بایددرتحقیقات منظورداشت. درمورد نامهٔ ملااحمد اردبیلی به‌شاه عباس‌هم گرچه درکتب دیگر هم ذکرشده‌است واساس ازسید نعمت‌الله‌جزایری است اما خالی ازاشکال نیست زیرا ملااحمدکه به مقدس معروف‌است در۹۹۳ درگذشته است (فوایدالرضویه ج۱ ص۲۶) وشاه عباس سه‌سال بعدبه‌تخت نشسته ودر۹۹۳ هنوز حمزه‌میرزای ولیعهد زنده بوده وبیشتر اختیارات کشور بدست‌اوبوده است واز سلطنت طلبی شاه‌عباس اثری ظاهر نشده بوده‌است مگر اینکه امرای خراسان می‌گفته‌اند که اوباید درهرات بماند وبه‌قزوین نرود وتوجیهی‌هم‌که مؤلف فوایدالرضویه کرده است‌که علی‌قلی‌خان شاملو ومرشد قلی‌خان استاجلوشاهزاده عباس‌میرزا را در۹۸۷ بسلطنت برداشتند تااینکه درششم ذی‌حجه۹۹۶ سلطان محمدتاج‌را برسرنهاد ونتیجه گرفته است‌که قبل ازسلطنت شاه عباس هم کارهای‌سلطنتی به‌او

ارجاع داشته (۲۷) توجیهی قانع کننده نیست علی‌الخصوص که عنوان نامهم «بانی ملک‌عاریه» است که سلطنت را می‌رساند. درموردمخالفت مجلسی بامتصوفه هم باید توجه‌داشت که مجلسی دوم یعنی‌ملامحمدباقر درزمان شاه‌سلیمان بقدرت رسیده است وفقط سال آخرسلطنت شاه عباس را درك کرده‌است که در آن شیر۔خوار بوده است چه او در ۱۰۳۷ متولد شده است و اساساً چنانکه عرض شد مخالفت بامتصوفه مربوط به پادشاهان آخرصفویه است و ازمعروفترین کسانی که درمعرض‌این دشمنی قرار گرفتند ملامحمد صادق اردستانی بود که مجلسی اورا به‌گمان‌صوفی بودن از اصفهان بیرون‌کرد . این شخص جد پاشنه طلائی های یزدی و ازحکما و عرفای مشهور بود و در ۱۱۳۴ در اصفهان درگذشت (تذکرةالقبورص۲۲)

درمورد نماز خواندن مرتب شاه عباس هم (ص۳۳۷) هرچند به مؤمن باید حسن‌ظن داشت لکن مختصر اشکالی هست وآن اشکال رساله‌ای است بنام «رسالة فی طهارة الخمر» از ملامحمد امین استرآبادی معروف به محقق و از بزرگان علمای اخباری که « چون ازبرخی از دانشمندان شنیده‌بود که شاه زمان ما بر اعتیادی‌که ازکودکی بدان دچارگشته است می میخورد و به بهانهٔ اینکه‌پوشاك او می آلوده وناپاك است نمازنمی‌خواند ، این‌رساله‌رانوشته وثابت نمود که می‌پاك‌است »

(فهرست کتابخانهٔ اهدائی‌مشکوة بدانشگاه طهران ج ۷ص۲۶۶۷)ونیز (مجلهٔ دانشکده ادبیات وعلوم انسانی مشهد س ۷ ش۴ص۹۲۳) و دراین‌کتاب اگرچه به نام‌شاه تصریح نشده‌است لکن به‌احتمال زیاد بایدشاه عباس باشد چه ملامحمد امین مزبور معاصر این پادشاه بودو در ۱۰۳۳ یا ۱۰۳۶ در مکه درگذشته‌است(فوایدالرضویه‌ج۲ص۳۹۸و۳۹۹)قرینهٔ دیگر آنکه قاضی‌اصفهان درزمان شاه عباس یعنی قاضی کاشف‌الدین اردکانی رساله‌ای دارد بنام «حسام جهان‌نمای عباسی» که درآن می‌گساری را بعنوان معالجه‌ودوای درد روادانسته است (مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی‌مشهد س۷ش۴ص۹۲۳).

نثر کتاب شیوا وفصیح‌وحاکی از قدرت قلم‌است واگر هم جائی‌ابهامی‌به نظر برسد من‌آن‌را به‌قصور خود درفهم مطالب تعبیر می‌کنم . مانند این گفتهٔ

«توین بی» که تاریخ گذشته را باید بکمك معیارهای حال سنجید و بیان کرد. در حالی که گمان میکنم بااین عقیده همهٔ تغییرات وتطورات ازمنه را نادیده گرفته است وازاینرو احتیاج به توضیح دارد استعمال کلمهٔ «حتی» در عبارت: «... دستان خود را بخون پدر وحتی برادرخویش آلوده بود.. » (ص۶) رانمی‌دانم بچه حمل کنم زیراحتی‌معمولا حالی استعمال می‌شود که بخواهند مطلب‌مهمتری را بعد ازمطلب کم اهمیت‌تری ذکر کنند ودراینجا عکس‌است چه کشتن برادراز کشتن پدرکم اهمیت‌تر است .

کلمهٔ «یوزئیل» (ص۳۸) گویا صحیح‌نباشد زیرا چنین نامی درشمار نام سالهای ترکان نیست گمان میکنم «یونت‌ئیل» را چون سرهم نوشته بوده‌اند به این صورت خوانده‌اند .

نام سیاح وبازرگان انگلیسی «رالف فیچ» (ص۴۴) را دراین کتاب فیچ بروزن پیچ (باسه‌حرف) مرقوم فرموده‌اند ودرکتاب تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی انگلیس وایران (۶ مورد ازص۴۵-۵۳۵) فینچ بروزن اینچ (با چهار حرف) وآقای فلسفی هم بهمین صورت اول یعنی فیچ‌نقل کرده‌اند (تاریخ‌روابط ایران واروپا اردورهٔ‌صفویه‌ج۱ص۱۲۹) واین‌هم احتیاج به توضیح دارد. اشاره باینکه نخستین بارعثمانی‌ها دم ازدشمنی باایران زدند وبه اقدام عملی‌مبادرت کردند (ص۶۱) تذکر بسیار مهمی است چه گفته‌اندکه «البادی اظلم».

اینکه مرقوم فرموده‌اندکه«شیعه بکسانی اطلاق گردیدکه معتقدبحقانیت امامت حضرت علی داماد پیامبر اسلام بودند ...» خالی ازمسامحه نیست‌زیرا تاکنون هیچکس نگفته‌است کـه علـی درامامت خود العیاذ بالله برحق نبوده است .

همهٔ فرق اسلامی حقانیت خلافت اورا قبول دارند منتهی شیعه میگویند علی‌خلیفهٔ بلافصل‌ومنصوص پیغمبراست‌واهل تسنن سه‌نفردیگرراکه به‌سه صورت مختلف متصدی امر خلافت شدند دراین امر برعلی مقدم می‌دارند .

در این عبارت : « ... بی‌گمان **تعداد** اسبانی که ازقلمروعثمانی‌بخاك ایران آورده شدند ازده‌هزاررأس بیشتر **بودند** ...» فعل جمع صحیح نیست چه بودند به‌تعداد برمیگردد نه‌اسبان بدلیل اینکه درموقع سؤال‌پرسیده میشود تعداد اسبها چقدر بود ؟

واحد پول بیستی راهم دردوجا به دونرخ معین فرموده‌اند (ص : ۲۲۲ و۳۳۳) که برحسب قاعده ونام‌گذاری اولی باید صحیح باشد زیرا اختصاری است از بیست‌دیناری [1] درهمان صفحهٔ ۲۲۲ دوتعریف‌هم ذکرکرده‌اندکه جنبهٔ ابهام‌آن غلبه دارد زیرا«زمین‌زراعتی عادی» معلوم نیست چقدراست همینطور سکهٔ طلای شاه طهماسب و البته این قبیل مسائل از ارزش کتاب نمی‌کاهد و با آنکه نوشتن تاریخ اجتماعی بقول دوست فـاضل گرامی دکتر محمد اسمعیل رضوانی محتاج به اسناد دیگری ازقبیل داستانها ، قباله ها ، وقف‌نامه‌هـا ، نامه‌های خصوصی وامثال اینهاست. مقام علم‌وتحقیق وقدرزحمات مؤلف محترم دانشمند برهمگان عیان است و سزاوار تعظیم و احترام .

چاپ دوم کتاب بطریق افست صورت گرفته است وبا اینکه چاپ‌افست ایران معمولا نامرغوب است این کتاب خالی از عیب است و اتفاقاً غلط چاپی هم خیلی کم دارد

۱ــ عین این مسئله در تاریخ روابط بازرگانی وسیاسی انگلیس وایران در مورد محمدنبی‌خان سفیر ایران درهند پیش آمده است‌کـه در چند جا او را خواهرزادهٔ حاجی خلیل‌خان ملک‌التجار دانسته‌اند (ص۳۰۴ و ۳۰۵ و۶۰۹) ودرجای دیگر(ص۳۵۲ و۳۵۳) برادر زن حاجی واین دومی صحیح است(تاریخ سفارت حاج‌خلیل‌خان ص۴۱)

محمدتقی دانش‌پژوه

مؤلف آداب‌المتعلمین

یکی از کتابهای درسی طلاب مدرسه‌ ای قدیم رساله‌ای بوده وهست که ، نام آداب‌المتعلمین نام برداراست و بودم هم در حزو حامع‌المقدمات در کودکی وجوانی آن‌را خوانده‌ام. آن ا ازحواحه طوسی دانسته‌اند وبه‌نام هم‌در ایران‌وهم درصیداوهم درقاهره ـاپ‌شده‌ودانشمندانی چندمانند عاملی محلسی ونوری تهرانی ودیگران هم ن را ازطوسی پنداشته‌اند.

هنگامی که نگارنده به دستور شادروان تقی‌زاده با آقای علی‌نقی منروی ،کار فهرست نسخه‌های کتابخانه سپهسالار می‌پرداختیم به نسحتی ازاین کتاب ،حوردیم وهمچنین بـه شرح آن از ابراهیم بن اسماعیل که در دیباچه آن را لیم‌المتعلم حوانــده است همانکه چلبی از شیخ برهان‌الدین زرنوجی حنفی ،گذشته ۵۹۱ پنداشته است .

این شرح در روزگار سلطان مراد عثمانی سوم پسر سلطان سلیم در۹۹۶ ، انجام رسیده (ش A 588/2 لس‌آنجلس) و برخی‌هم‌گفته‌اندکه از نوعی ست ومتن وشرح‌هم هردو چاپ شده است (فهرست سپهسالار ۵:۱۶۵ـ۱۵ فهرست دانشگاه ۳ : ۲۱۱۴ وفهرست‌نامها ـ معجم‌المطبوعات ۱۱ و۹۶۹ التعلیم علی‌رای القابسی ۲۱۸ ـ معجم‌المؤلفین ۳ : ۴۳ ـ فهرست قرطای ، ۱۴۸۵ ترجمهٔ ترکی آن) .

متن این‌شرح‌را ما درست همان متن آداب‌المتعلمین یافته‌ایم که‌به‌خواجه وسی‌نسبت داده‌اند (سرگذشت طوسی ازمدرس رضوی، چاپ دوم ص۵۳۵ـ برست دانشگاه ۶:۱۱۴) ولی اندکی با آن جدایی دارد .

نسخهٔ آداب‌المتعلمین شماره ۲۶۲۵/۳ دانشگاه تهران مورخ ۹۵۳ـ هارده فصل دارد و درفصل یازدهم آن از نجم‌الدین محمد نسفی و در فصل ازدهم آن از نصربن حسن مرغینانی یاد شده است وچنین چیزها درآداب ـ متعلمین چاپی دسترس طلاب دیده نمیشود [1]

---

۱ ـ نیز بنگرید به : فهرست حقوق۲۲۹ ـ فهرست ادبیات۸ـ س۲۵۳۲/۴ نشگاه

در متن زرنوجی سیزده فصل است وگویا دران دست برده ودوازده فصل کرده ونشانه‌های سنی‌گری ازمیان آن برداشته و به خواجهٔ طوسی شیعی نسبت داده‌اند.

در ذریعه (۲۶:۱) وفهرست مدرسه فیضیهٔ قم (۲۶۰:۱) آمده‌است که این کتاب ازخواجهٔ طوسی است زیرا که درفصل ششم آن‌چنین گفته شده است «ولهذا کان محمدبن‌الحسن الطوسی اذا اسهرالليالی و حل له مشکلات یقول · این ابناءالملوك» و در فصل هفتم آن چنین گفته شده است: «و کان محمدبن الحسن‌لاینام اللیل وکان یضع عنده دفاتر اذا مل من نوع، ینظرالی‌نوع آخر و کان یضع عنده‌الماء وکان یقول‌النوم من‌الحرارة».

ولی باید گفت که ازاین‌نام محمدبن‌الحسن‌شیبانی‌شاگرد ابوحنیفه خواسته شده است همانکه کبیرکان زیبایی داشته وشبها در نگارش کتابهـای بدوکمك میکرده‌اند وگویا او نخستین کسی باشدکـه سکرتاریای زن داشته است (این نکته را من درنسخه‌ای درکتابخانه‌ها دیده‌ام).

در تعلیم‌المتعلم زرنوجی (ص۲۳ نسخه سپهسالار) هم عبارت‌دوم‌هست (تذکرةالسامع والمتکلم‌فی‌ادب‌السامع والمتعلم ص۷۸ چاپ دکن‌در۱۳۵۳) پس‌میتوان‌گفت که نسبت‌دهندگان این‌رساله به خواجه طوسی‌همان لقب«طوسی» را برنام «محمد بن‌الحسن» افزوده وآن‌را بدو بسته‌اند.

در نسخهٔ ش ۲۶۲۵/۳ دانشگاه کلمه طوسی‌درآن دوفصل دیده نمیشود. در ذریعه (۲۸:۱) از آداب‌المتعلمین دیگری یاد شده است‌که دوازده فصل در آن هست و تا اندازه‌ای ازآن یکی‌جدایی‌دارد ولی من درکتابخانه‌های کشور شوراها و اروپا و امریکا و ایران نسخه‌های فراوانی از این‌رساله دیده‌ام که درآنها۱۲ یا۱۳ یا۱۴ فصل‌گذارده شده وهمهٔ‌اینهایك رساله‌اندکه نویسندگان نسخه‌ها درآنها دست‌برده ودگرگون‌ساخته‌اند واصل‌همهٔ اینها از همان‌زرنوجی حنفی‌دانشمند پایان سدهٔ ششم‌خواهد بود نه‌ازخواجهٔ طوسی شیعی. سدهٔ هفتم

این بود آنچه‌که من در فهرستهای دانشگاهی نوشته‌ام.

در تابستان سال ۱۳۵۳ کـه درکتابخانـه دانشگاه لس‌آنجلس یا شهر فرشتگان در امریکا کار میکرده‌ام در جزوکتابهـای عربی مجموعه‌ای به شمارهٔ A 510 و درجزوکتابهای ترکی مجموعه دیگری دیده‌ام به شماره B 496 که شمارهٔ یکم هردومجموعه همین آداب‌المتعلمین این‌چنانی است ودراین‌دونسخه

که نحستین از سدهٔ ۱۲ است ودومی‌راقورد احمدبن محمد درچاشت روزهای بازپسین ماه‌جمادی دوم سال ۱۰۳۲ نوشته است‌اصالت رسالهٔ زرنوجی‌برجای مانده است وبایستی‌هم‌چنین باشد چه این دومجموعه از دیار ترکان سنی به امریکا آمده و نباید هم درآنها دستبردی‌کرده باشند .

باری دراین دونسخه سیزده فصل است و درآن شعرهـای محمدبن حسن شیبانی‌شاگرد ابوحنیفه وبرهان‌الدین‌وامام علی(ع) وخود مؤلف وامام ابونصر صفاری انصاری وامام نجم‌الدین عمربن حسن نسفی‌آمده است.

درآن‌یاد شده‌است ازابوحنیفه‌که قوام‌الدین حمادبن‌ابراهیم‌بن اسماعیل صفاری انصاری شعری از وی برخوانده و شعری هم از قاضی خلیل بن‌احمد سجزی برای‌مؤلف خوانده است همچنین ازکتاب اخلاق امام سید امام شهید ناصرالدین ابوالقاسم‌سمرقندی وامام جعفرصادق(ع) وازاستاد ناشیخ‌الاسلام» وامام مجدالدین صرختکی و«استادناالامام برهان‌الدین‌واستادامام سد یدالدین شیرازی‌که شعری از شافعی انشاد کـرده است و شیخ‌امام استاد شیخ‌الاسلام برهان‌الدین که برای مؤلف شعری خوانده است نیز از فخرالدین کشانی و سماعی‌که از اوکرده است واز « استادنا قاضی‌خان» واسدبن‌محمدبن‌ابی‌بکر امام‌زاده و استاد زین‌الاسلام ادیب مختار که مؤلف شعری ازشیخ امام زاهد نجم‌الدین احمد محمد نسفی از وی شنیده است .

همچنین درآن‌این عبارات واین نامها آمده است: «انشدنی‌الشیخ‌الامام رکن‌الاسلام‌الادیب‌المختار، استادنا برهان‌الائمة علی‌بن‌ابی‌بکر، استادنا الامام سدیدالدین‌الشیرازی، برهـان‌الدین صاحب‌الهدایة ، فخرالـدین ارسابندی ، ابوزید دبوسی، شمس‌الائمـة حلوائی، ابوبکرزرنجری، ابویوسف همدانی، سمعت‌الاستاد فخرالدین‌الکاشانی ، انشدنی رکن‌الـدین محمدبن ابی‌بکر امام خواهرزاده، مفتی حسام‌الدین شهید، امام محمدبن فضل».

چنانکه می‌بینیم این‌نامها ازآن‌دانشمندان سنی است وبیشترهم‌ازشهرهای خراسان‌کهن‌که مؤلف یا آنهارا دیده ویا ازسخنان آنان بهره یافته است.

اما اینکه‌کی این‌رساله را به‌خواجه طوسی‌نسبت‌داده‌اند بایستی‌جستجو کرد و دید که‌کدام یك از دانشمندان چنین سخن‌راگفته‌اند وکهن‌ترین‌نسخه‌ای که بنام طوسی باشد ازچه تاریخ است ودرکجا است.

این‌نکته راهم بگویم که درمجلد ششم فهرست‌آستان رضوی (ص۳۷۱) نیز درانتساب این رساله به طوسی‌شك شده است .

رضا شعبانی

« بیان واقع »

یا

« سرگذشت احوال نادرشاه وسمرهای مصنف خواجه عبدالکریم ابن خواجه عاقبت محمود کشمیری »

به تصحیح و تحقیق دکتر . کی. بی نسیم صدرشعبهٔ فارسی دانشگاه پشاور. چاپ ادارهٔ تحقیقات پاکستان، دانشگاه پنجاب لاهور، سال ۱۹۷۰

۲۷۱ صفحه متن + ۲ صفحه پیش گفتار + ۱۲ صفحه فهرست موضوعات +۳ صفحه پیش گفتار به زبان انگلیسی + ۹ صفحه مقدمه به زبان انگلیسی + ۷ صفحه فهرست منابع به انگلیسی + ۱۹ صفحه اختصارات و اعلام به انگلیسی .

***

کتاب « بیان واقع » به حقیقت مشهورتر از آن است که نیاز به معرفی داشته باشد.

مؤلف اهل دل و فاضل آن ، خواجـه عبدالکریم کشمیری خود از زمرهٔ ایرانیان اصیلی است که باری، از یك دونسل پیش راه دیار آشنای هندرا پیموده و همچنانکه شهرتش آگاهی می‌دهد ، درگوشه‌ای از آن سرزمین آرامش بخش متوطن شده است .

خودمصنف، که بعدها دررکاب نادرشاه به ایران سفر کرده است وگوشه‌هائی ازسرزمین آباء واجدادی را ازنزدیك مشاهده فرموده، در ورود به کابل می‌نویسد که : « به زیارت قبر جد خود خواجه محمد بولاقی علیه‌الرحمة » نائل آمده است (ص ۵۲ چاپ حاضر) و اینطور که معلوم است، همه قبیلهٔ وی از عالمان دین ومشایخ عصر خویش بوده‌اند و او نیز به اقتضای اسلاف ، منزلت اخلاقی وانسانی شایستهٔ خودرا بدست آورده است.

با این که مجاهدات صمیمانهٔ دانشمندگرامی ، دکتر نسیم ، در تنقیح و تصحیح متن چاپ شدهٔ کنونی، ازهمه حیث چشمگیرومشکوراست ونیز توجهات

بحش « انطباعات ادارهٔ تحقیقات پاکستان ودانشگاه معتبر پنجاب لاهور » آن تمامه مأجور، با اینهمه من‌باب توضیح برخی از نکات تاریخی کتاب که بدین پایه ار نفاست به حلیهٔ طبع آراسته گشته ، تذکر برخی ملاحظات را ضروری می‌شمارد .

امید که به عنوان حق‌شناسی ساده‌ای از بذل التفاتات وعایات بی‌شمار برادران پاکستانی به فرهنگ غنی مشترك پدیرفته آید وهم این‌سطوررا تأییدی بریص‌یابی امثال‌بده از تحقیقات وتتبعات علمی‌خویش تلقی‌فرمایند.

نطراتی که ذیلا ارائه می‌شود بردوبحش منقسم شده است که یکی‌متوجه کیفیت‌کار کتاب‌ونحوهٔ تصحیح آست‌ودیگری بر برخی‌اراغلاط ـ عمدهٔ مطبعی‌ـ وبطایر آن شمل می‌پدیرد .

درهرحال، امیدوار است که بخصوص فراخور اعتنای عزم ستوده ونیات پسندیدهٔ مصحح واقع گردد .

الف : مصحح در مقدمهٔ ممتع خود به زبان انگلیسی ، بطور جامع از اهمیت کتاب « بیان واقع » یا عنوان های دیگر آن چون « تاریخ نادری » و « نادرنامه » سحن‌گفته‌اند وبا توحه به قلت منابع اصیل و بویژه غیر متکلف و صریح آن ایام ، به حق یادآور شده‌اند که کتاب عبدالکریم به دلائلی چند که ار جمله ملازمت خدمت نادر، داشتن‌کاری در دستگاه دیوانی ایران از ۱۱۵۱ تا ۱۱۵۴، فرصت مذاکره یافتن با همراهان اولیه ویاران نخست‌شاه، وآنگاه دورشدن ازحیطهٔ نفوذ او ونگارش‌کتاب در محیطی حارج از حدود نفاذ فرامین نادری وبالمره پس از درگذشت این شهریار است، حائز اهمیت‌های فراوانی است .

با تأیید نکات مزبور، براین جمله بـاید افزودکه سبك عاری از تکلف مؤلف واطلاعات‌کافی او ازادب فارسی وعرب ونیز بی‌نظری وی دربیان‌بی کم وکاست شنیده‌ها، مزایای دیگر کتاب‌را تشکیل می‌دهد وبه درستی،آنرا درشمار منابع معدود قابل مطالعهٔ این دوره محسوب می‌دارد .

تأسف دراین است که با وجود همهٔ اهمیتی‌که‌کتاب حاضر در نزد نادر شناسان ومحققان تاریخ ایران وهند دارد ، متن اصلی‌آن تا چاپ‌کنونی،به‌طبع نرسیده است وبا این‌که حتی تمام یا قسمتهـائی از آن قرب دوقرن پیش به زبانهای انگلیسی وفرانسه ترجمه شده است، مع‌الوصف هیچکس درصدد تهیهٔ چاپ منقحی ازآن برنیامده .

الحق دراین زمینه نیز باید مساعی فرهنگ دوستان کشور دوست و برادر ما پاکستان را ستود و از ایادی خیر وانسانی اهل فضل و تحقیق به نیکی بسیار یادکرد .

واما ارباب سابقهٔ ترجمهٔ کتاب به زبانهای دیگر،اضافه برآنچه مصحح محترم نقل کرده‌اند، باید از ترجمه‌ی فرانسه‌ای کــه بوسیلهٔ Langlès تهیه شده است، نام برد ، مشخصات زیر براین ترجمه که دراختیار این بنده است، مترتب است :

Langlès, L : Voyage de l' Inde à la Mekke, Par Abdoul-kerym Favori de Tahmas - Qouly Khan, extrait de la version anglaise de ses mémoires, avec des notes géographiques, littérairs, etc. Paris, 1797.

متأسفانه اینك اصل ترجمه انگلیسی آن ارگلادوین دراختیارم نیست ولی در حدود یادآوری، می‌توانم گفت که متن دارای اسلوب صحیحی است وکمال دقت درپیدا کردن معادلهای درست کلمات درآن بکارآورده شده است .

اما درباب چاپ کنونی مصحح ، پایهٔ کاررا ـ باتوجه به وجود دوازده نسخهٔ خطی درخارج هند وشش نسخهٔ دیگر درحوزهٔ شبه قاره ـ براساس نسخهٔ خطی شماره Ms. Ethé 566 کتابخانه India Office لندن ، قرار داده‌اند که کتابت آن به سال ۱۱۹۳ / ۱۷۷۸ــپنج سال قبل از درگذشت مؤلفــپایان پذیرفته است، وچون به ترتیبی که مورد توجه ایشان بوده ، این نسخه‌کاملترهم می‌نموده ، مأخذ اصلی‌قرارگرفته است.

همین نکته ، علیرغم تأکیداتی که از جهت اکمال برآن رفته ، و اینکه به تعبیری درزمان حیات مؤلف ، بوسیلهٔ میرزا محمدبخش‌خان‌آشوب استنساخ شده ، مورث اشتباهاتی گشته است که متأسفانه براساس اصالت آن لطمه وارد آورده است .

مطلب عمده این‌است که بنا به مدلول کلام مؤلف (ص۴ــ۳) کتاب باید مشتمل‌برچهارباب ویك خاتمه‌باشد ، ولی گذشته ازاین‌که « خاتمه » درهیچیك ازمتن‌های شناخته شدهٔ عالم وجود ندارد ، این کتاب مطالبی اضافی درحدباب پنجم داردکه به اعتباری، از زمان سلطنت احمد شاه بهادر (۱۱۶۱/ ۱۷۴۸) آغاز می‌شود وبه‌عصرپادشاهی عالمگیرثانی خاتمه می یابد (۱۱۹۳/ ۱۷۷۸).

گویا اشارهٔ مؤلف در « مقدمه » ، مبنی برتنظیم ویا تألیف « خاتمه » ، مصحح‌را برآن‌داشته است‌که اضافات وملحقات نسخهٔ موردنظر ویا برخی‌نسخ دیگر(نظیرنسخه شماره Or 181 موزهٔ بریتانیا ــ لندن) را کامل تلقی فرمایند وهمهٔ آنچه راکه حتی با ذکرنام مؤلف یا مؤلفان بعدی برکتاب افزوده شده، درشمارمطالب اصلی قلمداد کنند.

درحالی‌که بدلایل زیرین می‌توان برالحاقی بودن متن از حدود صفحه ۱۷۹ به بعدکتاب حــاضر (پایان کار دولت نادری و جانشینان او تا سلطنت شاهرخ) نظرداشت وفی‌الحقیقه، ثلث‌کتاب‌کونی را ملحقات واضافات مؤلفی دیگر دانست که نه چندان هم اصراری درکتمان نام و نشان خویش نشان داده است !

۱ــ مؤلف اصلی درپایان همین‌فصل افروده است‌که درباب بازماندگان نادر، زین‌سپس مطالبی خواهدآورد ولی بقراری‌که دیده می‌شود ومصحح نیز افروده‌اند (پاورقی شماره ۳ ص ۱۷۹)، چنین توضیحاتی در هیچ‌یك از متون موحوددیده نمی‌شود وگمان‌بنده براین‌است‌که اختصارفوق‌العادهٔ متن درنمایش احوال جانشینان نادر ، نمایندهٔ بی‌حوصلگی و بی‌اعتنائی عبدالکریم نسبت به حوادث سریع ایام است.

چه، درحقیقت ، چیری نیزکه حائز اعتباری باشد رخ نداده است واگر در ابتــدا تصور می‌شده‌کــه سلالـهٔ نادری دیرپاست و احیاناً شاهرخ بواسطهٔ برخورداری از حسب ونسب دوجانبه راه به جائی می‌برد، این‌گمان خیلی‌زود معدوم شده است و علی رؤس‌الاشهاد ، جز مرد علیلی که متکی برایادی خیر و بیات سپاسگرارانهٔ برکشیدگان‌دولت نادری(چونان احمدخان درانی‌وکریم‌خان زند) باشد، وبه درآمد مختصرشهرومنطقه‌ای چون‌مشهد رضادهد، وعلی‌الاتصال بیر زبون توطئه‌ها وتحریك‌های امراء‌کوچك دور وبر و یا فرزندان طاغی‌خود نماند، داعیه‌داری از دودمان « صاحبقرانی » باقی نمانده بوده ! دراین شرایط اگر روزگاری هم برای مؤلف نهمت ادامهٔ‌کار و تاریخ نویسی وجود داشته، دیگر مطلبی‌که قابل اعتنای طبع بلند او باشد و به زبانی دیگر شایسته ثبت در تاریخ قلمداد شود ، یافت نمی‌شده است.

۲ــ مؤلف خود « در سبب تألیف‌کتاب » می‌نویسد‌که منظوراساسی‌وی « تحریرشمه‌ای ازوقایع وحالات مسافرت مشمرالسعادت و[نیز] برخی‌ازاطوار

واخبار دربار کثیرالاقتدار سردار ایران دیار» (ص۲) بوده والبته که اراده‌چاپ داشته تا « درصورت قلت تشویش ... بعضی وقایع وواردات هندوستان[راهم] مجملا » بیان نماید (ص۲).

درتوضیح فصل بندی کتاب نیز ، آن را به چهارباب و یك خاتمه منقسم فرموده که باب‌چهارم علی‌القاعده باید به درگذشت محمدشاه منتهی‌شود(ص۴) و خاتمه نیز که مشتمل بردومقدمه می‌باید باشد ، بصورتی که عبدالکریم ذکر کرده ومصحح نیز بر آن صحه نهاده ، درهیچیك ازمتن‌های شناسا منظورنگردیده است(صXIII توضیحات‌مصحح)، ناچاراین‌نکته صراحت‌می‌یابدکه حالی که اساساً ارائه بهمت اولین درتألیف، نادیده مانده، افزودن مطالب پرتفصیل‌ملال خیز برباب چهارم (تا صفحهٔ ۲۴۰ و روی‌کارآمدن احمدشاه پسر محمدشاه) وپس ازآن ازباب پنجم الی پایان‌کتاب (وبه تعبیری حوادث سال ۱۱۹۳) چه ضرورتی داشته است؟

مگراین‌که تصور کنیم که مؤلف اهل‌دل‌ما که به استشهاد ازکتاب، اساساً مردی وارسته و درویش‌صفت و بی‌اعتنا به تکلفات فزون ازحد نسخه پردازان و بی‌مایه نویسان است، درنیمه راه عزم ، تغییرجهت داده ودرکمال حوصله، قرب یکصد صفحه ازکتاب دویست وهفتاد صفحه‌ای خودرا به شرح احوال «مرهته» و « اهل زرق و ریا » مخصوص‌گردانیده است. به اعتقاد من این‌کار از حوصله وتحمل اخلاق چنان بزرگی دوراست!

۳ــگذشته ازآن، دلایل قاطع دیگری درهمین‌نسخه چاپی وجود داردکه نشان می‌دهد نویسندهٔ دیگری به نام محمد بخش‌آشوب، درمتن اصلی‌مداخلات عظیم به عمل آورده وجای جای ازخود وتحریراتش‌نام‌برده است. تعجب این است که مصحح محترم با وجود چاپ‌کلیهٔ اضافات مستنسخ ، بهیچوجه متعرض ملحقات و یــا سبك سخن او نشده است و بکلی این مطلب را در بــوته نسیان گذاشته! چون‌بفاصله چند صفحه ازپایان‌عصرنادری، ملاحظه می‌شودکه نامبرده در توصیف حوادث مربوط به « جنگ نواب معین‌الملك بهادر وشاهنوازخان» ازحضور خود درمتن پیشآمدها ودستکاری‌ها وبلکه تعهدات ضمنیش برای تتمیم کتاب (فرصاً) چنین یاد می کند :

« محرر وناقل این اوراق‌که از نسخهٔ اصلیش نسخه برداشته، یعنی بندهٔ کثیرالذنوب محمدبخش‌متخلص به آشوب، که دراین هنگامه‌ها دربندگی‌نواب

وزیر شهید اعتمادالدوله چین بهادر قمرالدین‌خان نصرت جنگ، ودراین‌جنگ رفیق نواب معین‌الملك بهادرخلف‌الصدق ایشان، من اوله الی آخره، تماشائی بیرنگ قدرت‌های الهی بود، به موجب فرمایش وتکلیف صاحب‌زادهٔ بلنداقبال این وقایع را مفصل بی‌مبالغه و اغراق، قریب به سه چهار هزار بیت در وزن شاهنامه بحرتقارب، که این بحر مثنوی‌گویا مخصوص رزمیه‌است، به رشتهٔ نظم کشیده، موسوم به «کارنامه» ساخته، فی‌الحقیقت رساله لطیفی واقع شده، این چند برای‌استشهاداین مدعا انموذج مرقوم شود. ازکارنامه بندهٔ راقم[؟] محمد بخش‌آشوب ...» (ص۱۹۴).

وبدنبال آن، شصت ونه بیت ازاشعارخویش‌را درقرب شش‌صفحه کتاب می‌گنجاند!

این که مطالب مزبور به تفصیل‌نقل‌شد، محض برتجسس این‌حقیقت است که «آشوب» اساساً خودرا «محرر» و«راقم» قلمدادمی‌کند وچون‌مدعی‌حضور درصحنه جنگ نیز بوده، طبیعتاً خودرا مجازمی‌دانسته که اطلاعات دست اولش را به شرحی که ضروری می‌دانسته، برمتن بیفزاید واین‌خود صرفنظر از مقامی است که به عنوان‌شاعری‌ویژهٔ خویش‌تلقی‌می‌کرده و اندکی ازبسیارسروده‌هارا نیز–چنانکه ملاحظه می‌شود– به نثرکوبی مضم ساخته است. حق‌این‌است که نگوئیم که درحد «نظم» سخن نیز کاری کرده وبه شیوه‌ای رضایتبخش به ادای مقصود پرداخته است

شاید تذکر این‌نکته دراینجا ضروری باشدکه الحق «آشوب»گوینده و سرایندهٔ ضعیفی نیست ودرسخن‌پردازی وتاریخ نویسی نیز خودرا کم نمی‌دیده به اضافه‌که نادرشاه را نیز شخصاً دیده وتوصیفی ازشمایل واطوار ظاهری او به عمل آورده است (ر. ك. Lockhart L., Nadir Shah, London, 1938, P. 154

و دیگر این که خود تألیفاتی داشته (ر . ك : تاریخ شهادت فرخ سیر و جلوس محمدشاه، نسخه خطی کتابخانه ادارهٔ هند، لندن، بـه شمـارهٔ (Ms No. 422

و بدین ملاحظات، مجاز می‌نموده که در واقع به تکمیل کتاب معتبری چون «بیان واقع» بپردازد، ولی بطوری که مشاهده می‌شود کلام اولطف‌سخن عبدالکریم را ندارد و براستی که فاقد آن بی‌نیازی درگفتار، احتراز ازتطویل و توضیح دربیان حوادث، و بی‌تکلفی و ساده‌نویسی مؤلف اصلی کتاب است

وغالباً هم به مشروحـات مملی دست آزیده که از دنیای معنی واندیشهٔ خواجه کشمیری بسیار بدوربوده است.

بلافاصله پس‌ازاین تداخل‌طولانی، باز درفصل محادلهٔ احمدشاه‌گورکانی واحمدشاه درانی، اشعار دیگری ازخود نقل‌می کند وعنوان آن را «ازکارنامه بندهٔ راقم‌آشوب» می‌گذارد (ص۲۰۱).

دراینجا نیز چهاربیت آورده است وموقع خودراهم نه به «تصحیف» که به «حقیقت»، «راقم» ثبت می کند.

درتکملهٔ همین فصل که ازجبن وبد دلی وشرارت پیشگی «ایشری‌سنگهه» بحث به میان‌می‌آورد، ضمن بکارگیری‌اصطلاحات خاص ـ که ذکرآنها خواهد آمد ـ دگرباره از«کارنامهٔ بنده‌آشوب» چهاربیت دیگرنقل می کند که‌درواقع ادامه همان توصیحات متن به نظم است وکاملا پیدا است که نویسنده به سابقهٔ اهل قلم روزگار، نظم و نثر را درهم می‌آمیخته و ابیاتی چاشنی‌کلام می کرده است.

این قبیل توصیحات درخلال بقیةالسهم کتاب‌هم‌آمده وهمه‌جا با عباراتی نظیر «ازکارنامهٔ محرر اوراق‌آشوب» (ص۲۰۷)، «کارنامه» ص۲۹۸ وغیره همراه بوده است ولی نکته جالب، تشریح صحنه جدال احمد شاه درانی با ولیعهد هندوستان است که بقرار مذکور «آشوب» خود به صحابت معین‌الملك فرزند قمرالدین‌خان وزیر درصحنه حضورداشته است و حالی که می‌خواهد از رشادتهای بهادر مزبور، سخن نگوید، می‌نویسد که «معین‌الملك بهادربه‌ذات خود در حالتی کـه هفت سوار اطراف فیل ایشان مانده، چنانچه محرر و ناقل این‌نسخه، بندهٔ عاجز محمدبخش‌آشوب‌هم درآن ساعت طاقت‌زدا، منجمله‌آن هفت سوار جانباز جانستان، توفیق رفاقت ایشان یـافته و مکرراً برقشونهای درانی تاخته و به جنگ نیزه بازی کـه از قدیم به آن حربه مشق‌رسای داشت مصدر فدویت وجانباری‌شده ...» (ص ۲۱۲).

سرانجام نیز چنین از خود یاد می کند که به دریافت صلاتی «مخصوص و ممتازگردیـده.» وکمی بعد می‌نویسد که معین‌الملك شجاعت بسیار از خود نموده، والبته «آشوب» که در ملازمت ممدوح بوده، تا به‌آخرعرصهٔ رشادت اورا شاهد بوده است (ص۲۱۳).

نظیر این معنی در جنگهـای داخلی هند به دوران احمدشاه‌گورکانی نیز دیده می‌شود و در «احوال انتامان‌کیشر سردار مرهته‌ها» بدین‌نحو که«بندهٔ

راقم‌هم امروز دربن جنگ شریك فوج مرهته بود » از حضورخویش در صحنه سحن می‌گوید (ص ۲۶۵).

اینها وشواهدی از این‌گونه نشان می‌دهد کـه نویسندهٔ بخش دوم کتاب حاصرودرواقع قسمت الحاقی آن‌که فرعی‌همتای اصل‌شده ، شخص‌محمدبخش آشوب بوده است ، تا آنجاکه در پایان نر بدین نحو صحه برنام خود و تمهٔ ىر کتاب نهاده است که :

« حوادث ار همه غالب شود نه مغلوبیم
زمانه‌ایست پرآشوب و« ماخودآشوبیم»
(ص ۲۷۱)

این شیوه ارسحنگوئی نیر کمتر براحوال پیرمرد حسته دل وبی‌حوصله‌ای چون عبدالکریم دلالت دارد که قلم را جز درخدمت دل واحساس نمی‌نهاده، و ىلکه به شیوهٔ اصحاب ادعا ومنتظرالمقاماتی است که بالفعل از شآمت اتفاقات ىاراصید وهنوز چشم به راه حوادث مطلوب می‌نهند !

۴ــ مسئله مهم دیگر که مشحص کندهٔ هویت مؤلف ثانوی است، سبك انشاء وطرز نگارش بخش دوم کتاب است کـه پا بپای تغییرات فاحش و بین اسلوب‌های نویسندگی، اصطلاحات و تعبیرات حاص مؤلف دومی‌را نیزنمایان می‌گرداىد .

درست است که هردومؤلف از هند برخاسته‌اند وطبیعتاً تحت تأثیر سبك مشحص نویسندگی این ایام قرار گرفته‌انـد (این امر اگرهم بتمامه در مورد نویسندگان مصداق نداشته باشد درباب‌نسخه پردازان حقیقت پیدا می کندچون به شیوهٔ خود درالفاظ وعبارات‌دستکاری‌می کنند وغلطهای معمولی‌نظیر«خودها» را به جای «خود»رقم‌می‌زنندا ر. ك:گلستانه،مجمل‌التواریخ‌بعدنادر، بتصحیح اسکارمن، لیدن، ۱۸۹۱.)، وازطرفی «آشوب» نیز مردی صاحب بضاعت بوده وچنانکه یاد شد، خود از « اهل‌کتاب » بشمار می‌رفته، ولی با اینهمه تفاوت راه میان‌او وفاضل ورع وقاعده‌دانی‌چون‌عبدالکریم بسیاراست. چه،عبدالکریم حقیقةً به فصاحت و بلاغت‌کلام متوجه است وگـذشته ازاحاطه برادب ایران وعرب، سبك بامعنی‌نویسی‌چشمگیری دارد، درحالی که خلف وی بیشتردرصدد تکمیل تاریخ بوده،وچون می‌شود استنباط کردکه به اشارهٔ « نواب معین‌الملك بهادر» به شعرگوئی و نگارش پرداخته ، لابدکه از مجامله وملق واطناب ممل

نیز ــ که متضمن این قبیل توجهات است ـ بیمی نداشته است!

به هر حال برخی از لغات خاص مورد استفادهٔ دومی را می‌شود بدین نحو نشان داد ومحرر است که خوانندهٔ کتاب ، درقیاس دو بخش مزبور، به‌نمونه‌های فراوان دیگری برخورد می کند :

جاگیرات(ص۲۰۰)، ازروی بغتهٔ هر کاره(ص۲۰۱)، سر کردهٔ سر کبی وبر کنی‌غارت شده وغارت کناینده (ص۲۰۵)، وبه عالی‌جاگیر ومنصب‌سرفراز شده (ص۲۰۵)، پهلودزدیدن وپس‌پا شدن (ص۲۰۹) ، خاص خسری وخسر پورگی (ص۲۰۳)، انگرکهٔ سفید پنبه‌دار (ص۲۰۹)، همان دستارگول‌عربا به که برکلاه شب خوابی پیچیده (ص۲۰۹) و غیره .

گذشته براینها ، برذهن خوانندهٔ « بیان واقع » مدرستی این مطلب اثر می گذارد که :

منظور ازاین‌همه پرگوئی‌ها چیست؟ وآیا واقعاً می توان انتظارداشت که مؤلف دریا دل و پارسا ، بیکبار از نهمت های اساسی زندگانی خــود دست کشیده وچنان تغییرجهت داده باشد که دگرباره « به‌دستور کتب‌تواریخ[آن‌را] به لوث چاپلوسی واعراق‌نویسی ملوث [ساخته] وتطویل کلام و ایراد الفاظ مسجع ومغلق را ... که سبب ملالت [است] » (ص۲) رواج داده باشد!؟ آنهم درچنان وانفسای آلودگی‌ها و عرض ورزی‌های عصر احمد شاهی و دیگران !؟ به‌گمان این بنده ، بسیار دور ازحقیقت می‌نماید که اهتمام مؤلف اصلی را که مقصود برتوضیح اجمالی « بعضی وقایع وواردات هندوستان زرنشان» (ص۲) آنهم بدون صراحت کافی بوده ، دلیل قاطع برادامه کار تاریخ‌نویسی آنچنانی وی بدانیم و حالی که وی حتی مجال آن‌را نداشته است که خاتمهٔ قابل اعتنای کتاب را « در ذکر بعضی کلمات لطیف مردم ظریف [و] بیان بعضی عجائب و غرائب که دراین عصر از پردهٔ غیب بمنصهٔ ظهورجلوه‌گر شده [و] تذکارگروه اخیار وابرار اولوالابصار خوش‌گفتار» (ص۴) برشتهٔ تحریر درآورد ، نزدیك به صد صفحه از کتاب دویست و هفتــاد صفحه‌ایش را « در اظهار فرقه اشرار مردم‌آزارشنیع‌الکردار (کذا)» بیاراید وآنهم به توضیحاتی ملال‌انگیزوبی‌پایه ومایه درباب ظواهر کارها قناعت ورزد !

۵ــ نکتهٔ قابل توجه دیگر، توضیحات سودمندی است که مؤلف درباب میرزا محمدهاشم شیرازی‌ملقب به‌علوی‌خان‌حکیم‌باشی‌می‌دهد که درسال ۱۱۱۱

هجری ازایران به هند عزیمت کرده و در دربار شاهان‌گورکانی اعتبارو‌عظمی سرشار کسب نموده است.

حکیم‌مزبورکه Cyril Elgood صاحب‌کتاب A medical history of Persia اورا تالی ابوعلی سینا ومحمد زکریای رازی می‌داند (ر. ك : بازن، نامه‌های طبیب نادرشاه ، ترجمه دکترحریری؛ «تعلیقات» ؛ دکتر علی مظاهری، تهران، ۱۳۴۰، ص۷۵)، دوسال در خدمت نادرگذرانیده و با عبدالکریم همدم وهمراه بوده است .

با اینهمه درخلال تفصیلی که برحیات او نوشته شده (ص۲۵۳-۲۴۸) بهیچوجه خصوصیاتی میان شرح حال نویس واو معلوم نگشته است، بخصوص که مصحح محترم نیز چندکتاب راکه به‌گمان وی حاوی مطالب درستی نبوده (پاورقی‌شمارۀ ۲ ص۲۵۱) حذف‌کرده است!

این نکته‌کاملا بدیهی است‌که هرآینه نویسندۀ احوال حکیم ، همان عبدالکریم همسفروهمدم پنج ساله (۱۱۵۶-۱۱۵۱) اومی‌بوده ، بطورقطع از مصاحبت اوذکری می کرده وبنحوی که دردیگر بخش‌های کتاب‌آمده، ازحضور مشترك خود و او ، در تواریخ پرماجرای آن روزگار مطالبی به میان می‌آورده است .

حال‌آن‌که می‌بینیم نه تنها چنین مسئله‌ای دیده نمی‌شود، بلکه توصیحات مؤلف ثانوی، کاملا جنبه تاریخ‌نویسی‌دارد وازمسموعات سخن می‌گوید.

بهرطریق بخشی را هم‌که مصحح بواسطه عدم مناسب(؟!) نقل‌نکرده‌اند به این‌جهت‌که برای شناسندگان‌حکیم عالیقدرایرانی‌حائزاهمیت است، عیناً از همان نسخه مورد استفادۀ ایشان ذکرمی کند :

« باوصف‌این‌که شب وروز به‌ارقام و تسوید مسودات نسخه‌های‌اهل‌علل وتصانیف وتوالیف رسایل خود مشغول بودند وسن ازهشتاد سال متجاوز شده، هرگز به عینك محتاج نشدند و [قوت باصره و قوت باه به مرتبه‌ای بودکه با وجود این‌کبرسن ونحافت وضعف بنیه درهفته دوسه دفعه غسل‌اختیارمی‌نمودند، لیکن با اینهمه قوت جماع واجتماع جواری و مدخوله‌ها هرگز فرزندی متولد نشد، بلکه می‌گفتند این‌هم‌بسبب کشش وقوت باه و حدت نطفه است‌که دررحم قرارنمی‌گیرد واگرمی‌گیرد ازوفورحرارت محترق می‌گردد] وازجمله تصانیف ایشان نسخه‌ایست مسمی به جمع‌الجوامع که اگر فی‌المثل تمام کتب طبی از عالم مفقودگردد، تمام مسایل حکمی ازو استنباط می‌توان نمود» (ر. ك. برگ

aa ۱۴ و b ۱۴۵ نسخهٔ خطی)

۶ـ سه‌صفحهٔ آخر کتاب، کاملا بصورت مشوشی تنظیم‌شده و « آشوب» که دگربار ارحضور رحود درصحنه‌جنك ممدوح صمیمی‌اش معین‌الملك با صفدر جنگ ذکری به میان می‌آورد (بندهٔ راقم به چشم خود دیدکه دل صفدرجنك به‌طرف کوهچه (کدا) کالکاگریحته می‌رفت...» (ص۲۶۸).

بلادرنگ پس ار پایان کشمکش، حوادث را متوقف می‌گدارد وناگهان گامی بزرگ برمی‌دارد و واقعات فی‌ما بین سوات ۱۱۶۶ تا ۱۱۹۳ را در یك صفحه (تقریباً) خلاصه می کند!

علت‌العلل‌را بر به اعتقاد این‌بنده باید درپایان یافتن نقش‌تاریخی‌ممدوح او درحیات این رورگارهند دانست که وی‌را از ادای تکالیف تاریخ‌نویسی آن چنانی معاف داشته و بـه حق . محوزی برای ادامه‌کار باقی نگذاشته است ا علی‌ایحال، با توجه به شواهدی کـه بدانها اشاره رفت این استنباط صراحت می‌یابدکه بخش دوم کتاب و بطور مالنسبه منحز، واقعات پس ار مرگ نادر و برچیده شدن دودمان او ، به قلم عبدالکریم کشمیری رقم زده نشده است . این نکته‌هم حائز اعتناست که درصفحه مقدم برمتن اصلی کتاب (نسخهٔ اصلی مورد استفادهٔ مصحح محترم) به این عبارت برمی‌خوریم که : «کتاب بیان واقع در احوال نادرشاه‌گدر ایدهٔ میررا محمدبخش‌حسان در بلدهٔ لکهنوداحل کتابخانهٔ سرکارشد.» واین «سرکار»البته باید همان « سرکار نواب صاحب ممتازالدوله مفخرالملك حسام جنك مستر رچاردجاسن صاحب بهادر دام اقباله » باشدکـه با همان‌خط پیشین‌وحط‌کتابت همهٔ کتاب، شرح مزبوربرای اونوشته شده است واین‌توضیح بدان معنی‌است که نگوئیم خط دیگری‌که عنوان‌کتاب‌را باتفصیل: « تاریخ‌بیان واقع تصنیف عبدالکریم ابن‌خواجه عاقبت محمودکشمیری‌که از کشمیرآمده ، درشاه‌جهان‌آباد بودند وقصهٔ تاخت نادرشاه به چشم دیده وآنرا تحریرکردند » ثبت‌کرده، از بقیه مندرجات، جداست وهمان شاید دلیل‌اشتباه برای‌کسانی بـوده است کـه بی‌تأمل کافی ، همه نوشته‌هـارا از عبدالکریم شمرده‌اند.

بهرواسطـه . این توضیحات مختصر ، از ارج حقیقی تألیف‌گرانقـدر عبدالکریم چیزی‌کم نمی‌کند بویژه‌که اگردرنظرآوریم « بیان واقع » ازاسناد معتبر تاریخ قرن هیجدهم میلادی (دوازدهم هجری) محسوب شده و مندرجات آن با ذکر نام مؤلف بـا فضیلتش مورد اعتنای کلیهٔ تاریخ‌نویسان معتبر متوجه به این عصر قرارگرفته است .

ب ـ بحش‌دوم از توضیحات، متوجه برخی کلمات ولغات در متن چاپ شدهٔ کنونی است که برسبیل تورق ، فحصی‌درآن رفته . با این که بهایت اطمینان دارد که سیاری ازاغلاط، درشمل‌نارسائی‌های مطبعی است. با اینهمه ازتذکار آنچه که مشهود بوده، ناگزیراست. امید براین که مصحح دانشمند با توجیهات ثانوی حود، رفع شبهه فرمایند . مزیداً آن که این‌نوع یادآوری‌ها ، در مقیاس تحقیقات سودمند علمی، نه تنها از ارج‌تلاش مستحسن فاضل عالی‌مقداری‌چون دکتر سیم نمی‌کاهد. بلکه اهمیت و اعتبار کوشش‌های مجدانه‌ای‌را که جناب ایشان وهمکاران‌محترمشان از سرنهایت اعتناء به فرهنگ قویم وریشه‌داراسلامی وایرانی درشبه قاره ، به عمل آورده‌اند، براهل حرت آشکارا می‌گردانند :

۱ـ ص۲، س۱۳ سرگرشت (ع) = سرگذشت (د) *

۲ـ ص۳، س۸، هندوستنان (غ) = هندوستان (د)

۳ـ ص۳، س۱۰ ، «خوش‌آیدگو» به‌گمان‌نادرست‌می‌نماید و«خوشآمد گو» صحیحتراست.

۴ـ ص۶، س۱۰ ، پدرود (ع) = بدرود(د)

۵ـ ص۷، س۱۱، درگزشت (ع) = درگذشت (د)

۶ـ ص۸، س۱۲، « معاملات » ثقیل ونامو جه جلوه می‌کند و«محالات» با علم به غلط مشهور بودن‌آن، درستتراست، چنانکه درموارد دیگری‌نیزدرهمین کتاب‌آمده است، (ص۱۹)

۷ـ ص۱۰ ، س۲۱، Nıkaloo (غ) = Tekalloo (د)

۸ـ ص۱۰ ، س۲۰ ، رودخان (غ) = رودخانه (د)

۹ـ ص۱۱ ، س۱۶، الحاح (غ) = انجاح که درپاورقی نیز بهمین‌گونه ذکرشده درست است.

۱۰ـ ص۱۱،س۲۲، « چون هرروز فوج فوج ازهم » (غ) = « چون هر روز فوج فوج لشکرش از هم » درستتر است (توجه به پاورقی شمارهٔ ۳ همان صفحه)

۱۱ـ ص۱۲، س۳، خواصان (غ) = خاصان (د)

۱۲ـ ص۱۲، س۱۵ ،عراق (غ) = عراق‌عجم (د)

---

* توجه بدیهی : مراد از (غ) = غلط و (د) = درست است.

۱۳ـ ص۱۳، س۱۷، «به منزل‌ویگی» بی‌معنی است، نادر، شاه‌تهماسب را به قصر هزار جریب دعوت کرد ودر آنجا به شیوه‌ای که مشهوراست باگزیر به‌کناره‌گیریش نمود (ر.ك. جهانگشا ، تصحیح انوار، ص۱۸۶)

۱۴ـ ص۱۴، موضوع‌ازدواج خواهرشاه تهماسب با رضاقلی‌میرزا پسر نادر به حوادث این سال (۱۱۴۵) که مؤلف ذکر کرده است،مربوط نمی‌شود بلکه متوجه سال ۱۱۴۳ است که نادر قول ازدواج فاطمه بیگم‌را برای فرزند خودگرفته بود و درسال ۱۱۴۴ نیز کـه قصد سرکوبی افغانان شورشی هرات (ابدالی) را داشت، مراسم عروسی‌آن دورا در مشهد برگزارکرده بود(ر ك. عالم‌آرای نادری،جلد ۱، ص۲۷۲-۲۷۱ و روضة‌الصفا ، جلد ۸،ص۵۴۰)

۱۵ـ ص۱۴، س۱۱، پرخاش (غ)= حرکات (موضوع پاورقی‌شمارهٔ ۲ همان‌صفحه) درست‌تراست .

۱۶ـ ص۱۵،س۴، رهگزر(ع)=رهگذر (د)

۱۷ـ ص۱۵، س۶، « پادشاه اروس»گویا نادرست است، میرزا مهدی این‌فرنگی‌را فرستادهٔ پادشاه نمسه (اطریش) می‌داند (جهانگشا ، ص۱۵۱)

۱۸ـ ص ۱۵، س۱۴،گزرانیده (غ)= گذرانیده (د) ، چون نظیر این مورد کراراً درکتاب ملاحظه می‌شود، لذا زین بیش بدان نمی‌پردازد.

۱۹ـ ص۱۶، س۱۴، به استعلام (غ) = استعلام (د)

۲۰ـص۱۸،س۱۸، کیلویه(غ) = کوه کیلویه درست‌است(ر.ك. پاورقی شمارهٔ ۲ همان‌صفحه)

۲۱ـ ص۲۴، س۱۵، شاب (غ)= سان (د)

۲۲ـ ص۲۹،س۸، وغا (غ)=دغا (د)

۲۳ـ ص ۲۹ ، س ۱۳، بنظرمی‌رسد کـه عبارت « شهریار ایران دیار طهماسب خان جلائر و...» را می‌توان اینگونه نوشت که : «شهریارایران دیار میمنه را به طهماسب‌خان جلائرو...»

۲۴ـ ص۲۹، س۲۰، کژت (غ)= کثرت (د)

۲۵ـ ص۲۹، س۲۱، عبارت «به این» اگرمطابق پاورقی‌شمارهٔ۳ همان صفحه « به این‌وادی آورد» خوانده شود، درست‌تر می‌نماید.

۲۶ـ ص۳۳، س۱۳، بالمشافه (غ)= بالمشافهه (د)

۲۷ـ ص۳۴، س۱۳، پادشاه (غ) = پادشاهی (د)

۲۸ـ ص۳۴، س۱۶، مصراع «مرغ زیرك که به دام افتد تحمل بایدش» به صورت «مرغ زیرك چون به دام افتد تحمل بایدش» درستتراست (ر. ك. پاورقی شمارهٔ ۲ همان صفحه)

۲۹ـ داستان بائی جیورا مورخان معاصر دیگرهم تعریف کرده‌اند وبنظر می‌رسد که برخی عیناً ازبیان واقع رونویسی کرده باشند(ر . ك . خوشحالچند تاریخ محمد شاهی مسمی به نادرالزمانی، نسخهٔ خطی کتابخانه موزهٔ بریتانیا به شماره Or 3288 ، ص ۴۲۱-۴۲۰) ولی معلومم نشد که چرا عبارت آخر صفحه راکـه « جـان شیرین از بن نازبینش بدر رود » محذوف داشته و خط زده‌اند درحالی که عبارات صفحه بعد (۴۴) دست کمی از آن ندارد وبا اینهمه عیناً نقل‌شده است ؟!

۳۰ـ ص۴۵، س۱۶، هباء ومنثورا (غ)= هباء منثورا (د)

۳۱ـ ص۴۶، س۲۵، ریگا باشی (غ)=ریکاباشی(د)، این لغت که‌مورد توجه مصحح محترم نیزقرارگرفته است به معنی رکابدار است وطبیعتاً ریکاباشی رئیس گروه هزارنفری ریکابان عصر است (ر . ك . هانوی ، جلد ۱، ص۲۵۱ متن انگلیسی)

۳۲ـ ص۴۹، س۴. ننشینند (ع)= بنشیند (د)

۳۳ـ ص۵۴، س۱۸-۱۷ سهمگین آبی که مرغابی درو ایمن نبود کمترین موج آسیا سنگ ازکارش می‌ربود (غ)= سهمگین آبی که مرغابی ددو ایمن سودی کمترین موج آسیا سنگ ازکادش می‌ربودی(د).

۳۴ـ ص۵۸، س۲، لطف‌الله‌خان (غ)= لطفعلی‌خان (د)

۳۵ـ ص ۵۹، س۹، لغت «دارد» که به اعتبار مصحح اضافه شده است زائد می‌نماید.

۳۶ـ ص ۶۵، س۱۲، بی‌سبر(غ)= بی‌سپر(د)

۳۷ـ ص ۷۰، س۵، عدو شود سبب رزق اگرخدا خواهد (غ) = عدو شود سبب خیراگرخداخواهد درستتراست، (ر. ك. پاورقی شمارهٔ ۲همان‌صفحه)

۳۸ـ ص۷۱، در موضوع ازدواج نادر با خواهر ابوالفیض‌خان حاکم بخارا ، محمدکاظم نیز که از روات ثقه است ودرهمین زمان، دراردوی نادرشاه بوده، می‌نویسد که نادر با دختر بزرگترابوالفیض‌خان ازدواج کرده است(ر.ك.

عالم‌آرای نادری، جلد ۲ ، ص۵۴۵-۵۴۴).

۳۹- ص۷۳، س۳، ازدیار(غ)= ازدیاد(د)

۴۰- ص۸۲، س۷، آنست (غ)= آن سمت (د)

۴۱- ص۸۵، س۱۳-بیشتر(غ)= منتشر درست است (ر . ك . پاورقی شمارهٔ ۳ همان صفحه)

۴۲- ص۹۱، داستانی که درباب مقتول شدن سی و پنج نفر منکباشی و یوزباشی نقل‌شده است. با تعبیر دیگری درعالم‌آرای نادری آمده، و محمدکاظم که دررابطهٔ نزدیك با حادثه قرار داشته ، می‌نویسد که این پیشآمد سوء بدلیل مجادله‌ای بوده که یك نفر ملازم « بی سروپای قولوقچی» با «یکمر اوزلك کم بغل به‌جهت برداشتن‌جوال‌کاهی»درنزدیك قلعه خانقاه پیش‌آمده، وبراثرهیاهوی آنها «جمعی ازبی‌خردان‌کوته اندیش نیز سوار مرکبان خودگشته، روی‌به‌قلعه» نهاده‌اند، که بهرطریق‌معرکه بالاگرفته وسروصدا به‌گوش نادرشاه رسیده‌است. دراین‌میان چاووش‌باشی و سی‌چهل‌نفر از یوزباشیان‌که محض ممانعت مردم از ازدحام ومنازعه حاضرشده بوده‌اند نیزطبق امرشاه‌گرفتار می‌شوندو بدون‌پرسش به قتل همه آنها فرمان داده می‌شود (عالم‌آرا ، جلد ۲، ص۵۶۸).

۴۳- ص۹۵. س۱۶، خزانه وعامره (غ)=خزانهٔ عامره (د)

۴۴- ص۱۰۳، س۱۶، حلین (ع)=حلین(د)

۴۵- ص۱۰۵، س۲۰، دیار (غ)=دریا (د)

۴۶- ص۱۱۷، س۷، طوس سرکان (غ)= تویسرکان (د)

۴۷- ص۱۱۹، س۲۵، اسپی (غ)=آسیبی (د)

۴۸- ص۱۳۳، س۲۲، معلوم (ع) = معدوم (د)

۴۹- ص۱۴۷، س۱۹، نموده (غ)=نمود (د)

۵۰- ص۱۶۳، س۱۸، قتل (غ)= قتیل (د)

۵۱- ص۱۶۴، س۲۰، محاربه (غ)=محاربه (د)

۵۲- ص۱۶۴، س۲۰، عذر (ع)=غدر(د)

۵۳- ص۱۷۰، س۱۹، بوصوع (غ)= بوضوح(د)

۵۴- ص۱۷۳، س۱۱، ازین (غ)= بیك درستتر است (ر. ك . پاورقی شمارهٔ ۳ همان‌صفحه)

۵۵- ص۱۷۳، س۱۶، قوشون (غ) قومش صحیحتر می‌نماید (ر. ك. پاورقی شمارهٔ ۷ همان صفحه)

۵۶- ص ۱۷۸ ، س۱۶ ، تهماسب‌خان جلایر پیش از درگــذشت نادر

بوسیلهٔ علی‌قلی‌خان کشته شده بود وتوضیح مؤلف دائر برهمکاری او با عادلشاه نادرست است.

۵۷- ص۱۷۹، س۶، بسبب (غ)=سبب(د)
۵۸- ص۱۸۰، س۱۰، حقوق (غ)= عقوق (د)
۵۹- ص۲۰۱، س۱۹و۱۸، خلافاًلاجداده (غ)=خلفاً لاجداده (د)
۶۰- ص۲۰۲، س۱، لاتعدولایحصی(غ)=لاتعدولاتحصی(د)
۶۱- ص۲۰۲، س۲۱، معزالیه (ع)= معزی‌الیه (د)
۶۲- ص۲۰۴، س۲۱،همایان (غ)=نمایان (د)
۶۳- ص۲۱۰، س۲، حوصهٔ آهنی (غ)=حوزهٔ آهنی (د)
۶۴- ص۲۱۳، س۲، عبارت «غرض که به خیر گذشت» زائد است.
۶۵- ص۲۱۴. س۱۵، با خود با جمعی که داشت (غ)= با جمعی که با خود داشت (د)

۶۶- ص۲۱۶، س۵، قرات (غ)=اوقات(د)
۶۷- ص۲۲۱، س۷، این سم سلطنتی (غ)=این‌قسم سلطنتی (د)
۶۸- ص۲۲۱، س۲۳، لاچار (غ)=ناچار (د)
۶۹- ص۲۲۲، س۱۰،وآنها ساخته (غ)=وآنهارا متواری‌ساخته (د)
۷۰- ص۲۲۳، س۲۲، قتل (ع)=قتیل (د)
۷۱- ص۲۲۸، س۲۵، متصدی‌گشتن (غ)= متصدی کشتن (د)
۷۲- ص۲۲۹، س۳، مهتز (غ)=منتهز(د)
۷۳- ص۲۳۵، س۱۱، سن‌شش (غ)=سنهٔ شش (د)
۷۴- ص۲۵۵، س۲۲، بزخم‌کاردها (غ)= بزخم‌کاردهای(د)
۷۵- ص۲۵۹، س۱۷، عاشوره (غ)=عاشورا (د)
۷۶- ص۲۶۰، س۱، شهر شهریان (غ)=شهروشهریان (د)
۷۷- ص۲۶۰، س۲، شهرپناه شهرنو (غ)=شهرپناه تا شهرنو (د)
۷۸- ص۲۶۱، س۱۶، می‌زیند (غ)=می‌ریتند (د)
۷۹- ص۲۶۷، س۱۲، قرب وجوار(غ)=قرب‌جوار(د)
۸۰- ص۲۶۸، س۲۴: کوهچه (غ)= کوچه (د)
۸۱- ص۲۷۰، س۱۵،ودارالخلافه (غ)=و درداراالخلافه (د)

بدیهی است که از تکراراغلاط درصفحات مختلف، صرفنظرشد ولزومی به تذکار وجود نداشته است.

محمد حسین روحانی

تاریخ اعثم کوفی و ترجمهٔ آن

در این گفتار، در بارهٔ دو کتاب سخن خواهیم گفت:

۱- کتاب‌الفتوح، تألیف ابو محمد احمد بن اعثم کوفی، متوفی حدود ۳۱۴ ه‍ ق (در مقاله حاضر چاپ ۱۹۶۸ حیدرآباد دکن، زیر نظر دکتر محمد عبدالمعیدخان استاد ادبیات عربی در دانشگاه عثمانیه مورد نظر است).

۲ ـ ترجمهٔ فارسی تاریخ نامبرده توسط احمد بن محمد موفی هروی از نویسندگان وادیبان خراسان درقرن ششم هجری (درمقالهٔ حاضر چاپ سنگی ۱۳۰۵ ه‍. ق. بمبئی مورد نظر است).

بعداً خواهیم دید که نام نویسنده و مترجم کتاب و تاریخ تولد و وفات هریك ونیز وضع هردو اثر ، کاملا روشن نیست ونیاز به تحقیق بسیاردارد.

الف ـ دربارهٔ نویسندهٔ کتاب

حتی نام او را هریك از نویسندگان بگونه‌ای آورده است:

۱ـ احمد بن علی اعثم کوفی.

۲ـ محمد بن علی اعثم کوفی

۳- احمد بن اعثم کوفی

۴ـ احمد بن علی بن اعثم کوفی....

اکنون مطالبی را که نویسندگان دربارهٔ وی گفته‌اند، میآوریم تا وضع هریك ازاین نامها ودیگر نکاتی که مربوط به شخصیت تاریخی اوست، روشن شود .

۱- نویسندهٔ ریحانةالادب ذیل «ابن اعثم» میگوید:

احمد یامحمد بن‌علی‌اعثم کوفی، مورخ‌اخباری‌شیعی، مکنی بهابومحمد،

از مشاهیر مورخین شیعهٔ اوائل قرن چهارم هجرت میباشد و از تألیفات اوست :

۱- تاریخ که به تاریخ اعثم کوفی وتاریخ ابن اعثم معروف وبعضی از وقایع را از زمان مأمون عباسی (متوفی بسال ۲۱۸ هـ.ق.) تا ایام هجدهمین خلیفه عباسی مقتدر بالله (۲۹۵ - ۳۲۰ هـ.ق) نگارش داده ودر معجم الادباء احتمال داده است که این کتاب، تاریخ مستقل نبوده وذیل‌همان کتاب فتوح نام مذکور در ذیل خودش باشد.

۲- الفتوح یا تاریخ‌الفتوح یا فتوحات الشام یا فتوح اعثم که در کلمات اهل فن بهریك از آنها مذکور وحاوی وقایع صدراسلام تا زمان هارون‌الرشید (متوفی بسال ۱۹۳هـ.ق) واز منابع کتاب بحارالانوار مجلسی بوده‌است. همین کتاب را احمد بن محمد متوفی هروی به فارسی ترجمه کرده و همین ترجمه درسال هزاروسیصدتمام، یا ۳۰۵ هجرت در بمبای چاپسنگی شده. این‌ترجمهٔ فارسی نیز به زبان اردو ترجمه و به نام تاریخ اعثم در هند به طبع رسیده است.

وفات ابن اعثم درحدود سال ۳۱۴ هجرت واقع شد.

لفظ اعثم لقب پدرش علی بوده و گاهی خود او را نیز اعثم وکتاب تاریخ مذکورش را تاریخ اعثم هم میگویند والاتاریخ اعثم‌کوفی تألیف ابن اعثم است نه پدرش علی ملقب به اعثم.[۱]

۲- نویسندهٔ «الذریعة» ذیل «تاریخ ابن اعثم» می‌گوید:

او ابومحمد احمد بن اعثم اخباری مورخ است کـه حدود سال ۳۱۴ درگذشته است و یاقوت در«معجم‌الادبا» نیز همین تاریخ راآورده وگفته است که او شیعی مذهب بوده است.

یاقوت ازنوشته‌های او «الفتوح» را یادکرده‌که منتهی به روزگارهارون رشید (متوفی ۱۹۳)میشود و نیز«کتاب تاریخ» راکه ازروزگار مأمون (متوفی ۲۱۸)آغاز وبروزگار مقتدر (مقتول در ۳۲۰ هجری) پایان میپذیرد، یاقـوت میگوید که وی هردوکتاب را دیده واحتمال داده است‌که مؤلف، کتاب دوم‌را به صورت دنبالهٔ‌کتاب نخست نگاشته باشد.

من [نویسندهٔ ذریعة] می‌گویم: کتاب نخست که به نام الفتوح ازآن‌یاد

---

۱ ـ ریحانة‌الادب تألیف میرزا محمد علی مدرس ، چـاپ دوم ، تبریز ، ۱۳۴۶ شمسی ، ج ۷ ، ص ۳۸۶ .

شده از مآخذ کتاب بحارالانوار است ومجلسی در آخر فصل اول که ویژهٔ منابع است، آن را از نوشته‌های اهل تسنن شمرده وهمراه تاریخ طبری وتاریخ ابن خلکان یاد کرده است.

ظاهر این است که مجلسی از متن عربی آن نقل میکند نه از فارسی‌اش که اینك دربارهٔ آن سخن خواهیم گفت:

نویسندهٔ کشف‌الظنون، این کتاب را در ذیل عنوان فتوحات الشام یاد کرده وگفته[1]: دربارهٔ این موضوع ــ فتوحات شام ــ ابو محمد احمد بن‌اعثم نیز کتابی نشته واین کتاب را احمد بن محمد منوفی بفارسی برگردانده‌است. آنگاه نویسندهٔ کشف الظنون به طور مستقل‌ازاین کتاب نام برده و اسم‌نویسندهٔ آن را تصحیف کرده وگفته است[2].

« فتوح اعثم تألیف محمد بن علی معروف به اعثم کوفی وترجمه‌آن از احمد بن محمد منوفی است.»

من [نویسندهٔ ذریعه] میگویم: شکی‌نیست که این کتاب «الفتوح» ترجمه شده به پارسی با فتوحات الشام که حاج خلیفه قبلا ازآن یاد کرده است، یکی است و نویسنده هردوکتاب نیز یك تن است که ابومحمد احمد بن اعثم باشد و یاقوت نیز اورا بهمین نام خوانده و به نام پدرش که بدان شهرت دارد (به نام اعثم) نسبت داده است.

پس نویسندهٔ کشف الظنون در کنیهٔ او تصحیف کرده«ابومحمد»را «محمد» پنداشته واورا بنام پدرش علی معروف به «اعثم» نسبت داده است. نویسندگان دائرةالمعارف اسلامی نیز متوجه این تصحیف نگشته اورا «محمد» نامیده‌اند. این تصحیف درنام نویسنده قدیمی است که ازروزگار مترجم پدید آمده است.

مترجم کتاب (احمد بن محمد منوفی هروی) که این کتاب را درسال ۵۹۶ بنام قوام‌الدین حاتم‌الزمان به پارسی درآورده درآغاز کتاب میگوید: «شبی ازشبها.... حکایتی‌از کتاب‌فتوح که خواجه محمد بن علی‌اعثم کوفی

۱ــ کشف‌الظنون حاج خلیفه چاپ سوم‌تهران (افست) ۱۹۶۷ج ۲ص ۱۲۳۷.

۲ــ کشف‌الظنون ج ۲ ص۱۲۳۹.

درسنهٔ دویست وچهار تألیف کرده است، برخوانده.[1]

با اینکه در اینجا ابومحمد، تبدیل به محمد شده است، اشتباه دیگری رخ داده که یقیناً نادرست است وآن نام بردن ازسال ۲۰۴ بعنوان سال تألیف کتاب است زیرا یاقوت حموی که معاصر مترجم بوده (زیرا بسال ۶۲۶ درگذشته) می‌گوید که وی هردو کتاب‌را دیده‌است: فتوح منتهی به‌روزگاررشید و تاریخ منتهی به روزگارمقتدر مقتول درسال ۳۲۰ واین هردوکتاب نوشتهٔ احمد بن اعثم است . با این حساب، چگونه میتوان کتاب او را تألیف سال ۲۰۴ هجری دانست؟

ظاهر این است که مترجم برکتاب «تاریخ» ابن اعثم دست نیافته وتنها «الفتوح» وی راکه به حدود سال ۲۰۴ منتهی می‌شود، ملاحظه کرده وآنرا سال فراغت از تألیف پنداشته است و همین‌کتاب را ـ تنها ـ به فارسی برگردانده شاید که او همین کتاب را نیز تماماً بفارسی درنیاورده زیرا آنچه از ترجمهٔ چاپ ۱۳۰۵ بمبئی (زیر نظرمیرزا محمد شیرازی ملك‌الکتاب) برمیآید این‌حدس را تأیید می کند. چه این‌کتاب ازدرگذشت پیامبرآغاز میشود وآنگاه تاریخ زندگی خلفا را یکایك شرح میدهد تاآنکه به روزگار امام حسین (ع) می‌رسد وازشهادت او و قضایای طف یاد میکند تا بهنگام بازگشت خانوادهٔاو به مدینه می‌رسد.

شرح وقایع مانند مطالبی است که در کتابهای «مقاتل» و تواریخ شیعه آمده است. این ترجمهٔ فارسی، به نام «تاریخ اعثم» به زبان اردو ترجمه شده است.[2]

آنچه مرحوم‌آغا بزرگ تهرانی گفته است ، تقریباً جامع‌ترین وبهترین تحقیقی است که تاکنون دربارهٔ‌کتاب الفتوح ابن‌اعثم وترجمهٔ فارسی‌آن توسط احمد بن محمد منوفی هروی انجام‌گرفته ست. لیکن این تحقیق نیزکامل نیست و سیاری از مطالب را دربارهٔ نویسنده و مترجم واصل‌کتاب روشن نمی‌کند وازآن‌گذشته، ازفروگذاریهایی نیزخالی نیست زیرا«قوام‌الدین خاتم‌الزمان»ـ

۱ـ ترجمهٔ فتوح ابن اعثم، چاپ ۱۳۰۵ بمبئی، ص۳.

۲ـ الذریعه‌الی‌تصانیف الشیعه، آغابزرگ تهرانی، چاپ۱۳۵۷ ،نجف ج۴ ص۲۲۰.

بعنوان مثال ـ که نویسنده آن را نام وزیر موردنظر مترجم فارسی و مشوق او در ترجمه پنداشته است، نام او نبست ملکه در ردیف سلسله اوصاف فراوانی است که مترجم برای این وزیر آورده ومتأسفانه نام اورا نگفته و بهمین مقدار بسنده کرده است.

همچنین حدسی که نویسنده دربارهٔ تصحیف شدن نام ابن اعثم از زمان مترجم، زده و نیز آنچه را دربارهٔ «سال ۲۰۴» احتمال داده، اگرچه جالب مینماید، باز باید با دقت بیشتر مورد بررسی قرارگیرد.

۳ـ کارل بروکلمان نیز مطالب زیر را دربارهٔ ابن اعثم می‌آورد:
محمدبن علی (وگفته شده است ابومحمد علی) بن‌اعثم کوفی‌درگذشتهٔ بسال ۳۱۴ هجری تقریباً که برابراست با سال۹۲۶ میلادی.
نگاه کنید به:

Frahn. Indication bibliographiques p.16
F. Wüstenfeld , Geschichtschreiber 541.

وستنفیلد تاریخ درگذشت اورا زمانی بس دیرتر از ۳۱۴ آورده است.
نیز نگاه کنید به: مجلهٔ مجمع علمی عربی ۶: ۱۴۲ـ ۱۴۳ .
اوراست: «کتاب‌الفتوح» که تاریخی است قصه‌گونه دربارهٔ فتوحات و شرح زندگی نخستین خلفا تا زمان یزید بن معاویه براساس نظرشیعیان: سرای ۲۹۵۶.
نگاه کنید به:

Z. V Togan , Koroci Czond Anch . III.47
گوته ۱۵۹۲، کاتالوگ براون دربارهٔ موزهٔ بریتانیا G.I ۸۸، آمبروزیانا H. ۱۲۹
(نگاه کنید به:

(Griffini, Cent. M Amari. 1910 , ZDMG 69.77
این کتاب را محمد بن احمد مستوفی هروی درسال ۵۹۶ هجری برابر با ۱۱۹۹ میلادی به فارسی برگردانده است. این کتاب‌درسال ۱۲۷۰، ۱۳۰۰ و۱۳۰۵ هجری در بمبئی بچاپ رسیده است.

(نگاه کنید به: Storey , Pers. Lit . II. 208.)

احمد کوفی داستان گشودن شوش و گریختن یزدگرد و کشته شدن او را از این کتاب به‌فارسی ترجمه کرده و این همان داستانی است که جرانز (Gerrans) در منبع زیر آن‌را بانگلیسی درآورده است:

The History of the conquest of Zoos and the flight and Murder of Yesdejherd, Transl. from The Pers of A. b Asem of Cufa by B. Gerrans in Ouseley or. Coll. I, 63, 163

ـ متن فارسی در منبع ذیل منتشر شده است:

Wilkens, Chrestomathie 152 -161

ـ ودر منبع زیر بآلمانی برگردانده شده.

As Museum II. 161

ـ بخش مربوط به‌گشودن نوبه درمنبع زیرآمده است:

The Invasion of Nubia by W Ouseley. or Coll I 333.[1]

مطلبی که بروکلمان در تاریخ ادبیات خود آورده ، درچاپ اول دائرة المعارف اسلامی نیز با اندکی تفصیل بیشتر ازقول او نقل شده است[2] ، لیکن در چاپ جدید مطالبی دیگر دربارهٔ ابن اعثم آمده که ذکــر آن دراینجا لازم مینماید .

۴ــ ام. آ. شابان استاد دانشگاه اکستر (Exeter) درچاپ اخیر دانشنامهٔ اسلامی دربارهٔ ابن اعثم میگوید:

ابن اعثم الکوفی : ابومحمد احمد بن الاعثم الکوفی الکندی، مــورخ

۱ـ تاریخ الادب العربی، کارل بروکلمان، ترجمهٔ عربی دکتر عبدالحلیم نجار، چاپ ۱۹۶۹ دارالمعارف مصر، ج۳ ص۵۵ ـ ۵۶.

۲ـ دائرةالمعارف الاسلامیه ، ترجمه بعربی از محمد ثابت القدی، احمد الشنتناوی، ابراهیم زکی خورشید وعبدالحمید یونس، چاپ‌دوم ۱۹۳۴ مصر ج۱ ص۱۰۹، (منظور ازچاپ اول فوق الذکر نسخهٔ فرانسوی است که مترجمان مصری براساس آن کار کرده‌اند).

عرب درقرن‌دوم- سوم هجری برابر باقرن هشتم- نهم میلادی و نویسندهٔ کتاب الفتوح که در سال ۲۰۴ هـ (۸۱۹ میلادی) نوشته شده است.

(نگاه کنید به : (Storey, i/2. 1260.

تنها نسخهٔ خطی کتاب، در دو جلد، درکتابخانهٔ استانبول ذیل احمد ۳ به شمارهٔ۲۹۵۶ نگهداری‌میشود. یاقوت حموی (درکتاب ارشاد [معجم الادبا] ج۱ صفحهٔ ۳۷۹) دوکتاب دیگرنیز به ابن اعثم نسبت میدهد که هـردو ازبین رفته‌اند. گرچه دربارهٔ نویسنده چندان اطلاعـی در دست نیست ،کتاب‌الفتوح او یکی از منابع مهم تاریخ اولیهٔ عرب [آغاز اسلام] است.

این کتاب از خلافت عثمان‌آغاز میکند وتا زمان‌خلافت هارون (م۱۹۳) ادامه میابد.

کتاب الفتوح ابن اعثم مخصوصاً ازنظر شرح دادن حوادث عراق، فتح خراسان وارمستان وآدربایجان، جنگهای اعراب و خزرها و روابط بیزانس و اعراب دارای اهمیت و اعتبار بسیار است.

برارزش کار ابن اعثم باز ازاین روی افزوده میشودکه در میان مآخذاو نام‌کسانی چون مدائنی (۷۵۲ - ۸۴۰؟) ، واقـدی (۷۴۷ - ۸۲۲)، زهـری (۶۷۰ - ۷۴۱) ، ابومخنف (متوفی ۷۷۴)، ابن کلبی (متوفی ۸۱۹) و دیگر محدثان را می‌بینیم.

گرچه ابن اعثم شرح میدهدکه احادیث اینان را در هم‌آمیخته و از آن گزارشی تاریخی فراهم‌آورده است، خوشبختانه در مورد حوادث مهم باز هم منبع‌کارخود را یاد میکند وازاین‌جنبه نام مدائنی بیشترآورده میشود.

ابن اعثم که از معاصران مدائنی (۷۵۲ - ۸۴۰ / ۱۳۵ —۲۲۵) است، این امتیاز را دارد (وخود برآن تصریح کرده) که ازاستاد بزرگ خود اززمان زندگی وی نقل قول کرده است.

مقایسهٔتاریخ ابن‌اعثم با احادیث مدائنی، بدان سان‌که به طبری منسوب گشته، نشان میدهدکه ابن‌اعثم نه تنها دقت ونظارتی سودمند نسبت به احادیث یاد شده دراخبار الرسل والملوك داشته، بلکه جزئیات مهمـی را نیز یادداشت کرده‌که تنها در «کتاب‌الفتوح» وی میتوان یافت.

راست است که بلاذری در فتوح البلدان جامع‌ترین گزارش را در بارهٔ پیشرفت ارتشهای عربی بدرون مملکت ساسانی بدست میدهد واز مآخذ بیشتری چون ابوعبیده که دراثرابن اعثم نیامده نقل‌قول میکند، ولی ابن اعثم جزئیات بیشتری دربارهٔ وضعیت اعراب در سرزمینهای گشوده فراهم میآورد ودراین‌مورد ارمستان وخراسان به ویژه درخور یاد شدن است.

ازآن‌گذشته، درحالی که بلاذری نظر به «فتوح» دارد، ابن اعثم از او پیشتر می‌رود: علاقهٔ او به حوادث درونی عراق ، دورنمای تاریخی‌گسترده‌تری از بلاذری، پیش روی می‌نهد.

درسال ۵۹۶/۱۱۹۹ محمد بن احمد المستوفی الهروی آن قسمت از کتاب الفتوح راکه تا شهادت امام حسین میرسد، به پارسی برگردانده است. از ترجمهٔ او نسخه‌های خطی بسیاری در دسترس است.
به عنوان مثال :

Rieu, Cat. of Persian Manuscripts in The British Museum i, 151.

Storey - ii/2, 207 - 9

لااقل یك چاپ ازآن انجام گرفته وانتشار یافته‌است (بمبئی ۱۳۰۰/ ۱۸۸۲). دربارهٔ این برگردان فارسی گفتگوی سیار انجام گـرفته ولی ارزش واقعی در متن عربی آن نهفته است.

منابع تحقیق :

دربارهٔ متن عربی رجوع کنید به :

- A. N. Kurat, Abū Mohammad al - Kûfî nin Kitāb al Futūh,in Aü DTCF, vii(1949), 255-82.

- M. A. Shahan . The Social and political background of The Abbāsid revolution in Khurāsān

این‌منبع رسالهٔچاپ نشدهٔدکترای نویسنده دردانشگاه هاروارد(۱۹۶۰) است.

دربارهٔ ترجمهٔ فارسی :

- W. Ouseley, The oriental Collection, i, 63, 160 ,ii,58

- W. Pertsch : Verzeichnis Gotha, iii, 219.
- Broum, i, 363
- H. Massé,La chronique d'Ibn Atham et la Conquête l'Afrıqya ın, Melanges Gaudefroy , Demombynes , Cairo 1935-45 ۱

۵- دیگر ارکسانی که دربارهٔ ابن‌اعثم سخن گفته، بستانی‌است.

دانشنامهٔ بستانی ذیل «ابن‌اعثم» میگوید:

محمد (وگفته شده است احمد) بن علی معروف بـه ابن اعثم کوفـی، مورخی است دارای تمایلات شیعی که به اخبار نخستین خلفا وغزوه‌های ایشان اهتمام ورزیده ودرآن رنج برده است.

کتاب وی توسط محمد بن محمد مستوفی به فارسی برگردانده شده و درسال ۱۳۰۰ هجری (۱۸۸۳ میلادی) در بمبئی به چاپ رسیده است. خاور شناس‌ها بری‌ماسه H Massé خلاصه‌ای‌ازاین‌کتاب را به فرانسه ترجمه‌کرده و در مجموعهٔ گود فروا دو مومبین به سال ۱۹۳۵ درقاهره انتشار داده است. اما تاریخ درگذشت این مورخ، درست‌تر می‌نماید که سال ۳۱۴ هجری برابر با ۹۲۶ میلادی باشد[۲].

در تحقیق کارل‌بروکلمان و ام. آ. شابان و بستانی چند نکته درخـور توجه‌است:

نحست‌آنکه درنام نویسنده ومترجم تزلزل بسیار به چشم میحورد.

بروکلمان - نام نویسده : محمد بن علی یا ابـو محمد علـی بن اعثم کوفی.

بروکلمان - نام مترجم : محمد بن احمد مستوفی هروی.

(در چاپ ۱۲۰۵ بمبئی احمد بن محمد منوفی هروی است).

---

1. The Encyclopaedıa of Islam. New Edıtion 1971, Vol. III (H-IRAN) . P. 723 (M. A. Shaban).

همچنین :

Encyclopédie de L'Islam. Nouvelle editıon 1971, tome III (H - IRAN) . P. 745

۲- دائرةالمعارف، زیرنظر فؤاد افرام بستانـی، بیروت ۱۹۵۸، ج۲، ص ۳۳۹ .

شابان ــ نام نویسنده : ابو محمد احمد بن اعثم کوفی کندی.
» ــ نام مترجم : محمد بن احمد مستوفی هروی
بستانی ــ نام نویسنده : محمد یا احمد بن علی اعثم.
« ــ نام مترجم : محمد بن محمد مستوفی هروی.

پیداست که بستانی به هرحال مقالهٔ خود را از دانشنامهٔ اسلامی گرفته لیکن در ضبط نام برگردانندهٔ فارسی دچار سهوقلم گشته است . به هرحال، در این سه منبع گذشته ازآن که نام مترجم معکوس شده (محمد بن احمد، به جای احمدبن محمد) عنوان او نیز که در چاپ ۱۳۰۵ بمبئی « منوفی» نوشته شده به « مستوفی » بدل گشته و چنین می‌نماید که اشتباه ازبروکلمان سرچشمه گرفته ودیگران بدون‌دقت گفتهٔ اورا تکرار کرده‌اند .

نکتهٔ دوم در نوشتهٔ شابان این است که وی تاریخ درگذشت ابن اعثم را که اغلب بسال ۳۱۴ هجری نوشته‌اند ، درنظر نگرفته ودرعوض تاریخ تألیف کتاب الفتوح را براساس گفتهٔ مترجم پارسی‌آن، به سال ۲۰۴ دانسته است . شابان به این موضوع برخورده که یاقوت حموی «دوکتاب دیگر نیز به‌ابن‌اعثم نسبت می‌دهد» و متوجه است « که‌هردو ازبین رفته‌اند» لیك بدانچه مرحوم آقا بزرگ دراین مورد دریافته، وقوف نیافته است. قبلا از قول‌آقا بزرگ تذکر دادیم که یاقوت حموی هردوکتاب ابن اعثم را دیده است:

فتوح منتهی بروزگار رشید (متوفی ۱۹۳) وتاریخ منتهی بروزگار مقتدر مقتول درسال ۳۲۰ . «با این حساب، چگونه می‌توان کتاب اورا تألیف سال ۲۰۴ هجری دانست؟»

نکتهٔ سوم در نوشتهٔ شابان این است که وی بدون توجه به‌گفتهٔ تذکره‌نویسان دربارهٔ «الفتوح» و بدون جستجوی نسخه‌های خطی موجود ازآن،گفته است «این کتاب از خلافت عثمان‌آغاز می کند وتا زمان خلافت هارون ادامه می‌یابد».

این اشتباه ازکجا برای شابان [شعبان؟] پیش‌آمده است؟

در نسخهٔ چاپی مورد نظر ما (چاپ۱۹۶۸، حیدرآباد، استاد عبدالمعید خان) درصفحهٔ ۱۴۷ جلد دوم، سرفصلی‌بدین‌گونه‌آغاز میشود (که معنی فارسی

آن چنین است):

«به نام‌خدا . . ابومحمد احمد بن اعثم کوفی‌گوید که حدیث کردمرا [برخی از نامهای رادیان بدین گونه‌اند:]

ابوالحسین علی بن محمد قرشی، مجاهد، شعبی، ابن مجاهد، واقدی اسلمی، زهری، محمدبن سائب‌کلبی، ابومحنف‌لوط بن یحیی بن سعیدازدی وکسایی جز ایشان وهمگی این داستان را پنهان وآشکارا یاد کردند ومن آنچه ازروایات ایشان شنیدم؛ با اختلافی که داشت، همگی را در هم‌آمیختم و از آن روایت تاریخی یکنواختی پدیدآوردم وهمگی می‌گفتند که چون سررشتهٔ کارها بدست عثمان بن عفان رسید...»

تصحیح کنندهٔ کتاب در ذیل این‌صفحه توضیح میدهد که «ازاینجا به بعد، نسخهٔ اصل ما بدل می‌شود بنسخهٔ ترکیه پروفسورطوغانTogan» اشتباه بدتری که‌آقای شابان مرتکب‌شده این‌است که ابوالحسین علی‌بن محمد قرشی(معاصر ابن اعثم) را با ابوالحسن علی بن محمد مدائنی یکی پنداشته وگفته است«ابن اعثم از استاد بزرگ خود مدائنی در زمان زندگی وی نقل قول کرده است.»

ازآنچه‌گفته شد دانسته‌میشود که ام. آ شابان قسمت بزرگی ازاول کتاب الفتوح (در نسخهٔ چاپی موردنظرما ۳۴۹ صفحهٔ جلد اول و ۱۴۷ صفحه از دوم، جمعاً ۴۹۶صفحه) را ندیده است

ولی از اینها که بگذریم، نقد شابان برکتاب الفتوح ابن اعثم از دقت وارزشمندی فراوان برخورداراست وموشکافی و تفصیل وحسن انتخاب ابن‌اعثم نه تنها دربارهٔ فتح خراسان وحوادث عراق. . بلکه درسراسر دوره‌ای که‌تاریخ وی راجع بدان نوشته شده درخور تقدیر فراوان است.

۶ــ سرانجام بنگریم علامهٔ دهخدا دربارهٔ ابن اعثم چه گفته است؟

۱ــ ذیل «ابن اعثم» می‌گوید:

محمد بن علی بن اعثم‌کوفی. وفات۲۱۴. مورخ عرب کتابی درتاریخ خلفا نوشته وبفارسی ترجمه شده است. اصل عربی‌آن ظاهــراً ازمیان رفته[1] و

۱ــ می‌دانیم که اصل عربی‌آن از میان نرفته است وخطی وچاپی آن در دسترس است.

ترجمه از احمد یا محمد بن محمد منوفی هروی است (دهخدا : آـ ابوسعد ۲۹۱).

۲ـ ذیل «احمد بن اعثم» عیناً گفتهٔ یاقوت حموی را درارشاد الاریب الی معرفة الادیب (ج ۱ ص ۳۷۹) میآورد:

احمد بن اعثم کوفی، ابومحمد اخباری

مورخ است وشیعی مذهب بوده ونزد اهل حدیث، ضعیف شمرده میشود اوراست: کتاب المألوف و کتاب الفتوح که معروف است وتا زمان رشید راذکر کرده است.

کتاب دیگراو «التاریخ» است که از روزگار مأمون تا ایام مقتدر را نوشته و ممکن است ذیلی بر کتاب اول باشد. من‌هردوکتاب را دیده‌ام. ابوعلی حسین بن احمد سلامی بیهقی‌گوید ابن اعثم این‌اشعار را برمن خواند:

اذا اعتذر الصدیق الیك یوماً

من التقصیر عذراخ مقر

فصنه عن جفائك وارض عنه

فان الصفح شمة کل حر

(دهخدا : اثبات ـ اژدها، ۱۱۳۷).

۳ـ ذیل «اعثم کوفی» می‌گوید:

احمد بن اعثم مورخ معروف عرب که درتداول معروف به «اعثم کوفی» شده است. بنابراین مورخ مشهور احمد پسر اعثم است و مترجم تاریخ مزبور محمد بن احمد است (دهخدا : اطلس ـ آگینا، ۲۹۵۰).

اینك باید دید چرا یاقوت حموی وی را در نزد اهل حدیث به ضعف نسبت می‌دهد؟ آیا درجملهٔ «کان شیعیاً وهوعند اهل الحدیث ضعیف» رابطه‌ای میان اجزای جمله هست؟ نویسنده‌ای چنین دقیق وباریك بین‌ومحقق، همان‌به‌گناه شیعه بودن باید ضعیف شمرده شود؟ اینك تعصبات مذهبی همواره مایهٔ تهمت زنی، حتی در میان محققان و نویسندگان بوده، چیزی قابل انکارنیست.آیا آنچه آقای‌محمدپروین‌گنابادی درشرح حال‌یاقوت حموی‌می‌آورد، نمی‌تواندیکی‌از انگیزه‌های قضاوت منفی حموی دربارهٔ ابن اعثم انگاشته شود؟

« وی درضمن این سفرها با دانشمندان ومحدثان و قاریان ودیگر عالمان

دیدارها کرده و از محضر آنان سودها برگرفته و گاه نیز به مناظـره و بحث می‌پرداخته است.

صاحب معجم‌المطبوعات می‌نویسد[۱]:

وی به علت مطالعهٔ برخی ازکتابهای‌خوارج تعصب شدیدی برضد علی علیه‌السلام داشت چـه معتقدات خوارج سخت در ذهن وی ریشه دوانیده بود از این‌روهنگامی که درسال۶۱۳ دردمشق بود، با یکی از علویان که به مهرعلی تعصب داشت، مناظره می‌کرد ومیان آن دو سخنانی‌رد وبدل شدکه نسبت دادن آنها به‌علی (ع) ناروا بود.

بدین‌سبب مردم آن شهر به مخالفت شدید با وی برخاستند ونزدیك بود به‌کشتن وی دست یازند، اما یاقوت از بیم جان ازآنجاگریخت وودرحال بیم‌و هراس سخت، به حلب رفت و از آنجاهم شهر به شهر می‌گشت تا به خراسان رسید.»[۲]

باری دربارهٔ احمد اعثم یا ابن‌اعثم یا اعثم‌کوفی بیش‌ازاین‌چیزی‌به‌نظر نرسید.

چنین می‌نماید که از میان منابع قدیمی تنها همان معجم‌الادبای یاقوت حموی است‌که اشاره‌ای مختصر به شرح حال وی‌کرده وحتی ابن‌حجرعقلانی برگفتهٔ اورا نقل‌کرده است[۳]

اینك، چنان‌که درابتدای این مقال‌گفتیم، به تحقیق دربارهٔ مترجم فارسی کتاب می‌پردازیم.

ب ـ دربارهٔ مترجم فارسی آن

آنچه تاکنون‌گفته شد، تماماً دربارهٔ نویسندهٔ‌کتاب، «ابن‌اعثم» یا «اعثم کوفی» بود. اکنون ببینیم دربارهٔ مترجم فارسی‌کتاب چه مایه اطلاع می‌توان به دست‌آورد؟

۱ـ معجم‌المطبوعات‌العربیة والمعربة، یوسف الیان سرکیس، ۱۹۲۸مصر ج ۲ ص ۱۹۴۱

۲ـ برگزیدهٔ مشترك یاقوت‌حموی، ترجمهٔ محمد پروین‌گنابادی،چاپ اول ۱۳۴۷ خورشیدی، تهران، ابن‌سینا، ص۹.

۳ـ لسان‌المیزان، احمد بن علی‌بن حجر عسقلانی(متوفی ۸۵۲ هجری) چاپ دوم، ۱۹۷۱ حیدرآباد دکن، ج ۱ ص۱۳۸

گویا « مفصل‌ترین » اطلاع دربارهٔ وی همان است که علامهٔ دهخدا در دومورد از لغتنامه راجع به وی آورده است :

۱ـ ذیل « احمدبن محمد »:

وی کتاب راجع به‌فتوحات‌الشام تألیف احمدبن اعثم کوفی‌را به‌فارسی ترجمه کرده است (اثبات ـ اژدها : ۱۲۵۸).

۲ـ ذیل « احمدبن محمد مستوفی هروی»:

او تاریخ ابن‌اعثم کوفی‌را ترجمه‌کرده است (اثبات‌ـاژدها :۱۳۵۶).

اگرخواسته باشیم از این پیشتر رویم و ازخود اوچیزی به‌دست آوریم، بازهم اطلاعــات اندکی فراهم خواهد آمد ، زیرا وی متأسفانه در دادن شرح زندگی خود وروزگارخود امساك ورزیده وحتی به اشاره‌ای بسنده‌کرده است.

اگر نسخهٔ چاپی ۱۳۰۵ بمبئی‌را نسخه‌ای دقیق و مطابق با نسخهٔ خطی آن بدانیم (وتازه دربارهٔ نسخهٔ خطی نیز باید پژوهش کافی انجام شود) وی درسال ۵۹۶ هجری ـ به‌گفتهٔ خود ـ در اواخرزندگی بوده و دور نیست‌که پس ازترجمه‌کردن کتاب، یا حتی به احتمال بیشتر: پیش ازپایان‌آن، مثلا در اوایل قرن هفتم (حدود سال ۶۰۰) زندگی‌را بدرودگفته است:

وی درمقدمهٔ کتاب اظهار می‌دارد :

« اما بعد می‌گوید احمدبن محمد مستوفی هروی که چون درایام جوانی وکهولت خدمت اکابروقت واعاظم روزگارگدرانیده وگرم وسرد زمانه وتلخ و شیرین ایام دیده وچشیده، وآفتاب عمر روی به افق مغرب پیری‌نهاده و اندیشهٔ یوم‌التناد ومعاد سایهٔ افکند، عزیمت انزوا مصمم‌کرده‌آمد ودست ازتتبع اعمال واشغال‌کشیده، چون درسنوات ماضیه درجمع ذخیره وکسب حکام دنیوی زیاده مبالغتی نـرفته بود ، گاه‌گاه انــدیشهٔ وجوه معاش و تمهید مصالــح معاد مانع می‌آمد.

تا دراین اثنا فضل الهی به لطف نامتناهی صدر اجل کریم عادل مؤید مظفر منصور مؤیدالملك قوام‌الدوله والدین تاج‌الاسلام والمسلمین احیاءالملوك والسلاطین ضیاءالملة بهاءالامــة اکفی‌الکفات بالشرق والصین صاحب‌السیف والقلم صدر صدورالمجد والکرم حاتم‌الزمان افتخار اکابرخوارزم وخراسان... هرچه اسباب فراغت ورفاهیت بود، ساخته‌گردانید. اکنون مدتی‌است که‌درسایه آن دولت روزگار می‌گذراند .

تا درشهور سنه ست‌وتسعین و خمس مایــه (۵۹۶) در مدرسه معمورهٔ

« تایباد » عزم نمود و این دعـاگوی را درآن مقام طلب فرمود . شبی از شبها « امام کمال‌الدین » حکایتی از کتاب فتوح که خواجـه محمدبن علی‌اعثم کوفی درسه دویست وچهار تألیف کرده است، برخواند.

عقلها درآن فصاحت وبلاغت خیره ماند .

برلفظ گوهربار آن بزرگوار رفت که این کتاب به انواع فواید مشحون است اما میبایستی کسی این کتاب را از عربی به پارسی درآورد وخاطرما در هرطرف توجه کرد، عاقبت براحمد مستوفی قرارمی‌گیرد. وچون اشارت براین فرمود، این‌ضعیف‌را ازامتثال‌چاره نبود. با آنکه می‌دانست به لوازم این‌خدمت قیام نتواند نمود وازعهدهٔ این قول بیرون نتواندآمد به وجوه بسیار:

یکی حالت‌ضعف‌وپیری که سرهمهٔ شکستگی‌هاومایه همه فروبستگی‌هاست وسردی وخشکی برمزاج غلبه می کند که موجب نسیان‌ومنتج طغیان باشد وملالت وکسالت به‌خاطر راه می‌یابد .

دوم کثرت عیال واطفال وقلت مال وپراکندگی احوال [1].

سوم تشویش روزگار وجدائی از دید ودیار وغیبت مخدوم بزرگوار

براین‌جمله به اعتماد اقبال آن خداوند دراین‌ترجمه شروع کرده و یقین حاصل است کـه به فضل خدای عزوجل و در دولت این خداونـد ، به اتمام پیوندد .»

(از مقدمه، به اختصار).

اگر تاریخ یاد شده (۵۹۶) درست باشد، وی معاصر خوارزمشاهیان بوده واحتمالا در روزگار علاءالدین تکش (۵۶۸-۵۹۶) یا علاءالدین محمد (۵۹۶-۶۱۷) می‌زیسته است.

چنان که قبلاگفتیم، نویسندهٔ « الذریعه »گمان برده است کسی که ترجمه پارسی به خاطر او صورت‌گرفته، «قوام‌الدین‌حاتم‌الزمان» نام داشته است ولی از سلسلهٔ اوصاف «صدراجل‌کریم عادل...» چنین‌مطلبی برنمی‌آید واصولا به‌هیچ روی‌دانسته نیست‌که اشارهٔ او به‌کدام یك از وزیران خوارزمشاهی‌یاحکومتهای خراسان است.

وی دربارهٔ « امام‌کمال‌الدین » نیز به همین‌نحوسخن‌گفته وبه ذکرعنوان اوبسنده کرده است.

۱- معلوم می‌شود مطلب قبلی‌وی درباره فراهم‌آمدن «هرچه‌اسباب فراغت و رفاهیت » ازطرف آن « حاتم زمان » جنبه تعارف دارد .

بدین‌ترتیب، ازمقدمه کتاب چندان آگاهی روشنی دربارهٔ مترجم به‌دست نمی‌آید وباید منتظر بود تا نسحه خطی صحیح و مورد اطمینانی پیدا شود و در همه این موارد با قطعیت بیشتری اظهارنظر گردد.

ج- دربارهٔ متن اصلی کتاب

متن اصلی کتاب‌الفتوح اعثم کوفی که برخی از محققان‌را بدان دسترسی نبود و برخی دیگرگم‌ـان می‌بردند از میان رفته است، خوشبختانه به صورتی محققانه وانتقادی درهندوستان دردست‌چاپ است وحتی به احتمال‌بسیار، تاکنون چاپ آن به پایان رسیده است.

براین‌چاپ انتقادی، استادان زیـر از دانشگاه عثمانیه، نظارت دارند و متصدی چاپ، وزارت فرهنگ هندوستان است :

۱ــ دکتر محمد عبدالمعیدخان.
۲ــ سید محامد علی عباسی.
۳ــ سید محمد اعظم‌الدین.
۴ــ سید محمد حبیب‌الله رشید قادری.

چاپ کتاب ازسال ۱۹۶۸ میلادی برابر با ۱۳۸۸ هجری در حیدرآباد دکن آغازگشته و تاکنون چهارجلد آن (در ۱۴۳۶ صفحه، جمعاً) از چاپ درآمده وجلد چهارم در ۱۹۷۱ م (۱۳۹۱ ھ) به چاپ رسیده است. از این چاپ، نسخه‌ای به شمارهٔ E2 F6_DS 234 ذیل نام «ابن اعثم» و«الفتوح» درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران موجود است.

متأسفانه استادان نامبرده در آغاز کتاب هیـــچ‌گونه مقدمه‌ای که روشنگر نحوهٔ‌کارآنها باشد، نیاورده‌اند وتنها درصفحهٔ اول یادآوری کرده‌اندکه نسخهٔ اصلی موردنظرشان همان نسخهٔ خطی کتابخانهٔ‌گوتهٔ آلمان است‌که درمقالهٔ‌کارل بروکلمان بدان اشاره رفت.

محققان،ازصفحهٔ ۱۴۷ جلددوم توضیح‌داده‌اندکه نسخهٔ ۲۹۵۶ استانبول را مبنا قرار می‌دهند.

درتصحیح وچاپ کتاب، دقت فراوان ورنج بسیار به‌کاررفته وبرمبنای ترجمهٔ فارسی، تاریخ‌طبری، مسند احمد حنبل، طبقات‌کبیر، معجم‌البلدان،شرح نهج‌البلاغة، الکامل ابن اثیر، فتوح‌البلدان، البیان والتبین جاحظ، فتوح‌الشام

والدالمشور وعیره ـ باذکرعبارات اصل ـ اصلاحات لازم ، درآن انجام گرفته زیرا نسخه‌های اصل متأسفانه ، افتادگیها ، پاك شدگیها ، ناخواناییها و فرو ـ گذاریهای بسیار دارد .

به علت کمبود وسایل تحقیق در ایران ، دانسته نیست که آیا تاکنون همهٔ مجلدات‌آن ازچاپ خارج‌گشته ویا نه؟ وبدین‌جهت نمی‌توان دانست که‌الفتوح ابن اعثم ـ به‌گفتهٔ بروکلمان ـ « تاریخی است قصه‌گونه دربارهٔ فتوحات و شرح زندگی نحستین حلفا تا زمان یزید بن معاویه » . یا اینکه ـ به‌گفتهٔ شاباں « تا زمان خلافت هارون ادامه می‌یابد .»

صفحهٔ اول کتاب پس از بسمله چنین است:

قال‌الشیخ‌الامام العلامة لوط [کدا] احمد بن محمد بن اعثم الکوفی عفی‌الله عنه :

. . . ان رسول‌الله لما توفی قام بالامر بعده الامام ابوبکر الصدیق رضی‌الله عنه .

آخرین عنوان جلد چهارم کتاب چنین است:

« ذکرالکتاب والعهد الی یرید » که این عنوان مربوط به زمان معاویه است ولی توضیح داده شده که «ویلیه‌الحزء الحامس». این‌عنوان اخیردرترجمهٔ فارسی با عنوان « صورت وصیت‌نامهٔ معاویه با یزید » و درصفحهٔ ۲۴۴ چاپ بمبئی (۲۹ صفحه به آخر کتاب مانده) قراردارد.

آیا نمی‌توان حدس‌زدکه متن عربی فراتر از روزگار یزید رفته واحمد منوفی هروی موفق به پایان ترجمهٔ آن نگشته است؟

یکی از موارد مهم افتادگیهای کتاب، جریان روی‌کارآمدن ابوبکر است که نویسنده شرح می‌دهد علی پس از درگذشت پیغمبر با دلی آکنده از اندوه با تنی‌چند از هاشمیان و از جمله زبیربن‌العوام ، درخانه نشسته و به‌کار پیامبر گرفتاربود.

روزنخست درگذشت وی به جروبحث میان ابوبکر وگروهی‌ازمسلمانان دربارهٔ مردن یا نمردن و بی‌مرگ بودن پیامبرگذشت و روز دوم مردم‌ـ مهاجر وانصارـ از هرگوشهٔ مدینه درسقیفهٔ بنی‌ساعده‌گرد آمدند و برگزیدن خلیفه را به کنکاش نشستند .

از میان انصار، معن عدی می‌گفت که خلافت را به قریش بگذاریدزیرا به هنگام زندگی‌پیامبر، ابوبکربا ما نمازگزارد وما دانستیم که وی‌را به‌جانشینی

خود برای ما برگزیده است زیرا نماز ستون دین است. دراین‌هنگام، ابوبکر وعمر وعثمان وابوعبیدهٔ جراح وگروهی از مهــاجران پدیدار شدند و ناگهان سعدبن عباده ...

ازاین کلمه به بعد، نامهٔ ابوبکر به قبایل ازدین برگشتهٔ عرب آغاز می‌شود وبدین‌ترتیب جریان بیعت با ابوبکر و روی‌کارآمدن او ونقش علی‌بن ابیطالب دراین‌میان، ازنظر این محقق تاریخ، نادانسته می‌ماند.

اما ازاینکه بگذریم، درجای‌جای کتاب‌ومخصوصاً درجریان‌خلافت‌علی، گرایش او به شیعیان وطرفداری از علی برضد بنی‌امیه، خارجیان و اهل جهل به خوبی آشکاراست.

تاریخ ابن‌اعثم درآنجا که افتادگی ندارد ـ ودرکتابی متجاوز از ۱۵۰۰ صفحه، چنین چیزی به‌فراوانی قابل پیش‌بینی است ـ دارای دقتی تاریخی،گزارشی مفصل و بیانی دلنشین و شیرین است کــه پژوهنده را با جزئیات حوادث آشنا می‌سازد ورازهایی‌را بر وی‌آشکارمی کندکه درکمترمنبعی ازمنابع اولیهٔ تاریخ اسلام نظیر آن را می‌توان یافت و بنابراین هنوز جای تحقیق‌های بسیار دربارهٔ این کتاب، ازهرسوی بازاست.

د ـ دربارهٔ ترجمه فارسی

ترجمهٔ فارسی بمبئی که اکنون ما باآن سروکارداریم، کتابی‌است‌به‌قطع رحلی (به‌طور دقیق‌تر۳۲ × ۲۵) با ۳۵ سطر درهرصفحه و۲۷۳ صفحه چاپ سنگی .

این کتاب درسال ۱۳۰۰ و ۱۳۰۵ هـ . ق . به‌چاپ رسیده وکتابفروشی ادبیه تهران درسال ۱۳۷۹ هـ . ق . ازروی چاپ ۱۳۰۰ بمبئی، آنرابه‌صورت افست تجدید چاپ کرده وآقای سید ابوالفضل علامه برقعی توضیح داده است که اغلاط چاپی نسخهٔ بمبئی را به‌طور دقیق برطرف ساخته وبرچاپ‌وتصحیح آن نظارت ومباشرت داشته است (ازروی کدام مأخذی؟)

ترجمهٔ تاریخ اعثم کوفی از درگــذشت پیامبر آغاز می کند و به اوایل خلافت یزید پایان می‌پذیرد. آخرین عنوان‌آن « بردن اهل بیت حسین‌بن‌علی‌بن ابیطالب به‌کوفه » است.

کتاب بدین‌گونه تمام می‌شود :

« و امام زین‌العابدین علیه‌السلام وبعضی ازمخدرات سراپردهٔ عصمت و

طهارت درآن روز با یرید مناظرت کردند وسخنان زشت اورا جوابهای درشت گفتند .

چون یزید شنید کـه مردم برقتله امیرالمؤمنین علیه‌السلام نفرین می کنند [با ابن‌زیاد] وهمراهان او به حسب ظاهرخشونت کرد وگفت: من از اطاعت شما بدون قتل حسین علیه‌السلام راضی بودم. لعنت برپسرمرجانه بادکه به‌چنین امری شنیع اقدام نمود. آن‌گاه اسباب سفر علی بن‌الحسین واهل بیت طهارت‌را تدارك دید، سرهای شهدا را بدیشان سپرد ونعمان بن بشیرالانصاری را با سی سوار به همراهی آن طایفـه واجب‌التعظیم مأمورگـردانید و علی بن‌الحسین با خواهران وعمات وسایر اقربا متوجه مدینه طیبه‌گشته دربیستم شهرصفرسرمبارك امیرالمؤمنین حسین وسایرشهدا را به ابدان ایشان ملحق ساخت وازآنجا به‌سر تربت مقدس جد بزرگوارخویش شتافته، رحل اقامت افکند.».

به نظرمی‌رسد درآنجاهایی که نسخه چاپی کوبی افتادگی‌دارد، احمدبن محمد مستوفی هروی‌را نیز بـه نسخه‌ای صحیح وکامل دسترسی نبوده که جریان تاریخ به‌گونه‌ای لفاظی وعبارت‌پردازی برگزار می‌شود و ازرسیدگی به‌جزئیات وگزارش حوادث که شیوهٔ اصلی عربی آن است. پرهیز به عمل‌می‌آید . همین جریان‌روی‌کارآمدن‌ابوبکر که اشاره کردیم درحساس‌ترین نقطه اصل آن‌افتادگی دارد، درترجمه فارسی به همان‌صورت برگزارمی‌شود .

دراینجا نخست از بحث وجدل مهاجر وانصار برسرجانشینی‌پیامبرسخن می‌رود وسپس پیشنهادی بی‌نام ونشان‌طرح‌می‌شودکه « امیری ازانصار ووزیری ازمهاجر» باشد واهل‌مجلس این رأی را می‌پسندند، لیك ابوبکراین‌معنی‌را از صواب بس دور می‌بیندکه « یك خانه ودو سریر ویك شهر و دو امیر » درمیان باشند :

دو تیغ اندر نیامی راست ناید نیامی فرد و تیغی فرد باید

این رأی را نیز اهل مجلس‌می‌پسندند واحسنت وآفرین می‌گویند وفریاد برمی‌آورندکه «هیچ‌کس شایان‌تر وسزاوارتردرخلافت ازتو نباشد.»

« پس همگی به اتفاق بـا صدیق اکبر بیعت‌کردند و بریکدیگر سبقت می‌نمودند وکارخلافت برصدیق قرارگرفت و جمع مهاجر وانصار بی‌اکراه و انکار با صدیق اکبر بیعت‌کردند وبه خلافت او راضی شدند و دست به دست او نهادند.

چون مردمان بـه تمامی بیعت‌کردنـد ، صدیق اکبر ، علی بن ابیطالب

علیه‌السلام‌را بخواند واو اجابت فرمود . چون به مجمع حاضرآمد، شرط‌سلام به‌جای آورد و به‌جایی که سزاوار او بود، بنشست وگفت : موجب خواندن‌من چیست؟

عمربن‌الخطاب (رض) گفت :

ترا جمع مهاجر وانصار ازآن جهت خوانده‌اند تا با ما موافقت کنی‌و چنان‌که کافهٔ صحابه با بوبکر به‌خلافت بیعت کرده‌اند، توهم‌بیعت کنی. علی(ع) گفت :

شما این منصب از دست ما به حجت بیرون کردید و به وسیلت قرابت محمد مصطفی (ص) خویشتن را افزونی آوردید . من حجت شما برشما به‌کار می‌دارم ودعوی برشما به‌حجت می‌آرم . ازمن بشنوید سخنی که باریک‌تراست از موی و شمارا می‌بایدگفت ای یاران رسول‌الله (ص) ببینید تا در جهان به محمد (ص) کدام نزدیک‌تراست. ازخـدای بترسید وبها به منهید و چون مجال انصاف یافتید انصاف بدهید. ابوعبیدهٔ جراح گفت : ای ابوالحسن، توسزاوار این‌کاری وبه زیادت ازاین‌هم سزاواری. هم به سابقهٔ سبقت، هم به‌فضل‌وقرابت اما صحابهٔ رسول خدا (ص) اتفاق کرده‌اند وکاری‌پدیدآورده . تونیز به رضاء صحابه راضی باش و روی این مصلحت به ناخن منازعت مخراش .

علی (ع)گفت :

ای‌ابوعبیده، توبرگزیدهٔ حصرنبوتی وامین ومعتمد این‌امتی. برخویشتن ببخشای وآنچه راستی باشد بپیمای.

عنایتی که از حضرت عزت به خاندان نبوت رسیده است، به خانمان و دودمان خویشتن نقل‌مکنید . قرآن درخانه‌های ما فرود آمده وجبرئیل دراوطان ما وحی آورده .کان علم وفقه ودین وسنت وفریضه ماییم ومصالح خلق ما بهتر می‌دانیم .

پس روی به هوا مکنید وخویشتن درلجاج میفکنید که شمارا زیان دارد. بشیربن‌البراء گفت :

یا ابوالحسن، به خدا قسم اگر این سخن تو پیش‌از عقد بیعت به سمع جمع رسیده بودی، هیچ‌کس از صحابه تورا خلاف نکردندی و یک‌زبان باتو بیعت نمودندی. اما تو درخانه خویشتن قـرارگرفتی و از جماعت کناره کردی مردمان چنان پنداشتی که تو بهانه می‌جویی و ازاین‌کار کنـاره می‌گیری. چون سخن درپیش افتاد، ازجای درآمدی.

علی رضی‌الله تعالی عنه گفت :

ای بشیر، توپسندی که جسد مطهر رسول خدا صلی‌الله علیه و سلم‌را در خانه می‌گذاشتمی وتحهیر وتدفیں اورا محتصرداشتمی و کمرمازعت‌بستمی ودر طلب حلافت بشستمی؟ صدیق گفت : ای ابوالحسن، اگر می‌دانستمی که تو در این کار مازعت کنی، قبول نکردمی . اکنون که مردمان بیعت کردند. اگر توهم موافقت نمایی، حطای ما صواب بوده باشد واگرحال را اجابت نکنی و تأمل وتفکر دراین‌کار واحب داری، برتوحرجی نیست . علی بیعت ما کرده از محلس بازگشت. جماعتی گویدکه بعد ازوفات فاطمه رضی‌الله عنها به دوماه‌ونیم‌بیعت کرده . و از عایشه (رض) روایت کند که بعد ازشش‌ماه بیعت کرد. باقی والله اعلم بالصواب. وایںجا سحں بسیار است که روافص و عیرایشان برسبیل علو و مبالغت‌گویند و از ایـراد آن حز تعرض همت فـایده‌ای نباشد . خدای تعالی نویسنده را وخواننده ازآنچه خلاف رضاء اوست، نگاه دارد.»

ملاحظه می‌شودبا اینکه روافص‌را به‌غلوومبالغت متهم می کند، چگونگی گزارش اوهم روافص‌را می‌ماند.

ولیکن آیـا هنوز جای سحن نیست؟ آیـا باید درعدد ۵۹۶ و روزگار خوارزمشاهیان‌تردید نکرد واین نثرتقریباً آراسته را متعلق به سدهٔ ششم هجری دانست؟

خلیل‌الله خلیلی
(افغانستان)

ای خوش آن مرز ....
ای خوش آن کوه *

نه همین خار و گل از شدت گرما سوزد
موج هم شعله صفت در دل دریا سوزد

همه‌دود است و گداز است و لهیب است و شرار
بس که اینجا ز ثری تا به ثریا سوزد

هم دل دجله زده آبله از تاب «تموز» [1]
هم فرات از شرر «آب» [1] سراپا سوزد

سرو گویی چو عمادیست که آتش زده‌اند
گلشن آن گنبد سبزی که زصد جا سوزد

گر به‌دریا نهی موم، شود آهن سرد
در فضا گر فگنی صخرهٔ صما سوزد

بلبل از شاخ دگر نغمهٔ شادی نکشد
بیم آنست که در سینه‌اش آوا سوزد

روزها بوی کباب است از آن گوشه‌بلند
جگر گرم غزالان که بصحرا سوزد

شاخ آهو شده دردشت فروزان ازدور
همچو آن‌شمع که اندرشب یلداسوزد

☆ نقل ازشمارهٔ ۴ (۱۳۵۵) مجلهٔ عرفان چاپ کابل.

۱ ـ نام دوماه رومی

نگشاید در میخانه دگر ساقی شهر
که مبادا می و میخانه و مینا سوزد
بر زبان شعر و بلب خنده و در دیده امید
در جگر خون و به دل شوق تمنا سوزد
لفظ سهل است اگر سوخت زگرمی بزبان
مشکل اینست که در حافظ معنی سوزد
شمع شد آب و دگر شاهد این بزم نماند
که بیادش پر و پروانهٔ شیدا سوزد
لعبت شهر برامش نگراید شبهاست
ترسد آن دامن زر تار شب آرا سوزد
دجله از گرمی این فصل گریزد چون تیر
تا درین آتش جانسوز مبادا سوزد
گر چنین شعله فشانست بگیتی خورشید
نه همین گوشه که سرتاسر دنیا سوزد

* * *

ای خوش آن مرز که گر بر کمر کهسارش
فکند چنگ به جرأت پر عنقا سوزد
ای خوش آن کوه که از جبههٔ برف اندودش
مهر تا بوسه ستاند چه نفسها سوزد
ای خوش آن لاله که در سینهٔ صحرا رخشان
چون چراغیست که در خیمهٔ لیلا سوزد
ای خوش آن رود خروشان که بیادش دل من
روزها آب شود ، در دل شبها سوزد
آه از آن رفته عزیزان که چو یاد آرمشان
رگ رگ این دل شوریدهٔ شیدا سوزد
چون کهن سال چنارم که در آن دشت خموش
بخود آتش زند و بیکس و تنها سوزد

بغداد ـ اسد ۱۳۵۳

مسعود فرزاد

خواب عمر

رسید بر لب بام آفتاب عمر ای دوست
خفیف شد تب پرالتهاب عمر ای دوست
نه مستی و نه خمار است بهره‌ام که نماند
نشاط و نشئه دگر در شراب عمر ای دوست
به پای جهد دویدم سوی سراب مراد
شتاب جهد کجا و شتاب عمر ای دوست
مغز خرد آشفته شد، پریشان گفت
ز من شنید چو تفصیل خواب عمر ای دوست
مرا چه جرم، اگر قصه آفرین ننوشت
بغیر قصه غم در کتاب عمر ای دوست
پس از من «ارچه پر از خار بود گلشن جان»
بجوی از سخن من گلاب عمر ای دوست

نیافریده‌ها

راز آفرید و محرم رازی نیافرید
بخشید چشم و چشم نوازی نیافرید
چشمم ز بسکه دید در بسته خسته شد
آیا در آفرین در باری نیافرید ؟
نشفته ماند راز دل، از من خطا چه دید
راز آفرین، که محرم رازی نیافرید؟
بیچاره چنگزن چه کند با همه هنر
چنگ آفرین چو چنگ بسازی نیافریدا
دردا، که ساخت شعبده بازان بیشمار
در عهد ما و معجزه سازی نیافرید
این بندگان خواجه پرست از چه خلق کرد
چون خواجگان بنده نوازی نیافرید؟
نخل آفرید و چتر رطب بر سرش، ولی
بهر من و تو دست درازی نیافرید
دست ملال خاطر من بی‌نهایت است
گوئی خدا نشیب و فرازی نیافرید

یادداشتهای شجاع السلطنه سردار کل

محمدباقر شجاع السلطنه (سردار کل) داماد امین السلطان از رجال عصر ناصری و از حیث حسن خط نماینده بسیاری از صاحبان مناصب آن دوره نمونه است.

او در اوراق سفید اول و آخر کتاب «خزینة لغات» یا Dictionnaire Turc_Français تألیف A Hindoglu که در سال ۱۸۳۸ در وین چاپ شده است یادداشتهایی از حالات و وقایع مربوط به خود نوشته است که عکس آنها را برای ضبط در این شماره به چاپ می‌رسانیم
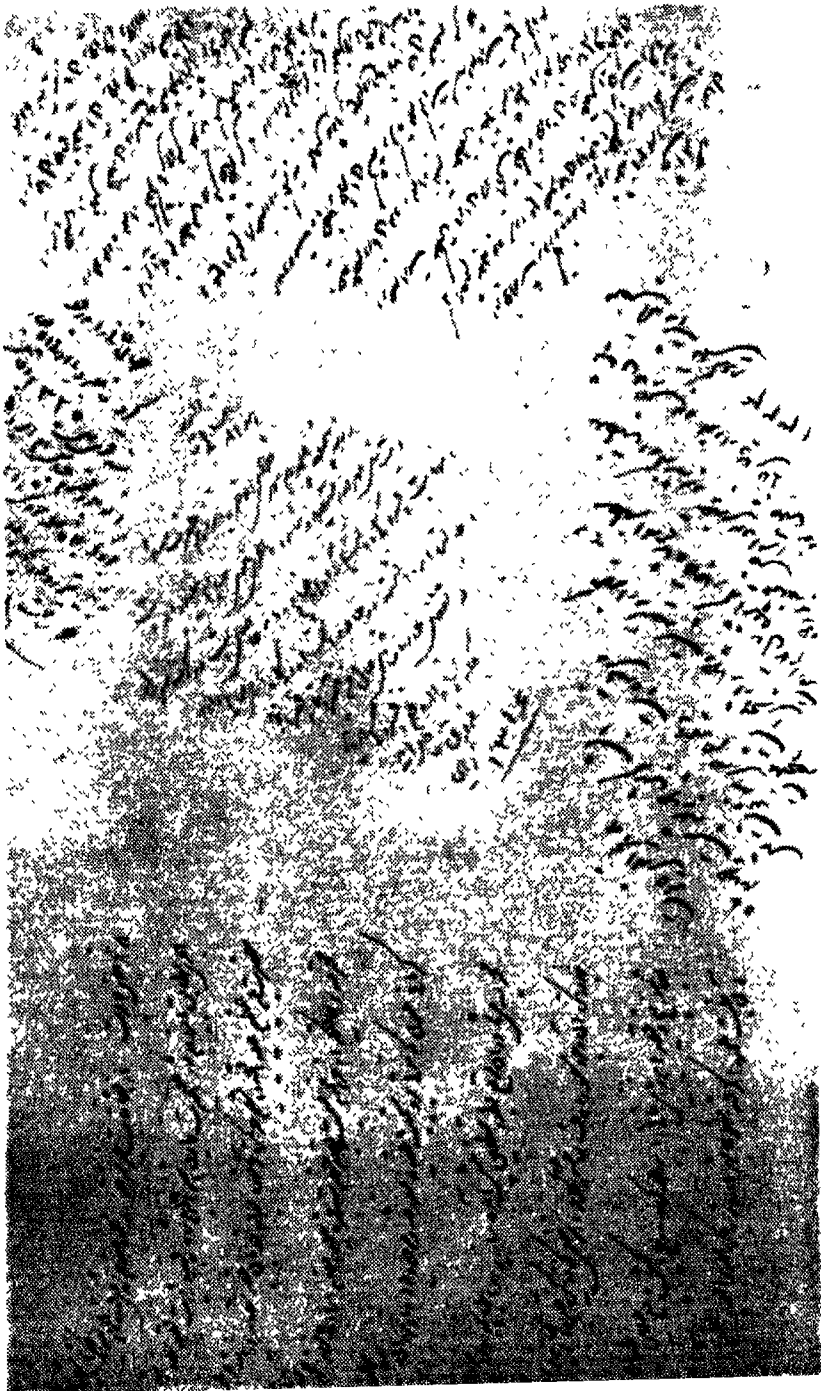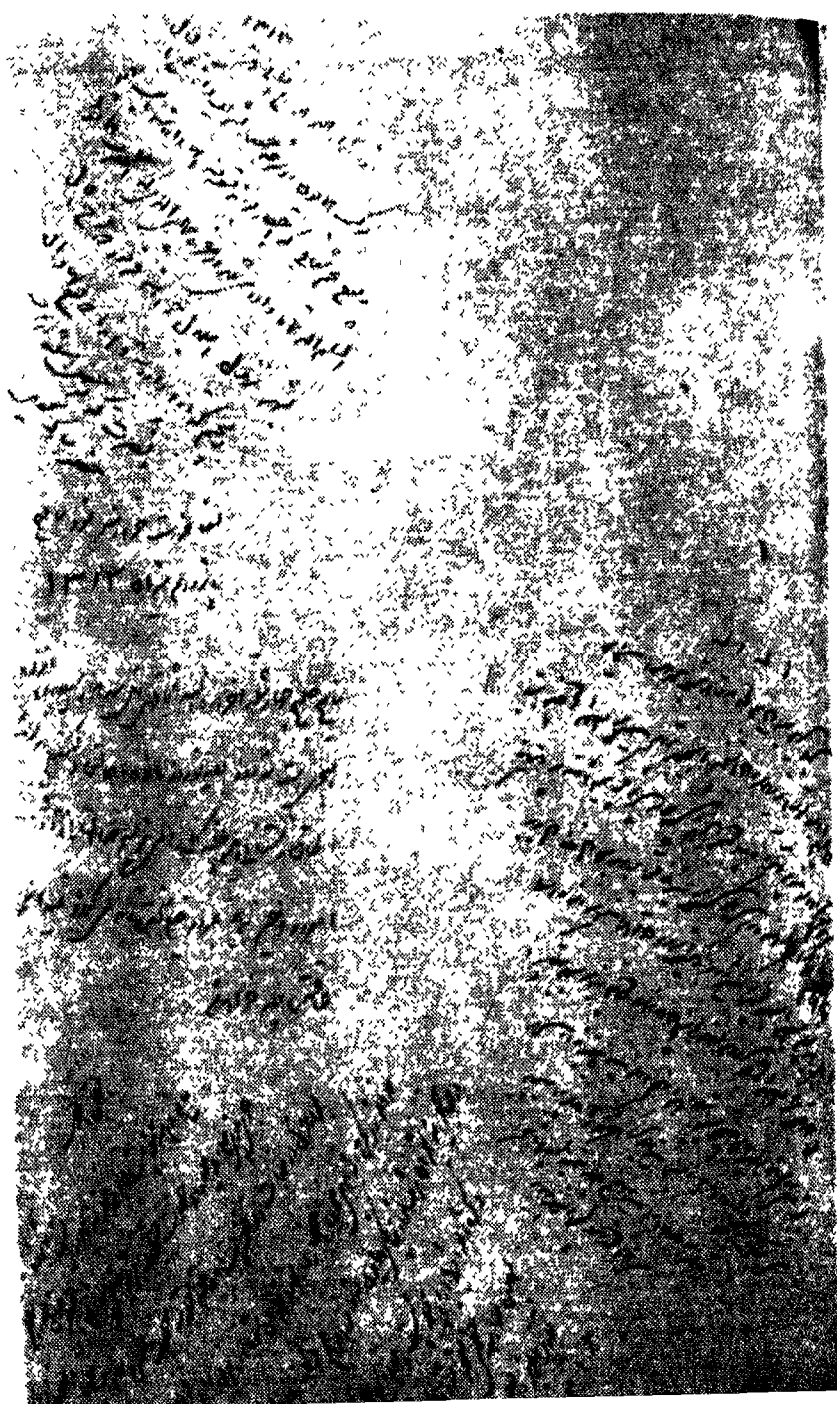
نامه‌هایی مربوط به دوران مشروطیت

درمیان اوراق سیدحسن تقی‌زاده که به‌لطف خانم عطیه تقی‌زاده دیده‌ام، سه نامه ازسه انجمن عصرمشروطیت (به مناسبت آنکه شمارهٔ کنونی مربوط به فصل تابستان وگذشتن سالگرد مشروطیت است) به‌چاپ می‌رسد.

(قزوین)

(شعبهٔ کمیته ستار)

نمره ۴۴۶

تاریخ ۱۷ شهر ج ۲ ۱۳۲۷

کمیسیون محترم حاجی سید تقی نام که در کمیسیون توقیف است مرخص نمایند

ولی الزام نمایند که من بعد بعضی حرفهای بیجا که عبارت از وردهای بی‌معنی

است نزند که مجازات سخت خواهد داشت

مرکز مقدس مجاهدین ایرانیان
در بادکوبه

عدالت

نمره
۳۵

بنام همایون خضر مسیو بعرما ایران

جان نثاران وسکان ادهم حد است

مجاهدهای نثاران حد است

چنین دلیلی اوان سعادت میان پنج هزار ایران روحانی و اولاد وطن مقدس که مجاهدین باکمال اعتقاد هستند

عزیمت را [illegible] داشته و مأموریتی را معین شده اند لازم شد که عهده مجاهدین داخله سعادتی در حق حضرات دلیرانه [illegible]

و از آنجائیکه هر چیزی را یکنفر سرپرستی لازم است که اسباب هرج و مرج ظاهر نشود لهذا مشهدی علی‌اکبر حسین‌زاده

که شخص صدیق و وطن‌پرست بود [illegible] چهار نفر که عبارت از مشهدی حسین در [illegible] و مشهدی محمد علی [illegible] باشند

از طرف مرکز مقدس امتیازی به مشهدی علی‌اکبر فوق داده شد که در اسباب دهات ایشان نهایت مراقبت را

منظور داشته [illegible] که ایشان [illegible] در صورت [illegible] ایشان مشهدی علی‌اکبر مسئول است

[illegible] است که ایشان [illegible] اطاعت و [illegible] را در حق مشهدی علی‌اکبر منظور داشته تمام مأموریت خود

انجام خواهند داد مرکز مقدس از عموم مجاهدین [illegible] متمنی است که [illegible] احتیاج از حضرات

۱۳۲۵

طرفداری [illegible] داده شد از امنای مرکز مقدس بتصدیق نمودن مهر مرکزی بتاریخ [illegible]

حاشیه

قناره یا لنگر ؟!

در نمایشگاهی مربوط به جشنوارهٔ اسلام که از اشیاء فلزی ایرانی در موزهٔ ویکتوریا و آلبرت (لندن) بر پائی تمام ترتیب داده شده بود حقیقةً اشیاء دیدنی از همت گوشهٔ موزه‌ها بدانجا کشانیده بود و هر گوشه‌اش مالامال از آثار زیبا و دیدنی. آنجا بود قناره‌ای کنده‌کاری و بسیار پرکار بود که در ورقهٔ معرفی منصوب بر کنار آن چنین نوشته شده بود

Anchor
Water and jurisdiction of a man of merits do not cut one from your ancestred land for the one made the irrigation chanels and the other formed for the soul

که ترجمهٔ معرفی انگلیسی تقریباً اینطور است :

« آب وقصای مرد لایق کسی‌را نمی‌برد از زمین نیاکان، زیرا یکی مجاری آبیاری را درست کرد و (دیگری) روح را مرجح داست »

اما برشیی مذکور که « لنگر» دانسته شده است بیتی نقر کرده‌اند که آن را چنین خوانده‌ام

قصاب وار مردم چشمت نار کی (؟)[1] مژگان قناره کرده و دلها براورده

همانطور که از این بیت برمی‌آید شعر مربوط است به قناره ومناسبت ندارد که شعر مربوط به قناره را بر لنگر نقر کنند ! لاجرم در ترجمهٔ این بیت به علت غلط خواندن اشتباهات ناگوار از قبیل قصاب به «قصا» و «آب» روی داده است

بوستان و منتخب حدیقه

اخیراً در کتابخانهٔ شخصی وینترمایر در شهر بال سویس نسخهٔ خطی زیبائی دیدم که مجموعه‌ای است از بوستان سعدی ومنتخب حدیقهٔ سنائی رقم کاتب خوشنویس آن چنین است :

« شهر محرم سنه تسع وثمانین وثمانمائة علی یدالعبد الحقیر شیخ مرشد احسن الله والیه وغفر لوالدیه . »

۱ــ یک کلمه‌اش خوانده نشد کلمه‌ای به شکلی که در فوق نقل شد شاید «نارکی» ، یعنی مژگان را به نارکی باشد.

علی حصوری

بازهم
تصویر آفرینی درشاهنامه*

درانتقاد قبلی مطالبی رامتذکرشده بودم که سردبیر راهنمای کتاب[1] آنهارا حذف کرده بودند. فکر می کنم طرح برخی از آنها برای عده‌ای ـ لااقل امثال خود من ـ مفید باشد. هرچه باشد امثال من دراین کشورامکان این را دارند که مقداری کاغذوپول وکار را هدر ندهند.

نوشته بودم: «کتاب ظاهراً پرحجم جلوه می کند که نتیجهٔ استفادهٔ مسرفانه ازکاغذ است تقریباً فقط درنصف هرصفحه مطلب چاپ شده، آنهم با حروف درشت. همهٔ عنوانها، ریزودرشت ازسرصفحه شروع می شود. معذرت میخواهم از وسط وگاهی پائین صفحه. برای اینکه کلی گوئی نکرده باشم یك صفحه نمونه میفرستم که چاپ شود. لااقل هشتاد صفحه کتاب چنین است» (۱۶۱ـ۸۰).

نویسنده در درجهٔ اول مرهون استعداد خویش است و سپس کتاب صور خیال دکترشفیعی کدکنی. یکی به دلیل اینکه کتابشناسی نداده‌است. دوم مراجعه دادن به‌مراجع همین نویسنده درسیاری موارد ازجمله درصفحات الف، ب و ح.

درکتابخانهٔ کوچك دانشکدهٔ ادبیات شیراز لااقل بیست کتاب درزمینهٔ کار مؤلف بوده است که نگاهی به‌آنها نکرده است. درصورت لزوم میتوان این کتابها را لیست کرد.

فکر میکنم درمواردی صرفاً بایك تذکر میتوان مطلب را روشن کرد. از

*ـ راهنمای کتاب شماره‌های ۶ـ۴ ص ۳۵۱ به بعد (بعداز این با نشانه را ۱) و پاسخ آقای دکتر رستگار در همان مجله شماره های ۱۲ـ۱۰ سال ۱۳۵۴ (بعدازاین با نشانه را ۲)

۱ـ وبازهم مدیرمجله مطالبی وعباراتی‌راکه حذفش محل کلام نبود حذف کرد و امیدوارست مؤلفان و ناقدان اصول و دقائق انتقادات خودرا همیشه دریك مقاله بگنجانند. تردید نیست که طنز درهمه موارد وادامه بحث درجزئیات همیشه مفید نیست (ا. ا.)

مثالهائی که در کتاب آمده‌است درمی‌یابیم که فقط اجبار قافیه، آذرگشسب را در مقابل اسب قرار می‌دهد ونه‌تصویر آذرگشسب. درزبان فارسی چند واژه‌هم قافیه اسب میتوان یافت؟ آقای دکترشفیعی به شکل دقیق‌تری این مطلب‌را عنوان کرده‌اند. من‌ناچارم تذکر دهم که اجباری درآوردن تصویر آذرگشسب نیست سوارشدن، حمله‌کردن، پیش رفتن وامثال‌آن را فردوسی خود با تصاویردیگر ـ که تعدادش‌هم کم نیست ـ نشان‌داده است‌اما وقتی‌مجبور است ازاین‌تصویر استفاده‌کند که قافیه اسب باشد. در واقع تقابل اسب وآذرگشسب نمیتواند از دونوع (قافیه وتصویر) باشد، زیرا که قافیه دقیقاً مربوط به‌سطح وروبنای شعر است وحال‌آنکه تصویر عمقی‌تر است. قافیه حروساختمان اساسی شعرنیست اما شعر بی‌تصویرگویا تا به‌حال نداشته‌ایم. بالاخره یعنی‌اینکه صرفا دوتصویر میتوانند در مقابل هم باشند واز یك سطح به حساب آیند ویا دو قافیه مثل قافیه اسب و آذر گشسب.

گفته بودم دنیای رنگها در تصاویر شاهنامه، فقط در چهار سطر گنجیده است. بلی مطالب‌آقای دکتر رستگارچهارسطراست. این‌که فردوسی شصت و گیرم حداکثر هشتاد مثال داردنباید به‌حساب آقای دکتررستگارگذاشته شود ویا وسیله فریب مردم قرارگیرد. حتی اگر بناباشد اصلاحی درسخن من‌بکنیم‌باید بگوئیم این دنیا درپنج صفحه گنجیده است. من آن تبلیغاتچی‌راکه بتواندپنج صفحه را یك دنیا به خورد مردم دهد، لایق جایزه میدانم صرفاً این‌مطلب‌باقی می‌ماندکه مردم آن را هضم می‌کنند یانه.

خوانندهٔ این‌کتاب اگرعلم غیب نداشته باشد چگونه بفهمدکه مطلبی‌در وسط‌کتاب است وشواهدش درپایان یا اواخرکتاب (را ۲-۹۱۵) همچنین از کجا بفهمدکه درپایان یك مبحث وقتی به‌مجلهٔسخن مراجعه داده میشود مقصود اشاره‌بکتاب‌آقای دوفوشه‌کوراست؟ همچنین ازکجا بداندکه نظر نویسنده در قضایای مربوط به منوچهری‌کتاب آقای شفیعی‌کدکنی است؟ وقتی‌نام کتابی برده میشود رسم‌است‌که تمام نشانه‌های‌آنرا ـ که‌آن هم شیوهٔ مشخصی دارد ـ به دست دهند. این شیوه تقریباً درتمام‌کتاب نادرست عمل شده است همچنین لازم‌است تذکرداده‌شودکه معلق‌به‌ثانی کردن‌یعنی‌احاله به سخن برای‌اهل‌مطالعه راهنما نیست (را ۲-۹۱۷).

اگر مرحوم همایون فرخ بندوبست را به معنی روابط و موصولات به

کاربرده هیچ‌کار درست‌نکرده است. اوهم درماندهٔ اصطلاح بوده است.همچنین
است کارهمهٔ مرحومانی ازاین دست یعنی معین ودهخدا . آنان اگرگردآورنده
بودند ، واژه ساز واصطلاح‌ساز نبودند و تحصیل لازم برای این کار را نکرده
بودند.گذشته ازاین بیش‌ازحد ست گرا بودند. بهترین مثال که ازمرحله پرت
است همــان سرمشق آقــای دکتر رستگار یعنی **بند وبست وابستگی** است .
(را ۲ـ۹۱۷) به نظر می‌آید بند وبستی است در اثر وابستگی (سببی، نسبی ،
سیاسی یاصنفی) مثلا برای‌چنگ‌ انداختن به‌فلان شغل وجازدن بلغور به‌خلق‌الله .
استعمال شاعر نباید برای لغوی اعتبار داشته باشد . در همه جای دنیا فرهنگ
شاعران غیرازفرهنگ عمومی است . زبان درجامعه یك وسیله ارتباطی است و
وظیفهٔ واحدهای آن مشخص‌تر از واحدهای زبان شاعر است که زبان برای او
مادهٔ اولیه هنری است . حتماً کاربرد شاعرانه غیرازکاربردزبانی‌است .

جالب است کــه ترتیب صفحات شاهنامه نویسندهٔ امروزی را مجبور به
دسته بندی مطالب علمی براساس صفحهٔ کتاب‌کرده است . (را ۲ـ۹۱۹)
رهی دانش وفرهی !

نویسنده دوباره اشتباه خــود را تکرار کرده‌اند . **همی تافتی برجهان
یکسره۔ چواردیبهشت‌آفتاب ازبره** را معنی‌فرموده‌اند«توهمانندآفتاب که‌دربرج
حمل بتابدوبدرخشدبرسراسر جهان می‌تابیدی ومی‌درخشیدی » (را ۲ـ۹۲۱)
پس تکلیف **اردیبهشت** چه میشود؟ وانگهی تاحدی که چشم من ـ حتی‌باشیشهٔ
کبود ـ کارمی کند درشعر آمده است چواردیبهشت و نه **چوآفتاب** . درصورتی
که **اردیبهشت آفتاب**یعنی **آفتاب‌اردیبهشتی**هم بخوانیم،چگونه آفتاب‌اردیبهشتی
ازبره می‌تابد؟ اینها همهٔ نتیجهٔ آماده خواهی و آماده خواری است [1] نویسنده
اصلا یکدام یك ازاصلاحاتی که درشاهنامه شده است مراجعه کرده‌اند که به‌این
یکی‌مراجعه کرده‌باشند. دلیلش‌سراسر کتاب**تصویر آفرینی‌درشاهنامه**است که‌یك
جای آن‌محض نمونه‌گفته نشده است که احتمال داردفلان ضبط‌یاچاپ‌یانظریه
انتقادی فلان دانشمند صحیح‌تر باشد. ازرمان شروع انتشار شاهنامه چاپ‌مسکو
تاتاریخ‌انتشار کتاب ایشان (۱۳۵۳) چقدر مقاله وکتاب چاپ شده‌باشدخوب
است که درآنها اشاراتی به‌اصلاحات شاهنامه شده است؟

نویسنده ، به کــدام یك ازآنها که گاهی حتی بیش‌از پنجاه بیت‌رادرد

۱ــ به گمانم این واژه را نخست در همین مجله (راهنمای‌کتاب) و در
نوشته‌ای از نویسندگان آن دیده‌ام . سعدی نیز پخته خوار گفته است.

شاهنامه اضافه مردود خوانده‌اند[1] مراجعه فرموده‌اند؟

نوشتهٔ استاد مینوی درمورد خورشید در برج جوزا اصلا ملاك نیست ایشان نوشته‌اند «بنظرنمی‌آید وقوع خورشید در برج جوزا ... اهمیت ومفهوم خاصی داشته باشد . درنامه ارجاسب به‌گشتاسب آمده است همی تافتی...»

متأسفانه آقای دکتر رستگار بدون تحقیق سخن استاد معظم را تکرار می‌فرمایند . ایشان تحقیق نکرده‌اند . مرقوم فرموده‌اند بنظر نمی‌آید. به نظر که نمی‌آید؟ ادیب یا منجم ؟ (را ۲ــ۹۲۲)

متأسفانه مطالبی که آقای دکتررستگار درمورد «خوروخوشه وبرج‌ماهی مراست » نوشته‌اند صرفاً مبتنی برفرض های شخصی است . اتفاقاً خوروخوشه وماهی دلالت خاص برسلطنت دارند اما برخلاف تصور ایشان اگرکیوان فقط نحس‌است ، این‌نحوست مربوط به‌یك سیاره‌است به‌یك‌برج واین‌کیوان‌میتواند دربسیاری ازجاهای آسمان بی‌تأثیر باشد ونه‌نحس . ظاهراً ایشان قصد دارند رخت ازتصویرآفرینی به دیار تنجیم بکشند. (همان‌صفحه)

همان‌طور که نویسندهٔ محترم اشاره کرده‌اند « خواننده درپایان مطالعه کتاب شاهنامه خودتصویر رستم‌را بسته به‌میزان دقت وفهمی که داشته‌است‌بطور کامل تجسم می‌کند» این‌اشاره به‌ایرادی است‌که اینجانب بر «برداشتی خاص» گرفته بودم درواقع من هم‌همین را می‌گفتم یعنی« بستگی داشتن به‌فهم‌خواننده» (را ۲ــ۹۲۴) .

آقای دکتر رستگار دربارهٔ تمهیداتی که در مورد قطورکردن کتاب بکار برده‌اند، فرموده‌اند «مگرمن فرمبند چاپخانه بوده‌ام ؟» نه جانمن‌اعضوشورای انتشارات‌بوده‌اید(صفحه‌پس‌ازجلد کتاب‌تصویرآفرینی‌درشاهنامه وهمه‌انتشارات دانشگاه پهلوی دردوسال‌گذشته) وگرنه کدام استادی است‌که مسئولیت تجویز چاپ چنین‌کتابی را در ردیف کتب دانشگاهی و تحقیقی به عهده بگیرد ؟ من تعهدمی‌کنم‌که همین‌کتاب را ــ برخلاف سخن نویسنده محترم (را ۲ــ۹۲۶) درنصف صفحات موجود کتاب ، خیلی شکیل‌تر بگنجانم بدون حذف یك‌کلمه ازآن . اما باحذف مکررات ، جملات تبلیغاتی وزیاده روی‌ها در یك چهارم صفحات فعلی آن.

آقای‌دکتررستگارمرامتهم کرده‌اندکه حساب بلدنیستم.خودشان میفرمایند

۱ــ برای مثال‌مقاله«داستان کنگ‌دژ»در سیمرغ‌شماره ۱ ازنعمت‌میرزاده. که مدتها قبل‌ازکتاب ایشان انتشار یافته است.

دهۀ اول قرن پنجم یعنی‌قرن‌پنجم (را ـ۹۲۶) دراین مورد نسبت یك‌به ده‌است.
بعد ، آیا معلومات نحومی قرن پنجم با مندرجات شاهنامه قابل مقایسه است ؟
محصوص قرن پنحم.

از جمله چیرهائی که بازدراین‌کتاب نفهمیدم این‌که چرا **خورشیدتابان** (تشبیه مرکب ، به قول‌ایشان) نمی‌تواندمتناسب با **عهد** باشد؟ اگرعهدنامه‌ای روشن‌باشد چطور **خورشیدتابان** متناسب‌آن بیست؟ (همان صفحه) بالاخره‌لازم است‌انسان به‌نوعی**پاسخگوئی** کند تاخود را تبرئه‌کند . اماعزیزمن‌اکتاب وقتی منتشر شد متعلق به جامعه است. دراین‌باره درپایان این یادداشت سحن خواهم گفت .

جالب این‌که نویسنده تورانیان را عیر ایرانی دانسته‌اند (ـا ۲-۹۲۷) ارحاسب‌چه‌فرقی‌باگشتاسب‌دارد؟ حتی‌نام اوروشن‌ترازنام گشتاسب فارسی‌است. تورانیان دستۀ دیگری ازایرانیان هستند وبه بیان دقیق‌تـر ، تیره‌ای دیگر . تنها احتلاف مذهبی آنان را ازهم حداکرد.

ایشان‌از «روابطانسانهای آریائی درعهداساطیری با ملل دیگر که‌زبانی متفاوت داشته‌اند ..» سحن‌گفته‌اند آن وقت مردم میگویند علم دراین مملکت مرده است . (را ۲-۹۲۷) گذشته ازاین با **احتمالا** (همانجا) که حرف درست درنمی‌آید . حالب‌است توجه‌کنید«دکتر مایرهوفر احتمالادربارۀ اقوام‌ایرانی سخن‌گفته است. .»

اگر به‌مطلبی‌که نوشته بودم مراجعه‌شود (را ۱ــ۳۵۴) ملاحظه‌می‌فرمائید که‌گفته‌ام « یك پارسی ویك‌مادی ویك سندی ...» احتمالا یعنی چه ؟ لازم به تکرار است‌که اگرچه مثال‌ایشان درمورد

نگه‌کرد رنجیده در من فقیه   نگه کردن عالم اندر سفیه

درست‌است ومصراع دوم قیدفعل‌نگه‌کرداست، موردی‌که من‌برآن‌انگشت نهاده‌ام ، همچنان نادرست است:

یکی نامه بنوشت نزدیك‌کید   چو شیری‌که ارغنده‌گردد به‌صید

شیر ارغنده تصویری است برای نویسنده نامه ومصراع دوم جمله‌ناقصی است (بی فعل) برای توصیف نویسنده ونه نوشتن وتا آنجاکه من‌اطلاع دارم قید ، فاعل (یعنی اسم وجانشیان آن) را توصیف نمی‌کند (را ۲-۹۲۹) ایشان مرابه خاطراین‌که‌ازحرف ایشان نتیجه‌گرفته‌ام‌که فردوسی کمی نخاله بوده‌است

ملامت کردند . (را ۲-۹۲۸) تشکرمی کنم .

مکرمی کنم که لازم باشد باتعریفی ازحماسه نویسنده محترم را مستفید (= مستفیض) کنم ایشان روی شاهنامه‌کار کرده‌اند واحتمالا می کنند وآن‌وقت برای فهمیدن اساطیر (و حتی شاید تدریس آن) مراجعی دارند چون منتهی الارب ، غیاث‌اللغات که اسطوره را سخن پریشان‌و... معنی کرده‌اند. واقعاً که چه‌بگویم. بعداستشهادکرده‌اند ازشعرمولوی وبالاخره از قرآن که «افسانه‌های قدما وخرافات پیشینیان (Mythologie) » است . نمیدانم کلمه داخل پرانتز را چگونه با افسانه‌های قدما وخرافات پیشینیان ارتباط داده‌اند ؟ کاش‌راهی که منجر به‌ایجاد این ارتباط شده است نشان میدادند تا شاگردان‌هم یاد بگیرند . (را ۲-۹۳۹)مطالب دنبالهٔ این‌قسمت‌واقعاً خواندنی وتأمل کردنی است «این تصویرها خودیك اسطورهٔ ابداعی است که بوسیله فردوسی آفریده شده‌است» وبعد در ارتباط با این سخن آقای زرین کوب « این حوادث به صورتیکه در حماسه‌هاروایت شده‌است افسانه است و زاده تخیلهای آفرینندگان گمنام‌قرون» چه میتوان فکر کرد؟ من‌فکرنمی کنم این‌کارنویسنده سفسطه باشد. اعترافی‌است صادقانه . آخراژدهای تیرچنگ (را ۲ ـ ۹۳۰) چگونه آفریدهٔ فردوسی است (ونظایرآن) وبعد این تصویرها چگونه یك اسطوره ابداعی است؟ جان من اصلا یك نفر نمیتواند اسطوره ابداع کند، آن‌هم درزمان فردوسی . فردوسی‌از اساطیر کهن استفاده کرده است . مگر مثلا در منظومه آرش کمانگیر سیاوش کسرائی اسطوره آفریده است ؟ این یك‌راه ساده دارد. چنین شاعری را پیش بنشانید واز اوبپرسید چه کرده‌ای؟

آنچه دردنبالهٔ همین مطلب (ص۹۳۱)آمده هیچ‌نکتهٔ درستی ندارد.حتی مردم روزگار ما بسیاری از اساطیر را قبول دارند . برای مثال گشتی بزنید در بلوچستان وسیستان وحتی بندرعباس وببینید چگونه بلوچها ، و سیستانیها و .... تمام هستی خود رابرای رهائی‌ازجن، پری ، بادبازار وانواع دیگرموجودات اساطیری‌ازدست میدهند وبه‌خاك سیاه می‌نشینند.کافی‌است نگاهی به‌مجلات دنیا بکنیم وببینیم تاچه حدصفحات طالع‌نمای‌آنها مشتری دارد . اگر مردم‌نخواهند که اینها چاپ نمیشود . بی‌شك عده‌ای آنها را قبول دارند. چرا ابوریحان ـ باآن روشنی فکر ـ در بارهٔ تنجیم کتاب تألیف میکرد؟ چرا کوشیار دیلمی ، ابوالفرج سیستانی، زنجانی، مسعودی و.... دربارهٔ آن به تألیف وحتی‌استدلال

پرداخته‌اند؟مگر آنچه دربهرام یشت هست با مندرجات کتب احکام فرق اساسی دارد؟

وقتی کسی اصلا اساطیر رانمی‌شناسد، چه لازم که‌دراین‌باره‌سخن بگوید. ایشان درصفحه ۳۰۹ کتاب تصویر آفرینی ونیز در صفحه ۳۸۱ بترتیب از زن واسطوره‌ها ــ وبعد ــ از چهره، رخ و ... وافسانه وروایات مذهبی سخن گفته‌اند ودرهر دومورد یکی‌ازمثالهای ایشان اژدها است. کجای اژدها اساطیری است؟ به همان برهان قاطع که عروة الوثقی شما و همهٔ ادیان است مراجعه کنید وآن را بشناسید. (اژدها = ماربزرگ).

مطالب پایان‌صفحه ۹۳۲ــرا ۲ــمشکل‌راحل‌نمی‌کند. تشبیه‌مردی‌ناشناس به اسفندیار وآرش چه‌اشکالی‌دارد؟ (ص ۲۳۴ تصویر آفرینی)

چگونه میتوان ازتشکرفروگذاری کرد که به‌من‌آموخته‌اندفردوسی‌شاهنامه را به‌نظم‌آورده‌است؟ سخن کسی تامبتنی برتحقیق نباشد ملاك نیست. باگذاشتن کلمه استاد جلونام هرکس که امروزحتی‌باتلفظ رسمی‌آن‌را جلونام بسیاری‌از مردم می‌گذارند، نمی‌توان کسی‌را اعتبار بخشید. بهمین دلیل من‌حرف بسیاری از اساتید را ــ که مورد استناد ایشان است ــ قبول ندارم. مثلا درنقل«گویندهٔ سحار طوس‌بانهایت قدرت، تناسب بین‌الفاظ ومعانی را ...»آیا هرگزسنجشی بین الفاظ ومعانی شده است؟ راه این سنجش کدام است؟ ملاحظه می‌فرمائید ملاك‌ها نه‌تنها شخصی است، من‌درآوردی [1] است (را ۲-۹۳۴)

ایشان‌نیز همان‌کاری‌را کرده‌اند که ازمن‌ناروا دانسته‌اند. نقل‌بی‌دقت‌جمله ونتیجه‌گیری‌دلخواه (آخرص۹۳۴) چه‌لازم که بگوئیم «هیچکس نمیتواند مثل فردوسی تصویر بسازد؟». مگر فردوسی، بازیگر سریال تلویزیونـی است؟ (همانجا)

شواهدی که نویسندهٔ در مورد یاقوت زرد و پراکندگی نور خورشید آورده‌اند بکلی‌اشتباه است. مقصودازیاقوت زرد ابداً نورخورشید نیست‌وخود خورشید است. بخصوص دو مثالی را که ایشان‌آورده‌اند تکرار می‌کنم:

دگر روز چون گنبد لاجورد برآورد وبنمود یاقوت زرد

---

۱ ــ معذرت میخواهم کهمن به‌لغات‌عوام‌خیلی‌بیشترعلاقه‌دارم تا اصطلاحهای جانیفتاده ونسنجیده وحتی نادرست بسیاری از خواص. بهتراز «من‌درآوردی» در فارسی چه میتوان‌گذاشت؟ لابد من‌عندی

یعنی آسمان خورشید را برآورد وبنمود .

درآن دم که دریای یاقوت زرد زند موج بر کشور لاجورد

یعنی وقتی خورشید درآسمان بدرخشد.

حال می‌رسیم به‌موردی که من انگشت نهاده‌ام:

پدیدآمد آن حجر تابناك بکردار یاقوت شد روی خاك

(ص ۹۳۵)

بازهم‌ـ حتی اگرحجر خورشیدباشد ـ یعنی زمین‌ازنخستین‌تابش‌خورشید سرخ شد .

تنها ادبا ممکن‌است نور خورشید ـ صرفاً به‌علت وجود یاقوت زرد‌ـ زمین را زردکنند .

برخی ازموارد رانویسنده متذکرشده‌اندکه درغلط نامه درست‌شده‌است من در مراجعه به تفایل (بجای تفاءل) در غلط‌نامه ، غلطودرست هردو راتفایل یافتم . کاش غلطنامه‌ای هم برای غلط نامه درست کرده بودند . ضمناً از دست نویسنده در رفته وبرخی لغات درمتن درست چاپ شده مثل کرگس ، تگاور که نویسنده آنها را در غلط نامه تصحیح (و درواقع تغلیط) کرده‌اند و کرکس وتکاور نوشته‌اند . درشعر فردوسی کرگس‌وتگاور صحیح است در مورد برخی یا بسیاری مواردکه شاهنامه تصحیح شده است نمیدانم‌چه باید‌گفت .نویسنده می‌توانند به‌کتابشناسی همین مدیر مجله راهنمای‌کتاب **فهرست مقالات فارسی** ایرج افشار ، ومقالاتی که درشیراز ودرحضور ایشان درکنگره‌ها خوانده شده مراجعه فرمایند . یکی‌دوتا که نیست اما این برای من فهمیدنی‌است که برخی از استادان بکلی ازآن مقالات بی‌نیاز وحتی بی‌خبرند.

شیك ترین قسمت نوشتهٔ استاد مربوط به **باز فرهنگ** است کـه ایشان نوشته‌مرا دوپایه (باز) ، دوپایهٔ‌گشوده‌فهمیده‌اند. آنگاه رفته‌اند ازچندزبانشناس انگلیسی هم پرسیده‌اند وایشان هم «به حکمت خود این معما» را نگشوده‌اند من‌کامل کنم که شاخ در آورده‌اند . معلوم است وقتی کسی نداند بـاز فرهنگ چیست باید برود پیش چنداستاد فرنگی‌برای مملکت‌کسب آبروکند . من‌یقین دارم که‌اگرایشان حتی مطلبرا می‌فهمیدند ودرست هم سؤالمی کردند، کسی به ایشان جواب نمیداد یا اگر میخواست بدهد به‌سال اول دانشکده راهنمائیشان می‌کرد . من نوشته‌ام نثر کتاب تبلیغاتی است . ایشان پرسیده‌اند.«مگرفردوسی احتیاج به تبلیغ دارد؟ . » این معنی درست سفسطه وگمراه کردن است . فکـر

می کنم این کتاب تصویر آفرینی است که احتیاج به تبلیغ داشته است و حتی نویسنده آن.

می موارد فراوانی ــ از جمله هشت اصطلاح به‌جای یك اصطلاح ــ را متذکر شدم ونشان دادم که زبان نویسنده علمی نیست . نمونه‌هائی ازقبیل این یك را چگونه میتوان نادیده‌گرفت :

«گیسو که خاصیت‌آن بلندی است» (ص۳۳۶)آیا این خاصیت مثل‌همان خاصیت عرق شاه‌تره‌است؟ این عامیانه نوشتن ودورازعلم بودن‌است یا استفادهٔ بجا از کلمات رساوجاافتاده‌وزبدهٔعامیانه؟ عنوان‌بحثی ازیك کتاب‌**علمی و تحقیقی** میتواند چنین باشد ؟ : **موسیقی جنگ یا نقش صوت در تصاویر شاهنامه** (ص ۱۹۰) آیا این اغراق‌آمیز کردن یعنی تبلیغاتی کردن زبان علم نیست؟ به شرطی که اصلاً علمی درمیان باشد .

این که هر کس فردوسی را آفریننده میخواند ، یکی درآفریدن رستم ، یکی آفرینندهٔ تصویر، به تنها چیزی را برای ما حل‌نمی‌کند بلکه برعکس‌نشانهٔ آن‌است که این ادبا هستند که زبان فارسی‌را (که خودشان مدعی هستند بیش ازهمه به‌آن عشق‌می‌ورزند خراب یعنی ضعیف می‌کنند. فردا دیگر برای‌آفریدن واقعی یعنی خلقت در معنای کن‌فیکون(ی) واژه نخواهند داشت ومجبورهستند از واژه تازه‌ای استفاده کنند که برای زبان ما دروضع فعلی بصرفه نیست.کاربرد نابجا ، خارج کردن کلمه ازمعنی اصلی خود ، بیهوده وپوشال‌کردن‌آن ، زبان را سخت‌تضعیف میکندبه‌همین دلیل است که مثلاً کلمات زیردرروزگار ما چندان معنای دقیقی ندارد : استاد ، دانشمند ، فاضل ، عالی ، بی‌نظیر ، شاهکار و.... کافی است بسیاری از روزنامه‌ها ، مجلات و حتی نوشته های دانشمندانــه را ورق بزنیم و ببینیم که چگونه‌زبان فارسی ــ لااقل در واژگان خود ــ دچار سرطان شده است

تعریفی که آقای دکتر رستگار در مورد وشی نوشته بودند ، درست‌نبود. اکنون می‌گویند مؤلف برهان هم مرتکب این ذنب‌لایغفر شده و نــوشته است قماشی که درشهروش بافند ومرحوم معین ...»

هیچ فرق نمی کند که دیگران چه‌کرده باشند. اگردرزمان ایشان هم‌وشی بافته نمی‌شده و نوشته‌اند می‌بافنده اشتباه‌کرده‌اند . دادن تعریف لغت‌کارآسان نیست ومن برای باردوم درباره این‌تعریف معین‌سخن می گویم . اوواژهٔهوایما

را درذیل صفحه ۲۳۸۵ برهان قاطع چنین معنی کرد. است : «ماشینی که باوجود سنگین‌تر بودن ازهوا ، میتواند درهوا پرواز کند».

در کجای دنیا چنین است ؟ یعنی در کجا معروفترین مرد لغوی تعریفی عامیانه به‌دست میدهد؟ مگر بنااست چیزی که سنگین‌تر ازهوا است پروازنکند؟ حال اگر کرد ما باید شاخ درباوریم ؟ گذشته ازاین، لغوی‌های ما ـ بعلت‌همان نداشتن پرورش ربانشناسانه ـ همه ازگذشتگان نقل می‌کنند ومسئولیت‌راازدوش خود برمی‌دارند. گاهی حتی دراین نقل رعایت دقت‌را نمی‌کنند ونقل به‌صورتی انجام می‌پذیرد که گوئی ازخود ایشان‌است. اینجا است که مسئله پیش می‌آید و مطلب خنده‌دار میشود که آیا مگر درروزگار آقای دکتر رستگار شهر وش وجود دارد وآیا هنورمی‌باشد؟ ممکن‌است مقداری‌لااقل برای موزه‌هاخریداری کرد ؟ و...

درمورد «فرومایه وار» و «بدوست» (بجای اجزاء کلام) که عیناً از پیشینیان تقلید شده‌است چیزی‌ندارم جزاین‌که یادآور شوم‌که اگر کسی بالباس وغذا ومحیط امروز زندگی می‌کند ولی‌درمقدمات کار خویش آنچنان درمانده است که به زبان هزارسال پیش پناه می‌برد موجودی است‌که باید لباس‌هزار سال پیش‌را تنش‌کنند ودر موزه بگذارندش تا مردم، آدم هزار سال پیش‌را هم ببینند ، اگرچه مجسمه بی حرکت خورد و خواب ، این کار را بهتر انجام می‌دهد .

در دنیا ــ تاآنجا که من اطلاع دارم ــ رسم است که مقصود از انتقاد کتاب این است که برای خواننده بالاخره روشن کنیم که اولا کتاب برای تو مفید هست یا نه وچه ضعف یا امتیازی دارد . دوم این که آیا درمجموع میتوان پولی بابت خریداین کتاب کنارگذاشت‌یا نه . جز این‌که نویسنده ازحدخود تجاوز کرده باشد ومثلا فردوسی‌را که برای‌ملتی‌بت شده‌است ویالااقل به‌اعتراف نویسندهٔ کتاب بزرگترین حماسه‌آفرین است ، از حال رفته بخواند. آنگاه‌لازم است با او طور دیگری حرف زد .

یقین دارم استعدادی‌را که نویسندهٔ محترم تصویر آفرینی درشاهنامه ، در راه‌کاربرد صحیح وبجای کلمات حیله ، شرافتمدانه ، خاصیت ، آفریدن و ... صرف کرده‌اند اگر درراه مطالعه بیشتر ووقت بیشتر به‌کار می‌بردند لااقل برای زبان فارسی سند ملیت نمی‌تراشیدند . من ناچارم بگویم که شرافتمندانه‌تر آن

است که انسان بجای تمهید در قطور کردن کتاب، سعی کند حرف‌خودرا کوتاه وصریح - آنچنان‌که اکنون وضع نوشته‌های علمی جهان‌است - بگوید ولااقل سیصدهزار ورق‌کاغذ را تبدیل به پوشال‌نکند و به خورد مردم و کتابخانه‌ها ندهد که بسیارندکودکانی درگوشه وکنار این مملکت که هنوز به‌علت دسترسی نداشتن به آن از نوشتن نام خود محرومند.

همچنین بسیار شرافتمندانه‌تر است‌که انسان به‌جای خواندن کتب‌نامنظم بی روالی چون‌تصویر آفرینی درشاهنامه برود حسین‌کرد (ونه امیرارسلان) بخواند و با تنها داستان عامیانه ایرانی‌که زمینهٔ جغرافیائی سالم دارد آشنا گردد [1].

* * *

خوشبختانه انتقاد من اثری راکه باید بگذارد گذاشت (لااقل درمحیط من). امیدوارم نظایراین‌انتقادکه من آن را درجای دیگری دنبال خواهم کرد - سازمانهای انتشاراتی - و بخصوص دانشگاهی - را به تجدید نظر درکارهای خود وادارد. تجدید نظری اساسی کـه اگر نشود خوشنامی چندانی کسب نخواهد کرد. این تنها نوشته‌ها وکتابهای ما است که درمعرض قضاوت مردم است ومیتواندسازمانی‌را - ازجهت علمی - درنظر ایشان اعتبار بخشد وگرنه آمار دادن وجشن گرفتن به افتخار مؤلفان دانشمند هیچ چیزرا ثابت نمی‌کند جز این‌که در این جهت هم کوشش می‌شود تا به همراه یك زبان تبلیغاتی، صورتك‌های متزلزلی را تبدیل به وجوه سازیم.

---

۱ - نگاه‌کنید به مقدمهٔ نگارنده برچاپ این‌کتاب، تهران ۱۳۴۳ که‌آن را راهنمای‌کتاب درهمان سال «یك چاپ خوب» معرفی کرد.

یادبود

درگذشت حاجی میرزا عبدالله مجتهدی

مرحوم آیة الله حاج میرزا عبدالله مجتهدی درسال ۱۳۲۰ هـ . ق درنجف اشرف ــ هنگام اشتغال والد ماجدش به تدریس وافاضهٔ درآن شهر ــ تولد یافت . دوسال بعد همراه خانواده به تبریز بازگشت ، تحصیلات ابتدائی و متوسطه را درمدارس تبریز و مقدمات علوم اسلامی رادرمحضرپدربزرگوارش آیةالله حاج میرزا مصطفی مجتهد ورا گرفت ، ودرضمن با استفاده از معلمین ایرانی وخارجی سرحانه ، با زبان وادبیات فرانسه وانگلیسی آشنائی پیدا کرد، سپس در سال ۱۳۴۴ هـ . ق ، به قصد تکمیل تحصیلات به حوزهٔ علمیهٔ قم که تحت زعامت مرحوم آیةالله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی اداره می‌شد ، عزیمت نمود ومتجاوز ازشش‌سال ازمحضرآن مرحوم ومرحوم حاج شیخ‌محمد رضا اصفهانی استفاده کرد و پس از دریافت اجازهٔ اجتهاد از هردو استاد عالیقدر ، به تبریز مراجعت فرمود

همچنان دنبال مطالعه وتحقیق وتألیف وتدریس و ترویج معارف اسلامی راگرفت وتا آخرین ساعتهای حیات خود ــ که در شب پنجشنبه ۲۷ خردادماه ۲۵۳۵ برابر با ۱۸ جمادی‌الثانی ۱۳۹۶ هـ . ق ، به رحمت ایزدی پیوست و دریکی از رواقهای حرم مقدس حضرت ثامن‌الائمه به‌خاك سپرده شد ، آنی از افاضه واستفاضه بازنایستاد .

مرحوم مجتهدی یکی از مفاخر علمی آذربایجان بود ، به ادب و تاریخ زبانهای عربی ، فارسی ، ترکی ، فرانسه وانگلیسی احاطهٔ کامل داشت ، مجتهد اعلم درفقه بود، وقوف دامنه‌داری درکلیات علوم داشت ، هرگز کنارش از کتب ایرانی و خارجی و محضرش از طلاب علوم خالی نبود . انسانی بزرگوار ، متواضع وپرهیزگار بود .

هیچ مقام وموقعی ، آن مرحوم را ازعنایت به علم وتشویق وتکریم اهل علم ، بازنمی‌داشت ، همهٔ محققانی که فیض محضر آن فقید سعید را درك کرده بودند معترفند که افاضه وراهنمائی آن بزرگوار درموفقیت آنان سهم بزرگی

داشته است . این نه تنها اعتراف دوستان ایرانی اوست ، بلکه علمای بزرگ خارجی نیز که به محضر آن مرحوم رسیده‌اند ، همه به کمال فضل وموقع برجسته علمی وی اقرار و اعتراف کرده‌اند ؛ از جمله . اسلامشناس معروف ، پروفسور ریترمایر که استاد دانشگاه بال سویس و از نویسدگان بزرگ دایرةالمعارف اسلامی است ، پس از ملاقات ومصاحبه با آن مرحوم درسال ۱۳۴۰ ه . ش ، گفت : من در دانشگاههای مصر بوده ام ، روحانیان بزرگ تهران را دیده‌ام ، اما باشخصیتی عالم و جامع نظیر آقای مجتهدی روبرو نشده‌ام . مرحوم سید حسن تقی‌زاده احترام فوق العاده‌ای به حاج میرزا عبدالله مجتهدی قائل بود و می‌گفت « من در کسوت روحانیت کسی به جامعیت آقای حاج میرزا عبدالله مجتهدی ندیده‌ام . »
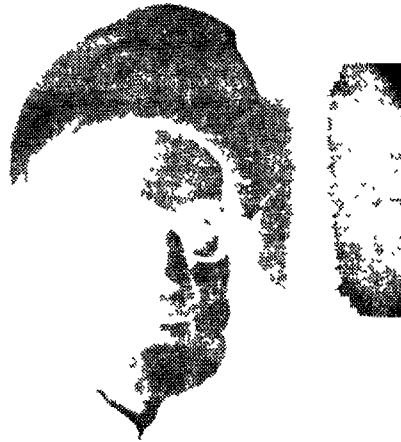
مرحوم آیةالله مجتهدی دریای زخاری ازمعارف وعلوم اسلامی و مورد احترام عدهٔ کثیری از شخصیتهای علمی ایرانی و خارجی بود . با درگذشت وی ، آذربایجان گنجینهٔ گرانبهائی را ازدست داد وقرون و اعصاری لازم است

تاخاك آذربایجان بتواندچنان عالم جامع جلیل القدری را بپروراند . خدایش بیامرزاد وبا ائمهٔ اطهار سلام‌الله علیهم اجمعین محشور فرمایاد.

خوانندگان‌گرامی اگر بخواهندبامقام علمی‌وآثاروتألیفات وی وخانواده وپیشینیان اوآشنا شوند می‌توانند به « آثار باستانی‌آذربایجان ، ج ۱ ،کارنگ» « تاریخ وجغرافیای دارالسلطنهٔ تبریز ، نادرمیرزا » ، « داستان دوستان ، محمد علی‌صفوت » ، « رجال‌آذربایحان درعصر مشروطیت ، دکترمهدی مجتهدی » ، « ریحانةالادب ، میرزا محمدعلی‌مدرس خیابانی » ، « شهداء الفضیله ، علامهٔ امینی » و « شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ ، مهدی بامداد » مراجعه فرمایند .

عبدالعلی کارنگ

وفات میرزا محمدعلی معلم حبیب آبادی

محمدعلی حبیب‌آبادی معروف به معلم حبیب آبادی از فضلای اصفهان دربیست ونهم تیرماه در سن هشتاد و شش سالگی وفات یافت . آن مرحوم از علمایی بودکه محضر عده‌ای‌کثیر از دانشمندان قرن گذشته را در تحصیل علوم قدیم درك‌کرده و ازپنج مرجع علمی اجازهٔ اجتهاد گرفته بود .

شهرت حبیب‌آبادی در زمرهٔ ادبا و فضلای ایران مربوط به سالی است که نخستین جلدکتاب باارزش«مکارم‌الآثار دراحوال رجال‌دورهٔ قاجار» را در سال۱۳۳۷ شمسی منتشرکرد ووسعت‌اطلاعات وذوق تحقیق خودرا بمعاصران خویش وانمودکرد ازاین‌کتاب ارجمند تاکنون چهارمجلد نشرشده است و درانتشار دومجلد اخیر، اگراهتمام فاضل ارجمندآقای سید محمدعلی روضاتی نبودکاری نشده بود . امید است‌که دنبالهٔ این‌کتاب گرانقدر به توسط فرهنگ وهنر اصفهان انتشار یابد .

مرحوم حبیب‌آبادی دارای تألیفات‌متعدد درمباحث تاریخی‌دینی‌وحواشی برکتب فقهی است . چون انتظار دریافت شرح حال کامل اورا توسط فاضلان ارجمندآقایان روضاتی ومرتضی‌تیموری داریم باطلب‌آمرزش جهت‌آن مرحوم بدین سطور پایان می‌بخشیم .

درگذشت عباس مهرین

عباس‌مهرین(شوشتری)ازفضلا وادبای‌ایران، که قسمتی بزرگ‌اززندگانی خود را درهندوستان گذرانید ودر بلاد مختلف آن مملکت به تدریس‌پرداخت، در خردادماه‌امسال‌درگذشت. به‌هنگام وفات چنانکه گفته‌اند نود وهفت‌سال‌داشت.

مهرین پدر مهرداد مهرین است و مهرداد مهرین خود از نویسندگان و مترجمان. مرحوم عباس مهرین‌هم درامریکا وهم درهندوستان به‌آموختن‌زبانهای باستانی اوستا وسانسکریت پرداخت وباعلمای پارسی حشر و نشر داشت و در بسیاری از دانشگاههای هند تدریس کرد.

کتب مختلفی‌هم از او به طبع رسیده است که ایران نامه (تاریخ پیش ازاسلام درسه جلد) ،کشورداری در عصرساسانیان ، دورهٔ تاریخ ادبیات ایران در دوره‌های پیش ازاسلام وبعد از اسلام) ازآن جمله است.

تعداد تألیفات مرحوم مهرین را در سی‌وشش مجلد نوشته‌اند. امیدوار است فرزندآن مرحوم صورت‌کامل‌آثار پدررا با توضیح نسبت به هریك‌جهت درج ارسال دارد.

درگذشت محسن هشترودی

دکتر محسن هشترودی متولد ۱۲۸۶ شمسی درشهریورماه امسال درگذشت. او در شهر تبریز متولد شده بود. تحصیلات متوسطه را در تهران گذرانید و سپس به اروپا رفت و در رشتهٔ علوم ریاضی از دانشگاه پاریس به‌اخذ درجهٔ دکتری نائل شد. پس به ایران آمد و به استادی دانشگاه برگزیده شد. مدتی هم ریاست دانشکدهٔ علوم را برعهده داشت.

هشترودی درمیان ایرانیانی که ریاضیات اروپائی را آموخته بودند برتری بسیار یافته بود وذهن تند و هوش کم نظیرش درین برتری بدومدد می‌رسانید جزین آشنایی دقیق با ادبیات وسخن شناسی ونیز ذوق پهناور وگسترش‌پذیرش که اورا با رشته‌هایی مختلف ازعلوم انسانی آشنا کرده بود هشترودی را درمیان اصحاب علم معاصر ایران مردی کم‌نظیر ساخته بود. مقالاتی که بقلم اودر بسیاری از جراید ومجلات سی‌سال‌اخیر نشرشده است نشانی است ازصوابطورروابطی که او با دنیای ذوق وعالم ادبیات پیدا کرده بود.

ازین‌قبیل است مقدمه‌ای که برسفینهٔ غزل تألیف ابوالقاسم انجوی نوشت. یا مقاله‌هایی که ازو در نقد چند مجموعهٔ شعر معاصر در نخستین سال این مجله به چاپ رسیده است.

هشترودی خود ذوق سخن‌سرائی وطبع شعر داشت ومجموعه‌ای ازاشعار خودرا به‌نام سایه‌ها درسال ۱۳۲۳ نشر کرد. کتاب «دانش وهنر»ش که‌مجموعهٔ مقالات او در زمینه‌های ادبی ومباحث کلی علمی است (چاپ تهران ۱۳۴۰) یادگاری‌است ارجمند از آن‌عالم سخنور وسخن‌شناس که درمیان ایرانیان کنونی عدهٔ آنها از سه چهارنفر درنمی‌گذرد.

از هشترودی رساله‌ای علمی درباب «التصاقهای ناهنجار» به زبان فرانسوی‌درسلسلهٔ انتشارات‌دانشگاه تهران‌چاپ‌شده است(۱۳۲۶). رساله‌ای‌هم به عنوان «مسئلهٔ ملیت» در ۱۳۲۳ انتشارداده است که خانبابا مشارنام‌آن‌را در فهرست خود ضبط کرده است که من یاد ندارم دیده باشم.

با ،رگ هشترودی بی‌تردید یکی از رگه‌های جوشان ذوق وسخن‌شناسی خوشید. پس درگذشتش مایهٔ تأسف ودریغ بسیارست. روانش شاد باد ویادش وظیفهٔ ما، چه‌اوهماره به لطف‌درین‌مجله می‌نگریست ودرپایه‌گذاری‌مجله یکی‌از راهمایان وارشادکنندگان وهمقلمان راستین واستوارپای بود.

عکس علی جواهرکلام

درشمارهٔ قبل شمه‌ای از احوال علی جواهرکلام گفته شد ولی فراموش شده بود که عکس او به چاپ برسد . اینك درین شماره درج می‌شود .

وفیات مستشرقین

در یك سال اخیر چند نفر از ایرانشناسان وفات کرده‌اند کـه چون متأسفانه هنوز اطلاع دقیق بر تاریخ وفات آن ها یافته ایم فقط به ذکر نام آنان مبادرت می‌شود .

* ماکسیم سیرو M Siroux فرانسوی که تحصص او دربارهٔ معماری اسلامی بود ورسالاتش دربارهٔ مسجد جامع یزد وکاروانسراهای ایران مخصوصاً مشهورست .

* لورنس لکهارت L. Lockhart انگلسی که تحصص او دربارهٔ تاریخ عصرصفوی ونادرشاه بود . ازآثارش کتاب نادرشاه (که رسالهٔ دکتری او بود) وسقوط صفویه مشهوراست و هردو به فارسی ترجمه شده است . نیز کتابی دارد به نام « شهرهای نامی ایران » (۱۹۳۹) که بعدها به صورت جامع تر وبهتری در سال ۱۹۶۰ به نام « شهرهای ایران » تجدید چاپ شد در جلد ششم تاریخ ایران کیمبریج مقاله‌ای دارد به عنوان « ارتباط اروپائیان با ایران » .

* عبدالغنی میررایف از ادبا و دانشمندان تاجیکستان و رئیس مؤسسهٔ شرقشناسی فرهنگستان شهر دوشنبه . تحصص او در زمینهٔ ادبیات فارسی بود و آثار متعددی دربارهٔ رودکی ونسخ خطی فارسی دارد . بعضی‌مقالات اوهم در مجله‌های ایران از جمله راهنمای کتاب چاپ شده است . ازکارهای بسیار با ارزش او سرپرستی درنشرفهارس نسخ خطی‌موجود درشهر دوشنبه است .

* Ivan Stchoukine که درسانحهٔ هوائی‌دربیروت کشته‌شد.اومتخصص کم نظیر شاخت مینیاتور ایرانی و تاریخ این هنر بود . ازو پنج مجلد کتاب بسیار با ارزش که دربارهٔ مینیاتورهای ایرانی مخصوصاً درعصر صفوی نوشته وچاپ شده ، بهترین یادگار پایدارست .

در مسیر جویبار
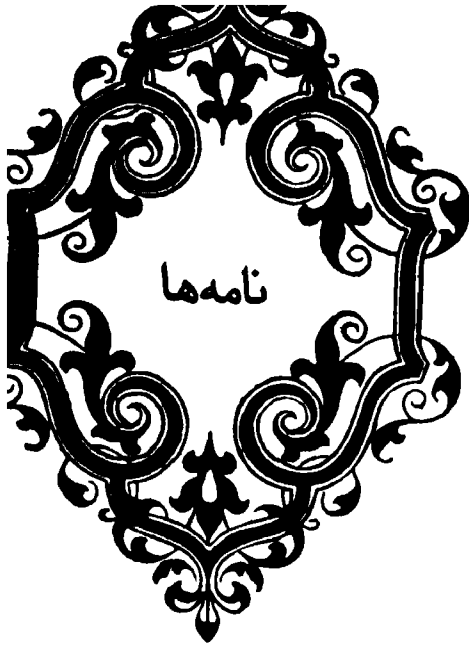
بتازگی «درمسیر جویبار» برگزیدهٔ اشعار آقـای حسن مروجـی از ردهٔ انتشارات « انجمـن ادبی صـائب » با چاپ وتجلید وصحافی بسیار خوب بر کاغذ سپید اعلا در یکصد وبیست و سه صفحه از چاپ برآمد . تمام مواد کتاب به خط خـوش نستعلیق توسط هنرمندی جوان به نام آقای قاسم توکلی نژاد نبشته شده است و سپس به چاپ افست رسیده. (درسالهای اخیر چندین دفتر شعر به همین سیاق طبع شد واین علاوه برمزیت اشتمال برخط خوش ، راه‌گریزی است از اغلاط چاپ سربی، لذا تا آنجا که به حد افراط درتحمل و زینت کتاب ـ بافقر کتاب و کتابخوان ـ نرسد ، کاری مقبول است). بهای کتاب دویست وپنجاه ریال تعیین شده‌است که البته برای نوع طلاب واهل علم گران است متأسفانه تاریخ طبع کتاب ، معین نیست ونام مطبعه نیز ـ کتاب به شمارهٔ ۱۵۴۵ در کتابخانهٔ ملی به ثبت رسیده است ـ متن کتاب ازجهات املائی ، منقح است . درذکر اشخاص چه درمقدمه وچه مؤخره وچه ذیل اشعار، از اعطاء القاب واوصاف ، استنکاف شده است . آنان که عنون علمی داشته‌اند مطلقاً بهمین عناوین ودیگران فقط به لفظ «آقای...» معرفی شده‌اند .

به خلاف دیگرمعاصران که نوعاً اشعار باصطلاح نو وکهن را دردو بخش مستقل گرد می‌آورند ، درکتاب « در مسیر جویبار » این هردو قسم شعر درهم آمیخته است ودریغ که ترتیب تاریخی نیز درتنظیم آنها رعایت نشده .

آقای حسن مروجی، متولد ۱۳۱۹ خورشیدی ، لیسانسیهٔ ادبیات‌فارسی، دبیرمدارس متوسطه (دبیرستانها و دانشسرای تربیت معلم) سبزوار است. پدر اومرحوم حاج شیخ حسین مروجی از وعاظ ونیای مادری‌اش مرحوم آقا سیدعلی خلیلی از ائمه جماعت سبزوار بوده اند .

درمجموع ، یکدستی و روانی در غالب اشعاری که گویندگان معتبر یکی دو دههٔ اخیر گفته‌اند، محسوس‌تر از « درمسیرجویبار » است وباز درنظر بعدی، نوپردازیهای آقای مروجی به سـلامت و سلاست اشعار سبك قدیم او نیست .

واژه‌هایی چــون «شکنجهٔ اعصاب» ، « چندش آور » ص۳۴ ، « گند » ص ۲۰ «مضروب» ص ۱۰ «(یا) ردن» ص۱۷ و ... را می‌توان با الفاظی بهتر جابجا کرد. «ونوس» ص۳۴ بدورمعین، منتسب نیست «ناله» حود«خسران» نمی‌تواند کرد ص ۱۴ ، «ازمدلول حالف تعرف است» ص ۱۱۵ صحیح نیست یا باید گفت «ازمدلولات آن است» یا «مدلول‌آن است» . «علت» ص ۱۱۸ در زبان قصیده به معنای عیب نکارمی‌رود نه سبب، مگرشاعر درمقام استخدام‌اصطلاحات فلسفی باشد بقرینهٔ موجود . صفت «حواب‌آور» برای «ترانه» ص ۱۲۲ لطفی ندارد .

درچند جای واژه‌ها وتعبیرهای حاص‌زبان محاوره یافته میشودکه با نهاد کلی وساخت عام سخن شاعرتناسبی ندارد چون « پیر کسی را درآوردن » ص ۲۳ « کمر کسی را درآوردن» ص۱۷ ، «صفر بودن» ص۵۱ ، «آرزو کشیدن»ص ۸۰ ، «بی‌چشم ورو» ص۱۱۵ ، «لاسیدن» ص۳۶ .

در شعر محلی منقول درصفحه ۱۲۴ ، «گلم ریره» درست بیست و « گل ریره» صحیح است وبار درشعر صبائی‌سبزواری منقول درصفحهٔ ۴۰ بجای «برا» باید «بزای» نوشته وخوانده شود.

شاعرگاه تحت‌تأثیرمستقیم‌بیان شاعران دیگراست «شهری است‌پر کرشمه وپرخوبان» ص ۹۹ بیت « شهری‌ست پر کرشمه و خوبان رششن جهت . .» و «بچشم رفتهٔ من» ص ۱۲۰ بیت «کاش‌آن‌ست بقهررفتهٔ من‌آشتی‌کنان » «رهم تاریك و پر بیم است» ص ۸۳ مصرع «شب تاریك وبیم موج و گردابی چنین هایل» را به یادها می‌آرند . شاعران این روزگار مقیدند دراین‌قبیل مواردنام شاعراصیل‌که تعبیر یامضمون او اقتباس شده است اشاره کند . مروجی ازمیانهٔ معاصران به استقبال واقتفاء فریدون توللی، اخوان ثالث (امید) ، دکتراحمد علی رجائی ، حمید سبزواری ، خلیل سامانی (موج) در دیوان خود اشارت دارد .

اینها از ظواهر کتاب و اما معانی ومفاهیم‌که اصل‌الاصول هراثراست . شاعر به حکایت اشعارش در زندگــی فردی و جمعی پاك دامن و خــود دار و «دوستدارشرم وسنگینی» است ص۳۴ .

شاعرگاه دچارتردیدات نظری وخلجانات فلسفی‌بوده است ص۲۳ـ۲۲ چنان‌که درمقام تحری حقیقت و پژوهش در مسالك و آراء متفاوت برآمده در

طلب «اهل‌دل» به «خانقاه» رفته ص۹۱-۹۰ باآن که این مسلکها او را جذب نکرده است شاعر، عاقبت به نوعی به‌اصول اخلاقی و عقلانی مورد قبول خود دست یافته راه خودرا که دوری ازپستیها ورهائی ازآلودگیهای ظاهری وباطنی است جسته . جوهر ذهنیات او ازخانواده ومدرسه ریشه دارد . مکرر به خدا و وردا اظهاراعتقادمی کند ص۹۵ وبه‌استناد عقائد دینی‌درمقام استدلال‌واحتجاج- پاسخ به شعرعصیان دکتر رجائی - برمیآیـد ص ۱۱۸-۱۱۱ دلبستگی های خانوادگی او به‌صورت مرثیه پدر وبرادر واظهارعلاقه به مادر خودنمائی دارد ص۶-۶۲ وص۱۱-۸ .

هرچند شاعر،کوششی راسخ به نمایاندن انفعالاتش دربرابر جریانهای اجتماعی زمان بکار نمی‌برد ناخرسندی اورا در رابطه با «این مردم کمتر زکم» ص۱۶ «دراین زمانهٔ وانفسا» ص۳۱ از خلال اشعارش استنباط توان کرد . او «ازشکست رونق خوبی واعتبار» ص۴۵ می‌نالد ودراین «جهنم» زمان ومکان ، «آزاد»ی را آرزو می کند ص۵۳ وشاعری را به «آزادگی» می‌ستایدص۱۲۱. «مرگ» را بر «بندگی» شرف می‌دهد ص ۱۰۳ . سزای مـردی را « که بجز خوردن ومی‌خوردن ـ وجز آن‌کار دگرمثل خران» کردن ، کاری نیست ، مردن می‌داند ، ص۳۶ . این هنرها را «کرسور درون خاکی نیست و همه ساختگی است » ص۴۷ ودرنهایت «مردم پروردهٔ ناز» ازآن‌سود می‌جویند ص۴۷ شدت و قاطعیت محکوم می کند . تنفر وبیزاری او « ازاین هوای‌گند عفونت زا » و «ازاین‌گروه مردم خودکامه» ص۲۱-۲۰ طبیعی وصادقانه است.

سیدحسن امین

غلطنامهٔ مقاله جمالزاده

درطی مقاله‌ای که باعنوان « سیدمحمدعلی جمالزاده ، بقلم خودش » در «راهنمای کتاب» (شمارهٔ فروردین ـ خرداد ۲۵۳۵، صفحات ۱۴۶ تا ۱۸۶) بچاپ رسیده‌است پاره‌ای غلطهای چاپی وغیرچاپی دیده شد که درذیل بعرض میرساند واستدعا دارد مقرر فرمایند درشمارهٔ آینده «راهنمای کتاب» در ضمن «تذکرمخصوص» اصلاح فرمایند :

۱- درصفحهٔ ۱۴۷ ، ازجمله‌آثار جمال زاده که ذکرش درکتابهائی که

ارتباط به‌آثار او دارد هنوز نامش نیامده‌است ، چاپ جدید «سرگذشت‌حاجی بابای اصفهانی» است که با تحدیدنظر وبامقدمهٔ نسبةً مفصلی ازطرف‌انتشارات فرانکلین ومؤسسهٔ چاپ و انتشارات امیرکبیر در سال ۱۳۴۸ شمسی درتهران بچاپ رسیده‌است وشاید چاپ دوم‌آن نیز بزودی منتشر گردد .

۲ـ در صفحهٔ ۱۵۰ عدهٔ « هموطنان ما که باسم بابیگری ویا بـه چنین بهانه‌ای بهلاکت رسیده‌اند» درحدود هشتاد نفر چاپ شده است در صورتی که درمتن اصلی «هشتاد هزارنفر» بوده است . ضمناً باید متذکر گردید که از قرار معلوم درتعیین این‌عدد قدری مبالغه رفته است وعدهٔ واقعی‌مقتولین ازبیست سی‌هزار نفر تجاوز نمیکند .

۳ـ درصفحهٔ ۱۵۱ ، در حاشیه (۱) باید افزود که مجلهٔ « خـاطـرات » («خاطرات و وحید») منطبعهٔ تهران مقالاتی بقلم شادروان سید علیمحمددولت آبادی (لیدر اعتدالیون)باعنوان «یادداشتهای زندگی» بچاپ رسید که درآنجا از مظالم ظل‌السلطان مطالب بسیار سودمند آمده است و مجلهٔ « خواندنیها » منطبعهٔ تهران هم همان مقالات را از نو در طی ماههای تیر و مرداد بچـاپ رسانید .

۴ـ درصفحهٔ ۱۵۴ (سه سطر بآخرصفحه مانده) میخوانیم که فتوکوپی «رؤیای صادقه» چاپ « سانکت پطربورغ » در اختیار راقم این سطور است ، باید متذکرشد که تنهاچند صفحه ازآن دراختیارراقم این‌سطوراست وامیدوارم که باقی‌صفحات هم ازلنین‌گراد به لطف وعنایت متصدیان مسؤل برسد تانسخهٔ کامل‌گردد.

۵ـ نسخهٔ کامل «رؤیای صادقه » که درسطورآخرهمان صفحهٔ ۱۵۴ بدان اشاره رفته است وحضرت‌آقای محمدگلبنی ازراه لطف وعنایت برای این‌بنده ازتهران فرستاده‌اند بعداً برراقم این‌سطور معلوم‌گردید که رسالهٔ مختصردیگری است در۳۹ صفحه که با همان عنوان « رؤیای صادقه » بقلم حاجی محمد حسن نامی پسرمرحوم حاجی‌محمدعلی تاجرکاشانی در ذی‌الحجهٔ سال ۱۳۳۱هجری شمسی در تهران در مطبعهٔ برادران باقرزاده بچاپ رسیده است وبکلی غیر از «رؤیای صادقه » است که موضوع مقالهٔ «راهنمای کتاب» « و بقلم سید جمال الدین واعظ معروف به اصفهانی و چندتن از یاران اوست و ازهرجهت (جز همان عنوان) ارتباطی باآن ندارد .

---

(۱) درهمین شماره از «راهنمای‌کتاب» .

۶ـ در صفحهٔ ۱۶۰ ، دوازده سطر بآخر صفحه مانده ، طـول مسافرت روی فرات تامحل(نه‌محلهٔ) موسوم به فلوجه (یك منزل به‌بغداد مانده) سه روز چاپ شده است ، بایدبه «سی وسه» روز اصلاح‌گردد .

۷ـ درصفحه ۱۶۳ ، سطر سوم نامه خطاب «آقای بزرگوارم» است که «آقای بزرگواری» چاپ شده است.

۸ـ درصفحهٔ ۱۶۷ ، سه سطر آخرصفحه باید در بالای همان صفحه پس ازسطر اول وقبل ازسطردوم‌آمده باشد .

۹ـ درصفحه ۱۶۸ ، ۷ سطر به متن‌آخرصفحه (بدون‌حاشیه) مانده کلمهٔ «رینه‌ور» (دوبار) باید بصورت «دیه‌ور» (یا «دیور») اصلاح گردد .

۱۰ـ در صفحهٔ ۱۷۰ حاشیه‌ای‌که از طرف کارکنان «راهنمای کتاب» اضافه شده دراصلاح اشتباه بنده کاملاً راست است ونهایت تشکر حاصل‌گردید.

۱۱ـ در صفحهٔ ۱۷۳ (سطر۵) «کلاه شهری» غلط و « کلاه نمدی » درست است .

۱۲ـ درصفحهٔ ۱۷۶ علامت (۱) که درحاشیه آمده است باشتباه در پی نام ساری (درسطر۴) آمده است درصورتی‌که بایستی درسطر هفتم پس ازنام « راوندی » آمده باشد . ضمناً باید دانست که مقصود از ساری پرفسور ساره آلمانی عالم باستانشناس معروف است‌که کتاب نفیسی بزبان آلمانی در بارهٔ ایران دارد ودرموقع جنگ جهانی‌اول (تاموقع افتادن‌کرمانشاه بدست دشمن) سرقنسول‌آلمان درکرمانشاه بود ومقصود ازکلاین‌هم ماژورکلاین صاحبمنصب آلمانی بودکه از طرف دولت‌آلمان برای‌کارهای نظامی به‌کرمانشاه فرستاده شده بود وبامشورت وراهنمائی اعضاء اعزامی کمیتهٔ ملیون ایرانی دربرلن (و نیز ملیون ووطن‌پرستان دیگر ایرانی‌که با عنوان مهاجر از تهران ونقاط دیگر ایران به‌کرمانشاه‌آمده بودند) فعالیت مؤثری داشت.

۱۳ـ درصفحهٔ ۱۸۰ (۸ سطربآخرصفحه مانده) « هنوز رمقی است » صحیح‌آن «هنوز رمقی باقی‌است» میباشد .

۱۴ـ درصفحهٔ ۱۸۱ (سطر آخر صفحه) کلمهٔ «غراب» غلط است و «عزاب» صحیح‌است وعزاب جمع عزب بمعنی‌مرد مجرد است وسابقاًهموطنان ما نذرمیکردندکه مبلغی به‌عتبات عالیه بفرستند تا «عزاب عرب» (شیعه) بتوانند تأهل نمایند .

سیدمحمد علی جمالزاده

بازهم عدد هفده

چندسال پیش سؤالی‌شده‌بود دربارهٔ ۱۷ ؛ اینك موردی راكه درتاریخ نائین دیده‌ام برای تکمیل‌آن اطلاعات نقل می‌کنم :

« حلالا ار اهالی نایس است فی‌الحمله ازکمالات بهره‌ور بود حصوصاً درعلم سیاق ، مدتی‌مستوفی دارالمرز بوده ومیان او ومرحوم ساروتقی که درآن وقت وریر آن ولایت بود مناقشه‌ها شده به دیوان اعلا آمده تقــریر میرزا تقی نموده در روز دیوان به میرزا می‌گفته‌که من مکرر به نوك قلمتراش زنار نامـ عوری چشم شمارا شمرده‌ام هفده زنار دارد ... ..»

(تاریخ نایین ، ملاعی ، ج۱ ، ص۹۳-۹۴)

محمدحسن رجائی رفره‌ای

رخت آویز مدارس

مؤسسهٔ استاندار رحمتی‌کشیده ونقشه‌ای برای رحت آویزمدارس‌طرح کرده‌است وضمن چند برگ این نمونه را به چاپ رسانیده‌است تادر دسترس باشد . ولی آیااین نمونه مورد استفاده قرار خواهدگرفت وتمام مدارس‌ایران فقط طبق این نمونه رحت آویر خواهند ساخت . آنهم ار روی نقشه‌ای کـه به ربان انگلیسی‌است ونجار ابرقو وجندق ورشت باید حتماً ازروی آن رحت آویر بسارد .

آیا درتعیین استاندار اتخاذ رویهٔ الاهم فالاهم مناسبت ندارد !

صرف وقت بسیار و مخارج زیادی برای چنین کاری ازمراحـل عاجل خدمت نیست .

چهار صفحه ازصفحات دستورالعمل رخت آویز مدارس برای ملاحظه علاقه مندان وتوجه اعضای محترم مؤسسهٔ استاندار چاپ می‌شود .

وزارت صنایع ومعادن

استاندارد و تحقیقات صنعتی ایران

تاریخ ....

شماره ....

پیوست ....

واحد ....

فرم ۴

برگ رأی

:

: معاونت طرح و بررسیها

اینجانب نماینده پیشنویس

دارد رخت آویز مدارس

یقاً بررسی نموده نظر خود را بشرح زیر ابراز میدارم :

لطفاً در هر کدام از خانه های زیر که مورد نظر است علامت× بگذا

- موافق بدون هیچگونه نظر اصلاحی یا نگارشی ☐

- موافق بشرط مراعات نظریات نگارشی که در زیر ذکر میشود ☐

- مخالف بدلائلی که در زیر ذکر میشود . ☐

- ممتنع ☐

ت نگارشی و یا دلائل مخالف (درصورتیکه در این ورقه جای نگیرد نه ضمیمه فرمائید) .

امضاء

ین برگ رأی تا تاریخ ۲۵۳۵/۷/۷ به مؤسسه نرسد بمنزله موافق بدون هیچگونه نظر اصلاحی یا نگارشی تلقی میشود .

استاندارد رخت آویز برای مدارس

۱- هدف و دامنه کاربرد

هدف از تدوین این استاندارد تعیین ابعاد ، ویژگیها و روشهای آزمون رخت آویزی است که بوسیله پیچ بدیوار نصب و محکم میشود و در کلیه مدارس ابتدائی راهنمائی و متوسطه مورد استفاده قرار میگیرد .

۲- ویژگیها

۲-۱ اندازه های محل نصب در جدول شماره یك نشان داده شده است .

۲-۲ حداقل ارتفاع قلاب باید ۱۵ سانتیمتر باشد .

۲-۳ جنس قلاب ها : قلابها باید از جنسی ساخته شوند که جوابگوی آزمایشهای این استاندارد باشند

جدول شماره یك

طبقه بندی مدارس	ارتفاع از کف اطاق
ابتدائی - از کلاس اول تا پنجم	۱۱۰۰
دوره اول راهنمائی	۱۳۰۰
دوره دوم راهنمائی	۱۵۰۰

" اندازه ها برحسب میلیمتر"

۲-۴ قلابهای رخت آویز باید از همدیگر بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ میلیمتر فاصله داشته باشند .

۳- شرایط ساخت

لبه ها ، گوشه ها و برآمدگیها باید برندگی نداشته باشد تا به بدن یا لباس استفاده کننده صدمه نزند .

نقاط جوشکاری شده و محل اتصالهای پیچ شده باید حداقل استحکام ممکن را داشته باشد . دید ظاهری نقاط جوشکاری شده باید از بین برود و با رنگ پوشانده شود بدون اینکه به استحکام محل جوشکاری لطمه‌ای وارد آید .

سطح قسمتهای فلزی درصورتیکه اززنگ استفاده نشود باید کاملاً صاف وصیقلی شود و روی آن با آب نیکل یا آب کرم و یا با پوششی شبیه بآن پوشانیده گردد .

قلابها روی نوارفولادی جوش شود و یا اگرریل رخت آویزچوبی است روی آن پیچ شود .

قلاب باید حداقل دارای یک قلاب فرعی (چنگک) درقسمت پائین و متصل بآن برای آویزان کردن لباس و غیره ودرقسمت بالا مطابق شکل پیوست قلاب مناسبی برای گذاشتن کلاه داشته باشد .

یک ریل رخت آویز باید با ده عدد قلاب بوسیله ۳ عدد پیچ بدیوار محکم شود .

٤- روش آزمون

وزنه‌ای بوزن ۷۰ کیلوگرم را ازقلاب شماره ۱ و ۲ که درتصویرنشان داده شده است بمدت دو دقیقه آویزان کنید و این عمل را ۲۰ بارتکرارنمائید ، نباید هیچگونه خمیدگی و یا تغییرحالت درقلابها و محل اتصال آنها پیدا شود .
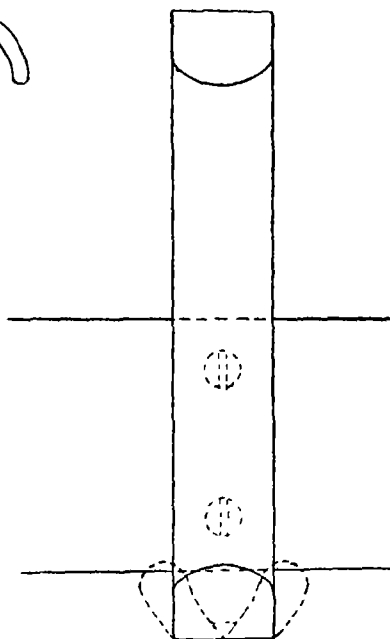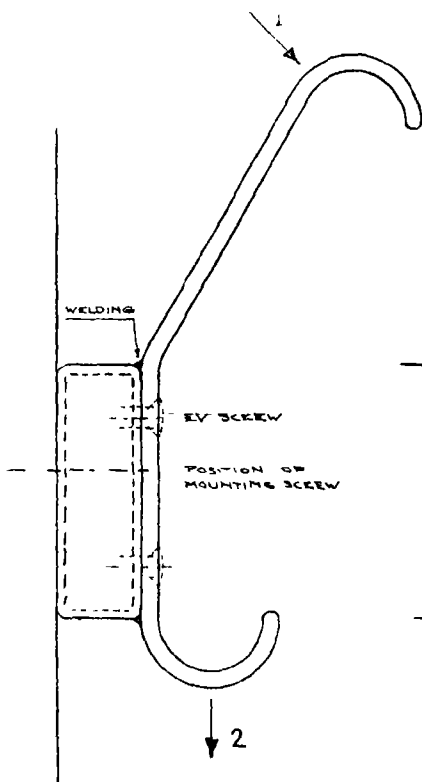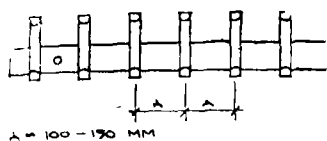
ISIRI STANDARD OF IRAN

SCHOOL FURNITURE
COATHANGER WITH RAIL

عمارات دوره قاجاری

درین شماره دوازده تصویر از ابنیهٔ دورهٔ قاجاری که عده‌ای از آنها ویران شده‌است به‌چاپ می‌رسد واگر ادارهٔ باستانشناسی همتی می‌کرد و مجموعه‌ای ازین عکسها را که مخصوصاً درسفرنامه‌های خارجی چاپ شده‌است درکتابی‌مستقل به‌چاپ‌می‌رسانید کمک شایانی به‌مطالعهٔ تاریخ‌معماری می‌شد.

عکسهائی که درین‌شماره چاپ می‌شود همه ازروی‌کارت پستالهای‌قرن گذشته اقتباس‌شده است. این‌عمارات بدین‌شرح است.

۱ـ عمارت باغ فردوس ساختهٔ «معیرالممالك» در تجریش که اخیراً برای مرکز‌حشر هنر مرمت شد.

۲ـ عمارت باغ شاه درتهران که ازبین برده شده است.

۳ـ قسمت پستخانهٔ میدان توپخانه که ویران شده است.

۴ـ عمارت حکومتی دربجنورد.

۵ـ خانهٔ معیرالممالك در تهران که مخروبه شده است.

۶ـ عمارت دولتی تبریز.

۷ـ عمارت نگارستان درباغ نگارستان تهران که ویران‌شده است.

۸ـ بانك انگلیس درتهران که اثری ازآن نیست.

۹ـ دروازهٔ اسب دوانی در تهران که بمانند سایر دروازه‌های تهران از میان برده شده است.

۱۰ـ مهمانخانهٔ قزوین که به صورت مخروبه و کثیفی باقی است و حقاً باید مرمت شود.

۱۱ـ بارگاه شاهی در بندرپهلوی که اثری ازآن نیست.

۱۲ـ عمارت سرخه حصار که مریضخانهٔ مسلولین‌شده است.

یك صفحه عکس ازعمارت ظل‌السلطان درصفحهٔ ۲۵۳ چاپ شده است.
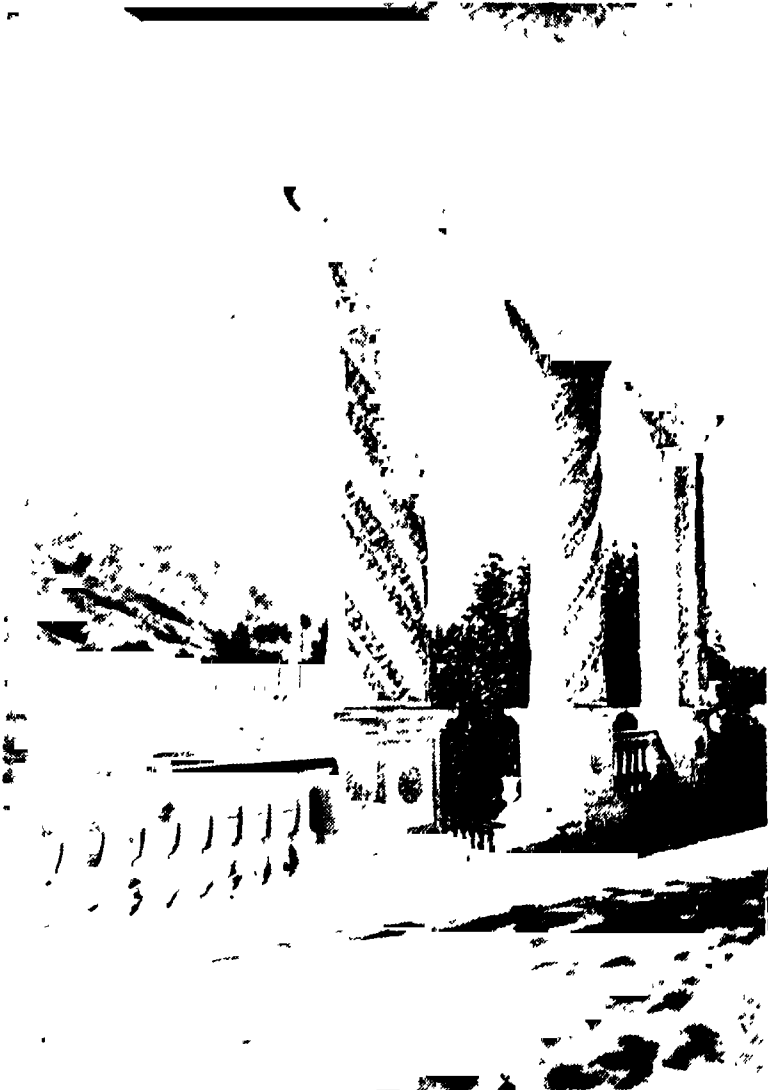
Chimran Baghi Firdousie

عمارت باغ فردوس ـ تجریش (که به تازگی مرمت شد)
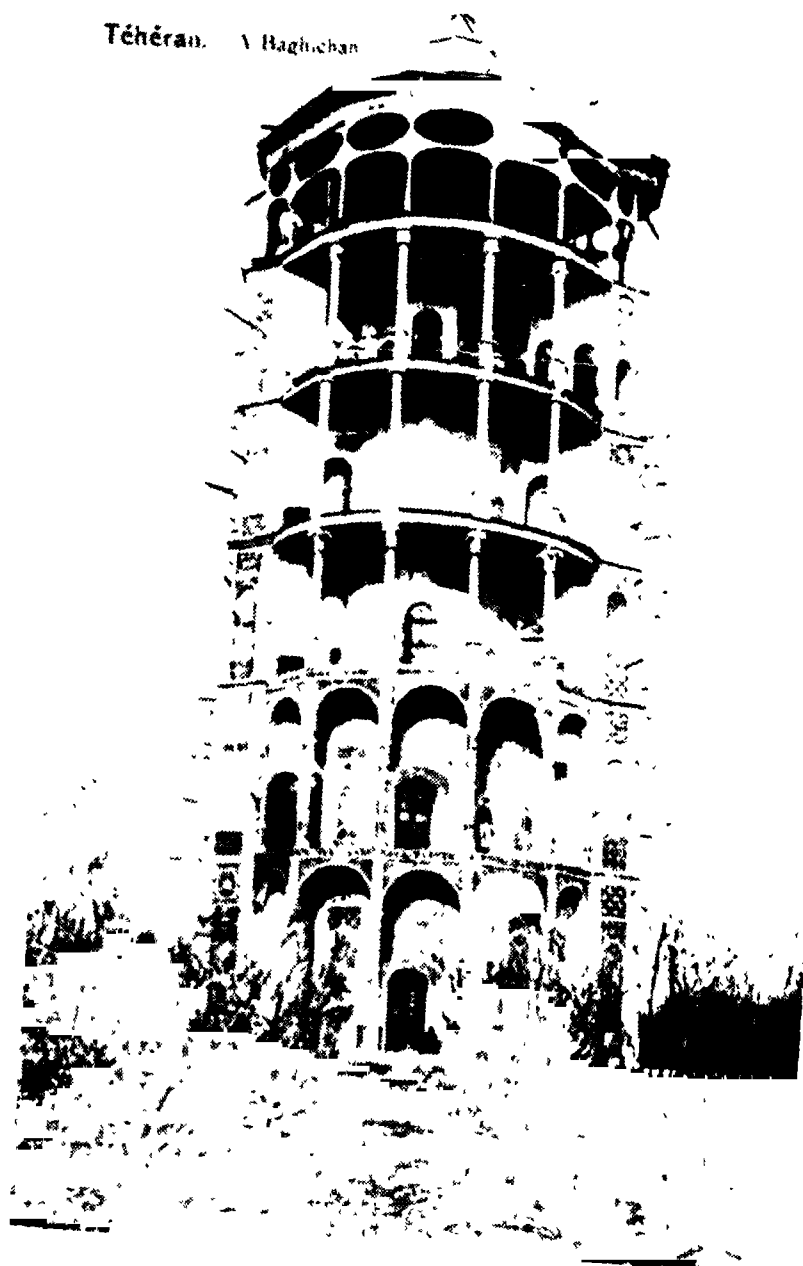
عمارت باغشاه (تهران)

دروازۂ اسب دوانی[1] (تہران)

Hôtel.

قزوین مہمانخانہ
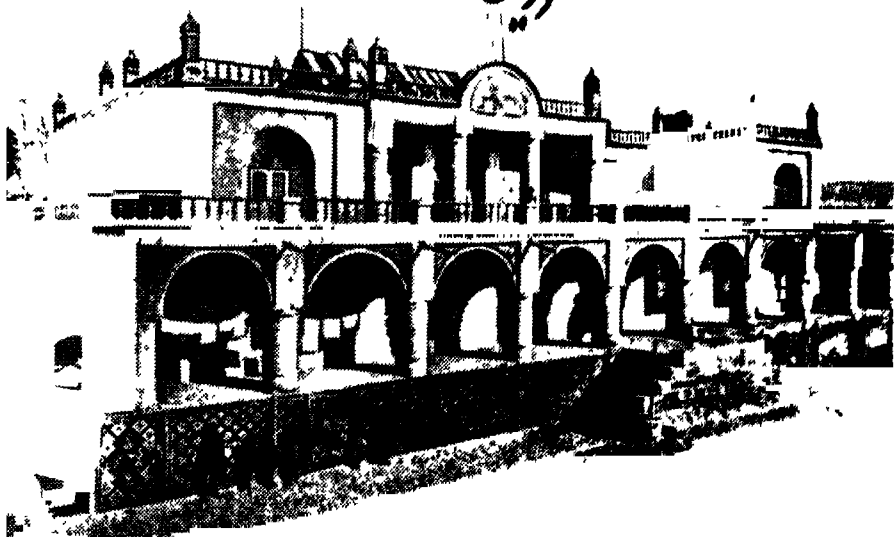
طهران نگارستان

Negarestan - Téhéran

éran. Imperial Bank of Persia.

طهران بانک انگلیس

انزلی بارگاہ شاہ

سُرخ حصار نزدیک طہران
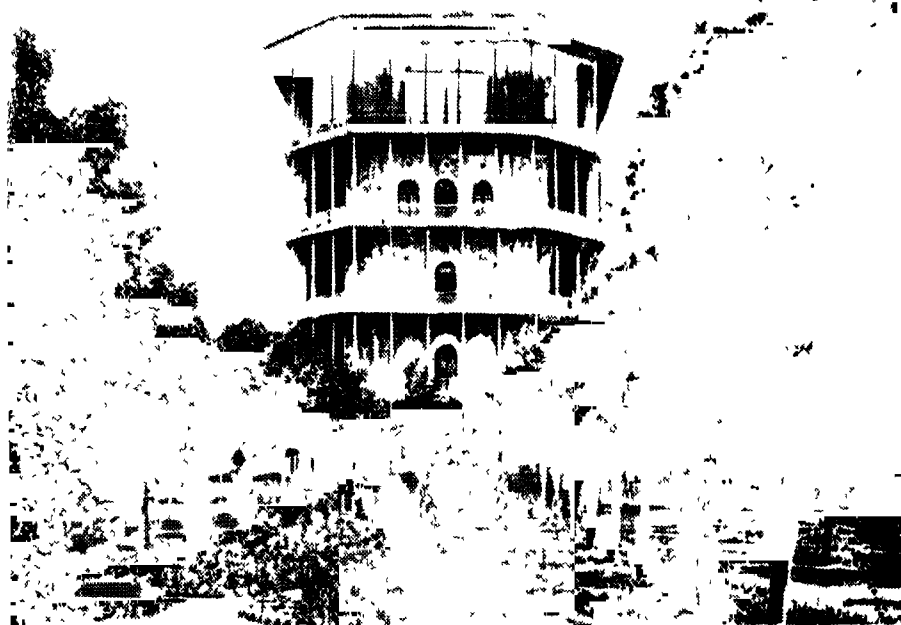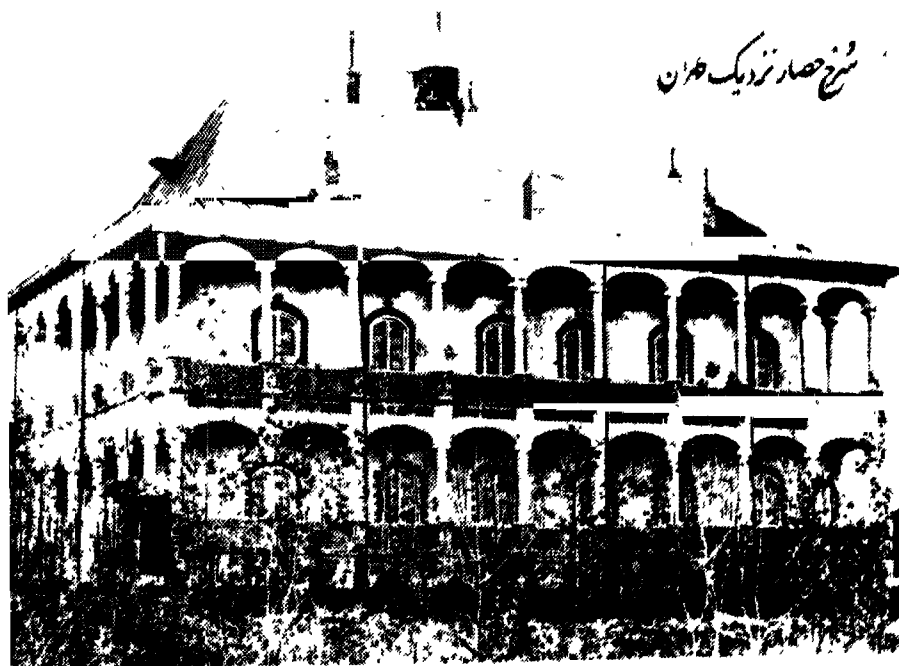
خانه معیر الممالک طهران

La maison de Moayérel Mamalek - Téhéran

عکس عمارت دولتی تبریز استکه مرحوم ولیعهد

ایران عمارت حکومتی در بجنورد

Le Palais du gouvernement à Bodjnourd - Perse-

طهران پست و میدان توپخانه
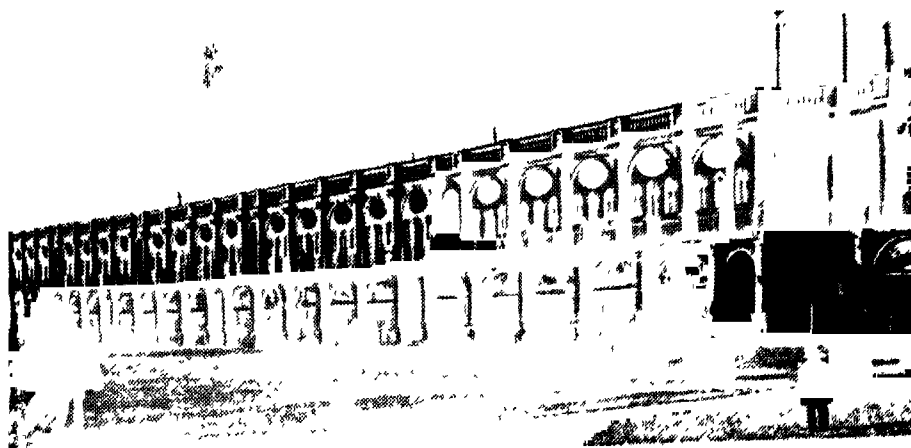
Téhéran. Place de l'artillerie.

هفتمین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی

به دعوت دانشگاه ملی ایران در شهریور ماه در تهران تشکیل شد در این جا متن سخنرانی افتتاحی دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی و متن پیام نامه که گویای وضع کنگره است نقل می‌شود.

اجازه فرمائید من هم سهم خود از سروران و دانشمندان ارجمندی که با حضور خود رونق افزای این مجمع علمی شده‌اند خصوصاً ایران شناسان خارجی صمیمانه تشکر کنم و بر وظیفهٔ خود میدانم که نام همکاران عزیز و خودم از جناب آقای پروفسور صفویان رئیس محترم دانشگاه ملی ایران که در تسهیل تهیهٔ مقدمات این کنگره از هیچگونه مساعدت دریغ نورزیده‌اند سپاسگزاری نمایم.

اکنون که هفتمین کنگره تحقیقات ایرانی در این سال فرخنده آغاز میشود برای ما این مسرت را بارمغان می‌آورد که از تاریخ نخستین کنگره، همه‌ساله جلسات آن بوجه استمرار دایر بوده و این استمرار نوید آن را میدهد که در آینده نیز در طی سالیان دراز، این مجمع تحقیقاتی بکار خود ادامه خواهد داد. البته در همه کشورها بویژه در کشور ایران که گامهای بلند در مسیر توسعه صنعتی برمیدارد سعی در حفاظت و گسترش فرهنگ ملی از واجبات است زیرا بتجربه ثابت‌شده است که در بعضی از کشورهای در حال رشد و توسعه صنعتی که به نگاهداشت فرهنگ ملی توجه لازم نشده است زیانهای جبران ناپذیری بارآمده و این امر ملیت وقومیت آنها را در معرض تهدید قرار داده است.

خوشبختانه کوشش هائی که در این چند سال اخیر از طرف وزارت فرهنگ وهنر وبنیاد فرهنگ ایران وانجمن نشر کتاب بنیاد پهلوی و کتابخانه پهلوی و کنگره تحقیقات ایرانی ومؤسسات تحقیقاتی وابسته به دانشگاهها وسایر مؤسسات وافراد دانشمند درراه شناختن وشناساندن فرهنگ ایران انجام‌میگیرد

حاکی ازاین معنی است که ما میخواهیم از خطری که بدان اشاره شد دوری بجوئیم .

با این وصف در این زمینه راه دور و درازی درپیش داریم، لازم است بآنچه تا کنون انجام داده‌ایم اکتفا نکرده و مساعی خود را چندین برابر کنیم .

درحال حاضرفرهنگ وتمدن ایران‌رامی‌توان‌به‌کوههای یخ که درمناطق قطبی شناورند تشبیه‌کرد وگفت همچنانکه فقط قسمت کوچکی ازآن‌کوه‌ها از زیرآب بدرآمده وتوده عظیم آنها زیرآب پنهان مانده است تحقیقاتی نیز که تا کنون درباره فرهنگ وتمدن ایران شده جزئی بسیار مختصر است از آنچه باید انجام بگیرد . ازاین‌رو مجهولات ما درباره این فرهنگ غنی وکهن‌سال بمراتب بیشتر ازمعلومات ماست وهرچه دراین راه بیشتروبیشتر برویم افق دید ماگسترش خواهد یافت وهر تحقیقی موجب ومایه بخش‌تحقیقات متنوع‌ومتعددی خواهد شد .

همکاران گرامی ، در مروری‌که بمنظور احتراز ازتکرار ، در نطق‌های روساء پیشین این کنگره‌میکردم باین نکته برخوردم‌که آنها آنچه راکه‌مربوط باهمیت تحقیقات ایرانی است درکنگره‌های‌گذشته گفته‌اند ومطلبی ناگفته‌برای من باقی نگذاشته‌اندبدین‌جهت برآن شدم‌که عرایض امروزخود را به‌موضوع معینی اختصاص دهم‌که‌عبارت است‌ازموانع ومشکلات‌تحقیق درایران چه‌بطور اعم وچه بطور اخص درزمینه‌پژوهش‌های ایران‌شناسی دردانشگاهها وامیدوارم هرکدام ازشما که مایل باشید، درضمن بحث آزادی که پس‌ازاین گفتارشروع خواهد شد، مطالب دیگری را که در این باب بخاطرتان میرسد اظهارفرمائید وچاره‌هائی راکه برای رفع این مشکلات بنظرتان میرسد بیان‌کنید تابلکه‌یك فائده علمی از این بحث‌گرفته شود.

بطوریکه اطلاع دارم درششمین‌کنگره نیزمجلس بحث وسمیناری‌مربوط به بررسی مسائل ومشکلات‌تحقیقات ایرانی دربرنامه‌کنگره بوده‌است چون‌من سعادت شرکت درآن کنگره را نداشتم و ازچگونگی مذاکرات آن بی خبرم شاید اکنون تمام یا قسمتی ازآنچه میخواهم بگویم تکرار مکررات باشد.اگر فرضاً چنین هم باشد گاهی تکراربعضی ازمطالب خالی از فایده نیست. اکنون به یادآوری برخی ازمشکلات که بآنها اشاره‌کردم نمونه‌وار می‌پردازم:

۱ـ این نکته مسلم است که دانشگاهها و مؤسسات عالی آموزشی باید مهمترین مراکز تحقیقات در هر کشوری باشند یکی از اصول عمده انقلاب آموزشی نیز این است که استادان بموازات انجام وظیفهٔ تدریس امر تحقیق را نیز بعهده بگیرند. باید اذعان کرد که دانشگاههای ما نیز اصولا باین امر توجه دارند ولی درعمل به مشکلاتی برمی‌خورند که بعضی ازآنها را عرض میکنم :

در سالهای اخیر کمیت وتعداد دانشجویان دردانشگاهها ومؤسسات عالی روبفزونی گذاشته واز طرف دیگر مقررشده است که دانشگاهها علاوه بر کلاس های روزانه ، کلاسهای شبانه وکلاسهای تابستانی داشته باشند ونکته دراینجا است که چون عده معلم بتناسب عده دانشجو افزایش نیافته بجای آنکه گروهی درکلاسهای روزانه وگروهی درکلاسهای شبانه وگروهی نیز درکلاسهای تابستانی تدریس کنند عملا یك معلم هم درکلاس روزانه وهم درکلاس شبانه وهم غالباً درکلاس تابستانی تدریس میکند وباین ترتیب مجالی برای پرداختن بامر تحقیق پیدا نمی کند . در نتیجه باصرف نظر ازبعضی استثناها ، اگر معلمان دانشگاهها کتابی بچاپ برسانند بیشتر کتابی است که آنرا درکلاس تدریس می کنند نه کتاب تحقیقی .

شاید یکی ازتدابیر حل این مشکل درحال حاضر این باشد که دانشگاهها علاوه بردارندگان عناوین دانشگاهی عده‌ای از افراد واجد شرایط دیگر را صرفاً برای تحقیق استخدام کرده وآنان را از وظیفهٔ تدریس معاف کنند وبرای استخدام آنها ضوابطی غیر ازضوابط وشرائط فعلی منظور دارند زیرا ممکن است محقق عالیمقامی دارای عنوان دکتری یا فوق لیسانس نباشد ولی تألیفات ومعلومات او بحدی باشد که بتواند تحقیقی ارزنده انجام دهد.

۲ـ در اغلب دانشگاههای ما بعلت کافی نبودن عده دانشجویان واجد شرائط دربعضی ازرشته‌های مهم مانند زبان وادبیات فارسی ورشتهٔ تاریخ تعداد افرادی که بتوانند بعداً درزمینهٔ تحقیقات ایرانی کار مفیدی انجام بدهند بسیار کم است وحتی تاآنجاکه من اطلاع دارم فقط در دانشگاه تهران دوره دکترای زبان وادبیات فارسی موجود است ودوره دکتری تاریخ نیز درحال تعطیل است ودانشگاه فردوسی نیز اخیراً در صدد تشکیل دوره دکترای زبان وادبیات فارسی برآمده است وبا این ترتیب دانشگاهها برای استخدام مدرس تاریخ وزبان وادبیات فارسی دردورهٔ لیسانس در زحمتند تا چه رسد باینکه بتوانند در ایـن رشته‌ها

دوره فوق لیسانس و دکتری جهت آماده کردن دانشجویان برای تحقیقات ایرانی دائر کنند و بدیهی است که استاد زبان وادبیات فارسی باید درداخل کشور تربیت شود و از دانشجویانیکه در خارج تحصیل می کند برای این منظور نمی توان استفاده کرد

۳ـ در اینجا اجازه فرمائید بـه کافی نبودن آمادگی دانشجویـان در دانشکده‌هـای ادبیات به تحقیقات ایرانی و علل آن اشاره کرده و بگویم این دانشجویـان با آنکه غالباً خوب درس می‌خوانند رویهمرفته در زمینه تحقیقات ادبی وتاریخی آمادگی وشوق لازم ازخود نشان نمی‌دهند وگمان میکنم سرچشمه این وضع را باید در دبیرستانها جستجو کرد زیرا در دبیرستانها گذشته از آنکه بتدریس زبان وادبیات فارسی وتاریخ وزبانهای خارجی توجه خاصی مبذول نمی‌شود برای آشنا کردن ذهن دانش آموزان با مقدمات ومبادی تحقیقات ایرانی وتاریخی کوشش کافی انجام نمی گیرد وحس مطالعه وتفکر وانتقاد و کنجکاوی و مراجعه به منابع و کتب غیر درسی در آنان تقویت نمی گیرد . بنابراین اگر گفته شود که پایه تحقیقات ایرانی بـاید در دبیرستانهـا گذاشته شود سخنی بگزاف نخواهد بود.

۴ـ مشکل دیگری کـه درکار است عبـارت است از محجور بودن اغلب دانشگاههای ما ازحیث کتاب و کتابخانه مخصوصاً درزمینه کتابهای ایرانی وخارجی مربوط به تحقیقات ایرانی. درنتیجهٔ این وضع نه استادان می توانند برای تحقیقات خود بمراجع ومنابع لازم دسترسی پیدا کنند و نه می توانند دانشجویان را باستفاده از آن منابع راهنمائی نمایند.

۵ـ موضوع دیگر نبودن همکاری لازم بین پژوهندگان در برخی از کارهای گروهی است بدین معنی که بعضی از تحقیقات دارای جنبه‌های مختلف میباشند و پژوهش پیرامون همه آنها ازعهدهٔ یکنفر خارج است بعنوان مثال تحقیق در باب مشروطیت ایران را می توان ذکر کرد که علاوه برجنبهٔ مشروطیت بایدکارشناسان مختلف گردهم آیند وهر کدام با اطلاع سایرین فصلی ازاین تاریخ را بنویسند.

۶ـ درمورد تصحیح وتحشیه وچاپ متون قدیمه آیا موقع آن نرسیده است کـه اولا رعایت اصل الاهم فالاهم بشود و ثانیاً درتصحیح و تنقیح متون روش واحدی اتخاذ گردد و آیا مناسب نیست که ازطرف این کنگره یا کنگره‌های آینده کمیته‌ای مأمور شود کـه فهرستی از متون قدیمه با توجه به اهمیت و اولویت طبع آنها تهیه کند و رعایت آن اولویت را بهمه مؤسساتی که در راه تحقیقات

ایرانی کوشش می کنند توصیه نماید؟.

۷ـ مطلب قابل توجـه دیگر عدم ارتباط کافی بین محققان ایرانی و نیز بین آنها ومحققان خارجی است نتیجه این عدم ارتباط این میشود که چندمحقق درداخل وخارج کشور بی‌خبر ازیکدیگر در موضوع واحدی راجع به فرهنگ ایرانی مشغول تحقیقات شده یـا چند تن ازآنها جدا جدا اقدام به تصحیح و چاپ یك متن قدیمی کنند. برای احتراز ازاین دوباره کاریها ونیز برای تسهیل همکاریها شاید صلاح دراین باشد که در دبیرخانه ثابت کنگره دفتری تأسیس شود و از کلیه مؤسسات و افرادی که در داخل و خارج کشور بامر تحقیقات ایرانی مشغولند تقاضا گردد که قبل از شروع بهر تحقیقی یا تصحیح هرمتنی آن دفتر را از قصد خود مطلع سازند تا بدین‌طریق تمـرکزی درباره اطلاعات مربوط به تحقیقات ایرانی فراهم گردد .

۸ـ ازچندی پیش معمول شده است که بعضی از وسائل سمعی و بصری وقایع تاریخی‌را با افسانه‌ها و مجعولاتی درهم آمیخته وخوانندگان وشنوندگان و بینندگانی‌را که اطلاع دقیقی ازآن وقایع ندارند درمورد مسائل تاریخی گمراه ودچار اشتباه می کند شاید سزاوار باشد که مضرات این روش از طرف کنگره اعلام شود.

۹ـ در این بررسی کلی اشاره‌ای بوضع چـاپ و نشر کتاب مخصوصاً کتابهای مربوط به تحقیقات ایرانی بیفایده نخواهد بود . چنانکه اطلاع‌دارید از چندی پیش چاپخانه‌هـا بمراتب کمتر از سابق کار قبول میکنند زیرا اغلب کارگران چاپخانه‌ها بمشاغل دیگر روی می‌آورند . با این ترتیب بعید نیست که کتابی که بچاپخانه داده میشود حتی بعد از دو سال طبع آن باتمام نرسد و این معنی بحدی‌موجب دلسردی محققان میشود که‌گاهی از طبع تحقیقی که‌آماده کرده‌اند چشم می‌پوشند بویژه که مخارج چاپ‌هم چندین برابرسابق‌شده است در مورد نشر کتب نیز غالب ناشران در درجه اول کتابهـائی را می‌پذیرند که زودتر وبهتر بفروش برسند وکتابهای مربوط به تحقیقات ایرانی معمولاً ازاین نوع کتابها نیستند وبتدریج بفروش میرسند وازاین‌رو اغلب مؤسسات نشر کتاب اصولا برای طبع‌ونشرآنها شوق ورغبت کافی نشان نمی‌دهند . ازاین‌روسزاوار خواهد بود که برای رفع این دومشکل نیز ازطرف کنگره حاضر یا کنگره‌های آینده چاره‌ای اندیشیده شود .

* * *

درپایان این‌گفتارلازم میدانم توجه خاص حضار محترم وهمکاران‌گرامی

را بوضع آشفته‌ای که امروز زبان فارسی دچار آن شده است جلب نمایم پیداست که هرمحققی خصوصاً در رشته تحقیقات ایرانی میخواهد نتیجه مطالعات خودرا به زبانی بنویسد که درطی سالیان دراز برای خوانندگان مفهوم باشد ولی با روشی که اخیراً بعضی از روزنامه‌ها ومؤسسات دراستعمال وترویج لغات جدید اختیار کرده‌اند بیم آن میرود که تا چند سال دیگر نه تنها آثار بیهقی و سعدی ومولوی وحافظ بلکه حتی نوشته‌های معاصرین از قبیل امثال محمدعلی فروغی وعباس اقبال آشتیانی برای خوانندگان قابل درك نباشد. درست است که ما ناگزیریم بجای اکثر اصطلاحات علمی معرب زمین معادلهائی درزبان فارسی وضع کنیم ولی وضع و استعمال لغات جدید بجای لغات عادی که ازهزارسال پیش درادبیات ومحاورات ما رایج بوده وحق توطن پیدا کرده‌اند امری است است تفننی وخطرناك زیرا اگراین شیوه ادامه یابد پیوندهای این ملت با ادبیات پرمایه کهن‌سال ما قطع خواهد شد

بگمان من کنگره تحقیقات ایرانی نباید ونمی‌تواند نسبت باین نابسامانی بی‌اعتنا باشد و سزاوار است که کمیته خاصی دراین کنگره یا کنگره آینده این موضوع را بدقت بررسی کند وبرای پایان دادن باین آشفتگی‌ها تصمیمات علمی بگیرد

***

امیدوارم این مشکلات یا شمه‌ای ازمشکلات که برشمردم موجب دلسردی وسستی همت والای شیفتگان تحقیقات ایرانی نشود زیرا منظوراصلی ازذکراین مطالب این است که وضع کنونی و علل آن آنچنانکه هست نموده شود و راه حل‌هائی از طرف شرکت کنندگان محترم در این کنگره یا کنگره‌های آینده پیشنهادگردد.

ازطرف دیگرموجب کمال امیدواری است که با وجود همه این مشکلات و موانع علاقه‌مندان به تحقیق درفرهنگ وتمدن ایران دراین چند سال اخیر از کار بازنایستاده‌اند وعده قابل توجهی از کتب و رسالات و مجلات در زمینه تحقیقات ایرانی انتشار یافته است و یقین حاصل است که اگر موانعی که بآنها اشاره شد بتدریج از پیش پا برداشته شود تحول ودیگرگونی عظیمی از لحاظ کیفیت وکمیت درامر تحقیقات ایرانی پدیدخواهدآمد و بهمت فرزندان دانشمند این مرزوبوم میراث گرانبهای نیاکان ما آنچنانکه شاید وباید شناخته وبجهانیان شناسانده خواهد شد.

متن بیان‌نامه

به یاری پروردگارتوانا هفتمین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی درمدت شش‌روز ازروزهای پنجاهمین‌سال‌فرخندهٔ شاهنشاهی پهلوی ودردوران‌سلطنت اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه آریامهر که توجه وسیع و روزافزون به پیشرفت تحقیقات وحفظ مواریث وفرهنگ ملی دارند به دعوت دانشگاه‌ملی ایران درتهران تشکیل گردید.

این کنگره که تعداد سیصد و بیست وهفت تن ازدانشمندان ودانش‌پژوهان ایرانی وایرانشناسان خارجی درآن شرکت کردند با قراءت متن سخنان جناب آقای پرفسور عباس صفویان رئیس دانشگاه ملی ایران که در مسافرت بودند به توسط جناب آقای دکترصادق مبین معاون‌آن دانشگاه افتتاح شد وبه‌ریاست جناب آقای دکتر غلامعلی رعدی‌آذرخشی در روزهای ۳۰ مرداد تا۴ شهریور ماه ۲۵۳۵ درپنج جلسه عمومی و ده شعبه علمی اختصاصی که جلسات‌آن شعب به تناوب تشکیل می‌شد به‌کارخود ادامه داد.

پیشنهادها ونکاتی که از مذاکرات جلسات مختلف وآراء مشترك شرکت کنندگان به‌دست‌آمده است به‌شرح‌زیر جهت اطلاع‌شرکت‌کنندگان وعلاقمندان دیگر ونیزعطف نظر مسؤولان محترم‌کنگره هشتم اعلام می‌شود.

۱ـ کنگره برحسب مسئولیت فرهنگی و ادای وظیفه ملی و با توجه به پیامهائی که دانشگاههای تهران،آذرآبادگان (تبریز)، فردوسی(مشهد)، اصفهان پهلوی (شیراز) جندی‌شاپور (اهواز) ، تربیت معلم و بنیاد شاهنامه فرستاده‌اند از استمرار فعالیت‌کنگره که الهام ده آن پیام افتخاربخش شاهانه به نخستین کنگره است اظهار خوشوقتی میکند و مجدداً مراتب سپاس‌خود را به پیشگاه شاهنشاه آریامهر تقدیم میدارد.

۲ـ دعوت ومساعی دانشگاه ملی ایران‌خصوصاً دانشکده ادبیات وعلوم انسانی آن‌که مسؤول برگذاری‌کنگره بود وتوجه خاص وپذیرائی‌جناب‌آقای پرفسور عباس صفویان رئیس آن دانشگاه و مراقبت و ارشاد جناب آقای دکتر رعدی آذرخشی ونیز اهتمام و همکاری صمیمانهٔ اعضای‌کمیتهٔ برگزاری‌کنگره موجب نهایت امتنان است.

۳ـ حضور یافتن جناب آقای امیرعباس هویدا نخست‌وزیر در جلسهٔ مهمانی بنیاد فرهنگ ایران وعنایتی‌که دربیانات خود نسبت به خدمات محققان رشته‌های مربوط به‌تحقیقات ایرانی‌مبذول کردند ونیز توجهی که به‌لزوم‌پاسداری

زبان فارسی اصیل و نگاهبانی میراثهای فرهنگی و تدوین تاریخ ایران دادند موجب امتنان و نهایت امیدواری است .

۴ـ توجه وزارت فرهنگ وهنر واهتمام شورای عالی فرهنگ وهنر بمناسبت پذیرائی جناب آقای وزیر فرهنگ وهنر و نیز شرکت محققان مؤسسات ومراکز علمی مختلف آن وزارتخانه دراین کنگره موجب نهایت امتنان است .

۵ـ توجه سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران ، بنیاد فرهنگ ایران و انجمن شاهنشاهی فلسفهٔ ایران در برگزاری مجالس پذیرائی موجب نهایت امتنان است

۶ـ ارائه کتابهای مربوط به تحقیقات ایرانی به توسط دانشگاهها ومراکز علمی وفروش ارزان آنها موجب خوشوقتی است

۷ـ برگزاری نمایشگاه دوهزار کتاب جدید در زمینه‌های مختلف ایرانشناسی و بهزبانهای گوناگون به توسط مؤسسه اتوهاراسوویتز (ویسبادن در آلمان غربی) وبا همکاری کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه ملی ایران موجب خوشوقتی است.

۸ـ انتشار جلد سوم مجموعهٔ خطابه‌های نخستین کنگره تحقیقات ایرانی به توسط دانشکده ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه تهران که دراین اواخر نشر شده است موجب امتنان است

امیدوار است که دانشگاه اصفهان نیز دنبالهٔ مجلدات باقیمانده را انتشار دهد همچنین از نویدی که در پیام دانشگاه آذرآبادگان دربارهٔ انتشار مجموعه خطابه‌های ششمین کنگره داده شده بود ابراز امتنان می‌شود

۹ـ از دانشگاه ملی ایران تقاضا میشود مجموعهٔ خطابه‌های عرضه شده دراین کنگره را تا تشکیل کنگرهٔ آینده به چاپ برساند . همانطور که در بیان نامهٔ کنگره قبل تائید شده است توصیه میشود شرکت کنندگان در کنگره صورت نهائی مقالات خود را حداکثر در ده صفحه به قطع وزیری تهیه وبه دبیرخانه ثابت کنگره قبل از انقضای آبان امسال تسلیم کند تا امکان انتشار هرمجموعه به موقع خود میسر باشد . حق نشر خطابه‌ها و اجازه تلخیص مقالات تا مدت یك سال منحصراً به اختیار مؤسسه دعوت کننده خواهد بود وپس از آن با اخذ اجازه از مؤسسه دعوت کننده قابل چاپ کردن در نشریات دیگر است

۱۰ توصیه میشود به منظور آنکه کارهای پژوهشی در هریك از رشته‌های تحقیقات ایرانی مکمل یکدیگر باشند ودرصورت امکان درموضوع واحد کارهای گروهی انجام بگیرد ، ازین پس شعبه‌ای خاص بـرای عرضه کردن گزارشها و

پژوهشهای مراکز علمی و پیشنهادهای آنها تشکیل گردد. بهمین‌منظور ازمؤسسات برگزارکنندهٔ کنگره تقاضا میشود در هر کنگره از کلیهٔ مراکز علمی کشور که کارهای آنها مرتبط با تحقیقات ایرانی است دعوت کنند که در صورت تمایل گزارش تحقیقات و پیشنهادهـای خودرا به اطلاع علاقمندان برسانند تا مجال اظهارنظر وآگاهی واستفاده برای همگان فراهم باشد

۱۱ــ با توجه به‌پیشنهادهایی که جناب‌آقای‌دکترعلامعلی‌رعدی‌آذرخشی برای رفع مشکلات تحقیقات ایرانی ضمن‌خطابهٔ خودکردند و مباحثاتی که در اطراف آن به عمل آمد توصیه میگردد که مقامات مسؤول به موارد مذکور در ذیل‌توجه نمایند و نسبت به اجرای آنها اقدام‌کنند

الف ـ تقویت‌گروههای تحقیقاتی در دانشگاهها وتخصص یافتن‌خدمات افراد شایسته منحصراً به تحقیق.

بــ اهتمام‌در برقراری‌دوره‌های‌دکتری‌زبان‌وادبیات‌فارسی‌دردانشگاههای واجد شرایط لازم (ضمناً نسبت بـه تشکیل دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه آذرآبادگان و تهیهٔ مقدمـات آن دوره در دانشگاه فردوسی اظهار مسرت شد).

ج ـ اهتمام در تکمیل و توسعهٔ کتابخانه‌هـای خاص تحقیقات ایرانی و جمع آوری منابع ومدارك لازم .

د ــ توجه به‌کارهای‌گروهی برای پیشرفت درتحقیقات درهمه مؤسسات ومراکز تحقیقاتی.

ه ــ تنظیم‌فهرست متون‌زبان‌فارسی‌وتعیین‌مراتب اولویت نسبت‌به‌تصحیح وچاپ آنها .

وــ ایجاد امکانات ارتباط علمی بیشتر میان محققان ایرانی وایرانشناسان خارجی.

ز ـ مساعدت مالی برای‌چاپ ونشر این‌نوع آثار ازقبیل‌تأسیس‌صندوق وایجاد تسهیلات برای نشرکتابهای تحقیقی.

ضمناً در تعقیب این پیشنهاد لزوم تقویت مجله‌های دانشکده‌های ادبیات دانشگاههای ایران بنحوی‌که همپایه با نشریات علمی جهانی باشد مورد تائید قرارگرفت تا نشرمقالات تحقیقی‌اعضای‌هیأتهای علمی‌دانشگاهها درزمینه مباحث ایرانشناسی درآنها رسمیت پیدا کند.

۱۲ـ با توجه به سخنرانی جناب آقای دکتر پرویز ناتل خانلری توصیه میشود که دانشگاهها ومؤسسات تحقیقاتی نسبت به تربیت افراد محقق دررشته‌هائی که درحال حاضر محقق ومدرس ایرانی در آن رشته‌ها وجود ندارد و پیشرفت مطالعات مربوط به تاریخ وزبان وادب ایران منوط به تحقیق درآن رشته‌ها خواهد بود توجه عاجل مبذول دارند وسازمان برنامه نیز در برنامه ششم نسبت به تأمین اعتبارات لازم وبرنامه‌ریزی آن اهتمام کافی بعمل آورد .

۱۳ـ با توجه به اهمیت ترفیع وارتقاء مدرسان رشته‌های مربوط به ایران‌شناسی پیشنهاد جناب آقای دکتر سید حسین نصر مورد تائید قرارمیگیرد که کمیته‌ای بـه انتخاب کمیته مرکزی این کنگره تا سال آینده معیارهائی جهت انجام شدن این کار تهیه کند و پس‌ازتصویب به دانشگاهها ومدارس‌عالی کشور پیشنهاد شود.

۱۴ـ چون تشکیل دفتر اطلاعات پژوهشی در فرهنگستان ادب وهنر ایران که ناشی از پیشنهاد جناب آقای دکتر پرویز ناتل خانلری در کنگره ششم بود وایشان‌خود اقدام به تأسیس آن دفترونشرخبرنامه کرده‌اند موجب ایجاد ارتباط میان محققان کشور وایرانشناسان خارجی ونیز اعضای این کنگره خواهدبود با حسن قبول تلقی‌میشود .

۱۵ـ تشکیل مرکز تحقیق درباره نسخه‌های خطی اسلامی درفرهنگستان ادب هنر ایران که موجب سهولت کار محققان و نیز تأمین منظور پیشنهاد جناب آقای دکتر رعدی آذرخشی است موجب مسرت است.

۱۶ـ پیشنهاد میشود کـه برای برنامه ریزی تحقیقات ایرانی وهم‌آهنگ ساختن فعالیتهای فردی وگروهی ومؤسسات مختلف کشور در زمینه برنامه‌ریزی تحقیقات ایرانی، مؤسسه تحقیقات و برنامه ریزی علمی وآموزشی اقدام به‌عمل آورد و ازلحاظ ایجاد همکاری با این کنگره ، دبیرخانه ثابت با آن مؤسسه در ارتباط وهمکاری باشد .

۱۷ـ چون ابهام عناوین بعضی‌خطابه‌ها ، تشخیص‌موضوع وتعیین‌شعبه‌ای را که باید خطابه درآن شعبه ایرادگردد مواجه بـا اشکال می کند، از مؤسسات میزبـان تقاضا میشود درآینده از شرکت‌کنندگان بخـواهند همراه درخواست عضویت خود ، خلاصه مقاله‌ای راکـه ارائه خواهندکرد (حداکثر در حدود ۲۰۰ کلمه) ارسال دارند تـا در ثبت عنوان سخنرانی آنها در برنامـه چاپی اقدام شود .

۱۸ــ عضویت منظم ومستمر دانشجویان دوره‌های فوق لیسانس ودکتری رشته‌های مرتبط با تحقیقات ایرانی در کنگره موجب مسرت است. ازدانشگاههائی که دارای چنین دوره‌هائی هستند تقاضا میشود که همه ساله امکانات شرکت و معرفی اینگونه دانشجویان را باپرداخت مخارج مسافرت وتأمین مسکن درشهر محل برگزاری کنگره فراهم کنند.

۱۹ــ اقدام جمعی از محققان و دانشمندان کشور به تهیه و انتشار چهار مجموعهٔ مستقل ومجزا از مقالات تحقیقی و ادبی به افتخارمقام علمی وخدمات فرهنگی استادان نامدار ادب فارسی:

احمدآرام ، محمدتقی‌مدرس رضوی، جلال‌الدین‌همائی وحبیب یغمائی موجب مسرت است.

۲۰ــ تائید میشود که ده درصد ازحق عضویت دریافتی از اعضاء کنگره برای مخارج دفتری وپستی وغیره دراختیار دبیرخانه قرارگیرد .

۲۱ــ بمنظور بالابردن کیفیت تحقیق و نیز توجــه به مسائل اساسی‌تر از فرهنگستان‌ادب‌وهنر که دعوت کننده هشتمین کنگره است تقاضا میشودبا همکاری کمیته مرکزی که دربند بیست‌وسوم این‌بیان‌نامه پیش‌بینی‌شده است موضوعات معینی را برای هریك از شعب کنگره آینده تعیین و همزمان با ارسال دعوتنامه اعلام نمایند.

۲۲ــ موافقت میشود بمنظورآنکه مقــالات عالیتر واساسی‌تری به کنگره ارائه شود ونظم و ترتیب مطلوب‌تری درجلسات وجود داشته باشد آئین‌نامه‌ای توسط آقایان فیروزباقرزاده و سید جعفر شهیدی تنظیم و پس از تصویب کمیته مرکزی که در بند بیست وسوم این بیان نامه پیش‌بینی شده است به‌موقع اجرا گذاشته شود .

۲۳ــ با توجه به بند بیست ودوم بیان نامه کنگره سابق وتصمیمی که در کمیته مرکزی گرفته شد، به‌مناسبت تجدید دعوت رئیس‌محترم فرهنگستان ادب وهنر کنگره هشتم به دعوت فرهنگستان مذکور در شهریور ماه ۲۵۳۶ در یکی ازشهرستانها برگزارخواهد شد محل‌وتاریخ دقیق برگزاری‌آن‌بعداً اعلام میشود ضمناً ازتجدید دعوت دانشگاه تربیت معلم ودانشگاه جندی‌شاپور وبنیادشاهنامه فردوسی ودعوت جدید انجمن استادان زبان وادبیات فارسی تشکرمیشود وطبق معمول درهر کنگره برای دوره بعد تصمیم‌گرفته خواهد شد .

۲۴ــ توصیه میشود درهشتمین کنگره نیزچند خطابه که‌جنبه عام‌ترخواهد

داشت درجلسات عمومی ایراد شود ونیز درصورت امکان برای برقراری جلسات بحث در موضوعهای معین اهتمام گردد. همچنین مناسب به نظر میرسد به مانند کنگرهٔ کوبی خطابه‌های مربوط به یک موضوع درحدود امکان در یك یا چند جلسه متوالی خوانده شود تا مجال مباحثه علمی بیشتر باشد.

۲۵ـ از دانشگاه تهران تقاضا میشود امور مربوط به دبیرخانه ثابت کنگره را مانند سالهای قبل قبول کرده و واحدی را که موظف به اجرای این وظایف خواهد بود به فرهنگستان ادب و هنر که دعوت کننده کنگره هشتم است معرفی نماید.

۲۶ـ به منظور تهیه مقدمات انعقاد کنگره هشتم و همکاری با فرهنگستان ادب وهنر کمیته مرکزی مرکب ازافراد زیر معرفی میشود تادر فاصله دو کنگره تشکیل جلسه بدهند.

فرهادآبادانی ـ فیروزباقرزاده ـ ناصر بقائی ـ پرویز ناتل‌خانلری ـ جمال رضائی ـ غلامعلی رعدی‌آدرخشی ـ محمدامین‌ریاحی ـ سید ضیاءالدین‌سجادی ـ دکترمحمد سیاسی ـ سید جعفرشهیدی ـ ذبیح‌الله صفا ـ عبدالعلی‌کارنگ ـ یحیی مـاهیار نوابی ـ جلال متینی ـ سید محمد محیط طباطبائی ـ منوچهر مرتضوی ـ سید محمدتقی مصطفوی ـ مجتبی‌مینوی ـ ناصح ناطق ـ حسین نخعی ـ احسان نراقی ـ سید حسین‌نصر ـ عزت‌الله نگهبان ـ عبدالوهاب نورانی‌وصال ـ لطف‌الله هنرفر ـ حبیب یغمائی ـ غلامحسین یوسفی ـ ایرج افشار (دبیر ثابت).

دو سمینار دربارهٔ کتاب

درروزهای ۲۲و۲۳ خرداد امسال سمیناری برای بررسی مشکلات تألیف وترجمه ونشر کتاب درایران توسط دانشگاه اصفهان درآن شهر برگزارشد.

همچنین سمیناری روزسه شنبه ۲۹ تیرماه توسط مؤسسهٔ تحقیقات علمی و برنامه ریزی آموزشی که دکتر احسان نراقی مباشرت آن را برعهده داشت در تهران منعقد شد.

درین هردوسمینار عده‌ای ازاصحاب رأی ونظر ومتخصصان امورمربوط به‌کتاب شرکت کردند و هردوسمینار قطعنامه‌هایی صادر کردند. اهمیت سمینار دوم این بود که نخست‌وزیر ووزیر فرهنگ وهنرهم درجلسهٔ اختتامی آن‌شرکت کردند و بهرتقدیر بسیاری ازسخنان‌گفتنی درحضور آنان گفته شده است.

چون مباحث مطروحه دردوسمینار ونتایج‌مذاکرات بسیاربه‌هم شبیه بود قسمتی ازقطعنامهٔ سمیناردوم را برای اطلاع علاقه‌مندان به چاپ می‌رساند.

۱ـ به منظور تحکیم روابـط سالم مؤلفان ومترجمان با ناشران و تثبیت حقوق‌آنان براساس‌ضوابط قانون‌حمایت ازمؤلفان ومصنفان، لزوم فوری‌تدوین آیین‌نامه اجرایی‌این‌قانون با توجه به نظریات وتجربیات مؤلفان وناشران‌مورد تایید قرارگرفت.

۲ـ توصیه شد دولت به تألیف ، ترجمه و ویرایش وطبع کتابهای‌بنیادی ومرجع کـه هزینه تهیه و تولید آنها از حد امکانات ناشران بخش خصوصی بیرون است، کمك مؤثر کند.

۳ـ ازآنجا که تهیه وطبع کتابها درحال حاضر بـا مشکلات بزرگی از لحاظ کمبود نیروی انسانی کارآزموده مواجـه است، توصیه شد دولت بوسیله دانشگاهها وبا همکاری مؤسسات ذینفع امکاناتی برای آموزش‌افراد موردنیاز درهمهٔ سطوح فراهم کند . همچنین توصیه شد رشتهٔ تهیه و تولید کتاب دریکی از دانشگاهها ، مثلا دانشگاه فارابی، ایجاد شود و برنامـه‌هایی بـرای تربیت ویراستار، طراح کتاب، صفحه‌آرا ، نمونه‌خوان، وتکنیسین وکارگرماهرچاپ‌در دوره‌های بلند مدت وکوتاه مدت‌آن دانشگاه وهنرستانهای حرفه‌ای وکلاسهای کارآموزی وزارت‌کاراجرا شود.

۴ـ با توجه به تراکم زیـاده ازحدکار درچاپخانه‌های بزرگ تهران و ناکافی‌بودن ظرفیت چاپ وصحافی کتاب ونامجهز بودن وسایل وامکانات‌چاپ کتاب در بیشتراین‌چاپخانه‌ها وبا توجه به برنامهٔ دولت برای عدم تمرکزکارها درتهران،توصیه‌شدچاپخانه‌های‌مجهزی با شرکت وسرمایه‌گذاران‌چاپخانه‌داران موجود محلی درشهرستانها تأسیس شود، به طوری کـه کتابهای درسی و مواد آموزشی مورد نیاز درچاپخانه‌های شهرستانها نیزچاپ شود.

۵ـ به منظورافزایش کارایی‌چاپخانه‌های‌موجود ومقابله باکمبودنیروی انسانی ماهروبا توجه به نیازهای روزافزون‌کشور به مواد خواندنی وآموزشی توصیه شد سازمان برنامه و بودجه امکانات طرح استفاده از پیشرفته‌ترین فنون تکنولوژیك را بـرای نوسازی صنعت چاپ خاصه چاپ‌کتاب مورد مطالعه و بررسی فوری قراردهد .

۶ـ به منظور بهبود وضع تولیدکتاب وکاهش‌دادن هزینه‌های‌آن توصیه شد مواد ، ملزومات و ماشین‌آلات چاپ وصحافی کتاب به عنوان کالای‌فرهنگی شناخته شوند و در واردکردن آنها تسهیلات لازم معمول‌گردد ودرحد امکان از حقوق وعوارض‌گمرکی معاف‌گردند، وترتیبی داده شودکه عرضه و فروش این

مواد به بهترین و عادلانه‌ترین‌شکل و دور ازهر گونه سودجوئی واسطه‌ها انجام پذیرد .

۷ـ ازآنجاکه نارسائیهای توزیع کتاب درایران یکی ازجدی‌ترین علل رکود نشر کتاب‌شناخته شد و به علت پیچیدگیهای خاص‌آن دستیابی به یك راه حل مورد توافق میسر نگردید، توصیه شد این موضوع در کمیسیون خاصی که اعضاء آن از طرف این سمینار برگزیده می‌شوند بررسی شود ، و با مطالعهٔ دقیق وضع موجود درمقایسه با روشهای مترقی ورایج توزیع کتاب و نشریات درجهان، چاره‌جوئیهای پیشنهادی به جلسهٔ بعدی سمینار عرضه‌گردد .

۸ـ ازآنجاکه میزان‌نشریات‌تهیه وطبع شده ازطرف سازمانهای‌مختلف دولتی درسالهای اخیر افزایش قابل ملاحظه‌ای یافته است ونارسائی محسوسی درعرضه و توزیع آنها به‌چشم می‌خورد توصیه شد مرکزی برای جمع‌آوری، توزیع و فروش اینگونه نشریات تأسیس‌شود . همچنین تأکید شد از طریق این مرکز وبه منظورآگاه ساختن‌علاقه‌مندان، تمام سازمانهای دولتی حداقل‌دو نسخه ازهریك از نشریات خودرا به‌کتابخانه ملی ارسال دارند تا مشخصات آنهادر فهرست کتابشناسی ملی ایران درج‌گردد و از وزارت اطلاعات وجهانگردی نیز خواسته شود فهرست فصلی‌کاملی ازانتشارات دولتی تهیه کند.

۹ـ سمینار کتاب پس‌ازمذاکرات مشروح،مقررات ثبت‌کتاب‌را به‌شکل ووضع وعملکرد کنونی‌آن یکی‌ازعلل‌رکود کتاب‌دانست وبا توجه به‌پیشرفتهای مملکت و تحکیم مبانی ایدئولوژیك انقلاب ملی ، تجدیدنظر اساسی درفلسفه، دید وروش کار ممیزی کتاب‌را ضروری شناخت‌وتوصیه کرد کمیتهٔ خاصی‌متشکل ازنمایندگان‌ناشران،نویسندگان، انجمن کتابداران ایران‌ونمایندگان‌سازمانهای مسئول با ژرفنگری همه‌جانبه به این موضوع رسیدگی کند و نتیجه را به جلسهٔ بعدی سمینارگزارش دهد . سمینار بعداًگزارش کمیته ونظریات تکمیلی خود را به مقامات مسئول دولتی ارائه خواهدکرد.

جشنوارهٔ جهان اسلام ـ ۱۹۷۶

جشنوارهٔ جهان اسلام مجموعه‌ای از فعالیتهای فرهنگی وهنری است که به توسط مجامع فرهنگی وهنری انگلیس و با معاضدت مالی عده‌ای از دول اسلامی و همکاری فکری جمعی از فضلای عالم اسلام و مستشرقان در شهرهای انگلیس از اول آوریل تا آخر ژوئیه ۱۹۷۶ انجام شد .

ازایرانیان فقط دکتر سید حسین‌نصر به دعوت هیأت‌گردانندگان‌جشنواره درین فعالیت عضویت مؤثرداشت وازاعضای هیات مدیره بود.

جشنواره نمایانندۀ جوانب مختلف زندگی‌مادی وحیات ممالک اسلامی بود. هم‌گذشته درآن تجلی‌داشت وهم تا حدودی‌گویای وضعی بودکه درحال حاضر برمسلمانان می‌گذرد.

درین‌میان آنچه جلوه‌گریش بیش بود هنرهـای اسلامی بود و آن‌هم از آثاری‌کـه اسلاف مسلمانان به جهان تقدیم کرده‌انـد. مگر فرنگی و مسیحی می‌تواند منکر هنرهایی بشودکه در سح حطی و ظروف سفالی وقالی ما دیده می‌شود. طبعاً این نوع آثارراکه از قرون درار برجای مانده است و در ظرف دوسه قرن اخیر درموزه‌های خود نگاه‌داری‌کرده‌اند به انواع واقسام درمعرض نمایش می‌گذارند.

***

درجشنوارۀ اسلام قسمتهایی‌هم اختصاصاً به ایران‌اختصاص‌داشت، مانند نمایش فلزکاری ایرانی‌که درقسمتی ازموزه ویکتوریا وآلبرت تنظیم‌شده بود. یاآنچه دربارۀ شهراصفهان درموزۀ بریتانیاتنظیم شده بود. یا نمایشگاه قالیهای منطقۀ مرکزی ایران وبالاخره نمایشگاه از زندگی قشقائیان.

درین جشنواره سخرانیهایی‌هم به ایـران اختصاص یـافته بود از جمله سخرانی دکتر عباس زریاب خویی دربـارۀ اسلام در قلمرو جهان ایرانی، و سخنرانی دکتر حسین نصر تحت عنوان اسلام: عقاید وعبادات.

هفتمین کنگرۀ بین‌المللی هنر و باستانشناسی ایران

این‌کنگره از ۷ تا ۱۲ سپتامبر ۱۹۷۶ در مونیخ برگزارشد و ازایران سی نفر و از ممالک دیگر جمعاً چهارصد نفری شرکت داشتند. کنگره به چند شعبه تقسیم شده بود و قسمتی‌کـه بیشترطالب و شنونده داشت شعب مربوط به حفریات وبحثهای مراجع به دوران پیش ازاسلام بود.

طرح تحقیقاتی کندوان

غلامعلی‌همایون متخصص‌تاریخ هنر واستاد همین‌رشته دردانشکدۀ ادبیات وعلوم انسانی‌دانشگاه تهران‌که درین‌چندسال‌اخیرمجری طرح تحقیقاتی کندوان بوده است در فروردین ماه نمایشگاهی از کارهای خود در کتابخانۀ مرکزی و مرکزاسناد دانشگاه تهران دایرکرد.

کندوان روستائی است در نزدیکی خسروشاه در پنجاه کیلومتری تبریز. در دامنهٔ کوههای سهند. این روستا از این حیث اهمیت دارد که خانه‌های واقع در آن در دل تپه‌های رسوبی سخت کندومانند مخروطی کنده و آمادهٔ زندگی شده است*

اینک قسمتهایی از نوشتهٔ همایون که در رساله‌ای نشر شده است نقل می‌شود

خصوصیات معماری بومی روستای کندوان

معماری صخره‌ای معماری صخره‌ای حاکی از صخره‌های نادره و جدال انسان با طبیعت و درخدمت گرفتن صخره‌های طبیعت است. معماری صخره‌ای از نظر بازسازی تاریخ بسیار پر اهمیت‌تر از معماری معمولی است معماری معمول بوسیله مصالح ساختمانی گچ و آهک و آجر و خشت کالبد بنارا بوجود آورده و بدان وسیله از کلان فضا به ذره فضا میرسند یعنی در معماری معمولی فضا نتیجه کالبد یا ساختمان ایجاد شده است درصورتیکه در معماری صخره‌ای عکس آن جریان دارد یعنی معماری ازفضا شروع میشود بعبارت دیگر درمعماری صخره‌ای ازایجاد تدریجی فضای کوچك آغاز میکنیم و به فضای بزرگ میرسیم، فضای مورد نظر در درون توده سنگ هویدا میگردد و سنگ طبیعی بیرمانند کالبدی، قشری مستحکم دراطراف این فضا ایجاد می کند در واقع درمعماری صخره‌ای شکل فضا عکس العمل طبیعی عمل کرد است درایجا طبیعی‌ترین نوع معماری بوجود آمده است.

درمعماری صخره‌ای از نظر شکل وطبیعت صخره‌ها دو نمونه مهم تشخیص میدهیم :

۱ــ در درون صخره‌های عظیم آزاد ومجزا از یکدیگر فضاهای مستقل و یکپارچه‌ای خلق شده که به یك واحد مسکونی ویا واحد عمومی تعلق دارند، نمای خارجی اینگونه بناهــارا میتوان حجاری و تزئین کرد. درایجا براحتی میتوان پنجره و نورگیر تعبیه نمود.

مانند هندی وقسمت مشابهی ازمعماری صخره‌ای منطقه گورمه، هاچیلارو وکاپادوکیه ترکیه وهمچنین معماری صخره‌ای کندوان آذربایجان را بایددرردیف نمونه‌های مشخص این نوع معماری محسوب نمود

۲ــ در درون صخره‌های کوهها و تپه‌ها فضاهائی ایجاد میگردد که در آن صرفاً فضای داخلی بعنوان تقریباً یك حفره وسیع و بزرگ مطرح شده است درانیجا

---

* شبیه این نوع خانه وزندگی ومحیط درگومه (ترکیه) به صورت بسیار وسیع‌تر دیده می‌شود

نمای‌خارجی تقریباً مفهومی‌نداشته وپنجره و نورگیری نیز درآن نمی‌توان تعبیه نمود. نمونه مهم آن درایران روستای میمند کرمان است.
نگارنده در مقاله‌ای تحت عنوان « فلسفه معماری صحره‌ای و تمرکز در روستای میمند کرمان » تعریف، اهمیت وفلسفه معماری‌صخره‌ای ایران وجهان و خلاصه‌ای از تاریخ آنرا تجربه و تحلیل کرده است لذا ازتکرار آن‌صرف‌نظر می‌شود.

فلسفهٔ سکونت درکندوان

در مورد روستای میمند کوشش کردیم که معتقدات بوجود آورندگان مجموعه مسکونی‌میمند را براساس تئوری‌فلسفه مهرپرستی بناکنیم و مسئله دفاع را نیز یکی‌ازعلل بوجودآمدن مجموعه بدانیم ولی درمجموعه کندوان‌هیچگونه تئوری خاص معنوی و مذهبی نمی‌تواند وجود داشته باشد. در مجموعه میمند طبیعت خاصی وجود نداشت اگرچه شکل دره و تپه تا اندازه‌ای هندسی بود ولی طبیعت چندان چشمگیر و خارق‌العاده‌ای دیده نمیشد که جلب نظر نماید و سبب بوجودآمدن فرم ساختمانی گردد. درمیمند میتوان گفت بیشتر نیروی‌ایمان مذهبی سبب‌کار خلاق درصحره‌ها گردید وآن مجموعه عظیم را بوجود آورد. درصورتیکه درکندوان شکل‌خارق‌العاده وچشمگیر وخاص طبیعت بودکه انسان رابسوی‌خود کشید بخصوص انسانی راکه سرگردان‌گشته وبرای‌دفاع اززندگی خود درجستجوی پناهگاه امنی است.
درکندوان تمرکز صرفا بخاطر طبیعت، یعنی کرانها ایجاد شده است که خود بخود جنبه‌های دفاعی دارد. مسئله هجوم چادرنشینان شرق به نقاط خوش آب وهوای ایران برکسی پوشیده نیست. دراین‌مورد احتمالا حمله مغولان‌سبب شدکه مردم دهات اطراف وبخصوص حیله‌ور از موقعیت طبیعی کرانها استفاده نموده وخانه ومأوای‌خودرا در دل توده‌های سنگ بوجود آورند تا درپناه‌صلح وصفا زندگی کنند. اکثریت اهالی کندوان محتملا ابتدا ساکن روستای حیله‌ور بودندکه دردوکیلومتری غرب آن واقع است. شاید اهالی حیله‌ور درقرن‌هفتم هجری مقارن با حمله مغول ازحیله‌ور هزیمت نموده و در دشت‌کوچك مقابل کندوان‌که مشرف به دره است سکنی گزیده‌اند. این دشت‌کوچك ابتدا ییلاق ساکنین دهات اطراف بود.
بررسی سفالهائی که از این دشت‌گرد آورده‌ایم این واقعیت را نشان میدهدکه این‌محل تا زمان ایلخانیان نیزمسکونی بوده است. پس‌ازاینکه مردم

به تدریج درون کرانهارا خالی کرده ودرآن جایگزین شدند خودرا نه تنها از نظرمقابله با بیگانگاندرحماط دیدند بلکه‌سکونت در کرانها را درفصول‌تابستان وزمستان نیز ازنظرمقابله با سرما وگرماکاملا مطبوع یافتند .

کندوان و گورمه

همانطوریکه موقتاً آمد هنوز آثار معماری صحره‌ای دراغلب نقاط‌جهان بچشم میحورد ولی معماری صحره‌ای از نوع کندوان فقط دریك منطقه ازروی زمین ایجاد شده وآن در دره زیبای‌گورمه ترکیه است .

درقلب آناتولی درحدود ۳۰۰ کیلومتری جنوب شرقی آنکارا سرزمین افسانه‌انگیزی است که از نظر تاریخ هنر بهترین ومهمترین آثار تاریخی قرون وسطی آسیای صغیررا دربردارد . دراین منطقه هنوز آثار فراوانی از شهرسابق کاپادوکیه ملاحظه میگردد که ویرانه‌هـــای آنها در دل قصبات و شهرهای کنونی باقیمانده‌اند.

از آنکارا در جهت آدانا جاده‌ای بطرف نوشهیر کشیده شده که ۲۹۰ کیلومتر طول دارد . از شهر نوشهیر منطقه معماری صحره‌ای بطول تقریباً ۲۰ کیلومترآغاز میگردد که شامل آوچیلار ، زلوه ، گورمه ،ونواحی دیگر بوده و به اورگپ ، ختم میگردد، فاصله اورگپ تا قیصریه ۸۵ کیلومتر است .

در دره‌گورمه دراثر عمل وانفعالات آتشفشانی ، هزاران صخره مسطح و مخروطی‌ودوك مانند ایجاد شده که منظره بدیعی‌را بوجود آورده است.درحدود ۲۰ کیلومتر از فضای طبیعت راکوههائی بشکل هرم وقارچ ومخروط وهمچنین کمرهائی بمانندکوره‌های آجرپزی وستونهای عظیم غول‌آسا فراگرفته است.

از نظر طبیعت هیچگونه وجه تمایزی مابین کندوان آذربایجان ایران و درهٔگورمه ترکیه‌نمیتوان‌یافت‌البته غنای‌شکل کرانهادرترکیه‌بمراتب بیشتراست.

همچنین وسعت منطقه معماری صخره‌ای در دره گورمه درحدود ۱۵ الی ۲۰ برابر کندوان آذربایحان است، بدین‌مناسبت میتوان کندوان ایران را دختر گورمه ترکیه نامید .

چه قبایلی برای اولین‌بار ساکن گورمه گردیدند سئوالی است که باید حفاری پاسخ گویـــد، ولی خطوط اصلی‌فرهنگ معماری صخره‌ای دره‌گورمه ازحدود قرن هفتم میلادی تکوین یافت .

خانه‌ها اغلب دارای فضائی مستطیل و در بعضی از موارد بیضوی شکل

1352,3,18

بوده ودوطبقه هستند . درفضای داخلی آنها سکو برای‌خواب، اجاق و میز غذا خوری تعبیه گردیده است . درکنار اطاقهای نشیمن و خواب که فضاهای اصلی بشمارمیروند فضاهای‌فرعی برای‌نگهداری احشام وانبار نیزموجود است . این خانه‌ها اغلب بوسیله یك پلکان مارپیچ بسیار مشکل قابل دسترسی است.

درگورمه کلیساها ودیرهای فراوان بچشم میخوردکه حاکی‌ازفعالیت‌های مذهبی ساکنین مسیحی آن نواحی است . کلیساها در قرون ششم وهفتم براساس طراحی بازیلیکاها و ازقرن هشتم به بعد براساس‌طراحی ساهای‌متقارن ومتمرکز خلق‌گردیدند. نمای داخل وخارج کلیساها و دیرها با حجاری ونقاشی فراوانی از مضامین دین مسیح تزئین‌گردیده است.

ازنظرمعماری‌فضاهای‌روستای کندوان با فضاهای روستائی گورمه شباهت فراوان‌دارد، شکل‌ها وعملکردها تقریباً یکیست‌با این‌تفاوت که درگورمه فرهنگ شهری‌مسیحی‌سبب ایجاد فضاهای مذهبی فراوان‌گردید واز هنر نقاشی‌وحجاری بهره فراوان‌گرفته شد . درواقع فرهنگ شهری برفرهنگ روستائی چیره‌گردید. کندوان صرفاً دارای فرهنگی روستائیست، کندوان دارای این امتیاز نیز هست که فضاهای‌آن هنوز مورد استفاده بوده ومردم درآن زندگی میکنند درصورتیکه اغلب نقاط دره‌گورمه صرفاً به یك منطقه جهانگردی مبدل‌گردیـده است . البته این را نیز باید ذکرکردکـه دولت ترکیه جاده اسفالته‌ای تا اعماق دره‌گورمه ساخته و هتل‌هـا و تأسیسات مفصل جهانگردی در نواحی متعدد این ناحیه برپا نموده است که مسلماً برای مسافرین وجهانگردان بسیار مطبوع ودلپذیر بوده و سبب اشاعه فرهنگ کشور ترکیه میگردد .

یکی دیگر از عکسهای قدیم

مربوط به صفحات ۵۰۷ تا ۵۱۴

بالاخره با همت مردانهٔ سید عبدالله انوار تألیف وطبع فهرست‌نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ ملی ایران به پایان رسید و کلید این‌گنج گرانقدر در دسترس‌مشتاقان‌قرار گرفت. امیدست‌که انوار به همین‌شیوه با همین‌شوق‌خدمت نسخ عربی‌را نیز فهرست‌کند وعلاقه‌مندان نسخ اسلامی را بیش ازپیش ازدانش و بینش‌خود بهره‌ورسازد.

۴ـ برزین، مسعود

مطبوعات ایران ۱۳۴۳ـ۱۳۵۳ تهران. کتابفروشی بهجت ۱۳۵۴ رقعی. ۲۴۶ ص وضمائم جدولی

برزین از نویسندگان با سابقه در مطبوعات ایران است وازآنهاست‌که کارروزنامه‌نگاری را اززمان جنگ بین‌المللی‌دوم آغاز کرده وبتدریج‌دوره‌های مختلف را دیده وطبعاً با همه پیچ و خمهای‌کار وتاریخ سی‌ساله روزنامه‌نگاری ایران آشناست.

کتاب‌حاضرفقط ناظرست به وضع مطبوعات در ده ساله اخیروازمراجع با ارزش است درموضوعی‌که نوشته‌ای دربارهٔ آن نیست.

۵ـ تهران. دانشگاه تهران. کتابخانهٔ مرکزی و مرکزاسناد

فهرست روزنامه‌های فارسی در مجموعهٔ کتابخانه مرکزی ومرکز اسناد دانشگاه تهران مربوط به سالهـای ۱۲۶۷ قمری تا ۱۳۲۰ شمسی. گردآوری مرتضی سلطانی. تهران، کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد ۱۳۵۴. وزیری. ۱۶۰ ص+۷۱ عکس (انتشارات‌کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد، ش۶)

درین فهرست معرفی ۳۶۵ روزنامه با تعیین شماره‌های موجود از آنها درکتابخانه به‌دست داده شده است وازهفتاد ویك روزنامه یك صفحه بطورنمونه عکس‌چاپ شده است.

آقای مرتضی‌سلطانی دربعضی‌موارد توانسته است، درین‌فهرست اطلاعات زیادتری ازآنچه درفهرست مرحوم صدرهاشمی مندرج است به‌دست بدهد.

۶ـ طوسی، ابی‌جعفر محمد بن حسن

الفهرست. افست ازروی‌چاپ اسپرنگر با فهرستهای مختلف‌به‌کوشش محمود رامیار. مشهد. دانشکـدهٔ الهیات و معارف اسلامی. ۱۳۵۱ وزیری ۱۵+۵۴۴ ص

فهرستهایی که به کوشش محمود رامیار بر این کتاب الحاق شده است براستی استفاده از آن را آسان کرده است .

۷ـ قم . مدرسهٔ حجتیه . کتابخانه

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ مدرسهٔ حجتیهٔ قم تألیف رضا استادی قم . ۱۳۵۴ . وزیری، ۱۳۴ ص

این فهرست معرفی ۷۲۰ نسخه خطی را دربردارد

۸ـ مشهد . دانشگاه فردوسی . دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی ـ کتابخانه .

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی . تألیف محمود فاضل ـ مشهد ـ ۱۳۵۴ ـ وزیری، ۲۹۴ ص.

درین فهرست ۴۰۲ نسخه که در کتابخانه قیاس (دانشکده ادبیات و علوم انسانی) گردآوری شده است با دقت و بصیرت و توضیحات نسخه‌شناسی وافی مورد معرفی قرار گرفته است و به راستی آقای فاضل توانسته است بینش خود را درین رشته نمایان سازد

۹ـ ملك ، اقدس

فهرست توصیفی کتابشناسی علوم سیاسی . زیر نظر حمید عنایت باهمکاری دکتر ابوالفضل قاضی و دکتر محمد رضا جلیلی . تهران . ۱۳۵۴ وزیری، ۴۲۰ ص (انتشارات دانشگاه تهران ، ش۱۴۴۸)

در نام کتاب لفظ کتابشناسی زائدست و یا آنکه بجای فهرست بایست کتابشناسی بکاربرده می‌شد و در نام انگلیسی‌هم باید یك کلمه Persian اضافه شود ورنه نام انگلیسی مشتبه کننده است .

زحمات جمع‌آورنده قابل تقدیرست. هرچه ازین نوع مراجع (هرچند ناقص باشد) به چاپ برسد بازهم برای دانشجویان کم است.

۱۰ـ نصر، سید حسین

کتابشناسی توصیفی منابع تاریخ علوم اسلامی . با همکاری ویلیام چیتیك جلد اول . تهران ـ ۱۳۵۳ . وزیری 9+432 ص (انتشارات انجمن شاهنشاهی فلسفه ایران ، ش ۱)

An Annotated Bibliography of Islamic Science

مقدمهٔ سید حسین نصر درباب کیفیت جمع‌آوری و تنظیم این کتابشناسی است و به راستی کاری که انجام شده است بسیار سنگین و گرانقدر و به اسلوب علمی و آراسته به شکل وظاهر پسندیده وشایسته وکاملا شبیه همه‌کارهایی‌است که دریں زمینه‌ها درممالك غربی انجام می‌شود .

جلد حاضر حاوی فهرست منابع ـ فهرست اختصارات ـ تألیفات ومراجع کلی (کتابشناسیها، نسخه‌های خطی، مراجع، کلیات، تعلیم و تربیت) ـ تحقیقات درتراجم احوال و کتابشناسیهاست وبا این ترتیب کتاب چند جلد دیگر دردنبال خواهد داشت .

در مجلد حاضر جمعاً ۲۷۷۰ مرجع که اعم است ازکتاب و مقاله مورد معرفی قرار گرفته است و برای بعضی از نوشته‌ها چندین سطر به انگلیسی و فارسی توضیح آورده شده است .

کتاب ازحیث چاپ و ترکیب دوزبانی است. بدین معنی کـه عناوین و توضیحات‌هم به انگلیسی‌است وهم به فارسی. پس مورد استفاده برای‌همه‌کسانی خواهد بود که به تحقیقات اسلامی علاقه‌مندند واز دانستن یك زبان بیشتر بهره ندارند

چاپ کتاب براستی نمونهٔ کامل زیبائی‌است وباوجودی‌که حروف متنوع ومتن مرزبانهای مختلف‌است کتاب باآراستگی‌وزیبایی‌خاص به‌چاپ‌رسیده است وحقاً مایه آبرومندی نشریات ایران شمرده می‌شود.

مجموعه‌ها

۱۱ـ امیرکبیر و ایران

مجموعهٔ خطابه‌هـای ایراد شده درکتابخانه مرکـزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران . به‌کوشش‌قدرت‌الله روشنی زعفرانلو. تهران. ۱۳۵۴ وزیری. ۳۰۷ ص مصور (انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد ش ۸).

مجموعه‌ای‌است حاوی‌دوازده‌خطابه ازنصرةالله باستان. باستانی‌پاریزی، مهدی بامداد ، محمدحسین ادیب، اقبال یغمائی، زهدی‌آذرخشی، محمداسمعیل رضوانی، عباس‌زریاب خویی، منوچهر ستوده، محیط طباطبائی، حسین‌محبوبی اردکانی، محمود نجم‌آبادی.

به انضمام اطلاعاتی که حسن قاسم خانی هزاوه‌ای از خاندان امیرکبیر به دست داده است.

۱۲ــ ایران . مرکز باستانشناسی ایران

گزارشهای سومین‌مجمع سالانهٔ کاوشها وپژوهشهای‌باستانشناسی‌درایران. یازدهم تا شانزدهم آبان ۱۳۵۳ . تهران ۱۳۵۴ . وزیری بزرگ ۱۸۰+334 .

این مجموعه مفید و علمی حاوی پانزده مقاله و گزارش به زبان فارسی وبیست و نه مقاله وگزارشهای به زبانهای فرانسه وآلمانی وانگلیسی است.

خدمت مرکز باستانشناسی ایران درانتشار منظم این سلسله ازگزارشها بسیار مفید وقابل تقدیرست وحق همین است کــه علاقه‌مندان منظماً در جریان حفریات واکتشافات باستانشناسی قرارگیرند.

۱۳ــ بررسیهائی دربارهٔ مولوی

مجموعه‌ای از چند مقاله دربــارهٔ جلال‌الدین محمد مولوی . تهران . شورای‌عالی‌فرهنگ و هنر . ۱۳۵۴ . وزیری ۳۲۱ ص(شورای‌عالی فرهنگ و هنر، ش۲۵)

حاوی پنج مقاله است : مقدمه‌ای برتصوف تا عهد مولوی‌ازدبیح‌الله صفا، مولوی چه می‌گــوید از جلال‌الدین همایی، جلال‌الدین محمد بین شریعت و طریقت ازسید جعفرسجادی، انسان شناسی مولینا درمثنوی ازمحمدخوانساری، قونیه ومرقد مولانا از ابوالفتح حکیمیان.

۱۴ــ کتابداری

دفترپنجم . زیرنظر ایرج افشار تهران. ۱۳۵۴ . وزیری. ۸۴ + ۱۶۰+۷۲+۵۲ ص (انتشارات‌کتابخانــه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران ، ش۷)

محتوی هشت مقاله ومطلب است .

۱۵ــ کنگرهٔ تحقیقات ایرانی . اصفهان

مجموعه مقالات چهارمین‌کنگرهٔ تحقیقات ایرانی. جلد سوم به‌کوشش محمد علی صادقیان. شیراز. ۱۳۵۴ . وزیــری ۲۹۴ ص (انتشارات دانشگاه پهلوی ، ش ۶۵)

حاوی نوزده مقاله است وبا این جلد دورهٔ خطابه‌های چهارمین کنگره

تکمیل شده است.

۱۶ـ مشهد . دانشگاه فردوسی.

مجموعه سخنرانیهای نخستین سمینار مسائل جغرافیای ناحیه‌ای ایران
به کوشش محمود علوی . مشهد دانشگاه فردوسی . ۱۳۵۴ . وزیری
۱۳۷ ص (ش۶)

فلسفه و دین

۱۷ـ بدیع، امیرمهدی

پندار گسترش پدیری بپایان حقیقت ـ ترجمه آرام . تهران . بنیاد
فرهنگ ایران ـ ۱۳۵۳ ـ ۱۳۵۴ . وزیری. دوجلد (۴۰۷+۲۰۲ص)
(انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ش ۱۹۷و۲۰۴)

جلد اول دربارهٔ نگرش ذهنی جهان وجلد دوم به‌سوی شناختی عینی است.

۱۸ـ بنونیست ، امیل

دین ایرانی بر پایهٔ متنهای مهم یونانی ترجمهٔ بهمن سرکاراتی تهران
۱۳۵۴ . وزیری. ۱۷۵ ص(انتشارات بنیادفرهنگ ایران، ش۲۰۹)

این کتاب یکی از برجسته‌ترین تألیفات بنونیست ایرانشناس مشهور فرانسوی است. مترجم‌هم درکارخود ورزیده وصاحب صلاحیت تام است.

۱۹ـ ثقفی ، ابواسحق ابراهیم بن محمد

الغارات با مقدمه و حواشی و تعلیقات میر جلال‌الدین حسینی ارموی
(محدث) . تهران . ۱۳۵۴ . وزیری. ۲ جلد . صد + ۱۱۲۳ ص
(انتشارات انجمن آثار ملی، ش۱۱۴و۱۱۵)

کتاب الغارات ازمتون گمشده ازآثارمتقدم شیعی است که درکتب دیگر شیعه نصوصی ازآن نقل شده بود (مانند بحارالانوار و شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید) و همه‌آرزوی پیداکردن آن را داشتند و این توفیق نصیب دوست ما آقای محدث شده است.

مؤلف‌که در۲۸۳ هجری‌درگذشته‌است دربن‌کتاب اطلاعات بسیارمفیدی دربارهٔ زندگانی و روش حکومت وخلافت علی‌بن ابی‌طالب (ع) مندرج ساخته است که نظیرآن درکتب دیگردیده نمی‌شود .

کتاب به مناسبت آن الغارات نامیده شده است که مؤلف بر آن بوده است که غارتهائی را که بعد از جنگ نهروان به قلمرو امیرالمؤمنین علی و سرزمینهای تحت تصرف او از طرف معاویه است یاد کند.

آقای محدث مقدمه‌ای مفصل به عربی در ترجمه احوال مؤلف و اطلاعاتی دربارهٔ کتاب بر کتاب افزوده‌اند و مقدمه‌ای که به فارسی آورده‌اند خلاصه‌ای کوتاه است از آن درحالی که مناسب بود برعکس آن عمل شده بود.

ذیل هر صفحه منقولاتی از کتب و مآخذ در توضیح مشکلات متن الحاق شده است و در آن به عنوان تعلیقات (هفتاد تعلیقه) مقداری مطالب از مآخذ قدیمی دربارهٔ اشخاص و روات حدیث نقل شده است که البته دسترسی به تمام آن منقولات برای اهلش آسان بوده است ولی از آنجا که ممکن است برای عامه میسر نبوده است آوردن آنها درین صورت خالی از فایده نیست.

۲۰ـ حلاج (منصور)

اشعار حلاج. ترجمه بیژن الهی. تهران ۱۳۵۴ رقعی (انتشارات انجمن شاهنشاهی فلسفه ایران، ش ۲)

۲۱ـ دشتی، علی

در دیار صوفیان. دنباله پردهٔ پندار. تهران. جاویدان. ۱۳۵۴ رقعی. ۲۶۴ ص.

در سال گذشته فصلی ازین کتاب به عنوان «منطقه روشن تصوف» نقل شد. مباحث دیگر آن عبارت است از آغاز تصوف اسلامی، وحدت وجود، بر قربانگاه تصوف، علم کلام صوفیان، تکفیر صوفیه، صوفی بزرگ، صوفی کوچک صوفی قداره بند.

۲۲ـ شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم

رسائل فلسفی. با تعلیق و تصحیح ومقدمه سید جلال‌الدین آشتیانی مشهد. دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی. ۱۳۵۲ وزیری. ۲۱۷+ ۱۹۸ ص (شمارهٔ ۵)

استاد آشتیانی که چند سال پیش شواهدالربوبیة ومظاهرالالهیة ملاصدرا را انتشار دادند در کتاب حاضر سه رساله را با تعلیقات ومقدمه بسیار مفصل نشر کرده‌اند. مسائل القدسیه (= حکمت متعالیه)، متشابهات القرآن، اجوبة المسائل

مقدمه انگلیسی سید حسین نصر برین مجموعه توضیحی است درباب محتویات کتاب.

۲۳ـ صدرالاسلام همدانی، دبیرالدین

تکالیف الانام فی غنیة الامام. ضمیمه شرح هفت‌حصار ازروی خط عبدالحق سبزواری ودعای طلب مغفرت والدین از روی خط تبریزی ونقل ازخط صدرالافاضل. به اهتمام فخرالدین نصیری امینی. تهران. ۱۳۵۴ وزیری. ۳۱۳ ص

عنوان کتاب گویای تمام مندرجات کتاب است.

۲۴ـ فارابی، ابونصر

هماهنگی افکار دو فیلسوف (افلاطون و ارسطو). ترجمه و شرح از عبدالمحسن مشکوة‌الدینی. تهران، ۱۳۵۳. وزیری. ۲۷۷ ص (انتشارات شورای عالی فرهنگ وهنر، ش۳۳)

۲۵ـ فیض، ملامحسن

اصول المعارف، با تعلیق و تصحیح ومقدمه سید جلال‌الدین آشتیانی مشهد. دانشکدهٔ الهیات ومعارف اسلامی. ۱۳۵۴. وزیری ۳۶۰+۲۰۳ ص (ش۶)

به‌گفتهٔ استاد آشتیانی اصول‌المعارف خلاصه‌ای است از افکار و عقاید ملاصدرا. اهمیت‌کار آقای آشتیانی در نشر متون و نصوص فلسفی، الحاق مقدمه‌های مفصل ومشروح ومفیدی‌است که درهریك ازآثار ایشان دیده می‌شود وطبعاً برای فهم مباحث فلسفی بسیارمفید ومغتنم است.

۲۶ـ لائوست، هانری

سیاست و غزالی. جلد اول. ترجمه مهدی مظفری. تهران. ۱۳۵۴ وزیری. ۷۷۳ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ش۲۰۲)

لائوست از اسلام‌شناسان مشهورفرانسه است وکتابش نیزواجد اعتبار.

۲۷ـ مظفریان، منوچهر

رهبری ومدیریت دراسلام. تهران. عطائی. ۱۳۵۴. رقعی. ۱۴۸ص

۲۸ـ المنطقی‌السجستانی، ابوسلیمان

صوان‌الحکمة وثلاث‌رسائل. حققه وقدم له عبدالرحمن بدوی. طهران.

۱۹۷۴. وزیری. ۳۹۷+44 ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران)

۲۹ـ نوبختی، حسن بن موسی

ترجمه فرق‌الشیعهٔ نوبختی با دومقدمه : زندگینامه نوبختی وکتابهای فرق‌الشیعه . نگاهی به شیعه و دیگر فرقه‌های اسلام تا پایان قرن‌سوم هجری. بسه خامهٔ محمد جواد مشکور . تهران ۱۳۵۳. وزیــری . ۲۵۲+۲۸۳ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ش۱۸۱)

مقدمه‌ها بحثی مفصل‌است دربارهٔ نحوهٔ مذهب تشیع وازحیث معرفی کتب مربوط به فرق شیعه مفیدست . همچنین فهرستی که ازکتابهای معروف علم‌فرق وکلام وزحال‌دراسلام درپایان‌مقدمه به‌دست‌داده‌شده است مورد استفاده می‌تواند قرار گیرد .

زبان وخط

۳۰ـ ادیب سلطانی ، شمس‌الدین

درآمدی برچگونگی شیوهٔ خط فارسی . تهران ، امیرکبیر ، ۱۳۵۴ وزیری. ۳۱۷ ص

مفصل‌ترین بحثی است‌که تاکنون با توجــه به تمام جوانب در خصوص خط فارسی‌تألیف شده است . مباحث اصلی‌عبارت است ازحرفهای‌الفبای‌فارسی، اصلهای راهنمای درست‌نویسی املایی در فارسی، پاره‌ای نکته‌های ویژهٔ درست نویسی، شیوهٔ نوشتن واژه‌هــای عربی درفارسی، شیوهٔ خط نقل‌قولها وشاهدها، بخش‌کردن واژه‌های فارسی در چاپ، جستارنظری و بررسی تاریخی خطهای ایرانی تا امروز.

این‌تحقیق براساس اسلوب علمی‌ومنظم وبا سلیقه وذوق انجام شده است.

۳۱ـ انجوشیرازی، میرجمال‌الدین حسینی

فرهنگ جهانگیری بخش دوم (جلد سوم) ویراستهٔ رحیم عفیفی مشهد ۱۳۵۴ . وزیری. ۸۲۳ ص(انتشارات‌دانشگاه فردوسی،ش۵۰)

این بخش‌محتوی پنج در است . در اول کنایات واصطلاحات واستعارات در دوم لغات مرکبه پارسی وعربی، در سوم لغاتی‌که یکی از حروف هشتگانه درآن یافته شده ، در چهارم لغات زند وپازند، در پنجم لغات غریبه .

دقت و ذوق تحقیق استاد عفیفی موجب‌شده است که این‌فرهنگ با ارزش زبان فارسی بصورت قابل استفاده‌ای عرضه شده است.

۳۲- بهاءالدین عاملی (شیخ)

صمدیه . با دوضمیمه عوامل‌جرجانی‌وعوامل‌منظومه . به اهتمام عبدالله نورائی . تهران . ۱۳۵۴. رقعی. ۵۱ ص

این مجموعه به عنوان «متون درسی مبانی نحو عربی» برای‌دانشجویان دانشگاهها تهیه وچاپ شده است وچون به حروف سربی است برای‌دانشجویان امروزی موجب سهولت وآسانی‌خواندن است.

۳۳- پرتواعظم ، ابوالقاسم

نخستین دستور. تهران . نشراندیشه . ۱۳۵۴ . رقعی. ۱۹۱ص

کتاب در دستور زبان فارسی‌است . بطور مثال برای نشان دادن سلیقه واسلوب‌کار نویسنده ازآن‌نقل‌می‌شود :«گواژه واژه‌ای است که برای‌ویژه‌کردن کسی ازکسان یا چیری ازچیزها یا جایی ازجاها به‌کار می‌رود» .

۳۴- تسبیحی، محمدحسین

گویش‌خوانساری. راولپندی (پاکستان). ۱۳۵۴ . رقعی. ۲۰۴ص

سی‌صفحهٔ اول کتاب شرح قواعد دستوری‌لهجه است وبعد چند غزل‌آقای یوسف بخشی خوانساری به لهجهٔ محلی‌نقل شده .

بخش دوم‌کتاب‌فرهنگ لغات است وقریب دوهزارکلمه واصطلاح درآن معرفی‌شده است .

زحمات تسبیحی‌که حاصل دوسال اقامت درخوانسارست قابل‌تقدیرست.

۳۵- جعفری، علی‌اکبر

هفت‌هات . تهران. ۱۳۵۴. وزیری ۵۱+65 ص (انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان، ش۸)

جعفری درین اثر برین عقیده رفته است که هفت‌هات‌که تاکنون آن را منثورمی‌دانستند بصورت منظومه‌ای بوده وبه علت دستکاریها حالت نثربخود گرفته است وکوشیده است‌که‌کلمات الحاقی‌را درآن نشان بدهد.

۳۶- جلالی نائینی ، سید محمدرضا (و) ن . ش . شوکلا

لغات سانسکریت در ماللهند . تهران . ۱۳۵۳ . وزیری . ۲۸۶ ص

(انتشارات شورای عالی فرهنگ وهنر، ش۱۳)

تنظیم کتاب برحسب حروف الفبائی است . اثری است مفید و درحقیقت اولین لغت زبان سانسکریت به فارسی است که بهچاپ میرسد.

۳۷- فروغی ، محمدعلی

پیام من به فرهنگستان . چاپ سوم . تهران پیام . ۱۳۵۴ . رقعی . ۸۰ ص .

رسالهای است معروف وخواندنیازمرحوم فروغی که هنوزمسائل مطروحه درآن راجع به فرهنگستان تازگیدارد وباید سرمشقی باشد برایهمهٔ مؤسسات وهمه کسانی که لغت سازی ولغت بازیراکارآسان میدانند .

۳۸- کیا ، صادق

واژههای گویشی ایرانی درنوشتههای میرونی. با همکاریمحمدتقیراشد محصل. تهران شورای عالیفرهنگ وهنر ۱۳۵۴ وزیری ۱۰۸ ص (ش ۲۰)

عمدهٔ مباحث کتاب دربارهٔ لغات گویش خوارزمی، سغدی ، سیستانیاست وسپس گویشهای دیگر. ولیآیا میتوان خوارزمیوسغدی راهم درشمار گویشها دانست ویا مناسبترست که از زبانهای ایرانی دانسته شود.

تحقیقات دکتر کیا در لهجههای ایرانی همیشه مفید ومغتنم است و این رسالههم ازآن زمره است.

۳۹- مینوی خرد

ترجمه احمد تفضلی. تهران . بنیاد فرهنگ ایران . ۱۳۵۴. وزیری ۱۶۷ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ش ۲۰۱)

این کتاب دومین اثر از مجموعهٔ فرهنگ ایران باستان است و حقاً ترجمهآثاری که به زبان پهلوی باقیمانده است یکی ازمفیدترین وواجبترین کارهایی است که در زمینه فرهنگی باید انجام داد و حق آن است که مجموعهٔ تمام آثار پیش از اسلام به دست افرادی صاحبصلاحیت چون تفضلیانجام شود و در دسترس آنان که به زبانهای پیش از اسلام آشنایی ندارند قرارگیرد تا قضاوتشان دربارهٔ گذشته دقیقتر وآسانتر باشد

ادبیات

۴۰ـ رضا ، فضل‌الله

دیدها و اندیشه‌ها تهران . عطائی ۱۳۵۴ . رقعی ۲۵۰ ص

حاوی متن دوازده مقاله و سخنرانی درمباحث ومسائل ادبی‌وعلمی است. زبان شیرین و دید و ذوق ادبی پرفسور رضا از علل خواندنی بودن نوشته‌های اوست .

۴۱ـ ریپکا ، یان (و همکاری چند نفر دیگر)

تاریخ ادبیات ایران ، ترجمهٔ عیسی شهابی . تهران . ۱۳۵۴. وزیری ۶۲۷ ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ش۳۵۴).

کتابی که ریپکا مستشرق مشهور چکوسلواکی درتاریخ ادبیات ایران نوشت جدیدترین اثری است که به توسط اروپائیان در زمینه تاریخ ادبی ما تألیف شده است ومسلماً یکی از مراجع و مآخذ مهم واصلی بشمار می‌رود و مورد استناد واستفاده همه محققان تاریخ ادبیات ایران قرارخواهد گرفت . لذا ترجمهٔ آن برای ما بسیار لازم بود وموجب خوشوقتی است که این کارگران به وسیلهٔ عیسی شهابی که در زبان آلمانی استادست ودرترجمه دبردست انجام شده است . نثر روان و استوار ترجمه دلالت دارد براینکه درکار خود موفق است . باید گفت که ریپکا این کتاب را ابتدا به زبان چکی نوشت وبعد ترجمه آلمانی آن نشرشد وبالاخره ترجمه انگلیسی‌اش و ترجمهٔ حاضر ترجمهٔ نیمی ازکتاب است که به عهد صفویه خاتمه می‌گیرد . اشتباهاتی در نقل اسماء و اصطلاحات روی‌آورده است که حتماً باید درچاپ دیگر اصلاح شود ازقبیل « تاریخی بلعمی تحریری که از روی گویش طبری به عمل آمده است» (ص۱۹۴) درحالی که می‌دانیم که تاریخ بلعمی ازروی تاریخ طبری تلخیص‌ونقل شده است ولذا گویش طبری غلط صرف است .

درذکر تاریخ وصاف تألیف عبدالله مداح(ص۱۹۵) مراد از Panegyrist مدیحه سرایی مؤلف بوده است ورنه مداح بهطورلقب نادرست است .

ابوحامد کرمانی که بهصورت ابوحمد کرمانی نقل شده است (ص۲۹۲ و ص ۴۰۲)

عیون‌الحکمت وهدایت‌المتعلمین‌را باید به عیون‌الحکمة وهدایةالمتعلمین برگرداند .

« مرآت‌الامرا » درترجمه Mirror of Princes درست نیست. «آینهٔ شاهزادگان » اصطلاحی است برای پند نامه‌ها و اندرزنامه‌ها و قابوسنامه یکی ازآنها شمرده می‌شود ـ همانطور که‌درحاشیه نیز گفته شده است‌بنابرین‌آوردن « مرآت‌الامرا » نازیباست ومشتبه شونده .

ابن فندق درست است نه ابن فندوق (ص۳۸۱).

خواجوی‌کرمانی‌را ریپکا The little master of kirman عنوان کرده‌است. اما چرا دریں ترجمه « آقاکوچولوی‌کرمان» آمده است.

درموردشاه سلطان حسین که ریپکا اورا degenerate توصیف کرده است ترجمه کردن به‌آخرین‌شاه سلسلهٔ‌صفویه‌حسین منحط ملقب به‌ملاحسین‌درست نیست

درصفحهٔ ۵۰۰ تخلص‌علی‌کاشفی‌«صفی»است نه‌«صافی». دراسامی‌خارجیان نیز باید ضبطی‌را به‌کاربردکه تاکنون مرسوم بوده است وبدان‌صورت‌آن افراد شناخته شده‌اند مانند ژوکوفسکی (بجای چوکووسکی، ص۱۷۹) لازار(بجای لازارد، ص۲۴۳)

تمام تاریخهای میلادی می‌بایست برای‌خوانندهٔ ایرانی بر گردانده شده بود ورنه چطور می‌شود به‌آسانی دریافت‌که از منوچهری درسدهٔ یازدهم منظور چیست و سراسر کتاب پرست ازین نوع تاریخها .

غلطهای‌چاپی‌هم موجب گمراهی‌زیادست مانند بختیاری (ص۱۸۷) بجای مختاری، محمد بهار(ص۱۹۰) بجای محمدتقی بهارکه ممکن‌است ناشی‌ازسهو مؤلف باشد .

بحث‌دربارهٔ روش‌مؤلف وعقاید اومحتاج مقاله‌ای‌جداگانه است وامیدست مکرراً دربن‌باب بدان پرداخته شود وانتقادهای لازم بر آن درین‌مجله به‌چاپ برسد .

***

بی‌تردید هیچ یك ازین نقائص موجب آن نیست که از زحمات بسیاری که مترجم زبردست متحمل‌شده است بکاهد . این نوع اصلاحات همیشه مربوط می‌شود به‌بنگاه چاپ‌کننده که باید بوسیلهٔ ناظران‌متخصص برای‌هر رشته، تنقیح متن ومناسب کردن اصطلاحات را برعهده بگیرد.

۴۲ـ قائمیان ، حسن

نیادیهای‌ادبی وآثارصادق هدایت. جلداول. ،کلیات . تهران. ۱۳۵۴ رقعی . ۲۷۶ ص

۴۳ـ قزوینی، محمد

یادداشتهای قزوینی. جلد دهم . به کوشش ایرج افشار. تهران. ۱۳۵۴
وزیری. ۳۳۵ ص (انتشارات دانشگاه تهران، ۱۰ر۸۱۶)

این جلد حاوی یادداشتهایی است که در کتابچه‌های موسوم به « مسائل برلنیه » مندرج بوده است وحاوی مطالب و نکته‌های مختلف ادبی و تاریخی لغوی و نسخه‌شناسی است وقسمتی‌هم مربوط به شاهنامه و فردوسی

۴۴ـ گلشنی، عبدالکریم

فرهنگ ایران درقلمرو ترکان . اشعار فارسی نعیم فراشری شاعر و
نویسندهٔ قرن نوردهم آلبانی شیراز. ۱۳۵۴. وزیری ۹۳ ص

رسالهٔ مفیدی است که گوشه‌ای از وضع ادبیات فارسی‌را در قرن نوردهم درآلبانی روشن‌می‌کند. نعیم فراشری ازهمعصران قاآنی‌ویغما وسروش‌اصفهانی است ولی‌دراشعارنعیم بوی‌تمدن غرب خوب به مشام می‌رسد فی‌المثل‌می‌سراید:

چند روسو چند ولتر دیده‌ای
چند دارا و سکندر دیده‌ای (۱)

برای نمونه قطعه‌ای به عنوان وطن نقل می‌شود :

ای وطن همواره ما را دلبری
مادری و خواهری و دادری
برترینی از همه سوی زمین
بهترینی از همه روی زمین
مادرم همواره رویت دیده است
عاقبت خاکت تنش پوشیده است
هرشکوفه‌ات چشم او بشمرده است
در برتو زاده است و مرده است
جملهٔ اجداد ما را دیده‌ای
استخوانشان‌هم توتو چیده‌ای(۲)
این وطن را ایزدا آباد کن
جمله خلقش بر مراد و شاد کن

۴۵ ـ معیری، محمدعلی

حافظ را هم از حافظ بشناسیم . تهران . ۱۳۵۴ . وزیری. ۱۲۲ص

عناوین مطالب : اندیشهٔ حافظ آئین اوست ، می‌حافظ می‌انگوری است، راز مهر ورزی‌حافظ به مغبچه، شاخ نبات‌چیست، شاعرافسونگر گرفتار افسانه، چگونگی تخلص حافظ ، حافظ عارف صوفی‌نیست ، پس حافظ ملامتی‌هم نیست، حافظ مطرب عشق است، راز تو در زبان حافظ، حافظ و خداشناسی ، حافظ و مانی ، حافظ و قضا وقدر، خط جام ، دوگونگی اندیشه درآثارحافظ، گم‌گشتهٔ کوی رندان .

۴۶ـ مقدم ، علی

دیباچه‌ای برعرفان مولانا . تهران . عطائی رقعی. ۱۳۱ ص.

عناوین مطالب : بانگ نای، انسان ، سرحدا ، رقص وسماع درعرفان، انقلاب درون ، در خلـوت شمس، مست وغزلخوان، در مکتب مثنوی ، فقر و دلسوختگی، هفت آسمان وزمین، مطلع‌الفجر یا سپیده دم انسانیت، پیرمغان، سیروسلوك .

۴۷ـ یغمائی، اقبال

فردوسی طوسی خداوند سخن . نام‌آورترین حماسه‌سرای‌جهانی. تهران وزارت فرهنگ وهنر. ۱۳۵۳ وزیری . ۶۲ ص

متون قدیم

۴۸ـ حیاتی گیلانی

ضمیمهٔ تعلق‌نامه امیرخسرو، بسعی واهتمام دکتر سید امیرحسن‌عابدی ودکتر سید مقبول احمد . دهلی. ۱۹۷۵ . رقعی ۶۴ ص

۴۹ـ ذوالریاستین نعمةاللهی ، عبدالحسین

برهان‌السالکین . به سعی جواد نوربخش . تهران . خانقاه نعمةاللهی ۱۳۵۴ . وزیری . ۲۹۰ ص (انتشارات خانقاه نعمةاللهی ، ش۶۳)

ازآثار مشهور ذوالریاستین قطب سلسلهٔ نعمةاللهی است.

۵۰ـ رومی، شیخ احمد

دقائق‌الحقایق. به‌اهتمام سید محمد رضا جلالی‌نائینی‌ومحمد شیروانی. تهران. شورای عالی فرهنگ و هنر . ۱۳۵۴ . وزیری ۳۲+۵۷۵ ص(ش۲۴)

تفسیرمانندی است از مقداری از ابیات مثنوی و مؤلف کسی است که در

زمان وفات مولانا بیست وچند ساله بوده است. کتاب دقیقاً درسال ۷۲۰ هجری تألیف شده است وبدون تردید ازمنابع مفید درشناخت مولانا وافکار اوست.
مصححان درچاپ کتاب سه نسخه را مناط کار قرارداده‌اند.

۵۱ـ سورآبادی

تفسیرسورآبادی. چاپ عکسی از روی نسخه‌ای کهن [بایادداشت پرویز ناتل‌خانلری] جلد اول . تهران. ۱۳۵۴ . وزیری. ۲۶۴ ص(عکس نسخه‌های خطی ، ش۶ـ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ش ۱۸۶)
اهمیت خاص این نسخه که به صورت عکسی دردسترس قرار گرفته است مشکول ومعرب بودن کلمات فارسی است که به وضوح تلفظ کاتب نسخه‌را دربر دارد. بطورمثال سوار همه‌جا به ضم اول ودوازده به ضم اول.
همچنین رسم‌الخط نسخه قابل توجه است بطور مثال آبشخور بصورت «آب شخور» ضبط شده است (ص۴۵)

۵۲ـ عبید زاکانی

پنجاه لطیفه . نظم از سید محمددبیرسیاقی قزوینی . تهران ۱۳۵۴ جیبی. ۵۳ ص
دبیر سیاقی از فضلای بسیارگرامی وخدمتگزار ادب اصیل فارسی پنجاه لطیفهٔ عبید را منظوم ساخته و به علی‌اکبر دهخدا (قزوینی دیگر) اهداکرده است .
بطور نمونه یکی از لطیفه‌هـا نقل می‌شود بـا صورت منظوم شده توسط دبیرسیاقی:
« قزوینی‌را پسردرچاه افتادگفت جان بابا جائی مرو تا من بروم رسن بیاورم وترا بیرون‌کشم »

پور قزوینی فتاد از سر به چه
جان بابا گفت باش این جایگه
تا روم آرم یکی محکم رسن
وز بن چاهت کشم بیرون به فن

۵۳ـ فیض کاشانی ، محسن

شوقمهدی . با مقدمه وتصحیح وتنظیم ازعلی‌دوانی . تهران. کتابخانه مدرسه چهل ستون . ۱۳۵۴ . وزیری، ۱۲۰ ص

« شوق‌المهدی » مجموعه‌ای است از اشعار ملامحسن فیض دربارهٔ حضرت ولی عصر مهدی موعود اسلام عجل‌الله فرجه که به پیروی از شیوهٔ غزلیات حافظ سروده شده است.

چهل وهشت صفحه از کتاب حاوی شرح‌حال فیض و آثار اوست

۵۴ـ فقیر دهلوی ، میرشمس‌الدین

مثنوی « واله ــ سلطان » با مقدمه‌ای از مهردخت برومند تهران ۱۳۵۴ وزیری ۲۷۳ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ش۳۰۴)

این مثنوی سرگذشت عاشقانه علیقلی‌خان واله داغستانی است وسراینده ازشعرای پارسی گوی هندوستان درقرن دوازدهم هجری.

چاپ حاضر بصورت عکسی‌ازروی نسخهٔ زیبای مورخ ۱۱۶۱ بخط‌محمد رفیع انجام شده است.

۵۵ـ قدامة بن جعفر

کتاب‌الخراج وصنعه‌الکتابه حققه وقدم له. حسین خدیوجم . تهران ۱۳۵۳ وزیری ۶۵+۸۴ ص(انتشارات‌بنیادفرهنگ‌ایران،ش۱۸۷)

حاوی مقدمه‌ای به فارسی و تمهیدی به عربی در باب ترجمه حال مؤلف وکیفیت وضع خراج ونقش‌آرائی درآن باب ازکتب دیگروترجمهٔ باب اول از بخش برجای ماندهٔ کتاب وبالاخره متن عربی کتاب .

۵۶ـ مینوی ، مجتبی

احوال واقوال شیخ ابوالحسن خرقانی اقوال اهل تصوف دربارهٔ او بضمیمه منتخب نورالعلوم منقول از نسخه خطی لندن تهران ۱۳۵۴ وزیری ۱۸۰ ص (انتشارات انجمن آثار ملی، ش ۱۱۲)

کتاب حاضر یکی دیگر ازکارهای بسیار با ارزش مجتبی مینوی است‌که به مناسبت تجدید بنای آرامگاه ابوالحسن خرقانی از طرف انجمن آثار ملی انتشار می‌یابد .

این کتاب حاوی مقدمه‌ای است از مینوی ومنقولات دربارهٔ خرقانی بنقل از متون مهم عرفانی و ادبی فارسی مانندکشف‌المحجوب، منطق‌الطیر، تذکرة الاولیاء وبالاخره متن‌مصحح‌منتخب نورالعلوم که یکی ازآثارابوالحسن‌خرقانی دانسته شده است .

۵۷ـ نسوی ، ابوالحسن علی بن احمد

بازنامه . با مقدمه‌ای درصید وآداب‌آن در ایران تا قرن هفتم هجری نگارش و تصحیح علی غروی . تهران . ۱۳۵۴ . وزیری (انتشارات مرکزمردمشناسی‌ایران، ۱۰)

نسوی ازدانشمندان ریاضی‌دان ایران است که در سالهای ۳۹۳ـ۴۹۳ می‌زیست .

این رساله یکی از نفائس وبازیافته‌های گرانقدر ادبیات فارسی است هم ازحیث لغت وهم ازحیث‌آداب واصول‌خاص بازداری. درین اثرصدها لغت قدیم وفراموش‌شده وجود داردکه متأسفانه صورت‌صحیح بسیاری‌ازآنها مجهول است ومصحح‌هم برصورت قطعی آنها دست نیافته است .

انتشار این‌کتاب قابل تقدیر بسیارست.

۵۸ـ نسفی، ابوحفض نجم‌الدین عمر

تفسیرنسفی . جلد دوم . به تصحیح عزیزالله جوینی . تهران. ۱۳۵۴ وزیری ص۴۷۵ تا ۱۰۶۴ (انتشارات بنیادفرهنگ‌ایران، ش۱۹۲)

این‌مجله حاوی سورهٔ حج تا سورهٔ ناس است ـ مؤلف میان سالهای۴۶۲ تا ۵۳۸ می‌زیسته است. این تفسیر ازحیث لغت ورسم‌الخط واجد مزایای قابل توجه ودقت‌نظراست . نگاهی به فهرست مفصل لغات آن‌گواهی‌است برین‌نظر.

۵۹ـ نعیمی تبریزی ، فضل‌الله

دیوان فارسی‌فضل‌الله نعیمی تبریزی و عمادالدین نسیمی شیروانی . به اهتمام رستم علی‌یف [با مقدمه س. جویا] تهران . دنیا ۱۳۵۳ رقعی . ۳۱۲ ص (ادبیات حروفیه، ۱)

سی‌وهفت صفحه ازین مجموعه اشعار نعیمی‌استرآبادی است وبقیه اشعار نسیمی . اصرار به اینکه نعیمی‌را درین دیوان تبریزی ثبت‌کرده‌اند خلاف‌سنت تاریخ ادبیات است. مسلماً هرشخص تاریخی را باید به همان‌صورتی نام‌بردکه درمآخذ ازو ذکر رفته است ونعیمی درآثار ادبی بـه عنوان نعیمی استرآبادی شناخته شده است. همیشه تصرف دراعلام موجب ایجاد اشتباه دراذهان می‌شود.

۶۰ـ هفت‌کشور یا صورالاقالیم

از مؤلفی ناشناخته‌کـه در سال ۷۴۸ هجری قمری تألیف شده است .

به‌تصحیح‌وتحشیهٔ منوچهرستوده تهران۱۳۵۳ . وزیری . ص(انتشارات بنیادفرهنگ ایران، ش۱۹۱ ـ منابع تاریخ وجغرافیای ایران،ش۶۵)

مصحح در تصحیح این متن جغرافیایی ازچهار نسخه استفاده و با الحاق فهرستهای متعدد استفاده کردن ازآن را بسیارآسان کرده است .

درمورد انجیل برحیا ؟ (ص ۹۲) ظاهراً حدس « برنابا » درست نیست و بسادگی می‌توان برخیارا تصحیف « یوحنا » دانست و یوحناست که یکی از حواریون بوده است

ادبیات معاصر

۶۱ـ پزشکزاد، ایرج

ادب مرد به ز دولت اوست تحریرشد . کمدی درسه قسمت با یك مقدمه ویك مؤخره - تهران . صفی‌علیشاه ۱۳۵۴ وزیری. ۱۵۶ ص

نویسنده استادی است در طنز نویسی ازآثارش آنچه شهرت بیشتر یافت « دائی‌جان ناپلئون » است.

۶۲ـ دولت‌آبادی ، یحیی

اردیبهشت واشعار چاپ ناشده . تهران. ۱۳۵۴ . رقعی. ۳۶۰ ص

کتاب با مقدمهٔ دکتر عیسی صدیق و سپس محمدعلی جمال‌زاده شروع می‌شودکسی که سالیان دراز با دولت آبادی دوست بوده است .

دولت‌آبادی از منورین عصرخود بودکه درباب آزادی ایران و تعلیم و تربیت خدمات شایسته انجام داد وآثار افکارش دراشعار اوبخوبی‌دیده می‌شود.

بعضی از شعرهای دولت‌آبادی به علت روانی بیان وروح متجددانهٔ آن‌در نخستین کتابهای درسی‌جدید ایران گنجانیده شده بود وبسیارباحال‌بود.

۶۳ـ رهنما ، تورج

تـا سرزمین چلچله‌ها ، تا مـاه . تهران . ۱۳۵۴ . رقعی . ۵۵ ص (انتشارات توس)

بطورنمونه نقل می‌شود : تحت عنوان « شهری درصبح »

می‌خرامند آشنا گلهای سرخ
درخیابانهای چینی رنگ صبح
از نگاه کوچه‌های بی‌نیاز

یاسها سر می‌کشند آهسته باز
در سکوت بامداد از راه دور
باز می‌گردند لکلکهای نور
شهر می‌پیچد میان عطرها .

۶۴ـ ریحان ، یحیی

دیوان یحیی ریحان بضمیمه چندین عکس تاریخی. چاپ سوم . تهران ۱۳۵۴ . وزیری. ۲۹۴ ص

یحیی ریحان مدیر روزنامهٔ گل زرد از ادبای قدیم و شاعران مشهورست وتجدیدچاپ دیوانش برای‌سومین‌بار دال برمقبولیت شعراو.

۶۵ـ صغیری ، ایرج

قلندرخونه . قصه‌ای ازفولکلورملی بندری قبل ازانقلاب سعید. تهران دفتر انتشارات رادیوتلویزیون ملی ایران. ۱۳۵۴ . رقعی۲۶ ص

۶۶ـ فرخزاد، فروغ

برگزیدهٔ اشعار . تهران چاپ چهارم شرکت سهامی‌کتابهـای جیبی ۱۳۵۴ . رقعی. ۱۷۱ ص.

۶۷ـ مرادیان‌گروسی ، علی‌اکبر

منظومهٔ بلند۷ سین و دیو وعمونوروز رشت ۱۳۵۵ . رقعی. ۳۹

۶۸ـ میرصادقی، جمال

نه آدمی، نه صدایی تهران . نشرامید ، ۱۳۵۴ . رقعی ۱۱۲ ص
مجموعهٔ ده قصه‌کوتاه است .

ادبیات خارجی

۶۹ـ حکمت ، ناظم

جمجمه . ترجمهٔ بلوهر آصفی . تهران . امیرکبیر . ۱۳۵۴ . رقعی . ۱۰۹ ص

نمایشنامه‌ای است درسه پرده

۷۰ـ گستنر، اریش

حانم کوچولو و آقا آنتون . ترجمه طوبی حاتم تهران . بنگاه ترجمه ونشر کتاب ۱۳۵۴ . رقعی ۱۶۹ ص

گستنر از نویسندگان و شعرای آلمان درقرن بیستم هجری است و از کسانی است که درآثارخود به دقایق اخلاقی توجه مبذول داشته است وکتابهایی که برای کودکان نوشته ازین خصیصه کاملا برخوردارست وآثاری که برای کودکان پرداخته مورد علاقهٔ بزرگسالان هم واقع شده است.

این کتاب یکی ازآثار دلپذیر مؤلف است که از زبان آلمانی به فارسی ترجمه شده است وبرای نوجوانان خواندنی و دلپذیرست.

۷۱ـ مارشاك ، س .

دوازده ماه. ترجمهٔ فرمرد. تهران، امیرکبیر. ۱۳۵۴. رقعی.۱۳۲ص

نمایشنامه‌ای درچهارصحنه .

هنرها

۷۲ـ ضیاء پور، جلیل

آشنایی با رنگ‌آمیزی در آثار هنری ایرانیان ازکهن‌ترین زمان تا دورهٔ صفویه تهران وزارت فرهنگ وهنر. ۱۳۵۳ رحلی ۱۶۲ص

حق بود که نویسنده از رساله‌هایی که دربارهٔ رنگ سازی وجود دارد از قبیل بیان‌الصناعات حبیش ونظایر آن که متعددست استفاده کرده بود . چه تنها استفاده از خود نقاشیها برای توصیف رنگ‌آمیزی ایرانی کافی نیست.

۷۳ـ مسعودیه ، محمدتقی

مداومت دراصول موسیقی ایران . تجزیه و تحلیل چهارده‌ترانه محلی ایران . تهران وزارت فرهنگ وهنر. ۱۳۵۳ . وزیری. ۷۰ ص

این چهارده ترانه عبارت‌است ازچهارترانهٔ مازندرانی ، دوترانه کردی وهشت ترانهٔ بلوچی.

تاریخ و سرگذشت

۷۴ـ اسلامی، الله‌قلی

چهاربازار قدیمی درفارس. شیراز. ۱۳۵۴ . وزیری. ۵۱ ص.

مراد بازارهای وکیل در شیراز ، قیصریهٔ لار ، بازار جهرم ، بازار و سرای مشیر در شیرازست - الله‌قلی اسلامی از خادمان دلسوز و علاقه‌مند به‌آثار باستانی فارس است وهرچه می‌نویسد خواندنی است.

۷۵ـ افشار ، ایرج

یادگارهای یزد جلد دوم ، معرفی ابنیهٔ تاریخی و آثار باستانی شهر یزد . تهران انجمن آثارملی ۱۳۵۴ وزیری، ۱۴۵۵ ص (در دوبخش) (انتشارات انجمن آثارملی، ش۱۱۶ وضمیمه)

نهصد وسی‌صفحه مطلب است و بقیه عکس وفهارس درین جلد دویست و چهارده اثر تاریخی مورد معرفی قرارگرفته است و همه مربوط است به داخل شهر یزد .

۷۶ـ امین‌الدوله ، فرخ‌خان

مجموعهٔ اسناد ومدارك فرخ‌خان امین‌الدوله . قسمت‌چهارم . به‌کوشش کریم اصفهانیان تهران ۱۳۵۴ وزیری . ۳۵۹ ص+۷۲ تصویر (انتشارات دانشگاه تهران ، ش۴ر۱۱۵۵)

این‌جلدحاوی۲۵۸ سندست. بسیاری ازآنها نامه‌هایی‌است ازحسام‌السلطنه به فرخ‌خان درقضایای هرات ونامه‌هایی ازسلیمان‌خان صاحب اختیارونامه‌هایی از فرهاد میرزا و شجاع‌الدوله ومستشارالملك و نایب‌الایاله و ظهیرالدوله و عده‌ای دیگر وهم ازمآخذ مفید و دست اول که برای تحقیقات مربوط به تاریخ عصر ناصری بسیار نافع است.

براستی‌باید ازآقای معاون‌الدوله‌که این‌اسناد را دراختیاردانشگاه قرار داده‌اند و از فاضل محترم آقای‌کریم اصفهانیان‌که با حوصله و دقت و علاقه تاکنون درنشر چهارجلد ازین‌مجموعهٔ بزرگ اهتمام ورزیده است تشکرکرد. آقای اصفهانیان در مقدمه خود یادآور شده است‌که درمشکلات خواندن اسناد ازبصیرت ولطف دکترحسین محبوبی‌اردکانی بهره‌ور بوده است والبته معاضدت ایشان درین نوع کارها دارای فواید بسیارست .

۷۷ـ بامداد ، مهدی

شرح حال رجال ایران درقرن ۱۲و۱۳و۱۴ هجری. جلد ششم . تهران . ۱۳۵۴ وزیری . ۲۹۶ ص + تصاویر

این مجلد بمانند پنج جلد دیگر تألیف شده است وطبعاً یکی از مراجع محققان تاریخ دورهٔ قاجاری‌خواهد بود.

۷۸ـ بهروزی ، علینقی

بناهای تاریخی و آثارهنری جلگه شیراز. چاپ‌دوم با تجدیدنظر کلی
شیراز اداره‌کل‌فرهنگ‌وهنراستان‌فارس. ۱۳۵۴ . وزیری. ۳۲۶ص

نام‌کتاب گویای مطالب آن‌است وعلینقی بهروزی‌طبعاً ازشایستگان‌معرفی
شیراز وحوزه فرهنگی آن است .

۷۹ خان ملك ساسانی

دست پنهان سیاست انگلیس درایران . چاپ دوم . تهران . انتشارات
بابك . ۱۳۵۴ رقعی. ۱۰۶ ص

۸۰ـ زرین‌کوب ، عبدالحسین

تاریخ درترازو، تهران . امیرکبیر. ۱۳۵۴ . وزیری. ۳۲۳ص(تاریخ
وتاریخ نگارش، ش۲)

نخستین تألیفی‌است‌که توسط یك نویسندهٔ اهل به زبان فارسی دراصول
تاریخ نگاری و فلسفهٔ آن تألیف و نشر می‌شود واهمیت‌آن دریں‌است‌که مؤلف
خود مورخ است و از ذوق ادبی برخوردار و همین مایه‌ها موجب دلپذیری
کتاب است .

زرین‌کوب دریں‌کتاب ، با توجه به مآخذ اصیل ومعتبر اروپائی ودقت
نظر درتواریخ اسلامی به نتایج عالمانه‌ای رسیده است

مباحث‌کتاب عبارت است از

فایدهٔ تاریخ ـ تاریخ و اسطوره ـ سنتهای تاریخنویسی ـ تاریخنویسی در
یونان و رم ـ اروپا و تاریخنگاری ـ بازجویی وبازآفرینی ـ تاریخ وشناخت
نقد وارزیابی ـ جستجوهای‌تازه ـ اندیشهٔ تاریخ نگری ـ افقهای ناکجاآباد
کارنامهٔ تاریخ .

۸۱ـ سادات ناصری، سیدحسن

سرآمدان فرهنگ وتاریخ ایران در دورهٔ اسلامی. بخش‌نخست آ ـ ر
تهران . ۱۳۵۳ . وزیری. ۵۱۹ ص (شورای عالی فرهنگ و هنر
ش ۱۵)

این نوع‌کتب برای مراجعه بسیار ضروری ومفیدست . وتاکنون‌چندین
مجموعه ازین قبیل انتشار یافته است‌که براستی از اهم آنهاکه رواج عام یافت
ریحانةالادب مرحوم مدرس تبریزی است.

کتابی که آقای سادات ناصری جلد اول آن را نشر کرده‌اند به قصد معرفی سرآمدان فرهنگ و تاریخ ایران و به ترتیب الفبائی اسماء اشخاص است و به همین ملاحظه حق بود نام اشخاص بنحوی از زوائد عاری می‌شد و در جای خود قرار می‌گرفت که خواننده دچار گرفتاری نشود فی‌المثل آخوند ملاخلیلای قزوینی بهتر بود که در قزوینی و در درجهٔ دوم در خلیل گذاشته شده بود و مسلم است که «آخوند» و «ملا» از الفاظ زائد برسر اسم است و در یك فهرست فرهنگواره نباید مدخلیتی داشته باشد. از همین قبیل است آقا برسر اسامی آقا رضی ، آقا غلامحسین، آقا محمد مهدی ارباب (که حتماً مناسب بود در ارباب آورده شود) از زوائد دیگر «استاد» امیر و نظایر آنهاست.

مؤلف کار خوبی کرده است که در ذیل هر صاحب ترجمه به مراجع مهم اشاره کرده است.

۸۲ــ سارتون ، جورج

مقدمه بر تاریخ علم. جلد اول از هومر تا عمرخیام. ترجمه غلامحسین صدری افشار. تهران. دفتر ترویج وزارت علوم و آموزش عالی. ۱۳۵۳ وزیری ۹۳۵+۳۰۸ ص

کتاب از امهات تألیفات این قرن است. پیش از این تاریخ علوم سارتون در دو مجلد از طرف مؤسسه فرانکلین انتشار یافته بود و اینك جلد اول مقدمه انتشار می‌یابد.

کار واجبی که می‌بایست در این ترجمه انجام شده بود برگرداندن تواریخ میلادی در شرح احوال بزرگان شرق بود. چه گفتن اینکه فردوسی در ۱۰۱۰ شاهنامه را به پایان برد بسیار دوراز ذهن ایرانی است. دیگر اینکه اعلام خارجی که در تمدن اسلامی شکل خاص یافته است باید به آن صورت آورده شود مثل دیسقوریدس که علی‌الظاهر ثبت آن به صورت «دیوسکوریدس» مناسب نیست.

بهر تقدیر مترجم کاری مفصل را آغاز کرده است و در صورت سعی در یافتن و ثبت اعلام به شکل صحیح خدمتی قابل تقدیر انجام می‌شود و یادگاری از مترجم پایدار خواهد ماند.

۸۳ــ سخنانی دربارهٔ فروغی

خطابه‌های ایراد شده در کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران در آذرماه ۱۳۵۰. تجدید چاپ به مناسبت نامگذاری تالار سخنرانی کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد به تالار فروغی. تهران. ۱۳۵۴. وزیری

۵۰ ص. (انتشارات کتابخانه مرکزی ومرکز اسناد، ش ۸)

حاوی سخنرانی عبدالله انتظام ، دکتر عیسی صدیق، دکتر غلامعلی رعدی آدرخشی، مجتبی مینوی، حبیب یغمائی.

۸۴- شهبازی ، ع . شاپور (مترجم)

پژوهشهای هخامنشی شامل هشت مقاله در باب تاریخ و باستانشناسی هخامنشی بقلم دانشوران غربی. تخت جمشید مؤسسه تحقیقات هخامنشی ۱۳۵۴ وزیری بزرگ ۱۱۳ ص

شاپور شهبازی که عده‌ای از مقالات ونقدهای محققانه‌اش درین مجله چاپ شده واکنون مدیر موسسهٔ تحقیقات هخامنشی است ازامیدهای آیندهٔ ایران برای تاریخ پیش ازاسلام است که دانائی وجوانی وتوانائی را بههم جمع کرده است.

مجموعهٔ حاضر گواه کار بزرگی است کــه آغاز کرده است و توجه کرده است که برای انتشار صحیح شناخت تاریخ پیش از اسلام باید به تحقیقات اروپائیان که درین رشته پیشقدم و متبحرند توجه کرد و همگان را با این نوع آثار آشنا کرد وعموم را توجه داد که تاریخ وتحقیقات علمی باآنچه گاه بطور لاف وگزاف عرضه می‌شود تفاوت بارز دارد.

انتشار این نخستین نشریهٔ این مؤسسه را به شهبازی تبریك می‌گوئیم و امیدواریم وزارت فرهنك وهنر به داشتن این دانشمند نمونه ببالد.

محتویات این شماره عبارت است از

- دودمان هخامنشی : جرج راولینسن
- سازمانهای شاهنشاهی هخامنشی : د . ن . فرای
- سنگنبشتهٔ داریوش بزرك
- شمارهٔ ناوها ولشکریان ایرانی
- فهرست ایالات هخامنشی . کنت
- توصیف وتفسیر تندیس داریوش : د . استروفاخ
- مفرغهای هخامنشی : روث امیران
- یادداشتی دربارهٔ بازسازی ردای هخامنشی : پیر بابك

۸۵- صفائی ، ابراهیم

آئینه تاریخ. تهران . وزارت فرهنگ وهنر ۱۳۵۳. وزیری. ۱۵۱ ص

مجموعه‌ای است ازدوازده سند تاریخی ازدورهٔ قاجار و بحثی دربارهٔ هریك.

۸۶ـ صفائی، ابراهیم

زمینه‌های احتماعی کودتای ۱۲۹۹ . ورارت فرهنگ و هنر . ۱۳۵۳
وزیری ۲۶۶ ص

درین اثر چند سند تازه ار بوشته‌های وقارالملك، حکیم‌الملك، دستخط مظفرالدین‌شاه ، گزارش‌مسیو نوز، وکیل‌الدوله، قسم‌نامهٔ ضرغام‌السلطنه‌ودیگران، گزارش حسین‌علاء به چاپ رسیده‌است.

۸۷ـ صفائی، ابراهیم

کودتای ۱۲۹۹ وآثار آن . تهران . وزارت فرهنگ وهنر. ۱۳۵۳
وزیری ۱۴۸ ص

درین‌کتاب دو‌نامه چاپ شده است‌که درمراجع دیگر تاکنون‌درج نشده بود یکی نامه‌ای است ار ارفع‌الدوله به مشیرالملك علائی دربارهٔ امتیاز نفت شمال ودیگر نامهٔ محبرالسلطنه در زمان حکومت آدربایجان‌که هر دو برای تحقیقات مفیدست .

۸۸ـ طاهری، ابوالقاسم

تاریح روابط بازرگانی وسیاسی‌انگلیس وایران ازدوران فرمانروائی مغولان تاپایان عهد قاجاریه جلد اول ازآغاز تاعقد معاهدهٔ گلستان.
تهران.۱۳۵۴. وزیری ص(انتشارات انجمن‌آثارملی، ش۱۱۷)

عنوان‌کتاب گویای مطالب درون آن است و این اثر بمانند دیگر آثار مؤلف مبتنی برمآخذ صحیح است وسراسر آن به اسلوب علمی وبه زبانی‌وبنایی فصیح وروشن تألیف شده است وازکتب ماندنی وخواندنی به شمار خواهد رفت وحق‌آنست‌که ایشان با دسترسی‌که به منابع دارند دنبالهٔ این تألیف را نیز از دست نگذارند.

۸۹ـ طاهری ، ابوالقاسم

تاریخ سیاسی واجتماعی‌ایران ازمرگ تیمور تا مرگ شاه عباس. چاپ دوم . تهران . شرکت‌کتابهای‌جیبی. ۱۳۵۴ . رقعی. ۳۰۶ ص

یکی ازکتابهای خوبی است‌که درین سالهای اخیر در زمینهٔ قسمتی از تاریخ ایران تألیف شده است . ذوق ومایهٔ طاهری درخورتحسین است.

۹۰ـ طبری، محمدبن جریر

تاریخ طبری یا تاریخ‌الرسل‌والملوك . ترجمهٔ ابوالقاسم‌پاینده. تهران ۱۳۵۳ـ۱۳۵۴ . وزیری. جلدهای ۸ـ۱۴ (انتشارات بنیادفرهنگ ایران)

۹۱ـ فخرائی ، ابراهیم

گیلان درگذرگاه زمان تهران جاویدان. ۱۳۵۴ رقعی. ۳۵۴ص

بخش اول اوضاع طبیعی، بخش دوم اوضاع اقتصادی، بخش سوم اوضاع اجتماعی (سکنه ، خوراك ، پوشاك ، مسکن و غیره) ، بخش چهارم اوضاع تاریخی ، بخش پنجم فرهنگ و هنر (مخصوصاً قسمت مربوط به روزنامه‌ها و مجلات ومدارس وکتابخانه‌ها و مجامع فرهنگی حاوی اطلاعات تازه است)

عکسهای مناظر واشخاص‌که درکتاب‌چاپ شده است همه دیدنی است اما افسوس‌که خوب چاپ نشده است .

کتاب از آثار با ارزش ابراهیم فخرائی است . مردی‌که اززمان میرزا کوچك‌خان تاکنون درباب فرهنگ گیلان کوشیده است .

۹۲ـ قائم‌مقامی، جهانگیر

اسناد فارسی عربی وترکی درآرشیو ملی پرتغال دربارهٔ هرموزوخلیج فارس . جلد یکم مدخل ــ مسأله هرموز در روابط ایران و پرتغال . تهران . ۱۳۵۴. وزیری. ۲۹۰ ص (ستاد بزرگ ارتشتاران، نشریه شمارهٔ ۱۴)

این‌کتاب یکی از آثار مهم و دقیق دربارهٔ تاریخ هرموز وخلیج فارس درعهد صفوی است. به مناسبت اهمیت‌آن مقالهٔ مفصلی درباب‌آن درشمارهٔ آینده درج خواهد شد .

کتاب همراه است با عکس اسناد .

۹۳ـ قائم‌مقامی، جهانگیر

ایران امروز. تهران. ۱۳۵۴ ــ وزیری . ۲۱۲ ص. (شورای عـالی فرهنگ وهنر، ش۳۹)

تاریخی است از جریان اوضاع و احوال ایران از کودتای ۱۲۹۹ الی عصرحاضر.

۹۴ـ قاسمی، ابوالفضل

الیگارشی یا خاندانهای حکومتگر ایران ۲ـ خاندان اسفندیاری تهران. ۱۳۵۴ وزیری. ۱۲۰ ص

سعی مؤلف درین رشته تألیف بر آن است که تأثیرات رجال هرخاندان را درسیاست وتاریخ ایران بازنماید. نتیجه‌ای که از تأثیرات خاندان اسفندیاری درج‌شده‌چنین خلاصه شدنی‌است که افراداین‌خاندان۴۴ باز نماینده مجلس شده و۴۶ لقب سیاسی یافته وهفت عضو در فراماسونری داشته وبیش از پنجاه بار به وزارت وسفارت رسیده‌اند و ازسهامداران شرکت نفت ایران وانگلیس‌بوده‌اند

۹۵ـ قاسمی، ابوالفضل

قربانیان استعمار درایران تهران ۱۳۵۴ رقعی ۶۲ ص (بررسی تاریخ ، ۱)

این رساله چکیده‌ای است دربارهٔ چگونگی نفوذ سیاست استعماری از عهد صفویه .

۹۶ـ کرمی‌پور، محمدرضا

علل استخدام مستشاران خارجی از دول بیطرف پس‌از استبداد صغیر. تهران .کتابخانه مرکزی. ۱۳۵۴ . وزیری. ۵۰ ص

۹۷ـ گرانت ، ا . جی .

تاریخ اروپا از عهد قدیم تا جنگ بزرگ جهانی ۱۹۱۴ ترجمهٔ حسین جودت تهران ۱۳۵۴ . وزیری . ۶۰۰ ص

۹۸ـ مدرس رضوی ، محمدتقی

احوال وآثار . ابوجعفر محمد بن محمد بن‌الحسن الطوسی ملقب به نصیرالدین. چاپ دوم تهران . ۱۳۵۴ وزیری۲۹+۷۲۲ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ۲۰۸)

این کتاب بدون تردید جامع‌ترین کتابی است که دراحوال وفهرست‌آثار خواجه نصیر تاکنون تألیف شده است و چاپ حاضر که چاپ دوم کتاب است مرجعی است برای تمام‌کسانی‌که بخواهند در احوال خواجه استقصا و تفحص کنند .

دقت وممارست استاد مدرس‌رضوی همراه با صداقت وعلم دوستی که‌جبلی

اوست موجب‌شده است که کتاب منقح و عالمانه و عاری از هرگونه فضل‌فروشی و اطناب وپراکنده‌گویی است .

۹۹ـ مردوخ کردستانی ، محمد

تاریخ کرد و کردستان وتوابع یا تاریخ مردوخ جلدهای اول و دوم . تجدید طبع . تهران. [۱۳۵۴] وزیری. ۲۰۱+۴۲۷ ص

۱۰۰ـ مسعودی، فرهاد

پیروزی‌لبخند. تهران . روزنامه اطلاعات. ۱۳۵۴ وزیری. ۳۰۸ص

شرح احوال عباس مسعودی و در حقیقت تاریخچهٔ روزنامهٔ اطلاعات و تأسیسات وسیع آن است که همت و پشتکار و درایت عباس مسعودی دربه‌وجود آمدن مؤثر بوده است .

۱۰۱ـ مظفریان ، منوچهر

دوعارف ازکازرون با مقدمه‌ای در زمینه کازرون درگذرگاه تاریخ شیراز.۱۳۵۳ . رقعی—۱۳۰ ص

این رساله دراحوال شیخ مرشدکازرونی وامین‌الدین بلیانی‌است‌وخدمت با ارزشی شده که مؤلف برای علاقه‌مندان به آشنائی با تاریخ کازرون شمه‌ای مربوط به ابنیه وآثارآنجا نیزضمیمهٔ کتاب کرده است

۱۰۲ـ مقداشی ، زهیر

تجزیه وتحلیل مالی امتیازات نفتی‌خاورمیانه ۱۹۰۱ــ۱۹۶۵ ترجمهٔ سیروس ابراهیم‌زاده . تهران پیروز باهمکاری فرانکلین. ۱۳۵۴ رقعی. ۳۶۸ ص

۱۰۳ـ موسسیان ، هوسپ

حماسه یپرم به زبان هوسپ موسسیان بقلم آمده‌آموریان - ترجمه هرایرخالاتیان تهران ۱۳۵۴. وزیری. ۵۶+۷۱۹ ص .

موسسیان که صاحب یادداشتهای اصلی این کتاب است یکی‌ازکسانی‌است که به همراه یپرم از سیبری فرارکرد و از افراد فرقهٔ داشناکسوتیون بوده و به همین‌جهت ازحیث احتوا براحوال‌واطلاعات مربوط به یپرم بسیارمفیدست.

کتاب درسه بخش است .

بخش اول نوشته‌هایی است از مؤلف ومترجم و اسمعیل رائین در معرفی کتاب .

بخش دوم ـ خاطرات هوسپ موسسیان است که معرفی آن گذشت .

بخش سوم ـ عبارت است ازمقالاتی از نصرت‌الله فتحی، سکتکین سالور، اسمعیل رائین ، احمدکسروی، عباسعلی صالحی، مورگان شوستر .

عکسهای کتاب بسیار دیدنی وقابل توجه است.

۱۰۴ـ مولانا بروجردی ، غلامرضا

تاریخ بروجرد جغرافیا . حکام .رویدادها تهران کتابفروشی صدر ۱۳۵۳ . وزیری ۶۰۵ ص

درابتدای کتاب اطلاعاتی درباره آداب ورسوم و لغات و ضرب المثلهای محلی نیز آمده است.

۱۰۵ـ منصف ، محمدعلی

امیرشوکت‌الملک علم امیرقائن تهران. امیرکبیر. ۱۳۵۴ . وزیری ۳۳۵ ص

قسمت اول تولد ودوران جوانی، قسمت دوم خانواده امیر وتربیت، قسمت سوم خدمات فرهنگی، قسمت چهارم حوادث مهم زندگی، قسمت پنجم ازشهریور تا وفات. قسمت ششم نامه‌های مطلعین

۱۰۶ـ میر، محمدتقی

شرح حال وآثار واشعار شیخ روزبهان بقلی فسائی شیرازی . شیراز ۱۳۵۴ وزیری. ۱۵۲ ص (انتشارات دانشگاه پهلوی، ش۶۸)

قسمت مهم این کتاب مجموعهٔ اشعاری است که ازروزبهان بقلی جمع آوری وچاپ شده است .

۱۰۷ـ هیکل، محمدحسین

جنگ رمضان . ترجمه محمد کاظم موسائی . تهران . ۱۳۵۴ . رقعی ۱۹۶ ص (انتشارات طوس ، ۹۹)

۱۰۸ـ یزدانیان ، حسین

زندگانی یعقوب لیث . چاپ دوم . تهران . ۱۳۵۴ . رقعی. ۱۹۲ ص (انتشارات توس ، ۷۸)

کتاب خواندنی است دراحوال یعقوب لیث درپانزده گفتار .

109 - Nasr, T.

The Eternity of Iran . Tehran, Ministry of Culture and Arts 1974 625 p.

این کتاب ترجمهٔ « ابدیت ایران » است و ما در معرفی آن نظر خود را قبلا درج کرده‌ایم

110 - Premier Colloque International sur la Conservation des Monuments en brique Crue

Yazd - Iran 25 - 40. XI. 1972.

Tehran 1974. 95 + ۳۲ ص

مجموعه‌ای است از خلاصهٔ سخنرانیهایی که درمجمع بین‌المللی بناهای خشت خام ایراد شده است.

تعجب است از اظهارعقیده‌ای که آقای کریم پیرنیا بدین شرح ایراد کرده‌اند « درقسمت میبد که آن روز (عهد ساسانی) درکنار دریاچهٔ ساوه بوده(به‌شهادت تاریخ جعفری تا هزاران سال پیش از ورامین تا یزد و تـا میبد ادامه داشته) ومال‌التجاره ومسافر روی آن حمل می‌شده دریاچه بعد خشک شده وبه‌این‌صورت درآمده است.»(ص ۱۰)

سفرنامه وجغرافیا

۱۱۱ـ بن‌تان، اگوست

سفرنامهٔ بن‌تان ۰ نامه‌هـای یک افسر فرانسوی درباره سفرکوتاهی به ترکیه وایران درسال۱۸۰۷ ۰ ترجمهٔ منصورهٔ اتحادیه (نظام مافی) امیرکبیر ۱۳۵۴ ۰ وزیری۰ ۱۲۰ ص

ازمآخذ مفید برای‌تحقیق‌دربارهٔ عهد عباس میرزا وتبریزآن‌روزگارست وترجمه‌ای است خواندنی با نثری‌گویا وروان .

البته مناسب آن استکـه وقتی ازسرزمین ترکیه امروز درقرن نوزدهم یاد می‌شود به همان اصطلاح عثمانی نام برده شود .

۱۱۲ـ سعیدی ، عباس

سرخس دیروزوامروز۰ پژوهش درجغرافیای تاریخی وانسانی‌سرخس. تهـران ۰ ۱۳۵۴ ۰ وزیـری ۰ ۲۳۰ ص (انتشارات توس ، ش ۹۸ منوگرافی ، ش ۴)

مطالعهٔ جامع و لذت‌بخشی‌است درباره سرخس با توجه به مسائل انسانی که تاکنون درکمتر کتابی که مربوط به معرفی شهرهای ایران بوده مطرح شده است. ازفصول‌خواندنی این‌کتاب انسان وپدیده‌های جغرافیائی است.

۱۱۳ـ کلارك ، جان‌آی.

جغرافیای‌جمعیت‌وکشورهای درحال‌توسعه. ترجمهٔ هوشنگ‌بهرام‌بیگی.
تهران ۰ مؤسسه جغرافیائی و کارتوگرافی سحاب ۱۳۵۴ ۰ وزیری
۳۲۶ ص.

کتاب درهشت فصل‌است. مقدمه، آمریکای لاتین، افریقا ، آسیای جنوب غربی، آسیای جنوبی، آسیای شرقی، آسیای جنوب شرقی، نتیجه‌گیری
کتاب ازمراجع قابل‌اعتنا وترجمه استوار وبه زبان فارسی روان است.

۱۱۴ـ مجتهدزاده ، پیروز

جغرافیای تاریخی خلیج فارس ۰ تهران ۰ دانشگاه تهران . ۱۳۵۴
وزیری. ۷۲ ص (انتشارات دانشگاه تهران ، ش۱۴۹۲)

از مباحث‌کتاب : وجوه تباین در حدود جغرافیـائی بحر فارس وخلیج فارس از دید علمای اسلامی وعرب ـ دریای بین قاره‌ای فارس درمدارك وآثار عربی‌ـ دلیل‌انتساب دریای‌جنوب‌ایران به‌سرزمین‌فارس‌ازنظرعلمای‌عرب‌چیست

۱۱۵ ـ مظفریان ، منوچهر

جغرافیای‌کازرون . شیراز . ۱۳۵۴ . وزیری. ۳۲ ص

۱۱۶ـ ناصرالدین‌شاه قاجار

سفرنامهٔ خراسان . به خط میرزا رضا کلهر . تجدید چاپ ۰ تهران ۰
۱۳۵۴ . وزیری. ۲۲۷ ص(انتشارات فرهنگ ایران زمین، ش۲۰)

فرهنگ عامه

۱۱۷ـ آشپزباشی، میرزا علی‌اکبرخان

سفرهٔ اطعمه ۰ تهران ۰ ۱۳۵۳ ۰ رقعی ـ ۱۱۸ ص ۰ (انتشارت بنیاد فرهنگ ایران ، ش ۱۸۸)

این‌کتاب در آشپزی ایرانی است وحاوی اطلاعـات بسیار مهم از عهد ناصرالدین شاه .کتاب به خواهش تولوزان طبیب ناصرالدین شاه توسط میرزا

علی‌اکبرخان آشپزباشی تهیه شده و از روی نسخهٔ اصل عکسبرداری وعیناً طبع شده است . فهرستی که به انتهای کتاب الحاق شده بسیارمفیدست.

۱۱۸- امیر پازواری

کنزالاسرار مازندرانی [تحدید طبع از روی چاپ روسیه به وسیله برنهارد دارن] ومقدمهٔ منوچهرستوده ، ودیباچهٔ محمدکاظم گل باباپور تهران ۱۳۳۷-۱۳۴۹ . (۲ جلد)

تجدید طبع این کتاب که حاوی اشعارامیر پازواری است بسیار بجا بوده است ورحمات آقای گل باباپورقابل‌تقدیرست.

۱۱۹- انجوی شیرازی ، ابوالقاسم

جشنها و آداب و معتقدات زمستان . جلد دوم . استانهای آذربایجان وهمدان . تهران . امیرکبیر ۱۳۵۴ . وزیری . ۲۲۵ ص (گنجینهٔ فرهنگ مردم ، ش ۶)

درین مجلد مقدمهٔ ابوالقاسم انجوی خواندنی و اطلاعاتی که در بارهٔ رکوب‌الکوسج درآبادیهای همدان یافته قابل توجه است .

۱۲۰- انصافپور، غلامرضا

تاریخ و فرهنگ زورخانه وگروههای اجتماعی زورخانه‌رو . تهران . ۱۳۵۴ وزیری ۳۶۲ ص(انتشارات مرکزمردمشناسی‌ایران،ش۹)

انتشارات مرکز مردمشناسی ایران منظماً کتابهای با ارزش و مفیدی‌را منتشر می‌کند وکتاب تاریخ و فرهنگ زورخانه یکی ازآنهاست که باید بدان ارزش نهاد .

کتاب دارای سه بخش است .

تاریخ زورخانه ، فرهنگ و آداب و اصطلاحات زورخانه ، ورزشهای باستانی (زورخانه‌ای).

۱۲۱- لریمر ، د . ل .

فرهنگ مردم کرمان . به‌کوشش‌فریدون‌وهمن . تهران . بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۵۳ . وزیری . ۲۳۷ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ‌ایران، ۱۹۴)

معرفی مفصل این کتاب با ارزش درسال گذشته چاپ شده است.

کتابهای خارجی

۱۲۲ـ محمد بشیر حسین

فعل مضارع در زبان فارسی لاهور اظهار سنز. ۱۹۷۵. رقعی ۳۷۶ ص

نخستین اثر مستقل و مفصل درباره فعل مضارع در زبان فارسی است که انتشار می‌یابد و آنهم بوسیله یکی از ایرانشناسان پاکستانی که با ادبیات فارسی آشنایی دارد و از استادان این زبان در کشور خویش است. این اثر رسالهٔ دکتری مؤلف است.

کتاب در پنج باب است:

تعریف مضارع ـ مضارع در زبانهای دیگر ـ علامت ووجه اشتقاق مضارع ـ اقسام وموارد استعمال مضارع ـ فرهنگ مضارع (که ازصفحهٔ ۱۱۲ بهبعد است) درین باب افعال زبان فارسی با مثالهایی ازصیغه‌های مضارع آنها که درادبیات فارسی استعمال شده درج شده است.

زحمات محمد بشیر حسین در نشر ادبیات و زبان فارسی در پاکستان مشکور است.

123– Ghasemi – Gonabadi Homa

A Selected Annotated Bibliograhy on Population and Family Planning in Iran. Chapel Hill (North Carolina) 1975. 54 p. (Bibliography Series, 10)

درین کتابشناسی مربوط به جمعیت و خانواده درایران یکصد و نود و نه کتاب ومقاله مورد معرفی وتوصیف قرار گرفته است.

124 – Gignoux, Ph (et) A. Tafazzoli

Memorial Jean de Menasce. Tehran. 1475. 466 p. (Fondation Culturelle Iranienne, No 185)

این مجموعه از مقالات که به یادگار حیات علمی دومناش ایرانشناس پهلوی‌دان فرانسوی تنظیم وچاپ شده است یکی از مجموعه‌های قابل توجه در زمینهٔ مباحث زبانشناسی وفرهنگ ایران باستان است که به همت دوتن ازشاگردان

آن فقید تهیه شده است .

مقالات درچند مبحث تقسیم بندی شده : فلسفه وتاریخ ادیان ، مطالعات ایلامی، هنر وکتیبه دردوران تاریخی پارتها وساسانیها، مطالعات پهلوی، درباره سکائی وسغدی وتخاری، فارسی و « فارسی به خط عبری »

125 - Halm, Heinz

Die Ausbreitung der šafiʿitischen Rechtsschule von den Anfängen bis zum 8./14. Jahrhundert
Wiesbaden, 1974. 340 p (Beihefte zum Tübinger Atlas des Vorderen Orients, Reihe B Nr. 4)

این کتاب وصف و شرح وضع وتعداد مدارس براساس مذهب شافعی است که در ایران وماوراءالنهر وشامات دائر بوده است.

کتاب دارای اطلاعات بسیار تاریخی وجغرافیای تاریخی است و ازحیث احصا و استقرار کم نظیر.

مؤلف اغلب مآخذ ومنابع ومتون قدیمی را دیده وذکر مدارسی را که در آن کتب دیده است همه را بهاسلوب علمی امروزی درین کتاب جمع کرده است.

مؤلف ازکسانی است که با هیأت تهیهٔ اطلس تاریخی خاور نزدیك که در توبینگن تهیه میشود همکاری دارد.

126- Floor, W. M

The Guilde in Qajar Persia. (Proefschrift) 1971, 171 p

رسالهٔ فلور درباره اصناف ایران درعهدقاجار درنه بخش است: ساختمان اجتماعی عصر قاجار - نمای کلی اصناف - تشکیلات آنهـا - تأثیرات اجتماعی اصناف واهل فتوت - اصناف ومالیات - تأثیرات سیاسی اصناف - ترجمهٔ جغرافیای اصفهان . تحویلدار .

127 - Hurean, Jean

Iran Today. Paris, Editions Jeune Afrique. 1975. 252 p.

راهنمائی است تاریخی وسفری برای کسانی که میخواهند به ایران سفر کنند . این راهنما به کمك وزارت اطلاعات وجهانگردی تهیه شده است ودومین

چاپ آن است و به دو زبان فرانسوی و آلمانی‌هم وجود دارد . عکسهای بسیار زیبا در آن به چاپ رسیده ومطالب‌هم خواندنی است.

128 - Monchi – Zadeh, Davoud

Topographisch _ Historische Studien zum Iranischen Nationalepos Wiesbaden 1975.

309 p (Abhandlungen fur die Kunde des Morgenlandes, 41/2

تازه‌ترین کتاب است دربارهٔ شاهنامهٔ فردوسی و نیز تازه‌ترین اثر از داود منشی‌زاده . منشی‌زاده سالهایی است که در دانشگاه اوپسالا به تدریس‌زبان و فرهنگ ایران اشتغال دارد وچند کتاب اساسی دربن‌زمینه منتشرساخته است. که از آن جمله است کتابی درباره تعزیه و تصحیح متن لغتنامه‌ای قدیمی که سابق برین دربن مجله ذکرش آمده است.

کتاب حاضر بحثی‌است دلپذیردرباره مباحث جغرافیایی‌تاریخی شاهنامه ومطالبی است که تاکنون کمتر بدان پرداخته شده است فصل اول گزارشی و دقت نظری‌است درباره مقدمهٔ قدیم شاهنامه . فصل دوم حاوی تحقیقی‌است‌مفصل (یکصد صفحه) درباره مازندران و توجیه‌هایی‌مربوط به مازندران وطبرستان و هند ویمن ودیگر آن در بند هشن ودینکرد و ایاتکار جاماسب .

فصل سوم تحقیقی‌است درباره خاورو باختر وبالاخره تعیین‌محل سیاوشگرد، دریای کنگ، کاسه‌رود، چشمهٔ‌سو، چشمهٔ سور، عر دژ و بسیاری‌ازاعلام جغرافیایی دیگرشاهنامه‌که تحقیق درمحل وموضع آنها مورد داشته است

این کتاب از آثار ماندگار ویادگاری ارجمند ازمنشی‌زاده است.

129 - Purhadi, I

Persian Manuscripts in The Library of Congress.

رساله‌ای‌است‌درمعرفی نسخه‌های‌فارسی کتابخانهٔ کنگره امریکا که‌بصورت موقتی چاپ استنسیل شده است.

درین کتابخانه بیش‌از ۸۳ عنوان نسخهٔ خطی‌فارسی دیده می‌شود. زحمت آقای‌پورهادی‌درمعرفی آنها با ارزش است ازین‌جهت که طالبان نسخ‌خطی‌فارسی دریافتند که در کتابخانهٔ کنگره امریکا نسخه‌های نایاب ومهمی‌وجود ندارد.

130-Rossi, A. V.

Linguistica Mediopersiana 1966 _ 1973. Bibliografia

Analitica. Napoli. 1975 . 78p. (Supplemento No. n5 agli Annali vol 35 fasc. 4 .)

این رساله کتابشناسی تحلیلی مطالعـات فارسی میانه است در زبـانهای اروپائی وفارسی. جای خوشوقتی است که تحقیقات فارسی مانند نوشته‌های رحیم عفیفی، فرهاد آبادانی، احمد تفضلی نیز مورد معرفی قرارگرفته است .

131- Wilber, Donald N.

Rıza Shah Pahlavı, The Resurrection and Reconstruction of Iran. Newyork, Exposition Press, 1975. 301 p

نخستین کتاب مستقلی است که درسرگذشت رضا شاه پهلوی به‌زبان انگلیسی انتشار می‌یابد . مؤلف درتألیف خود منابع خارجی وایرانی را مورد استفاده قرارداده است.

مؤلف از ایرانشناسان است وتألیفاتش درباره ایران وافغانستان معروف مانند معماری وبناهای تاریخی ایران درعهد ایلخانان ، کتابشناسی افغانستان، سلاطین ایران ، باغهای ایران وغیره .

کتاب حاضر با عکسهای دیدنی وجالب توجهی همراه است.

ابعاد فرهنگی در تحقیقات علمی و اجتماعی

بقیه از صفحهٔ ۳۷۴

بعضی‌ازهمکاران ایرانی‌ما ، به بیشتر نقاط این سرزمین سفر کرد . با اینهمه‌زبان فارسی‌را تنها درحدی یادگرفت که بتواندنیازهای‌روزانه خودرا برآورده‌سازد.

هرگز به دنبال آموختن زبان فارسی ادبی نرفت تا بتواند روزنامه یا نشریه یا کتابی به این‌زبان بخواند . باری، محقق نامبرده درسالهای اخیرمرتباً کتابهائی‌درباره ایران‌انتشارداده است ومی‌دهد. اما ، با آن که کتابهایش‌حاوی مطالبی‌است که هیچ کدام «غلط» نیست وبرخی ازآنها خواندنی نیزهست،ولی هیچیك ازکتابهـای او خواننده را به راستی به جایی نمی‌رساند ، یعنی به او نمی‌گوید که مردم ایران واقعاً چگونه مردمی‌اند وهیجان درونی این‌جامعه دقیقاً ازکجا سرچشمه می‌گیرد وجنبه‌های خاص وبنیادی این فرهنگ وتمدن‌را درچه عواملی باید جست وجو کرد .

چرا ؟

به همان دلیل که گفتم . این محقق می‌خواهد به همهٔ پدیده‌های اجتماعی بادیدی « ابژکتیو » و به اصطلاح « علمی » نگاه کند، و در نتیجه پدیده‌هائی همچون دین وملیت و زبان از زواید دید او بیرون می‌مانند ؛ و از همین‌جاست که او هرگز به عواملی کــه اساسی ترین نقش را در همهٔ تحرکات و تحولات فکری‌وفرهنگی‌واجتماعی‌ما داشته‌اند ودارند پی‌نمی‌برد . او تنها به دنبال«علم» است ؛ اما «علم» او واقعاً روشنگر هیچ‌حقیقتی دربارهٔ انگیزه‌های‌اصلی‌حرکت جامعه نیست .

نمونه دیگری که می‌خواهم دراینجا به آن اشاره‌کنم مربوط به یکی از استادان دانشمند خودمان است که همه به مراتب فضل‌ونیکخواهی‌ودانش‌پژوهی ایشان اذعان دارند، ومن شخصاً همیشه با بیشترین احترام و علاقه از ایشان یاد می‌کنم .

ایمان وعلاقه وپشتکار این مرد حقیقتاً می‌تواند نمونه وسرمشقی برای‌همهٔ ما باشد. اما نکته‌ای که می‌خواهم دراینجا ازآن‌سخن بگویم این‌است که ایشان همیشه ، درکلاسهای خود و درگفت وگو با دوستان ، تأکید می‌کردند که باید « روح علمی » داشت. درحقیقت، شاید بشودگفت که اصطلاح «روح علمی» از کلامهای ایشان بود .

یك روز، درمحضردوستان ، با ایشان‌گفت وگو می‌کردم .

گفتم . « جناب دکتر ، می‌دانید شاگـردان شما در بـارهٔ جناب عـالی چه می‌گویند ؟»

پاسخ استاد منفی بود .

گفتم : « شاگردان شما می‌گویند هیجان انگیزتـرین لحظات درس شما در کلاسها تان ، همان لحظاتی است که از فرهنگ و گذشتهٔ ایران سخن‌می‌گوئید و صحبت شمـا ، مثلا ، دربـارهٔ ابوریحان بیرونی و خواجه نصیرالدین طوسی است . دراین‌لحظات شور وعشق است که شخصیت شما جلال وشکوه و زیبائی خاص خود را می‌یابد، نه وقتی که از « روح علمی » درمعنای غربی‌آن حرف میزنید .»

به استادگفتم که آنچه شخصیت ایشان‌را می‌سازد دقیقاً همان‌حقایقی است که ، ازنظرروح خشك علمی، مردود ومطرود است: یعنی‌صفات اخلاقی‌وفضائل معنوی که همیشه درشرق حاکم بزندگی علمی بوده است ، نه سودجوئی از هر تفکر علمی که غربی‌ها در دویست سال اخیر رسم کرده‌اند . و اصولا این روح علمی «چیست؟» . فیش کردن کتابها و ثبت وضبط مطالب به روشهای علمی ؟ بسیارخوب، ما می‌توانیم این‌کارهارا ازغربی‌ها بیاموزیم . اما من به تجزیه و تحلیل کردن مسائل از روی همدلی و همدردی و دارا بودن آن حس درونی و اعتقادات اخلاقی که محقق ومتفکررا وادار به مطالعه وموضع‌گیری می کند نظر دارم ، و اینها بی‌تردید ، خارج از این روح به اصطلاح «علمی» است.

نمونهٔ دیگری کـه دراینجا به یادم می‌آید ، باز ، به نخستین سالهـای بنیادگذاری «مؤسسهٔ تحقیقات ومطالعات اجتماعی » مربوط می‌شود. درآن‌سالها « مؤسسه » از مرحوم جلال آل احمد و عده‌ای از دوستان ایشان خواست که به روستاهای ایران بروند ودربارهٔ آنچه «فرهنگ عامه» و«فرهنگ روستائی» نامیده میشود تحقیق‌کنند . ازگوشه وکنار ، بسیاری از « فرنگ رفته‌ها » به ما اعتراض کردند که این‌کارها درست *نیست*، «علمی» *نیست* .

ما گفتیم : «چه عیبی دارد که درجوارکارهای «علمی» شما ، شیوه قدیمی سفرنامه نویسی ناصرخسرو نیز حفظ شود ؟

چرا نباید این اصالت پایداربماند ؟ »

اکنون که پانزده ـ شانزده سال از آن روزگار می‌گذرد ، باز می‌بینیم که همان قبیل‌مطالعات وتحقیقات ظاهراً غیرعلمی از پرسشنامه نویسی‌ها وطرح

جداول و نمودارهـای « علمی » امروزی به مراتب اصیل‌تر و نتیجه‌بخش تر بوده است .

هر انگاره یا «روبر» علمی، اگر زیربنائی فرهنگی نداشته باشد، به‌خودی خود چیزی خشک و بی‌معنی است . هیچ فکر کرده‌اید که چرا ، مثلا، وقتی دکتر باستانی پاریزی از روستاهای ایران سخن می‌گوید ، ما دربرابر چشمان خود تصویری از روستای ایرانی را می‌بینیم که به مراتب دقیق‌تر، روشنتر و زنده‌تر ازگزارشی است که یك مردم‌شناس غربی یا یك جامعه‌شناس ایرانی« ازفرنگ برگشته) عرضه می‌کند ؟

به نظر من ، این درسی است کـه تمام دانشمندان ایرانی، در زمینه‌های متفاوت علوم اجتماعی، باید درباره‌اش مطالعه وتأمل کنند .

یکی ازنتایج منفی مبالغه کردن درباره باصطلاح «روح علمی» را امروزه میتوان در روحیات و افکارگروهی از روشنفکران یافت که در کشورهای غربی تحصیل کرده‌اند .

درنظرایشان ، روی‌آوردن به علوم وفنون غربی با نوعی بی‌توجهی و بی اعتنائی به فرهنگ ملی ملازمه پیدا کرده است .گوئی هرکس به دنبال علوم و فنون جدید غربی می‌رود ، برای‌همیشه ، از فرهنگ ملی بی‌نیاز میشود وآن را نوعی « امرتحملی، » که می‌توان ازآن صرفنظر کرد ، تلقی می‌کند.

با مطالعهٔ سیر تحول جامعه ایرانی در ۵۰ـ۶۰ سال‌گذشته ، می‌بینیم که تا نسل ذکاءالملك فروغی وغلامحسین‌خان رهنما وکمی بعد ازآن ، یعنی‌تادوره کسانی همچون مرحوم دکتر محمدباقر هوشیار ، دکترمحسن هشترودی و دکتر غلامحسین صدیقی، کسانی که به آموختن معارف غربی، چه در زمینه‌های‌فلسفی وانسانی، و چــه در زمینه علوم اثباتی و ریاضی می‌پرداختند بلافاصله پس از بازگشت به وطن ، می‌کوشیدند تا ارمغان‌های خود را با فرهنگ ملی ممزوج ومرتبط کنند ومیان آنچه ازغرب آموخته بودند با سنن وسوابق فکری ومعنوی کشورخویش رابطه‌ای پدیدآورند وبدین‌ترتیب بودکه اینان به‌پیشرفت‌فرهنگ ملی‌وغنای زبان فارسی که مهمترین عامل ارتباط مردم این‌کشوربا یکدیگراست کمك می کردند .

اما ، دربیست سال اخیر، درمیان‌کسانی که برای تحصیل‌به‌خارج‌میروند بی‌اعتنائی شدیدی‌نسبت به فرهنگ ملی‌ملاحظه می‌شود . دراین‌زمینه، به‌خصوص زبان فارسی بیشترین لطمه را دیده است .

ازفرنگ برگشته‌هاگوئی خیال‌می کند که « زبان » به طور کلی‌هیچگونه لزوم واهمیتی در پیشرفت علوم وفنون‌ندارد . اغلب دانش‌آموختگان از فرنگ برگشتهٔ ما مقالات علمی خود را به زبان ودرنشریات کشوری انتشارمی‌دهند که درآن تحصیل کرده‌اند نتیجه‌آنکه با همهٔ پیشرفتهائی که کرده‌ایم، تعداد نشریات علمی در ایران بسیارکم است . چند نشریه‌ای نیر که در زمینه‌های علمی و فنی منتشر می‌شوند از چنان «سطحی» برخوردار نیستند که دست اندرکاران آنها را حدی بگیرند .

عجیب‌تر از همه اینکه دانشگاههـای ما نیز یکی شرایط ارتقاء به مقام « استادی » را انتشارمقالاتی درنشریه‌های خارجی‌قرارداده‌اند . وهمین«شرط»، دانشمند مشهورآقای دانش پژوه را ، که‌کارها وزحمات و بصیرت ودانش‌ایشان در مورد فرهنگ اسلامی بر هیچ‌کس پوشیده نیست ، مدتها از رسیدن به مقام « استادی » که حق مسلم ایشان بود، بازمی‌داشت.

گویا تنها دانشکده الهیات است که می‌تواند ، در مواردی خاص، آنهم با هزار « تدبیر » ازشراین «شرط» خلاص شود . نخست‌گروه تاریخ‌دانشکده ادبیات دانشگاه تهران بودکـه جناب دانش‌پژوه را شایسته احراز مقام استادی تشخیص داد .

اما این‌استاد فرهنگ اسلامی متأسفانه مقاله‌ای در مجله‌ای خارجی‌منتشر نکرده بود ودرنتیجه «واجد همه شرایط» نبود . وخلاصه‌کنم ، سرانجام رئیس دانشگاه ناگزیر شد، با همان « تدابیری » که‌گفتم ، از طریق دانشکده الهیات دانشمند نام آوری را ، که به هرحال از سالها پیش « استاد بود » و در مراتب فضل ودانائی ازبسیاری ازکسانی که به سهولت استاد شده‌اند برتراست، به‌مقام « استادی » « نائل»گردانند .

ملاحظه می‌کنید که حتی درمقررات استخدامی دانشگاههای ما نیزنوعی بی‌اعتقادی به خود وبی‌اعتنائی به فرهنگ ملی، که زبان فارسی یکی از مظاهر آن است، دیده می‌شود .

چرا استادان ما باید به زبانهای خارجی‌مقاله بنویسند ؟ مگرزبان‌فارسی چه عیبی‌دارد ؟

چرا ما نمی‌کوشیم تـا ، با نوشتن به زبان فارسی ، خمیر مایه قوی و نیرومندی را ، برای‌گسترش علوم وفنون در فرهنگ ملی‌خود ، پدیدآوریم.

خیلی‌ها هستند که زبان فارسی برایشان تا حد یك « چیززیادی ونالازم»

پائین آمده‌است. دانستن زبان فارسی برای اینان ، همچون دانستن یك «لهجه» است .

با خود می‌گویند . « دراین قرن، باید انگلیسی بدانیم ، آلمانی بدانیم و ....کافی است که مختصری‌هم فارسی بلد باشیم.»

درحقیقت، جامعه علمی وفنی ما هنوز این مطلب را عملا و به‌طور جدی درنیافته است که دانستن‌زبان فارسی یکی‌ازشرایط پیشرفت‌علوم وفنون‌درفرهنگ ملی‌ما است .

بدترازهمه این که در بیست سال اخیر دانستن زبانهای غربی یك حالت خاص «اشرافی» به خود گرفته و نوعی « تشخص اجتماعی » به شمار می‌رود وبه همین‌علت است که اغلب دانش‌آموختگان دانشگاههای عربی‌وخانواده‌های مرفه فرزندان حود را ، از سنین شش - هفت سالگی، یا ، در داخل مملکت به مدارس به اصطلاح « دوزبانی » می‌فرستند ویا روانه کشورهای غربی‌می‌کنند ونتیحه نهائی این‌کار این است که پیوند عاطفی و رابطه معنوی این کودکان، از همان‌آغازکار، با فرهنگ ملی وزبان مادری‌خویش قطع می‌شود .

درتوصیح این حقیقت، لازم است دراینحا تعریفی از مفهوم « فرهنگ » را یادآوری کنم . می‌گویند تاکنون صدوپنجاه تعریف متفاوت از « فرهنگ » عرضه شده است.

اما تعریفی که من آن‌را بیشترمی‌پسندم این است : « فرهنگ عبارت‌است از حافظه‌ای حمعی که‌گذشته یك ملت را به‌آینده آن مرتبط می‌سازد و درمسیر تحولات اجتماعی آن‌ملت،ازبریدگی‌ها وانقطاع‌های‌تاریخی پیشگیری‌می‌کند». دراین«حافظه جمعی» نقطه عطف‌ها ، مراکزومحورها ، یعنی پیشامدها،سنت‌ها، آداب ، چهره‌ها ، نامها و مفاهیم خاصی وحود داردکه هر یك از آنها در همه افراد ملت ، برانگیزنده افکارواحساسات وتحیلات یگانه‌ای‌است. برای نمونه، زمانی بودکه خاطره ابومسلم و مازیار و حوادثی که برآنان گذشت ، یا سخن گفتن از ابوریحان وخواجه نصیرالدین طوسی وکارها وآثارآنان، درهمه افراد ملت ایران احساسات وعواطف یکسانی‌را بیدار می‌کرد . اما امروزچه ؟

لازم نیست به‌گذشته‌های دور برگردیم. امروزکافی است ازبزرگان همین پنجاه ســاله اخیر ، یعنی از مردانی همچون دهخدا ، عباس اقبال و ذکاءالملك فروغی، یادکنیم وآثار بهت وناآشنائی را درچهره اکثریت‌نسل‌جوان ببینیم. در نسل کنونی یك حالت جدائی درونی ، یك انفصال تاریخی، پیدا شده است .

«حافظه جمعی» ما درمعرض بی‌اعتنائی قرارگرفته است.

به فرهنگ ملی وزبان فارسی چندان که باید توجه نمی‌شود. واین وضع « وحدت » و « هویت ملی » مارا به خطرافکنده است

چنان که گفتم، بسیاری ازفرزندان این سرزمین، دسته دسته، ازسنین شش هفت سالگی یا به کشورهای غربی فرستاده می‌شوند و یا، در داخل مملکت به مدارس «دوزبانی» وکمتر کسی است که به خطرات عظیمی که این امر برای آیندهٔ فرهنگی این سرزمین دارد فکر کند.

فرستادن کودکان به کشورهای غربی به چه منظورصورت می‌گیرد؟ روشن است که آرزوی خانواده‌ها این است که فرزندانشان، پس ازچندین سال تحصیل با دستی پرازعلوم وفنون غربی، به وطن خویش بازگردند. انگیزهٔ سودجوئی و « تأمین آیندهٔ بهتر » را نیز البته نباید ازیاد برد.

اما حقیقتی که دراین میان فراموش می‌شود این است که نوجوان یاجوانی که سنین رشد و تربیت خود را درکشوری بیگانه گذرانده است، در بازگشت به « وطن »، یك « غریبه » است، نه یك فرد « ایرانی ». چنین فردی ممکن است از علوم و فنون غربی چیزهای بسیاری بداند، امـا فرهنگ ملی و زبان مادری خودرا تقریباً از یاد برده است؛ و به همین دلیل، درکشورآباء واجداد خود، با همه چیزوهمه کس احساس دوگانگی می‌کند واین خود نمونه‌ای است از بریدگی وانقطاع فرهنگی.

نمونهٔ مشابه این وضع را مدارس به‌اصطلاح دوزبانی به‌وجود می‌آورند، دراینگونه مدارس، که تعدادشان درداخل کشور رو به‌افزایش نیزهست، کودکان روز به روز بیشتر از فرهنگ ملی وزبان مادری خود دور می‌شوند. حقیقت این است که، در مدارس دوزبانی، آنچه در مقام اول اهمیت قراردارد یك «زبان خارجی» است وزبان فارسی تنها به عنوان یك زبان دوم ــ یا به‌گفته یکی از دوستان یك زبان‌هفتم‌ــ تدریس می‌شود. سرنوشت کودکی که ازسنین کودکستانی به چنین مدارسی فرستاده می‌شود از پیش معلوم است. او نیز، همچون کودکی که به خارج فرستاده‌شده‌است، سرانجام، هرچه باشد، «ایرانی» نخواهدبود. وحقیقت دردناك این است که همین‌گونه کودکان درآیندهٔ کشورما بیشترین تأثیر را خواهند داشت.

امیدوارم خطرات فرهنگی فرستاده شدن خردسالان‌را به کشورهای‌غربی ــیامدارس دو زبانی‌ــ تااندازه‌ای روشن‌کرده باشم. حقیقت دیگری که دراین

زمینه باید به آن اشاره کنم این است که آخرین تحقیقات روان شناسان نشان داده است که : اگر کودکان تا هشت سالگی دانستنیهارا به زبان مادری خود نیاموزند، دچار نوعی اغتشاش روحی و تزلزل هویت فرهنگی و شخصی میشوند و نمی‌دانند کی‌هستند و به کجا تعلق‌دارند . ازهشت سالگی به بعد، البته، میتوان هر کودك را ، کم کم ، با زبانی خارجی آشنا کرد؛ ولی تا هشت سالگی لازم است که کودکان به زبان مادری، به زبانی که در خانه و شهر و روستا با آن سروکار دارند ، آموزش ببینند .

تا اینجا از بی‌اعتنائی رایج نسبت به زبان فارسی صحبت کردم . این بی‌اعتنائی باعث شده است که برخی خیال کنندکه زبان فارسی«زیردست وپا» افتاده است وهیچکس به فکر آن نیست.

درنتیجه، اینان می‌پندارند هرکاری که دلشان بخواهد می‌توانندبا زبان فارسی بکنند .

این‌است که ما می‌بینیم‌هر کس، به هرشیوه‌ای که می‌پسندد، «واژه‌سازی» می‌کند؛ وبدین‌ترتیب، زبان فردوسی‌وسعدی‌وحافظ وبیهقی بازیچه دست‌عده‌ای خاص‌شده است .

نتیجهٔ بی‌حرمت شدن سنت‌ها و ارزشهای فرهنگی‌همین‌است . مثالی برنم تا قصیهٔ این واژه سازی‌های‌گستاخانه روشن شود . فرض کنید کسی عکس پدر بزرگ‌خودرا سالها بدیواراطاق‌پذیرائی‌خویش‌آویخته باشد. امروزمی‌خواهد تزئینات این اطاق را تغییر دهد و بـه اصطلاح « نوسازی » کند . اینجاست که سروکله‌آقای « دکوراتور » پیدا می‌شود ، واطاق را باکاغذ دیواری وموکت و تابلوهای مدرن تزئین‌می‌کند . اما عکس پدر بزرگ با مظاهرزندگی‌امروزی «جور» نیست . پس، چکارش کنیم ؟ بد نیست آن را به اطاق نشیمن ببریم ؟ یا به اطاق خواب ؟ یا به آشپزخانه ؟ ومعلوم است که ، بدین‌ترتیب ، عکس پدر بزرگ ، سرانجام ، در پستوئی نهاده خواهد شد و ازیادها خواهد رفت.وهیچ بعید نیست که یك روز «آشغالی» محل خیال همه را از بابت عکس پدر بزرك راحت کند . این مثال می‌تواند چگونگی بی‌حرمت شدن یك « سنت »را نشان دهد .

اما اگر ما بدین‌ترتیب همهٔ سنت‌ها ومقدسات ملی و فرهنگی خود را به بازی بگیریم، به زودی اصالت خودرا از دست خواهیم داد و همه‌کس اجازه خواهد یافت که در همهٔ پدیده‌های فرهنگی ما دست اندازی ودستکاری کند.

آنچه امروزه‌گروه واژه سازان با زبان فارسی ، که یکی از اساسی‌ترین پدیده‌های فرهنگ ملی ما است، می کنند ، درحقیقت ، نمونه‌ای ازهمین‌وضعیت است .

استادان واژه ساز ، به خیال خود ، به انجام دادن‌کار ووظیفه‌ای «ملی» مشغول‌اند، اما حقیقت این است که دستکاری‌های‌آنان درزبان فارسی، خود یکی از عوارض عرب زدگی‌شدیدی است که درسالهای اخیر عده‌ای راگرفتار کرده است .

می گویند :

عرب براساس «اصول‌علمی» پیش‌رفته است؛ پس ما نیزاز«اصول‌علمی» پیروی می کنیم . واژه سازی « اصولی علمی » دارد ؛ مـا نیز ، براساس همین اصول، واژه می‌سازیم .

آیا مطلب ، حقیقتاً ، به همین سادگی‌است؟ آیامی‌توانیم به‌همین‌دلخوش باشیم که به جای فلان واژه خارجی، براساس « اصول علمی» واژه‌ای فارسی « ساخته » ایم ؟

این نوع واژه سازی چیزی جز یك‌کار انتزاعی ومکانیکی نیست . واژه باید از عمق تاریخ و از قلب فرهنگ بیرون آید . و این‌کاری است که ادیبان وشاعران ونویسندگان باید بدان بپردازند، نه « واژه سازان» درهرحال، بهتر است دراین زمینه با حزم واحتیاط وفروتنی بیشتری‌کار کنیم وافکار واحساسات ومعتقدات وگذشتهٔ تاریخی جامعه را بازیچهٔ دست خود قراربدهیم.

من‌می‌دانم که واژه سازان ما ، درفرهنگستانی که داریم، به‌راستی‌زحمت می کشند: درمیان کتابهاولغت‌نامه‌های‌گوناگون دنیا جستجومی کنند ومی کوشند تا برای هر واژه خارجی ، معادلی فارسی پیداکنند .

امانکته اساسی این‌است که واژه سازی، تا وقتی صرفاً انتزاعی‌ومکانیکی باشد ،کار درستی نخواهد بود . آیـا به راستی بهتر نیست‌که دوفرهنگستان ما یعنی فرهنگستان زبان و فرهنگستان ادب وشعر، به یکدیگر نزدیك شوند ؟ آیا بدین‌ترتیب ، نفوذ وتأثیر ودانش ادیبان وشاعران و نویسندگان باعث نخواهد شد که‌کارواژه‌سازان به روح وتاریخ وفرهنگ زبان فارسی نزدیك‌ترشود؟ وآیا بدین‌ترتیب ، واژه‌های « ساخته شده » برای‌فارسی زبانان پذیرفتنی‌ترنخواهند بود ؟

من بارها گفته‌ام که بی‌اعتنائی به فرهنگ ملی یکی ازنتایج تفوق‌طلبی و

سلطه جوئی غرب است. غرب، با علم و تکنولوژی « یکسان نگر» و «همانند ساز» خود، برای زبانها و فرهنگهای ملی و بومی هیچگونه اهمیتی قائل نیست وعجیب است که حتی سازمانی بین‌المللی چون یونسکو، که وظیفه اصلی آن حفظ وحراست تمدن‌ها و فرهنگهای گوناگون جهان است، نیز، دراین زمینه، حقیقتاً مطابق با « رسالت » خود عمل نمی کند.

از شش سالی که برای یونسکوکارمی کردم، خاطره‌های بسیاری دارم. دراینجا، فقط می‌خواهم دوخاطره را بازگو کنم، که یکی روشنگر بی‌اعتنائی مقامات یونسکو به فرهنگ ایرانی و زبان فارسی است، و دیگری به موضع یونسکو درقبال « تمدن اسلامی » مربوط میشود.

برای بازگفتن نخستین خاطره، اول ناچارم مقدمه‌چینی کنم

بیش از هر چیز، باید به این‌حقیقت اشاره کنم کــه در سازمان یونسکو اروپائیانی‌هستند که طبعاً خاطرات آلمان‌هیتلری‌را دردشمنی با یهودیها فراموش نکرده‌اند و هرگونه بحث جدی درباره ملت و ملیت را، به دلایل خاص خود «خطرناك» می‌دانند.

دیگراین که هریك از کشورهای جهان، درسازمان یونسکو «سهمیه»ای دارند. از سه تاچهارنفر، وتعجب نخواهید کرد اگربگویم که سهمیهٔ کشورهای انگلیسی زبان وفرانسوی زبان معمولا «پر» است.

دیگرآنکه چنانکه می‌دانیم، یونسکو نشریه‌ای به نام « پیام » دارد کــه باید درفواصل زمانی خاصی‌منتشرشود. وکدام نشریه بین‌المللی‌است که‌بتواند بدون یك سردبیر، به‌کارخود ادامه دهد؟

این مقدمات را در یاد داشته باشید واکنون اصل ماجرا را بشنوید. یك روزدرسازمان‌مرکزی یونسکو، شنیدم که مجله «پیام» به سردبیرجدیدی احتیاج داردودانستم که، برای این‌سمت، آدم خاصی‌را در نظرگرفته‌اند. لازم‌به‌تحقیق دامنه‌داری نبود تا دریابم که این مرد یکی از اتباع فرانسه است که ضمناً، با در دست داشتن «گذرنامه‌ای ایرانی» ادعای «ایرانی بودن» نیزدارد. مقامات یونسکو با دانستن این که «سهمیهٔ» فرانسه «پر» است، بهترمی‌دیدند سردبیری مجلهٔ « پیام » به‌کسی واگذار شود که از « فرانسه » نباشد. مسئولان‌کارگزینی یونسکو چاره‌کاررا دراین دیده بودند که ظاهراً از« سهمیه » ایران استفاده کنند و همان جوانی‌را که از او یادکردم، فقط به این عنوان‌که «گذرنامه ایرانی» دارد، نه درکادرفنی وموقتی بلکه درکادر رسمی ودائمی‌خود، به‌استخدام‌گیرند.

همین که من این مطلب را شنیدم ، به عنوان یك ایرانی که از اعضاء ارشد در یونسکو بودم ، زمان به اعتراض گشودم بیش از همه به سراغ سفارت خودمان رفتم. گفتند :

ـ « چرا می خواهی از پیشرفت یك جوان جلوگیری کنی؟ »

فهمیدم که حرفم را درنمی یابند، با مقامات یونسکو صحبت کردم، وهمان سخنی را که درسفارت خودمان گفته بودم ، یك بار دیگر به زبان آوردم.

ـ « این جوان فقط گذرنامهٔ ایرانی دارد ، اما واقعاً ایرانی نیست . او کمترین اطلاعی از فرهنگ ایرانی ندارد او حتی یك کلمه از زبان فارسی را نمی‌داند .»

گفتند :

ـ «دراینجا که ما هستیم ، افراد باید زبانهای انگلیسی وفرانسه را بدانند دانستن زبان فارسی چه لزومی دارد ؟»

گفتم :

ـ « چگونه ممکن است که یکی از نمایندگان فرهنگ ایرانی حتی یك کلمه از زبان مادری خودرا نداند ؟»

مرا به « نژاد پرستی » متهم کردند ؛ ومباحثاتمان به نتیجه‌ای نرسید.

سرانجام ، یك روز، خودآن جوان به دیدار من آمد وگفت :

ـ « به هرجا که میروم ، می‌گویند، در میان مدیران یونسکو تنها احسان نراقی است که بعنوان یك عضوارشد نمی‌گذارد تو به شغلی که درآرزوی داشتن آن هستی دست پیدا کنی .»

گفتم :

ـ « جوان! ایرانی بودن فقطداشتن گذرنامه ایرانی نیست. من باشخص توهیچگونه مخالفتی ندارم. حتی آرزو می کنم که یك روزمدیر کل یونسکو بشوی، اما، هرگزسعی نکن به‌عنوان یك ایرانی حرف بزنی، زیرا توایران را نمی‌شناسی. درست است که تو، مثلا در پاریس، بزبان فارسی نیازی نداری. اما فرض کنیم یك روز مدیرعامل یونسکو بخواهد تورا ، بعنوان یکی از نمایندگان فرهنگ ایران ، به این کشور ببرد . تو درفرودگاه چه خواهی کرد؟ در هتل چه خواهی کرد ؟ در مراوداتی کـه مدیر کل یونسکو با ایرانیان و مقامات مسئول ایرانی خواهد داشت، چه کسی درایران تورا به عنوان نمایندهٔ فرهنگ ایرانی خواهد پذیرفت ؟» ساکت ماند . گفتم :

ــ «من حاضرم ترتیبی بدهم که تو از یونسکو یکسال مرخصی بدون حقوق بگیری و به ایران بروی و بنیاد فرهنگ یا دانشگاه تهران، یا، به‌هرحال، یکی از سازمانهای فرهنگی ایرانی، هزینهٔ اقامت تورا درایران خواهدپرداخت. برو، فارسی یاد بگیر و برگرد. ومن، درآن‌صورت، واقعاً سعی‌خواهم کرد که تو به مقامی که خودرا شایسته احراز آن میدانی برسی».

آن جوان، البته، به توصیهٔ من عمل نکرد.

همچنان که مقامات یونسکو نیز حرف مرا درنیافتند. به ایشان می‌گفتم:

ــ «درست است که، دراینجا، همهٔ ما به زبانهای انگلیسی‌وفرانسه‌سخن می‌گوئیم؛ اما، مهم این است که ایرانی درهمه جا ایرانی باشد: همچنان که چینی‌در همه‌جا چینی و امریکائی در همه‌جا امریکائی و روسی در همه جاروسی است.» *

بازگو کردن خاطرهٔ دیگرمی نیز، درزمینهٔ «فرهنگ اسلامی» و مفهومی که یونسکو ازآن دارد، مستلزم ذکرمقدماتی است:

سالها پیش، قرار شده بودکه یونسکو کتابی به نام «تاریخ انسانیت» تهیه و منتشر کند، در آن زمان، مدیر عامل یونسکو دانشمند معروف جولیان هاکسلی‌بود. هاکسلی، ازنظرتخصص، زیست‌شناس بود و، ازنظرانسانی، مردی آزاده وآزادی خواه. وکتاب «تاریخ انسانیت» زمانی تألیف شدکه اوهنوز زنده بود ودرمقام «مدیر عامل یونسکو» خدمت می‌کرد. هر بخش ازکتاب به محض نوشته شدن، برای همه‌کشورهای عضو فرستاده می‌شد تا دربارهٔ آن «اظهارنظر» کنند. بعدها معلوم شدکه، درمیان کشورهای عضو، فقط دوممکلت کار یونسکورا جدی‌گرفته‌اند: یکی‌اتحاد جماهیرشوروی، و دیگری واتیکان. اتحاد جماهیر شوروی، درآکادمی علوم خود، کمیته‌ای تشکیل داده بود تا همهٔ بخش‌هــای کتاب را بررسی کنند؛ از یونسکو خواسته بودکه این‌سازمـان یا اظهارنظرهای دانشمندان شوروی را در متن‌کتاب بیاورد ویا، دست‌کم‌آنهارا به‌عنوان‌نظریه‌های خاص‌آکادمی‌علوم‌این کشور، درحواشی کتاب‌به‌چاپ‌رساند. واتیکان نیز، به همین‌ترتیب، از همهٔ دانشمندان مسیحی خواسته بودکه نگذارند دراین‌کتاب مطلبی اساسی برضد مسیحیت چاپ شود.

* چندماه بعد این شخص درنشریه «پیام» متعلق به سازمان یونسکو مقاله‌ای نوشت که درآن‌کلیه متفکران ایرانی را عرب جلوه داده بود. بطورمثال فارابی‌را الفارابی وبیرونی را البیرونی نوشته بود. جالبترآنکه مقاله را هم بعنوان یك ایرانی امضاءکرده بود.

مطالب مندرج در کتاب « تاریخ انسانیت »، بدین‌ترتیب ، از دو صافی گذشته بود .

یکی ازصافی « شوروی » ودیگری ازصافی « واتیکان » . اماکشورهای « جهان سوم » ومخصوصاً کشورهای اسلامی، به این کتاب چندان که باید توجه نکردند . وبدین‌ترتیب، چاپ فرانسه کتاب « تاریخ انسانیت » ، شش‌سال‌پیش منتشرشد وهیچ کس‌هم درباره مطالب مندرج درآن هیچگونه اعتراضی‌نکرد .

اما ، شش‌ماه پیش، وقتی‌ترجمهٔ انگلیسی‌کتاب «تاریخ انسانیت» انتشار یافت ، ناگهان ، کسانی همچون شیخ‌الازهر متوجه شدند که دراین‌کتاب اسلام به صورتی که شاید و باید ، عرضه نشده است . اعتراض اصلی شیخ‌الازهر به کتاب نامبرده را میتوان درعقاید فرقه معتزلـه دربـاره شخص حضرت پیامبر اسلام (ص) و « وحی بودن » قرآن مجید خلاصه کرد .

مدیر عامل یونسکو، دراین باره ، ازمن‌نظرخواست.

گفتم :

ــ «خود مطلب به هیچ‌وجه تازگی ندارد. قرنهاست‌که این‌بحث مطرح است‌که آیا قرآن وحی‌الهی‌است یاگفته‌های حضرت محمد(ص) آنچه تازگی دارد اعتراض شیخ‌الازهراست. چرا ، شش‌سال پیش ، به متن فرانسهٔ این‌کتاب هیچکس اعتراض‌نکرد ؟ مگر در تـرجمهٔ انگلیسی آن حرفهـای دیگری آمده است ؟»

و من ، البته ، جواب این سئوال‌های خودرا می‌دانستم . شش سال پیش کشورهای اسلامی و آنچه ما به طور کلی کشورهای «جهان سوم » می‌نامیم، در تصمیم‌گیریهای بین‌المللی، دستی‌نداشتند. غرب یکه تازمیدان بود. اما، اکنون، بحران‌انرژی‌درغرب ، ومخصوصاً مسألهٔ « نفت » باعث‌شده است‌که‌کشورهای غربی، تا اندازه‌ای ، ازیکه تازی‌خود دست بردارند ودر«دیدگاههای‌تاریخی» خود ، کشورهای دیگررا نیز به حساب آورند.

«جهان سوم»، خوشبختانه ، دیگر وارد میدان شده است. « جهان سوم» خوشبختانه به خود آمده است. وبه همین دلیل ، تعجب‌آور نیست‌کـه سازمان بین‌المللی یونسکو، هم‌اکنون، سرگرم تهیه‌کتابی به نام « نبوغ اسلام » است .

بااینهمه نباید دچار غرور و نخوتی شویم‌کـه‌کشورهای غربی ازمدتها پیش دچار آنند . ما به علوم وتکنولوژی غرب نیازمندیم ؛ اما، باید بکوشیم تا

آنچه را که از غرب می‌پذیریم به شیوه‌ای صحیح وارد مملکت خود بکنیم. برای نمونه، شك نیست که ما باید درکشاورزی «ماشین» را نیز به‌کارگیریم؛ اما، فراموش نکنیم که کشاورزی‌سنتی ما نیز بهیچ‌وجه ناموفق نبوده است. برای نمونه، شیوه‌های آبیاری سنتی خود را از یاد نبریم. هیچ می‌دانستید که برخی از سدهائی که دربرخی‌ازکشورها بسته شده‌اند به‌جای‌حاصلخیز کردن زمین‌های اطراف خود باعث شده‌اند که این زمین‌ها به شوره‌زارانی بی‌ثمربدل شوند؟

چنانکه‌گفتم، ما باید علوم و تکنولوژی غرب را درمملکت خود وارد کنیم، اما به طرزی‌صحیح. شاید بهتر باشد که، دراین زمینه، کار خودرا از سطح مدرسه شروع کنیم. امروزه، آموزش علوم وفنون، درمدارس ما، حالتی انتزاعی‌دارد، یعنی به هیچ وجه به محیط زیست وفضای فرهنگی وآداب وسنن ما مربوط نیست. درمدارس ما، ازکلاس «انشاء» تاکلاس «فیزیك» هزار فرسنگ راه است.

آدمهائی‌آمده‌اند وبه‌گوش ما خوانده‌اند که آنچه انسان‌را به‌خوشبختی و رفاه اجتماعی می‌رساند علم وتکنولوژی است، نه فرهنگ. یعنی، به نظر اینان، علم وتکنولوژی با فرهنگ ملی سازگارنیست وهمین باعث نوعی «دوگانگی» درافکار واندیشه‌های ما شده است. اما حقیقت این است که هیچ علم یا فنی بدون امتزاج با فرهنگ ملی و ارتباط یافتن با همه سوابق تاریخی ما نمی‌تواند درزندگی ما ریشه بگیرد. آموزش «علوم پایه» درمغرب زمین و درهمه‌جای دنیا هنوز مسأله‌ای مورد بحث وگفت وگو است.

کارشناسان، دراین‌زمینه، مدام به دنبال پیدا کردن راه‌های‌تازه‌ای‌هستند. با اینهمه، علوم و فنون را باید با توجه به امکانات محیط و استعدادهای افراد وارد مدرسه‌کرد. دراین راه، می‌توانیم، بی‌آنکه به تجهیزات آزمایشگاهی گرانقیمت خارجی فکر کنیم، به‌کمك صاحبنظران واندیشمندان خود، گامهای بلندی برداریم.

از «تجهیزات آزمایشگاهی» صحبت‌کردم؛ و به یادم آمد که معلم‌خوش ذوقی‌می‌گفت: آزمایشگاههای‌کنونی‌ما فقط برای این‌وجود دارند که ما معلمان به شاگردان خود ثابت‌کنیم که به‌آنان دروغ نمی‌گوئیم! اما آزمایشگاه جائی است‌که دانش‌آموز یا دانشجورا به تفکر وا می‌دارد وکنجکاوی او را تحریك

می‌کند تا مسائل محیط خودرا بهتر بشناسد و در راه حل کردن آنها همه قوای خود را به کارگیرد .

از همه گفته‌های خود نتیجه بگیرم :

برخلاف همه کسانی که از ناسازگاری علم و تکنولوژی با فرهنگ ملی سخن می‌گویند ، من معتقدم که هم باید علم و تکنولوژی غربی‌را به کارگرفت و هم ازفرهنگ ملی‌خود حراست کرد . به نظرمن، علم‌وتکنولوژی بدون‌فرهنگ ملی‌شبیه به‌گلهای بی‌ریشه‌ای‌است که‌گل‌فروشی‌ها، درشب‌های‌جمعه، به‌خریداران خود عرضه می‌کند . این گل‌ها با همه زیبائی خود ، بیش از چند روزی دوام نمی‌آورند . آنچه مملکت را به یك باغ پایدار بدل می‌کند فقط وفقط نزدیک شدن و امتزاج علم وتکنولوژی با فرهنگ ملی است . ما ، ازیک طرف ، به کارشناسان ومتخصصان‌علوم وفنون‌غربی‌نیازمندیم ، وازطرف دیگر، به ادیبان و شاعران و نویسندگانی که فرهنگ و گذشتهٔ تاریخی این مرزوبوم را به خوبی بشناسند . من یقین دارم که تنها از این راه است که می‌توانیم علوم و فنون‌را در کشور خود ریشه‌دار کنیم و برای مردم این سرزمین جامعه‌ای سازیم که براستی « مترقی » باشد .

نشانی جدید

نشانی پستی جدید مدیر مجله به اطلاع دوستان و خوانندگان رسانیده می‌شود تا کسانی که مایلند کتب ونامه‌های خود را مستقیم بفرستند دراختیار داشته باشند

صندوق پستی ۱۶۴۲ - ۶۶
نیاوران (تهران) ـ ایران

***

IRAJ AFSHAR
P. O. 66 - 1642
Niyavaran - Tehran
IRAN

مجموعهٔ ایرانشناسی

گزارشهای
باستانشناسی در ایران

تألیف :
هیئت باستانشناسان آلمانی

ترجمهٔ :
مهندس سروش حبیبی

این کتاب شامل کاوشهـای باستانشناسی محققان آلمانی است که در سال ۱۹۷۰ و ۱۹۷۱ در ایران انجام یافته. در این مقالات آثار باستانی آذربایجان، اصفهان، شیراز و اطراف تهران از دورانهای قبل از تاریخ تا زمان صفویه مورد تحقیق قرار گرفته است. در این مقالات بگوشه‌ای از دشواریهای خواندن کتیبه‌های باستانی پی می‌بریم و با نکات تازه‌ای از ساختمانهای تخت جمشید آشنا میشویم. در پایان کوشکی از دورهٔ صفویه توصیف شده که ظرافت وزیبائی نقاشیهای آن موجب حیرت است. هرچند که این گزارشها برای استفادهٔ متخصصان فن تنظیم گردیده ولی خوانندگان علاقمند غیرمتخصص نیز میتوانند از فوائد آن بهره‌ور شوند.

از مجموعهٔ معارف عمومی

رشد فکری

تألیف :

هاری اورستریت

ترجمهٔ :

دکتر غلامرضا بهبهانیان

این کتاب از جهت آنکه مسائل مطرح شدهٔ در آن با زندگی انسانها و جوامع آنها ارتباط دارند دارای اهمیت است و مباحث آن از لحاظ بهبود رشد فکری آدمی و چگونگی حیات او از جنبه‌های روانی، آموزشی و تربیتی مورد توجه خاص میباشد. این اثر را میتوان بعنوان الگو برای بالا بردن سطح دید و رشد افکار عمومی بکار برد. امروزه مسألهٔ عدم رشد فکری بعضی افراد جامعه از مشکلات میباشد و خواندن این کتاب برای تودهٔ جوان و مربیان و پدران و مادران و پزشکان در حل این معمای حیاتی راهنمای مفید و جالب و حتی ضروریست .

مراکز فروش:

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب

دفتر مرکزی تهران :

خیابان سپهبد زاهدی شمارهٔ ۱۰۲

طبقهٔ پنجم تلفن : ۲-۸۲۶۱۰۱

فروشگاهها :

۱ـ خیابان سپهبد زاهدی ـ شمارهٔ ۱۰۲ .

۲ـ خیابان شاهرضا ـ مقابل دانشگاه تهران.

۳ـ خیابان شاه ـ نرسیده به چهارراه شیخ هادی.

مجموعهٔ معارف عمومی

کامپیوتر

تألیف
ریچارد . ب ـ راش

ترجمهٔ :
هادی غلامی شعاع

مؤلف دراین کتاب کاربرد وسیع کامپیوتر را درشئون مختلف زندگی شرح وازنفوذآن درتکنولوژی وتحقیقات علمی ومحاسبات بحث میکند واینکه درربع اخیر قرن حاضرچگونه سفینه‌های فضائی سیاره‌پیما وترنهای خودکاروسایروسائط نقلیه زمینی ودریائی وهوائی بادستورهای کامپیوترها هدایت خواهدشد. نویسنده دربارهٔ انقلاب بزرگی که درآینده بوسیلهٔ کامپیوترها درتمام زمینه‌های حیاتی ما مانند امورآموزشی، اداری، پزشکی، زراعی، کنترل‌هوا وغیره بوجود خواهد آمدگفتگو می کند این اثر در عین‌حالیکه جنبهٔ علمی و فنی دارد با بیانی‌ساده و روان و مفهوم نگاشته شده ومطالعهٔ‌آن برای همهٔ طبقات جالب ومفیدوسرگرم کننده است.

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

آثار منتشر شده درسلسلهٔ

مجموعهٔ کتابشناسیهای فارسی و ایرانی

زیر نظر ایرج افشار

(نام این مجموعه ابتدا «مجموعهٔ کتابشناسیهای موضوعی زبان فارسی» بود)

۱ـ کتابشناسی ده سالهٔ ۱۳۳۳-۱۳۴۲ ، گرد آوری ایرج افشار با همکاری حسین بنی‌آدم ، تهران ، ۱۳۴۶ (نایاب)

۲ـ کتابشناسی آموزش و پرورش ، گرد آوری : از حسین بنی‌آدم ، تهران ۱۳۴۶ .

۳ـ کتابشناسی نوشته‌های فارسی برای کودکان و نوجوانان ، گردآوری حسین بنی‌آدم ، تهران ، ۱۳۴۷.

۴ـ فهرست کتابهای چاپی فارسی (ذیل فهرست مشار)، گردآوری کرامت رعنا حسینی، تهران ، ۱۳۴۹

۵ـ فهرست ده سالهٔ مجلهٔ راهنمای کتاب (۱۳۳۷ـ۱۳۴۶)، گردآوری یوسف موسی‌زادهٔ فصیح ، تهران ، ۱۳۴۹.

۶ـ کتابشناسی کتابهای مناسب برای کودکان، تهیه شده درشورای کتاب کودک، به وسیلهٔ آذرپور آذر ومهدی ارباب شیرانی، تهران، ۱۳۵۲.

۷ـ کتابشناسی توصیفی کتابهای مناسب برای نوجوانان (دورهٔ راهنمائی) . تهیه شده درشورای کتاب کودک، به وسیلهٔ محمود حقیقی، تهران، ۱۳۵۳

۸ـ کتابشناسی شعر نو در ایران

گردآوردهٔ همت میرصادقی (ذوالقدر)

حاوی پانصد عنوان بزودی منتشر می‌شود

۹ـ کتابشناسی نقد کتاب . گردآورنده مهیندخت معاضد (۲۵۳۵)

امیل بنونیست و آثار او

نوشتهٔ

محمدجعفر معین‌فر

ضمیمهٔ شمارهٔ ۴ـ۶ راهنمای کتاب ـ سال نوزدهم

تهران ـ ۲۵۳۵ (۱۳۵۵ شمسی)

محمدجعفر معین‌فر
(پاریس)

امیل بنونیست و آثار او

Emile Benveniste et son oeuvre

در ششم دسامبر ۱۹۶۹ امیل بنونیست، متولد ۲۷ مه ۱۹۰۲، به سکتهٔ مغزی مبتلی گردید و از آن تاریخ تا بحال اسیر بستر بیماریست. مردی که عمری از راه زبان و قلم بزرگترین آثار علمی را در پیرامون مسائل زبانی عرضهٔ بازار دانش نموده و هنوز گفتگو بسیار داشت بسکوت محکوم است. نه می تواند بنویسد و نه می تواند صحبت کند، و این دردناکترین مصیبتی است که دست تقدیر می توانست عارضش کند. اگرچه آثار علمی او مرتب مورد استفاده و بحث محققین و دانشپژوهانست و اغلب جزو کتابهای درسی دانشگاهی و نام او بر سر زبان های اهل فن، خود او از یاد رفته است و در گوشهٔ بیمارستان بدست تنهائی رها گشته. و این خود نمونه ای از خصایص تمدن معرب زمین است!

بدین ترتیب یکی از درخشان ترین چهره های علمی زبانشناسی تاریخی و دستور مقایسه ای هند و اروپائی و زبانشناسی عمومی برای همیشه، مع التأسف، خاموش گشته است. بجرأت می توانم گفت که در حال حاضر در فرانسه کسی را نمی شناسم که بتواند جای او را بگیرد. مثلاً برای تدریس زبانشناسی تاریخی هند و اروپائی، زبانشناسی ایرانی و زبانشناسی عمومی در کلژ دوفرانس Collège de France و مدرسهٔ عملی تتبعات عالیه École Pratique des Hautes Études (4° section) که سالیان سال بنونیست بتنهائی عهده دار آن بود، سه استاد جدید انتخاب کرده اند که تازه تمام تعلیمات او را شامل نمی گردد.

\+ + + + + + + + +

تاریخ زبانشناسی تاریخی و زبانشناسی عمومی، در بحبوحهٔ بنیان گذاری و اهمیتشان، با نام و آثار سه محقق مخلوط است: فردینان دوسوسور Ferdinand de SAUSSURE (تولد، ۲۶ نوامبر ۱۸۵۷، مرگ، ۲۲ فوریه ۱۹۱۳) آنتوان میه Antoire MEILLET (تولد، ۱۱ نوامبر ۱۸۶۶، مرگ: ۲۱ سپتامبر ۱۹۳۶) و امیل بنونیست.

فردینان دوسوسور بعنوان بنیان گذار زبانشناسی عمومی جدید محسوب می شود و نیز نظریاتش در مورد قسمت عمده ای از مبانی زبانشناسی تاریخی و دستور مقایسه ای هند و اروپائی بعنوان پایه و اساس. از آثار او، در زمینهٔ دستور مقایسه ای هند و اروپائی، باید دو کتاب مهم را نام برد:

1 <u>Mémoire sur le système primitif des voyelles dans les langues indo-européennes</u>. Leipzig, Teubner, 1878.

رساله در پیرامون <u>دستگاه ابتدائی مصوت ها در زبان های هند و اروپائی</u> که در سال ۱۸۷۸ (اگرچه روی کتاب ۱۸۷۹ چاپ شده است) در لایپزیک انتشار یافت و در سال ۱۹۲۲، در حالی که

از مدّت ها پیش چاپ دوم نایاب بود، بار دیگر در مجموعهٔ انتشارات علمی فردینان دوسوسور، صفحات ۱–۲۶۸، در ژنو بچاپ رسید:

Recueil des publications scientifiques de Ferdinand de Saussure. Genève, 1922, pp. 1-268.

2 De l'emploi du génitif absolu en sanskrit. Genève, 1881.

دربارهٔ استعمال اضافهٔ مطلق در سنسکریت که رسالهٔ دکترای او، فوریهٔ ۱۸۸۰، در لایپزیگ است و در سال ۱۸۸۱ در ژنو انتشار یافت و بار دیگر در سال ۱۹۲۲ در مجموعهٔ انتشارات علمی فردینان دوسوسور صفحات ۲۶۹–۳۳۸، بچاپ رسید.

در زمینه زبانشناسی عمومی اثر مهمّش

Cours de linguistique générale. Publié par Charles BALLY et Albert SECHEHAYE avec la collaboration de Albert RIEDLINGER. Paris et Lausanne, Payot, 1916.

درس زبانشناسی عمومی است که بعنوان اساس زبانشناسی عمومی جدید تلقی می شود. این کتاب در حقیقت تحریرات درسی سوسور در دانشگاه ژنو در سال های تحصیلی ۱۹۰۶–۱۹۰۷، ۱۹۰۸–۱۹۰۹ و ۱۹۱۰–۱۹۱۱ است که سه سال پس از مرگ او، در سال ۱۹۱۷، در پاریس و لزان، بوسیله دو تن از شاگردان او Charles BALLY et Albert SECHEHAYE تنظیم و انتشار یافت و تاکنون مرتب تجدید چاپ می شود. در سال ۱۹۵۷ Robert GODEL تحقیق با ارزشی در بررسی منابع خطی این کتاب انتشار داد:

Robert GODEL, Les sources manuscrites du Cours de linguistique générale de F. de Saussure. Genève, E. Droz, Paris, Minard, 1957.

وبالاخره چند سال پیش Rudolf ENGLER چاپ انتقادی این کتاب را منتشر نمود:

Ferdinand de SAUSSURE, Cours de linguistique générale. Édition critique par Rudolf ENGLER. Wiesbaden, Otto Harrassowitz, 1966-196

برای اطّلاعات بیشتر درخصوص فردینان دوسوسور و آثار او، من باب نمونه، به منابع زیر مراجعه شود

Émile BENVENISTE, "Saussure après un demi-siècle", Cahiers Ferdinand de Saussure, 20 (1963), pp. 7-21. (= Problèmes de linguistique générale 1, pp. 18-31).

Émile BENVENISTE, "Ferdinand de Saussure à l'École des Hautes Études", Annuaire de l'École Pratique des Hautes Etudes, 4e sectic 1964-1965, pp. 21-34.

Émile BENVENISTE, "Lettres de Ferdinand de Saussure à Antoine Meillet", Cahiers Ferdinand de Saussure, 21 (1964), pp. 91-130.

Maurice LEROY, Les grands courants de la linguistique. Bruxelles Presses Universitaires de Bruxelles, Paris, Presses Universitaires de France, 1963, pp. 42-45 et 64 sq.

Antoine MEILLET, "Ferdinand de Saussure", Annuaire de l'École Pratique des Hautes Études, 4° section, 1913-1914, pp. 115 sq. (= Linguistique historique et linguistique générale, tome 2, Paris, C. Klinksieck, 1938, nouveau tirage, 1951, pp. 174-183).

++++++++++++++

آثار آنتوان میّه در زمینه زبانشناسی عمومی و بخصوص در زمینه زبانشناسی تاریخی و دستور مقایسه ای هند و اروپائی بیرون از اندازه است و تأثیر تعلیمات او در نسل های بعدی هنوز که هنوز است بی نظیر از او ۲۴ کتاب و ۵۴۰ مقالهٔ اساسی باقی است که تسلط حیرت آور او را بزبان های مختلف هند و اروپائی و اصول زبانشناسی عمومی و تاریخی نشان می دهد. چندین مقالهٔ مهمّ او در مورد زبانشناسی عمومی و و زبانشناسی تاریخی در دو جلد کتاب دوباره تجدید چاپ شده است:

Linguistique historique et linguistique générale. Paris, tome 1, Champion, 1921, nouveau tirage, 1958 et 1965; tome 2, Klincksieck, 1938, nouveau tirage, 1951.

در زمینه دستور مقایسه ای هند و اروپائی باید کتاب معظم

Introduction à l'étude comparative des langues indo-européennes. Paris, Hachette, 1903 ...

مدخل مطالعهٔ مقایسه ای هند و اروپائی را نام برد که بعنوان خود آموز این رشته است و مرتب تجدید چاپ می شود، و نیز کتاب لهجه های هند و اروپائی

Les dialectes indo-européens. Paris, Champion, 1908, nouveau tirage, 1950.

در زمینهٔ ایرانی بخصوص از او دو کتاب باقی است:

1 Grammaire du vieux-perse. Paris, 1915. Deuxième édition entièrement corrigée et augmentée par É. Benveniste, Paris, Champio 1931.

دستور زبان پارسی باستان که در سال ۱۹۱۵ منتشر گشته و چاپ دوّم آن را در سال ۱۹۲۱ با تصحیحات و اضافات بنونیست انتشار داده است.

2 Trois conférences sur les Gâthâs de l'Avesta. Paris, Geuthner, 1925.

<u>سه خطابه در پیرامون گاتهای اوستا.</u>

برای اطّلاعات لازم در خصوص آنتوان مِیّه و آثار او، من باب نمونه، به منابع زیر مراجعه شود:

Pierre CHANTRAINE, "Le souvenir d'Antoine Meillet", BSL 66 (1971, paru en 1972), fasc. 1, pp. 35-43.

Émile BENVENISTE, "Bibliographie des travaux d'Antoine Meillet", BSL 38 (1937), n° 112, pp. 43-58. Réimpression, 1966.

Émile BENVENISTE, "Allocution [à la Célébration du centenaire (1966) de la Société de Linguistique de Paris et de la naissance d'Antoine Meillet]", BSL 66 (1971, paru en 1972), fasc. 1, pp. 19-34.

J. VENDRYES, "Antoine Meillet", BSL 38 (1937), n° 112, pp. 1-42. Réimpression, 1966.

++++++++++

حلقهٔ شاگردان آنتوان مِیّه، پس از جنگ بین الملل اوّل، بخصوص مرکب بوده از پیر شانترن Pierre CHANTRAINE، متخصص یونانی قدیم، لویی رنو Louis RENOU، متخصص هندی قدیم، یرژی کوریلوویچ Jerzy KURYŁOWICZ، متخصص دستور زبان مقایسه ای هند و اروپایی، و امیل بنونیست، که نقش مهمّی را در تربیت نسل های بعدی در زمینهٔ زبانشناسی داشته اند. از همان ابتدا در بین این گروه مقام شامخ را جوان ترین آن ها، امیل بنونیست داشته است. بطوری که در سال ۱۹۲۸ یاران تحصیلی یادنامهٔ بنونیست را با دیباچه ای از مِیّه انتشار دادند:

<u>Étrennes de linguistique offerts par quelques amis à Émile Benveniste</u>. Avant-propos de A. Meillet. Paris, Geuthner, 1928.

<u>هدیّات زبانشناسی از طرف چند دوست به امیل بنونیست.</u>

مِیّه در این دیباچه (مورّخ ۱۸ دسامبر ۱۹۲۶) بخصوص می نویسد:

"این مجموعه در موقعی از چاپ خارج می شود که امیل بنونیست عهده دار تدریس در مدرسهٔ تتبّعات عالیه می شود که جا را بجوانان دادن در آن سنّتی نیکوست. م. برآل M. BRÉAL بر ف. دوسوسور درگذشت، ف. دوسوسور بر لویی دوو Louis DUVAU و بر من. منصب در سال ۱۸۹۱، چنین مشهود گشت که از آغاز سال تحصیلی ۱۹۲۷ زمان هست که مقامی را که بوسیله فردی در زمانی نسبةً مدید اشغال گشته بفردی نو واگذار کنم... بنونیست جا نشین می گشته است، تجدید لازم انجام گرفته است."

بدین ترتیب آنتوان میّه در سال ۱۹۲۷ کرسی استادی خویش را در مدرسهٔ تتبّعات عالیه به بنونیست واگذار کرد، و از آن تاریخ است که بنونیست تا موقع بیماریش دستور زبان مقایسه ای هند و اروپائی و ایرانی را در این مدرسه تدریس کرده است. ما بر این می بینیم که پیشهٔ علمی بنونیست در ابتدای جوانی آغاز گشته است. وقتی در فوریهٔ ۱۹۲۰ بعضویت جامعه زبانشناسی پاریس پذیرفته شد هجده ساله بود. در سال ۱۹۲۲ «اگرگاسیون» را گذراند و در همین سال بود که اوّلین کتاب خود را، برای اخذ دیپلم مدرسهٔ تتبّعات عالیه، در دستور زبان سغدی نوشت (اگر چه چاپ آن در سال ۱۹۲۹ انجام گرفت). این کتاب دنبالهٔ کار گوتیو GAUTHIOT و بمنزلهٔ جلد دوّم کتاب اوست. در سال ۱۹۳۵ بنونیست درجهٔ دکترای دولتی Doctorat ès-lettres را از دانشگاه پاریس با نوشتن دو رسالهٔ معروف مبانی تکوین اسم ها در هند و اروپائی و مصدرهای اوستائی احراز نمود.

از سال ۱۹۳٤ تا ۱۹۳٦ بنونیست بجای میّه در کلژ دو فرانس در کرسی دستور زبان مقایسه ای بتدریس پرداخت و در سال ۱۹۳۷ استاد رسمی این کرسی شناخته شد.

بالاخره بنونیست در سال ۱۹٦۲ بعضویت آکادمی انسکریپسیون و بللتر (یکی از پنج آکادمی که انستیتو را تشکیل می دهند) Académie des Inscriptions et Belles-Lettres درآمد و این آخرین درجهٔ علمی است که دانشمندی در زمینه علوم انسانی ممکنست در فرانسه احراز کند.

جامعهٔ زبانشناسی پاریس Société de Linguistique de Paris که بیش از ۱۱۰ سال از تاریخ تأسیس آن می گذرد از قدیمی ترین جوامع زبانشناسی است که نه تنها اکثریّت زبانشناسان فرانسوی عضویّت آن را دارند بلکه دانشمندان مختلف از گوشه و کنار جهان عضو آنند. بنونیست سهم مهمّی را در کوشش‌های علمی این جامعه بعهده داشت. از سال ۱۹٤۵ تا ۱۹۵۵ معاون ژوزف واندریس Joseph VENDRYES دبیر کل این جامعه بود و پس از درگذشت او از سال ۱۹۵۹ تا ۱۹۷۰ دبیر کل، و از آن تاریخ تا بحال دبیر کل افتخاری این جامعه است.

بعضی دیگر از عناوین و مسئولیّت های بنونیست:

منشی جامعهٔ آسیائی از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۷.

Secrétaire de la Société Asiatique, de 1927 à 1937.

رئیس مؤسّسهٔ تتبّعات ایرانی دانشگاه پاریس از سال ۱۹٦۳ به بعد.

Directeur de l'Institut d'Études Iraninennes de l'Université de Paris, depuis 1963.

مدیر دورهٔ جدید مجلّه تتبّعات ارمنی از ابتدای انتشار آن سال ۱۹٦٤.

Directeur de la Revue des Études Arméniennes, nouv. série depuis 1964

رئیس انجمن بین المللی سمیوتیک از ابتدای تأسیس آن سال ۱۹٦۹.

Président de l'Assocition Internationale de Sémiotique, depuis sa fondation en 1969.

دکتر افتخاری دانشگاه تهران ۱۹۵٤.

Docteur honoris causa, Université de Téhéran, 1954.

دکتر افتخاری دانشگاه مسیحی لوون ۱۹۶۵.

Docteur honoris causa, Université Catholique de Louvain, 1965.

دکتر افتخاری دانشگاه برن ۱۹۷٤.

Docteur honoris causa, Université de Berne, 1974.

عضو افتخاری مدرسهٔ فرانسوی خاور دور.

Membre d'honneur de l'École Française d'Extrême-Orient.

عضو افتخاری مدرسهٔ تتبّعات شرقی و افریقائی (انگلستان).

Membre d'honneur de la School of Oriental and African Studies.

عضو افتخاری جامعهٔ آسیائی امپراطوری (انگلستان).

Membre d'honneur de la Royal Asiatic Society.

عضو افتخاری جامعهٔ فیلولوژی (انگلستان).

Membre d'honneur de la Philological Society.

عضو افتخاری جامعهٔ زبانشناسی امریکا.

Membre d'honneur de la Linguistic Society of America.

عضو افتخاری جامعهٔ شرقی امریکائی.

Membre d'honneur de l'American Oriental Society.

عضو افتخاری جامعهٔ زبانشناسی هند.

Membre d'honneur de la Linguistic Society of India.

عضو افتخاری موسّسهٔ تتبّعات اتروسک (ایتالیا).

Membre d'honneur de l'Institut di Studi Etruschi.

عضو آکادمی ملّی لینچی (ایتالیا).

Membre de l'Accademia Natzionale dei Lincei, Roma.

عضو وابستهٔ آکادمی علوم اطریش.

Membre correspondant de l'Österreichische Akademie der Wissenschaften.

آثار بنونیست مرکّب از ۱۸ کتاب، ۲۹۱ مقاله و ۳۰۰ نقد کتاب است. کتب و مقالاتش در پیرامون موضوعات زیرند:

Linguistique générale - Indo-européen - Hittite - Tokharien -
ndo-iranien - Indien - Édits d'Asoka - Iranien - Arménien - Grec -
atin - Français - Celtique - Germanique - Baltique - Slave - Langues
sianiques - Étrusque - Paléo-sibérien - Burusaski - Langues amérindiennes
aestions diverses - Allocutions - Avant-propos - Personalia.

زبانشناسی عمومی ـ زبانشناسی تاریخی و دستور زبان مقایسه ای هند و اروپائی ـ حتّی ـ طخاری ـ هند و ایرانی ـ هندی ـ فرامین اسوکا ـ ایرانی ـ ارمنی ـ یونانی ـ لاتینی ـ فرانسوی ـ سلتی ـ ژرمنی ـ بالتی ـ اسلاوی ـ زبانهای آریاتیک ـ اتروسک ـ زبان پالئوسیبری ـ زبان بوروشسکی ـ زبانهای امریکائی-هندی ـ مسائل مختلف ـ خطابه ها ـ مقدّمات بر آثار دیگران ـ در مورد اشخاص.

نقد کتاب های بنونیست، که بیشتر در بولتن جامعهٔ زبانشناسی پاریس و در ژورنال آزیاتیک منتشر گشته اند، نزدیک بتمام، بر روی کتب مربوط به زبانشناسی عمومی و زبانشناسی تاریخی و مسائل ایرانی هستند و اغلب چون مقاله ای پر از تعلیمات و اطّلاعات با ارزش.

کتابشناسی کامل و تحلیلی بنونیست را در آغاز یادنامهٔ او که اخیراً انتشار یافته داده ام و بصورت کتاب مستقل هم چاپ گشته است:

Mohammad Djafar MOÏNFAR, <u>Bibliographie des travaux d'Émile Benveniste</u>. Société de Linguistique de Paris, 1975. Dépositaire: Éditions Peeters, B. P. 41, Louvain (Belgique). = pp. VII-LIII des <u>Mélanges linguistiques offerts à Émile Benveniste</u>. Société de Linguistique de Paris, 1975. Depositaire: Éditions Peeters.

برای اطّلاع کامل از آثار بنونیست خواننده را بدان ارجاع می دهم و در این جا فقط مشخصات کامل کتب او را از طرفی، و آن دسته از مقالاتش را که با مسائل ایرانشناسی مربوطند، از طرف دیگر، بشرح زیر بیان می کنم:

<u>یک: کتاب ها</u>

۱ ـ منظّم شده بر حسب تاریخ چاپ آن ها، از شمارهٔ ۱ تا ۱۸.

۲ ـ اگر احیاناً مقاله ای از لیست دو در کتابی تجدید چاپ شده شمارهٔ آن ذکر می شود و اگر کتابی بزبان های دیگر ترجمه گشته مشخّصات لازمه ذکر می گردد.

۳ ـ در پایان ترجمه فارسی عنوان کتاب داده می شود.

دو: <u>مقاله ها</u> (فقط آن هائی که مربوط با ایرانشناسی هستند)

۱ ـ منظّم شده بر حسب تاریخ چاپ آن ها، از شمارهٔ ۱ تا ۱۰۱.

۲ ـ پس از عنوان بعضی از مقالات، بمنظور اطّلاع بیشتر، محتوی خلاصهٔ آن ها [در بین دو قلاب] داده می شود.

۳ ـ اگر مقاله ای در کتابی تجدید چاپ شده و یا بزبانی دیگر ترجمه گشته مشخصات لازمه ذکر می گردد.

۴ ـ در پایان ترجمهٔ فارسی عنوان مقاله داده می شود. ترجمهٔ مطالب بین دو قلاب نیز داده

می شود ولی بجای تکرار تحریر بعضی از کلمات وعناوین بحظ فونتیکی سه نقطه گذاشته می شود که براحتی می توان آن ها را در قسمت فرانسوی پیدا کرد .

سه : فهرست تحلیلی

این فهرست برای آشنائی بیشتر با مطالب مقالات، با ذکر شمارهٔ آن ها در لیست دو، تهیّه شده است به ترتیب زیر :

ایرانی بطور کلّی، مطالب عمومی، مسائل عمومی و اساطیری، مسائل زبانی و ریشه شناسی، روابط با زبان های دیگر . . . — پارسی باستان — اوستائی — ایرانی میانه — پارتی — پارسی میانه — پهلوی — سغدی — کتیبه های باختر — فارسی — افغانی — یغنابی — آسی .

در هر قسمت باز در صورت لزوم موضوعات از هم تفکیک می شوند : مثلاً در قسمت پارسی باستان مسائل مربوط بدستور زبان با هم، مسائل لغوی و ریشه شناسی با هم و تحقیقات متنی کتیبه ها با هم قرار گرفته اند .

چهار : ضمیمهٔ ۱، مسائل هند و ایرانی

در این ضمیمه مشخّصات ٦ مقاله درپیرامون هند و ایرانی بروش لیست دو داده می شود .

پنج : ضمیمه ۲، عاریت ایرانی در ارمنی

در این ضمیمه مشخّصات ۵ مقاله درپیرامون تأثیر ایرانی در ارمنی بروش لیست دو داده می شود .

علامات اختصاری

BSL	Bulletin de la Société de Linguistique de Paris.
BSO(A)S	Bulletin of the School of Oriental (and African) Studi
JA	Journal Asiatique.
JRAS	Journal of the Royal Asiatic Society.
MSL	Mémoires de la Société de Linguistique de Paris.
REAr	Revue des Études Arméniennes.
RHR	Revue d'Histoire des Religions.

یک: کتاب‌ها

Ouvrages

1 Sutra des Causes et des Effets. Tome 2: transcription, traduction et index. Par R. Gauthiot et P. Pelliot avec la collaboration d'É. Benveniste. Paris, P. Geuthner, 1926-1928. In-4°, 2 fasc., XI-102 p. (Mission Pelliot en Asie Centrale. Série in-quarto, II).

سوترهٔ علل و معلولات. جلد ۲: تحریر (ترانسکریپسیون)، ترجمه و فهرست (اندکس). بوسیله ر. گوتیو و پ. پلیو با همکاری ا. بنونیست.

2 Essai de grammaire sogdienne. Deuxième partie: morphologie, syntaxe et glossaire. Paris, P. Geuthner, 1929. In-8°, III-241 p. (Mission Pelliot en Asie Centrale. Serie in-octavo, III).

طرح دستور زبان سغدی. قسمت دوم، صرف، نحو و فرهنگ لغات.

3 The Persian Religion according to the chief Greek Texts. Paris, P. Geuthner, 1929. In-8°, 121 p. (University of Paris, Ratanbai Kartak Lectures, 1).

Traduction en persan par Bahman Sarkârâti. Tebriz, Université, 1350 (H. Š). In-8°, VI-175 p.

مذهب پارسی برحسب متون مهم یونانی.

ترجمه به فارسی، دین ایرانی بر پایهٔ متنهای کهن یونانی، ترجمه بهمن سرکاراتی. دانشگاه تبریز، ۱۳۵۰.

4 A. Meillet, Grammaire du vieux-perse. Deuxième édition entièrement corrigée et augmentée par É. Benveniste. Paris, H. Champion, 1931. In-8°, XXIV-266 p. (Collection linguistique publiée par la Société de Linguistique de Paris, 34).

ا. میه، دستور زبان پارسی باستان چاپ دوم بکلی تصحیح گشته و اضافه شده بوسیله ا. بنونیست.

5 (Avec L. Renou), Vṛtra et Vṛθragna. Étude de mythologie indo-iranienne. Paris, 1934. In-8°, 207 p. (Cahiers de la

Société Asiatique, III). ["La responsabilité des auteurs s'établit comme suit: L. R. a rédigé seul la partie indienne (p. 91 à 175); É. B. seul, l'introduction, la partie iranienne (p. 1 à 90) et la conclusion (p. 177 à 199)].

(با ل. رنو) ورترَ و ورثرگن. تتبع علم الاساطیر هند و ایرانی. [مسؤلیت دو مؤلف بدین قرار است: ل. ر.: قسمت هندی (صفحات ۹۱ تا ۱۷۵) ا. ب.: مقدمه، قسمت ایرانی (صفحات ۱ تا ۹۰) و نتیجه (صفحات ۱۷۷ تا ۱۹۹)].

6 Origines de la formation des noms en indo-européen. Paris, A.-Maisonneuve, 1935. In-8°, 224 p.

Traduction en russe par N. D. Andreev, "éditée", préfacée et annotée par B. V. Gornung. Moscou, Édition de littérature étrangère, 1955. In-8°, 260 p.

مبانی تکوین اسم ها در هند و اروپائی.

ترجمه به روسی ...

7 Les infinitifs avestiques. Paris, A.-Maisonneuve, 1935. In-8°, 117 p.

مصدرهای اوستائی.

8 Les Mages dans l'Ancien Iran. Paris, G.-P. Maisonneuve, 1938. In-8°, 31 p. (Publication de la Société des Études Iraniennes, 15). [En appendice, p. 28-30, l'article n° 3].

مغها در ایران قدیم. [بصورت ضمیمه، صفحات ۲۸ تا ۳۰، مقالهٔ شمارهٔ ۳].

9 Codices Sogdiani. Manuscrits de la Bibliothèque Nationale

(Mission Pelliot) reproduits en fac-simílé avec une introduction. Copenhague, Munksgaard, 1940. In-4°, XIII-213 p. (Monumenta Linguarum Asiae Maioris, Edidit K. Grønbergh, III).

کدیس شکه بانی. نسخ خطی کتابخانهٔ ملی (میسیون پلیو) چاپ عکسی با یک مقدمه.

10 Textes sogdiens. Édités, traduits et commentés. Paris, P. Geuthner, 1940. In-4°, IX-284 p. (Mission Pelliot en Asie Centrale. Série in-quarto, III)

متون سغدی. طبع، ترجمه و شرح.

11 Vessantara Jātaka. Texte sogdien, édité, traduit et commenté. Paris, P. Geuthner, 1946. In-4°, X-137 p. (Mission Pelliot en Asie Centrale. Série in-quarto, IV).

وسن تر جاتک. متن سغدی، طبع، ترجمه و شرح.

12 Noms d'agent et noms d'action en indo-europeen. Paris, A.-Maisonneuve, 1948. In-8°, 175.

اسم فاعل ها و اسم مصدر ها در هند و اروپائی.

13 Études sur la langue ossète. Paris, Klincksieck, 1959. In-8°, 165 p. (Collection linguistique publiée par la Société de Linguistique de Paris, 60). [Le premier chapitre, p. 7-60, Études sur la phonétique et l'étymologie de l'ossète, (avec "quelques corrections") - l'article n° 72].

Traduction en russe par K. E. Gagkaev. Moscou, Izd. Nauka, 1965. In-8°, 168 p.

تتبّعات در پیرامون زبان آسی. [فصل اوّل، صفحات ۷ تا ۶۰، تتبّعات در پیرامون صوت‌شناسی و ریشه لغت‌شناسی آسی، (با "تصحیحاتی چند") = مقالهٔ شماره ۲۳]. ترجمه به روسی ...

14 Hittite et indo-européen. Études comparatives. Paris, A.-Maisonneuve, 1962. In-8°, 141 p. (Bibliothèque archéologique et historique de l'Institut Français d'Istanbul, 5).

حتّی و هند و اروپائی. تتبّعات تطبیقی.

15 Problèmes de linguistique générale [1]. Paris, Gallimard, 1966. In-8°, 356 p. (Bibliothèque des Sciences Humaines).

Traductions: en anglais par Mary Elizabeth Meek. Florida, University of Miami Press, 1971. In-8°, X-317 p. (Miami Linguistics Series, 8).

en espagnol (18 chapitres sur 28) par Juan Almela. Mexico, Siglo veintiuno editores s.a., 1971. In-8°, [V]-218 p.

en italien par Vittoria Giuliani. Milano, il Saggiatore, 1971. In-8°, [VI]-417 p. (La cultura, Biblioteca di linguistica, 2).

en russe, Obščaja lingvistika, par Ju. Karaulov, V.P. Murat, I. V. Baryševa et I. N. Mel'nikova, "éditée" avec une introduction et des commentaires par Ju. S. Stepanov. Moscou, "Progress", 1974. In-8°, 448 p.

مسائل زبانشناسی عمومی [۱].
ترجمه به انگلیسی، اسپانیولی، ایتالیائی و روسی ...

16 Titres et noms propres en iranien ancien. Paris, Klinkksieck, 1966. In-8°, 133 p. (Travaux de l'Institut d'Études Iraniennes de l'Université de Paris, 1).

القاب و اسامی در ایرانی قدیم.

17 Le vocabulaire des institutions indo-européennes. Tome 1: économie, parenté, société; tome 2: pouvoir, droit, religion. Sommaire, tableau et index établis par Jean Lallot. Paris, Éditions de Minuit, 1969. 2 vol. in-8°, 376 et 340 p. (Collection "Le sens commun", dirigée par Pierre Boudrieu).

Traduction en anglais, Indo-European Language and Society, par Elizabeth Palmer. London, Faber and Faber Limited, 1973. In-8°, 534 p. (Studies in General Linguistics. Edited by L. R. Palmer & G. C. Lepshy).

قاموس مؤسسات هند واروپائی. جلد ۱: اقتصاد، خویشاوندی، جامعه؛ جلد ۲: قدرت، حقوق، مذهب.

ترجمه به انگلیسی...

18 Problèmes de linguistique générale 2. [Édition préparée, avec un avant-propos et un index, par M. Dj. Moïnfar]. Paris, 1974. In-8°, 296 p. (Bibliothèque des Sciences Humaines).

مسائل زبانشناسی عمومی ۲. [تهیه چاپ، با یك دیباچه و فهرست واژه های فنی بوسیلهٔ م. ج. معین فر].

دو: مقاله ها

Articles

1925

1 Sur trois noms d'être dans l'Avesta. [gavasna-, varəγna-, vawžaka]. The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute, n° 5, 19-20; traduction anglaise, 20-21.

درپیرامون سه نام " موجود " دراوستا. [...].

1926

2 Un emploi du nom du "genou" en vieil-irlandais et en sogdien. BSL 27, fasc. 1 (n° 81), 51-53.

یك استعمال " زانو" در ایرلندی و در سغدی.

3 Rambag. Revue des Études Juives, 82, n°s 163-164 (= Mélanges offerts à M. Israel Lévy par ses élèves et ses amis à l'occasion de son 70e anniversaire), 55-57. [Reproduit comme appendice de l'ouvrage Les Mages dans l'Ancien Iran, 28-30].

رمبگ. [تجدید چاپ بصورت ضمیمه درکتاب مغها درایران قدیم، صفحات ۲۸ تا ۳۰].

1927

4 Notes sogdiennes. [I: Sur une confusion de deux signes dans l'alphabet sogdien. II: Deux tendances phonétiques. III: Étymologies: 'βn'yk, 'tδrmn-, pyms'r, t'y'yčk- et Wyšprkr]. MSL 23, fasc. 2, 123-132.

یاد داشت های سغدی. [یك: درپیرامون یك اختلاط دو نشانه درالفبای سغدی. دو: دو گرایش آوائی. سه: ریشه لغات شناسی: ...].

5 Persan umēδ "espoir". MSL 23, fasc. 2, 133-134.

فارسی umēδ "امید".

6 Afghan ōspana "fer". MSL 23, fasc. 2, 132-133.

افغانی ōspana "آهن".

1928

7 Sogdien βrγ'r. BSL 28, fasc. 2 (n° 85), 7-8.

سغدی βrγ'r.

1929

8 Sur la Syntaxe du vieux-perse. MSL 23, fasc. 2, 179-183.

در پیرامون نحو پارسی باستان.

9 Le groupe -xš- devant consonne en avestique. BSL 29, fasc. 3 (n° 88), 103-107.

گروه -xš- در جلو صامت در اوستائی.

10 Conservation de ē et ō en persan. BSL 29, fasc. 3 (n° 88), 107-108.

حفاظت ē و ō در فارسی.

11 Un rite zervanite chez Plutarque. JA 215, 287-296.

یک آئین زروانی نزد پلوتارک.

12 Notices sur quelques fragments de manuscrits sogdiens. Aurel Stein, Innermost Asia, II, 1031.

یادداشت‌های مختصر در پیرامون چند قطعه نسخ خطی سغدی.

امیل بنو نیست

کمبریج ـ اوت ۱۹۵۴ (بیست و سومین کنگرهٔ بین‌المللی خاورشناسان)

امیل بنونیست
در ۱۹۶۸ ـ پاریس ـ دفترکار شخصی

امیل بنونست
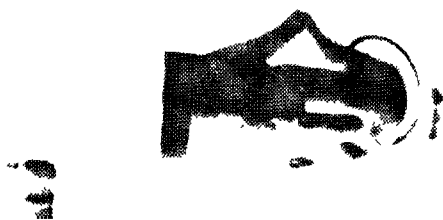
فردینان دوسوسور
Ferdınand de Saussure
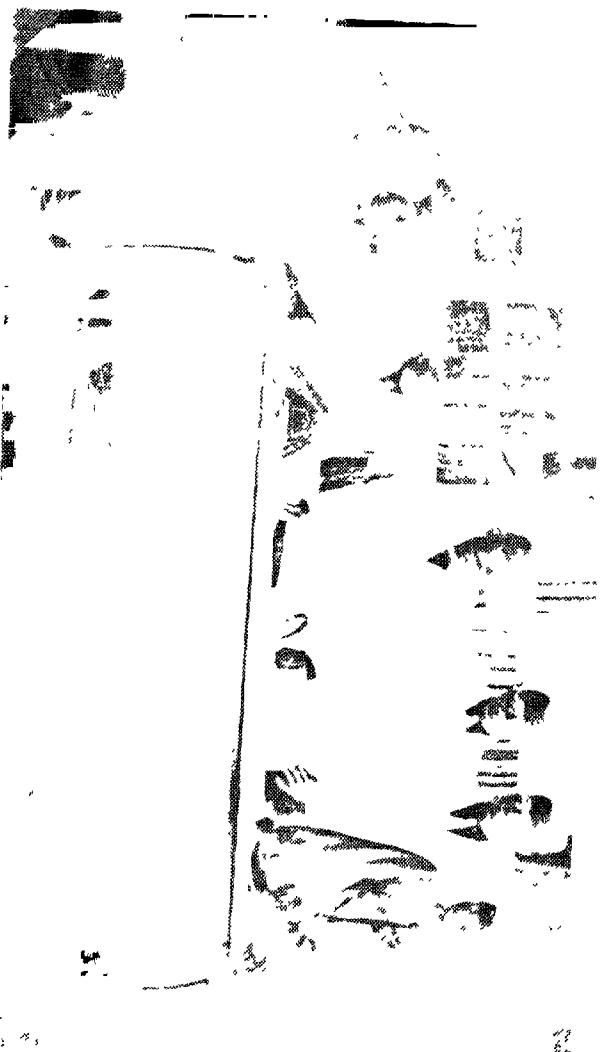
هیأت نویسندگان Etrennes de linguistique

(پاریس ۱۹۲۸)

از راست به چپ : م . ل . سژستد M. L. Sjaested — پ . شانترن

P. Chantraine — ل . رنو L. Renou — آ . میه A. Meillet — ژ . دوآ...

آنتوان میه
Antoine Meillet

13 Le nom d'un animal indien chez Elien. [καρτάζωνος, pers. kar/adān "rhinocéros"]. Donum natalicium Schrijnen. Verzameling van Opstellen door Oud-Leerlingen en Bevriende Vakgenooten. Opgedragen aan Mgr. Prof. Dr. Jos Schrijnen bij Gelegenheid van zijn zestigsten verjaardag 3 Mei 1929. Nijmegen-Utrecht, N. V. Dekker et Van de Vegt, 371-376.

نام یك حیوان هندی نزد الین. [یونانی ...، فارسی کرگدان "کرگدن"].

1930

14 Persica 1. [I: Nouvelles inscriptions achéménides. II: Formules de datation (en vieux-perse). III: Aurā. IV: Handugā]. BSL 30, fasc. 1 (n° 89), 58-74.

پرسیکا ۱. [یك: کتیبه های جدید هخامنشی. دو: فرمول تاریخ گذاری (در پارسی باستان). سه: ... چهار: ...].

15 "Sommeil" en iranien. [*x^vāpa-/x^vāfna-]. BSL 30, fasc. 1 (n° 89), 75-79.

"خواب" در ایرانی. [...].

16 Le texte de Draxt Asūrīk et la versification pehlevie. JA 217, 193-225.

متن درخت آسوریك و صنعت شعر پهلوی.

17 Noms sogdiens dans un texte pehlevi de Turfan. JA 217, 291-295.

نام های سغدی در یك متن پهلوی تورفان.

18 <u>Les diminutifs persans en ō</u>. Modi Memorial Volume (Papers on Indo-iranian and Other Subjects. Written by Several Scholars). Bombay, 556-558.

<u>مصغرات به ō در فارسی</u>.

ō

1931

19 <u>Persica 2</u>. [Suite de <u>Persica 1</u> (article n° 14): V: Formes pronominales enclitiques. VI: <u>artavardiya</u>. VII: <u>ašnaiy</u>. VIII: Sur B. II, 94. IX: <u>gaub</u>-. X: <u>patiprs</u>-. XI: <u>farnah</u>. XII: <u>tᵃuma</u>-].
BSL 31, fasc. 2 (n° 93), 63-79.

<u>پرسیکا ۲</u>. [دنبالهٔ <u>پرسیکا ۱</u> (مقالهٔ شماره ۱۴): پنج: صور ضمیری متصلی. شش: ... هفت: ... هشت: درپیرامون کتیبهٔ ب، دو ۹۴. نه: ... ده: ... یازده: ... دوازده: ...].

20 <u>Avestique mrzu-</u>. BSL 31, fasc. 2 (n° 93), 80.

<u>اوستائی -mrzu</u>.

21 <u>Deux notes iraniennes</u>. [I: Avestique *<u>vivitay</u>-. II: Un nom de centaine en moyen-perse]. BSL 32, fasc. 1 (n° 95), 86-91.

<u>دو یاد داشت ایرانی</u>. [یک: اوستائی ... دو: یک نام صدگان در پارسی میانه].

22 <u>Une différenciation de vocabulaire dans l'Avesta: mots nobles et populaires</u>. Studia Iranica (Ehrengabe W. Geiger). Leipzig, 219-227.

<u>یک تمایز لغوی در اوستا: کلمات اشرافی وعوامی</u>.

23 <u>Le parsisme</u>. La revue de Paris, 38ᵉ année, n° 5 (1ᵉʳ mars), 125-145.

<u>مذهب پارسیان</u>.

1932

24 Un témoignage classique sur la langue des Sarmates. JA 221, 135-138.

یک اظهار نظر کلاسیک درپیرامون زبان سرمت‌ها.

25 Une nouvelle inscription de Xerxès. BSL 33, fasc. 2 (n° 99), 144-156.

یک کتیبهٔ جدید از خشایارشاه.

26 Les classes sociales dans la tradition avestique. JA 221, 117-134.

طبقات اجتماعی در سنّت اوستائی.

27 Traitement de -nd- en moyen-iranien. BSL 33, fasc. 2 (n° 99), 157-164.

سرانجام -nd- در ایرانی میانه.

28 Un titre iranien manichéen en transcription chinoise. [ngo-houan-kien-sai-po-sai = phl. arwānaɣān-spasak "préposé aux fondations pieuses]. Études d'orientalisme publiées par le Musée Guimet à la mémoire de Raymonde Linossier. Paris, 155-158.

یک لقب ایرانی مانوی به تحریر چینی. [... پهلوی ... "مأمور مخصوص اوقاف].

29 Le Mémorial de Zarēr. Poème pehlevi mazdéen. JA 220, 245-293.

یادگار زریر. منظومهٔ پهلوی مزدائی.

30 Une apocalypse pehlevie: Le Žāmāsp-Nāmak. RHR 106, 237-380.

یک "مکاشفه" پهلوی، ژاماسپ‌نامک.

31 "Repentir" en iranien. [*patiš-māna-]. BSL 34, fasc. 1 (n° 101), 28-31.

«پشیمانی» در ایرانی. [...].

32 Encore une nouvelle inscription perse de Xerxès. BSL 34, fasc. I (n° 101), 32-34.

باز هم یک کتیبه جدید از خشایارشاه.

33 Le témoignage de Théodore bar Kōnya sur le zoroastrisme. Le Monde Oriental, 26 (1932/1933), 107-215.

اظهار نظر تئودور بر کونیه درباره آئین زردشتی.

34 Génitifs anomaux de l'avestique. BSL 34, fasc. 1 (n° 101), 22-27.

مضاف الیه های بی قاعدهٔ اوستائی.

35 Notes sur les textes sogdiens bouddhiques du British Museum. [Vimalakīrtinirdeçasūtra. Dhūta. Dhyāna. Fragment IIa. Fragment III. Fragments IV, V, VI. Sūtra condamnant les boissons enivrantes. Vajracchedikā]. JRAS, 29-68.

یادداشت ها درپیرامون متون سغدی بودائی بریتیش موزئوم. [... ... ...
قطعهٔ ۲آ. قطعهٔ سه. قطعات چهار، پنج، شش. سوتر تحریم کنندهٔ مشروبات سکرآور. ...

36 (Avec la collaboration de P. Demiéville), Notes sur le fragment sogdien du Buddhadhyānasamādhisāgarasūtra. JA 223, 193-248.

(با همکاری پ. دمیویل) یادداشت ها درپیرامون قطعهٔ سغدی ....

1934

37 L'Ērān-vēž et l'origine légendaire des Iraniens. BSOS 7, part 2, 265-274.

ایران ویژ و منشأ افسانه ای ایرانی ها .

38 Termes et noms achéménides en araméen. JA 225, 127-193.

الفاظ و اسامی هخامنشی در آرامی .

39 Pehlevi astax^{v}ān "os". Oriental Studies in Honour of Cursetji Erachji Pavry. Edited by Jal Dastur Cursetji Pavry. London, Oxford University Press, 33.

پهلوی astax^{v}ān "استخوان" .

1935

40 Une correspondance irano-slave. [*psormo- 〉 av. fšarma-, v.sl. sramŭ]. MSL 23, fasc. 6, 403-405.

یك ارتباط ایرانی-اسلاوی. [...* 〈 اوستائی ...، اسلاوی قدیم ...] .

41 Les absolutifs avestiques. MSL 23, fasc. 6, 393-402.

آبسلوتیف های اوستائی .

42 Le nom de la ville de Ghazna. JA 226, 141-143.

نام شهر غزنین .

1936

43 Sur quelques dvandvas avestiques. BSOS 8, part 2 and 3, 405-409.

درپیرامون چند دوندو اوستائی .

44 <u>Notes parthes et sogdiennes</u>. [I: Notes parthes. II: Corrélations partho-sogdiennes. III: Notes sogdiennes (A. Remarques sur l'interprétation littérale; B. Questions de morphologie; C. Remarques lexicales). Index des mots cités]. JA 228, 193-239.

<u>یادداشت های پارتی و سغدی</u>. [یک. یادداشت های پارتی. دو: تناسب پارتی ـ سغدی. سه: یادداشت های سغدی (الف. ملاحظات درپیرامون تفسیر لفظی؛ ب. مسائل صرفی؛ ج. ملاحظات لغوی). فهرست لغات مذکوره].

1937

45 <u>Hymnes manichéens</u>. [Traduits et annotés "des textes en langue parthe", avec une introduction de H. Corbin]. Revue Yggdrasill, Bulletin mensuel de la poésie en France et à l'étranger, 2ᵉ année, n° 4-5 (25 juillet - 25 août), 54-57.

<u>سرود های مانوی</u>. [ترجمه از روی متون زبان پارتی" با شروح ؛ با مقدمه ای از ه. کربن].

1938

46 <u>Notes sogdiennes</u>. [I: Révision des fragments du British Museum (Padmacintāmaṇidhāraṇīsūtra. Dhūtasūtra. Fragment II<u>a</u>. Fragment III. Fragment IV. Fragment V. Fragment VI. Fragments nouveaux). II: L'inscription sogdienne de Ladakh. III: Mention de la Sodiane dans l'Avesta. IV: Notes grammaticles et étymologiques (le groupe graphique -<u>(γ)δr</u>-; le préverbe <u>frā</u>-; <u>γrθ</u>-; <u>'wy pyrnmstr</u>; <u>β'w</u>; <u>βγ'n</u>; <u>krǎn</u>; <u>myn'y</u>; <u>qwrty</u>; <u>γw</u>-; <u>γr''š</u>; <u>knp</u>-, <u>kβn</u>-; <u>w'sty</u>; <u>w'β</u>; <u>wt</u>-; <u>nm'y</u>; <u>zβ</u>-). Index des principaux mots cités]. BSOS 9, part 3, 495-519.

<u>یادداشت های سغدی</u>. [یک: مرور قطعات بریتیش موزئوم (... ... قطعهٔ ۲آ. قطعهٔ سه. قطعهٔ چهار. قطعهٔ پنج. قطعهٔ شش. قطعات جدید). دو: کتیبهٔ لادخ. سه: ذکر سغد در اوستا. چهار: یادداشت های دستور زبانی و ریشه لغت شناسی (گروه خطی ... ؛ پیشوند فعلی ... ؛ ... ...). فهرست لغات عمدهٔ مذکوره].

47 Sur un fragment d'un psautier syro-persan. JA 230, 458-462.

درپیرامون قطعه ای از مزامیر به سریانی ـ فارسی .

48 La légende de Kombabos. Mélanges syriens offerts à R. Dussaud. 260-258.

افسانهٔ کُمابُس

1939

49 Notules sogdiennes. [zn'kh; 'pδ'np'y; chr. nyγwynt, w'st]. JA 231, 275-277.

یادداشت های کوتاه سغدی . [...] .

1945

50 La ville de Cyreschata. [Ville forte fondée par Cyrus]. JA 234 (1943-45), 163-166.

شهر Cyreschata. [شهر حصین بنیاد نهادهٔ کوروش] .

51 Deux noms divins dans l'Avesta. [Srauša, Būšyanstā]. RHR 130, 13-16

دو نام ایزدی در اوستا . [...] .

52 <u>Fragments des Actes de Saint Georges en version sogdienne</u>. JA 234 (1943-45), 91-116.

<u>قطعات رسایل سن ژرژ در ترجمه سغدی</u>.

1946

53 <u>Études iraniennes</u>. [I: Notes sur les inscriptions achéménides: l'inscription de Darius à Naqš i Rustam; <u>xšnav-</u>; un emploi de l'optatif; <u>hadā</u>; <u>čašman</u>; <u>yaθā</u>; <u>aniya-</u>; formes perses en élamite; <u>āha</u> et <u>āhantā</u>; <u>prtara</u>. II: Noms propres perses en transcription grecque. III: Emprunts iraniens en arménien]. *Transactions of the Philological Society*, (1945-1946), 39-78.

<u>تتبعات ایرانی</u>. [یك: یادداشت‌ها در پیرامون کتیبه های هخامنشی؛ کتیبهٔ داریوش در نقش رستم؛ ...؛ یك مورد استعمال وجه آرزوئی؛ ...؛ صور پارسی به عیلامی. دو: اسامی خاص پارسی به تحریر یونانی. سه: عاریت‌های ایرانی در ارمنی].

1948

54 <u>Écritures pehlevie et avestique</u>. Notices sur les caractères anciens et modernes. Paris, Imprimerie Nationale, 91-95. [Texte de A. Meillet de l'édition 1927 revu par É. B.].

<u>خطوط پهلوی و اوستائی</u>.

55 <u>Un emploi du relatif dans l'Avesta</u>. BSL 44 (1947-48), fasc. 1 (n° 128), 72-73.

<u>یك مورد استعمال موصول در اوستا</u>.

56 <u>Mots voyageurs en Asie Centrale</u>. JA 236, 177-188.

<u>واژه های سیّار در آسیای مرکزی</u>.

57 Études sur le vieux-perse. [Sur les inscriptions de Darius à Bisutūn]. BSL 47, fasc. 1 (n°134), 21-51.

تتبّعات در پیرامون پارسی باستان. [در پیرامون کتیبه های داریوش در بیستون].

58 Une inscription perse achéménide du cabinet des Médailles [Bibliothèque Nationale]. JA 239, 261-273.

یک کتیبهٔ پارسی هخامنشی محفوظ در بخش مسکوکات [کتابخانهٔ ملی پاریس].

59 Notes sogdiennes. [''ms', "'tβwrtk", 'ntrwrtk, 'wγr-, 'wxtq'm, 'wzntq', 'zβ'βh, δr'wšy, ɛrθ'rč, knt, "nyrth", p'š, prw'yδ-, ptpt'yn''wy, r'γ, rγ''k, rγn-, rxn-, "rm''n", sfsqnt, sttw, tp'n, ym''n, zwšy, zyrth]. JA 239, 113-125.

یادداشت های سغدی. [...].

1952

60 Les langues de l'Iran ancien. Dans: La civilisation iranienne. (Ouvrage collectif), Paris, Payot, 34-37.

زبان های ایران قدیم. [در ترجمهٔ فارسی کتاب تمدن ایرانی (مترجم، دکتر عیسی بهنام؛ ناشر: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۷) صفحات ۴۳ تا ۴۷].

61 Les langues de l'Afghanistan. Dans: La civilisation iranienne. (Ouvrage collectif), Paris, Payot, 237-240.

زبان های افغانستان. [در ترجمهٔ فارسی کتاب تمدن ایرانی، صفحات ۳۲۴ تا ۳۲۹].

62 Établissement de l'empire achéménide. Dans: La civilisation iranienne. (Ouvrage collectif), Paris, Payot, 44-47.

استقرار امپراطوری هخامنشی. [در ترجمهٔ فارسی کتاب تمدن ایرانی، صفحات ۵۷ تا ۶۱].

63 Les religion de l'Iran ancien. Dans: La civilisation iranienne. (Ouvrage collectif), Paris, Payot, 58-81.

ادیان در ایران قدیم. [در ترجمهٔ فارسی کتاب تمدن ایرانی، صفحات ۷۷ تا ۸۱].

1954

64 Expression de "pouvoir" en iranien. BSL 50, fasc. 1, 56-67.

بیان "توانستن" در ایرانی.

65 Éléments perses en araméen d'Égypte. JA 242, 297-310.

عناصر پارسی در آرامی مصر.

66 Notes avestiques. [hizvā, apa-xᵛanva-, daδa, snāvare.bāzura-]. Asiatica. Festshrift Friedrich Weller zum 65 Geburtstag. Leipzig, Otto Harrassowitz, 30-34.

یادداشت‌های اوستائی. [...].

1955

67 Avestica. [āfant-; xrud-; iθyajah-; šayaoθna-]. Donum (Natalicium) H. S. Nyberg Oblatum. Uppsala, 17-26.

اوستیکا. [...].

68 Etudes sur quelques textes sogdiens chrétiens [I]. [I]: Sur l'Antirrheticus d'Évagre le Pontique. II: Un fragment des Apophthegmata Patrum. III: Fragment du Paradis de Palladius.

IV: Observations linguistiques et lexicales]. JA 243, 297-337.

تتبّعات در پیرامون چند متن سغدی مسیحی [۱]. [یك: در پیرامون ... دو: قطعه ای از ... سه: قطعه ای از ... چهار: ملاحظات زبانشناسی و لغوی].

69 Un lexique du yagnobi. ["Une copie faite par Gauthiot du glossaire établi par Salemann pour ses Iognobskije Etjudy et resté inédit quoique imprimé". Publié et préfacé]. JA 243, 139-162.

یك لغت نامهٔ یغنابی. [«رونوشتی بوسیلهٔ گوتیو از روی فرهنگ مؤلّف زالمن برای کاوش تتبّعات یغنابی که اگر چه چاپ گشته ولی انتشار نیافته است». طبع و مقدّمه].

1956

70 Une corrélation slavo-iranienne. [sl. kŭ, i.ir. kam; sl. kŭ, sogd. kw]. Festschrift Max Vasmer. 70-73.

یك تناسب اسلاوی ـ ایرانی. [اسلاوی ...، هند و ایرانی ...؛ اسلاوی ...، سغدی ...].

71 L'héritage mazdéen dans la philosophie persane. (Résumé). Livre du millénaire d'Avicenne. Téhéran, Anjoman e Aṯâr e Mellî, IV, 76. [Actes du Congrès d'Avicenne, Téhéran, 22-27 avril 1954].

میراث آئین مزدائی در فلسفهٔ فارسی. (خلاصه).

72 Sur quelques termes zoroastriens. (Résumé). Proceedings of the Twenty-Third International Congress of Orientalists (Cambridge, 21-28 August 1954). Edited by Denis Sinor. London, 152-153. [Cf. ci-dessous, n°74].

در پیرامون چند لفظ زردشتی. (خلاصه). [به مقالهٔ شمارهٔ ۷۴ رجوع شود].

73 Études sur la phonétique et l'étymologie de l'ossète. BSL 52, fasc. 1, 6-59. [= ("avec quelques corrections") Études

sur la langue ossète, 7-60].

تتبّعات در پیرامون صوت شناسی و ریشه لغت شناسی آسی. [("با تصحیحاتی چند" تتبّعات در پیرامون زبان آسی، صفحات ۷ تا ۶۰). =]

1957

74 La prière ahuna varya dans son exégèse zoroastrienne. Indo-Iranian Journal, 1, n° 1, 77-85. [Version développée d'une communication (Sur quelques termes zoroastriens) présentée au 23e Congrès International des Orientalistes, Cambridge, 21-28 aout 1954. [Cf. ci-dessus, n° 72].

دعای اَهونَ وَریَ در تفسیر زردشتی آن. [متن مبسوط خطابهٔ ایراد شده در بیست و سوّمین کنگرهٔ بین المللی خاورشناسان (به مقالهٔ شمارهٔ ۷۲ رجوع شود)].

1958

75 Notes sur les tablettes élamites de Persépolis. JA 246, 49-65.

یادداشت ها در پیرامون لوحه های عیلامی تخت جمشید.

1959

76 Le présent avestique uz-vaēdaya-. Indo-Iranian Journal, 3, n° 2, 132-136.

مضارع اوستائی -uz-vaēdaya.

77 Études sur quelques textes sogdiens chrétiens (2e article). [Suite de l'article n° 68; "nouvelle série d'études ... ordonnées

dans le cadre de la langue plutôt que selon l'ordre des textes"]
JA 247, 115-136.

تتبعات در پیرامون چند متن سغدی مسیحی (مقالهٔ دوّم) . [دنبالهٔ مقالهٔ شمارهٔ ۶۸؛ "تتبعات
جدید ... تنظیم شده بیشتر از نظر زبان تا برحسب نظم متون"] .

1960

78 Les noms de l'oiseau en iranien. Paideuma, 7, Heft 4/6 (= Festgabe für Herman Lommel. Herausgegeben von B. Schlerath), Wiesbaden, Otto Harrassowitz, 193-199.

نام های پرنده در ایرانی.

79 Mithra aux vastes pâturages. JA 247, 421-429.

مهر دارندهٔ چراگاه های پهناور.

80 Le dieu Ohrmazd et le démon Albasti. JA 248, 65-74.

ایزد هرمزد و دیو اَلبَستی.

81 Avant-propos à la réimpression du Zend-Avesta de James Darmesteter. 3 vol. Paris, Adrien-Maisonneuve. [3 pages non numérotées au commencement du premier volume].

پیشگفتار بر تجدید چاپ کتاب زند اوستا اثر جام دارمستتر. [سه صفحه بدون شماره در آغاز جلد

1961

82 Inscriptions de Bactriane. JA 249, 113- 152 + 4 planches.

کتیبه های باختر.

1962

83 Coutumes funéraires de l'Arachosie ancienne. A Locust's Leg. Studies in honour of S. H. Taqizadeh. London, 39-43.

رسوم مرده‌داری در اُرَخوزی قدیم.

84 Nouvelles inscriptions de Bactriane. Académie des Inscriptions et Belles-Lettres, compte-rendus des séances de l'année 1961 (avril-juin), parus en 1962, 210-211. [Cf. l'article n° 82].

کتیبه‌های جدید باختر. [به مقالهٔ شمارهٔ ۸۲ رجوع شود].

1963

85 Interférences lexicales entre le gotique et l'iranien. BSL 58, fasc. 1, 41-51.

تلاقی لغوی بین گوتی و ایرانی.

86 Le sens du mot persan šadurvān. Mélanges d'orientalisme offerts à Henri Massé à l'occasion de son 75e anniversaire. Téhéran, Publication de l'Université de Téhéran, 843, 31-37.

معنی کلمهٔ فارسی شادُروان.

1964

87 Sur la terminologie iranienne du sacrifice. JA 252, 45-58.

درپیرامون مُصطلح ایرانی قربانی.

88 Manth- en iranien. Indo-Iranian Journal, 7, n°4, 307-309.

manth- در ایرانی.

89 An unrecognized Avestan Word. [vīspayeirina (= vispāyarina)]. Dr. J. M. Unvala Memorial Volume. Bombay, 12-13.

یک لغت ناشناختهٔ اوستائی. [...].

90 Le vocabulaire chrétien dans les langues d'Asie Centrale. [Essentiellement en sogdien]. Atti del Convegno Internazionale sul tema: L'Oriente Cristiano nella Storia della Civiltà (Roma, 31 marzo - 3 aprile 1963; Firenze, 4 aprile 1963). Accademia Nazionale dei Lincei, Roma, anno 361, quaderno n° 62, 85-91.

قاموس مسیحی در زبان های آسیای مرکزی. [اساساً در سغدی].

1966

91 Le verbe stā- comme auxiliaire en iranien. Acta Orientalia, 30, 45-49.

stā- بمثابه فعل معین در ایرانی.

92 Relations lexicales entre la Perse et la Grèce ancienne. Atti del Convegno sul tema: La Persia e il Mondo Greco-romano (Roma, 11-14 aprile 1965). Accademia Nazionale dei Lincei, Roma, anno 363, quaderno n° 76, 479-485.

روابط لغوی بین پارس و یونان قدیم.

1967 .

93 Hommes et Dieux dans l'Avesta. Festschrift für Wilhelm Eilers. Wiesbaden, Harrassowitz, 144-147.

آدمها و خدایان در اوستا.

94 Le verbe iranien nam- en sogdien. BSOAS 30, part 3, 505-511.

فعل ایرانی -nam در سغدی.

95 Les relations lexicales slavo-iraniennes. To Honor Roman Jakobson. Essays on the Occasion of his Seventieth Birthday. The Hague-Paris, Mouton, 197-202.

روابط لغوی اسلاوی - ایرانی.

1968

96 Le système phonologique de l'iranien ancien. BSL 63, fasc. 1, 53-64.

دستگاه واج شناسی ایرانی قدیم.

97 Dérivés avestiques en -vant. Pratidānam. Indian, Iranian and Indo-European Studies Presented to Franciscus Bernardus Jacobus Kuiper on his Sixtieth Birthday. The Hague, Mouton, 123-126.

مشتقات اوستائی به -vant.

1969

98 <u>Un village près de Persépolis</u>. Yād-Nāme-ye Irānī-ye Monorsky, Publications de l'Université de Téhéran, 7-16.

<u>دهی نزدیک تخت جمشید.</u>

1970

99 <u>Old Iranian</u>. Current Trends in Linguistics. Editor: Thomas A. Sebeok. 6: Linguistics in South West Asia and North Africa. The Hague-Paris, Mouton, 9-25.

<u>ایرانی قدیم.</u>

100 <u>Que signifie Vīdevdāt</u>? Henning Memorial Volume. Ed. M. Boyce and I. Gershevitch. London, Asia Major Library, 37-42.

<u>معنی ویدوْدات چیست؟</u>

101 <u>Le terme iranien mazdayasna</u>. BSOAS 33, part 1, 5-9.

<u>لفظ ایرانی مَزدیَسن.</u>

فهرست تحلیلی

Index

Iranien (en génral) — ایرانی بطور کلی

ـ ایران ویژ و منشأ افسانه ای ایرانی ها ۳۷. استقرار امپراطوری هخامنشی ۶۲. شهر Cyreschata ۵۰. دهی نزد یک تخت جمشید ۱۸. نام شهر عزمی ۴۲.

ـ ادیان در ایران قدیم ۶۳. یک آئین زروانی نزد پلوتارک ۱۱. اظهار نظر تئودور بر کونیه درباره آئین زردشتی ۳۳. درپیرامون چند لفظ زردشتی ۷۲. مهر دارندهٔ چراگاه های پهناور ۷۹. ایزد هرمزد و دیو الهستی ۸۰. دعای اهون وری در تفسیر زردشتی آن ۷۴. رسم مرده داری در ارشوزی قدیم ۸۳. مذهب پارسیان ۲۳. میراث آئین مزدائی در فلسفهٔ فارسی ۷۱.

ـ زبان های ایران قدیم ۶۰. ایرانی قدیم ۹۹. زبان های افغانستان ۶۱. یک اظهار نظر کلاسیک در پیرامون زبان سرمت ها ۲۴.

دستگاه واج شناسی ایرانی قدیم ۹۶.

فعل معنی -stā ۹۱.

"خواب" ۱۵. "پشیمانی" ۳۱. "توانستن" ۶۴. -manth ۸۸. مزد بستن ۱۰۱. رهنگ ۳. نام های پرنده در ایرانی ۷۸. درپیرامون مصطلح قربانی ۸۷.

واژه های ستار در آسیای مرکزی ۵۶. قاموس مسیحی در زبان های آسیای مرکزی ۹۰. نام یک حیوان هندی نزد الین ۱۳.

روابط لغوی بین پارس و یونان قدیم ۹۲.

یک ارتباط ایرانی ـ اسلاوی ۴۰. یک تناسب اسلاوی ـ ایرانی ۷۰. روابط لغوی اسلاوی ـ ایرانی ۹۵.

تلاقی لغوی بین‌گونی و ایرانی ۸۵.

Vieux-perse — پارسی باستان

ـ درپیرامون نحو ۸. صور ضمیری متصل ۱۹. یک مورد استعمال وجه آرزوئی ۵۳. فرمول تاریخ گذاری ۱۴.

- artavardiya, 19. Aurā, 14. āha, āhantā, 53. aniya-, 53. ašnaiy, 19. čašman, 53. farnah, 19. gaub-, 19. hadā, 53. Handugā, 14. prtara, 53. patiprs-, 19. t^{a}uma-, 19. xšnav-,

53. yaθā, 53.

– صور پارسی به عیلامی ۵۳. یادداشت ها درپیرامون لوحه های عیلامی تخت جمشید ۷۰. الفاظ و اسامی هخامنشی در آرامی ۳۸.

– کتیبه های جدید هخامنشی ۱۴. کتیبهٔ داریوش در نقش رستم ۵۲. کتیبه های داریوش در بیستون ۵۷. در پیرامون کتیبهٔ ب. د و ۹۴ ۱۹. کتیبه های جدید خشایارشاه ۲۵ و ۳۲. یك کتیبهٔ پارسی هخامنشی محفوظ در بخش مسکوکات [کابحانهٔ ملی پاریس] ۵۸.

کتابخانهٔ

Avestique — اوستائی

– آدم ها و خدایان در اوستا ۹۳. طبقات اجتماعی در سنت اوستائی ۲۶. دگرسغد در اوستا ۴۶. مهر دارندهٔ چراگاه های پهناور ۷۹. دعای اَهونَ وَیریَ در تفسیر زردشتی آن ۷۴.

– حظ ... گروه -xš- در جلوصامت ۹.

– مشتقات به -vant ۹۷. مضارع uz-vaēdaya- ۷۶. یك مورد استعمال موصول ... در پیرامون چند د وند و ۴۳. آبسلوتیف ها ۴۱. مضاف الیه های بی قاعده ۳۴.

– کلمات اشرافی وعوامی ۲۲. سه نام "موجود" ۱.

apa-x^{v}anva- 66. āfant- 67, Būšyanstā 51. daγa- 66. fšarma- 40. gavasna- 1. hizvā 66. iθyǰah- 67. mrzu- 20. snāvarə.bāzura- 66. Sraoša 51. šyaoθna- 67. varəγna- 1. vawžaka 1. Vīdēvdāt 100. *vivitay- 21. vīspayeirina (= vispāyarina) 89. xrud- 67.

Moyen-iranien — ایرانی میانه

سرانجام -nd- ۲۷.

Parthe — پارتی

یادداشت های تناسب پارتی – سغدی ۴۴. سرود های مانوی ترجمه از روی متون پارتی ۴۵.

Moyen-perse — پارسی میانه

یك نام سدگان ۲۱.

Pehlevi

پهلوی

ـ مگ ۴۰. arwānaγān-spasak ۲۸. astax

ـ متن درخت آسوریک ۱۷. یادگار زریر ۲۹. جاماسپ نامک ۳۰.

Sogdien

سغدی

ـ ذکر سغد در اوستا ۴۶. تناسب پارتی ـ سغدی ۴۴.

ـ گروه خطی -δr(y)- ۴۶. در پیرامون یک اختلاط دو نشانه در الفبا ۴. دو تمایل صوتی ۴.

ـ مسائل صرفی ۴۴. پیشوند فعلی frā ۴۶. فعل ایرانی -nam در سغدی ۵۹.

ـ نام های سغدی در یک متن پهلوی تورفان ۱۷. قاموس مسیحی در زبان های آسیای مرکزی [اساساً در سغدی] ۵۹. یک استعمال " زانو " ۲.

''ms', 59. 'βn'ky, 4. "'ntβwrtk", 59. 'ntrwrtk, 59. 'pδ'np'y, 49. 'tδrmn-, 4. 'awγr-, 59. 'wxtq'm, 59. 'wzntq', 59. 'yw pyrnmstr, 46. 'zβ'βh, 59, β'w, 46. βγ'n, 46. βrγ'r, 7. δr'wšy, 59. δrt'yč, 59. γ'r''š, 46. γm-, 46. γw-, 46. kβn-, 46. knp-, 46. knt, 59. kršn, 46. kw, 70. myn'y, 46. nm'y, 46. nyγwynt, 49. "nyrth", 59. p'š, 59. prw'yδ-, 59. ptpt'yn''wy, 59. pyms'r, 4. qwrty, 46. r'γ, 59. rγ''k, 59. rγn-, rxn-, 59. "rm''n", 59. sfsqnt, 59. sttw, 59. tp'n, 59. t'y'yčk-, 4. w'β, 46. w'st 49. w'sty, 46. wt-, 46. Wyšprkr, 4. ym''n, 59. zβ-, 46. zn'kh, 49. zwšy, 59. zyrth, 59.

و نیز رجوع کنید به مقالات شمارهٔ ۳۵، ۳۶، ۴۴، ۶۸ و ۷۷.

ـ ملاحظات در پیرامون تفسیر لفظی ۴۴. تتبّعات در پیرامون چند متن سغدی مسیحی ۶۸ و ۷۷. یادداشت های مختصر در پیرامون چند قطعه نسخ خطی ۱۲. قطعات رسایل سن ژرژ ۵۲. یادداشت در پیرامون متون سغدی بودائی بریتیش موزئوم ۳۵. مرور قطعات بریتیش موزئوم ۴۶. سُوتْرِ تحریم کنندهٔ مشروبات سکرآور ۳۵.

Antirrheticus d'Evagre le Pontique, 68. Apophthegmata Patrum, 68. Paradis de Palladius, 68. Buddhadhyānasamādhisāgarasūtra, 36. Dhūtasūtra, 35, 46. Dhyāna, 35. Padmacintāmaṇidhāraṇīsūtra, 46. Vimalakīrtinirdeçasūtra, 35. Vajracchedikā, 35.

کتیبهٔ لادخ ۴۶.

Inscriptions de Bactriane

کتیبه های باختر ۸۲ و ۸۴.

Persan

فارسی

– حفاظت ē و ō ۱۰.

– معترات به ō ۲۷.

– karɣadān ۱۳. شادُروان ۸۶. umēδ ۸۶.

– در پیرامون قطعه ای از مزامیر به سریانی – فارسی ۴۷.

Afghan

افغانی

ōspana ۰۶ نام شهر غزنی ۴۲.

Yagnobi

یغنابی

یك لغت نامهٔ یغنابی ۶۹.

Ossète

آسی

تتبعات در پیرامون صوت شناسی و ریشه لغت شناسی ۷۳.

و نیز نگاه کنید به مقالهٔ زیر

Analyse d'un vocable primaire: indo-européen *bhāghu- "bras". BSL 52 (1956), fasc. 1, 60-71. [= ("avec quelques corrections") Études sur la langue ossète, 61-72 (Analyse d'un vocable primaire: indo-européen *bhāghu- "bras" en ossète)].

تحلیل یك لغت ابتدائی: هند واروپائی -bhāghu* "بازو". [= ("با تصحیحاتی چند" کتاب تتبعات در پیرامون زبان آسی، صفحات ۶۱ تا ۷۲ (تحلیل یك لغت ابتدائی: هند و اروپائی ... "بازو" در آسی].

چهار: ضمیمهٔ ۱، مسائل هند و ایرانی

Indo-iranien

1 Traditions indo-iraniennes sur les classes sociales. JA 230 (1938), 529-549.

سنن هند و ایرانی دربارهٔ طبقات اجتماعی.

2 Homophonies radicales en indo-européen. [I: *dem-. II: i.ir. pitu- et v.sl. pitěti. III: *per- et v.sl. prę]. BSL 51 (1955), fasc. 1, 14-41.

تشابه صوتی های مادّه‌ای در هند و اروپائی. [یک، ...* دو. هند و ایرانی ... و اسلاوی قدیم ... سه: ...* و اسلاوی قدیم ...].

3 Sur les dérivés indo-iraniens en -tāt- et en -tāti-. [Notes additionnelles après l'article de Louis Renou: Les dérivés abstraits en -tat- et -tati- du Ṛgveda]. BSL 55 (1960), fasc. 1, 18-19.

درپیرامون مشتقات هند و ایرانی به -tāt- و -tāti-.

4 La racine yat- en indo-iranien. (Indo-Iranica. Mélanges présentés à Georg Morgenstierne à l'occasion de son soixante-dixième anniversaire. Wiesbaden, Harrassowitz, 1964, 21-27.

ریشهٔ yat- در هند و ایرانی.

5 Le redoublement au parfait indo-iranien. Symbola Linguisticae in honorem Georgii Kuryłowicz. Wrocław-Warszawa-Karkow, 1965, 25-33.

تکرار در ماضی تامّ هند و ایرانی.

6 Phraséologie poétique de l'indo-iranien. Mélanges d'indianisme à la mémoire de Louis Renou. Paris, E. de Boccard, 1968, 73-79. (Publications de l'Institut de Civilisation Indienne, série in-8°, fasc. 28).

عبارت سازی شاعرانه هند و ایرانی.

پنج. ضمیمهٔ ۲، عاریت ایرانی در ارمنی

Emprunts iraniens en arménien

1 Sur quelques emprunts iraniens en arménien. Handēs Amsory 1927, colonnes 761-764.

در پیرامون چند عاریت ایرانی در ارمنی.

2 Titres iraniens en arménien. REAr 9 (10e année, 1929), fasc. 1, 5-10.

القاب ایرانی در ارمنی.

3 Mots d'emprunt iraniens en arménien. BSL 53 (1957-58), fasc. 1, 55-71.

لغات عاریتی ایرانی در ارمنی.

4 Remarques sur les composés arméniens en -pet. [< ir. -pati].
Handēs Amsorya, nos 10-12 (1961), colonnes 631-640.

ملاحظات در پیرامون ترکیبات ارمنی به -pet. [> ایرانی ...].

5 Eléments parthes en arménien. [Après une introduction de 5 pages, "des observations sur des mots arméniens, pour démontrer qu'ils sont empruntés à l'iranien": apawēn, ašxar et ašxat, bun, gušak, ir, kat', nkan, nkanak, nparak, nuaz, sngoyr, tagnap, xoran, uxt, varm, zenul, gahavēž, Calques linguistiques]. REAr, nouv. série, 1 (1964), 1-39.

عناصر پارتی در ارمنی. [بعد از یک مقدمه در پنج صفحه، "ملاحظات در پیرامون لغاتی ارمنی برای اثبات اینکه ایرانی هستند"، ... اقتباسات زبانشناسی].

++++++++++++

ونیز نگاه کنید به مقالهٔ شمارهٔ ۲ه در لیست دو.

راهنمای کتاب

سال نوزدهم — شمارهٔ ۷ـ۱۰

(۱۳۵۵)۲۵۳۵ — مهر ـ دی

سید حسن تقی‌زاده

خواص فطری و ملی

خطابه در مجمع محصلین ایرانی ـ شصت و پنج سال قبل

در میان اوراق مرحوم سید حسن تقی‌زاده که به لطف همسرش خانم عطیهٔ تقی‌زاده دیده‌ام مسودهٔ خطابه‌ای که درسال ۱۳۳۳ هجری قمری در مجمعی که محصلین ایرانی (پاریس) حضور داشته‌اند ایراد کرده است به‌دست آمد واینک که مجلهٔ راهنمای کتاب مقارن ایامی منتشر می‌شود که آغاز هشتمین سال وفات آن مرحوم است انتشار قسمتی ازخطابهٔ مذکور رادرسیلهٔ تجدید یادش قرار می‌دهیم .

(راهنمای کتاب)

ـ جهاد حقیقی عالی ،

ـ جهاد خفی و بی‌سروصدا ،

ـ جهاد بطیء وتدریجی وثابت ،

ـ جهاد روحانی واصلی ،

ـ جهاد مستلزم صبر واستقامت متمادی ،

* * *

ما ایرانیان رابعضی‌ها فرانسه‌های آسیا گفته‌اند، وتا نظر چند نفرازافتخار جویان وگزافه‌سرایان ما به‌این‌لقب تازه‌افتاده فوراً شرح وبسطی به‌آن‌داده وشاخ وبرگی ترتیب داده‌اند وایرانیان را به‌ملت فرانسه مقایسه‌کرده و جهات جامعه یا مشابهتها خواسته‌اند در میانه پیدا کنند .

* * *

اغراق جوئی در هرباب وشعربافی های قدیم و تملقات بزرگان و غیره

معلوم است. این طبیعت مبالغه واطناب دراوضاع واحساسات خودرا نمودار کرد و چند سالی ازعهد حنش مذبوحما نگذشته که شعرای نثر[1] حدید ما باهراران آب و تاب داستانهای لاف گوئی تملقات و اشعار قدیم را دراین ماده تحدید کرده افسانه های شرم انگیز براین موصوع بستند ...

عدهٔ نفوس ایران را هرکس به اندازهٔ دعوی محبتش به‌ایران بالا برده وازسی تاپنجاه کرور کردند (که اخیراً ادعای مصرانهٔ مسترمور خرنگار تیمس در طهران برهشت کرور بودن نفوس ایران یك انعکاس تفریطی این مالغات می‌تواند شد و لزوم یك تحقیق یاتحمین سریع را دراین باب می‌رساند) ....

***

موصوع ماوحه شباهت ایران وفرانسه‌است. مقایسه کنندگان ایرانی چنان گویند که فرانسه‌ها درمیان ملل فرنگ به‌تیری وتندی وپرجوش وخروش وخامی معروف‌اند که پرشور وبی‌ثبات‌اند. زود هیجان آیند زود خاموش شوند وهکذا برخلاف انگلستان که سنگین وکنداند ، پرشکیبا وبادوام درکار .

خواص فطری[2] و ملی

لهذا گویند که ایرانیان نیز طبعاً تیز هوش وزودجوش وتند مزاج‌اند . مزایا وخواص فطری وملی هریك از ملل متمدن فرنگ و اختلافات دقیق و تمایزات باریك طبایع قومی نژادی آنها با همدیگر با تساوی فضایل کسبی وعلم وتمدن و ترقی که تمایزات را صریح وحقیقی می‌کند وجای شبههٔ ظاهری بودن فرق به‌جهت نقصان ترقیات کسی نمی‌گذارد ـ خود مسئلهٔ دیگری است مهم وراجع به‌علم معرفت ملل که جزو فلسفهٔ اجتماعی این زمان است. ولی به‌عقیدهٔ اینجانب مرکز ایرانی ویا ملت دیگر شرقی راکه دردرجات پست تمدن باشد حق اخذ نتیجه از تدقیقات وتحقیقات این علوم دقیقه نیست.

***

ویکی ازخطاهای بزرگ مطالعه‌کاران مملکت ما این است که تنقیدات عالیه و مباحثات فاضلهٔ فضلای فرنگ را درباب امور ممالك خود خوانده و از آن نقادیهای سخت که در رد یك موضوع با بلاغت تام گفته می‌شود استخراج دلایل برخلاف تمدن می‌کند و تصور میکنند که چشم بد دور خوب است که ایران

۱ ـ شاید : نسل

۲ ـ عنوانهای مقاله از تقی زاده نیست (راهنمای کتاب)

گرفتار این معایب که یك اصلاح اساسی طلب (رادیکال) مملکت سویس برای اصول ادارهٔ حالیهٔ مملکت خــود می‌شمارد نشده و راحت است !!

مانند آنکه در صورت مسلمت وبلکه بداهت آزادی اساسی زنها در ملل متمدنه واکتساب حقوقی که از دوقرن به‌این‌طرف کرده‌اند اینك مباحثاتی در خصوص‌حق انتخاب‌زنان برای مجلس‌ملی درانگلستان میان دودسته جاری‌است، یادرباب‌کارکردن زنان درکارخانه‌ها میان طرفداران اصول امریکا وپیروان ژول سیمون واوگست کونت و غیرهم دائراست وآنها که برضد برداشتن قدمی دیگر بالاترازدرجهٔ حالیه هستند به‌قوت‌علم دلایلی‌منطقی‌وبه‌ظاهرمتین‌می‌آورند وازآن جمله‌مثلا بنیهٔ طبیعی وتشریحی زن و عوارض جسمانی وخلقی ویاتکالیف مادری وشیردادن وغیره را ناصدها دلیل دیگر ذکر می‌کنند. فوراً یکی‌ازآقایان‌کرمان همان دلایل را ترجمه‌کرده ودر اثبات حقانیت خرید وفروش زنهای بلوچستان در رد مدعی فرنگی مآب خودمی‌سرایدکه ای‌بابا فرنگیهاخودشان هم دردست زنهامعطل مانده‌اند ونمی‌دانند چه‌کنند. زن باید همین‌جورکه از اول‌دنیا خلق شده و رفتار شده بازازآن قرار معامله شود وهکذا ؟

یا آقایان‌شریعت‌مآب‌طهران که دعوی‌احاطه برعلوم‌فرنگی‌نیزازمطالعهٔ‌دوسه کتاب‌عربی مصری‌دارند باکمال جرئت‌دوسه‌فقره‌اختلاف تشریحی‌استخوان‌بندی بدن زن را با مرد دلیل جــواز و بلکه وجوب محبوسی وی ، معاملهٔ چارپایان با او، اسارت، بی‌تربیتی، طلاق‌بیجهت، تعدد نکاح ومتعهٔ بلاحد سداس وسباع و عشار، بی‌اعتنائی به‌رأی اودر ازدواج، خرید و فروش او، ظلم و کوتك وغصب مال‌وجبر وتسلط‌وخلاصه وضع‌ننگین وچرکین حالیه ذکر می‌فرمایند.درصورتیکه صدیك وبلکه‌هزاریك‌وضع نسوان شرق را در نزد ارتجاعی‌ترین‌فرنگیهای‌عالم نمیشود ذکرکرد بدون آنکه مسخره‌کند وگوینده را وحشی خواند . این جملهٔ معترضه دوم‌هم که یکی دیگرازمعایب اساسی‌اهل معرفت ما است مازیك تشریح تفصیلی ویك مقالهٔ دیگر می‌خواهد .

تفاوت قضیه

مقصود اشاره بود که ما ابداًحق نداریم تنقیدات دقیق علمی فرنگیها را در مباحثه در باب مباحث راجعهٔ به درجهٔ حاضر تمدن خودشان شاهد حال خود بیاوریم واگر مثلا هواپیمایان امریکا برای اثبات رجحان تبدیل راه‌آهن به ماشین‌هــای هوانوردکوشیده و در مباحثه بامخالفتشان معایب راه‌آهن ومحاسن هوانورد را

شمرده‌وگویند که قطارراه‌آهن به‌همدیگر زیاد برمی‌خورد،دودش کثافت می‌ریزد، زغال زیاد می‌خواهد که درعالم محدوداست، وهکذا فوراً الوارمروجرد که‌مانع کشیده شدن راه‌آهن حرم‌آباد هستند نمی‌توانند این دلایل ومعایب را در اثبات لزوم بی‌راه‌آهن ماندن ایران ودوام تاخت وتار خودشان ذکر کنند.

اگر ادمون‌دمولین‌یاگستاولبون دوعالم اجتماع شناس فرانسوی‌درسر ترقی ملت انگلیس بحث کرده وآن را از زیادت متانت فطری واخلاقی‌آنها نسبت به فرانسه‌ها دانسته وبه‌زبان‌سخت ازفرانسه نکوهش نموده ونصیحت بر تقلیدانگلیس دهند مانباید‌فرض کنیم که معنی‌آداین است که فرانسویها بر مثل اعضای‌یکصدو چهل وچهار انجمن‌های طهران هستند که دریك روز یعنی روز ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ فوراً از مشروطه طلبی توبه کرده ودور جناب حاج شیخ‌فضل‌الله نوری‌و امیربهادر را بگیرند وپس از فتح طهران به‌دست مجاهدین در رجب ۱۳۲۷ به اسم «مجاهدین شنبه» بار ظهور کرده در میدان توپخانه پای‌دار شیخ نوری کف بزنند، یا مانند اهل تبریز شش سال پیش مشروطه را نمی‌پسندیدند و جمهوری می‌خواستند و حالا مشروطه را نمی خواهند و استبداد می‌خواهند . چهار سال پیش پاختیانوف قونسول روس را درحین عزیمت از تبریز درپل آجـی توقیف کرده زیرآفتاب مدتی نگاه داشته واسباب‌وجامه‌دان وبارونه‌اش را تفتیش کنند و امسال برای پابوسی قونسول جدید روس ارلوف تا همان پل آجی دیــوانه باستقبال بربرند ...

مقایسه

من هرگز این شباهت را میان ایرانیان و فرانسه‌ها در این باب قبول ندارم و دلیلش را زحمت سئوال نداده زود می‌گویــم انکار مطلق نـدارم بلکه شاید بعد از ترقی‌ملت ایران درتمدن وتساوی علوم وترقیات کسبی‌آن با فرانسه‌ها اختلافات عارضی نتیجهٔ علم وجهل و تربیت وبی‌تربیتی از میان رفته وفقط فرقهای‌فطرتی ملی وامتیازات خواص نژادی خیلی ظاهرگردد وآن‌وقت بعضی شباهتها ازهمین قبیل دیده شود ودرآن صورت‌قیاس‌مع‌الفارق مثل حالا نخواهد شد ونقصان‌فضائل مدنی پردهٔ حائل‌ظهور حقیقی خصائص قوی نمی‌شود. لکن تأثیرات خارق‌العادهٔ

(بقیه درصفحهٔ ۷۶۱)

دست بافتهای بی گره لری و بختیاری ✿

۱ـ واژه شناسی فنی

نویسندگان از کتاب مستند آیرین امری، بعنوان راهنما استفاده کرده‌اند. (ساختمان اولیهٔ بافته‌ها)، (موزهٔ نساجی واشنگتن‌دی. سی. ـ ۱۹۶۶).

توصیحات وتصاویر مربوط به بیشتر اصطلاحاتی که در این نوشته بکار رفته را نیز می‌توان در (از بسفر تا سمرقند)، (قالیچه‌های بافت بی گره)، «لندرو» و «پیکرینگ» (موزهٔ نساجی واشنگتن‌دی. سی. ۱۹۶۹) یافت.

ذیلاً چند شرح ساده شدهٔ مربوط به‌روشهای بافت دست‌بافتهای بی‌گره را که بیشتر از سایر روش‌ها درمتن بکار رفته، می‌یابید.

بافت ساده: این ساده‌ترین روش بهم بافتن عوامل تار وپود است. (تار، رشتهٔ عمودی یك بافته وپود، رشتهٔ افقی ساختمان آن). هر پودیك درمیان از رو وزیر تارهای کنار هم عبورمی کند.

نتیجه این می‌شود که پشت وروی بافته نظیرهم درمی آیند (دورو). عرض بافته با یك رنگ بافته می‌شود.

بافت‌منفاصل: بااصولی مشابه با بهم بافتن عوامل تاری وپودی که بالاتر ذکر شد؛ بااین تفاوت که بجای بافت عرضی، در این روش درعرض بافت از چندین رنگ که مجموعاً نقشی بوجود می‌آورند، استفاده می‌شود.

رنگها به‌هیچ‌وجه درهم نمی‌آمیزند، وفواصل عمودی دربافته، سطوح رنگهای‌گوناگون‌را از هم جدا می‌کند. این فقدان امتزاج بین سطوح رنگهای کنارهم به‌این‌لحاظ است که هر پود به دور انتهائی‌ترین تار سطح همان رنگ تابانده می‌شود.

✿ ترجمه از نورالدین شفیعی باهمکاری جان وسوزان ورکایم

بافت مضرس: این روش مشابه روش فوق‌الذکر است، اماهیچ حدفاصلی بین مرز رنگها بوجود نمی‌آید،زیراکه پودهای سطوح کنار هم،با رنگهای مختلف، دارای یك تار مشترك‌اندکه بطور یك‌درمیان بدور آن تابانده می‌شوند . توالی رنگها بدور این تار مشترك تولید خطی مصرس می کند.

بافت پیوسته. دراین‌جا پودهای سطوح رنگهای کنار هم، هرجا که بهم برخورد می کنند ، در طرف دیگر بافته بیکدیگر می‌پیوندند. در بافت با پیوست مضاعف، اینان در هرعبور بیکدیگر متصل میشوند وبه‌این‌ترتیب یك‌خط برجسته در مرزبین رنگها در پشت بافته بوجود میاید. این‌روش در میان بختیاریها بسیار متداول است.

سماق بافی: این یکی ازچند روشی است که‌درآن جهت ایجاد نقش‌یك‌پود اضافی به‌زمینهٔ بافت ساده افزوده می‌شود.

درحالی‌که‌پودهای‌اصلی اززیرورویتارها عبور می کنند، پودهای‌اضافی همراه باتکمیل بافته ماتابانده شدن به‌دور تارها پیش می‌روند. از این روش که در ایران‌عموماً به‌سوزن دوزی (چیبی‌بافی‌درلرستان)شهرت‌دارد، عملاً بفراوانی از جانب کلیهٔ قبایل کشور استفاده می‌شود. به‌این‌لحاظ که پودهای اضافی ادامه نمی‌یابند ودنباله‌شان‌اغلب درپشت بافته‌آویزان باقی می‌ماند. درسماق‌بافی‌پشت وروی بافته‌شباهتی بهم ندارند وپشت بافته‌گوریده است

نقش اندازی با پود اضافی: دراین‌روش‌نیز،جهت‌ایجادنقش،پودهای‌اضافی افزوده می‌شوند. هرچندکه اینان برخلاف روش سماق بافی به دور تار تابانده نمی‌شوند، بلکه در امتداد پودهای اصلی بکار می‌روند. بااستفاده از این‌پودهای اضافی می‌توان‌با نادیده ردشدن از یك‌یا چند تار فواصلی درپشت ویاروی‌بافته ایجاد کرد.

نقش اندازی باتارهای اضافی: تارهای اضافی را بطریق کم وبیش مشابهی با روش‌نقش اندازی با افزایش پود اضافی درکنار تارهای اصلی قرارمیدهند.

۲ـ سرزمین ومردم

درگذشته سرزمین قبایل لر،که بختیاری‌ها بخشی ازآنند، ازدوناحیه که تحت فرمانروائی‌دوسلسلهٔ‌مختلف بودند،تشکیل میشد ـ «لربزرگ» و«لرکوچك». امروزه ناحیهٔ اخیر به دو منطقه «کوه‌گیلویه» و «بختیاری» بخش شده است، و منطقهٔ اخیر به‌عنوان «لرستان» ویاگاهی «لرستان فیلی» شناخته می‌شود. یك‌منطقهٔ چهارم: «ممسنی» در جنوب شرقی «کوه‌گیلویه» واقع است.

حدود تمامی ناحیهٔ لرنشین باشهرهای زیر تعیین میگردند: اصفهان،شیراز، ازرون، بهبهان، شوشتر، دزفول، ایلام، کرمانشاه وهمدان. از میان این ناحیه و ر امتداد محوری شمال غربی ـ جنوب شرقی سلسله جبالی که مرتفع‌ترین کوهستانهای رشته کوههای زاگرس را در بر می‌گیرد، کشیده شده است. دراین مین ناحیهٔ پست و بلندی‌است که مردمان قبایل لروبختیاری بین ماطق ییلاقی‌شان مناطق سردسیر) در تابستان، و اردوگاههای قشلاقی‌شان در رمستان، (مناطق رمسیر) رفت وآمد می کنند. برای بختیاری‌ها این اردوگاهها از یکطرف در واحی چهارمحال وفریدن مشرف براصفهان و دشتهای آن، واز طرف دیگر در واحی دامنه‌یی شمال‌شرقی دزفول ورودخانهٔ دز وتا رامهرمز قرار می گیرند.در ستان که توسطرشته کوههای «کبیر کوه» بهدوناحیه تقسیم می‌شود ـ «پیش کوه» ن رودخانه‌های«سیمره» و«دز» در شرق، و«پشت کوه» که تامرز عراق درغرب کشیده می‌شود،قبایل‌پس ازگذران زمستان دردره‌های پست،ناحیهٔ‌اطراف‌دزفول، نزدیك مرزعراق، در تابستان به‌سوی ارتفاعات حرکت می کنند.

در استان فارس، بطرف جنوب شرقی مناطق مذکور، نواحی « کوه یلویه » و «ممسنی» قرار دارند. لرهای «کوه‌گیلویه» تابستانها را در ناحیه‌ای کوهستانی که از بهبهان بطرف شمال تا رود کارون و در جهت شمال شرقی تا کوههای «دینار» ودرسمت وسوی تقریبی شرقی به‌طرف باشت کشیده می‌شود، قامت می کنند. در طی ماههای‌زمستان، اینان با ورود به‌منطقه‌ای خوش‌آب‌وهوا که نظیر یك قوس حدود بهبهان را دربر می‌گیرد و به هفت‌گل و آغاجاری در وزستان وخلیج فارس درجنوب محدود می‌شود، از سرمای زمستان‌می گریزند. ممسنی‌ها»کوچك‌ترین شعبهٔ لرها را تشکیل می‌دهند. اینان اکنون اغلب در احیه‌ای در اطراف‌فهلیان، درطرف شمال وشمال شرقی کازرون‌مسکن گرفته‌اند ازهمین‌رو کوچیدن‌هایشان‌تنها کوچهای محلی‌است. بایك دید مشرف، ناحیه‌ای که در اشغال قبایل بختیاری است، شامل موقعیتی جغرافیائی بین «کوه گیلویه» لرستان‌می‌شود وبه‌اتفاق‌آنان چیزی‌شبیه به‌یك«آمفی‌تآتر» که در اطراف‌دشتهای وزستان واقع می‌شود، درست می کند.این‌سرزمین کوهستانها ودامنه‌هامنطقه‌ای ست‌که بیشتر بافته‌های این نمایشگاه ازآن‌آمده است.

حلقهٔ رابط عمده بین‌چهارشعبهٔ‌لرها زبان‌شان است.آنها اساساً به‌لهجه‌ای ز زبان‌ایرانی، لری، سخن‌می گویند. تنها تفاوتهای‌مختصری‌است که‌گویش‌لرستان

را از بقیه جدا می کند. طرز لباس پوشیدن ومذهب شیعهٔ اثناعشری‌شان نیز باهمه مشابه است. آمارگرفته شده در ۱۸۸۱ (م) کل جمعیت لر را در آن زمان به ۴۲۱/۰۰۰ تخمین می‌زند، که از این‌عده ۱۷۰/۰۰۰ تن بختیاری بودند، ۴۱/۰۰۰ تن «کوه‌گیلوئی» و ۲۱۰/۰۰۰ تن «فیلی». اکثریت بزرگی از آخرین گروه در «پیش‌کوه» ساکن بودند. از آن زمان، بسیاری‌شان زندگی چادرنشینی را به‌خوش‌نشینی ترجیح‌دادندویا به‌زندگی درشهرهای بزرگ‌ایران‌روی‌آوردند.

هریك از این گروههای قبیله‌ای دارای شعب‌وشاخه‌های بسیاری‌اند. بختیاریها به‌دو بخش تقسیم شده‌اند، «هفت‌لنگ»، و «چهار لنگ» که هریك به‌نوبهٔ‌خودبه طوایف‌وتیره‌هائی کوچك‌تر مقسم می‌شود. درطی قرن سیزدهم هجری قمری‌این دوطایفه‌اغلب درستیز بایکدیگر بودند وهفت‌لنگ بعنوان‌گروه قدرتمندتر شناخته میشد. این‌گروه امروز نیز مهمتر از دیگری شناخته می‌شود. بختیاریهای «چهار لنگ» درمقایسه با«هفت‌لنگ»، درحفظ و رعایت زندگی سنتی پای‌بندی کمتری از خود نشان‌می‌دهند. بختیاریهادرقرن سیزدهم هجری قمری بادولت‌درگیریهای مداوم‌داشتند و در اوایل قرن چهاردهم هجری قمری نقش عمده‌ای درپیروزی نهضت مشروطیت بازی کردند.

ازگروههای «کوه‌گیلویه» گروه اصلی چادرنشینان از «بویراحمدی‌ها» ، که‌طایفه‌ای از قبیلهٔ «جاکی» اندتشکیل شده است. دوقبیلهٔ دیگر نیز دراین‌ناحیه سکنی‌دارند: «آغاجری» و«باوی» که‌هردواکنون کم وبیش درنقاطی‌ثابت سکونت دارند.

«بویراحمدی‌ها» در قرن‌گذشته صاحب قدرت شدند وتا این اواخر نیز قدرتشان را حفظ کردند. مردان این قبایل به‌شجاعت ومهارت در اسب سواری شهرت دارند. طایفهٔ دیگری از قبیلهٔ جاکی «دشمن زیاری»ها هستند که‌آنها نیز درقالی‌بافی دستی دارند.

درلرستان چهارگروه‌اصلی رامی‌توان‌برشمرد: «ترهان»، «دلفان»، «سلسله» و «بالاگریوه». آخرین‌گروه شامل شعبی نظیر «سگوند»، «پاپی»، و «دریگوند» است که می‌توان‌آنها را ازنجبای لرها دانست. «بالاگریوه»، ضمناً نام منطقه‌ای بین رودهای «کشگان» و «دز» است ودر همین ناحیه بودکه روزگاری‌برخی از خشن‌ترین قبایل می‌زیستند . در « پیش‌کوه » ، خرم‌آباد همواره شهر مرکزی لرستان بوده است . بنیاد شهرایلام که درحال حاضرمرکزناحیهٔ پشت‌کوه‌است،

درزمان رضاشاه کبیر آغاز شد .

ازجمله‌نکاتی که برای‌مطالعهٔ بافته‌های‌قبیله‌یی حائز اهمیت قابل ملاحظه‌ای است، میزان نزدیکی و قرابت قبایل دیگر با قبایل لر و بختیاری‌است. ازجملهٔ مهمترین قبایل در این میان«کردها» هستندکه از شمال با لرهای لرستان هم‌مرز می‌شوند و «قشقائی‌ها» که در جنوب وشرق، حدود قبایل ساکن «کوه‌گیلویه»و «ممسنی» رامشخص می‌کنند. «قشقائی‌ها» بعلاوه درامتداد مرزهای جنوب‌شرقی ناحیهٔ‌بختیاریها بااین قبیله‌همسایگی می‌کند. یك‌گروه دیگر بنام «خمسه»باوجود خود تصویر پیچیدهٔ نفوذ و روابط متقابل قبیله‌ای را در فارس پیچیده‌ترمی‌کند. به‌خاطر اصطکاك‌ها،ازدواج، مبادلهٔ اعتبارهای مالی‌وسیاسی، وغیره... قبایل‌این منطقهٔ وسیع و کوهستانی ایران همیشه همانقدرکه از هم جدا بودند، بیکدیگر وابستگی نیز داشتند. این عوامل اتحاد و اختلاف مطمئناً در بافته‌های‌شان هم منعکس شده است. این انعکاس موضوع نمایشگاه فعلی ماست.

۳ـ مشکلات تشخیص اصالت، هویت و تعیین قدمت دست‌بافتهای بی‌گره لری و بختیاری

مردمان ایلاتی خود ادعا می‌کنندکـه در ازمنهٔ‌گذشته هر طایفه نقش‌های ویژهٔ خود را می‌بافت وبه‌همین‌لحاظ تشخیص اصالت دقیق یك قطعه بدون هیچ تردیدی ممکن می‌بود. امروزه دیگر این‌طور نیست. تغییراتی که براثر مشارکت تدریجی‌چادرنشینان درزندگی اجتماعی واقتصادی‌مملکت بوجودآمده وگرایش قبایل به‌اقامت‌ویا مهاجرت به‌شهرها، موجب ازرونق افتادن سنن قبیله‌ای گردید. قالی‌بافی سنتی تقریباً درکلیهٔ مناطق لر وبختیاری‌نشین متوقف شده است. گروه اخیر، اکنون سرگرم بافت‌قالی‌های تجارتی‌اندکه باآنچه تاحدود سی‌سال‌پیش می‌بافتند، متفاوت است. لرهای فارس، در پیروی ازیك‌برنامهٔ دولت درهم شکل کردن طرحها و کنترل کیفیت ، بنحو روز افزونی طرح های قشقائی را بکـار می‌گیرند.

چادرنشین‌ها خود نیز اغلب در تشخیص هویت قطعه‌ای که تنها پنجاه تا صد سال عمر دارد، سردرگم می‌شوند. تأئید این نکته ازطریق مصاحبه‌هائی که در نواحی مسکونی قبایل انجام شد، معلوم‌گردید.

در اثنائی که اصالت‌های دیگری نظیر شاهسون، کردی وقشقائی باتقریبی ناچیز وکم وبیش دقیق تخمین زده می‌شوند، در بازار فرش ایران هنوز کم بود قابل توجهی از اطلاعات مربوط به‌بافته‌های لری وبختیاری وجود دارد. شاید

ذکر این نکته خالی از لطف نباشد که قطعه‌ای که در تصویر شمارهٔ ۴۰ مشاهده می‌کنید، پس از خریداری توسط صاحب فعلی خود در سال ۱۹۷۱ ظاهراً هیچ فرش فروشی قادر به تشخیص هویت آن نبود. درسال‌های بعد، دراثنائی که تعداد زیادی از قطعات متشابه به وارد بازار فرش ایران شد، نظرات متفاوتی در مورد اصالتشان وجود داشت. برخی از تجار، این گلیم‌ها را با استناد به نقش‌های هندسی شان «قفقازی» خواندند، درحالی که دیگران تا آن‌جا پیش رفتند که «سمرقند» را زادگاه محتمل آنها خواندند.

ظهور ناگهانی تعداد معتنابهی از دست بافتهای قدیمی لری و بختیاری را بدون شك باید نتیجهٔ افزایش تصاعدی قیمت فرش بخصوص و کارهای دستی قبیله‌ای بطور کلی وهم‌چنین بخاطر فقدان اقلام متشابه در مناطق مسکونی قبایل دیگردانست، زیرا که تمام اقلام موجود در مناطق مسکونی قبایل درسایر مناطق کشور قبلاً توسط دلالان خریداری شده بود. ازهمین‌رو برای واسطه‌های متهور جستجو در مناطق لر و بختیاری‌نشین به‌دنبال قطعات قدیمی و عرضه شان برای فروش دربازارهای‌شیراز، اصفهان،همدان، تهران وحتی مشهد وتبریز بدل به‌کاری بسیارسودبخش گردید. این‌جریان‌های تازهٔ تجاری،کار یك پژوهنده راکه‌امروزه ممکن است یك قطعهٔ «ممسنی» از «یاسوج» را، بجای بازار شیراز، در انباری در همدان پیدا کند، بیش ازپیش پیچیده ودشوار کرده‌اند.

گرد آوری اطلاعاتی وسیع‌تر دربارهٔ هویت این قطعات مستلزم پژوهشی درازمدت در مناطق مربوطه است . اما حتی بااین وجود ، بدست‌آوردن نتایج مطلوب‌دشوار است وطی چند سال‌آینده، به‌این لحاظ که بیشترمناطق مسکونی قبیله‌یی‌ازدست بافته‌های‌قدیمی‌ترشان‌تخلیه‌گردیده‌اند، دشوارتر نیز خواهد شد.

چگونه شخص تاریخ بافت بافتهٔ موردنظر را تخمین می‌زند، خودمسئلهٔ دشواری است. ازبسیاری‌شان‌به شدت‌استفاده شده‌است، وبخاطر نداشتن‌مقاومتی نظیرقالی،احتمالاً درمدت کم‌وبیش کوتاهی ازمیان‌می‌روند. هرچند که‌خوشبختانه معدودی از اینها دارای تاریخ‌اندکه بدون شك اصیل‌اند واز همین رو وسیله‌ای برای قضاوت درموردیك گروه ــ بطورکلی‌ــ فراهم می کند، قطعات تاریخ‌داری که توسط مؤلفین مشاهده شده‌اند ، دارای تاریخهای ذیل بوده‌اند : ۱۲۲۴ /۱۳۱۸ /۱۳۲۸/۱۳۳۲/ ۱۳۳۳و۱۳۴۱. تاریخی که روی اشیاء دست‌ساز تولید شده پیش‌ازسال۱۳۰۴هجری شمسی (۱۳۴۳هجری قمری)گذاشته میشد برحسب تقویم اسلامی بود وگهگاه باکلمهٔ «سنه»، همراهی میشد.

ازاین لحاظ که استفادهٔ سیستم سنتی اسلامی درچنین مواردی تا زمان تبدیل رسمی تقویم از قمری به شمسی، ادامه یافت، ضرورت دانستن وجه تمایز این دو را ایجاب میکرد یکی از طرق انجام این کار، استفاده از واژهٔ «تاریخ» بجای «سنه» بوده است که منظور ازآن بیشتر تاریخ ایرانی بوده تا تاریخ اسلامی*.

از شش قطعه‌ای که بالاتر ذکر شد، یکی‌شان دارای تاریخ ۱۳۳۲ به همراهی شکلی که بنظر میآید واژهٔ «سنه» باشد، است، ویکی دیگردارای تاریخ ۱۳۱۸ وبه‌همراهی واژهٔ «تاریخ». بنابرآنچه پیش‌تر گفته شد، ۱۳۳۲ را باید قمری دانست ، درحالی که ۱۳۱۸ محتملاً شمسی است. آن‌قطعات که دارای تاریخ‌های ۱۳۴۱، ۱۳۳۳ و۱۳۲۸ اند، واژه‌ای به‌دنبال خودندارند. باقضاوت بروضعیت ورنگها، این قطعات قدمت قابل ملاحظه‌ای بمراتب بیشتر ازحدود به ترتیب ۱۳، ۲۱ و ۲۶ سال دارند که ازتاریخ‌شمسی بدست می‌آیند. به‌احتمال زیاد اولین‌شان در ۱۳۰۰ (ه. ش) بافته شده بود، دومین در ۱۲۹۲ (ه. ش) و سومین‌در۱۲۸۸ (ه. ش). هرچند هنگامی که محك وضعیت ورنگها برروی گلیمی که نوشتهٔ «سنه ۱۲۲۴» را برخود دارد، بکار برده می‌شود، این تصور به‌میان می‌آید که مبادا بافنده به‌اشتباه هنگام نوشتن‌دومین‌رقم‌عدد ۱۲۲۴، عدد۲رابجای عدد ۳ ، نوشته است . به‌لحاظ شباهت اعداد۲ و۳ چه بسا پیش‌آمده است که ایندوازجانب بافنده‌هائی که اغلب نیزبی‌سواد بودندبایکدیگر اشتباه شده‌اند .

البته این امر غیر ممکن نیست که تاریخ ۱۲۲۴ تاریخ صحیح باشد و احتمالاً تغییرات مختصری درسنت‌گلیم‌بافی بین‌سالهای۱۲۲۴ (ه. ق) و۱۳۲۴ (ه. ق) حادث شده باشد. احتمال دیگر این است که بافنده‌ای درزمانی‌دیرتراز ۱۲۲۴(ه. ق) ازروی‌گلیمی که این تاریخ را برخود داشته، تقلید کرده‌باشد.

اگر از قطعات‌فوق‌الذکر با قدمتی که از حداقل ۳۶ سال تاحداکثر۶۶ یا ۷۰ سال تغییر می‌کنند، بعنوان پایه‌ای برای قیاس استفاده‌گردد، بطور کلی می‌توان‌گفت که اغلب‌قطعات بدون تاریخ این نمایشگاه، احتمالاً درجائی بین حداقلی حدود۳۰ وحداکثری تقریباً ۱۰۰ سال‌قرار می‌گیرند. درحالی که‌تعداد انگشت شماری احتمالاً کمتر از ۳۰ سال‌عمر دارند، این‌امکان‌هست که قطعات

---

* استفادهٔ خاص از واژه‌های «سنه» و«تاریخ» بعد از سال ۱۳۰۴ (ه. ش) توسط‌پرویز تناولی به‌اطلاع مؤلفین رسید.

معدودی به‌احتمال قوی آنها که درتصویرها آمده‌اند،عمری بیش ازصدسال‌داشته باشند.

۴ـ انواع ، اصطلاحات و کاربردها

اکثریت قطعات بافت بی‌گرهٔ این نمایشگاه، نمودار بخش بزرگـی از وسایلی است که در زندگی هرروزهٔ قبایل لر وبختیاری ایران‌مورد استفاده‌قرار می‌گیرد. ازاین جمله،ازکیسه‌ها،پوشش‌ها، روکش‌ها،وگونه‌های‌مختلف بندها که هریك نمودار عکس‌العمل‌مردمان ایلیاتی دربرابر نیازی ویژه است، میتوان‌نام برد. تمام این‌قطعات ابزاری باکاربردهائی‌دقیق وبکار خورند، ونشانهٔ‌تجربیاتی هستندکه طی قرنها بافندگی‌کسب شده است آنها نشان دهندهٔ هنر این مردمان چادر نشین هستند.

مواد اولیه‌ای‌که برای بافت ورنگرزی دراختیارآنان بود شامل‌پشم‌که‌از چهارپایان خودشان بدست می‌آمد، ریشه‌ها، میوه‌ها وغیره میشد ..که بیشترآنها در طی مسیرشان، از جانب طبیعت در اختیارشان قرارمی‌گرفت وبرخی دیگررا درشهرهامی‌خریدند، وبه‌این‌ترتیب این‌مردمان‌به‌بهترین وجه ازاین مواد استفاده می‌کردند وموجد نتایجی می‌شدندکه بالاترین حظ بصری را بآن میداد. چون که بافندگی یکی از مسئولیت‌های بانوان عشایر است، بنابراین این‌لذت‌بصری را باید مدیون هنر این بانوان باشیم.

الف ـ کیسه‌ما نندها

کیسه‌مانندها اکثریت قاطعی را در میان اقلام تولیدی‌قبایل لر وبختیاری که درطی ۱۰۰ سال‌گذشته، بردستگاه‌های افقی‌بافته شده‌اند، دارند. این‌کیسه‌ها از پشم یا پشم وپنبه در اندازه‌ها وشکلهای‌گوناگون تولید می‌شوند. از این‌رو که بجز مواردی مخصوص استفاده ازآوندهای سخت وغیر قابل انعطاف‌که از سرامیك، چوب،چرم وفلز، ساخته شده‌اند،کمتر عملی است، بهمین جهت‌بیشتر متعلقات قبایل دراین‌کیسه‌ها انبار ویاحمل ونقل می‌شوند.

خورجین (تصاویر)

در میان تعداد بی‌شمار دست‌بافتهای قبایل بختیاری ولر، بنظر می‌آید که اکثریت غالب‌باانواع‌خرجین‌ها است، که ابعادشان‌ازاندازه‌های «بسیاربزرگ» تا «خیلی کوچك» نوسان دارد، که انواع بزرگترآن توسط لرهای لرستان بافته

خرجین

خرجین

مفرش (رختخواب پیچ)

خرجین آردی

خرجم
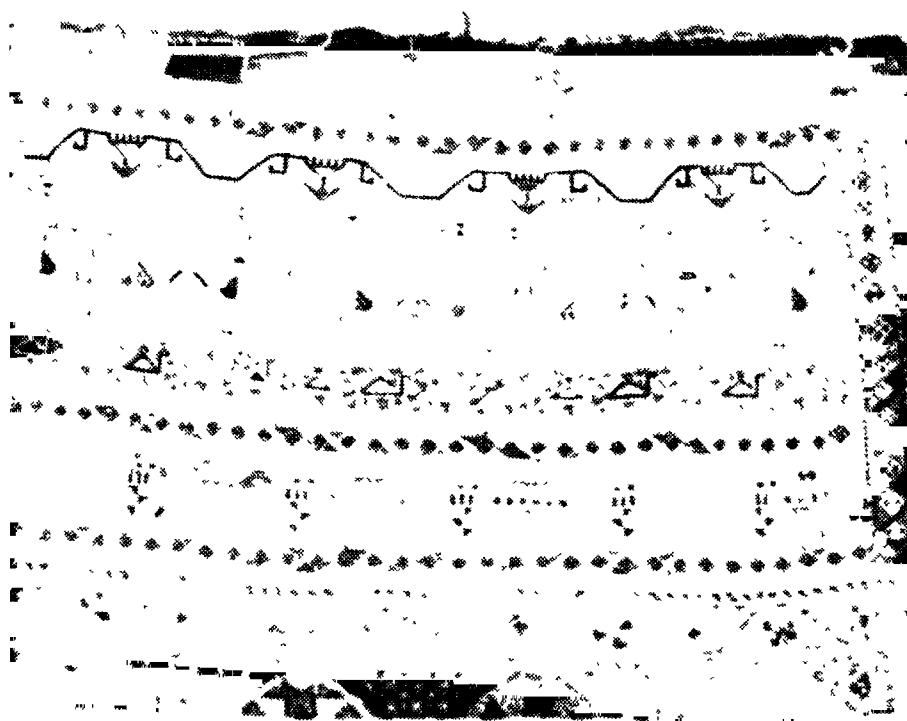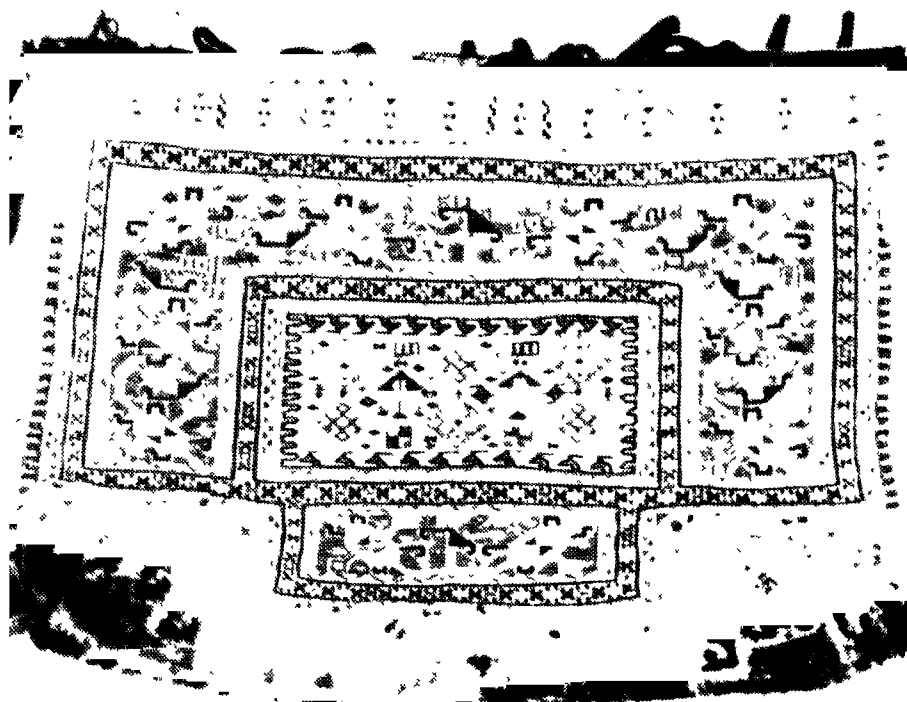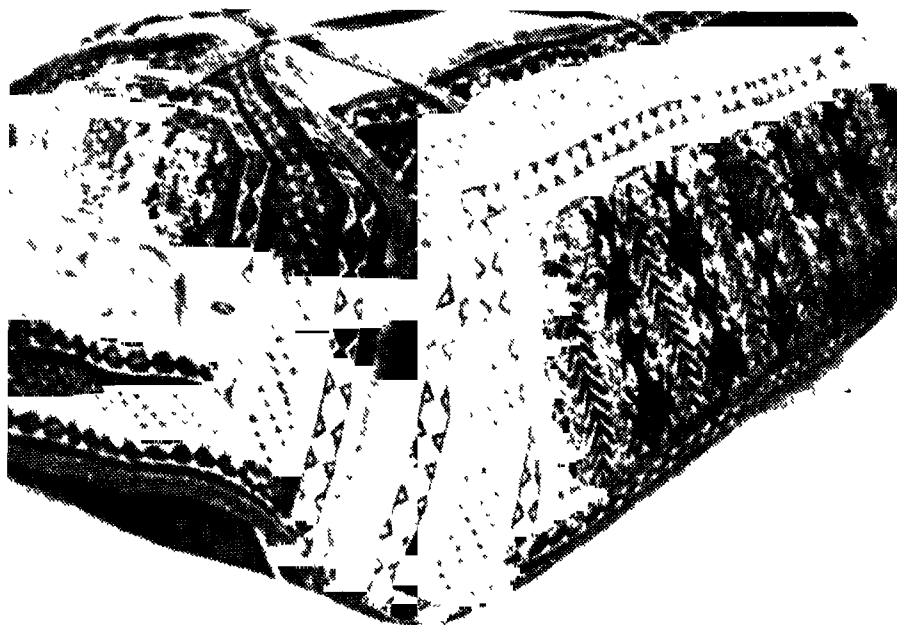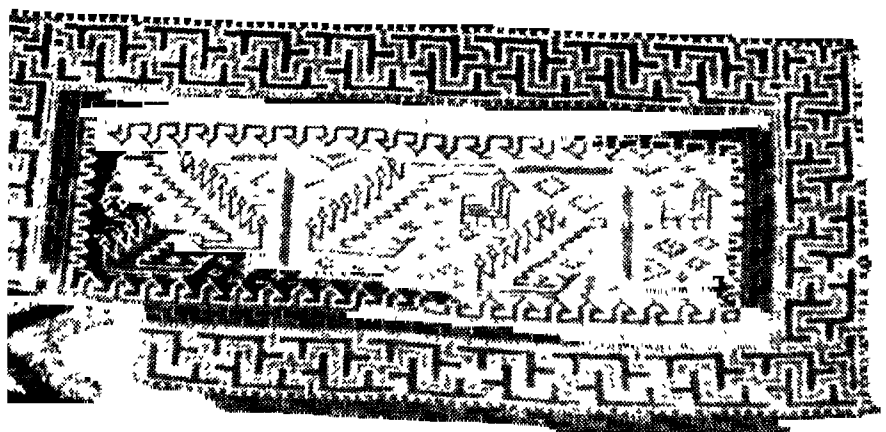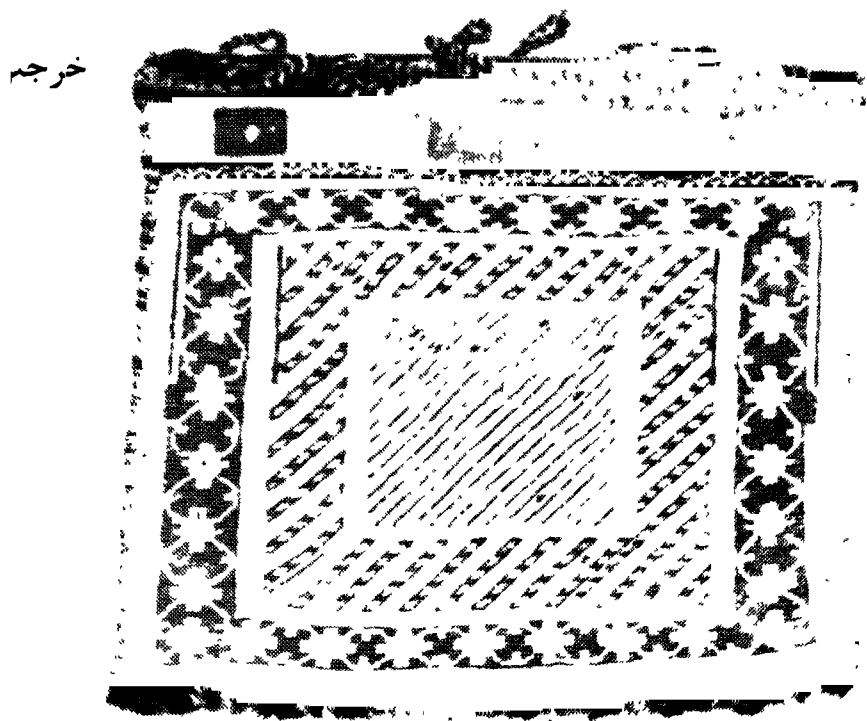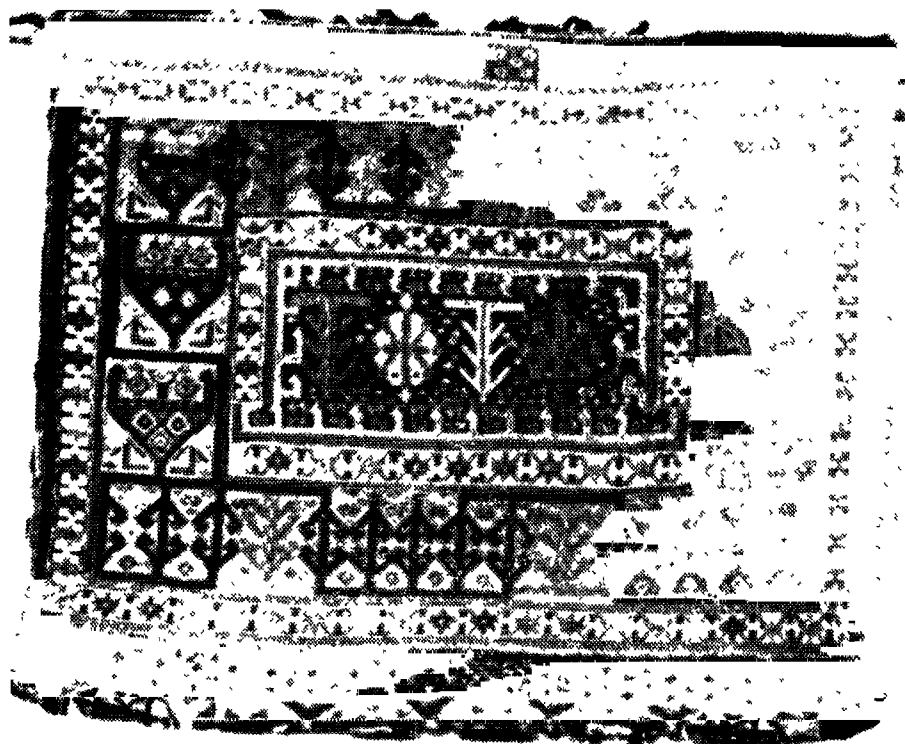
میشود ودرلرستان «تلیس» خوانده میشود ومی‌تواند دارای عرضی به‌میزان ۱۲۵ سانتیمتر و طول کلی‌ای معادل ۱۷۰ سانتیمتر باشد . تلیس‌ها ، همگی دارای خصوصیات مشترکی هستندکه مهم‌ترینشان ، بزرگی ابعاد آنهاست. دراطراف بخش تحتانی این خـرجین‌ها ومختصری از قسمت فوقانی رویهٔجلوئی وپشتی می‌توان حاشیهٔ مستقیمی از بافت‌گره دار پیدا کرد ، که به‌کیسه‌ها در نقاطی‌که تحت‌فشاروفرسایش بیشتری‌هستند،مقاومت اضافی ودرعین‌حال زیبایی بخصوصی می‌بخشد .

یکی دیگراز خصوصیات «تلیس»ها وجود شیرازه‌هائی ازموی سیاه وزبر بز است. معمولاً تنها یك ردیف «زنجیره» برای دوردیف «شکاف» کـه بر روی یکدیگر می‌افتند، وجود دارد. (منظور شکافهای فوقانی است‌که دردوطرف دهنهٔ خرجین قرار دارند و بوسیلهٔ زنجیره بسته میشوند) . به‌لحاظ حجم و وزن قابل ملاحظه‌ای‌که «تلیس»ها می‌توانندد‌ر خود بگنجانند، احتمالاً* ترکیبی ازدوروش بافت‌گره‌دار وبافت بی‌گره بهترین راه‌حل مشکل مقاومت واستحکام خرجین در مقابل وزن اشیاء حمل شده است.

در مقایسه باخرجین‌های بزرگ لرستان، خرجین‌های تهیه شده در مناطق لرنشین‌فارس‌وبختیاری، بااینکه اندازه‌هائی‌چشم‌گیردارند، مع‌الوصف کوچك‌تر بنظر می‌آیند. قسمت‌های تحتانی اینان یا از بافت‌گره‌دار بطور مستقیم پوشیده شده است، ویاآنطورکه درخرجین‌های بزرگتر مشاهده‌می‌شود،گوشه‌های‌قسمت تحتانی‌شان با بافت‌گره‌دار بیشتری تقویت شده است،که در این حالت قسمت تحتانی‌شان در وسط شکلی کنگره‌وار پیدا می‌کند. شیرازه‌های اینها نیز اغلب از موی سیاه‌بزاست.تفاوتی‌که این‌خرجین‌ها باخرجین‌های بافت لرستان‌دارند، استفاده‌از یك ردیف مضاعف «زنجیره» بجای یك ردیف منفرد است،که هریك از ردیف‌ها برای بستن یکی از دوکیسهٔ خرجین بکار می‌رود. خرجین‌های لری تهیه شده در اطراف ورامین نیز با ابعاد بزرگ بافته می‌شوند، گرچه‌بندرت به ابعاد «تلیس» می‌رسند،نظیر خرجین‌های تهیه شده درلرستان. خرجین‌های ورامین نیز دارای حاشیهٔ مستقیمی از بافت‌گره‌دار در قسمت تحتانی وتنها یك‌ردیف از «زنجیره» دربالا هستند. از نظر تزئینات پشت خرجین باآن دسته‌کـه درمناطق لرنشین جنوب‌غربی ایران بافته می‌شوند متفاوتند.

خرجین آردی (تصویر)

این دسته شباهت زیادی با سایر خرجین‌های ذکرشده دارند، اما تفاوت عمده‌ای که اینان را ازسایرین مشخص می کند، انبار حمل ونقل موادی است که درآنها صورت می‌گیرد. متداول‌ترین این مواد، آرد و(کاه) است که مؤلفین در چندین مورد مشاهده کرده‌اند. یك تفاوت قابل ملاحظه بین این «خرجین‌های آردی» وخرجین‌های عادی، عدم وجود «شکاف» و«زنجیره» در قسمت فوقانی هردورویهٔ خرجین است. به‌لحاظ«پودری» بودن ویك پارچه نمودن موادی که در آنها نگهداری میشود، دهانه‌هایشان را بطور دائمی با سجافی ضخیم میدوزند وآرد، غلات، و غیره... را با دست ویا طاسچه ویا از میان «ریزش گاه»هائی که بافنده درکنار خرجین بهمین منظورگذاشته است بیرون می‌آورند.

حاشیهٔ بافت گره‌دار درقسمت تحتانی رویهٔ پیشین وپشتی،تنها دریك گوشه تقویت شده است.هنگام چیدن‌خرجین‌ها به‌قصد انبارکردن، آنان رابه‌پهلوئی که با بافت گره دار تقویت شده است، می‌خوابانند به نحوی که «ریزش گاه‌شان» به‌طرف بالا قرار بگیرد دربرخی نمونه‌ها، «شکاف»های دوطرف با پارچه‌آستر داده می‌شوند.درمیان‌این «خرجین‌های آردی»هیچ‌نمونه‌ای که‌در آن‌شیرازه‌متداول موی سیاه بزبکار رفته باشد،مشاهده نشده است، چراکه‌بجای استفاده ازشیرازه دهانه را با دوختن بهم می‌آورند. رویهٔ پشتی این خرجین‌ها اغلب ازپشم سفید ورنگ نشده بافته می‌شوند و تزئین نشده باقی می‌مانند. «خرجین‌های آردی» که ذکرشان رفته است، در ایران‌ظاهراًمختص به‌قبایل لر وبختیاری است.مؤلفین این جزوه‌هرگزدرمیان‌سایرقبایل با خرجین‌های دقیقاً متشابهی بااین نوع خرجین برخورد نکرده‌اند.

رختخواب پیچ (تصویر)

نوعی کیسه هستندکه باابعادی مناسب برای حمل ونقل ونگهداری شمد، پتو، ملحفه، بالش وغیره که هم از جانب قبایل کوچ کننده وهم گروههای‌مسکون ایرانی مورد استفاده قرار می‌گیرند. در مناطق بخصوصی، نظیرآذربایجان و فارس،تهیهٔ این کیسه‌ها که به«رختخواب‌پیچ»، «مفرش»، ویا«گاله» نیزموسومند، بیشتر دیده میشود. سایر نواحی، ازجمله مناطق لر وبختیاری‌نشین ظاهراً اشتغال

کمتری به‌تهیهٔ این نوع کیسه‌دارند، احتمالاً[۲] به‌این دلیل که ازخرجین‌های بزرگتری به‌این منظوراستفاده می‌کنند. این کیسه‌های‌گهواره مانند از دو رویهٔ جنبی، ویك رویهٔ تحتانی که در میانشان قرار دارد وهمگی برروی یك دستگاه بافته شده‌اند دورویهٔ انتهائی چسبیده به‌آن‌که جداگانه بافته شده‌اند تشکیل می‌شود.دربعض نقاط از جمله‌آذربایجان، این قطعات بوسیلهٔ شیرازه‌هائی که از نخ‌های پشم درست می‌شود، بهم متصل میشوند از طرف دیگر، درفارس همین عمل رااغلب با استفاده از تسمه‌های چرمی که در سرتاسر لبه‌های کیسه دوخته می‌شود انجام می‌دهند. از نظر دسته‌های بزرگ چرمی که برروبه‌های انتهائی دوخته می‌شو ونیز شکل بخصوص خود این‌رویه‌های انتهائی، کیسه‌های رختخواب پیچ لری بختیاری شباهت فراوانی باکیسه‌هائی که درمناطق‌قشقائی‌نشین‌فارس تهیه‌می‌شو دارند.خصوصیت مشترك دیگرشان استفاده‌ازتسمه‌های چرمی برای بستن‌دهانه‌ها کیسه‌هاست.

درایران‌گهگاه نیزمی‌توان به‌رختخواب پیچ‌های‌بافتهٔ فرشی برخورد کر اما اغلب‌آنها ازدستهٔ بافته‌های بی‌گره‌اند (بخصوص روش سماق بافی) وبه‌ا ترتیب بسبکی وزن خودکیسه که حامل متعلقاتی سنگین وزن است، کمك‌می‌ک

بقیه دارد

دکتر محمود نجم‌آبادی

استادم عباس اقبال*

اولین مرتبه که بنده خدمت مرحوم اقبال رسیدم در مدرسهٔ «شرکت گلستان» بود، یعنی در سال ۱۲۸۸ شمسی مطابق با سال ۱۳۲۷ هجری قمری که شش ساله بودم.

این مدرسه به‌همت مرحومان دکتر سید عبدالوهاب خان سهراب (فرزند مرحوم دکتر سید ابوتراب خان وجد آقای دکتر شمس‌الدین مفیدی) و میرزا جوادخان (که نام خانوادگی آن‌مرحوم را نمی‌دانم چرا که در آن‌زمان نام خانوادگی مرسوم نبود) و مرحوم حاج شیخ صادق نجم‌آبادی و سرهنگ غلامحسین‌خان (نام خانوادگی ایشان را نمیدانم) و مرحوم پدرم مرتضی نجم‌آبادی تأسیس شده بود که همهٔ آنها در این مدرسه تدریس میکردند. مرحوم دکتر سهراب، حساب و هندسه و طبیعیات و میرزا جوادخان زبان فرانسوی و حاج شیخ صادق نجم‌آبادی عربی و قرآن و سرهنگ غلامحسین‌خان ورزش (ژیمناستیك) و مرحوم پدرم مشق خط تدریس میکردند.

مدرسه در محل کنونی بیمارستان وزیری واقع بین خیابان آقاشیخ‌هادی و پهلوی بود.

مرحوم اقبال قبل‌از آنکه به‌مدرسهٔ شرکت گلستان راه‌یابد بمناسبت ملاقات پدرم از مرحوم پدر ایشان به‌مدرسه راه یافت.

پدر مرحوم اقبال موسوم به محمدعلی اقبال بامرحوم پدرم به‌مناسبت قرب جوار بایکدیگر ارتباط داشتند. مرحوم محمد علی اقبال حمام بیمارستان وزیری را در اجاره داشت آن‌مرحوم وخانواده‌اش به‌منزل قدیم ما واقع درخیابان آقاشیخ هادی (کوچهٔ عرفی کنونی) بسیار رفت وآمد داشت. پدرم هم گاهگاهی به‌منزل آن‌مرحوم میرفت.

روزی که پدرم به‌منزل آن‌مرحوم واقع در خیابان آقاشیخ هادی روبروی

---

* متن‌مطالبی‌است که درجلسهٔ بیستمین سال‌وفات مرحوم عباس اقبال درکتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران‌گفته شد. (بهار ۱۳۵۵)

کوچهٔ بیمارستان وزیری کنونی (تقریباً صدقدمی منزل مرحوم‌پدرم) ازخانه‌ها و منضمات عمارت و باغ نظام‌السلطنهٔ مافی (بعداً به‌نصرةالسلطنه انتقال یافت) بود برای بازدید پدر مرحوم اقبال رفت، دید دو طفل به‌نوشتن خط مشغول میباشند. معلوم شد که هردو به تحصیل (شاید در یکی ازمکتب‌خانه‌ها) می‌پردازند.

نظر باینکه پدرم از شاگردان ممتاز مرحوم میرزا محمد رضا کلهرخوش‌نویس نستعلیق معروف دوران‌ناصری بود ازکار این دوطفل بسیارشاد شد. براثر این پیش‌آمد علاقهٔ پدرم به‌هردو طفل وخانواده‌شان چنان شد که تا آخر عمر رابطه بین‌پدرم ومرحوم اقبال وپدرش و خانواده‌شان باخانوادهٔ ما برقرار شد.

باری پدرم دست دوپسر راکه بزرگترسلمان و کوچکترعباس بودگرفت و به‌مدرسهٔ «شرکت‌گلستان» که خود از بانیان این مدرسه بود سپرد. قبل از ورود دوپسر به‌مدرسهٔ «شرکت‌گلستان» چنانکه عرض شد احتمال دارد چندصباحی‌نیز به‌مکتب‌خانه میرفتند (بربنده معلوم نیست).

به‌خاطردارم سلمان برادر بزرگتر خط نستعلیق را بسیار خوب می‌نوشت که پدرم حظ میکرد. افسوس که روزگار اجازهٔ ادامهٔ تحصیل و بهره‌برداری از خط را به‌وی نداد وبه‌کاروکسب اشتغال ورزید ودرسنین سی (یا بیشتر)فوت کرد.

اما عباس سه‌سال (یا کمی بیشتر) در مدرسهٔ « شرکت‌گلستان » به‌تحصیل پرداخت و درمیان شاگردان مدرسه الحق از همه بالاتر و والاتر بود.

از موضوعات دانستنی‌آنکه مرحوم حاج میرزا حسن رشدیه پیر معارف (متوفی در آذر سال ۱۳۲۳ شمسی و مدفون درقم) که از مریدان خاص مرحوم حاج شیخ‌هادی‌نجم‌آبادی بودپس‌ازخواندن فاتحه برمزار مرحوم شیخ‌به‌مدرسه سرکشی میکرد.

دراین‌مدرسه شاگردانی ازهرطبقه به‌تحصیل‌مشغول بودند، ولی‌ازنظرمقام ومرتبهٔ‌علمی آن به‌پای‌دارالفنون وشرف‌وعلمیه وافتتاحیه وامثال‌آنها نمیرسید، بلکه بایدگفت‌اطاقهایی‌چنداز بیمارستان وزیری که به‌مناسبت‌نرسیدن‌اجاره‌ازموقوفات تعطیل میشد، به‌همت تنی‌چند که عرض کردم به‌صورت چند کلاس درآمده بود.

مرحوم اقبال علاوه‌بر مرحوم سلمان دوخواهر ویك برادر داشت که‌هرسه در قید حیات میباشند.

باری‌آمد وشد بین خانوادهٔ اقبال ازپدر ومادر وخواهر وبرادران وخود آن‌مرحوم با خانوادهٔ ما پیوسته برقرار بود. بطور خلاصه عرض میکنم ما باهم خانه‌یکی بودیم.

اما بیمارستان وزیری از ثلث مرحوم میرزا عیسی وزیر پدر مرحوم سید محمدخان انتظام‌السلطنه و جدآقایان میرزا سیدعبدالله خان ومیرزا سیدنصرالله‌خان انتظام به توصیه وهمت مرحوم حاج شیخ هادی نجم‌آبادی (جد مادری این‌جانب) بناگردید (تاریخ ختم بیمارستان غرهٔ رمضان ۱۳۱۸ هجری قمری است که اکنون بر روی کتیبهٔ سردر بیمارستان دیده میشود). موقوفاتی چند نیز برآن معین شده بود. دراین بیمارستان قسمت‌های طبی وجراحی وجود داشت جراح آن دکترلف آلمانی (Loeff) ودستیارش مرحوم دکترسید ابوتراب خان بود. بعدهامرحوم دکتر سید عبدالوهاب خان فرزند دکتر سیدابوتراب‌خان قسمت طبی بیمارستان را عهده‌دار بود. اولین‌عمل جراحی که دربیمارستان توسط دکتر لف انجام‌گرفت برداشتن یك آپاندیس (ضمیمهٔ اعور) بودکه مرحوم شیخ نیز حضـــور داشت. بدستورمرحوم شیخ آشپرسفارت انگلیس غدای فرنگی تهیه کرد وهمه دسته‌جمعی پس از عمل غذا خوردند وشادیها کردند (از مسموعات مادرم میباشد).

متأسفانه پس ازمرگ مرحوم شیخ به‌علت کمی عایدات چند ماهی درسال بیمارستان بسته و ازپذیرائی بیمار معذوربود. بدین‌جهت با مشورت تنی‌چند که قبلاً عرض کردم در مواقعیکه بیمارستان بسته بود مدرسهٔ «شرکت‌گلستان» درآن تأسیس گردید.

دوران عمر مدرسه چند سالی بیش بود (منتهی هفت الی هشت سال).

پس ازآنکه پدرم استعداد فوق‌العاده درمرحوم اقبال دید ودروس‌مدرسه برای‌اقبال کفایت‌نمی‌کرد با کمك وپایمردی مرحوم میرزا ابوالحسن‌خان‌فروغی مألوف علیه را به‌دارالفنون‌فرستاد. ما چهار برادرکه بمانندآن‌مرحوم اطلاعات کافی نداشتیم به‌مدرسهٔ ایران وآلمان سابق رفتیم. از اینجا مسیرآن‌مرحوم با ما برادران در مورد تحصیل مجزی شد اما رابطهٔ خانوادگی پیوسته برقرار بود.

پس ازآنکه مرحوم اقبال از دارالفنون دیپلمه شد، پدرم باکمك مرحوم میرزا ابوالحسن‌خان‌فروغی‌ویرا به‌معلمی‌دارالفنون‌رساندند. اما بایدگفت استعداد ونبوغ مرحوم اقبال باعث شدکه بسرعت مدارج عالی را طی کند.

برای‌آنکه حضار محترم از علاقهٔ مرحوم پدرم با مرحوم اقبال‌استحضار حاصل فرمایند یك دوحکایت که در مجلس وقـوع آن شرکت داشتم به عرض می‌رسانم:

دریکی ازسالهاکه مرحوم‌اقبال درداارالفنون وما برادران در مدرسهٔ‌ایران

و آلمان تحصیل می کردیم، مأموریت موقتی برای پدرم به بابل (بار فروش قدیم) اتفاق افتاد. پدرم مادرم راخواست وگفت: بچه‌ها را بیاور که خدا حافظی کنم. چهار برادر ودوخواهر حاضر شدیم. آنگاه پدرم با کمال تعجب گفت: پسر دیگرم چه شد؟ همه فهمیدیم که مقصود مرحوم اقبال است. یکی از برادران بزرگتر از من شبانه نزد مرحوم اقبال رفت واو را هم حاضر کردند. آنگاه پدرم آنچه که برای خانواده وفرزندانش ملحوظ داشت عیناً دربارهٔ آنمرحوم نیز مدنظرقرار داد. همه‌را بخدا سپرد. پس ازمراجعت برای مرحوم اقبال وماها به‌فراخورسوغاتی آورد.

یك حکایت دیگر آنکه در سال ۱۳۳۶ هجری قمری که سال مجاعه بود حکمیتی برای پدرم درشهر قم اتفاق‌افتاد. باز به‌نحو بالا باهمهٔ ماها خداحافظی و همه را به اطاعت از مادر امر کرد. پس از مراجعت بجای آنکه حق حکمیت بگیردگندم قبول کرد که عیناً به‌نسبت همیشگی بین خانوادهٔ ما و خانوادهٔ اقبال تقسیم گردید.

حکایت دیگر از مرحوم اقبال‌دارم که درهمین‌سال‌مجاعه (یاسال‌دمپختکی) عده‌ای ازجوانان پرشور در مدرسهٔ آمریکائی با کمك اولیای مدرسهٔ آمریکائی و عده‌ای دیگران بمانند مرحوم اقبال و دوبرادران بزرگم ومرحوم سلیمان حیثم و برادران هشترودی‌وچند نفردیگرمأمور تقسیم دمپختك وارزاق دیگر بین‌خانواده‌های‌مستحق بودند. بیاد دارم مرحوم اقبال باچه جهد بلیغ این امررا انجام‌میداد.

خلاصه آنکه‌خانوادهٔ مرحوم اقبال‌باخانوادهٔ ما یکی بودند و شایدبتوانم عرض کنم مرحوم عباس اقبال عین‌یك پسر برای پدرم بود وتا پدر ومادرم‌حیات داشتند واکنون نیز بهمان سیرهٔ قدیمی ارتباط این دوخانواده برقرارمیباشد.

باری مرحوم اقبال با کمك‌های ذیقیمت حضرت مخدومی مرحوم میرزا ابوالحسن‌خان فروغی وپدرم دیپلم از دارالفنون‌گرفت ودر همان مدرسه ابتدا به معلمی جغرافیا وبعداً جغرافیا وتاریخ اشتغال ورزید.

قبل از سال ۱۲۹۸ تنها مدرسهٔ متوسطهٔ‌کامل همان دارالفنون بود. دراین سال به‌همت مرحوم میرزاابوالحسن‌خان فروغی (در زمان وزارت مرحوم احمد بدر نصیرالدوله) وعده‌ای از دانشمندان وقت دارالمعلمین مرکزی (کـه ترجمهٔ (Ecole Normale Supèsieuse) است تأسیس گردید.

مرحوم فروغی با جـدی کم نظیر عده‌ای از استادان وقت را به تناوب (بعضی‌ها از دارالفنون وبرخی از خارج) دعوت کرد که به‌کار تدریس اشتغال ورزند که عبارت‌بودند از مرحومان عباس اقبال، دکتر محمودخان شیمی ودکتر

ابوالقاسم بهرامی، میرزا علامحسین‌رهنما، میرزاعباسقلی قریب (مترجم‌الممالك معروف به میر عباسقلی‌خان) ، محمد وحید ، شیخ محمد حسین تونی (معروف به فاضل تونی یا جناب فاضل) و شیخ محمد حسین گنابادی ، و اسمعیل مرآت ومرحوم دکترژوزف منار (De G Mesnard)فرانسوی‌رئیس‌انستیتوپاستور ایران وحبیب‌الله ذوالفنون و سرتیپ عبدالرزاق بغایری واردلانی وبدیع‌الزمان فروزانفر و دکتر رضازادهٔ شفق وحسنعلی‌خان وزیری (ازشاگردان ممتاز مرحوم کمال‌الملك)ومصورالسلطان وحسن‌ورزان‌وحبیب‌الله مطهری‌وپدرم وآقایان دکتر علی‌اکبرسیاسی ودکترعیسی صدیق(صدیق اعلم) ومیرزا سیدعبدالله‌خان انتظام.

محل دارالمعلمین مرکزی ابتدا در خیابان شاه (اول کوچهٔ نوبهار منزل اجاری از ملا اسحق) بود ودوکلاس بیشتر نداشت یکی کلاس عالـی (که در حقیقت کلاس چهارم متوسطه واول عالی بود) ویك کلاس ابتدائی(که‌درحقیقت سال اول متوسطه بود) . بعداً دارالمعلمین به‌اراضی تحت زمرد در محل سابق مدرسهٔ فرهنگ وسپهر ورهنما ومعرفت و۱۵ بهمن انتقال یافت .

دارالمعلمین مدرسه‌ای متوسطه بود ، منتهی دروسی اختصاصی بمانند تعلیم وتربیت(آموزش وپرورش) ومنطق وعلم تدریس (=Pédagogie) وتفسیر قرآن نیز درآنجا تدریس میگردید .

در این دارالمعلمین عده‌ای از شاگردان که به‌قسمت عالی‌راه یافته‌بودند وبعدهادستهٔ دوم دیپلمه‌ها به‌کار تدریس دردبستانها ودبیرستانها وحتی‌دارالمعلمین مشغول بودند.

ازدیپلمه‌های دستهٔ اول (یعنی اولین دانش‌آموختگان) تاآنجا که به‌خاطر دارم مرحومان نصرالله سرکارات، میرزا ابوالقاسم اولیائی، محسن هنربـخش، ابوالفضل اعلامی اصفهانی ، سیدحسن علوی، دکتر حسین خسرو خاور ، میرزا مهدی خان ریاضی کرمانی، دکتر احمد نجم‌آبادی ، حسین هورفر ، وآقایـان دکتر زین‌العابدین شبدفر (استاد دانشگاه تهران)، سرلشگر عـلی‌رضـا قریب، عبدالله‌معقول، دکتر عزت‌الله خبیری(استاد دانشگاه تهران) واز دستهٔ دوم‌مرحوم دکترسیدفخرالدین‌شادمان(استاد دانشگاه تهران)ودکترسیدحسن ریاضی‌اصفهانی (استاد دانشکدهٔ پزشکی تهران) وحسینعلی‌بهرامی وسیدعلی عنایت وآقایاندکتر نصرةالله‌باستان (استاد دانشکدهٔ پزشکی تهران) وعبدالحمید مشایخ وسرهنگ ابوالقاسم نظام وبندهٔ ناچیز بودند.

مرحوم اقبال برگردن دستهٔ دوم حقی عظیم داشت که استادآنها بود.

پس از ذکر معترضهٔ بالا اکنون می‌خواهم نتیجه بگیرم. با آنکه مرحوم

اقبال درخشندگی خاصی در دارالفنون ازخود نشان داد، پس ازتأسیس دارالمعلمین نظر به‌عقیدتی خاص که مرحوم استاد ابوالحسن فروغی را بهوی بود دردارالمعلمین آنچنان روشنی بخش مدرسه شد که همه براین جمله متفق‌القول میباشند

موادی که آن‌مرحوم تدریس میکرد عبارت بودند از تاریخ وجغرافیا برای اغلب کلاسها وتاریخ وجغرافیای اکتشافات (برای سال چهارم) وجغرافیای دول معظمهٔ عالی (برای‌سال پنجم). مرحوم اقبال پس از چند سال تدریس دربارهٔ موادبالاکار جزوه‌نویسی راکنارگذارد ومواد تدریسی را به‌تعداد شاگردان‌با چاپ ژلاطینی تکثیر میکرد واغلب ازکیسهٔ فتوت خود برای شاگردان حاضر می کرد. این امر ازابتکارات آن‌مرحوم بود که وقت‌شاگردان به جروه نویسی تلف‌نشود. نویسندهٔ جزوات آن‌مرحوم میرزا اسمعیل‌خان‌نظام‌الدینی‌معلم‌خط مدرسهٔ‌سلطانی وآقای مجتبی‌مینوی بود .

عرض کردم منزل آن مرحوم ابتدا درخیابان‌حاج شیخ‌هادی، سپس به‌کوچهٔ قابوس ازکوچه‌های‌فرعی کوچهٔ بیمارستان وزیری، آنگاه بهخیابان‌پهلوی‌کوچهٔ سرلشگر بوذرجمهری وبعداً مجدداً به‌خیابان آقاشیخ هادی پائین چهار راه بنام کوچهٔ تکش بود. این خانهٔ آخری را درحقیقت باصرار دوستان وارادتمندانش خریداری کرد وازمال‌دنیاهمین‌خانه راداشت وتاقبل‌ازرفتن‌به‌این‌خانه اجاره‌نشین بودکه پدرومادر وبرادر وخواهرانش درآنجا سکونت داشتند.

درهمین‌خانه‌بودکه روزی‌خدمتش رفتم ودیدم در وسط کوچهٔ تکش‌مرحوم حکیم‌الملك نخست‌وزیر وقت ازآن می گذشت. وقتی خدمت استاد رسیدم‌گفتم: به‌کوچهٔ شما نخست وزیر تشریف آوردند. گفت بلی.معظم‌له منزل من بودند. گفتم امید است به‌خیر باشد. گفت: نه‌چندان. گفتم: چطور؟ استادگفت: حضرت آقای حکیم‌الملك تکلیف‌میفرمایند که‌پست‌وزارت‌معارف راقبول کنم. گفتم: چه‌فرمودید؟ گفت: عرض کردم بهتر است اجازه فرمایند به‌کار کتاب ومطالعه بپردازم، چراکه در این‌حال بهتر میتوانم به‌کشور ومیهن خدمت کنم.

مرحوم اقبال مردی وارسته بود واز ظواهر دنیوی بسیار بیزار و از مردم متظاهر وفریبکارپرهیزمی کرد.

تاآنجاکه بهخاطر دارم بامعدودی از خلق خدا دوستی وآمیزش داشت، منجمله مرحومان پدرم وعلامه قزوینی ومیرزا ابوالحسن‌خان فروغی وعبدالعظیم قریب‌وسرهنگ‌محمدبواسحقی، وحسن‌فرزان‌وسیدحسن‌تقی‌زاده ومیرزاعباس‌خان ورنوس وسرهنگ مهدی‌بك مظاهری و عده‌ای دیگر وماچهاربرادر که علاوه بر

استادی التفات وعنایت فوق‌العاده داشت، چراکه بایدبگویم پنج برادربودیم[1].

مرحوم اقبال پس ازآنکه مدتی در دارالمعلمین تدریس کرد در سایر مدارس بمانند مدرسهٔ نظام و مدرسهٔ افسری نظام ودیگر مدارس‌عالی بتدریس اشتغال‌میورزید وتاآنروز که برای مطالعه به‌فرنگستان رفت ودرآن‌دیار سمت‌ها ووابستگی‌ها یافت صیت شهرتش‌درسیاری ازمجامع تاریخی وادبی جهان‌منتشر گردیده بود و احتیاج به توضیح ندارد، چراکه مطلبی که بایجانب واگذارشد خاطراتی از استاد بود ومطالب دیگر راهمکاران‌بسیار خوب ازعهده برآمدند.

مرحوم‌اقبال چه درایران وچه دراروپا آنی‌ازمطالعه ونوشتن‌غفلت نداشت. بسیاری از مؤلفاتش را در اروپا برشتهٔ تحریر درآورده.

از خصائل بسیار پسندیده‌اش‌آنکه به‌اشخاصی که دست به‌وی‌نیکی کرده بودند پیوسته به‌آنها بادیدهٔ احترام می‌نگریست وکسانی را که بسیار محترم میدانست ودر حقیقت باآنها عشق میورزید مرحوم استاد فروغی وعلامه‌قزوینی‌و دکتر غنی وسرلشکر حبیب‌الله شیبانی وپدرم ویکی دونفردیگر بودند

از مالیهٔ دنیا چیزی که قابل ذکر باشد نداشت . فقط منزل مسکونی با ساختمان قدیمی در خیابان حاج‌شیخ هادی (کوچهٔ تکش) داشت که دردواطاق زندگی می‌کرد ومملو ازکتاب وکاغذ بود.اطاقهای دیگر برای مادر وسایرافراد خانواده‌اش بود.

خطی خوب وخوانا و انشائی کم نظیر داشت ودر همهٔ‌احوال با دوستان معدودی که‌داشت مکاتبه می‌کرد.

هروقت‌تألیفی انجام میداد اولین نسخهٔ‌آنرا به‌پدرم هدیه میکرد ویاآنکه از فرنگ میفرستاد.

آنروزکه خبررسیدکه استاد در رم فوت کرده، همه‌اندوهگین شدیم ولی کسی جرأت نکرد به‌مادرش مطلب را بگوید. ماچهار برادر در منزل‌آن‌مرحوم حاضرشدیم وکم‌کم به خواهران وبرادر آن مرحوم مطلب راگفتیم . حال باید دیدکه برآنها وبرماچه‌گذشت؟

موضوع از مادرش مخفی ماند تاکم‌کم پس از مدتی اجباراً براثرآنکه مادر از حال‌آن‌مرحوم استفسار میکرد ودائماً می‌گفت: ازعباس خبری و کاغذی نیامده؟ چه شده است؟ اجباراً به‌وی‌گفته شد. خلاصهٔ کلام مادرآنقدرگریه کردتا چشمش کورشد وپس ازدوسه‌سال پس از مرگ پسر اوهم فوت کرد.

۱- به‌علاوه بامرحوم سعید نفیسی ومحمدعلی گلشائیان وآقای نصرالله فلسفی نیز بسیاردوستی داشت.

سید محمد محیط طباطبائی

زبان فارسی و لغات جعلی

این نوشته متن سخنانی است که نویسندهٔ ارجمند آن در هفتمین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی (تهران ـ دانشگاه ملی) ایراد فرمود. در دنبالهٔ آن مقاله‌ای از ایشان چاپ می‌شود که تحت عنوان «زبان و خط مسلمانی» در روزنامهٔ اطلاعات درج شد و استاد محیط مقالهٔ مذکور را در جواب کسی که ایرادی گرفته بوده‌است مرقوم داشته‌اند.

چون راهنمای کتاب حفظ زبان فارسی اصیل و دست پرورد رودکی و فردوسی و مولانا و سعدی و حافظ و بهار را مهمترین شأن فرهنگی دوران اسلامی ایران می‌داند درج این نوع مقالات را واجب می‌شمرد.

تفاوت آشکارائی میان زبان فارسی ادبی متداول درقلمرو وسیع شعر و دیوان ودفتر ودانش با لهجه‌های مختلف‌محلی متداول درشمال وغرب وجنوب ایران از صدهٔ چهارم هجری بدین‌طرف همواره مشهودبوده است.

تفاوت زبان دری با لهجه‌های متداول دردورهٔ صفویه این‌اندیشه را برای افرادی پیش‌آورده بودکه مردم ایران‌جهت رفع نقیصهٔ اختلاف لهجه‌ها وایجاد وسیلهٔ تفاهم مشترك عمومی، زبان فارسی دری را ساخته وپرداخته‌اند تاتبریزی ونیریزی واهوازی وشیرازی واصفهانی وگیلانی برای تأمین تفاهم دسته جمعی بتوانند ازآن استفاده کنند.

نزدیکی مبانی اشتقاق برخی از الفاظ فارسی با بعضی کلمات متداول درلهجه‌های منشعب ازپهلوی معمول‌در بحش‌عربی، تصور دیگری را برای‌برخی به‌وجودآورده بودکه زبان فارسی ادبی وکتابی (موسوم به‌دری) صورت تغییر شکل‌یافته اززبان پهلوی عصرساسانی واشکانی بوده چنانکه زمینهٔ فرض راپیشتر دردورهٔ پیش‌امتداد داده وپهلوی‌راهم صورت دیگرگون شده ازفارسی باستان یا فرس قدیم می‌پنداشتند. بدیهی‌است این تصورات پراکنده پیش‌از خوانده‌شدن کتیبهٔ بیستون وبه‌دست‌آمدن چندصدکلمهٔ تازهٔ نوخوانده اززبان سوم کتیبه‌های هخامنشی که مصطلح‌مبهم«پارسی باستان» یافرس‌قدیم‌را بعداً به‌نام خوداختصاص

داد اذهان‌را به‌خود مشغول میداشت. ادامهٔ تصوروجود چنین‌ارتباطی، کلمهٔ‌فارسی میانه را در میان دوفارسی قدیم و فارسی جدید یا دری به‌جای زبان پهلوی‌نهاد ومتداول‌گردید.

تأثیر غرب در قلمرو زبان فارسی

اصطلاح فارسی که از راه متون عربی در مفهوم‌حدید حود یعنی ایران معروف ومتداول شده‌بودتوجه بدین نکته‌راکه فارسی لفظی مشترك میان‌دومفهوم کل وجزء بوده وشامل ایران در حدود جغرافیای تاریخی خود و ناحیهٔ خاصی از جنوب غربی این مفهوم‌کل میشدکه ایالت فارس باشد تا حدی ازمدنظردور داشته بود ودر میان فارس به‌معنی اخص و زبان فارسی که مأخوذ از لهجهٔ مردم کار رودآمو پیوندی برقرار شده واز یاد رفته بود که سعدی و ملاقطب وحافظ وداعی وبسحق اطعمه در فارس به‌لهجهٔ خاصی سخن میگفته‌اند که به‌لهجه‌های همدانی وزنجانی وتبریزی وطبری از زبان شعر ونثر ایشان نزدیك‌تر بوده‌است.

درصدهٔ سیزدهم هجری که ارتباط فرهنگی با معارف مغرب‌زمین تا حدی باعث‌تأثر اندیشهٔ شرقی به‌اسلوب تفکر وبحث و تحقیق غربی شد ودرقلمروعلم وصنعت و نظام واداره نمونه‌هائی از این پیوند فکری به مرحلهٔ شهود درآمده بود، متأسفانه پژوهش درکار زبان فارسی ازچنین‌تأثری به اسلوب بحث غربی جداافتاده‌بود ومقارن‌بامزیدگسترش زبان مادری درقلمرواستعمال عمومی،عوامل تخطئه وانحراف‌ازاصول‌متداولی که‌مورد قبول‌فضلای‌فارسیدان‌بودبه‌تدریج‌قوت میگرفت. زبان‌فارسی که درطی‌هزارسال‌باوجودقبول‌مفردات سیاری اززبانهای دیگر هنوز در قالب الفاظ اصلی و جمله‌بندی طبیعی‌آن اثری از ناسازگاری و تجاوز از مبانی مقرر روزگار قدیم پدیدار نیامده بود در برابر آثار دساتیری ره‌آورد هند که از هر حیث دستگاه لفظی ومعنوی مجعولی به‌وجودآورده بودتن به قبول‌حقارت ونقص در دادوبا‌چاپ وانتشار برهان قاطع که‌ناقل این‌کلمه‌های جعلی بود واغرای نویسندگان عصر ازطرف عناصر خاصی به‌استعمال‌این الفاظ ناسره درجای‌کلمات متداول نظم ونثر، ناگهان با پروانهٔ دخول وقبول الفاظ دساتیری چهرهٔ زیبای فارسی شیوای نشاط و قائم مقام را بصورت ناپسندی درآورد که نوشته‌های رضا قلی‌بکشلوی قزوینی ومیرزا سنگلاخ نمونه‌های‌جالب آن بشمار می‌آیند.

فرهنگ انجمن‌آرای ناصری با نقل این الفاظ ازبرهان، سند قبول این خرابی را مسجل ساخت و راه را به روی مردی مانند ادیب‌الممالک گشود تا وسیلهٔ سهولت تعلیم این کلمه‌های نادرست ونوساختهٔ هند را درنصابی نظیر نصاب ابونصر فراهی به‌نوآموزان شهر وروستا، فراهم‌آورد.

روح تحقیق در ماهیت زبان فارسی تاآنجا سستی وکژی پذیرفت که از میان‌آنهمه فضلا وشعرای‌معروف صدهٔ سیزدهم هجری یکی پیدا نشد که بامراجعهٔ آثار ادبی فراوان خطی وچاپی که در دسترس بود پرده ازروی این توطئهٔ ادبی برای خرابکاری زبان فارسی بردارد که به‌دست دست پروردگان اجنبی در هند زمینه‌سازی وترویج وتشویق شده بود.

بلکه‌برعکس کسانی مانندیغماوصفای‌زواره‌ای ووقار وجلال‌الدین‌میرزای قاجارومیرزااسمعیل‌تویسرکانی پدیدآمدند که از راه به‌کاربردن‌این الفاظ‌مجعول دساتیری در نوشته‌های بلیغ خویش در فصاحت زبان فارسی اخلال‌کامل را روا داشتند ودر دورهٔ مشروطه به‌افرادی مانند آزاد مراغی مجال داده شد تاکانون و مجله ومکتبی برای تشویق نسل نوخاستهٔ جدید به‌تخریب زبان فراهم‌آورد.

چهار کانون مستقل زبان فارسی

ناظم‌الاطباء که نخستین فرهنگ جامع عصرمشروطه را تدوین میکردبدون تشخیص عیب‌کار برهان وانجمن‌آرا ، آنهمه الفاظ جعلی را به کتابی راه‌داد که نام‌نادرست‌فرنودسارآن هم‌از این مجعولات انتخاب شده‌بود .

باید درنظرداشت که زبان فارسی دری تا عصر صفویه چهارکانون مستقل از یکدیگر درمرکزوجنوب وغرب آسیا داشت:

کانون طبیعی وبومی زبان از حوزهٔ رودآمو ودامنه‌های هندوکش بود که فارسی دری لهجهٔ مردم محلی‌آنجا محسوب میشد .

کانون ادبی و رسمی زبان‌که درتبریز واصفهان وشیراز جلوه داشت .

کانون غربی‌درآسیای صغیر وممالك امپراطوری عثمانی وکانون جنوبی‌در شبه‌قارهٔ هند.

زبان فارسی هند پیش ازآیین‌بندی اکبری برفارسی موروث‌عصرغزنوی مبتنی بود مانند شعر امیر خسرو وبا فارسی متداول در غرب فلات ایران دعوی همسری داشت . زبان فارسی در قلمرو وسیع امپراطوری عثمانی پیش از آنکه

عثمانیان لهجهٔ ترکی را به‌موارات آن مورد اعتنا و استعمال در شعر و نثرقرار دهند، نسخهٔ دوم فارسی عهد سلجوقی‌محسوب میشد. بعدها باتحولی که ازصدهٔ دهم هجری به‌بعد در هردو قلمرو پیوسته به‌زبان دری به‌وجود آمد رشتهٔ ارتباط فارسی متداول ازپیروی‌نمونه‌های اصیل سابق به‌تدریج دوری‌گزید و باگسترش حوزهٔ استعمال‌تازه در موارد مختلف بیار به‌وجود الفاظی پیدا شد که احیاناً از راه تصرف در الفاظ فارسی قبلی شکل تازه‌ای میگرفت و یا آنکه الفاظ زبان دیگری به‌فارسی می‌آمیخت ودرفرهنگهای‌تألیف شدهٔ محلی‌محال دخول میافت.

شاید در فرهنگ شعوری و فرهنگ جهانگیری بتوان نمونه های باردی از اینگونه تصرف وتحولها را به‌دست‌آورد

ارتباط خاورشناسان اروپا با زبان و ادبیات فارسی از راه عثمانی وهند آغازشدوآنان‌کتابهای‌لغت ومبانی‌تعلیم‌قواعدواصول را ازمنابع‌فارسیدان‌خارج از مرز ایران به دست می‌آوردند وبا وجودیکه سست به‌فارسی متداول درایران تفاوت وضعی داشت بدان زودتر متأثر میشدند. بنابراین در کارهای اولیهٔ خاور شناسان که در کلکته وبمئی‌راجع‌به زبان فارسی صورت میگرفت‌آثار این سوء تأثیرها پدیدار بود توسعهٔ میدان دیدی‌که دربارهٔ زبانهای ایران باترجمهٔ زند و اوستا وکتیبه‌ها واسناد بویافته در سراسر فلات ایران به تدریج پدید می‌آمد زمینهٔ‌تشخیص‌وتفکیك وتقسیم زبانهارا بهترفراهم می‌آورد ودرنتیجهٔ تتبع ومقایسهٔ زبانهای سغدی و خوارزمی معلوم شد‌که‌با زبان فارسی دری دستهٔ بهم‌پیوسته‌ای از زبانها را تشکیل میداده‌اند. چنانکه شناخته شد اوستائی زبانی مستقل و از شاخه‌های‌سانسکریت هدبوده‌که ازهمان‌آغاز تداول یا استعمال درعصر اردشیر برای حصول معرفت به‌معانی اوستا ترجمهٔ پهلوی زند را برآن افزوده بودند بدانسان‌که مفهوم زند و اوستا جدا از یکدیگر اندیشیده نمیشد.

مفهوم هزوارش درزبان‌پهلوی ازآنچه ابن مقفع وصف کرده بودباتوجه بدین‌که الفاظ‌هزوارش‌شامل‌ضمائر وروابط وافعال بیش‌از اسماء میشد، تجاوز کرد وسندی برای ارائهٔ‌اختلاط قدیمی‌الفاظ ازدوریشهٔ آریائی وسامی درزبان پهلوی به‌حساب آمد.

لهجه‌های محلی ایران در چهار جهت‌کشور مورد تتبع قرارگرفت و از این پیجوئی معلوم شد‌که میان لهجهٔ بیرجند با لهجهٔ نیشابوری وگیلك وآذری وکردی ولری و لهجه‌های همانندآنها ازنظر اصل‌بنا رشتهٔ ارتباط خاصی‌وجود

دارد، رشته‌ای که شامل فارسی دری حوزهٔ آمو نمیتواند باشد. این ملاحظات که عموماً متکی برکار های تحقیقی بود اندك اندك در اسلوب تحقیق زبان فارسی و نتایج حاصل از این پژوهشها تحولی به‌وجود آورد.

نتایج پژوهش‌ها

در نتیجهٔ این تتبع‌وپیحوئی‌از چهل سال پیش بدینطرف برپژوهنده‌معلوم گردید:

اولاً[۴] زبان‌فارسی دری برخلاف تصور برخی‌از فضلای عثمانی زبان‌جعلی و قراردادی نبوده که برای‌رعایت مصلحتی‌ساخته وپرداخته شده‌باشد، بلکه‌زبانی اصیل وقدیمی بوده که از دوهزار سال پیش بدینطرف به‌طور مستمر وغیرمنقطع درحوزهٔ رود آمو به‌همین صورت معهود کنونیش همواره میان سکنهٔ بومی آن ناحیه متداول بوده است.

ثانیاً این زبان مشتق ازپهلوی واوستائی نبوده بلکه در طول دوره‌ای که از پادشاهی اردشیر بابکان‌آغاز شده وتا عصر حاضر امتداد یافته به‌موازات‌آن دوزبان دیگر درحوزهٔ معینی از قلمروکشور ایران متداول وگسترده بوده است.

ثالثاً این زبان مانندزبانهای سغدی وخوارزمی و طخاری و هروی قدیم ازدسته زبانهای شمال شرقی ایران به‌شمارمی‌آمده که پیش ازغلبهٔ عناصر دخیل برمنطقه همگی درساختمان استوار زبان فارسی‌ادبی‌جذب شده وصورت فارسی دری پایدار را یافته‌اند.

رابعاً باگسترش دین‌اسلام درقلمروحکومت ساسانی، مسلمانان تازه وارد این زبان را برای تفاهم با تازه مسلمانان ایران درکنار زبان عربی برگزیدندو بدین‌مناسبت در میان زبانهای معروفی که درآن موقع از رواج ونفوذ واستعمال بیشتری برخوردار بودند این‌اعتباردینی به‌فارسی دری‌موقعیت‌ممتازی را بخشید، زیراکه درکارهای دینی مانند قرائت قرآن واجرای صیغه‌های شرعی و انجام عبادتهای مقرر میتوانست با زبان عربی همکاری وهمچشمی کند.

خامساً این موقعیت ممتاز دینی که باغلبهٔ عنصر خراسانی دریگو برمرکز حکومت عباسی وضع خاصی را پیداکرد وتوجه صاحبان ذوق وطبع به‌استفاده ازآن درنظم سخن‌چنان پایه ومایهٔ ادبی‌فراهم‌آورد که از اوایل‌صدهٔ سوم‌هجری نمونه‌های بازمانده از شعر فارسی دری قدرت استعداد فوق‌العادهٔ این زبان را برای قبول سرنوشت افتخارآمیزی که‌درصدهٔ سوم هجری بدان دست یافته نشان میداده است.

سادساً شعر ونثر فارسی در رکاب ادب ودین از طرف بلخ و مرو بهسوی مغرب چنان بهسرعت پیش‌رفت که درصدهٔ پنجم نخست‌اران وآذربایجان وری‌و گرگان و سپس اصفهان و همدان ودرصدهٔ ششم فارس و کرمان را در زیر سایهٔ نفوذخود فروگرفت وبدین‌ترتیب‌چنان‌موقعیتی درجهان اسلامی یافت که‌حکومت سلاجقه در مغرب‌آسیاودولت غرنویان‌درمشرق رودسند، این‌زبان را وسیلهٔ‌ارتباط رسمی خود با مردم‌آسیای صغیر وشبه‌قارهٔ هند قرار دادند.

سابعاً دریافته شد که هروقت در این عرصهٔ پهناور حتی در زمانهای بعد عنصردخیلی از عرب‌یاترك ومغول بهسببی ازاسباب به ترك زبان اصلی وطایفه‌ای خودناگزیر میشد بهجای تأثر بهلهجه‌های بومی منطقهٔ سکونت‌خویش، این‌زبان مسلمانی را برای تکلم و تفاهم میان خود ودیگران برمیگزید. وجود قوم‌هزاره که درمشرق ومرکز افغانستان تا مرزایران بهصورت متشکل دسته‌جمعی باچهرهٔ مغولی آشکارا بهسر میبرند ومانندتاجیکهای همسایه و همولایتی وهمده خویش زبان فارسی دری را درلهجهٔ بومی خاص خود بهکار میبرند وبدان‌زبان شعر یا بهاصطلاح خودشان‌بیت‌فارسی‌میگویند، این‌خودقرینهٔ محکمی برامکان‌تبدیل لهجهٔ مغولی قرغیری یاازبکی بهلهجهٔ دری تاجیکی محل‌سکونت‌ایشان‌محسوب‌میشود، همانطورکه لهجهٔ فارسی فصیح طایفهٔ عامری سفلای اردستان و شیبانیهای‌کاشان و طبس وخزیمه بیرجندهم حکایت از تحول زبان عربی دوران مهاجرت بهزبان فارسی دوران سکونت واستعمال آن بهجای لهجه‌های بومی متداول دربرزاوند وزواره وبیرجند و خور وسمنان میکند

بنابراین امروز زبان‌فارسی دری علاوه‌بر قلمروباستانی خود درمیان بلخ وبخارا وهرات، میلیونها هزاره وقبایلی را درجمع سخنگویان بومی خود گرد آورده که بعد از روزگار تیمور بـدین عمل شگرف تغییر لهجه دست زده‌اند و نظیر بلغارهای ترك نژاد بالکان زبان دیگری و از ریشهٔ دیگری را برای تفاهم خود با همسایگان نزدیك برگزیده‌اند.

منابع امروز

ثامناً منابع قابل‌استفاده‌ای که برای بحث وتتبع وتحقیق‌زبان فارسی‌دری امروز در اختیار خود داریم ازاین قرار است:

۱ــ ترجمه‌های‌قدیم وجدیدقرآن مجید که از قرن سوم هجری‌بدین‌طرف

مسلمانان فارسی زبان کوشیده‌اند به‌بهترین وجه و به کمك فصیحترین لفظ دری به حقیقت معنی کتاب دینی خود پی ببرند و در تأمین این منظور از هیچگونه تلاشی درراه انتخاب لفظ وشکل جمله‌بندی مناسب کوتاهی نورزیده‌اند، چنانکه دهها متون تفسیر وترجمهٔ فارسی قرآن که درطی پنج قرن متوالی ازچهارم تا نهم تنظیم و تدوین‌شده به‌هریك که‌مینگری ازحیث دقت در افادهٔ معنی کیفیت وارزش‌خاصی را داشته‌اند.

علاوه برآن ازمطابقه ومقایسهٔ این ترجمه‌ها میتوان به کیفیت تحول زبان فارسی دری در طی فواصل معین زمانی پی‌برد.

اصراری که مترجمان کتاب خدا در موازنه ومطابقهٔ ترجمه با اصل آیات داشته‌اند به‌الفاظ مورد استعمال در ترجمه ارزش لغوی ممتازی را داده‌است.

۲ـ دیوانهای شعر فارسی که شمارهٔ آنها در طی‌هزار سال بـه بیش از پنجهزار رسیده وصدهاازآن‌میانه‌نمایندهٔ زبان فارسی‌دری صحیح وفصیح‌شناخته شده‌اند. آنگاه دربین این‌صدهادیوان شیوا، دهها دیوان شعروجود داردکه‌ارزش لغوی‌آنها به همان پایه از اهمیت است که در ترجمه‌های قرآن اشاره بـدان رفت.

۳ـ لغتهای عربی به‌فارسی که درصدهٔ پنجم وششم و هفتم تألیف شده و بزرگان اهل‌لغت مانند زمخشری‌ومیدانی وزوزنی‌وبوجعفرك مقری وادیب‌نطنزی در تدوین‌آنها شرکت داشته‌اند به اعتبار وثوقی که به‌میزان معرفت اینان نسبت به هردو زبان معهود بوده همگی از منابع معتبر تحقیق در زبان فارسی به‌شمار میروند .

۴ـ لغتهای فارسی به‌فارسی که‌در اصل برای رفع احتیاج شعرای پهلوی زبان اران وآذربایجان نوشته شده بود وبعدها براثر نیازمندی‌های‌شعرا تاحجم مجمع‌الفرس سروری کاشانی توسع یافت، از منابع قـابل استفاده برای تتبع زبان شعر فارسی محسوب میشود .

۵ـ صدها کتاب ورسالهٔ مفصل‌ومجمل که راجع‌به‌ابواب مختلف معرفت انسانی در طی قرنها نوشته شده و بزرگترین پزشکان وطبیعت‌شناسان و مهندسان ومنجمان وفقیهان وصوفیان ودیوانیان وموسیقیدانان ونویسندگان و هنـرمندان و صنعتگران وغارسیدانانوپارسینویسان‌درتألیف وتدوین آنهاشرکت جسته‌وحاصل اطلاعات خودودیگرانرا درضمن‌ابواب‌وفصول‌مختلف‌عرضه داشته‌اند،سرچشمهٔ

بی‌پایانی برای تحقیق‌درمنابع اصلی زبان فارسی‌دری به‌شمارمی‌آید ونمیتوان حتی از کوچکترین آنها غافل ماند.

۶ـ در مقابل این مجموعهٔ کلانی که نظیرآن را از حیث تنوع و کثرت و کیفیت‌ودقت‌متنی واهمیت فنی کمتردرزبان معتبردیگری میتوان‌یافت، خوشبختانه میلیونها انسان‌گویای زنده از تاجیك وهراره پارسیگو در عرصهٔ باستانی‌ظهور و نشو ونمای فارسی دری هنوز از زندگانی لغوی ممتازی برخورداراند واین زبان راکه‌ره‌آوردش در بلاد غربت از عزت واهمیت بدان مقام رسیده که‌برهمهٔ لهجه‌های‌بومی قدیمی‌ایران چیره شده‌است اکنون در‌بوم وبراصلی‌آن‌به‌صورت لهجهٔ محلی دیر‌بیه‌به‌کار میبرند وحوزهٔ استعمال مفردات و جمله‌های‌آن‌شامل کلیهٔ جوانب مختلف‌زندگانی‌فردی ودسته‌جمعی‌میشود. هرچندتاکنون هیأتی‌ازمحققین به نحوجامع وشامل دست به‌جمع‌آوری مفردات فارسی‌دری نبرده‌اند که درمیان بیش ازنیمی‌جمعیت‌افغانستان‌کنونی وهمهٔ سکنه تاجیکستان وجزء معتبری ازسکنهٔ ازبکستان و قرغیزستان حکم لهجهٔ بومی ومحلی را دارد.

با وجود این کتاب لغات عامیانهٔ فارسی افغانستان تألیف عبدالله خان افغان‌نویس که چندین‌سال پیش‌ازطرف ادارهٔ کل مطبوعات انتشاریافت و کتاب لغات فارسی هرات‌که اخیراً بوسیلهٔ آقای محمدآصف فکرت شاعر هراتی جمع‌آوری شده و از طرف وزارت اطلاعات وفرهنگ‌کابل انتشار یافته است به‌منزلهٔ دونمونهٔ ارجمندی از زمینهٔ مساعد زبان فارسی دری‌متداول درافغانستان جلوه میکند.

فرهنگ تاجیکی به‌روسی که اختلاف‌مخارج حروف واصوات رادرلهجهٔ دری تاجیکستان باخط دخیل روسی تصویر میکند به‌نوبهٔ خودمأخذ ومنبع قابل توجهی برای تتبع درزبان فارسی دری‌آن سوی‌آمو محسوب میگردد.

فارسی عامیانه

لغات عامیانهٔ فارسی ایران که آقای جمال زاده چند سال پیش به‌چاپ رسانیده‌اند ازاین حیث واجدمقام دیگری است، چه این‌فارسی عامیانه محصول نفوذوترکیب فارسی‌ادبی ره آورد خراسان بامایه‌های دیرینهٔ لهجه های پهلوی اصفهان وری و فارس است که جای خود را تهی کرده و به مفردات دری سپرده‌اند.

برای‌شناختن فارسی‌دری که امروز زبان رسمی ملی مملکت‌ماست ومنابع تحقیق آن چنانکه به‌اجمال اشاره رفت در خارج از منابع کتبی و ادبی بیرون‌از حدود ایران اتفاق افتاده ماناگزیریم نظر توجه ودقت‌خاصی به‌زبان بومی‌رایج قلمرو فارسی دری که افغانستان و تاجیکستان را دربرمیگیرد معطوف داریم .

کاوش‌درروایات‌پهلوی که ازجدول‌بندی‌های مجاری هند وگجرات‌گذشته تا بدست‌ما رسیده برای‌تحقیق درزبان پهلوی هم‌سودمند نیست، زبانی که‌باوجود رواج‌کامل درکلیهٔ نواحی غربی فلات ایران ، نتوانست از عهدهٔ حفظ موقعیت دیرینهٔ خود برآید وبرآستان فارسی دری سرتسلیم فرودآورد.

همچنین بحث در الفاظ اوستائی که بدون تشبث به‌اصول هندی‌آن هرگز ممکن نیست به‌نتیجهٔ مطلوبی برسد درسلسله مباحث زبانهای منشعب یامشتق از سانسکریت قابل استفاده است وهرگز نمیتواند به‌مباحث مربوط به‌زبان دری و سغدی، وضع قابل‌قبولی ببخشد.

دراین‌صورت باید ازاین راه‌کجی که‌دراثراغفال یا غفلت درپژوهشگری پیش‌آمده به‌سوی راه اصلی وطبیعی که توجه به‌منابع اصلی فارسی دری باشد عدول کرد وبراین وضع نامطلوبی که ازچند تن افراد ظاهراً فارسیزبان قدرت تشخیص‌لفظ فارسی‌ازلفظ غیرفارسی‌را سلب کرده‌است‌خاتمه بخشید. مسلم‌است کوشش ما درجمع‌آوری الفاظ بومی طبری وگیلك و لری و کردی و نطنزی و آشتیانی و تبریزی ونیریزی وشوشتری وشیرازی واصفهانی وخوری و زواره‌ای واردستانی ونائینی برای فهم نقطهٔ ارتباط این لهجه‌ها با زبان پهلوی پیش از استعاده دربرگزیدن یك‌کلمهٔ صحیح‌دری مفید است و درحقیقت جمع‌آوری این موادبرای کمك به‌تحقیق دربارهٔ زبان پهلوی عملی‌سودمند محسوب میشود. ولی برای فارسی دری متأسفانه در لهجه‌های بومی داخلی‌کشور منبع فیض وبرکتی نمیتوان یافت وباید دست یاری به‌سوی فضلای افغانستان وتاجیکستان درازکرد که برروی‌گنج پاکان ثروتمندگوهراصیل‌فارسی‌دری‌نشسته‌اند وهیأتهای مشترکی جهت جمع آوری الفاظ وتحقیق نکات صرفی ونحوی دری از ایرانی وافغانی برگزید.

زبان فارسی دری درصورت فعلی متداول آن‌زبانی است که مردم‌سه کشور افغانستان وتاجیکستان وایران‌آن را زبان رسمی و ادبی وعلمی خود میشناسند .

شاخه‌های بارور و پربرکت این درخت برسراسر ایران ما سایه افکنده و برجان سی‌واندی‌میلیون‌ایرانی صرف‌نظر از لهجه‌های‌تکلمی‌ایشان‌غذای روحی‌می‌بخشد، ولی ریشه‌های قدیمی آن خوشبختانه درکنار رودآمو هنوز سرزندگی و قابلیت دوام وبقای دیرینهٔ‌خود راحفظ کرده‌است.دراین‌صورت هرگونه اقدامی که‌به‌این ارتباط شاخ‌وبرگ باساقه وریشه‌آسیبی برساندکه مایهٔ انقطاع یك رگ ارتباط درلفظی وتعبیری شود در حکم دشمنی بازبان فارسی است، مسلم است‌که هیچ فرد ایرانی دانای رشید وحقیقت پرست حاضر نیست به‌چنین عمل نکوهیده‌ای دست بزند ودرصورتی که‌خدای‌نخواسته‌کسی برسرشاخی دیده شد اره‌برداشته و بن‌میبرد باید خداوند بوستان او را پندبگوید واز شاخ فرودآورد وتیشه رااز دست او درآورد وشر او را از سر زبان‌مشترك سه‌کشور وسه‌ملت‌کوتاه‌کند.

زبان و خط مسلمانی

شنیدم‌یکی ازارباب‌قلم معاصر، اصطلاح «زبان مسلمانی»‌راکه درکنگرهٔ تحقیقات ایرانی امسال برزبان سخنگوئی در مورد زبان فارسی دری رفته‌بود، بنظرتعجب وغرابت نگریسته وگوینده راهدف انتقاد قرار داده‌است. اگربجای این‌خرده‌گیرصاحب قلم، «میرزایوسف‌لاهیجی» منشی ومستوفی‌عهد فتحعلی شاه هم زنده بود از اینکه زبان فارسی دری را زبان مسلمانی خوانده‌اند ناراحت و ناراضی میشد، زیراآن‌مرحوم زبان ترکی را زبان مسلمانی میشمرد و دلیلش را چنین میپنداشت‌که مسلمان، بمعنی ترك است، بنابراین زبان ترکی متداول‌در ایالات ماوراء ارس را نیز باید زبان مسلمانی خواند.

این برداشت وبرخورد«لاهیجی» از صفت مسلمانی برای زبان ترکی‌را باید نتیجهٔ وضعی دانست‌که درآن زمان برای مردم ایالات ماوراء ارس‌ازدربند تا لنکران وایروان وتفلیس معهود ومشهود بود.

مسیحیان ارمنی وگرجی بزبان ارمنی وگرجی سخن‌میگفتند وبرای نوشتن آن، ازخطارمنی وگرجی استفاده‌میکردند،درصورتیکه مسلمانان این‌ناحیه‌عموماً زبان ترکی رادرمحاورات‌عمومی به‌کار میبردند وهنگام تحریرآن رابخط‌فارسی مینوشتند. بنابراین‌زبان تکلم مسلمانان ناحیهٔ قفقاز ترکی وخط آن فارسی‌واین خط وزبان چون درآن ناحیه اختصاص به‌پیروان دین اسلام داشت، خط و زبان مسلمانی خوانده‌میشد واین‌اصطلاح را نویسندهٔلاهیجی قطعاً ازلفظ متداول‌مردم آن سرزمین‌گرفته ودرمجموعهٔ خطی‌خودکه ازمخطوطات‌کتابخانهٔ مجلس‌شوری

درچهل‌سال پیش بود، به‌کار برده است.

باوجودیکه‌یهودیان ایران درهر ولایتی به‌لهجهٔ محلی مردم‌آن ولایت‌سخن میگفته‌اند ودرکارهای‌ادبی وعادی خودزبان فارسی دری را به‌شیوهٔ مسلمانان‌ولی بخط عبری مینوشتند،اصفهانیان چنانکه‌یاددارم شصت سال‌پیش خط وزبان‌نوشتهٔ آنها راخط وزبان یهودی مینامیدند، زیرا بصفت عبری چندان مأنوس نبودند ، مگر علمائی که اهل اصطلاح بودند، پس تسمیهٔ خط‌عبری وزبانی که‌بدان‌نوشته میشد به‌خط‌یهودی، بی‌مورد نبوده‌است.

خط اوستائی بعد ازآنکه درصدر اسلام در راه رفع نقایص خط پهلوی برای نوشتن متون دینی زردشتی درکنار خط پهلوی مقدس بکاررفت، بدان نام دین دبیره‌یاخط دینی دادند، زیرا هیچ مورداستعمال‌دیگری درآغازامرجزتحریر متون‌دینی نداشت.

بنابراین، تسمیهٔ‌آن بخط اوستائی و«دین دبیره» از مورد استعمال‌آن‌ناشی میشد واگرآن راخط وزبان زردشتی هم بخوانیم جای تعجب وایراد نیست.چه، این خط وزبانی که‌بدان نگاشته میشود ازهزار وسیصد سال بدین‌طرف یك‌نوع اختصاصی به‌دین‌رسمی‌عهد ساسانی داشته است‌وباوجودیکه ازصدهٔ‌چهارم بدین‌ـ طرف خط وزبان فارسی دری معلوم و معمول موبدان ایران باسواد بوده است، و بدان سخن میگفته‌اند ومیسروده‌اند و مینوشته‌اند و از زبان پهلـوی ترجـمه میکرده‌اند ودر ایران همواره بدان‌آشنائی‌کامل داشته‌اند ودر میان کلمات‌دری و پهلوی فرق‌دقیق میگذاشته‌اند،اما آن جنبهٔ‌اختصاصی‌خط و زبان پهلوی واوستائی را بکارهای دین خود از دست نداده بودند و از تعلیم آن به‌غیر موبدان وموبد زادگان دریغ میورزیدند تا به جنبهٔ تقدس‌آن لطمه‌ای نرسد.

کسی که تاریخ‌ظهور وتحول زبان فارسی دری را درعرصهٔ‌ادب وتحریر ایران از صدر اسلام تاکنون بدقت تعقیب کند مینگردکه زبان فارسی دری‌پیش از ظهور اسلام، هرگز از مرحلهٔ تقریری بمرحلهٔ تحریری قدم نگذارده و بدان چیزی نوشته‌نشده بود، بلکه‌در شرق وغرب ایران یعنی کنار رودآمو وشهرمداین دوکانون استعمال شفاهی داشت .

این زبان باوجودآنکه از یك بنیهٔ‌لغوی ریشه‌داری برخوردار وقابلیت‌آن را یافته بودکه در دربار مداین زبان تکلم خواص رجال دولت قرار گیرد ولی

در عالم ادبیات اعم از شعر ونثر وتحریر ومکاتبه ازآن استفاده‌ای نمیشد، بلکه زبان پهلوی این وظیفه را در عالم سیاست وادب، وزبان سریانی درعالم‌حکمت و فلسفه چنین امری را برعهده داشت تاآنکه زبان دری زبان منتخب مسلمانان ایران قرارگرفت ومذهب‌حنفی‌استعمال‌آن‌را درکنار زبان عربی وهنگام‌ضرورت در امور دینی جایز شمرد وقرآن بدان ترجمه شد و شعرش درون قالب عروضی جدید درطی صدهٔ دوم وسوم هجری بدان پایه رسید که حنظله و شهید ورودکی را بجهان ادبیات‌معرفی کرد.

مهمترین کتاب فارسی موجود همانا «تفسیرطبری»است که برای شناختن معانی قرآن تدوین شده و رابطهٔ زبان فارسی را با دین اسلام اثبات میکند.

زبان فارسی درصده‌های اولیه‌تنهادرقلمروشعر وتاریخ ودین‌وعلوم‌اسلامی بکار میرفت. استفاده ازآن‌حتی برای تعریف مسائل مربوط بدین قدیم ایران‌از صده‌های دیرتر آغاز شدوآنگاه درصده‌های هفتم وهشتم شامل ترجمهٔ متون‌دینی ادیان دیگر هم‌گردید.

بنابراین میتوان باکمال جرأت واطمینان خاطر، از این‌جنبهٔ خاص زبان فارسی دری‌که اتصال کامل‌آن بدورهٔ بعداز اسلام ایران است استفاده‌کرد وآن را زبان مسلمانی خواند واز میان همهٔ زبانهای متداول دیرین زبان خاص دورهٔ اسلامی ایران شمرد، همانطورکه زبان پهلوی ادبی را با ملحقات اوستائی آن میتوان زبان دین زردشتی ویا دوران قبل از اسلام عهد ساسانی شناخت.

اما زبان عربی پیش ازآنکه قرآن بدان نازل شود وپیامبر اسلام (ص)، اوامر دینی رابدان زبان‌انشا کند ودیگران بشنوند وروایت کنند وسپس ازنتیجهٔ گسترش حکومت‌اسلام، زبان دولت وسیاست ودانش معرفی شود زبانی‌بوده که عرب قبل از اسلام در استعمال‌آن تا حد اعلای بلاغت، ورزش ادبی کرده بود وقصاید بسیارغرادرآن زبان محفوظ رجال عصر پیامبر بود ودر تحریرعادی‌بکار میرفت تاآنجاکه مسلمانان کتابت بدان را از مشرکان باسواد عرب آموختند. علاوه برآن عربی زبان آن دسته از یهود ونصاری یا اهل‌کتابی بودکه به روزگاری از جنوب فلسطین تانجران و ظفار و بلاد دیگر یمن میزیستند و بدان زبان سخن میگفتند.

دراین‌صورت زبان‌عربی ازراه قرآن وحدیث وشعر وسیاست بدین‌اسلام

بستگی یافته است ، ولی این ارتباط مانند بستگی زبان فارسی دری با یـرانیان مسلمان، جنبهٔ اختصاص‌کامل پیدا نمیکند، زیرا بزبان عربی پیش از نزول قرآن آثاری بوده و هست که نظیر آن در فارسی پیش از ظهور اسلام هنوز بدست نیامده است.

پس ارتباط زبان فارسی باسلام ومسلمین ایران تا آن درجه از اولیت و اولویت و تقدم مرتبه برخوردار است که به گویندهٔ مجلس تحقیقات حق میداده که فارسی را «زبان مسلمانی» بخواند واگر «خط فارسی» یعنی خـط نسخ و نستعلیق متداول در ایران را هم خط مسلمانی نامیده بود، اختصاص وارتباطش بدین اسلام کمتر از تعلق خط « دین دبیره » با اوستائی به‌اوستا ودین زردشتی نبوده است.

کسانی که درتاریخ خطوط عالم‌اسلامی به‌جستجو وپیجوئی پرداخته‌اند بدین‌نقطه از ارتباط رسیده‌اندکه به‌جز خط مغربی در شمال غربی‌معمول‌افریقا، سایر خطوط اسلامی درآسیا و اروپا وافریقا از روی نمونه‌های خط ایـرانی تحول شکل یافته و باعتبار چنین نفوذ و تأثیری که خط ایرانی در خطوط ملل دیگراسلامی بخشیده، اگر خط فارسی‌یا نستعلیق هم‌خط مسلمانی گفته شود نسبت بیجائی داده نشده است.

فرهنگ جهانپور

نزهت‌نامهٔ علائی

تألیف

شهمردان بن ابی‌الخیر رازی

باوجود اینکه نزهت نامهٔ علائی یکی از اولین کتبی است که در بارهٔ علوم طبیعی بزبان‌پارسی نوشته شده است معذلك تابحال نسبت به‌انتشار آن اقدام نشده است. چند سال قبل آقایان محمد خـوانساری و ا. ن. کمپانیونی مشترکاً به تصحیح متن نزهت نامهٔ علائی همت گمـاشتند ولـی معلوم نیست که آیا موفق به‌تصحیح همهٔ کتاب شدند یا نه. درهرصورت نتیجهٔ زحمات آنان بصورت کتابی به‌علاقمندان عرضه نگردید.

چندی قبل با توجه به‌اهمیت این کتاب بعنوان یکی از قدیمترین نمونه‌های نثر فارسی که درعین‌حال نشان‌دهندهٔ میزان معلومات عمومی دربارهٔ علوم‌متداول در قرن پنجم هجری میباشد اینجانب تصحیح وتدوین این کتاب نفیس رابعهده گرفتم. ابتدا فتوکپی پنج نسخه از قدیمترین نسخ خطی کتاب نزهت‌نامهٔ علائی را بدست‌آورده و به‌مقابله ومقایسهٔ آنها پرداختم.

علاوه‌بر تصحیح متن‌کتاب وذکر اختلافات متون درپاورقیها، فرهنگی‌نیز ازلغات نادراین‌کتاب وهمچنین ضمائمی دربارهٔ نام افراد ومحلهائی که‌در کتاب ذکر شده‌تنظیم‌نموده ودرمقدمه نیز بطور اختصار اهم‌مطالب کتاب را موردبحث قرار داده‌ام. مقدمه وضمائم وخلاصهٔ مطالب مهم‌کتاب را به‌انگلیسی نیز ترجمه نموده‌ام وامیداست که‌نسبت‌به‌چاپ‌آن هم‌اقدام‌گردد. درمقدمه، نسخ خطی‌کتاب نزهت نامه وآنچه راکه دربارهٔ شرح‌حال نویسنده وتاریخ تألیف‌کتاب میدانیم مورد بررسی قرار داده وبه‌ارزش ادبی و علمی مندرجات کتاب مختصراً اشاره نموده‌ام.

برای اینکه‌فهرست‌کتابهای مورد استفاده بی‌اندازه طویل‌نشود فقط‌کتبی

که در مقدمه به‌آنها اشارت‌رفته است در فهرست ذکر شده‌اند و اگر درپاورقیها مشخصات‌کامل کتابی‌درج نشده از آنجهت است که‌این‌مشخصات درفهرست کتب که درآخر کتاب آمده بطورکامل مندرج است.

در مواقعیکه تاریخ هجری وتاریخ میلادی هردوذکر شده است تاریخی که در جلو خط (/) ذکر شده تاریخ‌هجری قمری وتاریخی که پس ازآن‌آمده تاریخ‌میلادی‌است. درمواقعیکه مقصودتاریخ‌هجری شمسی باشد این‌مطلب‌تصریح گردیده است.

در پایان لازم میدانم‌از دو دوست دانشمندم‌آقایان ایرج افشار وهیوبرت دارك که مراتشویق به‌شروع وتکمیل‌این مهم‌نمودند صمیمانه تشکرکنم. همچنین لازم میدانم ازکمك موسسهٔ خیریه اسپالدنیگ (Spalding Tsust) که مخارج تهیهٔ فتوکپی نسخ متعددکتاب را پرداختند وازبخش مطـالعات فوق لیسانس دانشگاه کمبریج(Board of the lyraduate Studies of the University of Cambridge) که در پرداخت مخارج ماشین نویسی متن انگلیسی مرایاری نمودند واز خواهرم پروین‌که تمام متن فارسی را با دقت و پشتکار فوق‌العاده تیپ نمودتشکر وسپاسگزاری نمایم. بالاخره‌باید مراتب قدردانی خودرانسبت به‌بنگاه ترجمه ونشر کتاب‌که با دقت معمول خودبه‌چاپ این‌کتاب پرداخته و یکی دیگرازذخائر ادبی وعلمی کهن‌ایران را دردسترس علاقه‌مندان قرارداده‌اند ابراز دارم.

مؤلف وآثارش

مؤلف کتاب نزهت‌نامهٔ علائی شهمردان‌بن ابی‌الخیرمیباشد . نام مؤلف در چندین جای‌کتاب ذکر شده‌است. ابتدا درمقدمهٔ کتاب به‌این‌عبارت‌برمیخوریم: «مؤلف وجمع‌کنندهٔ این‌کتاب شهمردان[1] ابن‌ابی‌الخیر چنین‌گوید.»[2]مجدداً در صفحهٔ ۲۸۹ مؤلف بنام‌خود اشاره نموده و مینویسد: «مؤلف و جمـع کنندهٔ نزهت‌نامه شهمردان‌گوید.»

متأسفانه اطلاعات ما دربارهٔمولف این‌کتاب بسیارمختصر وناچیز است. نام اودر هیچیك ازتذکره‌های مشهور ذکرنشده است و درحقیقت تمام‌اطلاعات ما در بارهٔ اومنحصر به اشاراتی‌است که شهمردان درآثارش نسبت به‌خودنموده است.درکتاب نزهت نامهٔ علائی شهمردان ادعامیکندکه‌شش‌کتاب مختلف‌راتألیف نموده است:

۱ــ نزهت نامه علائی که به‌تفصیل دربارهٔ آن سخن خواهیم‌گفت .

۲. کتابی درباره تاریخ. درصفحهٔ ۴۴۴ کتاب نزهت نامه مؤلف مینویسد: «شمس الملك فرامرز بن علاءالدوله قدس الله روحه معلمی داشت وپارسی و پهلوی نیك دانستی واو را پیروران معلم گفتندی. فرموده بود تا از پهلوی پارسی دری نقل همی کرد واز آن کتابت بدین کتابت بار همی آورد ومرا می بایست که جمله بدست من افتادی تاهمه را بعبارتی مختصر بازگفتمی و ازاولش تا آخر از آرایش و تطویل احتراز تمام نمودمی چنانکه از معنی هیچ بیفتادی ومقصود جمله حاصل شدی از آن قدر که باصفهان یافتم چون بشهر یزد رفتم بدین سبق که گفتم نقل کردم. چنانکه از جملهٔ اصل بدست آمدی واندیشهٔ من تمام شدی و همانا ورقی هزار وپانصد وبیشتر تا دوهزار ورق بودی. وجهد نموده‌ام تاهرآنچه عقل بپذیرد دور کرده‌ام و هرآنچه دعوی بود یا رمزی واشارتی وجه آن بگفته‌ام »

درکتاب نزهت نامهٔ علائی فصلی است که دربارهٔ تاریخ قدیم ایران و داستانهای رستم بحث میکند[۳] وممکن است که مقتبس از کتاب فوق الذکر باشد، ولی علاوه بر آن اطلاع دیگری دربارهٔ آن کتاب تاریخ دردست نیست

۳. حل الرموز . درصفحهٔ ۷۳۳ نزهت نامهٔ علائی شهمردان به یکی دیگر از تألیفات خود بنام حل الرموز السماویه احل من الکنوز الدنیاویه اشاره میکند ومیافزاید که این کتاب دارای ده فصل دربارهٔ هریك ازاعداد یك تاده میباشد چندصفحه‌ای از این کتاب درفصل نهم کتاب نزهت نامهٔ علائی نقل شده‌است[۴] ، ولی بقیهٔ کتاب ازبین رفته است.

۴. کتاب البدایع بزبان عربی. درصفحهٔ ۶ کتاب نزهت نامهٔ علائی شهمردان مینویسد که اوچند سالی را به عطلت درگرگان واسترآباد گذرانید واز شغل اصلی خود که دبیری بود دورماند. سپس اوچنین ادامه میدهد:

«از بهر آسایش وتزجیة الایام چند کتاب تصنیف کردم. از آن جملت یکی کتاب البدایع است در خواص وطبایع و منافع وچند علم دیگر که از کتب بسیار برگزیدم، و از بهر آنچه بتازی بودخواستم تا فایدهٔ آن متداول ومنتشر گردد وعام باشد میان خواص وعوام کتابی ساختم بپارسی دری و بر آن کتاب اول زیادت ونقصان کردم چنانکه بایست وترتیب بگردانیدم وازچند نوع دیگر که در آن کتاب نیست دراینجا ازهریك طرفی درآوردم.»

مقصود ازکتاب پارسی دری که شهمردان ازآن یاد میکند همین کتاب نزهت نامهٔ علائی است ولی اصل عربی کتاب مفقود شده است.

۵ـ کتابی دربارهٔ علم کیمیا. درصفحهٔ ۶۶۴ کتاب نزهت‌نامه در آنجا ک

شهمردان دربارهٔ علم کیمیا بحث میکند ادعا مینماید که « همانا پنج هزار ورق بیشتر نشته‌ام وخوانده درین باب تامعلوم شد که این‌علم‌درست است.» مطالب مربوط به‌علم کیمیا ممکن‌است که جزئی از کتاب‌البدایع را تشکیل میداده ولی ازآنجا که شهمردان ادعا میکند که بیش ازپنج هزار ورق درآن‌باره نوشته‌است وخوانده باید تصور نمود که‌آن مباحث کتاب مجزائی را شامل بوده است.

۶ـ روضة‌المنجم یاروضة‌المنجمین نام این‌کتاب سه‌بار در کتاب نزهت نامه ذکر شده است. ابتدا درصفحهٔ ۳۸۶ مؤلف مینویسد: «کتاب روضة‌المنجم که‌من ساخته‌ام واز تصنیف ابوالحسین صوفی اختیار کرده.» مجدداً درصفحهٔ ۵۰۲ به کتاب روضة‌المنجم اشاره شده‌وباردیگردرصفحهٔ ۵۲۲ میخوانیم: «کتابی‌ساخته‌ام در نجوم و روضة‌المنجم نام نهاده‌ام وآن پانزده مقالتست.» شهمردان مقالهٔ هفتم کتاب روضة‌المنجم را بطورکامل در نزهت‌نامه نقل نموده است [۵]. خوشبختانه چندین نسخهٔ خطی از این‌کتاب بجامانده است. نسخی که اینجانب تابحال از آنها اطلاع حاصل کرده‌ام بقرار ذیل است:

الف. نسخهٔ موجود درکتابخانهٔ سید جلال‌الدین تهرانی. آقای تهرانی دربارهٔ این نسخه چنین مینویسد:

«کتابت نسخهٔ اصلیهٔ این‌کتاب (یعنی روضة‌المنجمین) که درحدود ۵۰۰ هجری نوشته شده‌است ونزد اینجانب‌است تمام برسم قدیم است.»[۶]

ب. نسخهٔ کتابخانهٔ ملك درتهران‌بشمارهٔ ۳۶۰۵ که درسال ۶۱۰/۱۲۱۱ درکمرام استنساخ گردیده است.[۷]

پ. نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه استامبول بشمارهٔ ۸۰۱۴۱۸ـ اين‌نسخه جزء مجموعهٔ خطی چندکتاب دیگر است که در سال ۸۱۳/۱۴۱۰ استنساخ شده است.[۸]

ت. نسخهٔ کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا بشمارهٔ ۲۶۱ـ۲۷۰ Add. این‌نسخه‌نیز از جمله نسخ یك مجموعهٔ بزرگ شامل ۲۳ کتاب و رساله دربارهٔ موضوعات مختلفه است وقسمت مربوط به روضة‌المنجمین شامل صفحات ۳۷۲ تا ۵۴۲میشود. این نسخه‌حاوی‌متن‌کامل کتاب‌روضة‌المنجمین‌است که‌درسال‌۸۱۴-۸۱۳/۱۴۱۱-۱۴۱۰ توسط ناصرالکاتب برای جلال‌الدین‌اسکندربن‌عمرشیخ‌بن تیمور(متوفی سال۸۱۷/۱۴۱۴) استنساخ شده‌است.[۹]

ث. یك نسخهٔ ناقص درکتابخانهٔ ملافیروز دربمبئی بشمارهٔ ۱۰۳۹. چند

صفحهٔ اول این نسخه مفقود شده‌است. این نسخه درسال ۱۴۰۹/۸۱۲ استنساخ گردیده‌است.[۱۰]

ج. مقالهٔ پنجم کتاب روضة‌المنجمین تحت عنوان «مقالت‌مسائل فی‌العلل والاسباب» همراه بامتون دیگر درمجموعه‌ای بشمارهٔ Add ۲۳-۵۶۸ در موزهٔ بریتانیا موجود است که این مقاله شامل صفحات ۸۵ - b ۷۷ نسخهٔ مربود میشود.[۱۱] دراین مقاله که دارای بیست سئوال وجواب‌است دربارهٔ ریشه ومعنی لغات واصطلاحاتی که‌ستاره‌شناسان بکارمیبرند توضیح‌داده شده‌است[۱۲] این‌نسخه بین‌سالهای ۸۹۴-۸۸۹/ ۱۴۸۹-۱۴۸۴ استنساخ شده است.

چ. بازمقالهٔ پنجم کتاب روضة‌المنجمین در کتابخانهٔ ملك‌تهران موجوداست. این مقاله شامل‌صفحات ۳۶b-۴۸b مجموعهٔ شمارهٔ ۳۱۸۱ کتابخانهٔ‌ملك‌میشود که در سال ۱۵۲۵/۹۳۱ توسط حسینی معلم استنساخ شده است[۱۳].

ح. نسخهٔ دیگری از کتاب روضة‌المنجمین بشمارهٔ ۳۳۶۴ در کتابخانهٔ ملك تهران موجود است که درسال ۱۵۸۵/۹۹۳ استنساخ‌گردیده است [۱۴]

خ. یك نسخه بدون‌نام این‌کتاب درکتابخانهٔ دولتی برلن بشمارهٔ ۸۴۸ Ms Orient Quart موجود است که‌توسط مرحوم سیدحسن تقی‌زاده‌بعنوان نسخه‌ای ازکتاب روضة‌المنجمین شناخته شد.درکتاب گاه‌شماری درایران تقی‌زاده به‌این‌نسخه اشاره نموده ومینویسد: «یك کتاب فارسی بی‌اسمی که درکتابخانهٔ دولتی برلن‌تحت علامت ونمرهٔ Ms. Orient Quart ۸۴۸ محفوظ‌است‌وظاهراً در حدود ۸۶۴ هجری تألیف شده (ورق اول وآخر و بسیاری از اوراق دیگر آن‌افتاده) مندرج است که خالی ازفایده‌نیست.»[۱۵] مجدداً درهمان‌کتاب‌تقی‌زاده به‌این‌نسخه اشاره نموده ومتذکرمیشود: «از عبارتیکه در فهرست کتابخانهٔ‌مجلس شورای ملی (طهران سنهٔ ۱۳۱۱)صفحهٔ ۱۰۸ در شرح نسخهٔ کتاب صورالکواکب عبدالرحمن صوفی نقل ازکتاب روضة‌المنجمین شهمردان‌بن ابی‌الخیر رازی نقل شده‌وعیناً باعبارت کتاب‌بی‌اسم‌فارسی‌نسخهٔ برلن...مطابق‌است معلوم میشودنسخهٔ برلن همان روضة‌المنجمین‌است.»[۱۶]

د. مقالهٔ ششم کتاب روضة‌المنجمین که شامل هفده باب میشود در نسخهٔ دیگری درکتابخانهٔ آکادمی‌لیدن (Bibliothecae Academiae Lugduno Batavae) بشمارهٔ f.۱۲۸۷-۱۳۶r موجود است.[۱۷]

ذ. بالاخره‌یك‌نسخهٔ دیگر ازکتاب روضة‌المنجمین درکتابخانهٔ‌نورعثمانیه استانبول بشمارهٔ ۲۷۸۸ نگهداری میشود.[۱۸]

تاریخ تألیف ومندرجات کتاب روضة‌المنجمین

تقریباً همهٔ کسانیکه دربارهٔ کتاب روضةالمنجمین اظهارنظر کرده‌اند نسبت به‌تاریخ تألیف آن متحدالقولند. سید جلال‌الدین تهرانی در مقاله‌ای که در گاهنامه سال ۱۳۱۱ هجری شمسی(۱۹۳۲ میلادی) درج گردیده مینویسد: «این کتاب فارسی مشتمل برپانزده مقاله میباشد و در روز ۲۷ رجب ۴۶۶ هجری (درموردی که نام اوج شمس را میآورد) تاریخ شروع تنظیم کتاب است.[۱۹] ولی ازآنجا که این اشاره مبهم بوده وصفحه‌یا فصل مورد نظر دقیقاً ذکر نشده است اظهارنظر دربارهٔ‌آن خالی ازاشکال نیست وشخصاً نتوانسته‌ام‌عبارت مورد نظر راکه دلالت برتألیف کتاب در تاریخ فوق‌الذکر داشته باشد بیابم .

سیدحسن تقی‌زاده بااشاره به‌نسخهٔ بی‌اسم‌این کتاب که‌درکتابخانهٔ دولتی برلن حفظ‌میشود مینویسد:

«درکتاب‌بی‌اسم‌فارسی نسخهٔ‌برلن‌اگرچه‌طالع‌مولودی‌ازسنهٔ‌خیب(۶۱۲) ویکی دیگر از سنهٔ ۶۳۴ دارد باحتمال قوی قدیمتر است و این ارقام یا ناشی ازغلط‌کتاب ویا الحاقی‌است، چه‌علاوه‌بر آنکه مثال تطبیق تواریخ که میزنداز سنهٔ ۴۶۶هجری و۴۴۳یزدگردی و«هزاروتیرست وهشتادوپنج‌رومی»(کذا)است از«استاد محتص‌علی‌بن‌احمد نسوی‌ایده‌الله تائیده» حرف‌میزندکه دلیل‌برحیات نسوی بوده واین منجم بقول سوتر درعهد مجدالدولهٔ دیلمی بوده وبعد از آن پادشاه نیز حیات داشته است‌که مطابق نیمهٔ اول قرن پنجم میشود. خط واملا و انشای‌کتاب نیز بسیار قدیمی است»[۲۰].

چارلزریو (CHARLES RIEU) با اشاره به نسخهٔ خطی کتاب روضةالمنجمین که درموزهٔ بریتانیا محفوظ‌است مینویسد: «سالهای ۴۴۲ و۴۴۳ یزدگردی که درصفحات 444b و 479b بعنوان نمونه‌های محاسبه‌ذکر شده‌اند و با سالهای ۴۶۶–۴۶۵ هجری قمری‌مطابقت دارند باحتمال‌قوی مقارن‌بازمان تألیف کتاب میباشد.» [۲۱]

مرحوم استاد محمدتقی بهار، استاد ذبیح‌الله صفا، ا.ن.کمبانیونی ، س.ا. استوری‌وژیلبرلازارنیزسال۴۶۶/ ۱۰۷۴رابعنوان سال‌تألیف کتاب‌روضةالمنجمین پذیرفته‌اند[۲۲]. اگرچه مخالف باآراء اساتید فوق‌الذکر مشکل بنظر میرسد ولی بنظر اینجا با مطالعهٔ دقیق‌کتاب روضة المنجمین چنین مستفاد میشودکه این‌تاریخ مقارن با سال تألیف‌کتاب نیست‌چه‌که همهٔ این محاسبات در فصلی تحت عنوان «مثال طالع استقبال» که‌نام‌آن دلالت‌برآینده میکند ودربخش دیگری‌تحت‌عنوان

«تاریخ از تاریخ بدست‌آوردن» ذکر شده است. دراین فصل علاوه برذکرسال ۴۶۶/۱۰۷۴ مثالهائی مربوط به‌سالهای ۶۱۲/۱۲۱۵ و۶۳۴/۱۲۳۶ که بطور مسلم پس ازتاریخ تألیف کتاب بوده است‌آورده شده. [۲۳]

تنها اشارهٔ قاطعی که درکتاب روضة‌المنجمین وجود داردکه ازآن‌میتوان تاریخ تألیف کتاب را تعیین نمودمحاسبه‌ای‌است که‌درصفحهٔ ۴۶۹ نسخهٔ موزهٔ بریتانیا مندرج گشته‌است درآنجامؤلف‌درباره تاریخ تولد فردی بحث میکند ومینویسد: «سال تخمینی مولود سی و پنج است.» پس از ذکر محاسبات دقیق برای تعیین تاریخ قطعی تولد فرد مزبور شهمردان مینویسد: «گفتیم روز دین ازماه مهرسال چهارصدودو یزدجردی بوده‌است بتحقیق » با برایین‌محاسبه که‌استثنائاً ارقام‌به‌حروف نوشته شده ونه‌باشمارش ابجد تاریخ نوشتن این عبارت ۴۳۷ = ۳۵ + ۴۰۲ یزدگردی بوده است. بنابر محاسبهٔ‌شهمردان در زمان تألیف کتاب تفاوت بین‌تاریخ یزدگردی وتاریخ هجری ۱۸ سال بوده است در فصول مربوط به «تاریخ از تاریخ بدست‌آوردن» و«مثال طالع استقبال» نمونه‌های متعددی از این محاسبه داده شده است برای مثال درصفحهٔ ۴۴۵شهمردان تاریخ را برحسب‌تقویمهای مختلف‌محاسبه مینماید ونمونه‌هائی راکه عرضه میداردبدینقرار است روزرشن از ماه فروردین از سال‌تمح (۴۴۸)از تاریخ یزدگردی مطابق است با سال‌تسو (۴۶۶) هجری درصفحهٔ 469b شهمـردان مینویسدکه ماه رجب از سال تسو (۴۶۶) هجری مطابق است با ماه اردیبهشت از سال تمح (۴۴۸) یزدگردی و سال‌تلح(۴۳۸). پارسی درهمان‌صفحه شهمردان مثال دیگری‌رادکر نموده وچنین نتیجه‌گیری مینماید :

«از این مثال تمح یزدجردی... حاصل‌آید برابرتسو تازی.[۲۴]

با استناد به‌این محاسبات شهمردان به‌این نتیجه میرسیم که‌کتاب روضة‌ـ المنجین در سال ۴۳۷ یزدگردی‌برابر ۴۵۵هجری قمری و۱۰۶۳ میلادی‌نوشته شده است.

همانطور که‌از نام‌آن برمیآیدکتاب روضة‌المنجمین حاوی مطالبی دربارهٔ علم ستاره‌شناسی ونجوم میباشد. بنابه‌اظهار خودش مؤلف از ایام فراغت خود استفاده نموده واین‌کتاب رابرای استفادهٔ مبتدیان علم نجوم تدوین کرده است. این‌کتاب شامل پانزده مقالتست‌که هر مقاله‌ای نیز ازچند باب ترکیـب یافته. عناوین پانزده مقالهٔ‌کتاب بدینقرار است:

۱ــ معرفت حساب‌الهند

۲ـ معرفت تقویم والاختیارات
۳ـ اعیادالملل والتواریخ
۴ـ المدخل الی‌علم‌النجوم
۵ـ مسائل فی‌الدلیل والایام والاسباب
۶ـ معرفةالاصطرلاب
۷ـ الاختیارات
۸ـ الصمبروالحبی
۹ـ ریح‌التقویم
۱۰ـ احکام سنی‌العام
۱۱ـ اعمال‌موالید وتحاویل سالها
۱۲ـ النمودارات
۱۳ـ احکام‌الموالید
۱۴ـ احکام سنی‌الموالید
۱۵ـ صورةالکواکب

(بقیه دارد)

پاورقیها

۱ در نسخهٔ O نام مؤلف کتاب «سهم‌الدین» ذکر شده درحالی‌که درتمام نسخ دیگر «شهمردان» آمده است.
برای اطلاع از نسخ **نزهت‌نامه** به‌فصل سوم مقدمه مراجعه فرمائید.
۲ صفحهٔ ۵. تمام اشارات به‌صفحات کتاب **نزهت‌نامه** مربوط به‌کتاب فعلی است.
۳. صفحات ۴۴۶ـ۴۱۴
۴. صفحات ۷۳۷ـ۷۳۳
۵. صفحات ۵۴۲ـ۵۲۲
۶. **ارمغان**، سال سیزدهم، شمارهٔ ۴، صفحهٔ ۲۵۷.
۷. **مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران** (تهران، ۱۳۳۶)، جلد پنجم، شماره‌های یك ودو، صفحهٔ ۱۹۳

۸. مجلهٔ وقالدکر صفحهٔ ۱۹۴ فتوکپی این نسخه در کتابخانهٔ دانشگاه تهران بشمارهٔ ۲۵۴ موجود است

9- Charles Rieu, *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum* (London, 1879 - 1895), vol II, pp. 870-871

10- E Rehatsek, *Catalogue Raisonné of the Arabic, Hindustani, Persian and Turkish Mss. in the Mulla Firuz Library* (Bombay, 1873), pp 22-23

۱۱ــ در نسخهٔ کامل کتاب **روضة المنجمین** که درموزهٔ بریتانیا موجود است این مقاله تحت عنوان «مسائل فی الدلیل والایام والاسباب» ذکر شده است.

12- Rieu, op. cit, II, p 852

۱۳ــ **مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران** (وقالدکر)، صفحه ۱۹۴

۱۴ــ مجلهٔ وقالدکر، صفحهٔ ۱۹۴

۱۵ــ حسن تقی‌زاده. گاهشماری در ایران (تهران ۱۳۱۷ هجری شمسی)، صفحهٔ ۲۰

۱۶ــ تقی زاده، صفحهٔ ۲۳۵، پاورقی ۱

17- R.P A, Dozy- P De Jong and M T. De Goeje, *Catalogue Codicum Orientalium Bibliothecae Academiae Lugduno Batavae* (MDCCCLXV), vol. III, p 160

C.A Storey, *Persian Literature* (London, 1958), vol. II, Part I, p. 45, No. 81

۱۹ــ سید جلال‌الدین تهرانی، **گاه‌نامه** (تهران، ۱۳۱۱)، صفحهٔ ۱۲۶.

۲۰ــ سیدحسن تقی‌زاده، **گاهشماری در ایران** (تهران، ۱۳۱۷)، صفحات ۲۳۴ــ۵.

21- Charles Rieu, *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum* (London, 1789-1895), vol, II, p. 871.

۲۲ــ محمد تقی بهار، **سبک‌شناسی** (تهران، ۱۳۳۷)، جلد دوم، صفحهٔ ۵۲
ذبیح‌الله صفا، **تاریخ ادبیات در ایران** (تهران، ۱۳۳۶)، جلد دوم، صفحهٔ ۹۰۹
ا.ب. کمپانیونی، **مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران** (مهر تا دی ۱۳۳۶)، صفحهٔ ۱۸۶.

C.A. Storey, *Persian Literature* (London, 1958), vol. II, p. 45. Gilbert Lazard, «Un amateur de sciences au Veme siécle de l'hégire» in H. Massé, *Melanges* (Tehran, 1963), p. 219.

۲۳ـ **روضةالمنجمین**، صفحات ۴۴۵ـ۴۴۴b و۴۶۹b تمام اشارات به کتاب **روضةالمنجمین** مربوط به نسخهٔ موزهٔ بریتانیا است.

۲۴ـ در صفحهٔ ۴۸۳b **روضةالمنجمین** شهمردان مینویسد: «تاریخ هجری روز دوشنبه بود هشتم ربیع‌الاول که هجرة افتاد از مکه بمدینه لیکن تاریخ از اول سال گرفتند وروز پنجشنبه غرهٔ محرم واز این تاریخ تا طوفان سه‌هزار و هفتصد و بیست وپنج سال وتیرست وچهل وهشت‌روزاست از تاریخ یزدجرد شهریار که آخر پادشاه عجم پارسیان بود تاریخ روز سه‌شنبه بود اول‌باز شاهی او رادادند وازمیان این تاریخ وطوفان سه‌هزار وهفتصد وپنج سال وتیرست و بیست ودو روز است.» برطبق این محاسبه درآثارهجرت تفاوت‌بین تاریخ هجری و تاریخ یزدگردی کمی بیش از بیست‌سال بود واین رقم با رقمی که‌شهمردان در محاسبات بعدی خود بکار میبرد تفاوت دارد ولی در مثالهائی که در بارهٔ تبدیل تاریخی بتاریخ دیگر بکار میبرد تفاوت دوتقویم‌را هیجده سال محاسبه میکند. همچنین در صفحهٔ ۴۶۹ **روضة المنجمین** تفاوت دوتقویم صریحاً هیجده سال ذکر شده است و شهمردان مینویسد: «چون صورت زایچهٔ مولودی معلوم بود وتاریخ نیفتاده باشد وخواهی که سال وماه و روز یزدجردی بدانی چه‌هروقت چون یك تاریخ درست شد ازآن بایدگرکه‌از پس‌آن‌آیدبتوان یافت بآسانی ومحل‌آن اینست‌که بعدآن معلوم‌کنی تاسال‌تحمینی آن چندست بتقریب وتفاوت آن مدت‌که ممکن بود اگر زیر یك دورحوزهر وآن هژده سالست تفاوت بود باز دست شایـدآوردن.» بنابـراظهار بیرونی درکتـاب **التفهیم لاوائل‌صناعةالتنجیم** روز اول هجرت مقارن با ۱۶ ژوییه ۶۲۲ میلادی و اولین روز یزدگردی‌مقارن با۱۶ ژوئن ۶۳۲میلادی بود. بنابراین محاسبه‌تفاوت دوتقویم فقط قریب ده سال است‌که بامحاسبات شهمردان اختلاف زیاد دارد. برای اطلاع بیشتر از محاسبات بیرونی بکتاب زیر مراجعه‌کنید:

R. Ramsay Wright, *Elements of Astrology by al - Biruni* (London, 1934), p. 174.

غلامحسین یوسفی

روضة المذنبین و جنة المشتاقین

تصنیف شیخ الاسلام ابو نصر احمد جام نامقی «ژنده پیل» با مقابله و تصحیح ومقدمه و توضیح دکتر علی فاضل، صدوسی و نه + ۴۵۰ص بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۲۵۳۵

هشت سال پیش که یکی از آثار قلمی احمد جام به نام مفتاح النجات به همت آقای دکتر علی فاضل استاد محترم دانشگاه ملی ایران بصورتی انتقادی و دقیق تصحیح وچاپ شد ابراز امیدواری کردم که وی بتدریج دیگر کتابهای شیخ احمد جام را به همان شیوه تصحیح ومنتشر فرماید[1]. اینک موجب مسرت است که دو کتاب دیگر این عارف مشهور هم به سعی همان مصحح دانشمند احیا شده ودردسترس همگان قرار گرفته است: یکی انس التائبین که به سال ۱۳۵۰ در تهران منتشر گشت و دیگری روضة المذنبین که امسال عرضه شده است.

شیخ احمد جام ژنده پیل عارف خراسانی ـ که از سال ۴۴۱ تا ۵۳۶ ه ق. زیسته ـ دارای کتابها وآثار متعددی است. اگرچه برخی از نوشته های او مفقود شده خوشبختانه نسخهٔ خطی بسیاری از آنها هنوز موجودست وتا این آثار مورد تحقیق وتوجه قرار نگیرد نمی توان به شخصیت حقیقی وافکار وتعلیمات او بدرستی پی برد.

مصحح فاضل روضة المذنبین ـ که سالهاست به مطالعه در این زمینه و جستجو وتحقیق آثار احمد جام اشتغال دارد ـ پیداست پایان رساندن این کار بزرگ را برعهدهٔ خویش شناخته است وهمهٔ پژوهندگان دربارهٔ احوال واندیشه های ژنده پیل از برکت کوششهای او بهره ور خواهند بود.

روضة المذنبین به سال ۵۲۰ ه. ق، یعنی درحدود ۸۷۶ سال پیش، در روزگار سلطنت سلطان سنجر سلجوقی نوشته شده. نویسنده در آن موقع هشتاد سال داشته ومردی بوده است درکمال سن وتجربه ودانایی. کتاب در ۲۳ باب

۱ـ رک، راهنمای کتاب. سال یازدهم، شمارهٔ ۱۰ـ۱۲ (اسفند ۱۳۴۷)، ص ۶۰۳.

است وهمان‌گونه که از عنوانش برمی‌آید هدف مؤلف امیدوارگرداندن وبراه آوردن کسانی است که در زندگی به لغزشهایی دچـار آمده‌اند اماهنوز شوق حقیقت ونجات ورستگاری در دلشان پر می کشد و می‌خواهند مردمی‌شوند خدا شناس ، حق پرست و بهتر وشریف‌تر ازآنچه بوده‌اند .

احمد جام ــ به‌قول مصحح‌ــ «بکار افتادن نیروی عظیم این گروه تصفیه شده وتازه‌نفس را درجهت نیکبختی جامعه وتکان دادن خواب‌آلودگان‌بدکارارج می‌نهد». از این‌روکتابی‌خاص، خطاب به‌آنان فراهم‌آورده‌که اینك دردسترس ماست. بدیهی است این‌گونه دستگیری وراهنمایی به‌دل‌نوازی وصمیمیت‌وهمت بحشیدن نیارمندست و با خطاب وعتاب ناصحان تلح گمتار سازگار نمی‌نماید. احمدجام باهوشیاری ومعرفتی که به‌روان آدمی دارد، در این‌کتاب لحنی‌نرم و مشفقانه و دلپذیر اختیارکرده‌که لابد در جان مخاطبانش اثر داشته است . در این‌جا دوستی نیك وبدآزموده وراه شناس باخواننده درسخن است‌نه‌ملامتگری سردسخن. «این‌کتاب‌چنان‌کسانی را بایدکه هیچ‌کس درایشان ننگرد واوگدهٔ همه خلق باشندودست تهی‌وآلودهٔ‌گاه، همه خلق ازایشان اعراض‌کرده،بشولیده روزگار، خجل وتشویر زده وردکردهٔ همه‌ردکردگان باشند» (ص۲۲۲).

نویسنده دربیست وسه‌باب، پس ازبیان توحید، سنت وجماعت ومعرفت‌و هدایت حق به‌مباحثی از این گونه‌می‌پردازد: فصل توبه و تائبان، حرمت مؤمن گناهکار، فضیلت‌فرزندان‌آدم، کیمیای‌طاعت‌وعبادت، نیکوگمانی به‌خدای‌عزوجل، نعمت منعم وشکرگزاردن ، معجب ومرائی، پنداشت در سرآدمی، عشق ومحبت، وعظ برادران، اسرار ربوبیت،کار برای خویش‌کردن وتقلید مقلدان، قدرمؤمن مخلص، لطف وکرم حق، طریق‌آزاد مردان، فقر، مجاهدت، خوف و رجاء.

احمد جام در این‌کتاب با ذکر تمثیلها، آیات‌واحادیث وسخنان‌نکته‌آموز دیگران به‌اندیشه‌ها وآراء خویش استواری وروشنی می‌بخشد. بعلاوه نثرروان و ساده وفصیح او مزیتی است دیگر برای این اثر وجاذبه‌ای تواند داشت‌برای دوستداران زبان وادب فارسی. غور در انشای مؤلف بهمهٔ نویسندگان و اهل قلم نکته‌ها تواندآموخت و بهره‌ها خواهد داد.

تصحیح کتاب‌براساس دونسخهٔ‌خطی موجود باکمال دقت وامانت‌صورت گرفته ومصحح این اثرنفیس را درحقیقت زنده‌کرده واز این راه به‌زبان‌فارسی

و ادب‌وفرهنگ ایران خدمتی نموده است درخور قدردانی وتحسین.

اما فوایدکار وی به‌این حدود پایان نمی‌پذیرد. مقدمه‌ای که اودریکصدو سی و نه صفحه بر کتاب افزوده خود رساله‌ای است سودمند و حاوی نکته‌های بسیار. باوجود مقدمه‌های پرمطلب وی برمفتاح‌النجات، و انس‌التائبین در معرفی احمد جام واحوال وآثارش، در اینجا نکته‌هایی تازه درآورده که خواندنی است. در این‌مقدمه پس از نام ونشان شیخ جام ودرگذشت او، از فرزندان وی وآثارشان سخن می‌رود. علاوه برخی از اسناد قابل توجه در این‌قسمت عرضه شده است مانند نامهٔ ابوبکرتایبادی به‌امیرتیمور دربارهٔ فرزندان شیخ‌جام ونامهٔ معین‌الدین جامی به‌امیرتیمور در توصیهٔ وی به‌دادگری به‌نقل ازکتاب «اسناد و مکاتبات تاریخی ایران» تألیف دکتر عبدالحسین نوایی .

گمان می‌کنم از زیباترین قسمتهای این مقدمه بحثی باشدکه مصحح به تصویر سیمای حقیقی احمد جام پرداخته وبانشان دادن‌گوشه‌هایی ازاندیشه‌های وی،خواننده را با این عارف شهیر آشنا ساخته است. این فصل مشتمل است بر قطعاتی ازسراج‌السائرین، بحارالحقیقه، کنوزالحکمه، انس‌التائبین ازآثار ژنده‌پیل. خرده‌گیری شیخ جام برریاکاران ومتظاهران به‌تقوی وفضیلت یا داعیه‌داران طریقت‌درآن‌عصر ونیزصراحت بیان‌اوچشم‌گیرست‌وبه‌نثر وی‌گرمی وتأثیرخاصی می‌بخشد. بی‌مناسبت نیست این چند جمله را نقل کنم:

«سه‌قوم در میان مسلمانان— هم از مسلمانان- راه دین برامت‌محمدمشوش کردند: اول، قومی از این علمای عوان طمع دنیاساز دین سوز، دیگر قومی از میان این درویشان بیرون آمدند وبه‌درویشی و شیخی دست بیرون‌کردند وقومی نادان‌کم عقل سردرپی ایشان دادند... یارب تو شر ایشان از سرمؤمنان و حلقهٔ درویشان‌کفایت‌کن!... دیگرآن قراین نماز فروش دنیا دوست؛ دین اسلام درسر این قوم‌شد.ای مسلمانان! ازاین سه قوم‌حذرکنید! اگرمی‌خواهید که‌دین بسلامت ببرید. می‌دانم که اغلب‌مردمان بدین‌سه‌قوم‌تولی دارند وهمه مرا بدخواهندگفت و مرا به‌دشمنی‌گیرند... حق می‌گوییم و از خلق باك نیست» (سراج السائرین، باب ۱۵).

این نیز تصویری است ازقرن ششم‌هجری در نظر شیخ احمد جام: «همه سرگردان شده‌اند... نه‌درمردان حمیت ماند، نه‌درزنان شرم ماند، و نه‌درکودکان

ادب ماند... ونه‌در پیران‌خرد ماند،و نه‌درجوانان حرمت‌ماند...ای‌برادران‌بیاید تا دراین‌کاربنگریم ودراندیشیم وتدبیر ومشاورت بایکدیگر بکیم... وتوبه‌کنیم که‌هنوز توبه سود می‌دارد» (همان‌کتاب، باب ۵).

مقدمهٔ مصحح شامل معرفی‌کتاب و اختصاصات آن نیز هست. از جملـه حکایت پردازیها وتمثیلها واستشهاد نویسنده به‌آیات قرآنی و احادیث نبوی و ترجمهٔ فارسی‌آنها، واختصاصات دستوری نثر کتاب بتفصیل ــ که برخی از آنها مثل استعمال بازان، فازان (= باآن)، بازین (= بااین)، بـازو (= باو)، بازیشان (= با ایشان) درخور توجه خاص است.

فایدهٔدیگری‌که‌مصحح بر کتاب‌مزید کرده فهرست‌آیه‌های شریف قرآنی است وفهرست احادیث ومعرفی اسناد ووسایط خبر که‌همراه است باشرح‌اقوال بزرگان‌شریعت‌ومشایخ طریقت‌دربارهٔ هر حدیث، باذکر نکته‌ها ولطایف‌صوفیانه. کافی‌است‌مثلاً عرض‌کنم دربارهٔ حدیث«الاسلام بدأ غریباً وسیعود غریباً کمابدأ فطوبی‌للغرباء» به‌سی منبع معتبر رجوع‌شده وحاصل تحقیق سه‌صفحه ازکتاب‌را (۲۴۵-۲۴۸) دربرگرفته است.

بعد،فهرست دعاهاست وپس‌ازآن‌واژه‌نامهٔ سودمند کتاب که نمودارقدرت تعبیر نویسنده وتسلط اوست برزبان فارسی. در این واژه‌نامه، لغات و ترکیبات در خور توجه‌فراوان است مانند: آدمیگری،آهسته (بی‌اعتنا)، آینگی،بارانیدن، باژوانان، بی‌داشتی، بیمار دلان، پژوهش بردن، پنداشت‌آلود، پندانه،پی‌خشت، پیوسیدن، توش (به‌فتح اول و کسر دوم)، چنگ (به کسر اول، منقار) حسابگاه، خویشتن‌پسند، درواپست،دست‌زده (در مقابل بکر)،دست ماله، دنیاساز، دین‌سوز، راست دلان، روسپی‌بچه، سالوس‌گر، شناسا، شوان (شبان)، گندا وغیره.

فهرست‌نام‌اشخاص وفهرست منابع آخرین‌بخش کتاب‌است. فهرست‌اخیر دویست وهجده عنوان را دربرمی‌گیردکه مصحح به‌آنها رجوع‌کرده است.

دکتر علی فاضل‌مصحح دانشمند این‌کتاب محققی است پرحوصله ودقیق وکوشا وجوینده، بامایهٔ علمی ووسعت اطلاع وافی که بی‌سرو صدا به خدمات گران قدری از این قبیل دست می‌یازد وتوفیق می‌یابد. درروزگار ما که‌فرهنگ وادب ایران به‌خدمتگزارانی صدیق نیازمندست‌کوشش‌امثال دکتر فاضل بسیار مغتنم است وشایستهٔ قدر شناسی.کامیابی هرچه بیشتر وی را در این‌گونه کارهای پرثمر ادبی آرزومندم .

رضا داوری

«آنچه خودداشت...»

از: احسان نراقی ناشر: انتشارات امیرکبیر
۲۰۴ صفحه بهاء ۱۷۰ ریال

«آنچه خودداشت...» کتابیست که دکتر نراقی در تتمیم وتکمیل مباحث «غربت غرب» نوشته است. درحقیقت این نوشته ادامهٔ مباحث آن کتاب است. اگر درغربت‌غرب بیشتر گرفتاریها وانحرافها ونابسامانیهای تمدن غربی مطرح‌شده بود دراین یکی بیشتر موقع ووضع شرق درقبال غرب توجه شده است، حتی دکتر نراقی بی‌میل نبود که کتابش یك عنوان ثانوی هم داشته باشد که تعلق‌خاطر او را به‌شرق القاء کند. آیا در شرق امکاناتی وجود داردکه به‌برکت آن‌بتوان از مضار ومفاسدی‌که در تمدن غربی بروز وظهور کرده است مصون ودورماند؟ بعبارت دیگر آیا اقوام غیرغربی می‌توانند از طریق تمدن غربی منصرف‌شوند وراهی دیگر پیش‌گیرند؟

برحسب اینکه نظروتلقی‌ما نسبت به‌تمدن غربی چه‌باشدپاسخ به‌این‌پرسش هم متفاوت می‌شود. اگرتمدن غربی را تمدن مطلق بدانیم وبگوئیم که غایت‌سیر تاریخ‌رسیدن بکمال تکنولوژی‌واستیلای برطبیعت بوده است، سخن از راه‌دیگر نمی‌توان‌گفت. سیرتاریخ همین است‌که در غرب دیده‌ایم وآنچه پیش‌آمده‌قهراً می‌بایست‌پیش‌آیدودرهرجا که این‌سیرناتمام‌مانده‌است باید‌کوشید‌تاعقب‌ماندگی را تدارك کرد. این‌عقب ماندگی، عقب ماندگی نسبت به‌غرب نیست بلکه بطور کلی عقب‌ماندگی درسیر تاریخ است، اما چون تاریخ غرب سیر طبیعی وعادی داشته‌است، آن را ملاك ترقی ووامانذگی ازپیشرفت قرارداده‌اند. این قول‌مورد قبول طایفهٔ بزرگی از مردم اعم از درس خوانده ودرس نخوانده است و ازدو اصل«ترقی تاریخی»و«موجبیت‌تاریخی» متفرع‌می‌شود. گوئی‌تاریخ سیردیگری جزآنکه فی‌المثل‌اززمان‌رنسانس‌پیش‌گرفت‌نمی‌توانست‌داشته باشد. بکتب‌تاریخ دورهٔ جدید نظرکنید وببینیدکه وقتی درباب علل وعوامل ظهور رنسانس بحث می‌کنند چنان باقاطعیت اظهار نظر می‌کنندکه خواننده‌گاهی متأسف می‌شودکه

چرا این حضرات تاریخ نویس درقرن سیزدهم وچهاردهم میلادی زندگی نمیکردند تاآنچه را بعداً پیش می آمد ببینند وپیش بینی کند ومردم را ازآنچه خواهد آمدآگاه سازند. شاید براثر این پیش بینی‌ها تدابیری اتخاذ می‌شدکه فی المثل دادگاههای تفتیش عقاید بوجود بیاید و... واما وقتی می بینیم اینها از پیش بینی حوادث جزئی هم عاجزند دیگرجائی برای تحسر وتأسف باقی نمیماند. بعداز آنکه‌درسال ۱۹۶۸ یك بحران سیاسی‌واجتماعی بزرگ‌درفرانسه بوجودآمد، علمای اجتماعی ومورخان درباب علل وعوامل آن دهها هزارصفحه‌کاغذ سیاه کردند اما هیچیك ازایشان، قبل ازحادثه یك کلمه دراین‌باب نگفتند ونوشتند ونمی‌دانستند، اما وقتی حادثه اتفاق‌افتاد، حوادث ووقایع سابق برآن را ردیف کردند و علت شمردند. البته‌اگر کسی ازآنان بپرسد که‌چرافلان حادثه بهمان معلول‌را دارد در میمانندوبایدهم درمانند زیرا ست ضروری میان‌حوادث سابق‌ولاحق‌وجودندارد. امیل‌فاگه درتوجیه‌وقوع انقلاب فرانسه‌گفته بودکه‌مردم‌پاریس ازآن‌جهت‌انقلاب کردندکه ازگرسنگی طاقتشان طاق شده بود وبرگسون درجواب او نوشت‌که آقای فاگه‌توضیح بدهدکه چرا اینهمه مردم که ازگرسنگی‌مرده‌اندهمگی انقلاب نکرده‌اند وفقط بعضی‌از جماعات‌گرسنگان ودر وضع خاصی طغیان و شورش و انقلاب کرده‌اند. اگرآقای‌امیل فاگه دراوائل‌قرن هجدهم بود وازگرسنگی مردم هم خبرداشت بعید بودکه بتواند انقلاب فرانسه راپیش‌بینی کند. مثل‌اینکه رسم براین جاری شده است‌که وضع موجود را معلولی تلقی کندکه تحقق‌آن‌قهری وموجب بوده وگذشته را علت این‌وضع بدانند. آیا درتاریخ هیچگونه تخلفی در سیر طبیعی وعادی‌ممکن نیست؟ سیرطبیعی وعادی کدامست؟ سیرطبیعی وعادی سیرگذشته‌است، یعنی‌آنچه واقع شده بالضروره‌می‌بایست‌واقع شود. پس‌تاریخ جدید غرب هم‌ادامهٔ قهری تاریخ‌قرون وسطی است وسیرتاریخی عالم جزبدین صورت نمی‌تواند باشد. دکترنراقی درکتاب خود مبانی این قبیل اقوال راکه عبارت از اصل ترقی واصل موجبیت تاریخی باشد مورد چون وچرا قرار داده و بجای‌آن قائل به‌اصل‌کثرت واختلاف فرهنگ‌ها و تمدن‌ها شده است.

در مقابل قول مذکور بعضی ازدانایان معاصر بدون‌اینکه به‌اصل‌موجبیت تاریخی معتقد باشند ومتوسل به‌اصل‌ترقی وپیشرفت شوند صورت تمدن‌غربی‌را صورت‌غالب‌می‌دانند. بنظرآنان نجات‌ازاین‌استیلا باقیل وقال‌وشعار ورد وانکار ممکن نیست واگر عالم وآدم دیگری باید ساخته شود اساس آن درتفکرآینده گذاشته می‌شود واین‌تفکربالذات باآنچه بوده وهست فرق دارد، امانذکرنسبت به‌گذشته شرط آنست. قول‌سوم‌اینست که تمدن‌واحدصنعتی‌وتکنولوژیك، یك تصور

غیرقابل تحقق است. دکتر نراقی هم با استناد به‌قولی ازگاندی این حکم را اثبات می‌کند و بنظر او همین اندازه بسط صنعت و تکنولوژی در غرب چندان عوارض نامطلوب ببار آورده است که اقوام دیگر می‌توانند از آن عبرت بگیرند و از تقلید غرب رو بگردانند. درمقالهٔ اول که عنوان «دانش غرب و بینش شرق» دارد میخوانیم که : «... علم بمعنی امروزی آن که عرض از آن تأثیر و تصرف درطبیعت و توسعهٔ صنعت است به‌صورت یکی از عناصر خاص فرهنگ غربی در آمده است، بدان‌سان که با پیشرفت شگرف علوم طبیعی و ریاضی در تمدن غرب اینك می‌بینیم که شئون دیگر فرهنگ غربی تابع آن قرار گرفته و از آنجا بحران بی‌سابقه‌ای چه در زندگی مادی و چه در زندگی معنوی غربیان پدید آمده است».

حاصل کلام اینست که درغرب دیگر فرهنگ وجود ندارد، زیرا علم جدید با فرهنگ مناسبتی ندارد و با غلبهٔ این علم، فرهنگ دیگر جائی ندارد و نویسنده بدون آنکه در این مورد بصراحت چیزی گفته باشد درمناسبت با آن می‌نویسد: «یکی از مقاصد اصلی زندگی در مغرب زمین پیشرد علم مخصوصاً علم مبتنی بر روش‌های تدقیقی کمی است ولی باید توجه داشت که در مقابل این امر امروز غالباً صحبت از کیفیت زندگی و احیاناً سخن از تعالی وجود آدمی از دو مقولهٔ چندوچون (کم و کیف) و دیگر مقولات در میان است و این خود نشانهٔ بهم‌خوردن مجموعهٔ زندگی جمعی و روحی انسان با علمی است که ساخته و پرداختهٔ خود اوست.» در این قول نباید صرفاً بعنوان عکس‌العمل در مقابل صد سال تسلیم و تبعیت کورکورانه نسبت به‌غرب نظر کرد. پیداست که نراقی در نوشته‌های چند سال اخیر خود تقلید بی‌چون وچرا از غرب را رد کرده است، اما در اینجا اکتفا به‌توصیه نمی‌کند بلکه اجمالاً نظر بماهیت تمدن غربی و علم تحصلی جدید دارد و عواقب و نتایج سیر تاریخ غربی را نشان می‌دهد. وقتی در تمدن غربی به‌علمی اهمیت و اصالت داده شود که صرفاً ناظر به‌نیازهای مادی و رفع نیازها از طریق تصرف درطبیعت است «... تعلق به‌مادیات و اهمیت‌دادن به‌سرعت و تولید زیاد و اعتقاد به تشکیلات و بوروکراسی و سرمایه‌گذاری و تغییر نحوهٔ تولید و فکر بهبود آن و پیشبرد امور بوسیلهٔ تکنولوژی و جز اینها همه از خصوصیات روحی و اجتماعی غربیان است که با علم و تحولات علمی آمیخته شده است» ص ۱۶- اینجاست که نراقی درعین توجه بقهر تمدن غربی حساب علم را از تمدن جدا می‌داند، یعنی با علم و تکنولوژی مخالفتی ندارد بلکه مخالف با اصرار در روش‌های کمی تدقیقی است ومیداند که این روشها خاص علم غربی است، پس در واقع با مذهب اصالت علم مخالف است: « ... اگر جامعه‌ای شناخت علمی را مطلق

انگارد درآن‌صورت جنبهٔ اخلاقی‌ومعنوی‌حیات انسانی ویا فرهنگ جامعه‌حالت و وضع دشواری بخود می‌گیرد، به‌تعبیری دیگر نحوهٔ تلقی علمی‌شیوه‌ای یکسان ویکنواخت است و به‌خصوصیات‌اصلی ولطایف حیات‌انسانی توجهی نمی‌تواند داشته باشد.»

بعد از این مطالب، نویسنده متوجه تحولی می‌شود که هم‌اکنون درشرق جغرافیائی درشرف تکوین است[1] نراقی‌وضع ممالك آسیائی وشرق‌جغرافیائی درمقابل‌غرب وتمدن غربی را باختصار بیان می‌کند وازتحول فکری که دردنیای باصطلاح‌سوم روی داده است به‌ذکر مختصری ازآراء چند صاحبنظر آسیائی و افریقائی می‌پردازدواینهمه را مقدمه قرار میدهد تااثبات‌کند که رجوع‌به‌گذشته وتذکر تاریخی تفنن وبلهوسی نیست بلکه ضرورت‌است. قبلا متذکر شدیم که بنظرنویسنده تاریخ بشرتاریخ واحد نیست وصورت تاریخی غرب را نمی‌توان صورت مطلق تاریخ‌دانست.آیندهٔ اقوام هم نمی‌تواندمنفك ازگذشته وبی‌ارتباط باماً ثرتاریخی‌باشد. بنظردکتر نراقی،اگر این‌آینده بایدآیندهٔ تکنولوژی وصنعت باشد مختصات قومی رانباید‌ازدست‌داد. وهم‌این معنی که چگونه می‌توان‌باتوجه به‌اختصاصات قومی‌باخذ واقتباس‌تکنولوژی همت‌گماشت مستلزم‌تمهید مقدماتی است که طرح‌آن دراین مجال میسرنیست. دکترنراقی بی‌خبرازاستیلای صورت تمدن غربی نیست وبایدبداندکه چه حجابی افق شرق را پوشانده است و حر ازورای‌این حجاب بدشواری نمی‌توان‌با فرهنگ حقیقی گذشته تماس‌گرفت . خوداو قول یك‌دانشمندآرژانتینی‌را نقل می‌کندکه درگزارشی به‌یونسکونه‌تنها تکنیك وتکنولوژی را غربی خوانده بلکه دانشگاههای جهان سوم را وابسته به غرب دانسته است (رجوع‌شود به‌صفحهٔ۸۴). پس‌آیامی‌توانیم‌به‌این دانشگاهها امید داشته باشیم؟ بااین‌دانشگاهها چه‌کنیم؟ ازآنها قطع امید وعلاقه‌کنیم؟اینهم ممکن‌نیست. مع‌هذا دکترنراقی خوشبین است، چنانکه درجائی می‌نویسد...علم راهی به‌ترقیات باز می‌کند ولی این دلیل نمی‌شودکه بتواند زنـدگی وآداب

---

[1] ــ درکتاب «آنچه خودداشت» بااینکه شواهد از شرق وغرب جغرافیائی آمده است ظاهراً نظر نویسنده محدود به‌حدود جغرافیائی‌نیست والا درصدر مقاله «دانش غرب وبینش‌شرق» این بیت مولوی را قرار نمی‌داد،

جان شو وازراه‌جان، جان را شناس   یاربینش شو نه‌فرزند قیاس

وقتی معنی این بیت را باتوجه به‌عنوان مقاله درنظر می‌آوریم جز این نمی‌توانیم حکم‌کنیم‌که نویسنده دونحوهٔ تفکر را درمقابل هم قرار داده‌است نه دو نظام ووضع اجتماعی وسیاسی‌را .

عمومی را تغییر دهد.

دراین مورد بقول یك جامعه‌شناس هندی استناد می‌کند این جامعه‌شناس که نامش شرما Sherma است می‌گوید:

«تکنیك وعلم اروپائی نتوانسته است هسته واساس زندگی اجتماعی هند را تغییر دهد... ممکن است علم وتکنیك در اساس زندگی فرهنگی هند بعداً تغییراتی بوجود آورد ــ تغییراتی که هنوزمحسوس نیست، ولی اگر آن روز فرا رسید، بازهم فرهنگ و تمدن هندی غربی نخواهد شد و خصوصیات کلی خود را حفظ خواهد کرد.» برای اینکه این‌مطلب روشن شود لازم‌است بدانیم که آیا تکنولوژی وسیله‌ایست در اختیار بشر وتابع‌ارادهٔ او یا اوصاف ذاتی ولوازمی دارد که‌میل وارادهٔ ما در‌تحقق‌آن مدخلیتی ندارد. دکترنراقی متمایل به‌این‌رأی است که تکنولوژی وسیله‌ای در دست انسان است وبااین‌جهت در فصل‌اول کتاب خود می‌نویسد:«باید این‌گفته راکه اگرماشین وتکنیك می‌خواهید بایدهمهٔ جنبه های منفی‌آن را بپذیرید، بنحوی قاطع‌تحطئه کرد.[1] نشانهٔ‌آزادی‌واختیاروقدرت ملتهای هشیار ایست‌که به‌اخذ آنچه مطلوب وترك آنچه نامطلوب است همت گمارند: امری‌که شرایط تاریخی‌آن امروز برای ملل مشرق زمین بیشتر از هر زمان دیگر فراهم است...» بعضی ازصاحبنظران غربی ومخصوصاً فلاسفهٔ حوزهٔ فرانکفورت به‌بحث دربارهٔ‌تکنولوژی‌محدود و کنترل شده که‌در اختیار بشر باشد پرداخته‌اند. امادراینجامهم‌اینست که‌چگونه باخذواقتباس‌بپردازیم مسألهٔ‌محدود کردن تکنولوژی مسأله‌ایست که مربوط به غرب وعربیهاست، اما اخذ واقتباس درست‌تکنولوژی هم‌آسان‌ترازمحدود کردن‌آن‌نیست منتهی‌ازمطالب کتاب«آنچه خودداشت» فایده‌ای می‌توان بردکه کوچك وبی‌اهمیت نیست وآن فایده‌اینست که‌بدون‌حصول خودآگاهی وتذکرتاریخی نمی‌توان‌تکنولوژی وعلم‌تکنولوژیك را اخذ کرد، یعنی‌کافی نیست که شیفتهٔ‌الفاظ ترقی وپیشرفت باشیم تابه‌ترقی‌نائل شویم. بدون‌خودآگاهی وتذکر تاریخی لفاظی وتظاهر شایع می‌شود وجهالت ونادانم‌کاری در تمام‌شئون اعم ازبرنامه‌ریزی وعلم‌آموزی وکتاب‌نویسی ولغت سازی وبنای خانه و احداث میدان و خیابان وترافیك وروابط ومناسبات اداری واجتماعی ظاهر می‌شود. شاید بهمین ملاحظه است‌که دکتر نراقی می‌نویسد: «روزگاری است‌که کشورهای جهان لاشه‌های بیجان‌را بعنوان ارمغان ازغربیان

---

[1] ــ کاش دکتر نراقی بجای تخطئه لفظ دیگری آورده بود زیرا تخطئه درنزاع های اهل‌ایدئولوژی مورد پیدا می‌کند ودربحث حدی جائی‌ندارد. اگر بشود که روزی تکنولوژی دراختیاربشر قرارگیرد چه بهترازاین.

«گرفته و با این انتقال ناموزون روح و حیات و حرکتی را که احیاناً درآن وجود داشته و باهزار عامل دیگر بازندگی غرب پیوند خورده ازآن سلب کرده‌اند.» ص ۱۹۶.

علاوه برآنچه گفته شد این نکته را هم ذکر کنیم که دکتر نراقی هنرخاصی در بیان مطالب نسبةً مشکل بزبان سهل وساده دارد وخدا راشکر که تحت‌تأثیر بلهوسان وبلفضولان واژه‌تراش قرار نگرفته و واژه‌های زشت نارساوبی‌معنی که در سالهای اخیر متداول شده است درکتاب اونیست *
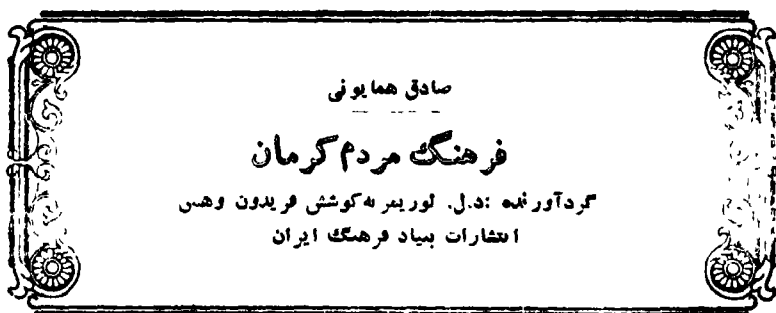
«سرکوه بلند جیغی برآرم»
«من ازکی کمترم یاری ندارم»
«کلین‌وردمن‌نگیرم‌نی‌بدندون»
«ازین‌کوه و کمر یاری درآرم»
(از ترانه‌های متن کتاب)

این کتاب نخستین‌دستاوردفریدون وهمن‌دانشیار دانشگاه کپنهاگ‌پژوهشگر کوشا وصاحب ذوق وعلاقمند دور از وطن درزمینهٔ فرهنگ عامهٔ ایرانزمین‌است که به‌همت والای بنیاد فرهنگ ایران که طرحی نو در زمینهٔ انتشارات پژوهشی ارزنده درافکنده وگامهای مستمر وثمر بخش‌دراین راه‌برداشته چاپ شده‌است. «کتاب حاضر بخش ناچیز وکوچکی از فولکلور کرمان است که در سالهای ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۴ به‌همت کلنل‌لریمر Roberts on Lorımer Danid Lackhart[1] وهمسرش Emily گردآوری شده ...»[2]

---

۱ ــ بی وجه نیست گفته شود کــه نفی تفکر غرب میان مسلمین سابقهٔ دراز دارد فی‌المثل، سهروردی کتابی داردبه‌نام «کشف‌الفضائح‌الیونانیة ورشف‌ـ النصایح‌الایمانیة» که معین‌الدین معلم یزدی درقرن هشتم آنرا به فارسی‌ترجمه کرده است. (راهنمای کتاب)

«علیرغم نقائص از آنجا که مجموعهٔ حاضر شاید حاصل نخستین کوشش برای جمع آوری قصه‌ها، ترانه‌ها و آداب ورسوم بومی مردم کرمان می باشد لذا از ارج واوان برخوردار است وباید از لریمر وخانمش باسپاس و قدر دانی یاد کرد که قریب به‌شصت‌سال پیش با کنجکاوی و پایمردی به‌جستجو پرداختند و آثاری که شاید امروز فقط سالخوردگان کرمان قسمتی از آنرا در حافظه داشته باشند روی کاغذ آورده وآنرا از نابودی نجات داده‌اند ..»[3]

همسر لریمر زبان‌شناس ورشتهٔ تخصص‌وی‌زبان‌آلمانی بود. درتمام مدت حیات کمك ومشوق بزرگ برای اوشمار می‌رفت. درسفرهائی که قریب شصت هفتادسال پیش‌درجنوب ایران ومرزها وکوهستانهای شمالی وغربی هند انجام دادندماشین تحریر آنهاهمه‌جا روی اسب یامادیان مخصوص، حمل میشد وآنچه که‌روزها یادداشت می کردند شبها زیر نور شمع یاچراغ کوچکی پاکنویس و بادقت مقابله می گردید، اوراقی که از آنهابه‌یادگار مانده نشانهٔ کمال‌دقت‌وعلاقهٔ این دونفر نسبت‌به مطالعه درفولکلور وآداب ورسوم وزبان‌ولهجه‌های‌آن‌نواحی بشمارمی‌رود. .»[4] «.. آنچه دراین کتاب ملاحظه خواهید نمودناولین باراست‌که به‌زبان فارسی چاپ ومنتشر میشود. ترجمهٔ انگلیسی برخی ازقصه‌های کرمان‌را لریمر همراه با تعدادی از داستانهای بختیاری در سال ۱۹۱۹ تحت‌عنوان افسانه‌های ایرانی Persean Tales در لندن بطبع رسانده خانم لریمر در سال ۱۹۳۴ وفات یافت. پس‌ازمرگ خودلریمر درسال ۱۹۶۲ کلیهٔ اوراق واسنادباقیمانده ازآنان برطبق وصیتشان بمدرسهٔ علوم شرقی لندن سپرده شد ..»[5]

گمان می‌رود خواننده با آنچه‌گذشت با محتوای‌کتاب ودرجهٔ ارزش آن ونحوهٔ جمع آوری‌آنها آشنائی و وقوف‌کافی یافت. بدنیست در اینجا به‌نکته‌ای دیگراشاره رود وآن‌اینکه‌فریدون‌وهمن خود ضمن مقدمه‌آورده است که«..لریمر مجموعهٔ فولکلور کرمان را با حروف لاتین والفبای فونتیك به‌لهجهٔ کرمان‌ضبط نموده که اساس‌کار درتدوین کتاب حاضرقرارگرفت. ازآنجا که هدف ازانتشار این مجموعه تدوین وانتشار بخشی از فولکلور مردم‌کرمان است وعلاوه برآن لهجهٔ کرمان تفاوت‌چندانی با لهجهٔ فارسی امروزی رائج ما ندارد لذاداستانها و ترانه‌ها وغیره به‌حروف فارسی برگردانده شده ودر این برگردانی سعی شد که خصوصیات‌گویش‌کرمانی ونیز نحوهٔ بیان قصه‌ها حفظ شود.. »[6]

فریدون‌وهمن درمقدمهٔ ۲۳ صفحه‌ای‌کتاب مطالب جالبی‌درزمینهٔ فولکلور بمیان‌کشیده‌است وبه‌نیکوترگونه‌ای معنی ومقصود این‌کلمه را درمفاهیم مختلف آن بااستفاده‌ازمنابع معتبر واصیل وبا احاطه وآگاهی برموضوع بیان داشته. ۷

«در اروپا ازاواسط قرن‌نوزدهم‌جنبش و کوشش بی‌سابقه‌ای برای‌جمع‌آوری مواد ومطالب مربوط به‌فولکلور هر کشوری آغاز شدکه‌هنوز هم‌بصورت علمی ادامه دارد. براثر این نهضت‌گنجینه‌ای غنی وملی وفرهنگی‌ازخطر نابودی نجات یافت.

نشریات بیشماری‌درعلم‌فولکلور منتشر شد.افسانه‌ها و ترانه‌ها جمع‌آوری و طبقه‌بندی وتجزیه ومطالعه‌گردید. مجمع فولکلوریستها بنیان نهاده شد و علم فولکلور به‌صورت‌یکی‌ازعلوم‌جاری جزء رشته‌های درسی دانشگاههادرآمد..»[8] درضمن مقدمه‌گاه به‌فولکلور تطبیقی پرداخته شده واشاراتی‌گذرا بدان صورت گرفته است «. .داستان‌فاطی کو(فاطمه کوچولو) در این‌مجموعهٔ روایت کرمانی همان داستان مشهور سیندرلاست که در اروپا وآمریکا وشرق دور وافریقا دریك قالب وفرم ولی بصورت‌های مختلف روایت می‌گردد وفیلمهای متعدد ازآن‌تهیه شده...»[9]

بعدازمقدمه، قسمت‌های مختلف کتاب که‌حاصل تدوین وهمن است ازنظر خواننده می‌گذرد. فصل اول لالائی‌ها که شامل چند قسمت است.

قسمت‌اول ترانه‌هائی که مایهٔ اصلی آنها گلهاوحیوانات‌است(ص۳تا۱۲) قسمت دوم برمبنای امید وآرزو برای آیندهٔ طفل (ص۱۲ و۱۳)قسمت سوم‌شامل سرگذشت است (ص ۱۳ تا ۱۵) و قسمت چهارم موضوعات مختلف است (ص۱۵-۲۱) وقسمت پنجم که آخرین قسمت این فصل است (ص۲۱ - ۲۲) شامل یك‌لالائی است .

فصل دوم شامل ترانه‌هاست: ترانه‌هائی که برای کودکان می‌خوانند یا بدانها یادمی‌دهند وبرای تقویت حافظهٔ کودك‌وشناخت اشیاء واشخاص واجسام ومحیط فوق‌العاده مفیداست ودر حقیقت نوعی‌الفاء شناخت زندگی ومحیط‌برای کودکان بشمار می‌رودکه ازجملهٔ آنان داستان‌دم موش‌است:

«روزی‌بود، روزگاری غیراز خدا کسی نبود موش‌رفت به‌دزدی‌افتادبه‌تله دمش‌پاره شد رفت پیش دیلادوز[10] گف دیلادوز، دیلادوز دمم وبدوز .

دیلادوزگف: برو نخ بیار تا دمبته بدوزم- اومد پیش جود[11] -گف جود نخی‌ده - نخ‌دیلادوز دم [12] - دمم وبدوزه.

جودگف : تخم‌مرغی بیار تامن نخ بدم - اومدپیش مرغ . گف : توتو نخی‌ده - جودنخی دمـ نخ‌دیلادوز دم - دمم وبدوزه.

مرغ‌گف : برو دونه بیار تا من نحی دم اومدپیش خرمن
گف : خرمن‌گندم ده ـ گندم توتودم ـ توتو نحی ده ـ جود نحی ده ـ نخ دیلادوزدم ـ دمم وبدوزه.
خرمن‌گف کموئی [۱۳] بیار تاگندم بدم. رفت‌پیش‌لولی [۱۴]
گف: لولی غربیل [۱۵] ده ـ غربیل حرمن دم ـ خرمن‌گندم ده ـگندم‌توتو دم ـ توتو نحی ده ـ نح حـود دم . حود نحی ده ـ نح دیلا دور دم ـ دمم و بدوزه...» [۱۶]

فصل سوم کتاب شامل باری‌هاست که درآن یارده باری‌آمده (۴۳ـ۵۲)
وفصل چهارم لعزها وچیستان‌هاست که در این فصل چیستان‌های جالب آمده از جملهٔ آنهاست:
«ئی‌چیزه که همیشه میره ونگاه ورعقبش نمی‌کند؟ «آب» (ص۵۳ـ۵۶)
فصل پنحم شامل آداب وعادات عامیانه است (ص۵۷ـ۶۶) که از حملهٔ آنهاست:
«برای‌آنکه الاغ ار خرزهره مسموم نشودقدری شیر خرزهره به دماغ و دهان الاغ می‌مالند، بعدیکی ازگوشهایش رابلندمی کنند ومی‌گویندپدرت‌خورد ومرد، بعد می‌روند طرف دیگرگوشش‌را بلند می‌کنند ومی‌گویند مادرت خورد ومرد، بعدمی‌روند جلویش می‌ایستند ومی‌گویند اگرتوهم بخوری‌می‌میری...» [۱۷]
فصل ششم شامل دوبیتی‌هاست که‌دوبیتی‌های کرمانی از کوهپایه علاوه‌بر فارسی به‌لاتین‌هم نوشته شده و ترانه‌هائی از اهالی کوه بادامون است وقسمتی را هم دو بیتی‌های محلی ذکر کرده‌اند که معلوم نیست مقصود چیست ، آیا فقط مربوط به‌شهرکرمان است ویانه . بعضی از ترانه‌ها واقعاً لطیف است :

دل من چادر شبرنگ داره	کمر باریك دهان تنگ داره
بنازم همت والای یـارم	رری‌پوشیده عزم‌جنگ داره [۱۸]

فصل هفتم که آخرین فصل کتاب است ودر حقیقت بیشترین بخش کتاب را دربرمی‌گیرد (ازص۸۷ تا۲۳۲)، یعنی درحدود دوثلث کتاب. در این بخش ۲۶ افسانه‌آمده که بسیاری از افسانه‌های رایجی است که در بیشتر ایالات بویژه فارس هست.

بایك بررسی اجمالی دربارهٔ کتاب درمی‌یابیم که در بعضی از قسمتها جلوه‌های فولکلور با صمیمی‌ترین وصادقانه‌ترین‌گونه‌ای تجلی‌میکند، بالجمله ترانه‌ای که حکایت رنج دختری‌آزرده خاطر وآواره از دست‌زن‌پدر می‌کند و

سخت جالب وشیوا وشیرین است. در افسانه‌های کرمانی گاه به‌تدابیری آنچنان شاعرانه وزیبا برخورد می کنیم که اعجاب‌آوراست:«... ماه‌تو به‌آبه، نیم‌ماه‌تو به آبه، نردبون طلائی بیار،ماهته ازآب بیرون بیار...»[۱۹] ونگارش بعضی افسانه‌ها گاه آنچنان یکنواخت ویکدست وعالی واصیل است که ازسوی بیگانه حیرت‌آور می‌نماید، ازجمله قصه های (قطاسی) [۲۰] و نیز قصه‌های (مشگل گشا)[۲۱] ، (پسر پادشاه وپری) [۲۲] و (دیونه بیست)[۲۳] که سرشار از اصطلاحات محلیند.

«...گفت مه‌تو نشفتی؟من گفتم‌هر تامیاین بحورین می‌واهفت قرون‌منه بدین. ای‌سگ اعتنا نمی کرد، اینم‌وزخستا، درخونه‌ره بست تنیر کوره‌ورداش سر کرد ورعقب‌ای‌سگ، همقد که می‌زد ای‌سگ پشت‌در کلیس کلیس می کرد چو خورد وربالا درگا نالادرگا. تجلید به کماجدون‌اشرفی افتاد پائین،سگ دم در رونشست ورفت کماجدون پول ورداشت وسردرعقب سگ که بیا کماجدون پولت درسرمن مزن مهمه هفت‌قرونم ورمیدارم باقیش‌وردارین.»[۲۴]

ونیز قصه‌های (ماطیلو) و (قصه خارکش و پسرش)[۲۵] که روایتی است جالب واصیل از بلبل سرگشته وقصهٔ (بی‌سور طلائی)[۲۶] که روایتی دیگر ازآن درفارسی وجود دارد و در مجموعهٔ افسانه‌های ایرانی[۲۷] آمده است. وقصه‌های (برادری که بختش خواب رفته بود) [۲۸] (مکه رفتن روباه)[۲۹] (هفت‌تادخترو)[۳۰] و (نارنج‌وترنج‌طلا)[۳۱]. «... کاردی ازتو بغلش‌آورد بیرون وسرافیه‌گوش‌تاگوش برید ونعشش‌انداخ توآب ازهمون حائی که خونا دخترو ور زمین ریحته بودیه درختی‌سبز شدوگل کرد، اینقدرگلاشنگه حوش‌بوئی‌داشت که‌آدم‌حظ می کرد .»[۳۲]

«... از اوطرف‌آدم فرستاد اودرخ‌گل‌گندن آوردن تو باغچه خونه شونْدن روزا که‌میشد میرفت پادرخت‌می‌نشست وگریه می کرد.»[۳۳] که‌این‌افسانه‌صرفنظر از جالب و جاذب بودن جریان ذوق وحال طبیعی قصه پردازی در آن احساس میشود (قصهٔ قاضی‌دانا) [۳۴] و(قصهٔ محمد تیرانداز) [۳۵] سرشارازکنایات است و قصه (راه وبی‌راه)[۳۶] پرازاصطلاحات محلی‌است وقصهٔ‌آخر کتاب (قصهٔ تاجر یا بازگشت مرد)[۳۷] نیز اصیل‌است.

قصه‌ها همگی بازگوی جوهرافسانه پردازی وقصه‌سرائی‌هنرمندانهٔ‌افسانه‌ـ پردازان قدیم پهندشت ایران‌کهن است وهمه از دید واندیشه وبرداشت جالب گذشتگان از حوادث سرشار است.

باهمهٔ اینها در تدوین کتاب ونیزنگارش مطالب نکات‌ضعفی ناچیز وجود داردکه بی‌مناسبت نیست فهرست‌وار اشاراتی کرده وددرگذرم.

ازجمله (ترانهٔ مرغ سفید)درصفحهٔ ۲۹ باید جزء ترانه‌ها باشدو آوردن آن جزء ترانه‌های بچه‌های خردسال موافق طبع بنظر نمی‌رسد ونیزشعر کچل که برای تمسخر کچل‌هاست (قصهٔ جموجمو هیزه)[۳۸] بنظر می‌رسد ناقص نقل شده یا اصل روایت ناقص است، زیرا باید یك‌یك دستها را از روی هم برداشت تا نوبت آخرین دست برسد والاگذاشتن دستها روی یکدیگر معنی ندارد وتلقی بازی به شعردسته‌جمعی(دسی‌دسی‌وبحود وعدسی)[۳۹] درست نیست وباید آنرا ازترانه‌هائی شمرد که دسته جمعی خوانده میشود در فصل پنجم درمورد جلوگیری از نظر خوردن در ردیف ۹ صفحهٔ شصت ویك نوشته شده (مهرهٔ سبز بطلاگرفته‌شده) که معلوم نیست مراد ومقصود چیست؟آیا باید آنرا به‌گردن آویخت یا به‌همراه‌داشت یا خورد و اصولا چه‌نوع مهره‌ای مورد نظر بوده ونیز در همین فصل شاید بهتر بود تقسیم بندی دیگری صورت‌گیرد وعقاید خرافی ازنحوهٔ درمان وسایرمطالب جداگردند. در مورد ترانه‌هاکه بعضی ادبی نوشته شده بعضی با لغات محلی و نحوهٔ تلفظ‌محلی که یکدست نیست والبته بسیاری‌از این‌نکات مربوط به‌گردآوران است ونه‌تدوین کننده.

و نیز ازهمین قماش است کلمهٔ (رئیس) دراین ترانه که بنظر می‌رسد اصیل نیست:

ستاره سرزد و ما هم زدمال رئیس قافله کی می کنی بار
رئیس قافله همـوار همـوار که یارکوچکم‌مونده بدنبال[۴۰]

ونیز کلمات هموار هموار که غلط است ودرست‌آن همبار HOMBAR است بمعنی‌آرام، یواش، آهسته و کندگام.

ویا در این ترانه :

دوتا دختر درین‌گودال مـی‌رفت یکی پیش و یکی دنبال می‌رفت
نیر کردم کـه میشی را بـگیرم که دنباله مثال ماه می‌رفت[۴۱]

که نیر غلط ودرست‌آن نیت است ودنباله غلط ودسالی یا دمبالی درست است.

در بعضی ازترانه‌ها نیز اینگونه اشتباهات قلمی یاکلامی یا قافیه‌ای از ناحیهٔ‌گردآوران بچشم می‌خورد:

ببندم دست استای دروگر که برهم بندد تخته و در
تمام قصرها ویرانه گردن که تانجما ببیندروی‌دلبر[۴۲]

که دروگر غلط ودرست‌آن درودگراست ونیز :

دوتا سال بلند بودیم گل هم   جداگشتیم وهردو می‌خوریم غم
نه‌دستم می‌رسد که گل بچینم   نه‌اول سال بلندسرمی کند خم[۴۲]

دوسال که در زیر نویس با علامت تعجب (!) آمده غلط ودرست آن سلب SALB بمعنی سرواست ، زیراسال فاقد معناست .

در نگارش افسانه‌ها نیز گاه شیوهٔ نگارش محلی و بومی رعایت نشده و کلمات لفظ قلم بجای عامیانه بکاررفته، مثلاً «گف»« کیستی‌در بوم»[۴۴] ودرقصه‌رمال ماشی «یه‌دختی یه‌شحصی بود.»[۴۵] ویا«زن‌گف کاری نیست»[۴۶] ویا «رف درحموم سر کوچه نشست‌و...»[۴۷] که کلمات کیستی، شحصی، نیست،نشست، عامیانه‌نیستند واینگونه لغات در بعضی از افسانـه‌ها وجود داردکه از ذکر آنـها صرف‌نظر می‌شود.

نکتهٔ دیگر اینکه سرآغازقصه‌ها تمام وزیبا نیست وفقط به‌نوشتن«یه‌روزی بود..» اکتفا شده وحال‌آنکه باید عین جملاتی که‌قصه باآنها آغاز میشود نوشته آید، چه‌اینان خود زیبائی خاصی را دارند ونیزمفاهیمی جداگانه‌که برشیوائی قصه می‌افزاید ونیز بعضی از قصه‌ها که مربوط به‌دهات اطراف کرمان است و سایر شهرستانها کهذکرآن صورت نگرفته و از نظر اصطلاحات ولغات محلـی تفکیك نشده.

ولی‌مجدداً یادآوری می کند که‌بسیاری ازسهل‌انگاریها بوسیلهٔ گردآوران صورت‌گرفته و وهمن پژوهشگر کوشا که ذوق ودقتی در خور دارد خـود نیز در مقدمه بدین نکته اشاره کرده‌که « ... این‌کتاب خالی از اشتباه نیست و ایـن اشتباهات راخوانندگان عزیز کرمانی سریع‌تر وبهتر ازهرکس درخواهندیافت که‌امیدوارم‌تذکر دهند تا چاپهای‌بعدی اصلاح‌گردد ...» [۴۸] که‌من‌گرچه‌کرمانی نیستم وفارسی‌هستم‌وبه‌حریم‌حرمت‌لغات والفاظ زیر تسلط پژوهشی‌آقای‌باستانی پاریزی تجاوز شده ولی به‌پاس همسایگی فارس وکرمان ودلبستگی‌به‌فولکلور، آقای باستانی پاریزی‌که مورد لطف‌آقای فریدون وهمن نیز بوده‌اند خـواهند بخشید. خدمتی که‌آقای فریدون وهمن درشناخت فولکلور ایران کرده‌اند ونیز کوششهای لریمر و همسرش وبنیاد فرهنگ ایران مأجورباد .

۱ـ 27 Dec 1875 - Feb 1962   ۲ـ سر آغاز کتاب
۳ ـ صفحه ۹ و ۱۰   ۴ـ صفحه ۱۰   ۵ـ صفحه ۱۱
۶ـ صفحه ۲۲ـ   ۷ـ صفحات ۱۱ تا ۱۹   ۸ـ صفحه ۱۹

۹ـ صفحه ۲۰ ۱۰ ـ. پینه‌دوز ۱۱ـ جهود ۱۲ـ بدهم
۱۳ـ طاهرآکو ۱۴ـ کولی ۱۵ـ عربال ۱۶ـ صفحه ۲۹ و ۳۰
۱۷ـ صفحه ۶۵ ۱۸ـ صفحه ۸۳ ۱۹ـ صفحه ۱۰۰
۲۰ـ صفحه ۱۱۳ تا ۱۲۱ ۲۱ ـ صفحه ۱۲۲ تا ۱۳۳
۲۲ـ ۱۳۹ تا ۱۴۴ ۲۳ـ صفحه ۱۲۵ تا ۱۵۱ ۲۴ ـ صفحه ۱۴۷
۲۵ـ ۱۵۸ تا ۱۶۰ ۲۶ـ صفحه ۱۶۳ تا ۱۶۸
۲۷ ـ مجموعهٔ افسانه‌های ایرانی گرد آوری صادق همایونی چاپ ۱۳۵۱ کانون تربیت شیراز، صفحه ۱۹. ۲۸ـ صفحه ۱۷۷ تا ۱۸۱ ۲۹ـ صفحه ۱۸۲ تا ۱۸۷
۳۰ـ صفحه ۱۸۸ تا ۱۹۷ ۳۱ـ صفحه ۱۹۸ تا ۲۰۸ ۳۲ـ صفحه ۲۰۵
۳۳ـ صفحه ۲۰۶ ۳۴ـ صفحه ۲۰۹ تا ۲۱۰ ۳۵ـ ۲۱۱ تا ۲۱۳
۳۶ـ صفحه ۲۱۹ تا ۲۲۶ ۳۷ـ صفحه ۲۲۷ تا ۲۳۲ ۳۸ ـ صفحه ۴۴ تا ۴۶ ۳۹ ـ صفحه ۴۷ و ۴۸ ۴۰ـ صفحه ۷۸
۴۱ـ صفحه ۷۹ ۴۲ـ صفحه ۸۳ ۴۳ـ صفحه ۸۴ ۴۴ـ صفحه ۹۰
۴۵ـ صفحه ۹۵ ۴۶ـ صفحه ۹۵ ۴۷ـ ردیف ۹۵
۴۸ـ صفحهٔ بیست ودو مقدمه

غلامرضا زرین‌چیان

پلی میان شعر هجایی و عروضی فارسی
درقرون اول هجری

ترجمه‌ای آهنگین از دو جزو قرآن مجید، باهتمام و تصحیح دکتر احمد علی رجائی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳، ص۱۶۵+۱۲۰

پیدا شدن نسخه‌های تازه ازگنج کتابخانه‌های شهری و خصوصی این امیدواری را میدهد که کم کم زوایای تاریك ومبهم ادب فارسی روشن شودوادبا و پژوهندگان تاریخ ادب ما را از بند قیاسها وشایدها و احتمالها رهایی‌سازد. گرچه این امید هرچندگاه مدتی در پشت ابرهای یأس پنهان میگردد اما دیری نمی‌گذرد کـه دوباره بارقه‌ای روشنی بحش می‌جهد و ابرهای شك و تردید را سوزانده دلها و دیده‌ها را از امید سرشار میسازد. پلی میان شعر هـجایی و عروضی فارسی از همین بارقه‌هاست که بعد از مدتی نسبتاً طولانی درخشید و

روشنی بخش ادب پارسی گشت.

عنوان کتاب شاید از نادرترین عناوینی باشد که در نظر اول بامتن کتاب هماهنگی ندارد، چه ازنام آن چنین برمیآید که باید کتابی باشد پیرامون وزن وقافیه دراشعار هجایی وعروضی فارسی، ولی وقتی کتاب راورق میزنیم می بینیم ترجمه‌ای است از قرآن مجید نظیر دیگر ترجمه های تفسیری قرآن بفارسی چون تفسیر طبری، تفسیرابوالفتوح رازی، تفسیر صافی وغیره. اما چراچنین نامی باین ترجمه داده شده چیزی است که ضمن بحث ومعرفی اجمالی کتاب در این مقال خوانندگان بآن توجه خواهند کرد. چنانکه گفتیم کتاب ترجمه‌ای است ازقرآن مجید. «این کتاب ترجمه‌ای است ازقرآن مجید که قریب دوجزء آن را دربردارد. باصطلاح اهل فن نه ترجمهٔ حرفی است که هرلغت از قرآن به‌لغتی برابر آن از پارسی برگردانده شده باشدونه کاملا ترجمه‌ای تفسیری است آن‌گونه که باشباع درهرباب سخن رود و از احادیث نبوی برای اثبات صحت تفسیر استمداد شود .» مقدمه ص ۳۷ .

کتاب بخط نسخ است که هرصفحهٔ آن دارای ۶ تا ۱۳ سطر است وازاینکه در بیشتر صفحات در حواشی اظهار عدم توانایی در قرائت آن شده است نشان میدهد خط چندان خوانا نیست. فرق گذاشتن دال وذال ونوشتن پ و چ با یك نقطه وتخفیف از خصوصیات کلی رسم الخط کتابست و برای سایر خصوصیات نسخه میتوان بمقدمهٔ آن رجوع کرد. درکتاب نامی ازمترجم نیامده و مصحح با توسل بحدس وقیاس واز روی اختصاصات لهجه‌ای و ادای سخن، مترجم را از نواحی مشرق ایران‌میداند. به‌زمان تألیف نیز اشاره‌ای نشده وظن‌مصحح آنستکه این‌دست نوشته منسوبست باواخرقرن سوم‌واوایل قرن چهارم هجری. قسمت‌های کوتاهی که دراین کتاب از قرآن ترجمه شده عبارتست «ازآیهٔ ۶۲ سورهٔ ۱۰ یونس که تقریباً با اواخر جزو یازدهم برابر استآغاز میشود تا آخر ۷۲ همان سوره. اما ترجمهٔ فارسی فقط تاآخرآیهٔ ۷۲ وچند کلمه ازآیهٔ ۷۳ را دربردارد و باکمال تأسف ترجمهٔ قریب هفت‌آیه که نمی‌توان دانست معادل چند صفحه میشود از متن ساقطاست وباردیگر کتاب از «عمل‌المفسدین» که قسمت اخیرآیهٔ ۸۱ است شروع میشود . » مقدمه ص ۱۲۰ .

اما مزیتی که این ترجمه بردیگر تراجم دارد: «ارج وسود کتاب حاضر تنها از این رهگذر نیست که ترجمهٔ نزدیك دوجزو از مهین کلام‌یزدان رادربر

داردچه درطول چهارده قرنی که قرآن پشت‌سرنهاده ترجمه‌های‌بسیار ازهردستی ازآن به‌دسترس‌است، اهمیت این اثر دروزن ایقاعی وگاه عروضی آنست که‌چون نوری صحنهٔ ادب و خاصه شعر ایران در قرون اول هجری را روشن میسازد، قرنهایی‌که از این نظرگاه ظلماتی است بی‌آب‌حیات وخلایی بامعهود وخلاف عقل» مقدمه‌ص۹. درجایی دیگرنیز بهمین مورد چنین اشاره شده‌است: «اما آنچه این ترجمهٔ تفسیری را در میان نظائرش ممتاز میسازد، کوششی است که مترجم برای موزون ساختن عبارات خود بکار بسته وتوفیق او در این‌کار تاحدی است که هر خواننده‌ای نوعی موسیقی در بیشتر پاره‌های آن احساس میکند. » مقدمه ص ۳۷.

موزون بودن کلمات ویا بهتر بگوییم خصوصیات شعری کتاب حاضر مصحح را برآن داشت که‌درباب اخذ اوزان‌عروضی از عرب باتوجه‌باینکه اعراب‌سابقهٔ چندانی از جهت قدمت شعری ندارند دچار تردیدگردد. همانطور که میدانیم و کتب تاریخ ادب ما هم نشان میدهد ازشعر فارسی تاقرن سوم هجری نشانه‌ای دردست نداریم، یعنی درکمال شگفتی ایرانیان حدود سیصد سال با شعر بیگانه بوده‌اند که بهتر است در اینمورد بکلمات دلنشین مصحح توجه کنیم: «خلاف‌عقل است که مردم ایران باآن‌تمدن‌دیر یازودآثار شعری کهن ازسقوط دولت‌ساسانی تا هنگامیکه نخستین قطعات شعر پارسی بدان منسوب است یعنی نزدیک سه‌قرن چیزی نسروده باشند و به‌تعبیر دیگر چرخ زمان ناگهان از سیرفرو ماند، بهار و خزان، غم وشادی، شکست وپیروزی، وصل وهجر ولدت و رنج از زندگانی انسانها کناره‌گیرند. دلها بفسرد، خردها واندیشه‌ها ازکار فروایستد، چشمی‌نگرید و دلی‌نسوزد وکسی‌عاشق نشود وجای‌عزیزی خالی نماند ودرنتیجه قریب‌سیصد سال‌بگذرد وازمیان چند هزار هزارتن مردم ایران اهل‌دلی برنخیزد تا ازحدیث غم وشادی خویش بادیگران سخنی موزون ودلپذیر فراهم آورد... خلاف عقل است قومی ظریف طبع که برطراز جامه وکنارهٔ فرش وحاشیهٔ سفره و زه کلاه و قبهٔ سپر وقبضهٔ خنجر وبیهٔ شمشیر ودستهٔ تازیانه و دور قدح و لب جام شعر می‌نویسد بناگاه سیصد سال لب ازگفتن چنان بندد که‌گویی دهان درچهره‌زخمی بود وبه‌شد.» مقدمه ص ۹.

وپس از سیصد سال انزوای شعری ناگهان اشعاری بااوزان عروضی کامل در ادب فارسی نمایان‌گردد واین دربرابرعقل درست‌راست‌نمیآید. لازم بتوضیح

نیست که تسلط اعراب بر ایران تنها توانست زبان کتابت را درهم کوبد و بر زبانها ولهجه‌های محلی نفوذی نداشت. «همچنانکه لهجه وخط پهلوی باحملهٔ عرب از میان نرفت بیقاء سایر لهجات ایرانی هم براثر غلبهٔ اسلام آسیبی وارد نیامد و حتی بایدگفت تمام این لهجات باقوت دیرین خود باقی ماندند.»[1]

بنابرآنچه‌گذشت جای تردید نیست اگر بگوییم سروده‌هاییکه با اوزان عروضی بدست‌آمده وازآنها بعنوان اولین شعرهای فارسی یاد میکنند دنباله و تکامل یافتهٔ اشعار محاوره بوده است که‌خودلا-حاله باادب پیش از اسلام‌ارتباط پیدا میکند. وبهمین جهت بوده است که مصحح در ابتدای کتاب بحث در شعر و ادب پیش از اسلام را جهت اثبات مدعای خود ضروری دانسته است ودرآن با استفاده از منابع‌ایرانی وخارجی باثبات‌شعر در زبانهای‌گذشتهٔ ایران‌پرداخته است که ذکرآن در اینجا بیمورد بنظر میرسد.

نکته‌ای که دراینجا قابل یادآوری است این است که استاد در وجودشعر در زبان پهلوی دچار تردیدگشته است و من در اینجا میخواهم از کلمات خود ایشان که در سطور پیش نقل‌شد سود جسته متذکر شوم ایرانی باآنهمه ذوق‌ذاتی که داشته نمی توانسته است بدون شعر زندگی کند . آیا با وجـود خنیاگران و موسیقیدانان دورهٔ ساسانی نظیر سرکش وباربد ونکیسا وکتبی که منسوب به‌این ادوار است‌چون ارداویرافنامه، دین‌کرت، مادیکان چترنگ، شکندگمانیك‌ویژار، اندرزآذرپات مارسپندان، شترستانهای ایران، مادیگان‌گجستك ابالیش وبسیاری دیگرکه اگرچه در موضوع شعرنیستند اماآیا نمایندهٔ همه‌جانبه بودن فکرایرانی نیست؟ حتی میتوان پا فراترگذاشته اذعان‌کرد نه‌تنها ادب وشعر رایج‌بوده بلکه شاید با وجودکتبی نظیرآئین‌نامه نبشتن وکتاب‌کاروند بتوان ادعا کرد گونه‌ای دستور یا نقدادبی هم‌وجود داشته است . جاحظ ازقول شعوبیان نقل‌کرده است کسانیکه می‌خواهند درصنعت بلاغت و لغت تبحر یافته‌رموزآنرا دریابند بایداز کتاب‌کاروند بهره‌گیرند زیرا معانی و الفاظ و امثال خوب فقط در کارنامه‌ها و خطبه‌ها ورسائل پارسیان نهفته‌است. سخنان وی‌چنین است: «قالوا:ومن احب‌ان یبلغ فی‌صناعةالبلاغه ویعرف‌الغریب ویتبحر فی‌اللغة فلیقرأکتاب «کاروند» و من احتاج الی‌العقل والادب والعلم بالمراتب والعبر والمثلات والالفاظ الکریمه و المعانی الشریفه فلینظرالی سیرالملوك فهذه الفرس و رسائلها وخطبها و الفاظها

(۱) تاریخ‌ادبیات درایران،تألیف دکتر ذبیح‌اللهصفا، جلد اول،ص۱۴۰.

ومعانیها»[۱] گرچه از این کتاب فعلا چیزی در دست نداریم ولی با اخباری که از نویسندگان و محققان عرب از این کتب وپاره‌ای موضوعات دیگر در همین معنی بما رسیده حاکی از این است که ادب وشعر را نمیتوان از این ادوارجدا دانست.

بنابراین چندان دور نیست اگر بگوییم خصوصیات شعری این ادوار با تمام ویژگیهایش اعم از هجایی یا عروضی سینه بسینه با ازدست رفتن‌زبان‌علمی وکتابت در بعداز اسلام به زبان محاوره منتقل شد. اما اینکه چرا ما تا قرن‌سوم اثری ازآنها نداریم شاید ازیك نظرگاه تا حدی روشن باشد، دیرازبان کتابت که ازبین‌رفته بودوانتقال اشعار محاوره ومحلی هم بعربی نه‌چندان معنایی‌داشت ونه وجوبش‌احساس می‌شد، پس بناچارگردش زمان خود موجب ازبین رفتن آنها می‌گشت همانطورکه اکنون همین مسئله در مورد دوبیتی‌ها وچهارپاره‌ها و لغات لهجه‌های دهات وقراء دور ونزدیك ایران صادق است (البته باستثنای کوششهاییکه اخیراً برای رفع این نقیصه بعمل‌آمده است).

با این مقدمات شعر مقفی وعروضی قرن سوم نمی‌تواند تقلیدی از شعر تازی باشد. از این رهگذرطرح این موضوع که توسط مصحح محترم‌بصراحت بیان‌گردیده قابل تأمل است. کلمات وی ما را بچگونگی‌مطلب رهنمون میسارد: «بموجب اسناد وشواهدی که دیدیم شعر فارسی پیش از اسلام و پس از آن از وزن هجایی وگاه عروضی برخوردار بوده است و حر این اندیشه نتوان‌کرد و با خردداستین براهرنیاید‌که قومی‌با سابقهٔ چندین هرار سال تمدن از سیرکمالی در همه‌چیز برخوردار باشد جز وزن شعر... شگفت‌انگیزتر آن است‌که بپذیریم اعراب‌که زندگانی معنوی‌آنان با اسلام آغاز شده است و خود بدوران تاریك پیش ازاسلام نام‌جاهلیت داده‌اند بی‌آنکه حکومت مرکزی‌ودین واحد وتمدنی داشته باشند وبی‌آنکه از شعر چند قرن پیش از اسلامشان اطلاع دقیقی در دست باشد ناگهان بوزن عروضی رسیده‌اند؟ تنها آثار ادبی تازی‌که به‌روزگار پیش از اسلام می‌پیوندد اشعار منسوب بدوران جاهلی است‌که سیاری معتقدند پس ازاسلام ساخته‌شده وبدروغ‌آنها را بدوران جاهلیت سست داده‌اند تا برای‌خود سابقه‌ای ادبی ایجادکرده باشند.» مقدمه ص۲۴ و۲۵.

واین مطلب بحث صدق وکذب اشعار جاهلی را بمیان میآوردکه‌مصحح دلائلی متقن ازقول نویسندگان و ادبای معروف عرب در رد ادب جاهلی‌ارائه

۱ــ البیان والتبیین ، طبع مصرجلد ، ۳ ص۱۱

داده است. شاید این‌بحث ازآنجا ناشی شده که‌گروهی از ادبای عرب خوددر این‌مورد به‌بحث وجدل‌پرداخته‌اند وعقایدودلایل مخالفان‌وموافقان‌آن در بسیاری ازکتب ادبی وتاریخی عرب راه یافته است.[1]

ودراین‌میان مطالبی دیگر پیرامون مطلوب نبودن‌شعردراسلام ومردودبودن کارخلیل‌بن احمد در ابداع علم‌عروض بر مورد توجه قرارگرفته است «بااین وصف‌آیا عجیب ومتناقض نیست‌در حالی‌که ائمهٔ اسلامی به‌شعر عنایتی‌ندارند و پیغمبر اسلام هم (جز در مورد خاص اضطراری وبعنوان حربهٔ سیاسی) با آن موافق‌نیستند وخدادرقرآن‌شاعران راگفتاریان بی‌کردار وپیروان‌آنان‌راگمراهان خوانده است، علم تنظیم اوزان شعری را به مردی زاهد وعابد چون خلیـــل‌بن احمد عطا فرماید وخلیل نیز باآن پارسایی وتصلب دینی‌که باو نسبت داده‌اند بکاری دست یاردکه از نظر خدا و رسول ناپسندیده است.» مقدمه ص ۲۹ ، و سرانجام‌باتوجه بمطالب‌ابوریحان بیرونی در کتاب «تحقیق ماللهند» که‌میگوید عروض منسوب به‌خلیل بن‌احمد مقتبس از هندوان است وایرانیان وهندوان هم که زمانی بصورت‌قومی‌واحد بوده‌اند، مصحح ازتحقیقاتش چنین نتیجه میگیرد «هذا بضاعتناردت الینا»وآخرین کلماتش چنین‌است:«بهر تقدیر اگرچه‌اسناد کوشش ایرانیان در تدوین و تکمیل اوزان شعری از بین رفته و تاکنون بدست نیامده است به‌آنچه دربارهٔ عروض عرب وکارخلیل‌بن احمد نوشته شده است نمیتوان اعتماد کرد ...

بهرحال این‌سخنان خواه درست باشد وخواه‌نادرست درآنجا[2] گفته‌شده است شاعران‌عرب وایرانی هردو درحضورپادشاه بزبان‌خودشان شعرخواندند. اشعار فارسی راغالباً نیاورده‌اند اما اشعار عربی ضبط شده است ووزن‌عروضی دارد واین فکر را بوجود می‌آورد که اگر این داستانها راست باشد بفرض‌نبودن وزن عروضی‌فارسی چگونه ممکن‌است ایرانیان‌که سالها قبل از اسلام‌آن اشعار تازی را می‌شنیده و از وزن عروضی‌آگاه شده بودند خود چیزی برپایهٔ اوزان عروضی نسروده باشند وتنها بعداز اسلام‌آنهم چندقرن بعد باین‌فکر بیفتند وشعر فارسی عروضی‌آغاز شود.؟؟!» مقدمه ص ۳۱ .

اما شیوهٔ‌نگارش‌مترجم خود بحثی جداگانه است‌که بنظر نگارنده‌شاید

۱ــ کتبی نظیر مصادرالشعر الجاهلی وقیمتها التاریخیه، تألیف دکتور ناصرالدین اسد و نقض‌کتاب فی‌الادب‌الجاهلی، تألیف سید محمدالخضر .

۲ــ یعنی در کتاب فی‌الادب‌الجاهلی تألیف دکتر طه حسین .

بیشتر مقصود آقای دکتر رجایی در بچاپ رسانیدن کتاب نیز همین باشد، چه آنطور که ایشان از آن برداشت کرده است با توجه بآنچه گذشت مسئله‌ای نو و درخور تأمل است و پرسشهای زیادی را بدنبال دارد. چنانکه گفتیم مزیتی که این ترجمه بردیگر تراجم کتاب آسمانی دارد این است که نوعی وزن عروضی در پاره‌های آن دیده می‌شود و باین جهت مصحح کتاب را بصورت یك نوع عمود شعری درآورده است و اگر کسی آگاهی از مقدمات نداشته باشد وقتی آن را باز کند گمان می‌کند با دیوانی شعر روبروگشته است. فهرست مباحث کتاب بدین شرح است:

مقدمه‌ای مبسوط حاوی شعر فارسی در پیش از اسلام، شعر فارسی بعداز اسلام تاقرن چهارم هجری، پیشنهادی در بارهٔ معنی سرود اهل بخارا ، وزن در اشعار فارسی، جعلی بودن اشعار عربی منسوب بدورهٔ جاهلیت، اهمیت کتاب حاضر در تاریخچهٔ شعر فارسی، ویژگیهای کتاب از نظر اوزان عروضی، سجع، قافیه و نمونه‌هایی از آنها، در بارهٔ مترجم واختصاصات لهجه‌ای ورسم الخط کتاب، متن کتاب، فهرستها وافست متن اصلی. آغاز متن چنین است :

«در هیچ حال هیچ‌کار بردست نگیری
از قرآنم حرفی نخوانی اندك و بسیار
هیچ‌کار نکنی که نه ما دانستیم
ما دانائیم بدانچه می‌درشوی» ص۳

و انجام آن چنین است:

«شما در خرما راغ باشید
ار بنهاد مانند کر دست
در توحیدتان رغبت کردست
تا یادگیری بدو بگروی
نیکامثلا که یاد کردست»ص۱۲۴

ونمونه‌ای از نوشته‌های کتاب:

«زمینی بیند در هم پیوسته
پاره‌ای زوخوش پاره‌یی شوره
رزان که در آن انگور باشد
زمینها زو کشت رسته

خرما بنانـی دوتـا و یك تا
از بیخ یکی دوشاخ رسته» ص۹۸

با توجه به نمونه‌های داده‌شده خواننده درخواهد یافت که چگونگی موارد وسجع وقافیه دراین پاره‌ها ازچه‌دست خواهد بود. بنابراین انتظار وزن عروضی کامل وآنچه که خاص شعرفارسی است از این کلمات باید داشت چه در اکثر پاره‌ها تقطیع دومصراع یکسان نیست. برخی پاره‌ها دربحرهزج مسدس(مفعول مفاعلن فعولن) وپاره‌ای در بحر متقارب (فعلن فعولن فعلن فعولن) ودیگر بحور است (البته نه دربحرکامل). مصاریعی که وزن عروضی کـامل دارد نیز وجـود دارد.

حذف وتخفیف وپس وپیش کردن کلمات از چیزهایی است که بکلـمات معمولی وزن می‌بخشد واین‌کار در این‌ترجمه بوفور دیده‌میشود. در مورد ردیف واسجاع وقوافی پاره‌های کتاب مانند اوزان آن قاعدهٔ یکنواختی رعایت شده است. برخی ازآنها مردف است باسایه‌ای از سجع وقافیه :

« تفاوت در عطـا نشان حکمت بود
هرکس کاو را دنیا زیـادت بـود
اوشادتر بود زنجا که عـادت بـود
واجب آن بود که شادی بطاعت بود
چه‌درآخرتش بسی‌مثوبت بود» ص۱۰۷

ویا تکرار ردیف بدون قافیه:

« تعبـیر رؤیا هرکس داند
تعبیر دریـاد رسول دانـد
شما را هر دو طبق نیـارنـد
که‌نه‌یاد کنم که‌می چه‌می آرند
می‌چند آرند چگونه آرنـد
بذره‌ای که‌نه‌بیش که‌آرند» ص۷۰

و برای احتراز از درازی سخن بهمین شواهد اکتفا کرده‌نظر کلی‌مصحح رادرباب‌اسجاع واوزان‌شعری کتاب میاوریم: «دربرگزیدن‌اسجاع ووزن‌بخشیدن بعبارت مترجم تا حد زیادی تحت تأثیر اصول موسیقی‌آیات قرآنی قرارداشته است ولی در مجموع عبارت رعایت نکرده ویا نمیتوانسته‌است رعایت کند، با

اینهمه ابتکارات مترجم و کوشش او را نمی‌توان درین زمینه ازنظر دورداشت.» مقدمه ص۳۸.

بنابراین کوششها ومساعی گویندگان ومترجمینی نظیر همین افراد بود که در قرون اولیهٔ اسلامی، شعرفارسی سوی اوزان عروضی مطبوع راه‌یافت. «اگر قرآن را از نظرموسیقی پاره‌ای ازآیات آن حدفاصلی بین‌اسجاع کاهنان جاهلی وشعر عروضی بدانیم، ترجمهٔ حاضر را نیز حد فاصل ویکی از حلقه‌های اتصال بین شعرهجایی وشعر عروضی میتوان دانست.» مقدمه ص۳۸. «تکرار کلمات بصورت ردیف گاه همراه با سجع و قافیه وگاه بدون‌آن، اشعار هجایی دری و گاه پهلوی را بخاطر میآورد وقرینه‌ایست برقدمت اثر و تلاشهای نخستین کسی که میخواهد از وزن هجایی بار دیگر بوزن عروضی برسد» مقدمه ص ۳۹، «درحدآگاهی اندك بل ناچیزنگارنده‌این اثر نشانهٔ نخستین تلاش یك تن‌ایرانی صاحبدل و مسلمان دقیق باذوق است برای ترجمهٔ بخشی از آیات قرآنی بصورت موزون وگاه برديك بشعر عروضی، از اینرو بکار این مرد دل آگاه ناشناخته باید ارج نهاد و فراموش نکرد که رنج و کوشش پیشگامانی چون اوست که شعر فارسی را رنگ ورونق بخشید وبمرحلهٔ کمال سپس راهبرآمده است.» مقدمه ص۵۷.

همین مضمون مطمح نظر دیگر نویسندگان ما نیز بوده است «این اشعار (یعنی اشعار بلهجات محلی) همه‌باوزن هجایی وبعضی دارای قافیه ویاکلماتی برديك بقافیه وبرخی‌فاقدآنست وهمهٔ‌آنها نشان میدهدکه چگونه شعر در ایران از اوزان هجائی قدیم با اوزان هجائی جدیدکه نزدیك باوران عروضی است تحول می‌یافته وبصورتی‌درمی‌آمده است‌که درآن آثار شعرای فارسی زبان‌نیمهٔ دوم قرن سوم دیده می‌شود.» [1]

تأمل در کلمات فوق وآنچه در اول این‌گفتار بیان‌کردیم حاکی از این است‌که انتخاب نام پلی میان شعر هجائی وعروضی فارسی برای‌کتاب نه تنها دور نیست بلکه شایستهٔ آن نیز هست.

ویژگیهای دستوری کتاب نیز نظیر دیگرآثار همین قرون است‌که‌مصحح بحثی مستوفی دربن‌باب کرده‌است. وبطور خلاصه بپاره‌ای‌ازآنها اشاره‌میشود. بطورکلی بیشتر جملات‌کوتاه وساده و ابتدایی است. الحاق الف دعا و الف اشباع(درآخر کلماتیکه‌به‌مصوت بلند واوختم میشود) مانند بگوا، جادوا. مخفف

۱ ـ تاریخ ادبیات در ایران، تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا، جلد اول، ص۱۴۷.

آوردن کلمات، اشباع ضمه بصورت (واو) مانند «خورم» بجای «خرم» و «خوردان» بجای «خردان» واشباع کسره بصورت (ی) نظیر «نیگر» بجای، «نگر» وحذف بعضی حروف مانند «درسد» بجای «دررسد» و «دروی» بجای «درروی»، که پاره‌ای از اینها احتمالا از خصوصیات لهجه‌ای مترجم است. جمع بستن کلمات عربی با نشانه‌های فارسی، بکار رفتن واژه‌ها و افعال کهن نظیر نوبتی، هنبار، سره، بسامان، کم‌زان(حداقل)، بادغر، اند، چاشتان، کوژ، کویز (پیمانه)، روزپسین، گردن (قوی)، بیوسیدن، اسپاردن، دنیدن، سحتن، درایبدن، درفجیسدن، پسادن، بشولیدن، نشاستن، گماریدن. وترکیباتی فعلی چون خصمی کردن، دستان کردن، دست یازیدن، دستوری خواستن، سخن سختن، شمار برگرفتن، فرمان کردن. ونیز استعمال بیش‌ازاندازهٔ افعال با پیشاوندهایی نظیر فا، بر، وافا، فرا، چون‌فانمودن فراکردن، وافا پذیرفتن، برآمدن، وانهادن، هاگرفتن، اگرفتن. مطابقهٔ صفت و موصوف (بندرت) وبکار رفتن (با) برسر افعال نفی ونهی چون ببرند، بندادیم، بمه‌مان، بمکشید. استفاده از (ی) برای افعال شرطی و استمراری و نیشابوری، همچنین فاصله افتادن (می‌استمرار) بافعل مانند «می‌نه‌بس بود» و نیز بکار رفتن پاره‌یی حروف نظیر فا، فاز، وا، واز بمعنای (بـ وبا) ازدیگر خصوصیات‌دستوری کتاب است. برخی کلمات عربی که درکتاب بکار رفته است بدین شرح است: مبرت، عهد، توکل، تقبل، علم، حکم، صاع، اخذ، ظالم، مظلوم، کیفیت، خیرـ الحاکمین، بضاعت، اهل، صدقه، تسویل، علیم، حکیم، یقین، عذر، عتاب، خصم، تأمل، عقوبت، اسلاف، مأمور، قیامت، الطاف، صعب، قهر، مسخر، رسول، حلال، حرام، تقدیر، منهی، محزون، اسرار، غیبت، تهمت، طریقت، ذره، عمیا، وحی.

دراینجا می‌خواهم چند نکته را نه بر سبیل انتقاد بل بعنوان یادآوری و پیشنهاد متذکرشوم. درمقدمه ازصفحهٔ ۷۲ تاصفحهٔ ۹۰ بعلت‌اشتباه درصفحه بندی مطالب‌گوناگون بطرزگیج کننده‌ای درهم ادغام شده که البته جای تأسف است. دربخش‌افعال سادهٔ کهن(مقدمه ص۱۰۳) «فاواشدن» یك فعل‌مرکب بنظرمیرسد (فاوا + شدن) ونمی‌تواند بعنوان یك فعل بسیط درین قسمت باشد. و برخلاف افعال دیگر همین بخش ازذکر معنی‌آن خودداری ویا فراموش شده است(البته در صفحات بعد پیرامون فاوا وفاوائی مطالبی آمده است) . در متن ص ۲۲ در مورد این‌پاره‌ها:

چون آن دین خدای بربصیرت بود
برفان چو آب ححت می‌خـوانـد
رنامهٔ مـوسی که امام ایشان سـود

در حاشیه توصیح داده شده که «حواب» ماسستر ار «چو آب» درمتن است. سطر میرسد اگر «حواب» بحوانیم کلمهٔ «ححت» دربن جمله دیگر معنایی نحواهد داشت. و از طرفی «بازبان حواب دادن» نیر توضیح واصحاتست. وبا توجه به رسم الحط کتاب که همه‌جا حروف ح وج را بایك نقطه نشان داده همان‌صورت متن احتمالا صحیح تربطر میرسد ومعنای «چو آب ححت خواندن» هم کاملاروشن است، که اتفاقاً صورت چاپی آنهم بهمین شکل است. چون صـحت از اوزان هجائی وعروضی یکی ار مباحث مهم کتاست کاش توضیحی کوتاه دربن باب اکتفا می‌شد.

درپایان بحاست سخنی از مصحح نیر بمیان‌آورم. اهل‌ذوق وادب کمابیش با چگونگی کارهای دکتر رجائی آشنایی دارند. یکی ار صفات برجستـهٔ ایشان طرح وپیشنهاد موضوعات نووتازه درکارهای‌ادبی است چنانکه با نگاهی احمالی بمقدمات کتاب خوانده‌ذوق ودرك‌استادرادر موردمعانی لغات واشعاردرخواهد یافت

بررسی وپیشنهاد معانی تازه در باب قطعه‌ای ار ابن‌حردادبه در کـتاب «محتارات من کتاب‌اللهو والملاهی» (مقدمه ص۱۹) وهمچنین درباب سروداهل بحارا (مقدمه‌ص۲۳)وتیزبینی‌های دیگری که جای جای در کتاب بچشم‌میخورد نمونه‌ای از درست اندیشی ایشان است

بهرحال دقت و نگرش استاد پیرامون موضوعات ادبی و درك زمینه‌های محتلف ازآنها در حور ستایش است. وشاید بهمین جهت است که پیروی از «المکثارمهذار» دربی‌انتشار آثار بیشتری برنمی‌آید. بطوریقین کوشش‌مصحح در شناساندن و تحلیل کتاب شاید کمتر ازکار مترجم نباشد، چه‌مقدمات وسخنان خردمندانهٔ ایشان‌است که مارا باصل‌کار مترجم‌رهنمون ساخته احترام مارانسبت بوی و کتابش برمی‌انگیرد. توفیق استاد را همواره آرزومندیم.

پرویز ادکائی

ترکستان نامه*

برای کسانی که طرف صحبت وی بودند لحظات نامطوعی پیش‌میآورد.» (ص ۶۱۵-۱۶).

«پس ار سلطنت کوتاه مدت محمد فرزند کوچکتر محمود، قدرت بدست فرزند ارشد او مسعود افتاد (۴۲۲تا ۴۳۳).

مسعود فقط عیوب ونواقص پدررا به‌ارث برده بود. مسعود نیز مانندپدر عقیده‌ای مبالغه آمیز به‌قدرت حکومت خویش داشت و می‌خواست، مانند وی، همهٔ امور را به نظر خود حل وفصل کند ...

وی دربرابر بدبختی از هرلن سست عنصری ضعیف‌تر بوده.

طمع ونفع پرستی مسعود به‌هیچ‌وجه کمتر از محمود نبود و عــوارض و تحمیلاتی که در زمان وی برمردم وضع شده بود به‌حد اعلی رسید.

در زمان سلطنت مسعود نمونه‌های چندی از مجازات «دله دردان برای خوش‌آیند دزدان بزرگ» دیده‌می‌شود.

ولی غارتگرانی که حاصل دزدی خود را با سلطان در میان می‌گذاردند می‌توانستند با آسودگی خاطر فعالیت خویش را دنبال کنند.

ازآن‌جمله ابوالفضل سوری حاکم حراسان مقامی خاص داشت.

سلطان از سوری هدایای‌گرانبها و فراوان دریافت می‌داشته، ولی‌مع‌هذا این هدایا نیمی ازآنچه از مردم‌گرفته بوده شمرده می‌شده‌است وبس .

مردم راکارد به‌استخوان رسیده بوده واعیان و بزرگان «نامه‌ها نوشتند و رسولان به‌ماوراءالنهرفرستادند وبه‌اعیان‌ترکان بنالیدند واز ایشان‌یاری طلبیدند.» (ص ۶۱۹).

در عهد سلجوقیان وقراخانیان براثر اصل تصرفات عشیرتی که در میان

* بقیه از شمارهٔ ۱-۳، سال ۱۹ .

صحرانشینان مزبور حکمفرما بود، اصل حکـومت و قدرت واحد بـه ضعف گرایید.

نخستین خانان ترك ماهواً با شاهان مستند ایرانی تفاوت داشتند. جالب توجه‌ترین پدیده‌های این عصر عبارت بود از لغو دستگاه نظارت بر حکام و والیان نواحی وکاهش اهمیت شغل دژحیم درباری.

به‌رغم نیات خیر برخی از سلاطین این دوران، براثـر شیوهٔ اختصاص حصه‌های اراضی به‌این وآن که‌ره‌آورد صحرا نشینان بوده ودرنتیجهٔ توسعهٔ‌شیوهٔ اقطاعات لشکری ، سیادت ایشان برای نواحی متنوعه مرگبار بوده است .

بی‌بها شدن اراضی ملکی زمین‌داران را بالکل ازپای درآورد و درزمان هجوم مغول‌دیگر ازدهقانان ــ همچون‌قشری جداگانه از ساکنان آن سامان‌ـ یاد نشده است . (۱۰۹۱) .

در تاریخ ماوراءالنهر، دوران قراخانیان، یعنی عهد نخستین دودمان ترك که مستقیماً در سراسرآن سرزمین حکم می‌راندند، مسلماً واحد اهمیت عظیمی است ... (۶۴۱).

قراخانیان ظاهراً از سلجوقیان باسوادتر وتحصیل کرده‌تر بودند و ایـن خود طبیعی است، زیرا که درترکستان شرقی، بی‌شك، تحت تأثیر تمدن چین‌ـ لااقل از طریق تمدن اویغوری‌ـ قرارگرفته بودند (۶۵۳) .

شیوهٔ حکومت محمد خوارزمشاه چنان بودکه درعین حال صنف لشکری وروحانیان وعامهٔ مردم را علیه وی برپاداشت وبرانگیخت.

وی مقام وزیراعظم سراسر ملك خویش رالغو کرد وبدین‌طریق‌ازاهمیت دستگاه اداری کشورکاست. در مبارزه علیه دشمنان خارجی قادر نبود برهیچیك از عناصر دستگاه دولت ویا طبقه‌ای از مردم کشور تکیه کند. (۱۰۹۲).

مؤلف در تأیید نظر «آبل رموزا» ــ نخستین‌ناقد تاریخ مغولان ـ گوید:

«وی به‌حق‌اظهارمی‌دارد که درآن عهد[= مغولان]، موضوع«میهن»ــ به مفهوم امروزی ما ــ نمی‌توانست‌مطرح باشد وچون از مصائب غیرقابل احتراز زمان جنگ بگذریم، مردم ایران در عهد حکمفرمایی مغولان چندان بدبخت‌تر از زمان خوارزمشاهیان نبودند» (ص ۱۱۴)

تصادمات دائم جنگی نیز در مردم صلح‌جو وغیر لشکری تأثیر مرگباری داشته. افواج خوارزمی در نواحی مختلف غارت وویرانی وحشتناکی را ببار می‌آوردند. به‌گفتهٔ راوندی:

شمس‌الدین میاجق سردار لشکر تکش ظلمهایی کرد که حتی غزان در خراسان و بعدها مغولان در عراق مرتکب نشدند. تکش سرانجام در آخرین سال سلطنت خویش به‌شکایات اهالی توجه نموده میاجق را ازکاربرکنارکرد وپس از ورودبه‌خوارزم فرمود به‌سیاستش رساند. بغدادیان نیز در ظلم پیشگی کم از ایشان نبودند.

به‌گفتهٔ راوندی: خلیفه پس ازعقب‌نشینی‌تکش درسال ۵۹۱ هجری ۵۰۰۰ سوار به‌عراق فرستاد و اینان «بقیتی که [پس از رفتن خوارزمیان] مانده بود بغارتیدند» (ص ۷۲۸).

مؤلف در باره‌ی سبب به‌قتل‌آمدن شیخ مجدالدین بغدادی (شاگرد شیخ نجم‌الدین کبری) در سال ۶۱۳ هـ ق به‌دستور سلطان محمد خوارزمشاه، ضمن نقل قول مورخان و تحقیق درگفته‌های‌آنان چنین استنباط کرده:

شیخان وروحانیان چندان در میان عامه وسپاهیان نفوذ داشتند که «ممکن بود موجب‌ترس وهراس زمامداران غیر روحانی گردد» (۷۸۲) وباآنکه‌شیخان نسبت به‌حکومت وزمامداران اظهار وفاداری می‌کردند، چون لشکریان در درگیری‌های خویش با سلطان از طرفداری ویاری روحانیان برخوردار بودند (۷۸۳) لذا خوارزمشاه او رااز میان‌برداشت.

چه اینکه وی «به‌نگهبانان‌ترك خود بازبسته بود وخواه ناخواه‌می‌بایست بکوشد تا با ایشان در صلح وآشتی زندگی کند. لشکریان مزدور تنها نیروی جنگی خوارزمشاه راتشکیل‌میدادند.

در قرن ششم هجری بیش ازپیش توده های مردم را همچون نیروی‌کار می‌شمردند ونیرویی می‌داستند که می‌باید مطیع صرف‌باشد...» (۷۸۴)

«لاجرم لشکریان مزدور تنها تکیه‌گاه تحت وتاج‌بوده وسلطان می‌بایست از نظر حفظ منافع خویش‌ایشان را درمقابل عناصر کشوری وغیر نظامی‌ترجیح نهد.» (ص۷۸۵).

«اساس وشیوهٔ اقطاعات لشکری‌که در زمان سلجوقیان بسط یافته بوده‌در این دوران [خوارزمشاهیان] هم‌کماکان وجود داشته.» (۷۸۶)

«چنگیزخان صادقانه مایل بود با دولت و کشور خوارزمشاه مناسبات بازرگانی داشته باشد ودلیلی دردست نیست‌که درحسن‌نیت وی‌شك‌کنیم.

این تمایل وی بامنافع صحرا نشینان ومنافع تجار مسلمانی‌که در دربار

مغول‌مقیم بودند منطق وکاملا قابل توجیه‌است.

چنین‌هم آهنگی میان تمایلات‌محمد خوارزمشاه ـ که آرزوی انقیادآسیای شرقی‌را درسر می‌پرورانده ـ ومنافع بازرگانی اتباع وی وجود نداشته است. (ص ۱۰۹۲) .

با اشاره به اوضاع واحوال سیاسی و اجتماعی دوران محمد خوارزمشاه و اعمال او، چنین نتیجه می‌گیرد که:

«بدین قرار محمد به‌هیچ یك از عناصر دستگاه دولت و هیچ طبقه‌ای از اهالی نمی‌توانست تکیه کند

نتیجهٔ مبارزه میان چنین دولتی با نیروهای تازه‌نفس صحرا نشینان که در آن زمان‌بوسیلهٔ یکی‌از داهی‌ترین سازمان‌دهندگان همهٔ قرون واعصار[= چنگیز] متحد شده بودند، معلوم وقابل درك است » (ص۷۸۹–۹۰).

«عمل خوارزمشاه [کشتن بازرگانان وسفیران مغولی] حتی از نظـرگاه حقوق‌بین‌المللی کنونی هم‌دلیلی قوی‌برای‌جنگ شمرده می‌شود ونیازی‌به‌تحریك از طرف دیگران نبوده است.

البته، بدون این بهانه‌هم، هجوم مغولان به‌متصرفات خوارزمشاه، منتهـی اندکی دیرتر، صورت می‌گرفته. چون مغول قدرت خویش را بطـور قطع در دشتهای‌مجاور قلمرو دولت خوارزمشاه مستقرساختند، بالطبع متوجه‌ضعف‌داخلی دولت مزبور شدند.

درچنین شرایطی هجوم صحرا نشینان به سرزمین‌های ثروتمندتر اقوام با فرهنگ و تمدن امری اجتناب ناپذیر بوده» (۸۳۴–۵) .

پس از بیان ستم‌هایی که فرمانروایان قراختایی برمردم روا می‌داشتند و حقوق دینی‌شان راسلب کرده‌بودند، گوید که مردم «ورود مغولان را رحمت‌الهی می‌شمردند».

آنان را پذیرفتند و به‌ضد حکومت خویش یاری دادند.

«اهالی [ترکستان شرقی] مغولان را همچون منجیان خویش ازتضییقات بیرحمانهٔ پیشین‌درودگفتند ودراندك زمانی لشکریان کوچلك [آخرین فرمانروای قراختایی] راکه درخانه‌های ایشان منزل‌گزیده بودند هلاك کردند.

جبه [سردار چنگیز] برخـلاف محمد خوارزمشاه در نتیجهٔ تنسیقات و انتظاماتی که چنگیزخان مقرر داشته بود،توانست نقش منجی وآزادکننده راایفا کند» (۸۳۹).

«خبر اعزام رسولان از طرف خلیفه ناصر به‌مغولستان شایستهٔ اعتمادنیست وبطورکلی برای این نظر که تصادم میان مغولان ومسلمانان را نفوذی خـارجی تسریع کرده باشد، دلیلی در دست نیست.» (۱۰۹۳).

بارتولدبررد این نظر ــ از جمله عوامل ــ که خلیفه مغولان را بـه ضد خوارزمشاه‌تحریك می کرده،تأکید نموده، بلکه اوضاع واحوال داخلی راعامل اصلی دانسته، گوید:

«آسان‌گشوده شدن کشور خوارزمشاهیان به‌دست مغولان را می‌توان از یك‌سو براثروضع کشور مزبور وازدیگرسو سازمان‌عالی نیروهای جنگی‌مغولان دانست و توجیه کرد» (۱۰۹۳).

آنگاه پس از بیان‌گفته‌ی «نسوی» که: « سلطان تصمیم هلاکت انگـیزی اتخاذکرده، نیروهای خویش رادر شهرهای‌ماوراءالنهر پراکنده ساخت ومعتقد است کـه اگر مغولان را درمرز استقبال می کرد ... دشمان را به‌آسانـی نابود می‌ساخت» گوید :

«دانشمندان اروپایـی نیزسلطان را به‌سست عنصری جنایت کارانه وحتی حماقت متهم می کنند . ولی اگر وقایع آخرین سالهای سلطنت محمد را نیك بسنجیم به این نتیجه خواهیم رسیدکه وی چارهٔ دیگری نداشته .

وی فقط درصورتی می‌توانست نیروهای خویش را در یك نقطه‌گردآورد که قوای وی نیز، مانند لشکر مغول، که در دست چنگیزخان‌آلت‌گوش بفرمانی بوده، از او شنوایی می‌داشتند. ومسلماً مناسبات سلطان وسرداران او خصمـانه بوده، چنین چیزی امکان نداشته.

به‌احتمال قوی‌اگر میان سرداران سلطان توافق وجود می‌داشت ودر رأس ایشان پیشوایی لایق و مقبول عموم قرار می‌داشت، ایشان به‌دفع مغولان توفیق حاصل می کردند. ولی پس ازپیروزی، این نیروی شگرف متوجه سلطان‌خویش و دودمان وی می‌گشت.» (۸۲۵-۲۶).

«دلیری‌های تیمور ملك نیز مانند قهرمانی‌های شخص سلطان جلال‌الدین نمونه‌های درخشانی از دلاوری‌های فردی شمرده می‌شدکه از لحاظ امر مشترك بالکل بی‌فایده‌بوده است.

ما دراین‌گیرودار در میان مسلمانان پهلوانانی می‌بینیم که به یاری مشتی جنگ آوران معجزات دلیری ابراز می‌دارند (که تحمیل خود ستایی ایشان و

دیگران باعث شده که در شرح آن غلو شود) ولی بالکل از سازمان بخشودن به نیروهای مهم‌تری عاجز بد وبدین‌سبب در برابرقوای اصلی تاتار جزعقب‌نشینی کاری نمی‌کند» (ص۸۲۱ و ۱۰۹۳).

پس از ذکر درگذشت سلطان محمد خـوارزمشاه در جزیره‌ی آبسکون، گوید:

«چنین بود پایان‌کار سلطانی که بخش‌اعظم اراضی امپراطوری‌سلجوقیان را بزیر فرمان خویش درآورده، متحد ساخته بود.

وی به‌هنگام مغول چنان نقش ناچیز ورقت‌انگیزی ایفاء کرد که مغـولان خود، او را به‌فراموشی سپردند.

حتی در روایات وافسانه‌های قرن سیزدهم میلادی (هفتم‌هجری) بالکل‌از او نامی نیست وفقط از جلال‌الدین یاد شده است.» (۸۸۶).

درباره‌ی اعتلای رفاه‌مادی مردم خوارزم هم‌گوید: «با سطح عالی‌تربیت و فرهنگ ایشان متناسب بوده قرن‌های دوازدهم وسیزدهم میلادی (ششم و هفتم هجری) برای عالم اسلام مانند قرون پیشین عهد ترقی وتعالی نبوده، ولی‌هنوز گنجینه‌های علمی که از نسل‌های ماقبل به‌ارث رسیده بوده، با جد تـمام حفظ می‌شده. درآن عهد تألیفات مهمی که ملخص وانموذجی منقول ازآثار سابـقان بوده پدیدآمد و کتابخانه‌های غنی تأسیس شد.» (۸۹۰).

در مورد قیام «محمود تارابی» نیز این‌گفته‌های او ارزنده است:

«به‌طوری که از داستان جوینی برمی‌آید نهضت مزبور نه‌تنها علیه‌مغولان بلکه برضد اشراف بخارا نیز بوده است.

محمود تارابی نیزمانند سنجر ملك مبین نیازمندی‌های مردم فقیر وبه‌ویژه روستاییان، که بیش از همه از هجوم مغول رنج کشیده وزیان دیده بودند، بوده است» (۹۸۴).

«خروج ونهضت تارابی نیز مانند همهٔ نهضت‌های مردم مبنای دینی‌داشته ولی رهبر خروج مبین عقاید «برحق» اسلامی[سنی] نبوده، بلکه معتقدات عوام را تبلیغ می‌کرده.» (۹۸۵).

همانطور که قبلاًاشارت رفت، مورخان‌معاصر شوروی با عقیده‌ی‌بارتولد در موردناچیز شمردن اهمیت ویرانگری‌ها وغارتگری‌های مغولان و مهم شمردن ترقی بازرگانی بوسیله‌ی‌آنان، بهیچوجه موافق نیستند. (رش: ص۲۱ و ۹۵۸).

* * *

بنابرآنچه‌گذشت، ترکستان‌نامه از رهگذر تاریخ و فرهنگ ایران ، چه پیش از اسلام وچه‌پس ازآن درهمه‌ی دوره‌ها دارای اهمیت ویژه‌ای است.

ماوراءالنهر نه‌تنها قرنها بل شاید رویهم رفته بیش از دوهزار سال یکی از ایالات مرزی وازمناطق بسیار مهم‌فرهنگی ایران‌زمین بشمارمی‌آمده واصولا تاریخ‌مشترك وپیوندهای ناگسستنی با سرزمین‌های «این‌سوی نهر» داشته وشاید هنوز هم داشته باشد.

بررسی جغرافیایی تاریخی که بارتولد در فصل یکم (ص۱۶۷ـ۳۹۹)از ولایات و شهرهای آن سرزمین جدا شده از ایران بدست داده ــ همچون دیگر فصول درنوع خودکم مانند است .

بی‌اغراق «ترکستان‌نامه»، یك شاهکار، ونمونه‌ی والای تحقیق و تألیف بشمار می‌رود، که ۷۵ سال پیش‌ـ نه‌با وسایل آماده‌تر ومتون چاپ شده ومنابع در دسترس امروزیـ پدیدآمده، وبارتولد خود نیز نمونه‌ی والای یك محقق و مورخ ودانشمند عالیقدر واستاد واقعی است ، باشدکه استنتاجات ونظریات او، مندرج در این اثر، بخصوص به‌چشم‌آن‌به‌اصطلاح «استاد»های تاریخ برخی‌از دانشکده‌ها بیایدکه تاریخ را با «نقالی» مشتبه نموده، بی‌هیچ خجالتی به جای تدریس تاریخ وفلسفه‌ی آن «نقل» می‌گویند.[۱]

البته‌گمان نمی‌برم‌که چنین «حضرت استاذ»هایی این اثـر بارتولد را بخوانند و یا احیاناً بفهمندکه چه‌کار باید بکنند.

باری، «ترکستان» بارتولد، در تألیفات مربوط به دوره‌ی اسلامی برخی ازمحققان ایرانی نیزجزو منابع اصلی بشمارآمده، چنانکه ــ از جمله‌ـشادروان «عباس اقبال» در تألیف بخش‌هایی از «تاریخ مغول» استفاده‌ی شایانی از آن کرده وبه‌عنوان «تألیف علمی نفیس» یاد نموده است (تاریخ مغول، ص ۸۹ و ۴۹۵).

ترجمه‌ی این اثر به‌فارسی، از مهمات امور علمی وادبی بوده، که سالها

۱ـاخیراً در جلسه‌یی‌دیدم‌که‌آقای «حقیقت» نقال مشهور، ابیات‌شاهنامه را بسیار درست‌تر از برخی از استادان فردوسی‌شناس می‌خواند وهم قضایای شاهنامه را درست‌تر وعالمانه‌تر(!) تفسیر وتحلیل می‌کند. کارها برعکس افتـاده، استاد ، نقال می‌شود ونقال، استاد (!)

آرزوی به‌انجام رسیدن‌آن ابراز می‌گردید.

از ترجمه‌ی‌آن به انگلیسی پیشتر یاد شد. ترجمه‌ی عربی‌آن، ۱۷ سال پیش توسط «الدکتور احمدالسعید سلیمان» صورت گرفته و در قاهره به‌طبع رسیده.

همچنین ترجمه‌ی «ازبکی»آن به‌سال ۱۹۳۱ در سمرقند منتشرشده‌است.

ترجمه‌ی‌فارسی، خوشحتانه، به‌دست کسی‌صورت‌پذیرفته که درحال‌حاضر شاید تنها مترجم صاحب صلاحیت ازهرحیث (وبیر صاحب «وراعت ناگزیر») می‌باشد.

درباب احوال وآثار کریم‌کشاورر سخنی‌نمی‌گوییم. علاقه‌مندان‌میتوانند به«کتاب امروز» (دفتر سوم، ارانتشارات شرکت سهامی‌کتابهای جیبی) شمارهٔ مخصوص «کریم‌کشاورز: مترحم، نویسده، انسان» ، خرداد ماه ۱۳۵۱ (ص ۲ـ۱۳) رحوع کنند.

به‌راستی‌که سه عامل‌کامل برحسته‌ی علمی، یکحاگردآمده تا « ترکستان نامه» چونان یك اثر عالی ایرانشناسی درزبان فارسی پدید آید :

یکم ، مؤلف دانشمند فقیدآن «بارتولد» .

دوم، کتاب بسیارگرانمایه‌ی «ترکستان».

سوم،مترجم ارجمند دانشمندی چون «کریم‌کشاورز».

مترجم،طبق معمول‌همه‌ی متون فارسی منقول درمتن‌روسی راـ درصورتی که نقل مستقیم بوده باشدـ ونامها و اصطلاحات راکه به‌خـط روسی نـقل و به‌آن‌زبان‌ترجمه شده است، با اصل فارسی‌آنها وبا درنظرگرفتن چاپهای نوین و انتقادی منابع، مطابقه و مقابله نموده و عیناً در جای‌هـای خود به نقل آورده است .

وی به‌مشکلات‌کار خویش‌درنقل نامهای اقوام‌واشخاص واعلام‌جغرافیایی، که به گونه‌های محتلف در منابع یاد گردیده، اشاره کرده است (ص هشت ـ تا ـ نه).

دیگرآنکه مترجم، مرجع‌های روسی وبعضاً فرنگی را ـ درپانویس‌هاـ اغلب‌به‌فارسی ترجمه‌کرده است، واین‌بیانگرموضوعاتی‌تواند بودکه‌خواننده‌ی علاقه‌مند وجستجوگر ومحقق را برمی‌انگیرد تا به‌آن منابع‌ـکه عنوانهای روسی

و یا اصلی آنها در کتابنامه‌ی پایان کتاب فهرست شده ــ در صورت لزوم رجوع کند، و هم بدین ترتیب متوجه می‌شویم که دیگران در چه موضوعاتی کار و تحقیق کرده‌اند، منجمله آثار خود بارتولد ودیگران

زبان ترجمه، همچنان منسجم و فخیم، واز ترجمه‌های سابق مترجم، فارسی‌گرایانه‌تر و روان‌تر است. اینك اگر به‌چند اشتباه بسیارکوچك اشاره می‌شود، از ارزشمندی مطلق ترجمه ابداً و اصلا ذره‌یی نمی‌کاهد :

«اگرچنانچه» (ص ۴۸۷، س۱۵)، « ساتع » (ص۴۳۷، س۸؛ به جای «ساطع». در غلطنامه ذکر نشده)، « فوق‌الذکر » (ص ۵۱۲، س۹)، «رخوت» (ص ۶۵۲، س۱۰). (جمع «رخت» که متعربان پیشین بکار برده‌اند) ، «پیاده کردن و عملی‌ساختن نقشه‌های سوق‌الجیشی چنگیزخان» (ص۸۴۹ ، س ۱۶)، به‌ویژه وقتی «عملی ساختن» آمده، دیگراین تعبیر بی‌مزه‌ی فرنگی «پیاده کردن» را شایست آوردن.

بهتر بود مترجم‌گرامی رعایت مطابقت صورت مکتوب فارسی برخی‌از نامها را با صورت ملفوظ آنها می‌کرد ، مانند «اسماعیل» به جای «اسمعیل» و «عبدالرحمان» به جای «عبدالرحمن».

«قلعهٔ فرزین» که مترجم در میان دو قلاب به‌نقل از «نسوی»آورده که«در حدودکرمان» است و گوید:

« بنظر میرسدکه قلعه‌ای‌که از آن سخن‌در میان است«استوناوند» باشد، که رکن‌الدین درآنجا محصور وبدست مغولان کشته شد» (ص ۸۷۸) ، بنابر ضبط «جوینی» همین«فرزین» درست است، وآن « قلعه‌یی است‌بنزدیك‌دروازه‌ی کرج [ابودلف]، میان همدان واصفهان » (معجم‌البلدان، دارصادربیروت، ج۴، ص ۲۴۹) (و دیگرآثار جغرافیایی کهن) . این همان قلعه‌یی‌است‌که «ابن‌سینا» درآنجازندانی شد.

مناسب‌می‌دانم،گفتارخود را با این سخنان‌پرارج «بارتولد» ازسخنرانی دفاعی او (ضمائم‌کتاب، ص۱۱۰۰) ــ به‌پایان آورم:

«ما می‌بینیم که آدمیان همه‌جا یکسانند و تفاوت میان فرهنگ مشرق و مغرب را چنین توجیه توان کرد که فعالیت فکری اقوام مشرق زمین بر اثـر

اوضاع و احوال خاص متوجه طریق دیگری گشته است. و به‌هیچ وجه ضرورت ندارد که به فرضیات ذهنی و غیر تجربی توسل جسته بگوییم که میان طبیعت آدم شرقی و آدم غربی تفاوت‌های اساسی و یا ویژگی‌های ماسرددی نــژادی وجود دارد.

توجیه علمی تاریخ مشرق زمین امری است لازم و ضروری زیرا که در غیراین صورت قوانینی که فقط بر پایهٔ تاریخ اروپا تدوین شود حتماً یك جانبه خواهد بود و به‌هدف غایی علم تاریخ- یعنی کشف قوانینی که زندگی آدمیان تابع آن است ـ نخواهیم رسید».

عبدالرحمن عمادی

(شش جهت)

به اهتمام علی‌اکبر جعفری راولپندی ۱۳۵۳

چنانکه پوشیده نیست، نهال زبان فارسی، بر زمینهٔ خـویشاوندیـهای فرهنگ کهن هند و ایرانی، در زمان پادشاهان گورکانـی، در هنـدوستان، بچنان برومندی واوجی رسید که اگر دنبالهٔ پاسداری وآبیاریش رهانشده بود، امروز، دست کم، یکی از چند زبان بزرگ ورسمی شبه قارهٔ هندبود.

در آنزمان: « ازهندوان ، قومی که بیش از دیگران ، به‌کارمندی دولت فارسی پرورتیموری درآمد وادیبان وشاعران بیشماری را پرورد، قوم (کایست) دهلی و اطراف آن بود»[1]

از میان همین تیرهٔ (کایست)ها ، هندوئی، ایرانی فرهنگ و فارسی زبان و صوفی‌نگرش، بنام (روپ‌نارایـن[2])در آستانهٔ چهلمین سال پادشاهی (اورنگ زیب عالمگیر) پادشاه نامدار(گورکانی) در سال ۱۱۱۳ هجری قمری، درشهر (شاه جهان‌آباد دهلی)، کتابچهٔ کوچکی بزبان فارسی، بانثری آراسته ، بـنام (شش جهت) نوشته وبیادگارگذارده است که در سال ۱۳۵۲ هجری خورشیدی، با (تصحیح و تحلیل) و کوشش فاضلانهٔ پژوهندهٔ ایرانی، آقای(علی‌اکبرجعفری) بوسیلهٔ (مرکز تحقیقات فارسی‌ایران وپاکستان) چاپ ونشرگردیده، سنددیگری از پیوستگی دیرین فرهنگی ایران وشبه قارهٔ هند بدست داده است.

کتابچهٔ (شش جهت) که اکنون در دسترس است یك متن اصلی در ۱۷ صفحه داردکه (روپ نارایـن) هندو درآن پنج داستان کوتاه را چنان‌پشت‌سرهم آورده که اگر کلمه‌های سرخرنگ آغازوپایان سطرها وسه ستون میانین‌صفحه‌ها را از بالا بپائین جداگانه بخوانند، پنج داستان کوتاه متن را سوا میتوان‌یافت. و ازاین‌رو پنج داستان در پنج ستون صفحه‌ها که پنج جهت نامیده شده‌اند با

۱ـ صفحهٔ یازدهم مقدمهٔ آقای‌علی‌اکبر جعفری.
۲ـ Rûp _ NÂRÂYAN

خود متن معمولی یکنوع تصویر (هندسی–ادبی) شش صورتی یا (شش‌جهت) ساخته‌که نمایانگر ذوق وسبك هندی بوده ناگزیر روایی نثر را تا انـدازه‌ای فدای بازی با کلمات ساخته است. (خود روپ نارایں) در چند دوبیتی اثر را چنین شناسانده:

این نامـهٔ دلگشا کـه هر صفحهٔ آن	آراسته گلشن است چون باغ جنان
از شش جهتش چوقصه‌ها هست عیان	شدنامش(شش‌جهت) به فصل یزدان

این نسخه که‌شش‌قصه‌دراومکنون‌است	چون سینهٔ عارفان‌پرازمضمون است
چون هرجهتش‌زقصه‌ای مشحون‌است	گرنامش(شش‌جهت) بودموزون‌است

* * *

هندوی شش جهت نویس که میخواسته در شعر هم طبع‌آزمائی کند پنج دوبیتی وسی ودوبیت پراکنده وده‌جمله (نیمه شعر) مانند، بهمراه داستان (شش جهت) کرده است که شعرهایش رویهمرفته خام ونارسا بنظر میرسند.

بر کتابچهٔ (روپ‌نارایں) آقای علی‌اکبر جعفری یادداشت‌هائی در آغاز وپایان جزوه دربیست صفحه‌بفارسی وشش صفحه بانگلیسی افروده وعکس‌هشت صفحه از نمونهٔ‌نسخهٔ اصلی رانیزچاپ کرده است که‌آگاهیهای‌سودمندی رادربر دارد.

چیزی که دریادداشت‌های آقای (جعفری) ودرکتابچه بیامده این است که چراکتابچه (شش جهت) نامیده شده است؟

آیا (شش جهت) تنها برای همان ترتیب قرار دادن داستانهـا بصورت (هندسی–ادبی) در شش‌سو وشش ردیف بوده یا اینکه (شش جهت)درفرهنگ و ادب قدیم ایرانی معنی ومفهوم ویژه‌ای هم داشته است؟

عنوان (شش جهت) در زبان فارسی در معنی ولفظ قدیم است. بی‌جا نمیدانم در این باره چندکلمه‌ای اشاره‌وار بیاورم:

(ابوریحان بیرونی)درکتاب(التفهیم...)آورده: «شش جهت: یعنی:چپ وراست وپس وپیش وبالا و پائین»[1].

(حکیم ناصر خسرو) بشیوهٔ حکیمان (نهان‌بین) (شش‌جهت عالم) را در کتاب (خوان اخوان) خود بزبان دشوار فلسفه بازگو کرده و از حکمت اعداد کمك‌گرفته و نوشته است:

«سخن‌اندر شش جهت عالم: ایزد تعالی، مرعالم مرکب‌را، به شش‌جهت تمام

۱ــ التفهیم ـ تصحیح همائی ـ چاپ‌اول، ص۴.

کرد. چون: زیر وزبر وچپ وراست وپس وپیش. وهفتم: آن خود عالم بود. تا شانی باشدمر بینندگا برا بچشم بصیرت... عالم به(شش جهت) ازبهر آن‌محصور گشت که، عدد، خود ۹ آمد از نهاد ایزدی. و (ده) به (یکی) بـازگشت بعقد. همچنانکه (بیست) به (دو) بازگشت و(سی‌امی) به(سه) بازگشت. و ۹ عرض است. که (یك) جوهر بردارندهٔ آن است[1]... پس (یك) جوهر بردارنده است مر «شش جانب» را . و «یك» جوهر بر ، بردارنده است مر۹ عرض را. ومیان (یکی) که علت شمار است، ومیان ۹ که تمامی اصل شماراست ازآحاد ، شش، عددی‌تمام‌است. ازبهر آنك جرعهای‌او بروزیادت‌نگیردو کم ازاونیاید. چنانکه: نیمهٔ شش، سه‌است. وسه‌یك او، دواست. وشش یك او، یك‌است. وچون مراین جرء ها راجمله‌کنی[2]، شش‌آید. نه‌کم ونه بیش. واورا راهنمای‌است بر(شش صاحب شریعت) ازآدم تامحمد مصطفی علیهم‌السلام . »[3]

در شعر پرمعنای زیر (حکیم ناصرخسرو) ازروی نجوم قدیم ده فلك را (پادشاه ده‌سر) و(شش‌جهت) را (شش‌روی) وهفت‌ستارهٔ رونده را(هفت‌چشم) وچهارعنصر را (چهار خصلت) که همه در یك خانهٔ جهان هستی هستند، نامیده و گفته :

وآن‌پادشاه ده‌سر وشش‌روی وهفت‌چشم	با چارخصلتان به‌یکی‌خانه‌اندرند.[4]

نظامی گنجوی گفته:

ز تو یك تیغ هندی بـر گرفتن	ز شش حدجهان لشکر گـرفتن
جهت درشش گـریبان در سرافکـند	زمین راچارگوهر دربرافکند.

حافظ گفته:

فریاد که از شش‌جهتم راه ببستند	آن‌خال وخطوزلف‌ورخ‌وعارض‌وقامت

یا:

شهراست پرکرشمهٔ حوران زشش جهت	چیزیم نیست ورنه‌خریدارهرششم

توجه‌به معانی کنایه‌ای (شش) شاید از این‌رو نیز جالب باشد که درفلسفهٔ

---

۱ ـ (بردارنده) یعنی، دربردارنده ـ متضمن‌ـ محتوی.

۲ـ جمله‌کردن، جمع‌کردن. برهم افزودن است.

۳ـ جوان اخوان. بکوشش، قویم. از انتشارات کتابخانهٔ بارانی، تهران، ۱۳۳۸، صفحات ۱۷۹ تا ۱۸۳ .

۴ـ دیوان شعر، ص ۱۲۱.

بودائی، بگمان برخی از اندیشمندان قدیم آن آئین، انسان از (شش عنصر): (خاک ـ آب ـ هوا ـ آتش ـ خلاء ـ شعور) ساخته شده است که از شش عنصر یاد شده، پنج تای آن خاکی و نیست شونده‌اند که با مرگ انسان نیست میشوند و از میان میروند، اما عنصر ششمی، که (شعور) است برجامانده همچون تخم و هسته‌ای برای زندگی تازه، سرانجام قالبی نو یافته مایه‌وشالودهٔ زندگی نوین میشود..

بنابراین (شش جهت) در فرهنگ قدیم ایرانی وهندی معانی آشنا و کهنه‌ای نیز داشته‌است که میتوان عنوان کتابچهٔ (روپ نارایں) را کنایه‌ای بدانها نیز شمرد.

با اینکه کتابچهٔ (شش جهت) نیز مانند کتابچهٔ (چهار تقویم در دو سال و در یک شهر) که آنرا هم آقای (علی‌اکبر جعفری) با تصحیح خود چاپ و نشرداده‌اند و درشمارهٔ (۱ـ۳ سال ۱۳۵۴) مجلهٔ راهنمای کتاب از آن سخن گفتم، فهرستی ازنامها ندارد، اما چاپ آن ازچاپ کتاب‌های ما که بیماری غلطهای چاپی از سر آن دست‌بردار نیست، بسی تمیزتر ودرست‌تر است.

برای دانشمند محترم آقای علی‌اکبر جعفری که (مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان) را اداره میکنند وهرچند بچنداسنادباارزشی ازپیوند دیرینهٔ فرهنگ مردم ایران با شبه قارهٔ هند و پاکستان به‌گنجینهٔ زبان فارسی میافزایند آرزوی کامیابی بیشتر دارم واز اینکه درشمارهٔ (فروردین ـ خرداد سال ۱۳۵۴) مجلهٔ راهنمای کتاب باشتباه ایشان راپاکستانی گمان کردم پوزش میخواهم.

مهدی فروغ

بنیاد شاهنامهٔ فردوسی*

پایه‌گذاری وهدف

در تابستان سال ۱۳۵۰ طرح ایجاد یك مؤسسهٔ تحقیقی در بارهٔ شاهنامه موردتصویب شاهنشاه قرار گرفت و این مؤسسه بنام بنیاد علمی و فرهنگی شاهنامهٔ فردوسی مقارن با جشن بنیانگذاری شاهنشاهی ایران تشکیل شد، هیئت امناء بنیادشاهنامه تحت ریاست جناب آقای پهلبد وزیر فرهنگ‌وهنر، از آقایان زیر تشکیل‌شد:

استاد مجتبی مینوی، دکتر پرویز ناتل خانلری، دکتر یحیی مهدوی، دکتر سید حسین نصر، دکتر عباس زریاب خوئی، دکتر محمد امین ریاحی و دکتر مهدی فروغ.

استاد مینوی با سوابق ممتد درکار کتابشناسی ایرانی و مطالعات ممتاز در تاریخ وادبیات ایران پس از اسلام وشرکت در بیشتر کنگره‌ها و جلسات داخلی وخارجی مربوط به فرهنگ ایرانی که خود یکی از اعضای هیئت امناء شاهنامه هستند، برای رهبری و ادارهٔ این مرکز پژوهشی انتخاب شدند وکاری راکه بیست وهفت سال پیش در چهارچوبی محدودآغازکرده و موفق باتمام‌آن نشده بودند باردیگر همراه با یك‌گروه دست‌چین از محققان جوان آغازکردند و بنیاد شاهنامه درعمارتی که درگوشهٔشمال شرقی مجلس شورای ملی‌قراردارد، خانه‌گرفت.

در اساسنامه دوهدف اساسی بنیاد چنین ارائه شده است:

«فرهنگ وتمدن جدید اروپائی، همراه با دوحربهٔ قوی و برندهٔ خود، ماشین ووسایل ارتباط جمعی درعین حال‌که رفاه ملت‌ها را بیشتر وبهترازگذشته تأمین می‌کند، سنتها و خصیصه‌های ملی وبومی ملت‌هارا درهم می‌شکند و درین تنگنا ملت‌های‌ضعیف وبدون‌گذشتهٔ روشن، خواهی‌نخواهی دچار عدم تعادل‌ملی می‌گردند ودر اقیانوس تمدن اروپائی جذب وحل می‌شوند، اخذ و اقتباس‌این

* این مقاله قبلاً به صورت جزوه‌ای به عنوان راهنمای بنیاد شاهنامه چاپ شده‌است.

تمدن توسط همهٔ ملل جهان امکان‌پذیر بوده وهست، اما مشکل اساسی ملل نوخاستهٔ عصر ما نحوهٔ اخذ وحذب این تمدن است، بدانگونه که باستقلال و تعادل ملی ایشان شکستی وارد نشود. ایران درپرتو انقلاب شاه ومردم در مدتی بس کوتاه و با سرعتی چشم‌گیر وحیره کننده توانسته است که قرنها عقب افتادگی را درطی سالی چند حبران کند و خود را پایهٔ ملت‌های بزرگ و پیشرفتهٔ اروپا و امریکا برساند. دربنجا، برای ما نیز مشکل حفظ تعادل ملی مانند همهٔ ملتهای اروپائی مطرح است، رهبر انقلاب ایران همیشه این مطلب را درنظر داشته‌اند که فقط اخذ تکنولوژی جدید برای پیشرفت کافی نیست، این اخذ هنگـامی اثر بحش و مفید خواهد بود که با رعایت موازین وضوابط بومی مملکتی توأم باشد وهیچ عاملی جزگذشتهٔ پرافتخار ومیراث فرهنگی غنی نمیتواند ملتها رااز سقوط معنوی و اسارت بین‌المللی تکنولوژی جدید در امان نگهدارد.

شاهنامهٔ فردوسی، شناسنامهٔ ملت ایران وسند افتخارماست، اثری است که هزار سال پیش خلق شده وگذشته ازآن که راه‌گشای ما، سوی گذشته‌هـای دور و پرافتخار است، خود در طی ایـن هزار سال، بطور مستقیم و غیر مستقیم، در فرهنگ اسلامی ایران اثرگذار واثر پذیر بوده است وما شاهنامه را اینچنین که امروز هست گرامی میداریم وبعنوان بزرگترین عامل ایجاد تعادل ملی به بررسی آن میپردازیم.

هدف اساسی بنیاد شاهنامهٔ فردوسی آنست که این اثر گرانقدر راکه بدون تردید یکی ازبزرگترین آثار حماسی وادبی جهان درسراسر اعصار وقرون است، ازجهات گوناگون بررسی وازآن برای رهبری وارشادنسل جوان بهره‌برداری کند.

شاهنامه باهیچیك ازآثار ادبی ایران قابل قیاس نیست، پافراترمی‌گذاریم و میگوئیم که حتی شاهنامه را با هیچیك از حماسه های ملل جهان نیز نمیتوان مقایسه کرد، این اثر فقط تاریخ گذشتهٔ مانیست، این یك شاهکار ادبی است که‌از لحاظ کلمات، اصطلاحات اصیل‌زبانهای ایرانی بخصوص فارسی کنونی، بسیار غنی است، شاهنامه گنجینه‌ای است مملو ازمطالب گوناگون دربارهٔ اجتماع وهنر ایران ویادگاری از نیاکان ماست که بیش از هر اثر دیگر مورد بحث وفحص و توجه قرارگرفته است.

بنا براین هدف دیگر بنیادشاهنامهٔ فردوسی بررسی ادبی، تاریخی، اجتماعی وهنری این شاهکار جاودان ادب ایرانی وتهیهٔ یك متن انتقادی اصیل و مطلوب از آن است».

اما در جوار این هدفهای‌اساسی میتوان ازتحقق هدفهای فرعی دیگرنیز یادکردکه اهم‌آن پرورش‌گروهی محقق‌است درین مؤسسهٔ علمی فرهنگی، استاد مینوی در مقاله‌ای‌که درشمارهٔ نخست فصلنامهٔ سیمرغ درج شده ازکمبود محقق در ایران سخن‌گفته مینویسد:

جای‌تأسف است‌که دردانشگاههای مااستادانی‌که باین رشته توجه‌کرده باشد، شاگردانی تربیت‌کرده باشد وآنها را در امر تحقیق و تصحیح متون‌کار آموخته وکارآزموده وکارکشته‌کرده باشندکم‌بوده‌اند یاهیچ نبوده‌اند، هرکسی هرچه یادگرفته‌است به سائقهٔ ذوق وشوق خودش‌بوده‌است. امروزباید بفکراین نقص بیفتیم ومتوجه شویم‌که محقق و متتبع هم همان قدر لازم است‌که دانشیار و استاد لازم است... جمعی باید تربیت بشوندکه هیچ‌کاری جز تحقیق و تتبع نکنند و حقوق ومقام ورتبه واحترام ایشان به‌همان اندازه‌باشدکه برای‌عالیترین تحصیل‌کرده‌ها و تربیت شده‌ها و فرهنگ یافته‌های‌کشور قائل شده‌ایم[1].

سپس اشاره بکاری‌که در بخش تحقیق شاهنامه‌آغاز شده است می‌کنند ومی‌نویسند‌که: دربنیاد شاهنامهٔ فردوسی، در این خانهٔ فردوسی، وزارت‌فرهنگ وهنر علاوه براینکه چند نفر ازآشنایان به‌فن تحقیق وتتبع را به‌کارگماشته است عده‌ای از جوانان را هم‌که ضمناًکارهای دیگری هم دارند گرد آورده است و می‌کوشدکه اینها را از مراحل مختلفی‌که مستلزم یادگرفتن شیوهٔ تتبع وتحقیق است بگذراند وبه‌رتبهٔ محقق ومتتبع ومصحح متن برساند[2].

۰ روش‌کار وبرنامه

پیش از اینکه بروش‌کار استاد مینوی در تصحیح وتنقیح متن شاهنامه بپردازیم ببینیم روش‌کار مولوی میرزا مهدی اله‌داد ولمسدن درکار نخستین چاپ شاهنامه چه‌بوده است، مولوی مزبور در خاتمة‌الطبع‌که درحقیقت مقدمهٔفارسی شاهنامه است پس از شکایت بسیارازنسخ مغلوط شاهنامه‌های مکتوب‌می‌نویسد:

شاهد صادق برین مقال ملاحظهٔ حال اکثرنسخ‌کتب خانهٔ امرا وسلاطین است‌که وصف عنوانی‌آنهاست:

نسخهٔ معتبر و خوش خط وبسیار غلط.الغرض چون در این بحر اختلاف افتادیم نقصی ازآن جزاین ندیدیم‌که دربعضی‌جا بشهادت لغت قدیم ومراعات مناسبت معنوی یکی رابردیگری ترجیح دادیم ودر بعضی مقام‌که باوجودکثرت

---

۱ و۲ـ سیمرغ ، شمارهٔ اول، ص ۵ و۶

اختلاف باعتبار افادهٔ همگی نسخه متساوی‌الاقدام بودند کثرت اتفاق نسخه را بکار بردیم ودر بعضی‌جا مراعات مناسبت اسلوب وطـراز کلام مصنف را پیش نموده نسخهٔ دیگر را بااینکه بکثرت بود ترك نمودیم وهمچنین دربجا داشتن و ترك کردن بعضی اشعار چنین طریق برگزیدیم که اگر شعری فصیح وبلیغ و در خور مقام ومشابه بکلام مصنف یافتیم اگرچه در یك نسخه بوده بحال داشتیم و اگرشعری غیرچسپان‌وسست‌مضمون که اصلا به کلامش نمی‌ماست‌وبا اینهمه بجز یك نسخه در دیگر نبوده آنرا ترك نمودیم مگرآنکه چنین شعر در نسخهٔ متعدده یافتیم غیر از بحال داشتنش چاره‌ای ندیدیم چه امانت ودیانت در چنین مـقام رخصتم نمیداد که کلام دیگری راکلام‌خودپنداشته‌بدون وجهی در روابط‌وصلات تغییر وتبدیل کنیم چه‌جای‌این که در جملات ومصاریع وابیات تصرفی بکاربریم ای‌کاش نفس امارهٔ بی‌پروای غیرمبالی را محکوم بودمی وخوف خرد امین‌اصلا در دل نیاوردمی تا تمامی‌کتاب را بجرأت تمام در اندك روزگار طریق شتـر بی‌مهار پیموده درست کردمی»[1]

کاری‌که این چند نفر در یکصد وشصت سال پیش بانجام رساندند قابل تقدیر است و فراموش نکنیم که درآن زمان‌کار چاپ حرفه‌ای اختصاصی ونوپا بود و تصحیح متنی برپایهٔ ۲۰ تا ۲۷ نسخه‌که عدهٔ ابیاتشان میان ۳۹۸۵۱ تا ۵۹۲۶۰ بیت بودکاری بس دشوار وعظیم شمرده میشدکه با همت این‌پیشگامان بمرحلهٔ عمل رسید

حال ببینیم‌روش‌کار محققان‌شوروی چه‌بوده است،گفتیم که در سال ۱۹۵۰ در شوروی‌مجمعی بریاست پرفسور برتلس دانشمند شاهنامه شناس،کارتهیه وچاپ یك متن انتقادی را برعهده‌گرفت. این‌گروه علاوه بر نسخهٔ مورخ ۶۷۵ مـوزهٔ بریتانیا، نسخهٔ کتابخانهٔ عمومی‌لنینگرادمورخ ۷۳۳ونسخهٔ انستیتوی‌خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی مورخ ۸۴۹ ونسخهٔ انستیتوی خاور شناسی فرهنگستان علوم شوروی باحتمال مورخ ۸۵۰ وترجمهٔ شاهنامه توسط بنداری رادراختیار داشت، پرفسور برتلس در مقدمهٔ چاپ اول دربارهٔ روش تحقیق خودمی‌نویسد:

«هیچیك از نسخ مورد استفاده نمی‌توانست پایهٔ متن انتقادی حاضرقرار گیرد، بدینجهت برای ترتیب دهندگان متن‌لازم می‌آمدکه متن اصلی را پس از مقایسهٔ دقیق‌کلیهٔ نسخه‌های مورد استفاده وبا درنظرگرفتن دقیق‌کلیهٔ اختلافات و تفاوتهای‌آنها انتخاب نموده و تفاوتها را در پاورقی قید نمایند تا محققینی که بعد در بارهٔ متن شاهنامه تتبع می‌نمایند امکان داشته باشند کلیهٔ جزئیات‌کارها را

۱ـ شاهنامه ، چاپ‌کلکته، لامسدن، ص ۵ و۶

مـورد بررسی قرار دهند، محك ومعیار شیوهٔ بیان وسبك وزبان شاهنامه در کار ترتیب دادن این متن با کمال احتیاط بکار برده شده است زیرا مسئله اینستکه‌ما متن اصلی شاهنامه را در دست نداریم. وفقط کوشش می کنیم تا هرقدر ممکن است بدان نزدیك‌تر شویم[1].»

اما خیلی زود دانشمندان شوروی متوجه این نکته شدندکه این انتخاب کاری است بسیار دقیق وپرمسئولیت، لذا درچاپ دوم کتاب که درتهران صورت
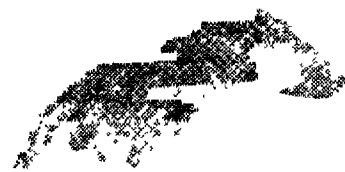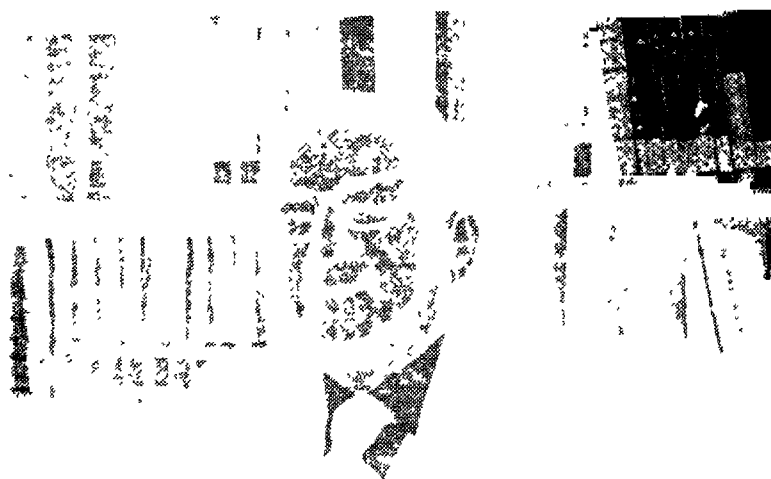
استاد مجتبی مینوی

۱ـ شاهنامه، چاپ مسکو، جلد اول، ص۷ .

گرفت روش‌کار خود را تغییردادند ونسخهٔ موزهٔ بریتانیا را بعنوان اصل‌انتخاب کردند ومتوجه‌شدند که بهتراست‌هیچگونه ذوق وسلیقهٔ شخصی‌را برای تشخیص متن اصلی ملاك قرار ندهند، علاوه‌بر آن چند نسخهٔ خطی مهم دیگر رانیز که در خارج از قلمرو شوروی نگهداری میشوند به‌نسخ قبلی خود علاوه کردند. باین نحو درچاپ دوم هفت نسخهٔ زیر را همراه با ترجمهٔ عربی‌آن توسط بنـداری پایهٔ‌کار خود قراردادند: نسخهٔ موزهٔ‌بریتانیا مورخ ۶۷۵، نسخهٔ دارالکتب‌قاهره مکتوب در ۷۱۰، نسخهٔ خطی اسلامبول مورخ ۷۳۱، نسخهٔ لنینگراد مکتوب در سال ۷۳۳ و نسخهٔ دوم قاهره مورخ ۷۸۹ و دو نسخه متعلق به‌فرهنگستان علوم شوروی مورخ ۸۴۹ ونیمهٔ اول قرن‌نهم.

استاد مینوی دربارهٔ این چاپ میگویند:

شما دیده‌اید که محققینی متعلق بدولت جماهیر شوروی سی‌سال زحـمت کشیده‌اند ویك شاهنامه از روی نسخه‌های خطی قدیم تهیه وآماده کرده‌اند ودر نه‌جلد به‌چاپ رسانده‌اند که مجموع ابیـات‌آن ۴۸۶۱۷ (باضافه ۱۴۸۶ بیت الحاقی) است.

ما امیدوار بودیم که این چاپ انتقادی که از مقابلهٔ شش‌هفت نسخهٔ‌قدیم تهیه شده است ما را از این مستغنی کند که چاپ تازه‌ای از شاهنامه بیرون‌دهیم ولی درعمل دیدیم که این شاهنامه راهم نمیتوان نزدیك به‌آنچه فردوسی‌ساخته است دانست یعنی این‌چاپ هم از غل وغش پاکیزه‌نیست.[1]

حال میپردازیم بروش‌کار دربنیاد شاهنامهٔ فردوسی:

استاد مینوی نسخه‌های مورد اعتماد و اساسی خود را این چنین معرفـی میکنند:

نسخهٔ اول موزهٔ بریتانیا مورخ ۶۷۵، نسخهٔ قاهره که تـاریخ‌کتابت آن ۷۴۱ است، نسخهٔ محفوظ در موزهٔ طوپ‌قاپوسرای ترکیه مورخ ۷۳۱،شاهنامهٔ مرقوم درحاشیهٔ‌ظفرنامهٔ حمدالله مستوفی که در۸۰۷ نوشته شده است، نسخهٔ‌دوم قاهره مورخ ۷۹۶، نسخهٔ متعلق به‌موزهٔ ملی هند در دهلی نو که تاریخ‌آن۸۳۱ است، نسخهٔ لنینگرادمورخ ۷۳۳، نسخهٔ دوم‌موزهٔ بریتانیا مورخ ۸۴۱ که‌اساس کار ژول مهل بوده است، نسخهٔ مجلس سنا که ناقص است و در اوایل قرن نهم نوشته شده است[2].

استاد در سخنرانی خود در هفتهٔ فردوسی دانشگاه فردوسی مشهد بتفصیل

---

۱ ـ نقل‌ازسخنرانی‌استاد مینوی درهفتهٔ فردوسی دردانشگاه فردوسی مشهد
۲ ـ رستم وسهراب ، ص۲۲.

دربارهٔ این نسخه‌ها و این نکته‌که اقدم نسخ اهم نسخ نیست بحث و بخصوص آخرین نسخه‌راکه‌تاریخ‌کتابتش ۸۴۱ است‌بیشتر معرفی‌کرده‌اند وسپس‌بعنوان الگوی‌کار و روش تنقید وانتحاب مینویسند:

اگر فصلی در همهٔ این نسخه‌ها نباشد مسلم است‌که از فردوسی نیست و تا ۸۳۱ به فردوسی منسوب هم‌نبوده است ولی اگر فصلی در بعضی دیگرنباشد یا بیتی مثلا در هشت‌تا نباشد ودر یکی باشد یا لفظی در نسخه‌های مختلف بـه صورتهای‌گوناگون نوشته شده باشد، وقتی‌که این نسخ را باهم مقابله‌کنیم‌همهٔ اختلافهای نسخ را قید میکنیم ودرباب اینکه‌کدام‌بیت‌ها باید در متن‌گذاشته‌شود وبه فردوسی نسبت داده شود وبرچه‌صورت چاپ شود استشاره ومصلحت‌جوئی میکنیم ودلیل وبرهان‌عقلی ونقلی‌بکارمیبریم،تمام ابیاتی راهم‌که دراین‌نسخه‌های قدیم‌می‌یابیم اگر درمتن نگذاریم‌درحاشیه نگاه میداریم واگر درصحت انتساب آن بفردوسی شکی‌داشته باشیم‌آن شك خود را اظهارمیکنیم، دست ودل ماميلرزد که مبادا یك‌کلمه ازکلمات فوت شود وچیری ازگفتهٔ فردوسی یا از الفاظی‌که ممکنست به روشن‌کردن مشکلی‌کمك‌کند ازمیان برود.

سپس بآن‌کسان‌که از ذوق سخن میگویند اشاره‌کرده مینویسند:

چگونه میتوان به ذوق متکی بود، ذوق‌کی؟ ذوق همهٔ ایرانیان؟ که امری است محال، وپس از مقایسهٔ برخی نسخ‌که بروش ذوقی و غیر تحقیقی فراهم شده میگویند :

راه صحیح اینست‌که به‌نسخه‌های قدیم ومعتبر رجوع‌کنیم وآنها را باهم بسنجیم و با متنهای دیگر فارسی‌که از قرون قدیم بما رسیده است مقایسه‌کنیم‌و سعی‌کنیم‌که مشکل را حل‌کنیم وبدلیل وبرهان (نه‌ذوق) ثابت‌کنیم که صحیح فلان طور است .

آنگاه پس از بحث دربارهٔ روش تحقیق‌که ما بایدآنرا دقیقاً از محققان خارجی اکتساب کنیم مینویسند :

در بنیاد شاهنامهٔ فردوسی ماکار باین نداریم‌که عدهٔ ابیات نسخه‌ها‌چندتا خواهد بود، ۴۸ هزار یا ۶۵ هزار از برای ما مهم نیست، مهم اینست‌که‌آنچه چاپ میکنیم‌تاحد امکان همان‌طوری باشد یا نزدیك‌بآن صورتی باشدکه‌فردوسی نوشته بوده است ومشکلات لفظی‌ومعنوی‌آن ابیات‌را هم رفع‌کنیم، بیتهائی‌را که میتوانیم الحاقی بودن‌آنها را ثابت‌کنیم از متن خارج‌کنیم یا اقلا به‌نشانی ممتاز سازیم وهمهٔ ابیاتی راکه از فردوسی میدانیم در نسخهٔ خود بیاوریم، همهٔ

اختلافات موجود بین نه نسخه‌ئی راکه تاریخ آنها پیش ازین داده شدقید کنیم و چاپ کنیم.

ودرپایان‌سخن مطلبی راارائه میکند که بسیاری ازشایعات دربارهٔ تأسیس بنیاد وکار اساسی آن را باطل میسازد:

بهیچوجه درصدداین نیستیم که چاپهای‌سابق را منسوخ کنیم. این‌همه‌چاپ که در هندوستان و ایران واروپا شده است همه دردست مردم میماند. نمیخواهیم آنهارا بسوزانیم. شما هریك ازآنها راکه میپسندید بگیرید وبخوانید یا دستور بدهید تجدید چاپ کنند، چاپ بایسنقری هست، چاپ امیر بهادری هست،چاپ میرزا محمد مهدی ارباب اصفهانی هست، چاپ بروخیم ومحمد رمضانی ودبیر سیاقی و امیرکبیر هست وهرکس هم که بخواهد میتواند یك چاپ دیگر به‌وزن هفده من بکند که باجرانقال جابجا بکنند، منتخباتی هم از شاهنامه کرده‌اند مثل خلاصهٔ شاهنامه ومنتخب شاهنامه هردوکار مرحوم محمدعلی فروغی.

یك چاپ شاهنامه هم باست به‌دست ما درست شود و به موجب پیشنهاد وزارت فرهنگ وهنر ارادهٔ سنیهٔ همایونی برآن قرارگرفته است که بنیادشاهنامه این‌کار را انجام دهد [۱]

چاپ وانتشار رستم وسهراب که نخستین‌کار و آنهم‌کارآزمایشی بنیاد بود درآبان‌ماه ۱۳۵۲ صورت‌پذیر شد،این کتاب برخلاف تصور عده‌ای که‌میگویند بنیاد قصد دارد شاهنامه راکوتاه ومختصر کند دارای این خصوصیات است:

«متن این داستان متنی برنسخهٔ بم است (موزهٔ بریتانیا مورخ ۶۷۵) که دارای ۱۰۵۱ بیت است، یك بیت را حذف کردیم و سه بیت در قلاب ازروی نسخه‌های دیگر برآن افزودیم زیراکه معنی اقتضا میکردکه این ابیات اضافه شود، ازین۱۰۵۳ بیت، ۲۵ بیت را الحاقی میشماریم که‌آنها را به‌علامت‌ستاره ممتاز کردیم باقی‌میماند ۱۰۲۸ بیت که‌با اندك اطمینانی‌میتوان‌آنها را ازفردوسی دانست والله‌اعلم.» [۲]

با انتشار رستم وسهراب گروهی از دانشمندان ونویسندگان با زبان وقلم به‌نکته‌بینی وانتقاد ازین بخش شاهنامه پرداختند واین درست همان بودکه‌استاد درمقدمهٔ‌خودبررستم وسهراب خواسته بودند: بالفعل این داستان رستم وسهراب را بدین‌صورت که حاضر وآماده کرده‌ایم‌به‌چاپ رسانیده ومنتشر ساختیم تااهل

۱ـ از سخنرانی استاد مینوی در دانشگاه فردوسی مشهد.

۲ـ رستم وسهراب، چاپ‌بنیاد، ص ۲۲.

تحقیق ومردان ادب آنرا از مد نظر بگذرانند ورأی خویش را درباب متن تهیه شده ونقادی که درآن کرده‌ایم وتوضیحاتی که برای روشن شدن معانی ابیات و کلمات لازم شناخته ونوشته‌ایم اعلام نمایند تا ممدکارهای آیندهٔ ما بشود[۱].

استاد درباب این انتقادها که برخی باشتاب‌زدگی همراه بودچنین نظردادند:

نمونه‌ای ازکار ماداستان رستم وسهراب بود که منتشر گردید ودیده‌اید که در تهیهٔ آن چه شیوه‌ای پیش گرفتیم و بعضی از اهل ادب انتقادهائی هم در باب آن منتشر کردند، خوبست قدری صبر وحوصله داشته باشید این نمونه‌ای راکه ازکارما درآمده است باآخرین چاپی که بدست شما داده‌اند بسنجید، بعددرباب آن اظهارعقیده کنید[۲].

این مطلب انسان را بی‌اختیار به‌یاد قطعه شعری می‌اندازد که مصححان نخستین چاپ‌شاهنامه در خاتمةالطبع کتاب آورده‌اند وما نیز بعنوان پایان‌دلپذیر این بحث آنرا نقل میکنیم:

... پس اگرچنین بزرگان زبان مطاعن برماگرفتاران بگشایندکه چنین کار آسان و چندین امتداد زمان واین چه بطالت است واین چه کسالت بباشدکه معذوراند وحق بجانب خود دارند ولله درمن حکا علیه‌الرحمه من‌الله‌تعالی.

حکایت شهری با روستایی که وی را بباغ خود برد

شهریی شد ز ره شهر بده	تاگشاید ز دلش گشت گره
دید ز ابنای دهش دهقانی	بردش از راه سوی بستانی
باغی آراسته چون باغ بهشت	بل کز آراستگی داغ بهشت
میوه‌ها تازه و تر شاخ به شاخ	روزی از باغ روان کرد فراخ
سیب و امرود بهم مشت زده	فندق از خرمی انگشت زده
نار پستان صنمی شاخ انار	سرکش از بوسه وآبی زکنار
شهری القصه چو آن باغ بدید	گاو نفسش بچراگاه رسید
می‌نکرد از پس و از پیش نگاه	هم چوگرگی که فتد دررمه‌گاه
هم چو بادی که ز دشت آید سخت	میوه با شاخ شکستی ز درخت
کندی آن سان ز درختی سیبی	که رساندی بدرخت آسیبی
به سوی نار چو دست آوردی	حلقهٔ لعل شکست آوردی
ور یکی خوشه ز تاك افکندی	تاك را پایه بخاك افکندی

۱ـ رستم و سهراب، چاپ بنیاد، ص ۲۲.

۲ـ از سخنرانی استاد مینوی در دانشگاه فردوسی.

بی‌خودیهاش چو دهقان میدید بر خود از غصهٔ آن میپیچید
شهریش گفت ز من این تک وپوی گر نه بر وفق مرادست بگوی
گفت من با تو چه گویم آخر ز تو انصاف چه جویم آخر
نه یکی دانه بـه گـل کاشته‌ئـی نه نهـالی ز گـل افراشته‌ئی
نه زمینی ز تو آراستـه گشت نه درختی ز تو پیراسته گشت
نه شد از بیل کفت آبـلـه‌دار نه شدی غرق بخون آبـله‌وار
آبیاریت شبی خـواب نـبـرد راحت خواب ترا آب نبرد
در دلت نیست جز ایـن انـدیشه کین نخود رسته‌چو کوه ویشه
کی ز رنجم بود آگه دل تو نیست جز بی‌خبری حاصل تو
رنج‌هم درد کـه داند؟ هم درد شرح آن هست نه بی‌دردان‌سرد[۱]

در اردیبهشت سال ۱۳۴۷ شاهنشاه‌آریامهر هنگام‌گشایش بنای یادگاری فردوسی در طوس، لزوم تحلیل بیشتر از فردوسی واستفادهٔ ملی از اثر جاودانی طبع وی‌شاهنامه رابجناب‌آقای پهلبد توصیه فرمودند. ازآن‌زمان وزارت‌فرهنگ وهنر مطالعهٔ دامنه‌دار خود را دربارهٔ نحوهٔ شروع‌کار آغاز کرد و سرانجام برای سرپرستی ورهبری‌گروه علمی که دربنیاد شاهنامه میباید بکار تحقیق بپردازند از استاد مجتبی مینوی دعوت بکار کرد. ایشان در پاسخ این دعوت درتاریخ ششم مهرماه ۱۳۴۸ مینویسد:

«اگر وزارت جلیلهٔ فرهنگ‌وهنر بخواهند و بودجهٔ مرتب وعکسهای نسخ خطی شاهنامه وهمکاران مستعد وکارمندان مورد احتیاج ولوازم‌کار به‌بنده‌بدهندو پشتیبانی وحسن‌نیت دستگاههای فرهنگی یار بنده باشد مدت شش هفت سالی‌در تهیهٔ متن صحیح ومعتبری از شاهنامه وچاپ و انتشارآن اهتمام خواهم‌کرد. این کار بنظر بنده برهر نوع تحلیلی‌که از فردوسی بخواهیم بعمل بیاوریم رجحان دارد، ما نباید باین انتظار بنشینیم‌که در ممالك دیگر برای ما شاهنامه تهیه کنند و باین خوش باشیم‌که در پایتخت‌کشور خیابانی ومیدانی بنام فردوسی داریم. در سه‌سال پیش موضوع تهیهٔ متن شاهنامه را بعرض جناب‌عالی رسانیدم ومکرر توسط اشخاص مختلف تأکید وتأیید شده‌است. ازبنده این‌کار برمیآید ونمیدانم چند سال دیگرزنده‌ام. هرچه زودتر شروع‌کنم امیدبه‌آنکه آنرا بپایان برسانم بیشتر است.»

۱ـ خاتمة‌الطبع شاهنامه، لامسدن، چاپ کلکته، سال ۱۸۱۱، ص۷و۸

با تصویب شاهنشاه آریامهر بنیاد علمی وفرهنگی شاهنامهٔ فردوسی درنیمهٔ سال ۱۳۵۰ درساختمانی که به‌مجلس شورای ملی تعلق دارد تشکیل شد، استاد مینوی نخستین گزارش خود را در ۱۰ آبان ماه به‌وزارت فرهنگ و هنر تقدیم کردند. چون این گزارش حاوی مطالب، جالبی دربارهٔ شاهنامه است‌عین آنرا در این کتابچه نقل میکنیم:

وزارت محترم فرهنگ و هنر

در تعقیب عرایض سابقهٔ خود راجع به تهیهٔ نسخهٔ مصحح شاهنامه وطبع آن باستحضار خاطر شریف میرساند:

شاهنامه دوبار تحریرکامل شده‌بوده‌است، یک‌بار در۳۸۴ و باردیگر برای سلطان محمود در ۴۰۰ هجری.

در نسخه‌هائی از شاهنامه که بدست ما رسیده است‌مندرجات هردوتحریر بهم مخلوط شده‌است وهیچ نسخه‌ای نیست که فقط از تحریر اول نقل‌شده‌باشد. وانگهی‌هیچ نسخه‌ای ازشاهنامه‌هم نیست که به‌مرور دهور به‌دست کتاب بی‌امانت قرنهای متوالی تغییر وتبدیل وتحریف درآن راه نیافته باشد. حمدالله مستوفی قزوینی مورخ وجغرافیادان قرن‌هشتم هجری که تحریری ازشاهنامه فراهم‌آورده است وذیلی در۷۵ هزار بیت بنام ظفرنامه بران نوشته می‌گوید: «هرچه نسخهٔ شاهنامه من‌دیدم بیش از پنجاه هزار بیت نداشت، وچون فردوسی گفته است که شاهنامه دارای شصت‌هزار بیت است من شش سال صرف وقت کرده نسخه‌های مختلف را جمع‌آوری کردم وزحمت کشیده واز مجموع آنها ده‌هزار بیت‌فراهم کرده برمتن‌شاهنامه افزودم‌تا شصت‌هزار بیت‌کامل شود وقتی که عالم ومورخی مثل حمدالله مستوفی مرتکب چنین خطائی بشود از دیگران چه توقع می‌توان داشت.

برما واجب است که همتی بکنیم وعده‌ای ازفضلا ومحققین شعر شناس و آشنا به‌اصول و قواعد تصحیح کتب چندسالی اهتمام وصرف وقت‌نمایند ولااقل از روی همین مدارکی که‌داریم نسخهٔ شاهنامه‌ای تهیه کنند که بقدر امکان‌نزدیک به‌نسخه‌ای باشد که فردوسی نوشته بوده است ومخصوصاً ابیات زائد و الحاقی را ازآن دورکنند و بطبع برسانند.

فضلای ممالک‌جمهوری سوسیالیستی‌شوروی بیش از۳۵ سال وقت‌صرف

کردند وبیش از معادل بیست میلیون دلار خرج کردند وشاهنامهٔ ما را در ۹ جلد چاپ ومنتشر کردند. شرق شناسان متعدد در این باب کار کرده‌اند وترجمهٔ شاهنامه را تمام وکمال به فرانسه و انگلیسی و ایتالیائی وروسی وآلمانی وترکی منتشر ساخته‌اند. ما نسبت به این میراث بزرگ قومی وملی خود نباید کمتر از بیگانگان علاقه‌مند باشیم.

اکنون که وزارت فرهنگ وهنر مصمم شده‌اند این کار را بمباشرت و نظارت این بنده انجام دهد باید تأکید کنم که تهیهٔ یك متن صحیح شاهنامه برای ما ایرانیان در مدتی کمتر از ۸ سال امکان‌پذیر نیست وشاید بیش از این هم مدت ببرد. در دوسالهٔ اول فقط به تهیهٔ نسخ ومقابلهٔ آنها با یکدیگر وتهیهٔ متن باید بپردازیم و چیزی نشر نکنیم.

در سال سوم تصحیح متن را باید ادامه دهیم وشاید یك دوجزوه هم از متن کتاب چاپ کنیم. درسال چهارم نیز تصحیح متن ادامه خواهد یافت وبار مقداری از آن چاپ خواهد شد.

در سال پنجم شاید بتوانیم تصحیح متن را به انتها برسانیم و از آن پس هرساله مقداری ازمتن را نشر خواهیم کرد. برای خوانندگان غیرمتخصص مثل عامهٔ مردم وشاگردان مدارس چاپهائی با توضیحات ومعانی لغات وبقیمت ارزان نشر لازم است منتشر کنیم که اینهارا از سال ششم ببعد مورد اهتمام خود قرار خواهیم داد.

چنانکه عرض شده است مؤسسهٔ تهیهٔ شاهنامه حق اینست که دائمی باشد وبرپا بماند وتتبع کنندگان وپژوهشگران به آن ملحق شوند ودر تحقیق مندرجات آن ومقایسهٔ آن با داستانهای ملل ونقد ادبی متن آن ونوشتن فرهنگ لغات آن همچنان کار کنند وحتی سایر منظومه‌های حماسی فارسی را نیز که مقلدین فردوسی ساخته‌اند، مثل گرشاسب نامه وبرزونامه و فرامرز نامه وغیره راهم نیز، بتدریج مورد رسیدگی وتصحیح قرار داده منتشر نمایند.

این قبیل کارها در راه خدمت به زبان فارسی و استوار کردن اساس ملیت ایران واجب ولازم است وهرچه خرج برای آن بشود کم شده است.

با تقدیم احترامات

بتاریخ دهم آبانماه ۱۳۵۰

مجتبی مینوی

یادداشتی از کارهای انجام شده در این مؤسسه

* تهیهٔ نخستین نسخه‌های عکسی شاهنامه: نسخهٔ قاهره و نسخهٔ لینگراد.

* تحویل گرفتن ۱۲۰ جلد کتاب از کتابخانهٔ فردوسی (در کتابخانهٔ ملی) که پایه واساس کتابخانهٔ فنی بنیاد شد.

* تدارک نسخ عکسی موزهٔ بریتانیا، ترکیه ونسخهٔ قدیم قاهره.

* مسافرت استادمینوی به‌مصروانگلستان وآلمان برای بررسی کتابخانه‌ها وموزه‌های‌مهم ومشاهدهٔ نسخه‌های اساسی. در موردنسخ اسلامبول بایدیادآوری شود که استاد درطی اقامت ممتد خود در ترکیه بعنوان رایزن فرهنگی دربارهٔ نسخ خطی فارسی موجود در این کشور اطلاعات بسیار عمیق وکافی داشتند و نیازی نبود که بآن کشور سفر کنند.

* در نیمهٔ سال ۱۳۵۰ استاد مینوی همراه با: دکترزریاب خوئی، دکتر شفیعی کدکنی، علی‌رواقی، محمد روشن، محمد سرور مولائی ومهدی قریب کار اساسی تهیهٔ متن انتقادی شاهنامه راکه باید این مراحل را، بپیمایدآغازکردند:

۱ــ باز نویسی‌نسخهٔ اساسی (نسخهٔ اول‌موزهٔ بریتانیا که اقدم‌نسخ‌است).

۲ــ بازخوانی بازنوشتهٔ نسخهٔ اساس با اصل نسخه.

۳ــ مقابلهٔ یك‌یك نسخ موردنظر با نسخهٔ اصل (بازنوشته) وبازخوانی.

۴ــ بررسی نهائی، مقابله وتطبیق بانسخه‌های اصلی.

۵ــ تلفیق مقابلهٔ نسخه‌ها وتهیهٔ نتیجهٔ نهائی مقابله‌ها.

۶ــ بازخوانی مجدد ومقابلهٔ بانسخه‌ها.

۷ــ بررسی مقابله‌ها با نسخهٔ اساس.

۸ــ اظهارنظر پژوهشگر دربارهٔ متن‌آماده شده، باحضور استاد مینوی و یکی از پژوهشگران مقدم (آقای علی رواقی).

۹ــ تشکیل‌جلسات نهائی‌بررسی متن دردفتر استاد مینوی باحضور دکتر زریاب خوئی، دکتر سید جعفر شهیدی، دکتر احمد تفضلی و پژوهشگر مقدم بنیاد و تهیه‌کنندهٔ متن.

۱۰ــ باز خوانی نهائی توسط تهیه‌کننده واستاد مینوی و بررسی نهائی توضیحات ویادداشتهای مورد نیاز. بنابرین متنی که برای چاپ آماده میشود گاهی توسط شش نفر یا بیشتر مورد بررسی ومداقه قرار داده شده است.

* داستان رستم وسهراب که‌یك‌کارآزمایشی دقیق بود و استاد مینوی‌آنرا

به‌تنهائی برای چاپ آماده کردند، نخستین قسمت شاهنامه بود که در آبان ماه ۱۳۵۲ انتشار یافت، استاد در بررسی نهائی این متن از دو پژوهشگر مقدم بنیاد دکتر احمد تفضلی وعلی رواقی درباب بعضی بیتها و لغتها استشاره کرده بودند. پس از انتشار رستم وسهراب بنیاد شاهنامه ازکلیهٔ افراد ملت ایران بویژه دانشمندان ودانش‌جویان خواست که اظهارنظروانتقادهای خودرا باین مؤسسه ارسال دارند.

بنیاد شاهنامه ازاستقبالی که ملت ایران ودانشمندان گزیده از داستان رستم و سهراب کردند سپاسگزار است وکلیهٔ انتقادها و اظهار نظرها نیز گردآوری گردیده است. در اینجا بذکر نام چند نفر از دانشمندان که در این باره با بنیاد همکاری کرده‌اند اکتفا میشود:

استاد دکتر پرویز ناتل خانلری، رئیس فرهنگستان ادب وهنر، دکتر فتح‌الله مجتبائی استاددانشگاه ورایزن فرهنگی ایران در هند، دکتر اسلامی ندوشن استاد دانشگاه وجلال خالقی‌مطلق دانشمندی علاقه‌مند از هامبورگ

* مسافرت استاد مینوی به‌پاکستان وهند، استاد در این مسافرت موفق شدند که سه نسخهٔ مهم شاهنامه راکه درکار تحقیقاتی بسیار مؤثر خواهد بود در اختیار بگیرند، یکی نسخهٔ موزهٔ ملی هند در دهلی ویکی نسخهٔ ناقص ولی مهم و قدیمی کاما در بمبئی ویکی نسخهٔ مورخ ۷۵۲ در موزهٔ کراچی.

* داستان سیاوش که یکی از طولانی‌ترین داستانهای شاهنامه است و کتابی درحدود ۶۰۰ صفحه خواهد شد از تمام مراحل بررسی ومقابله ومذاکره گذشته و چاپ آن درچاپخانهٔ دانشگاه آغاز شده است

* داستان منیژه و بیژن هم بمرحلهٔ نهائی قبل از شروع چاپ نزدیک شده است.

* پس از داستان بیژن ومنیژه مقدمهٔ فردوسی برشاهنامه، ابتدای پادشاهی فریدون وپادشاهی گشتاسب نیز بزودی برای چاپ آماده خواهد شد.

* پژوهشگران بنیاد بخشهای زیر را از مراحل اصلی تحقیق و مقابله گذرانده‌اند و برای بررسی واظهارنظر نهائی آماده ساخته‌اند:

پادشاهی فریدون	ص ۲۱ تا ص ۳۴	نسخهٔ اول موزهٔ بریتانیا (نسخهٔ اصل)
پادشاهی منوچهر	ص ۳۵ تا ص ۵۷	
پادشاهی کیکاووس	ص ۷۰ تا ص ۸۷	

داستان سیاووش	ص ۱۰۱	تا ص ۱۴۴
پادشاهی کیخسرووفرود[1]	ص ۱۴۵	تا ص ۱۵۵
داستان اکوان‌دیو	ص ۱۹۸	تا ص ۲۰۰
دوازده رخ	ص ۲۱۶	تا ص ۲۴۵
پادشاهی لهراسب	ص ۲۸۲	تا ص ۲۹۲
پادشاهی گشتاسب	ص ۲۹۲	تا ص ۳۱۹
داستان رستم وشغاد	ص ۳۴۱	تا ص ۳۵۱
داستان بهمن	ص ۳۵۱	تا ص ۳۵۸
داستان اسکندر	ص ۳۵۸	تا ص ۳۸۰
پادشاهی پیروز	ص ۴۵۳	تا ص ۴۵۶
پادشاهی‌فراین‌ویزدگرد	ص ۵۹۰	تا ص ۶۰۲

آنچه ناتمام‌است:

پادشاهی نوذر ـ کیقباد ـ بیژن وبلاشان وکاموس کشانی ـ داستان خاقان چین وجنگ بزرگ کیخسرو ـ داستان رستم واسفندیار وداستان اشکانیان واردشیر وشاپور وشاپورذوالاکتاف ـ بهرام‌ویزدگرد بزه‌گرو بهرام‌گور وقباد وانوشیروان ـ هرمز و خسروپرویز.

* بنیاد شاهنامهٔ فردوسی همهٔ داستانها و بخشهای گوناگون شاهنامه را بهمین‌ترتیب جداجدا چاپ و انتشار خواهد داد وپس از گردآوری همهٔ این اظهارنظرها وپژوهش درآن به‌چاپ اصلی متن انتقادی خواهد پرداخت.

* از طرفی برای نشان دادن موجودیت بنیاد شاهنامه و از سوی دیگر بمنظور چاپ و انتشار مقالات تحقیقی که باکارهای علمی بنیاد هم آهنگ است نیاز بیك نشریهٔ پژوهشی احساس میشد. نخستین شمارهٔ این نشریه تحت عنوان سیمرغ روز ۲۵ اسفند سال ۱۳۵۱ منتشر شد وهمانطور که انتظار میرفت مورد استقبال بی‌سابقهٔ مردم ایران قرارگرفت ودر مدتی کوتاه نسخ آن نایاب‌گردید، در این شمارهٔ سیمرغ که‌در ۱۳۰ صفحهٔ بزرگ انتشار یافت مقالاتی‌درج‌گردید که بیشترآنها راپژوهشگران‌بنیاد تهیه کرده بودند. کلیهٔ مطالب شمارهٔ دوم‌سیمرغ تهیه شده‌است وبنیادشاهنامه‌امیدواراست که این‌شماره هرچه زودترانتشاریابد.

*استاد مینوی وگروه پژوهشگران بنیاد درمجلات دیگر نیز برخی‌مقالات

۱ــ داستان فرود به تصحیح محمد روشن چاپ ومنتشرشده است .

(راهنمای کتاب)

تحقیقی نوشته‌اند و دربیشتر کنگره‌های ادبی و فرهنگی سه سال اخیر هم بنیاد شاهنامه شرکت فعالانه‌ای داشته است واستاد مینوی وآقای دکتر فروغ چند سخنرانی ومصاحبهٔ رادیوئی ، تلویزیونی و روزنامه‌ای نیز اجرا کرده‌اند .

* درشاخهٔ تحقیقی دیگر بنیاد، پژوهشهای هنری وفرهنگ عامه که ازاول سال ۱۳۵۲ تشکیل شده‌است، جلیل ضیاءپور هنرمند وهنرشناس ونویسنده‌ای که سالهاست در وزارت فرهنگ وهنر خدمت میکند پس از برخی پژوهش‌های بنیادی‌کارهای هنری خود رابا همکاری بهرورگلراری‌آغاز کرد،گذشته ازبررسی شاهنامه، بسیاری کتابهای‌اساسی‌مربوط‌به‌فرهنگ کهن‌ایران وتهیهٔ‌کارتهای‌مرجع، هنرمندان نامبرده موفق شده‌اند که اشکال سه‌بعدی قابل قبول از سیمرغ‌واژدهای افسانه‌ای بسازند وبرای شاهنامه مجلسهای اساسی مطابق باپژوهشهای بنیادی طرح وتهیه کنند.

* درپائیز سال جاری بنیاد شاهنامه سازمان جدیدی یافت باین‌ترتیب که کارهای بنیاد درسه ردهٔ مجزا یعنی‌امور اداری، امور فنی وتحقیقات ردیف‌شدند وبخش تحقیق که مهمترین‌قسمت بنیاداست خود به‌سه شاخهٔ پژوهشی تقسیم شد. این سه‌شاخه که همه زیرنظر استاد مینوی خواهد بود عبارتند از:

شاخهٔ پژوهشهای ادبی‌وتهیه‌متن‌ـ‌شاخهٔ پژوهشهای تاریخی وکتابشناسی‌ـ شاخهٔ پژوهشهای هنری وفرهنگ عامه که در این میان دوشاخهٔ تهیهٔ متن انتقادی وپژوهشهای هنری مدتهاست‌کار خود را آغاز کرده‌اند.

شاخهٔ تحقیقات تاریخی و کتابشناسی هم توسط نویسندهٔ این گزارش تأسیس شده ودربارهٔ کتابشناسی فردوسی بمعنای وسیع خود آغاز بکار کرده است.

* امور فنی در دبیرخانهٔ علمی بنیاد تمرکز یافته واز این بعد دبیرخانهٔ بنیاد هرگونه‌کار علمی غیرتحقیقی را از قبیل‌آموزش، نشریات، کتابخانه،روابط عمومی، تشکیل نمایشگاه وسمینار وجشنواره وکنگره‌ها را سرپرستی و اداره خواهد کرد.

دبیرخانهٔ علمی بنیاد هم‌اکنون‌کارهائی را در زمینهٔ‌آموزش، نمایشگاه و نشریات‌آغاز کرده‌است که امیدواریم‌نتایج‌آندر روز فردوسی و جشنوارهٔ‌حماسهٔ طوس ارائه شود.

برنامهٔ آینده

براساس سازمان جدید، بنیاد شاهنامهٔفردوسی ارحالت یك مؤسسهٔتحقیقی_ ساده که هدفش چاپ وانتشار متن انتقادیشاهنامه باشد خارج شده است. بدیهی است تهیهٔ این متن‌خود پایهٔهمهٔکارهای اساسی (علمی وادبی وهنری وآموزشی) دیگری‌است که‌درآینده صورت خواهدگرفت. اما بادرنطرگرفتن این‌احساس که اکنون پس از سه‌سال بررسی وتحقیق‌گروه پژوهشگران وابستهٔ بنیاد قادر هستند که نکارهای جدیدی دست بزسد واحتماع‌کنونی ما نیربا رشد سریع خودآمادهٔ بهره‌برداری از جنبه‌های مختلف معنوی شاهنامهٔفردوسی است این تحول‌صورت میگیرد.

برنامه‌هایآیندهٔ بنیاد را باختصار مرور میکنیم :

۱ـ ادامهٔ تحقیق وبررسی دربارهٔ متن انتقادی شاهنامه

۲ـ چاپ و انتشار دومین بخش ار داستانهای شاهنامه (سیاووش).

۳ـ تحلیل از شخصیت فردوسی طوسی درروز ۲۵ اسفند ماه سال جاری با ایراد سخنرانیها، نمایش فیلم،تشکیل نمایشگاه وانتشار کتاب وکتابچه ومقاله و ترتیب‌دادن برنامه‌های رادیو و تلویزیونی

۴ـ شرکت در جشنوارهٔ حماسهٔ طوس‌که بنا به‌اشارهٔ علیاحضرت‌شهبانو در سال ۱۳۵۴ برگزار خواهد شد و همکاری با رادیو تلویزیون ملی ایران در تهیهٔ مقدمات و اجرای برنامه‌های هنری وفرهنگی آن.

۵ـ فعالیت بیشتر در بخش‌آموزش بنیاد و انتشارکتابهای ساده و درج مقالات وگزیده‌هائی از شاهنامه درکتابهای درسی ونشریات مخصوص جوانان ونوجوانان.

۶ـ تشکیل سمینارهای ویژه‌برای بررسی امکانات موجود در راه اصلاح وضع نمایشنامه‌نویسی وتهیهٔ فیلمهای‌کوتاه داستانی برمبنای شاهنامهٔ فردوسی.

۷ـ تهیهٔ فیلمهای‌کوتاه وفیلم استریپ و اجـرای نمایش وتهیهٔ مقدمات ساختن یك فیلم بزرگ وجامع برمبنای شاهنامهٔ فردوسی.

۸ـ همکاری با رادیو تلویزیون ملی ایران در راه ترتیب دادن برنامه‌های رادیو تلویزیونی مداوم برای عامهٔ مردم وجوانان و نوجوانان باروشی مطلوب و دلپذیر.

۹- تکمیل کتابخانهٔ بنیاد به‌ترتیبی که یك کتابخانهٔ فنی اختصاصی مبدل شود وتشکیل‌مرکزاسنادبرای‌گردآوری وحفظ شاهنامه‌های خطی وچاپی کمیاب، آثارهنری واشیاء ساخته شدهٔ مربوط به‌شاهنامه در این مرکز.

۱۰- تشکیل نمایشگاه دائمی برای معرفی فردوسی و شاهنامه‌اش بمردم تهران در محل بنیاد و کوشش در راه تکمیل موزهٔ طوس که در جوار آرامگاه فردوسی تأسیس شده است، نمایشگاه را میتوان در نقاط دیگر ایران و حتی کشورهای دیگر نیزهمزمان باتشکیل کنگره‌ها و مجالس سخنرانی دربارهٔفرهنگ و تاریخ ایران‌ترتیب داد.

۱۱- ادامهٔ انتشار مجلهٔ سیمرغ برای انتشار مقالات و مطالب مربوط به‌شاهنامه.

۱۲- کوشش برای ترتیب دادن وتکمیل یك کتابشناسی جامع و کامل از کلیهٔ آثارمربوط به‌فردوسی‌وشاهنامه‌اش بطوریکه شناسنامه‌ای ازکلیهٔ شاهنامه‌های مکتوب ومطبوع جهان را در مرکز اسناد داشته باشیم و کتابنامه‌ای جامع و کامل از شاهنامه و حماسه‌های ایرانی وغیر ایرانی برای چاپ و انتشار آماده کنیم.

۱۳- ادامهٔ‌کار شاخهٔ‌پژوهشهای هنری وفرهنگ عامه در راه بررسی‌وضع چهره‌ها وپیکره‌ها، پوشاك، سلاح و ابزارهای زندگی ودرصورت امکان ساختن نمونه‌هائی از این اشیاء و شخصیت‌ها.

۱۴- ساختن پیکره‌های مومی‌شخصیت‌های اساطیری، افسانه‌ای، پهلوانی و تاریخی شاهنامه بهمان روش‌که برای موزهٔ مردم شناسی ساخته میشود.

۱۵- تهیهٔ مقدمات وآمادگی برای‌برگذاری دومین کنگرهٔ فردوسی‌مقارن‌با چاپ و انتشار متن انتقادی‌کامل شاهنامه درسالهای نخستین دههٔ هفتم (۱۳۶۰).

۱۶- برقراری ارتباط باکلیهٔ مؤسسات فرهنگی وادبی ایران وجهان‌که درکارهای علمی‌وتحقیقی‌خود باشاهنامهٔ فردوسی‌ارتباط مستقیم‌یاغیر مستقیم‌دارند.

۱۷- همکاری بامؤسسات تربیتی‌وتربیت بدنی که‌بنحوی از حماسهٔ‌طوس برای رهبری‌وارشاد جوانان‌ونوجوانان بهره‌جوئی میکنندو کوشش‌برای‌گسترش بیشتر این نحوهٔ برداشت از شاهنامه.

۱۸- تدارك مقدمات لازم برای تهیه، چاپ وانتشار فرهنگ جامع و دستور زبان فارسی برمبنای شاهنامه.

۱۹ــ ادامهٔکار شاخهٔ تحقیقات تاریخی وبررسی روایات تاریخی‌شاهنامه بادرنظرگرفتن متون مختلفی که دربارهٔ اعصار تاریخی کهن برجای مانده است.

۲۰ــ تهیه وانتشار کتابها، مقالهها، نمایشنامهها وفیلمنامههای‌مستنددربارهٔ اعصار پهلوانی، اساطیروتاریخ‌ایران برمبنای‌این‌کتاب وتشویق وتقدیر کسانیکه درین رشته‌ها فعالیت میکنند با اهدای جوایز وحق‌التألیف.

۲۱ــ اخذ تماس وهمکاری با کلیهٔ مؤسسات وشخصیتهای‌علمی‌که دربارهٔ شاهنامهٔ فردوسی تحقیق وبررسی میکنند وکوشش برای تمرکز این اموردربنیاد و راهنمائی این مؤسسات وشخصیت‌های علمی و فرهنگی.

۲۲ ــ کوشش برای شناخت ارزشهای معنوی شاهنامه وارائهٔ آن به عامهٔ مردم وترویج روشهای گوناگون استفاده از این اثر بزرگ ملی در راه تقویت غرور ملی وفرهنگ‌گرائی مردم ایران.

۲۳ــ بررسی وتحقیق‌دربارهٔ شاهنامه‌خوانی، قصه‌گوئی حماسی، پرده‌هاو تصاویر قهوه‌خانه‌ای مربوط به‌شاهنامه، مرشدی زورخانه‌ها، کشتی‌گیری و چوگان بازی وهرگونه اثرسنتی‌دیگرمربوط باین حماسه وگردآوری نوارصدا، عکس، فیلم‌ونمونه‌هائی ازاین مظاهر فرهنگی برای‌آغاز و ادامهٔ تحقیقات‌ادبی، هنری وفرهنگ عامه دربن‌باره.

۲۴ــ تهیهٔ شناسنامه ازکلیهٔ دانشمندانی که درگذشته وحال دربارهٔشاهنامه وآثار حماسی ایران به‌تحقیق وبررسی سرگرم بوده وهستند ومعرفی وشناساندن این‌گروه به‌مردم ایران از راه مطبوعات ورادیو تلویزیون.

۲۵ــ همکاری باسازمان جلب سیاحان واستانداری خراسان درراه‌تشویق مردم ایران بخصوص زائران حضرت امام رضا(ع) به‌بازدید از طوس ومشاهدهٔ آرامگاه فردوسی وموزه وکتابخانهٔ‌آن.

محمد تقی دانش‌پژوه

قصیدهٔ شرف‌الدین بغدادی در کتیبهٔ جامع یزد

در دهلیز جامع یزد کتیبه‌ایست مورخ ۷۷۷ که سائیده‌شده و بیتی چند از آن مانده و آن در تاریخ جدید یزد و جامع مفیدی به‌سید حسن متکلم نیشابوری نسبت داده شده است.[1] من هرچه گشتم این ابیات را در جای دیگر نیافتم و دیوانی هم از حسن متکلم تاکنون ندیده‌ام که آنها را در آن بیابم[1]. این روزها در کتابخانهٔ انجمن ایران و فرانسه در تهران به مجموعه‌ای برخوردم مورخ به‌سال ۸۵۷ (ش M 25) که ابیاتی چند در نیایش از پیامبر اسلام منسوب به‌شرف الدین بغدادی در آن هست (۱۹۲ر) . اینك آنهارا در اینجا می‌بینیم گمان میکنم که کتیبهٔ جامع یزد همین ابیات باشد و بتوان آنها را بروش کهن در آنجا بازنویسی کرد

نمیدانم شرف‌الدین بغدادی کیست و گویا مجدالدین ابوسعید عبدالله شرف بن مؤیدبن ابی‌الفتح بغدادکی‌خوارزمی (۵۵۶–۶۱۶) باشد. این را هم بگویم که گویا آنچه از کتیبه در جامع مانده است با این بیتها در چند کلمه‌ای جدایی دارد . آیا درست خوانده شده و یا اینکه حسن متکلم قصیده‌ای دیگر بروش بغدادی گفته‌است و یا اینکه نسبت آنها بدو درست نیست؟ خدای میداند! امیدوارم که دانشمندان مطلب را بهتر از من حل کنند تا بلکه انجمن آثار ملی بتواند آن را از نو بنویساند.

اینك آن قصیده:

من القصیدة الشرفیة فی نعت نبینا محمد علیه‌السلام للمولی شرف‌الدین البغدادی

---

۱ ــ یادگارهای یزد ۲ : ۱۲۹ ــ نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه ۳۶۳:۴

سلام کالطاف الاله الممجد
سلام کا خلاق النبی المؤید

علی من له الا قبال والمجد والعلی
علی من له فیض النوال من الید

سلام کمسك الصدغ یلهوبه الصبا
علی صفحتی کافور خد مورد

علی من تـوطی قاب قوسین بل علا
ولو یکن ما کان شیء بموجد

سلام به فی لیلة القدر انزلت
ملائکة والروح فیها الی الغد

علی من له عیسیٰ بن مریم حاجب
علی من له موسیٰ بن عمران مقتد

سلام کالحان العنادل سحرة
یجاوبها سجع الحمام المغرد

علی من تصدی منصباً ای منصب
علی من تولی سودداً ای سودد

سلام کازهار الریاض مفتقا
من اکمام نبت بین وهد و انجد

علی تلقی حکمة ای حکمة
علی من ترقی مصعداً ای مصعد

امام جمیع العالمین مطهر
رسول اله العالمین محمد

تجلی کلام الله فی قلبه الذی
هوالبحر ملأ الدر ملأ الزبرجد

لقد شق قرص البدر عند امتحانه
مایمانه مثل الرغیف المثرد

فسبحان من أسری فأسری بعبده
و عرجه من مسجد ثم مسجد

ایا سید العباد یا من تورمت
له قد ماه من دوام التهجد

هوی قصر کسری وانطفت نارشرکهم
لمیلاده المیمون فی خیر مولد

ولو لاك یا بحر العلوم لما استوت
سفینة نوح بین موج مبعد

فلو لاك ما جادالزمان بمکرم
ولو لاك ما فاز الانام بمرشد

ایا خاتماً للرسل کنت نبینا
و آدم ملقی بین ماء و جلمد

ولولاك فی صلب الخلیل لما انطفت
علی جسمه نار و قیل لها ابرد

ولولم تکن ما احدودب الشفرة التی

امرت علی حلق الذبیح و مافدی

الا ایها الاحباب صلوا و سلمـوا

علی من به فزتـم بخلد مـخلـد

وصلوا علی اصحابه انجـم الهـدی

بایهم من یقتدی فـهو یـهتـدی

ایرج افشار

دربارهٔ دانش پژوه

در شمارهٔ گذشته شرحی تحت عنوان «در بارهٔ دانش پژوه» به چاپ رسید.

در آنجا اشارتی شده بود به کوششی که او در شناخت و بازشناسی نسخه‌های خطی در سراسر جهان کرده است.

چون یکی از دوستان طی یادداشتی پرسیده است که خوب بود با تفصیلی شایسته، کتابخانه‌هایی که مورد تحقیق دانش پژوه قرارگرفته است معرفی می‌شد اینك بادرج صورت مذکور در ذیل امیدواراست موجبات تکمیل اطلاع برای پرسنده فراهم بشود.

در تهران

۱ـ کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار باهمکاری علینقی منزوی. نزدیك به شش هزار نسخه (درچهار مجلد)

۲ـ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی با همکاری ایرج افشار و احمدمنزوی ودیگران، ۱۵۴۰ نسخه (درشش مجلد).

۳ ـ کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران ۸۶۴۴ نسخه (در ۱۴ مجلد).

۴ـ کتابخانهٔ ملی ملك باهمکاری ایرج افشار، احمد منزوی ومحمدباقر حجتی ودیگران، شش هزاروپانصد نسخه(دوجلد نشر شده است وچند جلد در دنبال‌دارد). تعداد رساله‌هایی که درین مجموعه هست‌ازبیست هزاردرمی‌گذرد.

۵ ـ دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ششصد نسخه (یك‌جلد).

۶ـ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ۱۳۱۹ نسخه (در سه جلد).

۷ـ میکروفیلمهای کتابخانهٔ مرکزی ومرکز اسناد دانشگاه تهران چهار هزارمیکروفیلم (دوجلد).

۸ـ کتابخانهٔ مجلس‌سنا باهمکاری بهاءالدین انواری، یکهزار وششصد نسخه (زیر چاپ است).

۹ـ کتابخانهٔ موزهٔ ایران باستان ، هشتاد ویك نسخه (نشریهٔ نسخه‌های خطی) .

۱۰ـ کتابخانهٔ آستانهٔ عبدالعظیم شهرری ـ چهارصد ونوزده نسخه(نشریهٔ نسخه‌های خطی).

۱۱ـ کتابخانهٔ سازمان لغتنامهٔ دهخدا، سیصد وپنج نسخه (نشریهٔ نسخه های خطی) .

در ولایات

۱۲ـ مجموعهٔ اعتمادالدوله در همدان، ۷۸۶ نسخه (نشریهٔ نسخه‌های خطی) .

۱۳ـ کتابخانهٔ آستانهٔ قم (زیر چاپ است) .

۱۴ـ کتابخانهٔ آیة‌الله رضوی درکاشان ، یکصد نسخه (نشریهٔ نسخه‌های خطی).

۱۵ ـ کتابخانه‌های عمومی شیراز و رشت و اصفهان و یزد (نشریهٔ نسخه‌های خطی) .

۱۶ ـ کتابخانهٔ میرحسینا در قزوین ، یکصد و دوازده نسخه (نشریهٔ نسخه‌های خطی).

۱۷ ـ مجموعه هایی از تبریز ، پانصد و بیست وسه نسخه (نشریهٔ نسخه‌های خطی).

خارج از ایران

۱۸) پنج کتابخانه درمدینه‌ومکه، ۱۴۴۴ نسخه(نشریهٔ نسخه‌های‌خطی).

۱۹) کتابخانه‌هائی در عراق (نشریهٔ نسخه‌های خطی) .

۲۰) کتابخانهٔ دانشگاه لنین‌گراد، دویست و ده‌نسخه.

۲۱) کتابخانهٔ عمومی‌لنین‌گراد ، شصت وپنج نسخه .

۲۲) کتابخانهٔ بنیاد خاورشناسی‌لنین‌گراد، هفتاد و یك نسخه.

۲۳) کتابخانهٔ‌لنین درمسکو، نود وچهارنسخه.

۲۴) کتابخانهٔ تفلیس، یکهزار وپانصد ویازده نسخه.

۲۵) پنج کتابخانهٔ شهر دوشنبه، چهار صد وشصت نسخه .

۲۶) چهار کتابخانهٔ شهر تاشکند یکصد وشصت ونه نسخه .

۲۷) کتابخانه‌هایی از باکو، دویست و بیست نسخه .

۲۸) کتابخانهٔ دانشگاه لوس آنجلس، پنجهزار وسی و پنج نسخه .

۲۹) کتابخانهٔ دانشگاه پرینستون، دویست و پنجاه ویك نسخه.

۳۰) کتابخانهٔ دانشگاه میشیگان، هفتصد وشصت و سه نسخه .

۳۱) کتابخانهٔ دانشگاه هاروارد، دویست وهشتاد وچهار نسخه *

مجموعه‌های خصوصی

۳۲) کتابخانهٔ اصغر مهدوی، بهصد نسخه (نشریهٔ نسخه‌های خطی) .

۳۳) کتابخانهٔ حسین مفتاح، یکهزار وهفتصد نسخه (نشریهٔ نسخه‌های خطی).

۳۴) یادداشتهای مربوط به نسخه‌هائی که به تاریخ در کتابخانه‌های مختلف دیده شده است وقسمتی ازآنها نسخه‌هایی است که برای فروش به کتابخانه‌ها عرضه می‌شده‌است وهمچنین نسخه‌های متعلق به اشخاص، حدود یکهزار نسخه. قسمتی از این یادداشتها در مجلهٔ وحید به‌چاپ رسیده است.

* ــ گزارش مجموعه‌های شوروی و امریکا بصورت جلد هشتم نشریهٔ نسخه‌های خطی به‌چاپ خواهد رسید.

عبدالعلی ادیب برومند

وقفنامهٔ تاریخی مورخ ۹۹۸ هجری

درتابستان‌سال ۱۳۵۳ وقف‌نامه‌یی بزبان عربی برای فروش به نگارنده عرضه شد که خریدم وچون از نظر تاریخی وادبی وجغرافیائی، مهم بنظرم آمد لازم‌دانستم مقاله‌یی‌در معرفی‌آن برای خوانندگان ارجمند آن مجلهٔ گرامی بنگارم.

چنانکه میدانیم در دوران پادشاهی‌سلطان‌محمدخدابندهٔ‌صفوی، بسال ۹۸۶ هجری، سلطان مرادخان ثالث پادشاه عثمانی سپاهی بسرداری عثمان‌پاشا برای‌تصرف شیروان وقراباغ بسیج کردواین سپاه بوسیلهٔ حمزه‌میرزا پسر بزرگ خدابنده تارومارگردید. باردیگر در سال ۹۹۳ بین حمزه میرزا و عثمان پاشا جنگی در تبریز درگرفت که به شکست عثمان پاشا منتهی شد.

در سال۹۹۶ وقتی که شاه‌عباس اول بسلطنت رسیده بود عثمان پاشا برای سرمین‌بار به تبریز وگرجستان لشکر کشید واین همزمان با هنگامی است که‌شاه عباس عازم برانداختن سلطهٔ ازبکان از خراسان بود وناچار شد بطورموقت و بنابر مصلحت باعثمانی از درصلح درآید.

بموجب‌این‌مصالحه‌تبریز وشیروان وگرجستان‌ولرستان به‌آن‌دولت‌واگذار گردید تااینکه در سال ۱۰۱۱ شاه‌عباس به‌باز پس گرفتن آن لشکر آراست و دشمن را بکلی براند.

درین مدت جعفرپاشا که یکی از سرداران سپاه عثمانی واز وزیران‌آن دولت بشمار میرفت از طرف سلطان مراد ثالث در تبریز بوده مسجد جامعی‌بنا میکند ورقبات بسیار زیادی را ازکاروانسرا و روستا وموستان وآسیاب ودکان و زمینهای بیاض که بقهروعدوان ازمردم گرفته وبمالکیت خود درآورده بود وقف آن مسجد مینماید.

این وقفنامه بطول وعرض یازده‌متر ونیم در سی وچهار سانتی‌متر میباشد وبرروی کاغذ ضخیم سمرقندی بخطخوش رقاع تحریر شده‌است. سطوروقفنامه جدول کشی گردیده وفاصلهٔ بین‌دوجدول۵/ ۲۱ سانتی‌مترمیباشد،حاشیهٔ‌راست ۱۱

و حاشیهٔ چپ ۱/۵ وفواصل بندها بطور متوسط ۴۵ سانتی‌متر است.
در دوسوی بندها ازآغاز تا انجام مهر جعفر پاشا در سمت راست ومهر محمودبن شیخ‌سان،کاتب وقف‌نامه درسمت چپ دیده میشود در اواسط‌آن در حاشیهٔ راست درداخل مربعی که‌مزین به‌تذهیب‌سبك هرات است‌با خط زرنوشته شده «سلطان سلاطین‌الزمان السلطان الثانی عشرمن‌آل عثمان : السلطان‌مرادخان بن‌المرحوم السلطان سلیم‌خان».
در بالای وقفنامه (قسمت چپ آن) پیش از بسم‌الله، سطور عربی زیر مندرجست:
«ماحواه‌هذاالسفرالشرعی (چند کلمه ساقط است) من‌تأسیس اصل‌الوقف و ترتیب‌الشروط المصارف علی‌النمط‌المبسوط وقع‌لدی وجری جمیعه بین یدی وقضیت بالصحة واللزوم فی‌الاصل والفرع قضاءً جاریاً علی‌قوانین‌الشرع حسبما نظم فی‌سمط‌السطور ورقم فی طی هذاالرق المنشور واقفاً علی مواقف‌الخلاف الجاری فیمابین‌الائمة الاشراف وانا المنشی المحررالفقیرالی‌الله سبحانه، الآمل عنه‌عفوه وغفرانه، الواثق‌بالملك‌المنان محمودبن‌الشیخ‌سان الشهیر بهاتمیرزاده جعل‌الله‌العلم والتقی‌زاده ، خادم‌الشریعة‌النبویة بمدینة تبریزالمحمیة»
شرح وقف نامه:
آغاز وقفنامه بنام خداوند تبارك وتعالی‌است وبربالای‌آن سرلوحیست‌در سبك تذهیب ایرانی (مکتب هرات) و بر آن بخط زر چنین نوشته شده است:
«بسم‌الله‌الرحمن الرحیم وبتوفیقك نعتصم یا حلیم وعلیه نعتمد ونتوکل و بنبیة وولیه نتوسل »
پس ازآن شرح مبسوطی بعبارتهای شیوا ورسا باصفت براعت استهلال در ستایش‌خداوندعالم وستایش رسول‌اکرم (ص) ودرود برآل پیمبر ویارانش مندرجست و بعدازآن شرحی دربارهٔ حقیقت زندگی و لزوم توجه بفرجام‌کارها و تکاپو در راه جلب خیر وسعادت وطلب رستگاری آنجهانی و خشنـودی ذات پروردگار و بعد ازیادکردن خوبی‌های وقف وثمرات پایدارآن ونیکوفرجامی کسانی که بخشی ازدارائی خود راوقف کرده ومیکنند،تعریف وتوصیف‌شخص واقف‌آغازمیگردد وازآن‌جمله‌است:«اشجع‌خلق‌الله‌فی‌اعزازالدین‌واعلاء کلمة‌الله صاحب‌هذا المجلة‌الشرعیة‌الدینیه والوثیقة‌المرعیة‌الیقینیه،مدبرممالك‌العرب‌والعجم والروم، مقدم الوزرافی‌الضرب‌والحرب، المؤید بنصرالله‌العزیز، حامی بلاداهل الایمان، ماحی‌آثارالرفض والطغیان، قاهراهل البدع والاهواء، الذین‌لاهل‌السنة

اعداء جندمن جنودابلیس ومن‌اصحاب التدلیس والتلبیس، هودستورالاکـرم و الوزیر الافخم‌لسلطان الروم والعرب والعجم ، سلطان البرالبسیط و بحرالمحیط سلطان‌الغزاة والمجاهدین... سلطان‌سلاطین‌الزمان‌السلطان‌الثانی عشرمن آل‌عثمان (السلطان مرادخان‌بن‌المرحوم‌السلطان‌سلیم‌خان)اعنی به‌الوزیر جعفرپاشا اکرمه‌الله فی‌الدارین بمایشاء»

بعدازین توصیف مداهنه‌آمیر که بغض وعناد عثمانیان نسبت به مردم شیعه مذهب در لابلای سطورآن هویداست شرحی در پیرامون فوائد وقف و توجـه وزیرموصوف نسبت به‌این امر خیر برشتهٔ تحریر درآمده وسپس دربارهٔ‌بنا کردن مسجد جامعی در تبریز چنین‌آمده است:

«فبنی‌الوزیر المشارالیه‌افاض‌الله‌نعمه‌علیه، الجامع الشریف الرفیع‌الطاق والمعبدالمنیف‌المنیع الرواق رفیعةالجدران ، منیعةالارکان، وثیقةالبنیان فی‌داخل قلعة تبریزالذی فتحه بنصرالله‌العزیز »

بعد نوشته شده که وزیرمشارالیه به‌نیت خالص ، وقف وحبس کرد آنچه ازو وتحت تصرف اوست ازقبیل املاك زیر را:

۱ــ همهٔ دکانهای بنا شده درداخل قلعهٔ تبریز که دربازار طولانی واقع‌در شمال جامع مذکور قرار دارد.

۲ــ همهٔ صندوقهای واقع در بازار قماش فروشان موسوم به«بزازستان» که ۳۲ صندوق است به‌انضمام پنجاه ویك دکان واقع دربازار مذکور.

۳ــ خان واقع در جوار بزازستان که دارای ۳۲ حجره است .

۴ــ قهوه خانهٔ فوقانی واقع در بالای دکانهای بقالی وسه‌دکان واقـع در زیر قهوه‌خانه که از مصطفی‌بیك سلحداری خریده شده‌است.

۵ــ نصف‌مشاع ازدودکان واقع دربازار مذکور ونصف دیگررا که‌متعلق به‌آوانس ذمی است (این شخص‌گویا ازارمنیان تبریز بوده).

۶ــ زمین‌بایر واقع در جلوی خانهٔ «حسن سوباشی» خریداری شده از محمودبیك امیرلوای نیکده.

۷ــ تمامی خانه‌ها واراضی بایر مشهور به‌خانهٔ لطفی‌آغا.

۸ــحمام واقع درداخل‌قلعهٔ مذکور واقع‌درجوارجامع شریف‌خریداری شده از طرف بیت‌المال و حمام واقع در خارج آن نزدیك بـازار معروف به گاوبازار.

۹ـ چندین آسیاب که از آنجمله دوتای آن منصوب به نهر (مهران رود) و چهارتا منصوب بهمان نهر ونزدیك به پل معروف بسجاران واقع درمحلهٔ (حسین گله بان) ومحلهٔ (سیابان) است ومشهور به آسیاب (امیر عیب رافضی لشکری) و (علی بیك رافضی) میباشد.

۱۰ـ آسیاب معروف به آسیاب (سلطان محمد) برادر عطا بیك تبریزی.

۱۱ـ انگورستان واقع درمحلهٔ «سیابان» معروف به موستان شاهقلی رافضی لشکری.

۱۲ ـ چندین موستان دیگر.

۱۳ ـ نصف مشاع از مزرعهٔ معروف به «آخوله».

۱۴ـ مزرعهٔ معروف به «فخرآباد» از املاك میرزا محمد وحسین بیك رافضی لشکری نزدیك قریهٔ (سردوصحرا).

۱۵ـ همهٔ موستانها وباغهای واقع در قریهٔ (دهخوارقان) معروف به باع شاهقلی لشکری.

۱۶ـ همهٔ باغهای واقع در قریهٔ (چومغان) ونه قطعه زمین واقع در قریهٔ (مامغان) معروف به «باع آخوله» از املاك (ملك بیك رافضی).

۱۷ـ یك موستان واقع درقریهٔ (السحق) ار روستاهای (دزحرود) معروف به باغ اسماعیل.

۱۸ـ همهٔ موستانهای معروف به «باغ حلاح» واقع در روستای کوشك از بخش (ارونق) وهمهٔ موستانهای واقع در روستای (وایغان) ازهمان بخش، اراضی وقنوات متعلق به آنها معروف به (جفتلك شگل آباد).

۱۹ـ خانه‌های واقع درقلعهٔ تبریز معروف به خانهٔ دفتردار «عبدی افندی» نزدیك عمارت بلند معروف به (هشت بهشت) با همهٔ توابع ولواحق آن.

۲۰ـ چهار روستا که واقف بحکم سلطان نصرت شمشیر فتح کرده است و آنها عبارتند از «دهخوارقان»، «مررع»، «گاوکان» و «پیرچوپان».

این ۲۰ قلم مذکور برای نمونه دراینجا آورده شد و اضافه بر آن تعداد زیادی دیگر موستان وباغ در روستاهای محتلف تبریز وچندین خانه وده ازجمله قرای «ورنشاط» و «ارنجان» و «گاوسك» و «کوسنی» و «سورتکین» و همهٔ باغهای واقع در نزدیك قریهٔ (سفیدکمر).

علاوه بر همهٔ اینها دوازده جلد قرآن مجیدهم برجامع جدید وقف‌شده و ذکرگردیده است که تمام آنچه را واقف وقف کرده بطرق شرعی تملک کرده و مورد تسجیل قضات اسلام قرارگرفته وبشهادت راستگویان وراستروان دین‌موشح شده است ودرصحت آن تردید نیست و واقف ازین کارطلب نیکوفرجامی و اجر جزیل ونام نیک میکند وتأکید مینماید که روستاها و کشتزاران وموستانها وآسیابها ودکانها وخانه‌ها بااجازات شرعیه به اجارهٔ کسانی داده شود که بهامانت موصوف باشند و از لغزش‌ها مصون ــ واقف نظارت براوقاف را در زمان حیات بعهدهٔ خود میگذارد و بعد ازخود یکی از معتمدان معروف زمان بنام «غضنفر» محول میدارد وتولیت آنهارا بهعمدةالافاضل «عبدالنبی بن خضر» میسپارد و نیز کاتبی برمی‌گمارد که در دفتر تمامی آنچه را حاصل میشود از بیش و کم بدون تأخیر یادداشت کند.

برای جامع شریف یك خطیب ودو امام متشرع ومتورع ویك واعظ‌خبیر معلم تفسیر تعیین‌شده‌اند که بهرامام روزی ۱۲ درهم وبخطیب ۳۰ درهم وبواعظ پنج درهم حقوق داده شودوهمینطور چهار اذان‌گو وهفت‌تن قاری و دوتن فراش برای ایفای وظائف مقرر گمارده شده‌اند.

علاوه برجامع شریف، واقف گوشه‌یی را در زیر دارالسعاده درقلعهٔ تبریز برای قطب‌الاقطاب وزبدةالاصحاب «ابی ایوب انصاری» علیه‌الرحمة که قبرش در زمان‌محار به ظاهرشده وارروح پرفتوحش استمداد بعمل‌می‌آمده‌است اختصاص داده وبراین زاویه خانه‌های متعدد زبرین وزیرین با دواصطبل و زمینهای بیاض که پیوسته بدارالسعاده‌میباشد بهانضمام باغی واقع درجلوی جامع شریف‌وقف کرده‌است.

واقف‌متولی را موظف میدارد که درکار کارکنان‌موقوفات مراقبت‌درست وجدی اعمال‌کند ومستمری هریك از آنان راکه بیش از سه روز بدون نصب جانشین غیبت‌کنند قطع نماید.

متولی حق ندارد رقبه‌ای ازموقوفات را بچیزی مثل‌آن یاخلاف‌آن‌تبدیل کندونمیتواند اوقاف یادشده رابیش ازمدت سه‌سال به‌اجاره دهد ونباید بدست کسانی سپارد که‌تحصیل‌مال‌الاجاره ازآنان دشوارست واحضارشان بمحضرشرع مشکل.واقف در زمان‌حیات خود حق همه‌گونه دخل وتصرف را در جمیع‌شئون اوقاف مذکور دارد.

شهود وقف که در ذیل وقفنامه نامشان یاد شده ازینقرارند

۱ـ قروة المحققین مولانا سید میرام افندی (مفتی مذهب شافعی)

۲ـ عمدة المدققین: مولانا خلیل‌الله افندی

۳ـ زبدة المدرسین: مولانا اسماعیل افندی

۴ـ زبدة المدرسین: مولانا سیدحسین افندی

۵ـ فخر المدرسین: مولانا محیی‌الدین افندی شبستری

۶ـ مفخر المتقین: مولانا ابوالقاسم واعظ مرندی

۷ـ زبدة الخطبا: مولانا محمد افندی «خطیب جامع مذکور»

۸ـ قدوة ارباب التحریر: علی چلبی افندی

۹ـ عمدة اصحاب الاجلال: عینی افندی «دفتردار اموال»

۱۰ـ قدوة الامراء: محمود بیك (پرچمدار سپاه عثمانی)

۱۱ـ عمدة الامراء: محمود بیك امیرنیکده

۱۲ـ قدوة ارباب السلوك والتقوی: مولانا ادریس محمد

۱۳ ـ قدوة ارباب القلم: محمد چلبی کاتب دیوان عالی

۱۴ـ مخر الاماثل والاقران: محمدآغا چاوش درگاه عالی

۱۵ـ قدوة الاماثل: بلبل آغا متفرقه درگاه عالی

۱۶ـ قدوة الاماثل: علی آغا نیگچریان درگاه عالی

و ۲۱ تن دیگر که ذکر اسامی آنان لازم بنظر نمیرسد .

مطلبی که درینجا قابل توجه است اینست که این وقف نامه بمهر وامضای شهود نرسیده است. تصور میرود قبل ازآنکه فرصت برای مهر کردن آنان پیش آید سپاهیان ایران بحکم شاه‌عباس تبریز را ازچنگ سپاه عثمانی بدرآورده و لشکر بیگانه را از مرزهای ایران بیرون رانده‌اند . تاریخ زیر وقف نامه ماه جمادی‌الاولی سال ۹۹۸ هجری است .

مسیح ذبیحی

پنج نامه ازمحمد شاه به‌مادرش

متن پنج دستخط محمدشاه به‌مادرش (طاووس خانم تاج‌الدولـه زوجهٔ فتحعلی‌شاه) راکه متعلق به‌آقای مسعودفرساد* (مقیم گرگان) است برای چاپ به مجلهٔ راهنمای کتاب می‌فرستد.

«طاوس خانم ملقب به‌تاج‌الدوله ازمردم اصفهان شاهزاده سیف‌الدوله و نیرالدوله و عضدالدوله و از دختران شیرین جهان خانم وشمس‌الدوله ومرصع خانم ازبطن اوست. سه‌تن ازاولادش نیزمرده‌است. چون به‌سرای سلطنت‌درآمد چنان پسند خاطرشهریار افتادکه ازتمامت خاتونان فزونی‌جست. هماناجواهری که از بهرحلی وحلل از سروبر علاقه‌کرده بود معادل دوکرور تومان‌زرمسکوک را بتقویم‌رفت وبعد از وفات‌شهریار نقش نگین چنین کرد: «خاك غم ریخت‌فلك برسرتاج»

(نقل ازناسخ‌التواریخ ، جلدنحست، تاریخ قاجاریه ، به‌اهتمام‌جهانگیر قائم‌مقامی، ص۳۳۲)

چون این‌نامه‌ها راجع است به سیف‌الدوله میرزا است باید گفت‌که او موسوم به‌سلطان محمد میرزا است‌که پسر سی‌و هشتم فتحعلی شاه سلطان محمد میرزا بوده و ازو فرزندی نبود . سیف‌الدوله در۱۲۲۸ متولد شد .»

ـ ۱ ـ

جای مهر محمد شاه قاجار ۱

والدهٔ مهربانا ــ کاغذ شما در احسن اوان رسید. از ملاحظهٔ عبارات آن بسیار محظوظ شدیم و چون مشعر برسلامت احوال شما بودزیاده از حــد خورسندی بهم رساندیم، چراکه درین مدت همیشه طالب‌استحضار از احوال

* اصل این دستخطها دریں زمان که متن آنها به چاپ می‌رسد از طرف کتابخانهٔ مرکزی ومرکز اسناد دانشگاه خریداری شده است و دربن کتابـخانه نگاه‌داری می‌شود. (راهنمای‌کتاب)

۱ـ مهر چهارگوشهٔ کلاهك‌دار محمدشاه قـاجـار که در وسط چهارگوشه، «السلطان محمدشاه قاجار» و درکلاهك دندانه‌دارآن نوشته شده «العزةلله» .

آن والدهٔ مهربان بودیم و میخواستیم بی‌خبر نباشیم .

ما بوالدهٔ مهربان و اولاد او محصوصاً میل جداگانه داشتــه و داریم ، علی‌الخصوص نورچشم ارجمندکامکار سیف‌الدوله که دریں سفر از او زیاده از حد رضامندی داریم وفوق‌الوصف مورد التفات وعنایات ملوکانهٔ ما میباشد.

باید آن والدهٔ مهربان همیشه اوقات حالات خود را بجهت استحضار و استبشار خاطرما بنویسد. فی ۹ شهرذی حجةالحرام ۱۲۵۳ .

- ۲ -

والدهٔ مهربانا- مراسلهٔ شمارسید. ازمصمون‌محبت مشحونش‌استحضار حاصل شد. همواره این مهربانی از طرفین بوده است . اختصاص باین اوقات ندارد وخاطر ما بیش از اینها شایق ملاقات میباشد .

انشاءالله امیدواریم که بزودی این دوری صوری سرآید و نعمت دیدار نصیب وروزی شود

جویای احوال ما شده بودند بحمدالله کمال دماغ چاقی داریم‌وامورات بروفق مرام منتظم ومصبوط است ونورچشم ارجمند سلطان محمد میرزا پیرشود ازو راضیم . خوب خدمت کرد. بسیار بکار آمد.

البته همه‌روزه حالات سلامتی را با مهمات اظهار نمائید ، والسلام.

هو

والدهٔ مهربان- ازمحبتهای شما همیشه خوشحالم. در هرات هم مرا فراموش نفرمودید .

ازعم مکرم شاهزاده سیف‌الدوله خیلی خوشحالم. عجب خدمتی در راه اسلام ازوسرزد . دراختراع گلولهٔ سنگی که بحمپاره‌ها جانی تازه داد.

بحق خداکه زیاده ازاندازه شوق دارم که‌بطهران بیایم و بخدمت برسم.

باز التفات بفرمائید در خدمت والدهٔ مکرم مهمان بشوم. محبتها ببینم که تلافی این‌صدمات‌وزحمات را مهربانیهای عزیزان‌ودوستان‌تلافی میکند. انشاءالله. درغرهٔ محرم تحریر شد ۱۲۵۴ .

مهر بیضی باسجع «طراز افسر شاهی محمد» درپشت نامه است

در ظهر نامه‌نوشته شده‌است «والدهٔ مهربان تاج‌الدوله مفتوح‌فرمایند.

ـ ۳ ـ

والدهٔ مکرمهٔ مهربانـ مکتوب‌محبت اسلوب شما که سراسرمحتوی از بشارت وانبساط خاطر بود درزمانی خوب واوانی مطلوب ملحوظ و مشهود گردید . از اینکه عنقریب موکب مسعود انشاءالله‌الودود وارد دارالخلافه میشود بسیار مشعوف و مسرور شده بودید استحضار و اطلاع بهمرسید . بدیهی است واظهر من‌الشمس است‌که آن والدهٔ مهربان همهٔ اوقات ملاقات ما را طالب و راغب میباشد . چراکه آن والدهٔ مکرمهٔ درهمه حال بما خود مهربانتر ازهمگی است . درینصورت البته همیشه شایق لقای ماخواهد بود. امیدواریم که بعون‌الله تعالی بسیار زود شرف ملاقات نصیب شود و رفع جمیع کدورتها وغمها گردد.

درباب نورچشم اعزگرامی سیف‌الدولة العلیه درین سفر بنحوی خاطرما از او راضی‌شده که بوصف نمیگنجد . درباستیان و سنگرها حسن بدایع ظاهر ونمایان ساخت . زحمتها کشید . مانند سربازان جانبازی کرد . خدمتها نمود . بررتبهٔ معنوی‌خود افزود . در مرتبهٔ ظاهری میان نظام منصب سرتیپی را حاوی آمد . صاحب نشان وحمایل‌گشت . بالجمله همیشه در رضای خاطر مهر مظاهر جاهد وساعی بود . بلی از تربیت‌آن والده چنین اطوار شایسته ومستحسنه بعید و دور نیست :

از آن پرهنر بی‌هنر چون بود   که‌آموزگارش فریدون‌بود

درین وقت که‌فرستاده رخصت‌انصراف یافته بود نظر بمیل خاطر که‌نسبت بآن والدهٔ مهربان حاصل است نگارش این مختصر صفحه لازم شد . تحریراً فی‌شهر رجب‌المرجب سنهٔ ۱۲۵۴ .

شانزده ماه است درسفرهستیم وحالا بشوق ملاقات می‌آئیم. البته ملاقات سیف‌الدوله وما را شما هم شوق دارید . البته مکه را تأخیر خواهید انداخت تا برسیم .

ـ ۴ ـ

جای مهر محمد شاه‌قاجار[۱]

والدهٔ مهربان منــ صحیفهٔ محبت در اسعد اوقات رسید.ازمضمونش استحضارحاصل شد. قند ورخوت که محض یادآوری ارسال‌داشته بودید رسید.

۱ ــ مهر بیضی باسجع، «طراز افسر شاهی محمد» درپشت نامه است.

خانه آباد ا مهربانی آن والده بیش ازین ظاهر است نسبت بدیگران ندارد و محبت ما هم درباره‌آن والده بسرحد کمال است . هیچوقت غفلت از یادآوری نداریم . خاصه این‌روزها که شوق ملاقات زیاده از حد داریم . انشاءالله این اوقات بفتح و فیروزی مراجعت خواهیم کـرد و از خـدمت سیف‌الدوله میرزا بسیار راضی هستیم. آن والده از جانب او خاطر جمع دارد. همه روزه حقایق حالات را با مهمات اظهار دارند. حرر فی‌شهر ربیع‌الاول ۱۲۵۴ .

ـ ۵ ـ

جای مهر محمد شاه قاجار[۲]

والدهٔ مهربانـ کاغذ شما دراحسن اوقات رسیدومسطورات‌آن ازاول تاآخرحالی وخاطرنشان‌گردید وصحت‌وجودشما مایهٔ خورسندی‌وخوشوقتی‌شد.

در باب نورچشم‌کامکار سیف‌الدوله آثار دلتنگی ازکاغذ شما آشکارمیشد.

اگرچه درین مدت‌برشماخود معلوم‌شدکه ما جز مهربانی وخوبی‌دربارهٔ اولاد شما منظوری نداشته ونداریم ولیکن لیطمئن قلبك بـرای مزید اطمینان و خاطر جمعی شما مرقوم میداریم‌که اولا التفات وعلاقهٔ مرحمتی که خاقان‌مغفور بخصوصه دربارهٔ اولاد شما داشتند درنظر ما هست وهرگز فراموش نمی‌شود و امکان نداردکه بخواهیم آنطور توجهی‌که در اعزاز و احترام آنـها داشتند و محصوصاً بولیعهد مرحوم سپرده بودند ضایع شود.

ثانیاً وضع مهربانیهای شما نسبت بولیعهد زیاده از هرچیز منظور داریم والعیاذبالله چگونه راضی میشویم باولاد شما ناخوش بگذرد.

چنانکه تا حال مزید عزت و احترام آنها را خواسته واختیار و اعتبـار داده‌ایم . انشاءالله بعدازاین بیشتر مراقبت خواهیم داشت . البته ازاین رهگذر شما آسوده وخاطرجمع باشید ودغدغه بخواطرراه مدهید، والسلام.

مهر بیضی باسجع: «طراز افسر شاهی محمد» درپشت نامه است

۱ ـ مهر چهارگوشهٔ کلاهك‌دار محـمد شاه قاجـار که در وسط چهار گوشه «السلطان محمد شاه قاجار» ودرکلاهك دندانه‌دار باآن نوشته شده «العزةلله»

۲ـ مهرچهارگوشهٔ کلاهك‌دارمحمدشاه‌قاجار که دروسط چهارگوشه«السلطان محمد شاه‌قاجار» ودرکلاهك دندانه‌دار آن‌نوشته شده «العزةلله»

نامه‌های مستشرقین به‌تقی‌زاده

تقی‌زاده از هنگام نحستین سفرخود به‌خارج از کشور یعنی ازوقتی که از جنگ محمدعلی‌شاه به‌در رفت وبه اروپا رسید وبا پرفسور براون ارتباط یافت به‌تدریج با مستشرقان دیگر هم رابطه پیدا کرد. درشصت هفتاد سال اخیرمیان‌او با اهم ایرانشناسان واسلام شناسان باب مکاتبه وآشنائی مفتوح بود.

مخصوصاً تقی‌زاده دردوران اقامت برلین، یعنی دردوران‌جنگ بین‌المللی اول با عده‌ای از ایرانشناسان سرشناس‌آلمانی رابطهٔ علمی داشت.

در میان اوراق تقی‌زاده که به لطف خانم عطیهٔ تقی‌زاده دیده‌ام مکاتیب زیاد ازین‌افراد دیده می‌شود. بطورنمونه درین شماره چندمکتوب فارسی‌آنان را به چاپ میرسانیم . این‌نامه‌ها عبارت است از :

۱ـ پنج‌نامه از و.لیتن W. Litten که قنسول‌آلمان‌بود وچندین‌تألیف و مقاله دارد. ازاهم آثارش کتابی است به نام:

Persien von der «pénétration pacifique» zum «Protektorot». Berlin 1920.

کتاب دیگرش مجموعه‌ای است از تعزیه‌ها کــه در سال ۱۹۲۹ انتشار یافته است.

۲ـنامه‌ای از هوتوم شیندلر، اونیزاز محققانی‌است که آثار متعدددربارهٔ ایران دارد .

۳ـ نامه‌ای از آرتور کریستن سن دانمارکی .

۴ـ نامه‌ای از لوسین بوا L. Bouvat از مستشرقین فرانسوی و مدیر مجلهٔ دنیای اسلام.

۵ـ نامه‌ای‌ازبازیل‌نیکی‌تین B. Nikitin روسی که‌پس‌ازانقلاب‌شوروی در پاریس زندگی می کرد.

۶ـ دونامه‌ازماژور استوکس B. Stokes انگلیسی که درزمان توپ‌بستن مجلس عضو سفارت انگلیس درتهران . بود .

فدایت شوم   مزاج شریف آن جناب محترم

إن الله خیر ان‌شاءالله ... اولیاء دولت علیه ایران به ادارات سرحدی

حکم صادر نموده که هفتاد و چهار نفر آلمانی را از ورود به ایران

ممانعت نمایند این اقدام بر ضد فصل ۱۱ و ۱۲ عهدنامه بین

آلمان و ایران است و علاوه با اصول حقوق بین‌الملل و انصاف

~~بسیار~~ مخالفت دارد لکن دولت ایران مایل باشد که این

هفتاد و چهار نفر مجازات بشود — برحسب اصول عمومیه حکم

اگر مملکت ایران بطوری که اعلیحضرت در لندن فرموده اند راه ترقی را

نخواهد برود این اقدام دولت ایران برضد خود منافع ایران است و مدلل

و مثبوت نخواهد ساخت که حق و انصاف و اساس آن در ایران بطوری

مکمل شده باشد که از [illegible] میتوان صرف نظر کرد

بدین ملاحظه اگر جنابعالی و آقایان ایرانی مقیم برلن از این اقدام جدید

دولت ایران اعتراض بفرمائید خدمتی به وطن خودتان خواهید نمود

زیاده زحمت نمیدهم

المخلص

Wilhelm Litten

Vertreter des Auswärtigen Amts
beim Reichspräsidenten.

Berlin 1. 6. 1919.

فدایت شوم   مرقومه شریفه مورخه ۲۱ ماه مه بعنوان رئیس دولتی

و مخدوم واصل گردید و بطوریکه اظهار گذاشته بودم با تشکرات لازم بوزارت امور خارجه

تقدیم شد

و در این موقع احترامات فائقه تجدید می‌نماید

Litten.

I

Auswärtiges Amt. Libau, den 14. 1. 192[illegible]

Deutsches Konsulat

فدایت شوم مزاج شریف آن دوست محترم

انشاءالله خوب است کارت تبریک سال نو رسیده و

اسباب کمال خوشحالی شد معلوم شد دوستان قدیم

مع الغایات مرا فراموش نکنند اینجا بد نیست

نصف اهالی با آلمانی یا زبان آلمانی حرف میزنند

زندگانی از بابت غذا ارزانتر از آلمان است

یعنی هر غذائی که مثلاً در آلمان ده مارک برای

خریدنش باید خرج کرد اینجا میتوان برابر ده روبل

لتلاندی (Lettische Rubel) خرید و یک مارک مطابق

شش روبل لتلاندی است پس قیمت غذا اینجا

یک ثلث قیمت آلمانی است ولی در عوض هرچه غیراز

غذا باشد از قبیل کتاب و لباس و تمام محصولات

صنعت و کارخانه اینجا فوق العاده گران است
این مملکت بایستی جالب توجه سیاسیان بشود چونکه
اینجا پل ای لس (پلیتس) بین آلمان و روسیه.
در تابستان خود سه کانته حمام گاه قشنگی است و
اگر میل داشته باشید اینجا سری زده مرا مسرور فرمائید
برای یک دو ماه تشریف بیاورید خیلی خوب جائی است
برای استراحت تلفون نداریم آدم کرکا نمیتواند
بنویسد هم دست راست هم دست چپش به یک
مقصد مشغول میدارد درصورتیکه در برلین
با دست راست قلم را ولی با دست چپ دسته
تلفون باید ~~نگهداشت~~ گرفت خودم خیلی
کار دارم یک هزار خانه آلمانی در همین شهر است و
بعلاوه چند هزار خانه هست که اینها اگرچه تبعهٔ آلمان
نیستند هم زبانشان هم ملیتشان آلمانی میباشد ولی
برای شخص سیاح که این جور دردسر نداشته باشد
سه کانته خیلی جائی با صفا و خوب است پس

پس خواهش می‌کنم هرچه زودتر تشریف
بیاورید دیدن اینجاها کلید فهمیدن بعضی
اتفاقات و روابط است

به لطف اخوی و به تمام دوستان و خصوصاً جناب
خصوصاً عرض سلام میرسانم
و با تجدید الاحترامات
المخلص
Wilhelm Litten

Prof. Browne
دیگر به آن تفصیلی در باب
کتب مبارکه خیلی نوشته است

Deutsches Konsulat

Bagdad, 6. IV. 1929.

دوست عزیز و محترم زمان مدیدی است که از جناب عالی خبر ندارم

اگرچه خیلی مشتاق داشتن اطلاعات احوال جناب عالی هستم چون قسمت نشد که در

ایران مأموریتی برای من معین شود اینجا در بغداد قونسول آلمان هستم و اسباب خوشحالی بنده شد

که دفعتاً در نزدیکی ایران باشم

دخول چون غیر ممکن شد به آن خانه که می رفتی

نشستم بر دعاگوئی به درگاه در بیتت

ولی زحمت شده ضایع ز در بیرون نمی رفتی

و حالا هم ز پشت بیت به سمت دیگری رفتی

بلی بعوض آن که جناب عالی برای دیدار دوستان به بغداد تشریف آورید زیارت مشهد رضا

از زیارت مشهد امام حسین ترجیح دادید در قراری که شنیدیم جناب عالی به سمت حکومت

خراسان به مشهد تشریف بردید و این است

از صمیم قلب تبریکات خود را خواستم عرض کنم و آرزوی من این است

که انشاءالله مأموریت جنابعالی برای ایران و برای خراسان بالخصوص اسباب ترقی و خوشبختی

خواهد شد و آرزوی دیگری که در دل دارم اینکه اگر امور ولایت فرصت بدهند چند کلمه با خبر

خبار مزاج و احوال خود بدین دوستدار مرحمت فرمائید که کما فی السابق از مخلصین و خیرخواهان جنابعالی باشد

و در این موقع احترامات فائقه تجدید می‌نماید

المخلص

Litten

German Consulate Bagdad

Irak. –

خصوصی

Deutsches Konsulat

بغداد ۱۲ فوریه ۱۹۳۰

دوست عزیز محترما از مکتوب جنابعالی مورخ ۲۶ دسامبر

۱۹۳۰ با کمال مسرت فهمیدم که مزاج شریف عالی در

کمال صحت است و تبریکات جنابعالی هم در موقع تعیین من بسمت

شارژدافر اسباب مسرت زیاد شد. در این ایام

آقای حسین افنان (Husein Afnan) رئیس تشریفات وزارت خارجه عراق

بسمت شارژدافر عازم لندن است دوست صمیمی من است

شخصی خیلی درست و محترمی است فارسی خیلی خوب میداند

گویا اصل خانوادهٔ او در ایران است این است که ایشان را

به جنابعالی سفارش میکنم تفصیل اینجا را بجنابعالی عرض

خواهد کرد ان‌شاءالله سال آینده

فرصتی بدست آید تا بتوانیم در لندن خدمت

جنابعالی برسیم و جنابعالی را زیارت کنم.

باتقدیم اظهار احترام و سلام،

المخلص

[signature]

April 2, 1913
Rabi' II, 1331
"Petersfield"
Fenstanton
St. Ives Hunts.

Sayyid Hasan Taqizadeh

فدایت شوم رقیمه شریفه ده روز قبل از این بمن رسید ولی پیدا کردن
اطلاعاتیکه خواسته بودید قدری طول کشید و الحال هرچه در خصوص
روزنامه و چاپ‌خانه در ایران دانستم خدمت جناب عالی لفاً ارسال
دارم پروفسر بردن صاحب هم بعضی اطلاعاتیکه خواسته بودند
دادم انشالله مفید خواهد بود امیدوارم که وقت بجناب
عالی خوش میگذرد آیا از دوست محترم شما علاء السلطنه خبر
خوبی دارید؟ مخلص هوتم شیندلر

A. Houtum Schindler

Raadhusvej 57
Charlottenlund
Dänemark

۲ دسمبر ۱۹۲۰

آقای محترم من مودّت نامهٔ گرامی رسید
و موجب مسرّت گردید بواسطهٔ این سطور
تشکرات مخصوص از زحمات فاضلانهٔ آن
محترم تقدیم سرکار نموده که آن فقره از
کتاب الحیوان جاحظ که جنابعالی پیدا کرده
اند یقیناً خیلی مهم است و در جلد ۲
آن کتاب بنده موسوم به اوّلین انسان الخ
آن فقره را خواهم ایراد نمود دو سه روز
بعد از این وجه اشتراک برای سال آیندهٔ
کاوه بسرکار خواهم فرست
عریضه را با تجدید مراتب مودّت
و تقدیم سلام خالصانه ختم میکنم
مخلص صمیمی
Arthur Christensen

پاریس فی ۱۸ شباط سنه ۱۹۱۳

خدمت ذی شرافت و سعادت دوست
عزیز معظم محترم دام اقباله العالی فقیر
با کمال اخلاص عرض میکنم مدتیست
که جناب آقای کاظم زاده سلام و یادگار
پر محبت سرکار عالی را رسانیده است از
التفات عالی هزار تشکر میکنم فقط افسوس
افسوس که آن سرکار تشریف برده باز
تشریف نمیآورید اینجا دوستان سرکار
بی صبر منتظر عودت شما هستیم
ان شاء الله اسباب که این عودترا
منع کردند رفع خواهید فرمود

یک مقاله پر فایده راجع بحالت
سیاسیه ممالک عثمانیه در مجلهٔ
عالم اسلام درج کردیم از اهمیت
و فضیلت آن مقاله هرکسی تعجب
میکند برای اهل شرق واهل غرب
خیلی مفید است بنده بسرکار
یک نسخهٔ مجله ارسال میکنم
وکما یلیق اظهار محبت واخلاص
برای سرکار وبرای وطن عزیز ایران
میکنم الاقلّ
لوسین بووا

Lucien Bouvat

63, rue de Seine, Paris. 6e

تصادف
امّا نه ستون های ارقام ولی مثل این آثار [illegible] مهم
شرق و مغرب را و آثار آن را بیان کنم اگر اشارهٔ
داره با کمال تشکر ملاحظه خواهد شد

La Vie familiale des Assyro-Chaldéens.

در مجلّهٔ اتنوغرافی پاریس نشر شده بود در کتابخانه
خودم سعی خواهم کرد تا که بدست بیارم عیب
مقالات اصلی آنست

با کمال احترامات فائقه
رابطهٔ رحمت می‌دهد

B. Nikitine

Phone-Hampstead 2042.

...ley Road
London NW
27. 12. 194[.]

دوست عزیزم قربانت شوم امیدوارم که آ[ن]
وجود مبارک در کمال صحت و سلامتی باش[د]
این بنده بیشتر از سی سال از شرف ملاقا[ت]
با آن دوست عزیز محروم میمانم در این اواخر شنید[م]
که منصب وزیر مختار را قبول فرموده در لند[ن]
تشریف دارید این منصب اهمیتی مخص[وص]
دارد اولاً میخواهم عرض تبریک خود را خدمت
حضرت اشرف تقدیم بکنم ثانیاً خیلی خواهش
دارم که بخدمت حضور شرفیاب بشوم
وگمانم روز چهارشنبه تاریخ اول ماه جانویه روز تعط[یل]
[ا]ست خیلی ممنون خواهم شد اگر لطفاً ساع[ت]
اسمی معین میفرمایید که بتوانم شرفیاب بشوم
[ب]نده خیلی جسارت نموده این خط را بزبان فارسی
[نو]شتم برای این است که میخواهم نشان بدهم
[که] آن زبان شیرین را بکلی فراموش نکردم
زیاده زحمت

1.

50 Marlborough Hill
London. N.W.
2. 10. 1912.

دوست عزیز محترم من   مدت سه ماه

است که از هندوستان وارد شده در لندن هستم

در این اواخر هم جناب آقای حسین قلی خان نواب

را ملاقات کردم آقای نواب از بنده خواهش

کرده که به جناب عالی خبر بدهم که از روزیکه

وارد لندن شده اند مبتلا تب مانده اند و حالا هم

در مریضخانه مخصوصی هستند بنده هر

روزه برای ملاقاتشان میروم و امیدوارم که

انشاءلله خیلی زود چاق میشوند

خیلی وقت است که از حالت آن دوست
مستم هیچ خبر به بنده نرسیده است انشاءلله
در کمال صحت و تندرستی میباشند تا سه
هفته دیگر بنده اینجا هستم و بعد از ان باز میروم
به هندوستان امیدوارم که پیش از آن که
حرکت بکنم دو کلمه از جناب عالی خواهد رسید
البته از اقداماتیکه پروفسر برون (Browne.) و دیگران از
دوستان ایران نموده اند خودتان مطلع هستید
بنده اقرار میکنم که از نتیجه ملاقات سازونوف (Sazonoff)
با گری (Grey) هیچ امید فائده برای ایران ندارم چیزیکه
تا یک اندازه مرا امیدوار میکند این است

۵

که از منبع موثقه شنیدم که Unionist Party
مخالف مسلک گری شده اند و این مخالفت
در صفحه آینده که پارلمان ما باز میشود ظاهر
خواهد شد

اگرچه کم مینویسم فکر نکنید که ایران را فراموش
کرده ام خیلی افسوس میخورم که نه برای ایران
و نه برای خود آن دوست میتوانم یک خدمتی
هرچه قلیلی بنمایم

مخلص
سی بی استوکس
C. B. Stokes

حسن خوب‌نظر

نقد بر نقد «جانشینان کریمخان زند»

بی‌تردید بزعم همهٔ کسانی که دست‌اندرکار نویسندگی دارند یکی از بهترین طرق برای معرفی کتبی که منتشر میشود انتقاد از آن است. منتهی کسی که به‌انتقاد کتابی میپردازد لازم است خود لااقل در آن‌زمینه اطلاعاتی کافی داشته باشد تا با راهنمائی‌های صحیح‌مؤلف را بخطاهائی که‌مرتکب شده واقف سارد. متأسفانه منتقد کتاب «جانشیان کریمخان زند» با نوشتن‌مقاله‌ای ناصطلاح در نقدکتاب مذکور نشان داده است که نه‌تنها از مبانی نـقد نویسی بی‌اطلاع است بلکه اساساً با تاریخ وتاریخ‌نگاری هم سروکاری ندارد. برای اثبات این عقیده که چگونه ایشان بجای نقد صحیح وسازنده تنها به‌عیب‌جوئی عیر منصفانه ونسنجیده قناعت فرموده‌اند نظر ایشان وهمهٔ خوانندگـان را بنکات زیر جلب مینماید:

۱ـ آقای کیوان دهقان پس ازشرح مختصری در معرفی کتاب «جانشینان کریمخان زند» بدو نکته بدین شرح اشاره فرمودند:

الف: مؤلف کتاب به‌دوعامل اساسی، اقتصادی وجغرافیائی مطلقاً توجـه نکرده‌اندو برای رفع‌این‌نقص ازمراجعه بکتاب تاریخ ایران تألیف پطروشفسکی وهمکارانش ترجمهٔ کریم کشاورز غفلت ورزیده‌اند.

ب: تمامی خطوط اساسی‌جریان تاریخ ایران پس ازکریمخان زندرا که ممکن بود حداکثر در ۱۰ صفحه تحلیل نمود بصـورت کتابی ۱۳۰ صفحه‌ای درآورده‌اند.

بنظر نگارنده این سطور در پاسخ‌ایشان اشارات زیرکافی است:

الف: کتاب «تاریخ‌ایران ازدوران باستان‌تا پایان سدهٔ هیجدهم» تألیف پطروشفسکی وهمکاران وی را نمیتوان بعنوان یك منبع مهم واصلی یادکرد.چه در این‌کتاب که بطور بسیار خلاصه حاوی‌کلیهٔ وقایع تاریخی ایران از عـهد

باستان تا پایان سدهٔ هیجدهم میباشد تمامی ایام فرمانروائی کریمخان وجانشینانش تا تاجگذاری آقا محمدخان یعنی قریب ۴۷ سال جریان تاریخ ایران (۱۱۶۴ تا ۱۲۱۱) فقط درچهار صفحه نگاشته آمده است.

ب: پطروشفسکی وهمکارانش اردید خاصی به کلیهٔ وقایع تاریخی ایران نگریسته‌اند که خود قابل تأمل است ولذاباید بامترحم کتاب «تاریخ ایران» که مینویسد (اینگونه تألیفها در جزئیات وکلیات واستنتاجها خالی از خطا نخواهد بود) همعقیده بود.

ج: پطروشفسکی وهمکارانش درخصوص پیروزی آقا محمدخان برخاندان زند تنها بدادن شعار اکتفا کرده و بدون ذکر منابع عامل پیروزی خان قاجار را برتری قدرت اقتصادی فئودالهای شمال برفئودالهای جنوب دانسته‌اند که خود بدلایل زیرناصحیح است:

۱ـ بنا به‌شهادت همهٔ مورخین عصر زندیه وقاجار براثر مساعی کریمخان وضع اقتصادی ایران تاحدود زیادی رونق داشته است.

۲ ـ بااینکه درابتدای تشکیل سلسلهٔ زندیه وضع محمد حسن‌خان قاجار ویارانش بهتر از وضع کریمخان بوده او نتوانست برتاج و تخت ایران دست یابد.

۳ـ در هیچ مدرك ومنبعی نگارندهٔ این سطور ندید که نوشته باشدآقا محمدخان و یاران وی از قدرت مالی بیشتری نسبت بخاندان زند برخوردار بوده‌اند.

۴ـ در شمال وشمالغربی ایران علاوه‌بر غالب برادران آقا محمدخان خانها وفئودالهائی نیز بوده‌اند که خود با خان‌قاجار پیوسته درستیز بوده‌اند.از جمله هدایت‌الله خان والـی رشت، حکام خمسهٔ قزوین ، طهران و نیز خـوانین افشاریه.

بنابراین بنظر نگارندهٔ این سطور اگر بازماندگان زند همانند سرسلسلهٔ خود بکار حکومت میپرداختند آقا محمد خان هیچگاه بسلطنت و اقتدارنمیرسید.

اما درخصوص نکتهٔ انتقادی دیگر منتقد محترم توجه ایشان را بپاسخ‌زیر جلب مینماید:

۱ـ تردیدی نیست که‌میتوان کلیهٔ حوادث ووقایع تاریخی‌دوران کریمخان زند وبازماندگان وجانشینانش‌را همانند منتقد محترم‌نه درده‌صفحه بلکه درکمتر ازیك صفحه نوشت، ولی برآن نام تحقیق نمی‌توان نهاد. بعبارت دیگر میتوان

چنین‌آورد که کریمخان برمدعیان خود فائق آمد. چندین سال سلطنت کرد و مرد وبازماندگان وجانشینانش با هم به‌نزاع برخاستند وسرانجام لطفعلی‌خان زند بدست‌آقا محمدخان اسیر وکشته شد.

۲ـ اگرمیتوان تمام وقایع تاریخی‌آنزمان راچنین‌خلاصه نمود این‌سؤال پیش میآیدکه بچه علت مؤلفین و محققین محترمی چه در ایران و چه در همان سرزمینی که‌آقای کیوان‌دهقان‌بکارتحصیل اشتغال دارند چند رساله تنهادرخصوص کریمخان زند برشتهٔ تحریر درآورده‌اند؟ در واقع چنین اظهار نظری بوضوح نشان میدهدکه یا ایشان ازکتب و رساله هائی که جهت اخذ دکترا در زمینهٔ تاریخ زندیه درآلمان نوشته شده اطلاع ندارند ویا اساساً هوز بدرستی معنی تحقیق را درنیافته‌اند.

انتقاد دیگرآقای‌کیوان دهقان این بودکه چرا درپشت جلدکتابی‌که در دانشگاه پهلوی چاپ شده مؤلف اسم شهر فرایبورگ راآورده است .

پاسخ: نگارندهٔ این سطور در سال مذکور بدعوت مؤسسهٔ همبولت در دانشگاه فرایبورگ بسر میبرد وبه‌طوریکه خود ایشان حتماً اطلاع دارندکسانی که باخذ بورس ازمؤسسهٔ مزبور نایل میآیند لازم است تحقیقی ارائه دهد.چون مطالب‌کتاب در فرایبورگ وبرای ارائه بمؤسسهٔ همولت فراهم شده بود لذا صحیح بنظر رسید که هم بعنوان رعایت اصول و هم بعنوان گرامی داشتن ایام سپری شده نام محل تحقیق ذکرگردد.

منتقدکه معتقدست میتوان با رعایت اصول تحقیق تاریخ چهل وچندسالهٔ مملکتی‌را درچند صفحه نگاشت در نقدچند صفحه‌ای ولی‌تکراری خودبرکتاب «جانشینان کریمخان زند»،چندبار ضمن تأئیداین نکته‌که مؤلف کتاب‌به‌بسیاری از مآخذ دسترسی داشته چنین مرقوم داشته‌اند: «نویسنده نه‌تنها برمآخذ تسلط ندارند بلکه در مقابل‌آنان چنان دست وپای خود راگم‌میکنندکه نثرشان‌به‌تبعیت از نثر مآخذگاهگاه بصورت نوشتهٔ عامیانهٔ دورهٔ قاجار درمیآید». وسپس بعنوان مثال از نوشتن جملاتی همچون «روش مرضیه» «تمشیت امور» «نواحی ناآرام گرمسیرات» ایرادگرفتند.

در پاسخ ایشان ذکر نکات زیر ضروری است:

الف: انتظارمیرفت‌که منتقد محترم‌لااقل‌بعنوان‌نشان دادن عدم‌تسلط‌مؤلف کتاب لااقل یك منبع ویا مأخذ اعم از خطی یا چاپی ارائه نمایندکه ایشان‌در مقالهٔ انتقادی خود نه‌تنها بدلیل عدم اطلاع از مآخذ تاریخی ایندوره حتی‌یك

مأخذ ارائه نفرمودند بلکه باین نکته هم توجه نکردند که بین شیوهٔ نگارش با شیوهٔ استفاده از مآخذ فرق بسیار است.

ب: جملاتی که در کتاب بکار برده شده هنوز متداول است

ج: وقتی محققی دست بکار تحقیق میزند بیشتر هم وغم خود را مصروف این امر مینماید که چگونه حق مطلب را اداکند در نوشته‌های غالب محققین این نکته بچشم می‌خورد که آنان گاهی قالب را فدای مضمون ومحتوی نموده‌اند.

انتقاد دیگر آقای کیوان‌دهقان که حاوی یك صفحه از مقالهٔ ۶صفحه‌ای ایشان میباشد اینست که چرا پس از فصل بندی کتاب مؤلف عناوین فرعی فراوانی آورده است.

پاسخ: کسی که با تاریخ این دوره سروکار دارد میداند که برخلاف نظر منتقد محترم آوردن این عناوین بمنظور تشریح منطقی وقایع لازم بوده است چه بی المثل پس از مرگ کریمخان بدلیل اختلافات سران زند معلوم نبود عاقبت چه کسی بر تاج و تخت زندیه تسلط خواهد یافت . زیرا زکی‌خان عملا وابوالفتح‌خان و محمدولی‌خان اسماً خود را صاحب تاج و تخت میدانسته‌اند در ایام اقتــدار علیمرادخان ونیز پس ازمرگ جعفرخان وضع حکومت وسلطنت چنین بوده‌است. بنابراین برای اینکه خواننده بتواند بطور منطقی وقایع را تعقیب کند لازم بود درزیر عنوان «طغیان‌جعفرخان ومرگ علیمرادخان» اختلاف ایندو را روشن کرد. آقای کیوان دهقان مؤلف کتاب را بدلیل اینکه جغرافیای دورهٔ زندیه را نداده‌و درخصوص فرهنگ وتمدن وزندگی اجتماعی آن ایام سکوت نموده است مورد انتقاد قرارداده وپس ازذکرجملاتی از قبیل «کارآسانی هم نیست» «بسیارمشکل است» بنقل از کتاب چنین‌آوردند: «خبرمرگ کریمخان ودیگر قضایای پایتخت بسرعت درهمهٔ ایالات ومناطق‌تحت نفوذایران منتشرشد» که البته به‌نظر ایشان نقص بزرگی است. همچنانکه درابتدای این مقاله نوشته‌آمد جای تأسف بسیار است که منتقد کمتربا تاریخ سروکاردارد چه درغیر اینصورت لااقل میدانست که ۱- درباب زندیه کتب زیر:

هدایتی- هادی = تاریخ زندیه ، تهران ۱۳۳۷
نوائی - عبدالحسین= کریمخان زند ، تهران ۱۳۴۴
رجبی- پرویز = کریمخان زند وزمان‌او، تهران ۱۳۵۱ (واصل آلمانی آن (Roschanzamir : Mehdi _ Die zand) برشتهٔ تحریر درآمده است.

چون دراین کتاب مفید وسودمند مؤلفین محترم مناطق تحت تسلط کریمخان زند ونیز اوصاع فرهنگی و اجتماعی آن ایام راشرح داده‌اند نگارند ه دلیلی ندید که بیهوده برحجم کتاب بیفزاید .

۲ــ کتاب جانشیان کریمخان زند برای نشان دادن تاریخ بعداز کریمخان نوشته‌آمده وگمان‌نمیرود مؤلف میبایست‌دوباره شرح دهد که مثلا شیراز کجاست ویا اصفهان درچه جائی قرار دارد و اوضاع اجتماعی وفرهنگی آنزمان چگونه بوده است. جای شگفتی بسیار است که منتقد محترم از سوئی مؤلف را به این سبب که فی المثل برای مرگ کریمخان وبا به‌سلطنت رسیدن آقامحمدخان مآخذ متعددآورده‌مادانتقاد میگیرد واین شیوهٔ‌کاررا که برای مورخین واهل تحقیق‌روش صحیحی است وپرهیز از زیاده نویسی است ناپسند میخواند واز سوی دیگراز مؤلف‌توقع‌دارد که دست بکاری‌تکراری‌بزند. در واقع ایشان فراموش‌فرموده‌اند که کتاب «جانشیان کریمخان زند» برای کسانی نوشته‌آمده که لااقل از سلطنت کریمخان زند ومناطق حکمروائی وی و نیز دیگر اوصاع آنزمان اندك اطلاعی دارند.

انتقاد دیگر آقای کیوان دهقان این است که مؤلف توضیحی درباب اینکه چراآقا محمدخان به‌ورامین‌آمد نداده است. ایشان چنین میافزایند: «ورامین چه خصوصیتی داشت؟ سران طوایف قاجار چگونه و چرا درآنجا به گرد اوجمع شدند؟ رفته رفته چگونه‌کارش بالاگرفت؟ آیا دلیل خاصی برای رونق‌کار کسی است؟ اختلاف خوانین زند تا چه حد در موقعیت خان قاجار مؤثربوده است.» نگارنده در پاسخ آقای کیوان ، دلایل زیر رامیآورد وداوری را به خوانندگان وامیگذارد:

۱ــ عنوان کتاب «جانشینان کریمخان زند»است ونه‌آقا محمدخان‌قاجار.

۲ ــ در سرتاسر کتاب همه‌جا بحث از اختلاف سران قبایل زند است و بعلاوه در همان صفحهٔ فرارآقا محمدخان (صفحهٔ ۱۵ کتاب) سبب موفقیت ایل قاجار «اختلاف خوانین زند» ذکر شده است.

۳ــ مؤلف همانندهمهٔ کسانی که دست اندرکار تحقیقی دارند تلاش‌نموده است تا از تکرار مکررات بپرهیزد. بهمین جهت چون در باب روی کار آمدن آقا محمدخان کتب زیادی نوشته‌آمده لذا بذکر مآخذ در پاورقی اکتفا نموده است. بدیهی‌است کسی میتواند بوضوح دریابد که چرا رفته‌رفته‌کارآقامحمدخان

رونق گرفت که لااقل کتاب «جانشینان کریمخان زند» را بدقت وبا دید علمی خوانده باشد. آقای کیوان که گوئی باخواندن صفحهٔ دوم یك کتاب مطالب صفحهٔ اول را ازیادمیبرند به نتیجه‌گیری منطقی مؤلف درآخر کتاب ایراد نموده و پاسخ این سؤال را که: «چرا حکام محلی محافظه‌کار بوده‌اند ؟» خواسته‌اند .

و اینك پاسخ:

۱ـ مؤلف در صفحهٔ ۱۱۲ کتاب با نظر منطقی و علمی دلایل ضعف بنیهٔ اقتصادی‌مملکت ونارضائی مردم را باتکیه به‌متن کتاب وذکرمآخذ روشن ساخته است.

۲ـ درباب علت‌محافظه‌کاری حکام‌محلی‌درصفحهٔ ۱۱۸ کتاب مطالبی‌آمده که خلاصهٔ‌آن چنین است.

الف: حکام بمحض ضعف قدرت مرکزی بمقتضای زمان یاکوس خودـ مختاری مینواختند ویا برای حفظ منافع خود واحیاناً افراد حوزهٔ حکمرانی خویش بخدمت مدعی قویتر درمی‌آمدند (در این خصوص بمتن کتاب به‌توسط علامت ستاره مراجعه داده شده است و این همان علائمی است که مورد پسند منتقد نمیباشد).

ب: نتیجه‌گیریهای مستند دیگری هم در خصوص علل اضمحلال خاندان زندآمده است که خوانندگان کتاب بدرستی درخواهند یافت و داوری خواهند فرمود که مؤلف با استفاده ازمنابع راه ناصواب‌نپیموده است. انتقاد دیگرآقای کیوان این است که چرا در ذکر مآخذگاهی کلمهٔ Trad وگاهی Trans آمده وضمناً به‌چه‌علت علاوه‌بر کتاب ومأخذاصلی‌فارسنامه‌نوشتهٔ حسن فسائی به‌ترجمهٔ قسمتی ازآن توسط Busse ارجاع داده شده است.

منتقد محترم نکات زیر را ازیاد برده‌اند:

۱ـ وقتی کتابی از زبانی به‌زبان دیگر برگردانده میشود لازم است عین عنوان راکه درپشت صفحهٔ کتاب آمده‌آورد. مثلا اگرکتابی از انگلیسی بفرانسه ترجمه‌شده‌باشدمترجم کلمهٔ Trad را می‌آورد وبالعکس‌اگرازفرانسه‌به‌انگلیسی ترجمه شده‌باشد Trans را مینگارد. درهردوصورت نویسنده‌ای که باین کتاب مراجعه مینماید حق تعویض عنوان کتاب را به‌سلیقهٔ خود ندارد.

۲ـ اگرکتابی به‌عنوان یکی ازمآخذ اصلی به‌یکی از زبانهای‌زندهٔ‌دیگر دنیا ترجمه شده باشداصلح‌آنست‌که نویسنده‌ای‌که ازآن‌کتاب بهره‌گرفته ابتدا بذکر مآخذ اصلی بپردازد وضمناً ترجمهٔ‌آنرا نیز بنگارد. آقای کیوان بدون

ارائهٔ دلیل مینویسند که نقل وقول مؤلف کتاب «جانشینان کریمخان زند» چندان درست نمیباشد. در واقع اگر ایشان از شیوهٔ نگارش مورخین عصر زندیه وقاجار اطلاع داشتند چنین ایرادی نمیگرفتند. اهل تحقیق بخوبی میدانند که فی‌المثل نویسندهٔ تاریخ جهانگشای زندیه یك واقعهٔ بسیار کوچك را درچند صفحه‌شرح وبسط داده است. برای پرهیز از نقل وقول همهٔ عبارات‌آن کتاب، نگارندهٔ این سطور برخلاف نظر منتقد محترم ضمن رعایت معنی حملات، بخلاصه نمودن‌آن پرداخته و درزیر نویس نیزذکر کرده است.

(بصفحهٔ ۱۱۸ کتاب مراجعه شود).

* * *

مؤلف ضمن عرض تشکر ازآقای کیوان دهقان‌آرزومند استکه ایشان‌اولا بانتقاد مقالات ویا کتبی‌دست یازندکه درآن زمینه صاحب رأی واهل فن باشند. ثانیاً کار انتقاد را سرسری نگیرند و ندانسته از جادهٔ عدالت منحرف نشوند و ثالثاً بهنگام اقامت درآلمان لااقل‌کم وبیش شیوهٔ انتقاد از کتاب را از اساتید آن دیار بیاموزند.

مهدی‌خان تبریزی

خاندان مهدی خان تبریزی، به‌روزگار قاجاریان در زمرهٔ صاحب منصبان نظامی بوده‌اند ومهدی خان خود درعهد ولایتعهدی عباس‌میرزا «کمال‌خدمتگزاری وجان‌نثاری کرده است وبشکرانهٔ این خدمتها بتاریخ پانزدهم شوال ۱۲۵۵ به‌حکم‌محمد شاه به‌منصب قوریساول‌باشی‌گری.. ولیعهد... ناصرالدین میرزا»منصوب شده، متن فرمان‌انتصاب‌او‌بدین‌شرح است:

«بسم‌الله‌تعالی شأنه‌العزیز. الملك‌لله. مهرمحمدشاه. هو. چون‌علو‌درجات بندگان بدرگاه‌آسمان پناه‌بقدمت‌خدمت‌وخلوص‌نیت‌است وازآنجا که عالی‌جاه رفیع‌جایگاه‌مجدت ونجدت‌انتباه‌عزت‌وارادت‌اکتناه مقرب‌الحضرةالعلیه مهدی خان‌تبریزی‌سالهاست که اباًعن‌جد باین‌دولت قوی مکنت بیزوال خدمتها کرده‌اند وزحمتها کشیده‌اند علی‌الخصوص نواب غفران مآب ولیعهدرضوان مهد مبرور اسکنه‌الله تعالی فی‌روضات‌السرور کمال خدمتگزاری‌وجان‌نثاری‌نموده‌اند وحسن خدمت‌او بررای جهان‌آرای‌ملوکانه واضح ولایح است لهذا درهذه‌السنه‌مبارکه تنکوزئیل فرخنده تحویل و ما بعدها بپاداش خدمت مشارالیه او را بمنصب قوریساول‌باشیگری‌یگانه‌گوهر درج‌مملکت وشهریاری وتابان اختر برج‌سلطنت و تاجداری فرزند ارجمند بیهمال ولیعهددولت جاوید مدت بیزوال ناصرالدین میرزا سربلند وسرافراز فرمودیم وبدینموجب برمواجب وسیورسات سرمقرری سابق او افزودیم که همه ساله ازبابت مالیات آذربایجان دریافت نموده‌صرف معاش خودکند ودرنهایت‌امیدواری مشغول‌خدمتگزاری باشد وهرقدر برصداقت شعاری وجان‌نثاری افزاید از جانب سنی‌الجوانب اقدس اعلی مزید اعتبار و افتخاریابد. مقررآنکه برادر ارجمند اعزاسعد نامدار ونورچشم بلند اختر‌کامکار قهرمان میرزاصاحب‌اختیار آذربایجان حسب‌الامر قدرقدرت‌مرتب‌داشته مواجب وسیورسات عالیجاه مشارالیه را ازقرارتیمی‌توقیع منیع‌همه‌ساله‌عایدسازد وتیول اورا از قرار حکم جداگانه بمباشرت دیوانی قدغن نمایدکه همه ساله برقرار دانند وکارسازی نمایندکتاب سعادت اکتساب دفترخانه مبارکه شرح خطاب

مستطاب را ثبت وضبط کنند ودر عهده‌شناسند حرره فی یوم‌الاحد ۱۵شهرشوال سنه ۱۲۵۵.»

ناصرالدین‌شاه به‌شوال ۱۲۷۰ پس از مرگ مهدی‌خان مواجب مرسوم او را در حق فرزندانش مقرر داشته است بدین قرار،

«...چون ملاحظه پاس خدمت چاکران ارادت اساس همواره منظورنظر حقشناس پادشاهی است مرحوم مهدی‌خان که از آغاز جوانی پای خـدمت در میدان‌ارادت‌گذاشت ودرعهدولیعهد رضوان مهدمسرور همواره دردایره‌چاکران ارادت بنیان در راه خدمت جانفشان بود تا اینکه عمر خود را در خدمتگزاری بانتها رسانید بنابر حقوق خدمات اولازم آمد که رعایتی درحق اولاد او مبذول داریم وآنها را بمرحمتی از مراحم ملوکانه مشمول فرمائیم لهذا در هـذه‌السنه میمونه بارس‌ئیل خیریت دلیل وما بعدها از مواجبی که درحق آنمرحوم برقرار بود بدین‌موجب از قرار تفصیل‌ذیل درحق‌اولاد او مرحمت وبرقرار فرمودیم که همه‌ساله برحسب منشور قضا دستور همایون بعد ازوضع رسوم معمول دیوان‌از بابت مالیات مملکت‌آذربایجان‌اخذ ودریافت داشته صرف‌گذران خودنمایند و بلوازم دعاگوئی وخدمتگزاری پردازند. مقررآنکه حکام حال واستقبال مملکت آذربایجان مبلغ مزبور را در حق اشخاص مفصله برقرار دانسته عاید ساخته و درعهده شناسند ، حرر فی‌شهر شوال‌المکرم ۱۲۷۰».

حاجی‌آقاخان فرزند مهدی خان در شوال همیـن سال ۱۲۷۰ هـ . ق ـ به‌کوتوالی وقلعه‌بیگی تبریز منصوب شده است وناصرالدین‌شاه در حاشیهٔفرمان او بخط خویش نوشته‌است: «صحیح است مهدی خان مرحوم سالها باصداقت حدمت‌کرده و خدمات او همیشه منظور نظر ما خواهدبود باولادش بایدخوش بگذرد» .

سیدحسن امینی

دوبارهٔ دوبیت از رودکی

آقای مدیر

از شما چه‌پنهان من در ۸۳ سالگی زندهٔ آن مجله‌ام. غذای روحی مـن منحصر به‌مطالعهٔ بحث و انتقاد ابیات مشکل مفاخر ملی ما است .

ارجمند از نگین بود خاتم   چون سخن از منقدین سخن

همه می‌دانند که نقاد پاك وبی‌باك ارزیاب سخن است. نه‌خود سخن‌گو،

مانند مظاهر حق که عارف، ارزیاب آن است. آری خدا هرگز انعام خود را قیمت نکرده سهل است، بلکه به رایگان بدون تقاضای احدی پاشیده است.

بازار نیست عرصهٔ یغمای حوان دوست   تا درقبال عرضه تقاضا کند کسی

در یك سفری به کرمان قالیچه‌ای نیمه تمام روی کارگاه بود. خوشم آمد. خواستم قیمت آن را بدهم که پس از اتمام به دیگری نفروشند. بافنده گفت آقا خیلی معذرت می‌خواهم. ما نمی‌توانیم هنر خود را قیمت کنیم. ارزیاب مورد اعتمادی داریم که پس از اتمام می‌آید وقیمت می کند. بدیهی است نظر ارزیاب یك کلام. فروشنده وخریدار با رضایت تام معامله را انجام می‌دهند.

استاد رودکی در ده‌قرن قبل دفینه‌ای به‌رایگان به‌ما بخشیده ورفته است. منتقدین بصیر باید با مفتاح بحث وانتقاد در وگوهر این گنجینه را آشکار وبه‌ما تحویل دهند. تا هر روز وهرساعت دم از فقر نعمت و نقص خط وزبان خود نزنیم. انگولك بازی درنیاوریم. لعاتی که فارسی کرده‌ایم از فرهنگ خود خارج نسازیم. بدانیم که از سایر زبان‌ها وخطهای زندهٔ جهان مستغنی‌تریم. خیلی معذرت میخواهم. عقده‌ای داشتم که با بیان الکن فوق شکافته شد. اکنون به‌سر مطلب باید رفت.

در ص ۸۶۹ سال هیجدهم‌وص ۲۴۳ سال نوزدهم آن مجله نسبت به‌کتاب پیش‌آهنگان شعر فارسی نقدوبحثی بین استادان معظم دبیرسیاقی وجمشید سروش‌یار پیش‌آمده است نکاتی را که ازطرف این بی‌سواد به عرض میرسد باید دنبالهٔ آن انتقادات قرار داد:

الف ـ نسبت به‌این بیت استاد رودکی:

«می آرد شرف مردمی پدید   و آزاده نژاد از درم خرید»

۱ـ اگر لفظ (می) را در این بیت که دوبار آمده به‌معنای باده بگیریم.و محققاً وبدون‌ذره‌ای شك«می» بار دوم که بی‌جهت یعنی بدون‌لزوم تکرارشده‌حشو است. و این‌گونه حشوراکه نه‌قبیح‌است ونه‌ملیح ازضعف طبع شاعرمی‌شناسندو بس. من در هیچ دیوانی از درجه اول حتی ازدرجهٔ دوم چنین حشوی ندیده‌ام.

۲ـ صفات مرد در فرهنگ جنس نرینه و شجاع ودلیر ذکرشده است اگر هنر می رافقط در این جنس مؤثر بدانیم، صرف نظر ازآن که‌ازقدر ومقام می‌کاسته‌ایم بلکه نسبت به‌جنس مادینه و خنثی قصور ورزیده‌ایم. یعنی حیوان و خارج از بشر دانسته‌ایم.

۳ــ صفات‌مردمی جامع صفات‌حمیدهٔمتصوره است یعنی صفت ممدوحی نیست که در لفظ مردمی نباشد. کما اینکه خود شاعر (رودکی) یك‌صفت‌آن‌را که شرف باشد ذکر کرده است. بدیهی‌است کسی که دارای شرف شد صاحب تمام صفات‌خوب‌انسانیت ومعنویت‌است، خواه‌مرد خواه‌زن خواه‌خنثی. ضرر ندارد که خلاصه‌ای ازصفات لفظ مردمی را ذکر کنم :

مروت ــ وفاــ انسانیت ــ خوش رفتاری ــ قناعت ــ تواضع ــ گذشت ــ بردباری ــ پاك دلی ــ چشم پاکی ــ نجابت ــ اصالت ــ شرافت ــ سخاوت ــ رحیم ــ مهربان و . . . . .

پس واضح و روشن است که شعر رودکی استاد را بدون حشو ومردمی باید خواند ودانست نه مردفقط.

۴ــ در خاتمهٔ بحث این بیت ضرر ندارد با اجازهٔ جناب آقای مدیر فصولی کرده این نکته را هم عرض کنم.

ما می‌توانیم با یك حیلهٔ ادبی‌نظیر استاد سروش یار را (که اصرارعجیبی نسبت به‌حقانیت نظرخود دارد تاآن حدکه معتقداست بین «مرد» و«می» باید در کتابت‌فاصله‌ای‌قرار دادتا خواننده حتماً مردبخواند نه‌مردمی) به کرسی بنشانیم وبگوئیم که می‌اول مصراع پیش‌وند فعل مصارع است نه می به‌معنای باده مثل می‌زند می‌کند می‌آرد. البته با این‌حیله موضوع حشو ازین میرود وهنر می‌فقط دربارهٔ مرد مؤثر می‌شود وبس. اما افسوس کــه این خطای ادبی ما را مرتکب دوخطای بزرگ جدید می‌کند (مانند عدر بدتر ازگناه)، یکی آن‌که ازمراتب استادی رودکی‌کاسته می‌شود . دیگرآنکه لفظ (آرد) معنای مضارع درآن مستتر است ونیازی به‌پیش‌وند ندارد. بدیهی است پیش‌وند غیرلازم مخل‌فصاحت‌بیان می‌شودکه رکن مهم شعر است.

ب‍ـ ص ۱۷۲ سال‌هیجدهم نقد وبحث این‌بیت استادرودکی:

«گفت دینی راکه این دینار بود   کاین فراکن موش را پروار بود»

لفظ پروار راکه یك لغت ترکیبی خالص فارسی خود ما است به‌معنای خانهٔ باستانی یاگنجینه وذخیره دانسته‌اند ــ جای‌آنست که به حال وروز زبان‌و خط خود اشکبار شویم. اینك‌تفسیرآن لغت پروار: خوب پیدا است که ازدولغت فارسی‌سره‌ترکیب شده‌است، اول«پر» که به‌معنای‌پروبال مرغان پرنده باشد. دوم «وار» که فارسی‌زبانان‌پس‌وندبعضی کلمات خود قرارداده‌اند تامعنای‌مثل ومانند ودارنده ولایق را برسانند. مانند امیدوارــ دیوانه وارــ بزرگوارــ دایره‌وارــ شاهوار. خلاصهٔ‌کلام شخص واقف مصاحب دینی به‌دینی (میزبان خانه)میگوید

این دینار (یعنی دفینه و گنجینه‌ای که موش سرقت کرده و در تملک خود درآورده است) برای موش پلید و جسور پروار بود ، یعنی به‌منزلهٔ پروبال مرغان بود که موش به‌عشق تملک این دفینه می‌توانست بجهد و بپرد و خود را به سد برساند والسلام.

ضمناً ـ ای بسا لغت فارسی ما که‌چندین معنا دارند ـ خواهشمندم‌به کلام ذیل توجه فرمائید:

بارها[1] بارسفر[2] بسته رنج بردم تادرکنار رودباری [3] به بارگاه [4]
گهربار[5] دوست بار[6] یافتم

۱ـ مرتبه، دفعه ۲ـ کالا ۳ـ رودخانه ۴ـ کاخ
۵ـ باران ۶ـ رخصت ، پروانه

پس مصحح ومؤلف یا نقاد باید معنای متناسب با مقام را بیابد تا سخن استاد مصنف بی‌معنا یا پست وخلف جلوه نکند .

ج ـ ایضاً ازاستاد رودکی درص ۸۷۲:

«ساقی گزین وباده ومی خور به بانگ‌زیر
کز کشت سار نالد و از باغ عندلیب»

امان از نساخ بی‌سواد که بیت بزمی وبهاری رودکی را بصورت سوگ و عزا درآورده‌اند. پرواضح است که زمان ناله کردن ساروعندلیب موسم انتخاب کردن ساقی‌وخوردن‌می نیست. نسخه کنندهٔ بدبخت لغت (بالد[1]) را نمی‌دانسته به(نالد) تغییر داده است. والسلام

پیمان یغمائی (سمنان)

نسخه‌های خطی محمدعلی رجاء زفره‌ای

فهرستی است ازنسخه‌های خطی تألیف‌مرحوم محمد علی رجاء زفره‌ای (محرم ۱۲۸۱ ق ـ ۱۳۶۱ ق) [2] که بوسیلهٔ نگارنده به کتابخانه‌های ملی و

۱- بالد از مصدر بالیدن، یعنی افتخار کردن، نمود ناریدن، خرامیدن، سرشار بودن.

۲- شرح حال مؤلف در تذکرهٔ شعرای معاصر اصفهان صفحهٔ ۲۰۷، رجال اصفهان صفحهٔ ۲۱۱،تذکرةالقبور دانشمندان وبزرگان‌اصفهان صفحهٔ ۱۰۱ تألیف حاج سیدمصلح‌الدین مهدوی آمده است.

دانشگاهی تقدیم گردیده.

چند جلد نسخهٔ خطی دیگر او که سهم‌الارث اینجانب نوده ویا ازدست وارث خارج شده در این‌جا ذکرش نیامده.

***

رکازالدعوات فی‌السرائروالمربعات

در قواعد طلسمات‌وقوانین مربعات‌وبسط وتکثیر مسطوره وادعیهٔ مأثوره، در یك مقدمه ودوباب ویك خاتمه .

آغاز نسخه· سپاس‌فزون از وهم وقیاس معبودی را سزاست‌که راه‌نجات از بلیات را بادعیه مأثوره نموده... اما بعد چنین‌گوید این بندهٔ عاصی و غریق بحر معاصی ملقب و متخلص و معروف به رجا ساکن زفـره مـن قراء قصبهٔ قهپایه‌ویر..

انجام سحه:... وبعد ازاین‌ها بگویدبرحمتك یا ارحم‌الراحمین‌وصلی‌الله علی محمد وآله‌اجمعین بتاریخ ۲۰ شهرصفرالخیر ۱۳۴۷.

این کتاب در دونسحه بحط مؤلف نوشته شده و در نسحهٔ دومی مورخ ع ۱۳۵۸/۱ و اضافاتی دیگر تا زمان حیات مؤلف (محرم ۱۳۶۱). نسخه‌ای ازآن درکتابحانهٔ مـلی تهران و نسخهٔ دیگر درکتابحانهٔ مجلس شورای ملی موجود است .

قواعدالرمل

در بیان قواعد رمل در یك مقدمه و۱۸ باب (هرباب دارای چند قاعده) ویك خاتمه.

آعاز نسخه:حمداکمل وشکر اجمل بعدد ذرات رمل لایق فردی است‌که اشیاء را ازواج‌آورید... ومن بنده را عزم جزم شدکه رساله از قواعد مفیده در این‌علم بنویسم تا از برای دیگران دستوری باشد لهذا این ضعیف انام و عبد گمنام میرزامحمدعلی‌المتخلص والملقب والمعروف‌بەمیرزا رجا ساکن‌قریهٔزفره من‌بلوك قهپایه‌ویر من‌توابع دارالسلطنهٔ اصفهان ...

انجام نسخه: ...درشش مسالمت‌دارد احکام‌آنها را یك بیك بیان‌نمایدکه به صواب مقرون است ـ در این نسخه‌کاتب: محمدولد ارجمند عبدالقادرساکن زفره. [۱]

۱ـ فهرست‌کتابخانهٔ مجلس‌شورای ملی، جلد ۱۰. بخش‌اول،صفحهٔ ۳۳۴ ـ

نسخهٔ دیگر بخط مؤلف و در انتها مطالبی اضافه شده که در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران است .

***

متفرقةالنجوم

در فن نجوم در ۲۴ فصل

آغاز نسخه: حمد بیحد وثنای بی‌عدد خالقی راجل شأنه سراست که افلاك را بدون ستون وپایه وسیارات را ... اما بعد چنین گوید بنده عاصم آثم به خفی و جلی و امید بدرگاه خالق ازلی متخلص به‌رجاء والمسمی به محمد علی ابن مرحوم مغفور مشهدی حسن ساکن قریهٔ زوره .

نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران موجود است.

مؤلف با تغییراتی چند دراین کتاب دو جلد دیگر یکی بنام (خلاصة النجوم) ودیگری به‌اسم (قواعدالنجوم) نوشته.

***

تجوید وترتیل وقرائت قرآن

آغاز نسخه: الحمد لله الذی هدانا الایمان... اما بعد چون این کمترین محمدعلی متخلص ومعروف به‌رجاء زوره بعضی ازقواعد ومخارج حروف وآداب ترتیل وتجوید وصفات متعلقه به‌آن را...

انجام نسخه: اشعاری با مطلع: هر که از قرآن گشاید فال خویش ، و با مقطع، شادگردد هر که خواند والسلام. مورخ ۲۸ ع ۱۳۱۱/۲ .

نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ دانشکدهٔ الهیات ومعارف اسلامی تهران است.

***

دبستان الشعرا

آغاز نسخه: سپاس الحمدلله رب العالمین وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین... محمدعلی متخلص به‌رجاء ...

پایان نسخه: . . .

گر توانی ای صبا بگذر شبی در کوی آن

وردلت خواهد ببر از ما سلامی سوی آن

نسخهٔ خطی آن درکتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران موجود است.[۱]

***

۱ - فهرست کتابخانهٔ خطی استان قدس رضوی ج ۷ ص ۳۳۷ می نویسد، دبستان الشعرا رساله‌ای است مختصر درعروض وبدیع تألیف حاج سیدمحمد بن سیدحسن حسینی.

کتاب الارث

آغاز نسخه: الحمدلله رب العالمین والصلوة والسلام علی خاتم الانبیا... اما بعد این بندهٔ گمنام واحقر انام محمدعلی المعروف والملقب به میرزا رجا زفرهای ابن حسن ... مرتب نمودم بریك مقدمه و ۱۵ مطلب و یك خاتمه..

انجام نسخه:... واگر یك زن شهادت بدهد یکربع و۲ زن نصف و سه زن سه ربع ترکه به اومیرسد ... مطابق ۸ تیرباستانی ۱۳۱۵

نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ محلس شورای ملی نگهداری میشود.

***

عمان الحساب در نظم خلاصة الحساب ، ۲۳۳۳ بیت

آغاز :

می کنم حمد خداوند صمد　　آنکه باشد واحد وفرد واحد

پایان:

هم به تـوفیق خدای لایـنام　　جیم اول ثلث دوم شد تمام

بود تاریخ سنه ای خوش سرشت　　یکهزاروسیصدوچهل بازهشت...

بررجا غیر از دعا ببود رجـا　　کو نموده برخداوند التجا

سخهای بخط سراینده درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ونسخهٔ دیگر بحط ورزند مؤلف عبدالرزاق رجائی متوفی ۷ آبان ۱۳۵۰ در کتابخانهٔ ملی تهران.

***

گلستان الادبا

آغاز نسخه: شکر وسپاس مرخداوندی را سزاست که کشف معما ازبرای بندگان نموده ... اما بعد چنین گوید... که چون چندی از ابیات متفرقه که بدون دانستن علم معمامعلوم نمی شد جمع آوری نموده ودر این وجیزه مرقوم وبه گلستان الادبا موسوم ساخت مشتمل دریك خیابان و۲۴ گلزار مورخ ۱۷ ج۲/ ۱۳۱۰.

انجام نسخه: جویای کسی بودم گفتند که را خواهی .

نسخه بخط مؤلف به کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران تقدیم شده .

***

تقویم رقومی

مربوط به سال ۱۳۰۱ خورشیدی درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهــران نگهداری میشود.

* * *

چند مجلس تعزیه (شبیه خوانی) در دانشکدهٔ هنرهای دراماتیك ، ادارهٔ کل باستانشناسی وفرهنگ عامه، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، برنامهٔفرهنگ مردم وزارت اطلاعات و نزد علاقمندان به این فن[۱]

چند جلد جنگ. دفترچه . سفینه در مطالب متفرقه در کتابخانهٔ مرکزی ومرکز اسناد دانشگاه تهران، کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، حبیب یغمایی(خور بیابانك) ادارهٔ کل باستانشناسی وفرهنگ عامه موجود است.

* * *

کاتب نسخه: محمد علی رجاء زفره‌ای

۱ــ تنبیهات المنجمین تألیف ملامظفر موجوددر کتابخانهٔ مجلس‌شورای‌ملی

۲ــ دستورالمنجمین تألیف حسین بن محمد زیدی موجود در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

۳ــ نصاب‌الصبیان، فراهی، حاشیهٔ دوم، درکتابخانهٔ ملی

* * *

آنچه از دیوان اشعار او بچاپ رسیده:

۱ـ گلچین رجاء زفره‌ای ـ چاپ ۱۳۴۱ ش

۲ــ منتخبی ازآثار رجاء زفره‌ای ـ چاپ ۱۳۴۲ ش

۳ــ نمونهٔ اشعار رجاء زفره‌ای ـ چاپ ۱۳۴۵ ش

محمدحسن رجائی زفره‌ای

---

۱ ـ تعزیه وتعزیه‌خوانی، صادق‌همایونی، چاپ۱۳۵۳، صفحهٔ۱۰۱ــ۱۰۲

اعطای دکترای افتخاری دانشگاه تهران به ایرانیان و سخنان نهاوندی

امسال دانشگاه تهران به ابتکار دکتر هوشنگ نهاوندی، رئیس وقت آن دانشگاه، به چندتن از ایرانیان دکتری افتخاری داد و مراسم آن در روز سوم آبان انجام شد. اسامی گیرندگان دکتری دررشته‌های ادبیات و الهیات و علوم بدین شرح است:

فرنگیس شادمان و دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی و حبیب یغمائی از دانشکدهٔ ادبیات، احمد آرام و محمد پروین گنابادی از دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی، دکتر غلامحسین مصاحب از دانشکدهٔ علوم.

قسمتی از سخنان دکتر هوشنگ نهاوندی که گویای دلبستگی او به فرهنگ ملی و احترام به بزرگان علمی وادبی کشور است نقل می‌شود:

«دانشگاه ما همواره بزرگداشت سرآمدان جامعهٔ ایرانی را، در هر رشته و زمینه‌ای، از رسالتهای استوار وسنتی خود میشناسد، چه آنها که خود رسماً متعلق به دانشگاهند وچه آنها که نیستند.

اگر سنت حق‌شناسی درجامعه‌ای وجود نداشته باشد و مؤسسات فرهنگی و اجتماعی، قدر خدمتگزاران راستین را ندانند وپاس حرمت آنان را ندارند چگونه میتوان به ادامهٔ سنت خدمتگزاری واز خودگذشتگی و درستی و راستی امیدوار بود؟

اگر قدرخدمت آنان که عمر خود رابدون توقع وتظاهر وقف میهن خویش کرده‌اند دانسته نشود، چگونه میتوان انتظار داشت که جوانان براه خدمتگزاری و ازخودگذشتگی بروند؟ و کدام جامعه است که بدون صداقت در خدمت وپاك باختگی در راه هدفهای والای انسانی وفرهنگی ومعنوی وفقط بخاطر جلب منفعت مادی قوام ودوام داشته باشد.

پیشرفت جوامع درمادیات هست، اما تنها درمادیات نیست. جامعه‌ای که

تنها خود را وقف پیشرفت مادی کند و از اعتناء و احترام به‌اصول اخلاقی و معنوی ومبانی فرهنگی غافل بماند، به حکم تجربهٔ تاریخ محکوم به‌فنا است.

سرآمدانی که امروز به دریافت درجهٔ دکتری افتخاری از دانشگاه‌ما نائل میشوند، هریك سهمی بزرگ در تحول فرهنگ ودانش وادب ایرانی درطی‌نیم قرن اخیر داشته‌اند.

برای حفظ وصیانت زبان فارسی، زبان ملت ما، از رودکی و فردوسی و بیهقی تا فروغی و بهار وهدایت کوششها کرده‌اند.

زبان فارسی، یعنی نقطهٔ اتکای وحدت وهویت ملی‌ما، به‌چند تن‌ازکسانیکه امروز از دانشگاه تهران دکتری افتخاری میگیرند دینی بزرگ دارد، زیراآنان درتاریخ پیشرفت فرهنگ نوین ایران، سهمی شایسته و والا داشته‌اند و در شناساندن وشناسائی تمدن بزرگ اسلامی که ایرانیان در ساختن آن بزرگترین سهم را داشته‌اند ، کمکهای ارزنده کرده‌اند...

کارنامهٔ زندگی ودوران خدمت بزرگانی که امروز برترین جلوهٔ تقدیر و سپاس از بزرگترین وقدیمی‌ترین دانشگاه کشور ما به‌آنان تقدیم میگردد،سراسر صداقت در خدمت، اخلاص عمل، شرافت در زندگی فردی واجتماعی، اجتناب از تظاهر وخودنمائی وتوجه به‌رعایت اصول اخلاقی ومعنوی است. یعنی‌آنچه خدمتگزاران واقعی را مشخص وممتاز میسازد.

آنان در طی سالیان دراز زندگی و خدمت خود در شرائط و مقتضیاتی کاملا متفاوت، تنها به‌ایران اندیشیده‌اند. به‌ملت ایران، به‌تاریخ ایران، به‌تمدن ایرانی، به‌سرزمین‌مقدس پدرانشان که باید‌سرافرازتر به‌نسلهای‌آینده،به‌فرزندان ما سپرده شود... »

منوچهر ستوده درگرگان

در هفتهٔ اول‌جشن فرهنگ وهنر(آبان) مراسمی در بزرگداشت مقام‌علمی دکتر منوچهر ستوده درگرگان برگزار شد. اینکار به‌اهتمام ادارهٔ فرهنگ وهنر آن شهرستان انجام شد وبپیشنهاد و ابتکار مسیح ذبیحی بود.

جمعی از دوستان ستوده (احمد اقتداری، کاوس جهانداری ، محمد تقی دانش پژوه، جلال ستاری، عبدالرحمن عمادی) بااو همراه شدند وضمن سفری

دلپذیر که دامنه‌اش به‌لطف قدرت‌الله روشنی زعفرانلو و برادران گرامیش به‌صفحات اسفراین وسبزوارهم کشید روزی را درشهر گرگان‌گذرانیدند وازمراحم والطاف دوستان گرگانی بهره‌مند شدند.

درآغاز مجلس بزرگداشت، مدیر کل فرهنگ وهنر گرگان صحبت کرد . سپس مسیح ذبیحی سخنانی دراحوال ستوده گفت وفهرست آثارش را برخواند. پس ازآن ایرج‌افشار مطالبی درمقام علمی ستوده وشیوه و اعتبار وزمینهٔ‌کارهای علمی وهمچنین صفات روحی واخلاقی اوگفت.

از جمله گفت ستوده درزمینهٔ جغرافیای تاریخی هم مقالات وتحقیقات‌دارد وهم‌اینکه چندین متن‌راچاپ کرده‌است. گفت یك رشتهٔ وسیع ازکارهای اومربوط است به‌گیلان ومازندران وگرگان. درین رشته هم چندین متن کهن راطبع کرده است وهم خودکتابی مفصل به‌نام «از آستارا تا استارباد» تحقیق وتألیف کرده است که تاکنون چهار مجلدآن نشر شده است.

گفت ستوده قسمتی از سالهای عمر خـود را به‌لهجه‌ها و آداب و سنن محلی‌مصرف کرد وچندین اثردرین زمینه‌انتشار داده است .

گفت ستوده ازمتخصصین خواندن‌خط کوفی‌است ورساله‌ای دراین زمینه پرداخته است .

گفت ستوده به‌اسناد وکتیبه‌ها علاقهٔ خاص دارد ودرین‌باب نیزآثار متعدد دارد .

گفت ستوده ازکسانی است که شیفتهٔ بیابان وکوه وسفرست و با طبیعت ـس بی‌نهایت دارد وطبعاً بسیاری ازکارهای علمی او مبتنی‌بر مشاهدات عینی است. کارهایی که محتاج سفر و تحمل سخـتیهای بسیارست از عهدهٔ هرکس برنمی‌آید وستوده براستی نمونه‌است که درچنین میدانی مردانه وارد شده‌است.

در پایان ستوده‌خطابه‌ای خواندکه متن‌آن درینجا به‌چاپ می‌رسد. پس ازآن فهرست‌آثارش طبع می‌گردد:

خطابهٔ منوچهر ستوده

« در حدود بیست سال پیش، روزی در کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق کتاب خارستان می‌خواندم ولغات محلی‌آن را برای افزودن‌به‌فرهنگ کرمانی برکاغذی می‌نوشتم.

دوست‌گرانقدرآقای محمد تقی دانش‌پژوه که در آن وقت عضو همیـن

کتابخانه بودند، پس از اینکه کارمرا دیدند، گفتند «تو که اهل ولایت هستی، چرا به تاریخ و جغرافیای ولایت خود نمی‌پرداری ودینی که بمردم آنجا داری ادا نمی‌کنی؟»

این سخن که به‌گوش دل چون ندائی‌قدسی بود، مرا بیدار وهشیار کرد. با اینکه می‌دانستم «همه‌جای ایران سرای من است» با خودگفتم:

چرا نه در پی عـزم دیـار خود باشم
چرا نه خاك سرکوی یار خـود باشم

از همان روز با قدمی استوار، پای در راه مطالعهٔ حاشیهٔ دریای خـزر گذاشتم. راه دور ودرازی در پیش بود وپیمودن آن بی‌توکل به ذات پروردگار غیر ممکن می‌نمود. توفیق از خدای خواستم وزیر لب می‌خواندم:

همتم بدرقهٔ راه کـن ای طایـر قدس
که دراز است ره مقصد و من نو سفرم

وقتی نوسفری بداند که پشتیبانی توانا دارد که در همه احوال حافظ و نگهبان اوست نیروئی بیش از اندازه پیدا می‌کند. از مهلکه‌ها نمی‌هراسد واز خطرها نمی‌اندیشد. این بندهٔ نوسفر نیز همین حال را داشت.

در سفرهای شمال به‌زاد وتوشه نیاری نیست چون قدم به‌قدم آبادی است و درآبادیها هم نعمت فراوان است. مردمان مهربان و غریب نواز شمال همه رفیق راهند ودرهای خانه‌هاشان به‌روی مهمانان گشوده است.

خوشبختانه دوران مطالعه وبررسی این‌بنده مصادف با زمانی بوده است که از نظر امنیت در تاریخ ایران سابقه ندارد. این امنیت در پرتو تـوجهات شاهنشاه معظم در تمام خاك ایران برقرار است وان‌شاءالله برقرار خواهد ماند. در طول مطالعات به‌دورترین دهکده‌های کوهستانی که پای شهرنشینان بـدانجا نرسیده بود وارد می‌شدم وبدون کوچکترین وحشتی کار بررسی خود را دنبـال می‌کردم.

درست به‌یاددارم «فرهنگ گیلکی» نخستین اثر این‌بنده ده‌سال آمادهٔ به‌چاپ بود اما دستگاهی دولتی یامؤسسه‌ای خصوصی که به‌چاپ این نوع کتب بپردازد یافت نمی‌شد. در این زمان انجمن آثار ملی، بنیاد فرهنگ ایران، بنگاه ترجمه ونشر کتاب، وزارت فرهنگ وهنر، دانشگاه تهران و دانشگاههای دیگر وصدها مؤسسات انتشاراتی خصوصی به‌کارچاپ کتاب مشغولند.

باش تاصبح دولتت بدمد کاین هنوز ارنتایج سحر است

امروز سیار خوشحالم که محلد ششم وهفتم ار دورهٔ کتاب ازآستارا تـا استارباد که اختصاص به‌اسناد تاریحی گرگان دارد ارچاپ بیرون‌آمده است وبه پیشگاه اهل تحقیق تقدیم می‌گردد. اصل این اساد در خاندانهای قدیمی گرگان تا امرور محفوط است وامید است سالیان درار محفوظ بماند. تاحاثیکه‌این‌بنده اطلاع دارد چیس‌گنجینه‌ای در هیچیك ار شهرهای ایران با ایں تـوع و تعداد یافت نشده است. سران‌خاندانهای قدیمی این شهر در حفظ این اسناد کوشیده وسلا بعد سل آبها را محافطت ونگاهداری کرده‌اند. براثر حفاظت وحراست ایشان است که ایں اساد صحیح وسالم به‌دست ما رسید وبه‌شکل کتاب درآمد.

سیار بحاست که از سروران‌گرامی وآقایان محترمی که ایں اساد را در اختیار ماگداشته‌اند، سپاسگراری کنیم. اگر لطف وگدشت آقایان نبود،بی‌شك این‌دسته ار اسنادهمانندبسیاری دیگر درگوشهٔ صندوقها می‌پوسید یاکاغذعطاری می‌شد ویك رشته‌ارتاریخ مملکت ما پوشیده و پنهان می‌ماند .

حجة‌الاسلام حاجی آقا محمدرصا میدی و آقای آقا سید حسین برومند، حجة‌الاسلام حاج‌آقا حسین نبوی، حاج‌آقا نصرالله قدس‌مفیدی، آقای‌ابوالحسن خان میر مدرسکی ، آقای علی‌اکبر طاهـری ، حاج آقا محمدرضا شیرنگی ، آقای سیدمحمود هاشمی،آقای حاجی سید رحمان‌افضلی،آقای یحیی قره‌داغی، آقای عبدالحسین ملك، آقای علی‌اکبر رهبر، آقای عابدین‌پور، آقای‌علی‌اکبر مفیدی، آقای ابوالقاسم امیرلطیفی، آقـای علی‌اصغر کشاورز وآقای زیادلو- بایگان اوقاف.

پشتکار وکوشش‌خستگی ناپدیرآقای‌مسیح ذبیحی نیز قابل ستایش‌است که این اسناد راگردآوری کرد وعکسی ازآنها به‌وسیلهٔ کتابخانهٔ مرکری ومرکز اساد دانشگاه تهران‌تهیه‌نمود ودر اختیار این بنده‌گذاشت «من که‌دارم‌درگدائی گنج سلطانی به‌دست».

تنظیم وخواندن این اسناد به‌عهدهٔ من بود «حاش‌لله که نیم معتقد طـاعت خویش» کار من نه‌کاری سترك بود ونه‌مشکل.

چگونه سرزخجالت‌برآورم‌بردوست که خدمتی‌به‌سزا برنیامد ازدستم

دم مسیحای مسیح ذبیحی ومرحمت ولطف جناب‌آقای لطفی این محلس شریف

را برپای داشت و در نتیحه بار سنگین دین دوستی ایشان بر دوش من سنگین‌تر شد .

اینکه پیرانه سرم‌صحبت‌یوسف بنواخت
اجر صبریست که در کلبهٔ احزان کردم

ازدوستان وسروران‌گرامی که راه‌دوروددراز تهران تاگرگان را طی کرده ودر این جلسه قدم رنجه داشته‌اند ازبن دندان تشکر می‌کنم.

از ساکنان محترم شهرگرگان ودیگرحصار که زحمت کشیده ودر این‌جلسه حضور پیدا کرده‌اندصمیمانه سپاسگزارم وبااین‌بیت حافظ سخنان خود راپایان می‌دهم :

خاك کویت زحمت ما برنتابد بیش از این
لطف‌ها کــردی بتا تخفیف زحمت می‌کنم

فهرست آثار منوچهر ستوده

۱ـ فرهنگ‌گیلکی[تألیف]، نشریهٔ انجمن‌ایرانشناسی بهمن‌ماه ۱۳۳۲در ۲۷۲ صفحه.

۲ـ فرهنگ بهدینان [تنظیم‌وچاپ]، نشریهٔ شمارهٔ۳ فرهنگ ایران زمین سال ۱۳۳۵ در۲۱۹ صفحه.

۳ـ فرهنگ کرمانی [تألیف]، نشریهٔ شمارهٔ ۴ فرهنگ ایران زمین سال ۱۳۳۵ در ۲۱۳ صفحه.

۴ـ فارسی‌برای انگلیسی‌زبانان، مجلداول [تألیف]، ازانتشارات مرکز مطالعهٔ تمدن‌وفرهنگ‌ایران‌وابسته به‌دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی‌دی‌ماه۱۳۴۰ در۱۸۲ صفحه.

۵ـ حدودالعالم من‌المشرق الی‌المغرب [تصحیح و تحشیه] ، انتشارات دانشگاه تهران، شمارهٔ ۷۲۷، اسفند ماه ۱۳۴۰ در ۲۵۵ صفحه.

۶ـ نصف‌جهان فی‌تعریف‌اصفهان[تصحیح وتحشیه]، به‌سرمایهٔ کتابفروشی تأیید اصفهان وکتابخانهٔ امیرکبیر تهران ، سال ۱۳۴۰ در۳۷۳ صفحه .

۷ـ مهمان نامهٔ بخارا تألیف فضل‌الله روزبهان خنجی [تصحیح‌وتحشیه]، بنگاه نشر وترجمهٔ کتاب سال ۱۳۴۰ در۴۳۷ صفحه.

۸ــ تاریخ اصفهان تألیف میرزا حسین‌خان تحویلدار [تصحیح وتحشیه] نشریهٔ شمارهٔ ۱۰ مؤسسهٔ مطالعات وتحقیقات اجتماعی وابسته به‌دانشکدهٔادبیات و علوم انسانی ، مردادماه ۱۳۴۲ در ۱۵۰ صفحه.

۹ــ فرهنگ سمنانی، سرخه‌ای، لاسگردی، شهمیرزادی[تألیف]،انتشارات دانشگاه تهران، شمارهٔ ۸۸۲ بهمن‌ماه ۱۳۴۲ در۴۲۷ صفحه.

۱۰ــ عجایب‌المخلوقات وغرایب‌الموجودات تألیف محمدبن‌محمودبن احمد [تصحیح وتحشیه]، بنگاه نشر وترجمهٔ کتاب سال ۱۳۴۵ در ۷۱۱صفحه.

۱۱ــ تاریخ سیستان (احیاءالملوك)تألیف شاه حسین‌بن ملك غیاث‌الدین محمدبن‌شاه محمودسیستانی [تصحیح وتحشیه]، بنگاه نشر وترجمهٔ کتاب شمارهٔ ۲۳۲ ، مجموعهٔ متون فارسی شمارهٔ ۲۵ در ۶۱۷ صفحه.

۱۲ــ قلاع اسماعیلیه در رشته کوههای البرز[تألیف]، انتشارات‌دانشگاه تهران، شمارهٔ ۱۰۹۰، سال ۱۳۴۵ در۱۹۶ صفحه و۷۰ گراور خارج ازمتن.

۱۳ــ فارسی برای‌انگلیسی‌زبانان،مجلد دوم [تألیف]، انتشارات دانشگاه تهران، شمارهٔ ۱۰۲۵ سال ۱۳۴۴.

۱۴ــ تاریخ‌گیلان ودیلمستان تألیف سید ظهیرالدین مرعشی [تصحیح و تحشیه] ، بنیاد فرهنگ ایران ، سال ۱۳۴۷ در ۶۰۶ صفحه.

۱۵ــ تاریخ رویان‌تألیف مولانااولیاءالله آملی [تصحیح وتحشیه]، بنیاد فرهنگ ایران. سال ۱۳۴۸ در ۲۸۴ صفحه.

۱۶ــ تاریخ‌گیلان‌عبدالفتاح فومنی[تصحیح وتحشیه]، بنیادفرهنگ‌ایران، سال ۱۳۴۹ در ۳۹۸ صفحه.

۱۷ــ ازآستارا تااستارباد، مجلداول [تألیف]، انجمن‌آثارملی،اسفندماه ۱۳۴۸ در ۶۵۴ صفحه .

۱۸ــ ازآستارا تااستارباد، مجلددوم [تألیف]، انجمن‌آثارملی،اسفندماه ۱۳۵۰ در ۸۴۰ صفحه .

۱۹ــ تاریخ مازندران تألیف ملاشیخعلی‌گیلانی [تصحیح و تحشیه] از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران شمارهٔ ۱۷۲ سال ۱۳۵۲ در ۱۵۹ صفحه.

۲۰ــ تاریخ خانی‌تألیف علی‌بن‌عشق‌الدین‌بن حسین‌لاهیجی [تصحیح و تحشیه] ، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران شمارهٔ ۱۶۶ سال ۱۳۵۲ در ۴۶۲ صفحه.

۲۱ـ هفت کشور ازمؤلفی ناشاخته [تصحیح وتحشیه]، ازانتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، شمارهٔ ۱۹۱ سال ۱۳۵۳ در۱۷۴ صفحه.

۲۲ـ ازآستارا تااستارباد، مجلد ششم شامل اسناد تاریخی گرگان باهمکاری مسیح ذبیحی ، انتشارات انجمن آثار ملی شمارهٔ ۱۱۸، سال ۱۳۵۴ در ۷۶۲ صفحه.

۲۳ـ از آستارا تا استارباد مجلد هفتم، شامل اسناد تاریخی گرگان با همکاری مسیح ذبیحی،انتشارات انجمن آثار ملی، شمارهٔ ۱۱۹ سال۱۳۵۴ در ۷۲۳ صفحه.

۲۴ـ از آستارا تااستارباد، مجلد سوم [تألیف]، انتشارات انجمن آثار ملی، سال ۱۳۵۵ (زیر صحافی است).

۲۵ـ تاریخ خاندان‌مرعشی مازندران، تألیف میرتیمور مرعشی [تصحیح وتحشیه]، بنیاد فرهنگ ایران (زیرچاپ‌است).

۲۶ـ صیدنه تألیف ابوریحان بیرونی با همکاری ایرج افشار [تصحیح و تحشیه] وزارت فرهنگ وهنر .

۲۷ـ تاریخ طبرستان ورویان ومازندران تألیف سید ظهیرالدین مرعشی [تصحیح وتحشیه] (آماده به‌چاپ است)

۲۸ـ فرهنگ سمنانی مجلد دوم، شامل‌امثال سمنانی ازانتشارات‌وزارت فرهنگ وهنر ، چاپ متن تمام شده وآمادهٔ صحافی است.

شعبهٔ منطقه‌ای جنوب وغرب آسیا، از شورای بین‌المللی دیوانهای اسناد

شورای بین‌المللی دیوانهای اسناد (بایگانیهای ملی) سالهاست که‌تشکیل شده‌است . این‌شورا در تصمیمات سالهای اخیرخودموافقت کرده است که شعبهٔ منطقه‌ای آن به‌عضویت ممالك واقع در جنوب وغرب آسیا تشکیل گردد.

دیوان اسناد ملی‌هندوستان دردهلی که تأسیسی است ازاواخر قرن‌نوزدهم عهده‌دار تنظیم طرح اساسنامهٔ این‌شعبه وبرگزاری نخستین مجمع برای تصویب آن شد.

این اجتماع از۱۹ تا۲۳ آذر ۲۵۳۵ در دهلی تشکیل گردید ونمایندگان

ایران(سیروس پرهام وایرج افشار)،افغانستان،نپال، شری‌لانکا (سرندیت-سیلان)، بنگلادش وهند درآن‌شرکت داشتند.

منظور از تشکیل این شعبه از شورای بین‌المللی دیوان‌های اسناد ایجاد ارتباط میان مراکزی است که در منطقه به‌نگاهبانی اسناد می‌پردازند. همچنین اهتمام کافی است برای حفاظت بهتر ودر دسترس گذاردن اسناد.

درین‌اجلاسیه، سیروس‌پرهام رئیس سازمان‌اسناد ملی ایران به‌ریاست‌شعبهٔ شورا برای مدت دوسال انتخاب شد.

وفات حاج آقا رحیم ارباب

آیة‌الله حاج‌آقا رحیم‌ارباب اصفهانی‌ازعلمای بزرگ ودانشمندان مشهور در رشته‌های مختلف علوم اسلامی (عقلی ونقلی) درسن نود ونه سالگی روز۱۹ آذر ماه درگذشت.

آن مرحوم شاگرد برجستگانی چون جهانگیرخان قشقائی و آخوند ملامحمدکاشی وسید ابوالقاسم دهکردی بود خود نیزسالیان درازبتدریس‌اشتغال داشت ویکی از معدود اشخاصی است‌که در ریاضیات قدیم به استادی و تبحر رسیده بود .

استاد جلال‌الدین همایی یکی‌ازشاگردان مرحوم ارباب به مناست‌انس و الفت پنجاه ساله بدان مرحوم قطعه‌ای دلسوز واستادانه در ماده تاریخ وفات آن عالم عالیقدر سرودند که در جراید طبع شد . واینك مجلهٔ راهنمای کتاب ازایشان مستدعی‌است تاشرحی‌درحق‌مقام علمی‌استاد خود مرقوم دارند.چه طبعاً هیچ‌کسی را به ازایشان امکان و توانائی برآوردن حق مطلب نیست .

نشریهٔ کتابخانهٔ ملی تبریز

پانزدهمین شمارهٔ نشریهٔ‌کتابخانهٔ ملی تبریز حاوی مقالاتی چند در شرح احوال و آثار و رثای عده‌ای ازادباء و فضلای عالیقدر تبریز انتشار یافت . کتابخانهٔ ملی تبریز و نویسندگان این مجموعه نشان دادند که هنوز در تبریز

استوارترین سلسلهٔ ادب قدیم موجودست وگسستگی حاصل نشده است.

این شماره به‌احوال حاجی‌میرزا عبدالله مجتهدی، علی ابوالفتحی، دکتر شفق، ولی‌الله‌اشراقی، دکتر محسن هشترودی و چند هنرمند اختصاص دارد.

ازعبدالعلی‌کارنگ درین مجموعه چند مقالهٔدلپذیر وخواندنی چاپ شده است .

نمایشگاه انتشارات دولتی

روز ۱۹ آبان نمایشگاهی از انتشارات دولتی درکتابخانهٔ مرکـزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران تشکیل شد.

این نمایشگاه حاوی نمونه‌های زیادی ازگزارشها، سالنامه‌ها، مجلـه‌ها، برنامه‌ها، اساسنامه‌ها، قوانین، مقررات، آئین‌نامه ودیگر نشریات دولتی بوده‌که از زمان ناصرالدین‌شاه الی حال چاپ شده است.

در افتتاح مراسم، ایرج افشار شمه‌ای دربارهٔ دشواری جمع آوری این نوع آثاربیان کرد و نیز علل‌کمیابی و دیریابی آنها را بازگفت وتوضیح داد که چون بسیاری از تحقیقات کنونی در زمینه‌های اجتماعی واداری مبتنی‌برین نوع انتشارات است باید باوسایل لازم به‌جمع‌آوری‌آنها اقدام دقیق‌تر بشود و نیز لازم است‌که وزارت فرهنگ وهنر در انتشار فهرست منظم ومرتب این‌نوع انتشارات اقدام‌کند.

سپس‌آقای حسین بنی‌آدم رئیس ادارهٔ خدمات اسنادی‌کتابخانهٔ مرکزی ومرکز اسنادگزارشی بدین‌شرح خواند:

«نمایشگاهی که ترتیب یافته است انتشارات سازمانهای دولتی از قبیل سالنامه،گزارش، جزوه، نشریهٔ ادواری را دربر می‌گیرد، امابه‌لحاظ‌آنکه‌کمیت وکیفیت‌نمایشگاه برbازدیدکنندگان مشهودافتد بایدنخست مروری‌درسازمانهای دولتی‌ازقرن‌گذشته تا همین‌اکنون نمود.

انتشارات چاپی دولتی در قرن‌گذشته باگـزارشها و سالنامه‌های اعتماد‌ـ السلطنه در پایان‌آثاری چون «مطلع‌الشمس، تاریخ فرانسه، تاریخ ایران،منتظم ناصری» بنیاد می‌گیرد.

درگزارشهای نامبرده سازمانهای دولتی عبارت بوده است از: دربار سلطنتی، وزارت داخله، وزارت امورخارجه، وزارت علوم، وزارت تجارت و زراعت، وزارت وظائف واوقاف، وزارت عدلیه، وزارت جنگ، وزارت فوائد عـامه، وزارت رسائل خاصه، وزارت استیفاء، وزارت طرق وشوارع، وزارت پست و تلگراف، وزارت صحیه وامورخیریه.

این وزارتخانهها وسازمانهای وابسته نشریات زیادی انتشار نمیدادهاند.

انتشارات دولتی در دوران سلطنت اعلیحضرت رضاشاه کبیر بهمنـاسبت ازدیادتعدادوزارتخانهها وتأسیس سازمانهای مختلف دولتی وعمومی بسیارافزایش یافت واز لحاظ کیفیت نیز ترقی پیدا کرد.

نام وزارتخانهها دراولین کابینهای که بهفرمان شاهنشاه آریامهر درسال ۱۳۲۰ تشکیل شد چنین بوده است:

وزارت دادگستری، وزارت پیشه و هنر، وزارت امور خارجـه، وزارت بهداری، وزارت راه، وزارت بازرگانی واقتصاد ملی، وزارت جنگ، وزارت کشور، وزارت کشاورزی، وزارت دارائی، وزارت پست و تلـگراف، وزارت فرهنگ.

بعد از سال ۱۳۲۰ تا همین اکنون وزارتخانهها تغییر نام داده وبارها به مقتضای زمان منتزع ویا درهم ادغام شده است.

بطورکلی وزارتخانههائی با نامهای:

وزارت دربار، وزارت فرهنگ، وزارت آموزش وپرورش، وزارت فرهنگ وهنر، وزارت علوم وآموزش عالی، وزارت امورخارجه ، وزارت دادگستری ، وزارت گمرکات، وزارت اقتصاد، وزارت دارائی، وزارت دارائی وامور اقتصادی، وزارت صنایع ومعادن، وزارت پیشه و هـنر، وزارت کار، وزارت کار و امـور اجتماعی، وزارت راه، وزارت راه وترابری، وزارت کشور، وزارت پست وتلگراف، وزارت اطلاعات، وزارت اطلاعات و جهانگـردی، وزارت کشاورزی، وزارت تولیدات کشاورزی ومواد مصرفی ، وزارت تعاون و امـور روستاهـا، وزارت کشاورزی ومنابع طبیعی، وزارت آب و برق ، وزارت نیرو، وزارت آبادانی و مسکن ووزارت مسکن وشهر سازی وجود داشتهاند.

سازمانهای مستقلی نیز به اقتضای زمان بهوجود آمده وازبین رفتـه است و

نیز گاهی سازمانهائی تغییر نام داده، مانند شرکت نفت انگلیس وایران که به شرکت ملی نفت ایران تبدیل یافته است. برحی سازمانها زمانی مستقل‌ووقتی زیرنظر سازمانی دیگرقرارگرفته‌است چون «سازمان مرکزی تعاون کشور».

دودیگر ناچار است‌آماری راکه نمایانگرمیزان انتشارات دولتی از آغاز کار چاپ تا پایان سال ۲۵۳۴ شاهنشاهی برابر با ۱۳۵۴ شمسی می‌باشد به استحضار برساند.

اینجانب از ۱۷ سال پیش عاشقانه وصادقانه اقدام به‌گردآوری وتدوین «کتابشناسی موضوعی ایران»ازآغار چاپ آثار فارسی تا پایان سال (۲۵۳۴) نموده است که‌آمار زیر مبتنی برآن تحقیق است

تا پایان‌سال ۲۵۳۴ شاهنشاهی نام‌ونشان (۶۱۳۰۹) عنوان کتاب راثبت وضبط کرده، که‌به ۴۸۷۵۴ عنوان از نزدیك دسترسی یافته وبه‌کم وکیف آنها پی‌برده، وبا ۱۲۵۵۵ عنوان دیگر از طریق‌آثار دیگران، فهارس چاپ شده در ایران وهند وکشورهای دیگرآشنائی یافته است.

تعداد انتشارات دولتی در این آمار (۱۴۰۰۶) عنوان را شامل است که (۵۰۳۰)عنوان‌آن کتاب،(۹۰۷۶)عنوان دیگرسالنامه، گزارش‌وآماراست.حدود ۹۵ درصد از مجموع‌انتشارات دولتی در زمان‌بارور وفرهنگ‌آفرین شاهنشاهی پهلوی نشر شده است. نیز قابل ذکر است که دانشگاه تهران چه به‌لحاظ کتاب وچه از نظر نشریات دیگر بلندترین رقم را داراست.

کتابخانهٔ مرکزی ومرکز اسناد دانشگاه تهران تاکنون توانسته است با پیگیری مداوم وکوشش بسیار حدود هفت هزار عنوان از مواد موضوع این نمایشگاه راکه‌متعلق‌به۱۹۷ سازمان دولتی است فراهم‌آورد، بدیهی است‌برای کسب مابقی تلاش لازم را به‌کارخواهد برد.

فعالیت بیشتر در زمینهٔ انتشارات دولتی از سال (۲۵۲۴) شاهنشاهی برابر با (۱۳۴۴) شمسی به‌چشم می‌خورد.

به‌نمایش گذاردن همهٔ انتشارات دولتی نیاز به‌زمان ومکان بیشتر داشت و ازطرفی دگرگونی سازمانها و اسامی آنها مانع ازآن شدکه همهٔ انتشارات سازمانهای دولتی در معرض تماشا قرارگیرد.

نحوهٔ تیظنم نمایشگاه چنین است:

۱) نمونه‌ای ازگزارشهای خطی قرن‌گذشته که به دخل وخرج ایالات و ولایات ومعاهدات اختصاص دارد.

۲) گزارشهای اعتمادالسلطنه وگزارشهای چاپ سنگی و سربی قدیمی.

۳) تصویری از همین‌نشریات که برگرفته از متن یا صفحهٔ عنوان است و برتابلوها منصوب می‌باشد.

۴) گزارشهای سازمانهای دولتی معاصر که برروی قفسه‌های ویژهٔ‌نمایش کتاب به‌ترتیب نام سازمانها جای دارد.

۵) نشریات‌ادواری سازمانهای دولتی است که درون ویتریهاجای دارد.

درپایان اگربه‌علت فشردگی مطالب عرض‌گزارش ملال‌انگیز آمده است پوزش میخواهد.

هفتاد سالگی کارل‌یان

کارل‌یان Karl jahn ایرانشناس مشهور که‌تمام‌عمر علمی خودرا دربارهٔ رشیدالدین فضل‌الله همدانی وتحقیق درعصر مغول مصروف‌کرده است وچندین محلد ازابواب جامع‌التواریخ رشیدی رادرطی چهل سال اخیربه طبع رسانیده است به‌هفتاد سالگی رسید. به همین مناست جمعی از دوستان و شاگردانش در مجلهٔ آسیای مرکزی تبریکنامه‌ای به‌چاپ رسانیده‌اند.

کارل‌یان از مردم چکوسلواکی است. ولی قسمتی دراز از دوران حیات را درلیدن (هلند) گذرانید و در آنجا سمت استادی داشت و چون بازنشسته شد به اطـریش رفت و اینك در فرهنگستان آن کشور به تحقیقات خود ادامه می‌دهد.

مجلهٔ عرفان «افغانستان»

عرفان از مجله‌های گرانقدر و سنجیده و خوش چاپ افغانستان است کـه مـرتباً بطور ماهانه نشر می‌شود و به‌دست ما می‌رسد ودر هر شماره‌اش چندین مقاله وشعرخواندنی ولذت بردنی‌هست که‌همواره یاد دوستان وهمکاران وهمقلمان افغانی را بههمراه دارد.

این مجله حالا پنجاه وچند سال است که نشر می‌شود و وزارت معارف افغانستان ناشر آن بوده است.

درسالهای اخیر، مجله صورتی زیباتر با حروف بسیارخوب وصفحه‌بندی مطلوب یافته است و اهتمام وابتکار رسول اسدی ومحمد عزیز درویش دروضع وحال آن مؤثر افتاده است.

تنوع مطالب آن ار حیث احتوا به مقالات تاریخی ، ادبی ، فلسفی، تربیتی، و نیز مقداری شعر خوب از شاعران معاصر افغانستان قابل توجه است.

Edebiyat

A Journal of Middle Eastern Literature

«ادبیات» مجله‌ای است در باب ادبیات خاورمیانه که توسط هیأت تحریریه‌ای از استادان دانشگاههای امریکا انتشار می‌یابد و در حال حاضر L.Hanaway ایرانشناس جوان مدیریت آن را برعهده دارد ومرکز خاورمیانهٔ دانشگاه پنسیلوانیا محل نشر آن است.

دراولین شمارهٔ آن مقاله‌ای از م. هیلمن دربارهٔ منوچهری دامغانی(که به مناسبت ودرنقدرسالهٔ کلینتون(J. Clinton)دربارهٔ منوچهری نوشته‌شده‌است) مندرج است و کلینتون هم ملاحظاتی برانتقادات هیلمن درانتهای آن به چاپ رسانیده است.

توفیق ناشران مجله را آرزومندیم. ولی باید دید که چرا اسم مجله را در خط لاتین به تلفظی نوشته‌اند که پرهیز از آن امکان داشت. اگر آن را Adabiyāt می‌خواندند میان عرب زبانان وفارسی زبانان مرسوم تر بود.

جهاد ملی

بقیه ازصفحه ۵۹۰

اعجازی و حیرت‌انگیز علم وتمدن درغرب مرده‌ها را زنده‌گردانید. پیر فانی و علیل مزاج را تواناتر ازیك جوان تندرست شرقی می‌نماید ولهذا وقتی که در همین یك خاصیت‌تندی وکندی مراج یاسکی وسنگینی روح که مقدمهٔ موضوع بود قیاسی بکنیم فرق عظیم را بیشتر ازفرق میان الاغ و قاطر بارکش ایران با قطار کهربائی ویا کشتی هواگرد وصانورد می‌یابیم.

فرانسه

اینك مثال: فرانسه‌ها بهترین نمونهٔ پیروان آمال ملی در عالم خودرا نشان داده‌اند. آمال ملی‌یعنی یك مقصد اعلی ومقدس مرکور درذهن، یك‌منظور غائی پرستیدهٔ وجدان وروح،یك‌مسلکی که شخصی‌باتمام قوت روح و قلب خود بدان ایمان راسخ آهنین داشته و برای استحصال‌آن در راه وصول بدان با شوری مشتعل وجوشی آتشین کل وجود و حواس وخیالات و اوقات وعلاقات ومال‌واولاد وحتی جان خودرا با همهٔ آنچه عزیز است استهلاك نموده پیروی‌آن را اعزوالذ مشاغل عمر وحظوظ روح خود بداند وخلاصهٔ کلام‌عشق شورانگیزی‌ثابت وخاموشی ناپذیر داشته باشدکه‌سالها چون فرهادکوه کند وچون یعقوب پس‌ازچهل سال‌گریه و انتظار خسته یامأیوس نشود و درراه مقصد محبوب خودتفانی‌وتهلك داشته به‌حد فناء فی‌المقصودبرسد. هرچه بیشتر از تعریف این‌کلمه (یعنی آن چیزی‌که فرنگیها ایدآل وپرنسیپ و بعضی‌ها امل وغایهٔ خیالی‌گویند وشاید در زبان ما مسلك وایمان همان معنی را اداکند) شرح دهیم شرح معروف کلمهٔ «عشق» خواهد بود.

فرانسه‌ها چندین‌بار درتاریخ خود شدت ورسوخ واشتعال فوق‌العادهٔشور ایمان ملی خود را نشان داده‌اندکه ازآن جمله همین مقصد ملی حالیهٔ آنها را بهترین نمونهٔ مسلك پرستی تاریخ عالم توان شمرد.مقصد عالی ملی وامل‌اعلای عمومی فرانسهٔ امروز ازچهل وپنج سال‌به‌این‌طرف استرداد دو ولایت عزیز ودو

عضو محبوب از اعضای بدن فرانسه است. بـه‌دست‌آوردن دو ولایت آلساس و لورن تلافی شکست جنگ ۱۲۸۶، مقابله با آلمان در هر شعبه از شعب ترقیات مدنی علیه براو. اینک منظورجان ومعشوق وجدان ملت فرانسه، اینك علاقهٔ روح فرانسه آن روح عمومی ومحیط ملی که اداره کنندهٔ جنبش افراد ملت است مانند یك اردوی بزرگ در یك نظام ورو به‌یك مقصد و به یك نقشه وتعلیم.

بلی ملت فرانسه عموماً از خرد وبزرگ یك اردوی جهادیست برای این مقصود که در راه وصول به‌آن خودکشی دارند وجانبازی وفداکاری می‌کننـد و عمری بلکه دوعمر این خیال شیرین ومقدس، این پرستندهٔ روح وقلب را دنبال و به‌همان شدت واشتعال روز اول بلکه بیشتر پیروی می‌کنند وشاید اغلب آنها که این‌آرزوی عمر وجان را تالب‌گور در دل پرورنده‌اند یعنی ابنای عصر جنگـك آلمان از میانه می‌روند واولادآنها به‌آرزوی ملی‌کامیاب می‌شوند. ولی هیچ‌فرق نمی‌کند.

اولاد در این مقصد ملی شدیدتر وپرشورتر از پدران‌اند که باشیراندرون شده. درکتب ابتدائی‌مدارس در هفت وهشت سالگی درهرصفحه این‌غایت‌آمال فرانسه را خوانده، درآغوش دایه شنیده، هرروز نیزدرجرائد خوانده وروزی‌از یادش نرفته و خود نیز یك‌گوشهٔ این‌کار راداشته ویك وظیفه از وظایف اردو را انجام داده‌اند و خلاصه این مقصد چهل و پنج سال با همهٔ قوتش جوان‌زیسته .

مطلعین‌ازاوضاع فرانسه به‌تفصیل‌می‌دانند که فرانسه‌هاچه‌کارها درشعله‌ور نگاه‌داشتن این شور ملی کردند و چگونه صد هزاران اقدامات حیرت بخش نمودند. ازسیاه‌پوش نگهداشتن‌مجسمهٔ استرازبورغ،گذاشتن‌اخبار آلساس‌ولورن هرروز در جراید خود پشت اخبار داخله ووو که ذکرش بسیار اسباب تطویل می‌شود و ای‌کاش یکی از اهل خبره رساله یا مقالهٔ مشروحی در همین یك‌باب برای آگاهی ایرانیان می‌نوشت ...

بلی فرانسه‌ها در این ثبات در پیروی و دنبال مقصد ملی بهترین نمونـهٔ تاریخ‌بشری‌رانشان‌داده، اگرچه هرملتی ازملل‌بیدارهمین‌حال‌را دارند. ایطالیها ازپای ننشستند وقرنها کوشیده تا وحدت قومی واتحاد عناصرملی را درزیر یك لواء دیدند وبه‌دست‌آوردند. بالکانیهاشاید بعدازفرانسه‌هاازبهترین‌امثلهٔ شاهدما باشندکه شب وروز کوشیدند تا حیات جدید یافته و رستخیز ملل را به وجـود آوردند.

هر فرانسوی در تاروپود عروق و اعصاب خــودکین آلمان، یك هیجان دیوانه‌واری برای تلافی شکست میدان، یك شورآتش فشان برای جاتشابی در راه سبقت آلمان در علوم‌وصنایع‌وهر شعبهٔ ترقی می‌باشدولهذاهر فرد ملت‌فرانسه ازچهل وپنج سال به‌این‌طرف بدون مبالغه داخل در یــك جهاد جــدی خمی و بطیء و مستمری برای مبارزه با ترقیات روزافزون و حیات درخشان و مترقی آلمان بوده، برای ربودن گوی سبقت و رسیدن به قصب سبق با یك شور ثابت ومستقیم رو به نشانه‌گاه می‌روند و برای عاقبت مقصود انتظارکشیدهٔ خود کار می‌کنند.

ظاهراً این مطلب‌ازبس شنیده شده واضح وآسان به‌نظر می‌آید، ولی‌فهم حقیقتش گمان ندارم برای همهٔ هموطنان ما سهل‌وبدیهی باشد. فلان ملت درراه رقابت بافلان ملت دیگر یا صرف برای نجات خود شب وروزکار می‌کند،یعنی چه می‌کند. خواهندگفت دولت‌آن ملت‌در پی تهیهٔ وسایل جنگ و اسباب قوت است.

هیچ چیز مضحکتر ازاین نتواندشدکه تصورکنیم‌کارگران یك ملت‌برای ترقی یعنی مواظت دولت. خوب اگر ملتی اسیر است ودولت ندارد چه باید بکند؟ معنی کارکردن ملت وافرادآن‌این‌است‌که هرکس درمقام خود باهمهٔ قوا ساعی است‌که یك‌رشته‌کار خود را یا مطلقاً یك شعبه ازصنایع وترقیات وعلوم وامور اداری وتجارتی‌وزراعتی وانشائی را بالاتر ازملل رقیب خود تکمیل‌کند وهمچنین سالی مقداری ازعایدات خودرا به منافع ملی‌وجمعیت‌های‌ترقی پرور بدهد. بواسطهٔ سعی‌درترقی‌تجارت خودمملکت خود را ازمملکت رقیب غنی‌تر کند وهکذا ودرهرشعبه وهررشته از ترقیات و امور دنیاکه این ملت‌آن ملت را گذشت‌خروش‌سروربرخواهندآوردکه درفلان‌چیزدشمن یارقیب راشکست دادیم وهمه روزه جرائد آنها بایك فریاد انذار و ملامت یك یك ترقیات ملت رقیب را نشان می‌دهند وهمیشه سعی دارندکه برتربودن‌آنها را به‌ملت خودنشان داده عقب بودن خودشان را اثبات کنند و اگریك دلاك فرانسوی بشنودکه دلاکهای آلمانی‌درصنعت قابلتر ازآنهاهستند ازپای نخواهد نشست تابرآنها سبقت‌جوید.

اصل‌الاصول علم

در این میانه یك باب از همهٔ ابواب جهاد اعظــم و عالیتر و مهمتر است وبه حقیقت همهٔ جهاد ملی ونجات وطنی ومبارزهٔ رقبا، غلبه یا شکست روی‌آن قرارگرفته و آن عبارت از جهاد حقیقی و نجات بخش و اصل‌الاصول علم است که این

جهاد به‌مراتب وملیونها مرتبه از جهاد شمشیر بالاتر است وهر ملتـی که آن را ندانست و به فضیلت آن پی نبرده و عمل نـکرد ابـدالدهر در ذلت و اسارت خواهد بود.

فرانسه‌ها در فتوحات با افتخار خود سرداران جنگ را تکریم وتعظیـم می‌کردند. آلمانها بعد از غلبه به‌فرانس معلمین مدارس را بیشتر از سرتیپ‌ها احترام وقدردانی وتعظیم کردند وامپراطور درنطق خودگفت که این غلبه بواسطهٔ معلمین ما بود، واردوی ما نبود که اردوی فرانسه را درهم شکست، بلکه معـلمین مدارس ما فرانسه را شکستند.

تعلیم عمومی

فرانسه‌ها بعداز شکست عظیم وزبونی و ذلت ۱۲۸۶ باکمال جدکه‌نظیرش‌در تاریخ دنیادیده‌نشده به‌تلافی و اصلاح خـرابی خود بدل همت کردند و شب وروز با نهایت دقت دراسباب مغلوبیت غورنموده وبحث‌دقیق وعمیق کردندوآنچه راکه‌یافتندفوراً‌به‌اصلاحش جداًکمر ستند و بزرگترین سببی که برای شکست خودیافتند همانا مسئلهٔ کاملتر بودن تعلیم عمومی در آلمان بود. پس باشوری غیورانه به‌اصلاحش برخاستند واینك چهل و پنج سال [۱] است در سبقت آلمان باتمام زور خودشان می‌تازند ورقیب نیز هم‌چنین،وتوان‌گفت که اسب هردوازاین همه دویدن وتاختن برق‌آسا وبی‌انقطاع خسته شده لکن باز مانند تازه نفس می‌شتابند به‌سوی قصب ونشانه گاه تا درروزموعود غلبهٔ حقیقی را سرندواین دورقیب درمسابقهٔ همدیگردرعلوم وجملهٔ شعب ترقی تیری در ترکش نگذاشته‌اند، وارباب خبرت را معلوم هست که مسلح شدن طاقت فرسا وفوق‌العادهٔ ملل‌دنیا درزمان اخیرهمه به‌سبب رقابت بدبختانهٔ این دوملت در این باب‌شده.

دنباله دارد

۱ـ ازینجا برمی‌آیدکه خطابه درسال ۱۳۳۳ هجری قمری ایراد شده است زیرا چند سطر قبل‌تر ازسال ۱۲۸۶ یاد شده است. ا ا.

کتابشناسی وفهرست

۱۳۲ـ استادی، رضا

بحثی کوتاه پیرامون نهج‌البلاغه و مدارك آن . قم [۱۳۵۴] رقعی . ۱۴۳ ص

نام کتاب گویای موضوع کتاب است وزحمات مؤلف قابل توجه.

۱۳۳ـ افشار، ایرج

شاهنامه ازخطی تاچاپی. تهران. مجلهٔ هنرومردم. ۱۳۵۵. وزیری. ۶۳ ص (انتشارا
مجلهٔ هنر ومردم، ۶)

۱۳۴ـ افشار، ایرج

کتابشناسی فردوسی، فهرست آثار وتحقیقات دربارهٔ فردوسی و شاهنامه. چاپ دو
با تجدیدنظر. تهران. انجمن آثار ملی. ۲۵۳۵. وزیری. ۱۵+۴۵۱ ص. (انتشارا
انجمن آثار ملی، ۵۹)

دراین چاپ ۱۸۵۲ عنوان کتاب ومقاله مورد معرفی قرارگرفته‌است.

۱۳۵ـ ایران، کتابخانهٔ سلطنتی

فهرست دیوانهای خطی کتابخانهٔ سلطنتی و[کتاب هزار و یکشب]. تألیف بـدری
آتابای. تهران. ۲۵۳۵. وزیری . دوجلد (۱۳۹۲ صفحه و تصاویر متعدد رنگی)

مؤلف این فهرست پیش ازاین سه مجلد از فهرست کتابخانهٔ سلطنتی را انتشارداد . آن سه مجلد عبارت بود از فهرست قرآنها ، فهرست کتب دینی،

فهرست مرقعات واینك فهرست دیوانها به انضمام قسمتی خاص معرفی نسخهٔ مشهورهر اورنگ (ترجمهٔ فارسی) رادردومجلد دردسترس علاقه‌مندان به گنجینهٔ کم‌نظیر کتابخانهٔ سلطنتی قرار داده است و کم‌کم باانتشار مرتب این فهرستها دوستداران فهرست نسخ خطی درمی‌یابند که آرزوی پنجاه ساله جامهٔ عمل می‌پوشد .

اسلوب تنظیم و تهیهٔ فهرست دیوانها برهمان روال است که مؤلف در مجلدات قبل پیش گرفته است و از حیث آوردن عکس نمونه از نسخ ممتاز وخطوط خوب وتصاویر نسخه‌ها به‌هیچ وجه مضایقه نشده است ودرمورد چنین گنجینه‌ای بایست هم می‌شد . چاپ فهرست‌بسیار عالی‌وبر کاغذ نخودی رنگ مناسب وباحروف متناسب‌است. درآوردن‌اطلاعات مربوط به نسخه شناسی حد لازم رعایت شده است .

درین دومجلد ۵۵۴ نسخهٔ خطی دیوان‌معرفی شده‌است وازصفحهٔ ۱۳۷۵ ببعد به وصف نسخهٔ ممتاز و یگانهٔ هزار و یك شب فارسی اختصاص دارد . تصاویر رنگی نمونه‌ای که ازین‌نسخه درین فهرست به‌چاپ رسیده است‌گویای هنرمندی و زبردستی هنرمندانی است که چنین نسخهٔ نفیس وبالاتر ازنفیس‌را ایجاد کرده‌اند .

توفیق مؤلف در انتشار دنبالهٔ این فهرست موردآرزوست.

۱۳۶ـ پوراحمد جکتاجی، محمد تقی

فهرست توصیفی سفرنامه‌های انگلیسی موجود درکتابخانهٔ ملی ایران . تهران کتابخانهٔ ملی. ۲۵۳۵. وزیری. ۲۶۴ص.

درین‌فهرست هشتاد وهشت سفرنامهٔ انگلیسی مورد معرفی قرارگرفته‌است و همین عدد خودگواه است که چقدر کتابخانهٔ ملی‌فقیرست . تعداد سفرنامه‌های اروپائیان به‌انگلیسی بیش ازهرزبان دیگری است وطبیعی است که کتابخانهٔ ملی مملکت می‌بایست تمام‌آنها را می‌داشت. این نخستین اصل و هدف ووظیفهٔ یك کتابخانهٔ ملی است . این وضع رها شدگی کتابخانهٔ ملی را می‌رساند .

۱۳۷ـ تبریز، کتابخانهٔ ملی تبریز

فهرست‌کتابخانهٔ ملی‌تبریز.جلدسوم‌کتب خطی اهدائی مرحوم حاج‌محمد نخجوانی. شامل ۵۳۵ مجلد نگارش میرودودسید یونسی، تبریز. ۱۳۵۴ وزیری.ص ۹۳۳ تا ۱۵۲۵

با این مجلد فهرست‌نسخ خطی‌اهدائی محمدنخجوانی‌تمام شده و مؤلف

امیدوارست که پس از آن فهرست نسخ خطی اهدائی برادر نخجوانی مرحوم حسین آقا را به‌چاپ برساند.

نسخ کتابخانهٔ محمد نخجوانی که در دو مجلد معرفی شده است گویای اهمیت زحمتی است که مرحوم نخجوانی درجمع آوری این مجموعه کشیده است.

۱۳۸ـ تهران. دانشگاه تهران. کتابخانهٔ مرکزی ومرکز اسناد

فهرستوارهٔ نسخه‌های خطی مجموعهٔ مشکوة اهدائی به کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد. تهران. ۲۵۳۵ رقعی. ۳۳۸ ص (انتشارات کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد، ش ۱۱)

درین فهرستواره (Index) سه‌نوع فهرست ازنسخ خطی اهدائی مشکوة به کتابخانهٔ دانشگاه ترتیب یافته است: به ترتیب شمارهٔ ثبت، به ترتیب اسماء مؤلفان و به‌ترتیب عناوین کتب

در هریك ازین سه فهرست مراجعه کننده به‌فهارس اصلی کتابخانه که در هفت مجلدتألیف شده‌است(جلدهای ۱و۲ توسط علینقی منزوی وجلدهای ۳ ـ۷ توسط محمد تقی دانش‌پژوه) ارجاع داده شده است.

تعداد نسخ اهدائی سید محمد مشکوة ۱۳۲۰ نسخهٔ خطی است

۱۳۹ـ تهران، کتابخانهٔ ملی‌ملك

فهرست کتابهای خطی کتابخانهٔ ملی ملك وابسته به‌آستان قدس رضوی. جلد دوم. کتابهای فارسی. زیرنظر ایرج افشار ومحمد تقی دانش‌پژوه باهمکاری محمدباقر حجتی واحمد منزوی. تهران، ۱۳۵۴ وزیری. ۳۹۹ ص

این مجلد حاوی معرفی نسخه‌های فارسی به‌ترتیب الفبائی اسمهای کتب است و به ذریعةالرشاد خاتمه می‌یابد. جلد دیگر به اسامی کتب از حرف راء به بعد خواهد بود.

آقای احمدگلچین معانی استدراکی برین مجلد نوشته است که درانتهای آن طبع شده است.

۱۴۰ـ دانش‌پژوه، محمدتقی

مداومت در اصول موسیقی ایران، نمونه‌ای از فهرست آثار دانشمندان ایرانی و اسلامی درغناء وموسیقی. تهران. وزارت فرهنگ وهنر. ۲۵۳۵. وزیری. ۲۳۸ ص

حاوی فهرست کتابهای موسیقی یونانی وهندی که به‌عربی درآمده (۲۴ عنوان)، فهرست کتابهای عربی در موسیقی وسماع (۲۰۷ عنوان)، آثارشناخته

شدهٔ فارسی (۷۶ عنوان)، نامه‌های فارسی‌درموسیقی (۱۵طغری) ، مجموعه‌های عربی وفارسی (۱۶ نسخه)، آثارگمنام فارسی در موسیقی‌هندی (۱۴ عنوان)، آثارگمنام فارسی در موسیقی ایرانی (۴۳ عنوان). این است نمونه‌ای ازتسلط وپرکاری دانش‌پژوه دریکی‌اررمیه‌های فرهنگ اسلامی وایرانی. چنین فهرستی بدین توسعه‌تاکنون درهیچ یک‌ازز بانها برای موسیقی اسلامی تهیه شده است.

۱۴۱ـ قم، کتابخانهٔ عمومی حضرت آیةالله‌العظمی نجفی مرعشی

فهرست نسخه‌های خطی‌کتابخانهٔ عمومی حضرت‌آیةالله‌العظمی نجفی مرعشی مدظله العالی. زیرنظر سید محمود مرعشی. نگارش سید احمد حسینی [اشکوری] قم. ۱۳۵۴. جلدهای ۱ و۲ و۳

آیةالله‌آقای شهاب‌الدین مرعشی ار مراجع‌عالیقدر تشیع واز دانشمندان کم‌نظیر معاصر در معارف اسلامی در قم بنیاد کتابخانه‌ای را گذاشتند که اکنون از کتابخانه‌های بسیار باارزش ایران است خصوصاً از حیث نسخ خطی. اینك سه جلد از فهرست نسخه‌های خطی این کتابخانه در دسترس قرار گرفته است‌که در هریك ازین سه‌مجلد چهارصدنسخه مورد معرفی واقع‌شده است وبطوری‌که فاضل ارجمندآقای سید محمود مرعشی در مقدمه یادآور شده‌اند تعدادمجلدات این فهرست به‌بیست وچند جلدبالغ خواهد شد. بنابرین تعداد نسخ خطی این کتابخانه نزدیك ده‌هزار نسخه‌است.

در فهرست‌نویسی اسلوبی بسیار مستحسن اتخاذ شده است. وصف نسخه از تعریف‌کتاب جداگانه آمده و مشخصات کتابشناسی در حدلازم آورده شده است. همچنانکه‌کیفیات مربوط به‌نسخه وآغاز وانجام‌آن نیزازحدنگذشته‌است. از امتیازات این فهرست تصاویر بسیار خوبی است‌که ازنسخه‌های ممتاز وقابل توجه در انتهای هرمجلد الحاق شده است و خواننده و خواستار را سیار مدد می‌رساند و از اینکه‌گشاده دستی تمام درین‌کارعلمی به‌کار رفته است‌باید ازبانی وناشر به‌دعای خیریادکرد وتوفیق مؤسس عالیقدرکتابخانه وناظر برتنظیم‌فهرست وفهرست نگار دانشمند را از درگاه احدیت خواستار شد. درکتابخانهٔ مرعشی نسخه‌های بسیارباارزش خصوصاً در زمینه‌های مربوط به‌مسائل ومعارف اسلامی وجود دارد که باید انتظار اتمام فهرست رابرای شناساندن همهٔ آنها داشت.

۱۴۲ـ قم، مدرسهٔ فیضیه

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ مدرسهٔ فیضیهٔ قم. تألیف رضا استادی. قم ۲۵۳۵. دوجلد. ۳۱۵ و۲۰۸ ص

درین کتابخانــه ۲۰۷۲ نسخهٔ خطی موجودست وآقای رضا استادی به اسلوب‌صحیح کتابشناسی ونسخه شناسی آنها را درین دومجلد مورد معرفی قرار داده است.

۱۴۳ـ معاضد، مهیندخت

کتا شناسی نقدکتاب. با مقدمهٔ ایرج افشار تهران، انجمن کتاب، ۲۵۳۵. رقعـی. ۲۷۴ ص (مجموعهٔ کتا شناسیهای فارسی وایرانی، ۹)

درین کتا شناسی ، ۱۰۶۲ کتابی که مورد نقد در مجلات علمی وادبی وتاریخی ایران قرارگرفته است براساس نام مؤلف کتابها معرفی شده است.

۱۴۴ـ میرصادقی (ذوالقدر)، میمنت

کتا شناسی شعرنو در ایران. تهران. انجمن‌کتاب، ۲۵۳۵. رقعی. ۹۵ص (مجموعهٔ کتا شناسیهای فارسی وایرانی، ش۸)

درین کتابشناسی ۴۹۷ دفتر ودیوان شعر از معاصران نوپرداز معرفی شده است و البته باز دفتر ودیوانهائی هست که درین صورت نیامده است.

۱۴۵ـ هماپور، ناصر

کتا شناسی موضوعی رساله‌های‌گروهی در ایران. طرح‌آینده‌نگری. تهران،رادیو تلویزیون ملی ایران، ۱۳۵۴. وزیری . ۵۴ ص

۱۴۶ـ یزد، کتابخانهٔ وزیری

فهرست نسخه‌های خطی‌کتابخانهٔ وزیری یزد. جلد چهارم. نگارش‌محمد شیروانی. تهران. ۲۵۳۵. وزیری.ص ۱۱۲۳ تا ۱۵۰۰

درین‌مجلد هزار نسخه مورد معرفی قرارگرفته است

147– Momeni, Dj.

A Bibliography on the Population and Manpower in Iran, Shiraz University of Pahlavi, 1354. 40 p.

کتابداری

۱۴۸- ایمروت، ژ ، پ .

راهنمای طبقه بندی کتابخانهٔ کنگره . ترجمهٔ اصغر دلبری‌پور تبریز دانشگاه آذرابادگان ۲۵۳۵. وزیری. ۳۲۸ص.

نخستین کتاب مستقل است که دربارهٔ طبقه بندی کتابخانهٔ کنگره انتشار می‌یابد و بارواجی که این روش درکتابخانه‌های ایران پیدا کرده است ترجمهٔ این کتاب مورد لزوم بود .

مجموعهٔ مقالات

۱۴۹- ارمغانی برای زرین‌کوب

مجموعهٔ مقالات وتحقیقات اهدائی به دکتر عبدالحسین زرین‌کوب. به مناسبت بزرگداشت وی در بیستمین جشن فرهنگ وهنر. خرم‌آباد. ادارهٔ کل فرهنگ وهنر. ۲۵۳۵. وزیری . ۱۸۴ ص

مجموعه‌ای است حاوی پانزده مقاله ازعباس زریاب (فردوسی وطبری)، حبیب یغمائی (قصیده‌ای از منوچهری)، محمد علی اسلامی ندوشن (کمی کمتر ازسی سال‌آشنائی)، ایرج‌افشار (موزونان)، دکتر جعفر شهیدی (نهضتهای اسلامی) ، حلال ستاری(دنیای درون‌کافکا)، محمد تقی‌دانش پژوه (سرگذشتوارهٔ ابن‌سینا)، عبدالعلی کارنگ (تخت سلیمان) ، غلامرضا سمیعی (خردمندی دلباختهٔ ادب) ، باستانی پاریزی (صفای لری) ، حمید زرین کوب(فروغ فرخزاد)، قمرآریان (سبك عراقی)، منوچهرامیری(داستان خسروو‌شیرین)، حمید ایزدپناه(کتیبه‌های بروجرد)، قدمعلی سرامی (جهانی درخلوت تنهائی) .

فهرست‌آثار زرین‌کوب بقلم عنایت‌الله‌مجیدی وسخنانی از جواد محابی وایرج افشار دربارهٔ مراسم جشن واحوال‌زرین‌کوب ازمطالب انتهای مجموعه است .

۱۵۰- اسلامی ندوشن، محمدعلی

آواها وایماها. مجموعهٔ مقاله‌های ادبی. تهران. انتشارات توس. ۱۳۵۴. رقعی. ۲۸۴ص. مجموعهٔ ۵۰مقاله است .

۱۵۱- اسلامی ندوشن، محمدعلی

فرهنگ وشبه‌فرهنگ. تهران، توس.۱۳۵۴. رقعی. ۱۴۰ص.

مجموعهٔ هفت مقاله‌است از نویسنده که‌قبلا درمجلات نشرشده‌است.مقدمهٔ کوتاه کتاب تازه ونظری‌است کلی به‌آراء ارائه شده در آن مقالات.

۱۵۲- کنگرهٔ تحقیقات ایرانی

مجموعهٔ خطابه‌های نخستین‌کنگرهٔ تحقیقات ایرانی. جلد سوم. به‌کوشش غلامرضا ستوده. تهران. دانشکدهٔ ادبیات‌وعلوم انسانی. ۱۳۵۴. وزیری. ۵۲۶ص

با این مجلد دورهٔ خطابه‌های ایراد شده در نخستین کنگره خاتمه یافت. درین مجلد متن سی ونه‌خطابه طبع‌شده‌است.

۱۵۳- یادنامهٔ‌علامهٔ فقید میرزامحمدعلی معلم‌حبیب‌آبادی

مؤلف مکارم‌الآثار۱۳۰۸ ق. ۱۳۹۶ق. بمناسبت چهلمین روزدرگذشت فقید سعید. اصفهان. فرهنگ وهنر استان اصفهان. ۲۵۳۵ . وزیری. ۸۸ص.

مجموعه‌ای است از چند مقالــه و چند شعر در بیان کمالات و تألیفات مرحوم حبیب‌آبادی .

۱۵۴- یوسفی، غلامحسین

دیداری با اهل قلم. دربارهٔ بیست‌کتاب نثر فارسی. جلد اول. مشهــد. دانشگاه فردوسی. ۲۵۳۵. وزیری. ۴۲۱ص.

یوسفی ده‌مقالهٔ بسیاردلپذیرومحققانهٔ خود راکه دربارهٔده کتاب مهم زبان فارسی نوشته بود واغلب‌آنها به‌تفاریق درمجلات اساسی‌نشرشده بود درکتاب حاضربه‌گروه بسیار دوستداران نوشته‌های خودتقدیم کرده. این‌ده کتاب عبارت است از تاریخ بیهقی ، سفرنامهٔ ناصرخسرو ، قابوسنامه (که خودبهترین چاپ آن را انتشار داده است) ، سیاستنامه ، کلیله ودمنه، اسرارالتوحید، سمک عیار، گلستان سعدی، لطائف عبید ، لطائف‌الطوائف .

پس‌جلد دوم هم حاوی ده‌کتاب خواهد بود. وصف ده‌کتابی که‌درمجلد حاضرمورد تحلیل ومعرفی انتقادی قرارگرفته ومحك نقد علمی بدانها زده شده است خواندنی‌است.

155 - The Memorial Volume of the VIth International Congress of Iranian Art and Archaeology. Oxford Sept 11-16 th 1972. Tehran Iranian Centre for Archaeological Research, 1976. 367p .

این‌مجموعه حاوی سی‌سخنرانی است ازمجموعهٔ سخنرانیهائی که توسط مستشرقان و ایرانیان در ششمین کنگرهٔ بین‌المللی هنر و باستانشناسی ایران ایراد شده‌است. کنگرهٔ مذکور در شهر اکسفورد برگزار شد وعده‌ای درحدود پانصد نفر درآن شرکت کرده بودند

انتشار این‌مجموعه موجب خوشوقتی و استفادهٔ علاقه‌مندان است‌ومقالات همه مفید.

در مقدمه‌ای که‌آقای کیانی مسئول جمع آوری و انتشار مجموعه نوشته است می‌گوید که امکان‌طبع تمام سخنرانیهایی که در اکسفورد ایراد شده است وجود نداشت زیرا درآن‌کنگره بیش از دویست سخنرانی ایرادشده بودوچون بعضی از سخنرانیها را نویسندگان‌آنها درکتب ومجلات نشرکرده‌اند لذا درین مجموعه سی‌سخنرانی راکه چاپ نشده بوده است به چاپ رسانیده‌اند .

اما حق‌آن بودکه درابتدای این مجموعه بمانند آثار نظیرش‌که دراروپا انتشار می‌یابد برنامهٔ کنگره حاوی نام سخنرانیهای ایراد شده و نام شرکت کنندگان برای اطلاع علاقه‌مندان چاپ شده بود و محل چاپ سخنرانیهائی‌که درمنابع‌دیگرچاپ شده است نیز معین می‌شد.

نکتهٔ دیگری‌که بایدگفت‌این‌است‌که عنوان Memorial Volume برای این نوع مجموعه‌ها مناسبت ندارد.

چاپ این مجموعه از حیث‌کاغذ و حروف وعکسها در خور تمجیدست و قابل عرضه دردنیای شرقشناسی که کتابهائی ازین قبیل را به‌نیکوترین‌وجه‌به‌چاپ می‌رسانند .

اجتماعی و فلسفی

۱۵۶- آشوری، داریوش

فرهنگشناخت. وزارت فرهنگ وهنر دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی فرهنگی.۱۳۵۴. رقعی. ۸۸ص.

حاوی تعریفهای مربوط به‌فرهنگ.

۱۵۷- خدایارمحبی، منوچهر

انقلاب ایران و بنیادهای فرهنگی‌آن. تهران. ادارهٔ نگارش وزارت فرهنگ وهنر، ۱۳۵۴. وزیری. ۲۶۳ص.

بخش نخست بنیاد فرهنگ ایران (در سه فصل)، بخش دوم انقلاب و

کیفیت اجتماعی آن در ایران (درهفت فصل) .

۱۵۸- زنوزی، عبدالله

انوارجلیه. با تعلیق و تصحیح ومقدمهٔ سید جلال‌الدین آشتیانی. تهران. ۱۳۵۴. وزیری ۳۸۳ ص (سلسلهٔ دانش ایرانی، ش۱۸)

کتاب به‌زبان فارسی‌است. ملاعلی زنوزی ازحکما وفلاسفهٔ برجستهٔ ایرانی درقرن‌گذشته‌است وطبعاً انتشاراین کتاب فلسفی‌ازآن حکیم موجب وسعت اطلاع محققان خارجی بروضع فلسفی ایران در قرون اخیر خواهد بود.

۱۵۹- ستاری، فرهنگ

دربارهٔ فرهنگ تهران. وزارت فرهنگ وهنر. ۱۳۵۴. وزیری. ۶۶ص.

مجموعهٔ پنج‌مقاله‌است. آراء مؤلف که‌سالهاست در زمینه‌های مربوط به فرهنگ تفکر کرده و عملاً هم در جریان‌های آن درایران قرار داشته است قابل توجه است .

۱۵۹م- سخنرانیهای دومین‌دورهٔ جلسات سخنرانی و بحث‌دربارهٔ خانواده وفرهنگ. تهران، ادارهٔ کل نگارش وزارت فرهنگ وهنر. ۱۳۵۴. وزیری. ۴۰۰ ص.

۱۶۰- ملکم‌خان ناظم‌الدوله

روزنامهٔ قانون. به‌کوشش وبا مقدمهٔ هما ناطق . تهران. امیرکبیر. ۲۵۳۵ . رحلی. بی‌صفحه شمار

این‌چاپ زیباازروزنامهٔ قانون‌ملکم‌خان سومین‌چاپ آن‌است. اولین‌چاپ درلندن ودومین‌درهمان دورانهادرتهران‌انجام شده‌است. مقدمهٔ هما ناطق گویای تمام مطالب مربوط به‌این روزنامه است وکم‌وکسری ندارد ویکی‌ازنوشته‌های خوب ودلچسب ایشان بشمار میآید .

کاش، به‌این مجموعه از روزنامه صفحه شمار ردیف داده شده بود تا در ارجاعاتی‌که ازاین‌پس بدان خواهدشد به‌صفحه شمارمسلسل اشاره میشد وطبعاً کار آسانتر میشد .

اگر مؤسسهٔ امیرکبیر بتواند ده‌بیست روزنامهٔ قدیم راکه بمانند قانون در تغییرات فکری و اجتماعی مملکت مؤثرواقع شد تجدید چاپ کندخدمتی بسیارارجمند کرده است.

۱۶۱- نراقی، احسان

آنچه خودداشت .. تهران . امیرکبیر. ۲۵۳۵. رقعی. ۲۰۴ ص

حاوی چند مقالهاست درزمینهٔ تمدن وفرهنگ غرب ومسائلی ازآن که شرق بدانهاپای بندی دارد.

دین و مذهب

۱۶۲- آرام، احمد

درس‌دینداری. تهران. انتشارات بعثت. ۱۳۵۴. جیبی. ۱۹۶ص.

۱۶۳- بازرگان، مهدی

دین وتمدن. چاپ دوم. تهران. انتشارات بعثت. ۲۵۳۵جیبی. ۸۲ص

۱۶۴- تهرانی ، علی

اقتصاد اسلامی . مشهد. جعفری ۱۳۵۳. رقعی . ۳۱۶ص

۱۶۵- تهرانی، علی

امر بمعروف ونهی از منکر در اسلام مشهد. ۱۳۵۴. جیبی ۳۰۴ ص

۱۶۶- تهرانی ، علی

تقیه دراسلام. چاپ‌چهارم مشهد. ۱۳۵۴. جیبی. ۱۲۸ص

۱۶۷- تهرانی ، علی

روابط اجتماعی و اقتصادی در اسلام مشهد. جعفری. ۱۳۵۴ جیبی. ۱۱۲ص

۱۶۸- تهرانی، علی

مالیاتهای اسلامی. تهران. جعفری ۱۳۵۴. جیبی . ۱۰۹ ص

۱۶۹- تهرانی، علی

مدینهٔ فاصله دراسلام. تهران. انتشارات حکمت. ۱۳۵۴. جیبی. ۱۴۴ص

۱۷۰- حجازی، فخرالدین

انسان برفرازچهاربنیان استوار وپرستشی‌سمبلیک. تهران. انتشارات بعثت ۱۳۵۲. رقعی. ۷۹ ص

۱۷۱- حجازی، فخرالدین

پنج مقاله تهران. انتشارات بعثت. ۲۵۳۵. رقعی. ۱۴۷ ص

۱۷۲- حجازی، فخرالدین

شهر هفت حصار وارمغان محمد. تهران. انتشارات‌بعثت. ۱۳۵۳. رقعی. ۹۸ص

۱۷۳- حکیمی، محمدرضا

شیخ‌آقا بزرگ تهرانی. تهران. فجر. [۲۵۳۵] وزیری ۳۲۳ص (مرزبانان حماسهٔ جاوید، کتاب اول)

مؤلف‌دانشمند وپرکاروروشن‌بینی درصددبرآمده‌است که تعدادی کتاب‌در احوال‌وافکار ومیراث فرهنگی عده‌ای ازعالمان بزرگ اسلام تألیف کند تاضمن شناساندن‌آنان هویت فرهنگی‌وعلمی‌اسلام را بشناساند. اولین‌کتاب‌این‌مجموعه به‌شیخ آقابزرگ تهرانی اختصاص یافته است. مؤلف می‌نویسد «از نکته‌های اساسی که دریں مجموعه درنظر من بود این بودکه در شرح زندگی هریك از عالمان نقطهٔ اوج کار و شخصیت و مقدار میراثی که برفرهنگ اسلامی وبشری افزوده است درست شناسانده شود وارمیان همهٔ آثار و اقدامات وکارها وکتابها هریك قسمتهائی که شاخص موضوع یاد شده است بخوبی نمایانده گردد.»

۱۷۴- خسروشاهی، هادی

دنیای اسلام قم دارالتبلیغ اسلامی. ۱۳۵۴ وزیری ۷۵ص

۱۷۵- شاله، فلیسین

تاریخ مختصر ادیان بزرگ. ترجمهٔ منوچهر خدایار محبی. چاپ دوم. تهران. طهوری. ۱۳۵۵. وزیری. ۵۰۸ ص

۱۷۶- شلتوت، محمود

جنگ وصلح در اسلام. ترجمهٔ شریف رحمانی. تهران. انتشارات بعثت. ۱۳۵۴. جیبی. ۹۴ص

۱۷۷- صاحب‌الزمانی، ناصرالدین

سهم اسلام در تمدن جهان تهران. انتشارات بعثت. ۲۵۳۵ رقعی. ۵۴ص

۱۷۸- طباره، عفیف عبدالفتاح

یهود از نظر قرآن. ترجمهٔ علی منتظمی. تهران. انتشارات بعثت. ۲۵۳۵. جیبی. ۲۵۲ ص

۱۷۹- عزتی، ابوالفضل

مقدمه‌ای برتاریخ وعلل و فلسفهٔ نشر اسلام. تبریز. ۱۳۵۴. جیبی. ۱۸۶ص

۱۸۰- نوربخش، جواد

آداب خانقاه. تهران. ۲۵۳۵. رقعی ۳۵+43 ص

متن فارسی با ترجمهٔ انگلیسی همراه است.

۱۸۱- نوربخش، جواد

صوفی کیست؟ تهران ۲۵۳۵. رقعی. ۲۸+39 ص

متن فارسی باترجمهٔ انگلیسی همراه است .

۱۸۲- نوربخش، جواد

سماع . تهران . خانقاه نعمةاللهی . ۲۵۳۵. رقعی. ۴۰+62 ص

رساله دردوزبان‌است. به‌انگلیسی و به‌فارسی. مؤلف درهرقسمت ازسماع صوفیه وآئین‌آن سخن گفته است.

جغرافیا

۱۸۳- ستوده، منوچهر

ازآستارا تااستارباد. مجلد ششم‌وهفتم. شامل اسناد تاریخی گرگان. بکوشش‌مسیح ذبیحی ومنوچهر ستوده. تهران، انجمن‌آثار ملی، ۱۳۵۴. وزیـری. ۴۷+۷۱۵ و ۲۸+۶۹۵ ص (دوجلد)

مهمترین مجموعه‌ای‌است که تاکنون‌ازاسنادیك منطقهٔ‌ایران‌به‌چاپ رسیده است واین هم ناشی از زحمتی است که مسیح ذبیحی دریـافتن اسناد ومدارك قدیمی متحمل شده است وتوانسته است ۱۸۰ فرمان وحکم وتعلیقه‌وعرضه‌داشت، ۲۲ حکم شرعی، ۴۴ وقفنامه، ۶۴ رقم وکتابت، ۱۶۷ سندمبایعه وقرار نامچه و استشهاد، ۳۶ نامهٔ دوستانهٔ مفیدبه‌حال‌تاریخ رابه‌دست‌آورد وبامهارست‌منوچهر ستوده در خواندن و چاپ آنها چنین مجموعهٔ ارزشمندی را در اختیار محققان قرار دهد.

۱۸۴- شفقی، سیروس

جغرافیای اصفهان . بخش نخست . اصفهان. دانشگاه اصفهان . ۱۳۵۳. وزیری. ۴۸۰ ص

فصل اول‌جغرافیای‌طبیعی، فصل دوم جغرافیای‌تاریخی، فصل سوم جمعیت اصفهان، فصل چهارم اقلیتهای مذهبی .

۱۸۵- شیروانی، زین‌العابدین

ریاض‌السیاحه . جلددوم . بامقدمه به سعی و اهتمام آقامیرآقاسی اوغلی‌قلی‌یف. مسکو. شعبهٔ ادبیات خاور. ۱۹۷۴. رقعی. در۳ جلد (۱۱۵۲ ص)

حاوی اطلاعات وشرح‌احوال فضلای توران وترکستان وکشمیر وروم و اردن‌وفلسطین وعربستان ویمن ومصر وصعید ومغرب وهندوستان وسند و روس‌و بوسنه‌وچین وچترال وقبچاق وختای ونمسر ووندیك وبحار سبعه وجزایر هند .

این قسمت از ریاض السیاحه تاکنون چاپ نشده بود.

۱۸۶- گودرزی نژاد، شاهپور

روستاهای اسدآباد. جغرافیای انسانی و اقتصادی. تهران، مؤسسهٔ جغرافیای دانشگاه تهران، ۱۳۵۴. وزیری. ۸۸ص

۱۸۷- مولوی، عبدالحمید

آثار باستانی خراسان. جلد اول شامل آثار و ابنیهٔ تاریخی جام و نیشابور و سبزوار تهران. انجمن آثار ملی. ۱۳۵۴. وزیری. ۴۰+۶۵۶ص

کتابی است تحقیقی و مبتنی بر مشاهدات قابل تحسین مؤلف در ذکر و وصف ابنیهٔ تاریخی. بحثی انتقادی و تفصیلی در باب آن در شماره‌های آینده درج خواهد شد.

۱۸۸- مؤید ثابتی، سیدعلی

تاریخ نیشابور. تهران. ۲۵۳۵ وزیری. ۴۴۱ ص (انتشارات انجمن آثار ملی ۱۲۵)

مجموعه‌ای است از تحقیقات و اطلاعات مربوط به‌شهر نیشابور براساس مآخذ و مدارك اساسی قدیم و نیز مشاهدات و مطالعات محلی که در چهل و شش عنوان عرضه شده‌است و بطور کلی حاوی جغرافیای تاریخی، نام قراء وقصبات و دروازه‌ها و کاریزها و رباطها و کاروانسراها و منزلگاههای قدیم آن، سلسلهٔ وقایع دردورهٔ سلسله‌های مختلف، (تا آخر عصر تیموری) وضع ابنیه و آثار و کتابخانه های قدیم و ذکری از رجال و بزرگان است.

(چنین کتاب جامعی تاکنون به‌توسط معاصران دربارهٔ نیشابور انتشار نیافته بود لذا زحمات علمی مؤلف قابل تقدیر و استفاده است.

۱۸۹- میرزامحمد، علیرضا

الخلیج الفارسی عبرالقرون والاعصار تهران، مجمع الادب والفن الایرانی. ۲۵۳۵. وزیری. ۲۶۳ ص

مجموعه‌ای است با ارزش ومفید برای تحقیقات مربوط به سوابق خلیج فارس وذکر این نام‌همیشگی و تاریخی درمتون‌عربی و نیز نوشته‌های اروپائی که به‌عربی نقل شده است و نقشه‌های قدیم در متون و اطلسهای به‌زبان عربی.

۱۹۰- نیبور، کارستن

سفرنامهٔ کارستن نیبور. ترجمهٔ پرویز رجبی. تهران. انتشارات توکا. ۱۳۵۴. وزیری. ۳۲۰ ص

نیبور از مسافران آلمانی است که درعهدزندیه به‌ایران آمد. اهمیت سفرنامهٔ

او به واسطهٔ معرفی کتیبه‌ها و نقوش تخت جمشیدست کـه به صورت دقیقی نسخه برداری کرده ودر اروپا منتشر ساخت.

بحث ازین کتاب دلپذیر و خواندنی بطورجداگانه منتشر خواهدشد.

۱۹۱ـ هولتسر، ارنست

ایران در یکصد وسیزده سال‌پیش باشرح وتصویر. بخش‌نخست: اصفهان. تهیه و ترجمهٔ محمد عاصمی تهران . مرکز مردمشناسی ایران. ۲۵۳۵ وزیری بزرگ. ۳۵۲+112 ص (ش۱۳)

کتابی‌است‌مهم ودیدنی‌وباارزش‌ونفیس. مؤلف‌وعکاس‌مأمورانگلیس‌بوده است‌در تلگرافخانهٔ اصفهان. اوآلمانی‌است که ذوق عکاسی داشته‌است وتوانسته است مجموعه‌ای ازعکسهای‌بسیارنفیس ازاصفهان روزگار ظل‌السلطان به‌یادگار بگذارد . متن مطالب این مجموعه که محتوی اطلاعات مفیدی است به آلمانی بوده است ومحمد عاصمی که خودصاحب بینش‌وذوق‌است وهنرشناس وهنرمند ونویسنده (مدیرمجلهٔ‌کاوه کونی)متن را ترجمه کرده وبه‌انضمام مجموعهٔ عکسها به‌چاپ رسانیده است .

باید هم ازمرکزمردم‌شناسی‌ایران که این‌کتاب باارزش را بمانندکارهای دیگربه‌چاپ رسانیده‌است سپاسگزاری کرد وهم‌ازمحمد عاصمی که باشناساندن این مجموعه‌آن رااز نیستی نجات داد .

مجموعهٔ عکسها عبارت است از عکس رجال، بناهای تاریخی اصفهان، خانه‌های‌اعیانی‌اصفهان،مناظری از ارامنهٔ اصفهان و غیره وبراستی‌آلبومی است گویا.

اما اسم‌کتاب اسمی است‌گردان ونادرست، زیرا هرسال‌که برعمرکتاب افزوده میشود این نام یك سال پیرتر می‌شود و فقط در یـك سال نام واقعی و درست است.

چاپ‌کتاب زیبا وشایستهٔ چنین اثری‌است. امیدواریم هرچه‌زودترجلددوم کتاب در دسترس قرارگیرد وتوفیق‌محمد عاصمی را در ترجمه ونشرکتب دیگر از نویسندگان‌آلمانی خواستاریم چه او می‌تـواند هم به‌نشرکاوه بپردازد وهم گاه‌گاه چنین‌کتب باارزش به‌فرهنگ ایران عرضه‌کند .

تاریخ وسرگذشت

۱۹۲ـ اعظمی سنگسری، چراغعلی

گاوبارگان پادوسبانی. بازماندگان ساسانیان در رویان از ۲۲ تا ۱۰۰۶ هجری. تهران.۱۳۵۴. وزیری. ۲۲۳ص

فصول کتاب عبارت است ازسر آغازداستان، اسپهبدان، استنداران، ملکان، شاخهٔ نور (ولاریجان)، شاخهٔ کجور، پایان فرمانروائی گاوبارگان پادوسپانی .

۱۹۳- باستانی پاریزی، محمدابراهیم

کوچهٔ هفت پیچ. مجموعهٔ مقالات. تهران. انتشارات نگاه. ۲۵۳۵. رقعی. ۴۵۸ص

مجموعه‌ای است از نه مقاله وازهمان‌سنخ نوشته‌های دلپسند وخواندنی باستانی که به‌علت پرنکته ونیش بودن خواستاران وافردارد والبته هریك مملوست ازاطلاعات تاریخی وادبی متنوع ومبتنی برمآخذ ومصادر بسیار.

چون ماسابقاً نظرمان را درباب شیوهٔ تحریرات باستانی نوشته‌ایم اینجا آوردن تفصیل مجددجایز نیست.

۱۹۴- جزائری، سیدمحمد

نابغهٔ فقه وحدیث یا تاریخ زندگانی فقیه ومحدث مشهور سید نعمت‌الله جزائری اصفهان، حسینیهٔ ارشاد. ۱۳۵۴. وزیری. ۳۵۲ص.

تفصیلی است ارزنده درباب احوال وآثار سیدنعمت‌الله جزائری .

۱۹۵- حقیقت، عبدالرفیع

تاریخ نهضتهای ملی ایران ازسوك یعقوب لیث تاسقوط عباسیان. تهران . انتشارات نهادنیکوکاری نوریانی. ۱۳۵۴ وزیری. ۶۱۸ ص

دیباچهٔ کتاب بقلم دکتر نصرة‌الله کاسمی است.

سرعنوانهای اساسی این کتاب مفصل عبارت است از دوران حکومتهای محلی وکم‌دوام، نهضت قرمطیان، ظهور دولت سامانیان، طلوع آل‌زیار، نهضت باطنیان، ظهورآل بویه یا دیلمیان، ظهور وتأسیس دولت غزنویان ، فرمانروائی سلجوقیان، دورهٔ مغولان یا دورهٔ انهدام و دگرگونی اوضاع ایران .

آقای رفیع کوششی مستمر در زمینهٔ نهضتهای ملی دارد و این کتاب یکی ازکارهای اوست .

۱۹۶- خسروی، خسرو

نظامهای بهره‌برداری از زمین در ایران (از سامانیان تا سلجوقیان). چاپ‌دوم. تهران. شبگیر. ۲۵۳۵. رقعی. ۱۵۷ص

۱۹۷- دشتی، علی

پنجاه وپنج. تهران. امیرکبیر. ۲۵۳۵. رقعی. ۲۵۰ص.

جدیدترین نوشتهٔ دشتی است . نوشته‌ای است در بارهٔ دوران پنج سالهٔ ریاست وزراء وفرماندهی کل قوای سردارسپه وسپس سلطنت پنجاه‌سالهٔ دودمان

پهلوی مبتنی بر اطلاعات‌شخصی ومشاهدات مؤلف که خود در طول این‌مدت از ارباب جراید و از رجال سیاست بوده است.

۱۹۸ـ رفیعی مهرآبادی، ابوالقاسم

آتشکدهٔ اردستان. مشتمل بر جغرافیا و تاریخ اردستان و تحقیق در انساب سادات طباطبائی ایران. بخش‌سیم. تهران. ۲۵۳۵. وزیری. ص ۴۱۳ تا ۶۹۴

درین‌مجلد‌احوال‌شعراوسخن‌سرایان، خوشنویسان،اطبا، وتاریخ موقوفات مندرج است.

۱۹۹ـ کاظم‌زاده، فیروز

روس‌وانگلیس‌درایران ۱۹۱۴–۱۸۶۴. پژوهشی در بارهٔ امپریالیسم ترجمهٔ‌منوچهر امیری تهران، شرکت سهامی‌کتابهای جیبی. تهران، ۱۳۵۴ وزیری ۶۸۵ص

مؤلف ایرانی است که در امریکا زندگی می کند و کتاب را به انگلیسی نوشته و رسالهٔ دکتری او بوده است. مترجم درکار خود استاد و آثار مترجم او نمونهٔ فصاحت نثر ومطابقت با اصل‌است .

۲۰۰ـ کالج ، مالکوم

پارتیان. ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا. تهران. وزارت فرهنگ و هنر. ۲۵۳۵. وزیری ۲۱۹ ص

۲۰۱ـ گرگانی، امیرفریدون

گاهنامهٔ روز یکم فروردین (نوروز) ، تهران. سروش. ۲۵۳۵ رقعی‌بلند، ۱۱۲ص

تلخیصی است برای همگان‌ازآنچه درگاه‌شماری تقی‌زاده ومراجع دیگر ازین قبیل گفته ونوشته شده است .

۲۰۲ـ مشیری، محمد

راهنمای‌خواندن انواع خطوط‌کوفی برروی سکه‌ها، کتیبه‌ها، کتب، سفال،فلزکاری وغیره. تهران. اشرفی. ۱۳۵۴. وزیری. ۴۵ ص.

رساله‌ای‌است که برای علاقه‌مندان‌به‌خواندن خطوط کوفی مفیدست. ولی باید دانست که کتاب‌عظیم وحیرت‌آورگروهمان دردومجلد ضخیم نمونه‌هایی از خطوط کوفی داردکه دلالت برتعدد انواع این خط می کند وباید همهٔ‌وجوه‌آن مورد رسیدگی قرارگیرد.

۲۰۳ـ مشیری، محمد

نشانها ومدالهای ایران از آغازسلطنت قاجاریه تاامروز. تهران، اشرفی. ۱۳۵۴ وزیری. ۶۸ص+۵۶ شکل

رساله‌ای است که ازلحاظ تاریخی برای شناخت درجات اعتبار دیوانی ودولتی رجال مفیدست.

۲۰۴- ممتحن، حسینعلی

نهضت شعوبیه. تهران. امیرکبیر. ۱۳۵۴. رقعی. ۳۹۲ص

یگانه رسالهٔ مستقلی که تاکنون‌درباب شعوبیه داشتیم سلسلهٔ مقالات حلال همایی بود که در مجلهٔ مهر چهل سال قبل‌انتشار یافت کتاب حاضر دربیست و یك‌فصل‌است و طبعاً با تفحص بیشتر ودامنه‌ای وسیع‌تر ایرانیان‌را بااین نهضت قومی ایرانی آشنا می‌سازد.

۲۰۵- ورداسبی، اباذر

علل‌کندی و ناپیوستگی تکامل جامعهٔ فئودالی ایران. تهران،چاپار، ۱۳۵۴. رقعی. ۸۹ ص.

در دوبخش: نگاهی اجمالی به‌سیر تاریخ ایران، در رد تك‌سبب بینی و دستیابی به‌سایر علل.

تحقیقات ادبی

۲۰۶- انصافپور، غلامرضا

حقوق و مقام زن در شاهنامهٔ فردوسی. تهران. وزارت فرهنگ و هنر، ۲۵۳۵. وزیری. ۱۲۰ص

۲۰۷- زرین‌کوب، عبدالحسین

ازکوچهٔ رندان. دربارهٔ زندگی و اندیشهٔ حافظ. چاپ دوم. تهران. شرکت سهامی کتابهای جیبی. ۱۳۵۴. رقعی. ۲۸۰ ص

یکی ازمعدود کتابهای عمیق و دلپذیری است که تاکنون در بارهٔ حافظ نوشته شده است.

۲۰۸- زرین‌کوب، عبدالحسین

نقد ادبی. چاپ دوم (در دومجلد) تهران. امیرکبیر. ۱۳۵۴. وزیری. دوجلد. ۹۲۱ ص.

به مناسبت شهرت کافی کتاب ، ولی ازباب اهمیت آن متن مقدمهٔ مؤلف برچاپ دوم‌نقل می‌شود:

«شانزده سال پیش که چاپ اول این کتاب در دست انتشار بود، در مقدمهٔ آن، نقد ادبی دُر دورهٔ ما «ضعیف وبیمارگونه» خوانده شد. درست است که هنوز قسمتی ازآنگونه عوامل واسباب که نقد ادبی عصر ما را از نیل به‌آنچه‌لازمهٔ نقدی سالم وقویست بار می‌دارد، همچنان باقی است، اما توجهی که در طی‌این سالها به‌نقد ادبی مبذول شده است تا حدی مایهٔ امیدواریست. به‌علاوه شوق و علاقه‌یی که هم‌اکنون در نزد جوانان ما برای فهم وشناخت‌آثار ادبی پیداآمده است قطعاً بر دشواریهای اجتماعی وروانی که در محیط ما هست فایق خواهد آمد. در حقیقت‌آنچه تجدید طبع این‌کتاب رابا اضافاتی در باب ادبیات‌غربی و ملاحظات تازه‌یی درباب فلسفهٔ نقادی ونقد سبب‌گشت امید آن بودکه شاید کتاب با این صورت تازهٔ خویش به شوق ونیازی که در خاطر دوستان حوان‌ما در حال شکفتن هست پاسخ مساعدی تواند داد. خوانندهٔ حوان، البته توجه‌دارد که امروز در مسایل و مباحث نظری نقد دیگر نمی‌توان بدون توجه به‌تحول و تطور بالنده وفرایندهٔ ادب، تنها به تحلیل‌ها و تجزیه‌های مبنی براحکام انتزاعی اکتفاکرد و در دنیایی که دوبعد عمدهٔ‌آن راسبیت وتطور تشکیل می‌دهدجویای مبانی جزمی و ثابت ویکطرفه‌گشت. همین نکته است که از نویسده طلب کرده است تا در تمام‌آنچه به‌هنر واندیشهٔ انسانی تعلق دارد به‌تاریخ وتحول بیندیشد و باتوجه به تطور وتکامل دایم ومستمری که در قلمرو ابداعات انسانی هست‌از توقف در دیدگاههای راکد وثابت خودداری کند.

تحول نقد– از شرق تا غرب و از یونان باستان تا دنیای امروز – نیز مخصوصاً بدانسبب در فصلهای جداگانه - و به صورت ادوار پیوسته - به بیان درآمد تا درضمن، تصوری از مفهوم نقد تطبیقی را هم به خاطر خواننده القاء کند. این توجه‌به‌شیوهٔ تطبیقی در مسایل مربوط به‌نقد، در فصول‌آغازین‌کتاب‌و در طی طرح و بحث مباحث و روش‌ها نیز منظور بوده است وبه‌نظر می‌آیدکه این دید تطبیقی ارزیابی درست‌کوششهای نظری‌شرق وغرب را در زمینهٔ‌مباحث و شیوه‌های نقد ادبی بهتر ممکن سازد. معهذا ذکر مکتب‌های نقادی و شرح و بسط‌آثار نقادان مشهور – از شرقی وغربی و از قدیم وجدید - فقط در حدی

بوده است که مباحث کلی کتاب ومخصوصاً طرح تاریخی پیوسته‌یی که درین مباحث دنبال شده است آن را ایجاب کرده باشد. ازین‌رو خوانندهٔ جوان، از اینکه به نام وآثار بعضی منتقدان عصر ما در این کتاب اشارت نرفته است نباید تعجب کند. برای آنکه تنها نام‌همهٔ این نام‌آوران ادب امروز، درچنین کتابی ذکر شود لازم می‌بود که نام تعداد زیادی از نامداران ادبیات امروز جهانی نیز در طی این اوراق بیاید وچنین‌کاری با محدودیتهایی که در کار حاضر وجود داشت غیر ممکن بود. نه‌فقط بدانجهت که درآنصورت چندین‌برابر بر حجم این کتاب افزوده میشد بلکه مخصوصاً بدان‌سبب که چنان‌کاری نیازبه‌طرح مسایلی داشت که ورود درآنهادرحال‌حاضر درحوصلهٔ امکانات ما نمی‌توانست‌گنجید. با این‌حال، امید آن هست که سکوت نویسنده درباب پاره‌یی نامها، مثل آنچه در چاپ اول کتاب پیش‌آمد، دیگربار مایهٔ سوءظن‌یا سوء تفاهم نشود و دوستان را به‌پرخاش وستیز کینه جویانه واندارد.

درهرحال با آنکه درهنگام تدوین کتاب همه جاغالباًمأخذ دست اول‌مورد نظر بود بار در هرجا طی سالهای اخیر کتابی از مأخذ اصلی ترجمه شده بود یا تألیفی در مسائل مربوط به نقد به‌فارسی نقل‌گشته بود، در حد امکان در طی حواشی ویادداشتها بدانها اشارت رفت ودر مواردی نیز که مأخذ و مرجعی به فارسی نبود، حتی‌الامکان به مراجع انگلیسی یا فرانسوی ارجاع شد ــ که دانش پژوهان ما بیشتر باآن زبانها مأنوس شده‌اند. یادداشتهای آخر کتاب که عمداً مفصلتر شد دربیشترموارد مطالب‌متن را برمبنای تحقیقات تازه‌تر بررسی‌می‌کند، وبه‌ندرت نیز بعضی ازآنمطالب را تعدیل می‌کند ــ یا تصحیح. در بسیاری از مواردکه مسألهٔ تحقیق دراسناد یا بحث در طرز دید مورخان وفلاسفه مطرح‌باشد خواننده می‌تواند تفصیلات بیشتری را درکتاب تاریخ در ترازو بجوید. برای اجتناب از تکرار، مسایلی راکه در مباحث‌این دوکتاب مشترک بوده است‌عمداً فقط دریکجاآورده‌ام.چنانکه درباب نقد نمایشنامه‌ها و احوال نقد شعر دراروپا نیز پاره‌یی مقالات‌که در مجموعهٔ یادداشتها واندیشه‌ها ودر مجموعهٔ نه شرقی‌نه غربی، انسانی هست شاید به‌همراه این‌کتاب بهتر تفهیم یا حتی تصحیح‌شوند. تجدید عهدی با یاد استاد فروزانفر نیزکه بخشی از اصل این کتاب سالها قبل به‌تشویق‌وارشاد وی تدوین‌گشت درپایان‌این‌مقدمه دلپذیرست. یادش‌درخشان‌باد!

۲۰ـ ستاری، جلال

پیوند عشق میان شرق و غرب. تهران، وزارت فرهنگ و هنر. ۱۳۵۴. وزیری. ۴۶۱ ص.

حاوی این مطالب است :

بخش اول:خاکساری وافتادگی در ادب عاشقانهٔ غرب طی پنج قرن اول جری.

بخش دوم: از رجل سرایان اندلس تاتروبادورهای فرنگ

بخش سوم: ریشه‌های ایرانی بزرگترین قصهٔ عشقی مغرب‌زمین:تریستان ایزوت

بخش چهارم: لیلی ومجنون، ویس‌ورامین، وتریستان‌وایزوت.

کتاب‌دنباله دارد وتجسس ستاری درین مبحث پیچیده ودامنه‌دار باتوجه‌به کتب اساسی اروپائی خواندنی است.

۲۱ـ سیاح، فاطمه

نقد وسیاحت. مجموعهٔ مقالات وتقریرات دکتر فاطمهٔ سیاح. بهکوشش محمدگلبن. تهران. انتشارات توس. ۱۳۵۴ رقعی. ۴۵۷ص

نوشته‌های فاطمهٔ سیاح تماماً خواندنی‌است چون محققانه و مبتنی برذوق لیم‌است. زحمات‌گلبن درجمع‌آوری آثارپراکندهٔ او والحاق شرح‌حال جامع ویسنده برفایدهٔ کتاب افزوده است.

بخش‌اول‌مقالات دربارهٔفردوسی وشاهنامه است وبخش دوم زن‌دراجتماع ادبیات،بخش سوم رمانتیسم‌ورآلیسم، بخش چهارم سنت‌ادبی، بخش‌پنجم نقد دبی وهنری، بخش ششم دربارهٔ چند نویسندهٔ روس، بخش هفتم ادبیات وتعلیم ‌تربیت، بخش هشتم‌آراء اجتماعی، بخش نهم تقریرات دروس ادبیات‌تطبیقی.

۲۱ـ صدیق، ح

واقف، شاعر زیبائی‌وحقیقت. چاپ سوم. تهران، گولنبرگ. ۱۳۵۴.رقعی. ۸۸ص.

در شرح زندگی ملا پناه واقف از شاعران قفقازست‌که شعر به فارسی و ترکی می‌سرود .

متون کهن

۲۱۱ـ بدرالدین ابراهیم

فرهنگ زفان‌گویا وجهان پویا. مشتمل برعکس نسخه بامقدمه صورت کلمات تفسیر شده وملحقات بقلم س. ا. بایفسکی. مسکو . ادارهٔ انتشارات‌دانش . ۱۹۷۴. رقعی. ۱۱۱+۱۹۹ ص.

فرهنگ زمان‌گویا و جهان پویاازفرهنگهای باارزش زبان فارسی است و زحمتی که بایفسکی ایرانشاس شوروی برسر آن کشیده یعنی فهرستی که ازلغات تدوین کرده ، باتفصیلی که در توصیح فرهنگ به روسی بر کتاب الحاق کـرده است وچکیده‌ای هم به‌زبان انگلیسی به‌چاپ رسانیده همه مفید ومغتنم است .

۲۱۳ـ پارسا، خواجه محمد

قدسیه (کلمات بهاءالدین نقشبند) مقدمه و تصحیح و تعلیق از احمد طاهری‌عراقی. تهران، طهوری، ۱۳۵۴. رقعی ۱۹۸ ص (زبان وفرهنگ ایران، ش ۷۷)

حاوی مقدمه دربارهٔ نقشبندیان‌درعصر تیموری، سلسله ومشایخ‌آنان، اصول طریقهٔ نقشبندی وشرح احوال خواجه محمد پارسا وبالاخره متن قدسیه وحواشی بر آن واختلاف نسخ و تعلیقات مفصل.

بادردست داشتن دونشر تازه‌از قدسیه امیدست‌مطالعات مربوط به‌نقشبندیان دوام وگسترش یابد.

۲۱۴ـ تنسر

نامهٔ تنسر به‌گشنسب. به‌تصحیح مجتبی مینوی. گردآورندهٔ تعلیقات مجتبی میـنوی، محمد اسماعیل رضوانی. تهران. خوارزمی ۱۳۵۴. وزیری. ۲۵۹ص

مینوی ، نامهٔ تنسر را سالها قبل طبع کـرده بود و اینک در تجدید طبع اصلاحات زیادکرده وتعلیقات تازه برآن افزوده است واین متن مهم را چنانکه شایسته بود به‌دوستداران عرضه داشته است.

۲۱۵ـ شبستری محمود

گلشن‌راز. با تصحیح ومقدمهٔ جواد نوربخش. تهـران. ۲۵۳۵. وزیـری. ۱۰۹ ص (انتشارات خانقاه نعمةاللهی، ۶۹)

۲۱۶ـ شیروانی، محمد

تصویر علی‌عالی درنثراللئالی. تهران. ۲۵۳۵. رقعی. ۳۸ص+۷ ورق

حاوی رسالهٔ فضائل علی از محمدبن ناصرالحمزةالعلوی‌الرازی وترجمهٔ منتخبات‌نثراللئالی بانقل ترجمهٔ منظوم حسین‌بن یوسف هروی.

۲۱۷ـ طوسی، نصیرالدین

اساس‌الاقتباس. به‌تصحیح‌مدرس رضوی. چاپ دوم. تهران. دانشگاه تهران. ۲۵۳۵ وزیری. ۴۸+۶۳۲ص

متن‌ازروی چاپ اول با اعمال تصحیحات است شده‌است ولی مقدمه با تغییرات والحاقات به‌چاپ رسیده وفهرست اعلام نیز برای کتاب تهیه و الحاق شده است.

زحمات استاد مدرس رضوی درنشر عده‌ای از متون اساسی زبان‌فارسی قابل ستایش است.

۲۱۸ـ فخر مدبر

آئین‌کشورداری. شش‌باب باریافته ازآداب‌الحرب والشجاعة. به‌اهتمام محمدسرور مولائی. تهران. بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴ . وزیری. ۱۲۸ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۲۱۲)

زحمت آقای مولائی دریافتن ونشر این شش باب مهم قابل تقدیرست . اما ازفهرست مآخذ ومقدمهٔ ایشان برمی‌آیدکه اطلاعی از طبع‌عکسی آداب ـ الحرب توسط مرحوم زایانچوسکی مستشرق لهستانی نداشته‌اند .

۲۱۹ـ قرة‌العین

مشتمل‌برامثال وحکم‌فارسی و عربی ونوادر حکایات. به‌اهتمام امین‌پاشا اجلالی تهران. انجمن استادان‌زبان وادبیات فارسی. ۱۳۵۴. وزیری. ۵۲+۱۴۸ص.

طبق تحقیق مصحح تاریخ تقریبی تألیف کتاب بین اوایل قرن ششم و اوایل قرن هشتم محدود می‌شود ولی طبق قرائن از آثار قرن ششم یااوائل قرن هفتم‌است.

کتاب از روی‌چندین‌نسخهٔ قدیمی‌تصحیح شده است. مرحوم مهدی‌بیانی هم نسخه‌ای‌کهنه ازین متن در اختیارداشت ومن‌دیده بودم که‌آن را فقط براساس نسخهٔ خودش استنساخ وبرای طبع‌آماده‌کرده بود.

۲۲۰ـ ناصرخسرو قبادیانی

سفرنامه. تصحیح و تحشیهٔ احمد ابراهیمی. تهران. [وزارت فرهنگ وهنر].۲۵۳۵. وزیری. ۱۴۵ ص.

تعجب است‌که به‌چه مناسبت نادردست بودن چاپ عالی و محققانه‌ای‌که محمد دبیرسیاقی ازسفرنامهٔ ناصرخسرو انتشار داده‌است چنین صورت‌کم بهائی ازآن به چاپ رسیده است و مصحح به‌چه جرأت ودلیل وسندی دراملای ناصر خسرو تصرف‌کرده وطبس را تبس‌کرده است . این خوش خدمتی‌ها و ملی‌گری ساختگی تیشه به‌ریشهٔ ادب فارسی زدن است. طبس همیشه طبس‌است زیرا تلفظ «ت» دریناسم باتلفظ«ت» درتبریزفرق داشته است . این «ط» طاء عربی‌نیست. بعلاوه باید پرسیدکه این متن براساس‌کدام نسخه‌ها یا چاپ‌ها تهیه‌شده است.

اینکه در صفحهٔ ۱۳۷ دربرابر کرمه (که‌گرمه درست است) جندق‌گذاشته

شده است ناصحیح است وگرمه روستایی‌است دیگر و دور ازجندق وازدیه‌های جوارخور محسوب است وبرسرراه نائین به‌طبس قرار دارد. درحالی که جندق در راه نائین به‌سمنان است.

بناچار ادارهٔ نگارش وزارت فرهنگ وهنر باید در نشر این نوع متسون اسلوب وروش علمی انتخاب کند.

۲۲۱ـ هفتاد وسه‌ملت یااعتقادات مذاهب

به‌اهتمام محمدجواد مشکور. چاپ‌سوم. تهران، عطائی. ۱۳۵۵. وزیری. ۸۰ص.

رساله‌ای است مفید در شناخت مذاهب وفرق.

ادبیات معاصر

۲۲۲ـ استعلامی، محمد

بررسی ادبیات امروزایران (۱ـ طرح ودیباچه) . چاپ سوم. تهران. امیرکبیر . ۲۵۳۵. رقعی. ۲۴۱ص

۲۲۳ـ درویش (جعفر شریعتمداری)

هفتخوان. تهران. ۱۳۴۷. رقعی. ۱۰۶ص

۲۲۴ـ ریحان، یحیی

شاعران معاصر. تهران. ۲۵۳۵. وزیری. ۳۳۱ص

درین‌مجموعه اشعاری ازنودو دوشاعرواديب فارسی‌گوی‌ایران که ازهفتاد هشتاد سال به‌این‌طرف آثارشان منتشر شده‌است باعکسهایی‌ازبعض آنان عرضه شده است .

طبعاً یحیی ریحان که خود از شاعران معاصرست و از زمان انتشار مجلهٔ نوبهار و مجلهٔ دانشکده در سلك ادبای زمان بوده است وبا انتشار روزنامهٔ گل زردشهرتی تمام یافت درانتخاب اشعار صلاحیت داشته‌است ومجموعهٔ گردآوردهٔ او را باید خواند وقابل خواندن وداشتن دانست .

۲۲۵ـ فرزد، امان‌الله

خود روستان. تهران . ۲۵۳۵ . رقعی. ۱۳۴ ص

تقلیدی است‌ازگلستان‌سعدی وتمام حکایات‌دربارهٔ اتوموبیل است ومسائل‌مربوط بدان. سابقاً قسمتهایی‌ازآن‌درقسمت «منتخبات» مجله نقل شده است وخوانندگان خوب به‌کیفیت‌آن پی‌برده‌اند.

۲۲۶- میر کاظمی، سیدحسین

مقتل عاشورا. تهران. ایران‌کتاب. ۱۳۵۴. وزیری. ۴۴ص

۲۲۷- نیمایوشیج (علی اسفندیاری)

ستاره‌ای درزمین. تهران. توس. ۱۳۵۴. رقعی. ۱۵۶ ص.

مجموعه‌ای است‌دیگر ازنامه‌های‌خصوصی نیمایوشیج به‌دوستان خود از سالهای ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۶.

نامه‌های نیما ازظرافت‌وتازه فکری‌خالی‌نیست وبرای شناختن‌اوخواندن این نامه‌ها اگرچه‌اغلب مفصل است ومضامین دربسیاری موارد تکرار شده‌است ضروری است.

زبان

۲۲۸- آموزش زبان‌وادبیات فارسی دردانشگاهها‌ومؤسسات‌آموزش عالی. تهران وزارت علوم وآموزش عالی دفتر روابط وهمکاریهای دانشگاهی. ۱۳۵۰ . وزیری. ۲۴۳ ص

مجموعهٔ خطابه‌هایی‌است که درمجلس‌علمی استادان‌زبان وادبیات فارسی ایراد شده است .

۲۲۹- بدره‌ای، فریدون

گزارشی دربارهٔ فرهنگستان ایران. تهران. ۲۵۳۵. وزیری. ۱۱۰ ص (انتشارات فرهنگستان زبان ایران. ش ۱۶)

فرهنگستان‌ایران درسال۱۳۱۴ به‌وجودآمد وتاحدود سال۱۳۲۴ فعالیت داشت . سپس تحت تأثیر عوامل و قضایای مختلف از فعالیت بازماند و شاید بیشترازین حیث‌بود که مردم از صدمات لغات ساختگی رنج می‌بردند.

رسالهٔ حاضرگزارشی‌است مفید دربارهٔ تاریخچه و چگونگی فعالیت آن فرهنگستان، باتوجه بهسابقهٔ‌وضع لغت بطوررسمی در ایران (در وزارت جنگ و در دانشسرای عالی و فرهنگستان طبی) .

اما مؤلف نتوانسته یانخواسته است که تاریخچهٔ فعالیت مربوط به‌وضع لغت را به زمان حاضر برساند. بهیچ وجه‌به‌کوششهای افرادی چون کسروی و دسته‌هایی‌که لغت سازی کرده‌اند نپرداخته . جزین ازمقامات رسمی مانند کار انجمن‌اصطلاحات علمی دانشگاه تهران که به‌سعی دکتر سیاسی به‌وجود آمد و

دکتر خانلری متصدی آن بود وهمچنین به‌مجمعی که دانشکدهٔ پزشکی به‌وجود آورد اشاره نشده است . و نیز مجمع دکتر غلامحسین مصاحب واحمدآرام و مصطفی مقربی ومهندس‌اصفیا ومهندس ناصح ناطق‌ومصطفی مقربی نادیده‌گرفته شده است ودهها کوشش‌دیگر ...

جزین ، آنچه دربارهٔ فرهنگستان‌گفته شده است کامل نیست . زیرا پس‌از فترت فرهنگستان قدیم دوبار پیشنهاد اعضای جدید برای فرهنگستان ایرانشدو افراد هم با تصویب نامهٔ هیأت دولت منصوب شدند، اگرچه شاید ایـن دوبار جلسه‌ای تشکیل‌نداده باشند باز ازلحاظ‌تاریخچه نام ونشان‌آنها می‌بایست‌درین دفترچه ضبط می‌شد.

۲۳۰- عبدالله‌یف، ای.ح.

گفتاری دربارهٔ زبانهای ایرانی رایج درآذربایجان و پژوهش‌آنهـا. ترجمهٔ ح. صدیق. تهران، بابك. ۱۳۵۲. رقعی. ۵۶ ص.

تاریخچه‌ای است ازتحقیقات مربوط به زبان‌های ایرانی.

فرهنگ عامه

۲۳۱- هنری، مرتضی

تعزیه درخور. تهران. مرکز مردمشناسی ایران. ۱۳۵۴. وزیری. ۲۸۱ص

مؤلف خود از اهل محل است وآشنا به‌رموز سنتی ولهجه‌ای مردم. درین رساله پنج تعزیه نقل شده است

هنر

۲۳۲- پوپ، آرتوراپهام

هنر ایران درگذشته وآینده. ترجمهٔعیسی‌صدیق. تهران. مدرسهٔ عالی‌جهانگردی. ۲۵۳۵. رقعی. ۸۴+67ص

ترجمهٔ خطابه‌ای است زیبا ازپرفسور پوپ که درسال ۱۳۰۴ در تهران ایرادکرده‌است ودکترصدیق درهمان موقع ترجمه‌کرده‌است ولی‌اینك باتطبیق مجدد با اصل وافزودن مقاله‌ای دلکش در شرح احوال پوپ به‌چاپ می‌رسد .

۲۳۳ـ انجمن خوشنویسان ایران

نمایشگاه خط. نگارخانهٔ مهرشاه. ۱۰ تا ۲۰ آبانماه ۲۵۳۵. تهران. ۲۵۳۵. خشتی. بی‌صفحه‌شمار

مجموعه‌ای‌است دلاویزوروشن‌کنندهٔ چشم‌ازنمونهٔ خطوط خوش‌معاصران یعنی‌آثاری‌که در نمایشگاه در معرض نمایش قرارگرفته‌است. این همه نمودار زنده‌شدن هنرکتابت وخطاطی وتصرفات هنری معاصران است و جای‌خوشوقتی تمام.

۲۳۴ـ شعاعی، حمید

عبدالحسین سپنتا. تهران، ۲۵۳۵. رقعی. ۸۰ ص (نام‌آوران سینمادرایران)

رساله‌ای است جامع درباب خدمات سپنتا به سینمای ایران وضمناً خود تاریخچه‌ای است از سینما در ایران. مدارك واسناد وعکسهایی‌که در آن چاپ شده است دیدنی است.

۲۳۵ـ گری، بازل

نگاهی به‌نگارگری در ایران. ترجمهٔ فیروزشیروانلو. تهران، انتشارات توس. ۲۵۳۵. وزیری. ۲۰۵ ص

بازیل‌گری از متخصصان مسلم شناخت نقاشی‌ایرانی است وسزاوار بود که یکی‌ازآثار اوبه‌زبان فارسی ترجمه شود. این‌کار باارزش راآقای شیروانلو انجام داده است.

ترجمه

۲۳۶ـ اکرت، آلن

حادثه‌ای در تپهٔ هاوکس (برای نوجوانان) ترجمهٔ باهره وبیبی. تهران. ایـران کتاب . ۱۳۵۴ . رقعی . ۱۹۵ ص

۲۳۷ـ بولیژه، ماکس

کلودیا دخترك عقب‌مانده. ترجمهٔ‌امیرالطفی. تهران. ایران‌کتاب. ۲۵۳۵. رقعی. ۴۵ ص

۲۳۸ـ شرایبر، ژان

نیروی پیام. ترجمهٔ سروش حبیبی. تهران. سروش. ۲۵۳۵. رقعی. ۴۵۱ ص

اثری‌است دربارهٔ مطبوعات (روزنامه‌نگاری) ونوشته‌ای‌است با ارزش وخواندنی.

علوم و فنون

۲۳۹ـ چطور خودتان را نکشید

ترجمهٔ مجتبی عشقپور. تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۲۵۳۵. وزیری. ۳۰۳ص

۲۴۰ـ غذاهای منجمد

طرز تهیه و توزیع آن. ترجمهٔ محمود جلالی. تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۲۵۳۵. رقعی. ۲۰۶ص

۲۴۱ـ کارل، الکسیس

انسان موجود ناشناخته. ترجمهٔ دکتر پرویز دبیری. چاپ ششم. اصفهان. ۱۳۵۴. وزیری. ۳۵۹ ص

از کتابهای خوب و خواندنی است که از نخستین زمان انتشار به زبان فارسی مورد استقبال قرار گرفت.

۲۴۲ـ کارل، الکسیس

راه و رسم زندگی و نیایش. ترجمهٔ دکتر پرویز دبیری. اصفهان. ۱۳۵۴. وزیری. ۲۳۶ ص (به انضمام رسالهٔ نیایش از همان مؤلف، ۲۰ص)

۲۴۳ـ لئوکوم، آرکدی

سفر بکوچرا. جلد دوم. ترجمهٔ مریم شهرور تهرانی. تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۲۵۳۵. وزیری. ۳۳۰ ص

معرفی کتابهای خارجی

۲۴۴ـ انصاری، محمدولی‌الحق

عرفی شیرازی. لکهنو. ۱۹۷۶. رقعی. ۳۱۲ص.

حاوی‌حیات عرفی‌شیرازی، لطائف‌عرفی‌شیرازی، ابیات‌چاپ نشدهٔ‌عرفی.

۲۴۵ـ پارسا، خواجه‌محمد

رسالهٔ قدسیه. بامقدمه‌و تحشیه و تصحیح و اضافات ملك محمداقبال. راولپندی. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان. ۱۳۵۴. وزیری. ۲۰+۳۳۰ص.

زحمتِ نشر این رسالهٔ عرفانی بسیار باارزش‌است اگرچه چند بار طبع شده بود.

مقدمهٔ ناشر در ۱۰۹ صفحه که در شرح احوال خواجه است مفیدست و جامع. بخصوص که قسمتی از آن در احوال خواجه بهاءالدین نقشبندست.

اتفاقاً چاپ دیگری از آن‌توسط احمد طاهری عراقی در همین اوقات در تهران انتشار یافته است.

۲۴۶ـ خسرو دهلوی

دولرانی وخضرخان. متن انتقادی به‌کوشش محمد وفا بقایف. دوشنبه. انستیتوی شرقشناسی، ۱۹۷۵. ۳۱۰ ص

از مثنویهای مشهور امیرخسرو دهلوی است.

۲۴۷ـ رضوی، سبط‌حسن

فارسی گویان پاکستان شامل شاعران پارسی‌گوی معاصر ومنتخب احوال و آثار آنان. جلد یکم ازگرامی تا عرفانی، راولپندی. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان. ۱۳۵۳. وزیری. ۵۸۷ ص

انتشار این نوع تذکره‌ها همیشه مفیدست و برای علاقمندان کلید کار و مطالعه.

۲۴۸ـ سمنانی، سیداشرف جهانگیر

مقدمهٔ لطایف اشرفی. از سیدوحید اشرف. برووده (هند). ۱۹۷۶. وزیری. ۶۱ ص
حاوی رساله‌ای در احوال مصنف لطایف اشرفی است بقلم سید وحید اشرف.
امیدست ایشان متن‌کامل لطایف را به‌اسلوب امروزی به‌چاپ انتقادی برسانند

۲۴۹ـ شاه‌آبادی، ملاشاه محمد

راج‌ترنگینی (تاریخ‌کشمیر). با مقدمه و تصحیح صابرآفاقی. راولپنـدی، مرکـز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان. ۱۳۵۳. وزیری. ۵۰۲ص
این ترجمه از قرن‌دهم‌هجری است و به‌نثری استوار با اصطلاحات وعباراتی‌که خاص نثر نویسان هندی درآن عهودست.
کتبی که در تاریخ‌کشمیرست ازحیث ارتباط فرهنگی‌آن سرزمین‌باایران برای ایرانیان دلکش وخواندنی است.

۲۵۰ـ فرازمند، ایرج

کشف بزرگ فلسفی و پیام حقیقی‌خیام . [لندن، ۱۹۷۶] بیاضی ، ۶۰+۳۸ص+۴۱ ورق.

۲۵۱ـ کمال‌خجندی

دیوان. به‌اهتمام‌ك. شیدفر. مسکو.آکادمی علوم شوروی انستیتوی خاورشناسی. ۱۹۷۵. رقعی. ۱۰۵۶ ص (درچهار دفتر)
پس ازچاپ عزیز دولت‌آبادی درتبریز این چاپ متن تازه‌تری است‌که دراختیارمحققان ادبیات فارسی‌قرارمی‌گیرد.

۲۵۲ـ واسطی، نیر

تاریخ روابط پزشکی ایران وپاکستان. راولپندی. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان. ۱۳۵۳. وزیری. ۱۹۹ص
رساله‌ای است‌که محصوصاً از حیث مطالب‌کتابشناسی قابل توجه است.

۲۵۳ـ همکاری معنوی

سخنرانیهای سمینار لیندیخ‌جهت‌آموزش ایرانیان‌درآلمان برای ایران. به‌کوشش کارل‌هومل ومیرحمید مدنی. شمارهٔ ۶. لوبینگن ۱۳۵۴. رقعی. ۱۴۴ ص
مجموعه‌ای است ازچند مقالهٔ‌آلمانی وچند مقاله به‌زبان فارسی.

۲۵۴ـ یگانه آرائی، محمد

حقیقت: راه یاخوابگاه. آلمان. ۱۹۷۶. وزیری. ۱۰۵ ص.
منظومه‌ای است باشرحی دربارهٔ آن هردو ازیگانه‌آرائی.

255- Balyuzi, H.M.

Muhammad and the Course of Islam. Oxford. 1976. 457p.

256- Diakonoff, I.M. and V.A Livshits

Parthian Economic, Documents from Nisa. Edited by D N. Mackenzie London. 1976 (Corpus Inscriptionum Iranicarum, Part II, vol. II

257- Elwell-Sutton, L.P

The Persian Metres. London. 1976. 285p.

کتابی‌است ارزنده درباب عروض شعرفارسی براساس رسیدگی به‌آراء قدما ومعاصران وتحلیل علمی موضوع.

258- Kecik, M.S.

Brief und Urkunden aus der Kanzlei Uzun Hasans. Freiburg. 1976. 276p.+LX Tafelen.

شرح وذکر ووصف بیست‌ویك فرمان وسند ومنشوری است که مؤلف از اوزون حسن به‌دست‌آورده است. کاری‌است‌باارزش و به‌شیوهٔ‌علمی. مؤلف قطعاً تاکنون از مجموعهٔ فرامین‌آق‌قوینلو وقره‌قوینلوکه آقای حسین مدرسی طباطبائی طبع کرده مطلع شده‌است.

259- Mercil, Erdogan

Fars Atabegleri. Salgurluor. Ankara, Turk Tarih Kurumu 1975 162p

این کتاب تحقیقی است دربارهٔ اتابکان فارس (سلغریان) بهزبان ترکی.

260- Sümer, Faruk

Safevi devletinin Kurulusu ve gelis mesuinde Anadolu Türklerinin Rolü. Ankara, 1976. 263p.

فاروق سومر استاد تاریخ‌ایران‌که تخصصش دربارهٔ تاریخ‌اقوام وسلسله های ترکی وترکمانی‌است‌درین‌کتاب‌اطلاعات بسیار وسیعی دربارهٔ طوایف و ایلهائی‌که در آغاز تشکیل سلسلهٔ صفوی منشاء آثار حکومتی ونظامی بوده‌اند جمع‌آوری کرده است. وبرای هرطایفه وعشیره وایل توضیحات آورده‌است.

مجموعهٔ کتیبه‌های ایرانی

برای اطلاع علاقه‌مندان به وضع انتشار مجموعهٔ کتیبه‌های ایرانی فهرست اخیری
که از این مجموعه انتشاریافته است به چاپ می‌رسد .

CORPUS INSCRIPTIONUM IRANICARUM

PLAN OF THE WORK

Volumes and portfolios published or in the press are shown in bold type The Arabic numerals follow the titles show the order of appearance

PART I INSCRIPTIONS OF ANCIENT IRAN

Volume I The Old Persian Inscriptions
Volume II The Babylonian Versions of the Achaemenian Inscriptions
Volume III The Elamite Versions of the Achaemenian Inscriptions
Volume IV The Hieroglyphic Egyptian Versions of the Achaemenian Inscriptions
Volume V The Aramaic Versions of the Achaemenian Inscriptions, etc.

PART II INSCRIPTIONS OF THE SELEUCID AND PARTHIAN PERIODS AND OF EASTERN IRAN AND CENTRAL ASIA

Volume I Inscriptions in non-Iranian languages
Volume II Parthian
I: **Parthian Economic Documents from Nisa (Parfyanskie I stvennie dokumenti iz Nisi).** By I. M. Diakonoff and V. A. Edited by D. N. MacKenzie.
Plates I

Volume III Sogdian
Portfolio I: **Dokumenti s gori Mug (Documents from Mt. Mugh).** Edited by M. N. Bogolyubov, V. A. Livshits, and O. I. Smirno the direction of I. A. Orbeli (8)

Volume IV Khwarezmian
Volume V Saka
Portfolio I: **Saka Documents I.** Edited by H W. Bailey (4)
Portfolio II: **Saka Documents II.** Edited by H. W. Bailey (5)
Portfolio III: **Saka Documents III.** Edited by H W. Bailey (7)
Portfolio IV: **Saka Documents IV.** Edited by H W. Bailey (9)
Portfolio V: **Saka Documents V.** Edited by R. E. Emmerick (12)
Portfolio VI: **Saka Documents VI.** Edited by R. E. Emmerick (14)

Texts I: **Saka Documents: Text volume.** By H. W. Bailey (To accompany portfolios I–IV)

Volume VI Bactrian

PART III PAHLAVI INSCRIPTIONS

Volume I Royal Inscriptions, with their Parthian and Greek **versions.**

Volume II Private Inscriptions of the Classical Period.

Portfolio I **The Inscription of Sar-Mašhad.** Edited by W. B. Henning (1)

Portfolio II **The Inscription of Naqš-i Rustam.** Edited by W B. Henning (2)

Portfolio III. **Minor Inscriptions of Kartīr, together with the end of Naqš Rustam.** Edited by W B Henning (6)

Volume III Dura-Europos

Portfolio I **The Parthian and Middle Persian Inscriptions of Dura-Europo** Edited by R N. Frye (10)

Volume IV Ostraca

and

Volume V Papyri

Portfolio I· **Ostraca and Papyri.** Edited by J. de Menasce (3)

Volume VI Seals and Coins

Portfolio I **Kushan and Kushano-Sasanian Seals and Kushano-Sasania Coins: Sasanian Seals in the British Museum.** Edited by A. D H. Bivar (11)

Portfolio II **Sasanian Seals in the Collection of Mohsen Foroughi.** Edited by R. N. Frye (13)

PART IV PERSIAN INSCRIPTIONS DOWN TO THE EARLY SAFAVID PERIOD

Volume II Khorasan Province

Portfolio I **Khorasan I.**

Edited by William L. Hannaway, Jr. (in the press)

SUPPLEMENTARY SERIES

Volume I **Glossaire des Inscriptions Pehlevies et Parthes.** Par Philippe Gignoux.

مجموعهٔ معارف عمومی

کودکیاری

اثر

گروهی از دانشمندان

ترجمهٔ

مهری قدسی

این کتاب با همکاری گروهی از استادان و پزشکان که هرکدام در رشتهٔ معینی از تربیت کودک تخصص دارند تصنیف گردیده و در آن، جنبه‌های مختلف مراقبت کودک درنظر گرفته شده و مسئولیت سنگین مادران و پرستاران از لحاظ انجام وظیفه مورد توجه مؤلفان بوده است. این اثر در واقع، مجموعه‌ای از مقالات است است که درزمینه‌های گوناگون پرستاری کودک نگاشته شده و مراحل رشد بچه، تربیت و آموزش، اصول تغذیه و بهداشت، کمکهای اولیه، بیماریهای مخصوص اطفال و پرستاری آنها و بالاخره طرز برخورد با کودکان ناقص‌الخلقه، در اینجا توجه گردیده‌است مطالعهٔ این کتاب برای مادران، پرستاران و مربیان شیرخوارگاهها و کودکستانها نه‌تنها مفید بلکه ضروری نیز میباشد

مراکز فروش:

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب
دفتر مرکزی تهران.
خیابان سپهبد زاهدی شمارهٔ ۱۰۲
طبقه پنجم تلفن: ۲-۱-۸۲۶۱۰

فروشگاهها.

۱- خیابان سپهبد زاهدی-شمارهٔ ۱۰۲.
۲- خیابان شاهرضا ـ مقابل دانشگاه تهران.
۳- خیابان‌شاه-نرسیده به‌چهارراه شیخ‌هادی.

مجموعهٔ معارف عمومی

افسردگی روانی

تألیف

دکتر واتز

ترجمهٔ :

دکتر سیاوش آگاه

دراین کتاب ، مؤلف ، پدیدهٔ افسردگی روانی یا « طاعون کبود » را پیچیده‌ترین مسألهٔ همگانی عصر حاضرمیداند وعلت اساسی افزایش خودکشیهای امروز را در جهان ، همین بیماری خطرناك می‌پندارد . نویسنده ، عمری را با بیماران مبتلا به افسردگی روانی گذرانیده و این اثر حاصل تجارب یك پزشك محقق است . دراینجا ارتباط بیماری روانی با افسردگی و نقش خویشاوندان، وظیفهٔ پزشك و مسئولیت اجتماع درمواجهه با این مشکل حیاتی، بزبان ساده‌ای شرح داده شده است . مطالعهٔ این کتاب برای پزشکان و افراد وابسته برشتهٔ پزشکی ضروری است و اشخاص معمولی هم می‌توانند ازآن استفاده کنند و مخصوصاً جهت هدایت جوانان در رفع مشکلات زندگی ونیز برای والدین از لحاظ آشنائی به عقده‌های روحی فرزندان خود، این یك اثر بسیار آموزنده است

مجموعهٔ معارف عمومی

چطور خودتان را نکشید؟

تألیف :
یک پزشک خانواده

ترجمهٔ
دکتر مجتبی عشقپور

این اثر، منبع سرشار و غنی از مباحث مهم پزشکی و بویژه بهداشتی است که به‌بیان ساده و روان ترجمه شده و از حیث تنوع و سودمندی مطالب، الحق در نوع خودکم نظیر میباشد. چون مؤلف پزشک بوده و آشنائی کامل به‌بیماریهای‌قلب دارد، غالباً باین‌امراض ومخصوصاً انسداد شریان وانفارکتوس اشاره نموده وآنراشایعترین وکشنده‌ترین بیماری عصر حاضر میداند. بادرنظر گرفتن مسائل مهم علمی و اجتماعی و اخلاقی، این‌کتاب راهنمای هر فردی در جهت حفظ سلامت روح وجسم وادامهٔ زندگی خوش وطولانی است وخواننده را از ابتلاء به بیماریها جلوگیری، و در مبارزه بامرگ و پیری زودرس و خودکشی «غیرعمدی» هدایت میکند. خواندن‌آن برای همهٔ طبقات جامعه از جوان وپیر، جالب وارزنده، مفید و آموزنده است.

مراکز فروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه ونشرکتاب
دفتر مرکزی تهران :
خیابان سپهبدزاهدی شمارهٔ ۱۰۲
طبقهٔ‌پنجم تلفن: ۲-۱-۸۲۶۱۰

فروشگاهها :
۱ - خیابان پهلوی - نرسیده به‌میدان ولیعهد- ساختمان بنیاد پهلوی .
۲- خیابان سپهبد زاهدی شمارهٔ ۱۰۲ .
۳- خیابان شاهرضا - مقابل دانشگاه تهران .
۴- خیابان‌شاه - نرسیده به‌چهارراه شیخهادی.

مجموعهٔ معارف عمومی

بمن بگو چرا

جلد دوم

اثر :
آرکدی لئوکوم

ترجمهٔ :
مریم شهروز تهرانی

این اثر حاوی بسیاری از پرسشها و پاسخهای جالب دربارهٔ موضوعاتی است که مورد علاقهٔ همگان و بویژه نوجوانان و کودکان میباشد بنابراین بزرگتران نیز از هرصنفی که باشند از مطالب آموزندهٔ آن بهره خواهدگرفت. پاسخها از لحاظ علمی وتاریخی مستند و بزبانی ساده ومفهوم نگاشته شده‌اند. مؤلف در فصول جداگانه از اوضاع جهان، پیدایش آن، پدیده‌های زمین و آسمان واززندگی‌مردان بزرگ ومخترعان بحث میکند. دربررسی حیوانات‌موضوعات جالب را پاسخ میدهد. از بدن انسانی و حوادث آن ووظائف اعضاء مختلف صحبت میدارد. چون کتاب، سرشار ازاطلاعات جالب ومورد علاقهٔ عموم‌است، خواننده از مطالعهٔ آن خسته نمیشود و با اشتیاق وافر بخواندن و اتمام آن ادامه میدهد.

مراکز فروش:

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب

دفتر مرکزی تهران:

خیابان سپهبد زاهدی شمارهٔ ۱۰۲

طبقهٔ پنجم تلفن: ۲ ـ ۸۲۶۱۰۱

فروشگاهها :

۱ـ خیابان سپهبد زاهدی ـ شمارهٔ ۱۰۲

۲ـ خیابان شاهرضا ـ مقابل دانشگاه تهران.

۳ـ خیابان شاه ـ نرسیده بچهارراه شیخ‌هادی

از مجموعهٔ معارف عمومی

طرق و شیوه‌های

ارزشیابی کارمندان

نوشتهٔ : ه . ژ . کرایتس

ترجمهٔ : مهندس عباس شیردل

در این اثر جالب که موضوع آن جنبهٔ تازگی دارد مؤلف سعی کرده در بارهٔ قضاوت درنحوهٔ کارمدیران ومتصدیان سازمانهای دولتی وخصوصی، انتخاب کارمندان مناسب بـرای پستهای خالی، تشخیص و ارتقاء آنان برای انتصاب بمقام مدیریت بحث نماید.

نویسنده ، درموضوع ضوابط ارزشیابی کارمندان ازجمله : فعالیت بدنی وفکری، حس مسؤلیت، تجربه، پایهٔ تحصیلات، استعداد ، درستی ودقت درکار، وقت‌شناسی وبالاخره طرز برخورد با همکاران وارباب رجوع بتفصیل به تجریه وتحلیل پرداخته ووظائف مدیریت، بویژه شایستگی، علاقه وابتکار، حس‌قضاوت وتشویق کارکنان ومخصوصاً قدرت وخلاقیت‌را بخوبی بیان کرده است. مطالعهٔ این کتاب برای مدیران هرگونه مؤسسه وکارمندان آن بسیارآموزنده‌است.

منتشر شد:

تاریخ اجتماعی ایران

تألیف:

مرتضی راوندی

جلد اول

تاریخ اجتماعی ایران و کهن‌ترین ملل باستانی از آغاز تا اسلام

جلد دوم

حکومت‌ها و سلسله‌های ایرانی از حمله عرب تا استقرار مشروطیت

مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر

احسان یارشاطر

دانشنامهٔ ایران و اسلام

ضمیمهٔ شمارهٔ پائیز و زمستان سال نوزدهم راهنمای کتاب

تهران - ۲۵۳۵

دانشنامهٔ ایران و اسلام دایرة المعارفی است در تاریخ و فرهنگ و تمدن ایران و جامعهٔ اسلامی ازکهن‌ترین ایام تا دوران معاصر. عملاً دانشنامه مجموعه‌ای از مقالات تحقیقی و مستند است، به ترتیب الفبائی، در شرح اعلام تاریخی و جغرافیائی و مباحث علوم و نیز اصطلاحاتی که روشنگر فرهنگ ایران و کشورهای اسلامی در طی تاریخ بشمار میروند. هریک ازمقالات بطورکلی مذیّل به فهرستی از مآخذ است تا هم خواننده را از منبع اطلاعات مقاله آگاه کند و هم اورا درجستجو و پژوهش بعدی یاری نماید.

۱ـ سابقهٔ دانشنامه

با آنکه چه در ادوارکهن و چه در دو قرن اخیر تدوین آثار جامع علمی و تاریخی و فلسفی و مذهبی مکرر منظور نظر و موضوع کوشش دانشمندان قرارگرفته است دایرةالمعارفی بدین وصف، خواه درزبان فارسی وخواه در زبانهای دیگر، تاکنون تدوین نشده و این نخستین بار است که دانشنامه‌ای تحقیقی باین تفصیل که در درجهٔ اول متوجه اهل دانش و پژوهش است انتشار می‌یابد.

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم که خاورشناسی رونق و شکفتگی خاص داشت، چند اثر جامع و بسیار سودمند بهمت خاورشناسان دربارهٔ ایران انتشار یافت. از این جمله یکی «فرهنگ ایران باستان» تألیف فردریک اشپیگل[1] است در جغرافیا و نژادها و قبایل و اساطیر و تاریخ و مذاهب و حکومت و قوانین و هنر و علوم

۱ـ Friedrich von Spiegel, *Erânische Altertumskunde*, 3 Bände, Leipzig 1871-78.

و ادبیات ایران از آغاز تا پایان پادشاهی ساسانیان. دیگر «نامنامهٔ ایرانی» اثر فردیناند یوستی[1] است که مشتمل بر توضیح اسامی کسانی است که در تاریخ و تمدن ایران مقامی یافته‌اند، با ذکر دقیق مأخذ، و بیشتر متوجه نامهای ایران باستان، هرچند اسامی اسلامی ایران نیز در آن آمده است. سوم کتاب «اساس فقه‌اللغهٔ ایرانی»[2] است، مشتمل بر یک رشته تألیفاتی بقلم مشاهیر ایران شناسان وقت در شاخت زبانها و تاریخ و جغرافیا و ادبیات و مذاهب و گویشهای ایران و بیشتر ناظر به معرفت زبانهای ایران است.

از میان آثار تحقیقی که مستقیماً مربوط به ایران نیست ولی قسمتی از اعلام و مباحث مربوط به‌ایران را نیز دربر میگیرد، بخصوص باید از «دانشنامهٔ پاولی- ویسووا» در معارف یونان و روم باستان[3] یاد کرد که از جمله شامل مقالات تحقیقی و مفصل دربارهٔ ایران باستان است و تجدید نظر در آن و تجدید طبع آن که از سال ۱۸۹۳ آغاز شد در ۱۹۷۴ خاتمه یافت.

در قرن اخیر باید از «دایرة‌المعارف اسلام» نام برد که هرچند بحث ایران باستان از دایرهٔ کار آن بیرون است، به ایران اسلامی در زمرهٔ سایر جوامع و کشورهای مسلمان می‌پردازد. طبع اول این اثر گرانبها که چکیدهٔ بیش از دو قرن تتبع و پژوهش علمی در رشته‌های گوناگون معارف اسلامی است، در چهار جلد اصلی و یک جلد مکمّل در طی سالهای ۱۹۱۳ - ۳۸ باهمکاری بزرگان دانشمندان این رشته به سه زبان آلمانی و انگلیسی و فرانسه انتشار یافت[4]. طبع دوم این دایرة‌المعارف بمنظور تکمیل مطالب آن و درج نتایجی که پس از نشر طبع اول بدست آمده بود از سال ۱۹۵۰ آغاز شد

۱- Ferdinand Justi, *Iranisches Namenbuch*, Marburg, 1895

۲- *Grundriss der iranischen Philologie*, unter Mitwirkung von Chr. Bartholomae, C. H. Ethé, K. F. Geldner, P. Horn, H. Hübschmann, A. V W. Jackson, F. Justi, The Noeldeke, C. Salemann, A. Socin, F. H. Weissbach, und E. W. West. Herausgegeben von Wilhelm Geiger und Ernst Kuhn, 2 Bände, Strassburg, 1895-1904.

۳- Paulys Realencyclopädie der klassischen Altertumswissenschaft. Neue Bearbeitung. Herausgegeben von Georg Wissowa, 1893-1974

۴- جلد اول آن با عنوان ذیل در طبع فرانسوی:
Encyclopédie de l'Islam
Dictionnaire géographique, ethnographique et biographique des peuples musulmans,
به‌کوشش M. Th. Houtsma, R. Basset, T. W. Arnold, R. Hartmann در سال ۱۹۱۳ با حمایت «انجمن بین‌المللی فرهنگستانها» انتشار یافت ودر پایان کار یعنی ۱۹۳۸ که جلد مکمّل منتشر شد طابعین آن M. T. Houtsma, A. J. Wensink, E. Lévi-Provençal, H. A. R. Gibb, W. Heffening بودند.

وجزء اول آن درسال ۱۹۵٤ وجلد اول آن در ۱۹۶۰ منتشر گردید و اکنون (سال ۱۹۷۰) جزوات جلدچهارم آن درجریان انتشار است و درین تاریخ (شهریور ۱۳۵٤) بپایان حرف I رسیده است[1].

در ایران ، با آنکه تألیف آثار جامع در فنون علم و ادب سابقهٔ قدیمی دارد[2] در ایام اخیر تألیف دایرة‌المعارف بمعنی جدیدتر آن کمتر فرصت توفیق یافته است. شادروان سید حسن تقی‌زاده ازسال ۱۳۲۷ بگردآوردن گروهی از دانشمندان محقق بمنظور ترجمهٔ طبع اول دایرة‌المعارف اسلام همت گماشت[3] و هرچند عده‌ای ازمقالات توسط این دانشمندان بترجمه رسید ، بسبب‌مشکلات گوناگون مقصود به‌پایان‌نرسید ومقالات بمرحلهٔ‌طبع نینجامید.

شادروان سعید نفیسی درسال ۱۳۱۷ برحسب قراردادی با وزارت فرهنگ وقت به تألیف «فرهنگنامه»ای مشتمل برلغات فارسی و اعلام ایرانی و خارجی آغاز کرد و یک جلد ازآن را نیز منتشرساخت[4] ، ولی دشواریهای کار پیشرفت آن را متوقف نمود.

درسال ۱۳۲٤ مجلس شورای ملی طبع و انتشار [لغت‌نامهٔ] دهخدا را تصویب کرد. شادروان علی اکبر دهخدا درضمن [لغت‌نامه] شرح اعلام تاریخی وجغرافیائی را نیز پیشنهاد خود ساخت و شادروان محمد معین که پس ازوی عهده دارکار [لغت‌نامه]

۱- این طبع بکوشش H. A. R. Gibb, J. H. Kramers, E. Lévi-Provençal, J. Schacht بنیان‌گذارده شد وچند سال بکوشش B. Lewis, Ch. Pellat, J. Schacht ادامه یافت . طابعین کنونی آن (اوایل جلد چهارم ، ۱۹۷۰) E. van Donzel, B. Lewis, Ch. Pellat اند.

۲- بطورمثال میتوان از [دینکرت] دایرة‌المعارف دینی زردشتی که درقرن سوم هجری تدوین شده و [رسائل‌اخوان الصفا] که در قرن چهارم به تألیف رسیده و [کتاب‌الشفاء] به عربی و [دانشنامهٔ علائی] به فارسی در فنون فلسفه اثر ابن‌سینا در اوایل قرن پنجم و [حقایق‌الانوار] به عربی و [جامع‌العلوم] به فارسی اثر فخر رازی در اواخر قرن ششم و [نفایس الفنون] محمدبن محمود آملی در قرن هشتم و [تعریفات] میر سید شریف جرجانی در اواخر قرن هشتم یا اوایل قرن نهم و [انموذج العلوم] جلال‌الدین دوانی در قرن نهم وکتابی بهمین نام از قاضی نورالله شوشتری در قرن دهم و [دانشنامهٔ شاهی] محمد امین استرابادی در قرن یازدهم و [کشف‌الظنون] حاجی خلیفه که دانشنامه‌ای در نام کتابهاست در همان قرن و [بحارالانوار] محمد باقر مجلسی در علوم شرعی در قرن یازدهم و [کشاف اصطلاحات الفنون] محمد اعلی‌بن علی تهانوی در قرن دوازدهم یاد نمود. برای فهرست جامع‌تری از دانشنامه‌ها و دایرة‌المعارفهای فارسی و عربی ← [الذریعهٔ] آقابزرگ طهرانی ، هشتم، ۱۸-۳۰ ؛ و [فهرست نسخه‌های خطی فارسی] احمد منزوی ، فرهنگ عمران منطقه‌ای ، یکم ، ۹۵-۹۶ ؛ و [فرهنگنامهٔ پارسی] سعید نفیسی ، وزارت فرهنگ ، مقدمه ، ۲۰ - ۲٤ ؛ و مقدمهٔ محمد تقی دانش‌پژوه بر [یواقیت‌العلوم و دراری‌النجوم] ، بنیاد فرهنگ ایران ، ۱۳٤۵ ، ص د - ی ؛ و مقدمهٔ محمد پروین گنابادی برچاپ عکسی [کشاف اصطلاحات الفنون] ، طهران ، خیام ، ۱۳٤۶ ، ۳ - ٤ . ؛ و مقالهٔ احمد منزوی تحت عنوان « ریاض‌الابرار » ، مجلهٔ وحید ، شمارهٔ ۹۲ ، سال ۱۳۵۰ ، ص ۷٤۲ - ۷۵۲ .

۳ - از آن جمله بودند شادروان عباس اقبال وپرویز خانلری و عباس زریاب و غلامحسین صدیقی وشادروان محمد معین و شادروان موسی عمید و عبدالحسین نوائی .

٤- [فرهنگنامهٔ پارسی] ، فراهم آوردهٔ سعید نفیسی ، مجلد نخست ، وزارت فرهنگ ، دبیرخانه فرهنگستان تهران ، ۱۳۱۹ .

شد این رویه را ادامه داد. هرچند مقالات اعلام در [لغت‌نامه] یکدست نیست و برخی از آنها از ذکر مآخذ یا مآخذ دقیق خالی است و در برخی دیگر بنقل از آثار چاپی رایج اکتفا شده است و با آنکه عموماً این‌نوع مقالات آن‌کمتر مبتنی برتحقیق اصیل و استقصای مطلب است فایدهٔ آن را ازحیث جمع آوردن اعلام وگاه نیز تفرس منابع مختلف نمیتوان از نظر دور داشت.

درسال ۱۳۳۳ مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین تصمیم گرفت به ترجمهٔ دایرةالمعارف یک جلدی «وایکینگ[1]» که مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه کلمبیا منتشر ساخته است بپردازد و اداره‌ای باین منظور زیر نظر غلامحسین مصاحب تأسیس نمود و خوشبختانه درصدد برآمد که مواد مربوط به ایران را در ترجمهٔ این دایرةالمعارف گسترش دهد. این تصمیم بشرحی که درمقدمهٔ کتاب مندرج است به ترجمه و تألیف مقالات بصورتی که مناسب استفادهٔ فارسی زبانان باشد انجامید و به تألیف یک رشته مقالات مختصر ولی دقیق و سودمند دربارهٔ ایران منجر شد. جلد اول این دایرةالمعارف بنام [دایرةالمعارف فارسی] درسال ۱۳۴۵ انتشار یافت و جلد دوم نیز باید بزودی انتشار یابد.

برخی از دایره‌المعارف‌هائی که اخیراً درکشورهای مجاورایران بتألیف یا ترجمه انجامیده نیزحاوی مقالاتی مفید دربارهٔاعلام ایرانی است. ازجمله از ترجمهٔدایرةالمعارف اسلام به ترکی که باتجدیدنظر و جرح و تعدیل و اضافات کلی انتشار می‌یابد[2]، و دایرةالمعارف‌بستانی درزبان عربی که دایره‌المعارفی‌عمومی‌است[3]، ودایرةالمعارف آریانا که در افغانستان انتشار می‌یابد[4]، و ترجمهٔ دایرةالمعارف اسلام به اردو که مانند دایرةالمعارف ترکی باجرح وتعدیل واضافات بطبع میرسد[5]، وهریک طبعاً به‌تأکید تاریخ و سنن و تمایلات ملی نظر دارد، یاد بایدکرد.

۱- *Columbia Wiking Encyclopaedia*

۲- *Islâm Ansiklopedisi* : Islâm Alemı Gografya, Etnoğrafya ve Biografya Lugatı از سال ۱۹٤۰ تاکنون یازده مجلد آن انتشار یافته.

۳- [دایرةالمعارف : قاموس عام لکل فن ومطلب]. این دایرةالمعارف را المعلم بطرس‌البستانی درنیمهٔ دوم قرن نوزدهم در بیروت بنیان‌گذاشت و از ۱۸۷۶ تا ۱۸۸۳ هفت مجلد آن بکوشش وی انتشار یافت و پس از آن نیز تا سال ۱۹۰۰ بکوشش افرادی ازخاندان او تا عنوان «عثمانیه» ادامه یافت. ازسال ۱۹۵۶ دورهٔ جدیدی از آن با تجدید نظرکلی‌شروع به انتشارکرده است‌ویازدهمین‌جلد این دوره درسال ۱۹۷٤ (از اینجا تااستفاه) بکوشش فؤاد افرام‌البستانی انتشار یافته.

٤- [آریانا دائرةالمعارف] بتوسط انجمن دایرةالمعارف افغانستان، کابل، ۱۳۲۷.

۵- [اردو دائرهٔ معارف اسلامیه] از انتشارات ادارهٔ معارف اسلامیه دانشگاه پنجاب در لاهور که بتوسط شادروان محمد شفیع آغاز شد. تاکنون سیزده جلد آن انتشار یافته است.

در سال ۱۳٤۸ نظر به فواید آشکار دایرة المعارف اسلام باشارهٔ بنیاد پهلوی اینجانب پیشنهادی برای ترجمهٔ طبع جدید آن تقدیم بنیاد نمود ، اما بزودی نقایص دایرةالمعارف از لحاظ ایران آشکار شد و در نتیجه امر به تکمیل ترجمهٔ مقالات آن با مقالات تازه دایرگردید. [دانشنامهٔ ایران و اسلام] نتیجهٔ این تصمیم است.

۲ ـ مباحث دانشنامه

مقالات دانشنامه مشتمل است برمباحث مردم شناسی و باستان شناسی وجغرافیا وتاریخ و مذاهب و زبانها و علوم و ادبیات و هنرهای ایران و عالم اسلام و هم چنین سرگذشت مردان وزنانی که درتاریخ ایران وجامعهٔ اسلامی اعتباری یافته‌اند ، بشرح ذیل :

الف . مباحث عمومی

به هر یک از وجوه تاریخ و تمدن و علوم ایران و اسلام مقاله‌ای جامع اختصاص خواهد یافت. آنچه مربوط بعالم اسلام بطورکلی است از ترجمهٔ مقالات دایرهالمعارف اسلام بدست خواهد آمد. درمورد ایران بنحو اخصّ ، مقالات تازه بتألیف خواهد رسید. مثلا درحرف «ب» مقاله‌ای ذیل باستان شناسی خواهد آمد که ادوار مختلف باستان شناسی ایران را از قدیمترین ایام دربر می‌گیرد. ازآنجاکه همهٔ ادوار باستان شناسی ایران از تخصّص یک تن بیرون است طبعاً اجزاء مختلف مقاله بقلم مؤلفان جداگانه خواهد بود. مجموع مقاله به نتایج کلی که ازکاوشهای باستان شناسی بدست آمده توجه خواهد داشت و نقاط عمده‌ای را که درآنها چنین کاوشهائی صورت گرفته ذکر خواهد نمود وازتمدنهای مختلف ایران درادوارمختلف برحسب نتایج باستان شناسی وازساختمانها و اشیاء و ابزاری که درطی کاوشها مکشوف شده وخصوصیات آنها یادخواهدکرد. مراکز عمده‌ای که درآنها کاوش باستان شناسی انجام گرفته نیز مانند سیلک و شوش و تپه حصار و تخت جمشید و تخت سلیمان و قصر ابونصر وقومس و سرخ کتل و نسا وکوهخواجه و بیشاپور و نقش رستم و نهاوند و الحضر و بابقلی وکعبهٔ زردشت و حسنلو و نوشیجان وگودین تپه هریک موضوع مقاله‌ای جداگانه خواهد بود .

همچنین درحرف «ن» درذیل نجوم مقاله‌ای سیر تاریخی این علم را درایران و وجوه شباهت و اختلاف آنرا با نجوم بابلی و یونانی و هندی وسهمی که ایرانیان درنجوم اسلامی داشته‌اند باز خواهد نمود و به منجمین عمدهٔ ایران که درتکامل این رشته از

دانش تأثیر کرده‌اند اشاره خواهد کرد . ولی اسامی منجمین شایستهٔ ایران وکشورهای اسلامی هر یک موضوع مقاله‌ای جداگانه خواهد بود و برخی اصطلاحات خاص نجومی نیز مانند رصدخانه و زایچه و هفت اورنگ و جدی و وَتَد همین حکم را خواهند داشت (سه عنوان آخر بمناسبت محلی که درجهان شناسی زردشتی دارند و نه به اعتبار معنی لغوی و علمی آنها) .

باز درحرف « ز» ذیل عنوان زبان‌شناسی مقاله‌ای مرکب از چند قسمت و هریک بقلم یکی از متخصصین فن کلیات موضوع و تقسیمات عمدهٔ زبانهای ایرانی و خصوصیات عمدهٔ هرگروه را ذکر خواهد نمود ، ولی زبانهای مختلف ایرانی مانند اوستائی و مادی و فارسی باستان و پارتی و پهلوی و خُتَنی و سُغدی و خوارزمی و بلخی وفارسی و آسی و پشتو وکردی و بلوچی و هم چنین گویشهای عمده‌ای چون لری وگیلکی و مازندرانی و زازا و تاتی و طالشی و لارستانی و سیوندی و بشاکردی و نائینی وگویشهای مرکزی ایران و خوری و سمنانی و سنگسری و وَخانی و اشکاشمی و اُرموری و یزغلامی و مونجی و شُغنی و روشانی و زِیَکی و بَرتنگی وگویشهای زردشتیان‌و یهودیان ایران هریک جداگانه مورد بحث قرار خواهدگرفت. تقسیمات فرعی زبانها وگویشها اگر موضوع مقالهٔ جداگانه قرار نگیرد به مقالهٔ کلی تری‌که ازآنها بحث‌کرده است ارجاع خواهد شد .

ب. اعلام تاریخی

نام کسانی که درسیر تمدن ایران منشأ اثری بوده‌اند ، چنانکه باید ، قسمت مهمی از دانشنامه را دربر خواهد گرفت ، چه عامل عمده درسیر تاریخ و تحول تمدن افرادند — هرچند موجب عمده نباشند ، و ازشناسائی به احوال آنهاست که کوشش بشری و نتایج آن درطی تاریخ آشکارمیشود .

در شرح حال کسان کمال مطلوبی که دانشنامه در نظر دارد ، بدست دادن نام و نسب دقیق و وقایع عمدهٔ زندگی و ذکر آثارو تعیین مقام نسبی افراد دررشتهٔ خود و نیز نقد عینی نتایجی است که برآثار آنان مترتب شده . مثلاً درشرح حال خواجه نصیر طوسی ، دانشمند نامی قرن هفتم و وزیر و مشاور هلاکو ، گذشته ازشرح نام و نسب و احوال علمی و سیاسی او و فهرست آثارش کمال مطلوب اینست که دانسته شود وی در ریاضیات و نجوم و فلسفه‌که رشته‌های مهمتر تخصّص اوست چه‌گامهای تازه‌ای

برداشته و آراء او با آراء اسلاف و اخلافش چه تفاوت دارد و در پیشرفت فرهنگ علمی ایران و کشورهای اسلامی تا چه حد مؤثر بوده و موارد اقتباس و اجتهاد او در هر رشته کدام است .

دراعلام تاریخی، شرح حال مردان و زنانی که در حکومت وسیاست ومذهب وعلم و ادب و اندیشه و هنر مقامی در خور اعتنا یافته‌اند به ترتیبی که گذشت یاد خواهد شد ، اما این اعلام منحصر به کسانی خواهد بود که درگذشته‌اند و دانشنامه متعرّض شرح حال کسانی که هنوز زنده‌اند نخواهد شد .

ج . اعلام جغرافیائی

اعلام جغرافیائی اعمّ است از نام کشورها و ایالات و شهرستانها و بخشها و دهات و رودها وکوهها و دریاها و دریاچه‌ها و سایر تقسیمات و عوارض طبیعت. اما در این قسمت نیز غرض عناوینی است که موضوع آنها اعتباری در خور توجه دارد و در مورد امکنه بخصوص منظور نقاطی‌است که اعتبار تاریخی داشته و یا دارند. بنابراین دانشنامه در بارهٔ **آسیای مرکزی** و **افغانستان** و **آذربایجان** و **اهواز** و **اَبْخاز** و **طارُم** و **انارك** (که معادن اطراف آن اهمیت دارد) و **آباده** و **زواره** (که مسجدی کهن دارد) و **ابیانه** (که گویشی قدیمی دارد وبرخی رسوم دیرین درآن بجا مانده‌است) ورود **تجن** و **کوه گیلویه** و دریاچهٔ **هامون** و جزیرهٔ **ابوموسی** و تُنب بزرگ و کوچک و هم چنین از اعلام قدیم جغرافیائی چون **شیز** و **بهمن‌اردشیر** و **اَبَرْقُباد** و **رومیّه** و **حَرّان** و **مدائن** و **ماسَبَذان** و **شهرزور** و **اَبَرْشهر** و **اَنبار** و **بَرْذَعه** بحث خواهد کرد. ولی نام هر دهکده وکوه و رودی در دانشنامه عنوان نخواهد شد ودرین باب به فرهنگهای جغرافیائی رجوع باید کرد.

دراعلام جغرافیائی وصف آنها و همچنین موجبات اعتبار تاریخی یا کنونی آنها بدست داده خواهد شد.

د . مصطلحات فنی

در این مقوله آنچه تنها جنبهٔ لغوی دارد خارج از دایرهٔ کار دانشنامه است. **بنا براین اصطلاحاتی مانند « تراز » درمعماری و « ریشه » درقالی بافی و « قیاس » در منطق و « استوا » در هیئت و « دماغه » در جغرافیا و « عَرَض » در فلسفه هر چند**

صطلاحات فنی‌اند ، یعنی گذشته از معنی بسیط لغوی در معانی مخصوص که مربوط یکی از رشته‌های دانش است بکار میروند،خارج از عناوین دانشنامه‌اند. اما اصطلاحاتی که حاکی از طرز خاص‌اندیشه و تفکر ملتی است و بحث در معانی آنها گوشه‌ای ازسیر فکری یا دید علمی وادبی وهنری مردمی‌را آشکار می‌کند وبنابراین باسیرتمدن وفرهنگ مرتبط میشود داخل در عناوین دانشنامه‌هائی ازنوع دانشنامهٔ حاضر است. بنا براین اصطلاح مقرنس درمعماری و ماهی درهم در قالی بافی و زیج در هیئت و عدد نگاری در ریاضیات و معاد درکلام و قیاس دراصول و ارث در فقه و استعاره درعلم بلاغت و چشم بد دراعتقادات عامه و ارک درشهرسازی و ژوبین در جنگ افزار و شهربندان درفنون نظامی و باسمه در فن چاپ و نرگس در گیاهشناسی و ادب و عنبر در عطریات و سرمه درفن‌آرایش و جلد سوخته در صحافی و تعلیق درخط و روناس دررنگرزی و اسلیمی درنقش و تذهیب وقالی بافی و جز آنها و مرقّع درخط و نقاشی و بت درمذهب و ادب وشمع درخانه افزار و ادب و مذهب عامه وارد درعناوین دانشنامه است.

بدیهی است که در همهٔ موارد نمیتوان اصطلاحات را دقیقاً به دو دستهٔ وارد و خارج تقسیم نمود . مثلاً اصطلاح نفس را میتوان از جهتی اصطلاحی عام درحکمت اسلامی شمرد و ازجهت دیگر اگر به عقاید حکمای ایران ناظر باشیم واین عقاید خصوصیات بارز ومشخص داشته باشدآن را اصطلاحی مناسب دانشنامه فرض کنیم . در اینگونه موارد اصولا دانشنامه تابع معیاری عملی خواهد بود ، بدین معنی که اگر بحث چنین عناوینی بتواند روشنگر گوشه‌ای ازتحول فکری مردم ایران باشد دانشنامه از وارد شمردن آنها ابا نخواهد کرد .

۳ ـ ضبط عناوین

در نامها اصولا صورتی که درفارسی رایج است اصل قرارداده میشود و از نامهای دیگر بآن ارجاع خواهد شد . بنا براین هوشنگ و کاوه و همای و افراسیاب عنوان مقالات اصلی خواهند بود و از اوشهنج و کابی و خمانی و فراسیات که ضبط این اسامی درطبری و برخی دیگر ازمنابع اسلامی است به ترتیب بعناوین فوق ارجاع خواهد شد. هم چنین از اکباتان که مقتبس از صورت یونانی همدان و همگتانه که صورت قدیمی این کلمه درفارسی باستان است و هر دو اخیراً دربرخی نوشته‌های فارسی بکار رفته‌اند به همدان ارجاع خواهد شد .

بهمین قرار شرح اسامی و عناوین اوستائی و فارسی باستان و پارتی و فارسی میانه و بطور کلی صورت غیر فارسی عناوین درذیل معادل فارسی آنها (اگر چنین معادلی داشته باشند) خواهد آمد. بنا براین وَهومَنه، صورت اوستائی امشاسپند زردشتی، در ذیل بهمن و دَهاك پهلوی درذیل ضَحّاك و هَرَبرزَئیتی اوستائی در ذیل البرز و اتروپاتس یونانی درذیل آذرباد وفراتس لاتینی درذیل فرهاد خواهد آمد، مگر آنکه عنوانی صورت فارسی نداشته باشد، مثل آستیاژ پادشاه مادی وکُماژن، سرزمینی در آسیای صغیر که حکومت و گاه شماری و مذهبی ایرانی مآب داشت. در اینگونه موارد اصولا دانشنامه صورتی را که در ایام اخیر رایج شده است ترجیح خواهد داد و در شرایط متساوی، ضبطی‌راکه مبتنی بر تلفظ فرانسوی است مرجح خواهد شمرد، چه این ضبطها در فارسی سابقه‌ای قدیمتر دارد و عموماً کوتاهتر است و تکیه درآنها نظیر تکیه در زبان فارسی‌است. حتی درمواردی که ضبط قدیمی اسلامی وجود دارد ولی مهجور شده دانشنامه صورت جدیدِ رایج را بر صورت قدیم مهجور برخواهد گزید. بنا براین مثلاً بیزانس، نه بوزنطینه، و سیسیل نه صقلیه، و همر نه اومیروس، و کازابلانکا نه دارالبیضاء را بکار خواهد برد. برعکس غرناطه را برگراناد یاگرانادا و طرابلس را بر تریپولی وفلوطین یا افلوطین را بر پلوتن وفرفوریوس را بر پورفیر و دیوجانس را بر دیوژن بعلت رواج نسبی آنها درکتب برخواهد گزید. با اینحال در بعضی موارد ممکن است برای انتخاب عنوان نتوان دلائل خدشه ناپذیر اقامه نمود و مثلاً اگر دانشنامه ازسویل و اشبیلیه، شهر معروف اسپانیا، یکی را ترجیح دهد واهل‌نظر همه همداستان نباشند، نگارنده باید مسئولیت این ترجیح را، بی‌آنکه انتخاب خود را از هر نظر موجّه بشمارد، بپذیرد.

نظر باین معنی دانشنامه درموارد تردید فعلاً درمتن مقالات ازتحمیل صورت واحدی از اینگونه‌اسامی اصرار نورزیده، خاصه که دردانشنامه روی‌سخن بیشتر با اهل تحقیق است و اینگونه نوسانها و اختلافاتِ نادر موجب اشتباهی نمیشود. اما امید است بتدریج دانشنامه بصورت مرجعی از این گونه اسامی بگراید و آنهارا در دانشنامه تثبیت نماید.

٤ ـ مقالات دانشنامه

مقالات دانشنامه چنانکه گذشت دو نوع است. یکی مقالات تازه و اصیل است که توسط دانشمندان ایرانی و خارجی برحسب تخصّص آنها تألیف میشود. مقالات مربوط

به ایران باستان عموماً، و مقالات مربوط به ایران معاصر و بزرگان شیعه بیشتر ازاینگونه است. دیگر ترجمهٔ مقالات «دایرة‌المعارف اسلام» (طبع دوم) است.

الف. مقالات تازه

اصل در تألیف مقالات تازه دقّت علمی است و دانشنامه برای تحقّق این معنی میکوشد تا هر عنوان را در حدّ امکان به بهترین متخصّص آن بسپارد.

ممکن است برخی تصور کنند که بهتر آن بود که مقالات تازه همه توسط دانشمندان ایرانی تألیف شود. دانشنامه فایدهٔ چنین رویه‌ای را منکر نیست و برای جلب همکاری دانشمندان ایران، چنانکه از جزء حاضر پیداست، کمال مجاهدت را بکار برده و می‌برد. اما از طرفی علم مرز بردار نیست و چون غرض اثری است در سطح والای علمی و در خور اعتماد و شایستهٔ رجوع اهل تحقیق، ناچار در هر مورد باید جویای بهترین متخصّص فن بود. در برخی از رشته‌های ایران شناسی هنوز باید به دانشمندان غیر ایرانی توسل جست. مثلاً خط و زبان عیلامی درایران هنوز متخصصی ندارد و زبانهای ایرانی درّه‌های پامیر و یا زبانهای ایرانی قفقاز هنوز درایران موضوع تحقیق کافی قرارنگرفته و دانشمندان ورزیده و محقق درمباحث مربوط به آسیای مرکزی یا پادشاهی کوشانها یا سکه‌های هند و ایرانی یا هنر بودائی افغانستان یا نقاشی‌های مانوی یا گاه شماری یا اسناد مغولی و چینی دربارهٔ ایران یا تاریخ برخی از رشته‌های علوم طبیعی بیشتر درکشورهای دیگرند و یکی از فواید دانشنامه باید این باشد که در این مباحث اطلاعات دقیق در اختیار پژوهندگان ایران قرار دهد و توأم با توسل بدانشمندان ایرانی به گشودن باب تحقیق در این رشته‌ها کمک کند.

و باز ممکن است بنظر آید که کمال مطلوب این است که مقالات دانشنامه همه اصیل و تازه باشد وبتوسط دانشمندانی نوشته شود که در رشتهٔ تخصص خود با احوال ایران نیز آشنائی کافی داشته باشند. اما چنین مقصودی نه امکان پذیر است ونه با توجه به مشکلات بی‌حد آن پسندیدهٔ عقل. امکان پذیر نیست زیرا معارف اسلامی رشته‌های گوناگون دارد و نمیتوان انتظار داشت که مثلاً مورخین مالزی و اندونزی و یا افریقیّه واندلس همه ایران شناس نیز باشند، و معقول نیست چون تکرار آنچه دیگران کرده‌اند آنهم غالباً بصورتی ناقص بیهوده است. چنین نظری مطلوب بود اگر دانشنامه تنها به

ایران بمعنی اخص می‌پرداخت ، اما اشتمال آن به سایر جامعه‌های اسلامی التزام چنین رویه‌ای را ناموجّه میسازد و حق همانست که در این موارد از دایرةالمعارف اسلام که مهمترین و جامعترین‌اثر در نوع خود است و حاصل سالیان دراز تحقیق علمی و تفحص خستگی ناپذیر در آثار چاپی و خطی عالم اسلام است ازطرف کسانی که غالباً این آثار را نخستین بار بشیوهٔ انتقادی صحیح منتشر ساخته‌اند ، استفاده شود.

ب . مقالات دایرةالمعارف اسلام

ترجمهٔ این‌مقالات ، چنانکه گذشت ، بمنظور پرهیز از تکرار بی‌فایده وبهرمندی ازکارعلمی مفیدی است که هم اکنون انجام گرفته و یا می گیرد و منطبق برمقصود دانشنامه است. زیرا مقالات دایرةالمعارف اسلام ناظر به همهٔ کشورهای مسلمان است و بسیاری ازعناوین و مباحثی که برای آشنائی با سیر تمدن و تاریخ ایران اسلامی مورد نیاز خوانندگان ایرانی است در دایرةالمعارف اسلام بقلم اهل تحقیق آمده است. مثلاً شرح حال **ابوحنیفه** ، بنیان گذار فقه حنفی ، که مذهبش قبل از استقرار تشیع درایران درکشور ما نیز پیروان بسیارداشت، و نیز **ابن مقفع** و **ابوریحان بیرونی** و **ابن‌سینا** و یا شرح عناوین عامّی چون **معتزله** و **زیدیه** و **مسجد** و **حج** و **اصطرلاب** و بسیاری دیگر ازاین دست همه را بقلم دانشمندان محقق در دایرةالمعارف اسلام میتوان یافت.

با آنکه ممکن بود که مقالات اسلامی دانشنامه را به مباحث عمومی درین باب و عناوینی که ارتباطی مستقیم با ایران دارد منحصر کرد ، ولی با قلّت اطلاعات دقیق علمی که در بارهٔ سایرجامعه‌های اسلامی و اعلام آنها در انتشارات فارسی مشهود است، دریغ بنظر آمد که دانشنامه فرصت را برای جبران این‌نقیصه فرو بگذارد و مثلاً از ترجمهٔ مقالهٔ **آناطولی** و **بسنی** (ایالت مسلمان نشین یوگسلاوی) و **آچه** (نخستین دولت مسلمان در اندونزی) و اعلام تاریخی و جغرافیائی مصر و سوریه و یمن و نظایر آنها چشم بپوشد ، بخصوص که غالب ممالک عمدهٔ مسلمان در خاور میانه (بمعنی وسیع‌تر فرهنگی آن) قرار دارند و ایران از دیرباز با این کشورها روابط گوناگون داشته و اکثر نزدیک بتمام آنها در برخی از ادوار تاریخ در قلمرو حکومت ایران قرار داشته‌اند.

اما دایرةالمعارف اسلام با همهٔ محاسنش خالی از نقص نیست. یک نقص آن برخی اشتباهات جزئی است که در آن راه یافته. ازین قبیل است لغزشهائی که گاه در

صحت مطلب[1] یا ارقام[2] یا سنوات[3] یا اسامی[4] یا ارجاعات[5] یا در فهم درست عبارات متون شرقی[6] روی داده. همچنین است اشتباهاتی که ندرةً در ترجمه از زبانی بزبان دیگر پیش آمده[7] و نیز اختلافی که گاه میان متن انگلیسی و فرانسوی در اعداد و ارقام و ضبط اسامی و جز اینها دیده میشود[8] و خوانندهٔ کنجکاو را مردد میدارد. اشتباهاتی را از قبیل خلطی

---

۱ - مثل نسبت دادن کتابی در تاریخ معول به «شمس‌الدین صاحب‌دیوان» برادر عطاملک حوینی، در جلد سوم تحریر انگلیسی، ص ۸۰۵، ستون ۱؛ و «پرویز دوم» حواندن انوشیروان در حلد سوم تحریر انگلیسی، ص ۷۳۹، ستون ۲؛ و ترجمهٔ نام ابن حردادبه (Khurradádhbih) به "created by excellent sun"، که در آن «حُره - فر» بمعنی «حور - خورشید» گرفته شده، در حلد سوم تحریر انگلیسی، ص ۸۳۹، ستون ۱ (اینگونه اشتباهات را عموماً مهدبان دانشنامه و گاه مترجمین مقالات در حدودی که تحقیق آنها امکان یافته در حاشیه متدکر گردیده اند).

۲ - مثلاً اشتباه مکرر در جمعهای عمودی و افقی ارقامی که در جدولهای آماری مقالهٔ آناطولی، صفحات ۴۸۰، ۴۸۶ و ۴۸۸ تحریر فرانسوی و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۴ تحریر انگلیسی روی داده (این آمارها که در صفحات ۲۲۲-۲۴ و ۲۲۷ دانشنامه بطبع رسیده اصلاح شده).

۳ - مثلاً سال ۹۶۹/۳۶۲ بجای ۹۷۲/۳۶۲، سال تسخیر مصر بدست فاطمیان، در جلد سوم تحریر انگلیسی، ص ۸۴۰، ستون ۲.

۴ - مثلاً «پادشاهان کمنام» بجای [شهریاران کمنام]، در جلد اول تحریر انگلیسی، ص ۱۹۰، ستون ۱؛ و «عقدالاولی» بجای [عِقدالعُلی]، نام کتاب افضل‌الدین کرمانی، در حلد سوم تحریرانگلیسی، ص ۱۰۹۸، ستون ۱؛ و «زبیری» نام استاد ابن قوطیه باستناد ابن‌حلکان بجای «زبیدی» که ابن‌حلکان ذکر کرده (متن عربی، چاپ بولاق، دوم، ۳۳۶؛ ترجمهٔ دسلان، سوم، ۷۹) در حلد سوم تحریر انگلیسی، ص ۸۴۷، ستون ۲؛ و «مردباب» نام محل دفن ابونعیم اصفهانی باستناد یاقوت بجای «مردبان» که یاقوت ذکر کرده، در حلد اول تحریر انگلیسی، ص ۱۴۳، ستون ۱؛ و Habīb al - Luhā بجای «حبیب‌اللهی» در جلد سوم تحریر انگلیسی، ص ۸۸۲، ستون ۲؛ و Folklore بجای Booklore در جلدسوم تحریر انگلیسی، ص ۸۷۷، ستون ۲ در ضمن مآخذ.

۵ - مثل ارجاع به آیهٔ ۱۷۲ سورهٔ مائده که بیش از ۱۲۰ آیه ندارد، و به آیه‌های ۲۳ و ۵۹ سورهٔ آل‌عمران بجای آیه‌های ۳۲ و ۵۴، در حلد اول تحریر انگلیسی، ص ۱۷۷، ستون ۱.

۶ - مثل «مصوّر» خواندن «مروّر» در عبارت جاحظ «یحدثنی عن هؤلاء بشیء هو خلاف ما کتب‌الهیثم بن عدی و ابن کلبی و اذا سمعته علمت انه لیس من‌المولف‌المرور» ([کتاب‌البیان و التبیین]، یکم، ۳۲۵) و ترجمهٔ قسمت اخیر آن به «but which was not embellisbed (? *musawwar*)» در جلدسوم تحریر انگلیسی، ص ۹۹۰، ستون ۱، در حالیکه همان معنی «مرور» مطلوب نویسنده است؛ و «He heard traditions» در ترجمهٔ «حدَّثنی»، حلد سوم تحریر انگلیسی، ص ۸۹۵، ستون ۱.

۷ - مثلاً عبارت «انما یفهمه بسلب‌الصورالشخصیة عنها» درجلد سوم تحریر فرانسوی، ص ۹۴۲، ستون ۲ به «Puisqu' elle n'est comprise que par la negation de...» ترجمه شده، ولی در تحریر انگلیسی، ص ۹۱۸، ستون ۲، عبارت «Since it is included only by the negation wthdrawn from» دیده میشود که درآن ظاهراً مترجم انگلیسی از comprendre فرانسوی اشتباهاً بجای «دریافتن» معنی «شامل بودن» را استنباط کرده.

۸ - مثلاً «سخندان پارس»، در حلد اول تحریر فرانسوی، ص ۸۳۱ ستون ۱ و «سخنان پارس» باشتباه در تحریر انگلیسی ص ۸۰۷، ستون ۲؛ و «ابوالقاسم عبیدالله‌بن عبدالله (یا احمد)» در حلد سوم تحریر انگلیسی، ص ۸۳۹، ستون ۱ و «ابوالقاسم عبیدالله (یا احمد)» باشتباه در حلد سوم تحریر فرانسوی، ص ۹۶۳ ستون ۱؛ و رقم ۸۵۷۰۰ در حلد اول تحریر فرانسوی، ص ۱۹۷، ستون ۱ برای مساحت آذربایجان شوروی و رقم ۸۷۷۰۰ در تحریر انگلیسی، ص ۱۹۱ ستون ۲؛ و Omphalosgedanke، در حلد اول تحریر انگلیسی، ص ۱۷۸، ستون ۱ و Omphosgedanke در تحریر فرانسوی، ص ۱۸۳، ستون ۱؛ و «مزداهان»، در حلد اول تحریر فرانسوی، ص ۶۲۶، ستون ۲، و «مزداحکان» در تحریر انگلیسی، ص ۶۰۷ ستون ۱؛ و *JASB(L)*، در جلد اول تحریر فرانسوی، ص ۸۳۱، ستون ۲ و *GJASB(L)* در تحریر انگلیسی، ص ۸۰۸، ستون ۱.

که گاه میان فتحه و الف مقصور یا ممدود در نقل اسامی، و میان حرکات کوتاه و بلند بطور کلی (a و $\bar{a}$، i و $\bar{i}$، u و $\bar{u}$) بچشم میخورد، مانند موارد قلب و تصحیف[۱] باید بیشتر ازنوع اشتباهات مطبعی محسوب داشت.

دیگر ضعف اطلاع و نقص تحقیق است که گاه در برخی ازمقالات کوتاهتر آن دیده میشود[۲]. ازاینها گذشته میتوان به کامل نبودن فهرست اختصارات مجلات و نشریات ادواری که در آغاز دایرة‌المعارف قرار داده شده و نیز فقدان مقدمه‌ای که اصول کار دایرة‌المعارف و معیارهای آنرا بدست بدهد اشاره نمود.

امانقصی که ازنظرما چشم گیرتراست اینست که مقالات دایرة‌المعارف همیشه به بکار بردن میزان نسبةً ثابتی درانتخاب عناوین وتفصیل آنها توفیق نیافته. مثلاً مقالهٔ بلبل همه ناظر باستعمال این کلمه در شعرترکی عثمانی است که کلاً انعکاسی از استعمال آن در شعر فارسی است. ونیز قسمت عمده‌ای ازمقاله به بحث در اشتقاق معادلهای ترکی لفظ بلبل تخصیص داده شده که خارج از موضوع مقاله است. حتی در اینکه مقاله‌ای در لفظ «بلبل» باین تفصیل باید محلی در دایرة‌المعارف عمومی اسلامی داشته باشد جای تردید است، هرچند چنین تفصیلی در دایرة‌المعارف فارسی و ترکی بی‌مورد نباشد.

دایرة‌المعارف اسلام درآنچه‌مربوط به‌ملل ترك زبان خاصه ترکیه وهم‌چنین شمال افریقاست تفصیلی‌بیش‌ازمیزان متعارف دارد، چنانکه کمتر ازاعلام تاریخی وجغرافیائی‌این نواحی فروگذار شده و افراد و امکنهٔ کم اهمیت نیز عموماً تفصیلی مستوفی وگاه زائد یافته‌اند[۳]، و این یکی نتیجه وجود اطلاع کافی و محققین شایسته درشناخت این ملل و نواحی‌بعلل‌مختلف‌فرهنگی وسیاسی است و دیگر تمایل‌خاص برخی ازطابعین دایره‌المعارف باین مباحث وبرحسب آشنائی و اطلاع آنهاست. برعکس درمورد ایران کوتاهی‌هائی در دایرة‌المعارف اسلام دیده میشود که نمیتوان آنها را نادیده گرفت. مثلاً از رجال دورهٔ قاجاری حتی نام امیرکبیر دراین دایرة‌المعارف نیامده، ودرمیان شصت تن احمد که درآن عنوان شده نام احمد شاه قاجار دیده نمیشود، و یا درحالی که مقالهٔ بُسنی پانزده صفحه و

---

۱ - مثلا Ātūrpatākān بجای Ātūrpātakān در جلد اول تحریر انگلیسی، ص ۱۸۸، ستون ۲ ؛ و Naysabūrī بجای Naysābūrī درجلد سوم تحریر فرانسوی،ص۹۰۰،ستون۱ وجلد سوم تحریر انگلیسی ؛ ص۸۸۱، ستون۱ ؛ و Bāysanī بجای Baysānī، درجلد سوم تحریر فرانسوی، ص ۷۶۷، ستون ۱ ؛ و Malsama بجای Malmasa در جلد اول، ص ۷۳۷، ستون ۱.

۲ - برای نمونه مقالهٔ «آخونده» را میتوان ذکرکرد که دانشنامه نیز هنوز توفیق تکمیل آنرا نیافته است.

۳ - مثلاً مقالهٔ «ابن ابی شنب» از مؤلفان اخیر شمال افریقا که تفصیل مقالهٔ او بیش از تفصیل مقالهٔ «آذربایجان ایران» است.

مقالهٔ ارمنستان شانزده صفحه و مقالهٔ آچه نه صفحه از صفحات دایرة‌المعارف را گرفته است آذربایجان ایران و شوروی مجموعاً بیش از دو صفحه تفصیل ندارد.

این یکی از آن جهت است که در مورد ایران، خاصه ایران اسلامی، دامنهٔ تحقیقات هنوز کوتاه است و برخی منافع مستعمراتی و تاریخی که مثلاً توجه دانشمندان فرانسوی را بیش از حد متعارف به شمال افریقا ودانشمندان انگلیسی را به شبه قارهٔ هندوستان و دانشمندان آلمانی واطریشی را به ترکیه معطوف داشته در مورد ایران مصداق نیافته است. دیگر از آنروست که درگذشته دانشمندان ایرانی که در جهان علمی غرب فعال باشند معدود بوده‌اند و با آنکه ما در میان خود کمتر از ستایش خویش باز ایستاده‌ایم، کوشش عالمانه و موجّه برای اثبات مدعای خود کمتر بکار برده‌ایم و کوشش های ادواری ما عموماً بعلت مبالغات عاطفی و غیرعلمی ومباشرت افراد ومؤسساتی که اعتبار علمی کافی ندارند کمتر اثر مطلوب ببار آورده است.

با اینهمه، چنین نقائصی ـ که اگر برخی از آنها ار دیدگاه خوانندهٔ ایرانی اهمیتی دارد از نظریک دایرة‌المعارف عمومی اسلامی جزئی است ـ نباید ما را از توجه به فایدهٔ اساسی این دایرة‌المعارف و گنجینهٔ گرانبهائی از دانش وتحقیق که در آن نهفته است باز دارد، بلکه باید قدرشناس دانشمندانی بود که در تألیف وتدوین وانتشار آن کمر همت بسته‌اند و بهترین نشان قدرشناسی ما آنست که اثر مفید آنانرا برای استفادهٔ عموم بفارسی در آوریم.

اما در این اقدام البته صواب آنست که نقصهای آنرا بر طرف سازیم و اگر مثلاً مقالهٔ آبادان بسیار کوتاه است و معرف آبادان سی‌سال پیش وبه هیچ روحاکی از اهمیت کنونی این شهر نیست و یا اگر مقالهٔ آذربایجان هرچند بقلم دانشمند محققی چون مینورسکی است، در مقایسه با سایر مقالات مختصر است، یا اگر در ذکر بزرگان ایران و فقها و محدثین و مفسرین و دانشمندان شیعی کوتاهی شده این نقائص را با مقالات تازه یا مکمّل بر طرف سازیم[۱].

۵ ـ شیوهٔ خط و زبان

در خط و زبان، دانشنامه اصولاً از معمول و معتاد پیروی میکند و از اِعمال

---

۱ ـ انگیزهٔ تذکر برخی ار نقائص دایرة المعارف عیب جوئی نیست، بلکه ار آنروست که ضرورت تکمیل دایرة المعارف روشن نمود. هم چنین توجه بنقائص دایرة‌المعارف دلیل چشم‌پوشی از نقائص [دانشنامه] نیست. به برخی ازین نقائص ذیلاً اشاره شده.

شیوه‌هائی که از قبول عام محروم است ، هرچند منطقی‌تر از شیوهٔ مرسوم باشد ، خودداری مینماید. درمواردی که دوشیوه رواج کافی دارد ، تازمانی که شیوه‌ای واحد مستقر نگردیده دانشنامه هردو شیوه را مجاز میشمارد و اختیار نویسندگان را رعایت میکند. بنا براین « بعلت اینکه » و « به‌علت این که » ، « می کند» و «میکند» ، «جزء» و «جزو» ، «موقتً» و «موقتاً» ، «رجائی» و «رجایی» ، «طهران» و «تهران» ، «مقالات قبلی کوتاه است » و«مقالات قبلی کوتاه‌اند» هردورا مجاز میشمارد. این نه ازآن جهت است که دانشنامه شیوهٔ منطقی واحدی را در اینگونه موارد مطلوب نمی‌شمارد ، بلکه از آن‌رو است که نگارنده معتقد نیست که هرکس دست بکاری میزند ، اصلاح خط و زبان را نیز در قلمرو کار خود فرض کند. اصرار در قبولاندن پسندها و اصلاحات فردی بر تشتت و آشفتگی می‌افزاید. وظیفهٔ دانشنامه اینست که مطالب لازم را با رعایت دقت ولی به زبانی حتی‌المقدور ساده و مفهوم اداکند و همانطورکه شاعری که بسبک استادان قدیم شعر میگوید قید وزن و قافیه را می‌پذیرد و هرهنری دارد درچارچوب این قید عرضه می کند ، دانشنامه نیز قید رسوم خط و زبان را ـ گو اینکه بسختی قیود شاعر نیست ـ می‌پذیرد و مثلاً از نوشتن « خاهر » و «ازتراب» بجای «خواهر» و « اضطراب » ، هرچند منطقی باشد ، خودداری می کند ، و الّا نقصی در تفهیم مضمون بوجود خواهد آمد. زیرا خط و زبان دراینگونه موارد وسیلهٔ تفهیم و ارتباط ذهنی اند وکسی که درصدد اداء مطلبی برای خواننده است نمیتواند ازین نکتهٔ اساسی غافل بماند.

بی‌تردید اگرکسی بخواهد تلفظ زبان ترکی یا انگلیسی یا اوستائی را تنها با توسل به خط فارسی اداکند ویا ترجمهٔ مقالاتی درعلم فیزیک وهیئت وفلسفهٔ جدید غربی و نظایر اینها را پیشهٔ خود سازد ، باید از آغاز بمشکلات توان فرسای کار خود توجه نماید و امکان کار خود را بسنجد . اما در مورد دانشنامه خوشبختانه مطالب عموماً از نوعی است که خط و زبان فارسی از اداء آنها باز نمیماند.

۶ ـ علائم وضعی

در بکار بردن اختصارات و علامات وضعی دانشنامه از افراط خودداری نموده است. زیرا اولاً خوانندگان عموماً در هر نوبت فقط بمقالهٔ مورد نیاز خود رجوع خواهندکرد و وضع علامات اختصاری گوناگون موجب خواهد شدکه خواننده برای مرور یک مقاله ناچار شود مکرر به فهرست این علائم رجوع کند. ثانیاً خط فارسی اگر

برخی معایب دارد این حسن را نیز دارد که کوتاه است و کلمات آن چندان جا نمی گیرد که همیشه محتاج تلخیص باشد. بنابراین مثلاً دانشنامه در وضع یا قبول علامت مخصوص برای «عرض شمالی» و «طول شرقی» و «متوفی» و «متولد» و نظایر آنها اصرار نورزیده، بخصوص که مقالات دانشنامه عموماً مفصل است و درین صورت صرفه جوئی مختصری در چاپ که با قبول علائم اختصاری حاصل میشود در برابر وضوح و صراحت کلمات کامل کمتر در خور توجه است. طبعاً در دایره المعارفهای عمومی و کوچکتر که صرفه جوئی در چاپ اهمیت بیشتری دارد ومکرر شدن برخی معانی در فاصله های کوتاه مطرح است میتوان شیوهٔ متفاوتی برگزید. اما در این دانشنامه آنچه اساسی است صحت و دقت و اشتمال مطالب است، که غایت است، وصواب نیست که فرو رفتن در وسائل و پیچیدن در آنها پیش ازآنچه باید وقت و همّت مهذبان دانشنامه را بخود مشغول بدارد و یا تفنن در خط و زبان را جانشین مقصد اصلی سازد.

در نقطه گذاری و قواعد سجاوندی نیز دانشنامه به صرفه جوئی تمایل دارد. نقطه را در آخر جملاتی که معنی بآنها تمام میشود و در خواندن مطلب مکث طبیعی در پی آنها میآید و همچنین شروع مطالب تازه را از سر سطر لازم شمرده است. اما بکار بردن واو عطف را بجای «ویرگول» در مواردی که مقصود با آن بر می‌آید تشویق نموده و پیوسته توجه داشته است که استادان نثر فارسی با حداقل این علائم نیز از ادای روشن معانی باز نمانده‌اند.

با اینهمه دانشنامه از جمود در شیوه‌ای تنها به اعتبار آنچه استادان کهن بکار برده‌اند دوری جسته است، چه وسایل تفاهم و ارتباط ذهنی پیوسته در تحول است و اقتباس آنچه مفید است و نیز همگام شدن با روشهای متداول درحد معقول به سهولت تفاهم مدد می کند.

فهرستی ازعلائم اختصاری جداگانه بدست داده شده (ص ۳۴)، ولی دراین فهرست از ذکر برخی علائم بین‌المللی که برای اهل تحقیق روشن است خودداری گردیده (مانند خط کوتاه در آخر کلماتی که پایه یا ستاك کلمات دیگرند، وستاره در بالای سمت راست کلمه‌ای، که اشاره به ریشهٔ محتمل ولی نامستند کلمات است). فهرستی نیز ازاختصارات کتابها ومجلات ومؤلفان که در مآخذ شرقی وغربی بکار رفته درآغاز دانشنامه (ص ۳۵) جای دارد.

۷ ـ تلفظ کلمات

برای تلفظ درست کلمات دانشنامه اعراب بکار برده است و با وجود مشکلات فرسایندهٔ آن، در آن اصرار ورزیده. در مواردی که نمایاندن تلفظ تنها با اعراب امکان‌پذیر نبوده ضبط کلمات بخط لاتین در حاشیه بدست داده شده، ولی اصولا از آوردن خط لاتین در متن، جز در مورد زبانهای ایرانی باستان و برخی موارد استثنائی دیگر خودداری شده است.

۸ ـ اصول موضوعهٔ ترجمهٔ مقالات

ترجمهٔ مقالات دایرة المعارف اسلام با رعایت امانت بانجام رسیده است و هر چند ادعای کمال نمیتوان کرد، از هیچ کوششی در حصول دقت و صحت فروگذار نشده و ترجمهٔ مقالات همه بیش از یکبار با اصل مقابله و تهذیب شده‌است. برخی از اصول موضوعه‌ای که راهنمای همکاران گرامی دانشنامه اعم از مترجمان ومهذبان بوده‌است برای اطلاع خوانندگان ذیلاً درج میشود:

الف. کلّیات

۱ ـ اصل در ترجمهٔ مقالات دایرةالمعارف دقت و امانت کامل است. ترجمه نباید نه چیزی بر اصل اضافه داشته باشد ونه چیزی از آن کم. از ترجمهٔ آزاد و نقل به معنی پرهیز باید جست. با این همه ترجمه باید مصطلح و مأنوس و مبتنی بر کلمات و تعبیرات متداول در آثار فارسی باشد.

۲ ـ در عناوین و اصطلاحات، اصل مشهور در فارسی است و از غیر مشهور باید به مشهور رجوع داد. مثلاً در متن اصلی، توضیح دربارهٔ آبادان ذیل عبّادان آمده. در ترجمهٔ فارسی باید در ذیل آبادان که در فارسی کنونی متداول است بیاید و از عبّادان به آبادان ارجاع شود؛ و نیز آنچه در ذیل جامعه آمده باید در ذیل دانشگاه آورد و از جامعه به دانشگاه رجوع داد.

ب. نقل اصطلاحات و کلمات و عناوین

۱ ـ در ترجمهٔ اسامی سلسله‌ها و خاندانها باید آنچه در فارسی مشهور است بکار برد، مثلا Safavids ـ صفویّه و Ilkhanids ـ ایلخانان و Buyids ـ آل بویه. در مواردی که اسم در فارسی کاملاً مشهور نیست، بطورکلی باید صورتی راکه به «ـان» ختم می‌شود بکار برد. مثلا: Rustamids ـ رستمیان، Musafirids ـ

مسافریان (هرچند آل مسافر در کتب تاریخ مرسوم است ، باید از آل مسافر به مسافریان رجوع داد) ، Shaddadids ـ **شدّادیان** (هرچند شدادیه درکتب تاریخ فارسی آمده باید از شدادیه به شدادیان رجوع داد) و Aftasids ـ **افطسیان** (باید از بنوالافطس به افطسیان رجوع داد). اما Buyids را باید **آل بویه** نوشت نه «بوییان» چون آل بویه معروف است.

۲ ـ وقتی صورت ایرانی یا اسلامی عناوین و اسامی معلوم است ، در ترجمه صورت ایرانی یا اسلامی را باید ذکر کرد. مثلاً به جای Mithridates **مهرداد** و به جای Averroes **ابن رشد** و به جای Atropates آذرباد (که در مقدسی آمده) باید نوشت.

۳ ـ در مورد اسامی خاصی که صورت مشهور ایرانی یا اسلامی ندارند تلفظ فرانسوی را باید معتبر گرفت. مثلاً **همر** (نه اومیروس) و **هرودوت** (نه هرودوتوس) و **استرابون** (نه استرابو). اسامی رایج در زبانهای کنونی را باید حتی‌المقدور به‌صورت اصلی ذکر نمود. مثلاً «جان» در انگلیسی و « ژان » در فرانسه و « یوهان » در آلمانی (منظور اینست که مثلاً یک تن انگلیسی‌راکه نامش «جان» است نباید «ژان» خواند).

٤ ـ در اسامی کتب و اشخاص و امکنه الف و لام تعریف عربی را حذف باید کرد و صورت معمول فارسی را بکار باید برد. مثلاً **ابن‌مقفع** (نه ابن‌المقفع) و **ابن‌اثیر** (نه ابن‌الاثیر) و **ابن‌ندیم** (نه ابن‌الندیم) و **قانون** (نه القانون) و **ابوعطاء سندی** (نه ابوعطاءالسندی)، و **ابوالاسود دئلی** (نه ابوالاسود الدئلی) و **نجد** (نه النجد)، مگر آنکه کلمه‌ای با الف و لام علم یا مشهور شده باشد که در این صورت باید الف و لام را ذکر کرد ، مثل **الکتاب** سیبویه **والتفهیم** بیرونی . هم‌چنین وقتی به اسم یا کلمه‌ای در مأخذی رجوع داده شود باید عین آن را چنانکه در مأخذ آمده است آورد. مثلاً :

« v. Ibn al-Mukaffa' in Yākūt, I, 172 » را باید چنین نقل نمود :

← ابن المقفع (نه ابن مقفع) در یاقوت ، اول ، ۱۷۲ ». و

« Ādharbādh b. Bivarasf: Al-Mukaddisi, 375 » چنین نقل خواهد شد :

«آذرباذ بن بیورسف (نه بیورسب) درمقدسی (نه المقدسی)، ۳۷۵ ».

هم‌چنین درعناوین مرکب باید الف ولام‌را باقی گذاشت، مثلاً [معجم‌البلدان] و [شدّالازار] .

۸ ـ کلماتی راکه با دو حرف صامت که نخستین آنها سین یا شین است شروع می‌شود بطور کلی باید با الف شروع کرد (مثل استرابون و اشپیگل) مگر آنکه دلیلی برای خلاف آن باشد (مثلا Le Strange را باید « لسترنج » نوشت) .

ج . ارجاع

۱ ـ در مراجع ، آثاری راکه در اصل به خط عربی است (مثل فارسی وترکی عثمانی و اردو) باید به خط عربی نقل کرد و آثار دیگر را به خط لاتینی .

۲ ـ نام خاور شناسانی که اثری شرقی را طبع کرده‌اند با الفبای فارسی خواهد شد (مثلاً براون، دخویه، ووستنفلد) جز در مواردی که نقل صورت لاتینی لازم تشخیص داده شود، مثلاً «دیونگ de Jong».

۳ ـ در نقل مراجعی که در متن آمده باید تا آنجا که ممکن است آنه بفارسی ترجمه کرد و اصل را درحاشیه قید نمود. مثلاً اگر در متن آمده:
Cf. H. A. R. Gibb, *Islamic Culture*, London, 1937 در ترجمه باید نوشـ
قس. گیب، «فرهنگ اسلامی»، لندن، ۱۹۳۷ و در حاشیه باید قید کرد:
H. A. R. Gibb, *Islamic Culture*

غرض اینست که بطورکلی حروف لاتینی در متن فارسی نیاید.

تبصره ـ نکات ذیل را باید مورد توجه قرار داد:

الف ـ حروف اول اسامی شخصی را باید در ترجمه حذف نمود و درحاشیه آو بنابراین «گیب» در متن و H. A. R. Gibb درحاشیه خواهد آمد.

ب ـ محل وسال چاپ وشمارهٔ مجلدات و شمارهٔ صفحات و هرخصوصیت دیگ را که میتوان در ترجمه ذکرکرد باید در متن آورد. ذکر این خصوصیات درحا لازم نخواهدبود. بنابراین درمثال فوق،ذکر London, 1937 درحاشیه لازم نخواهد ب

ج ـ وقتی اسم کتابی یا مجله‌ای بفارسی ترجمه میشود نباید آنرا میان علا [ ] که مخصوص عناوین کتب است قرارداد بلکه باید آنرامیان علامت نقل مضا قرار داد. بنابراین در مثال فوق «فرهنگ اسلامی» نه [فرهنگ اسلامی]، مگر ا ترجمهٔ کتابی به فارسی طبع شده باشد وارجاع به آن باشد، مثل [کیانیان]. ولی درمرجع، صفحات اصل کتاب ذکر شده باشد،نباید ترجمهٔ عنوان‌را درعلامت [ ] قرار والاگمان خواهد رفت که شمارهٔ صفحات مربوط به ترجمهٔ فارسی است. مثلاً در ، فوق باید «کیانیان» نوشت.

د ـ در ترجمهٔ اسامی مجلات اگر دراصل علامت اختصاری بکار رفته، درتر باید عنوان کامل را آورد ولی در حاشیه همان علامت اختصاری را نقل کرده. ـ اگر درمتن *JA* و یا *ZDMG* آمده درترجمه باید نوشت «مجلهٔ آسیائی» و«مجله اند خاورشناسی آلمان» ولی در حاشیه باید *JA* و *ZDMG* را قید کرد. (اسم کامل مجا که برای آنها علائم اختصاری بکار رفته در اول مجلدات دانشنامه میآید.)
مثلاً در ترجمهٔ
Rudi Paret 'Das islamische Bilderverbot und die Schia', *ZDMG* 1970, S 272-73
در متن باید نوشت: رودی پارت، ' شیعه ومنع صورت نگاری دراسلام' در «مجلهٔ اند خاورشناسی آلمان»، ۱۹۷۰، دوم، ۷۳-۲۷۲ و در حاشیه:
ıdi Paret 'Das islamische Bilderverbot und die Schia' *ZDMG*
ودر ترجمهٔ
-Tha'alibī, *Hist. des rois des Perses*, publié et traduit par H. Zoten-rg, 318

۶

باید اسم اصلی کتاب را ذکر کرد (نه « تاریخ شاهان ایران ») و چون در این طبع صفحات متن و ترجمه یکی است و بنابراین ص ۳۱۸ ناظر به متن عربی هم هست باید عنوانی را که در ترجمه میاید میان [ ] قرار داد و بنابراین چنین نوشت :
ثعالبی ، [غرر اخبار ملوك الفرس][1] طبع و ترجمهٔ زوتنبرگ ، ۳۱۸ .

نقل مرجع اصلی در حاشیه بخط لاتین در اینگونه موارد نادراً لازم خواهد بود .

۴ ـ اگر ترجمهٔ عنوان مجله یا اثر دیگری میسر نشود باید عین آنرا در حاشیه آورد .

۵ ـ در مورد آثار معروف مثل « تاریخ ادبی ایران » تألیف براون و « تاریخ ادبیات عربی» تألیف بروکلمان و « تاریخ شعر عثمانی» تألیف گیب ، نقل اصل اسم کتاب یا مؤلف در حاشیه ضروری نخواهد بود .

۶ ـ در مواردی که اسم مرجعی در متن به صورت ملخص آمده و ترجمه‌عنوان کامل کتاب مناسب باشد ، باید عنوان کامل را آورد . مثلاً اگر این مرجع ذکر شده باشد : v. Houtsma, *Recueil*, 108
در ترجمه میتوان نوشت :
← هوتسما، «منتخب متون مربوط به تاریخ سلجوقیان» ، ۱۰۸ ، و در حاشیه تلخیصی را که در متن اصلی آمده ذکر نمود .

۷ ـ عنوان کوتاه مجلاتی را که علم شده‌اند ، مثل«موزئون » و ترجمهٔ آنها کمکی به خواننده نمی کند یا ترجمهٔ مناسبی در فارسی ندارند باید به خط فارسی نقل نمود .

۸ ـ ترجمهٔ عنوان مقالات را باید در علامت نقل ساده قرار داد (بخلاف ترجمهٔ اسامی کتب و اسامی مجلات که در علامت نقل مضاعف قرار می گیرند) .

۹ ـ کلمهٔ «چاپ» را هم برای اشاره به سال و محل و دفعات انتشار اثری بکار میتوان برد وهم برای اشاره به مصحح کتاب . مثلا چاپ ۱۲۹۸ و چاپ قاهره و چاپ سوم و چاپ محمد قزوینی . ولی اگر امکان اشتباه باشد باید «بکوشش » را برای اشاره به مصحح کتاب بکار برد . مثلاً «چاپ سوم ،بکوشش محمد قزوینی» و « چاپ لیدن ، بکوشش براون »[2] .

د . ملاحظات دیگر

۱ ـ کلیهٔ اسامی خاص (جزآنها که مشهور است و محتاج اِعراب نیست) و همچنین کلمات و اصطلاحات نامأنوس را باید با اعراب دقیق ذکر کرد . علامت

---

۱ ـ عنوان کامل کتاب قدری مفصل‌تر است ولی مشهور ملخص آنست. حتی درین مورد [غرر اخبار] و یا [غرر] نیز میتوان نوشت.

۲ـ درمجلدات آیندهٔ دانشنامه «طبع» درترجمهٔ edition و «چاپ» در ترجمهٔ printing انگلیسی و mpression فرانسوی بکار خواهد رفت.

تشدید و مدّرا همه جا قید باید کرد . درمواردی که با وجود اعراب امکان اشتباه باشد باید صورت لاتینی کلمات را نیز در حاشیه آورد .

۲ ـ هر جا بتوان بجای ویرگول واو عطف بکار برد بهتر است از بکاربردن ویرگول خودداری شود. مثلا: «از اخلاف تیمورالغ بیک و شاهرخ و سلطان حسین بایقرا در خور ذکرند». قواعد نقطه گذاری انگلیسی و فرانسه و آلمانی هیچیک کلاً بر فارسی قابل تطبیق نیست . در فارسی میزان بکار بردن ویرگول عموماً مکث در قرائت است و به هر حال نباید در استعمال آن افراط کرد .

۳ ـ در مواردی که غرض مؤلف نقل حرف بهحرف است (transliteration) نه نقل تلفظ (transcription) باید کلمه را با حروف اول نوشت و حروف را با خط کوتاه از هم جدا کرد مثلاً : م ـ ل ـ ک ـ ن ـ MLKN (و این عموماً در مواردی است که اعراب یا قرائت کلمه روشن نباشد).

٤ ـ درمواردی که مقالهای از طبع اول دایرةالمعارف اسلام را دیگری درطبع دوم با اضافات و اصلاحاتی تحریرکرده است باید امضاء مؤلفین را با علائم اصلی بکار برد. مثلاً : ([R. H. Gibb [W. Barthold) که حاکی از تحریر مقالهٔ بارتولد است توسط گیب .

۵ ـ درکلماتی مانند «بدین» و «بخصوص» و «بوسیله» و «بموجب» و «بمنظور» و « بنظر » ، و درقیود عموماً ، و در افعالی مانند « بکار بردن » ارجح است که «به» را چسبیده نوشت. درمواردی که «به» مفعول بواسطهای را مشخص می کند مثل «به زنجان گسیل داشت» و «به او سپرد» و «به بهرام گفت» مرجح است که «به» را جدا نوشت[1] .

۶ ـ عدد قرن را در ترجمه باید با حروف نوشت ، حتی اگر در اصل بعدد باشد . مثلا قرن چهارم/دهم و هفتم/سیزدهم.

۹ ـ تألیف مقالات

در تألیف مقالات، دانشنامه بیش از هر چیز باین معنی توجه داشته است که مقالات عینی و علمی ومبتنی بر منابع دست اول و تحقیق درست باشد وبتوسط دانشمندان صالح تألیف شود و از مبالغه که با روح علمی سازگار نیست برکنار بماند.

دانشنامه ذکر دقیق مآخذ را درمتن مقالات و هم چنین در فهرست مراجع که درآخر مقالات میآید بخصوص تأکید نموده. مواد ذیل از « راهنمای تألیف مقالات » که برای مزید اطلاع خوانندگان درج میشود ناظر باین معنی است:

[1] ـ این ترجیح در جزءهای آتی دانشنامه رها شده است.

در فهرست مآخذ که در ذیل مقالات میآید باید از قید منابع عمومی بدون تعیین صفحاتی که مربوط به مطلب است خودداری نمود ، مگر آنکه تمام کتاب و یا مقاله مربوط به عنوان مقاله باشد .

ارجاعات لازم به مآخذ اصلی را باید حتی‌المقدور در متن مقاله قرار داد . مثلا : || ثعالبی برخلاف غالب منابع اسلامی « گرشاه » لقب کیومرث را چنانکه باید به « ملک‌الجبل » یعنی پادشاه کوهستان ترجمه کرده‌است ([غرر]، ۳). || و یا : || صورت پهلوی ضحاك در [بندهشن] (باهتمام بهرام گور انکلساریا، بیست وهفتم، بند ۹ ، ص ۲۰۰ و جز آن) « دهاك » آمده و حمزهٔ اصفهانی (چاپ برلین ، ۲٤) «ده‌اك» ضبط کرده ولی در معنی آن به اشتباه جزء اول را عدد ده گمان برده . طبری (یکم ، ۲۰۳) و ثعالبی ([غرر]، ۱۷) ضحاك را مشتق از « ازدهاق » شمرده‌اند . ||

در مورد کتبی که مشهور نیست و همچنین مقالات ، باید ترجمهٔ فارسی‌عناوین را در متن و صورت خارجی را در حاشیه قید نمود .

مثلا : || هنینگ ، ‹فصل نجومی بندهشن› در « مجلهٔ همایونی تحقیقات‌آسیائی» ۱۹٤۲ ،٤۸-۲۲۸ . || یا : || یوستی ، « نامنامهٔ ایرانی » ، لایپزیگ ، ۱۸۹۰ . || در حاشیه صورت اصلی آنها اینطور نقل خواهد شد :

1 W. B Henning, 'An Astronomical Chapter of Bundahishn,' *JRAS*.

2. Ferdinand Justi, *Iranisches Namenbuch*.

در صورت لزوم میتوان درفهرست مآخذ تقسیماتی کرد. مثلا در مورد فردوسی باید اول چاپ‌های معتبر شاهنامه و بعداً منابع اصلی وکهن در بارهٔ وی ودر آخر منابع تحقیقی اخیر در بارهٔ فردوسی را ذکر نمود .

درفهرست مآخذ که ذیل مقالات میآید باید منبع اصلی را به هر زبانی که هست ذکر نمود و بعداً ترجمهٔ آن را (اگر ترجمهٔ فارسی معتبردارد) مثلا :

A. K. S. Lambton, *Landlord and Peasant*, 1953, P. 49

(ترجمهٔ منوچهر امیری : [مالك و زارع] ، ۱۱۰).

۱۰ ـ نام دانشنامه

نام «دانشنامه» برای اثر حاضر بر «دایرةالمعارف» ترجیح داده شد از آنرو که اولاً معنی آن منطبق با مقصود است. ثانیاً عنوانی کوتاهتر است وآسان‌تر تلفظ میشود . ثالثاً با شیوهٔ نثر معاصر و سلیقه‌ای که در ایام اخیر در نامگذاری غلبه دارد هم‌آهنگ است. رابعاً در زبان فارسی سابقهٔ قدیمی دارد (مثلاً [دانشنامهٔ علائی] ابن‌سینا و [دانشنامهٔ شاهی] محمد امین استرابادی که ذکر آنها گذشت (ص ۱۱ ، حاشیهٔ ۲).

۱۱ ـ نقائص جزء حاضر

دستگاهی که نظر به کمال دارد نمیتواند از نقایص کار خود غفلت نماید . نقص عمدهٔ این جزء آنست که عناوین آن هنوز چنانکه منظور نظر دانشنامه بوده است جامع نیست ، چنانکه مثلاً مقالات آذر و آتشکده و آذرگشنسب و آس و آرامی و آیش که حقاً میبایست درین جزء می‌آمد موکول ببعد گردیده و یا در مورد مقالات آخوند و آئین که محتاج تکمله‌اند فعلاً به ترجمهٔ آنها از دایرهالمعارف اسلام اکتفا شده است.

علت اساسی این معنی اینست که راه دانشنامه راه ناکوفته‌ایست و نوشتن بسیاری از مقالات محتاج تحقیق تازه و اصیل است که زمان میخواهد و یافتن متخصص برای برخی عناوین آن آسان نیست. فضلای ایران که دانشنامه میکوشد چندانکه ممکن است ازتحقیقات آنان برخوردار شود درین ایام بیش ازحد گرفتار و کم فرصت‌اند وتدریس و ترجمه وهم چنین تصحیح انتقادی کتب وقت گرامی بسیاری از آنان را بخود تخصیص میدهد. البته ممکن بود که این نقص را با تعویق انتشار این جزء برطرف نمود ولی اصلح آن بنظر رسید که این جزء بصورت کنونی انتشار یابد و تکمیل آن در چاپهای بعدی صورت بگیرد.

کار دیگری که باید در جزءهای بعدی انجام بگیرد یکدست کردن ترجمهٔ عنوان کتابها و مجلات و نشریه های معروف است تا در ارجاع به آنها تنها یک عنوان بکار برود، ومثلاً درارجاع به *BSOAS* یکجا «نشریهٔ مدرسهٔ علوم شرقی وافریقائی» و جای دیگر « مجلهٔ مدرسهٔ تحقیقات شرقی و افریقائی لندن» بکار نرود و ترجمهٔ *Grundriss der iranischen Philologie* یکجا «اساس فقه‌اللغهٔ ایرانی» وجای دیگر « طرح فرهنگ ایران » نیاید. در جزء حاضر با آنکه مهذبان مقالات باین نکته توجه نموده‌اند ، در وحدت کامل اینگونه تراجم اصرار نورزیده‌اند.

امید است که درچاپهای بعدی برخی نقائص دیگری که ممکن است درترجمه یا تألیف یا تهذیب روی داده باشد اصلاح شود و دانشنامه با برخورداری از انتقادات صاحبنظران بتدریج به کمال نزدیک شود.

۱۲ ـ همکاران دانشنامه

در ترجمه و تألیف مقالات دانشنامه عده‌ای از دانشمندان ایرانی و خارجی همکاری نموده‌اند و دانشنامه در این جزء بخصوص از آثار دانشمندان ایرانی برخوردار

شده است. نام مؤلفان در ذیل مقالات آنان آمده است. نام مترجمان مقالات در فهرستی که شامل نام همکاران دانشنامه اعم ازمؤلفان و مترجمان است قید گردیده ولی از تعیین نام آنان در ذیل مقالات خودداری شده و این یکی برحسب تمایل برخی از آنان و دیگر ازآنروست که مهذّبان دانشنامه بمنظور تأمین وحدت نسبی سبک و اعمال اصولی که دانشنامه پیشنهاد خود ساخته گاه در ترجمهٔ مقالات تصرفات بسیار کرده‌اند و دانشنامه انصاف ندانسته است که مسئولیت این تصرفات را بعهدهٔ مترجمان گرامی بگذارد.

در تهذیب و تدوین این جزء از دانشنامه اینجانب بخصوص ازهمکاری گرانبهای آقایان **علی اشرف صادقی** و **منوچهر کاشف** و **فتح‌الله مجتبائی** و **حشمت مؤید** برخوردار بوده‌ام. آقای **محمدحسن جلیلی** در تنقیح و آماده کردن نسخ برای طبع و آقای **کمال اجتماعی** در تصحیح مطبعی‌قسمتی ازمقالات دقت مخصوص بکار برده‌اند. چاپ دانشنامه درمطبعه بانک ملی ایران‌و با جدیت مشکورکارکنان آن و زیر نظر صائب آقای **عبدالله سیار**، مدیر ادارهٔ طبع ونشربنگاه ترجمه ونشرکتاب انجام گرفته است. وظیفهٔ خود میدانم که امتنان خود را ازکوشش صمیمانهٔ این همکاران گرامی و اعتقاد راسخ آنان بکار درست ابراز بدارم. هم چنین بایدازتذکراسودمنددوستان‌دانشمندم‌آقایان **ایرج افشار** و **احمد تفضلی** و **عباس زریاب** و **غلامحسین یوسفی** در انتخاب عناوین وگزیدن مؤلفان مقالات اظهارامتنان نمایم. بخصوص باید تشکر خودرا ازاهتمام آقای **احمد آرام** درترجمهٔ قسمت اعظم مقالات دایرة‌المعارف اسلام، خاصه مقالات دشوار آن، ابراز بدارم.

هم چنین در اینجا باید ازآقای **حسن ذوقی**، از خادمان دیرین و استوار فرهنگ ایران، که در حسن جریان امور اداری دانشنامه بذل جهد مخصوص نموده‌اند و نیز از آقای**مرتضی‌مدرسی** که درآغازکار دانشنامه باصمیمیت با اینجانب همکاری داشتندیاد کنم.

۱۳ ـ سپاسگذاری

درسال ۱۳۵۲ اوامر اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر دایر به تدوین دانشنامه شرف صدور یافت و درعهدهٔ بنیاد پهلوی قرارگرفت. وظیفهٔ خود میدانم که کمال امتنان خود را از جناب آقای مهندس **جعفر شریف امامی** نایب‌التولیهٔ عظمای بنیاد پهلوی که در اجرای اوامر همایونی از بذل هیچگونه کمک درپیشرفت کار دانشنامه دریغ ننموده‌اند ابراز بدارم.

هم‌چنین برخود فرض میدانم که امتنان قلبی خود را از جناب آقای **امیرعباس هویدا** ، نخست‌وزیر ، که با فراهم ساختن اسباب این تألیف پیشرفت آنرا تسهیل نمودند و با علاقهٔ دیرینی که بامور علمی دارند این اثر را ازمدد و پشتیبانی خود برخوردار ساختند ابراز بدارم.

امید اینجانب اینست که کیفیت دانشنامه وفایدهٔ آن درخور حسن ظن کسانی باشد که در آن بنظر عنایت نگریسته‌اند.

احسان یارشاطر

With the Compliments of
The Cultural Counsellor
to
The Iranian Embassy
New Delhi

راهنمای کتاب

صاحب امتیاز
احسان یارشاطر

مدیر مسؤول
ایرج افشار

جلد هفدهم

۱۳۵۳

از انتشارات «انجمن کتاب»

تهران ـ ۱۳۵۳

داستان رستم و سهراب

مجتبی مینوی

سه سال است که به همت وزارت فرهنگ و هنر بنیاد شاهنامهٔ فردوسی تأسیس شده است، بدین منظور که نخست شاهنامه‌ای منقح که نزدیک‌ترین متن باشد بدانچه حکیم فردوسی فرموده است چاپ شود و سپس بر آن اساس تحقیقات دیگر در باب این سند ملی انتشار یابد. مجتبی مینوی که مدیر و ناظر بنیاد و بنیادگذار اصول کارهای علمی بنیاد است توفیق یافته است که بطور نمونه بخشی از شاهنامه، قصهٔ رستم و سهراب را به چاپ رساند. مقدمه‌ای که دربارهٔ این قصه به قلم ایشان در صدر کتاب آمده است به مناسبت اهمیت تحقیق در اینجا نقل می‌شود.

شاهنامهٔ فردوسی عالیترین اثر و نتیجهٔ آن نهضت ملی و فرهنگی عظیمی است که در قرن چهارم هجری در ایران آغاز گردید. زبان فرس جدید یا فارسی دری که بعد از استیلای عرب بر ایران تولد و تکامل یافت رفته رفته بنیه‌ای حاصل کرده و قابل آن شده بود که در انواع علوم و فنون ورشته های معرفت بدان زبان کتابها نوشته شود. شعرائی از قبیل ابوشعیب و ابوشکور و حنظله و خجسته و دقیقی و رودکی و شاکر جلاب و شهید و طیان و عماره و منجیك و دیگران ظهورکرده بودند و غزلها و قصیده‌ها ومثنویها گفته بودند، وزیران مانند ابوالفضل بلعمی و ابوعبدالله جیهانی و ابوعلی بلعمی به ترجمه و تألیف کتب اهتمام ورزیده بودند، کتابها در تفسیر قرآن ودر فقه و اعتقادات و طب و تاریخ وجغرافیا و داستان حماسی پهلوانان قدیم ایران نوشته شده‌بود و بذر فرهنگی وسیع و بارور که وسیلهٔ بیان ونشر و اشاعهٔ آن زبان فرس جدید یا پارسی دری بود درزمین خراسان وبتدریج در سایرشهرهای ایران پراکنده شده بود.

سرداری به نام ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی که از حدود ۳۲۰ در طوس بزرگی وفرماندهی داشت درصدد برآمد که جمعی از اهل علم واطلاع را وادار به تألیف کتابی بنماید درباب تاریخ ایران پیش از اسلام به پارسی دری. پس دستور داد که دستور او ابو منصورالمعمری نظارت کند و به اهتمام او این کتاب نوشته شد ودرمحرم ۳۴۶ بپایان رسید. مقدمه‌ای که بر این کتاب نوشته بودند به دست ما رسیده است و نام چهارتن ازکسانی که در نوشتن آن

همکاری کرده‌اند در آن مقدمه مذکوراست: شاج یا ساخ یا ماخ پسر خراسانی از هری، یردان‌داد پسر شاپور از سیستان، ماهوی یا شاهوی خورشید پسر بهرام از نشاپور، شادان پسر بردین از طوس. این کتاب را گویا شاهنامه نام نهاده بودند، که ما در این مقدمه آن را شاهنامهٔ بنثر یا شاهنامهٔ ابومنصوری می‌خوانیم.

غیر از این کتاب ، شاهنامه‌های دیگری نیز بوده است ، از آن جمله شاهنامه‌ای به نثر به انشای ابوالمؤید بلخی وشاهنامهٔ ابوعلی محمد بن احمد بلخی، و شاهنامهٔ منظوم مسعودی مروزی که سه بیتی از ابیات آن در کتاب البدء والتاریخ مقدسی نقل شده است و بنابراین پیش از سال ۳۵۵ هجری که سال تألیف کتاب مقدسی است انشا شده بوده است.

مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری مذکور را پروفسور نلدکهٔ آلمانی و سید حسن تقی زاده ومیرزا محمد قزوینی ازپردهٔ خفا به ظهور آوردند و قزوینی آن را از روی نسخه‌های خطی مختلف تصحیح کرد ومنتشر ساخت. واطلاعات مربوط به این شاهنامه و سایر شاهنامه‌های فارسی را که در عهد آل سامان تحریروانشاشده بودهمان سه محقق جمع کرده ودر کتابهای مختلف نوشته‌اند. خود آن شاهنامهٔ ابومنصوری از میان رفته است ولی کتابی به عربی در دست داریم‌تألیف ابومنصورحسین بن محمدمرغنی ثعالبی موسوم به تاریخ غررالسیر که جلد اول آن تحت عنوان غرراخبار ملوك الفرس وسیرهم با ترجمهٔ فرانسه به اهتمام زتنبرگ در پاریس به چاپ رسیده است. دراین‌کتاب ازصاحب‌کتاب شاهنامه یاد میکند و به احتمال قوی مراد ازآن مؤلف همین شاهنامهٔ ابومنصوری است. حتی ظن قریب به یقین می‌رود که اخبار مربوط به شاهان ماقبل اسلام ایران که در این غررالسیر مندرج است ترجمه‌گونه‌ای باشد ازهمان‌شاهنامه، منتهی با مراجعهٔ به مآخذ دیگر واستفاده ازآنها .

از جملهٔ کتابهای حاوی قصص و داستانهای تاریخی که در اواسط قرن چهارم به فارسی دری نوشته شد دوکتاب مخصوصاً باید ذکر شود، یکی‌ترجمهٔ فارسی تفسیر طبری است‌که در ۳۵۰ هجری ابوصالح منصور بن نوح امر کرد آن را فراهم‌آوردند، و دیگری ترجمهٔ تاریخ طبری است‌که در ۳۵۲ هجری به اهتمام ابوعلی بلعمی وزیر همان پادشاه سامانی تهیه شد. در این دو کتاب هم مبلغی از تاریخ داستانی ایران آمیخته به قصه‌های اسرائیلی و عیسوی و اسلامی مندرج بود. مطلب‌را میتوان چنین بیان‌کرد‌که تاریخ طبری وتواریخ

مانندآن مثل کتب یعقوبی ودینوری ومسعودی وحمزهٔ اصفهانی مجموعه‌هائیست از داستانهای اسرائیلی و ایرانی و عرب، و نویسندگان آنها سعی کرده‌اند که شاهان و رجال هر یك از این ملل، از حیث زمان، درردیف سلسلهٔ عمومی شاهان ورجال عالم در محل خود قرار گیرند، ودرترتیب تاریخی وقایع، تقدم وتأخر ومعاصربودن ایشان معلوم شود، وحتی‌بعضی بر بعضی دیگر تطبیق شوند، این اختلاط حتی در ترجمهٔ فارسی تاریخ طبری هم دیده می‌شود، و هر که‌این کتاب وکتابهای مربور دیگر را بخواند انبیای بنی‌اسرائیل و شاهان حمیر و ملوك افسانه‌ای عرب و رجال و شاهان ایران را در ردیف یکدیگد می‌بیند و با همهٔ اساطیر ملل مشرق (نه مغرب که یونان و روم باشد) روبرو می‌شود .

تنهاکتابی ازکتابهای آن دوره که این حال را ندارد وداستانها ورجال آن بکلی از قصص و اسامی اشخاص غیر ایرانی خالیست و وقایع آن فقط به وقایع و اساطیر قوم ایرانی مربوط است شاهنامهٔ فردوسی است. آیااین کاررا فردوسی‌خودکرده‌است یادرشاهنامهٔ ابومنصوری هم قبل از او بدین ترتیب عمل شده بوده که‌داستانهای ملل‌دیگررا از میان‌داستانهای‌ایرانی‌خارج کرده باشند؟

بنده نمی‌دانم و وسیله‌ای از برای تحقیق نـدارم ولی حدسی مـی‌توانم برنم که مبتنی بر دلیل و قرینه باشد . حدس اینست که آن چهار زردشتی که نام بردم این دخالت را داشته‌اند که قصه های غیر ایرانی و تاریخ اقوام غیر ایرانی را در کتاب خود، یعنی شاهنامهٔ ابومنصوری، نیاوردند. قرینه و دلیل بر این حدس اینست که: در آن غرراخبار ملوك الفرس هم که پیش ازین یاد کردم و درحدود سال چهارصد وچند هجری تألیف شده است فقط تاریخ ایران مندرج است و نه‌آمیخته باقصه‌های اقوام دیگر است و نه هیچ یك از پادشاهان ایرانی را با ملوك و انبیای بنی‌اسرائیل تطبیق کرده و هـم زمان گفته است و صریحاً یکی بودن سلیمان و جمشید را ردکرده است. من گمان می‌کنم این امر عـلاوه بر آنکه ناشی از اجتهاد و تحقیق مؤلف است مبنی بر متن همان شاهنامهٔ ابومنصوری نیز بوده باشد.

بعد از آنکه این شاهنامهٔ نثر فارسی نوشته و شایع شده بود دقیقی‌شاعر که ظاهراً تا حدود ۳۶۵ زنده بوده است در صدد این برآمده است کـه آن کتاب را به نظم‌آورد، و محتمل است که از ابتدای پادشاهی گشتاسپ آغـاز کرده باشد و نزدیك به هزار بیتی منظوم کرده و سپس به دست بندهٔ خویش کشته شده باشد.

فردوسی که از داستان تألیف آن شاهنامهٔ بنثر واین اقدام دقیقی بمنظوم کردن آن و ناتمام ماندن منظومهٔ دقیقی آگاه بوده است و طبع شعر داشته است و علاقه‌مند به باقی گذاشتن اثری منظوم مربوط به تاریخ داستانی ایران و سرگذشت پهلوانان باستان بوده است به جستجو از آن شاهنامهٔ منثور و آن اشعار دقیقی که شنیده بوده است پرداخته و عاقبت آن هر دو را بدست آورده و دامن همت به کمر زده است که یك شاهنامهٔ منظوم سازد ، از دقیقی شکر گزاری می کند که‌دراین‌کار رهبراو بود، وازدوستان دیگر تشکرمی‌نماید که در فراهم آوردن وسایل و اسباب‌کار با او همراهی کردند .

مأخذ و مبنای عمدهٔ شاهنامهٔ فردوسی همین کتاب نثری بوده است که به امر ابومنصورمحمد بن عبدالرزاق طوسی ظاهراً در شهرطوس نوشته بوده‌اند ابومنصور در سالهای ۳۴۹ تا ۳۵۱ دو سه بار به مقام سرداری و سپهسالاری خراسان رسید و عاقبت به زهر او را کشتند. ولی شخصی که به نام ابومنصور ابن محمد در دیباچه شاهنامهٔ فردوسی ذکر شده است، وفردوسی می گوید که به من یاری کرد مسلماً این ابومنصور نبوده است.

گذشته از شاهنامهٔ ابومنصوری مأخذ دیگری نیز ظاهراً در دست فردوسی بوده است که بعضی ازداستانهای شاهنامهٔ خود را ازآنها گرفته است، زیرا که این قصه‌ها (مثل داستان منیژه و بیژن، و همین داستان سهراب و رستم) ظاهراً در شاهنامهٔ ابومنصوری نبوده است و در غررالسیر و تاریخ طبری و ترجمهٔ بلعمی از طبری هم نیامده است.

فردوسی بیست سالی از عمر خود را صرف نظم‌کردن این داستانها کرد و در ۳۸۴ هجری یك دورهٔ کامل تاریخ شاهان به پایان رسانید . اشاره‌ای که به نامهٔ باستان می‌کند، یامی‌گوید از گفتار دهقان به نظم می‌آورم ، یا از دفتر به گفتار خویش آورم (وغیره) گویا همگی اشاره به همین شاهنامهٔ نثر ابومنصوری است. ولیکن مکرر در شاهنامه به مأخذها و اشخاصی اشاره‌کرده است که به احتمال قوی غیر از آن کتاب در نظر بوده است . مثلا اینکه در ابتدای همین داستان رستم و سهراب می گوید:

ز گفتار دهقان یکی داستان　　　بپیوندم از گفتهٔ باستان

و در ابتدای داستان منیژه و بیژن می‌سراید:

مرا مهربان یار بشنو چه گفت

ازان پس که با جام گشتیم جفت

بپیمای می تا یکی داستان
ر دفتر برت خوانم از باستان
بدان‌سرو بن گفتم‌ای ماهروی
مرا امشب این داستان بازگوی
مرا گفت‌کر من سخن‌بشنوی
به شعر آری از دفتر پهلوی
بخواند آن بت‌مهربان داستان
ر دفتر نوشته گه باستان

و در ابتدای داستان رستم و شغاد گوید

یکی پیر بد نامش آزاد سرو
که با احمد سهل بودی به مرو
دلی پر ز دانش سری پر سخن
زبان پر ز گفتار های کهن
کجا نامهٔ خسروان داشتی
تن و پیکر پهلوان داشتی
به سام نریمان کشیدی نژاد
بسی داشتی رزم رستم به یاد
چنین گوید آن پیر دانش‌پژوه
هنرمند و گوینده و با شکوه

و بار در سرگذشت سرگش و باربد ازقول پیری صدو بیست ساله مطلب نقل می‌کند

چنین گفت روشن دل پارسی
که بگذشت سال ازبرش چارسی

و اما دهقان در شعر فردوسی گاهی به همان معنی به کار رفته است که امروز استعمال میکنیم یعنی برزگر و کشاورز و درخت کار، مثل این بیت:

یکی بوستان بد در اندر بهشت
به بالای او سرو دهقان نکشت

و گاهی به معنی ایرانی در مقابل تازی وغیر ایرانی، چنانکه دراین دو بیت:

از ایران واز ترك و از تازیان نژادی پدید آید اندر میان

نه دهقان نه ترك و نه تازی بود

سخنها بکردار بازی بود

و باز در داستان زن خواستن فریدون از برای فرزندان خویش ، که جندل

ز دهقان پرمایه کس را ندید

که شایستهٔ آفریدون سزید

ناچار دختران پادشاه یمن را برای ایشان گرفت. همچنین ابوحنیفهٔ اسکافی در قصیدهٔ خویش می گوید.

مأمون آنك ز ملوك دولت اسلام

هرگز چون او ندید تازی ودهقان

ولیکن معنی اصلی این کلمه غیر از این هر دو بوده است . در جامعهٔ ایرانی **دهقانان** طبقه‌ای ازمردمان ایران بوده‌اند صاحب مقام اجتماعی خاص: طبقهٔ نجبازادگان درجهٔ دوم که قوت و قدرت ایشان باز بسته به این بوده است که ادارهٔ محل خویش را ارثاً به عهده داشته باشند از امور نظامی و لشکری دور بودند و تنها به دفاع از ولایتی که دران سکنی داشتند مکلف بودند، و بدین سبب در حکم حلقه‌های لاینفك زنجیرهٔ دولت بودند. اگرچه در حوادث عظیم تاریخی کمتر ظاهر می‌شوند از آنجا که مبنی و اساس اداره و ترکیب دولت بودند به اندازهٔ **بزرگان** که اعیان و اشراف درجهٔ اول مملکت باشند قدر و اعتبار داشتند صاحب مجمل التواریخ می‌گوید که «جهان پهلوان بزرگتر مرتبتی بوده است از بعد شاه ، و از فرود آن پهلوان وسپهبد ، بر آن سان که اکنون امیر گویند و امیر سپاه سالار، و مرزبان صاحب طرفان را خوانده‌اند، و دهقان رئیسان و خداوندان ضیاع و املاك را» (چاپ طهران ص ۴۲۰)؛ و در همان کتاب گفته است که قباد فیروزدختر دهقانی را به زنی گرفت، آن زن بار آورد، قباد فرمود که از نژاد دهقان بازجوئی کنند، معلوم شد که از تخم آفریدون است ، فرزندی را که از دختر او بدنیا آمد نوشیروان نام نهاد. (ایضاً ص ۱۹۱)

از تحقیقی که کاترمر وکریستنسن در بارهٔ دهقانان کرده‌اند بر می‌آید که مقدار ملك مزروعی که به ارث به دهقان می‌رسیده است غالباً چیز قابلی نبوده ، و گاهی خود دهقان امتیازی نداشته است جز همین قدر که در میان روستائیان حوزهٔ خویش اول بوده است. وضعی را که ملاکین و اشراف درجهٔ

اول نسبت به روستائیان داشتند دهقانان نداشتند، بلکه فقط نمایندهٔ حکومت بودند . وظیفهٔ عمدهٔ ایشان جمع خراج بود، و این مخصوصاً به سبب معرفتی بود که به حال مملکت و مردمان داشتند، و می‌توانستند مخارج تکلفات دربار و جنگهای پر مصارف را از مملکتی که عموماً کم حاصل است در آورند بی‌آنکه مردم را گرانبار و مستأصل کنند.

در اخبار فتوحات عرب درایران بمناسبت هجوم عربان بربلاد ونواحی مختلف و مصالحه‌هائی‌که بین ایشان و ایرانیان پیش می‌آمد ذکر دهقانان آن بلاد مکرر دیده می‌شود (مثلا در فتوح‌البلدان والاخبارالطوال و تاریخ‌طبری) و پس از مستقر شدن ذاتجیس با وجودی که ایران بدان وضع بهیمی و خشن دچار غصب و نهب ایشان شده بود عربان نتوانستند بر ایرانیان هیچ مبلغی بر سبیل مالیات تحمیل نمایند مگر آنکه با دهقانان پیمان ببندند

مأخذمطالب مذکور کتاب شاهنشاهی ساسانیان‌است ازتألیفات کریستنسن و مقدمهٔ ژول مهل بر ترجمهٔ فرانسوی شاهنامه و مقالات کاترمر . کریستنسن میگوید: اینکه در تشبیه اعضای چهار گانهٔ هیأت اجتماعیهٔ ایران به اعضای بدن، کشاورزان را در حکم تن یا شکم دانسته‌اند نباید گمان کرد که مراد حقیقةً طبقهٔ برزیگران واقعی بوده است . مراد ملکداران آریائی نژاد است که سمت لشکری نداشته‌اند ، یعنی طبقهٔ دیهکانان . این طبقه در هر وقت و زمان میبایست نزد معلمین دینی بخوبی تربیت و تهذیب یافته باشند و حافظ سنت و فرهنگ قوم ایرانی باشند، چنانکه تا قرنها پس از سقوط شاهنشاهی ساسانیان، روایاتی از تواریخ و داستانهای ملی را آنچنان که به دین پیوسته و باز بسته بود حفظ کرده بودند . در مرافعات مابین مردم هر قریه غالباً دهگان بود که حکومت میکرد ووظیفهٔ قاضی صلح را انجام می‌داد، وتشکیلات کشوری ولایات تماماً متکی به همین اعیان درجهٔ دوم یعنی دهقانان بود که پایه‌های ثابت اجتماع بودند

فردوسی در بیان خردمندی اردشیر و کارهای او از جملهٔ تأسیسات و رسوم عهد او یکی هم این را میشمارد که اگر دهقانی تنگدست می‌شدوکارش از هستی به نیستی میکشید شاه ازگنج خویش به او خواسته و خانه و زمین و بنده و هر چه از برای زندگانی او در خورد پایه‌اش لازم بود می‌بخشید . این مسلماً رسمی است که تاآخر عهد ساسانی برقرار بوده است وشاید اساس آن هم قبل از عهد اردشیر نهاده شده بوده است.

طبری در ضمن اخبار مهاجرت یزدگرد سوم ازمدائن به خراسان میگوید که به فارس وسپس به کرمان رفت، دهقان کرمان از وی خواست که درکرمان بماند. اما او رد کرد، و بدین سبب دهقان کرمان هم آنچه راکه یزدگرد از وی خواسته بود به او نداد و او را ازکرمان بیرون کرد. از آنجا به سیستان و سپس به مرو رفت و از پسران دهقانان جمعی به سمت گروگان همراه او بودند. و ازرؤسای ایشان فرخزاد نیز با او بود. درمرو با شاهان سرزمینهای اطراف چون صاحب چین و ملك فرغانه و ملك کابل و ملك خوز مکاتبه کرده از ایشان استمدادکرد که با وی بر ضد عرب یاری کنند ؛ و دهقان مرو در آن زمان ماهویه بن مافناه[1] بن فید بود . که پدر براز بود. و ماهویه پسر خویش یعنی برازرا بهدهقانی مرو گماشته بود،.... و یزدجرد بعدازآنکه برازدهقان مرو را دید در صدد این بر آمد که او را از دهقانی بردارد و برادر زادهٔ او (ماهویه) راکه سنجان باشد به دهقانی مرو بگمارد... (الی آخر). به ما بعد نیز رجوع شود.

در تاریخ سیستان می گوید وقتی که عبدالعزیز بن عبدالله از جانب عبدالله ابن زبیر به سیستان آمده بود روزی رستم بن مهرهرمزد مجوسی پیش او اندر شد و بنشست، و متکلم سیستان او بوده بود، عبدالعزیز گفت دهاقین را سخنان حکمت باشد، ما را ازآن چیزی بگوی.... (الی آخر).

بلاذری و طبری از قول علی بن محمد مدائنی نقل میکنند که ماهویه ابراز (ماهویه ابوبراز؟) مرزبان مرو بعد از وقعهٔ جمل نزدعلی بن ابیطالب رفت و به صلحی که با ابن عامر کرده بود مقر آمد ، علی نامهای خطاب به دهقانان مرو و اسواران وجند سالاران (بلاذری دارد : الدهشلارین) و همهٔ ساکنین مرو نوشت باین عبارت که: بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم، سلام علی من‌اتبع الهدی اما بعد، فان ماهویه ابرازمرزبان مروجاءنی وانی رضیت عنه ، وکتب سنة ۳۶. از این خبر میتوان استنباط کرد که دهقان بعد ازآنکه ترقی میکرده است مرزبان می‌شده است، و نیز ابراز شاید لقب ماهویه بوده است گذشته از اینکه پسرش هم براز نام داشته است.

باز در تاریخ طبری در حوادث سال ۲۲۳ آمده است که معتصم خلیفه پس‌از قتل بابك درسامرا برادربابك، عبدالله، را بههمراهی ابن شروین طبری

---

[1] ــ مافناه ــ ماه پناه، مثل ایزد پناه و مهرپناهك. در ابن خرداد به (۲۲۵) و ابن رسته (۱۸۷) ماهنه آمده است.

نزد اسحق بن ابراهیم خلیفهٔ خویش در بغداد فرستاده امر کرد که او را آنجا گردن بزند. و آنچه با برادر او بابك در سامرا رفت با او نیز برود. ابن شروین وی را به بردان رسانید و در قصر بردان سکنی کردند. عبدالله از ابن شروین پرسید «تو کیستی» و او جواب داد که من پسر شروین هستم که پادشاه طبرستان است عبدالله گفت خدا را شکر که از برای کشتن من مردی از دهاقین برگزیده شده است از ابن شروین فالودج (نوعی حلوای گندم) خواست برای او پختند و خورد. و به او گفت «فردا خواهی دانست که من براستی دهقانم». سپس از وی نبیذ طلب کرد برایش چهار رطل نبیذ آوردند و نوشید همینکه به بغداد رسیدند اسحاق بن ابراهیم امر کرد دست‌ها و پای‌های او را بریدند، به سختی گفت و به ناله‌ای کرد[۱] پس او را به دار زدند

ابوتمام در کتاب حماسه حکایت میکند که دو تن از مردان بنی‌اسد به ایران سفر کردند و به اصفهان رسیدند ودر موضعی بنام راوند (شاید راوند کاشان؟) با دهقانی دوستی و برادری بهم زدند وهر روز با هم ندیمی میکردند و شراب میخوردند. یکی از آن دو تن اسدی مرد ، بعد از آن آن اسدی دیگر و آن دهقان بر سر قبر او می‌نشستند وهریك قدحی شراب میخوردند وقدحی نیز بر قبر مرده می‌ریختند تا دهقان نیز مرد وآن اسدی بر سر آن دو تن می‌نشست شراب میخورد و بر قبر ایشان نیز می‌ریخت و شعری را که در حق ایشان ساخته بود میخواند. (الی آخر)

در کتاب ابن ابی‌الدنیا آمده است که دهقانی نزد ایاس بن معاویه رفته از وی سؤالی درباب سکر (یعنی مسکر و شراب) کرد که آیا حرام است یا حلال، و او گفت حرام است. ...

ودر کتاب‌المحرد فی‌الحکایات دامغانی‌حکایت شده است که مرتعش‌دهقان نیشابور داستان آغاز زندگانی خود را میگفت ....

و در مغرب مطرزی بحثی در باب این لغت شده است باین مضمون که عرب این لفظ را بر بزرگان از کفار عجم اطلاق میکنند و خود عرب از اینکه بر ایشان دهقان اطلاق شود استنکاف دارند . در حدیث مربوط به علی بن ابی‌طالب دهقان را بضم دال آورده‌اند، و حدیثی نیز از عمر منقول است که گفت با مردی دهقان پیکار کردم. و لفظ دهقان بر عجمیان اهل دهها و روستاها اطلاق میشد سپس هر کس راکه صاحب ملك فراوان بود دهقان گفتند (این را درست

۱ــ مرادش از اینکه خواهی دانست من براستی دهقانم همین بود

صد آنچه پیش ازین گفته شد فهمیده است) ، و از این لفظ کلـمات دهقنه و تدهقن ساختهاند و زن را برحسب قیاس و قاعده دهقانه می گویند (تمام شد گفتهٔ مطرزی).

برگردیم به گفتهٔ کریستنسن: می گوید، اولین سلسلههای‌شاهان ایرانی نژادکه در عصر انحطاط و تنزل قدرت خلافت عربی تأسیس شد نیز بـر پایهٔ باقیماندههای سنت دیرین قرار داشت و دولت سامانیان آخرین پرتو خورشید فرو رفتهٔ ساسانی بود . اگر طبقات عالیهٔ اشراف و بزرگان نیست شده بودند تنهٔ استوار درخت هنوز پا بر جا بود، و آن طبقهٔ دهکانان یعنی اعیان درجـهٔ دوم بودند که یادگارهای آن گذشتهٔ پرافتخار را با جان ودل حفظ میکردند

ابوالفضل بیهقی حکایت کرده است که سرکـردگان قبایل سلجوقـی را پس از آنکه با دربار غزنوی مصالحه کرده بودند بلقب دهقان ملقب ساختند، و اگر بر گفتهٔ صاحب چهار مقاله بتوان اعتماد کرد خود فردوسی هم به همین معنی یکی ازدهاقین طوس بود، و باز بگفتهٔ صاحب تاریخ بیهق خاندان نظام الملك طوسی نیز از جملهٔ خاندانهای دهقانی بود، بهمین معنی.

ازآنچه عرض‌شدروشن میشودکه معنی‌لفظ دهقان درآن بیتهای فردوسی که آنجا گفتهٔ دهقان را مأخذ روایات خویش می‌سازد افراد این طبقهٔ اعیان درجهٔ دوم و حافظان روایات و سنتهای قدیم ایـران است ، مثل بیت ابتدای همین داستان سهراب و رستم:

زگفتار دهقان یکی داستان ❊ بپیوندم از گفتهٔ باستان

و اینکه در مآخذ متأخرتر گفته‌اند مـراد شخصی مـوسوم به دهقان دانشور از درباریان خسرو پرویز است ظاهراً اصلی ندارد.

واما این داستان، چنانکه گفته شد ظاهراً از مأخذی به دست فردوسی افتاده است غیر از مأخذ عمدهٔ او که شاهنامهٔ ابومنصوری باشد، وما آن‌را در هیچ کتاب فارسی و عربی مقدم بر عهد فردوسی نمی‌یابیم و نمی‌دانیم آن را ازکجا گرفته است. اساس داستان قصه‌ایست‌که نظیر آن را سایر اقوام و ملل نیز دارند، و در جامعه های قدیم این قبیل حوادث بسیار پیش می‌آمده است: مردی ممکنست از موطن خود سفر کرده به سرزمین دیگری برود. مقصود از این سفر ممکنست تجارت یا خدمتی جنگی باشد یا سفری برای هـرچه پیش آید؛ ممکنست که در وطنش زن و فرزندی به جا گذاشته باشد، فرزند پسری

باشد در شرف ولادت یا تازه بدنیا آمده، ممکنست که از فرزند و زنش در راه سفر به علتی از علل جدا شده باشد. ممکنست در آن سرزمینی که سفر به آنجا کرده است با زنی بر خورد کرده و بین آنها وصلتی رخ داده و سپس از آن زن دور گشته باشد و آن فرزند از این وصلت بوجود آمده باشد. به هر حال چنین فرزندی که دور از پدر بزرگ شده باشد و به عنوان جوانی رسیده باشد در جستجوی پدر برآید و به قصد یافتن او سفر اختیار کند و یا اینکه اگر فرزند در وطن مانده است و پدر سفر گزیده بوده است عاقبت پدر به سرزمین اصلی بازمی گردد. در هر صورت ملاقاتی بین این دوتن رخ می‌دهد و بی آنکه یکدیگر را بشناسند با یکدیگر نزاع و نبرد می کنند، یا یکی در صدد نابود کردن دیگری برمی‌آید. اگر قبل از آنکه یکی از دو تن زخم مهلك برداشته یا کشته شده باشد کسی یا حادثه‌ای باعث شناساندن آن دو به یکدیگر بشود آن ملاقات به شادی ختم میشود، ولی اگر نسبت آن دو با یکدیگر وقتی مکشوف گردد که یکی از ایشان زخمی خطرناك برداشته ودر شرف هلاك است نتیجه غم‌خیز و اندوه‌آور است.

در هر حال که محال از برای این بوده باشد که مردی سالهای سال از خانه و زندگانی خود دور بیفتد یا فرزندی را که از وی در وجود آمده است سالیان دراز ندیده باشد محال از برای چنین حادثه‌ای نیز ممکنست پیش‌آید. بعضی اوقات در این گونه وقایع و داستانها نزاع ما بین پدر و پسر نیست بلکه میان دوکس است که به هر حال با هم نسبتی دارند، مثل دو برادر، و اگر قبل ازآنکه کار از چاره گذشته باشد کسی آنها را به همدیگر می‌شناسانید اصلا آن نزاع روی نمی‌داد.

همیشه احتمال این هم هست که هستهٔ قصه را نویسنده یا داستان سرائی از واقعه‌ای که در مملکت دیگری رخ داده بوده است شنیده باشد و داستانی را که اشخاص آن مردم دیگری بوده‌اند، با اسمهای تازه و اشخاص معروف کشور وقوم خود مربوط کرده و ازآن داستانی تازه به وجود آورده و ساخته باشد.

آنچه در قصهٔ سهراب و رستم نظر را جلب می‌کند، اینست که: پهلوانی ازکشور خویش به جای دیگری سفر میکند. آنجا زنی که به او عاشق بوده است یا عاشق شده است در دل شب بر سر بستر او می‌آید وخویشتن را تسلیم اومی کند و صریحاً اقرار می‌نماید که «آرزو دارم ازتو دارای پسری بشوم»، وقت کمی با هم میگذرانند. نشانه‌ای پهلوان به‌آن زن می‌دهد تا اگر صاحب

فرزندی بشود آن نشانه را همراه او کند ، فرزند پسر است و چون بزرگ‌
می‌شود می‌خواهد بداند پدرش کیست و که بوده است ؛ در صدد جستن او بر
می‌آید و همینکه او را می‌بیند نوعی احساس غریزی به او دست می‌دهد که
این مرد باید پدر او باشد؛ با هم مبارزه میکنند، اسم پهلوان را میپرسد ولی
او نام خویش را بروز نمی‌دهد. بعد از آنکه پسر زخم برداشته و مشرف به
موت است یکدیگر را می‌شناسند.

همهٔ این سوانح و جزئیات در همهٔ قصه‌های نظیر آن دیده نمی‌شود.

یك نفر محقق انگلیسی به نام پاتر Potter کتابی نوشته است که بنده
در این مقدمه استفادهٔ بسیار از آن برده‌ام. هشتاد و چند قصه از داستانهای
متعلق به اقوام و قبایل مختلف عالم که درآنها پدر وپسر یا دو منسوب نزدیك
با هم پیکارمی کنند یافته است وآنهارا بایکدیگر سنجیده، وچون قصهٔ فردوسی
را ازحیث‌سوانح گوناگون‌وجزئیات که درآن بیان‌شده‌است درمیان‌آن‌داستانها
کاملترین و جامعترین دیده است تحقیق خود را رستم و سهراب نامیده است.
درآن کتاب در ضمن بیان قصص قبایل وملتهای عالم برخی از عادات جماعات
گوناگون راکه در جامعه شناسی و معرفت اقوام حائز اهمیت است نیزمعرفی
می‌کند. هستهٔ اصلی این قبیل قصص را چنین بیان‌کرده است.

مردی با زنی رابطه‌ای حاصل میکند ؛ ممکن است زن او باشد ، ولی
بیشتر چنانست‌که رابطه موقت است (یکشبه، یك‌ماهه یا یکساله)، واین رابطه
با زنیست که مرد دور ازخانهٔ خود در سرزمینی دیگرمی‌بیند. در اغلب موارد
زن است‌که خویشتن را تسلیم مرد می‌کند و می‌گویدکه می‌خواهد ازاوصاحب
فرزندی بشود ، و مرد معمولاً تن در میدهد . سبب این مبادرت زن عادةً
اخباریست که از شجاعت ودلاوری مرد شنیده است یا عشقی‌است‌که به‌اوبواسطهٔ
جمال‌وکمال‌اوحاصل کرده‌است. گاهی‌کنیزخودرامی‌فرستد که‌عاشقی‌وی‌را به‌مرد
خبر دهد (مثل رفتن کنیزکان رودابه به نزد زال) وگاهی خود او پنهانی
داخل اطاق مرد می‌شود (مثل کار تهمینه). مرد به معاشقه و همخوابگی با او
تن در می‌دهد. ولی روزبعد، یا دربهارآینده، زن را ترك کرده به سفرمیرود.
گاهی جدائی ایشان از یکدیگر باگریه و اندوه توأم است. ولی بیشتر اوقات
قصه‌ای از جدا شدن ندارند ، مرد دروقت رفتن به زن نشانه‌ای می‌دهد ـ مثلاً
انگشتری یا شمشیری نزد او میگذارد ـ که آن را به پسری که خواهد زاد
بدهد و او را وقتی‌که به سن مناسب رسیده باشد بفرستد تا پدرخویش رابیابد

وآن نشانه را بنماید. پسر بدنیا میآید. یك روز در حالی‌که با اطفال دیگر بازی میکند ملتفت تفاوتی می‌شودکه با سایر طفلان دارد. در نزاع بچگانه ممکنست کسی، ازآنجاکه پدر اومعلوم نیست ، او را حرامزاده خوانده باشد که این‌دشنام و سبت درافواه‌افتاده‌باشد یاخوداوشاید ناگهان متوجه شده باشد که دیگران پدری دارند و او ندارد و از این لحاظ غصه‌دار گردیده باشد. یا مثلا متعجب شود که چرا ازهمسنهای خود بزرگتر و نیرومندتر است(چنانکه در مورد سهراب اتفاق افتاد) . به هر حالت به جانب مادرش‌دویده گستاخانه از او سؤال می‌کند ، و از راز ولادت خویش آگاه می‌گردد . آن نشانه را میگیرد ، مسلح میشود و به جستجوی پدر غائب خویش میپردازدتا او را بیابد و با او بماند ، یا او را بنزد مادر خویش بیاورد . به مقصودمیرسد. ولیکن بواسطهٔ سوء تصادفی که غالباً منجر به پوشیدن نام یکی از دیگری میشود ، یا بواسطهٔ اینکه اطرافیان نفع خویش‌را دراین میبینندکه این دوتن‌یکدیگر را نشناسند، پسر و پدر با یکدیگر پیکارمیکنند . درعدهٔ بسیارکمی‌از این قصه‌ها اتفاق می‌افتد که زن همراه بچه‌اش از برای یافتن مردی‌که بابای بچهٔ اوست مسافرت کند . پسر متعلق به پدر است نه به مادر. و بدین‌سبب است که دنبال او میرود .

در قریب به عموم قصه‌های از این نوع (جنگ پدر با پسر) که دیده‌ایم پهلوان قصه با زنی‌که مادر بچهٔ او خواهد شد درسرزمین دیگری غیراز کشور خودش ملاقات می‌کند و زن از نژادی جز نژاد خود اوست و بلافاصله پس از ازدواج شوهر از نزد زن سفر میکند. پس این قبیل قصص در میان اقوامی به وجود آمده است که قاعده‌شان بر زن گرفتن از خارج قبیلهٔ خود بوده است و در شرف انتقال از حال حکومت خاندان مادری («مادر سالاری») به حال حکومت خاندان پدری بوده‌اند . بنابراین نمیتوان تاریخ معینی بجهت این قصص معلوم‌کرد . چونکه در میان هر قومی این مرحله از وضع‌اجتماعی ممکن بوده که در زمان غیر معینی پیش بیاید وزمانی‌که مقتضی وقوع چنین قصه‌ای باشد مختلف با زمان متناسب با ملت دیگر باشد.

بچه با مادر خود میمانده‌است، وقتیکه بزرگ میشده شاید مورد ملامت هم بازیهای خود میشده، بدین جهت در صدد یافتن پدر خویش برمیآمده‌است و اگر بدست او کشته نمیشده یا پدرش را نمیکشته معمولا پدر را به نزدخاندان مادرش برمیگردانده تا مطابق عدل و انصاف عمل شده باشد.

در مبارزه ها مرسوم بوده است که دو حریف اسم خویش را به دیگری بگویند، اما در این مبارزه‌های پدر و پسر پنهان کردن اسم از یکدیگر جزء شرایط قصه است، چه در غیر آن صورت تراژدی پیش نمی‌آید. وانگهی یك اعتقاد خرافی به اینکه اسم جزئی ازوجود آدمی است و اگر دشمن اسم کسی را بداند مثل اینست که قسمتی ازوجود اورا متصرف شده باشد محرك پهلوانان بوده است بر پنهان کردن نام خویش از دشمن قوی‌تر از خود. به این جهت است که در بعضی قبایل عادت براین جاریست که اشخاص یکدیگر را به اسم صدا نکنند تا معرفت بر اسم شخص در میان مردم منبسط نگردد ، و همدیگر را باکلماتی مثل پدر، برادر، پسر، خواهر، رفیق ، دوست، خلیل، و غیره مخاطب سازند.

تمامی قصه هائی که در این باب و متعلق به این اصل بدست ما رسیده است جزء ادبیات ملتهایی است که از مرحلهٔ مادرسالاری گذشته‌اند و درجامعهٔ آنها حق مرد (پدر) بر حق زن (مادر) می‌چربد و بزرگ خانه پدر است (پاتریارکال). این امر که در قصه‌های قدیم زن می‌رود و به قصد بچه‌دارشدن مبادرت به همخوابگی با مرد می‌کند به هیچ وجه حکایت از سبکی و بی‌عفتی زن نمی‌کند. چنانکه تهمینه در قصهٔ سهراب ، و منیژه در قصهٔ شاهنامه ، دمن (دمینتی) در قصهٔ هندی نل ودمن ، درده در قصهٔ ایرلندی ، همه خویشتن را تسلیم مرد کرده‌اند ـ در قصه‌های سایر ملل نیز نظایر اینها دیده می‌شود[1]. در جماعات بدوی دوشیزه‌ماندن‌دختران‌شرط نبودوهرزنی قبل از ازدواج‌میتوانست با هر کس که می‌خواست رابطهٔ‌جنسی داشته باشد، وفقط پس‌ازازدواج می‌بایست عفیف ووفادار باشد. مخصوصاً دخترانی که بکارت خود را ازکف داده بودند بیشتر مرغوب و مطلوب بودند تا آنها که نداده بودند ، چون دوشیزه ماندن دلیل بر توجه نکردن مردان بدختر گرفته می‌شد . در بعضی تمدنهای بدوی دختری که به شوهر نمی‌رفت حق داشت در صدد پیدا کردن شوهر از برای خویش بر آید، و مستر پاتر قصهٔ شوهر انتخاب‌کردن دختر قیصر را (یعنی کتایون که گشتاسپ را به شوهری خویش‌برگزید) جزء این‌رسم می‌داند(جلد چهارم شاهنامه چاپ ژول مهل دیده شود). این عادات قبایل و اقوامی بوده است که ماتریارکال بوده‌اند یعنی در نزد ایشان حق اولویت در خانواده با

۱ ـ در این ازدواجهای اعصار قدیم رضایت طرفین از برای رسمی بودن ازدواج کافی بوده و این‌گفته‌که در وسط شب مؤبد آوردند‌تا تهمینه را به رستم عقد بستند از الحاقهای دیگران به اصل قصه است.

مادرست ، و این حق را به زبان سنسکریت Svayamvara یعنی خود شوهر گزینی می‌نامند.

داستانهائی که مستر پاتر در این کتاب خود جمع‌آورده است از مآخذ مختلف است، و همه‌کتابهائی است که به‌السنهٔ اروپائی تألیف و نوشته شده‌است ویاازز بانهای غیراروپائی‌ترجمه شده‌است‌ازاین‌قرار: آلمانی، ارمنی، اسپانیائی، انگلیسی، ایرلندی، ایسلندی، ترکی، چینی، دانمارکی، روسی، سوئدی، عربی، فارسی، فرانسه، کردی، هلندی، یونانی. ازجملهٔ قصه‌هائی که وی نشان داده‌است دوداستان هست در بختیارنامهٔ فارسی که درآن پدری درشرف بدارآویختن‌پسر خویشتن‌است: یکی‌قصهٔ‌بختیار‌پسر آزادبخت‌است که‌عیاری اورا دربیابان‌کرمان یافته بودوبزرگ‌کرده‌بود و نامش‌راخدای‌دادگذاشته بود، واین‌قصه هستهٔ‌اصلی داستان بختیار نامه است. در آخر داستان وقتی که بختیار را از نردبان دار بالا می‌بردند از قضا چشم آن عیار که او را پرورده بود بر وی افتاد. او را شناخت و پیش‌شاه رفت و قصهٔ یافتن اورا گفت و گوهری راکه همراه بچه‌یافته بود نشان داد و شاه دانست‌که بختیار فرزند خود اوست. دوم داستانی است‌که بختیار از برای پادشاه آزاد بخت نقل می‌کند، داستان شاه حجاز و پسر او که درکوچکی از پدر جدا شده بود و جزء راهزنان بود ولشکری از برای دفع ایشان روانه‌گردید و خود شاه درآن لشکر بود و پدر و پسر درمجادله روبرو شدند و هردو زخم برداشتند. ولی تلف نشدند و یکدیگر را شناختندو افراد خانواده به هم پیوستند. در الف لیلة ولیلة نیز داستان نورالدین علی که صاحب پسری شد بنام بدرالدین حسن ، و این بدرالدین را شبی جنیه‌ای به خانه و غرفهٔ دختر عمویش در مصر منتقل کرد و با هم همخوابه شدند واز ایشان در مصر پسری بدنیا آمد که او را عجیب نامیدند و سالها در جستجوی بدرالدین حسن بودند تا روزی دردمشق پدر وپسر روبروشدند. درداستانهای اسکندر (منقول ازکالیستنس مدلی) نیز قصه‌ای از نوع نزاع پدر و پسر دیده میشود از این قرار که : نکتانبوس مصری خویشتن را به اولیمپیاس مادر اسکندر به جای عمون خـدای مصری جازده بود و با او ایمپیاس همخوابه شده بود و اسکندر نتیجهٔ این مواصلت بود. چون اسکندر به دوازده سالگی رسیده بود نکتانبوس او را همراه خویش برده بود تا به اختران نشان بدهد. و در ضمن گفتگو به اسکندر گفت پیشگوئی کرده‌اندکه من بدست پسرم کشته خواهم شد. اسکندر او را به ضرب دست به چاهی افکنده‌گفت چنین‌کردم تا بدانی پیشگوئی‌که در باب کشته شدن تو بدست پسرت‌کرده بودند چه اندازه

دروغ است. ونکتانبوس در قعر آن چاه مرد. اثـری ناقص از ایـن قصه در مجمل‌التواریخ و القصص دیده می‌شود که می گوید (ص ۳۱) «در اسکندرنامه گوید: بحتیانوس ملك مصر جادو بود، چون از پادشاهی بیفتاد به زمین‌یونان رفت متنکر. و حیلتها کرد تا خود را به دختر فیلفوس رسانید به جادوئی، نام او المفید، و از وی سکندر براد».

غیر از قصصی که پاتر درکتاب خویش تعداد کرده و خلاصهٔ آنـها را آورده است دانشمندی ازجملهٔ پارسیان هندوستان به نام‌کویاجی Coyajee در ضمن مقایسهٔ داستانهای ایران قدیم و چین مدعی شده است که شبیه این‌داستان را درقصه‌های پهلوانان چین یافته است. ولی قصهٔ چینی‌که او سراغ داده است شباهتی به داستان سهراب و رستم ندارد . در مجموعهٔ قصه‌های عامیانهٔ سیبری یك قصهٔ قرغیزی ویك‌قصهٔ استونیائی حکایت شده است که درآنها پدر و پسری بی‌آنکه‌ازاین‌نسبت فیمابین‌آگاه باشند بایکدیگرپیکارمی‌کنند. درسال ۱۹۶۰ میلادی در جماهیر شوروی روسیه فیلمی ساختند بعنوان شمشیر و اژدها مبتنی برزندگانی ایلیامورامتز Ilya Mourametz که شبیه‌است به داستان سهراب و رستم و افراسیاب، منتهی در افسانهٔ روسی پدر و پسر پنهانی متحد می‌شوند و لشکر دشمنان را مقهور می‌سازند (نام قوم دشمن‌که پسر همراه لشکرایشان آمده است توگاست) و شاهزادهٔ سرزمین روس را بر تخت می‌نشانند.

بعضی سوانح جزئی در روایتهای مختلف این قصه دیده می‌شود که در همه نیست: مثلا ۱) در غالب این قصص زنی‌که مادر میشود درابتدای داستان به میل خود می‌آید و تسلیم مردی میشودکـه پدر فرزند او خواهد بود (مثل تهمینه با رستم) و به ندرت چنین نیز شده است که مردآن زن را به خـلاف میل او تصرف کرده و با او همخوابه شده است. ۲) در غالب قصه‌هـا بچه از کوچکی دارای قوت خارق العاده است و تمام دورهٔ رشد و نمو او مقرون به عجایب است. مثلا در قصهٔ بدرالدین حسن و پسرش عجیب گفته شده است«فصار یومه بشهر وشهره بسنة». که در ترجمهٔ انگلیسی برتنBurton چنین آمـده: His day was a month and his month was a yearواین‌درداستان‌سهراب نیز دیده می‌شود. ۳) در بعضی از قصه‌ها برادر مادر ، یعنی دائی پسر جوان، در قصه دخالتی دارد. و اینکه در قصهٔ سهراب ورستم ابیات راجع به زنده‌رزم را ساخته و حتی در بعضی نسخ وی را برادر تهمینه قلم داده‌اند لابد مبتنی بر روایتی ومتنی ازاین قصه بوده است‌که در دست مردم بوده. ولی فردوسی این

سانحه را نپسندیده و نساخته بوده است. ۴) در بعضی از قصص محبت غریزی پدر و پسر باعث میشود که به یکدیگر تمایل و دوستداری حاصل کنند. مثلا در قصهٔ بدرالدین حسن و عجیب، پدر و پسر هر دواین میل را حس می‌کنند. در قصهٔ ما سهراب بواسطهٔ نشانیهایی که از مادر خویش راجع به رستم شنیده بوده محبتی وتمایلی نسبت به اوحس‌میکند، ولی رستم باآنکه می‌گویدسهراب به‌کودکی من شبیه است مهرش به هیچ وجه نمی‌جنبد وفردوسی تعجب میکند که هر چند ستور بچهٔ خویش را می‌شناسد چگونه است که رستم را این محبت غریزی نیست. ۵) پنهان کردن هویت و اسم خویشتن در غالب قصه های از این نوع دیده میشود. چنانکه رستم خویشتن را به سهراب نمی‌شناساند. ۶) قوت خارق‌العاده داشتن پهلوانی‌که پدر است و قدری ازآن نیروی خویش را کم‌کردن وکناری‌گذاشتن، ودوباره درهنگام مبارزهٔ پدر با پسر احتیاجی به آن قدرت اصلی‌احساس‌کردن وآن را پس‌خواستن دربرخی قصص دیده‌میشود. معلوم میشود که در قصهٔ رستم و سهراب نیز در یکی از متون قدیم از قصه، یا در قصه‌هائی‌که در افواه مردم بوده است، چنین سانحه‌ای آمده بوده وفردوسی آن را نپسندیده بوده و بکار نبرده بوده است. و دیگران آمده‌اند و آن را به نظم‌آورده و داخل داستان‌کرده‌اند

حال بپردازیم به بیان بعضی مطالب خاص مربوط به داستان سهراب

سمنگان سرزمینی بوده است درسر حد ایران وتوران. محل صحیح‌آن در ماورای بلخ و بغلان و طخارستان بوده است در سمت مشرق خراسان و در کنارهٔ جنوبی جیحون. رستم از سیستان برای شکار به نزدیکیهای آن‌سرزمین رفته بوده‌است؛ هفت هشت تنی از ترکان اسب او را می‌دزدند و رستم ازبرای یافتن اسب خود رد پای او راگرفتن به سمنگان میرسد . شاه سمنگان وعده میدهد که اسب را بیابد . و بالفعل او را به مهمانی دعوت میکند. از مجلس بزم رستم مست به خوابگاه میرود. شب هنگام از بیرون در خوابگاه اوآواز مکالمهٔ آهسته‌ای به گوش می‌آید . در باز میشود. پشت سر بنده‌ای شمع‌بدست دختری صاحب جمال دیده می‌شود . این دختروارد خوابگاه‌گردیده میگوید «من تهمینه‌ام، دخترشاه سمنگان. از اوصاف و داستانهائی‌که ازتوشنیده بودم عاشق توشده بودم واکنون‌که اینجا آمده‌ای از تومیخواهم که مرا به همسری برگزینی تا از تو صاحب فرزندی شوم » . آن شب آن دوتن پیوندزناشوئی (به رضایت طرفین‌فقط) میبندند وباهم می‌خسبند. روز بعداسپ‌رستم یافته شده است، سوار میشود وبه ایران باز میگردد.

سهراب همینکه بزرگ میشود (دوازده ساله یا چهارده ساله) لشکر به ایران میکشد. در این لشکرکشی افراسیاب او را یاری میکند. او میداندکه سهراب پسر رستم است، ولی مخصوصاً میخواهد این امر از پدر و پسر مخفی بماند تارستم بدست‌پسر کشته شود، سپس پسررا تلف‌کنند واز شراین دوپهلوان خلاص شوند.

اما چرا ایرانیان از سهراب این قدر ترسیده بودند ؟ آیا یك پهلوان یگانه قادر بود یك سپاه عظیم را مغلوب سازد؟ بدیهی است‌که نه. ولی ظاهراً قاعده این بوده است‌که پهلوان یگانه با پهلوانان یگانه‌که ازسپاه خصم بمقابله با او میروند بجنگد، و مادام‌که وی در چنین نبردی مغلوب نشده باشد سپاه اوشکست خورده محسوب نمی‌شود. احتمال‌قوی میتوان دادکه اندیشهٔ ایرانیان این بوده است‌که‌ازایشان‌کسی شاید جرأت این را نکندکه هم نبرد سهراب شود، چه رسد به اینکه او را مغلوب‌کند. و بنظر میرسدکه قاعده نبوده است سپاهی ناگهان برسر پهلوانی هجوم‌آورده وی را از پای درآورند. پس سپاه کیکاووس بیچاره میشدند، ومغلوب دوازده‌هزار نفر تورانی می‌گشتند.

ازمذاکرهٔ بین رستم‌وزواره برمی‌آمدکه‌آن پهلوان سترگ نیز امیدوار نبوده است‌که بر سهراب غالب شود، وبه هرحال احتمال مغلوب شدن خوداو قوی بوده است. چون پسر وپدریکدیگر را نشناختند فاجعه روی داد.سهراب کشته شد و قضیه به این ختم شدکه لشکر توران از جیحون گذشته به خاك خود بازگشتند و ایرانیان بسرزمین خود رفتند و نعش سهراب را رستم به سیستان برد ...

میرزا صالح شیرازی و جنگهای ایران و روس

هما ناطق

مسئله جنگهای ایران و روس، علل آغاز این جنگها، نتایج جنگها همانند بسیاری از رویداد های دورهٔ قاجار در تاریکی و ابهام مانده است زیرا مورخین قرن پیش یا از روی چاپلوسی بیش از حد و یا ترس زیاده از اندازه همه رویدادها را دیگرگون جلوه داده اند. آنچنانکه در زیر قلمشان امیر کبیر از پا درد می‌میرد، میرزا آقاخان نوری مصلح تلقی می‌شود و فتحعلیشاه که در زمان او مهمترین مراکز تمدن ایران از دست رفت «غازی» لقب می گیرد. درمورد جنگ‌های ایران و روس نیز «روضة الصفا» «ناسخ التواریخ» و یا «مآثر سلطانیه» همه نابسامانیها و شکستها را یا بگردن تجاوزات «روس منحوس» انداخته اند و یا روحانیون را مقصر دانسته اند. در هرحال سندی که در صفحات زیر منتشر می‌شود روشنگر گوشه‌ای از این تاریکیهاست و نوشته‌ایست از میرزا صالح شیرازی[1] که در سال ۱۲۴۳ برابر ۱۸۲۷ پس از تسلیم‌شدن عباس آباد بروسها، ازجانب عباس میرزا و همراه نامه‌ای از ماکدونالد سفیر جدید کمپانی به‌اردوی روسیه فرستاده می‌شود.

خلاصهٔ مأموریت میرزا صالح اینست که روسها را وادار به عقب‌نشینی به سرحدات «گلستان» بنماید و ازطرف دولت ایران تعهد کند که درقبال این عقب‌نشینی مبلغی غرامت پرداخته شود و اگر این شرایط پذیرفته شد عباس‌میرزا و یا محمدمیرزا بعنوان سفیر حسن‌نیت بدربار تزار حدید، نیکلای اول، روند و

۱ــ ما از پروفسور الول ساتن نهایت تشکر را داریم که بدنبال درخواست ما گزارش میرزا صالح را برایمان فرستادند. اصل آن نسخهٔ منحصر بفردی است که در کتابخانه دانشگاه ادینبورگ می‌باشد. پروفسور ساتن خلاصه‌ای از آن را ترجمه کرده ومنتشر نموده‌اند. ما هرجا از مقاله ایشان استفاده کرده باشیم از ایشان نام برده‌ایم. مشخصات این مقاله بشرح زیر است:

L.P. Elwell Sutton , «Parleying with the Russians in 1827» in : Journal of the Royal Central Asia Society, 1962. vol 49, pp. 183 – 187.

ازاینکه جلوس اورا تهنیت نگفته‌اند وبا سفیراو«منشیکوف» رفتارنکوهیده‌ای داشته‌اند پوزش بخواهند درخواست روسها اینست که دولت ایران غرامت را بپردازد لیکن ایروان ونخجوان رانیز واگذارکند . هردوطرف طرحی برای متارکه پیشنهاد می‌کنند وگریبایدوف نویسندهٔ نامی روسیه‌برای گفتگو درباره خواستهای روسها باردوی نایب‌السلطنه میاید . درنتیجه، سند خلاصه‌ایست از مذاکرات میان میرزاصالح وپاسکویچ، میرزاصالح وگریبایدوف، گریبایدوف وعباس میرزا ، میرزاصالح وفتحعلیشاه . بقلم میرزاصالح .

اهمیت وتازگی سند ازچندنظراست اول اینکه در این گزارش میرزا صالح تقریباً وبطورسربسته مسئولیت ایران رادر برافروختن آتش جنگ می‌پذیرد بااینکه «اقدام» دولت ایران را در اثرتجاوز سرحدداران روسیه میداند زیرازفتارشان«وصفی نبود که کسی قادر به تحمل وصبر باشد». باین‌اعتراف بایدافزود که بهنگام جلوس نیکلای اول (۱۸۲۵) جنبش دکابریست‌ها که اصلاح طلب و تاحدی جمهوریخواه‌بودند سراسرروسیه رافراگرفته بود. دراین‌جنبش‌اکثریت روشنفکران ازجمله گریبایدوف ، پوشکین ، بولگانین ، نکیچف ، کاتنین و بسیاری دیگر شرکت داشتند ونیز اکثریت سران و فرماندهان سپاه از جمله ژنرال یرملوف ازگردانندگان آن‌بودند. درهرحال‌شورش‌دکابریستها شورشی علیه نظام وقت بود لیکن در اثر عـدم هماهنگی در عقیده و عمل میان احزاب شمال وجنوب این جنبش درنطفه خفه شد . هنگامیکه آوازه اغتشاشات روسیه بایران رسید اولیای «دولت ایران گمان بردندکه در روسیه جنگهای داخلـی آغازشده است»[1]. دولت انگلیس نیز که همواره مترصد چنین فـرصتی بود در صدد برآمد ازاین‌موقعیت استفاده کند ونمایندگان سیاسی‌خودرا بر آن‌داشت‌که عباس‌میرزا رابجنگ باروسیه تحریك نمایند . دکتر کورمیك[2] طبیب خصوصی ولیعهد ومأژور هارت[3] افسرانگلیسی درخدمت قشون‌ایران هردو «ازمحرکین این جنگ بودند»[4] عباس میرزا گمان میکرد باآغاز جنش دکابریست ها می‌

1_ W L . G . Monteith : « Kars and Erzeroum, with the Campaigns of Prince Paskiewitch » London, Longman, 1856 p 16.

۲_۳_Dr. Cormick مدت بیست‌سال‌درتبریزدرخدمت‌عباس میرزا بودوقتی اختیارات امور ایران باردیگر به‌کمپانی هند داده شدکمپانی عذر اورا خواست. ماژور هارت Major Hart بعلت طرفداری ازجنگ مجبورشد درخدمت عباس ـ میرزا بماند وبقول خود وفا کند

4_ Willock to Canning 27 June 1826, P. R. O. FO. 60/27.

تواند درسرحدات شمال اغتشاش ایجاد کند و از این طریق هم سالی دویست هزارتومان ازانگلیس‌ها دریافت نماید وهم روسهارا که درموقعیت بحرانی بودند وادارد قسمتی ازولایات را تخلیه کنند. پس برای راضی کردن فتحعلیشاه، نمایندگان انگلیس از شورشهای خیالی شیروان وقراباغ ابرازنگرانی میکردند[1]. ویلوك نماینده مأیوس و ناامیددراین باره مینویسد: «قادر نیستم وسعت اغتشاشات روسیه را درست ارزیابی کنم لیکن هرچه هست نفوذ عباس میرزاست که می کوشد اوضاع را وخیم جلوه دهد ورضایت پادشاه را برای حمله بروسیه بگیرد»[2]. ولی نظر یرملوف فرمانده سپاه روس غیرازاین بود « انگلیسها برای اینکه دل عباس میرزا را بدست آورند ازهیچ چیز دریغ نمیکنند، کلاه‌پوستی برسر می‌گذارند ، درخانه‌هاشان ازصندلی استفاده نمیکنند ، کفش‌ها را درمی‌آورند، روی قالی مینشینند و با جوراب راه میروند و حاضر شده‌اند دو ملیون تومان بایران بدهند تا با روسیه وارد جنگ شود»[3]

طبق گزارشهای ویلوك « عباس میرزا فتحعلیشاه را برآن‌داشت تا مبلغ ۴۵۰۰۰ تومان درمیان مردم گرجستان پخش کند و باتحریك نارضایتی آنان گرجستان‌را بجنگ‌باروسیه‌برانگیزد»[4] همچنین‌عباس میرزامیکوشیدازموقعیت حساس مهمانان قراباغ و شیروان استفاده کند و درمیان آنان ازراه تبلیغات مذهبی‌اغتشاش وشورش بوجودآورد وزواری‌راکه ازاین نواحی‌بسوی‌کربلامی‌رفتند تشویق نماید تا درنزد روحانیون وعلماء آن سرزمین ازدست جوروظلم روسها زبان بشکایت وگله بگشایند و بگویند حکام روسی خانواده‌های آنان را مورد تجاوز قرار داده‌اند ، مساجد را تبدیل به‌کلیسا نموده‌اند ، ترجمه

1- P. W. Avery: « An Euquiry into the Outebreak of the Second Russo - Persian War 1829-1828 » in . Iran and Islam. in the memory of the late V Minorsky, Edinburg Univ Press , 1971 , P 31.

2- Willock to Canning. P. R O. FO. 60/ 27 . 31 May 1826 .

3- Youri Tynianov : « La Mort du Vizir Mokhtâr », Paris Gallimard . 1970 . P. 282

4 - Willock to Canning . 2 May 1826 . P R O. FO . 60/27 .

تورات و انجیل‌را بجبر دردست کودکان مسلمان نهاده‌اند و بسیاری اتهامات‌دیگر که متأسفانه خالی از حقیقت می‌باشد»[1] این‌تبلیغات دردربار نیز رواج داشت. بقول نمایندگان کمپانی طرفداران صلح را میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله ، میرزا ابوالحسن خان و منوچهرخان معتمدالدوله و جانبداران جنگ را روحانیون‌و آصف‌الدوله تشکیل‌می‌دادند[2]. لیکن‌بقول انگلیسها برخی «اجباراً» موافقت می‌کردند . ویلوك می‌نویسد : « من با آصف‌الدوله گفتاری محرمانه داشتم . او درباطن مایل بجنگ نیست لیکن چون نماینده رسمی ولیعهد است مجبوراست از اوامر او اطاعت کند »[3]

درهرحال‌در۱۸۲۶ هنگامیکه اختیارات امورسیاسی ایران باردیگر به کمپانی تفویض شد وسفیرجدیدکمپانی جون ماکدونالد باسالیانه ۴۰۰ تومان مواجب وارد ایران گردید ، از همان بدو ورود طرحی برای مقابله با روسها تهیه نمود و موافقت کمپانی رانیز که امری اساسی بود گرفت .[4] بویژه دراین سالها طبق درخواست اولیای هند مقررشد منافع اروپا و منافع‌کمپانی در شرق هماهنگی یابد[5].کمپانی اصرار داشت دولت ایران را بمقابله با روسها وادارد علت برکناری هاری‌ویلوك نیز که از ۱۸ سال خدمت در وزارت امور خارجه انگلیس(۱۸۲۶-۱۸۰۸) یازده‌سال آنرا در ایران‌گذرانید مخالفت او با آغاز جنگ بود . بگفتهٔ برخی عمال انگلیس جانبدار جنگ وعمال عباس میرزا، ویلوك را بمنظور گرفتن‌پول وتجهیزات باندازه‌ای آزاردادندکه اوبدون اجازه دولت خود ایران را ترك گفت . « حتی‌میرزا صالح شیرازی را بلندن‌فرستادند تا ازرفتار ویلوك شکایت‌کنند.»[6] و باین ترتیب شر او را ازسر خود واکنند . هنگامیکه ویلوك به لندن رسید موردغضب دولت انگلیس قرار گرفت واربابانش عذر اورا نپذیرفتند ودستور دادند درعرض چهار روز بسوی ایران حرکت‌کنند

1- Willock to Canning . 27 June 1826 P.R.O. FO. 60/22

2- Macdonald to Secret Commitee .28 . Oct 1826 .India Office 39 .

3- Willock to Canning . 27 June 1826 . FO . 60/22 .

4 - Macdonald to Swinton . 22 Feb . 1826. FO . 60/25

5- M. E. Yapp: «The control of the Persian Mission, 1822 1836» in: Univ of Brimingham Historical. Journal. vol. VII. no 2. 1960 . P .170.

6- E. Sutton, op . cit . p 188

لیکن «تاپایان چهارروز عمر ویلوك نیز پایان یافته بود »[۱] گزارشهای ویلوك ازسلطانیه از این نابسامانیها یادمیکند . درموردآغازجنگها مینویسد : « وقتی خواستم عباس میرزا را ازاین اقدام منع کنم با پرخاش «من گفت تو فقط بفکر پول و تومان‌های خودت هستی ! پاسخ دادم متأسفم بگویم اگر شما جنگ را آغاز کنید تومان هائی[۲] در میان نخواهد بود »[۳] بعدها عباس میرزا در نزد ژوزف ولف کشیش انگلیسی این چنین گله می کرد : « من از ویلوك خواستم صمیمانه بما بگوید آیا د رمورد اعلان جنگ حق با ماست یا با روسیه ؟ او جوابی نداد . . . ، لااقل می‌توانست در همان لحظات اول صادقانه بما بگوید راهی که درپیش گرفته‌ایم خطاست»[۳]. ولی‌اصولا نمایندگان انگلیس قبل‌ازاینکه ایران شکست بخورد می گفتند حق با ایرانیاست وتجاوز ازجانب روسهاست[۴] لیکن بعداز شکست ایران همانها نوشتند : «روسها ولایات قفقاز را به ضرب شمشیر نگرفته‌اند بلکه ظلم‌وجورایرانیان‌سبب‌شدکه‌اهالی‌ازآنهایاری‌طلبند!»[۵]

انگیزه عباس میرزا را دربرافروختن آتش جنگ می‌توان در مسائل و رویدادهای گوناگون جستجو کرد . البته اگر ازبرخی مورخین خودمان هم بپرسیم خواهند گفت : «چون عباس میرزا ازروی موازین عدالت و تدبیر نسبت به ساکنان قفقاز رفتار می‌نمود ویگانه حامی‌وملجاء ضعفا ومظلومین آن‌نواحی محسوب‌می‌شد.» ونیز می‌خواست «حکومت ارباب‌نفوذوخودالهای‌بزرگ قفقاز را براندازد جنگ درگرفت»[۶] و یا «چون دونفر ازعلمای مقیم عتبات آقا سید، محمد وآقاسید علی‌وبعضی‌ازعلمای ایران مانندآقاعبدالحسین وحاجی ملااحمد

1– G. Fowler ,«Three years in Persia » 2 vols London H Colburn 1841 vol 2 . p 191

۲ ـ اشاره به دویست هزار تومان معاهده ۱۲۲۹ است

3– Canning to Wyne (about Willock) Private Oct 1826 Paris P.R O FO 60/24

4– Conversation of H R H Abbas Mirza with The Rev Joseph Wolff . in FO 60/32 12 Jan 1832.

این همان‌کسی است‌که سفرنامه‌ای در باره ایران و بخارا دارد و اولین مدارس‌مسیحی را با اجازهٔ عباس‌میرزا در ارومیه ایجادکرده است

5– «Persia» in , «Blackwood's Edinburg Magazine,London no 122 . Vol 21 . Feb 1827 p 165

5– « War between Persia and Russia » in : Blackwood's Edinburg Magazine. No 136 . Tome 23 . Mars 1828. p 659

۶ ـ ناصر نجمی ، «ایران درمیان طوفان یاشرح زندگانی عباس میرزا نایب‌السلطنه » . تهران کانون معرفت. ۱۳۳۶ ص. ۱۳۵

تبریز وعدهٔ دیگر فتوای جهاددادند ، نایب‌السلطنه بااینکه مخالف جنگ بود اجباراً پذیرفت » [۱] ویا « دراین هنگام شاهنشاه ایران درکیفر جماعت روسیه یك جهت شد » زیرا « آقاسید محمد اصفهانی که ساکن عتبات عالیات بود . . بکارداران درگاه شاهنشاه ایران نگاشت که این هنگام جهاد با جماعت روسیه فرض افتاده ، پادشاه اسلام را دراین امررأی چگونه است ؟ شهریارتاجدار فرمودکه ماپیوسته باندیشه جهاد بوده‌ایم وخویشتن را ازبهر ترویج دین و رونق شریعت نهاده‌ایم» [۲] ویا خاقان ناچار اعلان جنگ داد زیرا «دولت‌روسیه بخیال حمله بهندوستان افتاد» [۳] و یا «سایر رجال دولت باغوای حسین خان سردارکه‌اینهم مفسده جوئی برای‌حفظ مداخل ایروان‌کرده بود وحال‌چگونه راضی می‌شدکه ایروان‌بالمره بروسها واگذارشود درخدمت خاقان مغفورزبان بلاف وگزاف گشوده‌سخن‌های دور ازکار میگفتندوخاقان مغفوررا ازجاده صلح منحرف نمودند» [۴] وبالاخره هرچه «سفیردولت بهیه روسیه باامنای دولت علیه عالیه مجالس ملاقات ومکالمه‌آراست و سخن ازترك خلاف راند مؤثر بیفتاد» [۵] وناچار «مسائل جهادیه‌که سالها متروك بود . . ازآن روی‌که سلاطین سابق‌را محتاج‌الیه نبود» دوباره بخاطراحتیاج عباس میرزابجمع‌آوری سپاه، وسیله‌ای برای آغازجنگ گشت . [٦]

درهرصورت این استدلالات اگرهم درست باشند متضادند آنچه مسلم است اینست‌که دراین سالها عباس میرزا ازموقعیت خانوادگی و سیاسی خود سخت درتشویش واضطراب بود. ژنرال‌یرملوف‌که «خودرا ازنوادهای چنگیز می‌خواند .» [۷] و ازاینکه باقاجارها درافتاده است بخودمی‌بالید تا روزی‌که بر

۱ ـ سرتیپ میرحسین یکرنگیان « زندگانی سیاسی و ادبی‌قائم‌مقام» تهران چاپخانه علمی ۱۳۳۴. ص۹۰.

۲ ـ محمدتقی‌خان‌لسان‌الملك سپهر، ناسخ‌التواریخ . تهران ، امیرکبیر جلد چهارم . ص ۲۱۴

۳ ـ خورموجی ،محمدجعفر ، «تاریخ‌قاجار حقایق، الاخبار ناصری» تهران، ۱۳۴۴، ص۵

۴ ـ جهانگیر میرزا ، «تاریخ‌نو» تهران کتابفروشی علمی ۱۳۲۸

۵ ـ رضاقلیخان هدایت ، «روضة‌الصفا» چاپ نهم.

۶ ـ عبدالرزاق دنبلی ، «مآثرسلطانیه» تبریزچاپ ۱۲۴۱ ص۹۲

7 — J. F Baddley , « The Russian conquest of the Caucasus» London . Longman , 1908 p 103

سرکار بود هرگز حاضر نشد ولیعهدی عباس میرزا را برسمیت بشناسد . درطی دوران فرماندهی اوروسها ازمحمدعلی میرزا دولتشاه حاکم کرمانشاه و پسر ارشدفتحعلیشاه جانبداری می کردند حتی پس ازمرگ دولتشاه (اروپای ۱۸۲۱) وبرکناری یرملوف بدسال همکاری او با دکابریست ها ، روسها بازهم حاضر به طرفداری از عباس میرزا نمی‌شدند و حسنعلی میرزا شجاع السلطنه حاکم خراسان را براوترجیح می‌دادند . درسال ۱۸۱۷ هنگامیکه ژنرال یرملوف به عنوان سفیر بایران آمد وتحت الماس معروف را برای خاقان هدیه آورد بامحمد علی میرزا نیز وارد مذاکره شد وشاهزاده ازاوپذیرائی شایانی بعمل آورد .[۱] طبق اسناد روسی ژنرال یرملوف درگزارشی به نسلرود وزیر امورخارجه روسیه می نویسد . «من به محمدعلی میرزا قول دادم ازهمه اقداماتی که درراه رسیدن او بسلطنت بعمل می‌آورم باخبرش سازم . ما درمیان خودمهری محرمانه معین کردیم. زیرا برای ماامکان استفاده از اسم وجود نداشت وممکن بود باچنین کاری خان محمدعلی وبسیاری دیگر رابخطر اندازیم .»[۲]

باآغاز جنبش دکابریست‌ها وروی‌کارآمدن تزار نیکلا موقعیت یرملوف رو به سستی گرائید . نیکلا می گفت . «من ازیرملوف سلب اعتماد کرده‌ام .»[۳]

«تا رسیدن ژنرال پاسکویچ جانشین یرملوف بسیاری اختیارات را ازاو گرفتند وسرباران وافسران دیگری‌راکه دراین‌جنبش دست داشتند جزوردیف اول به جبهه قفقاز تبعید کردند[۴] با اینحال نیکلا مایل نبود درسال اول جلوس

---

۱ ـ موریس دوکتربو «مسافرت بایران» ترجمه محمودهدایت تهران چاپخانه فردوسی ۱۳۱ ، ص ۱۸۳

2- General Prince Stcherbataw : «Le Fled Maréchal Prince Paskevitch . » St . Petersbourg Imp Trenké . 1888, vol 2 p . 16

مرحوم سعیدنفیسی نامهٔ یرملوف وسیاری دیگر از اسناد روسی را ازکتاب فوق‌الذکر گرفته‌اند لیکن متاسفانه مأخذ را ذکر نکرده‌اند . درهرحال جلد دوم این کتاب که ، نامه یرملوف را ازآن نقل کردیم درباره جنگهای ایران و روس است و درپایان هرجلد اسناد و نامه‌های مربوط نیز درج شده است . سند مزبور درکتاب سعیدنفیسی ، «تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دورهٔ معاصر» در جلد دوم در ص ۸۹ بدون ذکرمأخذ درج شده است.

3_ C. Grunwald : «La vie de Nicolas Ier » Paris. C. Levy. 1946 . p . 51

4_ Ivan Golovine : «Russia under the autocrat Nicholas the First » . 2 vols. London, H . Colburn . t. 2 . p. 42 .

خود بر تخت، روابط دوستانه خود را باایران قطع کند و درنامه‌ای خطاب به یرملوف می‌نویسد: «خلاف منطق است روابط دوستانه را باایران قطع نموده و بر شدت اختلافات بیفزائیم. بالعکس ما باید سعی و اهتمام تمام ورزیم که اختلافات حاصله را بطریق درستی حل کنیم و به‌شاه اطمینان دهیم که روابط حسنه خودرا باصمیمیت‌قلبی و نیت صلح‌جویانه تحکیم نمائیم»[1]. پس‌اندکی بعدازاینکه برتخت نشست منشیکوف را بعنوان سفیر بایران فرستاد. عباس میرزا حاضر نبود سفیر روسیه را بحضور شاه راه دهد[2] ولی فتحعلیشاه علیرغم این‌عدم‌تمایل در دهم ژوئیه ۱۸۲۶ / ۴ ذیحجه ۱۲۴۱ منشیکوف را پذیرفت. فردای همان روز یعنی ۱۱ ژوئیه، سیدمحمد اصفهانی و ۱۴ ژوئیه‌عده‌ای دیگرازروحانیون با رهبری آقای احمدنراقی وارد خاك ایران می‌شوند تاجنگ را بااعلان‌جهاد آغاز کنند»[3] زبان منشیکوف گرچه زبان دوستی‌وصلح‌بود «دیگر بکار نمیخورد»[4] همه کوشش فتحعلیشاه وفرستادن چاپار برای اینکه علما را درقزوین نگهدارند تا با منشیکوف روبرو نشوند نقش برآب بود [5] وپیش‌از اینکه منشیکوف ایران را ترك گوید، دربیستم همان ماه یعنی‌ده روز پس‌از رسیدن سفیر، عباس میرزا جنگ‌را آغاز کرده‌بود[6]وازاردوباد راه ولایت قراباغ رادرپیش‌داشت. نویسنده‌ای که خود شاهد این جریانات بود می‌نویسد. وقتی به قراباغ رسیدند تعداد زیادی را اسیر کردند و سربریدند و «چهار صد سر بریده نزد فتحعلیشاه به اردبیل فرستادند»[7] سپس به غارت دهات و دکانها پرداختند. در این هنگام منشیکوف هنوز درتبریز بسرمی‌برد وچون اوضاع راچنین دیدازمن‌خواستار شد تا اورا بسرحد برسانم. درخواست اورا نپذیرفتند و دستور دادند او را تحت‌الحفظ به‌ایروان‌ببرند وهمه سفارت اورا درخانه سردارمنزل‌دادند. سپس

۱ ــ حسین ثقفی اعزاز، «اوضاع ایران در قرن نوزدهم» قسمت‌پنجم مجله دانش. سال اول، شماره ۱۲، اسفند ۱۳۲۸، ص ۶۵۱

2- Willock to Canning 15 Jul 1826 FO. 60/27

3 - *Ibid*

4 - Willock to Canning 20 May 1826. FO 60/27.

5- Willock to Canning 15 Jul. 1826. FO. 60 / 27.

6- F. S. Macalister, «Memoir of the Right Hon Sir John Mcneill.» London. John Murray. 1910. p. 85.

7 - Monteith, op. eit. p. 163.

ماکدونالد بمن دستورداد سفیرروسیه را با احترام بمرو برسانم . وقتی بمرو رسیدم دیرشده بود وسفیررا آزادکرده بودند» [1]

میرزا صالح نیز درگزارش خود، وقایع را ازربان‌پاسکویچ چنین‌بیان می‌کند : «وقتی ایلچی مربور بایران آمد وبسلطانیه رسید مشارالیه راچندان حرمتی نکردید . . . اورا بی‌نیل مرام بدارالسلطنه تبریز فرستادید وازآنجا بایروان روانه‌کرده . . . وبلاغایت با او بدرفتاری‌کردید بدون‌اینکه بسرحد داران و کارگذاران دولت روسیه احطاری‌کنید سپاهی را برداشته داحل ملك ما شده وبهرکجا قراول مابود یا آنها راکشتید ویا غارت‌واسیر نمودید . ورعایای‌آنرا‌مستاصل‌وپریشان‌کردید . امپراطور ازاین مقدمه خبردارشدند وقتی‌که تاج برسرو همهٔ وکلا واعره ممالك فرنگستان بمارکیاد حاضر بودند این خبررسید گمان‌کردند‌که شاید این خلاف رویه ازسرداران وخوانین شما سرزده‌باشد وروزی نگذشت‌که چاپاردیگررسید وخبرآوردکه سالارسپاه‌مربور عباس میرزابوده». امپراطور خود درنامه‌ای به ژنرال پاسکویچ می‌نویسد «داستی هم ازمن بدبختتر نمی‌توان یافت . هنورتاجگذاری تمام نشده‌که می‌شنوم ایرانیان‌بولایات ماحمله برده‌اند یعنی مانمی‌توانیم سربازان وجانبازانی شایسته برای دفاع ازخود بیابیم ؟» [2]

بهانه‌ای‌که انگلیسها وهواداران جنگ درایران برای‌آغاز حمله بدست آوردند مسئله تصرف«گوکچه» ازجانب روسهابود درحالیکه روسها این‌ناحیه را از ۱۸۱۴ یعنی بعداز معاهده گلستان دردست داشتند وچون این ناحیه غیر مسکونی بود وبرای دولت ایران اهمیت اقتصادی نداشت دولت ایـران درتمام اینمدت نه‌تنها اعتراض نمی‌کردبلکه حدودآنرا نیز درست نمی‌شناخت بطوری که درآغازجنگ عباس میرزا مجبور شد حسن‌خان ساری اصلان را بـه تبریز بخواند و ازاو بخواهدکه از روی نقشه تعیین‌کند آیا گوگچه در خاك ایران واقع شده است یا در خاك روسیه ؟ » [3] واصولا طبق اسناد روس وانگلیس دولت

1 – *Ibib*

2 – C . Grunwald op cit p 9

3 – A . A Bina , « La question iranienne au débeut du XIXe siècle » Paris, Librairie, L Rodstein . 1939 p 188 .

ایران گوکچه را با «قپان» معاوضه کرده بود . نمایندگان انگلیس دراینمورد می‌نویسند : «طبق معاهده گلستان گوکچه درخاك ایران است لیکن بعد ازاین معاهده و در سال ۱۸۱۷ هنگامیکه ژنرال یرملوف بایران آمد تا مسئله سرحدات را حل کند این ناحیه را بروسها دادند و مطابق گزارشهای ژنرال مونتی[۱] قپان را گرفتند ونامه یرملوف دراین مورد دردست ماست.»[۲]

(دنباله دارد)

۱ ـ ژنرال مونتی Monteith همان نویسندهٔ کتاب «قارص‌وارزروم» است که بارها در این نوشته ازآن یادکرده‌ایم.

2 _ William Wyan to Canning . «Private» , 2 oct . 1826 . FO . 60/29. Fol . 86

آب در تمدن ایران و اسلام

با توجه به کتاب

«استخراج آبهای پنهانی»

از ابوبکر محمد بن الحسن الحاسب الکرجی

قرن پنجم هجری

ترجمهٔ ـ حسین خدیوجم

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

تهران ـ تیرماه ۱۳۴۵ ـ ۱۲۷ صفحه متن

اصلی و ۶ صفحه متن مقدمه

هوشنگ ساعدلو

مثل المصابیح کما تهیم فی الفلوات

تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی

آب برای مردمی که هزاران سال پیش در قلعهٔ بلند نجد ایران زندگی میکنند هم ممد حیات است وهم مفرح ذات. طبیعت این نجد که میان دوحلقه فرو افتادهٔ سند و دجله قرار گرفته و بمثابه رخ شطرنج بلند و مفرس ت عجیب است، پر از تضادو گوناگونی است، یا با لهیب گرماقرین است ویا از نهیب سرما در رنج و همواره از اثربادهای سختی که ازپیچاپیچ دره‌ها تا دامنه کوهساران و سینه دشتهایش را مثل غولی از بند رسته در مـی‌نوردد پریشان است. خشکی وبرودت وآفتاب همراه‌با دشتهای فراخ بیکران وسلسله کوههای بلند تو در توکه بازوهای سطبریکی بر آندیگری گره خورده است حاکمان این قلعه‌اند وآنچنان مسلط براین نجدند که بعد سالی عمرحکومت میرنوروزی را به بیش از پنج روزی نمی‌رسانند، بعدآن تابستانی بلند و طولانی همراه با تلؤلؤ دایم خورشید آغاز میشود و دورهٔ سرابهای گسترده و عطش خاك وگیاه و لهیب گرما از پای بلندیهای پامیرو کناره‌های سند گرفته تاکنار دجله و از حدود کاشغر و ریگزار های ماوراءالنهر و سرزمین خوارزم گرفته تا خلیج فارس بال میگستراند. این تابستان داغ به پائیزکوتاه و زودگذر که زود پیر میشود و خز میخواهد می‌پیوندد و بعد آن زمستانی سرد و خاموش همراه با بادهای سخت و سرمای بیدادگر سر تا سر این فلات بلند را در زیر بالهای سفید خود میگیرد، تا دوباره بهار سبزکوتاهی از راه سر برسد و برای چند روزی حکم میر نوروزی در آن روان و نافذ شود وگل پنج روزی حکومت کند. اما این طبیعت وحشی و شیطانی که با ثبات واستقرار میانه خوشی ندارد

د طبعش اهل‌ماندگاری نیست و کمتر بریك نهج میماند وتند احوال میگرداند
و مهروقهرش بی‌دوام است سخاوتش‌خالی‌ازلطف هم نیست سبزه و آب‌وگیاهش
نکهتی دارد و نشستن در سایه و حظ از طراوت خنکای تابستانی اش و یا
دسترسی به مکان امن و حظ از گرمای دلچسب زمستانی‌اش آنچنان مغتنم است
که عیشی بودآن نه حد هر سلطانی.

کوههای بلند تو در توی این فلات‌که یا با سلسله و یا بطور پراکنده
و منقطع در دشتهای وسیع این نجد باطمئنینه خاصی در کنار هم لمیده‌اند و در
هنگام طلوع خورشید ویادروقت غروب‌آفتاب با بلندیهای‌خاص خود سماعهای
عارفانه‌را به ذهن متبادر میکنند و در روشنائیهای نور ماه و یا گرما گرم
صلات ظهر طرحی از وجود اجنه و شیاطین را در مخیله می‌پرورانند و به
قامت خدمتگراران دربارفتحعلیشاه و قباهای بلندو نوك تیر آنها شبیه‌اند از
اثر رطوبتهای دزدیده زمستانی و یا برف و باران گاهگاهی نه تنها مأمن و
مکمن برف و رطوبت و آبند بلکه محل و مکمن امن تاریخ و فرهنگ قومی
این نجد هم به شمارمی‌آیند. هجوم و حرکت دائم مهمانان ناخوانده‌که انبوه
انبوه وبا همه رود و رمه خود هر چندی به چندی می‌آمدند و چه بسی که‌خود
نیز بعد چندی جای به جای صاحبخانه میشدند و مهمانان دیگری بر آنها
نزول میکردند سبب میشد که همواره و همه وقت صاحبخانگان آنچنان هشیار
و بیدار بمانند تا همینکه طلایه هجوم تازه‌ای از دور پدیدار میگردید برای
حفاظت خود از بد زمان به دره‌های تو در تو و غارهای صعب‌العبور کوهها
پناه‌گیرند و به لابلای تپه‌ها بخزند ویاآنکه برستیغ بلندیها وکنارلانه عقابها
حصاری حصین برپاکنند تا دور از بد ایام وآفت زمان‌که مدام بر این نجد،
سنگ فتنه وآشوب وغارت وچپاول فرومیریخت اصالت‌قومی را محفوظ‌بدارند
و آنچه فراچنگ گرفته‌اند دور از دستبرد مهمانان ناخوانده بـه آیندگان
بسپارند. بنابراین سخنی بگزاف نیست‌که حتی در وجبی ازاین نجد نباشدکه
قومی ازآن نگذشته باشد و یا سنگ فتنه‌ای برآن نباریده باشد و تعجبی‌ندارد
که هر جا را بکاویم اثری بیابیم، یادگاری از آن همه آیندگان و روندگان
چه از مشتی استخوان شکسته و درهم و چه از نقدینه و درمی چند که برای
مصون ماندن از چپاول خاك میکردند تا مگردوباره در روزگار بهی بسراغ
آن بیایند و خود را دریابند و نه عجب اگر دشتها وکوههای این نجدنه‌فقط
انباره رطوبت و آبها باشند بلکه با همه درشتی وسطبری خودکه انسان‌هرگر

تصور نمیکند پای تنابنده‌ای بر آن نهاده شده باشد مکمن و مأمن امن یادگ
های تاریخی این قوم هم باشند و برای آنها آشنا و عزیز گردند. شاید اگ
این فلات در این محل و موضع جغرافیائی واقع بود و کاروان رو نمیشد
خالی ترین مکانهای جغرافیائی بود و هرگز مستعد نظر مردمی که دستجم
کوچ میکردند و یا کوچانده میشدند قرار نمیگرفت. بیابانهای پرفرار و نش
این نجد هم راه عبور کاروانیان بود و هم اینکه گذرگاهها و معابر تنگ طبی
کوهستانی آن که بدشتهای فراخ میپیوندد برای گذرندگانی که همواره یا
تعاقب دیگران بودند و یا تعقیب میشدند و درجستجوی موضع امنی برای ام
ار بد زمان بودند امنیتی فراهم می‌آورد، به این ترتیب که پهنهٔ دشتها سف
زراعتی وچراگاه چشم آنها بود و کوهها و دره‌ها پناهگاه امن و موضع عاف
طلبی آنها.

حقیقت آنکه هر دو دنیای مشرق و دنیای مغرب راه مراوده و داد
ستد خود را ازمعابر تنگ همین فلات برگزیده‌بودند وقافله تمدن وفرهنگ
به سائقه ظرافت ذوق و اندیشه و امکانات خود هم اززمینهای سرد وگل‌آ
وبرفین استپهای روسیه چشم پوشیده وهم ازشنزارهای داغ عربستان واقیانو
بیکران هند نومید بود و بالطبع ازطریق فلات بلند، ابریشم لطیف چین را
مثل‌ابریق می‌نازك وشکستنی بود به سواحل بهشتی مدیترانه میبرد وتحفه‌حک
یونان میکرد وآبگینه حلب را به سرزمین هند پیشکش میآورد، منتهی جنگ
و هجومهای دائم وآمد و رفتهای مردمی که از ظرافت این داد و ستد بیگ
بودندونیز کهولت وفسردگی‌وقت‌تمدنهاکه جای‌خود را رفته‌رفته به‌نوخاستگا
تازه میداد باب مراوده را قطع کرد و مشرق از مغرب دور افتاد و تختگ
فلات را غبار گرفت وچون‌کاروانسرائی بی‌رونق شد اگر چه هیچگاه متر
نماند.

بدون شك ازآغاز تاریخ مدون این فلات در هرکجای آن در هر ع
و زمانی جماعاتی بوده‌اند و زندگی و حیات اقتصادی و اجتماعی خاص خ
را داشته‌اند وروشن است‌که برای دوام وبقاء زندگی‌خود زراعتی میکردها
وگله‌ای میپرورانده‌اند حجت این سخن از آغاز دوره‌ایست که مردمان ا
نجدبه اقتضای احوال زمان و مکان خود در موضعی استقرار یافته و در هی
اجتماع خود ده راکه یك واحد اجتماعی است بوجودآورده‌اند وتاریخ‌بسیار
از دیه‌های فلات از هزار سال و دوهزار سال‌پیشتر است وازروی آثار باستا

کشف شده از زیر خاك و یا حکاکی‌های بدست آمده از اینجا و آنجا میتوان از
پنجهزار سال وششهزار سال سابقهٔ استقرار جامعه دریك محل و وجود یك واحد
اجتماعی در این حد سخن گفت، هر چندکه ممکنست سیل یا زلزله یا چپاول
و غارت ده را اینسوی تر و آنسوی تر کشانیده باشد به عبارت دیگر هر چند که
دراین حد وسیع به اقتضای طبیعت محلی آن که ازجائی تا بجائی دیگر متفاوت
است و به نگاهی چنین تصور میشود که نوعی انقطاع اجتماعی وجود دارد و
پراکندگی تك خانواری و یا تك تیره‌ای و یا تك روستائی به چشم میخورد
ولی به دلیل واقع به علت ارتباط ممتدکاروانی و رفت و آمد دائم جمعیت از
جائی به جای دیگر خواه بصورت مهاجم وخواه بطورمهاجر و وجود دوره‌های
خشکی و رطوبت که هر چندی به چندی و در یك طرف زمانی هفت سال تا
بیست و پنجسال به تکرار پیش میآمد و جمعیت را از محلی به محلی دیگر
بطور موقت یا دائم کوچ میداد و نیز ضرورت ارتباط شرق و غرب که راه آن
از این حد میگذشت وهر قوم مهاجم تازه‌ای حتی مغولان و تیموریان نیز پس
از فرو نشستن آشوب بنا به مصلحت ملکداری در فراهم‌آوردن امنیت راهها و
دیه‌ها و شهرها میکوشیدند و همچنین دلایل بسیار دیگر هر یك موجبی بودند
برای سکونت اجتماعی و داد و ستد و رفت و آمد دائم و گریز از پراکندگی
وتك افتادگی. وجود تپه‌های کوتاه دستی یا طبیعی که ازفرازآن دشت را دیده
بانی میکردند و از تپه‌ای به تپه‌ای دیگرچشم می‌دوختند تا ارتباط خود را از
واحدی تا واحد، دیگر نگاه دارند و امروز هم آثار وجودی این تپه‌های با
منظور به کثرت در دشت و دمن ایران پیداست و همچنین وجود سکه‌های‌رایج
محلی و یاکشوری ازقدیم‌ترین دوره‌های تاریخی (یعنی‌عصر هخامنشی و عصر
اشکانی) دلیلی است براینکه هر چند طبیعت جغرافیائی این حد درگیرودار
حوادث سیاسی به مناطق نفوذ تقسیم میشد و لت و پار سرحدات سیاسی و یا
قومی ناپایدار میگشت معذلك داد و ستدی که فراتر از خانواده و قبیله و دیه
بود بین مردمان جاری بود و چنان نبود که تولید فقط محدود به مصرف باشد
و زندگی اجتماعی به چهار دیواری خانه‌ای یا دهی محدود و مسدود بماند.
اینهاباهم بازرگانی داشتند، دادوستد میکردند وکاروانیانی‌راکه‌آمدنی وشدنی
بودند پذیرا میشدند. قبول داد و ستد کالائی در محدوده یك قبیله و یا یك ده
که حاصل نسبتهای فامیلی وگذران تمشیت موقت امور است موجب آن‌نبوده
و نیست که تولید را در تنگنای اندازه مصرف بدانیم و دراین حد ده رامنفك

از شهر و شهررا دور از عالم ده بگیریم. پیدائی پول به صورت سکه صرفنظر ازآنکه ازقدیم ترین ایام اندیشه «بهای کالا» را در «ارزش» مقداری پول برای «مبادله» می‌نمایاند موجبی هست از اینکه دریابیم دیه‌های این نجد نه فقط با خود بلکه با شهرهای دور و نزدیك خود نیز دردامائی رابطه ارزش نهائی «تولید» و «قیمت» بوده‌اند واین ارزش نه فقط در محدوده یك ولایت بلکه در تجارت و داد و ستد ایالتی با ایالت دیگر دخیل بوده و از نوعی تجارت در قلمروحکومت روز برخوردار بوده‌اند. بعبارت دیگرهر چندکه مرد بصورت جنس داده میشد ولی ملاك داد و ستد پول بود و اقتصاد پولی وجود داشت پیداست که نمود یك چنین تمدن اقتصادی که ماحصل وجود زندگی گسترده و درعین حال به یکدیگر جفت شده اجتماعی است وقتی‌قرین تعقل‌است که‌اسباب تولید هم فراهم باشد و شاه بیت تولید در این نجد خشك «آب» است به‌بیان عدد اگر متوسط بارندگی سالانه کره ارض ۸۶ سانتیمتر باشد متوسط‌بارندگی سالانه این فلات فقط حدود ۲۸ سانتیمتر است و تازه با این بارندگی‌کم در اثر تابش‌آفتاب و لهیب‌گرما وحرارت فراوان تبخیر هم زیاد است، چنانکه در تهران اندازه‌آن ۱۳ برابر بارندگی است ودر بیابانك‌که پای‌کویرست به حدود ۶۲ برابر میزان بارندگی‌میرسد. درجه حرارت هوای‌کویر وریگزار- های ماوراءلنهر که در تابستان دارای شبهای سرد وروزهای داغ است از چند درجه سانتیگراد زیر صفر تا حدود ۸۰ درجه بالای صفر در روز متغیراستو در یك چنین طبیعتی‌کمتر میتوان‌که با این دشتهای کویری بدنبال محیط سبز رفت وگیاهی رویاند و ریشه‌ای دواند. تازه این مقدار باران نیز به عدالت در سراسر نجد تقسیم نشده است و قسمت عمده‌آن در دامنه‌کوههای بلند شرقی و دره‌های تو درتوی‌آن ودامنه شمالی سلسله جبال البرزوقسمتی ازکوهستانهای غربی نجد فرومیبارد. به سخنی دیگر ۲۷ در صد ازکل باران نجد فقط بر حدود ۴ در صد از سطح‌کل فلات میباردکه ارتفاع باران در این مناطق بیش از ۵۰۰ میلیمتر در سال است بقیه ۷۳ در صد باران بر ۹۶ در صد از سطح فلات میباردکه مقدارآن از ۲۰۰ میلیمتر درسال تجاوز نمیکند وچه موضع‌ها میتوان یافت که اندازه بارانآن در سال به ۵ میلیمتر هم نمیرسد. به همین مناسبت است‌که اگر برای‌بسیاری ازکشورهای عالم مسئله‌ای‌بنام «آب» وجود ندارد و مانند هوا وآفتاب رایگان وبی‌دریغ است دربرخی‌دیگر ازکشورها و منجمله درایران «آب» در حکم گرامیترین موهبت الهی است و «دفع‌کمبود

آب» و ایجاد آبیاری مصنوعی از بزرگترین نتایج با عظمت و با اهمیت انسان این سرزمین است و برای همین آب برای مردمانی که در طول هزاران سال تاریخ این مرز و بوم به این قلعه ذات‌الصور قدم نهاده و به زندگانی در آن خو کرده‌اند و همواره متأثر از خشکی و ناپایداری طبیعت آن در جستجوی آب و مکان امن و با ثباتی برآمده‌اند هم ممد حیات است و هم مفرح ذات.

در سرآغاز تاریخ اجتماعی این نجد و در هنگام ورود وسکونت اقوام مختلف آریائی و پیش از آن هم بدون شك دره‌ها ودشتهای سرد سیری فلات برای تهیه علوفه و به عمل آوردن محصولی که بتواند ذخیره‌ای برای مواد غذائی باشد کافی بوده است اما بتدریج که بر تعداد جمعیت افزوده میشد و فزونی جمعیت بصورت گروهی درمیآمد واقوام مختلفی به نجد میآمدند هریك از آنها قسمتی از این فلات را برای مکان اصلی سکونت خود برمیگزیدند وآنرا قلمروقومی و سیاسی خود میدانستند تا رفته رفته به تبع از ضرورت حیات اقتصادی پا از دره‌ها و دشت‌های حاصلخیز فراتر گذارند و از این دشت به آن دشت بروند و سرزمینهای نه چندان آباد وخشك را متصرف شوند و چه بسا بخاطر حفظ سرزمینهای قومی خود نوعی پراکندگی اجتماعی را هم درقلمرو ولایتی خود بپذیرند وبه این وسیله بتوانند درهرکجای این سرزمین با همه توانائی حیات اقتصادی و اجتماعی خویش «حضور» داشته باشند.

در پیش گفتیم که آب وهوای فلات ازچه «لونی» است وچه طبیعتی دارد وکوههای مضرس چگونه دشتهای خشك گسترده فلات را بین خود تقسیم میکنند و هر قسمتی از نجد بزرگ چگونه خود به دشتها وفلاتهای کوچك منقسم میشود وپستی و بلندیها بچه قسم دشتها وفلاتهای کوچك را در برو دوش یکدیگر قرار میدهند. با طبیعتی این چنینی میتوان احتمال داد که هر قومی کوشا بوده است تا یك دشت و دو دشت و ده دشت بر قلمرو خود بیفزاید و حیات اقتصادی و اجتماعی خود را بیشتر گسترش دهد. اگر همه این خواست را سیاسی ندانیم منطق اقتصادیش اینست که با توجه به خشکی و برودت محیط و تفاوت دشتها با یکدیگر و چگونگی خاکها و وضع طبقات زمین فلاتی از فلات دیگر پر آبتر گردد واین موجبی شود که به علت اهمیت تولیدات کشاورزی انسان در تکاپوی دسترسی به مناطقی باشدکه بتواند آب راآسانتر و مطمئن‌تر و بیشتر بدست آورد و اقتصاد بارورتر و با رونق‌تری را از آن تحصیل کند تا اجتماع قومی رفته رفته بهتر بتواند به سرزمینی که کم‌کم سرزمین آباء واجدادی او میشود

رگ وریشه بدواند واستوار گردد .

دراین نجد طریق دسترسی به‌آب واستفاده ازآن یا ازرود و چشمه است که آبهای نمایان باشند ویا ازچاه و قنات است که آبهای پنهان باشند . اماآن اولی‌ها درهر کجای این نجدبه آسانی فراهم نیستند ودرهمه مدت سال‌وخاصه در ایام تابستان که‌احتیاج بیشتری به‌آب است رودها یا خشکندویا کم‌آب وچشمه‌ها نیز غلغل‌آبشان سستی گرفته وبی‌رمق‌وجان مرده می‌افتند ومشکل آنکه‌با پستی وبلندیهای زمین بـا چه مرارت وسختی آبها باید برزمین‌های حاصلخیز بلند سوارشوند وزمینی‌راآبیاری‌کنندکه «گرانجانی» دارد . برای آن دومی‌هاکه آبهای‌پنهان باشند نخست چاهها بودندکه زمین‌را به عمق کم یا زیادتاجائیکه به انباره‌آبی دردرون زمین برمخورند می‌کندند و آبرا ازاین‌چاه باچرخی و ریسمانی ودلوی به نیروی بازوی آدمی ویا به قدرت وتوانائی کشش‌چهارپائی دلو دلو به روی زمین میآوردند وازجویها روانه مزرعه میکردندکه این مشت آب نامستمر وکم‌بنیه‌کـه باید تا سر مزرعه برود هم ترتیبش‌کفاف زراعت را نمیکرد و هم مقدارش‌کـه داغ خورشید همواره ازآن چیـزی بصورت تبخیر برمیگرفت وخلل وفرج تشنهٔ زمین‌هم‌که برسرراه آب لاغرمیان‌که دوان دوان شتاب میکرد تا زودتر به مزرعه‌برسد دام‌گسترده بود جانی‌وقوتی نمی‌گذاشت نتیجه آنکه قد وقواره زمین درتنگنای اندازهٔ آبی می‌ماندکه به‌آن میرسید و حاصلش نمی‌توانست‌کفاف معاش مردمی‌باشدکه هم دربیم گرسنگی‌بودند وهم‌در اندیشه اینکه مبادا رقیب بتازد ودشت‌را بگیرد وازحیطهٔ اقتدارسیاسی‌واقتصادی واجتماعی آنها بکاهد وبادکوچ‌کنند و یـاکوچانده شوند و غلام آن دیگران گردند .

درگیرودار این سختیها انسان نجد که رفته رفته محیط و طبیعت‌آب و هوائی حول و حوشش‌را درحفظ داشت به تجربه دریافته بودکه هرقدر ازدامنه کوهها بیشتر به سمت دشت پیش برود وشیب زمین‌را پائین بیاید ازعمق چاهها برای دسترسی به‌آبهای پنهانی یاآبهای زیرزمینی‌کاسته می‌شود وبه‌طرفه‌فهمیده بودکه آبهای زیرزمینی میتوانند بهم‌راه داشته باشند ودانائیش هنوز بیشترشد وقتی‌که دانست اگر مسیرجریان‌آبهای زیرزمینی‌را بهم بپیوندانند درجائی از زمین پهناور دشت، نقطه‌ای خواهد بودکه آنجاکم عمق‌ترین فاصله را تا سطح آب دارد واگر خاک‌آنرا بردارد ازمسیردائمی‌آبهای پنهان زیرزمینی در روی زمین بطوردائم آب خواهدگرفت و از تنگنا به در خواهد آمد . شوق و ذوق

انسانی‌که به این‌رازسر بسته پی‌برده بود هر گز کمتر ازشوق ارشمیدس نبودکه لخت ازحمام به‌میان کوچه‌دوید ودادزد یافتم یافتم ، منتهی بانگ اودرمیان شهر کوچك انعکاسی‌جهانگیرداشت وفریاد شادی‌انسان نجد درسکوت بیابان‌بی‌مرز به‌گوش کسی نرسید .

ازآن‌زمان قرنها وقرنها گذشت ورازسر بسته‌ایکه گشوده شده بودازطریق دهانها به‌گفتن‌وازراه سینه‌ها به‌آموختن‌وازفعالیت‌دست‌ها به‌عمل کردن‌رسید. قنات همراه وهمپای تاریخ‌این‌نجد شده بود وپولیبی مورخ مشهورکه عصرهخامنشی را مطالعه می‌کند و ازاقدامات متمدنانه آنان درباره احداث بندها و ایجاد نهرها یادآورمی‌شود مدعیست‌که «شیوه‌آبیاری‌کاریزی‌که خاص ایران‌است‌همه درآن‌عهد پدیدآمده بوده است»[1]. بنابراین باید ایام وروزگاربیشماری برقنات گذشته باشدکه هم درآن دوره به مرحله مورد قبولی‌ازطرف‌جامعه رسیده باشد وجامعه بیرمعرفت‌حفاری و استفاده ازآن‌را داشته باشد .

انسانی‌که درعصرپیدایش‌قنات به‌این‌راز پی برده بود با انسان دیروزی خود همتا نبود . دیروز بـاید درتنگنای دره‌ها وپای رودخانه‌ها وچشمه سارها ماند وامروزدشتهای‌خشك‌برایش‌جولانگاه زندگی‌تازه شده‌بودند وقدرت‌قومی وسیاسی واقتصادیش ازاین‌پس میتوانست تا دورترها گسترش‌یابد . او به رازی پی‌برده بود ودیگرازفرو‌بی‌جمعیت وحشتی‌نداشت، ازخشکسالی هراس‌چندانی نمی‌کرد ودیگراندازه زراعتش در تنگنای ظرفیت دلوآب نبود و مهمترآنکه قلمروقومی‌اش بـاکاریزی‌که یافته بود بهم دوخته میشد و تکه‌های جدا افتادهٔ صحراها ازیکدیگرقطعه مشترکی‌میشدندکه قومیتش‌درهمه‌جای آن « حضور » اقتصادی وسیاسی پیدا میکرد .

عصرتازه‌ای‌سررسیده بود ، عصرآب وآبادانی، عصرزراعت و دامپروری تازه ، عصری‌که پیشه‌وری پا بعرصه حیات میگذاشت وبنظرمیرسدکـه مالکیت بنابرطبیعت آنچه‌گذشت نمیتوانست انفرادی وتك افتاده باشد .

اگر بخواهیم برای مالکیت دراین زمان شجره‌ای در این فلات بیابیم بیشترباید درشکل دسته‌جمعی‌قومی وسلسله مراتب اجتماعی وسنتی رد پای‌آنرا جستجوکنیم وبه تصورمن عصرزرتشت عصرتکاپوی‌انسان نجد برای تدوین‌امور

۱ــ به‌نقل‌از: و. و. بارتولد. آبیاری‌درترکستان. ترجمه‌کریم‌کشاورز، تهران‌ــ انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی . آذرماه . ۱۳۵۰ صفحه ۵

آبیاری‌وکشاورزی است ، عصریست که اقوام مختلف بتدریج ساکن گردیده‌اند ورفته رفته درجستجوی رفاه واستفاده بهترومنظم‌تری ازآب برآمده‌اند وبرای تولیدات کشاورزی ورونق دامپروری وپیشه‌وری‌همت میکنند .

گاتها ویشتها حماسه‌های کشاورزی‌وراه‌گشای حلب‌رضایت وعنایت‌وعطوفت اهورا مزدائی‌هستند. معذلك هنوزانسان تحدتجربه میاندوزد ودهنش به رازهای تازه‌ای‌پی‌می‌برد. درمی‌یابدکه چگونه میتوان‌میزان‌آب‌را درعمق زمین‌تخمین‌زند ومیفهمدکه‌نقطه ظاهرشدن‌آب‌را درروی‌زمین‌کجا بایدجست‌وچگونه ازآن نقطه درزیرزمین‌حفاری‌را شروع کردتا مستقیماً به مکان‌آبده پنهانی رسید وبه انباره آبهای ناآشکار دسترسی پیداکرد ، طرفه‌آنکه پی‌می‌بردکه نقب زیر زمینی او همواره باید ازشیب هموارو‌ملایمی‌برخوردارباشد تـا آب بتواند درآن جاری شود (۱:۱۰۰۰) ودراین رازگشائی با قوانین طبیعت آشنا میشود منتهی شاید قدرت بیان‌وعلت پیدائی‌آنهارا درخود نمی‌یابد وهنوزازپدیده پی‌به‌قانون‌نبرده است . سالها میگـذرد ، رفته رفته تجربه‌ها افزونترمیشود وبـه دنبال‌افزونی تجربه‌ها شگفتی‌ها آفریده‌میشوند. به‌چند نکته ساده توجه‌کنیم :

پطروشفسکی محقق نامدار شوروی به نقل از«ماملو» که دربارهٔ قنوات حدود سمرقند مطالعات عمیقی دارد چنین مینویسد: « اگر مجموع‌کاری راکه مردم تورفان برای حفر شبکه مجاری زیر زمینی‌که زندگانی صدهاخـانواده را تأمین میکند حساب‌کنیم وکارو وقتی را هم‌که برای نگاه‌داری وترمیم دائم آن صرف میکنند به حساب آوریم دچارشگفتی بسیار خواهیم شد. زیرا برای آبیاری زمینی به مساحت ۱۶۰ مو (یعنی ۸/۷ هکتار) در منطقهٔ «خاندوآب» حفرقناتی‌که طول‌آن درحدود ۳ کیلومتر است ضرورت دارد، یك چنین قناتی دارای مادرچاهی به عمق ۹۰ متر است و با توجه به اینکه در هرکیلومتر از ۱۰۰ تا ۱۲۰ چاه باید حفر شود و در سر تا سر طول قنات حدود ۳۰۰ تا ۳۶۰ چاه ضرورت دارد که متوسط عمق آنـها حدود ۴۵ متر است و دارای مقطعی به‌وسعت ۰/۵۰ متر مربع است در اینصورت برای حفر چاهها احتیاج به ۵۷ هزار متر مکعب خاك برداری و بیرون‌آوردن سنگهاست‌که اگرخاك‌و سنگ مجرای زیر زمینی یا دهـلیز قنات را هم به‌آن اضافـه‌کنیم در اینصورت جمع رقم خاك و سنگ برداری به ۸۵ هزار متر مـکعب بالغ خواهد شد کـه

هزاران متر مکعب این مقدار را به ناچار از عمق ۴ تا ۷ متر بالا آورده‌اند»[۱]
مطلب هنوز گیراتر خواهد بود هر گاه توجه کنیم که عمق ۴ تا ۷ متر عمق معمولی مادر چاه و یا چاههای دیگر قنوات نیست . یکی از قناتهای گناباد دارای مادر چاهی به عمق ۱۴۰ متر و طول ۷۰ کیلومتر است. قنات دیگری در بیدخت وجود دارد که عمق مادر چاه آن ۱۱۶ متر است و طول آن ۱۲۰ کیلومتر میباشد. از عمیق‌ترین مادر چاهی که صحبت میکنند مادرچاه یکی از قنوات گناباد به بجستان است که ۴۰۰ متر عمق دارد و به آن قنات کیخسرو میگویند و ذهن انسان را به حکایتی میبرد که ناصرخسرو در سفرنامه خود مینویسد:
«.... و چون از تون برفتیم آن مرد گیلکی مرا حکایت کرد که وقتی ما از تون به گناباد میرفتیم دزدان بیرون آمدند و برما غلبه کردند، چند نفر از بیم خود را در چاه کاریز افکندند، بعد از آن یکی از آن جماعت که پدری مشفق بود بیامد یکی را به مزد گرفت و در آن چاه گذاشت تا پسر او را بیرون آورد چندان ریسمان و رسن که آن جماعت داشتند حاضر کردند و مردم بسیار بیامدند هفتصد گز رسن فرو ریخت تا آن مرد به بن چاه رسید، در آن رسن پسر به بست و او را مرده بر کشیدند ، آن کاریز چهار فرسنگ می‌رود و آن را گفتند کیخسرو فرموده است کردن .....».[۲]
از این حکایت علاوه بر آنکه هیبت و اهمیت قنات نمایانده میشود و از عمر دراز آن صحبت میشود، از قنات بعنوان پناهگاهی برای امان از بدزمان نیز یاد میشود ومنجمله قناتهای کرمان که درسوانح زمان لطفعلیخان زند بعلت هجوم آغا محمد خان قاجار پناهگاه مردم آن سامان بودند ویا مصائب و بلایائی که بر سر زردشتیان پاك نهاد آن سامان فرو میریخت و آنـها خود و بار و بنه خود را درچاههای دور و نزدیك قنوات شهر فرو میریختند ومیکوشیدند تا از طریق دهلیز قنات راهی به درون شهر بیابند ودرامان بمانند یادآور حکایتهای بیشماری از این قبیل است واهمیتی را که قنات داراست نشان میدهد.
باستانی پاریزی درمحلهٔ یغما مینویسد: «در گناباد یك قنات بی‌سروبن هست که میگفتند درقدیم سواره با اسب ازداخل آن میگذشته‌اند، این برای آن بود که آنقدر خاك بردارند که سوار بگذرد، مقصود این است که قنات در طی هزار سال صدها بار ته زنی و لاروبی شده و هر بار که زه پائین نشسته و یك

۱ ـــ پطروشفسکی، جلد اول صفحه ۲۱۰ به نقل از آب وفن آبیاری در ایران باستان ، از انتشارات وزارت آب وبرق ـــ تهران ۱۳۵۰ ـــ صفحه ۱۴۹

۲ ـ سفرنامه ناصرخسرو به تصحیح محمد دبیرسیاقی ـــ تهران ۱۳۳۵ ـــ صفحه ۱۲۶

قشر خاك گل تازه‌ای ازآن برداشته‌اند ولاروبی کرده‌اند طبعاً «ممر و مسیر آن به تدریج آنقدر گشاد و وسیع شده که وقتی سوار با اسبش توانسته‌اند در آن عبور کنند (لابد درموقع فرار ازبرابر قومی مثل مغول‌وتیمور و غز و ازبك)»[1] هم در این نوشته آمده است که: «به حساب یکنفر فرنگی حدود ۳۵ هزار کیلو متر قنات در زیر زمین حفر کرده‌ایم. همه اسمهای این قنوات آنقدر قدیم و دیرینه است که از عهد فرس باستان و هخامنشی پیشتر میرود، همه پنج شش هزار ساله است. ما قنات در کرمان داریم که هفت فرسنگ و نیم ممر آب دارد و مادر چاه آن ۱۴۵ متر عمق دارد»[2]

اگر اهمیت مباحث فوق را درتعدادقنات ایران درمحدوده سرحدات سیاسی کنونی بدانیم و نخواهیم این بحث را درسراسر فلات بزرگ جغرافیائی دنبال کنیم در این صورت تعداد قنوات کنونی ایران را بین ۳۰ تا ۵۰ هزار بر-میشمارند. در اقوال گذشتگان تعداد قنوات خراسان به تنهائی ۴۲ هزارقنات آمده است. پطروشفسکی تعدادکاریزهای تبریز را تا ۹۰۰ قنات برمیشمارد و در منابع مختلف که از شهرها و دیه‌های ایران صحبت میشود به تفاوت ارقام قابل توجهی را از تعداد قنوات هر منطقه و شهر و دیه نام میبرند.

این امر به حساب سیاسی با توجه به طول قنات وآوردن آب از جائی در خارج از محدوده ده و یا شهر و منطقه‌ای خاص به جائی دیگر در الصاق و اتحاد مناطق مختلف این سرزمین در طول تاریخ اهمیت بسیار داشته و از آن گذشته با توجه به حوادث و سوانح بسیاری که بر این سرزمین چون آب چشمه آمده است و چون باد صبا بر گذشته و رفته است نقش همراه و همکاررا داشته و چاهها و دهلیزهایش مکان و مأمن امن حوادث بوده و هنوز چه بسی ما ترکی ازگذشتگان راکه بتوان در درون دهلیزهای ازکار افتاده و چاههای کور آن جست، چنانکه به هنگام حمله مغول چاه‌ها و دهلیز قنوات نیشابور پناهگاه راز دار اهالی آن دیار بوده‌اند . هر چندکه دشمن غدار در حمله به شهر و دیه‌ها چه بسیاری از اوقات که با خرابی قنات شاهرگ حیاتی‌جامعه را بریده وتوانسته است زودتر بشهر وده وسفره اقتصادی آنها هجوم بیاورد و ازآبادیها ویرانه‌ها بسازد و بیغوله‌ها بجای بگذارد چنانکه حتی در ۵۵۰ قبل ازمیلاد وقتی که اکباتان پایتخت شاهان ماد به محاصره درامد دشمن برای تصرف شهر، مسیرقناتها راکه آب شهر ازآنها تأمین میشد برید وشهرناگزیر

۱ ــ باستانی پاریزی ؛ مجله یغما ، شماره سوم ، خردادماه ۱۳۵۰ صفحه ۱۷۰
۲ - همان مأخذ صفحه ۱۶۹

از تسلیم شد[1]. قنات بحساب اجتماعی از آنجا که احداث آن کار یك تن ودو تن نبوده است و هر چند با ابتدائی ترین وسائل حفر آن ممکن میبود ولی چون آبی که با قنات فراهم میشد از منبعی معین و محدود بود و نمیشد بتعداد بیشمار چون چاه به حفر قنات برای یك ده یا یك شهر اقدام کرد بنابراین آبی که به این شکل فراهم میشد برای تمامی جامعه بود و آحاد افراد جامعه در آن دخیل بودند و بدلیل آنکه از آن سهم میبردند نسبت بحفظ آب و سلامت قنات علاقمندی داشتند واز آنجا که با نگاهی به خشکی طبیعت این سرزمین وضرورت فراهم بودن آب برای زراعت و محدودیت این امکان در بدست آوردن آبهای پنهان و ایجاد نظم و نسق معین برای استفاده از آب که نه تنها در مورد قنات بلکه برای رودها و جویها و چشمه‌ها نیز صادق و جاری است به اجبار زراعت در تنگنای محدویت آب میماند ولزوماً تشکلی در کار زراعت پیش میآمد که این تشکل به کار گروهی و آنچه را که امروز به آن نام سازمان تولیدی میدهند و گروههای کار مینامند می‌انجامید و اگر همهٔ کارها به تشکل و همبستگی تام و تمام نبود استفادهٔ از آب اجتماعی میبود و بنه آبی فراهم می‌آوردند و چه بسی که تولید را بر حسب میزان کار و نه مقدار سرمایه بین خود تقسیم میکردند و ضمن آنکه متعرض مالکیت کسی نمی‌شدند کار را اساس تقسیم محصول میدانستند[2] و به مالکیت تنها به تفسیری حقوقی مینگریستند و نه اقتصادی که بحث درباره آن سر دراز دارد و جای نه اینجاست . اینکه خانم لمتون بنابر تجارب عملی خود و پس از سالها دهگردی و ایرانشناسی در کتاب خود میگوید: «....... بدین گونه از قدیمیترین زمانها دهکده یك واحد تشکیلاتی بوده که اساس حیات اجتماعی ایران را تشکیل داده است و جائی بوده که در آن دسته‌هائی از مردم خود را برای همکاری اقتصادی وسیاسی متشکل میکرده‌اند واهمیت ده باعتبار اینکه یك واحد تشکیلاتی در زندگی روستائیست در سراسر قرون وسطی و از آن پس تا امروز برقرار بوده است..... و مسکن واحد و منفردی که از ده مجزا باشد هنوز در حکم استثناست نه قاعده کلی و هر جا که «مزرعه‌ای» احداث شود در غالب موارد این مزرعه تابع یك ده اصلی است»[3]. سخنی به

1- Goblot, H. ، Dans l'ancien Iran, les techniques de l'eau et la graude histoir, Annales E. S. C. , juin 1963

۲ ــ نگاه کنید به: ح. ملك ، کوره ده ، علم و زندگی، شماره مخصوص اصلاحات ارضی، تهران، بهمن ۱۳۳۸ صفحات ۲۴ ــ و ۲۲

۳ ــ ا. ك. س. لمتون. مالك و زارع در ایران ، ترجمه منوچهر امیری ، چاپ اول ــ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۹، صفحه ۳۷

گزاف نیست و دلیل آنرا میتوان در همین بحث وفحصها جستجوکرد و ازاین جا میتوان فهمید «....که دانشمندان و شرق شناسان اروپا که در یکصد سال اخیر بسیاری از مجهولات مربوط بتاریخ اقوام و نژادها و ملتها و زبانها و لهجه‌ها و کتابها و مذاهب و هنرها و ادبیات شرق را ازپیش پای ما برداشتند و واقعا و حقاً ازاین جهات بسیار بآنها مدیونیم در مـورد مسئلهٔ آب و نقش تاریخی آن در مشرق زمین غافل ماندند و در نیافتند که چگـونه شرقیان از عهد حجر جدید تا امروز پیوسته با در مسئله بزرگ «کمبودآب» و « طغیان آب» دست به گریبان بوده‌اند و متوجه نشده‌اندکه لزوم مباشرت دراین‌گونه امور (که نمیتوانست فردی باشد) دو بنیانهای اجتماعی و سیاسی و تمدن آنها چه آثاری ازخودبجای گذاشته است و ندانستندچه‌تفاوت است بین انسان منسوب بقشر زیرین «تپه سیلك» در جوار منابع آب و انسانهای همردیفش درسرزمین ابرها در سراسر اروپاکه ابرها وظیفه توزیع عادلانه آب‌را همواره بر عهده داشته‌اند و بدین سبب است که برای اروپائیان هرگز مسئله‌ای بنام آب وجود نداشته است . تقریباً در سراسراروپاآب همچون هوا وآفتاب نه محدود بوده و نه قابل تملك و تنها «زمین» این دو صفت شوم را واجـد بوده است. انسان نئولیتیك در غرب با افشاندن بذر و درو کردن محصول بزرگتـرین انقلاب انسان‌آفرین را درآن خطه تحقق بخشید ولی انسان شرقی برای‌این‌کار به‌یك انقلاب دیگر هم نیاز داشت وآن‌آبیاری مصنوعی بود »[1]

بنابراین سخن از امنیت‌آب و تضمین امنیت‌آن خواه از رودخانه‌ای با طول بسیار باشد یا از قناتی بارشته بلند در هرحال مطرح بوده است. این هر دو در طول مسیر خود احتیاج دائم بحفظ و حراست و نگهبانی داشته‌اند. طومارهای کهنه و قدیمی رودخانه‌ها و قنوات ایران قرار و مدار مدونی بـرای استفاده هرسهمبر تولیدکننده‌ای ازآب داردکه توزیع عادلانه ثروت حجم‌آب جاری را که در فرسنگها راه باید بین بهره‌مندان ازخود عادلانه توزیع شود تضمین میکند . این امر را به شیخ بهائی نسبت میدهند ولـی بسیار پیشتر از آنهم باید این قراربرقرار بوده باشدکه وقتی زارع درمحل «پل‌کله» زاینده‌رود اصفهان میتواند از سهم‌آب خود استفاده‌کند وآنرا به مزرعه خود ببردکه آخرین دهی‌که ازآب‌بخور زاینده‌رود درکنار مرداب‌گاو خونی سهـم‌آب دارد سنگ‌آسیابش ازآب رودخانه بگردد. آنچه را هم‌کـه در قرن پنجم هجـری

۱ـ م. ع جنجی. نقدی بر تاریخ ماد و منشاء نظریهٔ کوتس، راهنمای کتاب ، سال‌دهم ، شماره سوم ، شهریور ۱۳۴۶ صفحه ۴ ضمیمه

گردیزی در زین الاخبار می‌آورد و از کتاب «قنی» نام میبرد سخن از قدمت طرح همین مسائل است و اینکه میرزا علیخان نائینی درسفرنامه خود مینویسد که وقتی از میان اردستان می‌گذشته به او گفته‌اند که هنگامیکه هلاکو خان مغول از اردستان عبور میکرده فرمان داده که برای صلح بین اهالی آب را تقسیم کنند و این کار تحت نظارت خواجه نصیرالدین طوسی انجام گیرد[۲] باز امریست که محتاج به نظارت در توزیع درست و عادلانه و طبق قرار میبایست باشد. قنات «هور» که بالغ بر ۱۰۸۰۰ سهم دارد و بین ۲۰۰ تا ۳۰۰ صاحب سهم تقسیم میشود نظم وقرار تقسیمش نه به همین سادگی و بدون مراقبت خود جامعه است. در قائنات که گردش آب در هر دهی نسبت بده دیگر متفاوت است بناچار هردهی برای خود نظم متکی بر اوضاع واحوال خاص خود را برقرار میکند . نظارت و مراقبت بریك چنین توزیع عادلانه‌ای احتیاج به حراست دائم دارد و پاسداری آن کار مستلزم امنیت متمرکز وقدرت ومراقبت همیشگی است که شاید بتوان زمینه‌های بحث جالبی را در باره «وجه تولید آسیائی» در این رهگذر مطرح ساخت که گفتگوی در باره این مطلب در این مقام به کار ما نمی‌آید .

اگر مجموعه خاکی که از اینهمه قنات در طول تاریخ این سرزمین خاکبرداری‌شده است حساب کنیم و آنرا به مزد معینی ضرب کنیم قسمتی ازسهم کارفرزندان این آب‌وخاك که برای آبادی وسرسبزی بیابانهای این‌ملك زحمت کشیده‌اند بدست‌میآیدواین‌خود ازهر نوع کارورنج‌دیگری‌افزونتراست. به‌حسابی دیگر اگر آب حاصل‌ازقنوات دایرمملکت راکه چیزی درحدود ۷۵۰تا۱۰۰۰ مترمکعب درثانیه است تنها ملاك اقتصادی قنات بگیریم و قیمت هرمتر مکعب آب را به نرخ کشاورزی سال ۱۳۴۲ که اکنون قریب به دهسال ازآن گذشته است فقط معادل۰/۵۵ ریال بدانیم دراین‌صورت ارزش این‌قنوات بیش‌ازپنجاه میلیارد ریال‌خواهد بودکه اگرنگوئیم بزرگترین رقم ثروت ملی‌ماست، بدون

۲ـ نگاه‌کنید به‌کتاب مالك و زارع درایران ترجمه منوچهر امیری، چاپ اول، تهران ۱۳۳۹ صفحه ۳۹۴ . توضیح میدهد که خانم لمتون از این‌کتاب مشالی‌آرشیو وزارت دارائی، شماره ۷۲۶ ورق ۱۳۱ نام میبرد، نویسنده این سطور در جستجوی‌کتاب برآمد ولی هر چه جست‌کمتر یافت، دست‌آخر یادآور شدندکه این‌کتاب همراه کتبی دیگر در سال فلان به فلان کتابخانه باید منتقل شده باشد.

۱ ـ م. ناجی. « پایان تمدن‌کاریزی درایران » ، سخن ، دورهٔ بیست ودوم ، شماره ۹ صفحات ۹۳۸ تا ۹۴۳ .

شك بعد از نفت دردرجه اول اهمیت اقتصادی برای مملکت قراردارد. بنابراین نویسنده مقاله « پایان‌تمدن کاریزی درایران[1]» محق است‌که مینویسد : «دراین زمان بدون اینکه مستقیم و یا اصل‌حساب شده‌ای ابداع کرده باشیم، با استفاده ازتکنولوژی غرب بەدرهم کوفتن‌حصارهای‌حصین «اقتصادآب‌کاریزی»پرداختیم وظرف مدتی کمتر از یك ربع قرن ما ازدست دادن بیش از بیست هزارقنات که مجموع طول‌آنها به بیش ازیکصد هزار کیلومترمیرسید نقطه احتتامی بردوران « تمدن‌کاریزی» درایران نهادیم . برای احداث این‌قناتها بیش از ۲۱۰میلیون مترمکعب خاکبرداری شده بودکه ارزش سرمایه‌ای آن از ۴ میلیارد تومان متجاوزاست.»[1]

این‌هرسه ارزش‌سیاسی واجتماعی واقتصادی امروزی‌نیست ، دیدیم که از هزاران سال پیش مطلب‌برملاست. قنات تاریخی قومی این‌سرزمین است و از دیروزهزارساله وامروزتازه ازراه رسیده بسیار پیشتراست « « تمدن‌کاریزی » درطول قرنها خمیره اصلی برای نقوش مختلف تمدن این سرزمین بوده است موزائیك هرنهضت ، آئین ویا جهان بینی‌ازراه رسیده تنها درصورتی‌میتوانسته دراین‌سرزمین جایگزین شود وبرآن نقشی تازه زندکه با این «خمیره»موافق وهمچسب باشد . « تمدن‌کاریزی» جریانی با سرعت ونوسانات آرام، محتاط و حساب شده ، قانع ، محجوب وعمیق داشته است . حرص و ماجراجوئی‌را در خمیره این تمدن راه نبوده است ، فرهنگ‌آن ، درضمن انعطاف‌پذیری،دارای اصالتی پراکنده وپنهان است، درون گرائی به برون گرائی تفوق‌دارد وانسان درجستجوی سرچشمه تمامی زلالهای جاری ، نورمطلق‌را طلبیده است.[2]» این سخن قولی‌است درست وبرای‌آنکه هنوز به درستی‌آن بیشترپی ببریم ازکتابی نام میبریم‌که نویسنده‌ای تا این‌اواخر گمنام در بیش از یکهزارسال پیش‌آن‌را نوشته وچند سالی پیشترازابوریحان بیرونی که همین‌اواخرهزاره‌اش‌راگرامی داشتیم (۱۰۵۱ میلادی) وابن‌سینا (۱۰۳۷ میلادی) که چندی پیش درسال ۱۳۳۲ شمسی هزاره‌اش‌را جشن گرفتیم ازاین‌جهان فانی درگذشته است ورفته است ولی‌هم ازنظرعلوم طبیعی وزمین‌شناسی وهم ازنظرعلوم‌ریاضی وهیئت‌نه‌تنها متقدم برآن دودانشمند است بلکه برکوپرنیك و گالیله نیز پیشقدم است وحق براینست‌که اکنون اورا بشناسیم و بشناسانیم :

۱ـ همان مأخذ صفحه ۹۴۲

۲ـ همان مأخذ صفحه ۹۳۹

ابوبکرمحمد ابن‌حسن‌حاسب کرجی ازمردمان سرزمین‌جبال‌واز روستای کرج واقع دربین راه اصفهان به همدان است که دراواسط قرن چهارم هجری دیده برجهان گشوده ودرحدود اواخردهه دوم قرن پنجم هجری چشم از جهان فرو بسته است .

مشهورترین دانشمندان هم‌عصرش‌یکی ابوالرئیس ابوعلی‌سینا بوده است ودیگری ابوریحان بیرونی وسومی‌زکریای‌رازی. هرچندکه حاسب کرجی‌باید به سن ازاین‌هرسه مسن‌تر بوده باشد وازاین‌هرسه نیزدودتر به دیارعدم رهسپار گردیده است، زیراکه کرجی به سال۱۰۱۶ میلادی درمی گذرد و ابوعلی‌سینا در۱۰۳۷ وبیرونی سال۱۰۵۱ وجزدسترسی به همین‌تواریخ هیچ‌نکته دیگری که مؤید ونشانه نقش‌خاص‌چنو مردی درمدارعلوم ریاضی وعلوم هندسی وعلوم عقلی‌زمانه باشد دردست نیست‌وهیچ‌نمیدانیم که این‌نابغه گمنام وناشناخته‌ایرانی بجز دردو ناحیه‌بغداد وسرزمین‌جبل که یادآوراقامت‌خوددرآنها می‌شود واحیاناً ری واصفهان که به‌کنایه دربودن‌خود درآنها اشاره می‌کند درچه‌جاهای دیگر می‌زیسته وبیشتر کجامقیم بوده وشغل‌و وظیفه‌اصلی‌اوچه بوده و صیت شهرتش‌در زمان حیاتش‌تاچه حدودی بوده وکیها با اودوست وهمراه وکمك بوده‌اند وچه کسانی با اوخصومت ودشمنی‌ورزیده‌اند؟ آقای‌خدیوجم مترجم کتاب «استخراج آبهای پنهانی» به نقل ازآقای عادلی انبوبا دانشمند لبنانی که همتی خاص در شناسائی‌حاسب کرجی‌دارد درمقدمــه کتاب خود این‌نکته راآشکار کرده‌اند کــه « وی‌با فخرالملك‌محمدبن‌علی‌بن‌خلف وزیر بهاءالدوله‌دیلمی که از۴۰۱تا۴۰۷ هجری برعراق‌حکومت می کرده‌اند واین وزیردرسال۴۰۷ کشته شده ارتباط داشته است وکرجی کتاب معروف خود را به نام « الفخری » به نام او تألیف کرده است .معلوم نیست که‌کرجی‌تا چه‌مدت‌دربغداد مانده ولی وی‌گویاپس‌از مرگ‌آن‌وزیر بغداد راترك گفته وبه‌زادگاه‌خودبازگشته وبه‌ابوغانم معروف‌ابن محمد پیوسته واین‌وزیرازاودرباره‌آبهای‌درونی‌زمین وطرزاستخراج‌آنها کتابی خواسته و اوهم‌کتاب « استخراج آبهای پنهانی » را دراین موضوع به نام او پرداخته است .»[1]

دراینکه اوازپایه گذاران علوم ریاضی است واصول‌حساب وجبرراتوسعه

۱ـ نگاه‌کنید به مقدمهٔ‌کتاب« استخراج آبهای پنهانی» تألیف ابوبکر محمدبن حاسب کرجی ترجمهٔ حسین خدیوجم ، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ۱۳۴۵. صفحهٔ ح وط

داده هیچ شکی نمی‌توان داشت و بحثی نیست زیرا که کتابهای زیر تائید کننده علم او و شخصیت او در جهان ریاضی هستند :

« الکافی فی الحساب » در کتابخانه لویس ساباط و کتابخانه سرای و « البدیع فی الحساب » در کتابخانه واتیکان و « علل حساب الجبر والمقابله » در کتابخانه اکسفورد و همچنین کتاب « مختصر فی الحساب والمساحة » در کتابخانه شهرداری اسکندریه ، بعدها نیز شارحان متعدد و دانشمندان علوم ریاضی دیگری که به غور در دانش پیشینیان پرداخته‌اند مقام ارجمند علمی او را تائید کرده‌اند و از کتبش نام برده‌اند ولی آثار به جا مانده از کرجی نه همین‌هاست که از آنان نام بردیم . او خود در کتاب سبتاً معروفتر خود « الفخری » از کتب دیگری به نامهای « کتاب فی الاستقراء » و « نوادر الاشکال » و « کتاب الدور » و « کتاب الوصیا » نام می‌برد و نیز از کتب دیگری مانند « المدخل فی علم النجوم » و « کتاب الهند » هم نام می‌برند. اما اگر حاسب کرجی را هیچ کتاب دیگری جز همین « استخراج آبهای پنهانی » نبود معذلك با همه بی‌وفائیهائی که روزگار در حقش انجام داده باز هم مقامش در صدر علمای ریاضی و نجوم این سرزمین جای می‌گرفت و ارج خود را می‌یافت ، چنانکه کوششهائی که در سالهای اخیر در راه شناسائی بیشتر او انجام پذیرفته‌است مؤید این حقیقت می‌تواند باشد[1] .   (دنباله دارد)

۱ــ نگاه کنید به مآخذ صفحهٔ قبل ، صفحات مقدمه مترجم و نیز مجله خرد و کوشش نامهٔ ادبیات و علوم اجتماعی دانشگاه پهلوی شماره ۱۱ و ۱۲ مقالهٔ آموزندهٔ مهدی ناحی درباره آبیاری و زمین‌شناسی در تاریخ ایران صفحات ۱۴۱ الی ۱۵۱ و همچنین مقاله دیگر ایشان درباره پایان تمدن کاریزی در ایران درمجله سخن شماره ۹ دوره بیست و دوم صفحات ۹۳۸ الی ۹۳۴

توضیح راهنمای کتاب

همچنین باید گفت که متن کتاب با مقدمه‌ای توسط آقای علی مظاهری از دانشمندان ایرانی مقیم پاریس به فرانسه ترجمه ونشرشده است (پاریس ، ۱۹۷۲)

سیدمحمدتقی مدرس رضوی

در سالهای ۳ تا ۶ راهنمای کتاب بخشی به درج شرح احوال بزرگان محققان و مؤلفان معاصر اختصاص یافت و شرح حال عده‌ای به تدریج درج شد. در سال کنونی نیز امیدوارست که سرگذشت و فهرست آثار افراد دیگری که در زمینهٔ تحقیقات ایرانی دارای آثار برجسته‌اند به چاپ برسد

نام این حقیر بی مقدارمحمد تقی و نام خانوادگی‌ام مدرس‌رضوی است. تولدم شب سه‌شنبه دوم شوال۱۳۱۳ قمری برابر۲۸حوت (اسفند) سال۱۲۷۴ شمسی در مشهد مقدس اتفاق افتاده و درپنج سالگی نزد پیرزالی که به‌آخوند سادات شهرت داشت والدماجدم مرا بمکتب فرستاد. هنوزقرآن را تمام‌نکرده بودم که آخوند پیرزال درگذشت و مرا نزد شیخی بمکتب دیگری بردند. قرآن و چندکتاب فارسی راکه جمله صد کلمهٔ مولای متقیان و ترجمهٔ‌آن بود فراگرفتم و بعد به‌آموختن صرف و نحو پرداختم وجامع‌المقدمات‌که ازجملهٔ کتابهای درسی‌آنزمان بود خواندم. در این اوقات درمشهد مقدس بهمت چند تن از دوستان دانش و فرهنگ که از پیش رفت علوم و صنایع در اروپاآگاه بودند و رئیس‌آنها شاهزاده‌ای ملقب به ارفع السلطان بود چهار مدرسهٔ جدید دایرشد وهنوز مراحل اولیه‌را طی میکرد. ومردم واهالی مشهد توجهی به‌این مدارس نداشتند. بلکه علما و مقدسین مردم را از فرستادن اطفال خود به این مدرسه‌ها منع میکردند. والد ماجدم‌که خود ازفقها وعلمای ارض‌اقدس ومدرس آستان قدس بود مرا به مدرسه‌ای بنام مدرسهٔ رحیمیه برد، و بمدیرآنجا که شخص وجیه و متدین بود سپرد وبمنع علما ونظرآنها اعتنائی نکرد. همین‌امر سبب شد که جماعتی ازمردم تأسی بوی نمودند وکودکان خود را برخلاف‌نظر مقدسین باین مدرسه‌ها بردند و باعث رونق این مدرسه‌ها وتوجه عامه مردم به این مدارس گردید.

چون من قبلا در خارج دروس فارسی و صرف و نحو راآموخته بودم

درکلاس چهارم مدرسه پذیرفته شدم و در اندك مدتی بکلاس پنجم و ششم ارتقا یافتم. درهمین حال که درکلاس ششم درس می‌خواندم چون دردروس خودساعی بودم سه ساعت درس حساب کلاس سوم را بمن دادند که تدریس کنم و بعد هم هروقت کلاسی بی‌معلم بود برای دروس فارسی و نحو و صرف بجای معلم غایب به سرکلاس می‌رفتم وتاکلاس هفتم که کلاس عالی مدرسه بود ارتقایافتم. برنامهٔ دروس مدرسه درآن زمان بیشترعلوم ادبی بود ومعلمین آن همه ازفضلا و ادبا بودند مانند مرحوم بدایع نگار وشادروان ادیب بجنوردی، ادیب هروی وغیره

و چون معلم برای دروس ریاضی وغیره نبود و باوعده‌هائی که از طرف امنای مدرسه می‌شد کلاس بالاتری افتتاح نگردیدمن ناچارازمدرسه خارج شدم وبآموختن علوم‌ادب پرداختم و بمدرس جماعتی ازمدرسین آن زمان حاضر شدم واستفاده میکردم، از جمله آنها مرحوم مبرورمیرزاعبدالجوادادیب نیشابوری افاض‌الله علیه شابیب الغفران بود که چندسال بخدمتش مشرف شدم وازمحضرش مستفیذگشتم وکتابهای مغنی ومطول تفتازانی و قسمتی ازشرح منظومهٔ مرحوم حاج ملاهادی سبزواری را دردرس عمومی‌اش خواندم. بعلاوه نظر به عنایت و لطفی که باین بنده داشت بیست مقامه از مقامات حریری را در ماه رمضان که ایام تعطیل دروس بود با شرح ارجوزهٔ حرری در عروض وقافیه بطورخصوصی برایم تدریس فرموده و از محضرش بهره بسیار بردم. در همین اوقات که علم عروض را خدمت استاد می‌خواندم علاوه برتقریرات استادکه یاداشت میکردم بمطالعهٔ کتابهای چندی از این فن که بعربی و فارسی تألیف شده بود پرداختم و از هر یك مطالبی فراهم کرده وکتابی در علم عروض تألیف نمودم و بنظر استاد رسانده مورد تشویق و تحسین واقع شدم . نسخهٔ این تالیف به کتابخانه آستان قدس رضوی تقدیم‌شد و اکنون درآن کتابخانه شماره ۶۶۰۷ ضبط است

چون مرحوم والدماجدم بسیار مائل بودکه این بنده از علوم ریاضی بهره کافی داشته باشم وآن مقدارکه در مدرسه آموخته بودم کافی نمیدانست مرا بخدمت دانشمند ادیب فیلسوف ریاضی‌دان شادروان میرزا عبدالرحمن مدرس قدس‌سره فرستاد و از او خواهش نمودکه هندسه و جبر ومقابله برایم تدریس فرماید . این استادکه علامهٔ فنون بودوعلاوه برعلوم ادب وحکمت وکلام وفقه و اصول در علوم ریاضی ازاساتید زمان خویش بشمار میرفت تحریر اوقلیدس و محسطی وکتب ریاضی قدیمی را خدمت والد خویش مرحوم میرزا نصرالله شیرازی آموخته و بعد مدتی ازمحضردرس مرحوم نجم‌الدوله استفاده کرده بود،

محمد تقی مدرس رضوی

خواهش پدرم‌را پذیرفت. حبرآقاخان وهندسهٔ مهندس الملك راکه درآن وقت کتاب درسی بود برایم تدریس‌فرمودوپس ازانجام‌آن دوکتاب‌تشریح‌الافلاك و خلاصة الحساب و چهارمقاله ازتحریر اوقلیدس را ازمحضرش استفاده نمودم. پس ازآن دردرس والد ماجد حاضرشدم‌وشرح‌لمعه در فقه وقوانین دراصول را فراگرفتم و نیز از محضر درس آقا بزرگ حکیم استفاده نمودم‌وشرح‌هدایه‌و ملاصدرا ومقداری ازشرح اشارات خواجه طوسی را قرائت‌کردم و از محضر مبارکش‌کسب فیض نمودم .

در همین اوقات مدتی بدرس فقه و اصول خارج مرحومین حاج آقا حسین قمی‌طاب‌الله ثراه وآقا میرزا محمدآقازادهٔ خراسانی‌رفتم وازفرمایشات این دو بزرگ بقدر استعداد استفاده‌کردم.

چون مرحوم والدم مایل بودکه بیکی از زبانهای خارجی‌آشنا شوم و مقدمات‌آن را در مدرسهٔ رحیمیه یادگرفته و چندکتاب خوانده بودم پس از خارج شدن ازمدرسه هفته‌ای دوساعت خدمت مرحوم میرزا طاهرمتولی مسجد گوهرشادکه از تحصیل‌کرده‌های فرانسه بود رفتم و تحصیل زبان میکردم .

در سال ۱۳۳۸ قمری با کسب اجازه از مرحوم والد عازم طهران شدم.

درابتدا مدتی بمدرس علمای اعلام طهران رفتم ومجالس درس آنان را دیدم و بعد چندی از محضردرس‌آقاسید محمد تنکابنی استفاده‌کردم و درهمان اوقات بخدمت مرحوم خاتم‌الحکما میرزا محمدطاهر تنکابنی مشرف‌شدم ودرس او را برای خود مفیدتر از دیگران یافتم و مدت چند سال‌که در طهران بودم ازدرس‌وی مستفیذ میشدم. کتاب بصائرنصیریه درمنطق راکه نسخه‌اش‌درطهران کمیاب بود بخط خود نوشته ونزد استاد قرائت‌کردم ونیزشرح‌اشارات خواجه را برایم تدریس فرمود و ازابتدای‌کتاب منطق شروع وتا خاتمه قرائت‌نمودم. ضمناً نسخهٔ چاپی خودرا با نسخهٔ مرحوم میرزاکه تصحیح شده بود و بامقابله با چند نسخهٔ خطی‌دیگر درکتابخانهٔ مدرسه سپهسالاربود مقابله وتصحیح‌کردم وقسمتی ازکتاب طبیعیات شفا وکلیات قانون ابوعلی سینا را نزد استادخواندم و بدریافت اجازه بخط شریفش برای تدریس‌کتاب‌های خوانده شده ازجنابش نائل شدم.

با این‌حال‌که سرگرم‌استفاده ازکتب منطق‌وحکمت بودم ازفراگرفتن زبان غفلت نورزیدم و به مدرسهٔ آلیانس فرانسه داخل شدم وکوشش و سعی در آموختن‌کردم و تا اندازه‌ای موفق شدم و تاکلاسهای‌آخر مدرسه پیش رفتم و

بمکالمهٔ زبان فرانسه آشنا شدم و از کتابهای فرانسه بخوبی استفاده مـی‌نمودم پس از توقف سه سال و چند ماه برای دیدار والدین طهران را ترك کـرده و عازم مشهد گردیدم. پس از چند ماه توقف درمشهد قضا را والــدم بیمار شد و پس از بیماری ممتد در نهم ذی‌حجه سال ۱۳۴۲ برحمت ایزدی پیوست و آسایش خاطر و فراغ بالی که داشتم از دست دادم واز این زمان طالب علمی من‌پایان پذیرفت و در صدد تهیهٔ وسائل معاش خود و بازماندگان آن مــرحوم برآمدم. پس از فوت والد از طرف تولیت آستانه بمقام بلند و ارجـمند منصب تــدریس آستانهٔ قدس بجای والد نائل ومباهی گردید. و برحسب وظیفه به تدریس علومی که آموخته بود جهت طلاب شروع نمود. دیرزمانی بر نیامد که ازطرف مرحوم تدین وزیرمعارف طاب ثراه بمعلمی مدرسه دانش مشهد معین‌شد و بشغل تدریس آستان‌قدس نیز مشغول بود ودراول‌صبح‌درسی برای‌طلاب علوم دینی‌می گفتم، چون اوقاف خراسان دراین‌وقت بمرحوم‌اسدی‌نایب‌التولیه‌واگذارشده‌بود بنا بدعوت وی‌هفته‌ای‌چند ساعت درتحقیق اوقاف بکاراشتغال داشتم ومدت چهارسال بدین منوال گذشت تادرسال ۱۳۱۰ که مدرسهٔ عالی سپهسالار ازطرف اعلیحضرت‌رضا شاه به وزارت معارف واگذار شده بودبرای تصدی‌امورآموزشی آنجا به‌طهران منتقل شدم و به معلمی و ناظمی مدرسه منصوب گردیدم و علاوه بر آن شانزده ساعت تدریس در چهار مدرسهٔ متوسطه (دارالفنون و علمیه و معرفت وشرافت) نیز به من واگذارشد که در کلاسهای پنجم و ششم فارسی‌تدریس میکردم ومدت دو سال در این شغل بودم. پس از بر کناری مرحوم اعتمادالدوله وزیرمعارف وقت باز در صدد برآمدم که خود را بمشهد منتقل نمایم و در نزدکسان واقوام زندگی کنم. اتفاقاً رئیس فرهنگ و اوقاف خراسان مرا برای مدیری ومعلمی مدرسهٔ خراسان دعوت کرد و باآنکه اساتید محترم مدرسهٔ سپهسالار با نظرمن موافق نبودند و عموماً از من خواستندکه درسرکار و خدمت خود باقی بمانم ولی رفتن به مشهد را ترجیح دادم و ریاست ومعلمی مدرسهٔ متوسطهٔ مشهد را قبول کردم وپس از صدور ابلاغ رهسپار مشهد شدم در شغل وخدمت تازه‌مدت پنج سال اشتغال داشتم و علاوه بر ریاست دبیرستان و معلمــی‌آن مدتی نیز به اوقاف خراسان رسیدگی نمودم و در تحقیق اوقاف هم چند سال که در مشهد بودم خدمت نمودم . نیز دو سال هم در دبیرستان نظام مشهد هفته‌ای چــهار ساعت فارسی تدریس کردم، بی‌آنکه اجــری و مزدی دریــافت دارم و درسال ۱۳۱۷ در زمان وزارت جناب‌آقای حکمت باز بطهران منتقل و به سمت‌مدیر داخلی و معلمی دانشکدهٔ علوم معقول ومنقول منصوب گردیدم. پس‌از استعفای

جناب آقای حکمت، مرحوم مرآت بوزارت معارف معین شد و او در اوائل کار خویش دانشکدهٔ معقول ومنقول را منحل کرد و اساتید ومعلمین آنرا بعضی بدانشکدهٔ حقوق و برخی‌را بدانشکدهٔ ادبیات منتقل نمود و بموجب ابلاغ وزارتی من با دو سه تن ازهمکاران بدانشکدهٔ ادبیات منتقل شدیم. چون حقوق و حق‌التدریسم ازمحل اوقاف مدرسهٔ سپهسالار کـه محل دانشکده تأمین می‌شد، قهراً قسمت مهمی از حقوقم قطع شد ومدتی با مبلغی اندك درنهایت سختی وتنگ دستی بسر بردم. تا پس‌ازچند مدت وقتی که وزیرمعارف درصدد برآمدکه لغت نامهٔ دهخدا را بطبع برساند ازمیان استادان ومعلمان سه نفر برای دستیاری آن مرحوم انتخاب کرد که یکی ازاین سه نفر این‌حقیر بود ومبلغی که درازاء این کار برایم مقرر شد تا اندازه‌ای جبران نقیصهٔ حقوقم را نمود. نزدیك دوسال با مرحوم علامه دهخدا همکاری داشتم وپس ازوقایع شهریور به‌تقاضای خود ازکار لغت‌نامه معاف شدم وخدمتم منحصر بتدریس دردانشکدهٔ ادبیات گردید. پس‌ازگشایش مجدد دانشکدهٔ معقول ومنقول چندساعت ازدروس آنجا نیز به‌بنده واگذار گردید. تاسال ۱۳۲۸ رتبهٔ رسمی از دبیری ودانشیاری واستادی نداشتم و معلم قراردادی بودم دراین‌سال بموجب تبصره‌ای‌که هنگام طرح بودجه‌کل‌کشور بتصویب مجلس شورا رسید و بشورای دانشگاه اختیارداده شدکه بکسانی‌که ده سال‌سابقهٔ خدمت وتدریس دردانشگاه دارند برحسب سابقهٔ خدمت وکارهای‌علمی‌وانجام‌وظیفه رتبهٔ دانشیاری‌واستادی داده شود، شورای‌دانشگاه برای این‌حقیر رتبهٔ هشت‌استادی مقررداشت وابلاغ نمود.ولی‌چون حقوق وحق‌التدریس دریافتم بسیارناچیزومختصر بود رتبهٔ هشت بمن‌داده نشد ورتبهٔ سه استادی‌که باحقوقم نزدیك‌بودازطرف کارگزینی‌دانشگاه ابلاغ صادرشد.

تا دوسال‌هم با همین‌رتبه وحقوق‌اندك انجام وظیفه می‌نمودم وهیچ تصور اینکه وقتی‌برتبهٔ ده استادی نائل‌شوم نمی‌کردم. تا اینکه روزی نامه‌ای‌ازطرف رئیس دانشگاه دریافت‌کردم‌که پس از لغوابلاغهای‌گذشته باستناد سابقهٔ بیست ودوسالهٔ تدریس وکارهای علمی وغیره مرا ازرتبهٔ سه استادی ارتقا داده وابلاغ صادر فرموده بود واین‌موجب شگفتی من‌شد و بعد از تحقیق معلوم‌گردیدکـه یکنفرازاستادان دانشگاه بدیوان کشورشکایت کرده است‌که طبق سوابق خدمتم بمن رتبهٔ استحقاقی‌داده نشد وحکمی برعلیه دانشگاه مطابق درخواست‌اوصادر گردیده بود.

این حکم سبب شد که در رتبه‌هائی که داده شده بود تجدید نظر شد و به هر یك از استادان و دانشیاران رتبه‌ای که سزاوار بود و استحقاق آنرا داشتند داده شد .

بالاخره از استادی غیر تمام وقت بتمام وقت درآمدم و تا سال هزار و سیصد و چهل و چهار شمسی بخدمت پر افتخار استادی مفتخر ومباهی بودم و در اردیبهشت این سال بازنشسته شدم و بعد از بازنشستگی هم مدت دو سال دیگر در دانشکدهٔ الهیات بنا بر دعوت رئیس دانشکده چند ساعت تدریس داشتم. بعد بواسطهٔ کسالت وضعف و نقاهت از تدریس خودداری نمودم .

این بود خلاصه‌ای از زندگانی بی‌مایه و بی‌ارزش خویش ، ولله الحمد که توفیق عنایت فرمود که راه وروش نیاکان خود را درپیش گیرم و تدریس وتعلیم فرزندان کشور را پیشه سازم و تمامی عمر را به مطالعهٔ کتاب ونشر آثار بزرگان گذشته صرف نمایم و خدمت پر افتخار معلمی را بدست آرم و از این حیث بخویشتن ببالم . وذلك فضل الله یؤتیه من یشاء

فهرست کتبی که باهتمام این بنده تألیف وتصحیح و نشر شده است .

۱ـ المعجم فی معاییر اشعار العجم چاپ خاور در تاریخ ۱۳۱۴ با مقدمه و فهرست .

۲ـ تاریخ بخارا چاپ اول، کتابفروشی سنائی در ۱۳۱۷ با مقدمه

۳ـ منتخب حدیقه الحقیقهٔ سنائی غزنوی بـرای دبیرستانها تاریخ طبع ۱۳۱۹ تجدید طبع هم شده است .

۴ـ آثار علوی (کائنات جو) تـألیف ابوحاتم مظفر اسفزاری تاریـخ طبع ۱۳۱۹

۵ـ دیوان سنائی شرکت طبـع کتاب با مقدمـه و فهرست تاریخ چاپ ۱۳۲۰

۶ـ مجمل التواریخ تاریخ زندیه از ابوالحسن گلستانه با مقدمه وفهرست تاریخ طبع ۱۳۲۰

۷ـ اساس الاقتباس در منطق تألیف خواجه نصیر الدین طوسی بتاریخ ۱۳۲۷ انتشارات دانشگاه

۸ـ دیوان سید حسن غزنوی بـا مقدمه و فهرست از انتشارات دانشگاه طهران تاریخ چاپ ۱۳۲۹

۹ـ حدیقهٔ حکیم سنائی غزنوی ، وزارت فرهنگ ، تاریخ طبع۱۳۲۹
۱۰ـ احوال وآثارخواحه نصیرالدین طوسیازانتشاراتدانشگاه تاریخ طبع ونشر۱۳۳۴
۱۱ـ المعحم چاپ دوم کـه بتصحیح این بنده منتشر شده ار انتشارات دانشگاه در۱۳۳۵
۱۲ـ رسائلخواحه طوسی شامل رسالههای زیر
۱ـ اثبات واحب ۲ـ حبروقدر ۳ـ رسم وآیین پادشاهان عحم در باب مالیات و مصارف آن ۴ـ سیروسلوك ۵ـ در قسمت موحودات ۶ـ سئوالات شمسالدین کیشی وجواب خواحه تاریخطبع ۱۳۳۵ ارانتشارات دانشگاه.
۱۳ـ رسالهٔ بیست باب اسطرلاب حواحه نصیرالدینطوسی از انتشارات دانشگاه طهران تاریخ چاپ ۱۳۳۵
۱۴ـ دیوان انوری ابیوردی، حلد اول قصائد ناشر بنگاه ترحمه ونشر کتاب تاریخ طبع ۱۳۳۷
۱۵ـ المعجم فیمعاییر اشعارالعجم چاپ سوم از انتشارات دانشگاه در سال۱۳۳۸
۱۶ـ شرح ابیات مشکلهٔ دیوانانوری ازابوالحسن فراهانیازانتشارات دانشگاه ، طبع ۱۳۳۹
۱۷ـ دیوان انوری،حلد دوم قطعات وشاملوغزلیات ورباعیات بامقدمه مفصلوتفسیرلغات وشرحابیاتمشکله وچند فهرست، ازانتشارات بنگاه ترحمه ونشرکتاب ۱۳۴۰
۱۸ دیوان سنائی غزنوی تحدید چاپ با مقدمه و تفسیر لغات مشکله و فهرست ،چاپ ۱۳۴۱
۱۹ـ یادداشتهای حدیقهٔ سنائی غزنوی، بوسیله ونفقهٔ وزارت آموزش و پرورش ناشر علیاکبرعلمی تاریخ ۱۳۴۴ .
۲۰ـ مجملالتواریخ بعد نادر تاریخ زندیه گلستانه، چاپ دوم با مقدمه وحواشی مفصل ابنسینا
۲۱ـ ترجمهٔ میزانالحکمهٔ عبدالرحمن خازنی بـا مقدمه و حواشی و فهرستهای متعدد ـ بنیاد فرهنگ تاریخ طبع ۱۳۴۶
۲۲ـ دیوانانوری،حلداولقصائید بامقدمه، چاپدوم تاریخطبع۱۳۴۷

۲۳ـ مثنویات سنائی غزنوی‌شامل‌عقل‌نامه ۲ـ عشقنامه ۳ـ سنائی‌آباد ۴ـ تحریمه‌القلم ۵ـ طریق‌التحقیق ۶ـ کارنامهٔ بلخ ۷ـ سیرالعباد الی‌المعاد ۸ـ شرح سیرالعباد الی‌المعاد بـا مقدمه و تفسیر لغات مشکله تاریـخ چاپ اسفند ۱۳۴۷

۲۴ـ تنسوخ‌نامهٔ ایلخانی تألیف خواجه نصیرطوسی با مقدمه و حواشی وفهرست تاریخ طبع ۱۳۴۸ بنیاد فرهنگ ایران

۲۵ـ المعجم‌فی‌معاییر اشعارالعجم، چاپ‌چهارم کتابخانه‌طهران‌چاپ‌افست

۲۶ـ تاریخ بخارای‌نرشخی، چاپ‌دوم بامقدمه وحواشی‌مفصل‌وفهرستهای متعدد ـ بنیاد فرهنگ ایران، تاریخ طبع ۱۳۵۱

کتابهائی‌که در تحت طبع‌است

۲۹ـ شجرهٔ طیبه درانساب سادات رضویه تألیف والد بزرگوار نگارنده (سید محمدباقر رضوی مدرس‌آستان قدس‌رضوی) وتکمیل‌آن بوسیلهٔ نگارنده*

۳۰ـ احوال‌وآثارخواجه‌نصیرالدین‌طوسی. چاپ‌دوم، بنیادفرهنگ‌ایران

۲۷ـ مختصری دراحوال وآثارمحقق طوسی(که ازطرف یونسکو بطبع رسید ومنتشرگشت) .

۲۸ـ کارنامهٔ بلخ سنائی‌غزنوی درفرهنگ ایران زمین بطبع رسید

کتابهائی‌که تألیف شده و هنوز بطبع نرسیده است.

۳۱ـ رساله‌ای درعلم عروض‌که در سال۱۳۳۵ قمری تألیف‌شده ونسخه آن بشمارهٔ ۷۲۶ درکتابخانهٔ آستان قدس رضوی محفوظ است.

۳۲ـ تاریخ مشهد مقدس‌که برای‌کتاب رهنمای خراسان بسال ۱۳۱۳ هنگام جشن هزاره فردوسی‌تهیه‌گردید. متأسفانه‌کتاب رهنماچاپ نشد. نسخهٔ آن درکتابخانهٔ آستانه باقی‌است .

علاوه براین‌کتابها چندین جزو درنحوصرف عربی ومعانی بیان وعرض وقافیه برای‌دانشجویان تهیه نموده وتدریس کرده‌ام‌که بچاپ نرسیده است .

* این‌کتاب دربهار ۱۳۵۳ نشرشده است (راهنمای‌کتاب)

چند اثری در موسیقی و شطرنج

دوست گرامی‌ام، میدانید که در «هنر ومردم» از رساله‌های فارسی موسیقی گفتگو داشته‌ام و همین مقاله را دو باره در مجلهٔ موسیقی تجدید چاپ کرده‌اند. کتابی‌هم درسیصد صفحه در بارهٔ آثار عربی و فارسی و موسیقی تدوین‌کرده و به وزارت فرهنگ و هنر تسلیم داشته‌ام ...

محمدتقی دانش پژوه

اکنون هفت ماهی است که شهر بشهر ودیار بدیار دنبال کتاب و نسخه‌های خطی میگردم و درکشور شوروی و اروپا و امریکا در این زمینه‌ها بچیزهای تازه‌تری برخوردم

در ضمن کاوشها که در همهٔ جوانب فرهنگ ایرانی و اسلامی در این سرزمینها تاآن اندازه ای که توانایی دارم‌کرده و میکنم به نکاتی برخوردم که راهنمایم در آنها تنها دیدن نسخه‌ها و خواندن و نگریستن به فهرستها ومقالها وکتابهای ارزنده‌ای که در این دیار یافته‌ام بوده است چه بسا اشتباهات که فهرست نگاران ومورخان‌کرده‌اند، برای اینکه نسخه‌ها را ندیدند و نخواندند و در تحقیق خویش بگفته‌های دیگران بس کرده‌اند. من گمان میکنم در هر رشته‌ای که بخواهیم بررسی‌کنیم بایدکتاب و نسخه مربوط به‌آن رشته را ازسر نو خواند وآنگاه داوری نمود.

در بارهٔ تاریخ علوم ایرانی و اسلامی هم مابیشتر به نگریستن بکتابها و دقت درنسخه‌ها نیازمندیم. هر بارکه‌آنها را بخوانیم نکته‌های تازه‌ای خواهیم یافت.

باری من یادداشتهایی‌که برداشته‌ام بسیارشد. اندکی ازآنها را توانستم در پاریس تحریر کنم و همه را از ترس مخاطرات سفر آنجا گذاشته‌ام تا هم بتوانم در شهر کیمبریج بکار ذخیره بپردازم . اکنون بدان دارم میرسم . در ضمن‌کارهای علمی دیگری که در اینجا دارم بیك مناسبتی به نسخه‌های آثار

فارابی مینگرم و فهرستهای مربوط به‌آنها را می‌بینم. اینك ازآنچـه در بارهٔ رساله‌های موسیقی و شطرنج نوشته‌ام گزیده و خلاصه‌ای برای شما میفرستم که در جایی چاپ کنید تا شاید گوشه‌ای ازگزارش هستند باشد .

اینك نام کتابها

۱ ـ الرسالة‌الشرفية صفی‌الدین‌عبدالمومن ارموی شمارهٔ ۲۴۷۹ عربی پاریس نوشتهٔ ۸۹۷ که باید ازآن عکس برداشت. نیز مجموعهٔ شمارهٔ ۳۱۹ ص ۲۸ فهرست Elenco برای نسخ عربی واتیکان که این رساله را دارد .

۲ ـ الادوارفی معرفةالنغم والادوار همو نسخه‌هـای شمارهٔ ۴۲۶۴ چند بیتی از سدهٔ نهم و شمارهٔ ۲۸۶۵ عربی پاریس درجزء مجموعه‌ای که درفهرست دسلدن شناخته نشده ولی فارسی و بروکلمن آن‌را شناخته‌اند. از این نسخه‌باید عکسی برداشت چه درآن رسالهٔ دیگری در موسیقی هست.

از این کتاب نسخه‌ای دیگری مورخ ۱۲۰۷ در شهر باکـو دیده‌ام به شماره ۵۴۰۸ ب.

چاپ عکسی که دکتر حسین علی مـحفوظ در بغداد در ۱۹۶۱ ازآن کرده است درکتابخانهٔ هاروارد دیده‌ام. مقدمه‌ای ازاو دارد و اوآن را ازروی مجموعه‌ای که گویا ازآن خود او بوده نشر نموده است. در این مجموعه شرح الشمسیةفی‌الحساب ابواسحاق کرمانی موسیقار و ریاضی‌دان است که درساری‌در ۸۵۷ ساخته و در ۸۷۳ آن را پاك‌نویس کرده است والشرفیة صفی‌الدین‌ارموی که در ۸۶۳ آن‌را همین کرمانی‌نوشته ودر۸۸۱ دوباره‌آن را خوانده وحواشی و تعلیق زده است. سومی این مجموعه همین الادواراست‌که او در شعبان ۸۷۰ باید نوشته باشد. چه درصفحهٔ‌آخر آن(۲۰ر) نام‌آهنگها است به فارسی بارموز آنها سپس سیزده دورکه یکی از هنرمندان موسیقی‌آن را از هشتاد و چهاردور کتاب «استاد صفی‌الدین عبدالمومن رحمه‌الله» بیرون‌کشیده است و در پـائین آن این تاریخ‌آمـده است. کتاب در اپ ـ ۲۰ ر است (۲۰س) بـه نستعلیق روشن و او این مجموعه را به سلطان ابراهیم بن جهانگیر در محـرم ۸۸۲ بخشیده است.

عنوان در دراین نسخه (ا ر) چنین است «کتاب الادوار فی‌معرفةالنغم و الادوار مماصنفه‌الحکیم‌اعجوبة زمانه ونادرة اوانه‌صفی‌الملة والدین عبدالمؤمن

البغدادی قدس‌الله‌روحه .»

از این ابواسحاق کرمانی چندین رساله‌ها در دانشگاه داریم و گمان میکنم در فهرست محلس‌هم نام او باشد. ریاضی‌دان و منجم کرمانی‌پرکاری بود که در دربار فرمان‌روایان طبرستان می‌زیسته است.

۳ ـ درةالتاج لغرةالدباج قطب شیرازی‌نگارش ۶۷۴ شمارهٔ ۸۱۶ بنیاد خاورشناسی‌تاشکیندنوشته عمادبن‌علی‌قیصری‌یوی دراع ۱/۹۰۷ که‌آقای‌منزوی در فهرست نسخه‌های خطی از سه نسخه‌کهن‌تراز‌آن یاد کرده است (ص۶۶۶) واین‌یکی‌چهارمین‌خواهد بود. این نسخه‌کامل و آراسته وارزنده‌است وباید از آن عکسی برداشت. آقای اسحاق رجب زاده دانشمند موسیقی شناس تاشکندار روی همین نسخه موسیقی آن را به ترکی درآورده است.

نسخهٔ دیگری از تنها موسیقی آن در پاریس است به شمارهٔ ۱۰۸۵ SP ، نوشتهٔ آقابابا پسر ملامحمد مهدی شهمیرزادی ازکاتبان احیر ایران که نسخه‌های نوشتهٔ او درایران هست. ارآنها است. به‌گمانم نسخه‌ای از حامع التواریخ یامجمع‌التواریخ کتابحانه ملك که فهرست فارسی‌آن کتابحانه راباهم تحریر وآماده چاپ‌کرده‌ایم .

۴ ـ نفایس‌الفنون و عرایس‌العیون شمس‌الدین‌محمدآملی‌که من‌افتخار همشهری بودن او را دارم، نسخه‌ای ازموسیقی‌آن درمحموعهٔ شماره ۵۲۳۵ب بنیاد خاورشناسی شهر باکو هست نوشتهٔ نواب میرمحسنی‌آقا میرزاده‌قراباغی در شهر شوشی در ۱۲۹۵، او خود شاعر وموسیقی دان بوده است.

۵ـ رسالةالادوار خضربن عبدالله‌که بنام سلطان مراد(۸۲۴ - ۸۵۵) به ترکی‌ساخته شده‌است، نسخهٔ شمارهٔ ۴۷۴ دانشگاه لینن‌گرادمورخ ۹۳۰، من این‌کتاب را بدقت نگاه‌کردم. در۴۸ فصل‌است با عنوانها واصطلاحات فارسی.

نسخهٔ دیگری ازان در فهرست ترکی پرچ (ش ۱۶۵) یاد شده است.

۶ ـ نقاوةالادوار عبدالعزیز پسر عبدالقادرمراغی‌که بنام سلطان محمد عثمانی (۸۵۵ ـ ۸۸۶) ساخته دریك مقدمه و دوازده فصل.

کتابی‌است پرارزش و نسخهٔ‌آن دردانشگاه‌لینن‌گراد است بشمارهٔ ۴۴۶ از سدهٔ ۱۰ است. من از این دانشگاه درخواستم‌که از ادوار خضربن‌عبدالله و نقاوة الادوار مراغی و برنامج ابن حجر عسقلانی‌که‌آنها در فن درایةالحدیث وکتاب شناسی اسلامی از بهترین کتابهاست عکسی بدهند . استادان عربی و

ترکی و فارسی تصویب کرده‌اند و شرط شده بود که از طرف کتابخانهٔ مرکزی درخواست شود و بشما نوشته‌ام. این را هم بگویم که در کتابخانهٔ طاهریه دمشق اندکس و فهرست المبانی چنین کتابی هست . (ص ۳۱ فهرست تاریخ)

۷ ـ مجموعهٔ شمارهٔ B 992 بنیاد خاورشناسی لنینگراد دارای زین‌الالحان فی‌علم تألیف الاوزان محمد بن عبدالحمید لادقی در مقدمه و سه مقاله و خاتمه به ترکی ویک رساله در موسیقی بعربی و المیزان فی‌علم‌الاوزان بعربی در شش باب و چند رسالهٔ دیگر که باید از آن عکسی خواست

۸ ـ جامع‌الالحان عبدالقادر مراغی نسخه شمارهٔ SP 1774 پاریس مورخ ۱۰۷۴ که من آن را خوانده‌ام و باید از آن عکسی خواست.

۹ ـ مجموعهٔ شماره SP. 1121 پاریس دارای مقاصدالالحان مراغی و رساله‌ای در موسیقی به ترکی و کنزالتحف حسن کاشانی که کلمنت هوارت و بلوشه و فارمر آن را به کاتب اصل نسخه‌ای که نسخهٔ پاریس از روی آن نوشته شده است (امیر بن خضر مالی قرمانی در ۸۳۸) نسبت داده‌اند و فارمر در فهرست موسیقی خود اورا یکی از موسیقی‌شناسان سدهٔ۹ بشمار آورد، بااینکه شاید اوکاتبی بیش نبوده است. من این کتاب را بدقت خوانده‌ام وتخلص شعری مؤلف که «حسن» باشد و نسبت «کاشانی» اورا درشعرهای خوداوکه درکتاب است یافته‌ام.

ازشعرهای اواست دراین کتاب

اگرچه مولد و منشای من زکاشان است

در اصفهان سخنت حمله در خفاگویم

. . . .

«حسن» طریق‌ادب‌نیست دردسر دادن

ثنا رسید بـه آخر کنون دعا گویم

خطاب او بـه مرتضی اعظم صاحب معظم سید غیاث‌الدوله والدین‌حسینی است که او را ستوده وکتاب را بنام اوساخته است . بسیار کتاب ارزندهٔ علمی است .

من نمیدانم این غیاث‌الدین‌حسینی کیست ومؤلف‌راهم نمی‌شناسم. آیا او همان استاد حسن‌قطب نایی‌شاگرد عبدالقادرمراغی واستاد زین‌العابدین‌چنگی

اسناد خواجه عبدالله مروارید است که در تحفة السرور ودرویش علی چنگی حاقانی و رسالهٔ موسیقی اواروی یاد شده است، یاهمان حسن زامر که در حامع الالحان و نقاوة الادوار ازاو یاد میشود، یاهمان حسن عودی یادشده درکرامیهٔ دورهٔ سفره چی ورسالهٔ موسیقی دوازده بابی (هنرومردم ۹۵:۵۴و۹۸:۴۰)

گویا اونباید با حسن متکلم نیشابوری درگذشتهٔ ۷۷۱ که شعر اورا در کتیبهٔ حامع یزد حوانده‌ام وحسن کاشانی آملی شاعر یکی باشد. امیدوارم که آشنایان به سرگذشت سرایندگان فارسی زبان ایرانی اورا بشناسند. من درهنرومردم (۹۴: ۳۱) ازچهار نسخهٔ دیگر کنز التحف در لیدن و لندن یادکرده‌ام. باید آنهاراهم حواند شاید مطلب روشن‌ترشود.

حوب است شما ازاین مجموعه وآن نسخه‌ها همه عکسی بخواهید تا بلکه بتوان تاریخ موسیقی ایران را بهتر نوشت.

دراین مجموعه بندهای دیگری هم درموسیقی هست به عربی وفارسی وترکی که بسیارسودمند است.

۱۰ــ راح الحام فی شحرة الانعام ازعسکر حلبی حنفی قاری به عربی که رسالهٔ چهارم مجموعهٔ ۳۲۵۰ عربی پاریس مورخ ۱۰۸۳ است وبسیار سودمند. تاریخ موسیقی دانها دارد واصطلاحات فارسی وشحرهٔ الحان وآهنگها با نامهای فارسی ویك جدول (نوت) وبندی درایقاع با فتوای نهروانی بدین گونه «سئل قطب الدین النهروانی مفتی مکة: ماقول الائمة الاعلام فی سماع الآلات المطربة، هل هومباح فیتبع ام هی حرام فنترك و تمتنع؟ فاحاب: اقول: قد حرمها من لم یعترض علیه لصدق مقاله واباحها لمن لاینکرعلیه لقوة حاله. فمن فی قلبه من نورالحقیقة فلیتقدم، والاترکه عمانهی الشرع احری. والسلام، والله اعلم.» باید ازین عکسی حواست.

۱۱ــ جداول ودوائرموسیقی ازقس رافیال راهب رومی مصری در۱۸۰۰ به عربی وایتالیایی وفرانسوی، بسیاردقیق با اصطلاحات عربی وفارسی درتطبیق میان موسیقی حاوری و باختری، نسخهٔ شماره ۲۴۸۱ عربی پاریس که باید عکس شود.

۱۲ــ رسالة فی علم الموسیقی نسخهٔ شماره ۱۰۱۵/۲ وارن درلیدن در ۵ ص (فهرست دیونگه ودخویه ۳:۳۰۵ ش ۱۴۲۷). ازان خوب است عکسی داشته باشیم.

۱۳ــ علم اسرار کتاب ادوار به ترکی به نظم و نثر با اصطلاحات فارسی گویا ازسلیمان نامی که این نسخه‌را در۹۴۵ نوشته است، شمارهٔ جایگاهی ندارد وبلوشه درفهرست ترکی (۱ :۱۰۳ ش۲۴۸) ازان یادکرده است. باید ازان عکس گرفت . همچنین از نسخهٔ دیگرآن که در فهرست ترکی پرچ (ش ۱۶۴) یاد شده است .

۱۳ــ کتاب ادوار یادوح پرور به ترکی ازعبدالقادر مراغی آن‌چنانکه درفهرست دیونگ ودخویه (۳ : ۳۰۵ ش ۱۴۲۸)آمده وشمارهٔ جایگاهی آن ۱۱۷۵ وارن است و باید ازآن عکسی خواست و خواند ودیدکه آیا ازمراغی است یا ازروی کتاب اوبه ترکی‌ساخته‌اند . نسخهٔ دیگری ازاین ونقاوة‌الادوار درنورعثمانیه‌هست (ش۳۶۴۶و۳۶۴۹).

۱۴ــ رسملی موسیقی‌تاریخی ازعلی‌وردی بگلی‌آقالار ازموسیقی دانهای شهرباکو درسدهٔ ۱۴ که سخهٔ آن دربنیاد خاورشناسی این‌شهر به شمارهٔ۵۰۰۷ ب هست با عکس موسیقی دانهای اخیر وتاریخ آنها و شکل افزارهای موسیقی به زبــان ترکی به خط فارسی و بسیار سودمند. اگر بخواهید بــه شما عکس خواهند داد .

۱۵ــ رسالهٔ چنگ سراج‌الدین قمری درمجموعهٔ بسیار بــا ارزش شمارهٔ ۲۲۱۳ بنیاد خاورشناسی تاشکند به نسخ ۷۴۵ دارای‌چندین‌رسالهٔ فلسفی‌که از آنها است تحفة‌الغرائب طبری ، گویا آقــای جلال‌متینی عکسی ازآن دارند اگر ندارند بخواهید

۱۵-کلیات آثارجامی ازنظم ونثردارای موسیقی مورخ ۹۰۸ به شمارهٔ ۱۳۳۱ بنیاد خاورشناسی تاشکندکه بسیارنسخهٔ ارزنده‌ایست وباید ازآن عکس خواست. نسخهٔ دیگری ازموسیقی‌جامی‌درمجموعهٔ گرانبهایی‌دیدم در۸۰۲ برگ دارای بیش ازصد رساله ومقاله وبند درکتابخانهٔ بنیاد خاورشناسی شهر باکو. خوب است عکسی ازاین‌مجموعه داشته باشیم ، این‌مجموعه هنوزشماره ندارد .

۱۷ــ قانون زین‌العابدین‌بن محمدبن محمودبن حسینی که به درخواست امیرعلی‌شیر نوایی به فارسی‌در۲۴ باب‌ساخته‌است، ازرسالهٔ جامی‌علمی‌تر ومفصل‌تر است وهیچ مطلب‌خرافی‌که دررساله‌های‌دیگرهست درآن‌ندیده‌ام .

آقای اسحاقرجب‌زاده مترجم ترکی‌موسیقی درة‌التاج ودانشمند موسیقی شناس تاشکند وآقای حمید سلیمان دانشمند آشنا به تاریخ خوشنویسان ورئیس موزهٔ امیرعلی‌شیر نوایی درهمین‌شهر به من‌نشان این کتاب‌را داده بودند. سه‌بار

به‌آن موزه رفتم تا سرانجام آن‌را یافتم وخواندم.

آقای رجب‌زاده درکتاب خود «مقام لرمسأله سی گه‌دائر» (ص۱۹) ازاین رساله وهمین نسخه یاد کرده است. من نسخهٔ دیگری ازان نشان ندارم وجزهمین نسخه (ش۴۲ همین‌موزه) ندیده‌ام.

مؤلف آن‌را هم نمی‌شناسم. درویش‌علی‌چنگی‌خاقانی درتحفة‌السروررسالهٔ دیگرموسیقی‌خود ازاستاد زین‌العابدین چنگی‌استاد خواجـه عبدالله مروارید و شاگرد حسن‌قطب زمان‌نایی شاگرد عبدالقادرمراغی یاد میکند. آیا همین است یانه، افسوس که نسخهٔ موزهٔ تاشکند درباب۲۲ افتاده‌است. ازان‌عکس‌بخواهید.

۱۸ـ رسالهٔ امیرخـان‌کوکبی گـرحی مطرب شاه سلطان حسین صفوی مقدس‌مرید مجلسی ودیگرفقهاء که به دستوراودر۱۱۰۸ گردآورده‌است ومن‌در هنرومردم(۹۸:۳۷) ازنسخه‌های‌مجلس وملك یادکرده‌ام. درفهرستی که برای نسخه‌های‌خطی‌بدیع‌الرمان فروزان‌فر نگاشته‌ودراختیارشما گذاشته‌ام نیز نوشته‌ام که نسخهٔ شاهانه اصل‌آن درجزواین نسخه‌ها است.

بازبه‌دو نسخهٔ‌دیگر برخوردم‌یکی‌به شمارهٔ ۵۰۰۶ ب دربنیاد خاورشناسی باکومورخ ۱۲۰۴، دومی‌نسخهٔ‌آراسته وشاهانه شمارهٔ S. P 1087 پاریس‌که ازسدهٔ ۱۲ است وکمی‌هم انمیانـه افتادگی‌دارد. باید ازاین دونسخه عکسی برداشت چون اینها ازهم‌جداییهایی‌دارند.

این کتاب گذشته ازنتهای موسیقی‌که دارد درتاریخ سرودهای درباری و سرگذشت موسیقی‌دانها بسیارپرارزش است.

۱۹ـ آثاردرویش‌علی‌چنگی‌خاقانی فرزند میرزا علی پسر عبدالعلی پسر محمد مؤمن‌قانونی یا امیرقاسم قانونی‌فرزند خواجه عبدالله پسرخواجه محمد مروارید منشی.

اوشاگرد خواجگی‌جعفرقانونی وعلی‌دوست‌نایی ومولانـا حسن‌کوکبی بوده است وسلسلهٔ روایت فن خود را مـانند رشتهٔ سند اخباریان وفقهاء چنین می‌نویسد:

که اوازمولاحسین‌آخون‌شنیده واوازامام‌قلی‌عودی ازاستادزیتون‌غیچکی ازخواجه عبدالله مروارید ازاستاد زین‌العابدین‌چنگی (شایدمؤلف قانون) از استاد حسن قطب زمان نایی (گویا مولف کنزالتحف) ازخواجـه کمال‌الدین عبدالقادرنایی مراغی ازسلطان اویس جلایرازصفی‌الدین عبدالمؤمن ارموی تا برسد به فیثاغورس‌شاگرد لقمان.

درویش‌علی‌چنگی کتاب مهمی‌دارد بنام تحفةالسرور که نسخهٔ اصل و کامل آن‌را نزد دانشمند عبدالحمید فولاد درشهرسمرقند دیده‌ام وداستان دست یافتن بدان‌را درفهرست تفصیلی‌نسخه‌ها که دراین‌سفر دیـده‌ام آورده‌ام . نسخه‌ای‌هم به شماره ۴۴۹ دربنیاد خاورشناسی تاشکند هست ،گویا هم نسخهٔ شمارهٔ ۲۶۴ (۵۷۲) شهردوشنبه هم همین‌کتاب باشدکه من‌آن‌را ندیده‌ام .

این‌کتاب ازرهگذر تاریخ موسیقی سرزمینهای قلم روزبان فارسی‌بسیار ارزنده‌است ودرآن از۱۳۵ موسیقی‌دان یاد شده است .

سمنوف این‌کتاب‌را درنسخهٔ تاشکندخوانده وگزیده‌خوبی‌ازآن‌به‌روسی چاپ‌کرده است در ۱۹۴۶ درتاشکند .

تاریخ تألیف‌آن ۱۰۲۲ است وبنام امام‌قلی‌محمد بهادرخان اشترخانی بنیادگذار مـدرسهٔ شیردار سمرقند و بـه دستور امیر فتحی تاشکندی آن را ساخته است .

موسیقی محیط‌التواریخ محمد امین‌بخارایی سوفیانی کرکیراقچی‌نسخهٔ D 89 بنیاد خاورشناسی‌لنینگرادگویا با این‌کتاب بی‌ارتباط نباشد . نمیدانم رسالهٔ موسیقی‌همین‌درویش‌علی‌چنگی‌حاقانی نسخهٔ D 403 لنینگراد (ص۲۸۳ فهرست) همین است یا رساله دیگراو ومن‌آن‌را ندیده‌ام.

ازچنگی‌خاقانی‌چند رسالهٔ دیگر درموسیقی‌دیده‌ام یکی به‌شمارهٔ ۱/ ۱۷۱ بنیاد خاورشناسی‌شهردوشنبه‌که بیشترش سرودها است ، دیگرشمارهٔ ۵/ ۷۰۰۵ بنیاد خاورشناسی‌تاشکند بنام ابوالغازی‌بهادرخان گویا همان‌امام‌قلی‌اشترخانی یاد شده ، سومی درمجموعهٔ شماره ۴۲۸ همین بنیادکه ازرهگذرتاریخ‌موسیقی ارزنده است وبنام ابوالغاری‌عبدالله بهادرحان در۹۸۰ ساخته شده‌است با رسالهٔ کرامیهٔ دورهٔ کرامی ورسالهٔ موسیقی کوکبی وبحرطویل‌موسیقی‌وبا رسالهٔ‌شطرنج ابوالفتح احمد سنجری‌که دران هست بسیارمهم است وبه‌فارسی‌است .

ازاین نسخه‌ها باید عکسی گرفت. همچنین ازنسخهٔ شماره ۴۰۳ د بنیاد خاورشناسی‌لنینگرادکه من‌آن‌را ندیده‌ام.

۲۰ـ بهجةالقلـوب وقوت‌الارواح عبدالحسین‌شیرازی‌کـه بهجةالروح عبدالمؤمن گرگانی (چاپ بنیادفرهنك) را گرفته ودیباچه‌ای برآن گذارده و بنام‌خود کرده وچیزهایی‌هم گویا بران افزوده‌است. تاریخ‌آن گویا ۱۱۵۶است نسخهٔ‌آن دربنیاد خاورشناسی باکو بشماره A ۱۱۹۷ است مورخ ۱۲۳۳ نوشتهٔ درکاشان برای‌آقا محمدصادق‌شیروانی.

۲۱ـ وضوح‌الارقام نواب میرمحسن پسرمیراحمدآقا میرزادهٔ قراباغی ازشهرشوشی‌که شاعرمذهبی‌شیعی‌و نقاش وموسیقی‌دان بوده است. آقای‌افراسیاب بدل‌بیلی‌موسیقی‌شناس‌شهر باکودر«موسیقی‌لغتی» بزبان ترکی (ص ۱۶۲) ازآن یادکرده است. نواب نوشته است‌که من این‌رساله را ساختم تا این علم ازمیان نرود. اومیگویدکه این علم ازفیثاغورس است و امیرمؤمنان علی (ع) آهنك رهاوی‌خوانده و باآن‌آشنا بوده است.

دونسخه ازآن درشهر باکودیده‌ام یکی‌درمجموعهٔ شمارهٔ ۲۳۷ ب خاور شناسی‌آنجا مورخ ۱۳۱۸ دومی در مجموعهٔ شماره ۵۲۳۵ همانجا نوشتهٔ خود قراباغی در۱۳۰۱، شاید درمورهٔ‌آن شهرهم نسخه دیگری‌ازآن‌باشد.

۲۲ـ رسالهٔ‌کامل‌خوارزمی‌شاعرخوشنویس موسیقی‌شناس‌مترحم (۱۸۹۹ ۱۸۲۵)که به دستورمحمدرحیم‌خانی دوم خان خیوه ساخته وآن‌نوتها ورمزها وحرفهای‌آوازطنبوراست.

اوبه روسیه رفته وبه موسیقی اروپایی‌آشنا شده ومقام راست‌رابه «نوت» درآورده وپسرش محمد رسول‌کارش‌را دنبال‌کرده وهرشش مقام را به «نوت» درآورده است.

نسخهٔ اصل این‌کتاب درموزهٔ امیرعلی‌شریوانی شهرتاشکند در ویترین گذارده شده با عکس وسرگدشت مؤلف به ترکی‌وروسی.

آقـای اسحاق رحب‌زاده درکتاب خود از این پـدر و پسر یاد کرده است (ص ۴)

۲۳ـ رسالهٔ شش‌مقام یا سلطانیهٔ‌کوکبی‌دردوازده مقام، نسخه‌های‌شمارهٔ ۴۶۸/۴ بنیاد خاورشناسی‌تاشکند وشمارهٔ ۱۲۹۴ بنیاد خاورشناسی‌شهردوشنبه که باید ازاین‌دو وهمچنین ازنسخهٔ شمارهٔ ۲۲۵۷ ب بنیاد خاورشناسی‌لنینگراد که من‌آن‌را ندیده‌ام عکس‌خواست.

۲۴ـ رسالهٔ موسیقی‌کاشف‌الدین‌محمد یزدی در مجموعهٔ شماره C ۶۹۲ (گ ۱-۳) بنیاد خاورشناسی‌لنینگراد (ص۲۸۳و۵۱۱ فهرست عمومی)که من آن‌را ندیده‌ام وباید ازآن عکسی‌گرفت.

۲۵ـ مجموعهٔ شمارهٔ ۹۲۶۴ بنیاد خاورشناسی تاشکند دارای سه رسالهٔ موسیقی‌که یکی‌ازکوکبی‌است همراه با نزهةالقلوب حمدمستوفی‌مورخ۱۰۲۶.

۲۶ـ مجموعهٔ شمارهٔ ۹۰۴۴ همانجا دارای رساله‌ای درموسیقی‌که باید عکس‌خواست.

۲۷ـ رسالهٔ موسیقی بسیارمهم‌درپنج باب و به‌روش‌علمی که دونسخه‌ازآن دیده‌ام‌یکی‌در بنیاد خاورشناسی‌شهردوشنبه شمارهٔ ۱۰۴۹ نوشتهٔ در۱۳۵۶ گویا ازروی‌نسخهٔ دوم‌آن‌که دردانشگاه بخارادیده‌ام به شمارهٔ ۴۹۰۰، درصفحهٔ‌عنوان نسخهٔ دوشنبه آن‌را ازخامی‌پنداشته‌اندو نیست. دربخاراهم میگفته‌اندکه ازفارابی است‌آن‌را خواندم وگفتم که درآن ازخود فارابی سخنی آمده وازموی‌گفتاری پس‌چگونه ازفارابی‌خواهد بودآنهم فارابی‌اگرچه فارسی زبان‌بود وآشنای به زبانهای سغدی‌آریایی ویونانی‌ولی‌گویا به فارسی‌چیزی ننوشته است وهمه‌آثار او به عربی‌است ، تازه سبک نگارش‌آن‌هم ازسدهٔ چهارم نیست .

۲۸ ـ رساله در موسیقی در ۱۵ فصل (هنر ومردم ۷ ـ ۹۶: ۷۳) نسخهٔ بنیاد خاورشناسی باکو درمجموعه‌ای دارای تحقیقات صدرالدین محمد دشتکی شیرازی به فارسی وچندین رساله دیگر که بیستم آن همین رساله موسیقی‌است و در پایان میرسد به حورائیه، مجموعه ارزنده‌ایست باید عکس خواست.

۲۹ ـ رساله دربیان علم موسیقی دردوازده مقام نسخهٔ شمارهٔ ۸۷۳۹/۳ بنیاد خاورشناسی‌تاشکند.

۳۰ ـ رساله در شعبه‌ها و نغمه‌ها به نظم فـارسی شمارهٔ ۴۱۵/۷ همین بنیاد.

۳۱ ـ رسالهٔ شش درآمد، شمارهٔ ۱۴۶۶/۱ همانجا .

۳۲ ـ رسالهٔ شش مقام موسیقی شماره ۷۰۷۶ مـورخ ۱۲۹۷ و ۵۷۳۴ مورخ‌۱۲۸۵ همین بنیاد، از همهٔ اینها باید عکس گرفت.

۳۳ ـ رسالهٔ موسیقی در بارهٔ ترانه‌ها و عملات خوازرم و جاهای دیگر بفارسی بنثر و نظم شمارهٔ ۱۳۱۰ بنیادخاورشناسی دوشنبهٔ مورخ ۱۲۶۴، بسیار ارزنده است.

۳۴ ـ رسالهٔ موسیقی در بارهٔ مقامات وآوازها درمجموعهٔ شمارهٔ ۸۲۳۲ بنیاد خاورشناسی باکـو با رسالـه‌ای در تیر اندازی‌و معمای نیشابـوری ، باید عکس‌گرفت.

۳۵ ـ ترانه‌های مولوی‌که درفهرست هنتس (ص۱۰۸ ش ۱۲۸) درشهر مونیخ‌بدان برخورده‌ام شماره‌آن OR OCT 3511 است‌گویامورخ۷۹۹باشد نمیدانم

۳۶ ـ رسالهٔ موسیقی و سرودها شمارهٔ ۱۳۱۲ بنیاد خاور شناسی دوشنبه با چند چیز دیگر، بسیار ارزنده.

۳۷ ـ فتوای آخوند ملامحمد فاضل ایروانی در ۱۳۰۲ دربارهٔ علم موسیقی که مانند شیخ بهایی میگوید که آن حرام نیست ولی عمل بآن ناروا است، در مجموعهٔ ۲۳۷ ب خاورشناسی باکو ومجموعهٔ نظامی همین شهر با بنگ و بادهٔ فضولی ورسالهٔ موسیقی میرزا محسن نواب، من این دومی را ندیده‌ام دانشمندی به من چنین گفته است، از هر دو باید عکس خواست.

۳۸ ـ الموشحات واللطائف والاشعار که سرودهای عربی است با اصطلاحات فارسی، نسخهٔ ۵۹۰ عربی کتابخانه دانشگاه شهر مونیخ.

۳۹ ـ مجموع من الاغانی والانغام مانند پیش شمارهٔ ۵۹۱ همانجا. من این دورا بدقت خوانده‌ام برای پی‌بردن به نفوذ زبان فارسی وموسیقی ایرانی در زبان عربی و موسیقی اسلامی بسیار مهم است. عکس بخواهید.

۴۰ ـ فرائدالزمان فی‌علم‌الالحان ارشرف‌الدین علاءعلوی‌حسینی‌بغدادی که در المیزان فی‌علم الاوزان (ش ۵/۹۹۲ B خاور شناسی لنینگراد) از آن یاد میشود. نمیدانم او همان شرف محمد علوی سرخسی حکیم مترجم ذخیرهٔ اسکندری است که عبدالحسین شیرازی در بهجة القلوب (نسخه باکو) از او یادکرده است (فهرست منزوی ۶۲۱) یا نه؟ من در هنر و مردم (۹۴: ۳۱) نوشته‌ام که مؤلف غنیةالمنیة چنین‌کتابی را اندکی پیش از ۷۷۶ بفارسی در آورده است. پس باید این فرائدالزمان‌عربی باشد. ممکن‌است عکس نسخه‌های غنیه و فرائد را ازهند و سند بخواهید تا مطلب روشن شود.

***

اینک ازکتابهای چاپ شده‌ای‌که دراین سفرخوانده یاازآن‌آگاه شده‌ام دراینجا یاد میکنم:

۱ ـ «ئوزبك قله‌سق موزکه سی ده تونیك تاریخی» ازعبدالرؤف فطرت (فتره‌ت) چاپ سمرقند و تاشکند در۱۹۲۷ که‌آقای اسحاق رجب‌زاده در شهر تاشکند بمن‌گفت و درکتاب او هم (ص۶) ازآن یاد شده است.

۲ ـ «مقام لرمسالمسی‌گه دائر» ازآقای‌اسحاق رجب‌زاده چاپ ۱۹۶۳ تاشکند بزبان ترکی‌که بسیارکتاب تاریخی و علمی خوبی‌است.

۳ ـ «ایضاح لی‌منوگرافی‌موسیقی لغتی» بترکی ازآقای افراسیاب بدل بیلی موسیقی‌دان شهر باکو چاپ ۱۹۶۹ در همین جا.

من اورا نخستین بار درشهر لنینگراد دیده‌ام. دنبال منابع برای‌تاریخ موسیقی میگشت. ازمآخذایرانی‌آگاه نبود. اساس‌کاراوکتابهای‌دانشمندان بغداد و استانبول بوده است. من‌آنچه دراین ماده میدانستم به‌اوگفتم. در شهر باکو

او را ندیدم و کتاب او را خوانده‌ام. برای آگاهی از موسیقی آن سامان بسیار خوب است.

۴ ـ «ایران» از نلی کارون و د. صفوف . Nelly Caron, D Safuat بفرانسه چاپ ۱۹۶۶ پاریس در بارهٔ آهنگهای کنونی ایران با اندکی از تاریخ موسیقی اخیر ایران، نام این کتاب را آقای بدلی بیلی به من گفته بود و در پاریس آن را خوانده‌ام .

۵ ـ دو رسالهٔ عربی که جیمس روبسن James Robson درلندن بسال ۱۹۳۸ بنام Tract on music با ترجمه و مقدمهٔ انگلیسی چاپ کرده است

این دو رساله که بر ضد هم ساخته شده و خواننده را سرگردان میسازد یکی بنام ذم‌الملاهی‌ازابوبکر عبدالله محمدبن عبیدابن‌ابی‌الدنیا قرشی بغدادی «۲۰۸ ـ ۲۸۱» است که درآن غنا وموسیقی و رقص وشطرنج و نرد وهرگونه بازی بی‌هوده وبرناپرستی را یك باره‌تحریم میکند وچندین حدیث درنکوهش ازآنها می‌آورد و هرخوانندای که‌آن را ببیند در ناروایی‌آنها دراسلام شکی به خود راه نمیدهد. دومی بوارق الالماع فی‌الرد علی‌من‌یحرم‌السماع است از مجدالدین ابوالفتوح احمد غزالی‌که درست عکس او غنا و موسیقی و رقص را روا میدارد وباروشی اجتهادی شگفتی‌این‌مسأله‌را طرح وحل‌میکند. اومیگوید که اگر ماسماع راحرام بدانیم باید بگوییم‌که پیامبر اسلام خدای ناکرده‌کار ناروایی‌کرده‌که دستورخواندن‌سرود وزدن دف را داده است. گفتار اوامراست و امر مفید وجوب ، او چندین خبر دراین زمینه می‌آورد و به‌آنها در تحلیل سماع و رقص تمسك میکند (اما فقهای شیعی و حنبلی خواهندگفت که «ثبت الارض ثم‌انقش » این خبرها درست نیست) اونرد را لعب وبازی حرام می‌داند ولی رقص را لعب و بازی ناروا نمی‌پندارد وبرای جوازآن حدیث میآورد. او دلایل عقلی وعرفانی‌هم میآورد ومیگوید درآهنگها و نغمه‌های متناسب وسازگار معنی‌های ذوقی است و حقایق توحید و هر عضوی باید به نوعی از آن بهره گیرند. نیروی شنوایی ازآن سازش‌ها و هم‌آهنگی‌های لطیف و شیرین می‌یابد و چشم ازآن جنبش‌ها و حرکات متناسب «رقص» میبیند و دل ازآن معنی‌های لطیف و خرد از آن تناسب وسازگاری مییابد.

او میگوید که سماع و موسیقی را زمانی باید و مکان جایگاهی . زمان آن هنگامی است‌که دل‌پاك‌باشد واندرون زدوده وجایگاه‌آن زاویه‌ها وخانقاه‌ها است، ولی مسجدها بهتر است چه‌آن جای پرستش است و عبادت .

پس سماع وشنیدن آوای خوش واجب است و اگر کسی سماع ودف‌زدن (نه افزارهای دیگر که نارو است) را ناروا پندارد از سنت سر باززده است و کسی که آن را حرام بداند کافر و کسی که از آن روی گرداند فاسق است (!؟) ولی من در فهرست برلین وصفی ازرسالهٔ ابن حجر دیده‌ام (چند بار درقاهره چاپ شده است) که سخت دراین مورد بخلاف رفته وسخنان غزالی ودیگران را رد کرده است . ازسوی دیگر رسالهٔ ابن‌حجر ازرهگذرپی بردن بتاریخ‌موسیقی و شطرنج و نرد در خاور زمین بسیار ارزنده است.

درکتابخانهٔ دانشگاه هاروارد به‌چند فهرست اردو برخوردم که درآنها وصف‌شاه‌رده کتاب موسیقی به زبان اردوآمده است که درفهرست تفصیلی ازآنها یادخواهم کرد این کتاب‌ها ازرهگذرآشنایی به نفوذهریك ازدوموسیقی‌ایرانی وهندی دریکدیگر بسیارمهم است باید ازآنهاهم عکسی‌خواست .

کتب شطرنج

نخستین‌آنها همان شطرنج سنجری است که درفهرست تفصیلی ازآن یاد نموده‌ام .

دوم آن عبارت است از : **الشطرنج** ازعلی‌بن‌یحیی صولی که گفته‌اند در دو نسخه‌بوده است نخستین‌ودومی(جمهرة‌المغنین‌خلیل‌مردم بك چاپ ۱۹۵۹ ص ۲۱۰)

درآغاز این نسخه که‌دیده‌ام اخباری‌آورده شده وسپس‌ازخودشطرنج‌سخن به میان میآید .

آغاز: رسالة فی‌الشطرنج و اول من اخترعه و اختلاف اوضاعه ومایزید اللاعب به معرفة ویقمرصاحبه.

بسمله . وصلی‌الله علی‌سیدنا محمد وآلـه و سلم . الحمدلله شکراً لنعمته ولااله‌الاهواقرار[اً] بو[حدانیته] وخضوعاً لعظمته . وصلی‌الله علی سیدنا محمد نبیه وخیرته من‌خلقه وسلم تسلیما .

هذا کتاب‌الفه علی بن‌یحیی‌الصولی فی‌منصوبات‌الشطرنج التی تخرج من حذاقها بحسن‌استخراجها.

نسخهٔ شمارهٔ A 64 (۵۴۸۷) بنیاد خاورشناسی **باکو** ، نسخ سدهٔ ۹و۸ در۱۵گ ۱۷ س، انجام افتاده ، بغلی.

۳ــ منظومهٔ شطرنج‌نظام‌الدین‌ابویعلی‌محمدبن‌صالح‌بن‌حمرةابن‌الهباریة است که درفهرست پرچ برای نسخه‌های‌خطی گوتا (۳:۱۳۵و۱۳۷ش۱۵۱۴ و ۱۵۱۵) ازآن یاد شده است . همچنین در فهرست قاهره (۶:۱۹۹) از رسالة

فی‌الشطرنج نام برده شده که در آن یك مقدمه‌است ودوفصل ودر آغاز آن قصیده ابن‌الهبارية است درشطرنج که آغازش‌چنین است :

الشاه لایحضر عندالشاه لانها من اعظم الدواهی

(شمارهٔ ۵۶۳ نوشته درروزسه‌شنبه ۱۷ ح ۲/ ۱۳۱۱)

درفهرست نسخه‌های عربی واتیکان از Elenco ش۲۶۸ ص۱۵ از «فصل فی‌مصنوع‌الشطرنج ومافیه من‌الحکم» و «ارحوزة فی‌الشطرنج» ازابن‌الهبارية یاد شده است .

۴ـ رسالهٔ شطرنج یحیی‌بن ابراهیم حکیم .

بروکلمن (دیل۱: ۲۹و۹۰۵) درسرگذشت ابوبکر محمدبن یحیی‌بن عبدالله بن‌العباس بن محمدالصولی‌الشطرنجی (۱۷۶-۲۴۳) وشاگردش‌لحلاج ازآن به عنوان «کتاب‌الشطرنج مماالفه ابو زکریا یحیی‌بن ابراهیم الحکیم من منتخبات ابن‌العدلی‌والصولی وغیرهما» یادکرده و گفته است‌که درفهرست دوم‌قاهره (۱: ۲۰۰) ازآن وصف شده است، دراین‌فهرست ازعکسی‌یاد میشود که ازروی نسخهٔ حمیدیهٔ آستانه (۱: ۵۶۰) برداشته شده وآنهم به‌خط محرم‌بن سنان است در۱۲۸ برگ ربعی، درکتابخانهٔ قاهره مجموعهٔ مصطفی‌پاشا شمارهٔ ۸۲۰۱ وعتیق افندی شمارهٔ ۲۲۳۴ وکتابخانهٔ عمومی کلیولندهم نسخه‌ای‌ازآن هست وآغازش‌چنین است : الحمدلله‌الذی بین‌الحلال‌والحرام.

درفهرست عربی کتابخانهٔ جان رایلند درمنچسترازمینگانا (ص ۱۰۱۵ ش۷۶۶) ازکتاب‌المنصوبات یانزهة‌المعقول‌فی‌الشطرنج‌المنقول(نوشتهٔ ۴ح۱/ ۹۱۲) وصف شده است. مؤلف‌آن همان یحیی‌بن ابراهیم‌است‌که بایستی پس‌از فیروز آبادی زیسته باشد ودرآن ازعدلی یاد شده‌که شاید ابوالعباس احمدبن محمد سرخسی درگذشتهٔ ۲۸۶ باشد .

آغاز: قال‌الفقیه‌الکاتب‌الادیب ابوزکریا یحیی‌بن ابراهیم‌الحکیم عفاالله عنه الحمدلله‌الذی بین‌الحلال والحرام ... و بعد فهذاکتاب وضع فی‌الشطرنج من کتب شتی

انجام : تم اخرا یزید نظرك کمل‌الکلام، والله‌الغفورالرحیم،

۵ـ درص۱۰۱۶ ش۷۶۷همین‌فهرست‌از **انموذج‌القتال فی نقل‌العوال** ازشهاب‌الدین ابوالعباس احمدبن یحیی تلمسانی ابن‌ابی‌حجله وصف‌خوبی‌شده است‌که درهشت فصل‌ویك‌خاتمه است درشطرنج (نوشتهٔ رجب۸۰۵).

۶ـ درفهرست دوم قاهره (۶:۱۹۹) باریاد میشود ازه کتاب‌فی‌الشطرنج ینقل‌فیه عن‌العدلی والصولی کثیراً قسیم‌الکلام فیه الی خمس طبقـات و وصفها بالرسوم والاشکال»، عکس‌نسخهٔ ۵۶۱ حمیدیه‌در ۱۲۵ برگ ربعی‌و نسخهٔ دیگر به نسخ زرین در ۱۵۷ برگ ۱۵ س باندازهٔ یك هشتم یا ثمنی

۷ـ درکتابخانه گوتا جنگی‌هست که در آن «صفة ملعوب‌الفرس‌فی‌جمیع ابیات‌الشطرنج» دیده میشود.

۹۹۸و ۱۰ـ نیرمجموعه‌ای درآنجا هست در ۱۳ بـرگ ۱۹ س به نسخ معرب دارای:

۱ـ «الحنطة‌البریة للعبة‌الشطرنجیة» ازه بن‌حمزة بن ابراهیم‌ولی‌الدین درآن ازصعصعة بن‌داهل‌واردشیر بن بابك نام‌برده شده است.

آغاز: الحمدلله‌الذی‌اعطانا من‌الفهم والعلم والنورولم یحرمنا من‌الافادة والاستفاده .

۲ـ الرقوم‌الهندیـة فی‌السوت الشطرنجیة ازمؤلف الطبقات القمحیةفی‌اللعبةالشطرنجیة (۸د)

آغاز : الحمدلله‌الذی جعلنا من امـة محمد علیه‌الصلاة والسلام و خلقنا من‌الذین یطلبون.

۳ـ **بندی دیگر** که درآن ازه «فضه، کرات، حرمات، کیسه» یاد میشود و به عربی‌عامیانه است.

آغاز: حلی والله اعلم ان‌کان سلطان فی‌قدیم‌الزمان‌کان یلعب‌الشطرنج‌ولم کان احدا یقدریغلبه (فهرست پرح چاپ ۱۸۷۸ و۱۸۸۱ ح۱ص۳۷ ش۱۰ وج۳ ص۱۴ ش۱۳۴۳)

۱۱ـ **شطرنج‌نامه** ازفردوسی که ازاوست سلیمان‌نامه در ۳۶۰ بند (۵ر ۹پ، ۱۱پ، ۱۲ر ، ۷۸ر، ۸۷ر) به نظم و نثر ترکی وبنام سلطان بایزیدبن محمد بن‌مرادخان (۸۸۶ـ۹۱۸) با شعروعنوانهای فارسی ؛ بااشکال شطرنج وسه تصویر.

درهشت باب است واین‌عنوانهاهم درآن‌آمده است: اندراستدلال‌درتوفیق شناختن، درمناجات فردوسی، فی‌نعمت‌النبی، مکالمه‌کردن فردوسی محبوب را داستان سلطنت **سلیمان** واحوال‌شطرنج‌که **ادریس** تألیف کرده‌است، دربیان تعلیم‌کردن‌ندیم برای‌محبوب وترك‌کردن خیش دربیان‌داستان ماصی وتمثیلات شطرنج، درتمثیلات‌شطرنج‌درفوائد عقل‌گوید، دربیان‌منصوبهٔ **دلارام جنگی**

(در اینجا تصویر رنگین بیست برهنه در آب که پوشاك خود را نزدیك حود بردرختی آویحتهواسبش‌هم درپهلوی‌اوست وازدورشاه‌زاده‌ای‌سوار براسب انگشت بردندان گذاشته وبدو می‌نگرد ، ۳۷پ) منصومهٔ **شاه مظفر** (دراینجا تصویر رنگین‌سواری‌است با غلامی‌که بدوآب میدهد، ۴۹پ)، **لعب یوسف الترکی** والاسودله غالب ، داستان **سلطان محمدخان** وقصهٔ **اوزن‌حسن**، درتمثیلات شطرنج و در فواید عقل‌گوید فردوسی ، در بیان حقیقت حال شطرنج درفوائد عقل‌گوید ، در بیان اشارت : پیادگان ، فرزین ، فیلان ، اسپان ، رخ ، شاه دردعاء ، اندردعاء حتم‌کتاب **شطرنج‌نامه** ودرمناحات **فردوسی** ، فی‌تاریخ کتاب‌گوید (تصویر سومی‌هم درنسخه هست در ۷۶ د ازسه جانور) آن‌را کتاب شطرنج‌نامهٔ کبیرمصورترکی‌هم میشود حواند.

درآن‌آمده‌که شطرنج ارادریس وسلیمان‌است ویادمیشود درآن ازلحلاح واستاد صیسه وبررجمهر ونوشیروان وارتعبیه‌های‌طبریه، عراقیه ، حصن‌فرعون وتدالنتر،طرحیه، غربیه و ملیحه.

آغار : حمد نامحدود اول خدای لم یرله سلطان بی‌حلله سراواردرکه بی‌شاییه وعلت‌کارگاه نابود دن‌بنحه عالمی ابداع ایلدی

انحام . فی‌تاریح‌کتاب

سلطان کشور شاهی اعطم
حاقان سرور حان عالم

. . . .

شاه الدرم عثمان حان غازی
منصور ناصر فتح همدم

. . . .

نوحی عمر اتسون مریدالله
شاهی سلیمان ملکه خانم

(شش بیت در سحه هست و گویا اندکی افتاده است) **شمارهٔ ۲۵۰ ترکی مونیخ** (ص ۶۸ فهرست)، نسخ ترکی معرب سدهٔ ۱۰ گویا . اصل شاهانه ، فواصل دایره‌های زرین، حدول زر ولاحورد ، عنوان زروشنگرف، با سرلوح ، شکلها شنگرف ، تصویرهای سه‌گانه رنگین، ۸۸ گ ۱۷ س وزیری حلد تیماج قهوه‌ای ضربی زرکوب درون‌هم زرکوب و مقوایی با لولا ، کتاب در۳ پ ـ ۸۷ پ است، با مهرزیبای محمد مورخ ۹۶۱ در۳ پ ، با یادداشت

۴ ع۱۴/۱۰۷ (۱۰۰۷) در آغاز ، ازآن عبدالرحمن قمرپاشازاده محمد ;
المرحوم با خط ومهر او درس‌ع وازآن ژی. ژی . مارسل از قاهره با مهر
به‌فرانسه وعربی.

۱۲ــ در مجلهٔ مجمع علمی دمشق (۳۵۶.۳) آمده است که در حر
تیموریهٔ قاهره « لعب‌الشطرنج جمع‌الاستاد ابی‌الفرج‌المظفر بن سعدالمعـــر
باللحلاج‌الشطرنجی مما اخذه علی‌ابی‌الصولی » و«الشطرنج مما نقل‌عن‌الص
والعدلی» هست واین‌دو نسخه دارای اشکال ورسوم می‌باشد .

این‌نکته‌راهم بگویم که در پـایان کف‌الرعاع عن‌محرمات‌اللهو‌والسـ
ابن‌حجر احمد هیثمی (۹۰۹ــ۹۷۴) که درتحریم سماع وموسیقی‌است فصلی
بارهٔ انواع بازیها است‌با تاریخ‌آن مانند نرد ، نرد شیر، شطرنج، حزیاالا
عشریا شطرنج‌المغاربة که باری با چوبها است، قرق،طاب، دك، گنجفه، خ
حور، کبوتر، نواقیل، کعاب ، رباریب، درامات، مسابقه ، مصارعه .

موسیقی شعر

در غزلیات شمس

محمد رضا شفیعی کدکنی

برای آنکه بتوانیم از موسیقی شعر فهم مشترکی داشته باشیم، ناگزیرم این توضیح را در اینجا بیاورم که موسیقی یا آهنگ از نظر من چندین جلوه و نمایش دارد که برای ساده‌تر شدن امر، آنها را در چند اصطلاح می‌توان خلاصه کرد: ۱-موسیقی بیرونی شعر (یعنی عروض آن) ۲- موسیقی کناری (یعنی قافیه و ردیف و آنچه‌در حکم آنهاست از قبیل تکرارها و ترجیع‌ها و برگردانها) ۳- موسیقی داخلی (که عبارت‌است ازمجموعهٔ هماهنگی‌هائی که از طریق وحدت یا تضاد صامت‌ها ومصوت‌ها درشعر به وجودمی‌آید وانواع جناسها یکی از جلوه های معین موسیقی داخلی بشمار میروند) ۴- موسیقی[1] معنوی (که منظور از این همهٔ ارتباطهای پنهانی عناصر یك مصراع یا یك بیت است که از رهگذر ترکیب تضادها و مطابقه‌هاو... بوجود می‌آید. درحقیقت مقداری از صنایع معنوی بدیع‌و...) حال ببینیم شعر مولانا در حوزهٔ موسیقی و انواع هماهنگی‌ها از چه ویژه‌گیهایی برخوردار است.

الف ـ موسیقی بیرونی: چشم‌گیر ترین عرصهٔ موسیقی دیوان شمس، در موسیقی بیرونی شعرهاست، یعنی تنوع و حرکت و پویائی اوزان عروضی آن، در اینجا ناگزیرم ازآن اصطلاح خود ساخته[2] کمك بگیرم‌وبگویم شاهکارهای مولوی‌که موج اصلی دیوان کبیر را تشکیل میدهد دارای موسیقی بیرونی یا وزن «خیزابی» و تندی هستند که اغلب ازارکان سالم ـ یا سالم و مزاحفی که تلفیق رکن مزاحف و سالم به نوعی خاص انجام شده ـ تشکیل گردیده وسبب میشود که به هنگام خواندن یا شنیدن آن خواننده پویائی و حرکت روح و عاطفهٔ سراینده را در سراسر شعر حساس کند. ازآنجاکه تمامی شاهـکارهای

---

۱) من موسیقی را برابر آهنگ به‌کار می‌برم، نه آنچه در محدودهٔ امور مربوط به‌گوش واصوات باشد وبدینگونه آهنگ عبارت‌است ازهر نوع تناسب. تناسب‌های صوتی موسیقی وآهنگ ظاهری شعراست و تناسب‌های معنوی، موسیقی وآهنگ معنوی شعر.

۲) اصطلاحات موسیقی و «بیرونی» و «کناری» و «معنوی» و اوزان «خیزابی» و «جویباری» را از ناچاری من درست‌کرده‌ام تا پیداکردن اصطلاحات بهتری، همین‌ها را به‌کار می‌برم.

مولوی در اوزان خیرابی و تندی از نوع:

ای رستخیز ناگهانی، وی رحمت بی‌منتها
ای‌آتش افروخته، در بیشهٔ اندیشه‌ها

یا

مرده بدم زنده شدم گریه بدم خنده شدم
دولت عشق‌آمد و من دولت پاینده شدم

یا

رهی عشق، رهی عشق، که ماراست خدایا
چه خوب است و چه نغز است وچه زیباست خدایا

سروده شده، نیازی به آوردن مثال و شاهد نیست بلکه برای خلاف آن باید شاهدآورد و اگر شاهکارهای مولوی راکه از این موسیقی خیرابی و تند برخورداراست با شاهکارهای سعدی وحافظ بسنجید میبینیدکه شاهکارهای‌آنان اغلب در اوزان «جویباری» وملایم است. هرکدام از غزلهای خـوب سعدی یا حافظ راکه نگاه‌کنید اغلب دراوزان ملایم وجویباری است. برای نمونه‌مولانا در وزن مفعول و فاعلات و مفاعیل و فاعلات (دیشب بـه سیل اشك ره خواب می‌زدم) شاید اصلا غزل درخشانی نداشته باشد در صـورتیکه سعدی و حـافظ اغلب شاهکارهای خود را در این وزن و اوزان جویباری و ملایمی از نوع آن سروده‌اند.

نکته دیگر، تنوعی است که بهرحال در عروض دیـوان شمس مشاهـده میشود، وکمتر وزنی طبیعی یا غیرطبیعی ولی متناسب با سماع و حالت خاص خودش ـ از اوزان عروضی وجود داردکه مولانا در آن شعری نسروده باشد. مگر بعضی اوزان قصاید قدما، که بغلط اوزان نامطبوع لقب‌گرفته است. بهمین دلیل دیوان‌کبیر، مهمترین و جامع‌ترین‌کتاب در فراهم‌آوردن مواد بـرای تحقیق در عروض فارسی است. یعنی این‌کتاب را باید اساس قرارداد و موارد دیگر را برآن افزود وآنرا تکمیل‌کرد.

در دیوان‌کبیر بسیاری از اوزان‌آمده‌که درکتب دیگـر، شاید؛ نیامده باشد. علت این امر چندان آشکار است‌کـه نیازی به توضیح آن نیست زیرا مولوی عاشق سماع و رقص بوده وآهنگهائی که به هنگام سماع می‌نواختندغالباً آهنگهای شادوپرجنبشی بوده‌که حرکت اصلی را در موسیقی شعر سبب میشده است: و دیگر اینکه مولانا خود به موسیقی؛ بطور علمی، آشنایی داشته وجای

جای در دیوان او نشانه‌های این آگاهی وی از موسیقی را می‌توان یافت؛ چنانکه در غزل:

می‌زن «سه‌تا» که یکتا ؛ گشتم مکن دوتائی
یا پردهٔ «رهادی» یا پردهٔ رهایی

بیش از بیست اصطلاح موسیقی از قبیل نام سازها و پرده‌ها و مقام‌ها را برده است و چنانکه نوشته‌اند خود درموسیقی اختراعی نیزداشته و جمع این خصوصیات روحی دروجود اوسبب‌شده است که وی اساس شعررا (از حوزهٔفرم) برموسیقی قرار دهد ودیگرعوامل مربوط بفرم را درمیدان مغناطیسی موسیقی شعر جذب کند وچنین است که وقتی سیلابهٔ موسیقی شعر اوبه حرکت در میآید بسیاری از عوامل مربوط بصورت شعر، خود بخود حل میشوند؛ یعنی بیش‌از اینکه ضمیرآگاه اوبجستجوی کلمات و دیگراجزای فرم باشد، جوشش ضمیر ناخوداو؛ این‌میدان مغناطیسی‌را ازاجزاء عناصرضروری سرشارمی‌کند . یعنی کلمات مانند براده‌های‌آهن برگرد طیف‌مغناطیسی خود بخوددرحلقهٔ موسیقی شعر او جذب می‌شوند وخواننده را نیز جذب میکنند.

ب ـ موسیقی‌کناری. همان تنوع و حرکتی‌که در موسیقی بیرونی شعر مولانا یادآوری نشد در موسیقی‌کناری‌آن نیز قابل بحث‌است: یعنی‌کوششهایی که مولوی برای استفاده از ردیف و انواع‌آن و قافیه و صور گوناگون آن انجام داده؛ در هیچ دیوانی از دیوانهای شعر پارسی و عربی (وچون می‌دانم قافیه در هیچ زبانی اهمیت بیش از فارسی ندارد و مخصوص که ردیف اصلا در هیچ زبانی جزفارسی نیست وفقط عربی‌ها و ترکی ها واردوها از فارسی تقلید کرده‌اند ولی بپای فارسی‌نرسیده‌اند)وفرنگی سابقه ندارد. بااینکه‌خودگفته: «قافیه و مفعله راگو همه سیلاب ببر» ونیزگفته است: «قافیه اندیشه و دلدار من‌ـگویدم مندیش جز دیدار من» ؛ اورا باید شاعری‌بحساب‌آوریم‌که بیش‌از تمام شاعران جهان از موسیقی قافیه وردیف واقعیت‌آن خبر داشته وجای‌جای موسیقی‌کناری را درخدمت روح پوینده وجان مواج خویش درآورده‌است.

بسیاری از غزلهای اودارای ردیف‌های بلند ومتحرك است‌که‌گاه‌ردیف به اصطلاح فنی بشمار نمی‌رود زیرا قافیه درآن بشکل رایج میان قدما حفظ و رعایت نشده است، نمونهٔ اینگونه ردیف‌ها را در غزلهایی از نوع:

رندان سلامت میکنند، جان را غلامت میکنند
مستی زحامت می‌کنند، مستان سلامت می‌کنند

غوغای روحانی نگر؛ سیلاب توفانی نگر
حورشید ربانی نگر، مستان سلامت میکنند

و[با یك واریانت دیگر:

روآن ربابی را بگو : مستان سلامت می‌کنند
وان مرغ‌آبی را بگو : مستان سلامت می‌کنند
وان میرساقی را بگو · مستان سلامت می‌کنند
وان عمر باقی را بگو: مستان سلامت می‌کنند
وان میر غوغا را بگو : مستان سلامت می‌کنند
وان شور وسودارا بگو: مستان سلامت می‌کنند

که در حقیقت نوعی مثنوی است که تمام مصراعها ردیف «را بگومستان سلامت میکنند» را در دبال دارىد یا:

بی همگان به سر شود بی‌توبه‌سر نمی‌شود
داغ تو دارد این دلم، حای دگر نمی‌شود
دیدهٔ عقل مست تو ، چرخهٔ چرح پست تو
گوش طرب بدست تو، بی‌تو به سرنمیشود

و غالباً این ردیف‌ها یا برگردانهای مخصوص، هیچ نقشی بلحاظ معنی ندارند و فقط از ترجیع و تکرار آنها نوعی لذت صوتی وسماعی حاصل‌میشود و حنبهٔ غنائی شعر را تقویت می‌کند ومیتوان درخواندن، بلحاظ معنی، ازآنها چشم پوشید، مانند این غرل:

ای نوش‌کرده؛ نیش را! بی حویش‌کن باخویش را
با خویش کن بس خویش‌را، چیزی بده درویش را
امروز ؛ ای شمع ، آن کنم ؛ بر نور توحولان کنم
بر عشق حان افشان کنم ، چیری بده درویش را

یکی دیگر ازحلوه‌های موسیقی‌کناری دردیوان شمس نوعی قافیه‌مرکب یا قافیهٔ مضاعف است‌که در بعضی شعرها دیده میشود، مانند:

ای باغبان ، ای باغبان ، آمد حران آمد حران
بر شاح و برگ‌ ار درد دل، بنگرنشان بنگرنشان
ای باغبان هین گوش‌کن ؛ ناله‌ی درختان نوش‌کن
نوحه‌کنان از هر طرف؛ صد بیز بان صد بیز بان

تاآخر غزل‌که بیست وپنج بیت است و قافیه درآخر هر مصراع دوباره

تکرار می‌شود. نوعی دیگر از قافیه‌های مضاعف در دیوان شمس قـافیه های میانی یا داخلی مضاعف هستند که در غزلهای از نوع:

یار مرا؛ غار مرا، عشق جگر خوار مرا
یار تویی؛ غارتویی، خواجه نگه‌دار مرا

دیده می‌شود.

نکته‌ای که در باب ردیفهای دیوان شمس قابل ملاحظه است' این است که این‌ردیف‌هاغالباً یك جملهٔ تمام بافعلهای‌کاملاهستند که سبب‌نوعی حرکت در ساختمان شعر می‌شوند. مولانا ردیف‌های اسمی بسیارکم دارد در صورتی کـه بیشترین تنوع جوئی معاصران او در حوزهٔ ردیف تنوع در کاربـرد ردیفهای «اسمی» است که این ردیف‌ها اغلب جامد وایستا هستند مانند ردیفهای «گل»و «شکوفه» و.. در شعرکمال اصفهانی و سیف فرغانی و..که بعلت فقدان فعل ، حرکت و پویندگی ندارند.

ج ـ موسیقی داخلی: آنچه بیشتر سبب حرکت و جیرابی شدن اوزان و موسیقی در دیوان شمس شده ؛ توجه بیش از حد مولوی به مـوسیقی داخلی است ونوعی فرمالیسم آگاهانه * که درخدمت عواطف وایماژهاست وگاه جهت حرکت ایماژها و سیلان عواطف را خود بخود ، همین موسیقی داخلی و توجه به‌آن، تعیین میکند.کافی است در غزل:

مرده بدم زنده شدم گریه بدم خنده شدم
دولت عشق‌آمد و من دولت پاینده شدم

توجه کنیم و ببینیم ابیات ومصراعهایی ازنوع:

گفت که تو زیرککی مست خیالی و شکی
گول شدم هول شدم وز همه برکنده شدم
گفت که تو شمع شدی قبلهٔ هرجمع شدی
شمع نیم ، جمع نیم ، دود پراکنده شدم

در تجزیهٔ صوتی چه قدر عوامل مشترك دارند و این از نوع مـوسیقی داخلی شعرحافظ نیست زیرا حافظاساس موسیقی داخلی را؛ غالباً، براشتراك اصوات و صامت و مصوتها قرار داده است نه بر اساس توازن عروضی و صرفی کلمات. اوج موسیقی داخلی در شعر حافظ در مواردی از نوع:

سر و جان من‌چرا میل چمن نمی‌کند یا:
شاه نشین چشم من تکیه گه خیال تست

---

* مولانا یك شاعر ضد فرمالیسم است، رجوع شود به فصل تلقی مولانا از شعر، درهمین یادداشتها.

یا: گر به سر منزل سلمی رسی‌ای باد صبا
چشم دارم که سلامی برسانی زمنش

است که اشتراك صامت و مصوتها موسیقی داخلی را بوجود مـی‌آورد ولی درغزلیات شمس توازن صوتی وصرفی است که اساس موسیقی داخلی است و بهمین مناسبت جلوهٔ اصلی موسیقی‌داخلی دیوان شمس همان قافیه‌های داخلی است و اگر بخواهیم با اصطلاحات بسیار محدود و بی‌ارزش قدما، این معنی را تعبیر کنیم، مولوی «تسجیط» را اساس موسیقی داخلی شعر خود قرار داده وحافظ «جناس» را. اما پیداست که اصطلاح‌جناس‌وتسجیط ناقص‌تر ومحدودتر ازآن است که بتواند نمایشگر هنر نمائی‌های این مرد بزرگ باشد.

نکته قابل یادآوری این است که در اوزان خیرابی ، امکان استفاده از خانوادهٔ جناس Alliteration کمتر است و در عوض توازن صرفی، در تجزیهٔ مصراعها، طبیعی‌ترجای خود را بازمیکند ودر اوزان جویباری چون مصراعها تجزیه پذیر نیستند، استفاده ازتوازن صرفی دشوار است، ودر عوض ازتجانس حروف بیشتر میتوان کمك گرفت.

د- موسیقی‌معنوی اگرموسیقی معنوی‌راآگاهانه درشعر مولوی جستجو کنیم به اندازهٔ حافظ و سعدی و حتی بعضی شاعران صرفاً فرمالیست قدیم، از قبیل رشید و طواط و دیگران، در شعر او نشانی ازآن نمی یابیم زیراموسیقی معنوی؛ در شعر بیشتر از رهگذر ملاحظات ودقت‌های خاص گوینده از«مراعات النظیر» و«تضاد» و«طباق» و.. بوجود می‌آید. اما گاهی ناخودآگاه ویاآگاه از این عامل فنی در شعر سودجسته:

باز آمدم چون عید نو ، تا قفل زندان بشکنم
واین‌چرخ مردمخواررا‌چنگال ودندان بشکنم
هفت اختر بی‌آب راکاین خاکیان را میخورند
هم آب برآتش زنم هم بادهاشان بشکنم

و بر روی هم میتوان گفت که تناسب‌ها معنوی، و«زنجیره‌های مراعاتی» در شعر او، به اندازهٔ بعضی از قلهٔها نیست زیرا شعر او تجربه حیاتی اوست؛ و در زندگی او «مراعات» خیلی از چیزها معنی ندارد تا چه رسد به مراعات نظیر!

راهنمای کتاب: نویسندهٔ گرامی این مقاله کتابی بعنوان «روزنه‌ای خرد بر جهانی بزرگ» در تحلیل شعر واندیشه مولوی زیر چاپ دارد که به تفصیل به این مباحث پرداخته است.

مهدی قریب

داستان داستانها

رستم و اسفندیار

تنظیم متن و شرح و توضیح ازمحمد علی‌اسلامی ندوشن. سلسله انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۹۴ بهمن ماه ۵۲ تهران

سخنی مکرر است که ، اسطوره در عین نداشتن واقعیت از حقیقتی انکار ناپذیر برخوردار است. تبلور راستین آرمانهای اقوام گوناگون است و به مدد آن می‌توان، ساخت‌های بنیادی و نهادهای بیرونی تمدن ملل را دراعصار کهن، که بیرون‌ازدسترس تاریخ است، روشن‌ساخت. تمام آن جوهرهای پنهان که هستی‌وزندگی را میسارد، دراین بلند پروازیهای‌صمیمانه تبلور یافته است.

شاهنامه، حماسهٔ‌جاودانهٔ استادطوس، گرچه سرودهٔ دورهٔ معین ومشخصی از تاریخ ماست، اما زبان گویائی است برای خشم خاموش مردمان همهٔ ادوار وزمانها. ما حقیقت بی‌چون و چرای زندگی خود را درآینهٔ چند رویهٔ دوراز واقعیت آن منعکس میبینیم.

کتاب داستان داستانهای . رستم و اسفندیار ، پژوهش و تحلیل دقیق و ارزنده‌ای است از دکتر محمدعلی‌اسلامی ندوشن . این کتاب دنباله کارهای گذشته او در زمینهٔ شاهنامه ، و مرحله کمال یافتگی پژوهش‌های اوست.

نویسندگانی ازین دست که به تحلیل وتأویل شاهنامه و یا هر اثرادبی دیگر می‌پردازند، با دنیای گسترده و پر زاویهٔ‌آن سوی کلمات سروکاردارند بجان کلام می‌اندیشند. جان پرشوری که زنده است و تپش حیاتش را میتوان در همهٔ الفاظ و عباراتش سراغ کرد.

نویسنده در این کتاب، به منشور شخصیت سه قهرمان اصلی داستان - رستم، اسفندیار و گشتاسپ ازچند سوی می‌نگردوکوشش دارد تا بکمك انوار ساطع‌این منشورهای سه گانه، وقایع ورویدادهایی‌راکه‌اندك‌اندك پیش میروند تا فاجعهٔ بزرگ را شکل دهند، روشن سازد.

داستان داستانها ، رستم و اسفندیار اسلامی تحلیلی است استوار وعمیق

در نثر شعرگونه. کتاب قبلی او با نام زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه در عین داشتن این خصیصه ، از نقائص و لغزشهائی نیز برکنار نمانده بود.[۱]

کتاب از چهار چوبی استوار و محکم برخوردار است، با مقدمه‌ای کوتاه‌آغاز و با فصولی چند تداوم می‌یابد، که در عین حال همهٔ آنها هدفی معین را دنبال میکنند . خواننده بلافاصله پس از مقدمه با متن منقح ومنتخب داستان رستم و اسفندیار فردوسی روبرو میشود. این‌متن ازشاهنامهٔ چاپ‌مسکو بر گرفته شده است و بگفتهٔ خود نویسنده « مقدمه‌کتاب ص ۴» تنها در چند مورد ، ابیات با استناد به شاهنامهٔ چاپ بروخیم و پاریس تغییر داده شده است که البته همهٔ متن از صافی ذوق و اجتهادآقای اسلامی‌گذشته است. راجع به این متن در انتهای مقاله صحبت خواهد شد. فصول اصلی‌کتاب با عنوانهائی اینچنین‌آغاز میشود، تامل در رستم و اسفندیار: رستم، اسفندیار، اسفندیار و راز روئین تنی ،گشتاسپ ، تیره‌های سه‌گانه فکر : تیرهٔ رستمی ، ورستم و سیاووش، تیرهٔ اسفندیاری فکر، تیرهٔ گشتاسپی فکر،کسانی دیگر داستان و سخن‌گفتن پهلوانی به انضمام: توضیح راجع به بعضی‌از ابیات، واژه‌نامه، نام کسانی و جایها وکتابنامه.

همانطورکه از فصول‌کتاب نیزآشکاراست، نویسنده در تحلیل وبررسی داستان به‌دوگونه تقسیم بندی دست زده. و از دو زاویهٔ‌کلی منظومه وشخصیت‌های‌آن نگریسته است. نخست به تحلیل شخصیت‌های سه‌گانه منظومهٔ فردوسی رستم، اسفندیار وگشتاسپ و تأویل وقایع و حوادثی‌که بأز تاب روح و روان قهرمانان است پرداخته و با پی‌گیری‌آن از عمق اندیشه تا سطح عمل،کوشش می‌کند به‌آن نسخ اصلی و جوهر پنهانی این تراژدی بزرگ دست یابد و یافته‌ها را پیش روی خواننده بگستراند.

اما به همین اندازه بسنده نمی‌کند. نویسنده‌تراژدی رستم و اسفندیار و شخصیت‌های سه‌گانهٔ آنرا تنها درچهارچوب این قصه محبوس نمی‌بیند، بینشش تعمیم می‌یابد مرزها را در می‌نوردد و سه قهرمان اصلی داستان را نماینده نوعی اندیشه و تفکر گروهی می‌داند. اندیشه‌هائی‌که میتواند در هر نقطهٔ دنیا و در هر زمان و دوره‌ای، حممشان فاجعه‌ای نظیر تراژدی رستم و اسفندیار بیافریند. اینست‌که خوانندهٔ‌کتاب، تنها منظومهٔ رستم واسفندیار و رویدادهای تراژیك آن را پیش روی ندارد. شخصیت های قصه و حوادث آن یکبار در

۱ــ به نقد نگارندهٔ این مقاله بر کتاب زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه راهنمای کتاب سال پانزدهم شماره ۱۰، ۱۱، ۱۲، اسفندماه ۱۳۵۱

مکان اساطیری خویش و طبق روایت استاد طوس بررسی و تحلیل شده‌انــد و یکبار نیز مواضعی بیرون از محدودیت زمانی ومکانی یافته‌اند. مواضعی قابل لمس و قرین واقعیت.

«داستان رستم و اسفندیار، حاوی تعدادی از مهمترین مسائلی است کـه در برابر انسان دنیای باستانی قرار داشته است، و عجیب این است که هنوزهم این مسائل تازگی خود را از دست نداده‌اند. تاروپود ماجرا ترکیب گـرفته است از یک سلسله برخورد: برخوردآزادی و اسارت، پیری و جوانی، کهنه و نو، تعقل وتعبد، برخورد سرنوشت با ارادهٔ انسان ودرپایان برخوردزندگی و مرگ» «ص ۵۹ کتاب»

نویسنده پس از توضیح جو حاکم برماجرا و برشمردن سریع ومو جز ویژه‌گیهای روحی رستم و اسفندیار به عظمت و سهمگینی فاجعه اشاره میکند و سپس ازمداخلی اینچنین وارد میشود: «برای آنکه ببینیم قضیه ازچه قراراست نخست وضع سه قهرمــان اصلی را جدا جدا درنظرمی‌گیریم بر سرنکته‌هـای دیگر.» (ص ۹۶)

بهتر است برای دریافت اهمیت کار نویسندهٔ کتاب، فشردهٔ داستان رستم و اسفندیار آورده شود:

اسفندیارپسر گشتاسپ‌پادشاه ایران. جنگ‌آور بزرگی که‌با دعای‌زردشت روئین تن شده است درآرزوی پادشاهی است، گشتاسپ که به هیچ بهائی مـایل نیست به این خواستهٔ فرزند تن دردهد، سعی میکند با فرستادن اسفندیار. به نبردهای بزرگ و خطرناک. نابودش سازد. وسرانجام چون وزیرش جاماسپ که ازمغیبات آگاه است، مرگ شاهزادهٔ روئین تن را بدست رستم پیش بینی کرده است، اسفندیار را به سیستان میفرستدتا رستم را به بند کشد وبه‌حضورش بیاورد.

ازین پس همهٔ حوادث و وقایع کوچک، که در خدمت فاجعهٔ اصلی وآن تصادم دردناک هستند به سرعت شکل میگیرند، تا هرچه سریعتر دو پهــلوان بزرگ را به نقطهٔ نبرد بکشانند. التماس‌ها وتضرعهای رستم سودی نمی‌بخشد، گفتگوها وآمد وشدها بی‌نتیجه ماند و پاسخ اسفندیار در مقابل خواهش های رستم فقط یک کلمه است: نه!

مبارزه آغازمیشود ودرشامگاه نخستین روزنبرد، رستم و رخش مجروح و نیمه جان امان می‌یابند تا در پگاه روز بعد جنگ را ادامه دهند. اما ازین

پس وقایع شکل دیگری بخود میگیرند وقتی همهٔ چاره‌ها به‌بن‌بست بیچارگی می‌رسد، با صلاحدید زال سیمرغ فراخوانده میشود، واین همه در بامداد روز بعد بصورت تیری گزین ازکمان رستم رها میگردد و بردیدگـان‌آسیب پذیر اسفندیار مینشیند. با این تیر همه چیز پایان میباید، زندگی اسفندیار وحیات سیستان و نیکبختی این جهانی وآن جهانـی رستم. از میان دو همـاوردکسی پیروزنیست. تنها انبوه خلایقی که دستهای بستهٔ رستم نقطه پایان زندگیشان‌را رقم می‌زد، پیروزی را ازآن خـود میدیدند. چکیدهٔ داستان رستم و اسفندیار همین است. در این تراژدی، امواج پنهانی ای‌که در روح شخصیت‌های اصلی ونهاد وقایع جریان دارد. زمانی‌که از عمق اندیشه قهرمانان بسطح‌عمل‌میرسد سیلابی بنیان‌کن میشود و هست و نیست را نابود میسازد، در لحظه‌ای کـه دو روح و دو دنیای متمایز فکر، تعارض درونی را به مبارزهٔ بیرونی می‌کشانند، حضور آگاهانهٔ نویسندهٔ کتاب داستان داستانها‌کاملا مشهود است.

نویسنده در لمس همهٔ عوامل کوچك و بزرگی که فاجعهٔ اصلی ریشه در آنها دارد موفق بوده است. «حرف بر سر چیست؟ جنگ بـر سر چیست؟ در یك کلمه می‌توان گفت بر سر آزادی و اسارت، جان و جوهر تراژدی رستم را مقاومت تشکیل میدهد» (ص ۹۷)

و چند سطر پائین‌تر «اما توانائی و ماموری او «رستم» درآن است‌کـه نمایندهٔ مردم است، پروردهٔ تخیل هزاران هزار آدمیزاد است.....» (همان صفحه).

ازهمان لحظهٔ‌آغازحرکت منظومه، منش وکنش هیچیك از شخصیت‌های اصلی وآدمهای فرعی داستان ازنگرش‌ژرف نویسنده دورنمانده است. علتهائی که سبب تکوین‌وقایع و حوادث میشوند . اگر معلول سرنوشت نباشد بناچار شالوده و زیربنائی، اجتماعی، دینی، عاطفی و....دارند که بهـرحال ارادهٔ قهرمانان داستان درتشکل‌آنها تأثیرچندانی ندارد. اسلامی به این نکته‌خوب توجه داشته است. مایه‌های اختلاف اگرچه کوچك و جزئی به بهترین وجـه منظور نظر او بوده است: نوی وکهنگی یکی از مایه‌های اختلاف اسفندیار و رستم است، همین امردرتوجیه مسائل. دودیدگاه متفاوت به‌آنها‌بخشیده، کهن چیست و نو چیست؟ به نظر رستم‌آئین‌هائی که طی روزگارهای گذشته‌آزمایش گردیده و مورد احترام بوده‌اند، اینها همان اصولی هستندکه در برابر نـوی دنیای اسفندیارقرارمیگیرند... نگرانی رستم ازاین است‌که «نوی» بخواهد

انسانیت انسان را تهدید کند» (ص ۱۰۵)

این انسانیت انسان چیست، که رستم در طول زندگی چند صد ساله‌اش پاسدار خستگی ناپذیر آنست و همه عمرش را برای آن زیسته است به نظر رستم اصل گوهر زندگی است، اسفندیار از جانب گشتاسپ فرستاده شده بود تا این گوهر را از او بگیرد و او نگذاشت، دیروز از حق ایران دفاع میکرد، امروز که مستعفی است از حق خودش، این هر دو به حق سومی بازمیگردد که از آن همهٔ آزادگان است» (ص ۱۱۱)

واسفندیار: «جواب اسفندیار همان نه پیشین است، روئین تنیش که طلسم شکست ناپذیرش است، راه را بر روشن بینی او بسته. ...» (ص ۱۱۰).

گفتم کتاب داستان داستانها، تحلیلی استوار و عمیق است در نثری شعر گونه نویسنده در این کتاب شاعری اندیشمند می‌نماید که اندیشه‌اش را برای قضاوت دو طرز تفکر و دو دنیای متمایز به کار گرفته است و شاعریش را در خدمت بازگو کردن آن: «این بار، در حفظ نام تا بدانجا جلو رفته «رستم» که آینده‌اش تبدیل به دالان سیاهی شده است، که چشم خون آلود اسفندیار در میانش می‌درخشد، زندگیش زندگی کسی است که برای آنکه فاتح ابدی باقی بماند، محکومیت ابدی را به جان خریده، نه ننگ تسلیم را پذیرفته و نه مرگ، آنچه را انتخاب کرده از هر دو دشوارتر است .....» (ص ۱۱۱) پس از این نویسنده برسر شباهت های رستم با پرومتئوس که یکی از ایزدان اساطیر یونان است و به وسیله زئوس خدای خدایان جاودانه در کوه قفقاز زنجیر شده، درنگ میکند و از تراژدی پرومتئوس برای فاجعهٔ رستم این گونه نتیجه میگیرد: «تراژدی رستم از جهتی از تراژدی پرومتئوس دل آزارتر است» زیرا او به امید نجات و سقوط نهائی دشمن خود را تحمل میکند، در حالیکه برای رستم امیدی باقی نیست، میداند که محکوم به تحمل عذاب این جهانی و آن جهانی است و این عذاب نه در جسم «مانند پرومتئوس» بلکه در روح اوست، مصیبت کسی است که او را دیگر با قدرت لایزال امید آشتی نیست» (ص ۱۱۷).

همان گونه که پیش‌تر نیز گفتم، فصلهای جداگانه کتاب ، از وحدت و یکپارچگی پنهانی برخوردارند، همه کلمهٔ به ظاهر آرام و یا کوبنده، هر شرح و تحلیل حوادث فرعی و کوچك در قالب هر فصل در بطن خود فاجعهٔ اصلی را می‌پرورد.

در حرکت بسوی لحظهٔ اوج تراژدی یك دم پاست نمی‌کند و در خلاء پر گوئی و بیهده گوئی نمی‌افتد. در کتاب از اطناب مخل و از این شاخه به

آن شاخه پریدنها خبری نیست، نویسنده نبض ماجرا را در دست دارد ، هر تپش غیر عادی و هر عامل بنیادی را از نظر دور نمی‌دارد: «اسفندیار که در وجودش دین و دولت پیوند شده‌اند ، برخوردش با رستم نمودار برخورد دو نیروی شهریاری وپهلوانی است، روئین تنیش نشانهٔ تأیید خاصی است که دین از او دارد، نظم نوکه اسفندیار قهرمان آن است می‌خواهد باکمك گرفتن از دین تازه قدرت خود را بلامعارض کند» (ص۱۲۴)

فصل اسفندیار و راز روئین تنی[1] تفصیلی است دربارهٔ اندیشهٔ روئین‌تنی که به‌آرزوی بشر به‌آسیب ناپذیر بودن و جاودانه زیستن ساز میگردد، سپس چاره ناپذیر بودن مرگ توجیه میشود. دراین بخش به چند پهلوان روئین‌تن در اساطیر ملل دیگر نیز اشاره شده است مانندآحیلوس پهلوان اساطیر یونان زیگفرید پهلوان حماسهٔ نیبلونگن، بالدر در اساطیر اسکاندیناوی همهٔ این پهلوانان مانند‌اسفندیار، با وجود روئین‌تنی‌هر کدام به وسیله‌ای به قتل‌رسیدند و نتیجه اینکه مرگ همزاد جدائی ناپذیر بشر است.

در این فصل اشاره کوتاهیست راجع به موجودیت مرغان در اساطیر دینی‌وپس‌ازآن نقش سیمرغ دربرد رستم واسفندیار بررسی‌میگردد: موجودیت درخت گز و تناسبش با موقعیت جغرافیائی ایران، لزوم کهنه بودن پیکان و یا پروریدن پیکان‌تیر باآب رز همه مواردی است که نویسنده ازآن با احتیاطی عالمانه ذکری به میان می‌آورد.

گریز گه‌گاه اسلامی به موضوعات فرعی، جستن وجه شباهتهائی بین شخصیت‌های منظومهٔ رستم و اسفندیار با پهلوانان اساطیر ملل دیگر که درجای کتاب بچشم میخورد نه تنهااز کیفیت کار نویسنده نکاسته‌است که اورا دررسیدن به هدف یاری هم داده است .

دیگر از عوامل تکوین تراژدی رستم واسفندیار، دین بهی و ماهیت‌آن در روزگارگشتاسپ است.

چگونه است که اقلیت اشرافی حاکم که پادشاهش گشتاسپ و پهلوانش اسفندیار است، با تکیه بر دولت و دین کمر به نابودی رستم بسته است؟ مگر نه اینست که مفهوم کنایه‌ای بند، نابودی جهان پهلوان است ومحو آرمان انبوه خلق؟

---

[1] ــ این‌فصل باهمین عنوان به صورت مقاله‌ای عیناً درمجلهٔ دانشکده ادبیات دانشگاه تهران سال ۱۹شماره ۳و۴ اسفند ۱۳۵۱ درج شده بود

آئین نو و بی‌بنیادی که از تلفیق دین و قدرت به وجود آمده است، کمر به محو آئین کهن مردی و مردانگی بسته است وطبیعی است آرمان انسانیت که دروجود پهلوان پیر تبلور یافته است به هیچ‌قیمتی این اندیشه را بر نمی‌تابد.

نظام پادشاهی متکی بر تشرع برای قبضهٔ قدرت کامل و مستولی سلاحی مخوف دارد: دین. آیا گوشه گیری و بی‌اعتنائی رستم که گوهر پهلوانیش مظهری از اندیشه خلق است، نمی تواند نمودارمخالفت انبوه مردم با نظامی این گونه باشد؟ اسلامی درست انگشت روی نقطهٔ حساس میگذارد: «اما اتحاد دین و دولت که در نظر قدرتمندان آنقدرمطلوب بوده همیشه بدان‌گونه نبوده که‌مورد قبول عام باشد.... سروسر این‌دو، چه بسا که‌کسانی از مردم، حتی مؤمنان را، به شك می‌افکنده و... سرکشی‌هائی‌در آنها برمی‌انگیخته، آنگاه بوده‌است که تیرهٔ فکر رستمی وارد میدان میشده است وازهمین‌جا جدائی تیرهٔ پهلوانی فکر از تیرهٔ تشرعی و بارگاهی توجیه پذیر میشود....» (ص ۱۸۷)

آیامفهوم کنایه‌ای‌ادبار جهانی وآن جهانی رستم، پس ازمرگ اسفندیار در همین تعارض پهلوان با دین بهی نیست؟ مگر نه اینست که اسفندیار نظر کردهٔ زردشت بود و سراسر عمر کوتاهش را در اعتلای دین بهی شمشیر زد؟

«جهان پهلوان در صفت جهان پهلوانی خود، جنبهٔ معترض و مقاوم‌روح بشررا در خود منعکس میکرده، که هیچگاه شریعت باآن میانهٔ خوشی نداشته است ... بخصوص‌دین بهی با ماهیت اشرافی‌ای که داشته، آماده نبوده که‌جواب گوی نیازهای اکثریت باشد و بدین گونه برخورد میان او تیره فکر رستمی طبیعی است» (ص ۱۸۷)

گشتاسپ قدرتمند فزون طلبی است شیفتهٔ سلطنت ، در اسطورهٔ ملی او جامع صفات اهریمنی است و بخش عظیمی ازبار سنگین گناه مرگ اسفندیار بدوش اوست: «بدنامترین شهریار ایرانی شاهنامه گشتاسپ است، برنده پاکباخته است ... » (ص۱۶۰) و پادشاهیش در جو نفرت همهٔ خویشان و نزدیکانش سپری میشود.

نویسنده پس از بررسی شخصیت گشتاسپ و ذکر دوگانگی شخصیت این پادشاه در اسطورهٔ دینی و ملی ، به جمود فکری و تعصب دینی دورهٔ گشتاسپ اشاره میکند، سپس گریزی به‌اوضاع دینی اجتماعی وسیاسی درعهدهخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان میزند و رد پای تفاوت‌آزاد اندیشی و تساهل اشکانیان را را با خود مختاری و تعصب ساسانیان در امر حکومت و دین، در این داستان

می‌گوید: «اشکانیان در امر دین روح آسان‌گیر داشتند، این آسان گیری در امر مملکت داری نیز جاری بوده است. با آمدن ساسانیان نه تنها سخت‌گیری دینی آمد، بلکه در کار حکومت نیز، تمرکز، جای خود مختاری ایالتی را گرفت پس در این داستان رستم نه تنها نمایندهٔ آزاد اندیشی در مقابل جمود فکـری اسفندیار است، بلکه درمفهوم دیگر خود، نمایندهٔ فرمانروایان محلی نیز هست، که در برابر فشار حکومت مرکزی، برای حفظ موجودیت خود تلاش میکردند» (ص ۱۷۳) و چند سطر پائین‌تر چنین نتیجه میگیرد: «در وجود این دو (رستم و اسفندیار)، آیا نمیتوان گفت که به خصوص، دو نظام و دو شیوهٔ فکری پارتی و ساسانی در مقابل هم قرار گرفته‌اند؟» (همان صفحه).

سرانجام همانگونه کـه در ابتدای مقاله نیز گفتم، اسلامـی با تحلیل تیره‌های سه گانه فکـر، رستم، اسفندیار و گشتاسپ، مرزهای زمان ومکان را در مینورد، شخصیتهای سه گانهٔ منظومـهٔ فردوسی را از میان غبار اسطوره و افسانه بتاریخ و جهان واقعیت میکشاند تا لحظه‌ای که زندگی جریان دارد و انسانیت انسان، زنده به مقاومت در برابر زورو ستم و تعصب است. فکر رستمی چونان سیلابی جوشان وخروشان جاری است وفر پهلوانی او ورأی همهٔ مرزها و بیرون از محدودیت نژادها، در قالب تمام جنگاوران تاریخ، کـه حقیقت و آزادی را پاس میدارند، نمود دارد: «.... و این رستم که همیشه زنده است، وعمری نه ششصدساله، بلکه به‌درازای عمر دنیا دارد. فرپهلوانی‌خود را بهزاران هزار قسمت کرده وهرقسمت را دروجود مبارزی نهاده که خود پهلوان کوچکی است و اگر جهان دلخوشی‌هائی برای زیستن دارد وهنوز امید آن هست که زیبا و دل بستنی باشد، به برکت این فر است» (ص۱۹۷) و تا زمانیکه بر سطوح خاك و در بسیط زمین، تعصب و جمودفکری، ستم واسارت اندیشهٔ گشتاسپی و ساده‌لوحی‌و بیخبری‌ اندیشهٔ اسفندیاری آزادی بشر را تهدید میکند، مبارزه‌ومقاومت تیره فکر رستمی است، که به زندگی و انسانیت معنی می‌بخشد.

(دنباله دارد)

سید محمد علی جمالزاده

حافظ و موسیقی

از حسینعلی ملاح — تهران - ۱۳۵۱

این کتاب مخصوصاً از آن نظر واجد اهمیت و ارزش است که همیشه قایل بوده‌ام که شعر فارسی با موسیقی توام است، همچنانکه گل با عطر و برگ با رنگ و ستاره با درخشندگی توام است و شعر فارسی هم اگر از موسیقی و آهنگ که آنرا در اصطلاح «ایقاع» (کذا) میگویند خالی باشد بذوق و طبع مردم ایران نمی‌چسبد و موافق نمی‌آید

در همین باب چند سال قبل، یکی دومقالهٔ نسبتاً مفصل در مجلهٔ «نگین» داشتم که با تفصیل بیشتری در این باب صحبت داشته بودم وازآن جمله درآن مقالات میخوانیم که: شعری در زبان فارسی پیدا نمیشود (بدیهی است که مقدار زیادی از شعرهای نوپردازان امروز بیرون ازین قاعده است) که نتوان آنرا در یکی از دستگاههای موسیقی ایرانی خواند و همین ملاحظه حتی مردم بیسواد و یاکم سواد ایران هم چون طبعاً مانند هر آدمیزادی از آواز شنیدن وآواز خواندن خوششان میآید و مخصوصاً در موقعی که تنها می‌مانند بآواز خواندن میپردازند و برای اینکار (که اگرخوشند برخوشی آنها میافزاید و اگر ناخوشند تسلای خاطر میگردد) بالاجبار ابیاتی را که از بردارند و شنیده‌اند و یا خوانده‌اند» ولو بغلط هم باشد بآواز میخوانند و این خود باعث شده است که هر فردی از افراد ایرانیان مقداری ابیات از بر دارد و از شعر لذت میبرد و به شنیدن آن رغبت دارد.

ازهمان تاریخ (تاریخ نشرآن مقالات) ببعد مقداری ازاشعار حافظ را جمع‌آوری کرده‌ام که همه مشعر براین است که حافظ با موسیقی سروکار نزدیك میداشته است و ظاهراً خودش‌هم صدای خوبی میداشته است و گاهی تنها یا در مجالس و محافل یاران یکدل آواز هم میخوانده است و حتی ابیاتی ازین‌قبیل (چنانکه در خودکتاب «حافظ و موسیقی» با تفصیل هرچه تمامتر آمده‌است):

رقص بر شعرتر و نالهٔ نی خوش باشد
خاصه رقصی که درآن دست نگاری گیرند

(این بیت، آن بیت معروف مولوی را بخاطر میآورد که:

یکدست جام باده و یك دست زلف یار
رقصی چنین میانهٔ میدانم آرزوست

وما میدانیم که مولوی باشارهٔ شمس، اهل رقص شده بوده است ومیرقصیده است و دراویش مولوی هنوز هم در کونیه رقص مخصوص دارند که در همه جا معروف است و یکی دو سال پیش از این ازآنها دعوت شده بود که برای رقصیدن به پاریس آمدند)

و یا این ابیات دیگر:

چو در دست است رودی خوش بزن مطرب سرودی خوش
که دست افشان غزل خوانیم و پاکوبان سر اندازیم

«همیشه مایهٔ تعجب من بوده و هست که در زبان فارسی برای رقصیدن کلمهٔ مفردی نمیدانیم و با «دست افشاندن و پاکوبیدن» بیان این مطلب و معنی را میکنیم» میرساند که میرقصیده‌اند (حتی مردها در بعضی از مجالس وحتی خارج از مجلس سماع عارفانه)

این بیت دیگر هم:

گر مطرب حریفان این پارسی بخواند
در رقص و حالت آرد رندان با صفا را

باز از رقص صحبت در میان آمده است

و یا باز این بیت دیگر:

چنان بر کش آهنگ این داوری
که ناهید چنگی برقص آوری

و هکذا باز این بیت:

درآسمان چه عجب گر زگفتهٔ حافظ
سماع زهره برقص آورد مسیحا را (یا سرود زهره)

و باز این بیت: (دراین قسمت استاد محترم بیت: گرمطرب حریفان این پارسی نخواند را باز دیگرمرقوم داشته‌اند)

وهکذا این بیت:

سرود مجلست اکنون فلك برقص آرد
که شعرحافظ‌شیرین سخن ترانهٔ تست

و باز این بیت

بشعر حافظ شیراز میرقصند و مینازند
سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

در معنی نامه هم باین بیت برمیخوردیم:

معنی کجائی بآواز رود بیاد آور آن خسروانی سرود

که تا وجد را کارسازی کنم برقص آیم و فرقه بازی کنم

ولابد بار اشارات دیگری که از من فوت شده است.

اکنون دیگر از آن التهابی که مرا عذاب میداد که بعضی از جوانان با طبع و با ذوق ما متوجه اهمیت موسیقی در شعر فارسی نیستند خلاصی یافتم و کتاب «حافظ وموسیقی» مایهٔ خلاصی من گردید ومیبینم که خودم هر گز کتابی یا رساله و یا مقاله‌ای با اینهمه تبحر واحاطه و جامعیت وصلاحیتداری محال بود بتوانم بنویسم، بخصوص که اهل موسیقی نیستم و در این زمینه کمیتم کاملا لنگ است

ای کاش در طهران و در شهرهای دیگر ایران وهکذا در دانشکده‌های ادبیات و در مجالس درس ادبیات در دبیرستانها و در مجالس و محافل ادبی این کتاب مطرح میگردید تا همه از اهمیت ومقام موسیقی در نظم فارسی وقوف کافی بدست آورند و بفهمند که این کیفیت که هزار سال (بلکه بیشتر) سابقه مستمر دارد، حیف است گسیخته شود و شاید گسیختن آن غیرممکن باشد، چون درطبایع ما ایرانیان رسوخ ممتد وریشه‌دار پیدا کرده است ومحسنات بسیاردارد و اگر هم عیبی هم داشته باشد در قبال آن همه فوایدومحسنات بسیار ناقابل و بی اهمیت است.

اکنون امیدوارم دستگیرتان شده باشد که چرا اینهمه از زیارت کتاب «حافظ و موسیقی» شاد شدم و لذت بردم و چرا با اینهمه خلوص نیت و صفای باطن بشما دست مریزاد میگویم وتهنیت میفرستم-اینموضوع بسیار مهم برای من حکم دملی را پیدا کرده است که ذهنم را عذاب میداد و کم کم ماده کرده بود و میترسیدم عمرم بپایان برسد ونتوانم آنچه را درخاطرپرورانده‌ام بهموطنانم بفهمانم (توام بودن شعر فارسی با موسیقی ووزن وآهنگ) حالا نیشتر حذاقت جناب‌عالی این زخم را شکافت و مرا ازاین دغدغه وآزار درونی رهائی بخشید من که معتقدم ایران پس از اسلام جز ادبیات (که شعر بهترین آینه و مظهر آنست) چیز مهم دیگری بدنبال تمدن ارزانی نداشته است معلوم است که از این اقدام جناب‌عالی بچه اندازه خوشوقت و سپاسگزارم و برای توفیق وشاد کامی شما از صمیم دل و جان دعا میگویم وآرزوی من این استکه صفحات‌مهم این کتاب را مطبوعات ما و در تلویزیون و در رادیو و درمدارس و مجامع و محافل مطرح گردد تا بگوش‌عموم مردم علی‌الخصوص جوانان با ذوق و با طبع برسد و چراغ راه‌آنها باشد و دوستداران ادب فارسی را از خودی و بیگانه از بعضی توهمات و بیم‌ها و تشویش‌ها رهائی بخشد .

کاظم سادات اشکوری

گشت و گذاری در کوچه‌های مه‌آلود

۱ـ سندلی کنار پنجره ..... ـ چاپ نخست ـ زمستان ۴۸ و بهار و تابستان ۴۹ ـ ۶۸ ص ۵۰ ریال
۲ـ اگر فاوست یك کم ... ـ چاپ نخست ـ درزمستان و بهار و تابستان ۱۳۲/۴۹ ص۸۰ ریال
۳ـ قصه غریب.. چاپ نخست ـ بهار۱۳۵۱، ۱۰۰ص ۵۰ ریال
۴ـ ناگهان .. ـ چاپ نخست ـ اردیبهشت ۱۳۵۱ ، ۶۸ص ۳۰ ریال
همه از عباس نعلبندیان ناشرهمه ۰ تلویزیون ملی ایران (کارگاه نمایش)

تئاترما، بدون آنکه فاصله‌ای را طی کند، از «روحوضی» به «پوچی» پرید. این را به حساب «جبر زمان» و هر چیز دیگری میخواهید بگذارید، مختارید، اما به یاد داشته باشیم که «آنها» این «فاصله» را تجربه کرده‌اند.

شعر ما سابقه‌ی هزار و اند ساله دارد و در قالبهای مختلف نشسته است تا امروز، و بی‌آنکه «قالبی» باشد، قالبی‌تازه یافته است. اما «تئاتر» ما آیا توانسته است چونان شعر ما یك خط اصلی را دنبال کند؟

شعر «خواندنی» ست وتئاتر «شنیدنی» و یا «نشان دادنی». خواندنی را میتوان بارها خواند، اما شنیدنی را فرصت دوباره شنیدن نیست که عمر در گذراست و دقت اندك. و شبهای شعرخوانی ـ بارها گفته‌ام ـ این خطـر را دارد که شنوندگان و سرایندگان را تنبل بار آورد و بعد «چیز قابل فهم» سرودن باب شود و...

باری برای تماشای یك نمایش نمیتوان فرهنگهای لغت را با خود برد، که بازیگر میگوید و میگذرد، و همینکه بخواهی به «فرهنگ» مراجعه کنی، بازیگر دیگری به صحنه‌آمده است.

چرا تئاترما نتوانسته است قشروسیعی را به سوی تماشاخانه‌ها بکشاند؟ مگر نه این است که نمایشنامه‌نویسان ما ـ اغلب ـ نتوانسته‌انـد با قشر وسیع رابطه برقرار کنند! سخن ـ اغلب ـ انباشته از «پوچی» ست و فضل فروشی و کلمات قلمبه بکاربردن و.... که اگرچندتنی نبودند این رشته گسسته می‌شدو هرکه به راه خود می‌رفت.

تئاتررا جدی بگیریم وبه «مردم» نزدیك شویم که درآن صورت «مردم» را جدی گرفته‌ایم. نمی‌گویم «هنر» را باید تا سطح فکر مـردم پائین‌آورد، اما نه‌آنچنان با «مردم» فاصله بایدگرفت کـه چیزی از هنر در نیابند و بـه

آسانی نیز نتوانند دریابند. بگذریم.

□

عباس نعلبندیان یکی از نمایشنامه نویسان مشهور معاصر است. از او آغاز کرده‌ایم که کارش با دیگران ـ بجهات بسیار ـ تفاوت دارد.

نخستین نمایشنامه‌ی هیاهو برانگیر نعلبندیان «پژوهشی ژرف وسترگ و نو در سنگواره‌های دوره‌ی بیست و پنجم زمین شناسی ویا چهاردهم یا بیستم وغیره فرقی نمی کند» نام داشت. این نمایشنامه که احراشد برخی از ناقدان بستایش نعلبندیان برخاستند وبرخی به نکوهش‌وی. وسرانجام موافقانش ویژه‌نامه‌ای منتشر کردند و درآن ویژه‌نامه از چند و چون‌کار نعلبندیان سخن گفتند و «غوامض» نمایشنامه‌اش را تفسیر کردند و کشف کردند کـه «شهریار» عنوان کتابی‌ست از ماکیاولی ، که خواننده به فکر فرومی‌رفت، شاید منظور «استاد سید محمد حسین شهریار» بوده است! و اشارات دیگر.

باری .. آن نشریه توانست راهنمائی باشد برای کسانی که «پژوهشی ژرف وسترگ...» را می‌بینند وهمینطور کسانی که‌این نمایشنامه را میخوانند اما برای هر نمایشنامه آیا باید ویژه نامه ای منتشر کرد تا قابل فهم شود؟

جز اینها، گفتند، نعلبندیان‌در آن نمایشنامه کار مهمی نکرده که کارگردان (آربی آوانسیان) توانسته آن فضا و « دکور» را برابر تماشاگران بگذارد و تماشاگران را با «زامینهوف، رامینهوف» گفتن‌های بازیگران گیج کند. اما از حق نگذریم که نثر آن نمایشنامه مخصوصاً و نمایشنامه‌هـای دیگر نـعلبندیان روان و زیباست و نشان میدهد که نعلبندیان از فرهنگی غنی برخوردار است و به نثر پاك فارسی گذشته چشم دارد.

□

«سندلی کنار پنجره بگذاریم و بنشینیم و به شب دراز تاریك خامـوش سرد بیابان نگاه کنیم» دومین نمایشنامه نعلبندیان است که تا حدودی می‌تواند دنباله‌ی «پژوهشی‌ژرف سترگ...» باشد، دراین نمایشنامه نیز نام بازیگران با در هم ریختن واژه‌ای « آخشیگ » ساخته شده است: یشسحکا ، شاگیج ، یشاگخ، خشیگا، گاخشی. شحاگ یخاگش. و باز اشاراتی دارد به شعر ونثر این وآن که نمونه می‌دهم و می گذرم: قرمزی رنگ نینداخته است» (ص۲ ـ از: نیما). «لیلی سرزلف شانه میکرد» و «مجنون در اشك دانه میکرد» (ص۸ و ۱۱ ـ از: نظامی گنجوی). «امروز بینی و فردا بینی و پس فردا» (ص۳۲ـ

از: تذکرةالاولیاء عطار) وجای جای از دیوان شمس. کتاب مقدس و کتابهای دیگر سطرهائی آورده شده است. به هر حال... با خواننده است که بگردد و پرس و جو کند و پس از مدتی دراز اشارات را دریابد!

رسم‌الخط نویسنده نیز قابل‌تعمق است که «سدا»، «تلا»، «حتا»، «قبلن»، «خابدن»، «سندوغ»، «اوغیانوس»، «آینیك»، «حیش»، «خاب» و... از آن جمله است. با اینهمه‌وسواس‌عجیب‌است که «بیندازم»را «بیاندازم» چرا مینویسد و از این قبیل.

دراین نمایشنامه، نویسنده به طنز، پوچی، نوعی یاس و عرفان گرایش دارد. وگاه به زوایای مذهب نیز سرك میکشد. اما در مجموع «یأس» بیشتر بچشم میخورد:

حشیگا

آه من احساس سردی می‌کنم، گویی ناگهان فصل سردی رسیده است.

یشاگخ

گمان می‌کنید اگر بخواهید برگردیم، میتوانیم؟

شاگیخ

چه لزومی است که برگردیم؟

پشسخگا

پس چه باید کرد؟

حشیگا

راه‌ها همه خراب است و پل‌ها همه ویران. به گذرگاه برجایی درپشت سرداریم و به چشمه‌ی خوشانی در بیابانهای بی‌کرانه.

یشخگا

به سایه‌ی درختی

شاگیح

شاید گمان میکنم راهی برای بازگشت نباشد.

یشاگخ

من اگر میتوانستم بار میکشتم اگر می‌توانستم..

(ص ۲۸ - ۲۹)

□

«اگر فاوست یك کم معرفت به خرج داده بود...» سومین نمایشنامه‌ی

نعلبندیان، حکایت از این دارد که نویسنده با توسل به قهرمانان از دست رفته یا دنبال کردن قهرمانان در خیال، نمایشنامه‌ای می‌آفریند. «فاوست»، «دن‌ـ کیشوت» و «مفیستوفلس» از آن جمله اند. تنها «س. س. م» قهرمان سیاری از قصه‌های نعلبندیان، در اینجا نیز باری میکند . این «س. س. م» آدمی‌ست جدا از دیگران و به جمع ملحق میشود تا «معامله» ای انجام دهد.

در این نمایشنامه نیز نویسنده همچنان از «تنوین» و «واومعدوله» و. گریزان است. «قاف» را «غین» می‌نویسد و «ی» را «الف» و ... تکه‌هائی از کتاب مقدس، مثنوی مولوی، هاملت و دیگر کتابها، بار دیگر نمایشنامه را به «دایرة المعارف» نزدیك میکند.

این نمایشنامه نسبت به نمایشنامه‌های قبلی آسان تر است و برای اجرا مناسب‌تر، ولی باز خط اصلی «پوچی» است و «طنز» و گه‌گاه‌گریزی دارد به مسائل اجتماعی.

فکر میکنم نعلبندیان می‌خواهد باآوردن کلمات دورار ذهن و نامه‌های بزرگ، تماشاگر یا خواننده را به تعجب وادارد. در همین نمایشنامه وقتی در «صحنه‌ی دوم» میخواهد «س» را وصف کند، مینویسد: «اتاقی بزرگتر از اتاق معاون ، وشیکتر. از لحاظکلی، همانطور . در بالای سرمیز مفیستوفلس، یك قاب عکس بسیار بزرگ با یك عکس یادگاری: در جلوی پله‌های بسیار یك قصر خیلی بزرگ و با شکوه، مفیستوفلس ایستاده است وپشت سر اوماکیاولی، چنگیزخان، آتیلا، انوشیروان عادل، نادر شاه، آغا محمدخان، فردریك ویلهلم نیچه، حجاج بن‌یوسف، استالین، مارکی‌دساد، دراکولا، تیمورلنگ، ربسپیر مقدار زیادی پاپ، و بسیاری دیگر، ایستاده‌اند...» (ص۸۷) که طنز نویسنده را ازکنارهم چیدن‌این نامها ـ البته ـ باید درنظرداشت، اما میتوان اندیشید، چرا اینان و نه دیگران؟ اشاراتی از ایـن دست در نمایشنامه‌هـای نعلبندیان فراوان میتوان یافت، از جمله در همین نمایشنامه: «.. چه قرن تنفر انگیزی چه قرن تنفر انگیزی! چه‌می‌شد اگرماشین بخارپیدا نمی‌شد، اگر آن مردك دیوانه با خود نمی‌گفت: چرا این سیب برزمین افتاد وبه هوا نرفت؟ اگرآن بوالفضول نمی‌آمد و با وقاحت هر چه بیشتر ندا درنمیداد که من و امثال من برادر زادگان و خواهرزادگان آن هیولای پشمین و تنفرانگیز جنگلی هستیم گرآن سبطی بی دین مکیدن صادقانه و پاك پستان مادر را ناشی از یك‌تمنای هوی نمی‌دانست. اگر برق نبود، اگر صنعت نبود.. (ص۹۳)

گفتم که گرایش به «پوچی» در این نمایشنامه‌ها ملموس است و برخی

حمله‌ها ـ حتی ـ یادآور «پوچ گرایان» غربی‌ست:

آقای س. ص. م

بله. صبح رفتن وشب آمدن، خوردن، خابیدن، دروغ گفتن، خندیدن، چرت و پرت گفتن وخلاصه تمام این تکرارهای هرروزه‌ی زندگی دیگر داشت حالم‌را بهم میزد. (ص۱۹)

که خواننده را به یادآن حمله‌ی معروف «آلبر کامو» می‌اندازد: «از خواب برخاستن، تراموا سوار شدن؛ چهار ساعت‌کار کردن، غذا خوردن، تراموا سوارشدن، چهار ساعت‌کار کردن ، غذا خوردن، خوابیدن، و دوشنبه، سه شنبه، چهارشنبه، پنجشنبه، جمعه و شنبه، با همین برنامه....»[۳]

□

«قصه‌ی غریب سمرشادشین شادشنگول به دیار آدم کشان و امردان و خدامیان و دزدان و دیوانگان و روسپیان وکاف‌کشان» (خدا بدهد برکت!) چهارمین نمایشنامه‌ی نعلبندیان نیز با طنز، عرفان، مذهب وپوچی درآمیخته که گه‌گاه از «مرگ» سخن بمیان می‌آورد و سرانجام بازیگران را در «فضا» رهامیکند.

فضای این نمایش بیشتر درذهن میگذرد، جزقسمتی که چند تن پزشك گردهم می‌آیندتابرای «مرگ» پاسخی بیابند. بگمان نگارنده تنها این‌قسمت زیبا و پرکشش و ملموس است و در باقی قسمت‌ها نوعی پراکندگـی به چشم می‌آید.

اکثر قهرمانانی که نعلبندیان خلق میکند در «غار» و«مه» سرگردانند وبادی‌نمی‌ورد تاچهره‌ی قهرمانان پیش‌چشم‌آید. این موضوع را ازنامگذاری نویسنده برای باریگرانش نیز میتوان دریافت . مثلا : «مردی‌که کمرش خرد شده»که: «...ازکمر به پائین بدنش له شده و بصورت لکه‌یی بـزرگ، بر جاده چسبیده.» (ص ۲۳)، «مردی‌که تنابی برگردنش است»، «مردی‌که بر چلیپا، خابیده» و از این قبیل.

این نمایش‌که سفری‌ست دهنی، گاه از راههای روشن سردر می‌آورد، چنانکه گفتیم، و بعد زیر پرده‌ای از «مه» و «غبار» فـرو می‌رود. و باز هم گریزهای‌نویسنده است به «سیاست نامه»، «کلیات عبید»، «شعرهای مولوی‌در دیوان شمس و مثنوی»، «قرآن وکتابهای مذهبی» وکتابهای عرفانی . و سر-

۳ـ بیگانه ـ آلبرکامو. چاپ گالیمار۱۹۵۹ ـ بخش‌آخر، نگاهی به‌آثارکامو،ص ۱۸۹

انجام نمایش بدینگونه به پایان میرسد: «. .غباری زرد، از همه سو، بصحنه میتوپد، و در میان این غبار، ایشان، معلقند، معلق، در فضا، میمانند».

بدین‌سان نعلبندیان سعی دارد با تـوسل با عرفان و مـذهب و پوچی، جامعه را دریابد. این البته تاآنجاکه دور از ذهن نباشد و تماشاگـر را بکار آید، پذیرفتنی‌ست، اماآیا بدست هریك از بینندگان دایرةالمعارفی بایدباشد تا در یابند «Mort subite» (ص ۷۱)، «wille zur Macht» (ص ۷۳)، «الله اکبر هذاماوعدناالله و رسوله ..» (ص ۴۰ و ۶۷) و.. چه معنی میدهد اگر نویسنده آنچنان درکاربرد واژه‌های فارسی متعصب است که «صدا» را «سدا» و «طلا» را «تلا» و «شطرنج» را «شترنـگ» و «قفس» را «غفس» و.. مینویسد، پس‌آوردن واژه‌ها واصطلاحات بیگانه ومتوسل شدن‌به «فاوست»، «دن‌کیشوت و دیگر و دیگران چه لـزومی دارد نویسنده ، آیا با این نامگذاریها و فضا خلق کردنها قصد تمسخر ما را دارد؟

با اینهمه از حق نباید گذشت که بحش «در نیاید حال پخته هیچ خام ـ پس سخن کوتاه باید والسلام » ـ در این نمایشنامه ـ سرشار از طنز است و با آنچه در جلسات بحث علمی پرشکان مادر میگیرد، چندان تفاوتی ندارد.

□

«ناگهان، هذاحبیب‌الله ماتسافی‌حب‌الله هذاقتیل‌الله‌ماق بسیف‌الله» پنجمین نمایشنامه‌ی نعلبندیان که شرح واقعه‌ای‌ست درروز عاشورا. یك خانه که‌ساکنان آن نقش‌ها را بازی میکنند و درآن عشق و حسادت ودردهای به ظاهر کوچك اما بسیار بزرگ رخ می‌نماید: که همه به نوعی باآنچه دربیرون از خانه و در ذهن میگذرد، ارتباط پیدا میکند. در مجموع نمایشنامه‌ای‌ست مـردمی تر ازدیگر نمایشنامه‌های نعلبندیان و قابل لمس‌تر.

فضای این نمایش، اگرچه‌گاه ذهنی میشود، فضائی‌ست‌آشنا. اعتقاد به روز عاشورا ودر عین حال روابط پنهانی و دیدارممشوق، که در این روزمیسر میشود وآنچه یك خانواده‌ی پائین شهری با تعصبات و نیاز هایش با آن دست بگریبان است و.. اینهمه نمایشنامه را خوانی کرده است.

□

چندکلمه هم بگویم وبگذرم:

۱ ـ نثر نعلبندیان ریشه‌دار است و پرمغز، و منهای رسم‌الخط وپریدن گه‌گاهی از این‌شاخه بآن شاخه، نثری‌ست یکدست و زیبا.

۲ـ نمایشنامه‌های نعلبندیان «خواندنی» ست، که در «خواندن» امکان «تعمق» هست، اما در «شنیدن» چنانکه گفتیم، این فرصت دست نمیدهد. اگر نعلبندیان گرایشی را که به بیانی ساده‌تر و قابل فهمتر نشان داده است از «پژوهشی ژرف و سترگ ...» تا «ناگهان..» دنبال کند، حالت اجرائی نمایشنامه‌هایش بیشتر میشود و گرنه مشکل تمامی بینندگان بتوانند آنچه را که درصحنه میگذرد، دریابند

۳ـ این سوال نیز پیش میآید که، نعلبندیان برای که و برای چه مینویسد. اگر برای مردم مینویسد، که مسائل اجتماعی درآثارش فراوان مطرح بوده است، پس چرا اینگونه مینویسد؟ اگر برای «خواندن» مینویسد چرا به «اجرا» تن در میدهد و اگر..

حیف است استعدادی اینچنین از ما و فرهنگ ما فاصله بگیرد و به «پوچ‌گرایان نامتعهد» بپیوندد.

غلامرضا طاهر

تاریخ الجایتو

از ابوالقاسم کاشانی ـ تصحیح مهین همبلی تهران ـ بنگاه ترجمه و نشر کتاب

تاریخ الجایتو یکی ازکتب مفید و باارزش قسمتی از تاریخ ایران است که به سرمایهٔ بنگاه ترجمه و نشر کتاب و به اهتمام خانم مهین همبلی، فاضل ارجمند، به زیور طبع آراسته شده است.

مؤلف کتاب ابوالقاسم عبدالله بن محمد الکاشانی است که ازمنشیان و کاتبان دربارسلطان ابوسعید بوده و زیر نظر خواجه‌رشیدالدین فضل‌الله همدانی به‌کار گردآوری و تهیه و تنظیم قسمتی از تاریخ جامع‌التواریخ مشغول بوده است. وی علاوه براین کتاب دوکتاب دیگر یعنی زبدةالتواریخ وعرایس‌الجواهر را نیز تالیف کرده است و ادعا دارد که جامع التواریخ نیز از مؤلفات او است در ص ۵۴ و ۵۵ همین کتاب تاریخ اولجایتو گوید «وآدینه دهم دستور ایران خواجه رشیدالدین کتاب جامع التواریخ که تالیف و تصنیف این بیچاره بود، بدست جهودان مردود بر رای پادشاه عرضه کرد و جایزهٔ آن پنجاه تومان‌مال از املاك و دیه و ضیاع بستد وهر سال از محصول مستدرکات وریوع ارتفاعات آنجا بیست تومان نقدعفواًصفواً به وی میرسد وبا وجود وعده به تنصیف (متن تصنیف) یك‌درم به مولف ومصنف آن‌نداد که سعی بلیغ وجهد نجیح نموده بودو به سالها جمع کرده، رنج من بردم ولی مخدوم من آن بنام خویشتن برکار کرد و فراوان نواخت وسیورغامیشی یافت.»

مصحح گرامی این کتاب را از روی دونسخه خطی که یکی در کتابخانهٔ ایا صوفیهٔ استانبول و دیگری در کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است آماده طبع کرده‌اند. کار تصحیح این کتاب یکی بعلت نبودن یك نسخهٔ دقیق و صحیح از آن و دیگری به سبب وجود لغات مشکل عربی و نیز لغات و اسامی مهجورو قلیل‌الاستعمال ترکی آسان نبوده است و مصحح دراین‌راه رنج بسیار برده‌است.

حواشی و تعلیقات و واژه‌نامهٔ لغات ترکی و بعضی لغات فارسی وعربی و فهرست اعلام که مصحح گرامی در پایان کتاب افزوده‌اند دارای ارزش‌بسیار است و استفاده ازکتاب را سهل‌تر نموده است.

اینجانب که اخیراً توفیق یافت که این کتاب گران قدر را مطالعه کند بعضی نکات دربارهٔ بعض لغات توجه یافت که ذیلا آنها را بعرض خوانندگان گرامی میرساند :

۱ــ ۱۱ ص‌س ۶ راجع باعین مهمله درآخرغلط وصحیح «راجح» است از رجحان.

۲ــ ص ۱۶ س ۱۵ کلمهٔ «رلالی» در این عبارت : «خاتون معظمه اوزك شهزاده را چون جان و نوردیده درکنارگرفته برسررلالی (؟) و مفارش‌نشسته وچهارپایان ازتشنگی سیراب ورمینهای مرده شاداب گشتند» با علامت پرسش آمده است. درست این کلمهٔ «زرابی» جمع «زربیة» است. در المنجــد آمده: زربیة ما بسط واتکی‌علیه. و در قرآن مجید نیز این‌کلمه‌آمده است سورهٔ ۸۸ آیهٔ ۱۶.

۳ــ ص ۱۷ س۷ کلمه «محتوی» ظاهراً غلط و درست «محتوی» است با حاء مهمله مصحح ارجمند در مقابل این‌کلمه علامت، پرسش گــذاشته‌اند. این است عبارت شامل‌آن لغت· «هنوردرمطاوی قماط منطوی بود ودرگهوارهٔطفلی محتوی (؟) که‌آثار دولت وسعادت از ناحیهٔ او متلالی‌گشت»

۴ــ در عبارت. «وارطوارق محسن وتوارق (؟) فتن مفزع و مهربی‌که میجستند نمی‌یافتند» ظاهراً «توارد» درست است.

۵ــ ص۳۲ س۱۶ گفتار غرو (؟) ظاهراً «گفتار غرور» درست باشد.

۶ــ ص ۴۱ س ۱۸ «حراجی» غلط چاپی و «خرابی» درست است.

۷ــ ص ۴۴ س۱۷ در این عبارت. «و دربن وقت چــون کار بلادخطهٔ روم وآن دیار وبوم محبط (؟) و نامنطوم بود» کلــمهٔ « محبط » باحاء مهمله غلط و درست باخاء نقطه دار یعنی « مخبط » است . چون مخبط شد اعتدال

آن چه بوده است ؟

۸ - ص ۴۵ س ۱۲ بیت : هی‌المشاهد و الاثار والطلل
مخبرات بان القوم قد دخلوا

دخلوا با دال‌مهمله دراول‌غلط ودرست «رحلوا» است باراء مهمله وخاء نقطه‌دار .

۹ - در ص ۴۶ س۱۷ کلمهٔ مرکب « بیخ اور» با علامت استفهام آمده است «بیخ‌آور» با الف ممدوده است ، دردستور الاخوان آمده است :
راسیح : بیخ آور. رسوخ. بیخ آور شدن.

۱۰- درص۵۰ س۸ کلمهٔ «یاران» باعلامت استفهام‌آمده است. این کلمه در ص ۲۱۱ و چند جای دیگر نیز آمده است. معنی کلمه واضح است و ابهامی ندارد. از مصدر «یاریدن» است. منتهی در اینجا به معنی قددرازکردن واندام خود راکشیدن و با ناز و تبختر راه رفتن‌است .

۱۱- ص۹۶ س۲ کلمهٔ «اوثاق» غلط‌چاپی است ظاهراً ودرست «اوثان» است جمع «وثن» یعنی بتها .

۱۲- ص۹۶ س ۱۴ کلمهٔ «لوبانی (؟)» بدون شك «یونانی» است. علوم ایمانی و یونانی یعنی علوم دینی و علوم مأخوذ از یونانیان در این کتاب چند جاآمده است.[۱] ازجمله در ص ۱۱۸ و ۱۰۱.

۱۳- ص ۹۸ س۱۲ در عبارت: «تاطباع‌امرا و خواطراتـراك ازین شناعت نبوت (؟) ونفرت نمودند»، کلمهٔ «نبوت» بمعنی نفرت وعدم قبول است و درست است و علامت استفهام زائد. نباالطبع‌عن‌الشیء:لفرولم‌یقبله (المنجد)

۱۴- درص۱۷۰ س۱۲ آمده‌است. به صداقاربمین‌الفابطال (؟)ابریشم، درست «اربعین الف ارطال» است. ارطال جمع رطل است. در المنجد آمده. رطل: دوازده اوقیه یا ۲۵۶۴ گرم.

۱۵- ص۱۱۶ س ۱۴ «کارهای عالی همتا بکرده » ظاهراً غلط چاپی و «بی‌همتا» درست است.

۱۶ -ص۱۲۳س۱۶ درمصراع: که بر نقصان‌کمال ماده دال‌است. «ماده» غلط چاپی است. «ماه» درست‌است.

۱- در همین صفحه «مدرسهٔ سیاره» درست است نه ستاره (راهنمای‌کتاب)

۱۷ـ ص ۱۳۳ س ۱۰ «جهانیان» غلط و «جهانبان» درست است .

۱۸ـ ص ۱۳۳ س آخر «اوواجبات» ظاهراً غلط ودرست: «اوراجناب» است.

۱۹ـ ص ۱۳۴ س ۹ و ۱۰ در حدیث: «اذا اراداللّه بملك خیراً قیض له وزیراً صالحاً وان نسی ذکره وان عدل اعانه» وان نسی غلط و «فان سی» درست است.

۲۰ـ ص ۱۷۸ س ۱۹ در عبارت «در تبریز علت سرسام و ماثمرا(؟) و خناق بسیار بود» درست کلمهٔ با علامت پرسش «ماشرا» است با شین سه نقطه

۲۱ـ ص ۱۸۸ س اول: کلمهٔ قبال (؟) ظاهراً «فیال» است بمعنی صاحب فیل و پیلبان.

۲۲ـ ص ۲۰۱ س ۴ درست کلمه «رفاحت» (؟) رفاهت است به معنی آسایش.

۲۳ـ ص ۲۰۶ س ۵ : «بیشری ستوران سپاه ایسنبوقا بسبب توقاق (؟) سقط و تلف شدند» ظاهراً «توفان» بانون درآخر درست است در عوض قاف

۲۴ـ ص ۲۲۲ س ۷ «مراح مبارکش منور (؟) شد وصد دست بنشست به قضای حاجت» ، ظاهراً «مبرد» درست باشد.

۲۵ـ ص ۲۲۸ س آخر «رفاقت» غلط و «رفاهت» درست است.

۲۶ـ ص ۲۳۲ س ۱۲ «اسباب مراد مرام و مرام خلایق مهیا وموجود است» ظاهراً درست چنین است: «اسباب مراد مردم...»

۲۷ـ ص ۲۳۷ س ۶ «ناگاه از زنحان (؟) ایلچی مستوىر و مستعجل از زنجان از خدمت پادشاه به حدود اردبیل رسید»: ظاهراً «مستوفر» باراء مهمله درآخر درست نباشد و باراء مهمله درست است. استوفر فی مقدمة: قعد غیر مطمئن وکانه یتهیاللوثوب (منجد)

۲۸ـ ص ۲۳۸ س ۱۷ «مغیبات» با علامت استفهام آمده که درست است و استعمال بسیار دارد. در اینجا هم مناسب است.

۲۹ـ درص ۱۸۹ عبارت «ساکنان قلعه پیش زرکیسهٔ قبول را سر بنهادند ودربستهٔ قلعهٔ حصن متین را بگشادند» ظاهراً باید چنین باشد: «ساکنان قلعه پیش کیسهٔ زر قبول را (یعنی برای قبول) سر بنهادند و در بستهٔ قلعهٔ حصین متین را بگشادند »

۳۰ـ درص ۵۵ عبارت «وبا وجود وعده به تصنیف یك درم به مؤلف ومصنف آن نداد» که «تصنیف» غلط و «تنصیف (= نصف کردن)» درست است.

۳۱ـ عبارت عربی «امر من الضب وادهل من الضب» را که در ص ۲۰۴ آمده در حواشی چنین معنی کرده‌اند: «شاید تلخ‌تر از خشم و شگفت‌آورتـر از غم سوزان»، گمان کنم «امر» اینجا بمعنی تلخ‌تر نباشد واز «مرور» بمعنی گذشتن باشد یعنی گذر کننده‌تر و مرور کننده‌تر و نرم روتر از سوسمار و فراموش‌کار تر از عاشق.

۳۲ـ درص ۲۵ «با بصرت» باصاد بی‌نقطه غلط و بانضرت باضاد نقطه‌دار درست است درین عبارت: «گوییا حضرت بانضرت آن روز جنتی بود مشحون به لذاید مشتهیات حور وقصور».

۳۳ـ در ص ۴۱ در عبارت «برقی بیفتاد وحراجی بسیار کرد» خراجی غلط و «خرابی» درست است و این لابد غلط چاپی است.

۳۴- درص ۵ درین عبارت «آسمان را به غلو وبلندی» علو باغین نقطه‌دار غلط چاپی و «علو» با عین بی‌نقطه درست است.

۳۵ـ در همین صفحه «عاجر ابد» غلط و «عاجز آید» درست است.

۳۶ـ درص ۱۸۸ درین عبارت: علاءالدین علی‌الرسم پیش‌عم زمین خدمت را به نقوش بوسه مجدد گردانید» ظاهراً مجدد با جیم غلط و «محدد» باحاء درست است. در المعجم‌الوسیط آمده:

حدالارض: حفرها، یعنی زمین را کند، و نیز صاحب همین معجم آورده.
حدالشیء . اثر فیه

یعنی در آن تأثیر کرد و اثر گذاشت. بنابراین زمین خدمت را به‌نقوش بوسه محدد گردانیدن یعنی زمین را با بوسه خراشیدن و در آن آثار بوسه باقی گذاشتن. اما تجدید زمین کردن در این مورد چه معنی میتواند بدهد.

۳۷ـ درص۲۷ مصراع: این‌همه یمن وعدل دستوراست» بدون واودرست است.

۳۸ـ در ص ۹۱ در این عبارات، «بزرگی..آنجا حاضر بود، گفت به وقتی‌که رسول (ص) از دار قرار به سرای قرار رحلت و نقلت کرد، اورا پسر نبود مگر دختری، زن علی (ع) که او را به مثابت فرزند وداماد ابن عم بود، مادر دو پسر حسن و حسین. اندکی از اهل بیت گفتند که بجای نبی اهل بیت او سزاوار ترند، و بیشتری از جمع صحابه بر امیری از کبار صحابه یکی را ولی و وصی خود کرد و همچنین تا سه نفر ... » یعنی در قسمت اخیر آن بعد از «وبیشتری..» افتادگی یا تقدیم و تأخیر هست .

۳۹- در ص ۱۲۶ س آخر «توارق» با علامت پرسش آمده است. ظاهراً درست «توارد» است.

۴۰- ص ۱۳۰ س اول: مطلب اعراق غلط و مطیب اعراق درست است.

۴۱- در ص ۹۵ س ۷ «مغافصهٔ ایشان را» غلط و «مفاقصهٔ» درست است.

دراین کتاب جملات غلط و اسامی مغلوط ولغات نادرست باز هم وجود دارد که این بنده به علت نداشتن وقت وحوصلهٔ بیشتر وعدم دسترسی به کتابهای موردنیاز به اصلاح آنها توفیق نیافت

امید است نسخه‌ای دقیق و صحیح ازاین کتاب دریکی ازکتابخانه های عمومی یاخصوصی پیدا شود تا مصحح گرامی بار دیگر این کتاب را با مزایای بیشتر تصحیح کنند وبه‌طبع برسد. ازخداوند توفیق بیشتر ایشان را درراه خدمت به‌زبان و ادب ایران مسئلت دارم.

محمد روشن

طوطی نامه یا جواهرالاسمار

عماد بن محمد الثغری به اهتمام شمس‌الدین آل احمد انتشارات بنیاد فرهنگ ایران . شصت+۷۲۰ صفحه

سال عمر تحقیقات ادبی به شیوه‌ای نو و انتقادی در ایران ، چندان دراز نیست. والبته برآگاهان پوشیده نیست کـه ازشاخه های متنوع تحقیقات ادبی ، تنها تصحیح متون است که درایران ریشه‌ای نسبةً استوارگرفته است . این سخن بماندکه چرا چنین است واقبالی به دیگرشاخه‌های تحقیقات ادبی نمی‌شود، آن خود حدیث درازی دارد.

این تمهید ازآن بود که در این اوان متنی به بازارعرضه نشسته‌است در پناه عنوان ــ طوطی‌نامه ـ که مصحح صاحب اندیشهٔ آن بـر آن نهاده است. و این نام، نام اصلی اثر نیست. صاحب اثر، که ضبط نام بدرستی آشکار نیست ــ عماد بن محمد الثغری ـ کتاب خود را با نام «جواهر الاسمار» خوانده است.

این مصحح است که نام«طوطی‌نامه» را برگزیده است و بر اثری نهاده است که بنامی دیگر اشتهار داشته‌است . چه بسا که اصالت طوطی «مولانا» که

مرگش زندگی جاودانه بدو می‌بخشد انگیزهٔ این نامگذاری شده باشد و یا سخندانی «طوطی» خاقانی که به تلقین « قل‌هوالله ..» نتواند گفت ویا، طوطی « مسعود سعد » که ازآن بیم دارد که بلبل‌الحان بیهوده گو باشد باری هر چه هست نه‌تنها این تسمیه ارمسمی چندان بدورمان نمی‌دارد، بل بدان نزدیکمان می‌کند درست نمی‌دانیم که صاحب اثرعماد بن ارطوطی‌نامه اصل، که طوطی نامهٔ ضیاء نخشبی باشد که بسال ۷۳۰ هـ ق ارهندی به فارسی گردانیده شده است ـ رك : مقدمهٔ همین طوطی‌نامه، مانحن‌فیه ـ ص بیست‌ودو ـ باخبر بوده‌است و یاآنرا دیده و پسندیده بوده است و امانت را رعایت کرده است و نامی دیگر بر اثر خود نهاده است نامی که رایحه‌ای از خودستائی و یا شاید خودآگاهی و اشعار به اعتبار کار خود ازآن بر می‌آید و اعتقاد مصحح «را اثر راست‌است که : بیشتر قصه‌های سوکه سپتانی‌را نمی‌پسندد » و این عقیده از قول صاحب اثر نیز پیداست آنجاکه میگوید: «این افسانه‌ها نیك سمج و ناخوش است .» ـ ص سی‌وپنج مقدمه دیده شود.

ازآنچه که درآغازتمهیدآوردم بدور افتادم. مرادآن بودکه ازشاخه‌های گوناگونی که در تحقیقات ادبی شاخته شده است، آن که کمتر با قریحه و استنباط و استعدادی شکوفان رابطه دارد در میان ما رایج شده است . والبته باز حکم؛ کلی نیست. عامل و عاملهایی‌هم هست که صاحب نظر را پوشیده نیست که چگونه راه بر بروز و ظهور و شکوفانی قریحه‌هایی می‌بندد که میل و گرایشی به دیگرشاخه‌های ادب دارد در دیگرشعبه‌های این فن، میدان‌مجال باید فراخ باشد و نیست . باری بگذریم .

«طوطی‌نامهٔ» عمادبن.. به‌اهتمام شمس‌الدین آل‌احمد است وازانتشارات بنیاد فرهنگ ایران. این اثر حاوی شصت‌صفحه مقدمه است و ۵۳۱ صفحه‌متن کتاب و ۱۹۰ صفحه تعلیقات و حواشی.

آنچه‌که من خواهم گفت درباب مقدمه است وتعلیقات. چه در متن اثر تردید ندارم که‌آل احمد؛ اهتمامی تمام مبذول‌داشته است وآنچه در قوهٔ امکان بوده است در راه‌آراستن متن کوشیده است و آنچه هم که مبهم و مشکل باقی مانده است ابهام و اشکالی نیست که درکار او بوده باشد. راست این است که این اشکال و ابهام در هر اثر دیگری نیز ممکن است باشد و البته هست. کار او در تصحیح متن ستودنی است و من بهنگام سخن از حواشی وتعلیقات‌اشاره خواهم‌کرد و خواهم نمودکه ستایش‌کار تحسین انگیزاوارکجاست.

۴

مقدمهٔ کتاب، یا به قول مصحح، پیش درآمد، زبانی دارد بغایت فصیح. و این فصاحت نه تنها در معیار کتابهای فنون ادبی است که ما اصطلاح آن آشنائی داریم: زبان پیش درآمد خود گویا و جاندار است

«این کتاب به اعتبار نامش: جواهرالاسمار، بیگانه است. هیچ کجا اثری از آن نبود. اما به اعتبار موضوع وقالبش آشناست شبیه چهل طوطی است و از جهتی اصل آن است

موضوع این کتاب، قصه است. مجموعهٔ داستانهای کوتاه ومرتبط وتمامشان در فریبکاری زنان.

داستانها را طوطی میگوید طی پنجاه ودوشب. و به قصد انصراف خاطر یك زن. نام این زن ماه شکر است و ماه‌شکر زن ساعد است، وساعد، ارباب طوطی، پسر بیست سالهٔ بازرگان ثروتمندی است سعیدنام.»

و با چنین زبانی، داستان تشریح میشود و چهرهٔ قهرمانان اثـر سعید بازرگان، ساعد بازرگان‌زاده؛ ماه‌شکر، طوطی‌سخندان، شارك‌یاحطوطی گویا ترسیم میگردد.

آن گاه نویسندهٔ «پیش درآمد» قالب کلی این داستان را باآنچه طوطی نامه نام یافته است می‌سنجد. طوطی نامه‌ای که ضیاء نخشبی به ۷۳۰ هـ ق از سانسکریت بزبان فارسی گردانیده بوده است وآنکه ازآن پس، (شاید درقرن یازدهم هجری) محمد قادری نوشته نخشبی را به تحریر وروایتی دیگرگون باز نوشته است

و باز می‌نماید که «اصل سانسکریت هردو کتاب، جواهرالاسمار وطوطی نامه» «سوکه سپتاتی» است. بمعنی هفتاد طوطی. و «.. سوکـه سپتاتی را میتوان مجموعه‌ای از داستانهای مربوط بزنان زیرك و فریبکار توصیف کرد که یکی ازموضوعات متداول داستانها عامیانه است: طوطی‌سخندان که متوجه‌میشود بانوی خانه گرایشی دارد تا در غیاب شوهر بدنبال مردان دیگر برود از زن میخواهد که اگر شهامت و خونسردی‌کافی دارد کـه بتواند فلان یا بهمان از موانع‌رهایی یابد، برود. بااین حیله کنجکاوی‌زن‌رابرمی‌انگیزد وباداستانهایی که برای او تعریف میکند، سعی دارد شوق زن را تا بازگشت شوهر ـ بشنیدن افسانه ـ زنده نگاهدارد.»

در این مقدمه اشاره میشود که جز «جواهر الاسمار» که نخستین چاپ این اثر است، طوطی نامه چندین بار در ایران، کلکته، لندن، پطرزبورغ به

طبع رسیده است.

بی‌لطف نیست گفته شود آنچه به نام «طوطی نامه» در ۱۹۶۷ سو
انتشارات اسدی در تهران به شیوهٔ افست چاپ‌شده است؛ همان است که ناصط
تهذیب محمد قادری خوانده میشود.

واین محمد قادری «۵۲ شب طوطی نامهٔ نخشبی را کرده است ۳۵
و قصهٔ هر شب را نیز خلاصه‌کرده است، و همینطور بعضی نامهای قهرمانان
تغییر داده است. مدخل این طوطی‌نامه شبیه مدخل جواهر الاسماراست و
حکایت ازاین‌کتاب درجواهرالاسمارهست. وحکایتهای‌شب هشتم؛ نهم، نوزد
بیست‌وپنجم، بیست وهفتم و بیست وهشتم وسی وپنجم این طوطی‌نامه درجوا
الاسمار نیست.»

و شایسته یادآوری است‌که در چهار شمارهٔ نخست سال هیجدهـم م
یغما، سیمین دانش‌ور و جلال‌آل احمد، شش قصه از طوطی‌نامه را چاپ کر
به ترجمه ازکتابی جنگ مانند باسم The wisdom of India که زیر نظر
یوتانگ چاپ شده است . درین جنگ همین چند حکایت از متن‌کامل سوک
سپتاتی آمده بوده .

از این شش حکایت، داستان دوم؛ پنجم و ششم در جواهرالاسمار آ
است »

آنگاه مصحح گرامی نسخهٔ اساس کار خود را بازمی‌شناساندکه «نـ
خطی منحصر بفرد» جواهرالاسمار «در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی است
مشخصات کاغذ؛ قطع؛ شیوهٔ‌کتابت وشماره وبرگهای‌آن چند وچگونه است
کاتب‌آن بعلت افتادگی‌آخر کتاب؛ شناخته‌نیست وبه‌قرینهٔ نوع‌کاغذ ورسم‌ال
میتوان متعلق به قرن هشتم هجری باشد. والبته باید یادآورشدکه قول مص
گرامی بدین صراحت و قاطعیت «نسخهٔ منحصر بفرد جـواهر الاسمار» مو
است درست نباشد و نسخه‌هایی ازآن در اینجا و آنجا عالم یافته شود.

در بحث از زمان تألیف نیزآمده است‌که: «مؤلف جواهرالاسمارکتا
را تقدیم‌کرده است به خزانهٔ‌کتب «علاءالدنیاوالدین.. ابوالمظفرمحمدشا
و این علاءالدین محمد از سلاطین خلجی است، «و ترکان خلجی دومین سـ
مسلمان را در هندوستان تشکیل داده‌اند (۶۸۹ تا ۷۲۰ هـ) . این علاءال
محمد بیست سال در دهلی سلطنت‌کرد: از ۶۹۵ هـ تا ۷۱۵هـ. اواخر سلط
دوستان‌مؤلف جواهرالاسمار درصدد تنبیه اوبرمی‌آیندکه: «ای فارغ ازموا

سلطان روزگار... چرا غافلی وازتشریف این چنین سعادت عاطلی.» بنابراین میتوان گفت که جواهرالاسمارتألیفی است متعلق بسالهژدهم سلطنت علاءالدین محمد که ازسلاطین خلجی‌است بعبارت‌دیگر... مربوط به قرن هشتم.(۷۱۳ھ تا ۷۱۵ھ)»

و باآنکه نام و نشانی از صاحب اثر یعنی عماد بن محمد درکتابهای تاریخ ادبیات و رجال نیامده است مصحح نکته یاب درباب زندگی او نکته‌ها یافته است:

« عمادبن محمد در خاندانی دبیر پیشه برآمده است .. از عهد مهد .. روزگار عزیز را به طلب علم صرف گردانیده.. به سیر آفاق وانفس پرداخته تا از خوان بلاغت علمای کبار و فضلای نامداربرچیده.. دانش وی وسیع‌است در علوم قرآن و حدیث و ادب عرب . بصیراست.. با امهات دیوانهای شعرای پیش از خویش انیس است.. صاحب طبع و ذوق شاعرانه است واز دانش نجوم برخوردار ... اثرش کشکولی را مـی‌ماند لبریز از اخلاق، سیاست ، تاریخ، موسیقی و...»

و در سخن از «شیوه تألیف» مصحح به هنری تمام طرح اصلـی اثر را باز می‌شکافد . این بحث از «پیش درآمد» چنان فصیح است‌که اگر بیم تطویل و تصدیع نبودآن همه را نقل میکردم. (ص ۳۵ و۳۶ و۳۷ پیش در آمد دیده شود.) مخلص و ملخص کلام رسای مصحح آنکه:

«افسانهٔ هر شب قالب کوچك سه خانهٔ خویش را دارد: خانهٔ اول:مدخل قصه است‌که با وصف شب شروع میشود.. خانهٔ دوم: متن قصه یا قصه‌هاست . . مؤلف پس از چند سطر رشته کلام را به طوطی میسپارد.. طوطی قصه را باز میکند: غالباً تا قصه باز میشود، از درون‌آن قصهٔ دوم می‌شکفد وتا طوطی سر-گرم بازکردن برگهای این قصه است، قصهٔ سوم غنچه بسته است و این چنین است که‌گاه تا چهار قصه، یکی‌ازدرون دیگری شکوفا میشود. قصه‌ها تو درتو همچنان لایه‌های پیازند. همه‌شان خواندنی و شنیدنی . وگاه اعجاب انگیز باید این قصه‌ها را خواند تا دید زیر چرخ‌کبود هیچ تازه نبود.. خانهٔ سوم: گریزگاه قصه است. جایی که قصه‌های تو در تو و شکافته شده وصله و بخیه میشوند و قصه به انجام میرسد.»

و«شیوهٔ نگارش» مبحثی است‌که اختصاصات فنی کتاب مورد بحث است و درآن قواعد دستوری وصنایع ادبی اثر شمرده میشود . و ازآن پس « شیوه

کتابت و تصحیح» مورد توضیح قرار میگیرد، ازجمله آنکه:

«لغات مرکب را کاتب همواره جدا نوشته است و تا آنجا که متصل نوشتن آنها، ایرادی درخواندن پیش نمی آورد من این کلمات را بفارسی استاد پروین گنابادی متصل نوشتم.» یا «همواره قفس (باس) وخرشید (بی و او)آمده است. من قفس را از سیم ساختم و خورشید را تاباندم»

واینجاست که خواننده دریغاگو میشود که تومصحح گرامی که می توانستی خورشید را بتابانی، چرا قفس را نشکستی!

جان کلام «پیش درآمد» مصحح «دراهمیت این کتاب» است. بحثی است دقیق و نکته سنجانه ازاستنباطی وسیع الاطراف خبر میدهد. درآغازاین گفتار یادکردم که تحقیقات ادبی ما تنک‌مایه و محدود مانده است. در تصحیح متن، خبری از تحلیل ادبی نیست. گرانمایه‌ترین مصححان ما، در حد امانت و دقت درارائهٔ اصل متن، باز مانده‌اند. اگرخواسته‌اندگاهی فراتر روند نتوانسته‌اند و اگر نتوانسته‌اند، از نارسائی خواست آنان نبوده است. این ناخواستن ونیز نتوانستن از ناآگاهی آنان مایه گرفته است. و اینك، با پیش درآمد «طوطی-نامه» آل احمد، خواسته است گامی در تحلیل اثر بردارد، آنچنان که شایسته اثری تحقیقی در متن فارسی است. تحقیق او گـذشته ازآراستن اصـل متن، طرافتهایی ازنقد ادبی را نیز دربر گرفته است سخن ازکامیابی مطلق مصحح نمی گویم· میتوان براستنباط او انگشت نهاد و من خود با استنباطهای مصحح گرامی یکسره موافق نیستم· اما این همه دلیل نارسایی تحلیل و نقدآگاهانهٔ مصحح نیست. میتوان از اختلاف سلیقه و دوگانگی استنباط خبر دهد و باری تشریح مصحح (در اهمیت این کتاب) از نمونه‌ها نادری است که در تـصحیح متون دیده‌ام

آل احمد در این «پیش درآمد» بار فکری و فلسفی کهن شرقی را در این اثر به استادی بمیزان نقد میسنجد. وی برآنست: «هر چند بصورت‌ظاهر این هشتاد و چند داستان کوتاه.. براساس کید ومکرزنان و حـوادث و فتنی که از وجود آنان یا بشرکت‌آنان صورت گـرفته، تألیف شده، اما زیـر این پوشش صوری، حقایق دیگری نیز نهان است..»

«نخست اینکه در سراسر کتاب هیچ‌جا فکر مقابلهٔ مستقیم با حـوادث و نابکاری‌های جهان دیده نمی‌شود: همیشه راه صبر و حوصله ودرکمین‌نشستن القاشده‌است وهشیار نشستن وبه عاقبت اندیشیدن باید با موانع و سدها ازکنار

آن - نه‌رو برو - تماس گرفت مثل آبی پشت‌سنگی کهن ساحت وزیر پایش را خالی کرد.. آیا معقول بنظر نمیرسد که علل ادامه حیات ملت هند را در چنین اتفاقاتی جستجو کرد که در قصص کهن ودیرینش ثبت و ضبط است؟»

اساس استنباط درست است ولی پیداست که اگر این اندیشه را محدود ومنحصر به اقلیم‌هند کنیم به‌داوری جامع‌الاطرافی ننشسته‌ایم. دست‌کم‌درهمسایگی هند هم رگه‌های اصیل‌این‌اندیشه‌را آشکارا میتوان دید. مگر نه اینست که اگر مقابله‌های مستقیم سرکوب شده است، تمهیدات ماهرانه، سر مــاران ستم پیشه اموی را به سنگ فرسهای عباسی‌کوبیده است؟!

ادامه میدهیم

«دوم اینکه .. در دنیای «جواهرالاسمار» انسان نه تنهایی «گــویا» نیست. «سخن گفتن» وجه مشترك انسان و طوطی و شیر و. است. «نطق» که در فرهنگ باستان یونان حقیقهٔ اصلی انسان است، اینجا فصل مشترك انسان و حیوان و نبات و جماد است »

وکاش نویسندهٔ عزیز « پیش در آمد » می‌آورد که با اینهمه، مهـم تنها نطق نیست؛ انگیزه نطق است شعور داشتن است، اشعار داشتن است و درست‌تر بگوییم شاعر بودن است. و از اینست که بقول مصحح «انسان نه تنهایی همزبان نیست. آدمی با تمام مخلوقات جهان همزبانی دارد. چرا که تمام موجودات جهان، جان دارند »

و حال که پذیرفتیم که جان داری ـ به‌جانوری ـ حد مشترك است، باید از یاد نبریم رای جلال‌الدین محمد را که « همدلی ازهمزبانی خوشتر است» و استنباط آل احمد هم درپایان مؤید این قول است: «دشمن انسان، خودانسان است.»

«سوم اینکه زن در برابر تسلط مرد هر چند به ظاهر ساکت است؛ اما در نهان آرام نیست.. مرد.. می‌خواهد همه‌اش فرمان دهد، اما زن.. ناچــار در برابر مرد موضع میگیرد. موضع زن دربن کتاب عدم تمکین از مرد است زن در نافرمانی و نیرنگ خبره واستاد است. زن درقرآن علیه خدای‌آسمانی نا فرمان میشود اما در جواهرالاسمار علیه خدای زمینی.. و بی‌اینکه در صدد غلبه برمرگ باشد به زندگی میپردازد.»

«چهارم اینکه‌نگرانی‌ودلهره ازجرم را باید مشغله ذهنی مردان طبقات مرفه (رایان و شاهان هند) دانست.. تودهٔ مردم.. گرسنه است و در بند شکم

مشکل زیر شکم، مشکل مردان حرمسرا دارست..»

این نتیجه‌گیری چهارم با آن سومی اگر نه متناقض است، متغایر است قضیه دو سر دارد. مرد، زن. و در رای زدن، یکی را بدیده گرفتن و از آن دیگر گذشتن، میزان سنجش را نامتعادل میکند. این زن که در بند حرمسرا است خود نیرنگباز هم هست. و آن که در بند شکم است؛ ناگزیر از چاره سازی است. با تسامحی آیا قول آن بزرگ . ك. م درست نمی‌نماید که میگفت : «فقر عیب نیست، تربیت فقیرانه داشتن عیب است !؟ »

«پنجم اینکه طوطی بومی این کشور نیست .. ورودش به ادبیات ایران احتمالا همزمان بزرگمهر حکیم است و برزویه طبیب و آن ارتباطهای با هند. منتهی تا درین آب و هوا پا بگیرد و دوام بیاورد و خود را در ادبیات فارسی جا کند چند قرنی بطول انجامیده است. »

در این مبحث پنجم سخنهاست با مصحح گرامی و تیزبین : این را نمی‌دانم که طوطی از ایران هست یا نه؟! اما سنت سخن گفتن هر چه جاندار است و حتی بیجان، نباید اختصاص به اقلیمی خاص داشته باشد، همچنانکه این مصحح گرامی خود در مستنبط دوم نیز بدان اشاره کرده است. بگذریم از منظومهٔ تمثیلی «درخت آسوریك» و مناظرهٔ دلنشین بز و خرما. در این میانه اگر کلیله و دمنه هست که هندوی است، مرزبان نامه هست که ایرانی است. (رك : مقدمهٔ مترجم انگلیسی مرزبان‌نامه بر آن، راهنمای کتاب شماره..) گذشته از این بحث و گفتگو این که طیطوی، طوطی است یا نیست؟!

در ادامه این استنباط هم سخنی هست. تقسیم دلایل گویایی جانوران، و انگیزهٔ نمیان پریدنهاشان و راه نمودن‌هاشان را، که این یك چنین است و آن دیگری «بخاطر القاء فکری اخلاقی» چنان بدرستی در نمییابم. با مخلص کلام و ملخص آن همداستانم که تعصبات . چیرهٔ زمانه .. جواز انتشار و گسترش نداده است جز در پناه صورتکی فکری عرصه داشتن!

و بار درپایان این بررسی؛ نمی‌توانم همآواز باشم با مصحح که طوطی را به پخته و ناپخته وصف میکند، که نمونهٔ طوطی ماده اوشارك، پخته نیست و آن طوطی نر پخته است ؟! و البته اگر از زاویهٔ دید مصحح می‌نگریستم شاید با اوهمآوازمیشدم که از دست شدن ناپختگی‌است و بردوام زندگی بودن، پختگی؟!

استنباط ششم مصحح گرامی در ستایش مؤلف جواهر الاسمار است که در پرورش داستانها گردانیدهٔ خود در حد اصل بازنمانده و نقلهای او گویای ذوق

و معارف زمانه است و اثرش از این روی در خور مطالعات جامعه شناسی و مردم شناسی.. و غیره و البته این نکته درستی است.

از شیرین کاری‌های مصحح گفتم و البته باز باید بگویم کـه در پایان گفتار او جدولها و نمودارهایی است که هر یك خود در تحلیل اثر چه بسیار راهگشا و راهنماست.

جدول۱ ــ «سازگاری او صاف گوناگون غروب با فضای قصه» رانشان میدهد با توضیح قصه‌ها و توصیفها و ذکر صفحه‌ها .

جدول۲ــ «در رسیدن شامگاه و تشبیهات عوامل چهارگانه آن» است که تناسب آفتاب (خورشید) را با مغرب و ماه (قمر) و مشرق باز میگوید.

جدول۳ــ «گویندگان حکایتها و مآخذشان» تعرفه میشود که داستانها از منقولات است یا مسموعات و.. و ازآن پس دونمودار است: نمودارفراوانی گویندگان حکایتها» که البته پیداست بیش از همه طوطی است که قصه پــرداز است و دیگر «نمودارفراوانی شواهد کلام» ازآیه وحدیث وشعر تازی وفارسی و امثال و حکم و در این نمودار نموده شده است که شعر فارسی بیش از همه به شاهدگرفته شده است.

منحنی‌نمایشی نیزآمده است‌درنشان دادن تعداد قصه‌ها درشبهای پنجاه‌و- دوگانه

وسرانجام که خواننده، «پیش‌درآمد»را خواند، انباشته‌ای ازآگاهیهای سازنده در خود می‌یابد تا با خواندن متن‌کتاب؛ آنچه را «پیش درآمد» نویس به اشاره‌ای باز نموده است خود به تفصیل دریابد. وتحسین اوچنان‌مایه‌ور است که برهرگونه عیب جویی احتمالی در متن اثر، راه می‌بندد

و اما اشاره رفت که اثر موردگفتگو بـه «حواشی و تعلیقاتــی» آراسته است که شامل توضیحات است و فهرستهای گوناگون از جمله: نوادر لغات و ترکیبات، کاروپیشه، وسایل و ابزار؛ موسیقی و رقص؛ حیوانات و پرندگان جایباشها (مسکن) نامنامه (که فهرستی است مشتمل بر نام‌کسان و جـایها و کتابها به شیوه فرنگان)؛ آیات قرآن؛ احادیث وجمله‌های تازی و اشعارعربی ابیات فارسی. مصرعها، امثال و حکم و فهرست مآخذ.

در این «حواشی و تعلیقات» هرچه‌آمده است از مقولهٔ توضیح است و خواننده را دست‌گیر میشود، نه همانند پاره‌ای حاشیه نویسان که مطلبی مکرر و ناسودمند ردیف میکنند به شائبه‌خود نمائی واظهار فضل دربن حاشیه‌هادیده

میشود که آل‌احمد ازتازه‌های ادب تا چه اندازه آگاهی‌دارد ـ مخصوصاً ص۵۸۹ ترحمةُ الاقارب.. گردمانند.ـ دیده شود ـ وچسان ازاین دانسته‌ها برای‌تنقیح و هر چه بهتر آراستن حود سود حسته است.

در این حواشی گاه نکته‌هایی است قابل پرسش که طرح آن از بـاب روشن شدن است .

در ص ۵۳۷ ار «شرح تعرف» موردی نقل شده است که در مآخـذ نـام این کتاب نیامده است و دانسته نیست کـه ازکدام چاپ است. تاآنجـا که من میدانم این کتاب یکبار در هند چاپ شده است و چهار جلد در یك مجلد است و مر دویهم نسخهٔ آراسته‌ای نیست، زیرا نه شواهد شعری ارسعدی و سنائی هم درآن برمیخوریم . بار شاهدی از حسرو و شیرین آمده است کـه چاپ آن مشخص‌نیست (در ص ۵۳۹) و یا ار تاریخ معجم در (ص ۵۴۳ و۵۴۵ و۵۴۹ و۵۶۱ و ۵۶۶ و۵۷۶) که این تاریخ معجم چندین چاپ خلاصهٔ نامطلوب‌دارد.

درص ۵۵۲ در توضیح زیر وزارآمده است که «زیر ار تارهای‌ساز است که صد بم باشد». و شاهدی از شعر فرحی یاد شده. گمان من بر آن است که زیر در شعر فرحی بمعنی‌حود ساز است چه زیر در لغت بمعنی ساز است والبته یکی از تارهای ساز هم هست.

چنانکه گذشت این حواشی سودمند حود وسیلهٔ اصلاح و توضیح متن است همچنانکه در ص ۵۶۲ در توضیح داو باختن متن اصلاح شده است و یا ص ۵۶۴ ذیل «اشیاع» وباز در ص ۵۷۵ دیل «انفت» که درست‌آن «اکفت» را باید در متن نشانید. و در ص ۵۷۶ دیل «گوش‌خارك» و نیز در ص ۵۷۹ دیل «ان‌النساء» که اعراب متن تصحیح شده است. ونیز درص ۵۸۸ دیل صحرهٔصما و در ص ۵۹۶ ذیل لبق، و ص۵۹۸ ذیل عش در ص۵۷۸ در توضیح «دع ذکر هن..» دوشاهد شعری به نقل ازامثال وحکم‌آمده است واز ویس ورامین‌دانسته شده . نمی‌دانم خلط ازمرحوم دهخداست یا ازمصحح عزیزمتن ، بیتی ازنظامی است و بیتی دیگر از فخرالدین اسعد گرگانی .

در ص ۵۸۰ نام‌کتاب ابوریحان الجماهیر آمده است کـه حتماً اشتباه چاپی‌است والجماهراست. ونیز در۵۸۳ ذیل «اذااراداللّه..» درست عبارت:. خیراً بعبدهیاه ....» است

درص ۵۹۱، ذیل بهرمان توضیحی‌آمده است. در این اشعار بایـد یاد شود که بهرمان یاقوت نیز هست چنانکه در مصراع اول قطعاً یاقوت است.

در ص ۶۰۴ ذیل والادن ـ صورت صحیح چنین است: قبل‌المین احیانا.
در فهرست عبارتهای تازی واحادیث گاه آیاتی نیز آمده است چون رب لاتذرنی که آیه است ودرص۵۴۴ مصحح دانشمندخودیادفرموده است و نیز لاتثریب علیکم که آن نیز در ص۵۹۳ یاد شده است ودر همین فهرست صورت درست انحم‌الله امانیة و مباینة است.

اینک که گفتار خود را بپایان می‌برم هرچند تطویل رفته است اما میبینم که توصیح کار شایسته وفوق‌العاده مصحح گرانمایه را بازمجالی گسترده‌تر باید بدین که توفیقات وی را در ارائهٔ آثاری چنین ارزنده آرزو کنم.

علی رواقی

شاهنامهٔ فردوسی

تصحیح شده توسط ایرانشناسان شوروی

چاپ تهران ، ۱۳۵۱

مجلد اول شاهنامهٔ چاپ شوروی بوسیلهٔ مستشرقین شوروی در تهران تجدید طبع شد. این‌مجلد باراول درسال۱۳۴۴(۱۹۶۶) نشرشده بود. چاپ مجدد این کتاب بدو علت بود یکی کمیاب شدن چاپ اول و دیگر اصلاح موارد نادرستی که در چاپ اول وجود داشت.

ایران‌شناسان شوروی در این متن از چند نسخهٔ دیگر، علاوه بر نسخی که در طبع اول در اختیار داشته‌اند، سود برده‌اند.

شاهنامهٔ فردوسی بعلت ارزش واعتباری که برای مردم ایران دارد صدها بار استنساخ شده است ولی همهٔ این نسخه‌ها برای تصحیح متن شاهنامه بدرد نمیخورد. و معدودی از این نسخه‌ها قابل اعتناست.

خاورشناسان شوروی از میان این نسخ فقط از ۷ نسخهٔ قدیم شاهنامه استفاده کرده‌اند به این ترتیب:

۱ـ نسخهٔ خطی موزهٔ بریتانیا بتاریخ ۶۷۵ هجری
۲ـ نسخهٔ خطی دارالکتب قاهره بسال ۷۱۰ (۱)

(۱) این تاریخ برای نسخه دارالکتب قاهره درست نیست تاریخ کتابت این نسخه چنانکه نوشته‌اند (کتاب شناسی فردوسی ـ ایرج افشار) ۷۰۵ هجری است ولی در صحت این تاریخ شك است. گمان می‌رود در تاریخ این نسخه دست برده‌اند و سال ۱۱۰۵ را بدل کرده‌اند به سال ۷۰۵ هجری.

۳ـ نسخهٔ خطی اسلامبول سال ۷۳۱
۴ـ نسخهٔ خطی لنینگراد سال ۷۳۳
۵ـ نسخهٔ خطی دارالکتب قاهره سال ۷۸۹ (۱)
۶ـ نسخهٔ استیتو خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی سال ۸۴۹
۷ـ نسخهٔ خطی کتابخانهٔ استیتو خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی نیمهٔ اول قرن نهم. نسخهٔ اساس خاورشناسان شوروی همان نسخهٔ اول یعنی نسخهٔ مورخ ۶۷۵ هجری است مستشرقین شوروی درچاپ این متن، شیوهٔ التقاطی داشته‌اند یعنی در موارد لازم از همهٔ نسخه‌هائی که در اختیارشان بوده است بهره برده‌اند.

ولی باید عرض کنم از شاهنامه نسخه‌های قدیم دیگری هم هست که خاورشناسان شوروی در اختیار نداشته اند از همین روی چاپ حاضر را نمی‌توان براساس قدیمترین نسخه های موجود شاهنامه دانست با وجود همهٔ اینها بطور قاطع می‌توان گفت که شاهنامهٔ چاپ شوروی بهترین چاپ در میان چاپهای موجود شاهنامه است. ولی در دل این چاپ خطاهای بسیاری نهفته است که در این گفتار بذکر آن می‌پردازم.

قبل از اینکه وارد اصل متن شوم باید بگویم که مقدمهٔ این چاپ خطاهای چشمگیری دارد از آن جمله است که نوشته‌اند: «علاوه بر آن در سالهای اخیر دو نسخهٔ قدیمی دیگر کشف گردیده که در اوایل سدهٔ هفتم استنساخ شده است»
تصورمیکنم غرض ایشان اوائل سدهٔ هشتم بوده است نه سدهٔ هفتم چون تا بحال نسخه‌ای از شاهنامه در دست نداریم که دراوائل سدهٔ هفتم تـرکیب یافته باشد گفته‌اند دو نسخه از اوائل سدهٔ هفتم و عرض ایشان دونسخهٔ محفوظ در قاهره بوده وحال آنکه نسخهٔ دوم قاهره در اواخر سدهٔ هشتم نـوشته شده است نه اوائل سدهٔ هفتم.

نکته‌هائی را که درموقع خواندن این مجلد به نظرم رسیده است به سه دسته تقسیم کرده‌ام:
۱ـ اشتباه‌های چاپی(؟) یا علمی (؟) خوانندگان توجه داشته باشند که متن حاضر بدون غلطنامه است واین مساله این توهم راایجاد میکند که دراین مجلد خطای چاپی وجود ندارد.

(۱) تاریخ این نسخه هم اشتباه است این نسخه مورخ ۷۹۶ است ازدارالکتب قاهره نسخه‌ای با تاریخ ۷۸۹ تاکنون سراغ نداریم.

۲ـ اختلاف متن حاضر با نسخهٔ اساس یعنی نسخهٔ ۶۷۵ بریتش میوزیوم
۳ـ مواردی که متوجه معنی بیت نشده‌اند به این جهت ضبط نادرستی را در متن قرار داده‌اند یا ضبط یکی از نسخه‌ها را بر ضبط نسخهٔ اساس ـ که به گمان بنده درست است ـ ترجیح داده‌اند

یک: اشتباه‌های چاپی یا علمی (؟)

ص ۱۱۴

سر تاجداری فروشم به زر که من تاج با دامه تخت ومغفر

ظاهراً مصراع دوم باید به اینصورت باشد: که من تاج با دامه تخت و مه فر

ص ۱۱۸

چو لشکر منوچهر بر ساوه دشت
برون برد آنجا ببد روز هشت

ظاهراً ساوه دشت نادرست است و ساده دشت صورت درست آن می‌باشد که در متون فارسی مکرر آمده است[1]

ص ۱۲۰

کشیدند لشکر به دشت نبرد الانان دژرا پس پشت گرد

ظاهراً پس پشت‌کرد درمصراع دوم درست است یعنی پشت سر گذاشت[2]

ص ۱۶۳

به هر جایگاهی بیاراستی می‌ورود ورامشگران خواستی

بهتراست مصراع اول‌را به این‌صورت بخوانیم: به هرجای، گاهی بیاراستی

نظیر این اشتباهات در این چاپ بسیاراست

دوم: اختلاف متن چاپی است با نسخهٔ اساس [3]

	چاپی	بریتیش
ص ۸-۹۷	بخوبی ستاید	ستاید به خوبی

---

۱ ـ ساده دشت در متون بتکرار دیده میشود از آن جمله است، ورقه و گلشاه ص ۳۹ ـ ۶۳ ـ ۱۰۳ گرشاسب نامه ص ۲۰ ـ ۲۴۴ ـ ۳۵۸، اقبال نامه نظامی، ص ۴۹ دیوان قوامی رازی ص ۷۲ قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق سورآبادی، چاپ دانشگاه ص ۳۶۲

۲ ـ به پایان شد این درد و پالود رنج پس پشت کردم سرای سپنج
(ورقه وگلشاه ص ۱۰۹)

۳ـ چون در حاشیهٔ چاپ شوروی نسخه بدلها و ضبط نسخهٔ اساس بصورت دقیقی نیامده است ازین روی این اختلافات داده شد.

ص ۲۹-۱۷	بیر پنحاه حورد	پنحهٔ بیر حورد
ص ۴۸-۱۴۵	پدیرفت	بپدرفت
ص ۶۶-۴۴۲	اژدها دوس	اژدها حیم
ص ۶۷-۴۶۷	پر آشوب گردد سراسر رمین	سراسر پر آشوب گردد رمین
ص ۸۷-۲۸۳	هوشیاران	هوشیاری
ص ۹۳-۳۹۳	اهریمن	آهرمن
ص ۹۴-۴۱۱	گفت دا ما	گفت ما را
ص ۱۱۳-۷۱۷	هر برزیان	هر مردمان
ص ۱۳۷-۱۰۹۲	بوسید	بپرسید
ص ۱۹۵-۷۵۹	همان	هم ار
ص ۲۰۹-۹۵۴	بچه اژدها	تحمه اژدها
ص ۲۳۴-۱۲۹۹	سی سواران	سی‌سوار ار

۳ ندحوانی و ضبطهای نادرست

ص ۷

که هر بامدادی حو زرین سپر زمشرق برآرد فروزنده سر
رمین پوشد از نور پیراهنا شود تیره گیتی بدو روشنا
چوارمشرق‌اوسوی‌مغرب‌کشد زمشرق شب تیره سر بر کشد
نگیرند مر یك دگر را گدر نباشد ازین یك روش راست‌تر

این چند بیت مربوط مربوط است به‌آغاز شاهنامه و آفرینش‌آفتاب.
معنی سه بیت ارچهار بیت بالا روشن است می‌حواهد بگوید · حورشید هر رور ار خاور برمی‌آید ورمین را پیراهنی ار نور می‌پوشاند و سپس‌غروب می‌کند و آنگاه شب سر برمی‌کشد. می‌ماند بیت‌آحر که اگر بصورت مضبوط در متن بحوانیم‌کاملاً بی‌معنی است «بریك دیگر گدر میگیرند و راست‌تر ار این یك روشن نباشد» ملاحطه میشودکه بیت به این صورت معنی درستی بدست نمی‌دهد.

بهتر است بیت را به این صورت بحوانیم.

نگیرند مر یك دگر راگذر نباشد ازین یك روش زاستر [۱]

مقصود این است که خورشید و ماه هر کدام برای خود ـ البته حساب شده ـ به راهی می‌روند و بایکدیگر برخوردی ندارند یعنی گذر به یك دیگر ندارند یا راه گذر هم را نمی‌بندند وهیچوقت این روش ورفتار تغییر نمی‌کند ـ چنانکه نکرده است ـ و راستر یعنی فراتر از روش خود نمی‌شوند: واژهٔ راستر در متون فارسی متکرر به معنی فراتر بکار رفته است که برای نمونه چند مثال می‌آوریم این شاهد از شاهنامه فردوسی است در پادشاهی بهرام گور.

به مرو آیم و راستر نگذرم نخواهم که رنج آید از لشکرم[۲]

این مثال از ترجمهٔ تفسیر طبری شاهدی است گویا از برای راستر و مضمون آن قریب است با مضمون بیت فردوسی «واین هفت ستاره هر یکی به فلکی اندر باشند و تابش ایشان از آنجا باشد و هیچ از آنجا راستر نشوند اما ماه از فلك نخستین تابد واز آنجا هیچ راستر نشود»[۳]

این مثال از ویس و رامین است

بجنبان گیسوانش را زبالین

ز چشمش راستر کن خواب نوشین [۴]

در تفسیر کمبریج آمده است

«پس بازگشت موسی سوی مردمان خویش بر خشم..

خشمی که از آن زاستر نباشد»[۵]

۱ـ این نکته در خور یادآوری است که ضبط بعضی از نسخه‌های قدیم «نگیرند» است و همچنین کلمهٔ «راست‌تر» در نسخهٔ بریتیش میوزیوم ـ قدیم‌ترین نسخهٔ مورخ موجود ۶۷۵ هجری «راستر» است که آن را می‌توان بحساب سهل انگاری کاتب گذاشت ۲ـ شاهنامه، ج۷، ص ۳۹۰

۳ـ ترجمهٔ تفسیر طبری، به تصحیح آقای حبیب یغمائی، ص ۱۵۱۱ در ترجمهٔ تفسیر طبری مکرر راستر(=راستر) به کار رفته است بنگرید به: ص ۱۲۷۹ ـ ۱۳۴۷ ـ ۱۳۸۷ ـ ۱۳۸۹

۴ـ ویس و رامین، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، ص ۲۲۶

۵ـ تفسیر قرآن مجید، به تصحیح دکتر جلال متینی، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ج۱ ص۷۳

برای شواهد بیشتر نگاه کنید به:

تاریخ بیهقی، چاپ وزارت فرهنگ، ص۴۴۶ ـ ۴۸۲

تاریخ بلعمی، چاپ وزارت فرهنگ، تصحیح مرحوم بهار، ص ۶۱۱

دیوان ناصر خسرو، چاپ تهران به اهتمام مهدی سهیلی ص۸

دیوان عنصری، چاپ دبیر سیاقی، ص ۳۱۸

گنج باز یافته به اهتمام، محمد دبیر سیاقی ص ۳۵

ص ۲۱

بیارید هوشنگ چون شیر چنگ
جهان کرد بر دیو ستوه تنگ
چو آمد مر آن کینهٔ را خواستار
سر آمد کیومرث را روزگار
برفت وجهان مردری ماندازوی
مگر تا کرا برد او آبروی
جهان فریبنده را گرد کرد
ره سوی بنمود وخودمایه خورد
جهان سر به سر چون فسانست و بس
نماند بدو نیك بر هیچ کس

این چند بیت مربوط است به پایان پادشاهی کیومرث. داستان به این صورت است

پس از کشته شدن سیامك بدست دیو، هوشنگ به کین پدر برمی‌خیزد و به یاری کیومرث دیو را از میان بر میدارد و چون کارکینه توری بپایان می‌رود روزگار کیومرث هم به انجام میرسد پس از این فردوسی از روزگارو دنیای ناپایدار سخن می گوید چنانکه در بیشتر قصه‌ها.

سخن ما برسر این بیت است:

جهان فریبنده را گردکرد ره سود بنمود و خود مایه خورد

ضبط بیت به این‌صورت‌که نوشتیم نادرست است وبیت را باید باین‌شکل بخوانیم :

جهان فریبندهٔ گرد گرد ره سود بنمود و خود مایه خورد

در بیشتر چاپهای شاهنامه و شاید همهٔ چاپها ضبط مصراع اول این بیت بهمان صورت نادرست است یعنی: جهان‌فریبنده را گردکرد

اگر این ضبط را درست بدانیم معنی بیت چنین میشود: کیومرث‌جهان فریبنده را گرد کرد که میشود جهان‌گردکردن راکنایه بدانیم از اندوختن خواسته و مال وآنچه در دنیاست. ولی غرض فردوسی این نیست چنانکه از بیت بعد فهمیده میشود:

جهان سر بسر چون فسانست و بس
نماند بدو نیك بر هیچ کس

همانطورکه گفته شد فردوسی در این سه بیت آخر می گوید:

کیومرث از این جهان رفت و اینجهان را به میراث و مرده ریگ گذاشت.

بنگر و تامل بکن که جهان از برای چه کس آبرو و احترام قائل میشود و چه کسی برد او آبرومند است این جهان فریبندهٔ گردگرد به انسان راه سود را می‌نماید و خود اصل و اساس ـ یعنی انسان ـ را از بین می‌برد جهان مانند افسانه است و بر هیچکس جاودانه نیست.

«گردگرد» در این بیت، که مورد بحث است، صفت است از برای جهان و این صفت در متون کهن. نظم و نثر، مکرر است که به چند مثال بسنده می‌کنیم این شاهد از ورقه و گلشاه است.

چنین است کار سرای سپنج
چنین بود خواهد جهان گردگرد [1]

این مثال از گرشاسب نامه است.

چو چرخست کردارشان گردگرد
یکی شاد از ایشان یکی پر ز درد [2]

ص ۲۲

نگه کرد هوشنگ با هوش و سنگ
گرفتش یکی سنگ و شد تیز چنگ

به زور کیانی رهانید دست جهان سوز مار از جهانجوی جست

بر آمد به سنگ گران سنگ خرد
همان و همین سنگ بشکست گرد

در بیت سوم در کلمه «گرد» به نظر بنده اشکالی هست، این واژه را باید به ضم اول یعنی گرد بخوانیم و با توجه به فضای داستان معنی مناسبی ندارد گمان می‌رود «... شکست خرد» بهتر است. دراینجا ممکن است این تصور پیش آید که از نظر قافیه خللی درشعر پیش می‌آید، باید عرض کنم که ـ هیچ اشکالی نخواهد بود اگر مصراع را «هم آن وهم این سنگ بشکست خرد» بدانیم، چون کلمهٔ «خرد» در مصراع اول بمعنی کوچك است و صفت از برای سنگ . و در مصراع دوم ترکیب «خرد شکستن» است و خرد شکستن در این بیت به معنی، نرم شدن و له و لورده شدن است به معنی دیگر.

۱ـ ورقه و گلشاه به تصحیح دکتر ذبیح‌الله صفا، ص ۲۷

۲ـ گرشاسب نامه، بتصحیح آقای حبیب یغمائی، ص ۶۶

این ترکیب در ادب فارسی بتکرار بکار رفته است از آن جمله است این مثال از شاهنامه:

بر آن گردهٔ گاو سر دست برد

بزد بر سرش ترگ بشکست خرد[1]

یا این مثال

خروان کجا زال بشکست خرد

نمودش به گرز گران دستبرد[2]

این مثال از ورقه و گلشاه است:

سر نیزهٔ مرد بشکست خرد نديدايچ شادی از آن دستبرد[3]

عثمان مختاری گفته است:

چنان بر سرش کوفت آن چوبدست

که ترگش همه خرد در هم شکست[4]

در مرزبان نامه آمده است

« وهرچ در احتیاط و عزیز داشت آن گنجد بجای آرند تا روزی که جائی سنگ خارهٔ سخت بینند بر آن سنگ زنند و خرد بشکند چنانکه ترکیب و تالیف اجزاء آن بیش در امکان نیاید .»[5]

یا این مثال از سند باد نامه:

« ومهرهٔ گردنش خرد شکست »[6]

برای این ترکیب شواهد بسیاری در دست است که نقل آنها ضروری نیست باید افزود که در لغت‌نامه خرد شکستن را ریز ریز کردن نوشته‌اند که با توجه به شواهد مذکور درست می‌نماید.[7]

۱ـ شاهنامه، جلد اول چاپ تهران، ۱۳۵۱، ص۶۶

۲ـ همان کتاب ج۲ ص ۶۸

۳ـ ورقه و گلشاه، ص ۶۳

۴ـ دیوان عثمان مختاری ص ۷۹۸ همچنین نگاه کنید به ص۸۲۶ همین کتاب، رك: گرشاسب نامه ص ۲۸۴ ، سند باد نامه ص۲۷۵ ، دیوان سید حسن غزنوی ص۱۱۸

۵ـ مرزبان نامه، ص ۱۲۵

۶ـ سندباد نامه، به تصحیح مرحوم احمد آتش، ص۱۷۰

۷ـ خرد سائیدن و خرد خائیدن در متون مکرر آمده است و تقریباً بهمان معنی است که خرد شکستن (دیوان فرخی ص ۲۲۰ ـ چند برگ تفسیر قرآن عظیم ص ۵۱)

این بیت‌ها از پادشاهی طهمورث است :

چنین گفت کامرور تحت و کلاه

مرا ریبد این تاج و گنج و سپاه

حهان ار بدیها بشویم به رای پس آنگه کنم در گهی گردپای

ضبط مصراع دوم بیت نادرست است و به نطر بنده باید اینگونه باشد

حهان ار بدیها بشویم به رای پس آنگه کنم درکیی گردپای[1]

پای گرد کردن و دو پای گرد کردن بمعنی چهار زانو نشستن یا مربع نشستن و استوار و محکم بر حایی نشستن و قرار گرفتن برحایی است.

این ترکیب در شاهنامه بارهم دیده شده است

برین بوم شاهی و هم کدحدای به تحت کیی گردکرده دو پای [2]

درگرشاسب نامه‌هم این ترکیب آمده است .

به‌پیکر چومردی نشسته به‌حای سراو راحنه‌گردکرده‌دوپای [3]

گردپای بافعل نشستن هم آمده است این‌مثال از داراب‌نامه است

گرد پای با فعل نشستن هم‌آمده است این مثال ار داراب نامه است[4]

«پوران‌دحت ار ایشان‌درگذشت برابر صفه‌یی دیدوتختی‌زرین وصورتی نشسته بر آن‌تخت‌بالای اوبیت‌گزار زرسرخ وتاجی برسراو نهاده‌وگردپای‌بر آن تخت نشسته»..

دنباله دارد

۱ـ در باره این ترکیب یعنی پای گرد کردن، نگاوبده در نشریه سیمرغ یادداشتی نوشتم و درآنجا اشاره‌ای کردم به اشتباهات فرهنگ نویس‌ها، در بارهٔ این واژه، و همچنین درباره ضبط مرحوم نوشین در واژه بامك توضیحی دادم،که تکرار همهٔ آنها را در اینجا ضروری نمی‌دانم.

۲ـ شاهنامه، چاپ دکتردبیرسیاقی، ج۳ ص۱۱۷۸

۳ ـ گرشاسب‌نامه ، به تصحیح آقای حبیب‌یغمائی ، ص ۴۱۰

۴ ـ داراب‌نامه طرطوسی ، ج ۱ ص ۵۵۴

احمد اقتداری

جای پای اسکندر

از اسلام کاظمیه ۲۲۰ صفحه. چاپ تهران
اسفند ماه ۱۳۵۲ . انتشارات نمونه

«بلوچستان دنیائی تازه بود و ندیده. سفری پیش آمد اما نه همه جایش را دیدم و نه همه چیزش را. به گوشهٔ آبادش افتادم. طول راهی که در آنجا رفتم، پانصد کیلومتر از زاهدان به خاش، ایرانشهر، بمپور تا هریدوك.»

«قرار سفر عید، برمدار خود نگشت کـه راه بندان است. نمـی‌شود از تهران بیرون رفت. سه روز برف روی برف به عمرم چنین سالی نوبر بود، و چنین برف و بارانی. توی این شهر دارم می‌ترکم دو روز در خانه افتادن مثل آب توی گودال و تماشای دسته دسته آدمیانی که عید دیدنی می‌آیند و شنیدن حرف‌هاشان که مبارکباد است. مثل اینکه ضبط وصوت قورت داده‌اند. ماندن طاقت می‌خواهد که ندارم. چاره‌ای نیست جز در رفتن، راستی، چـه دردی داشته‌اند سعدی و ناصر خسرو و امثال آنها. کوله‌باری و چـوبدستی برداشتن و هر شب سر به بستری تازه گذاشتن. با آنهمه گرفتاری سفر در آن زمان‌ها بحق اسمش را گذاشته‌اند، خطر کردن.»

در اولین برگهای کتاب زیر عنوانهای «پیش در آمد» و «حدیث نفس» این چندسطر را می‌خوانیم ودرمی‌یابیم که اینبار نویسندهٔ کتاب «قصه‌های دلبخواه» که به‌چاپ چندمین وشهرت دلنشین رسیدبه سفری نوروزی رفته است وخوب مدت سفر نوروزی هم بیش ازده دوازده روز نمی‌تواند باشد ولامحاله نویسندهٔ «جای پای اسکندر» نتوانسته است همه‌جای بلوچستان رابچرخد و همه جارا ببیند و ازهمهٔ خوبی وبدی وزشتی وزیبائی آن خطه بنویسد. آنچه دیده‌است نوشته وآنچه شنیده است بازگو کرده. پس کتاب نمی‌تواند جوابگوی توقـع خوانندگانی باشد که مشتاقند از سرزمین دوردست وکـم شناخته‌ی سیستان و بلوچستان تاریخ وجغرافیا وجامعه‌شناسی وتطورات زمانه وتحولات روزگارو تبدلات احوال مردم قصه‌های درازو نکته‌های دقیق‌بشنوند وهم نمی‌تواندجواب

گوی خوانندگانی باشد که بخواهند کتابی را بعنوان مأخذ ومرجع دراقتصاد وآمار ونقش دولت وبرداشت مردم ازروشهای اداری و امثال آنها را بطـور جدی و دقیق مطالعه کنند. بهتراست خواننده ازآغاز خودرا بـرای خواندن قصه‌ئی چند ازنوع «قصه‌های کوچه دلبخواه» آماده کند. راستی راهم «جای پای اسکندر» بازهم قصه‌هائی است ازدشواریها وتنگیها وگرفتاری و نابسامانی روزگار مردمی که این بار درکوچهٔ دلبخواه سکوت ندارند و در بیابانهائی دلبخواه بنام بلوچستان نامی به شام می‌گذارند . حالاوصف یك آبادی را از صفحهٔ ۵۸ کتاب باهم می‌خوانیم · «یك آبادی دیگرپیدا شد . سه‌تا خانهٔ خشت وگلـی . دیوارخرابهٔ یك باغ ده بیست‌تا درخت داخل وخـارج باغ یك قطعه زمین گندم کاری خانه ها خالی . وسط باغ یك سیاه چادر . کنارش دوتا زن و یك بچه ، آنطرف‌تر پنج شش‌تا بز . یك الاغ ویك سگ »

قصهٔ شنیدنی «جای پای اسکندر» یکی قصه‌ئی است که درصفحهٔ ۷۰ کتاب آمده است · «اینجا خانهٔ یك بلوچ صاحب نسق زراعتی است که چندسال پیش مالك زمین شده ، و درمرحلهٔ بعد صاحب‌سهم شرکت سهامی زراعی، یك‌اطاق است با طول وعرض چهارمتر . درش توی خیابان بازمـی‌شود . پدربزرگ ، پدر ، مادر وپنج فرزند توی این خانه زندگی می‌کنند . کف اطاق را نیمی گلیم ونیمی حصیر پوشانده‌است . یکطرف‌سه‌تاصندوق چوبی‌کنارهم گذاشته‌اند وروی صندوقها لحاف‌وتشك گل وخشت خام دیوار وسقف پیداست، دوفانوس با شیشه های دورده بدیوار آویزان است و دوتا خیك ازپوست بز . .

«بیمار وسط اطاق افتاده است . توی رختخوابی ازلحاف وتشك ومتکای چیت قرمز گلدار . پسری شانزده‌ساله به‌گردن وپیشانی وبازویش دعابسته‌اند طفلك حال ناله کردن هم ندارد میخواهیم بنشینیم . مرد زیر هرکداممان یك متکا گذاشت. دکتر نبض پسرك راگرفت. پسرك دهن به‌ناله بازکرد اماصدائی بیرون نمی‌آمد. ازتوی چشمش وخطوط صورت‌آفتاب سوخته‌اش‌که پوستی بر استخوان بود و درد میجوشید . . .

«. . . آقای دکتر دستم بدامنت . یه دوائی بده . بعدازتعطیل امتحان داره . میترسم رفوره بشه . . .

«. . . نشستیم وناهارآوردند . لقمه ازگلویم فرو نمی‌رود. در ودیوار سقف وزمین ، حتی طرف غذا همه چشم شده‌اند ، چشم درد آلود و ذلیل شدهٔ پسرك ، وهرصدا ، صدای التماس مادرش‌که نگران امتحان پسر بـود و من‌که نگران حالش . . . .

«. . . . تاصبح‌کلاس درس رامی‌دیدم‌که یك صندلی آن خالی بودومعلم

راکه روی یك اسم قلم قرمز میکشید ، وبچه‌ها را، که غمگین بودند، وجنازه راکه میبردند ؛ وگورکن راکه برزمین کلنگ می‌زد ، وازضجهٔ مادرازخواب میپریدم »

نمونهٔ قصه پردازی کتاب ، قصه‌ی دیگری است که درصفحهٔ ۱۳۲ کتاب آمده است

«آقای دکتر ، دستم به دامنت . جانوادهمو مار خورده . . . .»

«شب تا صبح ، مارها اززیر بوته‌ها درمی‌آمدند روی ریگ صحرا می‌خزیدند خنجره میزدند سربلند می‌کردند دوشاخهٔ زبانشان رادرمیآوردند و دندانشان میدادند ودخترك باپای برهنه هرطرف‌می‌دوید راه‌فرارنداشت. کور اردختر دوربود . عصایش رابیهوده برزمین میکوفت نه مارها را می‌دید وبه نور ملك را . دختر فریاد میکشید ، دورخودش میچرخید . می‌افتاد . دستش سیاه می‌شد ورم میکرد ورم زیادمیشد، وبیشتر میشد. مثل کوهی بزرگ روی سینه‌ام سنگینی میکرد . میترکید و ازخواب می‌پریدم .»

اما تصور نفرمائیدکه کتاب تنها چند داستان است یاثبت چند واقعه‌که نویسندهٔ کتاب در طول سفرش به حلقهٔ ثبت و ضبط درآورده و ادیبانه و لطیف تقریر کرده‌است . اگر «اسلام» برای نوشتن کتاب «قصه های کوچهٔ دلبخواه» ازبایگانی ذهن پرحوصلهٔ خود آنهمه مطلب ویادوراروگفتگو را بیرون کشیده است، این‌بار برای نوشتن کتاب «جای پای اسکندر» مانند یك دوربین عکاسی دقیق که یکدستگاه ضبط صوت دقیق هم مکمل‌آن‌باشد ، هرچه دیده وشنیده بی کم وکاست ، قشنگ ولطیف ضبط کرده ازآنها قصه‌هاپرداخته وصحیفه‌ها آراسته است . این‌بار برای شناسائی جای‌پای اسکندرگاه‌گاه‌زحمت تحقیق‌ومطالعه‌ی کتب و متون را تحمل کرده ، مراجع تاریخی ونوشته‌های قدما رابدست داده شعر ومثل ونقل ازاین‌کتاب وآن‌کتاب از قدیم و جدید با اسنادی و بصیرت انتخاب کرده ، درعلوم و فنون مختلف درحدود ارتباط با موضوع کتاب فحص نموده، ازتاریخ وجغرافیا، جامعه‌شناسی ، آمار واقتصاد ، علوم اداری ، روش های اداری ، تحقیق مردم ، خوشباوری و ساده دلی بلوچ ، شك و تردید و ناباوری او ، بی‌علاقگی وسستی مأموران ، اهمال و تسامح واسراف وافراط ، ظاهر سازی و ریاکاری هم سخن رانده است ، یعنی تابلوکشیده و رقم وعدد بدست داده ومشت را نمونهٔ خروار آورده‌است واززبان خودنویسنده: «اما مگر ازسوراخ کوچکی که روی پوست سیب است نمیشود فهمیدکه سیب کرموست. »

شاید برای خوانندگانی چون مخلص ، آنچه راکه «اسلام» درخصوص هنرها وصنایع دستی بلوچ ، نام ولغات بلوچی درحرفه‌های کشاورزی و باغبانی وگلدوزی بلوچی باعکس وتفصیلات وآوانگاری بارگوکرده است جالب‌ترین قسمت علمی کتاب بنماید، همچنانکه اطلاع ازفساد اداری و بی‌خبری مردم و ظاهرسازی ومهملی وحفنگی اداریان وفقر ورنج ومرض وجهل و گرفتاری، برای آنهاکه داعیهٔ «جامعه شناسی» دارند بسیار آموزنده است و قابل نتیجه‌گیری واررش‌یابی است .

راستش اینست که خود بنده نمی‌دانستم چرا نام قدیم زاهدان دزدآب بوده است . اسلام کاظمیه در « جای پای اسکندر» درچند جا نشان داده‌است که دزداب یعنی بستر رودخانه خشکی که آب درآن فرو می‌رود وتازه بعد از چهل سال بامطالعهٔ « جای پای اسکندر » دریافتم که نام قدیم زاهدان بمعنی اقامتگاه دزدان یامحلی که برای‌قطاع‌الطریقها آبی‌وجودداشته است نبوده‌است.

تفصیل طراحی ونام قطعات نام وابرار وآلات ساده ابتدائی که دختران بلوچ باآنها دستدوزیهای بسیار نفیس و خوش رنگ را میبافند آنهم با دقت خاص‌وآوانگاری ازخصوصیات ممتازکتاب است . بقول خود «اسلام» ترس از زخم زبان علماکار خودش راکرده است واسلام یك‌کار ممتاز برای ضبط لغات بلوچی‌کرده است‌که شاید قبل ازاوکسی باین تفضیل نکرده بوده است .

تاآنجاکه قصه‌ها احساس ودل نویسنده‌است ، تاآنجاکه میبیند ومیشنود وغمگین میشود ومی‌ستیزد ودل میسوزاند وخود میسوزد، بسیارلطیف وشریك‌دست وآرام وحزن انگیز وپرخاطره است . آنجاکه بضرورت به‌بحث وتحقیق درمواضیع تاریخی و علمی ازهرمقوله میپردازد «اسلام» از شکل ورنگ خیال خودخارج می‌شود وبه‌کشتی‌شکسته‌ئی می‌نشیندکه سکانش وپاروهایش وبادبانش راپیشقدمان ومتقدمین وسایر نویسندگان طی‌دست‌کم‌هزارسال‌دردست گرفته‌اند. بنابراین هنرش چندان نمودندارد . بگذارید بنویسم‌که این تأثرروح‌وسواسی من است‌که دلم می‌خواهد « اسلام » نویسندهٔ‌کتاب «قصه های‌کوچه دلبخواه» همانگونه نقاش وشاعروخیالپرداز باقی‌بماند وجزازاین‌دست‌چیزی‌دیگر ننویسد تاهمیشه نوشته‌های اورا برای تسکین خیال ناآرام خودم مانند موسیقی بشنوم و نه مانند مطالب علمی وتحقیقی بخوانم .

سخنانی حکمت‌آمیز از
غلامحسین صدیقی*

جناب آقای رئیس دانشگاه

چندتن از استادان ارجمند که در این بزمگاه روحانی حاضرند و روزی دراین دانشگاه دانشجو بوده و مرا شناخته‌اند گواه عدل‌اند که من در هر وضع وحال همواره بدانشجوئی مفتخر ومباهی بوده‌ام وبدین امتیاز بار بر ملك وحکم بسرستاره می‌کرده‌ام زیرا پدر روشندل و آموزگاران جان پرور و فرهنگ برومند قدیم و قویم ملی و استادان مسیحاوش ایرانی وغیرایرانی که انفاس قدسی ودم گرمشان افسون احیای من بود مرا ازروزگار کودکی وجوانی بمفاد قول سروش «آسای العلم یعلا ولایعلی» آشنا ساخته ومی‌آموخته بودند که علم و اخلاق دو خمیرمایهٔ قدرت و سرفرازی‌اند وآنکه این دورا دارد به حقیقت همه چیز دارد

در خور تعظیم دانش دان واخلاق نکو
قدرت آن دارد که داردایندورا باخویشتن
ارج فکرخویش اگرخواهی نمودن آشکار
ارج می نه این دوگوهر راچه‌درسرچه‌علن

رئیس محترم واستادان گرامی دانشکدهٔ علوم اجتماعی و تعاون می‌دانند که چون خواستند دربارهٔ من پیشنهاد استادی ممتاز کنند من به جد امتناع می‌کردم وخود را درخور این پایگاه بلند که سدرةالمنتهی دانشش توان گفت

---

* روز ۱۵ بهمن مراسمی دردانشگاه تهران برقرارشد وبچندتن ازاستادان دانشگاه درجهٔ استادی ممتاز داده شد . بدان مناسبت استاد غلامحسین صدیقی که مقام علمی وشخصیت انسانی‌اونزداصحاب علم ودانش مسلم‌است بیاناتی ایرادکرد که اینک دراین صحایف ثبت می‌شود، چون‌درسی‌است‌بزرگ ویادگاری‌ارجمند ازآن استاد عالیقدر. مجلهٔ راهنمای‌کتاب سزاوارست‌که پیش ازین نیز آثار ایشان‌را به چاپ رسانیده است .

نمی‌دانستم. اکنون هم که اعضاء شورای‌آن دانشکده و شورای دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی وشورای دانشگاه با آراء مکرمت‌آمیز خود این افتخارعظیم را به‌دانشجوی خردمایه‌ای چون من بخشیده‌اندآنرا ازباب‌آثارلطف آن‌سروران بلندقدرمی‌دانم نه ازباب‌استحقاق: چراغ مرده کجا شمع‌آفتاب کجا؛

قولوا الحق ولو علی انفسکم .

گرز تو انصاف آید در وجود به‌که عمری در رکوع ودرسجود

بزرگوارانی که دراین‌ادبگاه‌کرم تشریف دارند خوبست بدانندهنگامی که جناب آقای رئیس دانشگاه بمن اعلام فرمودندکه دراین محلس شکوهمند حاضر شوم با ملاحظهٔ‌آنچه‌که‌گذشت برای من در اجابت دستور تأملی حاصل شد وتنها یادآوری آن پیرایهٔ علم و ادب مرا به تکلیف وفریضهٔ اخلاقی متوجه نمود .

پس‌ازآنکه شورای محترم‌دانشگاه‌بانظراستحسان‌مرامشمول‌عنایت‌خویش قرارداد با تذکر فحوای این پندکه : «خویشتن شناسان را ازما درود دهید» پندی‌که بنا برمعروف زینت بخش تاج خسرو انوشروان بود ونظیر آن را در سخن دانش‌افزای سقراط بزرگ می‌یابیم ، مکرر فکر سبب خوی را متوجه این امرکرده‌ام‌که چه چیز موجب حصول این افتخارشده است . پس‌از امعان نظر باین نتیجه رسیده‌ام :

تصمیم اعضاء شوراهای محترم درآغازچهلمین سال تأسیس دانشگاه با بضاعة مزجاة من درعلم ؛ با علم و عنایت به سی‌وپنجسال‌کار دانشگاهی من و دانشدوستی به نیت قربت نه قصد شهرت وسوداگری وتواضع راستین نسبت به دانشوران و احترام‌عمیق به مفاخر ومآثر ایران وتکریم عظمت و ارزش مقام انسانی درجهان هستی و اعتقاد استوار بروش وخاصه بروح علمی وبرکناری‌از تعصب‌که پیوسته‌آنرا استعفا ازتعقل شمرده‌ام، وگرامی داشتن شخصیت دانش‌جویان‌که فروغ دیدهٔ استادان و امید مایهٔ آیندهٔ ایران‌اند بوده‌است .

ظاهراً اتصاف یا لااقل‌گرایش به‌بیشتر آنچه‌گفته شدکوچکترین نشان انتساب بعلم ودانش باشدوبرای طالب علم اگر ازگرانجانی وتیره بختی این مایه هم از شرایط و لوازم دانشجوئی حاصل نیاید ، نزول او درحرم‌کبریای علم نه‌تنها امری دشوار می‌نماید بلکه چنین سلوکی درطریق‌کسب معرفت بی‌ثمر وبمنزلهٔ حلقهٔ اقبال ناممکن جنباندن است .

سنت نیکوی قدردانی از مشتغلان و دلباختگان دانش‌که نقد عمر را در طلب آن صرف‌کرده‌اند درهمان حال‌که بازنمای تصدیق صحت راه ورسم‌آنان

است مایهٔ تشویــق و ترغیب دانشجویان نوکار نیز هست و بی‌شك اعضاء جلیل شورای دانشگاه مصلحت اخیر را نیز درمدنظر داشته‌اند .

درسهای علوم اجتماعی که دراوایل تأسیس دانشگاه تهــران درسراسر کشور بچندساعت درهفته محدود بــود با اقبال روزافزون دانشجویان گسترش درخور ملاحظه‌ای یافته است، بنحوی که مواد درسهای مذکورتنها دردانشکدهٔ علوم اجتماعی وتعاون دانشگاه تهران دردورهٔ روزانه وشبانه لیسانس ودردورهٔ فوق لیسانس درهفته درحدود صد وپنجاه ساعت تدریس می‌شود وعــدهٔ استادانی که بتدریس مواد آن علوم مشغول‌اند به پنجاه میرسد وجنبهٔ عملی وتحقیقی و رایزنی آن علوم نیز درموسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی بصورت سودمند بدیع با کوشش مستمر بسوی کمال رهسپر است .

باش تا صبح دولتت بدمــد   کاین هنوز ازنتایج سحراست

العلی محظورة ، الا علــی   من بنی فوق بناء السلــف

افلاطون درمدینهٔ فاضلهٔ خویش تمثیل وار همررا مــورد تبجیل وتمجید قرار داده تاج افتخار برسر او می‌نهد وبعدچون شعروشاعری درمدینهٔ اومحل وپایگاهی ندارد آن پیرهنر پرورده را ازشهرستان شایگان خود بیرون می‌فرستد جای مسرت است که درمدینهٔ علم شما ، جناب آقای رئیس دانشگاه ، شعر و ادب و دیگر مظاهــر خلاقیت فکر وذوق باملاحظــهٔ ضرورت عمل همه جایگاهی دارند وپیرانی را نیز که هنوز در هوای کعبهٔ مقصود زور می‌گذارند وآتش عشقشان که با خاموشی چراغ عمر فرو می‌نشیند همچنان فروزان است به کار وامیدارند .

همهٔ آنچه گفته شد این دانشجوی پیر را بــرمی‌انگیزد که ازصمیم قلب سپاسدار وحق‌گزار جنابعالی و استادان و دانشجویانی باشد که موجب ووسیلهٔ بخشش چنین افتخاری شده‌اند . افتخاری که البته مایهٔ سربلندی است اما نه دستاویز درهم پیچیدن بساط دانش‌اندوزی وکوتاهی درکاستن جهل .

بندهٔ پیر مغانم که زجهلم برهاند   پیر ما هرچه کند عین عنایت باشد

همواره مرید کامیابی استادان گرانقدر شریف را درگسترش علم ومکارم اخلاق آرزو داریم .

هرمز انصاری
(دانشگاه اصفهان)

ده سال بعنوان مأمور وزارت خارجه در ایران وخاورمیانه

معرفی نسخهٔ خطی خاطرات شونمان در ایران

M O Schunemann : Zehn Jahre als Funktionar des Auswartigen Amtes in Persien und im Vorderen Orient

ماکس اتو شونمان درسالیان اول قرن بیستم بعنوان معلم هنرستان فنی از برلین مأمور رصائیه شد . بنا بتوصیهٔ انستیتوی شرقی برلین درسال ۱۹۰۸ سرپرستی یك شرکت بازرگانی آلمانی که در تبریز تأسیس شده بود به عهده گرفت . درهمان سال اطلاع یافت که «با موافقت صدراعظم آلمان تأسیس کنسولگری آلمان درتبریز بتصویب رسیده» ونامبرده برای سرپرستی کنسولگری در تبریز درنظر گرفته شده است

ازاین تاریخ تا پایان جنگ بین‌الملل اول (۱۹۱۸) ده سال اول زندگی سیاسی شونمان درایران آغاز می‌شود. نسخهٔ ماشین شده خاطرات شونمان (۷۶ صفحه) که آمادهٔ ترجمه به فارسی و چاپ است به همین دوران اختصاص دارد .

در بارهٔ فعالیتهای وسیع اقتصادی و صنعتی شونمان در ایران (۱۹۲۳ – ۱۹۴۱) و تأسیس دوازده کارخانه نساجی و الکتریسیته و کارگاههای صنعتی و هنری دیگر ، دراین خاطرات ذکری بمیان نیامده‌است .

شونمان درسال ۱۹۴۱ میلادی درحبوحهٔ جنگ دوم بین‌الملل ازطرف متفقین درایران دستگیر شد و دراسترالیا بازداشت گردید و درسال ۱۹۶۱ در سیدنی چشم از جهان فروبست . (دختر بزرگ وی که با عباسقلی خان دهش فرزند عطاءالملك ازدواج کرده است هنوز دراصفهان زندگی می‌کند) .

* * *

بمحض آنکه شونمان مأمور تشکیل کنسولگری آلمان در تبریز می‌شود ، باتوجه به قدرت فوق‌العادهٔ روسها درآنزمان ابتدا یکراست بملاقات سرکنسول

روس درتبریز می‌رود و در ظاهر مراتب ارادت خودرا به وی ابلاغ می‌کند .

سرکنسول دانشمند وشرق شناس روس بنام مینورسکی بعدازخوش‌آمد - گوئی وطرح سؤالات زیرکانه، سرانجام بهمکار آلمانی نظرموافق وقول مساعد می‌دهد . بااین مقدمه موش و گربه‌بازی سیاسی شونمان با روسها درشمالغربی ایران آغازمی‌شود .

دربارهٔ نیت واقعی روسهادرآنزمان‌شونمان می‌نویسد: «من‌تردیدی‌نداشتم که آنها مقاصد تجاوزکارانه دارند ولی‌تاریخ ازرمان پطرکبیرنشان داده است که‌آنها مکرر پیشروی‌کرده ولی هربار مجبور به عقب‌نشینی شده‌اند » سیاست معقول ومعتدل شونمان درحوزهٔ‌کنسولی تبریز ، بخصوص فعالیت سودمند فنی وبازرگانی‌اودرآذربایجان سبب شهرت ومحبوبیت وی دربین ایرانیان‌سرشناس آن‌منطقه میشود. دقت ودیسیپلین وپرکاری وی در مواجهه با وظائف و مسائل اداری، توجه مقامات سیاسی وزارت امورخارجه‌آلمان ودر رأس‌آنها نادولنی Nadolny رئیس امور بخش شرق وزارت خارجه برلین را بسوی جلب می‌کند (ص ۴) .

اواخر سال ۱۹۱۴ شونمان به برلین می‌رود تا داوطلبانه خودرا برای شرکت در جنگ اول بین‌الملل معرفی کند ، لیکن مقامات وزارت خارجه برلین پیشدستی‌کرده و او را باتفاق‌کنسول واسموس (کنسول سابق آلمان در بوشهر) سمت ریاست یك هیأت مرکب آلمانی ــ ترك‌که عازم افغانستان بود نامزد می‌کنند . درمذاکرات با مقامات وزارت‌خارجه ، شونمان بدبینی خود را با اعزام « هیأت افغانستان » و افکار سیاسیون ترك نظیر انور پاشا ابراز می‌کند. ولی پس‌از گفت و شنود ها بالاخره متقاعد می‌شودکه بعنوان کنسول آلمان درسلطانیه و بمنظور هموار ساختن راه هیأت رهسپار ایـران گردد .

در این خلال جراید روس و انگلیس خبر مربـوط به ماجرای تشکیل هیأت افغانستان را منتشرکرده و برای دستگیری واسموس و شونمان‌که برای سرپرستی هیأت در نظرگرفته شده بودند جایـزه‌ای بمبلغ پنجاه هزار روبل وپنجهزار لیره تعیین‌کرده بودند (ص ۸) .

پس‌از ملاقات سفیرآلمان در قسطنطنیه و دکتر نیدرمایر جغرافـی دان مشهور آلمان درخاك عثمانی، شونمان با وجود همه مخاطرات درواواسطژانویه ۱۹۱۵ بقصر شیرین وارد می‌شود . طولی نمی‌کشدکه بین شونمان و صمصام -

الممالك حاکم شهروافرادنزدیك باو یعنی‌دموکراتهای کرمانشاه نوعی «توافق ساکت» برقرار می‌گردد . با مساعدت و راهنمائی صمصام‌الممالك یکنفر غلام باشی بانك شاهنشاهی انگلیس بنام فتح‌الله خان که عازم بغداد بود بدام‌شونمان می‌افتد و دروسط عصای اولوله کاغذی کشف می‌گردد که اطلاعات ذیقیمتی در بارهٔ سازمان گستردهٔ جاسوسی انگلیسی درغرب ایران بدست می‌دهد

درکرمانشاه شونمان اردش نظامی ودیسیپلین‌مردمرا را تحت مطالعه‌قرار می‌دهد وتدریجاً زمینهٔ لازم را برای ورود سایر مأموران آلمانی مهیامیسازد . کاروان بزرگ آلمانی مرکب‌ازمقامات سفارتی۔کنسولی‌وبرخی‌اعضای برجسته هیأت افغانستان و در رأس آنان دکتر نیدرمایر و سرگرد زاره رئیس موزهٔ ویلهلم برلین‌واردکرمانشاه میشوند .

هنوزهم اعضای هیأت افغانستان بمرزایران نرسیده بودندکه سردارترك بنام رئوف‌بیك سعی می‌کند با یك واحدعثمانی مرکب‌از ۸۰۰ نفرافسر وسرباز برگزیده وجوان مرز ایران را بشکافد . درنتیجه زد و خوردهای سختی (با موافقت ضمنی تهران) در سرپل درمی‌گیرد شونمان و اتاشهٔ نظامی آلمان (Graf Kanıtz) که درکرمانشاه حضور داشت‌کوشش میکنند با سردارشکست خورده ترك مذاکره کرده و او را باشتباه خود درمورد همراه آوردن اینعده مسلح واقف سازد. لیکن او توجهی بایرادات همکاران آلمانی خودنمی‌کند. پس‌ازکسب تکلیف ازسفارتخانه‌های آلمان درتهران وقسطنطنیه بالاخره آلمانها بسردار پرخاشگر ترك می‌فهمانند که باید در ساز و برگ و نفرات همراه خود تجدید نظرکند وگرنه عبور از ایران غیر ممکن خواهد بود . براثر وسعت دامنهٔ اختلافات بین‌فرماندهان عثمانی‌ومقامات سیاسی آلمان ونیز تزلزل محسوس جبههٔ عراق ، فیلدمارشال فن درکولتس آلمانی بفرماندهی منطقهٔ جنوب شرقی منصوب می‌گردد . ضمناً اخبار مبنی برتمیملی پادشاه‌افغانستان برای‌پذیرفتن هیأت اعزامی متشکل ازعثمانیها وآلمانها شایع‌میشود ودرنتیجه رئوف بیك وهمراهان اوازصحنه‌های غرب ایران ناپدید میشوند .

تمام‌کوشش شونمان وکانیتس در هفته های بعد صرف تشکیل جبهه ضد۔ انگلیس و روس ومتحدکردن یاران وهمکاران ایرانی وبویژه جلب‌نظرخوانین کرد و لر می‌شود . در حالیکه شونمان امکان همکاری با عشایر را محدود و موقت می‌بیند ، کانیتس‌آتاشه نظامی‌آلمان باخوشبینی بیشتری درصدد مذاکره وعقد قرارداد با سران عشایر برمی‌آید .

درملاقاتهای اولیه با سران عشایر درکرمانشاه مسائل مورد علاقه طرح می‌گردد. ازجمله بنابدرخواست سردار اکرم ، شونمان ازطریق‌سفیر آلمان در تهران وسیلهٔ استخلاص باقرخان منشی مخصوص سرداررا اززندان تهران‌فراهم می‌سازد و با این محبت ، سردار اکرم مجذوب و مفتون جوانمردی او میشود (ص ۲۲) .

تحریکات کنسولهای انگلیس و روسیه درکرمانشاه ازیکطرف وآلمان‌ها ازطرف دیگر برای دسته‌بندی وصف‌آرائی بشدت ادامه می‌یابد . دراین‌حیص وبیص همسر کنسول انگلیس و بچهٔ اودرشهرك صحنه بدست شونمان اسیرمی‌شوند وراهها بوسیله نیروهای متخاصم‌تحت‌کنترل گرفته می‌شود افسران‌سوئدی مربی ژاندارمری (در رأس‌آنها Eckstrom) درغرب باآلمانها همداستان شده جبههٔ آنها راتقویت می‌کنند پنج روز پس‌ازاین صف آرائی ، تیراندازی‌بین آلمانها ونیروی روس آغاز میشود و همینکه برحسب تصادف سرهنگ فرمانده نیروی قزاق روس هدف‌گلوله مسلسل دستی شونمان واقع می‌شود، قوای روس درخواست صلح‌کرده و ازمیدان نبرد دورمی‌شود (ص ۲۶) .

کامیابی‌تصادفی شونمان دراین زورآزمائی، سبب اعتلای‌آلمانها وشهرت فراوان او می‌شود. ولی شونمان دربارهٔ دانش ومهارت نظامی‌خوددرخاطراتش جانب اعتدال وفروتنی را نگاه می‌دارد . اندکی بعد در لباس بختیاری برای ملاقات سفیر آلمان بطهران می‌رود و درمهمانی سفارت بملاقات محتشم‌السلطنه وزیر خارجه ایران دست می‌یابد همینکه محتشم‌السلطنه شونمان راکنارمیکشد و ازشجاعت او درجنگ با روسها تمجید می‌کند ، مأمور آلمانی نیز موقع را مغتنم شمرده با احتیاط تمام ازروحیهٔ نظام‌السلطنه‌که حاکم لرستان وعموزادهٔ محتشم‌السلطنه بود استفسار می‌کند . محتشم‌السلطنه پسر عموی خود را فردی مادی ، فرصت‌طلب وغیرقابل اعتماد توصیف می‌کند وبدگمانی قبلی شونمان‌را نسبت به نظام‌السلطنه‌که درغرب ، خود را طرفدار ومتحدآلمانها وانمودکرده بود تقویت می‌نماید .

شونمان ازتهران‌آهنگ مسافرت باصفهان می‌کند. ولی دربین راه خبر نزدیك شدن روسها بطهران وقصدخروج احمدشاه ازپایتخت وداستان‌مهاجرت ملیون بقم وتشکیل کمیته دفاع ملی بدست اومی‌رسد بنابدرخواست ملیون و پافشاری سفیرآلمان شونمان بعنوان نمایندهٔ آلمانها از سلطانیه بقم مراجعت می‌کند ودراین‌مأموریت‌آزادی‌عمل‌کامل ازطرف سفیرباوداده میشود (ص۳۷)

درقم اعضای‌کمیتهٔ دفاع ملی‌باسرورمحسوس ازمن‌استقبال کردند. اعتبار

آلمان‌درمیان‌اعضای کمیته بقدری عالی بود که عدهٔ زیادی‌صرف ورود معدودی از افسران آلمانی را مغرب ایران چون شفق سیاسی می‌پنداشتند ، ولی من هـر چه فکر می‌کردم میدیدم در بدمخمصه‌ای گـرفتار شده‌ام . درمذاکرات اعضای کمیته هیچگونه نظم وبرنامهٔ مشخصی رویت نمی‌شد ، گروههای مختلف‌سیاسی نمایندگان مجلس که بقم آمده بودند توافقی با هم نداشتند. تقسیم کار نامعلوم وصلاحیت‌ها مبهم بود. کمبود خواربار وحملهٔ اوباش به بازار، مشکلات دیگری بودکه یکی پس‌از دیگر رفع کردیم .

درشرح وقایع قم وهمکاری باکمیتهٔ دفاع ملی نکات ومطالب عبرت‌انگیر فراوان آمده‌است. سپس شونمان درخاطرات خود اشاره بداستان شرارت‌نایب حسین کاشی درمسافت چندساعتی قم وتشکیل ستاد راهزنی او باتشریك مساعی يك دستهٔ چندصد نفری میکند وهمینکه آشکار می‌شودکه نایب حسین و پسرش ماشاءالله‌خان قصد همکاری با روسها دارند، شونمان شخصاً بملاقات نایب‌حسین درحوالی کاشان میرود واو ودار ودسته‌اش رابامکر وحیله بطرف ملیون متمایل می‌سازد .

هرفرصتی که برای جلب همکاری افراد وگروههای ذی‌نفوذ پدیدمیآید شونمان وهموطنان دیگر اومغتنم می‌شمارند و رؤسای بعضی طوایف کرد ولر و عشایر جنوب را با تدبیر وتمهید بطرف خود می کشانند

درکنفرانس سلطان‌آباد، علیرغم‌نظر شونمان بین آتاشهٔ نظامی آلمان کانتیس ونظام‌السلطنه حاکم لرستان پیمان همکاری نظامی منعقد می‌شود . ولی هـرچه زمان می گذرد فاصله میان حرف وعمل نظام‌السلطنه بیشتر آشکار می گردد .

ازآنسو امیرحشمت سنجابی، بعضی‌ازسواران بختیاری وگروه راهزنان نایب حسین کاشی، و درنواحی جنوب عشایر تنگستانی فعالانه درخدمت‌آلمان قرار می گیرند .

جنگ وگریز بین روسها وطرفداران آلمان در نواحـی غربی بی وقفه دنبال‌ولی‌سرانجام به پیروزی روسها منجرمیشود، افرادکمیته‌تدریجاً بنابصلاح دید مقامات آلمانی ودرپناه قوای حفاظتی خود تااصفهان عقب می‌نشینند. پس از دوهفته توقف دراصفهان خبرتصرف همدان بدست روسها و شروع جنگ در کنگاور وپیشروی روسها درکرمانشاه بدست‌شونمان می‌رسد وبین‌اعضای کمیته تأثر فراوان برمی‌انگیرد . «اوضاع در تمام ایـران آشفته بود حتی دورترین عشایر کوهستانی ایران درشبکهٔ تحریکات نیروهای‌متخاصم وعمال‌آنها گرفتار شده بودند» .

درجنوب شرقی ایران درخط یزد ـ کرمان، انگلیسیها تحت فرماندهی ژنرال سایکس مترصدموقعیت مساعد بودند. بین‌شیراز و بوشهرعشایر تنگستانی گوش بفرمان‌کنسول واسموس منطقهٔ وسیعی را تحت‌کنترل خود درآورده بودند و درآنحدود درایت ومحبوبیت‌فوق‌العادهٔ واسموس، ستون‌اصلی مقاومت‌دربرابر انگلیسیها محسوب می‌شد.

سفیرجدیدآلمان «واسل» بادرنظر گرفتن موقعیت روبوخامت، بشونمان دستور می‌دهد همراه کمیته بغرب ایران ونزدیکی مرزعثمانی رهسپار شود تا درآنجا نقطهٔ امنی برای افرادکمیته درنظر گرفته شود. باتحمل مصائب‌بسیار کاروان هزارنفری کمیته دفاع ملی همـراه ششصدسوار اسکورت و بسرپرستی این‌آلمانی ازراههای کوهستانی وصعب‌العبور سیلاخور وبختیاری عازم لرستان ومرزهای غربی میشود. شونمان در بروجرد اخبارملال‌آور پایان دولت موقت نظام‌السلطنه وقطع همکاری اوباآلمانهارابدست میآورد. همانجا ازسران عشایر خبر ناپدیدشدن‌کابیتس آتاشهٔ نظامی و رفیق صمیمی خود را میشنود وازقرائن وسوابق مذاکرات حدس می‌زنندکه همکار آلمانـی‌اش بعلت ناخـرجام ماندن پیمان منعقده با نظام‌السلطنه دست بخودکشی زده است. شونمان دراینجابیان غم‌گرم درونی خود وعلت لکه دار شدن حیثیت ملـی خود در غـرب ایران‌که بازیچهٔ دست عناصر جاه‌طلب وتهی مغز شده‌بود میپردازد (ص ۵۰)

هنگام عبور ازبیراهه‌های مناطق غربی، شونمان وکاروان ده‌کیلومتری او مکرردچار راهزنی عشایر وتوقعات بیحد بعضی ازخوانین لرستان‌میشوند. تنهابرای تأمین راه عبوردرمنطقهٔ‌کوچکی ازلرستان شیخ علیخان لرومنسوبان او از شونمان عناوین ومدالها مطالبه می‌کنند وسرانجام با دریافت سیصدپوند طلا وتحصیل‌چند عنوان مسخره، امنیت‌عبورکاروان را درمسافت‌کوتاهی تأمین می‌نمایند (ص۵۲)

درنزدیکی خرم‌آباد مجدداً بکاروان حمله میشود و راهزنی لرهاادامه می‌یابد وکاشف بعمل می‌آیدکه شیخ علیخان‌که از وجود سکه‌های طـلا مطمئن شده بود باز دست اندرکار تحریکات‌است. میزان خسارت بکاروان دربدوورود بخرم‌آباد چندکشته ۲۰ زخمی و ربوده شدن سیصد چهارپا اعلام میشود.

«من طبق دستور سفیرموظف بودم اعضای‌کمیته را بسلامتی بمرز عثمانی برسانم‌واینکاربا حیثیت‌ملی‌ماووفاداری‌نسبت‌بطرفداران‌ما ارتباط داشت». ولی‌در خرم‌آبادهم امنیت وجود نداشت دزدها و راهزنان شبها بشهرها هجوم‌آورده و دست بقتل وغارت وبلوا می‌زدند. وضع مابسیارمبهم شده بود وادامهٔ حرکت با این شرایط بنقاط مرزی غیرممکن بنظر می‌رسید.

پس از مشاوره با سران کمیته ، بالاخره شونمان پیغامی برای سردار اکرم پیش کوهی ارخوانین لرها که قبلا « نسبت باو محبت و خلوص نیت پیدا کرده بود میفرستد ووضع اسفناك کاروان را باو یادآور شده تقاضای کمك می‌کند . سه روز بعد درحوالی طهـر اردور صدای شیپور ودهل نیروهای سردار اکرم بگوش میرسد. او باچهارهزارنفر همراه با حشمت وجلال شاهانه وارد خرم‌آباد میشود وهرج ومرج وغارتگری را مبدل به نظم وآرامش می‌کند وبا قدرت و کفایت راه عبور کاروان را از رودخانه سیمره و اریك منطقه بسیار ناامن فراهم میسازد

درکردستان بافرزند داودخان کرد وسایرسران اکرادملاقاتهائی صورت میگیرد و اخبار تازهٔ جنگ روسها و زد وخوردهای پراکندهٔ اکراد با آنها به سمع شونمان وملیون میرسد. اتباع داودخان و خوانین دیگرازتنها ماندن خود در مقابلهٔ با روسها حکایت وشکایت میکنند وتقاضای اسلحه ومهمات مینمایند. شونمان میپرسد بسرهنگ بوپ Bopp رجوع کرده‌اید؟ جواب میشنود که او خیلی مغرور ومتکبر است ودرب اطاقش را بروی کسی باز نمیکند. بااین گفت وگوها اعضای کمیته کم کم متوجه بلوفهای سیاسی آلمانها درغرب وواهی بودن مواعید کمکهای وسیع نیروهای نظامی آلمان به عشایر آن منطقه شده ورفته رفته قافله سالار آلمانی خودرا مورد عتاب وخطاب قرار میدهند . محوراعتراضات سران کمیته این بود که ما برای شما شغل وخانه وخانواده خود را رها کردیم، حالا درمقابل چه بدست آورده‌ایم؟ شکست وناکامی وزجر ومشقت » من که از این سرزنشها زیاد شنیده بودم طاقتم تمام شد و با صدای لرزان و خشم آلود گفتم هم این مصائب برای آن است که ما توانائی شما را خیلـی بیش ازاینها تصور کرده بودیم ، بخاطر آنست که یکی از نخبرادگان ما (اشاره بکابیتس) باور نداشت که یکی از مقامات عالیرتبهٔ شما غیرقابل اعتماداست. (ص ۶۱) .

سپس شونمان پایان غم‌انگیروضع کابیتس رابرای همراهان خود تعریف کرده‌خاطرنشان میسازد که او بمخارات خوش باوری خود رسیده وپس از آنکه دردنبالهٔ خاطرات جریان تحویل‌دادن کاروان خودرا درقصرشیرین وتماسهای مختلف با مأموران نظامی و سیاسی آلمان تشریـح میکند با اشاره به مسافرت اعضای کمیتهٔ دفاع ملی باستانبول وبازگشت آنان بخاك وطن تلویحاً میرساند که هرکس‌درنتیجه گیری ازکم وکیف سیاستهای بیرون ارفهم ودید خود، خوش گمان وساده لوح باشد ، سرانجام بمجازات خیال بافیهای‌خود خواهدرسید .

نصرةالله امینی

میرزا طاهر تنکابنی

پس از اینکـه درسال گذشته عکس مرحوم میرزا طاهـر تنکابنی حکیم و فیلسوف قرن اخیر درج شد، آقای نصرةالله امینی که در سال وفات آن مرحـوم مقاله‌ای نوشته بوده‌اند آن مقاله را جهت درج ارسال داشتند . چون حاوی اطلاعات مفیدی است قسمتهایی از آن جهت اطلاع علاقه‌مندان دراینجا چاپ میشود .

مرحوم علامه خاتم الحکماء فیلسوف بزرگوار و حکیم دانشمند میرزا محمد طاهر فقیه طبرسی مشهور به تنکابنی در روز پنجشنبه بیست وهشتم محـرم الحـرام سال ۱۲۸۰ هجری قمری درقریهٔ «کردیچال» ازتوابع «کلاردشت» قدم بعرصه وجود نهاد .

تاحدود ۱۶ سالگی درموطن خودبفراگرفتن تحصیلات مقدماتی مشغول و ازآن پس عازم تهران گردید .

بطوریکه خودشان میفرمودند : ورودشان بتهران مقارن باپی ریزی مدرسهٔ عالی سپهسالار بود .

بدواً درمدرسهٔ «کاظمیه» و «قنبرعلی خان» وپس ازاتمام ساختمان مدرسهٔ سپهسالار درآنجا مسکن گزیده و از محضر اساتید وقت استفاده مینمودند.

اساتید آن مرحوم درحکمت مرحوم میرزا محمد رضاقمشه‌ای ومرحوم آقاعلی حکیم و میرزا ابوالحسن جلوه طاب ثراهم بودند .

طولی نکشید که دراثر سعی ومجاهدت مخصوصاً قریحه وهوش سرشار بی نظیری که خداوند بوی اعطا فرموده بود سرآمد اقران گردید ، بطوریکه پس از فوت مرحوم جلوه ، هیچکس خودرا بالاتر از او نمیدانست وهمه باستادیش ایمان آورده وبیشتر طلاب وقت افتخار شاگردیش را داشتند .

مرحوم میرزا نه تنها در فلسفه وحکمت سرآمد اقران بود ، بلکه بتمام معنی جامع علوم معقول و منقول بـود ومیتوان گفت آنمرحوم حکیمی فقیه و فقیهی حکیم بود .

در هیئت و نجوم استاد و در طب قـدیـم هیچیك ازمعاصران به پایه او نمیرسیدند .

کتاب قانون رابکرات درس داده وبر نسخهٔ قانون خودحواشی دیقیمتی نوشته‌اندکه تبحر ایشان را درطب شبوت میرساند .

اغلب اطبای قدیم شاگردیش افتحار میکردند وهریك ازآنان در موقع بیماری نزدش معالجه ومداوا مینمودند .

درمحافل‌ومجالس، وقتی مرحوم‌میرزاشروع بصحبت ویابحث درادبیات وعلم رجال مینمود ، بطوری شنوندگان را شیفتهٔ خود میفرمودکه در بادی‌امر تصور می‌شد آن شادروان تمام هم خودرا مصرف ادبیات عرب و ایران و علم رجال نموده است . چندین هزاربیت قصاید عربی وفارسی را درحفظ داشتند .

خطشان بسیار زیبا بود وکتبی که بخط ایشان استنساخ شده درکتاب‌خانه‌اش فراوان بود

اگر بگوئیم از لحاظ عرفان میرزا در عصر خود یکی از اوتاد بشمار میرفت خطا نگفته‌ایم اگرکسی بحالات روحانی وی آشنائی داشت میدانست که وی عارفی ربانی بود .

هیچگاه دل ازیاد ولب ازذکرخدا فارغ نداشت. اغلب شبها رابریاضت میگذراند . همواره با خدای خود راز و نیازی داشت .

قوهٔ حافظه ، صراحت لهجه ، مناعت طبع و علو نفس میرزا ضرب‌المثل خاص وعام بود

حافظهٔ وی بقدری بودکه تا آخرین دقایق حیات خـود مطلبی راکـه شنیده ویا خوانده بود ، فراموش نمود وبکمك این حافظهٔ سرشار و مطالعات عمیقانه‌اش بودکه وقتی‌کوچکترین سؤال علمی از او میشد ، بدون مراجعه به کتاب ساعتها دربارهٔ آن صحبت میفرمود. حتی اغلب اتفاق میافتاد در موقـع ذکر مطلبی ازکتابی ، صفحهٔ آن‌کتاب را بـدون کوچکترین اشتباهـی بیان میکرد .

صراحت لهجه وشجاعت مرحوم میرزا زبانزدهمه بود . حقایق رابدون پرده میگفت و ازهیچکس بیم وهراسی دراین مورد نداشت .

مناعت طبع وعلونفش بقدری بود که بااینکه تمام املاك او گرفته شد ودستش از همه‌کاری‌کوتاه‌گردید وحتی افراد خانواده‌اش را از ادارات بیرون کردند ، دست احتیاج بسوی هیچکس درازنکرد .

میرزا درمدت عمر خودکتابخانه‌ای مطابق ذوق ومشربش تـرتیب داده بود کـه متجاوز ازچهار هزار جلدکتاب داشت و میتوان گفت ازحیث‌کیفیت

بی نظیر بود . بیشتر کتب نفیس فلسفی و ادبی درکتابخانه‌اش موجود بود .
میرزاممکن نبود کتابی را در کتابخانه بگذارد مگر اینکه تمام آن کتاب را با دقتی که مخصوص خودش بود ، ازصدر تا ذیل بخواند .
ازاینرو اغلب کتب موجود درآن کتابخانه ، حواشی مفیدی از ایشان در بر داردکه ارزش کتاب را چندین برابر کرده است .
دراثر مطالعهٔ این کتابها و هوش سرشار ، میرزا یك کتابخانه متحرك و بحر ذخاری ازفلسفه وحکمت و عرفان وطب قدیم وفقه و ادب بود .
مرحوم میرزا سالیان درازمدرس رسمی معقول درمدرسهٔ عالی سپهسالار وکاظمیه ومعلم مدرسهٔ علوم سیاسی بود . علاوه بر آن همواره درخانه‌اش بروی طالبان علم ومعرفت باز بود و وقت وبیوقت از افاضه دریغ نمیفرمود . دراینکه هیچکس مانند مرحوم میرزا ، کتب بوعلی را نمیتوانست تدریس کند «قولیست که جملگی بر آنند» ...
صیت شهرت میرزا و علاقهٔ کاملی که همه مـردم خصوصاً علما و طلاب علوم به‌آن مرحـوم داشتند ، بویژه صراحت لهجه و شجاعت‌او دربیان حقایق (بدون ترس) که خاص ایشان بود ، باعث گردیـد تا در دورهٔ اول مجلس که انتخابات اصنافی بود ، طلاب تهران حضرتش را بوکالت مجلس شورای ملی انتخاب نمایند . چون آن مرحوم همواره طرفدار آزادی بود ، این وکالت را قبول نمود و از ۱۷ شعبان ۱۳۲۴ تا ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ که مجلس قهراً تعطیل‌گردید درمجلس‌بود . ولی دست ازکار اصلی خود یعنی تعلیم وتعلم برنداشت و بازهم بهترین مونسشان کتاب و بهترین اوقاتشان وقتی بودکه بـه مطالعه ومباحثه میپرداختند .
در دورهٔ سوم نیز آن مرحوم مجدداً بوکالت تهران انتخاب گـردیدند (۳۰ خرداد ۱۲۹۴). دراین‌دوره براثر اوضاع بین‌المللی مـوضوع مهاجرت پیش‌آمد . میرزا با چندتن دیگر ازقبیل مرحوم مدرس ومساوات و شیخ‌محمد حسین استرآبادی وحاج محمدتقی شاهـرودی وکرازی وآقای سلیمان میرزا اسکندری بطرف عراق عرب رهسپار گردیدند .
چون مرحوم میرزا درمهاجرت با اسب ازراه لرستان وکردستان طی - طریق کردند دربین راه باقبایل مختلف لروکرد ارتباط پیداکردندکه خاطره های شیرین راتاآخرین دقیقه حیات بخاطرداشتند. ضمناً زبانهای محلی نقاطی

که از آنجا عبور کردند از قبیل لری و کردی را مانند خود اهالی صحبت می‌کردند و با اینکه مدت توقفشان در آن نقاط طولانی نبود، معهذا ضرب‌المثلها و اشعار محلی را هم هیچوقت فراموش نکردند .

مهاجرت میرزا چهارسال بطول انجامید . دراینمدت درشهرهای بغداد و کاظمین و کربلا وموصل زندگی میکردند و درمدت اقامتشان در این نقاط، با مجامع علمی ارتباط داشته و بافضلا و دانشمندان آن دیار ملاقات کرده و مباحثاتی نمودند که برای جلوگیری از اطالهٔ کلام ، از ذکر آنها در اینجا خودداری میشود

در زمان مهاجـرت ، با اینکه میرزا در تهران نبود ، معهذا برای دورهٔ چهارم نیز بوکالت مجلس از طرف اهالـی تهران انتخاب گردید و در موقـع ورود ایشان وسایر مهاجرین بتهران ، اهالی استقبال شایانی از آنان نمودند. پس از ورود از ۳۰ مرداد ۱۳۰۰ تا ۳۰ خرداد ۱۳۰۲ بـرای آخرین بار وکیل مجلس بودند

میرزا علاوه بر وکالت ومدرسی علوم ، سالیان دراز یعنی از ۱۵ شعبان ۱۳۲۷ قمری یکی از قضات مبرز و عالیمقام عدلیه بودند . مدتی سمت ریاست محاکم بدایت وزمانی ریاست کل محاکم استیناف راداشتند وسپس تایازده مرداد ۱۳۰۶ مستشار دیوانعالی تمیز بودند . .

پس از دوماه زندانی، بکاشان تبعید شده نزدیك یکسال با مشقت وسختی فراوان درکاشان زندگی کرد . ظاهراً آقای فروغی آزادی آن مرد بزرگوار را تقاضاکرد وباعث بازگشت ایشان ازکاشان شد .

مرحوم میرزا پس از ورود بتهران مجدداً بافاضه وتدریس آزاددرمدرسهٔ کاظمیه ومنزل خود مشغول شد وپس ازچندی در مدرسهٔ عالی سپهسالار نیز تدریس خودرا شروع فرمودند .

همچنان در مـدرسهٔ کاظمیه و منزل خود بتدریس و ارشاد طلاب علم و معرفت ادامه دادند تا در اواخر پائیز ۱۳۱۸ ناگهان بکسالت «حبس بـول» مبتلا گردیدند . دیری نکشید سکته عارض ایشان شد و سه بار سکته کردند و در اثر آن طرف راست بدنشان دچار بیحسی واسترخا گردید واطبا مطالعه و تدریس را برایشان قدغن کردند . .

دراواخر آبان ۱۳۲۰ چون بیماری آن مرحوم راسخت ازپادرآورده بود، ایشان را ازمنزل به بیمارستان نجمیه بـردنـد . . . درساعت نه و نیم صبح روز جمعه ۱۴ آذر ۱۳۲۰ قفس راشکسته بعالم جاویدان پرواز کرد .

توضیحات تازه برمقالهٔ قدیم

ملك الشعرای بهار وحسین مسرور بطوریکه خودشان فرمودند در خواندن آن مقاله هریك قطعه‌ای در رثاءآن مرحوم حاوی ماده‌تاریخ سا که بمن مرحمت فرمودند. مرحوم ملك‌الشعرا ساحته بود:

ای‌دریغا میرزا طاهر که بود — فضل و تقوی را جناب اومنام
مدرسش دائم بدرس و بحث گرم — محلسش یکسر به اهل فضل غام
بود ثابت مدت پنجاه سال — منت استادیش بر عام و حام
توشه‌گیر ازخلق نیکویش، عوام — خوشه‌چین‌ازحرمن‌فضلش، حوام
بود در عرفان و حکمت مقتدا — داشت درمعقول و منقول‌احتصام
آن چنان لؤلؤ نیارد هر صدف — آنچنان گوهر ندارد هر مغام
سالها در بوتهٔ تبعید و حبس — ماند تا شد زر عرفانش حلام

. . . .

. . . .

ناله‌درسو کش‌چه‌حاصل‌زانکه‌دهر — گوش خویش‌آکنده دارداررصام
از پی تاریخ فوت او «بهار» — زدرقم «طاهرشدازرندان حلاص
(۱۳۶۰ قمری)

***

قطعهٔ مرحوم مسرور

پرتوی سرزد از دریچهٔ غیب — آمد از عرصهٔ حیات برون
چند روزی فکند سایه بخاك — ست برتن طراز کن فیکون
مرغ قدسی که عرش بودش‌جای — تنگدل شد از این فساد و فسون
پر و بال از غبار خاك افشاند — در حریم صفا گرفت سکون
طاهر آن اوستاد حکمت و پند — فیلسوف همهٔ علوم و فنون
در فصول و شفا اشاراتش — مشکلات و رموز را قانون
هم بزندان فتاده چون سقراط — هم کشیده لقب چو افلاطون
حان بجان‌آفرین سپرد و برفت — گشت‌آزاد ازاین حدود و شئون
کلك «مسرور» بهر تاریخش — خواست همت ز طبع ناموزون
« قدس الله منجع الطاهر » — گشت با سال فوت او مقرون

و اما آنچه بر آن مقاله اضافه می کنم این است که کراراً از ایشان شنیدم که میفرمودند من همیشه با عبدالحسین تیمورتاش ملقب بسردارمعظم خراسانی در موقعی که هردونمایندهٔ مجلس بودیم بحث ومجادله‌ای داشتیم راجع بوجود صانع وخالق متعال. تیمورتاش می گفت هزارویك دلیل دارم که خدا نیست. پس ازسالها که اوبراریکهٔ قدرت تکیه‌داشت روزیعصازنان بدرخانهٔ او که قصرمانندی بود درشمال تهران، رفتم وتمایل خودرا بملاقات خود بااوبه‌مأمورینی که دم خانهٔ اوبودند گفتم. ولی آنها وقعی نگذاشتند. تیمورتاش از بالای کلاه فرنگی خانه که معمولادرآنجا می نشست چون مرا دید فوراً بمأمورین ودربانان اطلاع داد که نهایت احترام را نسبت بمن مرعی دارند ومرا بداخل خانه راهنمائی کنند. من نرفتم . خودتیمورتاش پائین آمد وگفت چه عجب که مرا سرافراز فرموده‌اید. گفتم کاری ندارم . فقط می خواستم بگویم مدتی است من بفکر شما هستم وحالا منهم مثل تومیخواهم فکر کنم که شاید حرف توراست باشد و با هزار ویکدلیل منکر وجودخدا شوم ! تیمورتاش تعجب کرد . گفتم هزار دلیل که اصولا ازآن تو است ومن احتیاجی بذکرآنها ندارم، فقط یکدلیل دارم وآن اینکه اگـر خدائی بود چرا تو نباید مکافات ببینی . و بدون خداحافظی مراجعت کردم. پس‌از چندی که در زندان قصر محبوس بودم روزی امیرجنگ بختیاری وسردار اسعد بمن گفتند چندروز است تیمورتاش را اینجا آورده‌انـد و درهمین حیاط خلوت متصل باین‌زندان، زندانی است. بااینکه برای اومیز وصندلی گذاشته‌اند او روی زمین و روی خاك نشسته است و با احدی حرف نمی‌زند وحتی جواب سلام ماراهم نداده . خوبست شما دیدنی ازاو بکنید . من کتاب شفا راکه می - خواندم زیربغل گذاشتم و بـه آن حیاط رفتم و روی زمین پهلـوی تیمورتاش نشستم وگفتم آقای سردار معظم شما مرد جهاندیده و دانشمندی هستید. چرا اینطور خود را باخته‌اید و عجز و زبونی نشان می‌دهید . آخر این کار جلو مأمورین ودیگران خوب نیست. هیچ مستبعد نیست که رفع‌سوء ظن ازشما بشودو مجدداً بقدرت بر گردید، درآنصورت چطورمی‌توانید جبران این‌ضعف وزبونی خودرا بنمائید . شما مگر درتاریخ نخوانده‌ایـد که ابن مقله وزیـر و خطاط معروف مورد سوءظن خلیفهٔ عباسی واقع شد واو را بزندان افکند ولی پس از چندی مجدداً بوزارت برکشیده شد . تیمورتاش زانوها را در بغل گرفت و شروع بگریستن کرد وگفت جناب میرزا یادتان هست آخرین بار در ملاقات جلومنزلم چه گفتید ؟ بله جناب میرزا ، خدا هست خدا هست . . !

نمونه خط میرزا طاهر

***

روزهای آخری که میرزا در بیمارستان نجمیه بستری بود شبی بمن فرمودند صبح زود بیا من با تو حرفی دارم. صبح زود به بیمارستان رفتم. گفتند من قریب بیست روز است در اینجا بستری هستم و بیش از پنج روز دیگر نخواهم بود. نمی خواهم از اینجا مقروض بروم. تو میدانی من مطلقاً مال و نقدینه‌ای ندارم برو از کتابخانه‌ام هر چند کتاب لازم است بردار و به کتابخانهٔ مجلس بفروش پولش را برایم بیاور که به بیمارستان بدهم . . . ولی به‌وسایطی بیمارستان از ایشان مطالبهٔ وجهی نکرد .

ظهر آن روز من به منزل ارسلان خلعتبری رفته بودم و جریان مذاکرات صبح و دستور فروش کتابها را برای خلعتبری نقل کردم . ایشان به قدری ناراحت شدند که فوراً به دکتر صدیق اعلم وزیر وقت معارف تلفن کرد و با ایشان ملاقات کرد. عصر آقای صدیق اعلم بدیدن و عیادت میرزا به بیمارستان آمد. من باز در این ملاقات بودم. آقای دکتر صدیق اعلم ضمن احوالپرسی گفتند شما مقداری از وزارت معارف طلب دارید. من آمده‌ام ترتیب پرداخت آن را با نظر خودتان بدهم. میرزا فرمودند من هیچ طلبی از وزارت معارف ندارم. دکتر صدیق اعلم گفت شما مدتی در مدارس و در خانه درس میدادید، می‌بایست حق‌التدریس بشما پرداخت می‌شد. میرزا فرمودند تا مدرسهٔ سپهسالار درس میدادم حق‌التدریس طبق وقفنامه می‌گرفتم ولی وقتی در منزل درس می‌دادم برای رضای خدا و رضای دلم بود. چه حق‌التدریسی بگیرم و از قبول هر نوع وجهی ابا فرمودند .

***

توضیح دیگر

مرحوم میرزا طاهر تنکابنی دو رساله در بارهٔ کتب درسی که در مدارس قدیمی تدریس می‌شده به تقاضای مرحوم سید حسن تقی‌زاده نوشته است که به خط خود آن مرحوم در اوراق مرحوم سید حسن تقی‌زاده دیده‌ام و هر دو را در جلد ۲۰ مجلهٔ فرهنگ ایران زمین بچاپ رسانیده‌ام تا مگر یادگاری ارجمند از آن حکیم نامور در صفحات مطبوع زبان فارسی به یادگار بماند .

(ایرج افشار)

دو تصویر از المعجم فی معاییر اشعار العجم

ایرج افشار

درصفحهٔ ۵۱۳ سال گذشتهٔ راهنمای کتاب گفتیم که کتابخانهٔ مجلس سنا درسال ۱۳۵۲ نسخهٔ خطی نفیسی ازالمعجم فی معاییراشعارالعجم تألیف مشهور شمس قیس رازی که یکی ازاجزاء یك مجموعهٔ خطی است خریداری کرده است.

دراین مجموعه سه متن وجود دارد.

۱) المعجم شمس قیس رازی

۲) معرفةالتقویم خواجه نصیرالدین طوسی

۳) مناظرهٔ سیف وقلم به فارسی از ابی‌صاعد محمدبن ابی‌الفتوح یعقوبی طوسی.

دربن سطور قصد برین است که فقط به معرفی دو تصویر نسخهٔ المعجم بپردازیم تا درچاپ‌های دیگراین کتاب بسیار مهم ادب فارسی مورد استفاده قرار گیرد.

اولین امتیاز نسخه، تاریخدار بودن آن وقدیم بودن آن‌است. زیرا نسخ تاریخداری که ازالمعجم تاکنون‌شناخته شده ودرمقدمهٔ استاد مدرس‌رضوی‌معرفی شده است هیچ یك بدین قدمت نیست.

پس‌ازحجیت این‌نسخه(که مورخ جمادی‌الاول ۷۳۹ هجری‌است) برنسخ دیگر تاریخدار مسلم است. حتی شاید برکل نسخ شناخته شده‌هم مرجح باشد. زیرا نسخه‌های بی‌تاریخ قدیم هم اغلب ازهمان قرن هشتم‌هجری است.[1]

رقم کاتب درین نسخه چنین است:

« اتفق‌الفراغ من تسویده یوم‌السبت‌التاسع والعشرین من‌جمادی‌الاول لسنة تسع و ثلثین و سبعمائه علی یدالعبدالضعیف المحتاج الی رحمةالله تعالی

---

۱ ــ مرحوم قزوینی در زمان چاپ نسخهٔ اوقاف گیب از دو نسخه استفاده کرده، بریتیش موزیم (لندن) بی‌تاریخ ولی مضبوط وصحیح ـ نسخهٔ خدابخش مورخ ۱۱۸۳

استاد محمدتقی مدرس رضوی از نسخ دیگری هم در چاپ خود استفاده کرده‌اندکه اهم و اقدم آنها بدین شرح است،

نسخهٔ آستان قدس رضوی به احتمال ازنیمهٔ دوم قرن‌هفتم ــ نسخهٔ مرحوم ذکاءالملك فروغی مورخ ۷۸۱ ــ نسخهٔ مولوی تبریزی مورخ ۸۹۱ـ نسخهٔ ایاصوفیا مورخ ۸۸۱

محمودبن‌حسین‌بن یوسف بن‌الحسن‌المعروف بمحمودتاج‌الدین اصلح‌الله‌شانه »

امتیاز دیگر نسخه به وجود دو تصویر است ، یکی تصویری است رنگی ازدوشخص که درمجلسی نشسته‌اند وصورت شعر مضلع درمیان آن تصویر نوشته شده است. این‌تصویر ازحیث سبك نقاشی تحت تأثیر آثار قدیمتر از قرن هشتم قراردارد .

تصویر دیگر صورت یك مرغ و گل‌وبتهٔ اطراف است‌که درانتهای قسمت المعجم قراردارد این تصویرهم رنگی است .

امتیاز دیگرنسخه به این است‌که نسخه درملکیت علی ریاضی قرارداشته است. درچند جای نسخه خط و مهراو دیده می‌شود .

علی ریاضی بن محمود قاضی در یك یادداشت خود می‌نویسد (ورق بعد از المعجم) :

بتاریخ هشتصد و پنجاه و دوکه هشتصد و هفتاد باشد درآخر ربیع‌الاول به بلدهٔ‌فاخرهٔ‌اورمی‌دروقتی درهٔ فقیروقطرهٔ حقیرعلی‌الریاضی ضابط وممیزسپاه ستاره اشتباه حضرت پادشاه اقالیم پناه ظل حقیقی‌اله سلطان جهانشاه حقیقی‌که صفاتش افزون بود از حیطهٔ ادراك افاضل به محـاصرهٔ بغداد و استخـلاص آن قلاع و بلاد مشغول بودند... مرقوم شد...

درصفحهٔ عنوان هم دویادداشت بخط نستعلیق از علی ریاضی هست .

دو نسخه از سعدی

در کتابخانهٔ بنیاد بودمر Boedemer درژنوضمن تعدادی‌نسخ‌خطی‌فارسی دونسخه از گلستان و آثار دیگر سعدی وجود دارد ومن‌ازشانزده سال قبل دلم می‌خواست عکس‌آنهارا به دست بیاورم . این آرزو پس از چند بار سر کشیدن به آنجا و تقاضاهـای مکرر جامهٔ عمل بـه خودگرفت و امسال عکس آنهـا به دست آمد .

اهمیت این دونسخه، یکی‌ازلحاظ‌کهن بودن‌است ودیگری‌از لحاظ هنر.

نسخه‌ای‌که ازلحاظ کهن بودن با ارزش است نسخهٔ ناشناخته‌ای نیست. زیرا مرحوم فروغی درتصحیح‌کلیات آن را در دست داشته است ولی مالك آن در زمانی‌که او ازآن عکس تهیه‌کرده بوده است، لردگرینوی انگلیسی بوده وکتاب درلندن‌بوده‌است. بعدازاینکه فروغی‌ازآن‌استفاده‌کرده بوده نسخه دست به دست‌گشته ودیگران نتوانسته بودند از آن نشانی بیابند . از هرکس سؤال می‌شد که نسخهٔ گرینوی چه شده است خبری نداشت . اکنون با توجه به رقم

نسخه‌ای که در کتابخانهٔ «بودمر» ست و اینك مورد رسیدگی مجدد قرار می‌گیرد معلوم می‌شود که نسخهٔ گرینوی همین نسخه‌ای است که در کتابخانهٔ بودمر موجود است. وطبعاً باید حکم کرد که بودمر آن نسخه را پس از وفات گرینوی از ورثه یا در حراج خریداری کرده است.

نه یوسف که چندان بلا دید و بند · چو حکمش روان گشت و قدرش بلند

گنه عفو کرد آل یعقوب را · که معنی بود صورت خوب را

بکردار بدشان مقید نکرد · بضاعات مزجاتشان رد نکرد

ز لطفت همین چشم داریم نیز · برین بی بضاعت ببخش ای عزیز

کس از من سیه نامه تر دیده نیست · که هیچم فعال پسندیده نیست

جز آن کاعتمادم بیاری تست · امیدم بآمرزگاری تست

بضاعت نیاوردم الا امید · خدایا ز عفوم مکن ناامید

وقد فرغ من انتساخ هذا الکتاب

باری این نسخه مورخ ۷۲۰ هجری است، یعنی حدود سی سال پس از سعدی کتابت شده است و همانطور که فروغی نوشته از نسخ قابل اعتنا برای مقابله و تصحیح متن است.

موقعی که فروغی عکس آنرا تهیه کرده بوده و مورد استفاده قرار می‌داده است درباب محتویات نسخه گفته‌است که حاوی گلستان و بوستان (مورخ ۷۲۰) وقصاید وغزلیات وغیره (مورخ رمضان ۷۲۱) بوده است. وجناب حبیب یغمایی که با مرحوم فروغی در تصحیح کلیات مشارکت داشت بهتر از هر کس براحوال این نسخه‌ها آگاه است.

صفحه آحر المعجم سمس قیس

گلستان خط سلطانعلی مشهدی

گلستان، خط سلطانعلی مشهدی

یادداشت سلطان میرك کتابدار بر گلستان خط سلطانعلی مشهدی

ولی نسخه درحال حاضر به ترتیب حاوی مجالس و بوستان است ، فقط درانتهای بوستان رقم کاتب دارد واین همان رقمی است که مرحوم فروغی‌هم در مقدمهٔ خود نقل کرده است وعکس آن دراینجاچاپ می‌شود

در ورق اول بوستان به خطی که احتمالا از ان قرن یازدهم هجری است مالکی محتویات کلیات را چنین معرفی کرده است . « دیباچه با نصایح، سؤال وجواب شیخ عارف، بوستان، گلستان، طیبات ، بدایع ، خواتیم ، قصایدفارسی نصایح و نقل بخیلان ، نصیحة الملوك ، صاحبیه ، مفردات مجموع دوازده نسخه دریك جلد» . ازین یادداشت معلوم می‌شود که بعدها به تدریج قسمتهایی از آن‌را برداشته‌اند، کما اینکه اززمان فروغی‌هم قسمتی ازآن ازمیان رفته است

نکتهٔ دیگری که باید بدان اشاره کرد آن‌است که کاتب نسخهٔ مرحوم دانش بزرگ‌نیا (اکنون متعلق به کتابخانهٔ مجلس شورای ملی‌است) که به شرح رقم آن عبدالصمدبن‌محمود بیضاوی ومورخ سال ۷۲۱ بوده است خط همان‌کاتب نسخهٔ مورخ ۷۲۰ مورد بحث‌ماست .

***

نسخهٔ‌دیگر که ازلحاظ هنری‌شایسته دیدن ولذت‌بردن‌است نسخه‌ای‌است مورخ به‌سال ۹۰۶ وبه‌خط سلطانعلی مشهدی‌که باچهارمجلس تصویروتشعیر و تذهیب عالی‌آرایش گردیده است ویادداشتی از سلطان میرك کتابداردرین باب برآن الحاق شده است . عکس‌چندنمونهٔ‌آن دراین‌شماره به‌چاپ‌می‌رسد .

یکی از اشعار وطنی قدیم ملک‌الشعراء بهار

جزء مجموعه‌ای از شبنامه‌های چاپی و ژلاتینی متعلق به مرحوم سید حسن تقی‌زاده که برای‌محفوظ ماندن به‌کتابخانهٔ مجلس شورایملی‌سپرده است ورقه‌ای‌است به‌چاپ ژلاتین حاوی قطعه‌ای ازمرحوم ملك‌الشعرای بهارباامضای (م . بهار) . مرحوم بهار این قطعه را در جریان ورود روسهای تزاری به گیلان وبه منظور تهییج افکار عمومی سروده است . چون‌یادگاری است ازآن مرحوم به مناسبت سالگرد وفاتش‌که دربهاران اتفاق افتاد به‌چاپ می‌رسد .

ایران مال ایران است

هان ای ایرانیان ! ایران اندر بلا است
مملکت داریوش دستخوش نیکلا است
مرکز ملك کیان در دهن اژدها است
غیرت اسلام کو جنبش ملی کجا است

برادران رشید اینهمه سستی چرا است ؟
ایران مال شماست ایران مال شما است

به کین اسلام یار خاسته بر پا صلیب
خصم شمال و جنوب داده ندای مهیب
روح تمدن ملت آیت امن یجیب
دین محمد یتیم ! کشور ایران غریب
براین یتیم و غریب نیکی آئین ما است
ایران مال شماست ایران مال شما است

سکندر کینه جوی رفت ز ایرانتان
هرقل رومی نژاد نکرد ویرانتان
ز گیر و دار عرب تهی شد اوطانتان
خراب چنگیزیان شد ز گلستانتان
بهار ایرانیان نازخوش و با صفا است
ایران مال شما است ایران مال شما است

گهی که شد اصفهان به چنگ افغان دچار
لشکر پترکبیر یافت بگیلان قرار
عراق و تبریز شد زخیش بیگانه خوار
جنبش ملی کشید یکسره زیشان دمار
ماند بایرانیان ایران بی بازخواست
ایران مال شما است ایران مال شما است

هان ایرانیان بینم محبوستان
به پنجهٔ انگلیس ، به چنگل روستان
گویی در این میان گرفته ناموستان
کز دو طرف میبرند ثروت ستان
در ره ناموس و نام کوشش کردن رواست
ایران مال شما است ایران مال شما است!

بیهده تا کی زنید به یکدیگر طعن ودق
عصای اسلام را چند نمائید شق
نیك شناسید باز جانب باطل ز حق
وز سر بیرون کنید کینهٔ بین الفرق

به مملکت بنگرید که با چه غم مبتلاست
ایران مال شماست ایران مال شماست !

هان ای ایرانیان ترك حمیت چرا ؟
سستی عنصر رچیست ؛ کژی نیت چرا ؟
جهل و نفاق از چه روی، بغض و دوئیت چرا ؟
مأیوسیت چرا ؟ مرعوبیت چرا ؟
مایوسیت گناه ، مرعوبیت حطا است
ایران مال شمااست ایران مال شماست!

چند بما دشمنان حیله طراری کنند
چند به اغفال ما دسیسه سازی کنند
تا کی چون کودکان با مـا بازی کنند
چند بناموس مـا دست درازی کنند
دست ببریدشان گرتان غیرت بجاست
ایران مال شما است ایران مال شما است!

برادران رشید ! برادریتان چه شد ؟
به عرصهٔ رزمگاه دلاوریتان چه شد ؟
حصم بما خیره گشت خیره سریتان چه شد؟
به دشمن کینه جوی کینه گریتان چه شد؟
به کینه حاضر شوید کاینتان آخر دواست
ایران مال شما است، ایران مال شما است!

م . بهار

حسن سلطانی

روزنامه‌های فارسی

درسال گذشته چند روزنامهٔ فارسی که ذکر آنها در کتاب ممتاز مرحوم صدرهاشمی نیامده است معرفی شد. اینك بمعرفی چند روزنامهٔ دیگر می‌پردازد. این روزنامه‌ها متعلق به مجموعهٔ کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران است و یادگاری ارجمند اززحماتی که مرحوم محمد رمضانی درجمع آوری این مجموعه کشید.

آهن

روزنامهٔ آهن ارگان کمیتهٔ آهن ایران بطور ماهانه درطهران انتشاریافته است واولین شمارهٔ آن درحمل سال ۱۲۹۸ شمسی انتشاریافته است .

آهن

سال اول
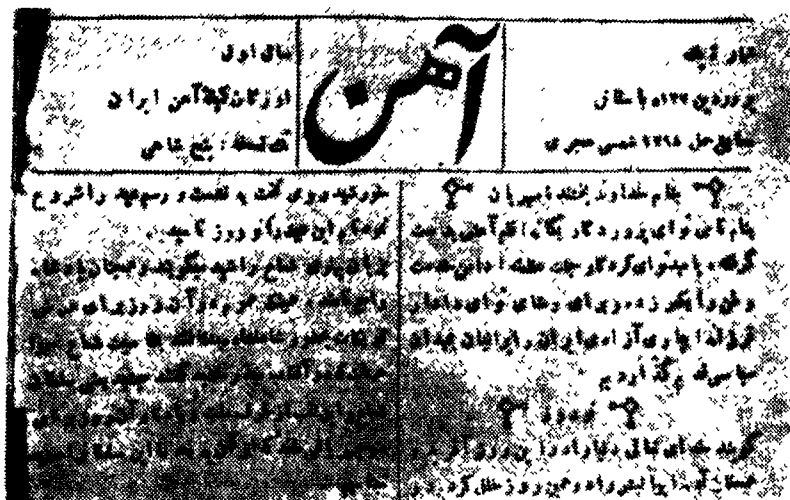
مقالهٔ افتتاحی روزنامه باین‌عبارت شروع می‌شود .

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

بنام نامی توای پروردگار یگانه، قلم آهنی بدست گرفته بامید تو ای کردگارجلت عظمته، دامن خدمت وطن را بکمر زده وبرای رضای‌توای دادار فرزانه بیاری آزادی ایران وایرانیان بمیدان سیاسی قدم‌گذاردیم .

بیطرف

مرحوم صدرهاشمی ذیل روزنامهٔ بیطرف چنین نگاشته‌است : « روزنامهٔ بیطرف در تهران بمدیری (حسین‌خـان) تأسیس ومنتشر شده است. متأسفانه نگارنده باتمام‌کوشش وجد وجهدی‌که نموده تا کنون نمونه‌ای ازاین روزنامه بدست‌نیاورده ولذا توضیح زیادی دربارهٔ‌آن نمیتوانم بدهم وفقط به نقل‌تقریظی که درشمارهٔ ۴ سال ۱۱ چهره‌نما نوشته شده اکتفا مینمایم». اما درینجا عکس روزنامهٔ بیطرف چاپ وگفته می‌شود که روزنامهٔ‌بیطرف درسال ۱۳۳۱ هجری قمری درطهران بمدیر مسئولی حسین‌خان هفته‌ای دوشماره منتشر شده است .

L'IMPARTIAL

NOUVELLES
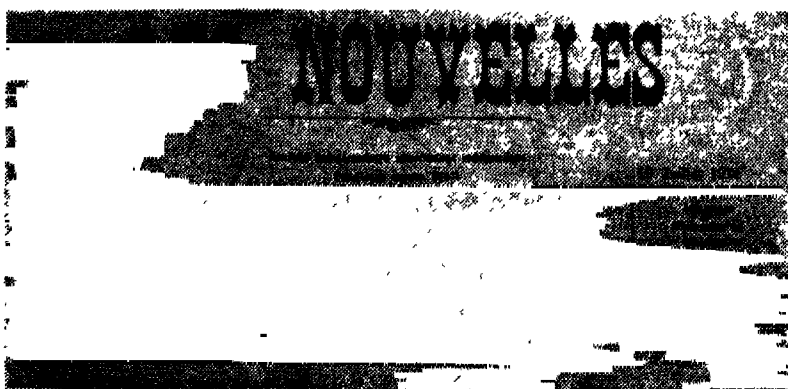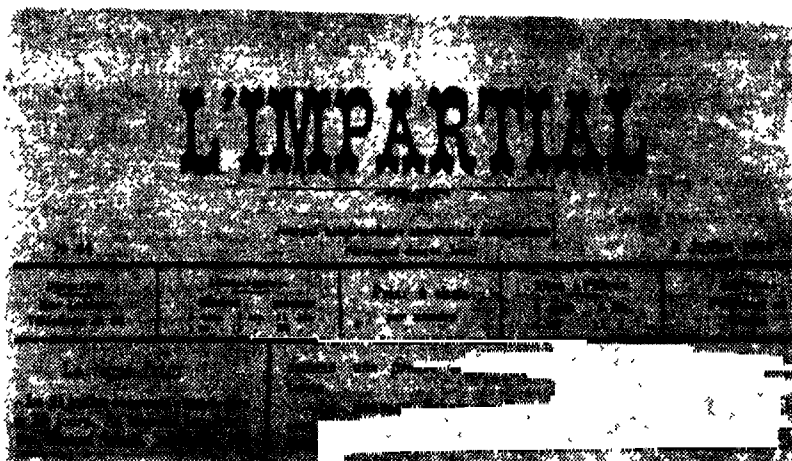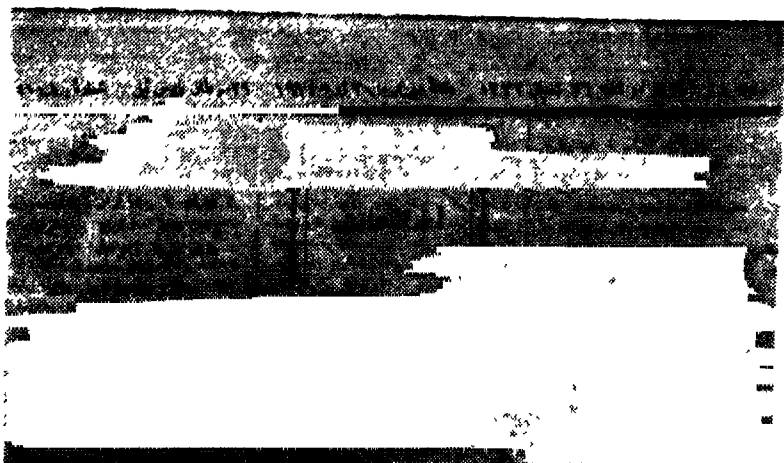
ازشمارهٔ ۴۵ این‌روزنامه تعییر اسم‌داده وباسم روزنامهٔ اطلاعات بمدیرمسئولی حسین‌یوسف‌زاده ازشمارهٔ(۱ = ۴۶) منتشرشده‌است وازشمارهٔ (۴ = ۴۹) این روزنامه اسم مدیـر مسئول برداشته شده و بجای آن سردبیر : میرزا علیجان زنجانی‌درج شده‌است . این روزنامه بمانند روزنامهٔ بیطرف به دوربان فارسی و فرانسه نشرمی‌شده است .

مجلهٔ رهبر دانش

بمدیری مناف‌زادهٔ ثابت هرمـاهه زیـر نظر معـارف جمهوریت مختار تاجیکستان منتشرشده است. شمارهٔ ۲ این‌مجله درتاریخ یکم اکتبرسال۱۹۲۷ میلادی‌منتشرشده‌است. درهمین شماره مقاله‌ای‌تحت عنوان‌اخطار به قلم‌مناف‌زادهٔ ثابت مدیرمجله بدینقسم شروع شده است :
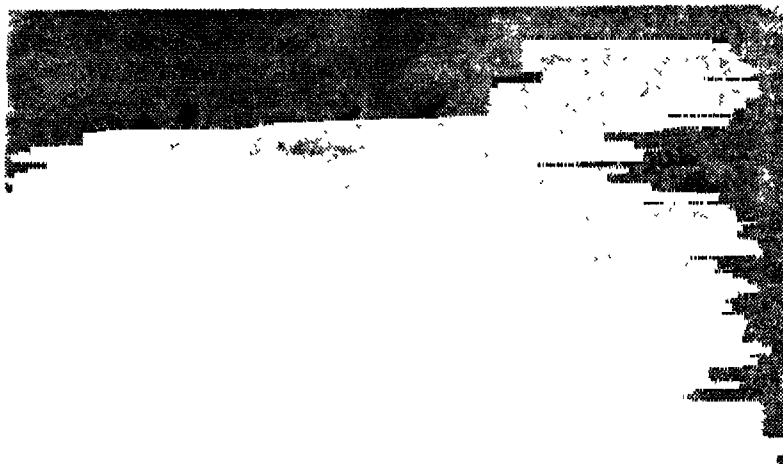
شماره یکم این مجله درماه آوغوست بنـام « دانش ـ بینش » درسمرقند چاپ شده بود . ولی چون ازحیث نفاست وترتیبات تحنیکی وغیره بانقصانهای بسیار برآمده بود این‌است که هیئت تحریریهٔ مجله ترتیب وطبع شمارهٔ دویم‌را بمن حواله کرد وخواهش نمودند که آنرا موافق شکل وترتیب مجله‌های حاضرهٔ عصری درتاشکند بطبع رسانم. با نبودن وقت و داشتن کارهای زیاد فقط لزوم خدمت ومساعدت بـه مطبوعات تاجیکی‌را نظرگرفته همین‌شمـاره را چنانکه می‌بینید ترتیب‌داده وچاپ‌کناندم. اگرچه چند روزی از موعد معین خود دیر آمد ولی گویا خوش‌آمد » فهرست شمارهٔ ۲ این مجله چنین‌است : وظیفه‌های نوبتی ـ مؤمن خرحایف ـ تاجیکان والفبای نو ـ مناف زادهٔ ثابت

احسن‌الاخبار وتحفة‌الاخبار

این روزنامه باهتمام حاج میرزا محمدعلی شیرازی در بمبئی تأسیس و شمارهٔ ۴۸ ازجلد دهم آن در تاریـخ نوزدهم شهر ربیـع‌الاول ۱۲۷۲ هجری
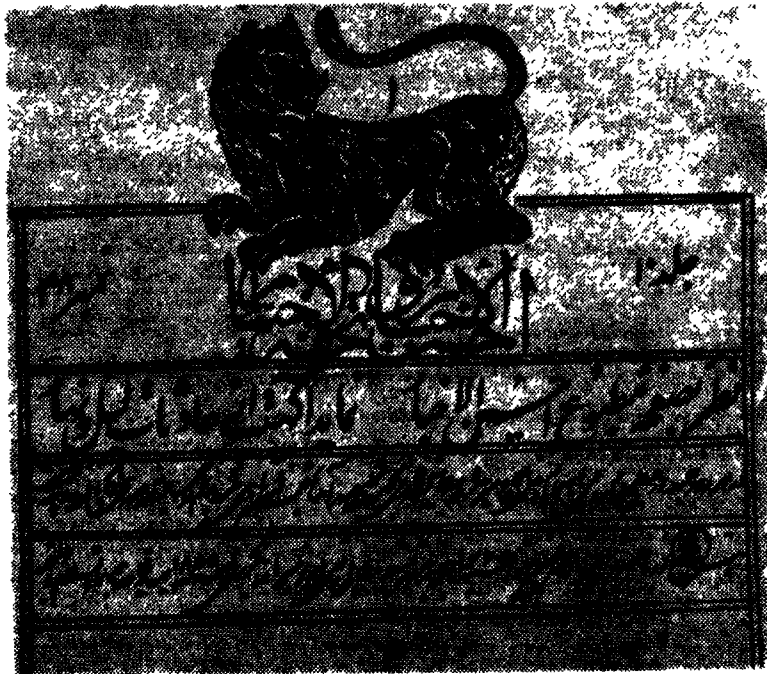
قمری منتشرشده است. این‌روزنامه درتمام صفحات اول هرشماره اخبارمربوط به دارالخلافهٔ طهران را درج ودربقیهٔ صفحات اخبارشهرهای‌ایران رامنعکس کرده است .

Utas) نواوتاس
و
فریدون

هنریك ساموئل نوبر
RIK SAMUEL NYBERG

۱۸۸۹/۱۲/۲۸ - ۷۴/۲/۹

با مرگ نوبرك یکی از آ
چهره‌های درخشان جهان ایرا
نیم قرن اخیر ارمیان مارفت و
فقدان نابهنگام شاگـردان و
وهمکاران او معلمی بزرگ و
همکار و راهنمائی خردمند وم
از دست دادند .

در اندوه مرگ نوبرگ و ایران شناسان نامدار دیگری مثل هنینگ[1] دومناس[2] و بار[3] که درسالهای اخیر از وجود پر ثمرشان محروم شدیم اگـر چیزی موجب تسلی وآرامش خاطرمان باشد مشاهدهٔ بنائی استوار وکاخی بلند وسنتی پایدار درمطالعه وتحقیق و تألیف است که آنان با روش وزندگی جـود پایه گذارش بودند. اگرحتی میراث غنی وگرانقدری که بصورت آثاروتألیفاتشان بجای مانده بحساب نیاوریم فقط نحوهٔ تحقیق وتتبع آنان بـرای رهروانی که درین راه می‌پویند می‌توانند دلیل وراهبری اطمینان‌بخش وحتی بالغ وارزنده بشمار آید .

شگفت مردانی که دردنیای شتابگر و غوغازده ومادی غرب تمام ساعات و دقایق عمر خودرا با شکیبائی وبردباری وحوصله‌ای تحسین‌آمیز صرف تحقیق وحل مشکلات ومبهمات زبان‌ها ولهجه‌هائی مهجور و دورافتاده وفراموش شده نمودند ووجود خود وزندگانی محقر خویش را در ژرفنای تحقیق ومطالعه از یاد بردند . در آرامش وسکوت و دور از تظاهر و هیاهـو وبازارگرمی های متعارفی که سوداگران بی‌متاع راه می‌اندازند بدون توقع پاداشی یا امید مقام و رتبه‌ای به فعالیت‌های علمی محض خود تا نفس آخر ادامه دادند و درکمال رضایت خاطر درمیان انبوهی از کتاب ونوشته و جزوه ویادداشت چشم برهـم نهادند .

نوبرگ که درسن ۸۴ سالگی درآپارتمان کوچك خود در شهراوپسالای

1- W . Henning 2- J. de Menasce 3- K . Barr

سوئد چراغ عمرش خاموش شد ازاین مردان بسود . اشتغال آخرین روزهای حیاتش خواندن نمونه‌های مطبعی چاپ جدید جلد دوم اثر نفیس و بی‌نظیرش A Manual of Pahlavi بود که سالها باکوشش وپشتکار خستگی ناپذیری‌در تکمیل وانتشار آن می‌کوشید . جلد اول این‌کتاب‌که درسال ۱۹۶۴ نشر شد وتمامی‌آن دردهۀ هفتادسالگی عمر بخط خودش نگاشته شده نشان باردی ازآن همه پشتکار وصبر وعشق بکاری‌که دروجودش نهفته داشت می‌باشد .

نوبرگ در ۲۸ دسامبر سال ۱۸۸۹ در یکـی از شهرهای‌کوچك سوئد متولد شد . در سال ۱۹۰۸ برای تحصیل زبانهای شرقی و زبانهای قدیمی در دانشگاه معروف شهر اوپسالا نامنویسی‌کرد و تاپایان عمـر درکمال وفاداری بهمان دانشگاه وابسته ماند .

تحصیلات اولیۀ خودرا در رشتۀ زبانهای سامی آغازکـرد و استاد وی شرقشناس‌سوئدی K. V. Zetterstéen بودکه‌نوبرگ بعدهاجانشین‌وی گردید.

مطالعات همه جانبه وگستردۀ نوبرگ درزبان وفلسفۀ عرب اولین‌ثمرش تدوین‌کتابی شامل سه اثرازابن عربی بود[1] ونوبرگ درمقدمۀ ۲۰۰ صفحه‌ای که بر این‌کتاب نگاشته به تفصیل احوال و عقاید عرفانی ابن عربی را مورد بحث قرار داده‌که نظریات وی بارها مورد استفاده محققین قرارگرفته است .
دومین اثر مهم عربی نوبرگ طبع متن‌کتاب‌الانتصارالخیاط بودکه پس‌ازقریب به یکسال توقف درمصر درسالهای ۱۹۲۵-۱۹۲۴ آنرا باتمام رساند.[2]

دراینجا مجال آن نیست‌که به آثار و مقالات متعدد و استادانۀ نوبرگ درمورد زبانهای سامی اشاره‌گردد . فقط بذکر دواثـر مهم اولیه او یکی در مورد(پیشوند درزبانهای سامی)[3] و دیگری‌دربارۀ کتاب‌هوشع[4] اکتفا می‌شود .

نوبرگ عضو هیئت سردبیران دائرةالمعارف اسلام بود[5] و مقالات متعدد وی دراین‌کتاب‌پرارزش‌ازجمله اثرمهم وی ذیل«المعتزله» نباید ناگفته‌بماند .

دراولین سالهای تحقیق وتتبع توجه نوبرگ ازرشتۀ خودکه زبان های سامی بود برشتۀ‌کاملا متفاوتی یعنی زبانشناسی ایرانی میانه معطوف شد. آنچه که احتمالا[6] موجب‌این‌تحول‌گردید اهمیت لغات‌لهجه‌های آرامی درهزوارش‌ـ های پارتی وفارسی میانه بودکه نظرکنجکاو وجویای اورا بخود جلب‌کـرد و

۱ــ به ذیل ۱ کتاب شناسی رجوع شود
۲ــ به ذیل ۵ کتاب شناسی رجوع شود
۳ــ به ذیلا ۲ کتاب شناسی رجوع شود
۴ــ Hosea به ذیل ۲۱ کتاب شناسی رجوع شود
۵ــ Encyclopaedia of Islam

افقی تازه درتحقیق ومطالعه دربرابر دیدگان او گشود .

در آن دوران باکشف آثار تورفان مطالعات ایرانی میانه اهمیت تازه‌ای یافته بود درگوتینگن آلمان چهره‌های درخشانی مثل آندرآس وهنینگ وبار ولنتزومرگن ستیرنه گروهی تشکیل داده وباتلاش فراوان به خواندن ومطالعهٔ این آثار پرداخته بودند . نوبرگ به‌تنهایی در اوپسالا سرگرم این‌کار بود. اولین اثر وی بنام «اسنادپهلوی از اورامان» با بحث جامعی درهزوارش های آرامی درسال ۱۹۲۳ منتشر شد .[۱] طبعاً پنجاه سال مطالعاتی که در این زمینه صورت گرفته تجدیدنظر کلی‌درمندرجات مقاله مربوررا ایجاب می‌کندو نوبرگ خود بارها بدین مطلب اشاره می‌کرد .

پنج سال بعد یعنی درسال ۱۹۲۸ جلداول اثر بزرگ پهلوی او Hilfsbuch des Pehlevi در اوپسالا منتشرشد ، دراینجا بمعرفی این‌کتاب گرانقدر نیازی نمی‌بیند زیراکمتر کسی است‌که با زبان پهلوی آشنائی داشته و ازاین‌کتاب بهرهٔ فراوان درحل مشکلات و مبهمات این زبان نبرده باشد . این اثرنوبرگ بلافاصله درهمه دانشگاههای دنیاکه پهلوی تدریس می‌شد بـه صورت‌کتاب درسی درآمد وطبعاً با اهمیتی‌که یافت از انتقاد سایرصاحبنظران بی‌بهره نماند. روش‌آوانویسی وبرگرداندن حروف پهلوی به حروف لاتینی و استنتاجات وتعبیرات نوبرگ ازبرخی ازلغتهای زبان پهلوی مورداانتقادقرار گرفت ولی باهمهٔ اینها این‌کتاب بعنوان مرجع ومأخذی اساسی ومتقن ازآن روزگار تا به امروز مورد استفادهٔ پهلوی‌دانان قرارگرفته و عجب آنکه پس‌از گذشت ۴۵ سال ازطبع اول این‌کتاب هنوز درمسائل فوق روشی‌که موردقبول همهٔ پهلوی دانان باشد اتخاذ نشده است .

نوبرگ‌که خود متوجه اهمیت این‌کتاب و لزوم تجدیدنظری‌درآن بود با عزمی راسخ بدان‌کارهمت نهاد وسالهای طولانی باصبرو پشتکارقابل‌تمجیدی درتدوین آن کوشید. جلداول طبع جدید این‌کتاب ـ این‌بار بزبان انگلیسی بنام A Manual of Pahlavi با اضافات وملحقاتـی درسال ۱۹۶۴ منتشر شد وباکمال خوشبختی و سپاس باید یادآور شدکه جلد دوم آن شامل لغت نامـهٔ کامل وبحثی درنکات دستوری وفهرستی از هزوارش هاکه نوبرگ درآخرین روزهای حیاتش بدیدن نمونه‌های مطبعی آن مشغول بود در دست چاپ است و تا چندی دیگر منتشر خواهد شد .

درسالهای آخردهٔ ۱۹۲۰ و دردهٔ ۱۹۳۰ تاآغاز جنگ جهانـی دوم

۱ـ به ذیل ۴ کتاب شناسی مراجعه شود.

نوبرگ پرثمرترین و شکوفاترین دوران فعالیت‌علمی خودرا می‌گذراند . به دنبال کتاب پهلوی خودآثار ومقالات و رسالات متعددی درمسائل مربوط به زبان پهلوی ودین زرتشتی منتشرنمودکه ازجملهٔ آنها باید «مسائلی در فلسفهٔ خلقت وآفرینش وتکامل آن درآئین مزدیسنی»[1]، متن پهلوی افسانه کرساسپا[2] (۱۹۳۳)، متن گاه شماری مردیسنی (۱۹۳۴)[3] رانام برد. درعین‌حال بتدریس می‌پرداخت وازجمله شاگردان آنروزی اوایران شناسان مشهورامروزویکندر[4] و ویدنگرین[5] می‌باشند.

دربهارسال ۱۹۳۵ سلسله سخنرانیهائی تحت‌عنوان «ادیان کهن‌ایرانی» دردانشگاه‌اوپسالا ایرادکردکه بصورت‌کتاب مفصلی ابتدا بسوئدی (استکهلم ۱۹۳۷) و سپس با ترجمهٔ شیدر[6] به آلمانی منتشرشد (لایپزیك ۱۹۳۸).[7]

انتشاراین‌کتاب ونظریاتی‌که نوبرگ درمورد زرتشت‌وسرودهای منسوب به اوگاتاها بیان داشته آنقدر تازه وبحدی مغایر انتظار سایر ایرانشناسان و استنباطات آنان ازمتون زرتشتی بودکه موجبی از انتقاد ومجادلهٔ شدید علمی را برانگیخت وبیش‌از هر اثردیگر- خوب یا بد - موجب‌اشتهارنوبرگ شد. همین‌کتاب یکی‌از علل روابط سرد وتیره بین هنینگ و اوشدکه باقلمی تند و پرازکنایه درمقالات وآثارمختلف به یکدیگر می‌تاختند وبا پشتگرمی بغنای علمی واستدلالات خود نظریات طرف مخالف را تخطئه می‌نمودند . اکنون‌که این هردو ایرانشناس بزرگ روی در نقاب خاك‌کشیده‌اند آنچه‌که درقضاوت درجدال مربور برای ما قابل تأمل است اعتراف واذعان آشکارهریك ازآنان به ارزش بلند علمی وتمجید واحترام به شخصیت دیگری بودکه هیچگاه مورد خدشه وحمله قرار نمی‌گرفت .

کتاب «ادیان‌کهن ایرانی» درسال ۱۹۶۶ بصورت افست تجدید چاپ شد ونوبرگ درمقدمهٔ تازه‌ای‌که برآن نگاشت نظریات خود را در بسیاری از مسائل موردبحث به تصریح روشن وبیان داشت .

۱- به ذیل ۱۰ کتاب شناسی مراجعه شود
۲- به ذیل ۱۷ کتاب شناسی مراجعه شود
۳- به ذیل ۱۸ کتاب شناسی مراجعه شود
۴- Stig Wikander
۵- Geo Widengren
۶- H. H. Schaeder
۷- به ذیل ۲۵ کتاب شناسی مراجعه شود

در «اسناد پهلوی ازاورامان» که نوبرگ درسال ۱۹۲۳ منتشرساخ
از دو اثرمهم یکی سنگنبشته‌های حاجی‌آباد و دیگـری « فرهنگ پهلو
Frahang i Pahlavik بعنوان‌دومرجع اساسی درمطالعات پهلوی نام م
نوبرگ باین نکته همواره‌معتقد ماند. درسال ۱۹۴۵ مقالهٔ تحقیقی عال
تحت عنوان (سنگ بیشته‌های حاجی آباد) درکتابی‌که بافتخار آرتور
تن سن[1] ایران شناس دانمارکی بنام «شرق و غـرب» نشرشد منتشر سا
متأسفانه به سوئدی‌است.[2] ولی‌تمامی‌متن‌آنرادرکتاب anual of Pahlavi
صفحات ۱۲۲-۱۲۷ آورده است وچندسال قبل دو سنگ‌نبشتهٔ دیگر پهل
اخیراً از استاسول ومشکین بدست آمده معرفی وترجمه نمود . [3]

درمورد فرهنگ‌پهلوی Frahang i Pahlavik وی‌سالها به‌تناوب
متن حدیدی ازآن اشتغال داشت. اما این اواخـر بخاطـر تکمیل لغ
Manual به تکمیل حواشی‌آن تـوفیق نیافت بـه ظن قوی اکنون در
گرانبهائی‌که از او باقی مانده متن‌کامل این‌کتاب به نحـوی‌که بتوان
تقریباً همانطورکه هست بطبع رساند وجود دارد

نوبرگ درامور علمی وفرهنگی‌کشور سوئد فردی فعال بود و ا
های برجستهٔ فرهنگی آن‌کشور بشمار می‌رفت . عضویتش در آکادمی
سوئد (که همه ساله برندهٔ جایزهٔ جهانی نوبل را در ادبیات انتخاب می
ایفای وظایف رسمی وغیررسمی فرهنگی ، ایراد سخیرانیها ، نوشتن مق
کتب ، شرکت در نشرمجلهٔ شرقشناسی سوئد وسپس آکتااورینتالیا[4] ،
در دانشگاه اوپسالا ، وایراد سخنرانی درکنگره‌های بین‌المللی و غیر
حتی در وراء مرزهای سوئد مشهور ساخته بود .

در سال ۱۹۵۷ در بیست و چهارمین کنگرهٔ شرقشناسان مدال
Mark Lidzbarski به خاطر تحقیقات ذیقیمت وی درزبانهای سامی ا
ترکی وکتاب عهدقدیم‌بوی داده‌شد ونیزدرسال ۱۹۷۳ به دریافت نشان
نائل گردید .

باآنکه اکثر ایام حیات خودرا صرف تحقیق درزبانها و ادیان
ایران نمود معهذا اولین سفرش به ایران درسال ۱۹۶۰ و درسن هفتاد

۱ـ Arthur Christensen
۲ـ به ذیل ۳۰ کتابشناسی رجوع شود
۳ـ رجوع شود به‌ترتیب به ذیل ۴۸ و ۵۲ کتاب شناسی
۴ـ مجله شرقشناسی سوئد بنام Le Monde Oriental تاسال ۴

دنبالهٔ درصفحهٔ روبرو

هنریك ساموئل نوبرگ

رخ داد . وی درآن سفر همراه با دخترش از شهرهای مهم ایران دیدن کرد و علیرغم حسامت حثه و گرمای شدید تابستان پیاده ونفس زنان خود را ارکوهی که کتیبهٔ حاجی‌آباد برآن نقش بسته بالا کشاند و با غرور ورضایت به پای آن کتیبه که روزها وماهها حروف ولغات آن را دراطاق حود دراوپسالای سوئد مطالعه کرده بود رسید .

دومین‌بار درسال ۱۹۶۳ و سومین بار درسال ۱۹۶۶ هنگام برگزاری اولین کنگرهٔ جهانی ایرانشناسان وبارچهارم درسال ۱۹۷۱ بدعوت کتابخانهٔ پهلوی برای شرکت درکنگرهٔ ایرانشناسان که مقارن با جشنهای ۲۵۰۰ سالهٔ شاهنشاهی درشیراز برپا می‌گردید بایران‌آمد ازاین سفرها همواره با شادی ورضایت یاد می‌کرد .

نوبرگ قدی‌بلند وهیکلی‌تنومند داشت. آنچه ده پانزده بیست سال پیش‌از او می‌شنیدیم حکایت از استادی سختگیر و معلمی دقیق و تند و بی گذشت می‌نمود درسالهای اخیر آنهمه هیبت‌وصلابت اخلاق جای‌خودرا بطبعی‌آرام‌وسلیم داده بود. همصحبتیش چون رشحاتی دلنوارکه از اقیانوسی مواج از علم وتجربه وداستان‌وحکایت برجبرد دل‌وجان‌را نوازش میداد. تاآخرین‌دقایق‌حیات‌در کمال‌روشنی‌وسلامت وآمادگی مغز وحدت ذهن بود و این موهبت همراه با انرژی فوق‌العاده‌ای که برای‌کار داشت موجب گردید که سنین پیری و درماندگی را احساس نکند مانند جوانی با همان قوت بکارهای علمی خود ادامه‌دهد .

رهی حسرت و دریغ که جهان ایرانشناسی چنین ستون راسخی را از دست داد .

سوئد منتشر شد وسپس در Acta Orientalia که با همکاری شرقشناسان ممالك شمالی اروپا در دانمارك منتشرمیگردد ادغام‌گردید .

نوبرگ و اوتاس

این‌عکس‌را درزمستان ۱۳۴۶ در اوپسالا برداشتم

(ایرج افشار)

SELECT BIBLIOGRAPHY OF H.S. NYBERG (28.XII.1889-9.II.1974

Kleinere Schriften des Ibn al-'Arabī. Nach Handschriften in Upsala und Berlin zum ersten Mal hrsg. und mit Einleitung und Kommentar versehen. Leiden 1919. (Diss.) Repr.: Baghdad (c. 1963).

Wortbildung mit Präfixen in den semitischen Sprachen. Le Monde Oriental 14 (1920), pp. 177-289.

Zur Entstehung der Bahuvrīhi-Komposita. Strena philol. Upsal., Festskrift tillägnad...Per Persson, Uppsala 1922, pp. 91-109.

The Pahlavi documents from Avromān. Le Monde Oriental 17 (1923), pp. 182-230.

Le livre du triomphe et de la réfutation d'Ibn er-Rawendi l'hérétique par Abou l-Hosein Abderrahim Ibn Mohammed Ibn Osman el-Khayyat. Texte Arabe, publié pour la première fois d'après le manuscrit unique conservé dans la Bibliothèque Égyptienne du Caire, avec une introduction, des notes et des index. Le Caire 1925. New ed. by A.N. Nader, Beirut 1957.

Hilfsbuch des Pehlevi. I: Texte und Index der Pehleviwörter. II: Glossar. Uppsala 1928-1931.

Ein Hymnus auf Zervān im Bundahišn. Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft 82 (1928), pp. 217-235.

Ein Kapitel über die Schreibkunst im Frahang i Pahlavīk. Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft 82 (1928), pp. XCIII-XCIV.

Materialy po istolkovaniju pechlevijskich nadpisej Derbenda. Translated into Russian by Fj. Kieseritzky. Bull. de la Soc. scient. d'Azerbaïdjan 8:5 (1929), pp. 26-32.

Questions de cosmogonie et de cosmologie mazdéennes. (1)-2 Journal Asiatique 214 (1929), pp. 193-310; 219 (1931), pp. 1-134.

Zum Kampf zwischen Islam und Manichäismus. Orientalistisch Literaturzeitung 32 (1929),coll.425-441.

Le dieu Zurwān Actes du 5[e] congrès internat. d'hist. des religions à Lund 27-29.VIII.1929. Lund 1930, pp. 253-258.

Einige Bemerkungen zur iranischen Lautlehre. Studia indoiranica, Ehrengabe für W. Geiger..., Leipzig 1931, pp. 213-

Ein iranisches Wort im Buche Daniel. Le Monde Oriental 25 (1931), pp. 178-204.

15. Aram. ʾštymʾ Le Monde Oriental 16/17 (1932/33), pp 256.

16. Un pseudo-verbe iranien et son équivalent grec. Symbolæ philol. O.A. Danielsson octogen. dicatæ, Uppsala 1932, pp. 237-261.

17. La légende de Keresāspa. Transcription des textes pehlevis, avec une traduction nouvelle et des notes philologiques. Oriental studies in honour of C.E. Pavry, London 1933, pp. 336-352.

18. Texte zum mazdayasnischen Kalender. Bifogad Inbjudning till filosofie doktorspromotionen vid Uppsala Universitet torsdagen den 31 maj 1934. Uppsala 1934.

19. Das textkritische Problem des Alten Testaments, am Hoseabuche demonstriert. Zeitschrift für die alttestamentliche Wissenschaft 52 (1934), pp. 241-254.

20. Forschungen über den Manichäismus. Zeitschrift für die neutestamentliche Wissenschaft 1935, pp. 70-91.

21. Studien zum Hoseabuche. Zugleich ein Beitrag zur Klärung des Problems der alttestamentlichen Textkritik. Uppsala universitets årsskrift 1935:6, Uppsala 1935.

22. Contribution à l'histoire de la flexion verbale en iranien. Le Monde Oriental 31 (1937), pp. 63-86.

23. Quelques remarques sur la prononciation de l'arabe parlé en Égypte. Le Monde Oriental 31 (1937), pp. 42-48.

24. Deuteronomium 33:2-3. Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft 92 (1938), pp. 320-344.

25. Die Religionen des alten Iran übers. v. H.H. Schaeder. Mitt. d. Vorderasiatisch-ägyptischen Gesellschaft, 43, Leipzig 1938. Repr. with a "Begleitwort zum Neudruck", Osnabrück 1966. Pp. Xf., XII-XIV, 146-166, 174-187, repr. in Schlerath (ed.), Zarathustra (=Wege der Forschung, 169), Darmstadt 1970, pp. 53-96, 165-168.

26. Studien zum Religionskampf im Alten Testament.1. Archiv für Religionswissenschaft 35 (1938), pp. 329-387.

27. Bemerkungen zum "Buch der Götzenbilder" von Ibn al-Kalbī. Acta Instituti Romani Regni Sueciæ, serie 2:1: Drágma, Martino P. Nilsson...dedicatum, Lund 1939, pp. 346-366.

28. Einige Bemerkungen zum neupersischen Akzent. Uppsala universitets årsskrift 1939:1: B. Collinder, Reichstürkische Lautstudien, Uppsala 1939, pp. 95-97.

29. Hoseaboken. Ny översättning med anmärkningar. Uppsala universitets årsskrift 1941:7:2: Festskrift utg. av teologiska fakulteten i Uppsala till 400-årsminnet av bibelns utgivande på svenska 1551, 2.

30. Hājjīābād-inskriften. Øst og Vest, Afhandlinger tilegnede...A. Christensen, København 1945, pp. 62-74.

31. Quelques inscriptions antiques découvertes recemment en Géorgie. Eranos 44: Eranos Rudbergianus, Göteborg 1946, pp. 228-243.

32. Irans religioner före Islam. Illustreret Religionshistorie, under Red. af J. Pedersen, København 1948, pp. 435-495.

33. Hebreisk grammatik. Uppsala 1952.

34. Die kulturellen Auswirkungen des Vorderen Orients auf Europa. Hesperia 4 (1953), h. 10.

35. Das Studium des Orients und die europäische Kultur. Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft 103 (1953), pp. 9-21.

36. Das Reich der Achämeniden. Historia mundi, ein Handbuch der Weltgeschichte, begründet v. F. Kern, hrsg. v. F. Valjavec, III, Bern 1954, pp. 56-115.

37. Zur Entwicklung der mehr als dreikonsonantischen Stämme in den semitischen Sprachen. Westöstliche Abhandlungen, Rudolf Tschudi zum 70. Geburtstag überreicht, hrsg. v. F. Meier, Wiesbaden 1954, pp. 128-136.

38. Zarathustrabiografien i Dēnkart. Presesföredrag vid Nathan-Söderblom-Sällskapets årshögtid den 15.I.1955. Religion och bibel 14 (1955), pp. 3-19.

39. ʿAmr ibn ʿUbaid et Ibn al-Rawendi, deux réprouvés. Classicisme et déclin culturel dans l'histoire de l'Islam, Symposium de Bordeaux 1957, pp. 125-139.

40. Pehleviestudiets historia i Europa. Zusammenfassung: Zur Geschichte des Pehlevistudiums in Europa. Annales Academiæ Regiæ Scientiarum Upsaliensis, K. Vetenskapssamhällets i Uppsala årsbok, 1 (1957), pp. 95-113.

41. Sassanid Mazdaism according to Moslem sources. J. of the K.R. Cama Oriental Institute 39, (Bombay 1958).

42. Die sassanidische Westgrenze und ihre Verteidigung. Septentrionalia et orientalia, studia Bernhardo Karlgren dedicata, K. Vitt.-, Historie- och Antikvitetsakademiens handlingar, 91, Stockholm 1959, pp. 316-326.

43. The new Corpus inscriptionum Iranicarum. Bull. of the School of Oriental and African Studies 23 (1960):1, pp. 40-46.

44. A manual of Pahlavi: Part I: texts, alphabets, index, paradigms, notes and an introduction. Wiesbaden 1964. Part II: glossary (in the press).

45. An Old Persian name on a silver bowl in Dr Kempe's collection. Festskrift tillägnad Carl Kempe, 80 år, 1884-1964. (Stockholm?) 1964, pp. 735-739.

46. The opening section of Dēnkart book V. Dr J.M. Unvala Memorial Volume, Bombay 1964, pp. 99-112.

47. Ordet silke och dess historia (The word sålk and its history). Kungl. Vetenskaps-societetens Årsbok 1967 (Uppsala 1967), pp. 29-37.

48. L'inscription pehlevie d'Istanbul. Byzantion 36 (1968), pp. 112-122, pl. I.

49. Paul Kahle. In Memoriam Paul Kahle, Berlin 1968, pp. 1-2.

50. Stand der Forschung zum Zoroastrismus. Archaeologische Mitteilungen aus Iran, N.F., 1 (1968), pp. 39-48.

51. Middle Iranian has, hasēnag. W.B. Henning Memorial Volume, London 1970. pp. 343-348.

52. The Pahlavi inscription at Mishkīn. Bull. of the School of Oriental and African Studies 33 (1970):1, pp. 144-153.

53. Från teokratisk imperialism till imperium. Ådahl (ed.), Iran genom seklerna. Stockholm 1971, pp. 9-16. Engl. transl.:

From a theocratic imperialism to an imperium. Ådahl (ed.), Iran through the ages. A Swedish anthology. Stockholm 1973, pp. 11-19.

نوبرگ

این عکس‌را در زمستان ۱۳۴۶ درکتابخانهٔ او برداشتم (ایرج افشار)

کتابشناسی

ایرج افشار

کتابهای تازهٔ پاکستان

آخوندوف

سرگذشت مرد خسیس. ترجمهٔ میرزاجعفر
قراجه‌داغی. با اضافهٔ تمهید و مقدمه و
خلاصه وفرهنگ اردکتر کی.بی. نسیم.
پیشاور. دارالکتب دانشگاه پشاور.
۱۹۷۳ . جیبی . ۱۲۸ ص،

اجمل‌خان ، حکیم

نقش شیدا . لاهور. مجلس‌یادگار اجمل
۱۹۷۰ . رقعی . ۱۴۴ ص

مجموعه‌ای است ازدیوان فارسی و
اردوی شاعری‌که تخلص اوشیدا بوده و
کارش طبابت . حدود سی‌سال پیش فوت
شده است .

ادیب فیروزشاهی ، دین محمد

کلیات ادیب . حیدرآباد سند . ۱۹۶۴
۱۵۵

شاعرمتولدسال۱۳۱۴ قمری است

اهوازی ، حسین بن‌سعید

کتاب‌المؤمن تحقیق و ترجمهٔ سید مرتضی
حسین صدرالافاضل ، لاهور . ۱۹۷۱
رقعی ۱۵۶ ص

متنی است عربی درحدیث . مؤلف
از رجـال حدیث در قرن سوم هجـری
است .

بداؤنی ، عبدالقادر

نجات‌الرشید به ترتیب وحواشی‌ومقدمهٔ
سید معین‌الحق . لاهور. ادارهٔ تحقیقات
پاکستان. ۱۹۷۲ وزیری. ۵۷۱+۳۵ص.

متن فارسی است و مؤلف از رجال
قرن‌دهم هجری . موضوع کتاب‌در کلام
وفقه آمیخته با حکایات و اشعار

برنی ، ضیاءالدین

فتاوای جهانداری . به تصحیح و مقدمه
وحواشی ای . سلیم‌خان. لاهور. ادارهٔ
تحقیقات پاکستان . ۱۹۷۲ . وزیری .
۲۵۴+133 ص .

متن فارسی‌است در سیاست واخلاق
بـرمبنای موازین اسلامی . مقدمه بـه
انگلیسی است دراحوال مؤلف وتلخیص
مطالب مهم‌کتاب . مؤلف در قرن هشتم
می‌زیسته .

بشیرحسین ، محمد

فهرست مخطوطات شفیع . بـه فارسی و

اردو و پنجابی درکتابخانهٔ مرحوم پرفسور دکترمولوی محمد شفیع. تألیف محمد بشیرحسین. با پیوستی مشتمل بر یادداشتهای آن دانشمندگردآوردهٔ احمد ربانی. لاهور. دانشگاه پنجاب ۱۹۷۳ ۶۵۱ ص+۱۰۲ عکس

معرفی ۴۶۹ نسخهٔ خطی است.

بشیر حسین، محمد

فهرست مخطوطات شیرانی جلد سوم لاهور. ادارهٔ تحقیقات پاکستان. ۱۳۷۳ وزیری. ۴۱۲-۸۳۵.

حاوی معرفی نسخه‌های ۲۱۸۳ تا ۳۱۲۱ می‌باشد.

بیرم خان خانجانان

دیوان. به اهتمام محمودالحسن‌صدیقی، سید حسام‌الدین راشدی، محمد صابر. کراچی. مؤسسهٔ تحقیقات‌آسیای مرکزی وغربی. ۱۹۷۰ - ۸۳+18 ص (سلسلهٔ متون شمارهٔ ۲)

قسمت اعظم اشعار به فارسی است و مقدمه‌ای‌هم به ترکی. بیرم‌خان از رجال‌سیاست قرن دهم هجری‌هندوستان است.

بیرونی، ابوریحان

کتاب‌الصیدنه فی‌الطب. تحقیق‌الحکیم محمد سعید والدکتور رانا احسان‌الهی. کراچی. مؤسسهٔ همدرد. ۱۹۷۳.وزیری بزرگ. ۴۴۰+376 ص

متن‌عربی‌است‌همراه‌ترجمهٔ‌انگلیسی.

تتوی، سید عبدالقادربن سید هاشم

حدیقةالاولیاء. به تصحیح واهتمام سید حسام‌الدین راشدی. حیدرآباد سند سندی ادبی بورد رقعی.۱۰۲+۲۶۴ص

این اثر درسال ۱۰۱۶ تألیف‌شده وفارسی است.

تتوی، سید میر محمدبن سید جلال

ترخان نامه (تاریخ سند درزمان ارغون وترخان) به‌اهتمام‌سیدحسام‌الدین‌راشدی حیدرآبادسند. سندی ادبی‌بورد. ۱۹۶۵ رقعی. ۴۷ + ۱۱۱ ص

این اثر به فارسی است ودرحدود سال ۱۰۶۵ تألیف شده است.

تسبیحی، محمد حسین

فهرست نسخه‌های خطی خواجه ساءالله خراباتی. راولپندی. مرکز تحقیقات فارسی ایران‌وپاکستان. ۱۳۵۱. وزیری. ۲۲۲+ مقداری تصاویر نسخ.

تسبیحی، محمدحسین

فهرست نسخه‌های‌خطی‌کتابخانهٔ‌گنج‌بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان جلد یکم. راولپندی. مرکز تحقیقات ایران وپاکستان. ۱۳۵۰ شمسی- وزیری. ۸۰۴ ص.

جعفری، علی‌اکبر

دوتقویم ازدوسال‌ودریک‌شهر. راولپندی مرکزتحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۳۵۱. وزیری. ۶۱ ص.

حافظ شیرازی

دیوان به خط محمود بن حسن نیشابوری (۸۱۴ ه). به‌مقدمهٔ ممتازحسن. کراچی. ۱۹۷۱. رقعی. چاپ عکسی. ۴۵۶ ص

حزین لاهیجی

دیوان . نسخهٔ تصحیح کردهٔ مصنف ملك علی‌قلی واله داغستانی . به‌مقدمهٔ ممتاز حسن - کراچی . ۱۹۷۱ . وزیری چاپ عکس . ۳۶۵ ص

خیام

میکدهٔ خیام یعنی رباعیات خیام با تعارف و ترجمه وشرح از دکتر کی . بی . نسیم لاهور . یونایتد بك کارپوریشن - ۱۹۶۸ جیبی . ۱۷۶ ص.

داراشکوه

دیوان . به اهتمام احمدنبی‌خان لاهور ادارهٔ تحقیقات پاکستان. ۱۹۶۹. وزیری ۱۷۱ ص

دیوان فارسی داراشکوه دانشمند و شاهزادهٔ مشهور مغولی هندست .

دلشاد پسروری

دیوان دلشاد پسروری . به تصحیح غلام ربانی عزیز . لاهور . ادارهٔ تحقیقات پاکستان. ۱۹۷۰ . وزیری. ۲۱۲+۳۶ص

شاعر در ۱۷۷۷ میلادی فوت کرده واین کتاب حاوی اشعار فارسی اوست

دوانی ، سعدالدین

اخلاق جلالی. مع تعارف و ترجمه وشرح وفرهنگ وخلاصه ازدکتر کی. بی. نسیم . پشاور . عظیم پبلشنگ هاوس. ۱۹۶۷ . جیبی . ۱۲۰ ص.

راشدی ، سیدحسام‌الدین

میرزا غازی بیك ترخان . اوراس کی بزم ادب . کراچی. انجمن ترقی اردو پاکستان ۱۹۷۰ ص . ۳۶۲ ص.

یکی از تحقیقات مبسوط و دقیق سید حسام‌الدین راشدی دانشمند برجستهٔ پاکستان است. سراسر آن دربارهٔ تأثیر زبان وادب فارسی است درخطه‌ای که از یادبوم‌های زبان دلاویز وشیرین ماست.

رضوی ، سید فرازعلی

مخطوطات انجمن ترقی اردو . (فارسی عربی) . کراچی ، انجمن ترقی اردو . ۱۳۴۶ شمسی. رقعی. ۱۳۲ ص.

درین مجموعه ۹۵۷ نسخهٔ فارسی و تعدادی درحدود دو نسخهٔ عربی معرفی شده است .

الرمانی، ابوالحسن علی بن عیسی

کتاب منازل الحروف . تحقیق و تعلیق رانا محمد نصرالله احسان الهی. لاهور مجمع البحوث العلمیة . ۱۹۷۲

متن عربی است . مؤلف در ۳۸۴ فوت شده است

سانگی، میر عبدالحسین خان

لطائف لطیفی . مشتمل براحوال و آثار حضرت شاه عبداللطیف به سعی نبی بخش خان بلوچ . حیدرآباد سند . ۱۹۶۷ . رقعی. ۲۱۰ ص

سرهندی ، بدرالدین

حضرات القدس . لاهور . محکمهٔ اوقاف پنجاب . ۱۹۷۱ . وزیری. ۴۱۳ ص

متن فارسی است ودرعرفان وذکر عده‌ای از عرفای نقشبندیه و ازآثار قرن یازدهم هجری .

شاملو، حسن‌خان

منشات حسن‌خان شاملو به اهتمام ومقدمهٔ

ریاض‌الاسلام. کراچی. مؤسسهٔ تحقیقات آسیای‌مرکزی وغربی. ۱۹۷۱. وزیری. ۲۲۰+25 ص

منشآت به زبان فارسی است وچاپ آن به‌صورت‌عکس ازروی‌یك‌نسخه‌خطی.

صائب تبریزی

دیوان صائب با اضافهٔ غزلیات به خط ومهرصائب. به مقدمهٔ ممتازحسن. کراچی ۱۹۷۱ چاپ ملکی وزیری. ۷۱۱ ص

صائب تبریزی

دیوان‌صائب به‌خط میرزا صائب به‌مقدمهٔ ممتازحسن - کراچی. ۱۹۷۱. چاپ‌عکسی رقعی. ۱۰۰۵ ص.

چاپ‌دیگری است غیرازآن‌که قبل معرفی‌شد.

الطحاوی، ابی‌جعفر احمدبن محمد

اختلاف‌الفقهاء الجزءالاول. حققه‌وعلق علیه محمد صغیر حسن‌المعصومی. اسلام آباد. ۱۳۹۱. وزیری. ۱۴ه و50 ص

مؤلف این اثردرسال ۳۲۱هجری درگذشته. است پس می‌توان کتاب را تألیف قرن‌چهارم دانست و از متون مهم و اساسی است.

فقیر دهلوی، شمس‌الدین

مثنوی‌واله سلطان. به‌مقدمهٔ ممتازحسن. کراچی-۱۹۷۱. چاپ عکس. ۲۷۴ ص.

فیضی دکنی، ابوالفیض

کلیات فیض. مرتبهٔ ای. دی. ارشد. به نظرثانی سید وزیرالحسن عابدی. جلد اول. لاهور. ادارهٔ تحقیقات پاکستان ۱۹۶۷. وزیری. ۵۶۵ ص.

فیضی‌ازشعرای‌فارسی‌زبان‌هندوستان درقرن دهم هجری است.

قابل‌خان، ابوالفتح

آداب عالمگیری. تألیف صادق مطلبی انبالوی. به‌تصحیح عبدالغفورچواهری. لاهور. ادارهٔ تحقیقات پاکستان. ۱۹۷۱ دوجلد.

متن مکاتبات عصر اورنگ زیب است.

قانع تتوی، سیدمیرعلی‌شیر

مکلی‌نامه، به تصحیح سید حسام‌الدین راشدی، حیدرآباد سند - سندی ادبی بورد. ۱۹۶۷. رقعی. ص

این اثر در باره ناحیهٔ مکلی از حیدرآباد سند درسال۱۱۷۴ تالیف‌شده است.

متن فارسی است فقط در۹۶صفحه و بقیهٔ‌کتاب یعنی ۷۴۳ صفحه حواشی راشدی است درتاریخ ورجال و قبورآن ناحیه.

کنبو، محمدصالح

عمل‌صالح‌الموسوم به شاه جهان‌نامه. ترتیب وتحشیه دکتر غلام یزدانی. ترمیم و تصحیح دکتر وحید قریشی. لاهور. مجلس ترقی ادب. ۱۹۶۸ - ۱۹۷۳. (سه جلد)

کوثر، انعام‌الحق

ارمغان‌کوثر. مقالات فارسی. لاهور. ظفر اقبال. ۱۹۷۳. رقعی. ۱۷۴ ص

مجموعهٔ‌شانزده‌مقالهٔ ادبی‌وتاریخی دربارهٔ ادبیات فارسی وفرهنگ ایرانی است.

لاهوری، آقا یمین خان

تاریخ شعر وسخنوران فارسی در لاهور ازظهور اسلام تا عصرشاه‌جهان . کراچی. ۱۹۷۱. وزیری. ۴۱۵ ص

از کتابهای‌سودمند ومحققانه است.

لاهوری ، آغا یمین

سرمد شهید . لاهور. ادستان . ۱۹۷۳ جیبی . ۱۶۸ ص.

بجز مقدمهٔ خود آقای لاهوری‌پیش لفظ کتاب از ابو الکلام آزادست :

ربــاعیات فارسی سرمد توسط سید نواب‌علی‌صولت لکهنویی‌ترجمه شده .

محمد اسلم

تــاریخ مقالات . لاهور. ندوة المصنفین ۱۹۷۰ . رقعی. ۲۸۷ ص .

محمد شفیع

صنادید سند . به سعی و اهتمام احمد ربانی . لاهــور . [۱۹۷۱] وزیری. ۱۱۵+52 ص

معرفی آثار تاریخی‌سندست.

محمد شفیع

مقالات مولوی محمد شفیع . مرتب احمد ربانی. لاهور. مجلس ترقی‌ادب. ۱۹۶۸ - ۱۹۷۲ . (چهارجلد).

محمد شفیع

یادداشتهای علامه محمدشفیع . جلد اول راجع به تیمور وعهد وی. جمع وترتیب سید وزیر الحسن عابدی . بسعی‌واهتمام احمد ربانی. لاهور. ۱۹۷۰ . وزیری . ۳۳۰ ص .

محمد مقیم بن رحمة‌الله

وقایع سیالکوت به اهتمام محمد عبدالله چغتائی . لاهورکتابخانهٔ نورس. ۱۹۷۲ ۴۰ ص .

منظومه‌ای‌است فارسی‌ازسال ۱۷۰۱ هجری قمری

مفتی حبیب (و) دکتر نسیم

مرقــع ادب . پشاور . ۲ جلـد . ۱۹۶۸ (۸۸ +۱۱۰ ص)

جلد اول خاص نثرست و جلد دوم خاص‌نظم .. مؤلفان استادان‌شعبه‌فارسی دانشگاه پیشاورند و هــر دو از دوستان ایران .

نعمان بن محمدبن‌العراق

کتاب معدن‌الجواهر تــاریخ البصرة والجزائر. تحقیق محمدحمیدالله. اسلام‌آباد مجمع‌البحوث‌الاسلامیة . ۱۹۷۳ . وزیری ۱۶۵ ص

متن به عربی است .

نیاز

تاریخ کنجپوره . به اهتمام محمدباقر لاهور . ادارهٔ تحقیقات پاکستان. ۱۹۷۳ وزیری . ۱۲۵ ص.

متن به‌فارسی‌است دربارهٔ کنجپوره ازناحیهٔ کرنال هند . و در سال ۱۲۳۹ تألیف شده‌است.

تصور نمی‌شود که د۔عبارت «کیفیت خاندان این بود که به قلم نیاز آمدزیاده عاقبت به خیر باد» (ص۷۵) «نیاز» نام مؤلف باشد.

واضح ، مبارك‌الله

تاریخ ارادتخان . به تصحیح‌غلام‌رسول مهر . لاهور. ادارهٔ تحقیقات پاکستان. ۱۹۷۱ . وزیری . ۳۱۹

به فارسی‌است وتألیف‌قرن‌دوازدهم هجری در تاریخ قسمتی‌ازدکن‌وبیجاپور واکبرآباد هند .

هجویری غزنوی،علی‌بن‌عثمان

کشف‌المحجوب . با مقدمهٔ محمد شفیع . به سعی واهتمام احمد ربانی . لاهور [۱۹۷۱] وزیری ۴۸۱ ص

درصفحهٔ عنوان گفته‌شده که ازروی قدیم‌ترین نسخه به خط‌خواجه‌بهاءالدین زکریا ملتانی چاپ شده است

همدانی ، شاه علی(میرعلی)

کتاب‌الفتوه . تحقیق دکتر محمد ریاض لاهور . محکمهٔ اوقاف . پنجاب.[۱۹۷۲] جیبی ۸۷ ص

Abdul - Aziz, Sh.

The Imperial Library of the Muguls,ed .by A ShakoorAhsan Lahore,Panjab University, 1967. 62 p

Biruni

Alheruni's Indica. Abridged and anotated by Ahmad Hasan Dani. Islamabad, 1973. 244 p.

ترجمه وتلخیص کتاب‌الهند بیرونی است .

Dan, Abmad Hasan

Peshawar. Historic City of the Frontier. Peshawor , 1969 . 253 p.

Fakhr al - dîn Razi

Ilm al _ Akhlaq . English translation of his kitab al- Nafs wa'l - Ruhwa sharh Quwahuma, with introduction and commentary by Saghir Hasan Masumi. Islamabad, 1970 334 p.

Hamarneh, Sami

Al- Biruni's Book on Pharmacy and Materia Medica Introduction, Commentary and Evaluation Karachi, 1973. 152p

Karachi, National Museum

Persian Manuscripts Prepared by Mohammad Ashraf . Karachi , 2 vol 1971-1972

درجلداول۳۱۶ ودرجلددوم۳۶۲ نسخه معرفی شده است .

Nasim. K . B .

The Life and works of Hakim Auhad- ud- din Anwari. Lahore, University of the Pahjab . 1967 379 p.

تحقیقی است مبسوط ومفید دربارهٔ شاعر قصیده سرای مشهورحکیم انوری.

Quraishi, Waheed

Oriental Stu dies. The Indian Persan and other Essays. Lahore, 1969. 128 p.

اسناد
ومدارک
قدیم

اسنادی از صفیعلیشاه وظهیرالدوله

درین صفحات دودسته سند ازصفی علیشاه اصفهانی و ظهیرالدولهٔ قاجار (صفاعلی) چاپ می‌شود. دستهٔ اول اسنادی است که از جناب آقای عبدالله انتظام گرفته شد و چون خواناست و نسخهٔ اصل بدرج عکس آنها مبادرت می‌شود

دستهٔ دوم دوسندست که دوست عزیزم آقای مسیح ذبیحی در گرگان به دست آورده و از روی آنها (که خود سواد بوده) سواد برداشته‌اند. متأسفانه اصل آنها دردست نیست و با وجود این چون فعلا مفید فایده برای تحقیق خواهد بود به چاپ آنها مبادرت می‌شود

از آنجا که بقای دنیا عین فنا و فنا عین بقا بود و جزء هویت اولیا را
فنا جاذب و بعالم اتصال و بقا جالب است در روز چهارشنبه بیست و چهارم شهر ذیقعدة
الحرام ۱۳۱۶ حضرت مستطاب قطب الاقطاب ولی کامل واصل صفیعلیشاه قدس سره
این عالم ناسوت را وداع و بعالم لاهوت عزیمت و ارتفاع و جسد خاکی را بخاک
تسلیم و روح پاک تابناک را بعالم حقیقی قدس تقدیم فرمودند و از آنجا که همه وقت
ادامه الهام شامل ایشان بر تمام اخوان صفا و فقرا واجب و منحرف از آن خاسر و نا امید
این فقیر حقیر برحسب تکلیف حنیف اطاعت امر آن وجود مقدس شریف اطلاع جمله
فقرا را از این واقعه عظمی و داهیه کبری لازم شمرده بآنجناب تعزیه و تسلیت عرض
مینماید و علاوه بر فرمایشات شفاهی که متضمن الهامات الهیه بود عرض طول
داده قدم برحله اختصار میگذارد و صورت دستخط قدس نمط قدوسی نسخ مبارک را
ذیلا مینگارد و امیدوار است که انفاس قدسیه و ادامه الهیه ایشان توفیق عزم
و ارادت نسبت بتمام اخوان طریقت و حقیقت عطا فرماید آمین

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و در جائی چون فرزند با جان طریقت همیونی
علیجان ظهیرالدوله با خلاق و اوصاف اهل فقر و تصوف آراسته است بخلافت
ارشاد معین نمودم برقرار داشتم که اعمال و اوراد سلسله را با اخلاق حمیده سلسله ببرد و
همراهی کند و طالبین سلسله را باذکار و اوراد قلبی و قالبی دستگیری نماید و احیای
مجلس نیاز و سفره را از قلیه برارند رسومات دیگر را ازیاد [illegible] ام
خداوند توفیق ذکر دوام و فکر مدام بهمه عنایت فرماید بتاریخ [illegible] صفیعلی [illegible]

توضیح دیگر دستخطهای که از فقیر داشتند و نوشته دارند بعد از انتقال فقیر
از شاه صورت باید از معظم الیه مجاز شوند و الا [illegible]

هو

سواد پندنامهٔ حضرت پیر روحی‌فداه که در شهر رمضان‌المبارك سنه ۱۳۲۱ شرف نگارش یافته است.

فقرا و اخوان هرجا باید بزرگ و رئیس بلد خودرا معظم و محترم دارند. رئیس هم باید ازقول وفعلی که باعث سردی وکسالت مکلفین می‌شود احتیاط کند. درهمه وقت‌ازاعمال‌قبیح‌ونامشروع درمقام ترك‌وتوبه‌باشندوخدارا حاضردانند، یعنی حاضر باشندکه حاضراست‌ودرهرآنی ازآفات ومهلکات‌ظاهر وباطن پناه بشاه ولایت برند. وقت سحرحتی‌الامکان فقرا اگر مانعی ندارند بیدار باشند بلکه اگر بشود ازثلث آخرشب تاصبح اقلاً بین‌الطلوعین خواب نباشند وبذکرجلی ویا خفی ویا قرآن مشغول باشند. همیشه باطهارت ولباس پاك باشند و ازخواندن اوراد موظفهٔ خود غفلت نکنند. زبانرا از لغو ودروغ بی‌باعث وتهمت وغیبت نگاه دارند واگر گرسنه وبرهنه‌ای از اهل‌طریقت باشد برهمه تکلیف است‌که اگرچه به نیم نانی باشد باوبرسانند وغفلت نکنند. در خانه با اهل وعیال خود بدخلقی وخشونت نکنند وهرچیزی‌که ممکن باشداز اهل بیت خود دریغ نکنند. درحفظ اسرار وامانات وستر عیوب یکدیگر بکوشند و ازهم احترام‌کنند. ضعفای قوم را تحقیر ننمایند و بعیادت و تشییع یکدیگر بروند. اگر بجهت یکنفر گرفتاری پیدا شود همه اتفاق‌کنند و دست‌از هرکاری بکشند تا رفع گرفتاری برادرخودشان را نکنندکه این بمنزلهٔ جهاد است وبرهمه لازم است. مجادله ومباحثه درهیچ مطلبی باهم نکنندکه موجب رنجش‌است. اگر دونفر باهم‌کدورت‌کنند پیش سائرین اظهار شکایت از یك‌دیگر نکنند وبر دیگران است‌که مابین آنها را اصلاح‌کنند مزاح و شوخی با هم‌کمتر کنند وهمدیگررا بکلامی وانزنند اگرچه سخیف وباطل باشد جز به ملایمت. نه‌درخلوت نه درجمع بیکدیگر تمسخر ننمایندکه درانظارسبك وبیقدر شوند و ازهم دلتنگ گردند. درادای امانت دوست و دشمن‌کوتاهی نکنندکه برای‌نوع وهن عظیم‌است. بامنکرومخالف ومنافق‌مخالطه نکنند مگر بضرورت وصحبت مذهبی‌ندارندکه نزاع شود واسباب حفتی‌فراهم‌آید. کسی راباید‌دعوت کردکه نفاقوانکارش معلوم‌نباشد. وقتی‌معلوم شد دوری صروراست. بارزحمت خودرا برشانه‌هم نگذارندکه باعث بعدقلوب ازیکدیگر شود. درمجالس از اندوه وپریشانی خود صحبت ندارندکه ثمری به‌جز خفت وافسردگی دیگران ندارد. خلف وعده وخلاف عهد باهم نکنند. اگرازکسی‌خلافی بظهوررسد بدل نگیرند واغماض‌کنند. بعلمای شریعت توهین روانداند بلکه اظهارمودت‌کنند
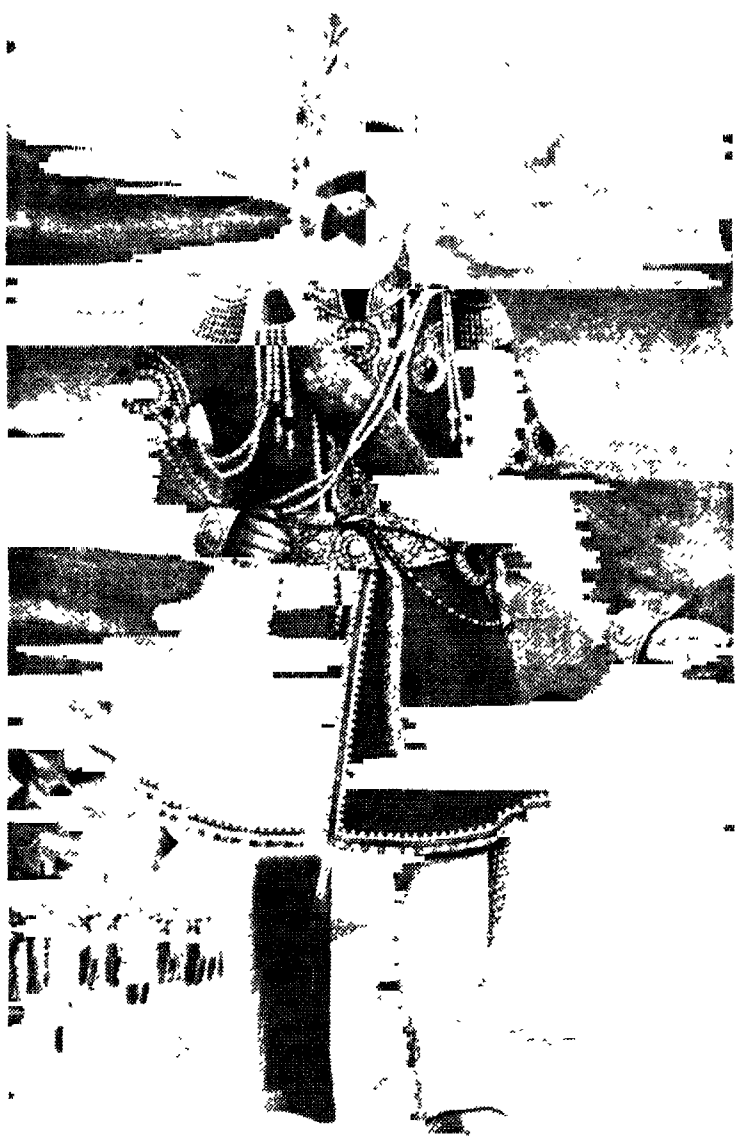
محمد شاه قاجار ـ کار محمد حسن افشار

یکی از تماشیهای

(که مغز را پوست باید ومتن رالباس) . مفسد وخائن معلوم‌الحال را بمحالس خود راه بدهند. اگر یکی ازخودشان را بیکار ببیند البته اورا بکاری وکسبی محبوردارند. بهایت فخر فقرا آنست که ار دسترنج وزحمت خود معاش کنند (نه اینکه دست کندکفچه بهر لقمهٔ آش) مگر به حضرت مولی‌الموالی ارواح - الفقرا له‌الفداه با حلافت وسلطنت باطنی وظاهری برای یهودیان مردوری‌می- فرمودند . حوابها وفرزندان حودرا درصورت امکان زود زن بدهند و به کسب بگذارندکه بهرزگی‌وپریشانی بیفتند. اغلب اوقات باهم مجتمع باشند ودرکوچه وبازار ومحالس عام باهم نروندکه مردم آنها را متفق ومجتمع نبینند . زیاده خنده وشوخی نکنندکه کم قدر شوند آهسته وآرام سحن بگویند مگر ضرورت. ار بازار چیز نسیه تامکن باشد نبرندواگر ناچارشوند زودتر تدارک کنند. همیشه سخن بر وفق عقل وشرع گویند تامحدول ومملول نگردند وشاکی نشوند ودر حلقت حود نیفزایندوآنچه هستند همانرا بنمایند (یعنی ظاهرسازنباشند) . چون ظاهرشان را بگردانند باطنشان نگردد. درخلوت‌وحلوت سخنی‌برخلاف نظم فلك نگویند . درهردم وهر قدم توفیق درویش را از درگاه حدا و مولــی استدعاکنند.

عهدنامه بنی فیرضه (؟) مازندران باحضرت مستطاب اشرف

ملترم میشود حناب مستطاب ملاذالاسلام شریعتمدارعالی آقا شیخ محمد حسن‌کبیردامت برکاته براینکه از این تاریخ بعد موافق تکالیف معینه‌که از حکومت برای ایشان معین می‌شود رفتار‌نمایند واواین‌است: طلاق وعقد ونماز میت، عدم‌ترافع، نوشتن‌سجلات اقادیر، تاریخ وتمرفه بتصنیف وتألیف به شرط امکان‌قبول‌تولیت وقف‌درصورت رضای واقف، موعظه، نمازحماعت، ترویج‌دین‌و دعای دولت . هرگاه بعدها تحلف ازاین تکالیف نمایند یا دخالت درامری‌کند برحسب امر قدرقدرقضامهابت اقدس اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه ظل‌الله روحنا فداه تحت‌الحفظ بطهران فرستاده شوند. بتاریخ ۷شهررجب۱۳۲۰

***

دعاگوی بی‌ریا غیر از دعاگوئی دولت مقصودی ندارد ــ محمدحسن ــ بن صفرعلی

***

افسوس که درخدمت دولت قویشوکت خلدالله ملکه شرمنده ومنفعل شدیم و نهایت تشکر را از مرحمت وعطوفت حضرت مستطاب اجل اکرم اسعد افخم اعظم آقای ظهیرالدوله دامت شوکته داریم وامیدوارم که حناب شیخ ازقرارداد خود تحلف نکنند، بتاریخ ۷ شهررحب ۱۳۲۰ بحرالعلوم (محل مهر)

***

این التزام نامچهٔ حناب مستطاب شیخ کبیر است . عموم دعاگویان با کمال خحلت معذرت می‌حواهیم وامید عفو داریـم انشاءالله بمدلول این عمل خواهد شد. محمدبن حسن (مهر علامه)

امضای حناب مستطاب آقای آقا سیدصادق سلمه‌الله

حط وحتم دیل ورقه ارجناب شیح کبیراست. ازملتزمات معدودکه بخط خود ملترم گردیده‌است تحلف نخواهد داشت. لکن استعذاراً عرضه می‌داریم‌یا من طهرالحمیل استر قبایح اعمالنا بفضلك. صادقالموسوی

امضای حناب مستطاب آقای آقا محمدعلی‌پسر حجةالاسلام مرحوم طاب‌ثراه

فرمان محمد شاه برای معمار باشی دربار

این فرمان اخیراً به توسط سازمان اسنادملی ایران خریداری شده است واز لحاظ تاریخ تهران واحتوا براسامی عده‌ای ازاصناف که در دربار منصب داشته‌اند واجد اهمیت است.

. . . آنکه چون عالیجاه مجدت و نجدت پناه فراست و فطانت دستگاه اخلاص وارادت آگاه مقرب الحضرة العلیه **عبدالله خان معمار باشی** در بدایت امر واوایل حال در دربار خاقان مرحوم مغفور طاب ثراه وجعل الجنة مثواه مصدر خدمات بوده ودرسلك نقاشان نقاشخانهٔ همایون سلطانی به‌اقتضای قابلیت ذاتی واستعداد جبلی نوعی تربیت یافت که در اندك مدت وحید عصر و سرآمد اقران وامثال آمد، به‌حکم این لیاقت و قابلیت وبرحسب امرهمایون سلطانی درنقاشخانهٔ اقدس به‌لقب باشیگری ملقب وبه خطاب خانی مخاطب گردید و چندگاه که در صنایع مزبوره اهتمامات موفوره ومساعی مشکوره به ظهور رسانیده محاسن کاردانی و استادی او در نقاشی و طراحی بیوتات معاینه و مشهود شد به منصب باشیگری معماران وپیشه وران و سایر ارباب حرف و صنایع بیوتات خاصه سرافرازی یافت تا اکنون که بدو طلوع دولت سرکار اقدس همایون ماست درآستان دولت علیه مصدرخدمات کلیه گردید

مانیز نظر به‌مراتب شایستگی عالیجاه مشارالیه اورا مشمول عواطف خسروانه وعنایت بیکرانهٔ شاهنشاهی فرموده درهذه السنهٔ یونت ئیل سعادت

دلیل‌مناصب‌مز بوره را کمافی‌السابق برعالحاه مشارالیه‌مخصوص‌ومفوض فرمودیم‌که در نهایت اطمینان ودلگرمی به‌تعمیر عمارات خارج شهر ار قصر قاجار وامامزاده قاسم وقلهک وارغوانیه ونگارستان [و] دلگشا و لاله‌زار وبهارستان وباغات وعمارات داحل شهر وخانهای صبطی‌محلات دارالخلافه مشغول بوده حسن دقت حودرا ظاهرسارد.

مقرر آنکه افراد وآحاد و اشراف و اعیان نقاشان و معماران و مهندسان‌ومیناکاران‌ونحاران وححاران وفحاران وشیشه‌بران وحدادان وسرایداران‌وباغبانان‌ومقنیان وشماعان‌عالیجاه مشارالیه‌را کمافی‌السابق باشی بالاستقلال خود دانسته ار سخن و صوابدید او تجاوز ننمایند عالیجاهان مجدت همراهان مقربوالخاقان مستوفیان عظام و عالیجاهان کتاب دفاتر حلود شرح منشور همایون مبارك را ثبت نمایند ودرعهده شناسند، تحریرا فی‌شهر ذیقعدةالحرا[م] ۵ [۱۲۵] (بامهر محمد شاه غازی).

محمد شاه قاج

از محمد حسن افش

اخیراً درحراج بین‌الملـ
آثار هنری درکپنهاك يك‌تا
نفیس صورت محمد شاه قاجا
هزاردلار ارزشیابی شده‌بود و
دلار به فروش رسید .

تابلوی‌مربور‌باندازه ۲۰
واثـر محمد حسن افشار اسـ
شاه قاجار درلباس قرمزرنگ
جواهر دوزی شده درحالی‌که دست چپ خود را بر روی توپی گذار
می‌شود و برسینه او مدالی با تصویر فتحعلی شاه نقاشی شده است در
محمد شاه چادرها و افسران نظامی با اونیفودم سرباران ناپلئون فرا
امضاء تابلو « رقم‌کمترین محمدحسن افشار سنه ۱۳۵۵ » بوضوح د

این تابلو سالها درآپارتمان‌کوچکی درکپنهاك بردیوار آویز
می‌گویند صاحب آن حتی زمانی حاضربوده آنرا به سیصد دلار بفر
وکسی آنرا نمیخرید .

پس‌از مرگ صاحب تابلو وراث او تابلوی مربور را به محل
آثارهنری بردند و درآنجا متخصصین آثارهنری آنرابه حداکثر
دلار ارزشیابی نمودند . درروز حراج رقابت دو خریدارکه هردو
بودند قیمت تابلو را درمدتی‌کمتر از یکربع ساعت از چهارهزار د
هزاردلار رسانید وتابلوتوسط Jusefh Soustiel عتیقه‌فروش پاریسی
گردید . روزنامه های دانمارك ازین واقعه که درعالم حراج های
بی سابقه است باتعجب وحیرت یادکردند .

(ف .

مهر عبدالرشید دیلمی

درنسخه‌ای از جامع‌التواریخ رشیدی متعلق به اوائل قرن نهم هجری که اخیراً کتابخانهٔ مرکزی ومرکز اسناد دانشگاه تهران خریداری کرده مهری از عبدالرشید دیلمی خطاط مشهور وجود دارد.
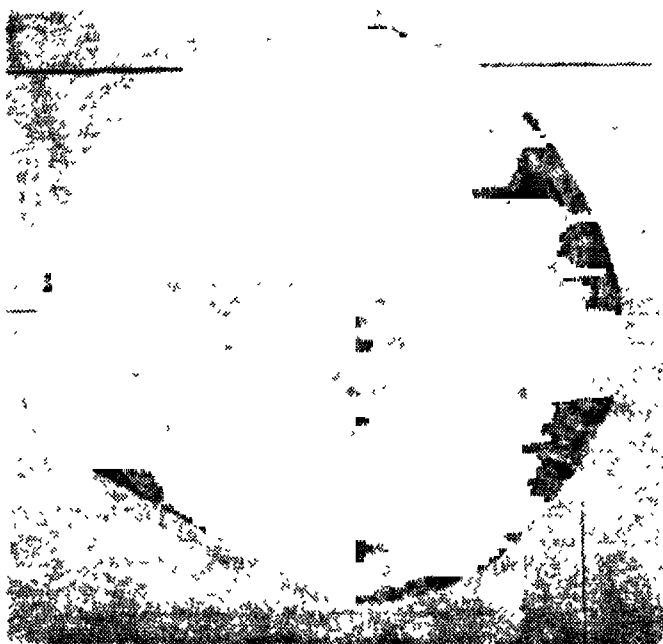
شرح بقیه عکسهای این شماره در ذیل هرعکس گفته شده است

هنر معرق گچی

جلد اول خطابه‌های سومین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی را خواندم ، یکی از خطابه‌های بدیع ومحققانهٔ آن خطابهٔ سید محمدتقی مصطفوی است دربارهٔ هنر معرق گچی در چند بنای تاریخی ایران (ص ۱۵۱) که از خواندن آن فایده‌ها برگرفتم ، اما چون این هنر منسوخ شده اجازه دهید طرز ساختن آن را برایشان بگویم وسپس برای تکمیل آن مقاله یکی از عالیترین نمونه‌های آنرا که از دورهٔ صفوی است معرفی نمایم، اگرچه بواسطهٔ بیذوقی و عامی بودن عده‌ای به خاك ریخته شد و یا زیر گچ اندود رفت .

باری، گچبری معرق که منهم این اصطلاح را بهتر ومناسبتر ازاصطلاح «گچبری الوان» رایج گچ بران شیراز می‌دانم چنین می‌سازند که در اول گـچ رنگی را باریختن گچ درمخلوط آب ونیل ویا آب ولاجورد ویا آب وشنجرف گچهای رنگین آبی و نارنجی درست می‌نمایند . بعد باگچ آبی زمینهٔ تابلو راگچ اندود می‌کنند وآنرا می‌گذارند تاخوب خشك شود. سپس یك‌لای‌دیگر ازگچ سفید روی آن می‌کشند ، وپیش ازآنکه خشك شودکاغذ گرده گیری[1] بر روی آن میگذارند وبا زدن کیسه وگرده بر آن گرده‌ای ازآن بر می‌دارند ، حال گچبران بایدباکارد وکاردك نقاشی یاکتیبه راازمیان گچهای اضافی بیرون بیاورند بطوری که کتیبه یانقاشی باظرافت وهمواری برزمینهٔ آبی نمودار شود. این‌هم که خشك شد دراین زمینهٔ تابلو وگچبری ها با پرگار دایره هائی رسم می‌کنندکه بعد ازآنها بتوانند پیچکهائی بسازند ، وبرای این کار لبهٔ دایـره

۱- برای گچبری کردن در اول طرح دلخواه را روی کاغذ رسم می‌کنند و سپس خطوط اطراف آن طرحها را سرتاسر سوزن میزنند ، بعد آنرا روی دیوار مرطوب می‌چسبانند و باکیسه‌ای که گردهٔ ذغال در آن است برروی خطوط سوراخ شده میزنند ، گرده های ذغال در سوراخها می‌نشیند بطوری که وقتی کاغذ را از دیوار بردارند کپیه‌ای ازآن طرح بدیوار بماند . این عمل را گچبران « گرده ـ گیری» یا «گرده‌برداری» نامند وآن کاغذ را «کاغذگرده گیری».

ها را به پهنی پنج وشش سانتیمتر با گچ نارنجی گچکاری دستك بزیر می‌نمایند[۲] وپیش از اینکه خشك شود دوباره باپرگار روی آنها دایره‌هائی متحدالمرکز می‌زنند که فواصل بین آنها یك دو سانتیمتر بیشتر نیست و بعد اطراف آنهارا می‌تراشند تااز آنها حلقه‌های نازك وهمواری‌چون شاخه‌های پیچ درپیچ‌سازند. دراین بین استادکار که غالباً ازخطاطی و نقاشی بهـره‌مند است باگـچ کشته و کاردك‌سر گرم پرداخت وتراش یاگل وبرگ اندازی می‌شود

اما ساده‌تر از آن گچبری دورنگ است که زمینه را به گچ آبی یا شنجرفی اندود میکنند و سپس باگچ سفید روی آنـرا گچبری می‌نمایند . اگر درحمام باشد زمینه را ازآهك می‌کنند که رنگ مخصوصی دارد معروف به آهکی و گچ بری روی آن را غالباً باگچ قرمز میکنند .

*

حال که شرح ساختن گچبری معرق‌حتام گرفت می‌پردازیم به توصیف آن معرقی گچی که از دورهٔ صفوی است . سه‌سال پیش آقای سبحانی که خود یکی از استادان زبردست گچ بری است بمن گفتند چندی قبل آینه‌کاری های سقف ورواق سید علاءالدین حسین را برای تعمیر برداشتند اما در زیـر آن گچبری های الوان پیدا شده که ازکاسهٔ چینی ظریفتر است واردستهٔ گل زیباتر ، ولی چه حیف که ازسر نادانی دارند آنرا می‌رنبانند : وعجب این که ادارهٔ باستانشناسی هم قدر وقیمت آنها را نمی‌شناسد. بتأثیر کلام ایشان من بزیارت وتماشای آنجا رفتم ، درآستانهٔ ورودی چشمم به گچبریهائی افتاد که ازهر عروس زیباتر بود اگر عکسی ازآن‌داشتم و تقدیم حضورتان می‌کردم حتماً میگفتید : عکسی‌است ازقالیهای نفیس وگرابهای عباسی واین عکس دیوارگچی نیست ؟ ومن می - گفتم قالی نگوئید ومخمل بگوئید ، مخملی که ازگـچ بافته‌اند و ساخته‌اند ، مخملی که ازدیدنش نفس درسینه حبس می‌شود وبیننده ساعتها درشـط تماشایش غرق ، راستی که رحمت حق برروان بانی وسازنده‌اش باد .

اما هرچند این گوهر یکـدانه درچشم هنردوستان وهنرشناسان خـوش درخشید ولی درنزد بی هنران کمتر ازحشتی‌جلوه نمود. دم‌بر نیاوردند تاآنها را رنبانیدند ویا بزیر گچ اندود گرفتند .

کرامت رعناحسینی (شیراز)

۲- اگر گچبری دردوسطح مختلف یکی صحیح ویکری‌نازك گچ اندودنماید آنکه نازك است دستك بزیر گویند چون بنظرمیرسدکه درزیر واقع شده.

تاریخ مذهبی قم

عطف برمقالهٔ آقای جواد ذوالمجد ازنقدکتاب تاریخ مذهبی قم اثر آقای علی اصغر فقیهی (راهنمای کتاب ، ش ۱۰ ـ ۱۲ سال شانزدهم) باتشکر از حسن نظر نویسندهٔ محترم نسبت باین بنده ـ به حکم مطالعهٔ ناچیزی که دربارهٔ قم داشته‌ام واز این نظر شاید حقی مختصر در اظهار نظرپیرامون آثار مربوط بتاریخ این شهر دارا باشم توضیح نکتهٔ زیر را بی مورد نمی‌دانم .

دوست ارجمند ما آقای فقیهی با تألیف این اثرمفید نکاتی را در مورد عقائد وشعائر مذهبی مردم قم ضبط نموده‌اند که باگذشتگان چندده‌سال دیگر به طورکامل ناشناخته می‌ماند و ازمیان میرفت . کتاب ایشان ازاین نظر گذشته ازتحقیقات متنی که‌پیرامون جهات کلی مذهبی شیعه ازیکسو وجنبه‌های‌عمومی تاریخ قم ازسویی دیگر دارند ـ اثری ارزنده و برای‌کسانی‌که در زمینه های تاریخ محلی وفرهنگ عامه ومانندآن مطالعه می‌کنند بسیارمغتنم است .

امید است مجلد دوم و دیگر مجلدات این تاریخ هر چه زودتر نگارش ونشریابد و دردسترس علاقمندان قرارگیرد . *

حسین مدرسی طباطبائی

خلاصة‌البیان

درمجلهٔ راهنمای کتاب شماره های ۱۰-۱۱-۱۲ موضوعی زیر عنوان کتاب خلاصة‌البیان تألیف شادروان میرزاآقاخان‌کرمانی‌چاپ شده‌است. اینك برای روشن شدن مطلب یادآور میشود که‌کتاب خلاصة البیان همان‌کتاب هشت بهشت میباشد وچون درمورد دستورات و عقاید باب مطالبی را شرح میدهد در اذهـان بعضی به خلاصة‌البیان تعبیر شده است. با توجه بقسمتهای آخرکتاب معلوم میشودکـه اشارات و شکایات میرزا حسینعلی بها بهمین مطالب باشد .

(ع . ق.)

---

* همین روزها توضیح مبسوطی هم ازمؤلف دانشمندآقای فقیهی رسیده است که‌درشمارهٔ ۱ ـ ۲ چاپ خواهد شد.

گوبینو

. . . مقالات دربارهٔ گوبینوراخواندم. حق‌مطلب راکاملاً اداکرده‌اند.
این اولین باراست‌که دربارهٔ این‌آدم معحون صفت بزبان فارسی بااینهمه‌تفصیل گفتار جامعی بعمل آمـده است و لابد اگر روز رستاخیز چشمش به نویسنده بیفتد دست او را درراه سپاسگزاری فشاری سخت خواهد داد . البته میدانم که دولت فرانسه دربارهٔ این مرد نامهربانی روا داشته است. ولی خوداوهم‌از کشور وملت ودولت فرانسه دل‌خوشی نداشته وزیاد ایراد به‌آنهاوارد میساخته است. خودتان خوب می‌دانیدکه مردم دنیا ازایرادخوششان نمی‌آید وگوبینو ایرادگیر وناراضی و ازخودراضی بارآمده‌بود. درهرصورت داستانهای‌آسیائی او و بخصوص داستانهای مربوط بایران و «رقاصهٔ شماخی» که مـورد توجـه است واقعاً شاهکاراست وتقریباً با(سرگذشت حاجی بابای‌اصفهانی)ازنظر طنز ونکته سنجی و observation تقریباً دریك سطح قرار میگیرد . اقدام مهندس ناطق درمعرفی او درواقع یك‌نوع سپاسگزاری ازعلاقهٔ خاصی‌است‌که این مرد بمملکت‌ما وادبیات ما وچیزهای خوب ومطبوع ما داشته‌است.

سید محمدعلی جمال‌زاده

دویر ـ دبیر*

آقای مدیر

درشمارهٔ تیرماه ۴۷ راهنمای کتاب (۴ر ازسال یازدهم) آقای دانش‌پژوه سؤالی داشتند درموردکلمهٔ «دبیر» که راغب‌اصفهانی‌آنرا مخفف(دوبیر) دانسته است وبنابراین باید آنرا دبیر خواند نه دبیر . . .
. . . می‌افزایدکه صابی نیز در الهفوات‌النادرة (ص ۳۰۱ س ۸ و ص ۳۰۲ س ۴) ازشخصی‌بنام ابوالحسین محمدبن احمد رازی معروف به (کوردویر) یادکرده ، و «دویر» را به عربی (کاتب) معنی‌کـرده است‌که معلـوم میدارد دبیر را باضم دال می‌خوانده‌اند .

حسین مدرسی طباطبائی

* ـ ازنامه‌های قدیم‌است‌که چاپ آن تاکنون به‌عهدهٔ تعویق افتاده .

کتابنامهٔ کتابداری

ضمن تشکر ازمعرفی کتابنامهٔ کتابداری درمجلهٔ « راهنمای کتاب » (جلد شانزدهم، ص۷۹۸) چند نکته را به‌اطلاعتان می‌رسانم

۱ ـ تعداد آثـار معرفی شده ۳۱۹ است نه ۳۱۷ (به صفحهٔ ۱۲۲ کتاب مربورمراجعه شود).

۲ ـ آثار معرفی شده‌نه تنها شامل کتاب بلکه نشریـهٔ ادواری نیز هست (مقدمهٔ کتاب).

۳ـ فقط ۲۳۴عدداز این آثار نشرشده‌اند و باقی پایان‌نامه‌های فارغ‌التحصیلان رشتهٔ کتابداری‌دانشگاه تهران‌است (فهرست مندرجات).

۴ ـ این‌کار محدودیت جغرافیائی و زبـانی نداشته است : آثاری‌کـه به زبان فارسی در خارج از ایران ویا بزبان خارجی وتوسط ایرانیان نگاشته شده در آن ذکرگردیده است (مقدمـهٔ‌کتاب). والبته شما خود بهتر می‌دانیدکـه از ویژگیهای نقد خوب سازندگی آن است به‌گونه‌ئی وبه دومنظور :

۱ـ آشنا ساختن خواننده با اثر.

۲ـ آشنا ساختن نویسندهٔ اثر باکم وکاست‌کارخویش.

ودراین‌نقد خاص هیچیك ازاین دوبرآورده نشده‌که به ابهام مطلب نیز افزوده‌گردیده است . ممنون خواهم شد اگرمنقد محترم به قول خود درمورد تماس «شفاهی» ویاکتبی عمل‌نموده ومرا به اشکالات‌کارم واقف سازند .

گستاخی مرا برمن ببخشید ، زیراکه حیفم‌آمد دراین نشریهٔ خوب‌که شما سرپرستی‌آن‌را برعهده دارید چنین با دقت ـ دراین‌موردخاص ـ مراعات نمی‌دقتی‌شود .

شیرین تعاونی

راهنمای کتاب : پس ازاینکه این نامه رسید، چون درخواست‌کرده بودندکه شفاهاً یـاکتباً اشکالات کتابشان گفته شود شرحی به تفصیل فراهم شد تا درج شود .

اماچون‌رسم‌مجله‌معمولاً بر آن‌است که‌درقبال‌این نوع‌احتجاجات«خاموش» بماند لذاقسمتی‌ازجواب راکتباً (نه شفاهاً) به مؤلف محترم و مرکز خدمات کتابداری‌که ناشر اثرست‌میفرستد تا درصورتی کـه میل‌داشتند پس از قرائت تمام‌آن نوشته‌را برای چاپ به‌این مجله بفرستندوبااجازهٔ خودشان‌چاپ شود.

درمورد دفاعیهٔ مذکوردرفوق، ازلحاظ حفظ‌ادب‌نسبت به نویسندهٔمحترم،

بهترهمان شد که حواب‌اصلی به‌صورت‌نامه ارسال گردید،ولی برای آنکه د
خوانندگان‌ازتوضیحات «حق حانبانه» مشوب نشود مختصراً توضیح می‌دهد
باا‌ظهارتشکرازدقتی که نسبت به« بی‌دقتی»محله‌فرموده‌اندتأکید می ک
کـه درست فرموده‌اند ، زیرا وقتی عدد ۳۱۷ درچاپ به صورت ۳۱۹ درآ
طبعاً حکایتی است از بی‌دقتی در غلط‌گیری . در مورد ایراد دوم چون ایش
علم‌کتابداری خوانده وتعریف کتاب به طور مطلق را خوب می‌دانند بعید
که بگویند درین‌کتابنامه ازسه چهارنشریهٔ ادواری‌هم نام رفته! زیرا هما‌ط
که‌کتابنامه را خودتان بـه معنی فهرستی حاوی‌کتاب و نشریـهٔ ادواری احت
کرده‌اید ودرموردکتابخانه‌هم‌کسی‌نمی‌گوید« کتاب‌ونشریات ادواری‌خانه» (
پس‌درمقام‌بحث کلی‌همیشه‌مراداز کتاب، اثرست‌نه کتاب‌به‌معنی‌اخص‌لغوی. توص
سوم هم گرهی‌را نمی‌گشاید. « نشر» یعنی هرعملی‌که اثری را در احتیارع
قراردهد ، خواه به صورت چاپ یا پلی‌کپی ویا ژلاتینی و حتی محفی ودس
نویس باشد . اگرشما اثری را در چند نسخه به دست بنویسید وبرای استف
پخش‌کنید آن اثرنشر نشده است !
درموردنکتهٔ چهارم چون موضوع مرتبط است به اشکالات‌فنی‌کتاب،،
را بخواندن‌نامه‌ای‌که دریافت‌می‌کنید دعوت می‌کند وخوانندگان‌محله‌رااز
بحث برکنار نگاه می‌دارد .

« تقویم پارنیه »

این یادداشت را آقای محمد حسن رحالی زفره‌ای چهار سال قبل برای درج ارسال‌کرده بودند. چون امسال نمایشگاه‌تقویم پارینه در دانشگاه تهران برگذارشد درج آن مناسب افتاد

باپیشرفت زمان‌وعلوم‌جدیدازارزش‌تقویم‌رقومی‌کاسته شده‌است، امانب
فراموش‌کردکه درقرون‌گذشته تقویم درزندگی مردم اثر زیادی داشته اس
عقد ، ازدواج ، مسافرت ، خیاطی ، کودك بـه‌گهـواره نهادن . حجام
خون‌گرفتن ، کندن‌کاریزوقنات ، نجاری . آهنگری ، زراعت‌وتخم افشا
و . . . با ساعت سعد ونحس (وبهتربگویم باساعت سعد) تقویم‌انجام‌می‌گر
دراینجا نمیخواهم بگویم داشتن عقیده به ساعت سعد ونحس تقویم خ
بوده یا بد بلکه می‌خواهم درباره تقویم مطلبی نوشته شود . و اگر در

مخالفت با تقویم باشد خاطره‌ای دارم از موقعی کـه درآبـادی ـ بن ـ از دهات چهارمحال بسمت آموزگاری مشغول بودم وچندین بار ازپیران و ریش سفیدان همان آبادی شنیدم‌که شخصی از مردم این روستا ساعت سعد ونـحس تقویـم را درشروع کاری ازمیرزا حبیب‌الله نبی منخلص بـه دستان پرسیده . میرزا حبیب‌الله ازطرزفکر مردم آزرده خاطرگشته و از موطن خود ـبن‌ـ و حتی ایران دل‌کنده .

در ادوارگوناگون تاریخ اسلام و ایران تقویم های خطی نوشته شده . قدیم‌ترین تقویم خطی‌که اکنون موحود است مورخ سال یکهـزار و یکصد و بیست‌و نه (۱۱۲۹) قمری است‌که به‌نام شاه سلطانحسین صفوی نوشته شده ودر کتابخانهٔ ملك موحوداست. شاید تقویمهای خطی کهنتری درآینده‌شناخته‌شود. درفهرست کتابخانه‌ها ومخصوصاً فهرست کتابخانهٔ مجلس و مرکزی دانشگاه ازتقویم های خطی زیادی یادشده‌که هرکدام متعلق بسالی است، ولی بهرحال تاریخ آن بعداز ۱۱۲۹ قمری است .

***

منطور ما در این حا فقط تقویمهای رقمی و فارسی (= خشتی) است و آنچه بچاپ رسیده و ازتقویمهای رومیزی ، دیواری ، جیبی‌که فقط روز شمار است بحثی نداریم .

بدرستی معلوم نیست ازچه سالی و هرسالـی چندتقویم (که هرکدام از یك منجم است) استخراج وچاپ شده وشماره‌های مرتب آنها دردسترس نیست ولی ازقرائنی‌که سید حلال‌الدین طهرانی درتقویم ۱۳۰۳ شمسی نوشته وعین عبارت او چنین است .

(. . . هفتادسال است‌که ازعمر تقویم میگذرد) بنابراین نخستین‌تقویم چاپ شده بسال یکهزار ودویست وسی وسه (۱۲۳۳) وتقریباً ۱۱۶ سال است که ازعمر تقویم‌چاپ شده میگذرد.

شعر مشهور :

بروزن‌کن ای‌خواجه‌هر نوبهار — کـه تقویم پارینه ناید به کار

مدنظر خریداران وعلاقمندان تقویم بوده وهرکس‌تقویمی خریده بعداز پایان سال به عطار سرکوچه بخشیده وخودرا از داشتن آن راحت‌کرده .

ازآغازچاپ تقویم تاکنون هرسالی دو یا چندتقویم (که هرکدام ازیك منجم‌است . وگاهی از هرمنجم دریکسال دوتقویم یکی رقمی ودیگری فارسی)

به افق تهران درایران منتشرشده. آماری ازتقویمهای چاپ شده موجودنیست وبایدبین ۴۵۰-۵۰۰ شماره تخمین زد . اماحالا درکتابخانهٔ دولتی وخصوصی بیش از ۵۰ شماره تقویم نمیتوان پیداکرد. چقدرخوب بود اهل فضلی کمر خدمت می‌بست و اونیز بسبك تاریخچه جراید ومجلات مرحوم صدرهاشمی فهرستی از تقاویم مینوشت وکلیشهٔ روی جلد ، سبك هرتقویم ، القاب منجمین ، شرح حال منجم وسایرخصوصیات آنها را چاپ ومنتشرمیکرد .

دربسیاری ازتذکره‌ها شرح حال منجمان میتوان پیداکرد وبطور نمونه المآثر والاثار ، تاریخ علمای خراسان به‌تصحیح وتحشیهٔ آقای ساعدی ، گاه‌نامهٔ سید جلال‌الدین طهرانی ، مکارم‌الاثار ، دانشمندان وسخنسرایان فارس‌را دراینجا ذکر می‌کنیم .

نکته‌هائی که دربارهٔ تقویمهای چاپ شده است دراینجا ذکرمیکنیم :

۱- بمنظوراطلاع همگان وپیداشدن مشتری اسامی کتابهای جدیدالطبع را درپشت تقویمها چاپ‌کرده‌اند این کار اگر نخستین نوع باراریابی واعلان درباره کتابهای جدیدالطبع نباشد لااقل ازنوع اوائل تبلیغ وفهرست کتب طبع شده است .

۲- تقویم به افق تهران (چاپ هند یا ایران) واستخراج منجم ایرانی به‌کشورهای خارج ومخصوصاً افغانستان ، پاکستان ، هندوستان ، عراق، مصر ترکیه‌صادر میشده واکنون نیز کم وبیش معمول است.

۳- تقویم افق‌افغانستان (استخراج منجم افغانستانی) گاهگاهی بکشور ایران ومخصوصاً استان خراسان میآمده وعلاقه‌مندانی داشته.

۴- تقویم رقمی‌تاسال ۱۳۱۸ شمسی دیده‌شده وبعدآنرا ندیده‌ام. ظاهراً بواسطهٔ عدم استقبال خریداران متروك شده.[۱]

۵- تقویم فارسی (حشتی) ۳۰-۴۰ سال قبل ازحیث مطلب نسبت بـه تقویمهای سنوات اخیرجامع وکامل‌بود .

۶- با بررسی تقویمهای چاپ شدهٔ قدیمی باین موضوع برمی‌خوریم‌که منجمان تازه‌کار تقویم را استخراج وبطبع رسانـده منتهـی علاوه براسم منجم تازه‌کار و ناشناس ، نام یك منجم مشهور نیز روی جلد تقویم است تا مشتریان تقاویم باستناد نام منجم مشهور تقویم منجم تازه کار را خریداری‌کنند و بدین ترتیب‌کم‌کم منجم تازه‌کار معروف میشده است وبعداز دوسه سال نام آنها بـه تنهائی روی تقویم آنها دیده میشود .

۷- ظاهراً ناشرتقویم(چاپخانهٔ یاکتابخانه‌ای‌که تقویم را چاپ میکرده)

۱- خبرمرتب چاپ می‌شود (راهنمای کتاب)

ازقرارداد بامنجم درتعداد چاپ شده تجاوزمیکرده یا تقویم کم ارزشی را بـه نام منجم معروفی که تقویمش خریدار داشته بچاپ میرسانده ویا بعلت دیگری که هنوز برما روشن نیست درتقویمها جرح و تعدیل و یاتقلبی انجام میشده و کم کم منجمین باین نکته پی برده وناچارشده‌اند گوشه‌یك‌بیك تقویمهای‌چاپ‌شده خودرامهر کنند واین‌جمله ویانظایر آنرادر گوشه روی‌جلد تقویم‌خودبنویسند:

هر نسخه‌ای که بمهر دستی منجم نرسیده باشد قلب‌وتوقیف است.

درسنوات اخیر با وصف اینکه تقلبی‌انجام نمیشده این‌موضوع سنتی‌شده وجملهٔ یادشده وگراور مهرمنجم روی‌جلدتقویم ها دیده میشود.

۸- گاهی منجم، تقویم چندسال آینده را استخراج وآماده چاپ می‌کرده، اما عمرش به اتمام رسیده وپس‌از مرگ او چند سال‌متوالی تقویم چاپ شده و (استخراج مرحوم .... منجم باشی) روی بعضی‌از تقویمهای چاپـی قدیمی دیده میشود.

۹- تصویر (شکل) موش. گاو. پلنگ. خرگوش... بانبودن‌وسیله وموقعیت چندین‌سال‌قبل‌که صنعت‌چاپ‌وگراورمثل‌امروزنبوده بسیارجالب‌است.

۱۰- اجازه نامه‌ای‌که منجمان مشهور بنام شاگردان ویا فرزندان خود داده و روی جلد نخستین تقویـم منجـم تازه‌کار چاپ شده وصلاحیت او را در استخراج تقویم تائیدنموده‌اند وهمچنین درعصرما (کمیسیون رسیدگی‌بتقاویم) صلاحیت منجمی را درانتشار تقویم مجاز دانسته ویامنجمین مشهوری‌که دراثر استخراج تقویم بدریافت مدال فرهنگی نائل شده‌اند وروی جلد تقویم ها دیده میشود، هر کدام نمونه وتاریخی است‌که ازنظر ثبت وضبط آنهادرتذکره‌منجمین ایران قابل ذکر است.

درپایان بدو موضوع دیگرهم اشاره میشود:

۱- اگریخچالیه درهجوشاعران‌وتذکره‌نویسان هست تقویم صدرالافاضل میرزاحبیب افشار و نوشته‌های لعلی تبریزی درمطایبهٔ منجمین نوشته شده.

۲- نخستین لقب (نجم‌الدوله) که نگارنـده دیـده ازمیرزا اسدالله خان غالب دهلوی است ولی درتقویمهای چاپ شده بعداز اوالقاب نجم‌الملك، منجم الممالك، نجم‌الدوله و .... بکاررفته وظاهراً منجمان دربارعصرصفوی و زندیه به (منجم‌باشی) معروف وجزو دستهٔ ـ مقربوالخاقان ـ بوده‌اند.

محمدحسن رجائی زفره‌ای

۱ - مجله ماهانه وحید شماره ۵ سال ۶ اردیبهشت ۴۸ صفحه ۴۴
۲- مکارم‌الاثار جلد۲ صفحه ۴۲۹

نمایشگاه «تقویم پارینه»

کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهـران در اسفند ماه ۱۳۵۲ به مناسبت جمع آوری مجموعـۀ نفیس تقویمهای رقومی مربوط به مجموعه‌های احمد نجم‌آبادی وسعید نفیسی و محمد رمضانی‌ودیگران نمایشگاهی بنام «تقویم پارینه» تشکیل‌داد. دراین نمایشگاه تقویمهای رقومی‌وچاپی درمعرض تماشا گذاشته شده بود. نیز چند تقویم خطی‌از همان دست نیزدیده می‌شد. هـر جعبه آینه ستقویم‌های یك منجم اختصاص‌یافته د، بدین شرح :

۱ـ ۱۲۳۸ قمری استخراج محمدحسین محلاتی
۲ـ ۱۲۶۷ تا ۱۲۷۸ قمری بدون نام استخراج کننده
۳ـ ۱۲۷۶ تا ۱۲۹۰ قمری‌استخراج عبدالوهاب منجم مهدعلیا
۴ـ ۱۲۸۲ قمری استخراج محمود قمـی مفتاح الممالك (کاشف ستارۀ محمودی)که با اعداد هندسی است
۵ـ ۱۲۸۹ قمری (۱۲۵۹ شمسی) استخـراج محمد مهدی حسینی بن میرزاحسن منجم باشی .
۶ـ ۱۲۸۷ قمری ببعد (۱۲۴۰ شمسی تا ۱۲۸۵ شمسی) استخـراج عبدالغفاربن علی محمد نجم‌الدوله (که ابتدا به نجم‌الملك ملقب بود)
۷ـ ۱۲۷۱ (۱۳۰۹ قمری) تا ۱۲۸۸ شمسی، استخـراج محمودخان منجم‌باشی برادر زادۀ عبدالغفار
۸ ـ ۱۲۷۸ شمسی (۱۳۲۷ قمری) تا ۱۳۰۸ شمسی‌استخراج میرزا ابوالقاسم نجم‌الملك نوادۀ نجم‌الدوله
۹ـ ۱۲۹۰شمسی (۱۳۲۷ قمری) تا ۱۳۰۲شمسی استخـراج عبدالعلی منجم تبریزی ملقب به نجم الدوله
۱۰ـ ۱۲۹۵ شمسی (۱۳۳۴ قمری) تا ۱۳۰۲ شمسی استخراج مـلا مهدی منجم باشی‌خراسانی ارض قدس
۱۱ـ ۱۲۹۸ شمسی (۱۳۲۸ قمری) تا ۱۳۰۲ شمسی استخراج جواد جهانبخش منجم باشی

۱۲- ۱۲۹۸ شمسی (۱۳۳۷ قمری) تا ۱۳۴۲ شمسی استخراج اسمعیل مصباح نجم‌الممالك نوادهٔ مرحوم میرزا محمدعلی خان نجم‌الدوله

۱۳- ۱۳۰۲ شمسی (۱۳۴۱ قمری) استخراج میرزا حسین زنوری

۱۴- ۱۳۰۲ شمسی تا ۱۳۱۶ شمسی استخراج عبدالحسین بن ملامحمد مهدی منجم باشی افغانستان

۱۵- ۱۳۰۳ شمسی تا ۱۳۱۵ شمسی استخراج سیدجلال‌الدین طهرانی

۱۶- ۱۳۰۳ شمسی تا ۱۳۱۵ شمسی استخراج میرزا احمد منجم‌باشی شیرازی .

۱۷- ۱۳۰۵ شمسی تا ۱۳۲۰ شمسی استخراج محمدجعفر مجیرالسلطان مراغه‌ای

۱۸- ۱۳۱۳ شمسی تا ۱۳۴۰ شمسی استخراج عبدالله پیوندی سنندجی
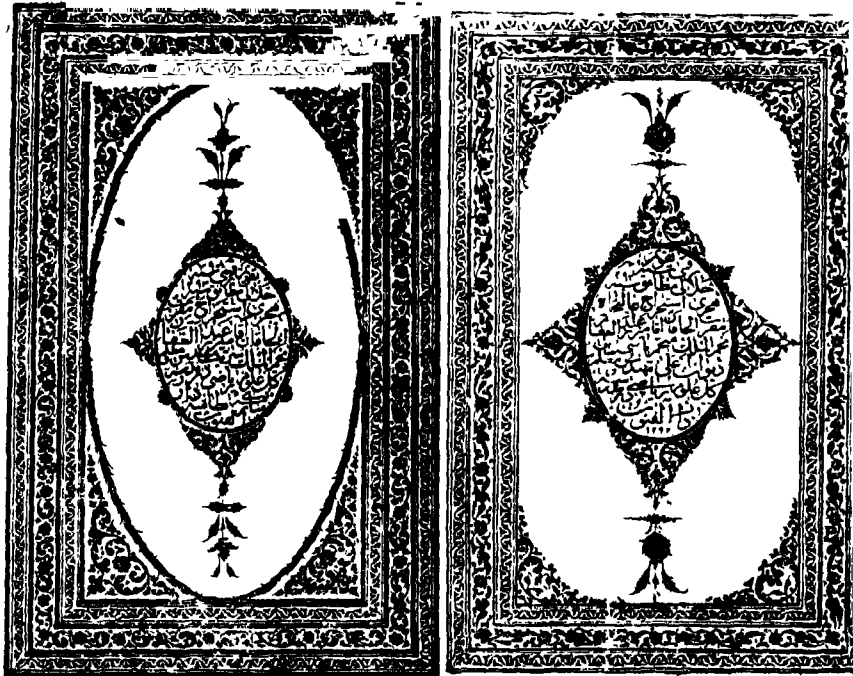
۱۹- ۱۳۱۶ شمسی تا ۱۳۴۱ شمسی استخراج حبیب‌الله نجومی بن میرزا احمد منجم‌باشی شیرازی

۲۰- ۱۳۱۹ شمسی تا ۱۳۲۵ شمسی استخراج محی‌الدین قدسی

۲۱- ۱۳۲۶ شمسی استخراج میرمحمدحسینی مهاجرانی اراکی (تقویم ماکارخواهان)

۲۲- ۱۳۴۷ شمسی تـا ۱۳۴۰ شمسی استخراج شیخ عبدالنبی کشفی خراسانی منجم باشی .

۲۳- ۱۳۲۹ شمسی تا ۱۳۴۳ شمسی استخراج شیخ عباس مصباح زاده نجم منجم باشی

۲۴- ۱۳۳۳ شمسی استخراج یدالله مریخی منجم باشی عجب‌شیر .

۲۵- ۱۳۳۸ شمسی استخراج حسن حسن زاده نجم‌الدین آملی

۲۶- ۱۳۴۰ شمسی تا ۱۳۴۱ شمسی استخراج آقامرتضی مدرس گیلانی

۲۷- ۱۳۴۱ شمسی استخراج سیدحسن موسوی نجم‌السادات خراسانی

***

این تقویم‌ها با همکاری دوست بزرگوار دکتر اصغر مهدوی منظم و چنین جدولی از آنها مرتب شد.

***

اطلاعاتی که دربارهٔ مطالعهٔ اجمالی از آنها عاید شده عبارتست از :

بسیاری‌از تقویم‌ها به‌هر شخصی استخراج کننده مشهور شده، مثلا ابوالقاسم نجم‌الملك نوشته است : «تقویم اینجانب ممهور به مهر قرمز مثلث است»
سرلوحهٔ صفحات تقویم استخراج شده توسط محمدمهدی بن حسن ۱۲۵۹ شمسی دارای تصاویر دوازده برج است.

وقتی منجمی وفات میکرد تا سالها بعد از او تقویمش بنام او منتشر می‌شد ولو آنکه منجم دیگری استخراج را بعمل می‌آورد. در ین صورت نام استخراج کننده بصورت فرعی ذکر می‌شد
در زمان عبدالغفار نجم‌الدوله استخراج تقویم منحصر شده بوده است و در حاشیه تقویم چاپ ۱۳۰۴ قمری بامضای صنیع الدوله تصریح شده است که هر کس درداخل یا خارج باسمه و واردکند مؤاخذه می‌شود». همین حق بعداً به میرزا محمودخان انتقال یافته است (در حاشیهٔ تقویم ۱۳۱۶ بامضای اعتماد۔السلطنه). حتی دیده میشود که درسال ۱۳۱۸ محمود نجم‌الملك مهر دستی نجم۔الدوله را برای حفظ حقوق این سنت بر تقویم ها میرده است
درصفحات دوم تقاویم معمولا سرلوحه‌ای حاوی عکس سلاطین یاروحانیون یا عکس طاق کسری (در وقتی که احساسات ملی وتوجه به گذشته باب شده بود) نقش میشده‌است همچنین عکس خود منجم یا استادان منجم بچاپ میرسیده .

درتقویم های قدیمتر تصویر شیر و خـورشید رسم می‌شده (مثلا ۱۲۳۸ شمسی استخراج محمدحسین محلاتی).

پشت جلد تقویمهای قدیمیتر حاوی تربیع ولچك است به‌تقلید از نسخ خطی وبعدها اشکال بروج وسالهای ترکی باب شده‌است. این‌نوع نقوش گاهی عکس

های فرنگی است.

از مهرهائی‌که روی تقویمها دیده میشود یکی هم مهراحارهٔ انتشارست. مهرهای استخراج کنندگان گاه دستی زده شده وگاه چاپ شده‌است . در تقویم ۱۲۹۱ شمسی جهانبخش آمده استکـه هرنسخه‌که به مهر دستی جناب منجم باشی نرسیده قلب است مؤاخذه وتوقیف میشود.

موقعی‌که این تقویمهاچاپ سنگی‌می‌شده چون باچاپ سنگی تعدادمعین می‌توان چاپ‌کرد لذا ازیك تقویم چندبار چاپ می‌کرده‌اند و باین علت‌اشکال وخطوط تقاویم یکسال با یکدیگر فرقها دارد .

درکارت دعوت این‌نمایشگاه قید شده بود. «که تقویم پارینه‌آید به‌کار» !

جوایز سلطنتی کتابهای سال ۱۳۵۱

دکتر فریدون ادفع : کرمشناسی پزشکی (انتشارات دانشگاه تهران)

دکترفروزنده‌برلیان : اساس ایمن‌شناسی وایمنی شناسی خونی (انتشارات

دانشگاه تهران)

احمدمصدق و کریم جوانشیر : آکالیپتوس (انتشارات دانشگاه تهران)

عبدالعلی کارنگ : آثار و ابنیهٔ تاریخی شهرتبریز (انجمن آثارملی)

میر نظام سجادی : سیستم قیمتها وتخصیص منابع تولیدی (ترجمه ـ انتشارات مدرسهٔ علوم بانکی)

دکتری افتخاری ده ایرانشناس

در اسفندماه ۱۳۵۲ دانشگاه تهران به ده ایرانشناس برجسته درجهٔ دکتری افتخاری اعطا کرد بدین شرح : ژاك دوشسن گیلمن استاد فرهنگ و ادیان و زبانهای ایرانی دردانشگاه لیژبلژیك ، والترهینتزاستاد تاریخ وزبان های ایرانی دانشگاه گوتینگن (آلمان)، ویلهلم ایلرس استاد زبانهای ایرانی وفرهنگ ایران دردانشگاه وورتسبورگ (آلمان) ، فریتزمایر استاد عرفان و معارف اسلامی دردانشگاه ، بال (سویس) ، میرحسام‌الـدین راشدی دانشمند ایرانشناس (پاکستان) ، ایروتسو استاد فلسفهٔ اسلامی در دانشگاه مـك‌گیل (کانادا) ، مورگنشتیرنه استاد زبانهای ایرانی دانشگاه اسلو(نروژ)، باباجان غفوراف رئیس‌قسمت شرقشناسی فرهنگستان علوم اتحاد جماهیرشوروی،حورج کامرون استاد فرهنگ ایران باستان دانشگاه میشیگان (امریکا)،حوزفه‌توچی متصص هنروباستانشناسی (ایتالیا)

نمایشگاه یادداشتهای فروزانفر

روز بیستم اردیبهشت ۱۳۵۳ نمایشگاهی از اوراق و یادداشتهای چاپ نشدهٔ بدیع‌الزمان فروزانفردرکتابخانهٔ مرکزی تشکیل گردید .به‌این‌مناسبت آقایان دکترمحمدمحمدی ودکتر ذبیح‌الله صفا سخنرانی ایرادکردند .

بدین‌مناسبت چند عکس ازو به یادگار درین‌شماره چاپ می‌شود.

نمایشگاه نقاشیهای ع . ا . معصومی

در «نگارخانه» نمایشگاهـی از آثار این نقاش از ۱۰-۱۹ اردیبهشت برگزار شد . تصویر دونمونه ازکارهای اودرینجا بچاپ میرسد. شرحی که به قلم «آیدین» دربارهٔ اونوشته وچاپ شده چنین است :

. . . اول باید چندنکته را درنظرگرفت . یکی اینکه اگرقرار باشد مایهٔ سنتی‌ی نقاشی ایران را بعنوان پایه‌ای برای نقاشی امروز فرض‌کنیم ، و اگر اصلا این نوع نقاشی را دوست داشته باشیم ، معصومی یکـی از بهترین همه‌ی نقاشانی است‌که بااین مایه‌کار میکنند و یاکرده‌اند. دوز وکلکـی در کارش نیست . صاف وساده است وخلص . یعنی بضرب حقه بازی وکج و راست
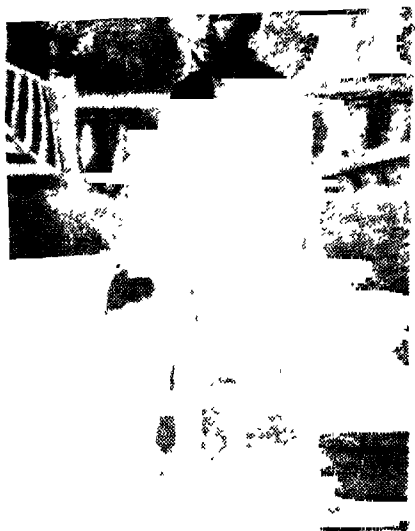
از عکسهای جوانی فروزانفر
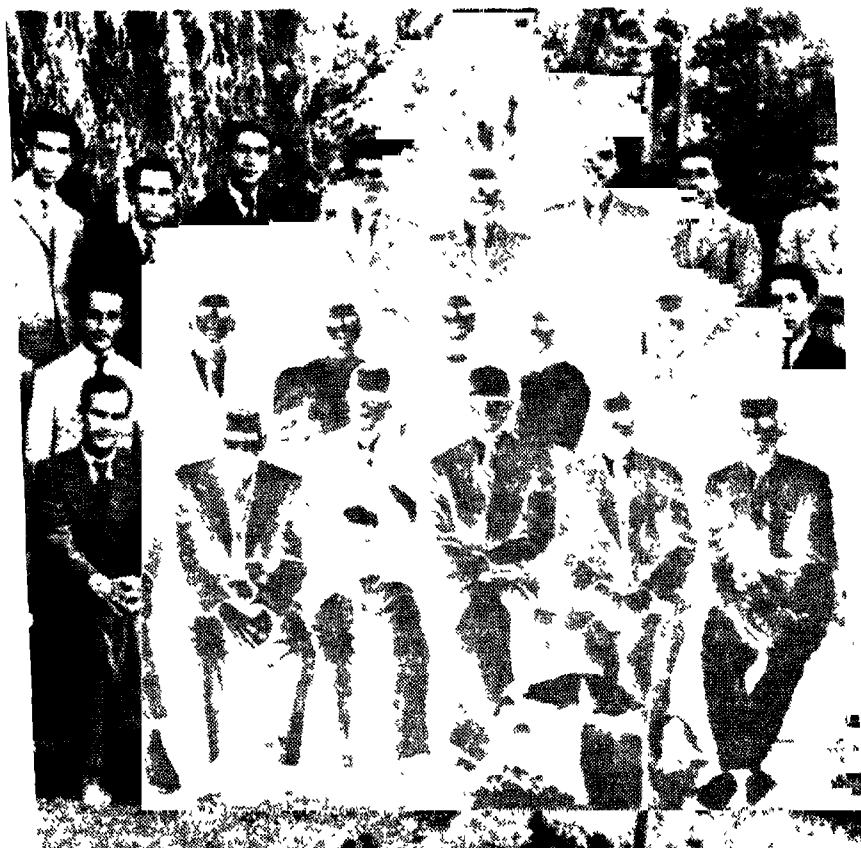
فروزانفر با ملک‌الشعرای بهار، دکتر علی اکبر سیاسی، احمد بهمنیار،

کردن ورنگ مالی هیچ ناشیگری را نمی‌پوشاند . نقاشی‌اش همینست که هست وخوبست . دیگر اینکه باید خاطرمان باشد معصومی ـ تحصیلاتش بکنار ـ علم واطلاع ومهارت زیادی درنقاشی ایرانی دارد ، بقول معروف «مینیاتوریست» بوده وچه وچه . . . پس اگردراه رسیده‌ای نیست که بعشق نام ومال «محمد زمان» و «آقاصادق» را درتوی قبرشان بلرزاند . یعنی واردبکارش است .

ازقلم‌گیری وخطاطی بگیر (همین دوسه سال پیش بودکه ویرش گرفت بخطاطی ومدت مدیدی مرارت برد وپیش اساتید مشق‌کرد تابجائی رسید) تا انواع نقوش تزئینی قدیمی ایرانی وحتی لباسهای محلی وغیره . . دیگراین که طراح درجه اولی‌ست ، نرمدست وقوی ، شاهد صادق این مدعا هم نقاشی‌هایی است که برای شاهنامه‌ی هرارتومانی امیرکبیرکشیده ، تمام طراحی‌های اعلای مرکبی ، با نقطه چینها و تزئینات مفصل دیگرکه بهرحال حد طراحی‌اش را که استادانه است خوب نشان میدهد . طراحی هایی تلفیق شده از سبك‌کارهای رضای عباسی ونقاشیهای دوره فتحعلیشاه قرص ومحکم .

دیگر اینکه رنگ شناس خیلی خوبیست ـ کتاب رنگشناسی پرفسور فلانی را خانده یا نخانده ـ که میبینید با مایه‌های قهوه‌ای و نخودی و قرمز بیداد میکند . همینطور با مایه‌ی سبز وخاکی وآبی دربیشترکارهایش با یك مایه‌ی رنگ (مثلا سبز یاقهوه‌ای) شروع میکند وضمن‌کار مرتباً همان مایه را بسط میدهد وآخرسر گوشه‌هایی ازرنگ هابیرون میکشد وکنارهم میگذاردکه گاه باور نکردنی میشود . کارش با مایهٔ رنگهای سنتی خیلی تمیز و سنجیده است. دربیشترکارهای همین‌نمایشگاه مایه‌های «سبز ، قرمز ، قهوه‌ای،طلایی» نقاشیهای قاجاری دیده میشوند با اضافات و ابداعاتی‌کامل‌کننده و هوشیارانه که‌مایه رنگها را بیشتر به نقاش متعلق میکند تا بـه هرروش سنتی‌ی قدیمی دیگری . دیگراینکه فن قلم‌گیری نقاشان صفوی را ازصادقی افشار باینطرف خیلی خوب بکارمیگیرد (حائیکه قلم نازك و کلفت میشود وبیك حرکت حدی ازطرح بدن را مشخص میکند) و با روش نقاشی قاجاریه‌که قلـم‌گیری ندارد طوری درهم میآمیزدکه به ترکیب‌کاملی میانجامد .

دیگر اینکه اگر نمایشگاه قبلی‌اش یادمان باشد ، حوالی سال ۱۳۴۳ متوجه میشویم‌که نقاشی غربی را هم خیلی خوب میداند وچه ارادتی دارد به سزان و گوگن ، که همان تجزیه‌ی رنگهای سزان ولر و سادگی گوگن‌گونه را درکارهای قدیمش راحت میشد سراغ‌کرد وحتی درهمین‌کارهاهم فن قرار دهی رنگها از روش سزان یا مودیلیانی متأثـر است سالهای سال هـم نقاشی

از آثار ۱۰۴ معصومی

نشسته مرحوم حاجی حسین نخجوانی (با اعضای هیأت مدیرهٔ کتابخانهٔ ملی تبریز)

میرودود سیدیونسی — علی اصغر مدرس — طهماسب دولتشاهی — علینقی مولوی — علی ابوالفتحی — عبدالعلی کارنگ
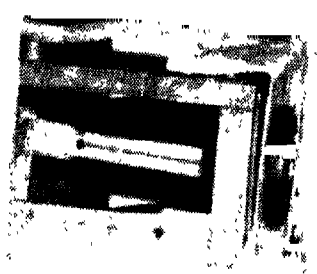
گرافیك کار کرده و از اکابر و اساتید این رشته بحساب می‌آید . حالادر نظر گرفتن همه‌این نکات شایدبشود به‌نتیجه‌ای شاید بسیاراحساساتی ودوستدارانه ونه قطعاً وحتماً درست وعالمانه : بنظر این بنده ، معصومی نقاشی‌ست طبیعی‌و غریزی . غریزی‌که میگویم نه مثل «روسو» رامی‌زنـم‌که بی دانش یا مهارتی فوق‌العاده ، صرفاً ازروی غریزه‌اش نقاشی می‌کرد، که میشد «آرپریمتیف»، بل منظورم آدمی‌است‌که بحکم طبیعتش بی هیچ ادا ومزه وحلافت وشیرینکاری و «باید»ی کار می‌کند. که این طبیعت ، یك طبیعت خام وگنگ و بچگانـه نیست ، طبیعتی‌ست بپرورگرفته و حمایت شده از سرچشمه هایی‌که در بالاگفته شد .

واینطور است‌که سادگی وراحتی‌ی‌کارهای معصومی اینقدر فراوان مؤثر است، چراکه دانش ومهارت فنی مستتر درهرنقاشی سادگی آنرا تبدیل‌میکند به‌مجموعه‌ای متوازن ازحس‌وفهم، مهارت وراحتی تبدیلش می‌کند. بمجموعه‌ای هوشمندانه ولطیف . سادگی‌ای‌که آدم خیال نمیکند سهل هم هست، سادگی‌ای که به «روان» بودن میرسد و درعین حال می‌فهماندکه تجربه‌ی سالیان احداد هنرمندت درپس‌آن خابیده. دانشی‌که نه بقصد تفاخربکار رفته ونه اصلادرنظر گرفته شده . مهارتی‌که فطری وغریزی‌ی نقاش شده وبی‌هیچ تعمدی بکاررفته مثل‌کارهای ماتیس یا رضای عباسی ، مثل شعرهای سعدی .

این بنده همین سادگی را خیلی دوست دارد . ازهمین روست‌که همه‌ی آن ده‌تا نقاشی‌ی «زنان محلی» راکه پرازنقش وریب وتزئین است برابرنمی‌گذارد باآن یك «بدن لخت» ساده‌ای‌که درنهایت خلوص‌کشیده شده، بی هیچ پیرایه‌ای وزینتی ، و رسیده بجایی‌که اگر همه‌کارهای دیگرش بـه همین حـا رسیده بودند جز تحسین مطلق حرب دیگری نمی‌ماند .

آیدین

درگذشت حسین نخجوانی

مرحوم‌حسین‌نخجوانی‌ازبرجستگان خاندان مشهورتبریزوبرادرمرحوم محمد نخجوانی روز۵اسفند ۱۳۵۲ در زادبوم خود در ۸۷ سالگی‌درگذشت. آن مرحوم روزگار را به‌تجارت می‌گذرانید. ولی درراه علم وتحقیق‌قدمهای مفید برداشت . سلسلهٔ مقالات اوکه بنام چهل مقاله نشرشده یکی‌از مآخذمعتبر دربارهٔ تاریخ آذربایجان‌وفرهنگ ایران است. اثر دیگرش بنام موادالتواریخ در نوع خود قابل استفاده است . آن مرحوم « توقیعات کسری » را نیز

بطبع رسانیده بود .

خدمت مهمش جمع‌آوری کتابخانه‌ای بود درحدود دوهزار و چهار صد جلدکه پانصد جلدش نسخ خطی بود واغلب با ارزش واز اصول ونوادر . این کتابخانه را باهمت بلند بکتابخانهٔ ملی تبریز بخشید تا درکنار کتابخانهٔ برادرش (محمد نخجوانی) که چندسال پیش بهمان کتابخانه اعطاء شده بود نگاه‌داری شود . خدایش رحمت کندکه ازسرآمدان اخیار در روزگار ما بود.

درگذشت محمد حجازی

محمدحجازی نویسندهٔ مشهور دردهم بهمن ۱۳۵۲ درگذشت . وی در مقامات اداری وسیاسی کشور مناصب بالائی چون معاونت نخست وزیری و سناتوری یافت زبان فارسی را روان می‌نوشت . نثرش ازآرامشی برخورداری‌داشت . قصه‌هایش‌چون زیبا ، پریچهر ، «هما»زمینه ولطافتی‌داردکه‌دسته‌ای ازطبقهٔ جوان می‌خوانند واززمانی که‌کارنویسندگی را آغاز کرد مطلوب‌افتاده بود . درترجمه نیزدست داشت وچنداثراجتماعی و روانشناسی راترجمه‌کرد که با همکاری بوسیله مؤسسه انتشارات فرانکلین چاپ شده است

درگذشت محمدرضا تجدد

محمد رضا تجدد متولد سال ۱۳۰۶ قمری‌که درمناصب قضائی و اداری صاحب مقامهای مشهوربود در۲۱ اسفند ۱۳۵۲ درگذشت. خدمت ارزندهٔ او به معارف‌کشور تصحیح متن کتاب فهرست ابن‌ندیم بغدادی و ترجمهٔ آن است‌که در دو مجلد به چاپ رسیده

بزرگداشت قائم مقام فراهانی

روزهای ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ بهمن ازطرف دانشگاه تهران مراسم بزرگ‌داشت قائم‌مقام فراهانی به مناسبت دویستمین‌سال ولادت اوبرگزارشد وخطابه هایی بشرح زیر خوانده شد .

جزوه‌ای هم به همین مناسبت از طرف کتابخانه مرکزی انتشار یافت . قسمتی‌از مطالب آن درینجا بـرای استفادهٔ عـلاقمندان چاپ می‌شود

شنبه ۲۷ بهمن ۱۳۵۲

دکتر هوشنگ نهاوندی — آغاز سخن

دکتر جهانگیر قائم‌مقامی — بحثی دربارهٔ تولد وسیر زندگی

استاد سید محیط طباطبائی — افراد برجستهٔ خاندان قائم مقام

یکشنبه ۲۸ بهمن ۱۳۵۲

دکتر منوچهر ستوده — فراهان

محمدتقی دانش پژوه — روش تربیت منشیان

دکتر فرشتهٔ نورائی — میرزا بزرگ قائم مقام

دوشنبه ۲۹ بهمن ۱۳۵۲

منصورهٔ نظام مافی — قائم مقام وآغاز سلطنت محمدشاه

ابراهیم صفائی — تأثیر قائم مقام درحفظ وحدت ایران

دکتر عباس زریاب خویی — قائم مقام ازخلال منشآت او

دکتر محمد اسمعیل رضوانی — قائم مقام وفاضل خان گروسی

سه شنبه ۳۰ بهمن ۱۳۵۲

مجتبی مینوی — نمونه‌هایی از انشای سادهٔ قائم مقام به قیاس با منشآت مصنوع ومرصع وی

دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی — اشاره قائم‌مقام درباره کرمان

دکتر جهانگیر قائم مقامی — مراجع ومنابع تحقیق درباره قائم مقام

نگاهی بزندگانی قائم مقام فراهانی

میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی فرزند دوم میرزا عیسی مشهور بمیرزا بزرگ قائم مقام اول است مادرش دختر میرزا حسین وفا شاعر و وزیر پادشاهان زندیه وعم میرزا عیسی بود . درشجرهٔ انساب این خاندان ازطریق امام چهارم زین‌العابدین به امیرالمؤمنین علی (ع) می‌رسند نخست درمدینه سکونت داشتند وسلطان سیداحمدنامی ازاین‌خاندان (جد بیست ونهم قائممقام) درسالهای اواخر قرن سوم ویا اوائل قرن چهارم ازمدینه بایران آمد ودرقریهٔ هراوه فراهان سکونت گزید . ازآن پس این خاندان به سادات هراوه نیز معروف شده‌اند . چهار تن از اسلاف قائم مقام در دوره صفویه منصب مهرداری پادشاهان صفوی را داشته‌اند . در دورهٔ زندیه نیز میرزا محمد حسین وفا وزارت چهارتن ازپادشاهان زندیه را داشت . خطوط اصلی زندگی قائم ـ مقام را ازاین پس بصورت یك سالشمار کوتاه می‌بینید :

۱۱۹۳ هجری قمری ، تولد میرزا ابوالقاسم قائم مقام
۱۲۰۸-۱۲۱۲ ، آغاز خدمت دیوانی با شغل کتابت و نویسندگی .
۱۲۱۲-۱۲۱۹ ، تصدی استیفای ملکرادگان .
۱۲۱۹-۱۲۲۶ ، اشتغال به شغل دیوانی وانشاء در دستگاه میرداشفیع صدراعظم .
۱۲۲۶ ذی‌قعده ۱۲۳۷ ، انتصاب به شغل وزارت دردستگاه عباس‌میرزا نایب‌السلطنه .
۱۲۳۷ ذی قعده ، مرگ میرزا بزرگ قائم مقام اول .
۱۲۳۸ محرم : اعطای لقب قائم مقامی وواگذاری کلیهٔ مشاغل میرزا بزرگ به میرزا ابوالقاسم .
۱۲۴۰-۱۲۴۱ ، دوران معزولی ـ اقامت درمشهد وتهران و همدان
۱۲۴۲ ، بازگشت به خدمت ولیعهدی عباس میرزا
۱۲۴۶-۱۲۴۹ ، شرکت در اردوکشی های یزدوکرماق و خراسان در معیت عباس میرزا .
۱۲۴۹ ، شرکت درجنگ هرات درمعیت محمد میرزا
۱۲۴۴ ، مرگ عباس میرزا ولیعهد ـ ولیعهدی محمد میرزا .
۱۲۴۹ ، بازگشت به تبریز درمعیت محمدمیرزا .
۱۲۵۰ ، مرگ فتحعلیشاه ـ عزیمت قائم مقام به تهران در رکاب محمد شاه .
۱۲۵۱ : قتل قائم مقام

تألیفات

منشآت فارسی وعربی شامل نامه‌ها ، رسالات، دیباچه‌ها ، حکمها ورقم ها (بچاپ رسیده) دیوان اشعار فارسی وعربی مشتمل بر ۱۶۰۴ بیت فارسی و ۸۶ بیت عربی (به چاپ رسیده) مثنوی جلایر نامه شامل ۱۱۲۳ بیت (به چاپ رسیده)

تعداد بسیار نامه‌هائی که پراکنده و متفرقند وهنوز بچاپ نرسیده‌اند . ازاین مقدار فقط سیصد وچندنامه دردست چاپ است.

جهادیه با مقدمه جهانگیر قائم مقامی ازروی چاپ قدیم در همین ایام تجدید چاپ شده است .

(از انتشارات فرهنگ ایران زمین) **جهانگیر قائم‌مقامی**

رئیس دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی

چون دوست نازنین بزرگوارمان دکتر سید ابوالحسن جلیلی بمناسبت مسافرت به اروپا، برای سرپرستی فرزند خویش که محتاج معالجهٔ طولانی است، ازریاست دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه تهران کناره گرفت دکتر محمد حسن گنجی استاد و مدیر گروه جغرافیا به سمت ریاست دانشکدهٔ مذکور منصوب شد. استاد گنجی از متخصصان جغرافیای ایران است و در شماره‌های پیشین این مجله آثار قلمی ممتع ایشان درج شده است. امید است سمت جدید، مارا از فیض آثارشان محروم نسازد.

کتاب طوس

انتشارات توس اقدام مفیدی در انتشار فصلنامه‌ای بـه نام «کتاب توس» کرده است و تاکنون دودفتر از این مجموعه در دسترس قـرار گرفته . مطالب دفتر اول تماماً مربوط است به برشت. مطالب دفترِدوم متنوع است وقسمتهای زیادی از آن مربوط بادبیات فارسی . مقالـهٔ دکترشفیعی کدکنی دربارهٔ شعر بعداز مشروطیت ، مقالهٔ جمال میرصادقی درباره داستان کوتاه، مقاله سیاوش دوربهان دربارهٔ رودکـی درفرهنگ معاصر تاجیك ازین زمره‌است وچند شعر و دو نقد کتاب ازچاشنیهای این دفتر .

استاد محمود فرخ

دانشگاه مشهد به محمود فرخ شاعر مشهور خراسان که یکی از انسانهای شریف روزگار ما وسخنوران بزرگ معاصر ست استادی افتخاری دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی آن دانشگاه را اعطاء کرد و نسبت به حق بزرگی کـه فرخ بر خـراسان داشت بدین ترتیب اظهـار حق شناسی شد . توجـه دکتر مژدهـی رئیس آن دانشگاه و دکـتر جلال متینی دوست سخن شناس ما بدین موضوع در خور تشکر است .اماهستند بزرگان دیگری ازخراسان که این نوع احترامات باید درحق آنان گزارده شود. فی المثل محمد پروین گنابادی نیز از ستارگان بسیار فروغ بخش است که از خراسان تابان شده‌است .

کلیات
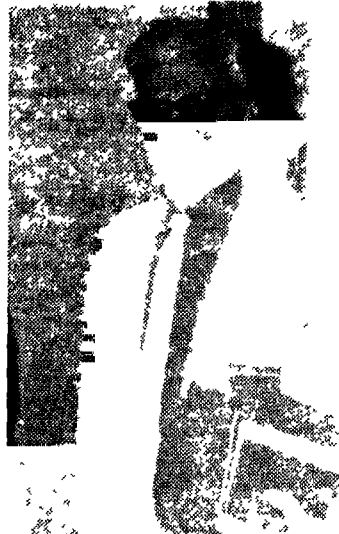
Bulletin of the Iranian Culture Foundation
Vol I Part 2 (1973) Cyrus Commemoration Volume I, Part 2 . Tehran 1973. 86 p.

محموعهٔ هفت مقاله است به زبانهای آلمانی و انگلیسی ازاحمد تفضلی، لنتر، وشل، هـ. بیلی، هـ. هومباخ. و. ماخك، ای. گرشویچ.

۲ـ ابوالضیاء، پروین (و) نورالله مرادی

راهنمای روزنامه‌های ایران ۱۳۵۲ . تهران . مرکرحدمات کتابداری. ۱۳۵۲ . وزیری. ۶۸ ص .

حاوی مشخصات ۱۲۵ روزنامه است .

۲ـ احمد سعیدخان

کتابشناسی ابوریحان بیرونی . ترجمهٔ عبدالحی بیرونی . تهران . شورای عالی فرهنگ وهنر. ۱۳۵۲. وزیری. ۲۳۰ ص.

۴ـ ایران . سازمان اسناد ملی ایران

فهرست اسناد علاءالدوله . بخش دوم. [تهران. اسفند ۱۳۵۲] . وزیری. ۷۶ص (پلی کپی است)

فهرست اسناد از شمارهٔ ۲۰۱ تا ۳۱۲ را دربردارد .

۵ـ ایران ، کتابخانهٔ ملی

فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ ملی . جلد چهارم . کتب فارسی از شمارهٔ ۱۵۰۱ تا ۲۰۰۰ . فراهم آوردهٔ سید عبدالله انوار. تهران. ۱۳۵۲ . وزیری. ۵۴۸ ص

چقدر مایهٔ خوشوقتی است که تاکنون دوهزار نسخه از نسخ خطی کتابخانهٔ ملی بوسیلهٔ عبدالله انوار ازشیفتگان معارف اسلامی واستادان مبرز این رشته انتشار یافت . روزی که این کار آغاز شد نه ایشان ونه دیگران ، هیچیك تصور نمی کردند که در آن طلسم خانه چنین خدمتی انجام شدنی است . اکنون هم امیدواریم که دنبالهٔ نسخ فارسی وپس از آن نسخ عربی معرفی شود .

۶ـ پورآذر ، آذر (و) بدری ارباب شیرانی

کتابشناسی کتابهای مناسب برای کودکان تهیه شده درشورای کتاب کودك . تهران انجمن کتاب . ۱۳۵۲ رقعی ۱۷۷ص (مجموعهٔ کتابشناسیهای فارسی وایرانی، ش۵)

دراین فهرست معرفی ۴۲۲ اثر مناسب برای کودکان با تقسیم بندی موضوعی وتوجه به سنین کودکان آمده است .

۷ـ تعاونی ، شیرین

وسایل و تجهیزات کتابخانه . تهران . مرکز خدمات کتابداری. ۱۳۵۲ . تهران . ۵۶ ص

۸ـ الدیباجی ، السید احمد

تبویب الذریعة الی تصانیف الشیعة . تهران ، المکتبة الاسلامیة . ۱۳۵۲ . وزیری. ۴۶۵ ص

مؤلف ، کتاب الذریعه شیخ آقا بزرگ طهرانی را که حاوی اسماء کتب است برحسب اسم کتاب دراین تألیف بــه ترتیب موضوعات مبوب کرده است و البته خدمتی است با ارزش . فعلا این کار نسبت به سه جلد اول آن کتاب انجام شده است .

۹ـ مان ، مارگارت

اصول فهرست نویسی وطبقه بندی . ترجمهٔ هوشنگ ابرامی . تهران . مرکز خدمات کتابداری. ۱۳۵۲ . وزیری . ۳۳۶ ص

در زمینهٔ کتابداری آثار زیادی به فارسی نیست . حق‌هم آن است که بیشتر ترجمه کنیم تا تألیف . شایستگی آقای ابرامی درین زمینه محرزست . او در رشتهٔ کتابداری درجهٔ دکتری اخذ کرده .

[۱۰] *Abolhamd, A. (et) Nasser Pakdaman*
Bibliographie Française de Civilisation Iranienne. vol. II. Tehran, 1973 . 466 p . (Pub . No . 1356/2)

جلد دوم این کتابشناسی مهم، مخصوص معرفی و برشمردن آثارفرانسوی دربارهٔ زبانشناسی وفقه‌اللغه ، مردمشناسی وفرهنگ عامه ، هنر و باستانشناسی معماری ، ادبیات وبالاخره ایران معاصرست

بدون تردید تاکنون کتابشناسی منظم و مرتبی در بارهٔ آثار خارجی به یکی اززبانهای اروپایی دربارهٔ ایران‌بدین‌کمال‌تهیه نشده بود و این‌توفیق ازآن‌دو دوست عزیز ماست

[۱۱] *Tehran Book Processing Centre*
Dewey Decimal classification and relative Index devised By Melvil Dewey Iranian Literature Tehran 1973 . 74 p.
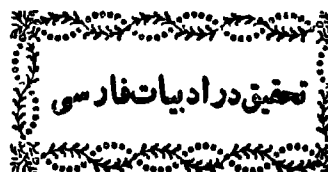
۱۲ـ ایمن ، لیلی

گذری در ادبیات کودکان . با همکاری توران میرهادی (میرهادی) ومهدخت دولت‌آبادی . تهران. شورای کتاب کودک. ۱۳۵۲ . وزیری. ۱۷۴ ص.

۱۳ـ دهشیری ، ضیاءالدین

نعت حضرت رسول اکرم درشعرفارسی . با مقدمه جلال‌همایی . تهران [دهخدا] ۱۳۴۸ . وزیری. ۸۵۲+۳۲ ص

اثری است قابل دقت نظر ، هم ازجهت انتخاب اشعاراصیل واستوارومهم فارسی‌وهم ازلحاظ عقاید شاعران درباب رسول اکرم وبالاخره ازلحاظ اینکه جامع کتاب مشکلات ابیات را توضیح داده است .

۱۴ـ عبدالحکیم

عرفان‌مولوی. ترجمهٔ احمد محمدی و احمد میرعلائی. تهران شورای‌عالی‌فرهنگ وهنر. ۱۳۵۲ وزیری. ۲۱۷ص

اصل کتاب به‌زبان انگلیسی تألیف شده است. چرا تخلص میرزا عبدالقادر بیدل به غلط «بدیل» هم درمتن وهم درفهرست، ضبط شده است؟

۱۵ـ فرزام‌پور، علی‌اکبر

نمونه‌هایی از نثرفارسی [تهران] دهخدا [۱۳۵۲] وزیری. ۳۵۶ ص.

منتخبات کتاب متنوع وازآثارخواندنی و با ارزش تهیه شده است. کتاب دوبخش است: بخش اول آثار پیشینیان و بخش دوم معاصران.

۱۶ـ کیانوش، محمود

شعرکودک درایران تهران انتشارات آگاه ۱۳۵۲. رقعی. ۱۳۴ ص

نخستین اثر مستقلی است که دربارهٔ شعرهایی که برای کودکان سروده شده است انتشار می‌یابد.

کیانوش‌چون خود در زمینهٔ شعرکودک آزمودگیها داردکه نمونه‌ای از آثارش‌را درشمارهٔ پیش دیدیم و در ادب امروز صاحب مقام واعتبارست طبعاً نظراتش قابل‌توجه و با ارزش برای بررسی خواهد بود

۱۷ـ محمدی، محمد

ادب واخلاق درایران پس از اسلام وچند نمونه از آثار آن درادبیات عربی واسلامی. تهران وزارت فرهنگ وهنر ۱۳۵۲. وزیری. ۱۲۶ص

۱۸ـ مهرین شوشتری، عباس

تاریخ زبان وادبیات ایران درخارج ایران. [تهران مانی ۱۳۵۲.] وزیری ۲۶۷ ص

۱۹ـ همایونی، صادق

مردی‌که با سایه‌اش حرف می‌زد. [تهران]عطائی. [۱۳۵۲]. رقعی. ۱۷۵ص

کتاب دربارهٔ صادق هدایت است ودرسه قسمت ۱) نگاهی به‌آثاردیگر صادق هدایت، ۲) نمائی از تاثیر صادق هدایت در شعر امروز (دراین قسمت نکته‌های تازه مورد بحث نویسنده است)۳) مردی‌که با سایه‌اش‌حرف می‌زد.
صادق همایونی ازنویسندگان منصف وخوش قریحه روزگارماست.

[۲۰] *Honarmandı , H*

André gıde et la lıtterature persane Tehran, Mınıstère de la Culture et des Arts 1973 129 p

[۲۱] Nasr,S H

Jalal al_dın Rumı Supreme persıan Poet and Sage Tehran 1979 . 81p

اثر به سه بحش تقسیم سده است . رندگی و آثار، تعلیمات مولانا، ترحمهٔ منتحبی ار اشعار او .

[۲۲] Safa, Z

Djalal al _ dın Mawlavı Grand penseur et poète persan Tehran, 1974 . 69 p

حاوی مقدمه ، سر گدست ، آثار ، زمان وسبك ، کتابشناسی

۲۳ـ خانلری ، پرویز ناتل

تاریخ زبان فارسی حلد دوم [تهران] ساد فرهنگ ایران [۱۳۵۲] وزیری ۳۴۹ ص

مباحث مندرج دریں محلد عبارت است ار زبانهای ایرانی نو (پهلوی فارسی ، دری ـ فارسی دری ، وچند بحث درذیل آن». سپس بحث درباب دورهٔ اول فارسی یعنی ازآغاز تا اول قرن هفتم شروع می‌شود . بحث اول این قسمت منابع ومآخذ تحقیق است وارقسمتهای دقیق این بحش دیگرگونی واکها .. آحرین قسمت کتاب به فعل اختصاص دارد و مسائل مختلف آن مانند ساختمان فعل (فعل ساده ، فعل پیشوندی ، فعل مرکب ، عبارت فعلی، فعلهای ناگذر)

۲۴ـ رضازادهٔ ملك ، رحیم

گویش آدری (متن و ترحمه و واژه نامهٔ رسالهٔ روحی انارحانی) [تهران] انحمن فرهنگ ایران باستان ، [۱۳۵۲] وزیری ۱۸۹ ص

رسالهٔ روحی انارجانی از آثاری است که مقداری از بقایای لهجهٔ آدری در آن محفوظ مانده است. این رساله ابتدا به توسط مرحوم عباس اقبال درمجلهٔ یادگار

مورد معرفی قرار گرفت وسپس درمجموعهٔ ایران کوده (ازانتشارات دکتر محمد مقدم و دکتر صادق کیا) بحث وبررسی درباب آن نوشته شد . جز آن مرحوم سعید نفیسی آن را درفرهنگ ایران زمین طبع کرده است اینک بصورتی پسندیده مجدداً طبع وکلمات ولغات آن مورد شرح ورسیدگی تازه قرار گرفته است.

۲۵- سخنرانی و بحث دربارهٔ زبان فارسی.

سخنرانیهای نخستین دورهٔ جلسات سخنرانی و بحث دربارهٔ زبان فارسی تهران وزارت فرهنگ وهنر ۱۳۵۲ وزیری ۱۸۲ ص

۲۶- طباطبائی ، محمد

فرهنگ اصطلاحات پزشکی بدربانهای فارسی، انگلیسی وفرانسه . تهران. بنیاد فرهنگ ایران ، ۱۳۵۲ . وزیری . ۲جلد (فرهنگهای علمی وفنی،۵۰۴)

کاری است بااررش ولی البته بسیارسنگین . بدون تردیدازقدمهای نخستین است که دربن راه دشوار برداشته شده است. هرچقدر که استادان زبان ویا متخصصان پزشکی آن اشکال داشته باشند نمی توان منکر فایدت کار ولزوم آن بود و باید انتظارداشت که صاحب نظران با ارائهٔ نظرات بی غرض وصائب برکمال این اثر بیفزایند واگرازعیب عاری است آن را رایج سازند .

۲۷- اصفهانی ، میرزا ابوطالبخان

مسیرطالبی یا سفرنامهٔ میرزا ابوطالبخان(۱۲۱۹ھ ق) بکوشش حسین خدیوجم. تهران ، ۱۳۵۲ . وزیری. ۱۸+۴۸۳ ص (مجموعهٔ منابع و اسناد تاریخی دورهٔ قاجار : ش۲)

مؤلف این سفرنامه تبریزی زاده‌ای است که دراصفهان نشوونما یافت وسپس به هند رفت ودردستگاه آن مملکت مقامات یافت اوسفری به اروپا کرد وکتابی نوشت که فوراً شهرت گرفت وبه چاپ رسید وبه چند زبان ترجمه شد.

مؤلف درزبان فارسی خوش نویس ولطیف بیان است و شعرهم می سروده و کسی است که دیوان حافظ را برای اول بارچاپ کرده است .

۲۸- اصیل الدین عبدالله واعظ

مقصدالاقبال سلطانیهٔ ومرصدالآمال خاقانیه .. به کوشش رضا مایل هروی [تهران]

بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۵۲] وزیری . ۱۷۶ ص (منابع تاریخ و جغرافیای ایران ، ۴۵)

این اثر که از آن قرن نهم هجری است و مولف آن در ۸۸۳ فوت شده از تواریخ و مزارات هرات است. یکبار پیش ازین به چاپ ناگواری در هرات طبع شده بود وشایسته بود که تجدید طبع صحیحی از آن در دست باشد. این کار را آقای مایل که خود از خاك هرات است به انجام رسانیده .

مقصدالاقبال تعلیقی دارد که در سال ۱۱۹۸ بر آن الحاق شده و نیز تکمله‌ای که محمد صدیق هروی در ۱۳۵۰ بر آن افزوده است.

۲۹ـ بیهقی ، ابوالفضل

گزیدهٔ تاریخ بیهقی . چاپ دوم . به کوشش محمد دبیرسیاقی . تهران . شرکت کتابهای جیبی با همکاری فرانکلین ، ۱۳۵۲ رقعی ۲۳۹ ص(سخن پارسی، ۱)

۳۰ـ حافظ شیرازی

دیوان . براساس نسخهٔ مورخ ۸۱۲-۸۱۷ هجری و نسخهٔ مورخ ذی‌الحجهٔ سال ۸۲۴ هجری قمری . به اهتمام سید محمدرضا جلالی نائینی ودکتر نذیر احمد چاپ دوم [تهران امیرکبیر ۱۳۵۲] . وزیری ۳۴+۷۸۳ ص

مسلماً چاپ آقای جلالی نائینی ازچاپهای مفید دیوان حافظ و از مآخذ برای شناخت اشعاراصیل حافظ است وتجدید طبع آن گویای رغبت اهل حال و عرفان و نیز اصحاب کمال ودانش به لسان‌الغیب است

۳۱ـ رازی ، نجم‌الدین

مرموزات اسدی درمزمورات داودی . به کوشش محمد رضا شفیعی کدکنی تهران مؤسسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه مك گیل، ۱۳۵۲ . وزیری ۲۳۸+30 ص (سلسلهٔ دانش ایرانی، ش۶)

نجم‌الدین دایه رازی به مناسبت کتاب مشهور مرصادالعباد مشهورست و این اثر اوراکسی درست نمی‌شناخت . تا اینکه عکس یك نسخه از آن‌را که در کتابخانه‌های ترکیه محفوظ است به‌توسط استاد مینوی تهیه شدواینك با دقت علمی آقای شفیعی کدکنی به صورتی پسندیده به زیورطبع آراسته شده است. کتاب از متون عرفانی است .

۳۲ـ راماین ـ کتاب مقدس هندوان

با مقدمه و ح[illegible] کوشش عبدالودود اظهردهلوی، جلد دوم . تهران . بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱ ، وزیری. ۴۰۶ ص (زبان وادبیات فارسی،۲۶)

۳۳ـ رستم‌الحکماء، محمدهاشم آصف

رستم‌التواریخ به اهتمام محمدمشیری. چاپ دوم. تهران. امیرکبیر ۱۳۵۲. وزیری. ۵۵۲ ص.

از کتابهای خوشمزه وضمناً با ارزش در تاریخ عصر زندی وقاجاری است چاپ اول آن دراندك مدت تمام شد وموجب شهرت رستم‌الحکما شد این اثر از نظر بازنمودن گوشه‌های اجتماعی وحیات داخلی دربار وبیرون دربار ومردم قابل توجه است.

۳۴ـ صراف، مرتضی (گردآورنده)

رسائل جوانمردان مشتمل برهفت فتوت نامه ـ با تصحیحات ومقدمهٔ مرتضی صراف با مقدمه وخلاصهٔ فرانسوی ازهنری کربین. تهران. قسمت ایرانشناسی انستیتوی فرانسوی پژوهشهای علمی در ایران. ۱۳۵۲. وزیری. ۳۲۸+08 ص (گنجینهٔ نوشته‌های ایرانی، ش۲۰)

هفت رساله‌ای درین مجموعه براساس نسخه‌های خطی طبع شده عبارت است از:

تحفة‌الاخوان‌فی‌خصائص‌الفتیان ازعبدالرزاق‌کاشانی. فتوت نامهٔ شمس‌الدین محمدآملی به نقل ازنفایس‌الفنون، دوفتوت‌نامه ازشهاب‌الدین عمر سهروردی فتوت‌نامهٔ نجم‌الدین زرکوب، باب ششم زبدة‌الطریق الی‌الله، فتوت نامهٔ چیت سازان

۳۵ـ صوفی، عبدالرحمن

ترجمهٔ صورالکواکب عبدالرحمن‌صوفی. به قلم خواجه نصیرالدین‌طوسی، با تصحیح وتعلیقات معزالدین‌مهدوی. تهران. بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲. ۴۶۳ ص (علم درایران، ۱۶)

تفصیل این نسخه وبحث دربارهٔ اینکه آیا ترجمه ازخواجه است و یا نه در مقدمهٔ دکتر پرویز خانلری برچاپ عکسی نسخهٔ اثر (چاپ بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸) آمده است. مرحوم عباس اقبال‌هم در بارهٔ این نسخه بحثی مستوفاکرده است.

باری‌اینك متن این‌ترجمه توسط آقای معزالدین‌مهدوی استنساخ وچاپ شده است. ولی درمقابلهٔ این چاپ با متن عکس معلوم می‌شود که بعضی‌کلمات درست‌خوانده‌نشده وبعضی‌کلمات ساقط‌شده است. مثلا درسه سطراول «به‌فارسی کرده می‌شود» باید «با فارسی کرده می‌شود» چاپ شده باشد. در سطر بعد «وآغازش» درست است وواو ساقط شده است. در ص ۷ سطر ۱۶ طریق،

« طریقه » است ودرسطر ۲۰ « درین‌طریقه » درست است و« بن» افتاده و« یافتم» نیست و« یافتیم» است . دردوسطر بعد « این » غلط و« آن» درست و درسطر آخر « موقت » قبل ازدیگر کسانی افتاده است . درصفحهٔ ۸ پس از مقابله معلوم شد که شش‌مورد اختلاف وجود دارد و برهمین‌قیاس‌الی‌آخر کتاب

۳۶ـ عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر

قابوس‌نامه به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی . چاپ دوم . تهران بنگاه ترجمه و نشرکتاب ۱۳۵۲ وزیری ۶۰+۶۰۶ ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۲۶۴)

طبع جدید ومنقح واستادانه‌ای کـه غلامحسین یوسفی از قابوسنامه تهیه کرده ازنمونه‌های‌اعلی‌وکارهای‌استواراوست. حقاً که‌درحق‌چنان‌اثری می‌بایست که تحقیقات وتعلیقات مفیدی‌که درپایان اثر دیده می‌شود می‌شد . خوشبختانه یوسفی حق مطلب را ادا کرده است

۳۷ـ عوفی ، سدیدالدین محمد

جوامع‌الحکایات ولوامع‌الروایات . جلد اول ازقسم سوم، با مقابله وتصحیح و مقدمـهٔ بانو مصفا [تهران] بنیاد فرهنگ ایـران [۱۳۵۲] وزیـری . ۱۳۹+۳۴۵ ص .

کتاب مقدمه‌ای دارد درباب عوفی وچگونگی‌تألیف لباب‌الالباب و بحث درنسخ‌آن و برشمردن فواید دستوری وادبی ولغوی در مقدمه مشخصات پنجاه وشش‌نسخه گفته شده است. کاش‌چاپ کتاب که‌با حوصله‌ای‌درمقابله چندین‌نسخه انجام‌شده است ازآغازمتن‌شروع شده بود وبرای یکبار این‌کتاب عزیز وعظیم منظماً چـاپ می‌شد امیدواریم خانم مصفا توفیق اتمام این خدمت بـا ارزش را بیابند .

۳۸ـ عین‌القضاة همدانی

نامه‌های عین‌القضات همدانی . به اهتمام علینقی منزوی و عفیف عسیران . جلد دوم . تهران . بنیاد فرهنگ ایران ، ۱۳۵۰ . وزیری ــ ۴۸۸ ص (فلسفه و عرفان ایران ، ش۱۲).

ازآثارلطیف وجانسوز ادبیات عرفانی است. چاپ دو دوست ما درخور تحسین وبه روشی عالمانه ودقیق است .

۳۹ـ غزالی ، احمد

رسالهٔ سوانح ورساله‌ای درموعظه ازآثاراحمد غزالی ، با تصحیح وتحشیهٔ جواد

نوربخش . تهران. خانقاه نعمةاللهی، ۱۳۵۲ . وزیری. ۹۵ص (انتشارات خانقاه نعمةاللهی، ۵۵)

رسالهٔ سوانح سه بار بیش‌ازین چـاپ شده بود (هلموت ریتر ، مهدی بیانی، ایرج افشار). این‌چاپ سوم دارای مزیتی است که با رساله‌ای‌درموعظه ارغزالی که تاکنون چاپ نشده بود همراه است رسالهٔ موعظه از روی نسخه ۸۱۱-۸۲۲ به‌چاپ رسیده است . خدمت ارجمند دکتر نوربخش درراه احیای متون‌صوفیانه با ارزش است

۴۰- غزالی، محمد

ترجمهٔ احیاء علوم‌الدین . ترجمان مؤیدالدین محمد خوارزمی به کوشش حسین خدیوجم . تهران . بنیاد فرهنگ ایران ، ۱۳۵۲ . وزیری. ۵۷۴ ص(فلسفه و عرفان ایران، ش۱۳)

متن ترجمه شدهٔ اثریست که به پاکیزگی‌وآراستگی‌طبع‌شده ، مترجم در مقدمه گفته است که‌نسخهٔ دیگری‌هم به دستش‌افتاده است وچند مورد درپاورقیها ازآن‌نقل کرده است . لازم است که درمجلد آینده اوراقی‌ازعکس‌همه نسخی که به‌زحمت فراهم کرده‌اند به‌چاپ برسانندکه این‌کار برای‌نشان‌دادن ارزش‌هریك از نسخه‌ها سنتی است پسندیده . عمل بدان تنها از مقولهٔ مستحبات نیست

دوست دانشمندمان ، حسین‌خدیوجم، اکنون‌طبع کیمیای‌سعادت‌را هم در دست دارند.

پس‌درحال‌حاضر، بدون‌تردیدازواقف ترین‌دوستانی‌است‌که با نحوهٔ بیان وزبان غزالی‌آشنایی یافته است . امیدواریم هرچـه رودتر چاپ هر دو اثر را به پایان برساند .

۴۱- فردوسی ، ابوالقاسم

داستان رستم وسهراب از شاهنامـه . مقدمه و تصحیح و توضیح . تهران . بنیاد شاهنامهٔ فردوسی، ۱۳۵۲. رحلی. ۱۸۹ ص

نمونه‌ای‌است ازآنچه در بارهٔ شاهنامه به‌توسط‌بنیاد شاهنامه ایران‌انجام می‌پذیرد . بدون تردید وبی‌شائبهٔ غرض باهمه گفتگوهایی که می کنند مهمترین کاری‌است‌که تاکنون‌درباب‌شاهنامه شده‌است. اهمیت‌مسئله‌دراین‌است‌که مردی‌با مایه علمی‌همچون مینوی وهمکاری‌همکاران‌منتخب او براساس نسخه‌های معتبرو اتخاذ رویه‌ای که درطبع متون‌قدیم مورد قبول‌جوامع علمی‌جهان است بدین‌کار پرداخته شده‌است.طبعاً به ملاحظهٔ اعتبار کارمینوی‌است‌که دانایان‌وعلاقه‌مندان

به بحث پرداخته‌اند. ورنه اگر کار مینوی درخورد ستایش وسنجش نبود این طبع هم مانند چندین طبع دیگر ازشاهنامه که مورد نظر و بحث قرار نگرفته است نادیده گرفته می‌شد وکسی را پروا و یارای آن نبود که درباب آن سخنی بگوید. مینوی خود ازصاحب نظران خواسته است که نظرات خودرا بیان کنند .

کتاب محتوی دیباچه‌ای است (که درهمین شماره ما نقل کرده‌ایم) ومتن و توضیحات وشرح لغات وابیات وتفصیل نسخه بدلها .

۴۲ـ قرآن

تفسیری برعشری از قرآن مجید نسخهٔ محفوظ درکتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا . به تصحیح جلال متینی، [تهران] بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۵۲] وزیری ۸۴+۶۶+۴۸۳ ص

تفاسیر و ترجمه‌های قدیم قرآن ازذخائر عجیب لغت فارسی است. طبعاً انتشارعده‌ای ازاقدم این نوع نسخ بر گنجینهٔ لغات فارسی خواهد افزود

تفسیر کنونی که عشری ازقرآن است با دقت آقای دکتر جلال متینی که براثرچاپ چند جلد دیگر ازین نوع آثارممارست مخصوص یافته‌اند دردسترس قرارگرفته ودرمقدمه به تفصیل خصائص دستوری و لغوی آن را برشمرده‌اند و ترجمه را با چند تفسیر قدیم چون تفسیر پاك ، تفسیر نسخه کمبریج مطابقه داده‌اند ووجوه اشتراك را برشمرده‌اند وسپس بحث دستوری بسیار دقیقی‌را در باب نسخه پیش کشیده‌اند .

صفحات عکسی ازسورهٔ طه نیز بطور نمونه درین چاپ الحاق شده است لغات وترکیبات تفسیراستخراج ودرقسمت نهایی کتاب درشصت صفحه چاپ شده است یعنی تقریباً دوهزاروپانصد لغت را دربردارد

۴۳ـ لاهجی ، علی بن شمس الدین بن حاجی حسن

تاریخ خانی (شامل حوادث چهل سالهٔ گیلان از ۸۸۰ تا ۹۲۰ هجری) . تصحیح و تحشیه منوچهرستوده . [تهران] بنیاد فرهنگ ایران[۱۳۵۲] وزیری. ۳۶+۴۲۵ ص (منابع تاریخ وجغرافیای ایران ، ۵۷)

این کتاب یك بار پیش ازین توسط برنهارد درن در روسیه و دریکصد و بیست سال قبل چاپ شده بود ، هم نسخش چون کبریت احمر بود وهم آن چاپ چنانکه باید شسته رفته ومنقح نبود . لذا منوچهرستوده طبع حاضررا براساس نسخه‌ای که درشوروی نگاه‌داری می‌شود با دقت والحاق فهارس دقیق ومقدمه‌ای دلپذیر به چاپ رسانیده است. با این خدمت مرجع مهم دیگری دربارهٔ گیلان به ادبیات این رشته وبراثرخود افزود .

۴۴- مولوی بلخی

گزیدهٔ غزلیات شمس به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران. شرکت کتابهای جیبی با همکاری فرانکلین، ۱۳۵۲. رقعی. ۵۲+۶۳۱ ص (سخن پارسی، ۶)

منتخب کردن غزلیات شمس اگر براساس ذوق و بینش شاعرانه باشد کاری است برای عموم مفید. چه دشوارست برای همه کس که تمام دیوان کبیررا بخواند یا بتواند که خود غزل خوب‌را ازبد تشخیص دهد.

شفیعی کدکنی صاحب چنان امتیاری که گفته شد هست و دراین انتخاب ذوق خودرا نمودارکرده است، منتخب حاوی ۴۶۶ غزل است و درین مقدارهم فقط ابیاتی چند ازیك غزل آورده شده است

مقدمه خواندنی و چکیدهٔ عقاید نقد دیدهٔ انتخاب کننده است.

۴۵- میرحسینی هروی، حسین بن عالم

طرب المجالس. به تصحیح علیرضا مجتهدزاده، مشهد، [کتابفروشی باستان] ۱۳۵۲ وزیری. ۲۶۳ ص

میرحسینی هروی از عارفان و نیز شاعرانی است که وفاتش درقرن هشتم هجری روی داد. صاحب آثاری است چون نزهة‌الارواح و زادالمسافرین و کنزالرموز و روح‌الارواح که بعضی از آنها چاپ شده. طرب‌المجالس که اینك به زیورطبع آراسته شده است از نمونه‌های خوب نوشته‌های اوست.

مصحح درمقدمهٔ ممتنع خود پنج نسخه ازین اثررا معرفی کرده است نسخه‌ای‌را که اساس‌قرارداده مورخ ۸۳۴ هجری‌است.

تعلیقات کتاب بیشتر معرفی آیات و احادیث مذکور درمتن‌است وشرح احمالی‌دربارهٔ عرفائی‌چون جنید وسهل وابوسعید ابوالخیر... کتاب‌با فهرست آیات قرآنی واخبارواحادیث پایان می‌گیرد.

انتشار این متن ادبی وعرفانی ازخدمات با ارزش‌دانشمند عزیزماست.

۴۶- الکراجی، ابوالفتح محمدبن‌علی

معدن‌الجوهر وریاضة‌الخواطر. تحقیق سید احمدالحسینی. چاپ‌دوم. تهران المکتبة‌الرضویه.

مؤلف ارشا گردان شیخ مفید وشیخ طوسی است ومصحح ازفضلائی است که اینك درقم به ترتیب فهرست نسخ خطی مکتبهٔ استاد روزگارما علامه آقا شهاب الدین نجفی اشتغال دارد .

۴۷ـ المروزی ، ابی عمران موسی بن ابراهیم

مسندالامام موسی بن جعفر. تقدیم و تعلیق. محمدحسین الحسینی الجلالی [تهران ۱۳۵۲] وزیری. ۴۳ ص

۴۸ـ بهزاد ، محمود

علم . تهران . ۱۳۵۲ وزیری. ۸۸ ص

۴۹ـ قربانی ، ابوالقاسم

نسوی نامه . تحقیق در آثار ریاضی علی بن احمد نسوی . تهران ، بنیاد فرهنگ ایران ، ۱۳۵۱ وزیری. ۲۱۰ ص(علم در ایران،۱۷)

مطالب این اثر، حققا به عبارت است ازخلاصهٔ زندگی نامهٔ نسوی، تألیفات ریاضی نسوی، سیری در کتاب المقنع ، شرحی دربارهٔ شکل قطاع، خلاصهٔ کتاب مأخودات .

ضمیمهٔ بخش سوم. عکس نسخهٔ منحصر بفرد المقنع فی الحساب الهندی است.

۵۰ـ انجوی شیرازی ، ابوالقاسم

بازیهای نمایشی [تهران. امیرکبیر. ۱۳۵۲] وزیری. ۱۲۸ ص(گنجینهٔ فرهنگ مردم ، ش۴)

یکی دیگر ازکارهای با ارزش انجوی است درزمینهٔ فرهنگ عامه .

۵۱ـ انجوی شیرازی ، سید ابوالقاسم

قصه‌های ایرانی. جلد اول [تهران. امیرکبیر. ۱۳۵۲] وزیری. ۳۵۱ ص(گنجینهٔ فرهنگ مردم ، ش ۳)

حدمنی که انحوی آغاز کرده وسومین اثر آن ایك در دست گرانقدرست وان‌شاءالله درمجلدات دیگر بحثی درخصوص این مجموعه خواهد شد .

۵۲ـ پاینده ، محمود

مثلها و اصطلاحات گیل ودیلم. [تهران] . بنیاد فرهنگ ایران. [۱۳۵۲] وزیری ۳۰۱ ص (فرهنگ عامه ، ۶)

هرمثل گیلکی ابتدا به خط فارسی نقل‌شده وسپس آوانویسی آن به لاتین آمده است . پس‌از آن مؤلف معنی تحت‌اللفظ وسپس مقصود ومنظور از آن مثل یا اصطلاح‌را بیان می‌کند .
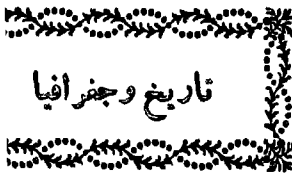
۵۳ـ ابرامی ، هوشنگ

ستارخان سردار ملی . [تهران] انتشارات توس [۱۳۵۲] رقعی . ۲۶۰ ص

کتاب ، حماسهٔ ستارخان است به زبان داستان . نویسنده درپایان‌مقدمه می‌نویسد : « ستارخان ساده بود اماکارهای شگفت‌آورش‌عظمت داشت. سادگی او ویرا درپایان عمرش به پیشامدی‌کشاند که ازبزرگترین تراژدیهای‌تاریخ‌شد ویادآور فریاد تلخ ژول سزار که « بروتوس توهم ! »

۵۴ـ بهار ، مهرداد

اساطیر ایران . [تهران] بنیادفرهنگ‌ایران، [۱۳۵۲] وزیری، ۶۸+۳۶۳ ص (فرهنگ ایران باستان ۱۰)

« دراین کتاب ازبندهشن، گزیده‌های زاداسپرم ، روایات پهلوی ، زند وهومن یسن، زند وندیداد وکتاب متن‌های پهلوی و دینکرد استفاده شده است ومختصری ازمینوی‌خرد درآن هست»

کتاب تقسیم شده است برسه فرگرد : آفرینش ، مردم ، فرجام. درهر فرگرد چند بخش است ونیز بخش یادداشتهای تحقیقی وعلمی به همراه دارد .

۵۵ـ جکسن ، ابراهم و . ویلیامز

سفرنامهٔ جکسن. ایران درگذشته وحال . ترجمهٔ منوچهرامیری وفریدون بدره‌ای تهران . خوارزمی، ۱۳۵۲ . وزیری. ۵۴۳ ص

۵۶ـ رابینو، ه . ل .

مشروطهٔ گیلان . به انضمام وقایع مشهد در ۱۹۱۲ . به کوشش محمد روشن رشت طاعتی ۱۳۵۲ . وزیری. ۱۶۸ ص

رابینو درزمان انقلاب مشروطیت ایران کنسول انگلیس بود دررشت و شرح وقایع قیام مردم آنجادا طی رساله‌ای نوشت و برای ادوارد براون که از همه‌جا اطلاعات جمع می‌کرده فرستاد . این یادداشتها که به خط کاظم‌زادهٔ ایرانشهراست به همان صورت وخط بـه طریق افست توسط آقای محمد روشن رشتی چاپ شده است وهمراه باآن‌حروف رابینو جزوه‌ای‌هم دربارهٔ وقایع مشهد الحاق کرده‌بوده است که آن را نیز آقای روشن به چاپ رسانیده‌اند. طبعاً طبع این اثر برای محققان تاریخ مشروطه خدمتی‌است در خورتحسین .

آقای روشن درمقدمه شرح حالی از رابینو و فهرست آثارش و درانتها فهرست اعلام کتاب را به دست‌داده است

۵۷ـ رضوی ، میرزا محمدباقر

کتاب شجرهٔ طیبه در انساب سلسلهٔ سادات علویهٔ رضویه . تکمله وتصحیح و تهیهٔ شجره به سعی واهتمام سید محمدتقی مدرس رضوی [تهران. ۱۳۵۲] وزیری ۴۶+۴۸۶+۱۷ شجره‌نامه

کتابی است بسیار با ارزش ازلحاظ شناخت یك سلسله ازمردم ایران که ازخاندان حضرت رسول نسبت می‌برند ودرچند شهر ایران پراکنده شده‌اند .

مؤلف دانشمندمدرس آستان قدس‌رضوی بود وپدراستاد مدرس‌رضوی‌است که شرح حال ایشان درین‌شماره درج است .

کتاب براثرالحاقات وتکمله‌های استاد مدرس رضوی‌نسبت به اصل خود مفصل‌ترشده است.

ازمضامین ومطالب مهم کتاب صورت فرمانها ووقفنامه‌های متعددست که درجای دیگربرمتن‌آنها دسترسی نیست .کاش فهرست اعلام برایں کتاب تهیه شده بود .

۵۸ـ شوادران ، بنجامین

خاورمیانه ، نفت وقدرتهای بزرگ . ترجمهٔ عبدالحسین‌شریفیان. تهران. شرکت سهامی‌کتابهای درسی [با همکاری‌فرانکلین] ۱۳۵۲. وزیری. ۵۰۲ ص

۵۹ـ صفائی ، ابراهیم

مرزهای ناآرام . تهران . وزارت فرهنگ‌وهنر. ۱۳۵۲. وزیری. ۱۲۹ ص.

مجموعه‌ای است دربارهٔ اختلاف‌های مرزی میان ایران وعثمانی و ایران

وروسیه وایران با انگلیس‌وافغانستان با نقل اسنادی رسمی درین‌مسائل.

۶۰ـ طبری ، محمدبن جریر

تاریخ طبری یا تاریخ‌الرسل‌والملوک، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده . تهران . بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۵۲. وزیری . جلدهای ۱ تا ۶.

ترجمهٔ این اثر کاری بود بسیار لازم وخوشبختانه بنیاد فرهنگ ایران بانی آن شده است :

درابتدای هرجلد گفته شده است که متن کامل با حذف اسناد وروایتهای مکرر ».

۶۱ـ الطهرانی ، الشیخ آغا بزرگ

* طبقات‌اعلام‌الشیعة . نوابغ‌الرواة فی‌رابعة‌المئات . بیروت.دارالکتاب‌العربیة ۱۹۷۱—۳۶۳ ص
* طبقات اعلام‌الشیعة . النابس فی‌القرن‌الخامس . تحقیق ولده علینقی منزوی بیروت. دارالکتاب‌العربی. ۱۹۷۱. وزیری. ۲۲۹ ص
* طبقات اعلام‌الشیعة . الثقات‌العیون فی سادس‌القرون . تحقیق ولده علی‌نقی منزوی. بیروت دارالکتاب‌العربی . ۱۹۷۲. وزیری. ۳۶۱ ص
* طبقات اعلام‌الشیعة الانوارالساطعة فی‌المائة السابعة . تحقیق‌ولده‌علی‌نقی منزوی. بیروت. دارالکتاب‌العربی ۱۹۷۲ . وزیری. ۲۳۰ ص

این سه مجلد قسمتی است ازکتاب بسیارمفید مرجعی‌ازآثارمؤلف‌کتاب معروف‌الذریعة . چندین‌جلد دیگر که متعلق به قرون چهارده وسیزده بوده‌قبلا نشرشده است . رحمات مرحوم طهرانی وفرزندش علینقی که ازدوستان‌دانشمند ماست درمیان مؤلفان قرن‌اخیرفراموش‌نشدنی‌است. علینقی‌منزوی برجلدمربوط به قرن چهارم مقدمه‌ای دراحوال پدرخود دارد .

۶۲ـ غروی نوری ، علی

حزب دمکرات ایران دردورهٔ دوم مجلس‌شورای ملی. تهران . ۱۳۵۲ . وزیری ۲۵۱ ص.

کتاب متن رساله‌ای‌است که نویسنده برای اخذ درجهٔ دکتری گذرانیده وتعجب است که چرا نام راهنمایان رسالهٔ خود را متذکر نشده .

درین موضوع بحرمصادر ومراجع چاپی با چند نفرهم مصاحبه کرده‌اند ولی‌چرا نام آقای دکتر محمد اسمعیل رضوانی فراموش شده است . مدارک و اسنادی که درین‌مجموعه گردآورده‌اند بسیارمفیدست.

۶۳- قویمی ، فخری

کارنامهٔ زنان مشهورایران ... ازقبل ازاسلام تا عصرحاضر. تهران . وزارت آموزش و پرورش. ۱۳۵۲ . رقعی. ۲۹۵ ص

این اثر با اینکه از انتشارات وزارت آموزش وپرورش است بیشتر جنبهٔ خصوصی دارد، زیرا درآن ضمن آوردن شرح‌حال معاصران به تعداد اولاد و برشمردن نام اولاد وشوهران زنان نیز پرداخته‌اند. این‌کار درخور کتابهایی است که ازطرف مؤسسات خصوصی تهیه می‌شود

در باب قدما مطالب کتاب گاه ازین دست است : فاطمةالفقیه دکتر در حقوق یا دارای مقام اجتهاد » (ص۳۹).

- بی‌بی‌فاطمه ... زوجهٔ امیرجلال‌الدین جقماق (محای‌چقماق).. از آثار او مسجد جامع (محای جامع) ... ومیری‌که (محای میری‌که) . . (ص۷۸).

- « فصاحت و بلاغت وشیفتگی و ایمانش درصد و چند سال قبل امری عجیب درپیشرفت بابیه بود . .» (ص۱۰۸) درخصوص قرةالعین

۶۴- گودرزی‌نژاد ، شاپور

کنگاور (جغرافیـای انسانی و اقتصادی) . تهران، مؤسسهٔ جغرافیا . ۱۳۵۲ . وزیری. ۷۵ ص (گزارشهای‌جغرافیائی، ش۱۰)

۶۵- محمودی ، فرج‌الله

جغرافیای ناحیه‌ای قروه ، بیجار، دیواندره . تهران مؤسسهٔ جغرافیا، ۱۳۵۲ وزیری ۱۸۲ ص (گزارشهای‌جغرافیائی، ش۹)

۶۶- مدرسی طباطبائی ، حسین

خاندان‌فتحان [قم ۱۳۵۲] . وزیری. ۳۲ ص

آقای مدرسی طباطبایی اکثرحیات علمی‌خودرا وقف بر تحقیق درتاریخ قم ورجال آنجا کرده است وتوفیق یافته است‌که درین رساله در باب عده‌ای از خاندان فتحان‌که نام ونشان و احوال آنها به تفاریق درگوشه وکنار اسناد و کتب ازتصرفات روزگاربی‌امان‌مخفی‌مانده بود بادقت وبررسی‌علمی‌برصفحات این دفتر ثبت‌کرده‌اند .

خاندان فتحان درقرون هشتم ونهم هجری منشا خدمات علمی وازرجال اجتماعی بوده‌اند.

۶۷ـ مدرسی طباطبائی، حسین

فرمانهای ترکمانان قراقویونلو وآق قویونلو. [قم. ۱۳۵۲] وزیری . ۱۶۶ ص و ۹۶ صفحه عکس سند .

بدون تردید یکی از مهمترین مجموعه فرمانهایی است که تاکنون در باره تاریخ ایران انتشار می یابد . از آق قویونلو وقراقویونلو فرمانهای زیادی نمی شناختیم . آقای مدرسی طباطبایی بافحص بسیار و جمع کردن آنچه به طور پراکنده در مجلات ومقالات تاکنون طبع شده بود و نیز تجسس شخصی در اسناد و مدارك نزد اشخاص توانسته اند که متن بیست وهشت فرمـان وسند را در این کتاب ارجمند به چاپ برسانند وجه کار علمی وخوبی کرده اند که عکس آنها را هم بصورت خوانا ودلپذیر در انتهای کتاب به دست داده اند. صمیمانه به ایشان تهنیت می گوئیم.

۶۸ـ مقدسی ، مطهر بن طاهر

آفرینش و تاریخ . ترجمهٔ محمدرضا شفیعی کدکنی جلد پنجم وششم. (تهران) بنیاد فرهنگ ایران (۱۳۵۲) وزیری. ۲۷۶ ص و۱۴۹ ص(منابع تاریخ وجغرافیای ایران ، ش۴۷و۵۲)

ترجمه های شفیعی کدکنی به زبانی استوار وروشن و نثری شعر گونه است، چندانکه ملال تاریخ ذهن وذوق خواننده را آزار نمی دهد .

۶۹ـ مهدی ، محسن

فلسفهٔ تاریخ ابن خلدون . ترجمهٔ مجید مسعودی. تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۲ . وزیری. ۳۹۹ ص

محسن مهدی بدون تردید یکی از برجستگان محققان فلسفهٔ اسلامی است واینك استاد در دانشگاه هاروارد وطبعاً کتاب او در بـارهٔ ابن خلدون شایستگی ترجمه شدن به فارسی را داشت.

[۷۰] *Afschar*; *Mahmud*

La Politique européenne en Perse Deuxième edition Tehran , 1973 . 286 p (Collection Litteraire et Historique Iranienne, Publication de la Foudation de Dr M Afschar offerte à l' Université de Tehran No.1)

این کتاب متن فرانسوی « سیاست اروپا در ایران » است که نخستین بار درسال ۱۹۲۱ در برلین نشر شد وبکلی نایاب بود . طبع دوم با مقدمهٔ جدیدی ازمؤلف درسبب تألیف کتاب وتجدید طبع آن همراه است .

۷۱ـ هول ، فرانك

دورهٔ پیش از تاریخ درجنوب غربی‌ایران (لرستان) . ترجمهٔ سکندرامان‌اللهی بهاروند [خرم‌آباد] ادارهٔ فرهنگ وهنر، (۱۳۵۲) وزیری ۱۰۲ ص.

از رسالات مفید درباب عصر پیش از تاریخ لرستان است .

۷۲ـ یزد . استانداری

مروارید کویر. یزد ، ۱۳۵۲ . وزیری بزرگ. ۱۱۶ ص.

۷۳ـ یکتایی ، مجید

تاریخ دارائی‌ایران . چاپ سوم. تهران، دهخدا ، ۱۳۵۲ وزیری. ۵۵۹ص

نام‌کتاب گویای موضوع آن است . مؤلف اطلاعات و گزارشهای زیادی دربارهٔ وزارت دارایی امروز وسوابق‌آن دراین‌اثر جمع کرده است چندین فرمان وسندازدوران‌استیفا ومستوفیگری نیز به‌چاپ رسانیده وهمه‌مفیدست،زیرا دستگاههای دولتی ماکمتربه فکرجمع سوابق وتاریخ‌خودمی‌باشند . لذا بودن چنین کتبی برای محققان بعد مرجع استفاده خواهد بود .

[۷۴] *Ahmadi, Ashraf*
Law and Justice in the ancient Iranian Empire . Tehran 1972 197 p

[۷۵] *Hemmasi,M*
Migration in Iran A Quantitative Approach . Shiroz . Pahlavi University 1974. 145p.

[۷۶] *Olshausen , Justus*
Die Pehlewi _ Legenden Kopenhagen 1843 . 82 p

رساله‌ای است درباب سکه‌های عصرساسانی که در تهران به‌صورت افست تجدید چاپ شده است.

[۷۷] *Rabino di Borgomale , H L.*
Coins , medals and Seals of the Shahs of Iran, 1800-1941 2 ed. Tehran 1971.

این رساله حدود سی سال قبل طبع شده بود و نایاب بود . اخیراً در تهران به صورت افست تجدید چاپ شده است و آقای محمد مشیری مباشرت این خدمت را به عهده داشته است .

۷۸ـ ایران . شرکت سهامی فرش ایران

شاهکارهای فرش ایران . تهران . ۱۳۵۱. وزیری بزرگ . صد برگ

اثری است قابل توجه ودیدنی ودارای امتیاز واختصاص ومرجحات نسبت به کتابهای بسیار با ارزش که تاکنون درممالک اروپایی دربارهٔ فرش ایران چاپ شده است

این امتیاز ازین حیث است که معرفی هرقالی متضمن بیان نوع بافت و نقش وطرح ورنگ است با اسماء ومشخصات معروف درایران وازین نظر طبعاً نسبت به کتاب فرنگی اصالت دارد .

هرمعرفی به زبان انگلیسی هم ترجمه شده است . عکسهای قالی‌ها و عکس گوشه‌ای ازتاروپود هرقالی که به اندازه یک دسی‌متر گرفته شده گویای تبحر و بصیرت عکاسان و گردآورندگان مجموعه است .

ناگفته نماندکه این کتاب یادگارارجمندی است دوست ما ازآقای دکتر علاء کیائی که پس ازچند سال خدمت درنشر کتاب سمت مدیرعامل شرکت فرش یافته است .

۷۹ـ مخصص ، اردشیر

اردشیروهوای طوفانی. تهران. انتشارات توس. ۱۳۵۲ . رحلی. بدون صفحه‌شمار

مجموعه‌ای است ازصورتکهای مخصص (نقاشی‌های طنزواره) . مخصص ازنقاشان وطراحان صاحب سبك روزگارماست .

۸۰ـ مخصص ، اردشیر

با اردشیر مخصص و صورتکهایش تهران . انتشارات توس. ۱۳۵۰ رحلی بی‌صفحه شمار.

۸۱ـ اسلامی ندوشن ، محمدعلی

صفیرسیمرغ (یادداشتهای سفر). (تهران) انتشارات توس.(۱۳۵۲)رقعی۳۰۰ص

نکته‌هایی است از مسافرتها و مشاهدات نویسنده در امریکا ، افغانستان دانمارك ، ترکیه ، فرانسه ، نیشابور واصفهان .

۸۲ـ به‌آذین ، م . ا . (اعتمادزاده)

داستانهای منتخب . [تهران] . انتشارات توس (۱۳۵۱) رقعی . ۳۰۴ ص

این‌مجموعه منتخبی‌است ازمجموعه‌های‌مختلف که ازآثار نویسنده‌تاکنون نشرشده است وهمه به انتخاب خود اوست واین امراهمیت دارد. مجموعه‌های آثار داستانی نویسنده عبارت است ازپراکنده ، به سوی مردم ، دختر رعیت نقش پرند ، مهرهٔ مار، سربسته ، شهرخدا ، وخاك تشنگی بود .

به‌آذین ازنویسندگان قدراول آسمان داستان‌نویسی امروزست.

۸۳ـ حاج سید جوادی ، علی‌اصغر

گامی درا فضاء [تهران. توس. ۱۳۵۲] رقعی ۳۰۴ ص

مجموعه‌ای است ازچهل‌وسه مقاله ادبی وفرهنگی وهنری واجتماعی اثر قلم حاج سید جوادی. نویسنده ازمنتقدین ادبی واجتماعی‌است و قلمش استوار وبینش‌اش قابل‌توجه .

۸۴ـ فرخزاد ، فروغ

برگزیدهٔ اشعارفروغ فرخزاد ، چاپ سوم . تهران شرکت سهامی‌کتابهای‌جیبی ۱۳۵۲. جیبی . ۱۷۱ ص

۸۵ـ کاظمیه ، اسلام

جای پای اسکندر[تهران.کتاب نمونه . ۱۳۵۲] رقعی. ۲۰۲ ص

شرح مشاهدات نویسندهٔ نازك‌بین است ازسفری به بلوچستان .

۸۶ـ مرزبان ، رضا

کوچه باغهای‌شهرخواب [تهران]. انتشارات توس [۱۳۵۲]. خشتی. ۷۸ص

قصه‌ای است برای بچه‌ها با نقاشیهای زیبا.

۸۷ـ نیمایوشیج

نمونه‌هایی ازشعر نیمایوشیج . به انتخاب سیروس طاهباز. چاپ دوم . تهران . شرکت‌کتابهای‌جیبی. ۱۳۱ ص

انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب

۸۸ـ آرنوت ، کثلین

داستانهای‌افریقائی. ترجمهٔ کامیار نیکپور. تهران، ۱۳۵۲. ۲جلد

۸۹ـ بلوندن ، گودفری

سرزمین ومردم استرالیا . ترجمهٔ هوشنگ ا رامی . چاپ دوم تهران ۱۳۵۲
رقعی. ۱۵۸ ص

۹۰ـ جاناکولیس، تئودور

سرزمین و مردم یونان ترجمهٔ احمد بطحائی چاپ سوم تهران ، ۱۳۵۲ .
رقعی- ۲۳۴ ص

۹۱ـ داوری ، محسن

کوروش‌کبیر تهران ، ۱۳۵۲ خشتی. ۲۹ ص

۹۲ـ روسو ، پیر

مریخ ترجمهٔ سعد نحوی، تهران، ۱۳۵۲. رقعی ۱۹۰ ص

۹۳ـ فنگردو، گیلرم

نمایشنامهٔ روباه وانگور ، ترجمهٔ محمود قروعی . چـاپ دوم تهران . ۱۳۵۲
رقعی ۱۱۴ ص

۹۴ـ ورن ، ژول

بیست هزار فرسنگ زیردریاها ، تـرجمهٔ اردشیرنیکپور چاپ سوم . تهران
۱۳۵۲. (۳جلد)

انتشاراتی که با همکاری مؤسسهٔ فرانکلین چاپ شده

۹۵ـ آرون ، ریمون

مراحل اساسی اندیشه در جامعه شناسی. ترجمهٔ باقر پرهام . جلد اول . تهران
شرکت‌کتابهای‌جیبی، ۱۳۵۲ ۳۳۲ ص

۹۶ـ اوراستریت ، هاری

سلامت روح ، ترجمهٔ محمد حجازی چاپ پنجم . تهران . ابن‌سینا ، ۱۳۵۲ .
۱۶۳ ص

۹۷ـ بلوم، جرالد

نظریه‌های روانکاوی شخصیت . ترجمهٔ هوشنگ حقنویس . تهران ، امیرکبیر
۱۳۵۲ . ۲۷۲ ص

۹۸ـ پالمر ، رابرت

عصر انقلاب دموکراتیك . ترجمهٔ حسین فرهودی . تهران ، امیرکبیر، ۱۳۵۲ .
(۲ جلد)

۹۹- پریستلی ، جی ، بی.

سیری درادبیات غرب . ترجمهٔ ابراهیم یونسی. تهران . شرکت‌کتابهای جیبی ، ۱۳۵۲. وزیری. ۵۷۷ ص

۱۰۰- تورگنیف ، ایوان

پدران وفرزندان . ترجمهٔ م . ه . شفیعیها . چاپ سوم . تهران،کتابهای جیبی ۱۳۵۲ . رقعی، ۳۰۷ ص

۱۰۱- جعفری لنگرودی، محمدجعفر

دورهٔ حقوق مدنی. عقد ضمان . تهران، شرکت‌کتابهای‌جیبی . ۱۳۵۲ . وزیری. ۴۲۸ ص.

۱۰۲- چایلد، گوردن

انسان خودرا می‌سازد. ترجمهٔ احمدکریمی‌حکاك ومحمد هل‌اتائی تهران،شرکت کتابهای‌جیبی. ۱۳۵۲ جیبی ۲۳۷ص

۱۰۳- جینز، جی . اچ

فیزیك وفلسفه . ترجمهٔ علیقلی بیانی ، تهران ، شرکت‌کتابهای جیبی. ۱۳۵۲ رقعی. ۳۴۹ ص

۱۰۴- چخوف ، آنتونی

زندگی من وپنج داستان دیگر. ترجمهٔ جهانگیر افکاری. چاپ چهارم تهران شرکت‌کتابهای‌جیبی. ۱۳۵۲ جیبی. ۲۲۹ص

۱۰۵-داستایوسکی، فدور

یادداشتهای زیرزمین ، ترجمهٔ رحمت‌الهی. چاپ چهارم. تهران، ۱۳۵۱. رقعی. ۲۶۹ ص

۱۰۶- دوندو، آ.

پایه‌های آنالیز ریاضی‌جدید . ترجمهٔ باقرامامی . تهران. شرکت‌کتابهای‌جیبی تهران ، ۱۳۵۲ وزیری ۳۶۳ ص

شیمی علم‌آزمایشی ، ترجمهٔ احمد خواجه نصیرطوسی و محسن عظیما . تهران ، وزارت علوم وآموزش عالی . ۱۳۵۲ . وزیری بزرگ . ۵۲۴ ص

۱۰۷- شاختر، هلن

رشد شخصیت ، ترجمهٔ محمد حجاری . چاپ هفتم . تهران ، ابن‌سینا . ۱۳۵۲ . رقعی. ۱۶۶ ص

۱۰۸-شایرر، ویلیام

سقوط جمهوری‌سوم . بررسی‌شکست فرانسه در۱۹۴۰ . ترجمهٔ عبدالحسین‌شریفیان

تهران. شرکت‌کتابهای‌حبیبی. ۱۳۵۲ . وزیری ۱۲۵۷ص

۱۰۹ـ گایزل ، جان بی .

شادکامی ، ترجمهٔ محمد حجازی . چاپ پنجم . تهران . ابن‌سینا . ۱۳۵۲ رقعی ۲۰۱ ص

۱۱۰ـ گنجی ، منوچهر

سازمان ملل متحد . تهران . شرکت‌کتابهای‌حبیبی. ۱۳۵۲ رقعی. جلد سوم.

۱۱۱ـ موام ، سامرست

دربارهٔ رمان وداستان‌کوتاه ، ترجمهٔ کاوه دهگان ، چاپ دوم تهران. شرکت کتابهای حبیبی . ۱۳۵۲ . رقعی. ۳۸۰ ص

۱۱۲ـ نصر ، سیدحسین

سه حکیم مسلمان . ترجمهٔ احمدآرام . چاپ‌دوم تهران . شرکت‌کتابهای حبیبی ۱۳۵۲ رقعی ۲۳۹ ص

۱۱۳ هندل ، اس .

انقلاب الکترونیک . ترجمهٔ فرح شادان . تهران . شرکت‌کتابهای حبیبی. ۱۳۵۲ رقعی . ۳۸۷ ص

۱۱۴ـ یونگ، کارل‌گوستاو

روانشناسی ودین . ترجمهٔ فؤاد روحانی . تهران ، شرکت‌کتابهای‌حبیبی. ۱۳۵۲ رقعی . ۲۲۶ ص

انتشارات جدید مؤسسه امیرکبیر

۱۱۵ـ بارت ، رولان

نقد تفسیری ، ترجمهٔ محمدتقی‌غیاثی. تهران. ۱۳۵۲ . ۱۳۲ص

۱۱۶ـ سارتر، ژان پل

سن عقل . ترجمهٔ محمود جزایری. تهران . ۱۳۵۲ . ۳۶۴ ص

۱۱۷ـ سیلونه ، اینیاتسینو

یک مشت تمشک . ترجمهٔ بهمن فرزانه ، تهران ، ۱۳۵۲ . ۲۵۰ ص

۱۱۸ـ گاری ، رومن

سگ سفید. ترجمهٔ سروش‌حبیبی. تهران، ۱۳۵۲ . ۲۲۸ ص

۱۱۹ـ گورکی ، ماکسیم

سه رفیق . ترجمهٔ ابراهیم یونسی . تهران ، ۱۳۵۲ . ۳۰۹ ص

۱۲۰- بورکا ، فدریکو

گزیدهٔ اشعار . تهران ، ۱۳۴۷ . ۶۱۱ ص

۱۲۱- یونسکو، اوژن

تشنگی وگرسنگی ، ترجمهٔ جلال آل احمد و منوچهر هزارخانی ، تهران ، ۱۳۵۲ . ۱۶۴ ص

۱۲۲- نرودا ، پابلو

بیست شعر عاشقانه و یك سرود نومیدی ترجمهٔ فرود خسروانی . [تهران . امیرکبیر . ۱۳۵۲] رقعی . ۷۱ ص

بنیاد پهلوی

مسابقهٔ شاهنشاهی بهترین کتاب سال

بدین‌وسیله باطلاع‌عموم‌علاقه‌مندان میرساند که مدت‌قبول کتاب برای شرکت درمسابقهٔ شاهنشاهی بهترین کتاب سال ۱۳۵۲ از تاریخ نشر این آگهی تا پایان مرداد ماه ۱۳۵۳ است وفقط کتابهایی که‌درسال ۱۳۵۲ برای‌بار اول طبع و نشر شده باشدبرای شرکت درمسابقه‌پذیرفته می‌شود و تاریخی‌که به‌عنوان‌چاپ‌درروی جلد کتاب‌ذکرشده‌معتبر است .

داوطلبان‌شرکت درمسابقهٔ شاهنشاهی کتاب سال‌لازم‌است‌تقاضای خودرا مبنی برشرکت درمسابقه‌همراه باپنج نسخه از کتاب‌خودبانشانی کامل درظرف این‌مدت به‌قسمت فرهنگی بنیاد پهلوی : جنوب‌میدان ولیعهد شماره ۱۷۸ بفرستند و رسید دریافت دارند .

تقاضای‌شرکت درمسابقه‌باید بوسیلهٔ شخص مؤلف یامترجم‌بعمل آید ودرترجمه‌ها باید اصل کتاب نیز همراه باشد.

کتابهای مخصوص کودکان و نوجوانان نیز درمسابقه‌شرکت‌داده می‌شود .

کسانی‌که‌تاکنون بطورمتفرقه‌نسخی‌از کتاب‌خود رابه‌بنیادپهلوی فرستاده‌اند درصورتی‌که مایل بـه‌شرکت درمسابقه باشند باید برطبق این آگهی عمل‌کنند .

کتابهائی‌که برای مسابقه فرستاده می‌شود پس‌داده نمی‌شود.

ترجمه‌هائی که‌متن کتاب را همراه نداشته باشد درمسابقه‌شرکت داده نمی‌شود.

مشاور وسرپرست‌امور فرهنگی بنیادپهلوی ـ سناتوردکتر
شمس‌الملوك مصاحب

ازمجموعهٔ خواندنیهای کودکان

داستانهای قابوسنامه

اثر:
عنصرالمعالی

نگارش: عطا
نقاشی از: مرتضی‌ممیز

قابوسنامه از شاهکارهای ادبی زبان فارسی است‌که عنصرالمعالی کیکاوس‌بن اسکندر شاهزاده دیلمی‌برای فرزندش‌گیلانشاه تالیف، ودر قالب داستان دربارهٔموضوعات مختلف زندگی بحث و او را درهرکاری راهنمائی کرده است. دراین‌کتاب برگزیدهٔ آن داستانها به‌بیان ساده و روان نوشته شده که‌کودکان را سرگرم و درعین‌حال به‌تربیت روحی و اخلاقی آنان‌کمك می‌کند

مراکزفروش:
سازمان فروش بنگاه ترجمه ونشر کتاب
دفترمرکزی تهران :
خیابان سپهبد زاهدی شمارهٔ ۱۰۲
طبقهٔ پنجم تلفن ۲-۸۲۶۱۰۱
فروشگاهها:
۱- خیابان پهلوی - نرسیده به میدان ولیعهد ساختمان بنیاد پهلوی .
۲- خیابان‌سپهبد زاهدی-شمارهٔ ۱۰۲ .
۳- خیابان‌شاهرضا- مقابل دانشگاه تهران.
۴-خیابان‌شاه - نرسیده به‌چهارراه شیخ‌هادی.

از مجموعهٔ داستانهای ملل

داستانها و افسانه‌های ترکیه

در دو جلد

تألیف : مارگری کنت

ترجمهٔ شهین‌دخت رئیس زاده

این مجموعهٔ داستانهای ترکی از زبان سالمندان ساکن استانبول و حومهٔ آن بزبان ترکی گردآوری و بوسیلهٔ «مارگری کنت» بانگلیسی ترجمه و اینك بفارسی برگردانده شده‌است. این داستانها اگرچه بیشتر جنبهٔ جادوئی و افسانه‌ای دارند ولی ازسنن ومعتقدات دیرین ملت ترك حکایت میکنند و درآنها زندگی روستائی وخلق‌وخوی و افکارقوم باستانی ترك بزبان‌قصه پردازان عامیانه بطرز شیوائی بیان شده است . این کتاب نه‌تنها برای کودکان شیرین و درعین حال آموزنده‌است بلکه ازلحاظ تربیت وتعلیم پاره‌ای ازفضایل واخلاق انسانی برای نوجوانان وجوانان نیز مفیدوسرگرم‌کننده است .

مراکز فروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب

دفتر مرکزی تهران :

خیابان سپهبد زاهدی شمارهٔ ۱۰۲

طبقهٔ پنجم تلفن: ۲-۸۲۶۱۰۱

فروشگاهها :

۱ـ خیابان پهلوی ـ نرسیده بمیدان ولیعهد. ساختمان بنیادپهلوی.

۲ـ خیابان سپهبد زاهدی ـ شمارهٔ ۱۰۲ .

۳ـ خیابان شاهرضا ـ مقابل دانشگاه تهران .

۴ ـ خیابان‌شاه نرسیده به چهارراه شیخ‌هادی

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

از مجموعهٔ کتب علمی

آخرین پیشرفتهای بهداشت عمومی

تألیف

جی . ال . برن

ترجمهٔ :

دکتر سیاوش آگاه

این کتاب مشتمل بر هجده فصل است که در هریك مطالب مفید و آموزنده و نوینی دربارهٔ یکی از مسائل ضروری زندگی مانند غذا و مسکن، تشکیل خانواده، بارداری ، بهداشت نوزادان ، کودکان ، سالخوردان و مراقبت بیماران درخانه و بیمارستان وغیره بحث شده است . با اینکه این مباحث کاملا تازگی دارد وشامل آخرین روشها وپیشرفتهای بهداشتی است ، بطوری ساده وروان بیان شده است که همهٔ افراد طبقات مختلف جامعه میتوانند بخوبی از آن استفاده کنند واز این راه خودرا ازبیماریها وحوادث درامان نگاهدارند واز نعمت سلامت و تندرستی که بزرگترین عامل سعادت بشری است برخوردار گردند .

مراکز فروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب

دفتر مرکزی تهران :

خیابان سپهبد زاهدی شمارهٔ ۱۰۲

طبقهٔ پنجم تلفن: ۲-۸۲۶۱۰۱

فروشگاهها:

۱ ـ خیابان پهلوی نرسیده به میدان ولیعهد ساختمان بنیاد پهلوی .

۲ ـ خیابان سپهبد زاهدی ـ شمارهٔ ۱۰۲ .

۳ ـ خیابان شاهرضا ـ مقابل دانشگاه تهران .

۴ ـ خیابان شاه نرسیده به چهارراه شیخ هادی.

بنگاه ترجمه و نشر کتاب ـ ۱

مجموعهٔ متون فارسی

مرصادالعباد

تألیف: نجم‌رازی معروف به‌دایه

باهتمام: دکتر محمدامین‌ریاحی

ار نفائس متون نثرفارسی وآثار نغز عرفانی است که مقارن حملهٔ مغول تألیف گردیده و از همان زمان مورد مراجعه و استفادهٔ عرفا و ادبا بوده‌است. ازجهت اشتمال بر یکدورهٔ کامل تعلیمات عرفانی درنوع خودکم نظیر وازلحاظ شیوائی‌وتعبیرات‌فصیح‌وبلیغ ازشاهکارهای زبان فارسی است. این اثرحاوی‌دامی درپنج‌باب تألیف گردیده وهمواره‌مرجع موثق ومعتمدی برای محققان‌خواهد بود. حواشی وتعلیقات و توضیحات آن نیز مخصوصا بسیار محققانه و سودمند است.

از مجموعهٔ ایرانشناسی

کتابشناسی موضوعی ایران

سالهای ۱۳۴۸-۱۳۴۳

به‌کوشش و پژوهش

حسین بنی‌آدم

این اثر گرانقدر کار محققین و حتی اشخاص عادی را در پیدا کردن کتب مورد احتیاج خود بسیار آسان میسازد. مؤلف محقق با کوشش مداوم و شوق وافر و بصیرت کامل این کتاب ارزنده را در اختیار ما گذاشته است که در فن کتابشناسی فارسی کم نظیر است. در این اثر، نام هزارها کتاب و نشریهٔ فارسی تحت یازده موضوع اصلی و صدها موضوعات فرعی ذکر شده است. در بخشی از آن، فهرست الفبائی کتب برمبنای موضوع و نیز نام کتابها واشخاص نگاشته شده که برای یافتن کتاب و نام مولف کمک شایانی به تحقیق‌کنندگان مینماید. بجرأت میتوان گفت که وجود این کتاب در خانهٔ هر کتابدوست و کتابخوان، و درهر کتابخانه وسازمان فرهنگی وعلمی وادبی لازم وضروریست.

مراکز فروش:

راهنمای کتاب

مجلهٔ زبان و ادبیات فارسی

و تحقیقات ایران شناسی و انتقاد کتاب

نشریهٔ انجمن کتاب ایران

صاحب امتیاز: دکتر احسان یارشاطر ، **مدیر مسؤول :** ایرج افشار

نشانی : خیابان شاهرضا- مقابل هتل تهران پالاس

صندوق پستی ۱۹۳۶ ، طهران

تلفن دفتر : ۴۹۸۱۵ و ۴۲۱۷۴ - منزل مدیر : ۸۸۳۲۵۴

مکاتبات به نام مدیرمسئول مجله ارسال شود

بهای اشتراك در ایران

۶۰۰ ریال (با پست سفارشی)

بهای اشتراك برای ارسال به خارجه : ۱۵ دلار

Rahnema-ye Ketab

A journal of Persian language and literature,

Iranian studies, and book reviews

Published by the Book Society of Persia

Editor: E. Yar-Shater

Associate Editor: I. Afshar

All inquiries to be addressed to the Associate Editor:

P. O. Box 1936, Tehran, Iran

l. 17, No 1-3 April-July 1974

A JOURNAL OF THE

BOOK SOCIETY OF PERSIA

Includes:

ARTICLES ON PERSIAN LANGUAGE AND LITERATURE

REVIEWS OF RECENT PERSIAN BOOKS

A CLASSIFIED BIBLIOGRAPHY OF RECENT PERSIAN PUBLICATIONS

REVIEWS OF FOREIGN BOOKS CONCERNING PERSIA

Editor : E. Yar-Shater

Associate Editor : Iraj Afshar

All inquiries to be addressed to the Associate Editor:

P. O. Box 1936,

Tehran, Iran

Annual subscription rate : $ 15

***

Foreign subscribers should send their orders to
our representative :

Otto Harrassowitz

Wiesbaden, Germany